



انتشارات دانشگاه تهران

۱۳۹۷/۲

تاریخ طب در ایران

پس از اسلام

(از ظهور اسلام تا دوران مغول)

دکتر محمود نجم آبادی

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۲/۱۳۹۷

شماره مسلسل ۱۶۴۶

تیران ۱۳۵۳

تاریخ طب در ایران پس از اسلام (از ظهور اسلام تا دوران مغول)



تألیف

دکتر محمود نجم آبادی

رئیس بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی در دانشکده بهداشت دانشگاه تهران
نائب رئیس انجمن بین المللی تاریخ طب و دبیر کل انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب

132445

ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در شهریورماه ۱۳۵۳
در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید
کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است
بها : ۸۴۰ ریال

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
یک	فهرست مندرجات
شانزده	مقدمه جلد اول تاریخ طب در ایران قبل از اسلام
بیست	مقدمه کتاب حاضر
بیست و هفت	توضیحات لازم
۱	قسمت اول : کلیات
۱	الف - منابع علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی
۱	مقدمه
۱	خدمات دانشمندان به طب اسلامی
۳	تعالیم اسلامی در طب اسلامی
۳	طب اسلامی و زبان عربی
۵	انتقال طب به ممالک اسلامی
۷	مراکز علمی و طبی قبل از بغداد
۸	مرکز علمی اسکندریه و انتقال طب از اولین مرز به خاور
۱۰	اراسیستراتس
۱۱	دیسکوریدوس
۱۵	جالینوس
۲۶	اقریطون
۲۶	روفس افسی
۲۶	سورانوس
۲۷	فیلغوریوس

ارسیجانس

۲۷

اوریباسیوس برغامسی القوابلی

۲۷

پزشکان دیگر مکتب اسکندریه

۲۸

اسکندر طرابلسی

۲۹

بولس (فولیس) اجاینطی

۲۹

ایتیوس آمدی

۳۰

اعرون

۳۰

سرجیوس رأس العینی

۳۱

حوزه و مراکز طبی سربانی

۳۳

نظری به تاریخ طب در ایران در دوران هخامنشی

۳۳

یونانی سابی و عامل آن در ایران

۳۴

نسطوریان و مکتب ادسا

۳۸

مدرسه نصیبین

۴۰

مدرسه ادسا

۴۱

نتیجه نفوذ نسطوریان در ایران

۴۲

مراکز طبی ایرانی

۴۷

دانشگاه و مکتب جندی شاپور

۴۸

نکاتی چند در باره طب و شعب آن در شاهنشاهی ساسانی

۸۰

توجه انوشیروان به علوم و اثر آن بر روی جندی شاپور

۸۸

سجلس مشاوره (یا کنگره پزشکی)

۹۰

رابطه بین جندی شاپور و بغداد

۹۱

فتح جندی شاپور بدست اعراب

۹۶

مراکز طبی هندی

۱۰۰

کنگه

۱۰۴

ابن دهن

۱۰۵

قسمت دوم : تاریخ طب در ایران و اسلام تا اواخر قرن دوم هجری ۱۱۲

۱۱۲

مقدمه

۱۱۴

نکات تخی سرزمینهای مفتوحه پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص)

۱۱۷

وضع طب و تاریخ آن در دوران جاهلیت

۱۱۸

سبانی و اصول طب در این دوران

۱۲۰

سوختن کتابهای اسکندریه و ایران

۱۲۱

طب و بهداشت قرآنی و اضافات در آن

۱۳۰

خلاصه‌ای از طب قرآنی

۱۳۱

نظری اجمالی به غذا و گیاهان و حیوانات شبه جزیره عربستان

۱۳۳

اطباء دوران جاهلیت تا اواسط نیمه اول قرن دوم هجری

۱۳۵

حارث فرزند کلمده

۱۳۸

نضرفرزند حارث

۱۳۹

ابن ابی رشه

۱۴۰

عبدالمک کنانی

۱۴۰

ابی آثال طبیب دمشقی سییحی

۱۴۲

ابوالحکم دمشقی طبیب معاویه

۱۴۲

حکم دمشقی

۱۴۳

عیسی بن حکم دمشقی

۱۴۳

تیاذوق طبیب

۱۴۴

زینب طبیبه بنی اود

قسمت سوم : تاریخ طب در ایران و اسلام از نیمه اول قرن دوم

تا اواسط قرن سوم هجری قمری

۱۴۵

فصل اول

صفحه	عنوان
۱۴۶	عدم اعتبار خلفای بنی اسید به علوم و مثل غیر عرب و سرگرسی آنان به لشکرگشی ها و لوبو و لعب
۱۵۴	انقراض بنی اسید و روی کار آمدن عباسیان و ایجاد شهر بغداد به عنوان مرکز خلافت و احتیاج خلفای عباسی به اطباء چندیشاپور
۱۶۳	خدمات ایرانیان مخصوصاً برمکیان به مرکز علمی بغداد
۱۶۵	نسب نامه برمکیان (آل برمک = براسکه)
۱۶۷	شجره نسب نویختیان
۱۶۸	بنی موسی (بنی منجم = بنی شاکر)
۱۶۹	سایر عوامل مؤثر در تمرکز علمی و طبی بغداد
۱۷۵	فصل دوم - پزشکان و دانشمندان دوران خلافت عباسیان (مخصوصاً عهد مأمون)
	قسمت چهارم دوران ترجمه در تمدن اسلامی
۱۹۳	مقدمه و کلیات، مترجمان و ناقلان کتب علمی و طبی در تمدن اسلامی و کتب برگردانده به زبان تازی، بیت الحکمه
۱۹۳	فصل اول - مقدمه - کلیات
۲۱۱	فصل دوم - مترجمان و ناقلان کتب علمی و طبی در تمدن اسلامی و کتب برگردانده شده به زبان تازی
۲۱۲	یحیی نعوی ۲۱۲
۲۱۴	اهرن
۲۱۵	خاندان سارجیس (سارجویه)
۲۱۵	خاندان بختیشوع
۲۲۵	سرجیسوس رأس العینی
۲۲۷	خاندان مامویه
۲۳۶	عمسی بن حنیار بخت
۲۳۶	ابو یعقوب یوسف بن عمسی یوسف الناقل

صفحہ	عنوان
۲۳۶	ابو یحییٰ البطریق
۲۳۷	سہل بن ربان طبری
۲۳۷	ابن العبری
۲۳۷	خاندان حنین
۲۶۰	اسطاث
۲۶۰	حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی
۲۶۲	ابوزکریا یحیٰ بن بطریق
۲۶۴	اصطفیٰ بن بسیل (باسیل)
۲۶۵	عیسیٰ بن یحییٰ بن ابراہیم الناقل
۲۶۵	موسیٰ بن خالد
۲۶۶	قسطابن لوقا البعلبکی
۲۶۸	ایوب الابرش
۲۶۸	ابراہیم بن ایوب الابرش الناقل
۲۶۹	ایوب الرهاوی
۲۶۹	خاندان کرخی
۲۶۹	عیسیٰ بن ماسہ
۲۶۹	ابواسحق ابراہیم بن بکس العشاری
۲۷۰	ابو زکریا یحییٰ بن عدی بن حمید بن زکریا التکریتی المنطقی
۲۷۰	خاندان سنان (= خاندان قرہ)
۲۸۸	ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی
۲۸۹	علی بن ابراہیم بن بکس
۲۸۹	ابراہیم بن الصلت
۲۸۹	عیسیٰ بن اسید النصرانی
۲۹۰	سایر مترجمان و ناقلان علوم در تمدن اسلامی
۲۹۴	مترجمان و مؤلفان ہند و غیر آئہا

صفحه	عنوان
۲۹۵	سایر پزشکان و مترجمان و دانشمندان
۳۰۱	بیت الحکمه
	قسمت پنجم : تاریخ طب و اطباء در ایران از اوائل قرن سوم تا حمله مغول
	(دوران تالیف و تصنیف کتب طبی)
	فصل اول - کلیات و مقدمه
۳۱۰	۱- ربن طبری
۳۱۶	۲- علی بن ربن طبری
۳۱۶	۳- رازی
۳۲۴	نام و نسب رازی
۳۲۵	دوران تلمذ رازی
۳۲۸	استادان رازی
۳۳۵	شرح مختصری از زندگی و مسافرتهاى رازی
۳۴۴	وفات رازی
۳۵۵	مؤلفات و مصنفات رازی
۳۵۶	افسانه ها و درمانهای طبی منسوب به رازی
۳۹۲	تاریخچه ها و ملاحظات طبی رازی
۳۹۵	مزایای پزشکی رازی
۴۱۱	رازی و داروشناسی و داروسازی و شیمی
۴۱۴	اخلاق و صفات رازی
۴۱۵	نظری به مقام و عقاید طبی رازی
۴۱۸	چند کلمه در باب عقاید مذهبی و حکمتی رازی
۴۳۸	دانش پژوهی و دانش اندوزی رازی
۴۴۰	

صفحه

عنوان

۴۴۰	اشعار رازی
۴۴۱	مراسم هزارویکصدسین مالروز رازی

۴ - اهوازی

۴۴۳	نام و نسب
۴۴۴	تاریخ تولد و مولد
۴۴۶	کتاب ملکی
۴۴۷	معرفی کتاب ملکی
۴۵۰	ترجمه و چاپهای کتاب ملکی
۴۵۱	نظر مختصری به تقسیمات کتاب ملکی
۴۵۲	نظرات اهوازی به پزشکان قبل از خود
۴۵۳	حکایات و معالجات طبی منسوب به اهوازی
۴۴۵	معاصران اهوازی در بیمارستان عضدی
۴۵۶	وفات اهوازی
۴۵۶	پندنامه اهوازی
۴۵۸	تشریح کتات ملکی
۴۶۵	مقام اهوازی در طب

۵ - ابن سینا

۴۷۷	نام و نسب و مولد و سال ولادت
۴۸۲	تحصیل علوم و استادان شیخ
۴۸۷	دوران پس از تحصیل
۵۰۵	تاریخ وفات شیخ
۵۰۶	محل وفات و مدفن شیخ
۵۰۷	معاصران ابن سینا

عنوان

صفحه

۵۱۲	شاگردان ابن سینا
۵۱۶	اخلاق و صفات و مذهب بوعلی
۵۲۲	اشعار فارسی و تازی و نمونه خط ابن سینا
۵۳۴	ابن سینا و لغات پارسی
۵۴۰	درمانها و افسانه‌های طبی منسوب به ابن سینا
۵۵۰	آثار و مؤلفات ابن سینا
۵۸۵	مقام شیخ در طب
۶۰۵	در زمینه شیمی
۶۰۷	هزاره ابن سینا

۶ - موفق الدین ابومنصور علی الهروی

۶۳۴	و ابوبکر ربیع ابن احمد الاخوانی البخاری
۶۳۴	موفق الدین ابومنصور علی الهروی
۶۴۰	ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری

قسمت ششم: سایر پزشکان مترجم و مؤلف و مصنف در تاریخ طب اسلام
و ایران تا آخر سده ششم هجری و اوایل سده هفتم در کشورهای شرقی اسلامی

۶۴۹	تاودون
۶۵۰	ابن ساهان، خصیب بصری، سهل کوسج (کوسه)
۶۵۱	بولس، سابور فرزند سهل (شاپور)
۶۵۲	اسرائیل بن سهل، دیلم، داود بن دیلم، اللجلاج، تمیمی
۶۵۳	ابومنصور قمری
۶۵۵	ابن اثری
۶۵۶	ابوبکر محمد بن خلیل رقی

نه	فهرست مندرجات
صفحه	عنوان
٦٥٧	ابوالحسن احمد بن محمد طبيب طبري
٦٥٧	دانيال طبيب، ابو علي مسكويه
٦٥٨	اسحق بن شليطا، يوسف طبيب
٦٥٩	ابن قارن رازي، يحيى بن عدي
٦٦٠	ابوالقاسم مقانعي، ابو غانم رازي، ابوالحسن عمر بن الدحلي
٦٦١	ابوالخير الجرائحي
٦٦٣	ابراهيم بن بكوس (بكس) عشاري
٦٦٤	احمد بن ابي الاشعث فارسي
٦٦٧	ابوالحسن تفاح، ابوالعلاء فارسي
٦٦٨	ابوماهر موسى بن يوسف بن ميار
٦٦٩	ابو يعقوب اهوازي
٦٧٠	ابن مندويه اصفهاني
٦٧٢	ابوالحسن بن كشكرايا
٦٧٤	ابوسليمان محمد بن طاهر بن بهرام سجستاني منطقي، ابوالحسن بن غسان طبيب
٦٧٥	ابوالقاسم برقي، حسن فسائي (فسوي)
٦٧٦	ابوسهل مسيحي
٦٧٨	ابوالفرج بن هندو، ابوسهل نيلي
٦٧٩	ابومنصور طيفور، اسحق بن علي الرهاوي
٦٨٠	ابن عجم طبيب پارسي، علي بن عيسى (يا عيسى بن علي) كحال
٦٨١	ابوسهل ارجاني، ابونصر مقبلي، ابوالفرج عبدالله بن الطيب
٦٨٤	ابوسعيد يمانى (يمنى)
٦٨٦	ابن بختويه
٦٨٧	ابوالحسن فارسي
٦٨٨	ابن بطلان طبيب بغداد
٦٨٩	ابو علي بن زرعه (ابن زرعه)

صفحه	عنوان
۶۹۰	علی نسائی
۶۹۱	ابو حرب طبیب غزنوی ، ابو عبدالله معصومی اصفهانی
۶۹۲	ابن ابی صادق نیشابوری
۶۹۳	ابو عبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی
۶۹۵	ابن دینار ، ایلاتی ، ابو العلا صاعد بن الحسن
۶۹۶	ابن جزله ، ابو الفرج بن ابی سعید یمانی
۶۹۷	ابو نصر یحیی بن جریر طبیب تکریتی
۶۹۸	فضل بن جریر تکریتی ، ابو الخیر بن ابی الفرج النخمرانی ، ابن الواسطی
۶۹۹	ابو الخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهنام (ابن الخمار)
۷۰۱	زاهد العلماء
۷۰۲	ابو الخطاب محمد بن محمد بن ابی طالب
۷۰۳	بمختار ، ابن صلاح همدانی
۷۰۴	ابن هب ، ابن عیسی عین زربی
۷۰۵	ابو القاسم هبة الله بن الفضل الطیب البغدادی ، امین الدوله (... خاندان)
۷۰۸	ابوطاهر طبیب واسطی
۷۰۹	ابو البرکات بغدادی
۷۱۰	ابو الحسن (ابو الحسن) صاعد بن هبة الله بن الموصل
۷۱۱	فجرالدین ساردینی
۷۱۲	ابن المارستانی
۷۱۳	ابن هبل ، ابن مسیحی
۷۱۴	ابن سدید

۷۱۶ قسمت هفتم: دوران تجدید طب ایرانی - سید اسمعیل ج جانی

فهرست مندرجات	یازده
عنوان	صفحه
شرح حال جرجانی	۷۱۹
ذخیره خوارزمشاهی	۷۲۱
خف علائی (خفی علائی ، الخفیه العلائیه)	۷۳۴
الاعراض الطبییه والمباحث العلائیه (اغراض، اغراض الطب)	۷۳۷
یادگار	۷۴۱
درباره انسان و جهان، درباره مایه ها	۷۴۴
در باره مزاج	۷۴۶
اخلاط	۷۵۱
اندامها، در باره هضم و تولید و تقسیم اخلاط	۷۵۲
درباب قوی (نیروها) و روحها	۷۵۳
خلاصه و نتیجه	۷۵۵
در مورد خوراکی و آشامیدنی و دارو	۷۵۸
قسمت هشتم: تاریخ بیمارستانها در ایران و سرزمینهای شرق اسلامی	۷۶۳
الف) بیمارستانهای ایران	۷۶۵
بیمارستان جندی شاپور، بیمارستان ری	۷۶۵
بیمارستان زرند	۷۶۷
بیمارستان اصفهان ، بیمارستان نیشابور	۷۶۸
بیمارستان مرو	۷۶۹
ب) بیمارستانهای سرزمینهای شرقی اسلامی	۷۶۹
بیمارستان رشید	۷۷۰
بیمارستان برامکه	۷۷۰
بیمارستان بدر (یا بیمارستان بدر غلام معتضد)	۷۷۱
بیمارستان ابوالحسن علی بن عیسی بن جراح	۷۷۲

صفحه	عنوان
۷۷۳	بیمارستان سیده
۷۷۴	بیمارستان مقتدری
۷۷۵	بیمارستان سغزالدوله دیلمی، بیمارستان عضدی
۷۸۱	ج) بیمارستانهای شمال بین النهرین و آسیای صغیر و شامات
۷۸۱	بیمارستان واسط
۷۸۱	بیمارستان محمد بن علی بن خلف، بیمارستان سیافارقین (فارقی)
	بیمارستان دروازه محول (بیمارستان باب محول)، بیمارستان موصل،
۷۸۲	بیمارستان رقه، بیمارستان حران
۷۸۳	بیمارستان نصیبین
۷۸۴	بیمارستانهای دیگر
۷۸۴	انواع و اقسام بیمارستانها و تشکیلات آنها
۷۹۵	مختصمب
۷۹۷	در حسیبت برفصادان و حجاجان
۸۰۰	در حسیبت بر پزشکان و کمالان و جراحان و شکسته بندان
۸۰۵	تدریس علوم طبی
۸۰۸	حقوق و وظائف کارکنان بیمارستانها
۸۱۰	تشخیص بیمارینها
۸۱۳	درمان بیماران در بیمارستانها
۸۱۴	اجازه طبابت و داروفروشی
۸۲۰	اجازه نامه طبابت
۸۲۵	داروفروشی
۸۲۷	دردندان پزشکی و درمان دندان
۸۴۱	ذیل و ملحقات
۸۴۱	۱) نقشه سرآئز علمی و طبی در آسیای صغیر

صفحه	عنوان
۸۴۲	(۲ و ۳ و ۴) نقشه دانشگاه و شهر جندی شاپور و توضیح نقشه شاهنشاهی ساسانی و سوختن کتابخانه اسکندریه
۸۴۵	(۵ و ۶ و ۷ و ۸) درباره سرجیوس رأس العینی و حنین بن اسحق و کتاب حبیش بن الحسن الاعسم و حاوی رازی
۸۴۶	(۹) توضیحات در باب کتاب «آبله و سرخک» رازی
۸۵۷	(۱۲) توضیح در باب کتاب تألیفی رازی «فی ان اللطین المنتقل به فیه منافع»
۸۶۰	(۱۳ و ۱۴ و ۱۵) توضیح در باب شکل ه ه اقتباس از کتاب هنر نقاشی تاجیکستان شوروی و شکل خیالی از ابن سینا
۸۶۱	(۱۶ و ۱۷) توضیح درباره مسیر مسافرتهاى شیخ و قصیده عینیه
۸۶۳	(۱۸) توضیح در باره ارجوزه ابن سینا
۸۶۵	(۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳) توضیح در باره ابن زیله اصفهانی و ارجوزه‌های شیخ و علاءالدین ابی الحزم قرشی و دکتر شهراد و دکتر مظهرشاه
۸۶۶	(۲۴ و ۲۵ و ۲۶) توضیح در باره قانون چاپی دکتر شهراد و مزاج از نظر معدی و حبس لامسه از نظر شیخ (از آقای اکبر دانا سرشت)
۸۷۲	(۲۷ و ۲۸ و ۲۹) توضیح در باره اعصاب و بیمارینای کبد و مقایسه عمدی بین شیخ و رازی
۸۷۴	(۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳) توضیح درباره گیاهان طبی و اثر داروئی اقونیتون و کتاب «مخارج الحروف» و کتاب «التنبیهات و الاشارات» شیخ
	(۳۴ و ۳۵) توضیح درباره کتاب «پورسینا» تألیف مرحوم سعید نفیسی و عکس خیالی از بوسهل مسیحی
۸۷۶	(۳۶ و ۳۷ و ۳۸) توضیح در باره شرح حال بوسهل مسیحی و سیرتات رزی و شرح حال ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا
۸۷۷	(۳۹ و ۴۰) توضیح در باب «ابن هبال» و «ذخیره خوارزمشاهی»

شماره ۱۲ در صفحه ۸۵۷ کتاب باید به ۱۰ تصحیح شود و به همین نحو تا آخر ذیل و ملحقات

تصحیح گردد، ولی اجباراً در این فهرست همان شماره‌های کتاب آمده است.

صفحه	عنوان
۸۷۸	(۴۱ و ۴۲) توضیح در باره «خف علائی» و هضم از نظر قدما
۸۷۹	(۴۳) توضیح در باره ماههای رومی و عربی و یهودی
۸۸۱	(۴۴) توضیح در باره علم طب در طبقه بندی علوم
۸۸۲	(۴۵ و ۴۶ و ۴۷) توضیح در باره معادلهای چند علم از نظر قدما و علوم غربیه و یادگار سید اسماعیل
۸۸۳	(۴۸) در باب نکات و ملاحظات طبیبی پزشکان اسلامی مخصوصاً ایرانیان
۸۸۵	فهرست عام
۸۸۷	(۱) فهرست اعلام
۹۲۴	(۲ و ۳) فهرست نامهای خاندانهای دانشمندان و طبیبان و نامهای اقوام و دسته های علمی
۹۲۵	(۴) فهرست نامهای پادشاهان و خلفاء و سلسله ها
۹۲۶	(۵) فهرست نامهای مراکز علمی و دانشگاهی و مذهبی و عناوین مذهبی
۹۲۹	(۶) فهرست کتابخانه ها
۹۳۱	(۸) فهرست نامهای کشورها و شهرها و اماکن و نقاط جغرافیائی و تاریخی
۹۴۲	(۸ و ۹) فهرست نامهای مذاهب و فرقه ها و دسته ها و بیمارستانها
۹۴۳	(۱۰) فهرست اسامی حیوانات و جانوران
۹۴۴	(۱۱) فهرست نامهای رستنیها و میوه ها و دانه ها (طبی و غیرطبی)
۹۴۷	(۱۲) نامهای خوراکیها و آشامیدنیها (طبی و غیرطبی)
۹۴۹	(۱۳) فهرست نامهای بیماریها و عوارض آنها
۹۵۸	(۱۴) فهرست مواد داروئی
۹۷۱	(۱۵) فهرست لغات طبی و فنی و اصطلاحات وابسته بدانها
۹۷۸	(۱۶) فهرست درمانها و لوازم طبی و جراحی و درمان کنندگان
۹۸۰	(۱۷) فهرست اوزان و مقادیر و پول
۹۸۰	(۱۸) فهرست اشکال و تصاویر کتاب
۹۸۶	(۱۹) منابع و مأخذ
	(۲۰) غلطنامه

مقدمه جلد اول کتاب تاریخ طب در ایران
(قبل از اسلام)

دیباچه و سبب تألیف کتاب

بنام خداوند جان و خرد

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که شیرینی شربت حیوة را به بندگان خود
عنایت فرمود و آنکه از نیستی آدمی را بعرصه هستی آورد و بحکم «خلق الانسان
من علق» از آبی ناچیز وجود انسان را ساخته و پرداخته گردانید .

چنین گوید: راقم سطور دکتر محمود نجم آبادی فرزند مرحوم مرتضی نجم آبادی
رحمة الله علیه از اوان تحصیل علم طب پیوسته شائق بودم ، که تاریخ طب
کشورمان را تقدیم همکاران و طالبین آن دارم . از بیست و اند سال قبل در این راه قدم
گذاردم و آنچه که ممکن بود از خرسن دانش پیشینیان اندوخته نمودم و پیوسته
مایل بودم روزی این خدمت را انجام دهم و بحکم «من جاد وجد و من قرع باباً اولج»
در پی موضوع بودم تا شاهد مقصود را در آغوش گیرم .

بدواً بسیار کوشا و جاهد بودم که تاریخ طب کشورمان را در یک جلد تقدیم
خوانندگان و طالبین قرار دهم ، اما حوادث و انقلابات امور شخصی و تدریسی و
خدمتی مرا از این منظور مانع گردید .

تا آنکه بسال های تحصیلی ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ که بتدریس

«تاریخ بیمارستانها» در کلاس مدیریت بیمارستان جهت همکاران، همچنین چندین سال در کلاس بهیاری وابسته به انجمن حمایت کودکان (یونی سف) و کلاسهای وزارت بهداشتی تدریس آئین پزشکی و تاریخ پرستاری مینمودم، تصمیم گرفتم آنچه که در کلاسهای بالا جهت دانشجویان گفته بودم، برصحیفه کاغذ بیاورم، بدین معنی که علم الاخلاق یا آئین پزشکی و تاریخ بیمارستانها را یکجا چاپ نموده در دسترس دانشجویان دو کلاس بالا گذارم. ابتدا برای همین منظور شروع به چاپ کتاب شد و چنانکه ملاحظه میگردد مقدمه و قسمت اول کتاب درباره آئین و سنت پزشکی و تاریخ بیمارستانها و پرستاری است که برای دو دسته دانشجویان کلاسهای مدیریت بیمارستان و بهیاری می باشد. اما در سالهای تحصیلی ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ و ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ طبق دعوت جناب آقای دکتر احمد فرهاد رئیس دانشکده پزشکی طهران جهت ایراد سخنرانیهای چندی در زمینه تاریخ طب برای دانشجویان سالهای چهارم و پنجم و ششم دانشکده دعوت گردیدم، بدین لحاظ یادداشتهایی که طی مدت بیست و اند سال در دست داشتم در طبق اخلاص نهاده، طی سخنرانیهای بدانشجویان عزیز عرضه داشتم. پس از آن بنا بدعوت آقای دکتر جعفر جهانشاهی رئیس دانشکده پزشکی تبریز در اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ جهت ایراد سخنرانی در باره تاریخ طب کشورمان به تبریز رفتم، شکر خدا که این خدمت نیز انجام یافت.

این اسور باعث گردید که در تصمیم قبلی کمی تغییر پیش آید، بدین معنی که تاریخ طب کشورمان را نیز در کتاب مورد نظر بچاپ رسانم. لذا مصمم گشتم تاریخ طب قبل از اسلام را به جلد اول کتاب ضمیمه نمایم.

بنابراین کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان و همکاران گرامی و دانشجویان

عزیز دانشکده‌های پزشکی کشور می‌گردد، شامل مقدمه‌ای در علم الاخلاق یا آئین و سنت پزشکی و نظام پزشکی و قوانینی که مورد احتیاج طبیب و وابستگان به فنون طبی است. قسمت اول آن مختصری از تاریخ بیمارستانها و قسمت دوم آن تاریخ طب قبل از اسلام در کشورمان می‌باشد.

در این دیباچه «بحکم الفضل للمتقدم» لازم می‌دانم خاطر محترم همکاران و دانشجویان و تمام طلاب و وشائقین طب و فنون وابسته بدان را مستحضر گردانم، که قبل از این جانب مرحوم دکتر عبدالحسین خان رکن‌الحکماء فیلسوف‌الدوله رحمة الله علیه کتابی در باره تاریخ طب (که بنظر این جانب میرسد ترجمه و خلاصه‌ای از کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه باشد با اضافات و ملحقات و فهرس و جداول چندی که مؤلف بدان اضافه نموده، همچنین از اطباء دوران معاصر و جدید نیز برآن ضمیمه داشته‌اند)، بهمین نحو علامه محقق جناب آقای سید حسن تقی‌زاده کتابی در باب «تاریخ علوم در اسلام» برشته تحریر در آورده‌اند، ایضاً دوست دانشمند آقای دکتر ذبیح‌الله صفا نیز شروع به چاپ کتابی تحت عنوان «تاریخ مختصر طب و بیمارستان در ایران از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا اوائل قرن پنجم هجری» نموده بودند که متأسفانه تمام نشد، و همکار دانشمند دیگرم آقای دکتر علی‌اکبر مجتهدی نیز کتاب تاریخ پزشکی تألیف ژوزف گارلند را ترجمه نموده‌اند، بهمین نحو عده‌ای از دانشمندان مقالات و رسائلی در باره موضوع تاریخ طب و اطباء و فنون طب ایران برشته تحریر در آورده‌اند که همه آنها مقدم بر بنده می‌باشند.

پس با ذکر سطور بالا و با کمال تعظیم به خدمات آنان برای روشن شدن این قسمت از تاریخ طب سطور بالا قلمی گردید که حق آنان محفوظ ماند چرا که :

«خوش است قدرشناسی در این خمیده سپهر»

روزگاری بیاید و سایر همکاران کتاب بلکه کتابها در این شعبه از علم طب مرقوم دارند ، باشد که آنان نیز یادی از نگارنده نمایند .

اسیدوارم مجلدات بعدی کتاب را که تاریخ طب کشورمان پس از اسلام الی حال باشد در سالهای آتی تقدیم طالبین و همکاران دارم .

طهران دیماه . ۱۳۴

دکتر محمود نجم آبادی

معلم دانشگاه

عضو انجمن بین المللی تاریخ طب

دبیر انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب

مقدمه کتاب حاضر

صانع و پروردگار حی و توانا
صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

اول دفتر بنام ایزد دانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم

ستایش خدای بزرگ عزوجل و حکیمی جل شانہ راسزا ست، که از روایح وجودش
جان در تن هستی مردم دمید و خاک کالبد انسانی را گلزار بهار ایجاد نمود و به
حکمت بالغه اش صحت و سلامت به آدمی ارزانی داشت و درود بر پیامبر پاک و حبیب
قلوب ناس محمد مصطفی (ص) و دوده تابناک او که زاده عقلند و نماینده عدل
شفابخش امراض مستور و هویدا و داروده هر درد نهان و پیدا .

راقم سطور دکتر محمود نجم آبادی فرزند مرحوم مرتضی نجم آبادی رحمه الله
علیه گوید: پس از فراغت از چاپ جلد اول تاریخ طب در ایران یعنی از دوران
آریائیها تا ظهور اسلام که بسال ۱۳۴۱ شمسی با تمام رسید و مورد استقبال همکاران
واقع شد، بر آن شدم که دنباله این خدمت را انجام دهم، تا آنکه قریب هشت سال قبل از طرف
همکار محترم رئیس دانشگاه وقت تهران آقای دکتر جهان شاه صالح این مظهر مورد قبول
واقع گردید و از طرفی چون قریب پانزده سال به تدریس تاریخ طب و علم الانسانی
پزشکی در دانشکده پزشکی تهران اشتغال داشتم تالیف کتاب کمی آسان شد. آنگاه
از طرف همکار دانشمندم آقای دکتر شمس الدین مفیدی رئیس وقت دانشکده بهداشت
و انستیتو تحقیقات بهداشتی و معاون فعلی آموزش و تحقیقاتی دانشگاه تهران به
تصدی بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات
بهداشتی منصوب گردیدم که پیوسته کوشا و جاهد بودم که جلد دوم تاریخ طب را

را با تمام برسانم. و در این هنگام که به همت والای اعلیحضرت محمدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر امر فرهنگ و بهداشت و سایر مواد منشور دوازده گانه در کشورمان هر روز روبه ترقی است، دریغ آمدم که در این رستاخیز بزرگ خدمتی انجام ندهم. اما تصدی بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی دانشکده بهداشت و ترجمه جلد اول «عیون الابداء فی طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه که به همت دوست دانشمند فقیدم مرحوم سید جعفر عضان رحمة الله علیه و این جانب انجام گرفت و تدریس در دانشکده پزشکی و دانشکده بهداشت و چند آموزشگاه دیگر و شرکت در کنگره های بین المللی تاریخ طب تمام دست بدست هم دادند که این امر یعنی چاپ و انتشار جلد دوم تاریخ طب کشورمان بتأخیر افتد.

از آن گذشته بمناسبت نیابت ریاست انجمن بین المللی طب و نمایندگی انجمن های تاریخ طب در قاره آسیا عهده دار وظائفی بودم که مرتباً برای شرکت در انجمن های تاریخ طب به خارج می رفتم و به کتابخانه های اروپا و آمریکا سر میزدم به اسناد و مدارک جدیدی دست می یافتم که بنظر من رسید برای درج در کتاب مفید باشد.

بعلاوه پس از ترجمه کتاب «عیون الابداء فی طبقات الاطباء» و انتشار آن بسیاری از موضوعات تاریخی طبی جهت کتاب تهیه گردید و از کتاب «طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه استفادات حاصل بعمل آمد و دریافتیم که اغلب مورخان مشرق و مغرب زمین در كتب تواریخ طب خود از این کتاب بهره وافی برده اند، سهل است اغلب مورخان مغرب زمین مطالبی که مربوط به تاریخ طب ایران و اسلام و یونان و روم است از ابن ابی اصیبعه اقتباس نموده اند.

الکنون که این کتاب انتشار می یابد و نتیجه چهل سال مطالعه بنده ناچیز است برای مزید اطلاع خوانندگان آن مخصوصاً همکاران محترم متذکر می گردم که :
سیمک و روش این جانب در شرح حال اطباء و تاریخ طب کشورمان بر روی قرون ترتیب نیافته، بلکه آنرا به دورانها و ادوار چند تقسیم کرده ام که در متن

کتاب ملاحظه می شود و آن از ظهور اسلام تا اواخر قرن ششم هجری قمری یعنی تا سرگ سید اسماعیل جرجانی که با مؤلفات ارزنده اش دوران تجدد طب ایرانی را گشوده است، می باشد. و تا آنجا که مقدور و بیسور بوده پزشکان و حکماء ایرانی و آن دسته از پزشکان که در ایران و شرق سرزمینهای اسلامی بوده و خدساتی به طب اسلام و ایران کرده اند جمع آوری کردم.

برای آنکه در این مقدمه حق متقدمان و پیش کسوتان و آنان که به نحوی از انحاء قبل از این جانب در باره تاریخ طب ایران زحمت کشیده و کتابهایی نوشته اند، بحکم «الفضل للمتقدم» متذکری گردم که شادروان دکتر عبدالحمید خان رکن الحکماء فیلسوف الدوله کتابی تحت عنوان «مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار وفلاسفه الامصار» بسال ۱۳۳۴ هجری قمری در تبریز چاپ رسانده اند که به ترتیب حروف تهجی تا حرف ذال می باشد و در حقیقت خلاصه و ترجمه ای از کتاب عیون الابدان فی طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه است، منتهی آن مرحوم ضمن شرح حال و مقام علمی اطباء و حکماء از متأخران چه ایرانی و چه غیرانی نیز یاد کرده اند. بهمین نحو از مرحوم سید حسن تقی زاده رحمه الله علیه کتابی در باب «تاریخ علوم در اسلام» برشته تحریر درآمده که نیمه کاره ماند و آن مرحوم این کتاب را برای دانشجویان دانشکده الهیات و معارف اسلامی تدریس می کردند. ایضاً دوست دانشمند آقای دکتر ذبیح اله صفا نیز شروع به چاپ کتابی تحت عنوان «تاریخ مختصر طب و بیمارستان در ایران تا اواخر قرن پنجم هجری قمری» کرده بودند که متأسفانه نیمه تمام مانده، در کتاب «تاریخ علوم عقلی تا قرن پنجم» عده ای از اطباء ایران و اسلام را نگاشته اند که سه مرتبه چاپ شده است. دیگر از همکارانی که باید نام برد مرحوم دکتر علی اکبر مجتهدی است که کتاب «تاریخ پزشکی» تألیف ژوف گارلند را ترجمه کرد. و بسال ۱۳۴۱ شمسی انتشار داده اند.

آقای دکتر سهراب خدا بخشی نیز کتابی در باب «بهداشت در ایران باستان» تألیف کرده که بسیار مفید می باشد.

را با تمام برسانیم. و در این هنگام نه به همت والای اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه آریاسهر امر فرهنگ و بهداشت و سایر مواد منشور دوازده گانه در کشورمان هر روز روبه ترقی است، دروغ آمدم نه در این رستاخیز بزرگ خدمتی انجام ندادم. اما تصدی بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی دانشکده بهداشت و ترجمه جلد اول «عیون الابداء فی طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه که به همت دوست دانشمند فقید مرحوم سید جعفر عثمان رحمة الله علیه و این جانب انجام گرفت و تدریس در دانشکده پزشکی و دانشکده بهداشت و چند آموزشگاه دیگر و شرکت در کنگره های بین المللی تاریخ طب تمام دست بدست هم دادند که این امر یعنی چاپ و انتشار جلد دوم تاریخ طب کشورمان بتأخیر افتد.

از آن گذشته بمناسبت نیابت ریاست انجمن بین المللی طب و نمایندگی انجمن های تاریخ طب در قاره آسیا عینده دار وظائفی بودم که مرتباً برای شرکت در انجمن های تاریخ طب به خارج می رفتم و به کتابخانه های اروپا و آمریکا سر میزدم به اسناد و مدارک جدیدی دست می یافتم که بنظر من رسید برای درج در کتاب مفید باشد.

بعلاوه پس از ترجمه کتاب «عیون الابداء فی طبقات الاطباء» و انتشار آن بسیاری از موضوعات تاریخی طبی جهت کتاب تهیه گردید و از کتاب «طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه استفادات کامل بعمل آمد و دریافتم که اغلب مورخان مشرق و مغرب زمین در كتب تواریخ طب خود از این کتاب بهره وافیه برده اند، سهل است اغلب مورخان مغرب زمین مطالبی که مربوط به تاریخ طب ایران و اسلام و یونان و روم است از ابن ابی اصیبعه اقتباس نموده اند.

الآن که این کتاب انتشار می یابد و نتیجه چهل سال مطالعه بنده ناچیز است برای مزید اطلاع خوانندگان آن مخصوصاً همکاران محترم متذکر می گردم که : سبک و روش این جانب در شرح حال اطباء و تاریخ طب کشورمان بر روی قرون ترتیب نیافته، بلکه آنرا به دورانها و ادوار چند تقسیم کرده ام که در متن

کتاب ملاحظه می شود و آن از ظهور اسلام تا اواخر قرن ششم هجری قمری یعنی تا سرگ سید اسماعیل جرجانی که با مؤلفات ارزنده اش دوران تجدد طب ایرانی را گشوده است، می باشد. و تا آنجا که مقدور و سیور بوده پزشکان و حکماء ایرانی و آن دسته از پزشکان که در ایران و شرق سرزمینهای اسلامی بوده و خدساتی به طب اسلام و ایران کرده اند جمع آوری کردم.

برای آنکه در این مقدمه حق مستقدسان و پیش کسوتان و آنان که به نحوی از انحاء قبل از این جانب در باره تاریخ طب ایران زحمت کشیده و کتابهایی نوشته اند، بحکم «الفضل للمتقدم» متذکرمی گردم که شادروان دکتر عبدالحسین خان رکن الحکماء فیلسوف الدوله کتابی تحت عنوان «مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار وفلاسفه الامصار» بسال ۱۳۳۴ هجری قمری در تبریز چاپ رسانده اند که به ترتیب حروف تهجی تا حرف ذال می باشد و در حقیقت خلاصه و ترجمه ای از کتاب عیون الابداء فی طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه است، منتهی آن مرحوم ضمن شرح حال و مقام علمی اطباء و حکماء از متأخران چه ایرانی و چه غیرانی نیز یاد کرده اند. بهمین نحو از مرحوم سید حسن تقی زاد رحمه الله علیه کتابی در باب «تاریخ علوم در اسلام» برشته تحریر درآمده که نیمه کاره ماند و آن مرحوم این کتاب را برای دانشجویان دانشکده الهیات و معارف اسلامی تدریس می کردند. ایضاً دوست دانشمندم آقای دکتر ذبیح اله صفا نیز شروع به چاپ کتابی تحت عنوان «تاریخ مختصر طب و بیمارستان در ایران تا اواخر قرن پنجم هجری قمری» کرده بودند که متأسفانه نیمه تمام مانده، و در کتاب «تاریخ علوم عقلی تا قرن پنجم» عده ای از اطباء ایران و اسلام را نگاشته اند که سه مرتبه چاپ شده است. دیگر از همکارانی که باید نام برد مرحوم دکتر علی اکبر مجتهدی است که کتاب «تاریخ پزشکی» تألیف ژوف گارلند را ترجمه کرد. و بسال ۱۳۴۱ شمسی انتشار داده اند.

آقای دکتر سهراب خدا بخشی نیز کتابی در باب «بهداشت در ایران باستان» تألیف کرده که بسیار مفید می باشد.

اخیراً آقای محسن جاویدان کتاب تاریخ طب در ایران تألیف دکتر سیریل الگود (Dr. Cyril Elgood) طبیب سابق سفارت انگلیس در تهران را ترجمه کرده که بنده ناچیز مقدمه‌ای بر آن نگاشته‌ام. اما بنده قبلاً تعدادی از فصول کتاب را با کمک مرحوم هادیان و دوشیزه زهرانبهم آبادی به‌ستارکت ترجمه کرده بودیم، منتهی وقتی خبردار شدم که آقای جاویدان این امر مهم را کفایت کرده و به همت آقای اقبال مدیر کتابخانه اقبال ورئیس هیئت مدیره ناشران کتاب به چاپ رسانده بودند، لذا از چاپ آن صرف نظر کردم و به حق باید بگویم باری از دوش مخلص برداشته شد.

غیر از افرادی که در بالا ذکر شد از همکاران این جانب بطور متفرق مقالات تاریخی طبی در مجلات و سالنامه‌ها و رسالات اختصاصی مؤسسات بهداشتی آمده که همه آنها حتی بر تاریخ طب کشورمان دارند.

غرض از نگارش سطور بالا و یادآوری حق گذشتگان از آن نظر است که خوانندگان این کتاب مخصوصاً همکاران جوان و دانشجویان دانشکده‌های پزشکی و بهداشتی و داروسازی و دندان پزشکی بدانند که در جمیع احوال باید حق شناسی نسبت به پیش‌گامان و مستقدمان داشت.

چرا نه؟ چون یکی گفته‌اند: «تو پاداش کن».

من قطع دارم در آئینه کتاب بلکه کتابها درباره تاریخ طب کشورمان چاپ و انتشار خواهد یافت و هم اکنون به نویسندگان آتی که قطعاً از دانشجویان دانشکده‌های پزشکی یعنی همکاران جوان این جانب خواهند بود قبلاً تبریک میگویم.

مطلب دیگری که ذکر آن در این مقدمه لازم بلکه واجب است و قطعاً خوانندگان این کتاب توجه خواهند فرمود آنکه تألیف هیچ کتاب و نوشته‌ای میسر نیست مگر آنکه کتابهای پیشینیان خوانده شود و هر کس ادعائی کند که خود تمام مطالب کتاب را تصنیف کرده منتهیای بی‌مهری است.

دیگر آنکه اصولاً تاریخ طب نگارش قصه یا حکایت نیست، بلکه باید نام

آنها «سیر تحول پزشکی» نام گذارد تا معلوم شود که خدمات گذشتگان چه بوده است. و اگر علم طب امروز بدین مرتبه رسیده نتیجه کارهای اطباء و محققان پیش بوده و تا خدمات پزشکان ماقبل را در میان نگذاریم نمی توانیم پی به اهمیت طب امروزی ببریم. اگر عده‌ای درباره طب قضاوتی بنام طب قدیم و طب جدید می کنند بنظر این جانب صحیح نیست چرا که طب امروزی در دنباله طب دیروزی است و روزی خواهد رسید که طب امروزی صورت طب دیروزی بخود گیرد و بهمین نحو هر چه زمان می گذرد زمانهای ماقبل در حکم تاریخ برای زمانهای بعدی میشود.

بدین جهت موضوع تاریخ طب عبارت از سیر تحول علوم طبی در دنیا می باشد. این کتاب که در دسترس خوانندگان قرار میگیرد یک دوره تاریخ و تحول و سیر علوم پزشکی در ایران و اسلام طی پنج قرن اول هجری قمری می باشد که جمیع ادوار مختلفه از دوران پس از اسلام یعنی دوران های اقتباس و ترجمه و تألیف و تصنیف کتب طبی و تجدد طب ایرانی با شرح حال و خدمات و اکتشافات و اختراعات اطباء ایرانی است.

اسید است که مقبول طبع خوانندگان گرامی مخصوصاً همکاران قرار گیرد. لازم به تذکر است از افرادی که پیوسته مشوق این جانب در این خدمت بود همکار دانشمند بسیار با صفایم جناب آقای دکتر منوچهر اقبال رئیس اسبق دانشگاه و رئیس کنونی هیئت مدیره نظام پزشکی ایران بودند که بیش از پیش در این تألیف به گردن این جانب حق دارند. این همکار دانشمند بیش از آنچه تصور شود از تشویق و ترغیب بنده ناچیز فروگذار نکردند که در حقیقت این تشویق «رئیس الاطباء» بایشان تفویض کرد و برآستی رئیس پزشکان می باشد و بنده هم که طبیب کوچکی هستم از جناب آقای رئیس الاطباء در این مقدمه بنام حق شناسی یادی میکنم.

ایضاً از همکار دانشمند دیگر آقای دکتر جهان شاه صالح که طی مدت ریاست دانشگاه و دانشکده پزشکی بنده را بسیار تشویق میکردند تشکر می کنم.

از دوست گرامی گرامی قدیمی ام جناب آقای دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس محترم دانشگاه تهران که یکی از مشوقین حقیقی بنده بودند و اغلب مقالات تاریخی طبی این جانب را در مجلات قرائت می کردند ، صمیمانه تشکر می کنم که تذکرات ایشان چاشنی بزرگی برای این خدمت بود .

اما علت آنکه این تألیف ناچیز بسیار به تأخیر افتاد و چند سال چاپ آن به طول انجامید ، چنانکه در بالا مذکور افتاد بعلت گرفتاری و مشغله زیاد و نگارش چند کتاب دیگر که در طی این مدت پیش آمد و شرکت در کنگره های تاریخ علمی و تاریخ طب (چه در ایران و چه در خارج ایران) و دعوت های دانشگاه های کشورمان بود که همه مدت بدست عم دادند و تأخیر در این خدمت ناچیز را باعث گردیدند .

امیدوارم عذر در پیشگاه دانشمندان مخصوصاً همکاران محترم مقبول افتد و باز یاری خداوند یکتا امید است جلد سوم تاریخ طب در ایران یعنی از حمله مغول تا سال ۱۳۰۰ شمسی را تقدیم همسپهنان گرامی دارم .

از خوانندگان محترم کتاب استدعای عاجزانه دارم اگر سهو و اشتباه و لغزشی مشاهده میفرمایند بنده ناچیز را مطلع گردانند .

ایضاً از دوست عزیز دانشمند آقای دکتر بهرام فره وشی استاد دانشگاه و رئیس کنونی سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران که یکی از تذکر دهندگان بسیار ارزنده برای تألیف این کتاب بودند بسیار سپاسگزارم که در کار چاپ کتاب مرا یاری کردند .

ایضاً از کارکنان چاپخانه دانشگاه و یک یک آنان مخصوصاً آقای ابوالقاسم دیانت گیلانی که زحمت حروف چینی و چاپ آنرا عهده دار بودند نیز متشکرم .

در خاتمه مقال از خوانندگان محترم خواهشمندم :

اولاً قبل از مطالعه کتاب به غلطنامه سراجعه و اغلاط آنرا تصحیح

فرمایند و با آنکه منتهای دقت به عمل آمده است متأسفانه احتمال قوی دارد باز

اغلاطی از زیر نظر گذشته و یا آنکه اشتباه و لغزشی دست داده باشد. تمنی دارم حتماً مخلص را مطلع فرمایند. علاوه بر آنکه بسیار متشکر خواهم شد در جلد سوم تاریخ طب در ایران «از حمله مغول تا سال ۱۳۰۰ شمسی» نام آنها را در کتاب با تشکر و استنان خواهم آورد.

ثانیاً هریک از خوانندگان مخصوصاً همکاران ایراد یا ایرداتی بر کتاب دارند بنده ناچیز را مطلع گردانند که بی اندازه سپاسگزار خواهم شد.

تهران خرداد ماه ۱۳۵۲

بنده ناچیز دکتر محمود نجم آبادی

رئیس بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی

در دانشکده بهداشت دانشگاه تهران

ونائب رئیس انجمن بین المللی تاریخ طب

و دبیر کل انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب

توضیحات لازم

- ۱ - در تطبیق تاریخ هجری قمری به میلادی از کتاب «جداول سالهای تطبیقی»
ووستنفلد Wüstenfeld - Mahler, sche Vergleichungs - Tabellen چاپ ۱۹۶۱
استفاده چاپ شده است .
- ۲ - احتمال دارد در فهرست ها اقلامی چند از اصطلاحات و امثال آنها از قلم
افزوده باشد و یا آنکه در اسامی تکرار شده باشد .
- ۳ - در قسمت ذیل و مستحقات شماره ۱۲ به ۱۰ تبدیل و بنوعین نحو تا آخر
شماره اصلاح شود .
- ۴ - مقصود از هـ سال هجری قمری و شـ یا خـ سال های شمسی یا خورشیدی
و عـ سال میلادی است .

قسمت اول

کلیات

الف) منابع علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی

مقدمه

تاریخ طب در ایران پس از اسلام با طب اسلامی (یعنی خدمات مسلمین) سمزوج میباشد، منتهی اطباء ایرانی سهم بسیار بزرگی در طب اسلامی دارند و اصولاً نمیتوان گفت ایند و (یعنی طب ایران و طب اسلامی) از یکدیگر مجزی میباشند.

مکتب طبی بزرگ جندی شاپور قبل از اسلام و همچنین پس از ظهور اسلام تا دوران تمرکز علمی بغداد، (مائه دوم و سوم هجری قمری) اقتدار و اهمیت خود را از دست نداده وعده زیادی طبیب پرورش داده که نمونه بزرگ آن آل بختیشوع میباشد.

گذشته از آن اصولاً قسمتی مهم از طب اسلامی دنباله مکتب طبی جندی شاپور است که اطباء این مکتب (یعنی جندی شاپور) استادان مکتب طبی اسلامی میباشند. ذکر مطلب بالا از آن نظر بود که معلوم گردد، که استادان مکتب جندی شاپور و آثار آنها (چه در ایران و چه در سایر قسمتهای مفتوحه توسط اعراب) خدمات ذیقیمتی به طب اسلامی نموده اند.

از طرفی لازمست متذکر گردیم که علاوه بر ایرانیان و شاگردان مکتب

خدمات دانشمندان
به طب اسلامی

۱- آل بختیشوع - شرح آن بعداً بیاید.

چندی شاپور نستوریها^۱، حرانیها^۲ صابئین^۳ و یهودیان^۴ نیز در طب اسلامی چه از نظر ترجمه کتب یونانی و نقل آنها بعربی و یا سریانی و چه از نظر تالیف کتب

۱- نستوریان یا نساطره (Nestoriens) عده از دانشمندان تابع نستوریوس (Nestorius) بطریک بزرگ قسطنطنیه بوده که خدمات ذیقیمتی در انتقال علوم یونانی به خاور میانه نموده‌اند. (شرح مفصل آن بعداً می‌آید).

۲- حرانیان (حرانیها) منسوب به شهر حران می‌باشند. نام قدیم حران کرائه (Carrhae) می‌باشد این شهر در قدیم بسیار معتبر بوده ولی اکنون جز خرابه‌های چیزی از آن باقی نیست. در جوار خرابه‌های آن دهی بنام حران در جنوب ترکیه در شهرستان اورفا می‌باشد.

۳- صابئین، نام فرقه و دسته‌ای دینی بوده که بنامهای مغتسله، ماندانی و نصوری که در قرآن کریم نیز بنام صائبین آمده است. (بعداً شرح آنها خواهد آمد).

شهر «رها» و «حران» و «رأس العین» از مراکز صابئین بوده است. دین صابئین که بصورت یک عرفان مسیحی بوده در شامات و عراق و بابل انتشار داشته است.

۴- یهودیان سهم بزرگی در طب اسلامی و ترجمه و تالیف کتب طبی در تمدن اسلامی داشتند. اینان بیشتر در سرزمین مصر و شمال افریقا (تونس، الجزیره، مراکش) و اندلس (اسپانیا) خدمت نموده و شهرت یافته‌اند. اغلب پزشکان یهودی در طب و فلسفه دستی بسزا و عمرها مجالس درس و بحث داشتند.

اولین طبیب یهودی بنام اسحق بن عمران الاسرائیلی (در دوات زیادة الله سوم ۲۹۰ هـ. ق ۹۰۲ م.) در قیروان بطابابت مشغول بود و مدتی نیز طبابت دربار زیادة الله سوم را داشت.

وی کتب چندی از یونانی به عبری ترجمه نموده از آثار وی کتابی است بنام «دلیل الاطباء» که بعربی بوده و بعداً برای اولین بار این کتاب طبی توسط قسطنطین آفریقائی (Constantin L'africain) متوفی بسال ۷۹۴ هـ. ق مطابق ۸۷۰ میلادی به لاتین برگردانده شده است.

غیر از او بسیاری از اطباء یهودی مخصوصاً در مغرب همانند: «ابو عمران موسی بن میمون اسرائیلی»، و ابن بکلارش یونس بن اسحق (یا یوسف بن اسحق) اسرائیلی قرطبی صاحب کتاب «المفردات فی الطب یا مفردات ابن بکلارش» خدماتی ارزنده به طب اسلامی نموده‌اند.

طبی وجه از بابت طبابت و ایجاد بیمارستانها و امثال آنها دخالت تام داشته‌اند.

اما از آنجا که تعالیم پیغمبر اسلام (ص) افراد را برای عمل

بخیرات و سبرات و انفاق مال در راه خیر هدایت و ارشاد نموده،

بدین مناسبت طب و طبابت در تمدن اسلامی پیشرفت فوق العاده

تعالیم اسلامی در
طب اسلامی

داشته است و خوشبختانه نمایندگان بزرگ اسلامی بیشتر ایرانی بوده‌اند و اینان

توانستند در دوران تمدن اسلامی ستارگان قدر اول آسمان دانش پزشکی باشند،

بمانند طبری^۱، رازی^۲، اهوازی^۳، ابن سینا^۴، و جرجانی^۵ (گرگانی).

غلبه عرب بر عجم و اجبار نویسنده گان در نگارش کتب و مؤلفات

و آثار خود بزبان علمی زمان یعنی عربی (بمانند زبان لاتین

در قرون وسطی در اروپا) باعث گردیده که بعضی از

طب ان اسلامی
وزبان عربی

تذکره نویسان و مورخین تمدن اسلامی و مخصوصاً طب اسلامی را بحساب

عرب بیاورند، و آن را بنام «طب عرب» در کتب خود متذکر گردند، در

صورتیکه چنین نیست بلکه اکثر علمای تمدن اسلامی بخصوص اطباء اسلامی

غیر عرب هستند و بسیاری از ملل و اقوام کشورهای مفتوحه در این امر مهم شرکت

داشتند و اگر در مورد طب عرب (که بغلط مصطلاح شده) بخواهیم حق مطلب را ادا نمائیم،

باید بگوئیم «طب اسلامی» و همانطور که شادروان پرفسور ادوارد برون^۶ در مقدمه

کتاب «طب عرب» بدان اشاره نموده نام «طب اسلامی» بر آن نهاده است، منتهی

باید در این اصطلاح حق همه ملل و اقوام را بمانند ایرانیان و نسطوریان و

۱- علی بن ربن طبری یا علی بن زیل یا علی بن سهل یا علی بن سهل بن ربن طیب بزرگ ایرانی.

۲- رازی طبیب و شیمیست و فیلسوف نامدار ایرانی.

۳- علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی طبیب بزرگ ایرانی.

۴- شیخ رئیس حسین بن عبدالله بن سینا طبیب و فیلسوف بزرگ ایرانی.

۵- زین الدین سید اسمعیل گرگانی طبیب بزرگ ایرانی.

(شرح همه آنها بعدا بیاید).

۶- پرفسور ادوارد برون (Prof. E. G. Browne) مستشرق بزرگ انگلیسی (۱۹۲۶)

(۱۸۶۲ میلادی).

صائبین و حرانیها را (چنانکه آمد) ادا کرد و غیر از آنان اصولی بایست حق خدمات خدمتگذاران تمدن شرق و غرب امپراطوری اسلام را هر کدام علیحده ملحوظ دانست. اما حقیقت اسرآنستکه وقتی صحبت از طب اسلامی و یا علوم اسلامی در میان می آید، مقصود و منظور نظرات پزشکی و یا علمی است که در کتب تمدن اسلامی که عموماً ب زبان عربی بدون گردیده، در صورتیکه اصل همه آنها عموماً از دانشمندان یونانی و هندی و بعضاً ایرانی یا تراجم یونانی به سریانی و میراث اسکندرانیان^۲ و اشغال آنهاست سنتی ب زبان عربی تدوین شده است.

نکته مهم دیگری که ضمن کلیات طب اسلامی باید در نظر داشت آنکه پس از ظهور اسلام و پیشرفت مسلمین و گشودن کشورها و غلبه بر اقوام و ملل، طبیعی است، اینان سقهور قوم غالب گردیده و باز طبیعی تر است که قوم غالب کوشیده است زبان خود را در کشورهای مفتوحه رواج دهد، (یا آنکه اقوام مغلوب چاره ای جز قبول آن نداشته اند)، اما این اسر باعث آن نخواهد شد که تمدن این اقوام علاوه بر آن که برجای باقی مانده، سهل است که سایه تمدن اسلامی گردیده است و با آنکه اقوام و کشورهای مفتوحه توسط اعراب در زیر سلطه آنها بودند عده زیادی از آنها و ساکنان کشورهای مغلوب عقاید ضد عربی داشتند.

در این باره بدون اینکه راه غلو و مبالغه رفته باشیم چند موضوع بسیار اساسی را در تاریخ طب ایران و اسلام نباید از نظر دور داشت که عبارتند از:

اول حمله قوم غالب یعنی عرب بر سایر کشورها و اطاعت اقوام و ملل مغلوبه از فرماندهان و ولایه منصوبه عرب،

دوم نفوذ زبان عربی بر روی کشورها و نتیجه^۳ بر روی اقوام و ملل مغلوبه،

۱- سریانی ها شرح آن بعداً می آید

۲- اسکندرانی یا اسکندری و اسکندریه بی منصوب به اسکندریه میباشد که عده زیادی دانشمند و طبیب بدین اسم در تاریخ طب دیده میشود که همه جزو مکتب اسکندریه (Alexandrie) میباشد.

سوم تعالیم و دستوره‌های قرآن کریم مخصوصاً درباره عمل به خیرات و سبرات و امثال آنها،

چهارم تمدن و معارف و فرهنگ کشورهای مفتوحه و اثر فوق العاده و کم نظیر این اقوام بر روی تمدن اسلامی که مایه اصلی این تمدن بوده است .

اما واسطه و رابطه ای که اقوام و ملل مغلوبه را با یکدیگر مأنوس و مرتبط داشته، از طرفی دین اسلام و از طرف دیگر زبان عربی بوده و همین وسیله ارتباط دوسی یعنی زبان عربی و نگارش کتب باعث گردیده است، که در تمدن اسلامی خدمات همه دانشمندان و علماء را بحساب عرب گذارند، در صورتیکه سیدانیم در تمدن اسلامی عده زیادی دانشمندان غیر عرب بودند و تعداد علما و دانشمندان عربی الاصل در برابر غیر عرب ناچیز می باشد، مخصوصاً در طب اسلامی باید گفت خدمات ایرانیان و اطباء ایرانی و آثار و یادگارهای این دسته از سایر اقوام و ملل زیادتر بوده و نباید از نظر دور داشت که در دوران خلافت خلفای راشدین و بنی امیه و اوائل عباسیان توجه به علوم و بالنتیجه طب بسیار کم بوده، خاصه در دوران خلفای بنی امیه که اصولاً غیر از قوم عرب و زبان عربی و فصاحت و بلاغت و شعر عربی با سردیگری توجه نبوده است.

تمام شرح بالا فقط از آن نظر بود که بدون جانبداری موضوع طب و تاریخ آن پس از ظهور اسلام کمی روشن گردد، تاحق خدمتگذاران واقعی ادا شده باشد.

در این مقدمه متذکر میگردیم که انتقال علوم از کشوری

به کشور دیگر یا از قوسی به قوم دیگر قاعده^۱ از مرز و سرحدی
انتقال طب به
ممالک اسلامی
باید بگذرد.

درباره علم طب و انتقال آن به ایران باید گفت که دانش طبّی یونانی بیشتر از آتن^۱ به اسکندریه^۲ و از این شهر به خاور سیاه عملی گردید و این تمدن اسکندرانیان می باشد که به مشرق روی آورده است و راه رسیدن علوم و افکار یونانی به خاور سیاه اول دفعه از نویسندگان

۱- آتن (Athènes) پایتخت کشور یونان.

۲- اسکندریه (Alexandrie) واقع در کشور مصر کنونی در ساحل مدیترانه که اسکندر مقدونی آن را تاسیس نمود (۳۲۳ ق. م.).

و دانشمندان مسیحی سریانی بوده و از آن پس عربی زبانان مستقیماً به منابع یونانی دست یافته و تتبعات فراوان در آنها نمودند.

گذشته از آن راه دیگر انتقال علوم طب از هندوستان بوده است. بشرح ایضاً راه دیگری که بنظر میرسد در انتقال علوم دخالت داشته بلخ^۱ (باکتریا) می باشد، اما اصول و مواد اولیه از اسکندریه است.

منابع دیگری نیز وجود داشته که یکی از آنها حران میباشد. در اینجا متذکر میگردیم با آنکه غلبه عرب بر کشورها و گشودن سرزمینها و تمرکز نیروی عربی در مراکزی همانند بغداد و دمشق باز عده ای از اقوام بالخصوص ایرانیان مسیری خاص جهت خود انتخاب نموده بودند و آن اینکه اطاعت حقیقی و باطنی را از این دو مرکز داشتند، بهمین نحو در غرب امپراطوری اسلام یعنی اندلس^۲ (اسپانیا) این امر مشاهده میشود.

بنابراین بدیهی است ضمن طب اسلامی حتمّاً سیبایست طب اسلامی در مغرب که دنباله طب اسلامی در شرق است، مورد مطالعه قرار گیرد و این سیر علوم طبّی ابتدا در بغداد تمرکز یافته که راه ورود بدان از ایران و سوریه و بلخ و هند میباشد، نه از آن به بعد شهرهای دمشق و حلب و قاهره و قرطبه^۳ (شهر دانشگاهی بزرگ اندلس) و سمرقند مرکزیت یافته اند.

نکته دیگری که ذکر آن در این مقدمه کمال لزوم را دارد، آنکه علوم طبّی در تمدن اسلامی عیناً بهمان طریق که در یونان بوده در سرزمین های اسلامی بدست مسلمین نرسیده، بلکه در محیط اسلامی با طب ایران و هند اختلاط و امتزاج یافته و بصورت طب اسلامی درآمده است.

۱ - بلخ یا باکتریا (Bacteria) [شهر واقع در آسیای مرکزی].

۲ - اندلس ایالت جنوبی کنونی اسپانیا (Andalousie) که در آن مراکز بزرگ

علمی همانند قرطبه (Cordoba - Cordoue) و غرناطه (Granada - Grenade) و امثال آن هادر

دوران خلافت خلفای اموی اندلس داشته است.

سیرائی که پزشکان اسلامی از طب یونان و اسکندریه و انطاکیه^۱ بدست آوردند، کتابهای ابقراط^۲ و جالینوس^۳ بوده که یا مستقیماً به عربی و یا غیر مستقیم از یونانی به سریانی و سپس به عربی برگردانده شده است و پس از استفادات کامل از آن کتب، اطباء مسلمانان از استادانشان جدا گردیده و شخصاً انتقادات بسیار اساسی بر آنان گرفته که در این کار پزشکان ایرانی سهمی کم نظیر دارند و این دوره همان است که به دوره تألیف نامیده میشود و همین دوره میباشد که راه تحقیق و تتبع را برای اطباء و دانشمندان آتی باز گردیده است.

در خاتمه این مقدمه متذکر میگردیم که در دوران ساسانیان مکتب و بیمارستان جندی شاپور در این شهر تاسیس گردید که مرکز بزرگ علمی و طبی آن دوران میباشد. در این مرکز بزرگ گذشته از تعلیم فلسفه و حکمت و بعضی علوم دیگر علم طب رونقی بسزا داشته و همانطور که تذکر داده شد، طب این مکتب مخلوطی از طب ایران و یونان و هند بوده که از جمع آنها مکتب و بیمارستان جندی شاپور تشکیل گردیده است.

قبل از طلوع اسلام در دنیای آنروزی چهار مرکز علمی و طبی وجود داشت که خدمات ذیقیمتی به عالم طب نموده و نمایندگان دانشمند و کتب و آثار معتبره‌ای از خود پیادگار گذارده اند و چنانکه ضمن تاریخ طب ایران قبل از اسلام متذکر گردیدیم مراکز علمی و طبی آن دوران قبل از بغداد متعدد بوده که مهمترین آنها عبارتند از مرکز علمی اسکندریه در مصر و مرکز علمی شام و قسمتهای شمالی بین النهرین و مرکز بزرگ علمی جندی شاپور یا بهتر بیاوریم، دانشگاه بزرگ جندی شاپور در ایران و آخرین آنها مراکز علمی و طبی هندوستان بوده که هر یک از این

۱- انطاکیه (Antioche) شهر واقع در ساحل شرقی مدیترانه در سرحد بین سوریه

۲- آسیای صغیر که سابقاً جزو سوریه بوده ولی اکنون جزو کشور ترکیه است.

۳- بقراط یا ابقراط طبیب بزرگ یونانی (Hippocrate).

۳- جالینوس - (Galien ' Galen) شرح آن بعداً بتفصیل خواهد آمد.

مراکز بزرگ علمی بنحوی در تاریخ طب ایران از خود اثری بیاد گذارده که بعداً یک‌یک آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

باز اضافه می‌نمائیم که هر یک از مکاتب و مراکز علمی و طبی فوق‌الذکر اختصاصاتی داشته که از نظر تاریخ طب نقش مخصوصی ایفا نموده و تا این عوامل توضیح داده نشود تاریخ طب در ایران و اسلام روشن نخواهد شد و طبق روش اغلب کتب تاریخ طب ضمن بحث در پیرامون مکاتب طبی علاوه بر نگارش عقاید و اصول و اکتشافات طبی شرح حالی نیز از اطباء مکاتب مربوط نیز خواهد آمد بشرح یک‌یک این مکاتب و مراکز علمی می‌پردازیم.

۱- مرکز علمی اسکندریه و انتقال طب از اولین مرز به خاور

چنانکه میدانیم این مرکز پس از اسکندر و استقرار بطلمیوس اول (Potlémén ۲۸۲-۳۲۳ ق. م.) سردار مشهور اسکندر شروع گردید و سلسله این سردار بزرگ مدت‌ها در مصر حکومت نمودند و تا قرون ششم و هفتم میلادی خدمات بسیار ارزنده‌ای به علوم نموده و بحق باید گفت این شهر وارث تمدن یونانی بوده، بنحوی که زبان رسمی مصر و دستگاه‌های دولتی و طبقات ممتاز زبان یونانی و مردم عادی از آن بی‌نصیب بوده یعنی بزبان محلی تکلم می‌نمودند. اطباء مشهوری که در این مرکز مهم و معتبر ظهور نمودند در طب و تشریح و داروشناسی در دوران خود بسیار مشهور بوده‌اند.

مکتب اسکندریه که وارث مکاتب طبی کنید و کوس^۲ بوده در علم تشریح ترقی فوق‌العاده نموده و اگر ظهور جالینوس و کارهای او نمی‌بود عظمت این مکتب سالیان دراز برقرار می‌ماند.

از اطباء بزرگ این مکتب هرופیل (Herophile, Herophilos, Erophile) یا هیروفیلوس معروف می‌باشد که در حدود سال ۳۳۰ قبل از میلاد تولد یافته و تا

۲۹۱ - کنید و کوس Knide, Cos مراکز مکتب بزرگ یونان. کوس جزیره زادگاه بطراط واقع در غرب مجمع‌الجزائر اژه نزدیک به آسیای صغیر (ترکیه کنونی) می‌باشد.

۳۰۰ ق . م . حیات داشته است . وی شاگرد معروف پرگزاگورکوسی



شکل ۱ - یک عکس از بقراط

(از کتاب تاریخ طب دانیل لوکلر)

یونانی (Proxagor de Cos) که در دوران حکومت بطلمیوس لاگوس (Ptolémée Lagus) میزیسته و چون این پادشاه بوی آزادی کامل در تشریح و اختیار تام در کارهایش داده بود و مجرین و مقصرین محکوم را زنده بوی سپرده بود، بدین مناسبت وی در تشریح و شعب دیگر طب بسیار کار کرده است . وی کسیست که بامر بطلمیوس فوق الذکر به امتحانات و تجارب طبی بر روی محکومین (همانند دوران ساسانیان) اقدام نموده است . وی را در تشریح اطلاعات زیادی و اولین طبیبی است که با طریقه و روش منظم به تشریح مغز و دقت در دستگاه گردش خون و سلسله اعصاب پرداخته است .

از کارهای بسیار معتبر وی در تشریح آن است که وی تخمدان (Ovaire)

زنان را پیدا کرد و آنها را به بیضه های مرد تشبیه نمود . از آن گذشته متذکر گردید که تیخمدان در زن دو عدد میباشد یکی در طرف راست زهدان و دیگری در طرف چپ زهدان که بواسطه یک پرده کوچکی پوشیده شده و دارای فرورفتگی هائی بمانند سایر غدد دارد . اما کشف بزرگ این دانشمند که از نظر تشریح بسیار با اهمیت است چرخشت معروف به (Pressoir d'Hérophile) است که بنام وی مشهور میباشد



شکل ۲ - مجسمه ای از بقراط که در جزیره کوس یافته اند

(محمی که سینوس های وریدی کاسه سر یا یکدیگر تلافی می نمایند) و همچنین قلم یا انتهای بطن چهارم مغز (Calamus scriptorius) میباشد . درباره نبض انسانی وی چهار صفت

قائل بوده است که عبارتند از تنیدی و پیری و نظم و نیرو و وی کسی است که شرائین



شکل ۳- افلاطون و ارسطو (از کتاب تاریخ طب راف. ه. میچر)

را از آورده جدا ساخته و معتقد بوده است که در شرائین خون و در آورده روح حیاتی میباشد (یعنی همان روحی که ارسطو (Aristote) و پیرگزاگور سابق الذکر بدان اعتقاد داشتند).

غیر از موضوعات بالا هروفیل را نظرات دیگری در علم طب میباشد که عبارتند از آشنائی به استسقاء (یا آب آوردن شکم Ascite) و تشمع کبدی (Cirrhose hepatique).

از آن گذشته وی سرگ ناگهانی (یاسرگ مفاجاة) را بر اثر فالج شدن قلب میدانسته است.

تا دوران وی طبق عقیده افلاطونیان پائین آمدن اغذیه را از لوله قصبه الریه میدانستند، وی این نظر را مخدوش دانسته و آنرا رد کرد و توانست دریچه روی قصبه الریه را نشان دهد که در موقع غذا بسته میشود و غذا از دهان وارد سری و سپس به معده میرود.

دیگر از نمایندگان بزرگ طب اسکندریه اراسیستراتس (اراسیستراتس ، ارستراتس ، اراسیستراتس Erasistrates)

Erssistrate میباشد م. ۳۱۰-۲۳۷. وی شاگرد کریزپ کندی (Chrysippe de Cnide) میباشد و گفته است اغذیه در معده پخته نمی شوند بلکه بر اثر عمل مکانیکی و حرکات مخصوص معده با هم مخلوط می شوند. وی در از میر مکتبی بنیان گذارده او معتقد بود که فصد باعث ضعف میگردد، اسابه رژیم و دستور های غذایی و پرهیز و ورزش و استحمام بیشتر معتقد بوده و علاج بیماریها را بیشتر در موضوعات بالا میدانسته است.



شکل ۴- اراسیستراتس درمان آنطیو کوس فرزند سلوکوس نیکاتر را مینماید
(از کتاب تاریخ طب مصور اتوبتمان)

میگویند وی اولین طبیبی است که تشریح بدن آدمی نموده است. دیگر آنکه هاسرسلو کوس نیکاتربه سوریه خوانده شده و دردبیدرمان آنتیو کوس (Antiochos) فرزند سلو کوس را از عشق به استراطونیس (Stratonice) دومین زن سلو کوس نیکاتردانسته و پس از فاش شدن مطلب ملکه را بزوجیت گرفته است. بدین شکل ملاحظه میشود که مکتب اسکندریه ارج و مقام بزرگی داشته و غیر از این دونفر دیگر اطباء دانشمند نیز در این مکتب بوده اند که ذکر همه آنها باعث تطویل مطلب میگردد .

مکتب طبی اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری قمری در مقام خود بسیار استوار بوده و از این بعبده شام و انطاکیه انتقال یافته است .

از اطباء دیسقوریدوس قبل از جالینوس باید نام دیسقوریدوس [Dioscoride یا Dioskyride یا Discuride که به دیسقوریدوس العین زربی (d' Anazarbas) از عین زربه از شهر های کیلیکیه (Cilicie) میباشد . مقام وی در طب



شکل ه - یک عکس از دیسقوریدوس (از کتاب تاریخ طب رافه . میجر)

مخصوصاً در داروشناسی میباشد و کتبی تألیف نموده که مهمترین آن ها کتابی است در پنج قسمت که بعداً توسط اصطفن بنام «الحشائش» ترجمه گردیده است. که بی اندازه معتبر میباشد. از آن گذشته کتاب دیگری بنام «السموم» (De venenis) میباشد.

که آن هم عربی برگردانده شده است . این پزشک نزد مسلمین مقام ارجمندی داشته است .

دیسقوریوس (۵۶۰ پس از میلاد مسیح) طبیبی است که کتاب وی تا قرن شانزدهم شهرت بزرگ جهانی داشته است . وی طبیب داروشناس بوده که نظراتش بسیار مورد پسند دنیای طب آنروزی بوده است . وی روغنی هائی جهت استعمال خارجی میچری میداشته منجمله روغن زیتون^۱ و کرچک^۲ و بادام^۳ و بزرالبنج^۴ و سورد^۵ و در کتاب خود نام برده است .

وی مرهم گل^۱ سرخ که با روغن این گل و غسل می ساخته جهت التیام زخمها مفید میدانسته است . جگر الاغ را برای درسان صرع و جگر سگ را برضه هاری و



شکل ۶- ایضاً یک عکس خیالی از دیسقوریوس که مشغول جمع آوری گیاهان میباشد (از مطبوعات پارك دویس)

۱- Huile d' olive

۲- Huile de Ricin

۳- Huile d' amande

۴- Huile de Jusquiame

۵- Huile de Myrthe

گرد شاخ گوزن را بعنوان قابض و مقوی استعمال می کرده است که در حقیقت یک نوع اپوتراپی^۱ (معالجه عضو با خوردن همان عضو) می باشد. شیر را یکی از عالیترین داروها بر ضد سل و صفرا را برای درد چشم و فوژرنر و ماده^۲ را با سقمونیا^۳ بر ضد کرم کدو^۴ استعمال می کرده است. دیسقوریدوس اولین بار در کتاب خود از ترباک^۵ نام می برد.

از مفاخر بزرگ این مکتب جالینوس معروف است که در شهرت علمی مکتب اسکندریه سهمی بزرگ دارد.

گرچه عده ای از سورخین تاریخ طب جالینوس را ضمن تاریخ طب در روم ذکر کرده اند، ولی بحق باید گفت که وی علاوه بر آنکه از آسیای صغیر می باشد، شاگرد مکتب اسکندریه است و حق آنرا دارد که درباره این طبیب از نظر آنکه کتب و آثار وی بر روی طب ایران اثرات بسیار شگرفی گذارده بیشتر مورد بحث قرار گیرد.

جالینوس^۵ (۲۰۱-۱۳۱) در زمان مارک اورل^۶ امپراطور روم جالینوس میزیسته و در عهد این امپراطور که پرهیزکارترین امپراطور آن دوران بوده و همچنین در عهد پسرش کومود^۷ و جانشین وی پرتیناکس^۸ میزیسته است.

پدر جالینوس نیکون^۹ نام داشت و مهندس و معمار بود. وی سایل بود پسرش فیلسوف و حکیم گردد، اما در خواب دید که باید فرزندش را به طب راهنمایی نماید. گرچه در ابتدای عمر بجانب فلسفه رفت ولی بعداً متوجه طب گردید و غیر از برغامس در شهرهای ازمیرو اسکندریه در خدمت اساتید با موختن طب پرداخت.

۱- Opothérapie

۲- Fougère mâle, femelle

۳- Scamonee

۴- Taenia

۵- Galien, Galenos Klaudios, Galenus, Galen

(de Pergamon, Pergame) جالینوس القلوذی برغامسی

۶- Marc - Aurèle

۷- Commode

۸- Pertinax

۹- Nicon



شکل v- یک عکس از جالینوس (از کتاب
اطباء مشهور تألیف دومنیل)

جالینوس ابتدا برای تکمیل داروشناسی
بجزیره قبرس و سپس به فلسطین
رفته آنگاه در بیست و نه سالگی به
برخاسس مراجعت نموده که در این موقع
ویرا طبیب شمشیر بازان می نمایند،
چرا که در جوش دادن استخوانهای
شکسته و جالانداختن و در رفتگی ها
سهارت خود را نشان داده.

روزی در شهر
مسافرت جالینوس به رم
برخاسس

آشوبی پیدا شد و چون وی سردی
آرام و از سرو صدا ناراحت بود، لذا
عازم رم گردید.

در بدو ورود به رم وی سی و سه سال داشت و شهرت وی باعث آن شد که دشمنان
زیادی پیدا کنند، لذا اجباراً مجدداً به آسیا مراجعت نمود، اما سارک اورل او را
به رم طلبید و بر اثر درمان امپراطور و فرزندش شهرت بسزائی پیدا کرد و نزد امپراطور
تقرب زیاد یافت.

داستان درمان وی در مورد امپراطور چنان بود، شبی که امپراطور خیلی نگرانی داشت،
جالینوس بوی شراب ابهل (Sabine) و فلفل داد که وی شفا یافت و بدین مناسبت
نزد امپراطور و ملکه و نتیجه درمان بزرگان و اعیان و رجال تقرب خاص یافت و در
برابر این تقرب مورد کینه توزی همکاران قرار گرفت.

جالینوس در فلسفه و طب تحصیل کرده و قریب صد جلد
(بعضی ها تا . . . جلد کتاب ذکر کرده اند؟) کتاب و رساله

از خود باقی گذارده که بیشتر آنها بچاپ رسیده است و عدد زیادی از آنها در آتش - سوزی معبد صلح^۱ از بین رفته است .

درباب فلسفه و حکمت جالینوس مقامی ارزنده دارد ، منتهی آنکه در این باب مقامش بپای طب وی نمیرسد و چون در این کتاب بیشتر منظور مقام وی در طب میباشد بدین جهت جانب طب وی دنبال میگردد .



شکل ۸ - یک عکس از جالینوس
(اقتباس از کتاب تاریخ طب دانیل لوکلمر)

مؤلفات جالینوس در جمیع شعب طب و دارو شناسی میباشد
مؤلفات جالینوس
ده همه آنها مورد استفاده اطباء مسلمین قرار گرفته و بعلاوه
شروحی نیز بر کتب و آثار بقراط نگاشته است .
از کتب بسیار معتبر وی شانزده کتابی بوده که بنام « سته عشر جالینوس »
معروف میباشد و ترجمه آن از کتب درسی طب اسلامی بوده است .
نظامی عروضی سمرقندی در مقاله چهارم کتاب خود در باب علم طب و هدایت
طبيب چنین می نگارد :

« ... پس از کتب بسائط یک بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا

حاوی^۱ محمد زکریا یا کاسل الحناء^۲ با صد باب^۳ بوسهل مسمی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعت همیکند ...

شانزده کتابی از تألیفات جالینوس است که طالبین علم و طب سده عشر جالینوس

و اطباء دوران اسلامی مخصوصاً در قرون دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم آموختن آنرا واجب میدانستند. ترجمه آن توسط حنین بن اسحق و حبیب بن الحسن الاعمی مترجمین بزرگ دوران طب اسلامی بعمل آمده است.

گرد آوری و تفسیر کتاب سده عشر جالینوس طبق گفته ابن ابی اصیبه توسط هفت نفر از علماء و اطباء اسکندرانی یعنی اصطفتن اسکندرانی (Stephano Alexandrino یا Stephen d'Alexandrie) و تئودوزیوس (Théodosios) و انتیلاوس اسکندرانی (Nikolaos d'Alexandria یا Nicola d'Alexandrie) و فسلازیوس (Palladius) و جاسیوس و کیلاوس و یحیی نحوی بعمل آمده است.

بهترین تفسیر سده عشر یا کتابهای شانزده گانه توسط جاسیوس طبیب معروف و مشهور اسکندریه که در قرن پنجم میزیسته میباشد. این کتابها عبارتند از کتاب



شکل ۹- میگویند جالینوس تشریح را نزد امپراطور مارک اورل و امپراطوری فلوستین ایراد می نموده است (اقتباس از کتاب تاریخ طب مصورات و بتمان)

الفرق، کتاب الصنعة (Art medicl)، کتاب النبض الصغير (De pouls)، این کتابها را جالینوس برای شاگردانش نوشته است. سایر کتابهای شانزده گانه عبارتند از کتاب العلل والاعراض، کتاب المزاج، کتاب اصناف الحمیات (Des differents fièvres)، کتاب المقالات الخمس (در تشریح استخوانها و عضلات و اعصاب و دو کتاب عروق)، کتاب فی التانی لشفاء الامراض، کتاب الاسطقسات علی رأی بقراط (Des Elements selon Hippocrate)، کتاب النبض الكبير، کتاب البحران (Le livre sur la crise)، کتاب القوى الطبيعية، کتاب ایام البحران (Des Jours critiques)، کتاب تدبیر الاصحاء، کتاب حيلة البرء، کتاب تشریح کبیر، کتاب تعرف علل اعضاء الباطنه (یا المواضع الاله Des lieux malades).

عده زیادی کتابهای دیگر نیز از مؤلفات جالینوس است که در فهرست ابن الندیم و تاریخ الحکماء قفطی و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه از آنها اسم برده شده است که فهرست و شرح آنها را ضمن فصل مربوط به ترجمه و آثار وی بعداً امتداد خواهیم داد. برای پی بردن به مقام طبی جالینوس و اثر دانش ابن طبیب مقام جالینوس در طب در طب اسلامی که بعداً در این کتاب مورد احتیاج قرار

خواهد گرفت کافی است بدو مطلب زیر توجه گردد :

اول آنکه تقریباً جمیع آثار و مؤلفات وی ب زبان عربی (و تعدادی به سریانی و بعد به عربی) و سپس به السنه دیگر بر گردانده شده و مورد استفاده جمیع طلاب علوم طبی قرار گرفته است.

دوم آنکه نظر ورأی جالینوس در موضوعهای طبی و درمانی بسیار مورد اهمیت و قبول و گذشت از آنها تقریباً غیر ممکن بوده است.

سوم آنکه باندازه ای نظرات وی مورد تأیید و قبول همگان بوده که اغلب اطباء دانشمند تمدن اسلامی خود را شاگرد وی میدانستند، چنانکه محمد زکریای رازی طبیب عالی نشان ایرانی در مقدمه کتابی که بنام «شکوک رازی بر جالینوس» میباشد از کار خود عذر خواسته میگوید: «مقام جالینوس بر هیچکس پوشیده نیست

و ممکن است بعضی از کوتاه نظران سرا بدینکار سلامت و سرزنش نمایند ولی فیلسوف و حکیم برین خرده نخواهند گرفت ، بدلیل آنکه در حکمت و فلسفه تقلید جایز نیست

و میبایست از روی دلیل و برهان صحت و گفتگو بعمل آید و اگر شخصاً جالینوس زنده می بود سرا بدین تالیف ستایش میکرد .

آثار و یادگارهای جالینوس در طب- اکنون شمه ای از آثار و یادگارهای جالینوس راسته در میگردیم و اضافه می نمائیم اگر کمی مطلب بدرازا کشیده برای آنست که وی طبیب جامع دوران بوده و اثر و نفوذ آثار وی در جمع شئون و شعب طب اسلامی مشاهده میشود .

در تشریح ، جالینوس با آنکه بتشریح انسان پرداخته اما روی



شکل ۱- مجسمه ای از جالینوس (از کتاب تاریخ طب راف ، ۴، بیجرا)

سیمون عمل کرده است و برای ملاحظه عضلات و اعصاب و اسعاء و احشاء و سایر عضوها از سیمون و خوک و گاو و برای استخوانها از اسکلت انسانی استفاده کرده است .

کافی است در اینجا اضافه نمائیم که کتاب تشریح وی قریب ۱۲۰۰ سال کتاب درسی تشریح و در دسترس پزشکان بوده است ، تا آنکه آندره و زال ۱۰ سال ۱۵۴۳ میلادی کتاب خود را منتشر نمود و سهوها و اشتباهات جالینوس و اطباء گذشته را تشریح نمود .

جالینوس برای نشان دادن استخوانها اسکلتی ده روی آن را پارچه ای انداخته

بود به این طرف و آنطرف سی کشید و موضوع درس خود قرار داده بود .

جالینوس اول کسی است که در علم وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) مبتکر بوده و باب این علم را وی برای عالمان مفتوح ساخته است . من باب مثال متذکر میگردیم که بر اثر تشریح حیوانات زنده عمل اعصاب را نشان داد . بعلاوه وی نبض را بر اثر انقباض و انبساط قلب دانسته است . وی با تشریح جانوران زنده اعمال سلسله اعصاب را نشان داد و در حقیقت بابن امر جاسه عمل بخشید .

دیگر از کارهای وی آنکه در قطع نخاع شوکی گفته اگر قطع عمودی و از وسط باشد اعصاب بین الاضلاع و پاها را که در راست و چپ قرار دارند از کار نمیاندازد ، ولی برعکس اگر قطع عرضی باشد (چه از طرف راست و چه از طرف چپ) اعصابی که در زیر سطح قرار دارند از کار می اندازد . از شاهکارهای وی که در علم وظائف الاعضاء بسیار معتبر است آنکه وی در برابر عده ای نشان داد بچه نحو ممکن است حیوانی را یک مرتبه بی صدا آورد و جهت این امر بندی بر زیر عصب های راجعه^۱ بست که هر وقت این بند اعصاب را تحت فشار قرار میداد و با اصطلاح بند تنگ و محکم می گردید ، حیوان بی صدا می شد و همینکه بند باز میشد یا آنکه گره آنرا می گشود حیوان دوباره بصدا در می آمد . در همین جلسه وی باز و جمع شدن سینه را در موقع شهیق و زفير نشان داد .

جالینوس بر اثر قطع و برش نخاع شوکی در نقاط سختلنه و آثاری که در حیوان پیدا میشده ، تجارب ذیقیمتی نموده است . منجمله بر اثر قطع نخاع در بالای مهره اول گردن نشان داد که حیوان فوراً کشته میشود ، و این همان عقده حیات^۲ یا گره زندگی است که بعدها بنام فلورنس^۳ معروف گردیده است .

درباره عقیده سزاجی که اصول طب قدیم را تشکیل میدهد وی به چهار خلط و تشبیه آنها به چهار عنصر نظر داده است ، مثلاً خون را به هوا و بلغم^۴ را به آب و سودا را

۱- Nerfs recurrents

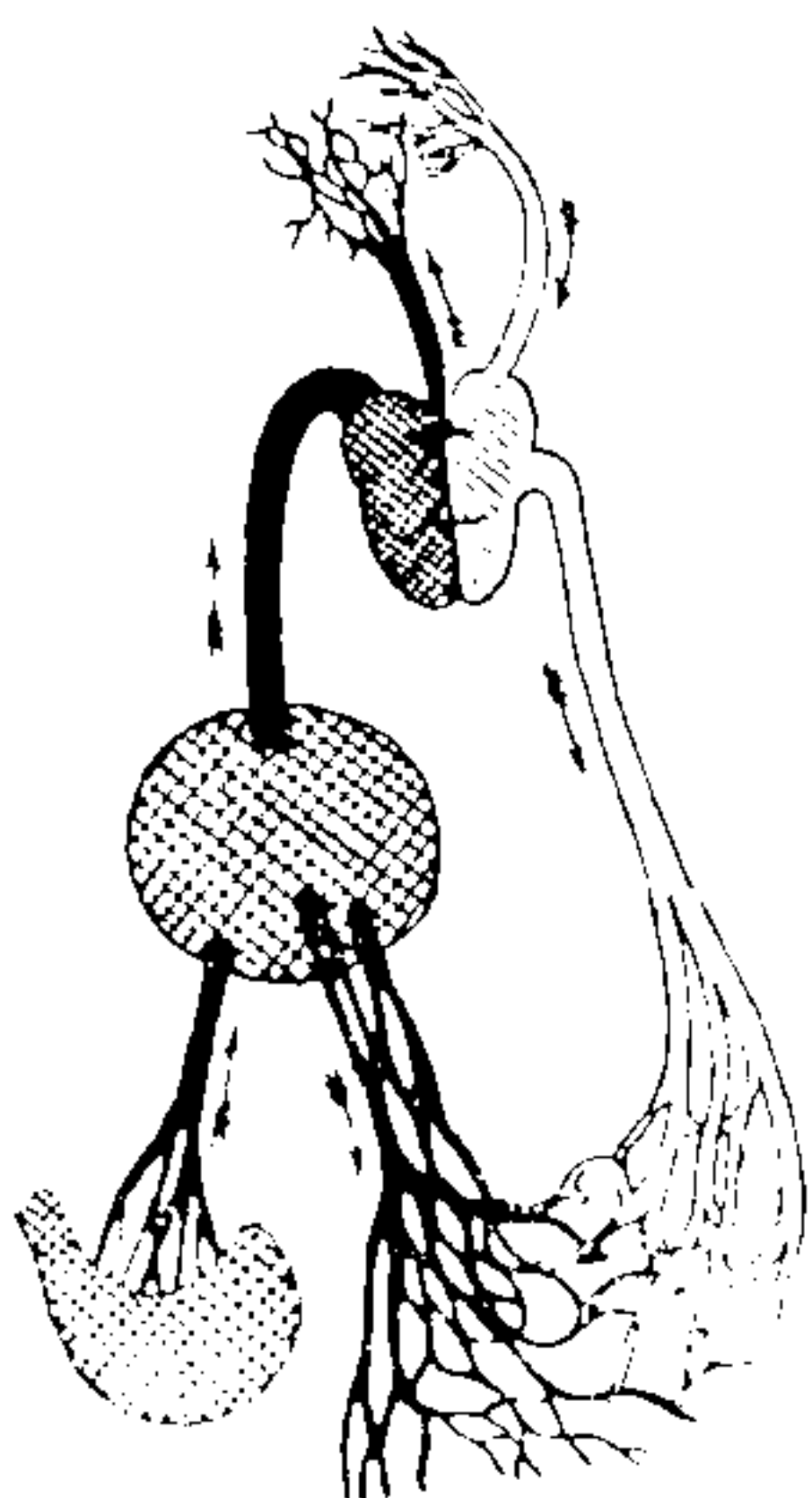
۲- Nœud de la vie

۳- Flourens

۴- Phlegme (Pituite)

(صفرای سیاه)^۱ به خاك و صفرای معمولی^۲ (زردآب) را به آتش شبیه نموده است .
وی تب ها را از فساد خون و سوء هضم غذا میداند و برای رفع این فساد که حرارت
بدن را زیاد می نماید توصیه کرده که باید بیمار به پرهیز از بعضی خوراکیها و

نگاهداری رژیم و حمام و خوردن
مسهل و عمل تنقیه و مالش و فصد
بپردازد . وی را عقیده آن بوده است
که بیمارینها مربوط به اختلال
و عدم تعادل اخلاط است ولی در
بیماری برونئی (جراحی) اخلاط
دخالت ندارند .



شکل ۱ - جریان خون در بدن آدمی بر طبق
نظر جالینوس (اقتباس از کتاب تاریخ
طب زود هف)

برای حفظ صحت بدن وی را
عقیده آن بوده است که باید در خوراک
سیانید روی بعمل آید و بهترین
اغذیه را نان گندم و جو و نان
شیرین و آبگوشت و سرشیر
میداند .

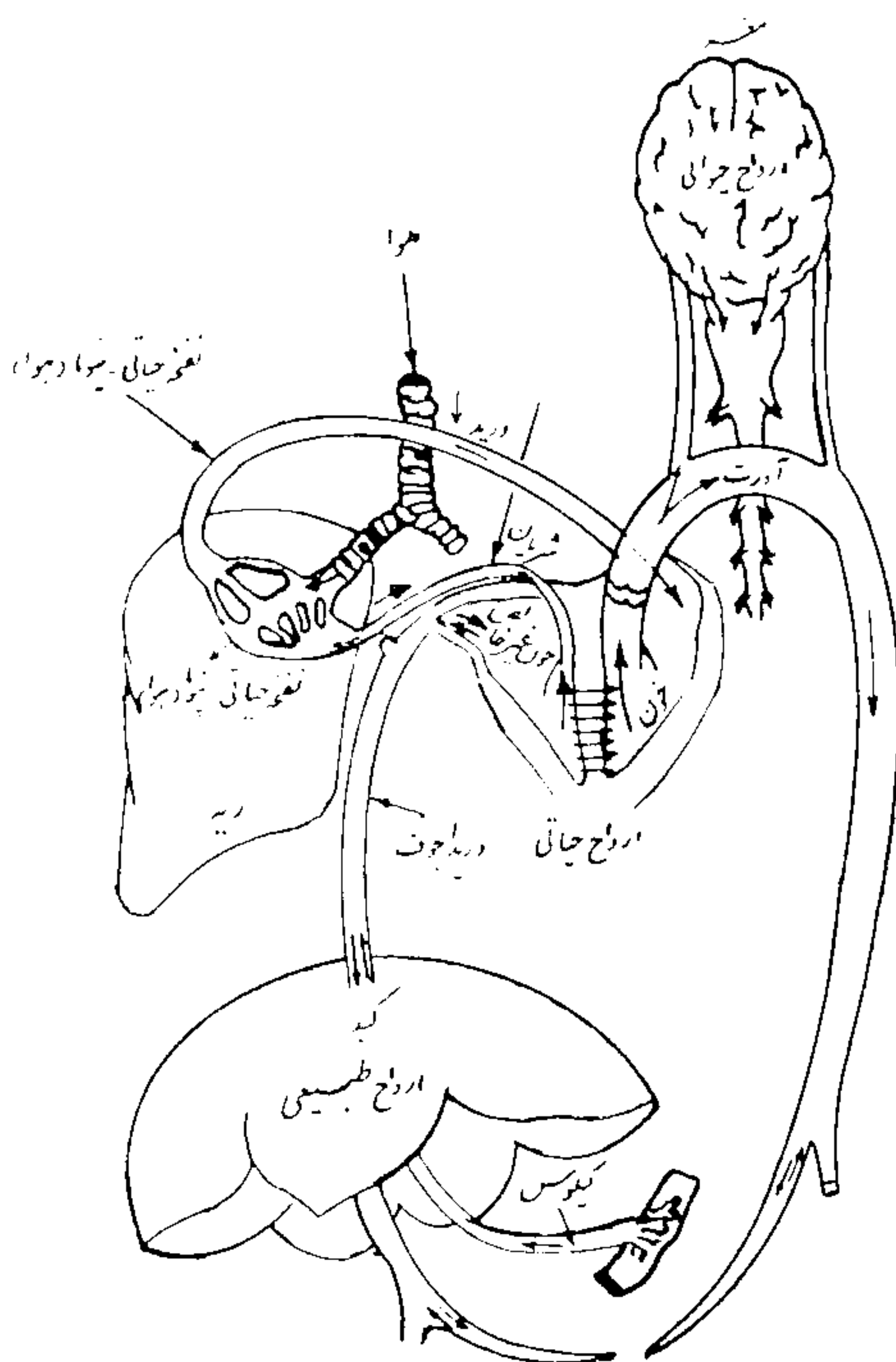
وی بادسرخ و تبخال و سرطان را مربوط به صفرای زیاد میدانسته است . تب ها
را عموماً از فساد خون بواسطه عدم هضم غذا میداند و معتقد بود که فساد این
ساده تولید حرارت زیاد نموده و برای دفع آن باید پرهیز کرد و خوراکیهای مخصوص
خورد و حمام و تنقیه و مسهل تناول کرد و خون گرفت .

جالینوس ناخورا برای تسکین درد و خواب تجویز می نمود .

اوسیکوید: «شیر خوب وقتی سیر است که به حیوان خوراك خوب داده شود
و از حیوان مراقبت بعمل آید» .

مالش (ماساژ) و ورزش و کشتی گیری را برای بدن مفید میدانسته است .
فصد را برای سردمان چاق مفید میدانسته و برای مردم لاغر مالش آرام را
تجویز می نمود .

۱ اکنون نظر جالینوس را درباره تبدیل غذا به خون و جریان آن و نفیحه حیاتی را چنانکه در شکل ۱۲ مجسم گردیده از نظر خوانندگان کتاب سی گذرانیم:



شکل ۱۲- اقتباس از تاریخ طب کاستیلیونی

از معده (پائین وچپ) شاخه‌های ورید باب مواد هضم شده را به کبد میبرد که در آنجا غذا به خون تبدیل گردد.

از کبد قسمتی از خون مستقیماً به بدن می‌رود. قسمتی دیگر بطرف قلب راست می‌رود. بین قلب راست و قلب چپ یک سباده دائمی خون و نفیخه حیاتی (Pneuma، روح) برقرار می‌باشد.

اما نفیخه حیاتی از ریه‌ها بوسیله ورید ریوی به‌اذین چپ می‌آید. آورت (که در عکس سفید است) از قلب پائین آمده و خون و پنبوسا را در تمام بدن می‌برد.

جالینوس تجویز داروها را بدستجات چندی تقسیم نموده در آن‌ها یک (قرابدین)

بمانند مسهل‌ها^۱ و قابض‌ها^۲، و ملین‌ها^۳ و سدرها^۴ و اسهال آن‌ها، از آن گذشته بد ضد سم^۵ یا فاذزخرا^۶ (پادزهر) و ضد دردها^۷ (میخدرات) نیز در آن‌ها خود یاد شده است.

چنانکه آمد جالینوس راهی را برای تسکین درد و خواب مؤثر میداند و به بیماران دستور خوردن آنرا میدهد و خود نیز بدان رفتار می‌نموده است.

جیت شیر خوب دستور خوراك خوب بمادر قائل بوده است. گوشت را نیرو دهنده جسم و زیاد کننده خون میداند و دستور خوردن مسهل در بهار و پائیز میداده و برای مردم چاق و فربه قصد وجهت بردمان نحیف مالش آرام تجویز نموده است. وی بر روی بسیاری از داروها امتحاناتی نموده و آنها را برای درمان بیماران بکار می‌برد. بمانند آنکه بر ضد درد مهر گیاه^۸، مرزه^۹، روغن رازیانه^{۱۰} و شیره شیرکمار (تریالک)^{۱۱} و سرمکی^{۱۲}، و زعفران^{۱۳} و میعده سائده^{۱۴} و برای مدرطمت ابهل^{۱۵}، و ریشه بنفشه^{۱۶} و پودنه^{۱۷} و بقله الغزال^{۱۸} را تجویز نموده است.

۱- Purgatifs

۲- Astsngents

۳- Laxatifs

۴- Diurétiques

۵- Antidote

۶- Antialgique

۸- Mandragore

۹- Fenouil doux

۱۰- Huile de fenouil

۱۱- Opium

۱۲- Myrrhe

۱۳- Safran

۱۴- Styra

۱۵- Sabine

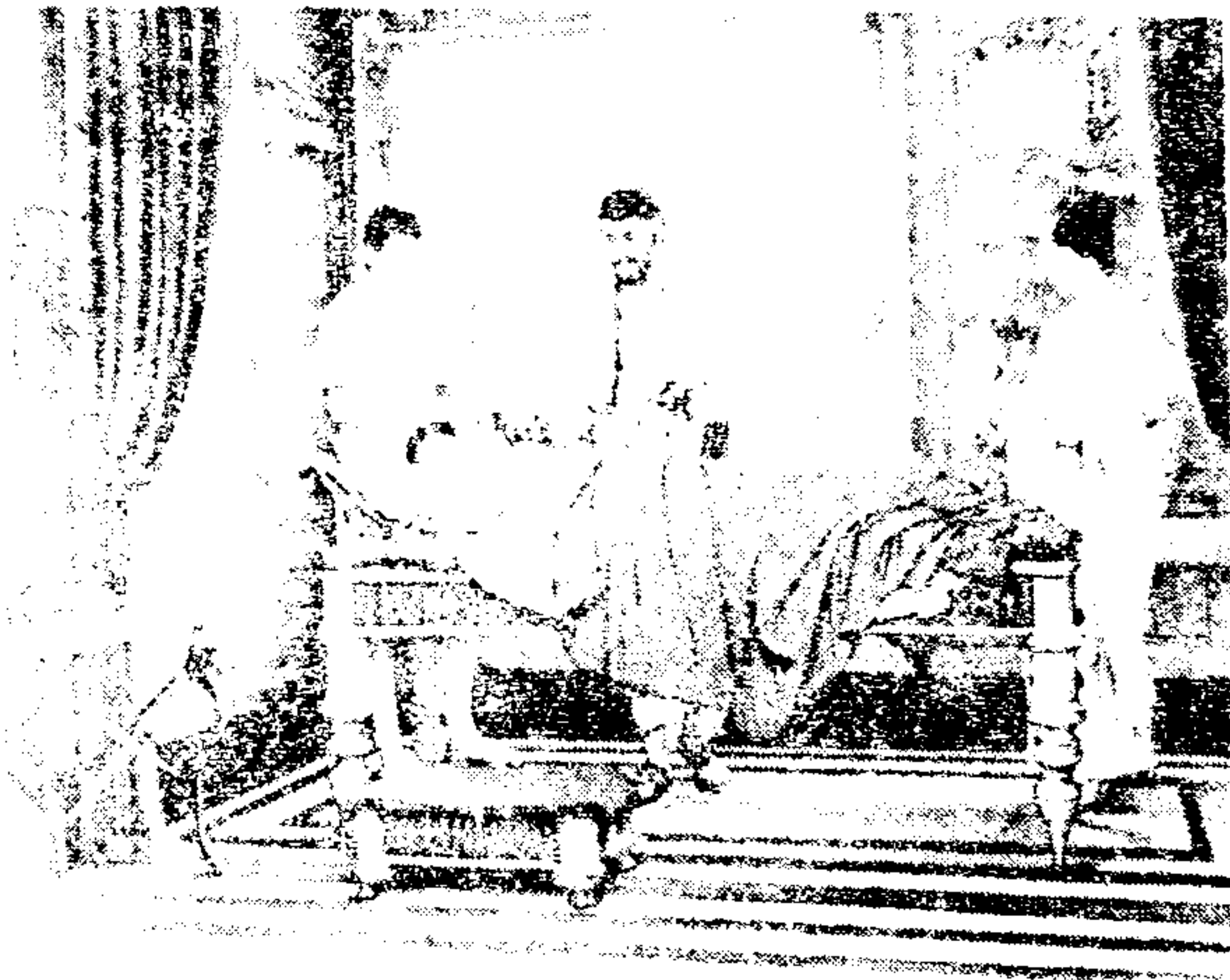
۱۶- Racine de Violette

۱۷- Pouliot

۱۸- Dictanne blanc

جالیبنوس داروهائی ترکیب و برای بیماران تجویز میکرده است که ذیلاً
متذکر میگردیم:

باصبر زرد^۱ و مصطکی^۲ وزعفران و سنبل هندی^۳ و قلقاس^۴ و دارچین^۵ و بنیان^۶
و غسل معجون مخصوص می ساخته است.
غیر از آن معجون دیگری مرکب از غسل و سرده و زنجبیل^۷ و فلفل سفید^۸ که
برای بیماران معدی تجویز می نموده است.



شکل ۱۳ - جالیبنوس باد کش می کند (از مطبوعات پاریس)

اما آثار و مؤلفات جالیبنوس چنانکه در ابتدای شرح حال و مقام این دانشمند
تذکر داده شد آنکه مدتها طب دنیا را در حیطه تسخیر خود داشته ، آنکه در
بعضی کشورهای اسلامی (چه ترجمه آنها بدختری و چه به سربانی و سربانی) و بعضی
یافته باز در طب دنیا اثری فوق العاده داشته که نام وی بعنوان طب بزرگ و یا
یکی از اطباء^۹ که نظیر مشهور بوده است.

- ۱ - Aeloes ۲ - Mastie ۳ - Mard indien
۴ - Arum Colocasia (Colocasse des anciens) ۵ - Cannelle
۶ - Copobalsamm (Bourne de la Merque) ۷ - Gingembre

در خاتمه این مقال متذکر میگردیم که بگفته ابن ابی اصیبه تعداد مؤلفات جالینوس یکصد و هشتاد و چهار عدد میباشد .

در این مبحث غیر از جانینوس عمده ای از اطباء که ذکر نام بعضی از آنها و خداستشان در عالم طب و انتقال آن به تمدن اسلامی لازم می باشد ذکر گردیدیم.

اقریطون

این طبیب کد بنام اقریطون المزین معروف میباشد (۱۰۸)۔

۲۵ میلادی) و معاصر طرازان امپراطور روم بوده، وی قبل از جالینوس میزیستد و کتبی چند در پزشکی و تاریخ دارد منجمله از کتب وی کتابی است بنام کتاب الزینده .

روشن افسسی که به لقب کبر و ملقب گردیده از پزشکان

قبل از جالینوس و احتمالاً در دوران طرازان امپراطور

زیم بوند (۱۰۰۰ میلیاردی) روی را مؤلفاتی در طب و تشریح و بهداشت و بیماریهای

نمیروی است. روفس اعصاب حسی و حرکتی را می شناخته و از وی اوراق چندی پیش

نشانده است که به سال ۱۷۷۱ میلادی توسط ژ. گوپیل^۶ در پاریس چاپ شده و دومین

ترجمه در سال ۱۷۲۶ میلادی توسط د. کراسل و و. رینچ (لندن) (۱۸۲۸)

میلادی) و م. لیتورن (۱۸۴۴ میلادی) و م. دارمبیرک (۱۸۴۲ میلادی) چاپ شده

است. بعلاوه ويرا المعاری بزبان یونانی در طب میباشند.

از اطباء مشهور اسکندریه داده گرفتار آن در این مبحث لازم

شماره ۱۰۰

میباشد سورانیوس افسری^۹ است که در قرن دوم میلادی

سیرت مقدسہ و معروف بد سورتوں کی جوچک (اصغر) است ویرا تالیفی دربارہ شکستگیہا
می باشد .

γ -Cruton

7-11-1944

 r - Radius d'Apollonius

s-J. Goupil

o - 1)C (Masses)

7. W. Rineh

v. M. Litvin

v. M. Darenburg

g. - Solutions for June

باید دانست که سورانوس دیگری بنام سورانوس^۱ قدیم است که صاحب تالیفی بنام «علم الکیمیاویه» میباشد.

دیگر از اطباء و جراحانی که ذکر نام آن ضروری است فیلغریوس^۲ است که هم طبیب و هم جراح بوده. فیلغریوس پس از جالینوس سیزدهمین و از وی نیز آثار و نثبی بیادگار مانده است، همانند کتاب القوبا^۳ و «کتاب بیماری های لثه و دندان» که توسط ابوالحسن ثابت بن قرة حرانی^۴ به عربی برگردانده شده است.

وی نیز از اطباء دانشمند مکتب اسکندریه میباشد که آثار وی چند از وی به عربی ترجمه گردیده است.

اوریباسیوس^۵ برغامسی^۶ (۳۲۰ - ۲۴۰ ق. م) که مؤلف کتاب مهم و معتبری در طب میباشد و هر کتاب بقراط شروحی نگاشته، وی شاگرد زنون^۷ قبرسی است.

اوریباسیوس برغامسی
القوابلی



شکل ۱۴

اسکلپیون پرگامون (برغامسی) (از کتاب تاریخ طب رالف)

۱- Soranus P. Aueien ۲- Philigarius ۳- Archigène

۴- Oribasios (Oribase) ۵- O. de Pergamon

و نظر بدانکه اوریباسیوس اشتغال و تبحر وی در بیماری های زنان بوده بدین مناسبت بدقوابلی معروف گردیده است.

۶- Zenon de Chypre

اورپانسوس از فرمان ژولین^۱ امپراتور روم به جمع آثار طبی مؤلفان و نسخ
دار بکشد و به آدوی نموده است.

تألیف معروف وی کتابی است بنام «کتاب السبعین» که توسط حنین بن اسحق
مصری بن عربی به سرتی ترجمه گردانده است.

بعد دانست اریانسوس از پزشکان پس از جالینوس میباشد و نزد مسلمانان
شهرتی پیدا داشته و عموم طبایع اسلامی در طب خود از وی نام برده اند.

وی کتابی بزرگ آغوش جبهت غریبان است که در طب مذکور و کتاب دیگری
برای پنداشتن اولادین در بیماریار مذکور است که توسط حنین بن اسحق به زبان
عربی برگردانده شده است.

دیگر از طب وی «کتاب الادویه المستعمده» میباشد.

پزشکان دیگر آن عهد هم ویش از یا آثاری بر روی طب

اسلامی داشته اند که من باب مثال باید وندسیانوس^۲

طیب والانتین اول^۳ ۱۱۴ میلادی و نسیانوس^۴ و

سیکریستوس^۵ ۱۰۴ میلادی، طیب اول ثئون دوتراس^۶ ۱۰۴ میلادی و از

امپراتور روم را نام برد.

این پزشکان برخلاف جالینوس قصد و حیاست رانمی پسندیده، برخلاف شیف
و نسیانوس از نه چواری بی نموده و با چاقو (آهن) سرور دارنداشته است.

از دوران چهارم مسیح و برا برپا ساختن و معروف است که روان استیووس
را در قتل داشته است.

۱-Julien ۲-Lucullus ۳-Lucullus

۴-Les Remedes Lucullus a préparer ۵-Vindictus

۶-Valentinien ۱er ۷-Nemesius ۸-Pythagoras

۹-Lucullus ۱0-Thucydides

قسمت اول - کلیات - مقدمه - مرئز علمی اسکندریه - (اطباء مکتب اسکندریه) ۲۹

اسکندر طرابلسی
دیگر از پزشکان نامی آن دوران الکساندر دوترال^۱ (۶۰۶-۶۰۷ میلادی) (اسکندر طرابلسی) است که در قرن ششم میلادی در لیدی تولد یافته و در رم بطبابت مشغول بوده است ویرا دوازده کتاب در طب میباشند که توسط کینتر در شهر بال (سویس ۱۵۶۶ میلادی) و لوزان (۱۸۷۲ میلادی) ترجمه گردیده است.

وی در هنگام سلطنت ژوستینی^۲ نیز سیزیسته و یادگار عمده وی ذکر نشانه های طاعون و شرح بشور و طاولها و دانه های سیاه زخم و علائم طاعون خیارشی میباشد. در اپیدمی طاعون اسلامبول (۴۴۳ میلادی) آنچه که دیده تمام را مشروحاً ذکر کرده است.

تألیف بزرگ وی چنانکه گذشت بنام «فن طب»^۳ که مشتمل بر دوازده مقاله میباشد. ابن ابی حصیبه سه کتاب از مؤلفات وی را در طبقات الاطباء مفصلاً نقل کرده است: بنامهای «علم العین» و «کتاب البرسام» و «کتاب الضمیر والحیات التي تتولد فی البطن».

دیگر از اطباء دانشمندی که باید ضمن مفاخر مکتب بولس یا فولس اجانیطی اسکندریه نامبرد بولس^۴ یا فولس^۵ یا فولیس (اجانیطی) (فولس الاجانیطی) است. وی از تربیت یافتگان مکتب اسکندریه و مدتی در رم میزیست است (۶۳۴ میلادی).

وی را مؤلفات چندی در طب میباشد که مهمترین آنها عبارتند از: «کتاب الکناش فی الطب» که مشتمل بر هفت مقاله یا هفت کتاب میباشد بدین شرح:

۱- Alexandros de Tralleis, Alexandre de Tralles

اسکندر طرابلسی یا طرابلسی متولد در شهر تراله (Tralleis - Tralles) از شهرهای اناتولی ده دهنون بنام سلطان حصار معروف است.

۲- Bibliotheca duocadea

۳- Justinien

۴- De Arte Medica

۵- Paul d'Egine - Paulus d'Aigina

در حفظ الصحیح از راه پرهیز، در معالجات کلی و عمومی، در امراض سو و مغز و اعصاب و گوش و چشم و بینی و دهان، در بیماریهای جذام و امراض پوست و سوختگیها و جراحی عمومی و نیزف الدم، در سموم، در جراحی، در داروشناسی، تألیف دیگری در باب بیماریهای زنان است نه بنام «کتاب فی علل النساء» میباشد.

وی در کتاب خود درباره تشخیص بیماریها از روی ادرار بسیار اصولی البته باقتضای زمان بحث نموده، بدین معنی که ادرار را در ظرفی بنام ماتولا Matula می ریخته و مدتی آنرا نگاه می داشته و در برابر پنجره قرار میداده و از تغییرات آن بیماریها را تشخیص میداده است.

وی بنام ایتئوس آمدی^۱ معروف و از شاگردان مکتب اسکندریه میباشد و سهم بسزائی در ترجمه کتب طبی داشته است. این طبیب از شهر آمد (شهر در کنار دجله) بود. از اعمال سهم وی آنکه در کتاب تألیفی اش مبحثی که بسیار قابل توجه است آنکه صفات ادرار که در دورانش برای تشخیص بیماریها بسیار معتبر میشمرده اند مفصل متذکر گردیده است.

طیب دیگری که صاحب مؤلفات عمده در طب بوده اهرن^۲ است. القس^۳ یا اهرن اسکندرانی (۶۵ میلادی) است. وی صاحب کتابش معروفی است.

اهرن اول دفعه نام بیماری آبسه را در کتابی که بسریانی نوشته اسم برد و بعد از توسط ماسرجویه^۴ ماسرجیس طبیب شیمی) به عربی ترجمه گردیده است. وی بهنگام پادشاهی هرقس^۵ میزیسته و کتابش درسی مقالید میباشد که بعدا ماسرجویه دوم^۶ به بدان افزوده است.

۱ - Aëtius d'Amide (Aëtius)

۲ - Heron l'Ancien - Aaron - Heron d'Alexandrie

۳ - Heraklios

قسمت اول- کتیبات- مقدمه- مرکز علمی اسکندریه - (اطباء مکتب اسکندریه) ۳۱

باید دانست این اهرون غیر از اهرون^۱ (ایرن البیزنطی) که مهندس بوده می باشد .

از اطباء بسیار دانشمند مکتب اسکندریه سرجیوس رأس^۲ سرجیوس رأس العینی^۳ (سرجیس متوفی سال ۵۳۶ در شهر قسطنطنیه) می باشد که هم طبیب و هم فیلسوف بوده و از مترجمین کتب جالینوس و حکمای دیگر است .

وی از اطباء مکتب اسکندریه بوده که در شهر انطاکیه در انتشار علوم طبی سهمی بسزا دارد .

برای تکمیل مبحث مربوط به اسکندریه در اینجا لازم میدانیم عده از اطباء معاصر و پیرو جالینوس که آثار آنها بر روی طب اسلامی باقی مانده است فهرست وار متذکر گردیم:

بمانند کنتوس^۴ و سرنوس^۵ و آنتیلوس^۶ و سامونونیکوس^۷ .

در تاریخ طب دو نفر بنام سامونونیکوس میباشند . یکی پدر و دیگری پسر که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی میزیسته اند . پدر را کتابخانه ای مشتمل بر ۶۲۰۰۰ جلد کتاب بود و با سرکارا کاللا^۸ (۱۸۸ میلادی) در جشنی کشته شده است . پسر در دوران آکساندر سورا^۹ (متولد ۲۰۹) امپراطور روم بوده و کتابخانه پدر را برای گردین^۹ (متولد ۱۵۷ میلادی) تمرکز داده است .

در مکتب اسکندریه عده ای از اطباء^{۱۰} که نام آنها در بالا آمد مستقیم و غیر مستقیم در علوم طبی اسلامی دخالت داشتند و آثاری از خود در طب گذارده اند و بعدها این آثار طبی در طب اسلامی بی اثر نبوده است .

۱- Heron de Bysance - Heron le Jeune

۲- Sergius de Rechaina - Sergius de Theodosiopolis

۳- Quintus

۴- Serenus

۵- Antyllus

۶- Samononicus

۷- Caracalla

۸- Alexandre Severe

۹- Gordien

در آن دوران رمز وورد و ترمود و رواج کامل داشتند است من باب مثل آنکه برخی طب‌ها کاهندی بخردن سر بخش سیا و یخیند به ترتیبی ده از هر طرف آن کلمه خراانده شود^۱. آنفیلوس دستور هائی به مانند گذاردن شیشه های نازک و نمک بر روی اورام و فرار دادن بدن در برابر آفتاب را تجویز نموده است^۲. وی اولین طبیبی است که فائده آبهای معده ای^۳ و گرم را نشان و تذکر داده که آبهای ازت دار و نمکین را جهت زنده و درد های سر و سیند و ترشحات معده ای^۴ و است. تقوا آبهای التومینی^۵ جهت راخلط خونین سیند و قی‌ها و ضیق الطمث^۶ و یقظ و آبهای گوگردی را^۷ برای نرم کردن اعصاب و تسکین دردها و آبهای آهن دار را برای طحال و کبد و آبهای قیری را برای اسراخ روده و شانه تجویز می نموده است^۸. ضماد خردل نیز از یاد گارهای اوست^۹.

شروع بالا که مقام مکتب اسکندریه یا بهنر بیان داریم مکتب اسکندرانی ها را معلوم میسازد از آن نظر بود که آن قسمت از علوم طبی که از غرب به سرانیز آمدن اسلامی نفوذ ورخته باشد تا چند حد معتبر و ایران به بروی طب اسلامی توجه پدیه بوده است. پس از آنکه در دوران درخشان مکتب اسکندریه و پراکنده شدن آنها گردان این مکتب^{۱۰}، شماره مکتب اسکندریه که که افول یافت و رونق سابق خود را از دست داد و بطرف انطاکیه^{۱۱} و عجماء و دانشمندان مکتب اسکندریه بجانب این شهر روانه شدند و در انطاکیه مستقر نشدند و چون خلافت به امویان رسید و دمشق مرکز خلافت شد طبیعی است توجه خلفاء به سرانیز خلافت بیشتر از اسکندریه برد و از طرفی چون انطاکیه در وسط قنبر و امپراطوری روم و اسکندریه بود، و مرکزیت تجارت از اسکندریه طلب گردید، پسین منافست علماء اسکندرانی بطرف شمال و مشرق راندها ر شده انطاکیه را جایتمین اسکندریه نمودند^{۱۲}. در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز خیمه ای سوزی^{۱۳} (به نوعی عجزی) حیوزه درسی اسکندریه به انطاکیه

۱- Abracadabra

۲- Faux minérales

۳- Dysmenorrhée

۴- Faux ferrugineux

۵- Faux minérales

۶- Faux albumineux

۷- Faux sulfureux

۸- Faux ferrugineux

و حران^۱ برده شد، سپس به سایر شهرها پراکنده گردید. بعلاوه پس از فتح اسکندریه بدست مسلمین ارتباط این شهر با روم شرقی (بیزنطه^۲) قطع و از طرفی بواسطه نزدیکی سریانیان با انطاکیه و شام زبان سریانی و انتقال و ترجمه علوم یونانی به سریانی و عربی شروع شد و چنانکه در مبحث بعد خواهیم دید بر اثر اختلاف مذهبی در روم شرقی و مهاجرت دانشمندان آن سرزمین به آسیای صغیر، سریانیان چه نقش بزرگی در ترجمه کتب و آثار طبی یونانی چه مستقیماً به عربی و چه به سریانی و سپس به عربی ایفاء نموده اند و نتیجه^۳ مکتب اسکندریه به انطاکیه و شام و کم کم به شهرهای دیگر سوریه و جنوب آسیای صغیر و شمال عراق انتقال یافت و شهرهای حران و ره^۴ و رأس العین^۵ و نصیبین^۶ و قنسرين^۷ و عده دیگر از شهرهای این قسمتها مراکز بزرگ طبی گردیدند.

۲- حوزه و مراکز طبی سریانی

چنانکه در جلد اول تاریخ طب در ایران (قبل از اسلام) نظری به تاریخ طب در ایران در دوران هخامنشی ضمن صفحات ۳۹۷ تا ۴۰۸ شمهای درباره مراکز علمی و طبی در ایران قبل از بغداد نگارش رفت، این مراکز حقیقی و نظریه به انتشار طب اسکندریه و یونان به مشرق زمین دارند. برای روشن شدن انتقال علوم طبی از اسکندریه و یونان به مشرق، لازم است بعقب برگشته و آنرا از دوران قبل از اسلام کمی مشروح تر متذکر گردیم، تا حقی مطلب بهتر ادا گردد.

توضیح آنکه در دوران سلاطین هخامنشی ارتباط فرهنگی بین ایران و همچنین با اقوام و ملل مجاور شروع شده بود. عده ای از پزشکان ایرانی در

۱- این شهر اکنون بشکل قریه ای در ایالت حلب میباشد. (Carre (Carthae)

۲- Bysance

۳- Orfa (Urfa) یا Edessa (Edesse)

این شهر اکنون جزء کشور ترکیه در جنوب آن کشور و نزدیک سرحد عراق میباشد.

۴- Rechaina - Théodosiopolis

۵- Nisibis (Nisibe)

۶- Kennesrin

پادشاهان ایران بطبابت اشتغال داشتند بمانند آمازیس^۱ مشاور پزشکی کورش و دموکدس^۲ ده در دربار داریوش اول و دینون^۳ طبیب اردشیر دوم (۳۵۸-۴۰۴ ق.م.) و کتزیاس^۴ طبیب وسورخ ده قریب هفده سال در دربار داریوش دوم (۴۰۴-۴۲۴ ق.م.).

اما پس از حمله اسکندر بایران، نفوذ و تمدن یونانی در این سرزمین بیشتر بسط یافت و جانشینان این مرد غالب توانستند، علوم یونانی را در کشورهای مغلوب رواج دهند. در دوران سلوکیان (۳۱۱-۳۰۱ ق.م.) و پادشاهان اشکانی این امر یعنی نفوذ و رواج علوم یونانی رونق زیادی واصل یونانی مآبی در ایران رواج کامل یافت. اما عامل مهم یونانی مآبی در سرزمین های بین النهرین و سوریه و آسیای صغیر مسیحیت و کلیسای مسیحی نیروی بزرگی در تار یونانی مآبی میباشد. بدیهی است چون زبان آنان یونانی بود بدین نسبت انتشار دین مسیح (ع) هم در میان افرادی که عموماً نژاد یونانی داشتند، رواج داشت. سهل است در میان مردم غیر یونانی نیز بشرح ایضا این موضوع دیده میشود. غیر از سرزمینهای بالا بواسطه نفوذ مسیحیت در روم نیز زبان یونانی نفوذ زیادی داشت. بطور خلاصه اشاعه مذهب مسیح (ع) عامل بسیار نیرومند یونانی مآبی در سرزمینهای متمدن آن دوران (بین النهرین و آسیای صغیر و مصر و سوریه و قسمت های بزرگی از ایران) گردید.

عجب است با آنکه جنبش ضد یونانی عظیم از طرف یهودیان در سرزمین فلسطین بود. باز هم زبان یونانی رواج کامل داشت، منتهی یهودیان متعصب بیشتر

۱- Amasis ۲- Demokedes

۳- Dinon

۴- Ktezias - Ctesias

(این طبیب بسال ۴۱۷ قبل از میلاد بدست ایرانیان اسیر شده و هفده سال در دربار ایران بوده است).

به حفظ سنن و آداب قومی خود پای بند بودند و نتیجه آن رواج زبان عبری در میان آنان شد .

یکی از نتایج امر بالاتصادم و معارضه یهودیان با مسیحیت می باشد ، چرا که تعداد مسیحیان روز بروز رو به فزونی می گذارد و بالتیجه نفوذ آنان زیادتر میگردد .

بهر حال بر اثر گرویدن مردم بسرزمینهای بالا از یک طرف و از طرفی فشار بر مسیحیان، نتیجه آن شد که بر اثر آزار باین دسته توجهشان به بین النهرین خارج از سرزهای امپراطوری روم گردد و کلیسائی در بین النهرین تأسیس گردد .

اما پس از آنکه امپراطوری روم مسیحیت را قبول نمود رؤسا و اسقفهای یونانی گردانندگان کلیساهای شدند . مسیحیت به طرف سرحد های شرقی امپراطوری روم رخنه نمود و کم کم جلوتر رفته ، تا آنکه کار کلیساهای بجائی رسید که عامل بسیار مؤثر در یونانی کردن تمدن خارج از یونان و روم شرقی گردید و در پرتو حمایت امپراطوران روم شرقی نضج یافت .

کلیساهای شرق ابتدا در چهار نقطه تمرکز داشت که هر یک را اسقفیه^۱ (سراسقف نشین^۲) می نامیدند و آنها عبارت بودند از پونتوس^۳، شرق، آسیا و تراکیه^۴ . هر یک از اسقفیه ها به چند ابرشیه^۵ تقسیم میگردد که هر کدام یک یا دو مطران نشین^۶ داشتند و رئیس اسقف ها اسقف اعظم^۷ نام داشت .

بعدها کلیساهای بزرگ انطاکیه و روم پس از مباحثات و گفتگو های فراوان کلیسای اسکندریه را قبول کردند و اسقفیه های آسیا و تراکیه و پونتوس یک اجتماع دینی تابع حکم اسقف قسطنطنیه و این کلیسا در راس کلیسای اسکندریه و انطاکیه شد و اسقف هر یک از کلیساهای سه گانه بزرگ را بطریق (بطریق دت)^۸ نام گذاردند .

۱ - Diocèse ۲ - Evêque ۳ - Pontus ۴ - Thrace (تراکیه)
 ۵ - Eparchy ۶ - Metropolitain ۷ - Archevêque
 ۸ - Patriarche

پس از ظهور ساسانیان و پیشرفت نیش مسیح (ع) بطرف مشرق، رخنه و نفوذ تمدن یونان در مشرق و ایران در میان اقوام سامی راه یافت.

در اینجا اخافدسی نمائیم که پس از سقوط امرا سلوکی بین النهرین (که در آن موقع یکی از امرا نرسمهم آن شهر ادس بود)، اولین شهری که شرک را رها کرد شهرها (یا ارفه یا ادس یا ادا یا ادا سا) بود (۳۲ میلادی). این شهر در حقیقت شاهراه بین شرق و غرب، پسین و منی که در راه بین یونان و مصر و از طرفی بین ایران و روم قرار داشت.

در سوریه و بین النهرین زبان مردم آرامی که با زبان عبری از یک ریشه بود وجود داشت. بهرین این زبان در قسمت‌های وسیع و مختلف اشاعه داشت، لهجه‌های چندی از آن پدید آمدند. یکی از آن لهجه‌ها سریانی می‌باشد که در سران علمی ادسا رواج داشت. بنابراین ما همین شهرها آرامیه‌ها بودند که لهجه آنها سریانی بود و بدان نگه می‌داریم.

پس از روم و از طرفی و تأسیس دولت ارمنستان از طرف دیگر باعث شد که سلسله سلوکیان منقرض گردد و با آنکه کشور سوریه از زیر سلسله سلوکیان خارج شد و چون راه موری روم و زمانی ارمنستان بود، اما از لحاظ تمدن و فرهنگ این سرزمین تابع این تغییر نگردید، بلکه فرهنگ یونانی در آن برقرار بود.

در سال ۳۶ ق. م. سوریه یکی از ایالات روم شد و همچنین از سال ۳۸ ق. م. پادشاه ارمنستان بنام تیگران سوریه را فتح کرد. و بدین شکل تسلط سلوکیان از این ایالت از بین رفت.

سرزمین‌های وسیعی که آرامیه‌ها پراکنده بودند بیشتر در نواحی غرب رودخانه فرات (سوریه) و بین النهرین و شوش بود که در این نواحی پراکنده بودند و شهرهای سریانی‌ها و نصیرین و قنسیرین و آمد بود. نتیجه‌ای که از سیحی شدن آرامیه‌ها حاصل شد، آنکه کلمه‌ی یونانی و توره عبری و یونانی را بزبان آرامی برگردانند

۱ - Kennessrin

۲ - Amid (Amida) شهری است در ایالت دیاربکر

وباین ترتیب کلید علوم دینی را در دست گرفتند . آنگاه بر اثر شکست امپراطور روم شرقی ژوین^۱ از شاپوردوم و معاهده بین دو امپراطور ادس در سرزمین روم و نصیبین تحت سلطه ساسانیان قرار گرفت و طبق معاهده و قرار داد مقرر شده‌های از دانشمندان از نصیبین به ادس انتقال یابند و باین ترتیب مکتب ادس رونق بسزائی یافت . در این مکتب استادانی که بزبان یونانی آشنائی داشتند، نسخ خطی کتب فلسفی و الهی و طبی را که عموماً طب بقراطی و جالینوسی بود تدریس نموده و بر اثر شوق مذهبی طب بابلی و مشرکین را از مکتب ادس خارج نمودند و چنین بنظر میرسد که تا سده چهارم میلادی دانشگاه ادس سنت طب یونانی را بی‌کم و کاست و بدون تفسیر در دنیا ادامه داده است .

چنانکه در بالا نگارش رفت شهر رها در قرن اول میلادی به آئین مسیح (ع) گروید، و کیش عیسوی در آن نفوذ یافت و مردم آن بالهجه سریانی که یکی از شعب آرامی است صحبت میداشتند که نتیجهٔ زبان مسیحیان این ناحیه شد و پس از استقرار علوم یونانی در این شهر لهجه سریانی زبان علمی این مرکز مهم گردید و نتیجه آن شد که تعداد زیادی از کتب یونانی به سریانی ترجمه گردد و بعداً عده‌ای از مترجمان اسلامی این کتب برگردانده شده به سریانی را بعربی ترجمه نمودند .

این شهر طی سه قرن و نیم پایتخت سلسله‌ای از سلاطین [یکی از سلاطین آن بنام آبکارنهم^۲ در نفوذ آئین مسیح (ع) و بالنتیجه انتشار این کیش سهمی بسزا داشت] (۲۱۴ - ۱۷۹ میلادی) و از مراکز مهم مسیحیت دوران گردید که در دنباله آن کیش مسیح (ع) به داخله ایران نیز رسید و همچنین تمرکز علوم در شهر رها و آنکه علماء طب بالهجه سریانی (شعبه‌ای از آرامی) باعث گردید که این لهجه زبان علمی این نواحی و چنانکه در بالا نگارش رفت، بواسطه ترجمه قسمتی از انجیل به سریانی سبب تقویت دین مسیح و گسترش آن در شرق شد و بعداً بواسطه نفوذ و غلبه دسته دیگر از فرق مسیحی این لهجه سریانی علاوه بر آنکه لهجه ادبی مسیحیان شد، زبان

تلیسمائی نیز بشمار میرفت و همین امر یکی از موضوعهای مهم و عوامل معتبر در طب اسلامی شد.

در موقع سرگسیسیسیوس^۱ اسقف بزرگ برای احراز مقام روحانیت نسطوریان و مکتب ادسا^۲ در قسطنطنیه دونفر نامزد این مقام بودند، اما بر اثر اختلافات مردم و عقاید دیگر در نار اسقفی امپراطوران صلاح چنان دیدند که آن دونفر اسقف قسطنطنیه نباشند، چرا که دستهای با اولی وعدهای بادوسی موافق بودند. لذا قرار شد یک اسقف از انطا^۳ نیه خواسته شود. در انطا^۴ نیه شخصی بدنام نسطوریوس^۵ بود که به مقام دوسی اسقفی قسطنطنیه برگزیده شد. (۵۴۲۸).

وی با خود شین^۶ دیگری بنام انستاسیوس^۷ به قسطنطنیه آورد. روزی انستاسیوس در موقع وعظ در تلیسا چنین گفت: «که دیگر کسی نباید سریم^۸ عذرا را و الله خدا بنامد چرا که تولد خدا از زن ممکن نیست». این مطلب بر مردم کران آمد و چون دامنه اختلاف و تعصبات بالا نشید و مردم قسطنطنیه این امر برخلاف تعالیه و تصمیمات سابق شورا^۹های مذهبی که در باب طبیعت انسانی و الهی مسیح (ع) بود، که این دو طبیعت در یک فرد (یعنی حضرت مسیح ع) میباشد. بدین جهت نار بالا نشید و چون مقصود انستاسیوس آن بود که سریم عذرا فقط مادر طبیعت بشری مسیح (ع) است، ولی مردم این مطلب را بنحوی دیگر تعبیر کردند و گفتند که وی منکر الوهیت حضرت مسیح (ع) میباشد. ضمناً بدنامیت رقابت مکتب انطا^{۱۰} نیه و اسکندریه دامنه این اختلاف بالا نشیده شد.

نسطوریوس پس از آنکه شکایت مردم را از انستاسیوس شنید، از وی دفاع نمود و موضوع بغرنج تر گردید و پس از دخالت امپراطور نتیجه آن شد که نسطوریوس از مقام و منصب روحانی منفصل گردد.

طرفداران نسطوریوس که نسطوریان^{۱۱} یا ساطره باشند از وی پیروی نمودند

۱-Sicinius

۲-Nestorius

۳-Anastasius

۴-Nestorius

وبدین شکل این دسته از کلیسای روم (کلیسای ارتودکس) مجزی گردیده و شعبه خاصی تشکیل دادند.

مدرسه ادسا نظرات نسطوریوس را تأیید نمود. نسطوریوس اجباراً از روم رانده شد و بنظر میرسد بسال ۳۹۴ م. از میان رفته باشد.

اما تعالیم وی بین پیروانش گسترده شد و شعبه‌ای از مذهب مسیح (ع) را تشکیل داد و اینان در ادسا مکتبی استوار ساختند که تعالیم دینی و فلسفی را رواج میدادند. از کسانی که ریاست مدرسه را داشت بارصوماست^۱. وی نیز بمناسبت آزار و اذیت شدید مخالفین ادسا را ترك گفت و در سال ۴۸۹ م. زنون امپراطور روم مدرسه ادسا را بست و معلمین و استادان آن به ایران مهاجرت کردند.

بارصوما سابق‌الذکر آنها را وادار کرد که در نصیبین بمانند و بتعالیم خود اشتغال ورزند. این مدرسه پس از ادسا تشکیل و در حقیقت جانشین مدرسه اول نصیبین گردید. این مدرسه تابع طریقه و مذهب نسطوری شد. بعدها عده‌ای از دانشمندان نسطوری بداخل ایران مهاجرت نموده و با نوسک‌شاهنشاهان ساسانی در ایران مدارس و مکتب‌های تشکیل داده و ترویج مذهب نسطوری نمودند.

دانشمندان نسطوری بمانند بارصوما و یوحنا و نرسی^۲ که همه از معلمین ادسا بودند به ایران روی آمدند.

پادشاهان ساسانی بمانند فیروز (۴۸۴ - ۴۵۹ م.) در پیشرفت نسطوریان بسیار کوشا بودند و بدین ترتیب مسیحیت بصورتی که در گردید، در ایران رواج یافت و نتیجهٔ علمای آنها در کشور ما بتعالیم دینی خود و علوم مختلفه پرداختند.

عده‌ای از آنها در ترویج مذهب نسطوری سعی بلیغ نموده و پادشاه ایران را راضی نمودند، که کلیسای ایران با کلیسای روم (یعنی ارتودوکس) تفاوت داشته باشد و بدین جهت در ایران تشکیلات مذهبی نسطوری دادند و همین امر باعث نفوذ آنها و اشتقاق مسیحیت گردید. بدین معنی که مسیحیت در ایران بیشتر رنگ نسطوری

۱- Barsauma

۲- Narsai

یافت. در ایران کلیساهای متعددی از طرف آنان (البته با اجازه شاهان ایران) بنا گردید و دیرهای چندی در شهرهای مختلفه کشور ساخته شد بمانند: بیت آرامای^۱، بیت اردشیر^۲، بیت ارشام^۳ (نزدیک سلوکیه)^۴، بیت گرمای^۵ (شرق دجله)، بیت ساری^۶، بیت عاب^۷، و بیت عدرای^۸، بیت قوش^۹، بیت لاپات^{۱۰} (جنوبی شاپور)، بیت عوزایده^{۱۱} (اهواز)، و بیت سلوخ^{۱۲} و دیر این مزرعوق (در سر در حیره) و دیر الغراب (حومه شهر انبار) و امثال آنها.

اما در مشرق اولین مدرسه‌ای که در شاهراه بین بین النهرین
علیا و دمشق قرار داشت نصیبین بود و چون این شهر بسال
۲۹۸ میلادی بکشور روم تعلق گرفت از این جهت علاوه بر آنکه رومیان بدان تعلق
خاطر بی نظیر داشتند، در استحکام آن نیز دوشا بودند.
در این شهر مدرسه یا مکتبی برقرار بود که علوم مختلفه تدریس میکردید.
مثلا در این شهر یهودیان دارالعلمی داشتند و چون شهر بدست رومیان افتاد به یهودیان
آزار فراوان رساندند و مدرسه آنان بسته شد و بدین ترتیب مدرسه اول نصیبین تشکیل
شد و در سال... ۳ میلادی نصیبین سر از استغفیه گردید.
شرح مربوط به مکتب انطاکیه و تمرکز آن و خدماتی که این مکتب در ایران
در راه علم انجام داده است بسیار جالب میباشد.
مختصر آنست که در میگردیم که انستائوس^{۱۳} استغف انطاکیه دیشیشی بنام افرائیم^{۱۴}
را مأمور اداره نمودن مدرسه کرد. وی در این مدرسه خدمات زیادی بعلم انبی و سایر
علوم نمود و مدرسه نصیبین شهرت بسزائی یافت. وی کتاب (یا کتابهای؟) بزبان سریانی
تألیف کرد و چنین شهرت دارد که فریب شصت سال اداره امور مدرسه نصیبین را
داشته است.

۱-Beit (Beth) Aramaye

۲-Beit Ardachir

۳-Beit Archam

۴-Beit Garmai

۵-Beit Sari

۶-Beit Abe

۸-Beit Qush

۹-Beit Lapat

۱۰-Beit Huzayé

۱۱-Beit Slokh

۱۲-Eustathius

۱۳-Ephrem

پس از وی باز اختلاف های مذهبی بین اسقف های مختلف و صاحبان کرسی های دینی برقرار بود و این کشمکش ها باعث شد، که عده ای از این شهر به ادسا روی آورند و پس از حمله امپراطور روم یولیانوس به ایران در سال ۳۶۳ میلادی پنج ولایتی که در سال ۲۹۸ از ایران به رومیان منتقل گردیده بود، دوباره به ایران بازگشت. نصیبین و بالتیجه مدرسه آن بدست ایرانیان افتاد. افراد فوق الذکر پس از دفاع شدید از شهر، وی وعده از افراد آواره یعنی آوارگان نصیبین به ادسا آمدند و مکتب رها (الرها) را تشکیل دادند و در حقیقت مدرسه ادسا دنباله مکتب نصیبین و جانشین آن شد.

افرائم و عده ای از دانشمندان در این شهر بتعالیم مذهبی و علمی پرداختند (وفات افرائم ۳۷۵ میلادی است).

نتیجه آن شد که زبان سریان زبان رسمی مکتب ادس و در حقیقت لهجه ادبی مسیحیان گردید.

پس از آنکه بسال ۳۶۳ میلادی نصیبین بدست ایرانیان افتاد

مدرسه ادسا

و چنانکه گفته شد، افرائم و آوارگان دیگر این مکتب را در

ادس جانشین مکتب نصیبین نمودند و مکتب ادس رونق فراوانی یافت اما اختلافات مذهبی و روحانی پیوسته در این سرزمین ها برقرار بود و مکاتب و اسقفیه ها در مسائل مذهبی بایکدیگر اختلاف داشتند. پس از مرگ افرائم شاگردان وی به جایش بتعالیم وی پرداختند.

در مدرسه ادسا که بعداً دارالعلم بزرگی شد، همانند مکتب انطاکیه و نصیبین تدریس علوم برقرار گردید.

این مدرسه در بین النهرین و ایران شهرتی بسزا یافت و اسقف های ایرانی از آن

فارغ التحصیل گردیده و کتابهای چندی از تألیفات ارسطو به سریان برگردانده شد. در

میان آنها پروبوس^۱ رئیس پزشکان انطاکیه بود و بشرح ایضا مترجمان دیگر آثار دانشمندان یونانی را ترجمه نمودند.

چنانکه در بالا گفته شد بر اثر اختلاف عقیده مذهبی در روم
نتیجه نفوذ نسطوریان
شرقی بین نسطوریوس شد بطریق قسطنطنیه بود و انحراف
در ایران
وی از تثلیث، از جرئت مسیحیت (بعقیده اولیها) خارج شد
و سپس پیروان وی بنام نسطوریها نامیده شدند.

اینان در سطح علوم یونانی همت گماشتند و بدین ترتیب در دانشگاه رها فرقه
جندیسی پیداشد که عمده آنها از مسیحیت (بعقیده مسیحیان روم شرقی) خارج شدند.
چنانکه آنها را الخراج نمودند و این پیروان نسطوریوس آثار بسیار ارزنده ای در طب
اسلامی از خود بیادگار گزاردند و چون شهر رها و نصیبین و قنسیرین^۲ و آمد و سلوکیه
و طبرستان و حران^۳ بر اثر جنگهای بین ایران و روم دست بدست می گشت، بدین جهت
مرا نیز مدعی هم از این پیش آمدن محسوب نمائند. نتیجه آن شد که علاوه بر ایجاد مراکز
فوق العاده در زمانی حرکت از آنها معتبرتر و تعداد عمده و طلاب آن زیادتر از مراکز
دیگر شده است.

چنانکه در فوق متذکر گردیدیم علوم یونانی در شهر رها از راه انطاکیه انتشار

۱- Probus

۲- Nestoriens

پیروان نسطوریوس بنام نسطوریان یا نسطره میباشند که مورد خشم و غضب امپراتوران
روم شرقی قرار گرفتند و پس از فرار به ایران و حمایت از آنان کلیسای آنان را بنام «کلیسای
ایران» نامیدند.

نسطوریها بدو شعبه بزرگ منقسم میباشند:

اول یوسنیها که بیشتر در موصل و اطراف آن مقیم میباشند و با کلیسای روم یکی هستند.
دوم کمنسریها که در ایران و ارمنستان (وان) و عمان کنونیها و آشوریها هستند
(رغائید، اروپید سابق).

۳- Kennesrin

۴- Amide

۵- Garrhae

یافت، اما چون مردم آن به کیش عیسوی گرویده بودند، بدین جهت علاوه بر آنکه این شهر یکی از مراکز مسیحیت گردید، رقیب مدارس اسکندریه و حتی انطاکیه شد.^۱ از معلمین بزرگ و معروف رها «البرد یصانی»^۲ و فرزندش «مارمونئوس»^۳ میباشند که بتدریس فلسفه اشتغال داشتند.^۴

این شهر بر اثر ایجاد مکتبی بنام «مکتب ایرانیان»^۵ اشتهار فوق العاده یافت. مؤسس این مکتب ابراهیم رهاوی است. وجه تسمیه این مکتب از آن جهت بود که اغلب شاگردان آن ایرانی بودند و بعدها پس از ظهور نسطوریوس چون عده‌ای از فارغ التحصیلان و استادان آنها پیروی گردیدند. بدین مناسبت بر اثر مخالفت مونوفیزیت‌ها، عده زیادی از نسطوریان (۴۸۳ میلادی) اجباراً شهر رها را رده به داخل ایران آمدند و این موضوع از زمان امپراطور روم زنو^۶ و امرو^۷ که مکتب ایرانیان را بست، سبب شد که این دانشمندان به داخل ایران آمده در شهر نصیبین مستقر گردند که نتیجهٔ مکتب نصیبین تأسیس گردید.^۸

زنو^۹ امپراطور روم پس از راندن نسطوریان از سرزمین متصرفی روم، عده از علمای طب این دسته بداخل ایران آمده و سرا نیز روحانی آنان به پایتخت ایران

۱- Bardesane

۲- Harmonius

۳- البرد یصانی که در اواخر قرن دوم میلادی بتأین مسیح گرویده بود، با عقاید و نظرات فرقه‌ای از مسیحیان مانند مرقونیان Marcionites که منسوب به مرقیون Marcion بوده، مخالفت نموده است.

۴- Ecole des Persees

۵- Monophysites

مونوفیزیت‌ها - دسته‌ای از مسیحیان میباشند که معتقد بودند دو طبیعت خدائی و انسانی در وجود مسیح (ع) یکی است. در صورتیکه نسطوریان معتقد بودند که دو طبیعت در حضرت مسیح (ع) مجزئ میباشند.

۶- Zeno

(طیسیفون^۱ و سلوآکیه^۲) و سپس چندیشاپور^۳ انتقال داده شد.

چنانکه آمد از سران بزرگ علمی آن دوران مکتب نصیبین میباشد که بماندرها سران بزرگ علمی بوده و دوبار سرگزیت بزرگ یافته است. در دفعه دوم توسط یکی از استثنای ایرانی نژاد بنام برسوما^۴ که بامر پادشاه ساسانی فیروز در سال ۵۰۴ میلادی بمقام مضرانی شهر نصیبین رسید و با کمک اسقف ایرانی دیگر بنام نرسی^۵ و مساعدتها و عمت نستوریان رونقی فوق العاده یافت.

مکتب دیگر که بسهم خود توانست کتب و رسائل فلاسفه و پزشکان یونان و اسکندریه را ترجمه نمایند مکتب قنسرین^۶ میباشد.

دیگر از مکاتب مهم، مکتب سلوآکیه است که در آن عده ای بتعلیم طب و فلسفه پرداخته اند. از دانشمندان بنام این مکتب یکی آکاسیوس^۷ جاثلیق^۸ سلوآکیه (در دوره قباد پدر انوشیروان) و دیگری سارابای جاثلیق دوره انوشیروان می باشند.

در خاتمه این فصل متذکر میگردیم که عده زیادی از فارغ التحصیلان مکتب انسا به ایران آمده و بر اثر این مهاجرت خدمات ارزنده ای به کشور ما نمودند و پسین ترتیب عنوم یونان از این مکتب به مدرسه ایرانی نصیبین انتقال یافت. هم نم دوران نسیسای نستوری به تاریکی گرائید و بر اثر آنکه بارسوما کلیسای نستوری را در ایران را به رنگ ایرانی درآورد، در میان زعمای قوم اختلاف حاصل و نتیجه چنان شد، که این امر (یعنی برنگ ایرانی در آمدن نسیسای نستوری) انتقادی در میان نستوریان پیش آمد و این امر در مورد علمائی از نستوریان که در

۱- Tsephion

۲- شهر سلوآکیه در برابر طیسیفون قرار داشته است.

۳- شرح آن بعداً بیاید.

۴- Barsauma

۵- Narsés

۶- این شهر در قسمت بالای فرات در سرزمین سوریه واقع است.

۷- Acacius

۸- Catholicos

ایران بودند و به تصدی کلیساها و مراکز مذهبی درآمده بودند نیز نفوذ یافت. نتیجه آن شد که مجدداً نهضت نسطوریگری در ایران پدید آمد و همه این عوامل دست بدست هم داده و تأثیر بسزائی در رخنه و نفوذ و بقاء علوم یونانی در ایران کردند.

عده زیادی محصلین و دانشمندان علوم و فلسفه و پزشکی از نسطوریان که در دیرها و کلیساها به تعلیم اشتغال داشتند و ذکر نام همه آنها از حوصله این کتاب خارج است، اغلب به تبلیغ در قلمرو شاهنشاهی ساسانی پرداخته و بعضی از آنها برای همین امر به مصر مسافرت نموده و در آنجا به فعالیت پرداخته اند.

در اینجا من باب مثال مثلاً در میگردیم، که یکی از جائقیلها بنام «ماراب»^۱ سال ۴۵۰ یکی از اهالی مرو را که «تئودور» نام داشت اسقف این شهر قرارداد.

این شخص از شاگردان سرجیس رأس العینی بود و پس از آنکه نسطوریان در دنباله نهضت دینی توانستند مجدداً نضجی به کلیسا بدهند نتیجه عده زیادی دانشجو در نصیبین (میگویند در حدود هشتصد نفر) به تحصیل اشتغال ورزیدند و این رقم میرساند که تاجه حد این دسته از مسیحیان در ایران نفوذ داشتند، منتهی بعضی اوقات بر اثر اختلاف با پادشاهان و فرمانروایان نتیجه آن میشد، که ترك مركز تعليم را بنمایند و باز مواقعی پیش میآمده، که بر اثر هوشیاری و سلطه شاهنشاهان ساسانی با منتهای قدرت و در عین حال تمایل شدید به خدمت علمی خود ادامه دهند و چنانکه در بالا مذکور افتاد تعداد زیادی دیر و کلیسا و مراکز دینی در ایران تأسیس گردید و مدرسه نصیبین در حقیقت مرکز بزرگ (یا یکی از مراکز بزرگ) نسطوریان شد.

خسرو انوشیروان (۵۷۸ - ۵۳۱ میلادی) بر اثر هوشیاری و توجه فوق العاده به علوم توانست جندی شاپور (بیت لاپات) را به یک مرکز بزرگ علمی و پزشکی تبدیل نماید و ماراب سابق الذکر را به ریاست روحانی این شهر برگزید.

نتیجه دانشگاهی بزرگ در جندی شاپور تأسیس یافت، نه کتابهای ابقراط و جالینوس در آن تدریس میگردد.

عدهای از پزشکان یونانی در این مراکز بزرگ بتدریس اشتغال داشتند که بعداً مفصل از آن ها بحث خواهد شد.

از آن گذشته فلاسفه دیگری که بعضی از آنها ایرانی بوده اند در جندی شاپور بتعلیم اشتغال داشتند. کده شرح عمده آنها ضمن دانشگاه جندی شاپور خواهد آمد.

در این مبحث متذکر میگردیم ارمنستان که مایل نبود مطیع شاهنشاهی ساسانی باشد، مضافاً بدانکه بعداً بواسطه قبول آئین مسیح (ع) توسط قسطنطین بزرگ (نولستانینوس ۶۰۰ میلادی)، این سرزمین با روم همکیش شد و این همکیشی نیز یکی از عمل مهم این تشمکش ها بود و نتیجه آن در قرار داد های صلح بین ایران و روم شده، مثلاً در سال ۴۴۰ میلادی قرار داد صلحی شد بین ایران و روم منعقد شد، ارمنستان به ایران و بین النهرین به روم تعلق گرفت و این روش ها نهایتاً بین ایران و روم برقرار بود.

مطلب مهمی که ذکر آن در این مختصر لازم است آنکه، چون نستوریان از دشور روم رانده شدند، مکتب خود را در رها تشکیل دادند، مجدداً از رها رانده و بساخر ایران آمدند، اما در نظر ایرانیان این مسیحیان بسیار محترم و مصلحتین بودند که وجود آنها خطری از هیچ جهت برای ایران نداشت، مضافاً بدانکه در نظر بیروان مذهب مسیح (ع) بدینام ملکانی و امینون به ارتودکس معروف میباشند، اهل بدعت نامیده شدند، بهیچ نظر وجودشان مزاحم ایران و ایرانی بشمار نمیرفت و بهمین ملاحظه علاوه بر آنکه عموماً مورد توجه شاهان ایران و ایرانی ها بودند، در مورد نیش آنها نیز نوشته هایی میشده است و یکی از جهات رونق مدرسه نصیبین همین امر بود، چنانکه در فوق نیز آمده است، با سرفیروز پادشاه ایران ۴۶۳ - ۴۵۹ میلادی) بر اثر هدایت پرسونای سابق الخ (السف ایرانی نژاد) متوجه گردید که رومیان دشمن بزرگ نستوریان

شده‌اند، از اینجهت همین برسوما بالشگری آنکه از فیروز پادشاه ایران گرفته بود، عیسویان مخالف خود را در سرزمینهای عیسوی نشین از بین برد و نفوذ نسطوریان را در ایران زیاد نمود و اینان با فراغت بال توانستند در ایران و سرزمینهای متصرفی ایران به نشر و تعلیم علوم بپردازند آنکه بزرگترین نتیجه این آزادی تأسیس مدرسه و بیمارستان جندی شاپور (بیت‌الباط) گردید.

امیدواریم در فصول آتی باز در مواقع لازم در مورد نفوذ علوم یونانی تذکراتی را که احتیاج باشد بنگاریم.

۳- مراکز طبی ایرانی

چنانکه در فصول گذشته آمد مقدمه^۱ باید دانست پس از حمله اسکندر با ایران (۳۳۱ ق. م) و کشور گشائی وی از مدیترانه تا رود سند سرزمینهای مفتوحه وی گردید و نتیجه آنکه تمام ایران و آسیای صغیر و سوریه و مصر و قسمتی از هندوستان تحت سلطه و اقتدارش قرار گرفت.

اسکندر تا توانست در سرزمینهای گشوده شده مراکز یونانی تأسیس نمود.

اسکندر بسال ۳۲۳ ق. م. (ماه ژوئن) مرد.

پس از مرگ وی ممالک مفتوحه بین سردارانش تقسیم شد و ایران نصیب سلوئوس نیکاتور^۲ گردید.

این سردار بسال ۳۰۰ ق. م. شهر انطاکیه^۳ را در شام بنا و آنرا مرکز و پایتخت خود نمود.

بعدها پس از ظهور اشکانیان ایران و سپس بین النهرین از سلطه سلوئوسیان مجزی و جزو قلمرو ایران شد و از آن پس هم‌آدم اشکانیان بدست پارتی^۴ نزدیک شدند و چنانکه آمده در دوران ساسانیان بر اثر اختلاف مذهبی که بین امپراتوران روم شرقی

۱- Seleucus Nicator

۲- Antioche = Antichia ad Daphnen

این شهر در تر دید امروزی میباشد که آنرا سلوئوس بنا کرد (۹۵ میلومتری حلب).

ونسطوریوس و بالنتیجه تابعین این بطریق یعنی نستوریان و علمای دیگر پیش آمد، اینان به سرزمین ایران آمده و در قوام و نضج دانشگاه جندی شاپور سهمی بسزا داشتند. پادشاهان ساسانی به خصوص انوشیروان^۱ (خسرو) در بزرگداشت مکتب جندی شاپور بسیار دوشا و جاها داد بودند و بطور خلاصه طب جندی شاپور اختلاطی از اصول عقاید و نظرات مکاتب چندی است که شرح آن خواهد آمد.

پس از ذکر مقدمه بالا آمدن شریک گردیم که دانشگاه و بیمارستان جندی شاپور میراث دانش اسکندریه و انطاکیه و یونان و ایران و روم است.

دانشگاه و مکتب
جندی شاپور

الف- ایجاد شهر جندی شاپور و دانشگاه آن- در سال ۲۴۱ میلادی والریانوس^۲ در حدود حمله به ایران برآمد و نیدوکثیه را تصرف کرد، نتیجه ایرانیان عقب نشینی کردند سپس طاعون در لشکریان روم افتاد و جنگ طولانی شد. والریانوس در سال ۲۶۰ یا ۲۵۹ میلادی در رها اسیر ایرانیان شد. سپاهیان ایران به سوریه تاخته و شهر انطاکیه را تصرف و غارت و پس از آن والریانوس و عده زیادی از مردم شهر را اسیر نمودند که در میان آنها عده ای از روسیان همراه والریانوس را برای تار درسد شادروان که بر روی رود دجیل زیر شوشتر همچنین برای ساختن شهری در داخل ایران گماشته شدند. این شهر که بنام جندی شاپور یا جندی شاپور (معرب جندی شاپور یا گندی شاپور) نامگذاری شده و توسط اسرای روسی و یونانی درخوزستان در نزدیکی شوش بین دزفول و شوشتر که محل کنونی شاه آباد است، بامر شاپور اول که در میان اسراء عده ای معمار و مهندس و طبیب بودند ساخته شد.

در باب وجه تسمیه آن چنین آمده است: «به از اندیوشاپور» یعنی شاپور بهتر از انطاکیه است. نظیر این نمله در شاهنشاهی ساسانی دیده می شود مثل شهری که خسرو اول انوشیروان ساخته که بنام «وازان دو خسرو» و امثال آنها.

۱- Khoroos

۲- Valerianos

۳- Veh-az- Aadev- i-Shapur

۴- Veh - az - Andev - i- Khosraw

بعضی گفته‌اند که جندی‌شاپور از ساخته‌های شاپور دوم است ولی بنظر نمی‌رسد این رأی صحیح باشد.

جمال‌الدین قفطی صاحب تاریخ الحکماء درباره جندی‌شاپور چنین گوید:

مردم جندی‌شاپور از اطباء که در فن طبابت بسیار حاذق می‌باشند و از عهد ساسانیان این علم در آن سرزمین مقامی بلند داشته و ایجاد شهر را بفرزند اردشیر پس از فتح انطاکیه و غلبه بر امپراطور روم که دختر قیصر را خواست و او دخترش را به زوجیت شاپور داد منسوب می‌دانند. شاپور برای دختر قیصر شهری بهمانند قسطنطنیه^۱ ساخت که جندی‌شاپور است.

باز قفطی گوید: که در تاریخ ساسانیان چنین آمده است: ده این شهر قریه‌ای بود که ملک مردی بنام «جندا» بوده و پس از آن که شاپور این محل را برای بنای شهر انتخاب کرد دستور داد پول و مال فراوان بصاحبش بدهند، اما مالک ده آنرا قبول نکرد و گفت شخصاً آن را خواهم ساخت. شاپور نیز پذیرفت، باین شرط که شاپور نیز در ساختن شهر شرکت نماید. مردم قریه گفتند ده این شهر را جندا و شاپور می‌سازند، بدین جهت آن را جندی‌شاپور گفتند.

همچنین قفطی گوید: وقتی دختر قیصر بدانجا رفت عده‌ای از اصناف مختلفه که بآنان احتیاج داشت و از اهل شهر او بودند با وی همراه گشتند، منجمه اطبائی دانشمند بدان شهر رهسپار گردیده و بتعلیم طب پرداختند (تاریخ الحکماء قفطی چاپ مصر ۱۳۲۶ هجری قمری).

در کتاب مجمل التواریخ والقصص در باب جندی‌شاپور آمده است: ده این شهر از بناهای شاپور می‌باشد و متذکر گردیده ده «به ازاندیو شاپور» بدین معنی انداندیو اسم انطاکیه در زبان پهلوی و به ازاندیو یعنی بهتر از انطاکیه و آن را شاپور بهمانند نطع شطرنج نهاد. هشت راه در هشت راه و در آن موقع شطرنج نبود، اما شکل شهر بهمانند شطرنج بود. اکنون خراب است و دعی برج مانده است (قریب سال ۵۲۰ هجری قمری).

^۱ - Constantinople.

خلاصه از مجمل التواریخ و القمصن).

پاره‌ای گفته‌اند که چندیشاپور از ساخته‌های شاپوردوم (جلوس . ۳۱ ق. م. م.) است، ولی بنظر نمی‌رسد این قول صحیح باشد، بلکه صحیح آن است که این پادشاه در رونق و تکمیل چندیشاپور خدماتی انجام داده است.

در باب وجه تسمیه چندیشاپور گفته‌اند: که این شهر مرکز سوق الجیشی سپاهیان عرب بوده است همانند چند الکوفه و چند بصره.

بعضی گفته‌اند که مقصود از چندیشاپور شهرستان شاپور می‌باشد. عده‌ای نیز معتقدند که واژه (چند) معرب (گند) است.

بهر حال این بود مختصری از وجه تسمیه چندیشاپور.

پس از ساخته شدن شهر عده‌ای از قسمت‌های مختلف کشور بناچار بدانجا کوچ داده شد. بعلاوه اسرای یونانی و رومی نیز در آنجا مستقر گردیدند که در میان آنها علاوه بر نازگران یونانی عده زیادی هنرمند و صاحبان صنعت نیز وجود داشتند.

بعد از شاپور اول (جلوس ۳۸ ق. م. م.) شاپور دوم آن را محل اقامت خود قرار داد. یعنی اقامتگاه سلطنتی شد.

چندیشاپور همان شهری است که مانی را پیوست داده و پیوستش را بنا نهاده بهروازه شهر آویخته‌اند که بهروازه مانی معروف گردیده است.

بعد از این بر اثر تعصبات مذهبی و اختلافات مذهبی که بین امپراطوران روم و مسطوریه‌ها پیش آمده، عده زیادی از این دانشمندان بایران پناهنده شده و جمعی از آنان باین شهر روی آوردند. از طرف دیگر شاپور دوم وانشیروان سردودرباره‌نمر نیز علمی این شهر منتهای جبار نمودند.

بر اثر جماعات شاپوردوم چندیشاپور یکی از مراکز مهم نساجی و عطرسازی گردید و پادشاهان ساسانی نفوذ و قدرت خود را در این شهر اجرا می‌داشتند.

از شخصان فریدای که بنا به نامه‌آباد و محل سابق چندیشاپور است داده‌اند، این

اثر یا آثاری از دانشگاه و بیمارستان آن مشاهده نکردم، بلکه زمین و تلی در آن محل دیدم که معروف است جندی شاپور سابقاً در آنجا بوده است. شاید روزی کاوشهایی در این قریه بعمل آید و آثار جندی شاپور مکتشف گردد.

بهر حال چنانکه آمد جندی شاپور در خوزستان قرار داشت و همان بیت لایات میباشد. ایالت خوزستان در سال ۱۹ هجری قمری (۶۴۰ میلادی) بدست اعراب افتاد. شهر جندی شاپور طبق نوشته جغرافی دانان اسلامی به فراوانی نعمت و خرما و زراعت معروف بوده است.

از آن گذشته درباره محصولات این سرزمین از خرما و زیتون و انگور و ترنج و گندم و نیشکر نام برده شده و از این بابت سرزمین خوزستان که جندی شاپور هم جزئی از آن است به فراوانی نعمت و میوه مشهور و معروف دوران قبل از اسلام و پس از آن بوده است.

شرح مختصر بالا از نظر معرفی این سرزمین بود که اگر بخواهیم مشروح تر نظر جهانگردان و تذکره نویسان و جغرافیادانان را بنکاریم مطلب بدرازا شد.

اما زبان این سرزمین در دوران شاهنشاهی ساسانی پهلوی و عادات و سنن آن بآئین زردشتی بوده و بقایای آثار آنان نیز اکنون در شهرهای مختلفه خوزستان و لرستان دیده میشود.

از خاندانهای بزرگ سرزمین خوزستان «نوبختی ها» میباشد که خدمات ارزنده ای به تمدن اسلامی و بشرح ایضاً به خلفای عباسی نموده و سهم بزرگی در تمدن اسلامی دارند.

(ب) اطباء جندی شاپور - در بیمارستان جندی شاپور عده زیادی طبیب به خدمت اشتغال داشتند که مهمترین آنها خاندان بختیشوع یا آل بختیشوع^۱ میباشد.

۱- بختیشوع مر کب از بخت (به ضم اول) یعنی رها کرده، نجات داده ویشوع بمعنای مسیح^۲ که جمعاً یعنی نجات داده مسیح میباشد. بمائند کلمه چهار بخت (یا چهار بخت).

گرچه عده زیادی از اطباء این خاندان دوران اسلام را درک کرده و خدمت خلفاء عباسی را نیز نموده ، بدین معنی نه طبیب مخصوص خلفا بوده اند ، اما از آنجا که پدران آنها و چند نفر از آنها منحصراً در بیمارستان جندی شاپور یا آنکه معلومات آنها از استادان جندی شاپور بوده و نسبت بمکتب جندی شاپور بسیار باوفا بودند ، لذا اصولاً بنام جندی شاپوری (منسوب بجندی شاپور) میباشند . از این جهت لازم دانستیم همه آنها را در این مبحث ذکر کنیم .

با آنکه بیمارستان جندی شاپور نقش بسیار مهمی در طب اسلامی ایفا نموده و دنباله آن تا اواخر قرن سوم هجری نیز کشیده است و مورخین مخصوصاً مورخین اسلامی این بیمارستان را عموماً ضمن بیمارستانهای دوره اسلامی متذکر گردیده اند و با توجه آنکه قسمت اعظم طب اسلامی از جندی شاپور است ، حق آنست که تمام اطباء این بیمارستان را چه قبل از دوران طب اسلامی و چه پس از آن در این مبحث بنگاریم . بدینجهت در این مبحث اطباء مکتب جندی شاپور را متذکر میگردانیم که در درجه اول خاندان بختیشوع میباشد .

این خاندان عدهای طبیب داشته اند عبارتند از :

- ۱- بختیشوع بزرگ سرمدسله خاندان مزبور .
- ۲- جورجیس^۱ - (جرجیس) فرزند بختیشوع جندی شاپوری رئیس بیمارستان جندی شاپور (طبیب منصور خلیفه ۶۹-۷۰ میلادی ۱۵۲ هجری قمری) .

۱- توضیح آنکه منصور خلیفه عباسی مبتلی بیماری معده و سوء هضم و ضعف قوای شغوانی گردید که اطباء بغداد (آن دسته که در بغداد طبابت میکردند و در برابر اطباء جندی شاپور در حقیقت شاگرد هم محسوب نمیکردید) از معالجه خلیفه عاجز شدند .

خلیفه دستور داد ، که حاجیش بنام «ریع الخادم» مجلس مشاوره تشکیل دهند . پس از تشکیل مجلس مشاوره عهد بالاتفاق گفتند جورجیس طبیب و رئیس بیمارستان جندی شاپور در صنعت طب منحصراً بفره ویکانه روزگار است . وی بد بغداد احضار گردید تا در میان خلیفه نماید .

این شخص همان طبیبی است ده وقتی منصور خلیفه عباسی بیمار شد و اطباء بغداد در معالجه وی عاجز ماندند منصور ویرا از جندی شاپور به بغداد خواست.

→

خلیفه دستور باحضار جورجیس داد و بها کم جندی شاپور ابلاغ نمود که اگر خلیفه را اجرا نماید. حاکم چنان کرد. ابتدا جورجیس از رفتن به بغداد امتناع نمود، ولی حاکم ویرا سجبور کرد که به بغداد برود.

جورجیس امور بیمارستان را به پسر خود بختیشوع واگذار کرد و با دو نفر از شاگردانش بنام های ابراهیم و عیسی بن شهلا فایه بغداد رفت. وقتی به این شهر رسید منصور را از تمام بیماریها بهبود داد.

آنگاه خلیفه دوتن از کنیزان را بخانه جورجیس فرستاد. جورجیس در خانه نبود و برای عبادت به کنیسه رفته بود. چون باز آمد و وضع چنان دید خشمگین شد و کنیزان را به قصر خلیفه بازگردانید.

خلیفه علت را از جورجیس سؤال کرد؟ وی در جواب گفت:

ما عیسویان بیش از یک زن نمیتوانیم بعقد دائم خود در آوریم و تا آن زن زنده است، از گرفتن زن دوم محروم میباشیم.

خلیفه چون چنین سخنی شنید، اجازه داد جورجیس برای درمان زنهای حرم سرا برود و بدین ترتیب مقام جورجیس نزد خلیفه بسیار ارجمند گردید.

جورجیس چهار سال در بغداد بود و طبابت مخصوص خلیفه را داشت. پس از آن بیمار گشت. خلیفه بعیادتش رفت. جورجیس بی اختیار گریه کرد.... گفت اگر خلیفه سرخصم نماید بوطن برخوایم گشت، تا بدیدار اهل و اولاد نایل گردم و بار دیگر روی آنان را ببینم.

آنگاه خلیفه ویرا خطاب نمود و گفت: مسلمان شو. جورجیس در پاسخ خلیفه گفت: من مایلیم به کیش اجدادم باشم، خواه به بهشت یا بدوزخ بروم. خلیفه خندید و گفت: با آنکه دوری تو بر من ناگوار است، چرا که طی مدتی ده در بغداد بودی بیمار بهایم را درمان کردی که ابدای بوی بیماری به مشام نرسیده است، اجازه مراجعت میدهم.

جورجیس گفت: برای سلامت خلیفه یکی از شاگردانم «عیسی بن شهلا فا» را در خدمت خواهم گذارد.

۳- بختیشوع دود فرزندان جورجیس (وفات ۸۰۱ میلادی ۱۸۵ هجری قمری) - وی

حنیفه دستور داد که جورجیس را با ده هزار دینار همراه یکی از مستخدمین مخصوص خود و زن و بچه به چندیشانور بفرستد و امر داد اثر وی در راه فوت نکرد و به چندیشانور رسید. جنازه اش را نزد سرانش ب خاک سپارند.

جورجیس به چندیشانور آمد و مجدداً در بیمارستان این شهر بخدمت سابقش اشغال ورزید. آنگاه دستور داد عیسی بن شهلا فایده بغداد رفته، بمرافقت حنیفه و بسمت طبیب مخصوص وی در این شهر بماند.

مجدداً حنیفه بیمار شد و دستور داد که جورجیس به بغداد بیاید، اما جورجیس بسمت شادن از دست باد در بیمارستانی افتاده بود و قدرت حرکت و مسافرت نداشت. لذا طبیب دیگری بنام ابراهیم را برای طبابت خاص حنیفه فرستاد. وی (ابراهیم) - آخر عمر در دربار منصور بود.

جورجیس نسب چندی بامر منصور از یونانی بعربی برگردانیده است.

۲- وی در بیمارستان چندیشانور خدمت می نمود و ریاست دانشکده پزشکی چندیشانور را داشت.

هادی سر و ولیع - هندی (وفات هندی سال ۱۶۴ هجری قمری - مطابق ۸۰۱ میلادی است) - بسخنی بیمار گردید. حنیفه امر کرد بختیشوع به بغداد رود. وی به بغداد رفت و هادی را معالجه کرد اما بر اثر اختلاف با اطباء حنیفه و دربار وی نتوانست در این شهر بماند، لذا بامر هادی به چندیشانور مراجعت نمود.

۱- وی بمانند سرش جورجیس طبیبی حاذق و متبحر در طب بود.

سال ۱۱۱ هجری قمری (مطابق ۷۸۷ میلادی) که خلافت به هارون الرشید رسید.

اتفاقاً به بیماری سختی مبتلی شد. حنیفه به یحیی فرزند خالد برمکی دستور داد طبیبی حاذق احضار نماید.

یحیی گفت طبیب خاص پدر و مادرت، ابا قریش، است و اجازه خواست وی برای معالجت بخدمت حنیفه برسد. (این ابا قریش طبیبی است که پس از احضار بختیشوع به بغداد برای هادی با توطئه خیزران عیال هادی سبب شد که از بغداد به چندیشانور روانه گردد).

نیز از اطباء چندیشابور و طبیب معالج مهدی (دوران خلافت ۱۶۹-۱۵۸ هجری قمری مطابق ۷۷۴-۷۸۵ میلادی) و هادی (دوران خلافت ۱۷۰-۱۶۹ هجری قمری مطابق ۷۸۵-۷۸۶ میلادی) و هارون الرشید (دوران خلافت ۱۹۳-۱۷۰ هجری قمری مطابق ۸۰۸-۷۸۶ میلادی) خلفاء عباسی بود.

وی هارون الرشید خلیفه عباسی را ده از سردرد شدیدی ده سخت او را درد و رنج میداد رهائی بخشید.

→

بختیشوع مجدداً به بغداد رفت و در حضور خلیفه با زبانهای پارسی و عربی درود برخلیفه فرستاد.

میگویند یحیی برمکی برای آنکه اعتماد خلیفه را به بختیشوع جلب نماید دستور داد هیئتی از اطباء بغداد را جمع نموده تاسیزان دانش بختیشوع معلوم گردد. هیئت مزبور عبارت بودند از ابوقریش و عیسی بن شهلافا و عبدالله طینوری و داود بن سرافیون و سرجین. پس از آنکه هیئت مذکور جلسه در حضور خلیفه تشکیل دادند، هرون دستور داد ادرار حیوانی را به بختیشوع نشان دهند و از او سؤال کرد: «ده دستور دهم صاحب این ادرار چه غذایی باید بخورد. بختیشوع در پاسخ گفت صاحب این ادرار باید جو تازه بخورد. هرون بخندید. سپس تمام حضار از فضائل بختیشوع سخن راندند. هرون ویرا صده داد و خلعتی فاخر بخشید و دستور داد تا وی رئیس پزشکان کشور گردد.

میگویند وقتی جورجیس پدرش عزم رفتن بغداد نمود، بختیشوع به پدر گفت: چرا سرا باخود بغداد نمیبری؟

جورجیس در جواب گفت: شتاب مکن تو نیز در استخدام پادشاهان در خواهی آمد و مقامی ارجمند خواهی یافت.

ویرا سؤالات چندی در طب میباش که مهمترین آنها عبارتند از: «کناش مختصر» و «کتاب تذکره» ده برای فرزندش جبرئیل برشته تحریر در آورده است.

وی را دو پسر بود یکی بنام جبرئیل و دیگری جورجیس.

۴- جبرئیل فرزند بختیشوع دوم^۱ از اطباء بزرگ جندی شاپور بود که در این بیمارستان طبابت اشتغال داشت علاوه بر آن طبابت هارون الرشید و امین

۱- وی با پدرش چنانکه آمد در بغداد بود. این اسر بر حسب درخواست جعفر برمکی وزیر هارون طبیب مخصوص هارون شد.

در ابتدای اقامت جبرئیل در دربار هارون الرشید واقعه‌ای اتفاق افتاد که مقام وی بسیار ارجمند گردید و آن اینکه یکی از کنیزان حرس‌رای هرون بر اثر بیگساری شبانه بستلی بد بیماری فالج گردید و مرد و پایش بی حرکت ماند (از کار افتاد).

جبرئیل بوسائل روانی فی المجلس و برا درمان و کنیزك بهبود یافت. هرون بسیار خوشحال شد و علت این نوع درمان را از جبرئیل سؤال کرد؟ جبرئیل در پاسخ گفت: در بعضی بیماریها آنکه کد طبیب حاذق از داروهای درمان کننده علاج نمیبیند، به وسایل نفسانی متوسل میگردد.

همین ترتیب جبرئیل پیش از پیش در دربار هارون الرشید مقام و منزلتی ارجمند یافت و چون پزشکی حاذق و کم نظیر بود تحف و هدایای زیادی از طرف وزراء و بزرگان دولت عباسی علاوه بر حقوق کثافی که از هارون الرشید دریافت میکرد میل و از طرف اوسرا نیز گردید. بنحویکه شکوه و جلال زندی وی در بغداد زبانزد خاص و عام بود.

حقوق و درآمدها سالانه جبرئیل از هارون الرشید زیادتر بود. میگویند که ثروت فوق العاده و جلال و شکوه که نظیری در بغداد برای خود فراخ ساخت، که از بعضی نظرات وجهات بر جلال و شکوه دربار خلیفه جهان داشت.

با تمام این احوال جبرئیل هیچگاه تعصبی نسبت به عرب نداشت و به مذهب خود و اینکه از جندی شاپور است فخر نمینمود. از آن گذشته تا ممکن بود به پارسی سخن میگفت. جبرئیل برای ترجمه کتب البقراط و جالینوس از زبان یونانی و عربی و سریانی از معتمدان سابقین استفاده نمود و آنان را بر جملہ کتب دو اسناد بزرگ واداشت که این طبیب یکی از عوامل مهم و اساسی و بنیان طب اسلامی میباشد.

جبرئیل نسبت به چنین فرزندی اسحق عبادی احترام فوق العاده مینمود.

حنین برای جبرئیل کتابی در تشریح بدن از یونانی به عربی ترجمه نمود.

آنکه حنین جوان بود و جبرئیل مسن، آنقدر جبرئیل به حنین احترام میگذاشت

و سأمون خلفای عباسی را نیز نموده و در خدمت آنان گرامی میزیسته است. وی اولین

→

که همه در عجب بودند. روزی از وی سؤال شد علت چیست ده اینهمه درباره حنین احترام قائلی؟ در پاسخ گفت اگر این جوان (یعنی حنین) عمرش دراز گردد، سرجیس رأس العینی را رسوا خواهد کرد.

توضیح آنکه سرجیس رأس العینی لقب چندی در فلسفه و حکمت از یونانی بدسریانی برگردانده است.

وی (جبرئیل) معتقد بود که مترجمین کتابهای ابقراط و جالینوس را برای ما اطباء ابزار کار تهیه نمایند و این امر بمانند آن است که آنان سازندگان شمشیر و ماشمشیر زنان میباشیم. چون شمشیرگر شمشیر را از فولاد میسازد نمیتواند از آن استفاده کند، این شمشیر زن است که از آن استفاده مینماید.

مدت اقامت جبرئیل در بغداد جمعاً بیست و سه سال بود. پس از مرگ هارون الرشید طبیب مخصوص امین و سپس بخدمت سأمون مشغول بود. در سقوط بغداد بدست لشکریان خراسان و قتل امین مردم عوام بخانه جبرئیل ریخته و اسوانش را بغارت بردند. بدین معنی پس از قتل امین چون سأمون (۱۹۸ هجری قمری - ۸۱۳ میلادی) بعزت ترک خدمت از جبرئیل دلگیر بود، به حسن بن سهل دستور داد اسوال جبرئیل را گرفته و محبوسش نمایند. جبرئیل مدتی در حبس بود. در این هنگام حسن بیمار شد و اطباء از معالجت وی عاجز ماندند. اجباراً جبرئیل را از حبس آزاد ساخت و در مدت دمی طبق درمان وی حسن بهبود یافت (۲۰۲ هجری قمری مطابق ۸۱۷ میلادی).

بسال ۲۱۰ هجری قمری (مطابق ۸۲۵ میلادی) سأمون را بیماری سختی عارض شد میکائیل (سیخانیل) و سایر اطباء از معالجت وی عاجز ماندند و با تمام تلاشها نتوانستند او را برده نشاند.

دوستان جبرئیل سأمون را با حضار جبرئیل ترغیب کردند. جبرئیل در مدت پنج روز خزینه را با شدت بیماری ده داشت درمان کرد. سأمون دستور داد یک میلیون درهم (هزار هزار) به طبیب بدهند و هر چه از اسوانش بغارت برده بودند بوی بازگردانند. تا آنجا که همان مقام دوران هارون الرشید را یافت.

طبیعی است که نخستین کتاب طب را از زبان یونانی به عربی ترجمه نموده است .
 ۲۱۳ هجری قمری = ۸۲۸ میلادی .

۵- جورجیس دوم فرزند یختیشوع دوم و برادر جبرئیل .

۶- یختیشوع سوم پسر جبرئیل پسر یختیشوع پسر جورجیس (وفات ۲۵۶)

دی مردمی خلیف و شهریان و بسیار مردم دار و از هر جهت صفات یک پزشک را دارا بود .
 جبرئیل و پسرش یختیشوع و پسر پسرش جورجیس از اطباء بزرگ چندین ساله بودند .
 در میان پزشکان چندین ساله آناری فوق العاده به طب بغداد (که بعداً سر نیز سوم
 طب اسلامی بودند) و بالمشیه به طب اسلامی نموده اند .

جبرئیل سال ۲۱۳ هجری قمری (۸۲۸ میلادی) در بغداد در گذشت . از جنازه اش
 جورجیس زمانه پسر آن دو به موجب وصیتی که به داشت میخواست نموده بود و برادرش جبرئیل
 در دینی بخاک سپردند .

معرفی است که جبرئیل در دیار هرون (۱۹۳ - ۱۷۰ هجری قمری = ۷۸۶ - ۷۸۶ میلادی)
 در آن زمان در ویرانی داشته در هرون پادشاهی دولت خود نموده : « کل من کان له الی
 ما بعد فی هذا طب بها جبرئیل لانی افعال من ما یستعمل فی فیه و یطیبه منی » . یعنی مرا پس از حاجتی از
 من در جبرئیل را بخواند به دلیل آنکه هر چه جبرئیل طلب کند من آنرا عمل میکنم .
 وی سه بار زیاده مادر جعفر (هرم هرون) را درمان نمود و به صد هزار دینار زر بسکوک
 پادشاه گرفت .

از بیانات وی رساله « طعام و شراب » است که بنام شاون تألیف نموده ایضا شاهی
 در بعضی طب و دیار به بخور و همچنین شناسی در طب میباشد .

۱- یختیشوع پس از مرگ جبرئیل بجای پدر ریاست بیمارستان چندین ساله را داشت .
 دی پادشاه در آن زمان به و به سمت طبیب خاص خلیفه و رئیس پزشکان درباری منصوب گردید .
 دی زمان خلافت شاون و معتصم و واثق و هتو و منصور و مستعین و معتز و مهتدی
 را داشت در دولت .

در دوران حسام و جلال فوق العاده اش در دوران معتصم و منوکل (۲۳۲ و ۲۲۷
 هجری قمری = ۸۴۸ و ۸۱۱ میلادی) .

هجری قمری مطابق ۸۷۰ میلادی) - وی نیز از اطباء مشهور چندیشاپور بود و طبابت معتز خلیفه عباسی (۲۵۳ هجری قمری = ۸۶۷ میلادی) را داشتند است.

۷ و ۸ - عبیدالله اول فرزند دیگر جبرئیل که طبیب الممتقی خلیفه عباسی و میکائیل فرزند دیگر جبرئیل است.

۹ - یحیی یا یوحنا فرزند بختیشوع سوم.

→

میگویند ستوانی عباسی با آنهمه ستانی و ستمگری که هیچکس را یارای خلاف گوئی با وی نبود در برابر بختیشوع ساکت میماند.

وی در خدمت خلیفه بسیار محترم و معزز بود.

روزی بختیشوع در مجلس خلیفه پهنویش نشسته بود. صحبت از بیماریهای سوداوی بود. سخن بدینجا رسید، وقتی سودا بمرزاج بیمار غلبه نماید طبیب حکم به جنون وی کند. وقاضی شرع دست و پای او را بزنجر ببندد و قیام بر او گمارد. ستوانی عباسی ضمن صحبت با دراعه بختیشوع (دراعه جامه‌ای پنبه‌ای با پشمین که جنوی آن بازماند) آنرا میکشید تا به محل بندازار رسید و آنرا پاره نمود و خود نمیدانست چه میکند. بختیشوع را نیز شرم آمد که مطبعی نویسد. ستوانی از بختیشوع سؤال کرد شما اطباء چه وقت و با چه علائمی حکم بر جنون بیماری سودائی میکنید؟ بختیشوع در جواب گفت آنگاه که یک بیمار سودائی دراعه طبیب خود را تا بندازار پاره کند. در این هنگام حکم به دیوانگی او نموده که باید دست و پایش را بست و قیام بر او گمارد.

بختیشوع در شهر بغداد خاندای ششاده داشت. همه تن از بزرگ و کوچکان از آن او شتمع بودند و هر تن بر او وارد میکشید یک قوطی بخور همراه یک قوطی زغال هدیه میداد.

این قوطی بخور و زغال مأخوذ از عادت در چندیشاپور بود. آنجا که در فضاى اطاقها و خانه را معطر مینمودند.

روزی ستوانی بخانه بختیشوع با پنجهزار نفر از ملتزمین رتاب و خدام و فراش رفت. بختیشوع از خلیفه خوب پذیرائی درد و بعداً برای ملتزمین رتاب پنجهزار سفره خوراك مرتب نمود. این امر سبب رشك ستوانی به ثروت و حشمت و ثروت وی گردید. بیهاندای دستور داد اموال او را گرفته و ضبط نمایند.

۱۰- جبرئیل دوم (وفات ۳۹۷ هجری قمری = ۱۰۰۵ میلادی) - وی فرزند

«وی طب را نزد پدر آموخت و در بغداد مانند اجدادش شهرت بسیاری داشت . معروف است که صاحب بن عباد درری بیمار شده ، بجای که بغداد را دور از پزشکان این شهر طبیبی برای درمان وی گسیل دارد .

جبرئیل سپس مشاوری از پزشکان شهر تشکیل داد . همه اتفاقاً به جبرئیل برای طبابت صاحب رأی دادند .

وی بانسکوه فراوان به ری رفت و صاحب ر درمان نمود و برخواست صاحب کنایه جمیع طبیبی نوشت که درباب بهداشت بدن آدمی از سر تا پا بود .

پس از آن جبرئیل برای درمان یکی از شاهزادگان دیلمی «خسرو شاه دیلمی» به بستان رفت و بیماری او را نیز درمان نمود و چون فارسی میدانست رساله ای درباره بیماری وی به فارسی برنقش تحریر آورد . این رساله بنا کتاب شد بنام خسرو شاه دیلمی است موسوم به «فی الجاهل بالشیخ بشاره في المعدة والحجاب یعنی الحجاب الثانی بین آلات الغذاء واللات النفس الحسیة» و فرغما میباشد .

در مراجعت از خدمت صاحب یک هزار دینار در برابر تألیف کتابش بوی صله عطا کرد . جبرئیل درباره صله گفت : «سیرت تألیف کردم و هزار دینار گرفتم . جبرئیل در مراجعت از دیلمان مجدداً خدمت صاحب بن عباد رفت . صاحب از وی سؤال کرد بزرگترین ارکان و رطوبات بدن چیست ؟ وی در پاسخ گفت خون .

صاحب از او خواست رساله ای در بیان استدلال این مطلب بنویسد . جبرئیل در مراجعت به بغداد رساله ای در این زمینه تکلیف و آنرا بنام «الکافی» نام نهاد .

وی از پزشکانی است که در بیمارستان عضدی که بهمت پادشاه دیلمی در بغداد تأسیس یافت خدمت مینمود .

معروف است که وی علاوه بر طبابت در بیمارستان عضدی طبیب «خف و من عضدالدوله» نیز بود و دو حقوق دریافت میکرد . بدین معنی که سیصد درهم از بیمارستان و پنهین مقدار نیز از عضدالدوله دیلمی . بعلاوه خرج خوراک و پوشاک و منزل را نیز از خزانه عضدی دریافت می دانسته است .

عبیدالله اول که طبیب عضدالله دیلمی بوده است.

۱۱ - بختیشوع چهارم فرزند یحیی (یا یوحنا) - وی طبیبی بسیار حاذق و بخدمت وطیبات المقتدر بالله خلیفه اشتغال داشته است و با سنان بن ثابت بن قره الصابی پدر ثابت بن سنان معاصر بود. وفاتش بسال ۳۲۹ هجری قمری مطابق ۹۰۰ میلادی است.

۱۲ - ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرئیل دوم - وفاتش بسال ۴۰۰ هجری قمری مطابق ۱۰۰۸ میلادی است.

عده‌ای از اطباء غیر از خاندان بختیشوع طبابت و خدمت خلفای عباسی را نموده‌اند و عمه آنان در حقیقت شاگردان و پرورده‌شده‌گان جندی‌شاپور می‌باشند، زیرا که منبع دانش آنان جندی‌شاپور بوده است. بمانند خاندان ماسویه و حنین که اولیها مستقیماً و دومیها غیر مستقیماً با این دستگاه بزرگ علمی سرو کار داشتند. حنین بن اسحق عبادی که طبیب نصرانی سریانی بوده و شینه او بازید است، در خدمت ابن ماسویه کار می‌کرده است.

چنانکه در شرح حال جورجیس طبیب جندی‌شاپوری آمد عده‌ای از اولاد و احفاد وی که در مکتب جندی‌شاپور به طبابت و استادی اشتغال می‌ورزیدند به بغداد رفته و به طبابت خاص خلفا نائل گردیده و بعضی از آنها ریاست پزشکان بغداد را داشته‌اند.

بعضی از مورخان آنانرا بنام «خاندان بختیشوع» یا «آل بختیشوع» بنام نام اولین بختیشوع و برخی بنام «جورجیس» به «آل جورجیس» یا «جورجیس» نامگذاری نموده‌اند، که شرح آنان در محائف پیشین شد نور افتاد.

→

وی از جمله پزشکانی بود که در بیمارستان عضدی بخدمت اشتغال داشت.

ویرا تألیف دیگری است بنام «کتاب المطابقة بين قول الانبياء والفلاسفة».

۱- نماینده فوراً دستهای از اطباء متقیم بیمارستان چندیشاپور شد در کارداروسازی
سپید فوی بود. وی طبابت متوالی عباسی (۱۲۲۲ - ۱۲۴۱ هجری قمری) ۱۲۶۲-۱۲۷۱
را داشت. وفاتش بسال ۱۲۵۵ هجری قمری (۱۲۷۱ میلادی) اتفاق افتاد.

۱- من عسل عدل طلبی است که بجای جوجین در بغداد باشد.

برای جمع به نفع نوری مال و مثال پرداخت و از روش استاد در افراد و چنین و انمود
نمود که به نفع نوری مال و مثال پرداخت و از روش استاد در افراد و چنین و انمود
نمود که به نفع نوری مال و مثال پرداخت و از روش استاد در افراد و چنین و انمود

تألمد بدین خصوص بود: مکرر تعمیراتی درسلامت خدمت در دست من است ، اما این بخوابم
در بیمارستان و این را در خدمت من است ، اما این بخوابم .

مقرر شد که در صورت لزوم حاجب الکلی با عیسی اندوخت دست داد. ربیع نامه را بدخا بینه
داد. حدی حمله را از او خیردار شد و او را از طایفه مخصوص خود متمصل نمود و بدربار بیخا باده
سازگار و عیسی بدخا حمله را دستور داد که عیسی را بچند پیشاپوشا بوزاخره بدو جدا جدا جو و رجیس
را بدیغداد حاضر نماید. اما جو و رجیس بر اثر سقوط از شش پام از زمین بدیغداد اندرخواست
و بدیغداد سر فکون را از اسنادان بزرگ حدی بستاند و بدیغداد فرستاد.

۲- جانور فروخته شده بهر شخص و بهر زمان و در آنجا که چندین ساله بود وی برخلاف عده‌ای از طبایع و عرفه‌ای که بهر زمان چندین ساله بود و در وقت بی‌عوضه سال و بیست آوردن جاد و جلال توجهی به آنست و بی‌بسته در چندین ساله بهر حال و خدمت و روزگار می‌گذرانید.

دوی اینها طیب، نیم بیمارستان و سپس ریاست آراء است و در زمینه داروسازی تبحر یافت. مؤلفاتی چند دارد. منجمد: الف) کتاب قرا با دین بزرگ « الاقربا دین الکبیر » در مسائل نامه و نباتات طی. ب) در داروخانه های اغلب بیمارستانها مورد استفاده بوده است. ج) کتابی در بیماری های غذا و مساق و مضار آنها. د) کتاب فوی الاطعمه و مضارها و منافعها. ه) کتابی در اینها ادویه. کتاب الابدال الادویه. ب) در باب معادن آنها و جان شینهای داروهاست.

(د) مثالی در خواب و بیداری بنام «مفاله فی القول فی النوم والیغفل» . «ماهی بررد نظر حنین بن اسحق
بین آنرا در روی حسن بن نام» ثقات البرد علی حنین فی تمایذ فی الفرق بین الغذاء والدواء السمیل » .

۱۵- دهشتک از پزشکان بیمارستان جندی شاپور ویرادر ماسویه و رئیس بیمارستان جندی شاپور بود .

۱۶- میخائیل برادر دهشتک - وی نیز با دهشتک در بیمارستان جندی شاپور به خدمت اشتغال داشته است .

۱۷- سرچیس - وی نیز از شاگردان جورجیس معروف بود و در غیبت استاد ریاست بیمارستان را بعهده داشت .

۱۸- ماسویه - ماسویه یکی از استادان بزرگ جندی شاپور بود . وی قریب

۱- اروپائیان وی را Mesué مینامند . وی بر حسب پیشنهاد جبرئیل به بغداد آمد و ریاست بیمارستان بغداد را عهده دار شد . بعضی گویند روزی ماسویه در جندی شاپور مطالبی گفت که بنفع اعراب و ضرر بیمارستان جندی شاپور بود . رئیس دانشکده و بیمارستان ویرا از مقامش منفضل و حقوق او را قطع نمود . بدین جهت وی به بغداد عزیمت نمود .

ماسویه دوپسر داشت یکی میخائیل و دیگری یوحنا یا یحیی (پوز دریا) (متولد سال ۱۶۰۰ هجری قمری در خوزستان مطابق ۷۷۶ میلادی متوفی سال ۲۴۱ هجری قمری مطابق ۸۵۵ میلادی در بغداد) . یوحنا در مقام علم و فضل بر میخائیل برتر بود . وی بعد از ختای عباسی بمائید معتصم (۲۲۷-۲۱۸ هجری قمری = ۸۴۱-۸۲۸ میلادی) و وانی ۲۳۲-۲۲۷ هجری قمری = ۸۴۸-۸۴۱ میلادی) و متوکل (۲۴۱-۲۳۲ هجری قمری = ۸۶۱-۸۴۸ میلادی) خدمت کرده است .

اما میخائیل فرزند دیگرش در موقع اقامت جورجیس در بغداد با این شهر خوانده و بریاست بیمارستان جدیدالتاسیس بغداد گمارده شد . وی پس از مدتی کوتاه از ریاست بیمارستان بغداد استعفاء و به جندی شاپور مراجعت کرد . سپس ماسویه بنستور جبرئیل به بغداد آمد . ریاست بیمارستان بغداد را عهده دار گردید .

چنانکه آمده عده ای از سورهاخان گفته اند ماسویه از بیمارستان جندی شاپور خراج بردید و با به بغداد آمد و چون در برابر خاندان بختیشوع قرار گرفت . یوحنا را به فضل بن ربیع ده دشمن بر مسکیان بود ، نزدیک نمود و نتیجه بدر بار خلافت راه یافت و طبیب مخصوص دربار گردید . چنانکه در بالا آمده ماسویه را دوپسر بود . یکی یوحنا و دیگری میخائیل . یوحنا طبیب و داروسازی دانشمند و در دار خود قبحری بسزا داشت در خدمت خلیفه عزیز و کرامی بود و هرگاه

سی سال در این بیمارستان به خدمت و تدریس داروسازی (صیدیه) اشتغال داشت و داروساز (صیدانی) این مرکز بزرگ بود، غیر از تخصص در داروسازی در چشم پزشکی نیز بهره کافی داشت.

۱- جورجیس فرزند میکائیل طیب - وی فرزند میکائیل (میکائیل) فرزند ماسوید است و سالها در بیمارستان جندیشاپور و بغداد نزد پدرش تحصیل مینمود، اما بهنگام پدر در طب و داروسازی نرسید، مادرش دختر بختیشوع بن جورجیس بود، از وی تألیفی دیده نشد، سال وفاتش معلوم نیست.

۲- عیسی بن چهاربخت (یا عیسی بن چهاربخت) از نمایندگان جورجیس - وی از اطباء سریانی است که در اقامتای ظهور دولت عباسیان بود، نامش عیسی و از جندیشاپور است.

—

خدمت و خدماتش بر سر سفره می نشستند وی بر بالای سر آنان می ایستاد و شیشه های از شرب نما و معجونهای طبی و سرها را برای تقویت دضم و اشتها و حرارت طبیعی آنان می خوراند، تا بهتر به حالت از سفره های رنگین و غذاهای آن بهره مند گردند.

نام داشت از سرزمین علم طب در بغداد که از پزشکان جندیشاپوری بودند چندان بشمار میخفتا بود، در میان آنان دو تن بسیار مشهور میباشند، اولی یوحنا پسر سبیل که رئیس بیمارستان جندیشاپور بود و سپس در بغداد طبابت کرد، دومی یوحنا فرزند ماسوید شد و درآمد یوحنا فرزند ماسوید را مؤلفات زیادی بر زبان عربی بوده که اغلب مورخان از آن ها نام برده اند، تعداد آنها قریب سی عدد میباشد که در رشته های مختلف علوم طبی و بیماریه و چشم پزشکی و بیماریه های زنان و معده و قونج و امثال آنهاست، از تألیفات مهم وی مجموعه طبی (نقاشی، Pandecte de la Médecine) و فارماکوپه عمومی (Pharmacopée générale) است، ترجمه های تعدادی از مؤلفات وی در ولیمز (۱۹۷۱ م)، ویلیون (۱۹۷۸ م)، چاپ شده است.

وی اولین طبیبی است که در باب جنام (Lépre) کتابی تألیف کرده است، بعد از این ماسوید، ابوزنبا را بایحی فرزند ماسوید که با هم ماسوید جوان معروف میباشند اشتباه کرد، ماسوید جوان که از این مقامات شد در بین النهرین متولد گردیده و سال ۹۰۴ هجری قمری متوفی شد، به بلادی در بحر فیت رسیده است، وی کتابی برای سیج ترفیق و روغنهای (برغمها) و سرهمها نوشته است.

از وی کتابی بنام «فی قوی الادویه المنفردة» باقی است. تاریخ وفات وی در کتابهای سورخان دیده نشد.

دسته دیگر از پزشکان چندیشاپوری که در شاهنشاهی ساسانی خدمت نموده‌اند.

۲۱- تئودوروس - چنانکه آمدشاپور دوم طبیب یونانی داشته بنام تئودوروس

(تیادوروس) که نام وی در کتاب الفهرست ابن الندیم یادداشت شده است.

کتاب تألیفی او از طب پزشکی بوده که بعدها به عربی ترجمه گردیده و تا قرن

دهم میلادی وجود داشته است.

این طبیب یونانی بود و پیش عیسوی داشت. معروفست که وی را شناسی

(مجموعه وی یا فرغیله طبی) بنام «شناسی تیادوروس» بوده است.

ناگفته نماند یکی از علل رونق دانشکده و بیمارستان چندیشاپور همین محبت

های پادشاهان ساسانی باطباء خارجی بود.

از اطبای خارجی یا بهتر بگوییم داریم اطباء درمان کننده دوران ساسانیان ما روایت

را باید نامبرد. وی چنانکه سی دانیم استن بین النهرین بود که بانمایندگان روم بدربار

ایران آمد و جلوس امپراطور روم را تبریک گفت. این استن یزدگرد اشیم (۴۲۰ - ۳۹۹

میلادی) را از بیماری شفا داد.

از اطبای غیر ایرانی که در دوران انوشیروان میزیستند سرجیس راس العینی سریانی

سابق الذراست که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس را به سریانی ترجمه کرده است. ترجمه

های طب یونانی به عربی در قرن هشتم و نهم میلادی بنظر می‌رسد. عموماً از همین ترجمه‌ها

Theodorus - Theodorus

وی از اطباء مسیحی قرن چهارم میلادی و معاصر شاپور ذوالکفایت (سال جلوس ۳۱۰

میلادی) و طبیب مخصوص وی بود. وی در خدمت شاپور مقام بنده داشت.

بخواهش وی شاپور نیکسائی برایش بنا نمود.

ابن ابی اصیحه گوید: پادشاهی که برای وی تلیسا ساخت بهرام ثور (جلوس ۲۲۰

میلادی) بود. ویرا شناسی در طب است که به عربی برگردانده شده است.

۲ - Marutha

۳ - Sergius

سریانی باشد. پس از آن که برزویه با سر نوشیروان به هندوستان رفت و شطرنج و کلیله و دمنه و کتب طبی را نیز با خود همراه آورد، محتمل است چند طبیب هندی را نیز بایران آورده باشد. از اطباء خارجی که در دوران شاهنشاهی ساسانی باید از آنان نامبرد اصطمان ادسی^۱ معروف است که وی پدر خسرو را درمان کرده و خود خسرو نیز تحت تربیت او بوده است.

۲۲- جورجیس- وی از اطباء سریانی و از نژاد جبرئیل (گابریل) طبیب نوشیروان میباشد.

۲۳- تریبونوس- طبیب دیگری را نیز نوشیروان بنام تریبونوس^۲ برای طبابت آورد انتخاب نمود. این همان طبیبی است که خسرو در موقع ترک مباحعه با امپراطور روم شرط نمود که به خدمت خسرو بماند. تریبونوس برای بار دوم خدمت خسرو رسید و پادشاه ایران از وی بسیار راضی بود و عرچه این پزشک خواست، مورد تصویب شاه ایران قرار گرفت. منجمه بجای مال و منال و مقام خلاصی . . . اسیر رومی را درخواست، و خسرو آنرا اجابت کرد.

۲۴- جبرئیل- دیگر از اطباء غیر ایرانی جبرئیل (گابریل) است، که در حقیقت رئیس پزشکان (درستبد) خسرو پرویز میباشد. وی طرفدار یعقوبیان بود و چون شیرین عیال خسرو پرویز طالب فرزندی بود و معالجات گابریل در وی مؤثر واقع شد، نتیجتاً شیرین صاحب فرزندی گردید که ویرا سردان شاه لقب دادند. لذا مقام گابریل به چشم شد. وقتی شیرین تابع عقیده یعقوبیه شد، بالنتیجه نار یعقوبیان نیز بالا گرفت.

خسرو نوشیروان پادشاه ساسانی در سال بیستم سلطنت خویش دستور داد تا اطباء چندیشاپور گرد هم آیند و چون انجمن نمودند آنان را با اطباء سایر کشورها بمباحثه وادار کرد. سرانجام جبرئیل بر همه تفوق یافت.

۲۵- برزویه طبیب- وی از اطباء مائداول هجری قمری است، که در دربار نوشیروان

۱- Stephan de Edessa

۲- Tribunus

۳- Gabriel

مقامی رفیع داشت. برزویه با جبرئیل طبیب و بیادق صاحب کتاب «الماکول والمشروب» و سرجیوس رأس العینی^۱ طبیب و فیلسوف مشهور معاصر بود.

این چهار طبیب در دوران سلطنت انوشیروان خسرو در شعب مختلفه طب خدماتی ارزنده نموده‌اند.

سمت ریاست پزشکان دربار انوشیروان یا حکیم باشیکری با جبرئیل بود. سرجیوس بترجمه کتب فلسفی از یونانی به سریانی می‌پرداخت. بیادق بتألیف کتب طبی اشتغال داشت. برزویه بترجمه کتابهای فلاسفه هند می‌پرداخت.

معروف است که وی کلیمه و دمنه را از هند به ایران ارمغان آورد. در این کتاب بابی بنام وی می‌باشد و آنرا از زبان هندی به پهلوی برگرداند و درازای این خدمت انعام گزافی از شاه دریافت کرد.

ترجمه کتاب کلیمه و دمنه بعدها توسط عبدالله بن مقفع به عربی و سپس به فارسی برگرانده شد. بعدها عده‌ای دیگر این کتاب را به نحوی ترجمه و تلخیص نموده‌اند که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است.

اصل کتاب کلیمه و دمنه از بیدپای فیلسوف هندی است، که در اصلاح اخلاق و تهذیب مردم از زبان پرندگان و حیوانات می‌باشد.

برزویه طبیب در باب مسافرت خود به هندوستان گوید:

«... در جمله کار من بدان درجه رسید که بقضای آسمانی رضاء آدم و نمرود در امکان گنجید از کارهای آخرت راست کردم و بدین امید روزگاری می‌گذاشتم، که مگر روزی بروزگاری رسم، که بدان دلیلی یابم ویاری و معینی بدست آرم، تا سفر هندوستان پیش آید. برفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا (کوشش) هرچه تمامتر بجای آوردم و تقدیم نمودم و بوقت بازگشتن کتب آوردم و یکی از آن

^۱ - Sergius de Rechaina = Sergius de Théodosiopolis

ذلیل و دمنده است. ۱. نقل از کتاب ذلیل و دمنده بهرامشاهی).

برزویه پس از آنکه مدتی در هند توقف نمود کتاب ذلیل و دمنده را بدست آورد و آنرا به انوشیروان داد.

اما شرح حال برزویه بدین شکل در کتاب ذلیل و دمنده آمده است:

«چنین گویند برزویه طبیب مقدم رئیس طبای پارس شد پس از لشکریان بود و مادر از خاندان علماء دین زردشت و اول نعمتی شد خدای تعالی بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من. چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و به تربیت و تشریح (پرورش و تیردادن) مخصوص شده چون سال عمر بهجت رسید مرا برخواندن علم طب تجریض (تشویق و تحریک) نمودند و چنانکه ملک مدد و قوف افتاد و فضیلت آنرا بشناختم بر غنای صادق و حرمی غالب در تعام با بیکویندم. تا بدان شصت و شصتی تمام یافته و در معالجه بیماران متهودی (راهنمایی) شده اند. آنگاه نفس خویشتن را میان چهار کار شد تکابوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت بخیر گردانیدم و فوراً مال و اوقات حال و در میان و ثواب باقی. و پندیده نمائید که علم طب بزرگ است همه خردمندان و در همه دنیا ستوده است و در طب طب آورده اند. نه فاضلترین اطباء آنست که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نمایند نه بهلازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه نامشتر بهاید و رستگاری عقبی مدخر گردد. چنانکه غرض شما فوراً در پرا شدن تخم داند باشد. شد قوت او است. اما شاه شد علف ستور است خود بهیچ آفتابچه حاصل آید. در جمله بر این کار اقبال تمام کردم و هر نچه بیماری نشان یافتیم. اندر وی امید صحت بود. معالجه او پر وجه حسبت برای خدا و بدون طمع و اجراء کردم. و چون یک چندی بگذشت و طایفه از امثال خود را در حال و جاه بر خویشین سابق دیدم. نفس بدان مدخل گشت و تمنی مراقب این جهانی برخاطر دشمن گرفت و نزدیک آمد. نه پای از جای برود. با خود گفتم که ای نفس میان مشافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کردن و اگر در عاقبت نافرمان و عجزت سوی نور فکرتی نمائی واجب داری. حرم و سره این عالم فانی بر تو بسر آید و تو برتر نبی

ترك دنیا را مشارکت مشتی دون عاجز است نه بدان مغرور گشتند اند. از این اندیشه ناصواب در گذر و همت براکتساب ثواب آخرت مقصود گردان. در راه مخوفست و روفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حراست نامعلوم. زینها تنها در ساختن توشه آخرت تأخیز جایز نشمری که بنیت آدمی چون آوندی (ظرف) ضعیف است پراخلط فاسد از چهار نوع متضاد و زندگانی آنرا بمنزلت عمادی، چنانکه بتی زرین اند که بیک سیخ ترکیب پذیرفته باشد و اعضا بهم پیوسته. هرگاه نه بیرون نشند در حال از هم باز شود. چندان که شایانی قبول حیات از این جسد زائل گشت. بر فوریت تلاشی گردد و بصحبت دوستان و برادران هم مناز و بربوصل ایشان حریص مباشی. نه سوز (عیش) آن از شیون (نال و فریاد) قاصر است و اندوه آن بر شادی راجح (برتر) و باینهمه درد فراق بر اثر وسوز هجران منتظر و نیز شاید بود. نه نسی را برای فراغ اهل و فرزندان و تمهید اسباب معیشت ایشان بجمع مال حاجت افتد و ذات خویش را فدای آن داشته آید. و راست آن را ماند که عود بر آتش نهند و فوائد نسیم آن بد بگران برسد و جرم آن سوخته شود. و بصواب آن لایقتر که بر معالجت مشیت نمی و بران التفات ننمای، که مردمان قدر طبیب ندانند. لیکن در آن نکر نه اگر توفیق باشد و یک نفس را از چنگال مشقت خلاص طلبیده آید. آموزش بر اطلاق مستحکم شود. آنجا که جهانیان از تمتع (بهره و لذت یافتن) نان و آب و معاشرت جنت و فرزندان جرم مانده باشند و بعلتهای سزمن و در دهای مهلك گرفتار گشته. اگر در معالجت ایشان برای حسبت سعی پیوسته آید و صحت و خفت ایشان تحری (طلب) افتد. اندام خیرات و مشوبات آن که تواند شناخت. و اگر دون همتی چنین سعی بسبب عجز و ناتوانی گرداند. همچنان باشد که مردی یک خانه عود داشت. اندیشید که او را در خانه عود بود و در تعیین قیمت احتیاط ننم. روزگار دراز شود. بروجده کراف (بطور انجمن و بر آورد) به نیمه بها بفروخت. چون بر این سیاق در مخالفت نفس مبالغت نمودم. راه راست باز آمد و بر غبتی صادق و حسبتی بی روی بعلاج بیماران آوردم. و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیدم. تا بمیاسن آن درهای روزی بر من کشاده گشت و حالات و سیاق

بادشاهاں برس متواتر (پیامی) شد. و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی و نعمت دیدم و بیجاہ و مال از امثال و اقربان بگذشتم. و آنگاہ در آثار و نتایج علم طب تأملی کردم و ثمرات و فوائد آنرا بر حیفہ دل بنگاشتم..... (نقل از کتاب تلبلد و دمنہ بہرام شاہی) .

وفات بروز بہ بطور قطع معلوم نیست کہ در چند تاریخ اتفاق افتادہ است. ولی آنچه از قرائن استنباط می گردد آنکہ وی تا سال ۵۳۲ میلادی کہہ قریب نود سال قبل از ہجرت است در قید حیات بودہ است.

۱- عنوان شرح حال و مقامی از پزشکان ہندی مؤثر در طب چندیشاپور مینگاریم:

۲- سنکہ یا سنکہ ہندی^۱ - وی از ہند با ایران آمدہ و انتہی از زبان ہندی بہ ہندی برگرداندہ شد بعداً بہ عربی ترجمہ شدہ است. وی در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی و معروف است کہ توسط ہارون الرشید خلیفہ عباسی بہ توصیه برمکیان بہ بغداد خواندہ شدہ است. سنکہ کتابی بنام " کتاب السموم " تألیف شاناہ طبیب دانشمند و قدیمی ہندی را از زبان ہندی بہ ہملوی برگرداندہ است. این کتاب چنانکہ از اسم آن مستفاد می گردد. دربارہ سموم و در چندیشاپور جزو کتابہای درسی آن دوران بودہ است.

کتاب سموم در پنج قسمت یا پنج مقالہ میباشد. این کتاب چنانکہ گفتہ شد توسط سنکہ یا سومک ابوحاتم بلخی بدہملوی جہت یحیی برمکی ترجمہ و سپس توسط عباس بن سعید الجوهری در زمان مأمون بہ عربی برگرداندہ شدہ. و شامل موضوعات داروشناسی و سم شناسی است.

در سال ۱۹۴۳ میلادی در برلن کتابی تحت عنوان " کتاب الشاناہ فی السموم والتریاق " بہ ترجمہ آلمانی چاپ شدہ است. کہ در دو قسمت میباشد. قسمت اول آن کہ همان کتاب شاناہ " کتاب السموم " و قسمت دوم آن اضافاتی از مآخذ یونانی در باب سموم و تریاقہا میباشد. سنکہ را ترجمہ دیگری از کتاب جراح بزرگ ہندی بنام مسترد^۲

(سوچروته) است، که آن را نیز برای خالد برمکی ترجمه کرده و در بیمارستان از آن استفاده بعمل میآمد.

ترجمه هایی چند در دوران خسرو انوشیروان از مؤلفین یونانی و هندی مخصوصاً افلاطون و ارسطو و داستان بیدپای هندی است.

۲۸- بیداق- وی از اطباء عصر انوشیروان میباشد، که در فلسفه و طب دستی بسزا داشته است. کتابی در باب «اَکُل و شرب» دارد، که بنام انوشیروان تألیف نموده است. اندرز و پندهائی که ابن سینا بنظم در آورده از این کتاب مأخوذ میباشد. وی نودسال قبل از هجرت نبوی سیزسته است.

از دانشمندانی که غیر مستقیم در دستگاه علمی چندیشاپور مؤثر بوده بیدپای هندی است.

۲۹- بیدهای هندی- وی از فلاسفه و حکما قدیم هندوستان و در دوران «دایشلم» شاه هندوستان سیزسته است.

وی مؤلف کتاب «دلیل و دمنه» میباشد. ملا ذاتب چلبی صاحب کشف الظنون گوید:

«وقتی که بیدپا کتاب دلیل و دمنه را تألیف و بخدمت دایشلم آورد، مورد لطف آن پادشاه گردید. پادشاه در برابر خدمت تاجی از طلای خالص بر سر حکیم گذارد و وی را در سلک وزرای خویش منسلک گردانید.

میگویند بعدها در دوران انوشیروان برزویه طبیب بلطائف الحیی این کتاب را تحصیل نمود و بخدمت پادشاه ایران آورد. سپس بدستور این پادشاه بزبان پهلوی برگردانیده شد، که بعدها چندین بار بزبانهای عربی و پارسی (بعضی از این ترجمه ها با تلفیقات و اخافات است) برگردانده شده است.

دیگر از پزشکان چندیشاپور غیر از آنها که نام بردیم، عده ای نیز چندیشاپوری بوده اند همانند:

کلیسائی بسازند و بدین مناسبت آزادی آنها در ایران بیشتر از روم بود، در صورتیکه در امپراتوری روم عده‌ای مسیحی و مسیحیان محکوم باعدام بودند. در یکی دیگر از مراکز اسیرنشین بنام «یرنی شهر»^۱ این اسیران نیز کلیسا داشتند.

توضیح آنکه خسرو بتهیه مجالس مباحثه و مناظره و فرستادن برزویه طبیب بهند (بعضی ها گفته اند که برزویه علاوه بر کتاب دلیله و دمنه و شطرنج و نبرد چند طبیب هندی با اطلاعات زیادی درباره گیاهان هندی باخود بایران نزد خسرو آورده است) و آموختن فلسفه نزد فیلسوف سوری بنام اورانیوس^۲ همه دست به دست هم دادند و چندیشاپور را بزرگترین (یا یکی از بزرگترین مراکز طبی قبل از اسلام) در دنیا نمود.

چنانکه در صفحات قبل آمد، در چندیشاپور عده‌ای طبیب ایرانی و هندی و سریانی و یونانی بتدریس علم طب میپرداختند و این تدریس بزبان یونانی بود. اثر زبان پارسی بیشتر در قسمت داروسازی مشاهده میگردد. بعلاوه در مکتب چندیشاپور دانش یونانی رخنه فوق العاده داشته و بعضی از کتب یونانی توسط علمای سریانی بسریانی و بعداً به پهلوی برگردانده شده است. عده‌ای از دانشمندان بنام در خدمت این مکتب فعالیت داشتند. همانند سرجیس رأس العینی (سرجیوس) که یکی از مترجمین زبردست آثار بقراط و جالینوس به سریانی بود. متأسفانه اثری از کتب دو حکیم بزرگ از سریانی به پهلوی خیلی کم باقی مانده است. باید دانست که در مکتب چندیشاپور غیر از ترجمه کتب و آثار بقراط و جالینوس طب اوستائی و دانش طبی دوران هخامنشیان نیز بی دخالت نبود. از نظر آنکه در چندیشاپور بیشتر نظرات و عقاید بقراط^۳ رائج داشته طبق گفته عده‌ای از مورخین به «شهر بقراط» معروف بوده است.

خاندان بختیشوع شش نسل (قریب ۲۵۰ سال) در چندیشاپور بتدریس و درمان مشغول بودند و چنانکه قبلاً نیز متذکر گردیدیم طب چندیشاپور مخلوطی از طب ایران و هند و یونان و مکتب سرف بود. در مکتب چندیشاپور روشهای جدید داروشناسی توسعه یافت بدین معنی که

1- Yaranishahr

2- Uranios

اطباء چندیشاپور روش های علمی ملل دیگر را اخذ و با معلومات و نظرات و اکتشافات خود آنرا تکمیل نمودند و روشی اتخاذ کردند که ایرانی بود. بطوریکه بعضی از درمان های آنان بر یونانیان و هندیان دوران ترجیح داشت.

باید دانست گرچه تعلیم طب در دانشکده پزشکی چندیشاپور عموماً توسط پزشکان یونانی و سریانی انجام گرفته است، اما ایرانیان علاوه بر آن که بی دخالت نبودند (چنانکه عده زیادی از اطباء این سرزمین بزرگ طبی ایرانی بودند) در دارو-شناسی بسیار دخالت داشتند.

سید اسمعیل جرجانی در کتاب ذخیره و زین العابدین انصاری صاحب اختیارات بهیعی نسخ و داروهائیکه در چندیشاپور رواج داشته، در مؤلفات خود ذکر نموده اند. در کتاب تریاق ابن سیرافون^۱ حبی بنام «حب حکیم برزویه طبیب»^۲ است دیده میشود. این مطلب میرساند که در چندیشاپور پزشکان در داروسازی بسیار قوی بودند. انقل از تاریخ طب تألیف دکتر الکوود صفحه ۵۳).

در اینجا متذکر میگردیم که بر اثر ورود پناهندگان مکتب ادسا نفوذ طب یونان به چندیشاپور غیر قابل انکار است. این امر بر اثر پذیرفتن تبعیدشدگان از یونان که مکتب افلاطونیان جدید^۳ شد در سال ۵۲۹ میلادی مکتبشان بسته شد و بطرف ایران آمدند و مشتاق دیدار و زیارت پادشاهی بوده شد شنیده بودند آرمانیهای جمهوری افلاطون را دارد و بدان معتقد میباشد، سهل است عقاید و نظرات جمهوری افلاطون را بهیسانی اجرا مینمایند، یعنی خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی عملی گردید. یکی از نتایج حاصله از این طرز تفکر و نهضت آن بود که وقتی انوشیروان با ژوستینیان^۴ معاهده صلح بست، یکی از مواد آن این بود که امپراتور روم از آزار و تفرعای افلاطونیان جدید صرف نظر نماید. از مزایای بزرگ دانشگاه چندیشاپور آن بود که در این دانشگاه علاوه بر تعلیم علوم حکمتی و فلسفی و ریاضی علوم طبیعی

۱- Serapion

۲- Pillulae Barsiat Sapiensis

۳- Néoplatoniens

۴- Justinien - Justinos

رونق زیادی داشت و علاوه بر دانشکده پزشکی بیمارستان تعلیماتی آن نیز ضمیمه دانشگاه بزرگ جندی شاپور بود که عده زیادی از طالبین طب از کشور و خارج بدانجا روی می آوردند و نتیجه آن شد که سالانه تعدادی فارغ التحصیل از این دانشکده بنام طبیب خارج میشد.

این فارغ التحصیلان یا در داخل کشور بطبابت مشغول میگرددند و یا اگر از خارج کشور بودند با وطن خود مراجعت نموده در آنجاها طبابت مینمودند. یکی از این فارغ التحصیل های دانشکده جندی شاپور حارث فرزند دلمه میباشند که از عربستان بایران آمد. وی پس از فراغت از تحصیل مجدداً به عربستان رفت و طبق گفته ابن القفطی صاحب «تاریخ الحکما» و این ابی صبیحه مؤلف «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» اولین طبیب عرب میباشد که بجمع آوری شرح حال پزشکان و حکما پرداخته و حداقل یکبار حضور خسرو انوشیروان پادشاه ایران باریافته است.

از خلال صحائف کتب تواریخ نکاتی بچشم میخورد که نظرات اصولی و اساسی درباره پزشکی و مخصوصاً موضوع مزاج و اخلاط از آن بسیار روشن میگردد. برای نمونه قسمتی از نظرات برزویه طبیب را ذیلاً مینگاریم:

«هیچ علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواند بود و بدان از یک عدت مثلاً ایمنی آملی حاصل تواند آمد. چنانکه طریق مراجعت آن بسته ماند و چون مزاج این باشد، بچه تأویل خردمند بدان واثق تواند شد و چگونه آنرا سبب شفا شمرد و باز اعمال خیر و ساختن توشه آخرت از علت گناه از آن گونه شفا میدهد که معاهدت صورت ببندد و بحکم این مقدمات از علم طب تبری (دوری و بیزاری) مینمومد و غمت

۱- وی از فارغ التحصیلان مکتب جندی شاپور میباشد که در زمان پیغمبر اسلام (ص) حیات داشته است. در آن دوران قبایل عرب را در نزد شامان ساسانی عزتی نبود و عده ای حکام و نواب از طرف آنان به سرزمینهای اعراب اعزام میشدند. معروف است که وی در دربار ایران (انوشیروان) بخدمت پادشاه ساسانی رسید. و مطالبی در باب بهداشت و حکمت بعرض شاهنشاه ایران رسانیده است.

و نه مت بر طلب علم دین محروف میگردانیدم و الحق راه آن را دراز و بی پایان یافتیم. براسر مخاوف (جاہای ترسناک) و مضایق و آنگاه را عبوری معین و نہ شاہراہی پیدا و در کتب طب ہم اشارتی دیدہ نیامدند بدان استدلالی دست دادی تا بقوت آن از دست حیرت خلاص ممکن گشتی و خلاف میان اصحاب ملتہا (بمعنای دین و نیش آلودہ) ہرچہ ظاہرتر. بعضی بطریق ارت دست در شاخی ضعیف زدہ و طایفہ از جہت متابعت پادشاہان و بیم جان بای بر رذی لرزان نہادہ و جماعتی از بہر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشیمان بوسیدہ بستہ و تکیہ بر استخوان تودہ کردہ و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدا خلق و انتہا کار بی نہایت و ہرچہ ظاہرتر بود و رآی ہر یکک براین مقرر نہ من مصیبت و ختم من مبطل و مخطی. بالاین فکر در پیماہان تردد و حیرت یکک چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی بپوشیدہ البتہ نہ راہ سوی مقصد بیرون توانستیم برد و نہ بر سمت راہ حق دلیمی نشان یافتیم. بد ضرورت عزیمت مصمم گشت. بر آن شد عہدہ عرضت را ببینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا بنیتی صادق دلیلیر بدست آید.

«این اجتہاد بجای آوردہ و شرایط بحث اندر آن بر غایت رسانیدم و طریفہ شد دیدم در ترجیح دین و تمظیم مذهب خویش سخنی می گفتند و گرد تنبیح (عیب آوردن) مت و نفی حجت مخالفان می گفتند. بھیچ تأویل بر پی ایشان نتوانستیم رفیق و درد خویش را درمان نیافتیم و روشن شد کہ بنای سخن ایشان بر ہوی بود و هیچ چیز نگشاہد کہ ضمیراھن خورد آن را قبول کردی. اندیشیدم کہ اگر از پس چندین اختلاف رأی متابعت این طایفہ گیرم و قول صاحب غرض باور دارم همچنان نادان باشم نہ آن دزد»

از مطالعہ سطور بالا علاوہ بر شرح حال مختصر برزویہ نظرات چندی در بارہ الخلط و خلقت و درد و علاج آن دیدہ میشود کہ در حقیقت باید گفت خلل جدای از نظرات طبی و حکمتی آن دوران می باشد از مطالب بین الہلالین ترجمہ لغات است.

در خاتمه این قسمت از آن نظر که در تواریخ و قصص از بوزرجمهر وزیر انوشیروان (یا بوزرجمهر حکیم یا بزرگمهر) نام برده میشود لازم دانستیم در دنباله مطلب شرحی درباره این وزیر (یا بقول خدای این حکیم و فیلسوف) ینگاریم.

بوزرجمهر (بزرگمهر) - نام بوزرجمهر وزیر انوشیروان (بزعم بعضی از مورخان بمائند بعضی اسامی دیگر تاریخی چون اسکندر و لقمان و امثال آنها) در تاریخ مائند است. افسانه ها و حکایات زیادی درباره وی نقل گردیده اند ممکن است بسیاری از آنها از حقیقت دور باشد، اما میرسانند که وی نقشی در تاریخ فلسفه و طب ایران باستان ایفا نموده است.

شرح حال این وزیر و اثر وی بر روی سلطنت انوشیروان و نتیجه بر روی معارف آندوران شایان توجه است. وی فرزندی سوخرا بود که لقب بختگان داشت. ابتدا بوزرجمهر توجه و عنایت شاه را بخود جلب نمود و برای تعلیم و تربیت فرزندانوشیروان یعنی هرمز گماشته شد. هرمز نسبت به بوزرجمهر خوش رفتاری نمود و احساسات استاد را جریحه دار نکرد اما بعد از عمل خود عذرخواست و مقام بوزرجمهر والا گردید تا آنکه بمنصب وزارت رسید و در جمیع امور کشوری با نیابت و نهایت فوق العاده بشاه خدمت نمود.

از حکایات مشهور منسوب به بوزرجمهر یکی آنست که وقتی جلسهای از علما و حکما با حضور انوشیروان تشکیل گردید و سئوالی بدین شکل مطرح شد: که بزرگترین

۱- میگویند انوشیران شبی خواب دیده که از پهلوی تختش درختی روئیده و گران آتشکار گردید و از قدحی که در کنار سلطان بود جامی نوشید. خسرو اندوه منین گردید. از سویدان و سنجمان هریک بنحوی آنها تعبیر کرد. خسرو بوزرجمهر را از خراسان خواست. چون خدمت سلطان رسید خسرو خواب را برایش نقل کرد. بوزرجمهر گفت: در حرم شاهی پسری است که خود را بصورت دختران پرروی در آورده و بایکی از پریرویان سروسری دارد. خسرو به حرم سرا رفت، دید که بوزرجمهر را ست کوید. دستور داد تا آن پسر و معشوقه اش را کردن زنند. آنکاه مقام بوزرجمهر بسیار ارجمند گردید.

بدبختی چیست؟ فیلسوف یونانی گفت: پیری و دودنی ده با تنگدستی و فقر توأم باشد. عالم هندی گفت: بیماری های جسمی ده با دردهای روحی ضمیمه باشد. بزرگمهر گفت: چنین تصور میکنم ده آدمی ببیند ده عمرش در شرف اتمام است و دارنیکی نکرده باشد. این بدترین مصیبتها و بدبختی ها است. این پاسخ در نظر خسرو بسیار شنیده آمده و مقام و ارجح بوزرجمهر در برابر حکما و فلاسفه خارجی نمایان شد.

سیمون انطانی ده در حدود سال ۱۰۸۰ میلادی نمای از غربی به یونانی ترجمه کرده است و درباره فدا شده یونان می باشد و آنرا به بوزرجمهر نسبت میدهند. ممکن است متعلق به غیر او باشد (تاریخ طب دکتر الکوح مجلد ۳ ص ۱۰۵).

بوزرجمهر در دوران انوشیروان مقامی ارجمند و نفوذی بی مانند داشت، ولی حاقبت بچرم مسیحی بودن بغض رسید. (سال ۵۸۰ یا ۵۹۰ میلادی). در آخرین مسیحت قسمتی از نظرات و عقاید بزرگمهر حکیم شد در نقاب ندیده و دمنده بانی بنام اسلام بوزرجمهر بخنکان آمده ده منسوب بوی است نقل مینمائیم ده درسطور آتی اصول عقاید و نظرات وی درباره علم و تحصیل مشهود میگردد:

«این نقاب ندیده و دمنده فراعنه آورده علماء و برا عهد عهد است در انواع مواضع و ابواب حکم و امثال و همیشه حکمای هر صنف از اهل علم میکوشیدند و بد قایق حسد گرد آن میکشیدند و مجموعه سازند. قسمتی بر منافع حال و امال و مصالح معاد و معاش. تا آنگاه ده ایشانرا این اتفاق خوب روی نمود و بر این جمعه وضعی دست داد ده سخن بیغ یا معانی بسیار از زبان مرغان و بهائیم و وحوش جمع کردند و چند فائده ایشانرا اندران حاصل آمد اول آنکه در سخن مجال تصرف یافتند تا هر باب ده

۱- توضیح آنکه عده ای را عقیده آن است که بوزرجمهر از نیش زرشتمی دست برداشت و عیسوی گردید. سپس مردم را بدین اسلام تشویق کرد. مطلب به خسرو گزارش گردید. دسری در غضب آمد. ویرا خطاب کرد و گفت: «از این امر در نذر و الا را خواهم گشت». بوزرجمهر در پاسخ گفت: «از تاریکی به روشنائی گرویده ام دیگر به تاریکی بر نخواهم گشت». خسرو ویرا بدزدان انداخت و پس از سر به شستن وی داد.

افتتاح کردند بتمامت اشباع برسانیدند و دیگر آنکه پند و حکمت و اله و وهزل (شوخی) بهم پیوستند. تا حکما آنرا برای استفاده مطالعه کنند و نادانان برای افسانه بخوانند و احداث (جوانان و پیش آمده ها در اینجا مقصد جوانان است) متعلمان بطریق تحصیل علم و موعظت نگرند و غبط آن برایشان سبک خیزد و چون در حد نهولت و موسم عقل و تجربت رسند و در آن محفوظ تأملی کنند محیفه دل را بر فوائده بینند و ناگاه بر ذخائر نفیس و گنجهای شایگان مظفر شوند و مثال این همچنان است که سردی در حد بلوغ بر سر گنجی افتد که پدر از جهت او نهاده باشد. فرحی بدو راه یابد و در باقی عمر از کسب فارغ آید. و خواننده این کتاب باید که وضع و غرض آن که در جمع و تألیف آن بوده است بشناسد. چه اگر این معنی بروی پوشیده بماند انتفاع اواز آن صورت نیندد و فوائده و ثمرات آن اورا مهینا (گوارا) نشود. و اول شرط طالبان این کتاب را حسن قرائت است که اگر در خواندن فروماند بفهم معنی نمی تواند رسید. زیرا که خط غالب (قالب و جسد) معنی است و هرگاه در آن اشتباهی افتاد ادراک معانی ممکن نگردد و چون بر خواندن قادر بود. باید که در آن تأمل واجب دارد و محنت در آن نیندد که زودتر بآخر رسد. بلکه فوائده آنرا با استیسی در طبع جای دهد و اگر بر این جمله نرود همچنان بود که حکایت مرد نادان و گنج...

« و بر مردمان واجب است که در کسب علم توشند و فهم در آن معتبر دارند که طلب علم و ساختن توشه آخرت از مهمات است و زنده را از دانش و در دار نیک چاره نیست و نیز نور ادب دل را زنده کند و داروی تجربت مردم را از هلاک جهل برساند. چنانکه شعاع خورشید روی زمین را منور گرداند و آب زنده گی عمر جاوید دهد و غنچه بکردار نیک جمال گیرد که میوه درخت دانش نیکو ناری و هم آرازیست و هر اند را علم باشد و بدان دار نکند بمنزلات نمی است که مخافت را نمی را میشناسد. اما ارتکاب کند. تا بقطع و غارت مبتلی گردد تا بیماری نه مضرت خوردنیها را میدانند و همچنان بر آن اقدام مینماید تا در معرض تلف افتد و هر آینه آنکسی که زشتی شمار بشناسد. اگر خویشتن در آن افکند نشانه تیرملاست شود. چنانکه دوبرد در چاه می افتند

یکی بینا و یکی نابینا. اگرچه هلاک میان مرد و مشترک است اما عذر نابینا بنزدیک اهل خرد و بصیر مقبول تر باشد و او را معذور دارند و فایده در تعلم حرمت ذات و عزت نفس است. پس تعلیم دیگران نه اگر با فسادت دیگران مشغول شود و در نصیب خویش غفلت ورزد همچون چشمه‌ای باشد نه از آب او همگنان را منفعت حاصل می‌آید و او از آن بی‌خبر. و از دو چیز نخست خود را مستظهر باید گردانید. پس دیگران را ایشار (برگزیدن و اختیار کردن) نبرد. عنه و مال یعنی چون وجوه تجارب معدوم گشت اول در تهذیب اخلاق خویش باید کوشید. آنکه دیگران را بر آن باعث باید بود و اگر نادانی این اشارت را نه باز نموده شده است. بر عزل حمل دند. مانند ثوری بود نه احوالی (الوج) را سرزنش کند.

از شتمات بوزر جمهر است:

«نه اندیشه نمودن نه چگویم بهتراز پشیمانی است نه چه گفتیم».

از سرده تهمت زده دور باش :

در جوانی عدم آموزی و در پیری بکار بردن .

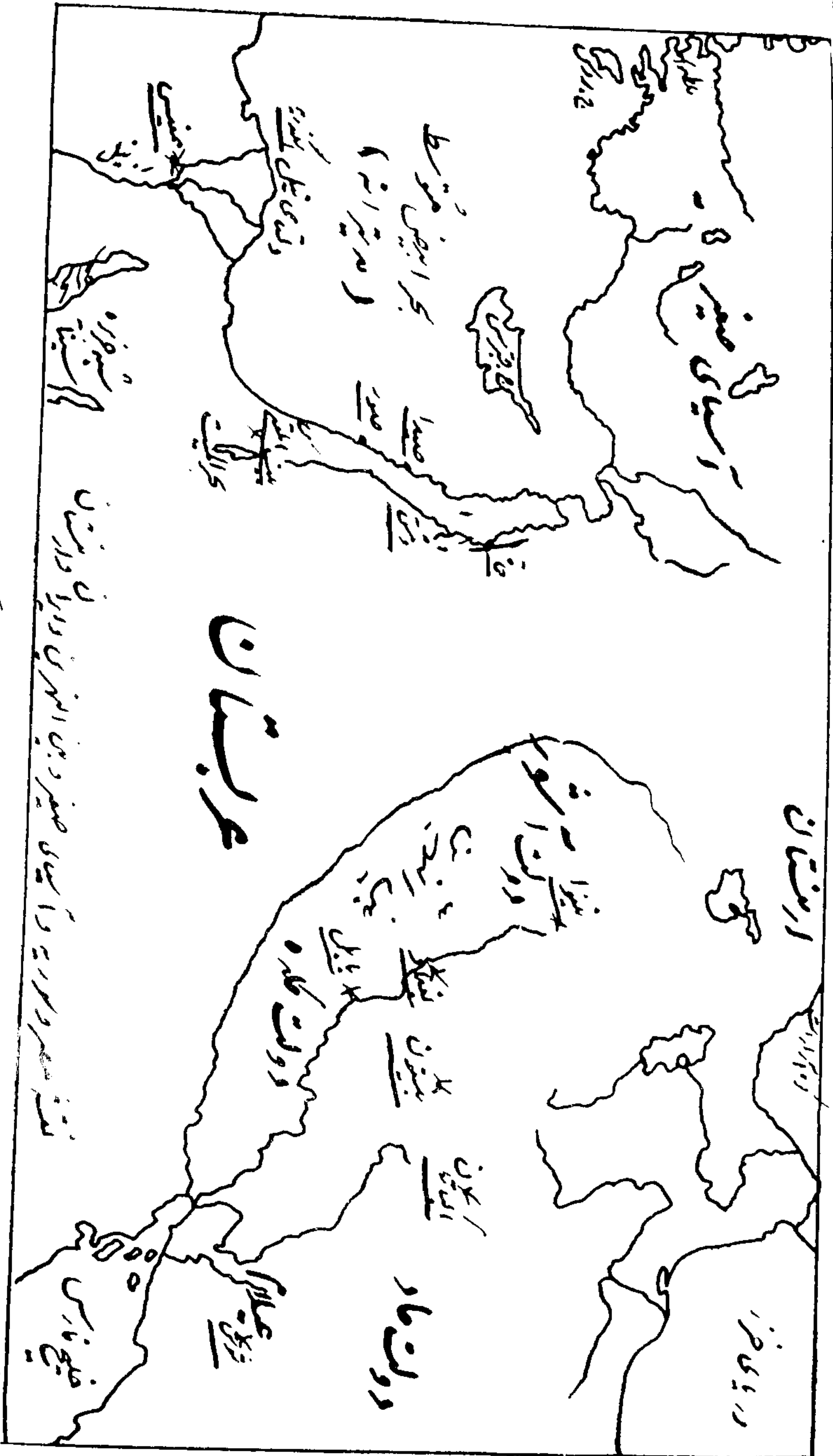
اما آری نه بوی نسبت داده شده مهمتر و معتبر از همه «امثال و حکم» وی می‌باشد. دیگر رساله‌ای در باب اختراع شطرنج و تاریخ پیدایش آن . این رساله و رساله دیگر وی . در سال ۱۸۸۵ میلادی بعد از انکیزی چاپ شده است .

میگویند کتاب «خطرات» شیخ الرئیس از نسخه یهودی نه برای امیر نوح ساسانی ترجمه شده است منسوب به بوزر جمهر می‌باشد .

د نکاتی چند درباره طب و شعب آن در شاهنشاهی ساسانی و بالنتیجه در

چند پادشاهان

ایران به واسطه از معدومات یونان و روم استقادات کرده و ساسانی بوده اند .
لوقات خود را صرف مطالعات می نمودند . البته بیشتر این ساسانیان بودند اما



شکل ۱۰۱ سکر

نمی‌توان گفت که غیر از این دسته دیگران سهمی از آن نداشتند.

در کتاب «بند هش» خلاصه‌ای از علوم طبیعی و نجوم بطریقی که از اوستای دوران ساسانی و تفاسیر آن بدست آمده این مطلب ثابت گردیده است. دیگر آنکه در معجم البلدان یاقوت حموی آمده که در دوران شاهنشاهی ساسانیان در ریشهر (ریوارد شیر) از توابع ارجان عده‌ای از نویسندگان بوده که بکمک خط مرموزی موسوم به «گشتگ» علوم طب و نجوم و فلسفه را ثبت نموده‌اند و آنان را «گشتگ دفتران» میخوانده‌اند (ایران در زمان ساسانیان تألیف پرفسور آرتور کریستنسن دانمارکی). اکنون نظرات مختلفه طب دوران ساسانیان را که در حقیقت بیشتر در مکتب چندیشاپور عملی میشده است متذکر میگردیم:

(۱) در باره نظریه خلطی - چنین بنظر میرسد که این نظریه یا عیناً از یونان به کشورهای دیگر انتقال یافته و یا آنکه در ایران و هند و چین و مصر وجود داشته و پس از انتقال نظریه اخلاطی یونانی تغییراتی در آن داده شده است. در دوره ساسانیان کیفیت احوال خون را مربوط به نیروی حیاتی این ماده میدانستند. اگر فی‌المثل خون دارای قوه حیاتی بود، طبیب حاذق قادر بود داروهای مفید بدهد و بیمار را بهبود بخشد.

(۲) در باره بیماریها - در کتاب «دینکرت» نکاتی ذکر گردیده که خلاصه آن چنین است: «میان بیماریهای جسمانی و اخلاق ذمیمه ارتباطی قائل گردیده‌اند، همانند آنکه نادانی و حيله و خشم و غرور و کبر و شهوت و امثال آنها را علل رنجوری دانسته‌اند. چنانکه علل جسمانی را بمانند سردی و خشکی و تعفن و فساد و گرسنگی و عطش و آلودگی و درد را نیز از علل بیماریها دانسته‌اند.

«در این کتاب از تعداد زیادی بیماری اسم برده شده است.

در «هوسپارم ناسک»^۲ از نسکهای منسوخ عهد ساسانی درباره طب مطالبی است. منجمله معتقد بودند که اهورامزدا برای درمان هر بیماری اقلای یک گیاه خلق کرده است.

۱ - Gashtagh.

۲ - Husparm Nask

دیگر آنکه از دو قسم بیماری یکی بیماری واگیر و دیگری بیماری عادی صحبت شده است. قسم اول بیماری است که تلغات زیادی میداده ولی قسم دوم آنکه تلغاتی همانند اولی نداشته است.

در باره قسمت اول آنکه بیماری با تلغات زیاد بوده بنظر میرسد شبیه باسراخس مسریه یا بیماری وبلائی عام میدانستند.

در شاعنامه فردوسی از قول برزویه آمده است:

سر درمندان بدو گشت چیست؟ «که بر درد آنکس نه باید گریست»

بسو گشت؛ «آنکس نه افزون خورد چون برخوان نشیند خورش نشمرد

نباشد فراوان خورش تندرست بزرگ آنکه او تندرستی بجست»

در دینکرت آمده است که سلامت بر دو قسم است:

اول سلامت تن و دوم سلامت جان و پزشک را دو نوع قسمت کرده است: پزشک روحانی و پزشک جسمانی.

سوال اول که در دینکرت به پنج وسیله درمان بیماریها را ذکر کرده است. بدین شکل: اول سلام مقدس، دوم آتش، سوم گیاه، چهارم دارو، پنجم دایه کردن. اما درمان با سلام خدائی و اوراد و ادعیه را مؤثرترین طرق درمان میدانستند.

احول طب در ایران و درمان بیماریها در دوران ساسانیان در چند قسمتی مبتنی بر روایات اوستائی است. اما نفوذ طبابت یونانی از عهد جهت در آن ظاهر است. چرا که بموجب طب بفراغی درمان بیماریها از سه طریق ممکن بود: آنچه که بواسطه دارو علاج نمییافت، باید توسط آهن (چاقو و دارد) علاج درد و آنچه که بواسطه آهن درمان نمییافت، باید با آتش شفا داده شود. اما بیماری که از آتش بر طرف نکرد غیر قابل علاج است. در طب ایران باستان این نفوذ بخوبی عهوده است.

از كتب و رسالات طبی که از دوران ساسانیان باقی مانده است طبابت اصولا بسو نوع انجام میگرفته است:

اول طبابت جسمانی، دوم طبابت روحانی و آنچه که از اسناد باقی مانده مستفاد میگردد.

آنکه طبابت دومی بیش از اوای مورد نظر بوده است، طبیعی آنکه با دلالت مقدس و پاک بطبابت میپرداخت. ارجمندتر بوده است و بسیار احتمال دارد که در طبابت جسمانی هم فصلی در باره تداوی روحی وجود داشته باشد.

آنچه که از کتاب دینکرت (سومین کتاب) که قسمتی در باب تداوی است مستفاد میگردد آنکه، برطبق اصول طب یونانی استعداد هر بدن برحسب طبایع اربعه که عبارت از برودت و حرارت و رطوبت و یبوست است مختلف میباشد. در سومین کتاب دینکرت آمده است: «ثیفیت احوال خون را مربوط به قوه حیاتی آن میدانستند. اگر خون دارای قوه حیاتی بود طبیب حاذق میتواندست داروهای مفید بدهد و بیمار را بهبود بخشد».

۴) گیاه درمانی و گیاهان و موارد دارویی و غذائی - در دوران ساسانیان مخصوصاً در جندی شاپور که طب در آن دوران نسبتاً درخشان تر از دوران ماقبل بوده، علاوه بر اطلاعات پیشین اطلاعاتی زیادی نیز بدان اضافه گردیده است.

چنین بنظر میرسد که در دوران ساسانیان تحقیقات زیادتری درباره گیاهان بعمل آمده است و از خلال صحائف تاریخ مستفاد میگردد که برای امتحان گیاهان برزویه طبیب که به هندوستان رفته، مطالعات و بررسیهای ذیقیمتی نموده است.

فردوسی در این باره گوید:

به پیری رسیده سخن لوی بود	پزشکت سراینده برزوی بود
بیامد بر ناسور شهر سدر	چنان به که روزی بهنگام بار
پژوهنده دانش و بسادگیر	چنین گفت: «ای شاه دانش پذیر
همی بنگریدم بروشنروان	من امروز در دفتر هندوان
گیاهعی است رخشان چوروسی پرند.	نیشته چنین بلد: آید در دوه هند
بیامیزد و دانش آرد به جای	آید آنرا چو کرد آورد رهنمای
سخنگوی گردد هم اندر زمان.	چو بر مرده بپرا دنی بیکمان

برفتند هر کسی که دانا بدند
 به کار پزشکی توانا بدند
 چو برزوی بنهاد سرسوی دوه
 برفتند با او پزشکان گروه
 گیاهان زخشک و زتربرگزید
 برفتند با او پزشکان گروه
 زهر گونه ای سود از آن خشک و تر
 همی بر پراکنده بر سرده بر
 یکی سرده زناده نگشت از گیا
 همه ده سپردند یک یک بیای
 بر از رنجشان هم نیامد بجای

در طاق بستان نقش درختی شد شاخه هایش برستون پیچیده شده است و برگهای آن شبیه برنگ انگور و در بالای آن به گلی بسیار قشنگی ختم میگردد، دیده میشود، بنظر میرسد این گیاه همان گوگرد باشد (پشتهاج) پورداورد).

شادروان پرفسور آرتور کریستنسن^۱ در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» متذکر گردیده است: «در طاق بستان نقش درختی دیده میشود که ممکن است همان درخت «ون ای یوده بشی»^۲ و «یویش»^۳ که در زمان دیننده هریماری از آن عهد بشمار میرفته است.

باز فردوسی در این باره گوید:

پزشک بشوینده آمد بکوه
 ز داناتی او را فزون بود مهر
 گیاهان شوی فراوان درود
 از آن پاک تریاق ها برگزید
 میگویند در بیماری سخت دختر ملکه چین
 به خوردن او خرداد برزین (در دوران خسرو پرویز) به چین رفت و تشخیص
 بیماری ملکه را داد و تندی خربان قلب وی را از جهت بیماری آن داشته برای
 ناسنی و آب نار و تره تجویز نمود.

۱ - Professeur Arthur Cristensen.

۲ - Van-i-yudh besh.

«چنین گفت: بامهتر آن مرد پیر
اگر در پزشکی بهره بدی
یکی تاج بودی از آن بر سرش
بدو گفت: «این دانشم نیز هست
به نزدیک خاتون شد آنچاره گر
بفرمود تا آب نار آورند
کجا تره کان کاسنی خواندنش
بفرمان یزدان چو شد هفت روز
که چون تو سرافراز مردی دبیر،
دگر از در درد شهره بدی
بویژه که بیمار شد دخترش»
چو گوئی بسایم برای نکار دست»
تبه دید بیمار او را جگر
همان تره جویبار آورند
طبعش خواست کز قلب نشاندش
شد آن دخت چو ماه گیتی فروز

تعداد زیادی از گیاهان برای درمان آن دوران بوده اند بعضیها آنها تا هفتاد
عدد ذکر کرده اند. همچنین از نباتات زهر دار نیز سخنی بمیان آمده است، که مخصوصاً
در طبابت از آنها استفادت مینمودند.

از داروها و مواد خوراکی در آن دوران (چه بعنوان دارو و چه بعنوان غذا و غیر آن) ^۱
مصرف زیاد داشته عبارتند از:

انار و آب آن ^۱، انقوزه ^۲، بادام ^۳، باقلای معطر ^۴، بلسان (بلسان مکی) ^۵،
بنفشه (مقصود گل بنفشه است)، تره ^۶ (گندنا)، ترنج ^۷، ترنجبین ^۸، جو
(برای اسبان و چار پایان) ^۹، خردل ^{۱۰}، خرما ^{۱۱}، خیری ^{۱۲}، دارچین ^{۱۳}،
زاج ^{۱۴}، زعفران ^{۱۵} (این زعفران از قم و یوان بوده است)، زنجبیل ^{۱۶}، زیره ^{۱۷}.

- | | | |
|------------------------------|---------------------|-----------------------------|
| ۱ - Asa foetida | ۲ - Amande | ۳ - Fève aromatique |
| ۴ - Baume de la Meque | ۵ - Poireau | ۶ - Bigarade (مرکب، مرکبات) |
| ۷ - Manne de Heysarum Alhagi | | ۸ - Orge |
| ۹ - Mutarde | ۱۰ - Datte | ۱۱ - Souci des jardins |
| ۱۲ - Cannelle | ۱۳ - Alun | ۱۴ - Safran |
| ۱۵ - Gingembre | ۱۶ - Cumin des prés | |

زیتون^۱، سبزه^۲، شراب (انواع و اقسام)، شکر نی^۳ (که داشت آن درخوزستان بعمل میآمده است)، صبر زرد^۴، صندل^۵ و شافور و مشک و عنبر اشهب^۶ عموماً در قصر خسرو پرویز سوزانده میشدند و هوای قصر را خوشبو گردانده، عسل^۷، عنبر اشهب^۸، عود^۹، فلفل^{۱۰}، دانه سی^{۱۱} (عندلیا)، شافور^{۱۲}، شیرازی^{۱۳}، درچک^{۱۴} (که روغن آن محض غذائی هم داشته است)، زعفران^{۱۵}، گردو^{۱۶}، گل سرخ^{۱۷}، گلاب شاه سپهر^{۱۸}، گوگرد^{۱۹}، گزنه^{۲۰}، لاجورد^{۲۱}، لادن^{۲۲}، سرسکی^{۲۳} (که برای التیام زخمها بسیار بکار میرفتند است)، مشک^{۲۴}، مواد معطر^{۲۵}، مورد^{۲۶}، موم^{۲۷}، نرگس^{۲۸}، نرگس^{۲۹}، نمک^{۳۰}، نوشادر^{۳۱}، نیل^{۳۲}، نیلوفر^{۳۳} و بسیاری از گیاهان و نباتات و مواد طبی دیگر را اگر بخواهیم بدهد در همه آنها مبادرت ورزیم مطلب بدرازا نشود.

آنچه از تواریخ مستفاد میگردد آنکه در دوران ساسانیان در دانشکده پزشکی چندین شاخه و صناعات درباره گیاهان نیز تتبعاتی شده، که محتمل است مسافرت

- | | | |
|---|---------------------------------|----------------------|
| ۱ - Olive | ۲ - Ail cultivate | ۳ - Sucre de canne |
| ۴ - Aloès | ۵ - Santal | ۶ - Miel |
| ۷ - Ambre | ۸ - Bois d'Aloès | ۹ - Poivre |
| ۱۰ - Chicorée | ۱۱ - Camphre | ۱۲ - Gomme adragante |
| ۱۳ - Ricin (Huile de ...) | ۱۴ - Encens | ۱۵ - Noix |
| ۱۶ - Rose | ۱۷ - Eau de Basilic romain | |
| ۱۸ - Soufre (Flem de...) | ۱۹ - Lazulite (Azur d'outremer) | |
| ۲۰ - Ladanum | ۲۱ - Myrrhe | ۲۲ - Muse |
| ۲۳ - Matières odorantes | ۲۴ - Myrte | ۲۵ - Cire |
| ۲۶ - Noix de coco (cocos nuciferae fructus seu nux) | | |
| ۲۷ - Narcisse à bouquets | ۲۸ - Sel | |
| ۲۹ - Sel d'Ammoniaque (Muriate d'Ammoniaque) | | |
| ۳۰ - Indigo | ۳۱ - Némufar, Némphar | |

برزویه طبیب بهندوستان از طرف خسرو انوشیروان برای پیدا کردن گیاهان پادزهری^۱ بوده است.

ع) غذا و تغذیه - از نظر اصول طبی در باب غذا آنچه ده از طب تواریح مستفاد میگردد، آنکه ترکیب اغذیه شایان توجه بوده است. خوراک میبایستی باندازه دافی رطوبت و بمیزان دافی حرارت (آتش) داشته باشد، تا اولی آثار مضره خشکی و دومی برودت را از بدن دفع نماید. بعقیده آنان هوایی ده در غذاست. جذب بدن و قسمت خالی غذا با عنصر خالک ده در مزاج است اختلاط حاصل مینماید.

صحت بدن را از تغذیه میدانستند، نه ترتیب آن صحیح باشد، بشرط نکاهداری

اعتدال.

غذای دوران ساسانیان نه مصرف میکردیمه برچند نوع بوده است :

اول خورش شامی^۲ نه از گوشت گرم و سرد و برنج و برگ معطر و مرغ بریان و قرقاول و امثال آنها بوده است؛

دوم خورش خراسانی^۳ نه گوشت نهاب شده یا گوشت پخته شده در دایک و کدو و فشرده نباتات بوده است؛

سوم - خورش رومی^۴ نه با شیر و شکر و عسل و برنج و ذره و شکر ساخته میشده است؛

چهارم - خورش دقانی^۵ نه گوشت کوسفند نمک زده و نارسود (گوشتی نه در رب انار میخوابانند) و تخم مرغ پخته.

غیر از اینها خورا نهایی دیگری بوده نه درباره بعضی از این خورا نهها در مورد خسرو پرویز نه با تجمل کم نظیری سلطنت مینمود، بسیار تعجب آمیز است.

غیر از غذا نهی بالا انواع آتش نه (شورها) نه با امتزاج و سر نه و مواد چندی میساختند بسیار متداول بوده است.

ه) جشن و شجرات میو نه - باید دانست نه در دوران ساسانیان جشنی بنام «جشن هلاکت موجودات مضره» داشتند، نه در آن جشن مردم حیوانات و حشرات و

۱ - پادزهر = Antidote.

خزندگان موزیه و مضره را میکشند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ایران در زمان ساسانیان).

ه) توجه انوشیروان به علوم و اثر آن بر روی جندی شاپور - باید دانست از موضوعاتی که شایان توجه زیاد است، آنکه انوشیروان درباره موضوعات علمی و تحقیق در مسائل فلسفی و تکوین جهان و جهان نامتناهی و ابدی و امثال آن بسیار کنجکاو بود. لذا امر داد موبدان جمع گردیده، تا در این باب بحث و فحص گردد و غیر از آنها عده‌ای از فلاسفه یونان که به تیسفون پناه برده بودند نیز در این مجلس حضور یابند این امر میرساند که انوشیروان با آزادی مذهب و عقیده علاقه داشته است. علماء و فلاسفه پناه آورده بایران از آتن بنام‌های :

۱- سیمپلیکیوس سوری^۱، ۲- سنبلیکیوس کیلیائی^۲، ۳- یولامیوس فروکی^۳، ۴- پریشکیانوس لیدی^۴، ۵- هرمیاس فنیقی^۵، ۶- دیوجانیوس فنیقی^۶، ۷- ایسیدوروس غزی^۷ مدتی در ایران مانده و به بحث پرداخته‌اند.

متأسفانه این فلاسفه بر اثر ناملايمات ايوان را ترك كردند، منتهي انوشیروان بواسطه علاقه نامی که بآنها داشت پس از عقد صلح با روم بموجب یکی از مواد شرط نمود، که این دانشمندان را از بازگشت باوطان خود منع نمایند.

دیگر از موضوعاتی که درباره فرهنگ دوستی انوشیروان باید دانست آنکه امتیاز وی بر سایر پادشاهان ساسانی این بود که درباره مسائل مذهبی تعصب و جمود فکری نداشت و نسبت به عقاید مذهبی و فلسفی علاوه بر عدم تعصب آنکه مشربی وسیع نشان داده است. وی عیسویان را در بنگاههای عام‌المنفعه استخدام مینمود. درباره وسعت مترب وی کافی است بگوئیم پس از تأسیس شهر رومیگان فرقه یعقوبی را اجازه داد که برای خود جائلیق انتخاب نماید.

۱- Damascios

۲- Simplicios

۳- Eulamios

۴- Periskianos

۵- Hermias

۶- Diogene

۷- Isidoros

۸- Catholicos

فردوسی در پادشاهی انوشیروان گوید :

میاسای زاسوختن یک زبان	ز دانش سیفکن دل اندر گمان
چو گوئی که وام خرد توختم	همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار
ندانی چو گوئی که دانا شدم	بهر آرزو بر توانا شدم
چنان دان که نادانترین کس توئی	چو گفتار داندگان نشنوی
کسی کو بود پاک یزدان پرست	نیازد بکردار بد هیچ دست

فردوسی درباره دانش طلبی نوشیروان گوید :

«انوشیروان پیوسته باموبدان و دستوران بیحث و فحص میپرداخت و من باب مثال نکاتی چند از آنها را از شاهنامه اخذ نموده برای روشن شدن نظرات این شاهنشاه ذیلاً مینگاریم :

«یکی گفت : سالار خالیگران	همی نالد از شاه وزمهران
«که چندانکه او خود کند آرزوی	بسازم نهم کاسه برچار سوی
«نبوید نیارد بر آن نیز دست	بلرزد بدو مرد خسرو پرست».
«چنین داد پاسخ : که از پیش خورد	مگر آرزو باز گردد بدرد»
«چو بیمار زارست و ما چون پزشک	ز دارو گریزان و ریزان سرشک»
«یکی گر بدارو نگردد درست	روان از پزشکی نخواهیم شست»
«اسیران رومی که آورده اند	بسی شیر خوار اندرو برده اند»
«بتوقع گفت : آنچه هستند خرد	ز دست اسیران نباید شمرد»
«سوی مادرانشان فرستیم باز	بدل شاد و زخواستہ بی نیاز».
نوشتند کز روم صد مایه ور	همی باز خردند خویشان بزر
«دگر گفت : کای شهریار بلند	که هرگز بجانت مبادا گزند»
«جهودان و ترسا ترا دشمنند	دوریند و با کیش اهریمنند»
«چنین داد پاسخ : که شاه سترک	اباز بنهاری نباشد بزرگ»

«چو نیکی نمایند پاداش کن
 «تو پاداش این نیکوئی بد کنی
 «مزن ای برادر تو این رأی بد
 همان تاشود رنج نیکان نهن»
 چنان دان که بد باتن خود کنی»
 «کزین رأی بد سرترا بد رسد».

(و) مجلس مشاوره یا کنگره پزشکی

در دوران انوشیروان اطباء و فلاسفه چندی در دربار بخدمت اشتغال داشتند. منجمه جبرائیل طبیب بزرگ یا بهترین داریم حکیم پادشاه (طبیب جندی شاپور) و بیادق طبیب صاحب کتاب «الماکول والمشروب» و سرجیس راس العینی فیلسوف بزرگ وبرزویه حکیم. هر یک از آنان عهده دار قسمتی از شعب علوم بودند. مقام جبرائیل همان رئیس الاطباء و طبابت در دربار بود. سرجیس بترجمه کتب فلسفه و حکمت از یونانی به سریانی میپرداخت و بیادق حکیم بتألیف کتب طب وبرزویه طبیب بترجمه کتب حکمای هندوستان که بیشتر در اخلاق و سیاست مدن بود اشتغال داشتند.

وقتی درمباحث فلسفه و حکمت و طب اختلافی بین آنان و حکماء و فلاسفه و اطباء سایر کشورها پیش میآمد، بامر پادشاه مجلس مشاوره و محاوره در دربار تشکیل می یافت و چنانکه معروف است نظرات حکماء دربار متین تر و استوارتر میکردند.

خسرو بسال بیستم سلطنتش امر به تشکیل مجلس مشاوره داد.

این مجلس مشاوره را میتوان بنام «کنگه بزرگ علمی و حکمتی» نامید که بنیان گذار آن پادشاه بزرگ ساسانی بود. جبرائیل بیشتر مقام خود را مدیون شیرین زن محبوب و سوگلی انوشیروان میدانست. وی مسیحی نسطوری و شیرین نیز مسیحی بود. جبرائیل برای نازائی شیرین مورد شور قرار گرفت. وی با کمک سرجیس رأی العینی نازائی شیرین را معالجه کرد و از شیرین طفلی بدنیا آمد.

ریاست کنگره با جبرائیل درستند (درستباد) بود. غیر از وی یوحنا طبیب و پزشکان مذکور در بالا در این کنگره شرکت داشتند. صورت مجلس کنگره پزشکی

بصورت کتابی درآمده است (نقل از تاریخ الحکماء قفطی).

درباره مشورت عموماً در ایران باستان بسیار آمده و انجمن ساختن از خواص تمدن ایران است.

درباره انجمن پزشکی یا باصطلاح اسروزی «کنسولتاسیون طبی»^۱ نیز در ایران باستان ذکر گردیده است.

در شاهنامه آمده است: آنگاه که کاوس بماندگان رفت و در طی ستیز چشمه‌هایش تار شد پزشکان دور هم جمع شدند و از تشخیص عاجز ماندند.
فردوسی گوید:

پزشکان فرزانه گرد آمدند	همه یک یک بیک داستانها زدند
ز هر گونه نیرنگها ساختند	سر آن درد را باز نشناختند

(ز) رابطه بین جندی‌شاپور و بغداد

رابطه بین دانشگاه جندی‌شاپور و بغداد به مناسبت دعوت و احضار اطباء این دانشگاه به بغداد و بنا به درخواست خلفای عباسی بود و این امر چنانکه در تواریخ آمده است، بسیار روشن و واضح می‌باشد و بطور خلاصه میتوان علل زیر را موجب این امر دانست:

اول آنکه در بغداد طبیب یا طبائی دانشمند و حاذق بمانند پزشکان جندی‌شاپور وجود نداشت و اصولاً بغداد هنوز تمرکز علمی نیافته بود، که بتوان طبیعی بمانند اطباء جندی‌شاپور داشته باشد:

دوم عدم اعتماد خلفا به پزشکان بغداد چه از نظر دسر احاطه آنان به علم طب و طبابت و چه از نظرات دیگر:

سوم افراط خلفای عباسی در عیش و عشرت و ابتلای به بیماریهای گوناگون (یا بموجب گفته مورخین بیماریهای صعب‌العلاج) و عدم توانائی و عجز اطباء عادی

وبومی بغداد در درمان آنان، اجباراً از جندی شاپور استمداد بعمل میآید؛ چهارم تمایل خلفا بروفق بخشیدن بغداد و اینکه شهر را بمانند شهرهای شاهنشاهی ساسانی مرکز علوم و فنون نموده و مؤسسات علمی در آن تأسیس نمایند. چنانکه اولین بیمارستان اسلامی که در بغداد ساخته شد بمانند بیمارستان جندی شاپور بود؛

پنجم چنانکه در بالا آمد بطن قوی نزدیک به یقین، خلفای عباسی مایل بودند به پایتخت خود رونق علمی فوق العاده داده که نتیجه آن من غیر مستقیم افول ستاره اقبال جندی شاپور گردید؛

ششم اصولاً عده‌ای از خلفای عباسی مخصوصاً هارون الرشید (دوران خلافت ۱۹۳-۱۷۰ هجری قمری مطابق با ۷۸۶-۸۰۸ میلادی) و مأمون (دوران خلافت ۲۱۸-۱۹۸ هجری قمری مطابق با ۸۳۳-۸۱۳ میلادی) در مورد انتقال و ترجمه علوم یونانی بعربی بسیار کوشا بودند و این موضوع یکی از جهات بسیار معتبر در تاریخ طب ایران است که شایان توجه میباشد.

اولین رابطه مستقیم پزشکی بین دانشگاه جندی شاپور و بغداد در ماه دوم هجری قمری در دوران ابوجعفر منصور خلیفه دوم عباسی (دوران خلافت ۱۵۸-۱۳۶ هجری قمری مطابق با ۷۷۴-۷۵۵ میلادی) برقرار گردید و چنانکه در فصول قبل آمد جورجیس طبیب و رئیس جندی شاپور برای درمان خلیفه به بغداد احضار گردید. بسیاری از پزشکان جندی شاپور در تمدن اسلامی علاوه بر آنکه شاغل خدمات بزرگ‌طبی و بهداشتی بودند، در طب اسلامی و شعب آن مخصوصاً داروسازی (صیدله) متقاسی ارجمند داشتند. در کتب داروسازی تمدن اسلامی نام بسیاری از گیاههای طبی دیده میشود، که تمام یادگار جندی شاپور است.

در این قسمت متذکر میگردیم که بر اثر محبت‌های فوق العاده شاهنشاهان ساسانی به اطباء جندی شاپور، این دسنة احترام کم نظیری نسبت پادشاهان ساسانی داشتند و با آنکه اغلب این پزشکان اجباراً زبان عربی تحصیل نموده بودند، اما آنرا به لهجه خوزستانی (خوزی) و سریانی تکلم مینمودند و با آنکه بیارسی محبت میداشتند.

چنانکه در فصل مربوط به خاندان بختشیوع آمد، معروف است که استادان جندی شاپور حتی در دربار خلفا بزبان شیرین پارسی صحبت میداشته و بهیچوجه از تعصب خلفا بيمناك نبودند. در این باره ابن ابی اصبیعه صاحب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» حکایات زیادی در کتاب خود آورده است.

اما تدریس طب در بغداد که توسط استادان جندی شاپور انجام می گرفته، حوزه درسی را تشکیل داده که متأسفانه بسیار مختصر و از چند محصل تجاوز نمی کرده است.

جورجیس فرزند بختشیوع و عیسی فرزند شهلافا وعدهای دیگر از استادان اولی مدرسه طب بغداد بودند. بعدها طالبان علم طب و دانشجویان از جندی شاپور بدنبال استادان خود به بغداد آمده در حوزه تدریس آنان شرکت مینمودند و این امر مقدمه تشکیل مدرسه طب بغداد گردید.

یکی از این مجالس درس که عده زیادی دانشجو در آن به تحصیل طب اشتغال داشتند، حوزه درس یوحنا فرزند ماسویه^۱ بود. در این مجلس علوم پزشکی و فلسفه و حکمت و طبیعیات تدریس میگردد که عده زیادی تربیت یافته این حوزه درس بودند بمانند ثابت بن قره حرانی^۲ و قسطابن لوقا^۳ و حنین فرزند اسحق^۴ و

۱- رجوع شود به ذیل صفحه ۶۳

۲- ثابت فرزند قره حرانی از مترجمان بزرگ اسلامی است (متولد بسال ۲۱۱ هجری

قمری مطابق با ۸۲۶ میلادی و متوفی بسال ۲۸۸ هجری قمری مطابق با ۹۰۰ میلادی)

۳- قسطا فرزند لوقا بعلبکی نیز از مترجمان بزرگ دوران تمدن اسلامی بود.

۴- خاندان حنین که عبارت بودند از ابوزید حنین بن اسحاق عبادی سر دسته و بزرگ

خاندان (متولد بسال ۱۹۴ هجری قمری مطابق با ۸۰۹ میلادی و متوفی بسال ۲۶۰ یا ۲۶۴

هجری قمری مطابق با ۸۷۷ یا ۸۷۳ میلادی) که ترجمه های فراوانی از کتب ابقراط و جالینوس

از یونانی به سریانی و عربی انجام داده و دو فرزندش بناسهای داود و اسحق نیز سهمی بسزا در

ترجمه علوم طبی و فلسفی داشتند، منتهی اسحق بن حنین کمتر ترجمه کتب طبی پرداخته بلکه بیشتر

ترجمه کتب فلسفی نموده است.

فرزندانش و حجاج بن یوسف بن مطر^۱ .

عده‌ای از این شاگردان که حرانی بودند و زبان یونانی را خوب میدانستند، (همانند ثابت بن قره و حنین اسحق و اسحق بن حنین) تمام از شاگردان ماسویه بودند نه بسیاری از مؤلفات ابقراط و جالینوس را از زبان یونانی به سریانی (وبا به عربی) برگردانده و الحق بسیار خوب از عهده این امر برآمده‌اند .

این ترجمه‌ها مبنای اولیه طب اسلامی را که اثر جندی شاپور در آن مشاهده می‌گردد، تشکیل داده و در پیشرفت علم طب در تمدن اسلامی بسیار ارزنده می‌باشند .
 نه بعدها تحصیل دانشجویان و طلاب علم طب از روی ترجمه‌های بالا بعمل می‌آمده و در دنباله آن مؤلفات و مصنوعات اطباء بزرگ اسلامی (مخصوصا تاریخ ایرانی) مشاهده میشود .

در این قسمت متذکر می‌گردیم که بیمارستان جندی شاپور (بزرگترین بیمارستان ماقبل اسلام) تا سال ۱۹۵ هجری قمری مطابق با سال ۸۰۰ میلادی نه هارون الرشید خلیفه عباسی دستور داد در بغداد بیمارستانی تأسیس نمایند مقام وارج بی نظیری داشت و این حوزه سر نیز بزرگ علمی بود .

توضیح آنکه هارون خلیفه عباسی جبرئیل فرزند بختیشوع را دستور داد ، تا در بغداد بیمارستانی همانند و به سبک بیمارستان جندی شاپور بنا نمایند . او (جبرئیل) نیز بیمارستانی به سبک بیمارستان جندی شاپور در بغداد بنا نمود ، که برنامه آنار و ترتیب آن شبیه جندی شاپور بود .

برای طبابت و تصدی قسمت‌های مختلف آن از پزشکان و استادان و داروسازان جندی شاپور دعوت بعمل آمد . که در بیمارستان بغداد خدمت نمایند و بر حسب توصیه

۱- حجاج فرزند یوسف فرزند مطر (یا سطران) نیز از مترجمین دوران خلافت هرون و مأمون بود .

شرح حال و خدمات ثابت و قسطنطین و آل حنین و حجاج ضمن فصل مربوط به دوران ترجمه کتب طبی در طب اسلامی بیاید .

جبرائیل ریاست آنرا به دهشتک که از اساتید جندی شاپور بود واگذار نمود. این استاد مدتی ریاست بیمارستان بغداد را داشت. بعدها بعد از آنکه بیمارستان بودجه معینی ندارد از ریاست آن استعفا داد. پس از وی میخائیل برادرش ریاست بیمارستان بغداد را عهده دار شد. او نیز پس از مدتی از کار کناره گیری نمود و هردو بجندی شاپور آمده و در آنجا بکار خود اشتغال ورزیدند.

منظور از نگارش سطور بالا ارتباط بسیار نزدیک بین بغداد و جندی شاپور میباشد، که بدین نحو ادامه داشته است. بعدها بغداد مرکز بزرگ طبی گردید و بدین ترتیب ملاحظه میشود که بیمارستان بغداد به تقلید از بیمارستان جندی شاپور ساخته شده است.

در خاتمه این مقال متذکر میگردیم که آنچه که تا کنون درباره محل جندی شاپور آمده است در محل کنونی قریه شاه آباد میباشد. چنانکه «در کتاب تاریخ ایران باستان» تألیف لویی واندنبرگ که توسط دکتر عیسی بهنام ترجمه گردیده و بشماره ۶۹. ۱ انتشارات دانشگاه میباشد در صفحه شصت و هفتم چنین آمده است:

«... جندی شاپور نزدیک شاه آباد است».

اخیراً (در اردیبهشت ماه ۱۳۴۶) از طرف آقای تورج امین نامه ای برای اینجانب رسیده است که ذیلاً عین آن نامه را در این قسمت درج مینمایم ولی از جهت مستند و مستدرک بودن مطلب نظری نمیتوان ابراز نمود.

«جندی شاه پور که معرب آن جندیسابور است بعداً مبارز آباد و نام فعلی آن شاه ولی است. در دوران ساسانیان بزرگترین دانشکده های دنیا بوده. در حدود ۶۰۰-۷۰۰ که فرمانده ساخلوی شوشتر و مسجد سلیمان و معادن نفتی آن سامان بودم این اطلاعات را بدست آوردم.

«قریه شاه ولی در حدود تقریباً سی کیلومتر شمال شرقی شوشتر بین بخشهای (گتوند) و (عقیلی) که از املاک بختیاری است واقع میباشد.

شوش یعنی خوب و شوشتر یعنی خوبتر که این مطالب را بایستی در تذکراتی دره های

شوشتر و سایر کتب قدیمه که در اختیار سادات جزایری شوشتری و دانشمندان بختیاری است جستجو نمود و یقیناً مثل سایر مطالب دیگر حقایق تفصیلی آن در سوزه‌های فرهنگی اروپا منعکس است. کمتر شهری را دیدم که مثل شوشتر امام زاده زیاد داشته باشد که این‌ها تماماً مهاجمین عرب هستند که به اتفاق فرمانده خودشان (برابن مالک نخعی) بدست مدافعین شوشتر شهید شدند.

«آرامگاه (بر) معروفست به امام زاده (بر) دارای گنبد و بارگاه مفصل و زیارت‌نامه و سایر تشریفات زیارتگاه میباشد و سایرین هم دارای گنبد‌های کوچک و بزرگ هستند. همانطوریکه مؤمنان تهرانی عقیده راسخ به حضرت عبدالعظیم و امام زاده حمزه و سایر اماکن متبرکه دارند، در حدود چهل سال قبل که در آنجاها بودم شوشتری‌ها هم مراسمی را در اوقات معین سال در سزار فاتحین شوشتر که شهید شدند انجام میدادند. نکته مهم - قریه شاه ولی بموجب یک سندیکه روی پوست نوشته و دارای مهر بنده شاه ولایت عباس (شاه عباس کبیر) است، این قریه را به عنوان تیول به سادات آنجا اعطا نموده بعدها نادر - کریم خان زند - فتحعلی شاه و چند تن از صدراعظم‌های قاجار نیز به این سند صحت گذاردند. که بنظر بنده ارزش سند زیادتر از خود قریه شاه ولی میباشد.»

ح- فتح جندی شاپور بدست اعراب - نکته دیگری که دانستن آن بسیار ضروری است، آنکه گرچه اعراب پس از فتح ایران و خرابیهای زیادی که به کشور ما نمودند، اما جندی شاپور از آفت خرابی محفوظ و از برکت این سران بزرگ علمی قسمتهائی از جنوب کشور از ویرانیها و خرابیها مصون ماند.

«جندی شاپور که دارای دانشگاه و محل علوم بود از طرف «زربن عبدالله» محاصره شد و چون قادر به فتح آن نبود، «ابوسیره» فاتح شوش بمدد او رفت ولی شدت محاصره سودی نبخشید. روزی مردم شهر دروازه را باز کرده گله را بطور عادی خارج و بازار را مفتوح و کشاورزان و باغبانان در پیرامون شهر متفرق شدند، مثل اینکه جنگی واقع نشده. مسلمین از آن وضع تعجب کرده علت را پرسیدند. محصورین گفتند شما

بما امان دادید و باز بر تعجب آنها افزوده و منکر شدند. اهالی جندی شاپور تیری آورده ارائه دادند. بر آن تیر که از طرف مسلمین رها شده بود، امان بمردم آن شهر داده شده بود.

«چون تحقیق کردند معلوم شد، یکی از اسراء ایران که برده و بنده بود از میان مسلمین آن تیر را نوشته و خود سرانه انداخته بود، ده مردم آنرا وسیله نجات خود دانسته و باطمینان آن تیر دروازه را گشودند و بکار خود مشغول شدند. چون از غلام علت را پرسیدند گفت: من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشود زیرا آنها قوم من هستند.

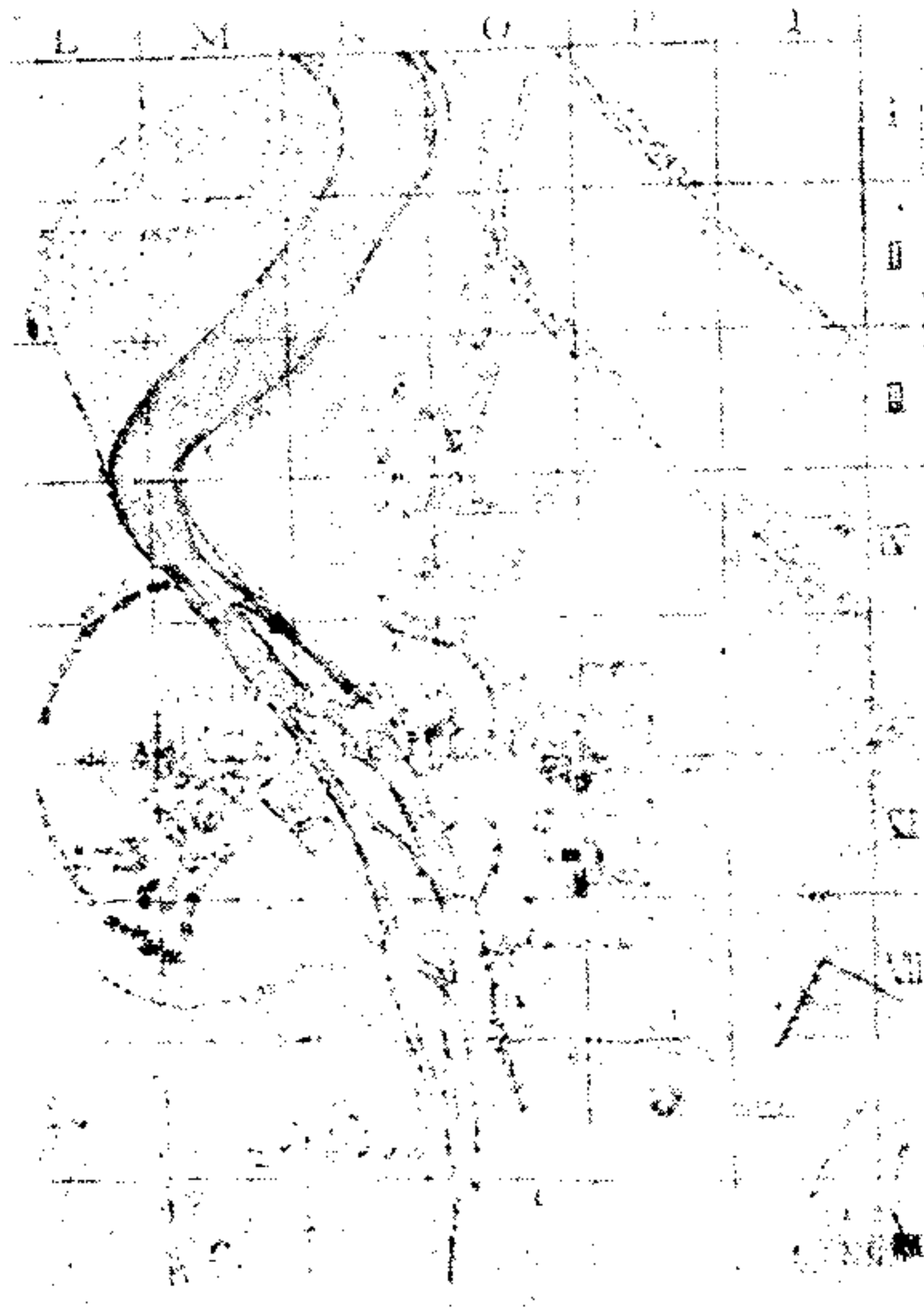
«امیر گفت: این امان از طرف یک بنده داده شده نه از مسلمین. آنها گفتند: ما نمی توانستیم بنده را از خواجه تشخیص دهیم. پس از مشورت عموم مسلمین گفتند: در اسلام میان بنده و خواجه تفاوتی نیست. همچنین امیر و یک فرد از سپاهیان هر که این امان را داده، امیر را به اجراء آن ملزم کرده است. ناگزیر امان را تثبیت کردند و این نیز یکی از بهترین سیاستهای اسلام بود و با همین اوضاع و احوال سراسر جنوب ایران را تصرف کردند. تاریخ تصرف آن تا سده هفده و اوایل سده هیجده هجری بطول کشید» (نقل از کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام ترجمه آقای عباس خدیوی). پس از آنکه جندی شاپور از صورت یک مرکز علمی افتاد باز مرکز تجاری و اقتصادی بود.

بدین ترتیب جندی شاپور کم کم از عظمت و اقتدارش کم شد و پس از آن ستاره اقبال بغداد و سر دزیت یافتن این شهر برای علوم بواسطه خلفای عباسی ستاره جندی شاپور افول یافت و این امر بر اثر مجاهدت خلفای عباسی و زمانی خواستن اطباء جندی شاپور به بغداد و علل دیگر بعمل آمده است.

یاقوت حموی گوید: «از این شهر گذشتم، اما در این موقع اثری از عظمت سابقش ندیدم». در نزهة القلوب جندی شاپور شهری متوسط ذکر شده که نیشکر زیاد داشته ولی خرابه است.

در خاتمه این مبحث متذکر میگردم که برای تعیین محل حقیقی جندی شاپور ده از نزدیک مطالعه نمودم. تا اندازه ای موضوع روشن شد. نمونه برای تکمیل آن اطلاعاتی که اخیراً از یکی از همکاران دریافت دادم می نگارم :

آقای دکتر فریدون ارفع دانشیار دانشکده پزشکی و رئیس ایستگاه تحقیقاتی پزشکی و بهداشتی دزفول شرح زیر را در اختیار بنده گذاشته اند که ضمن تشکر از همکاری ایشان در آخر این مبحث متذکر میگردم :



نقشه ۱ - نقشه شهر ملوئید و ایستگاه وحوالی آن (فهرست از کتاب ایران در زمان ساسانیان - براساس آرتور کریستنسن)

« نمونه دزفول شاه آباد از طرف ایستگاه تحقیقات پزشکی دزفول طرح مبارزه با بیماری بیلازیوز از طرف انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشگاه تهران بعنوان قرید

نمونه انتخاب شده و دلیله تسهیلات بهداشتی از قبیل حمام و تسامین آب آشامیدنی و حفر چاه و نصب تلمبه و لوله کشی و رختشوی خانه و دبستان در آن بعمل آمده است. بعلاوه تمام بیماران مبتلی به بیلا رزبور در قریه مزبور درمان شده اند.



شکل ۱۷ - نقشه ویرانه شهر قدیمی استخر (افغان) از انتشارات دانون
(دانش شیراز)

«قنات قدیمی شاه آباد که در دو کیلومتری غربی شاه آباد قرار دارد، در سال ۱۳۴۱ خورشیدی توسط آقای سلطانی بهبهانی نماینده سابق مجلس شورای ملی از استان شناسی وارد بودند باز دیده شده. ایشان (آقای سلطانی) عقیده دارند که این مجری آب روی (کانال) بوده که آب را از رودخانه نر به چندین پور میآورده است و در زمان ساسانیان بنا شده، خمناً پایدهائی که بر روی آب قرار دارد دلیل وجود پلی بر روی آن میباشد.

«چهار ماه پس از این بازدید هیئتی باستان شناسی (محملاً) از دانشگاه هاروارد آمریکا) در شمال شرقی شاه آباد حفاری نمودند که معلوم شد مربوط به دوره صفویه

بوده است. این هیئت همچنین بر روی آب روی فوق الذکر (کانال) کار کرده و مقداری خاک آنرا خارج ساخته اند و آنها نیز همانند آقای سلطانی عقیده داشتند که این آبرو در زمان ساسانیان ساخته شده است.

این بود نظر آقای دکتر ارفع که در بالا قلمی گردید.

برای آنکه وضع و محل شاه آباد (که بر حسب عقیده و نظر اغلب مورخین محل جندی شاپور بوده) معین گردد متمرکز میگردم که:

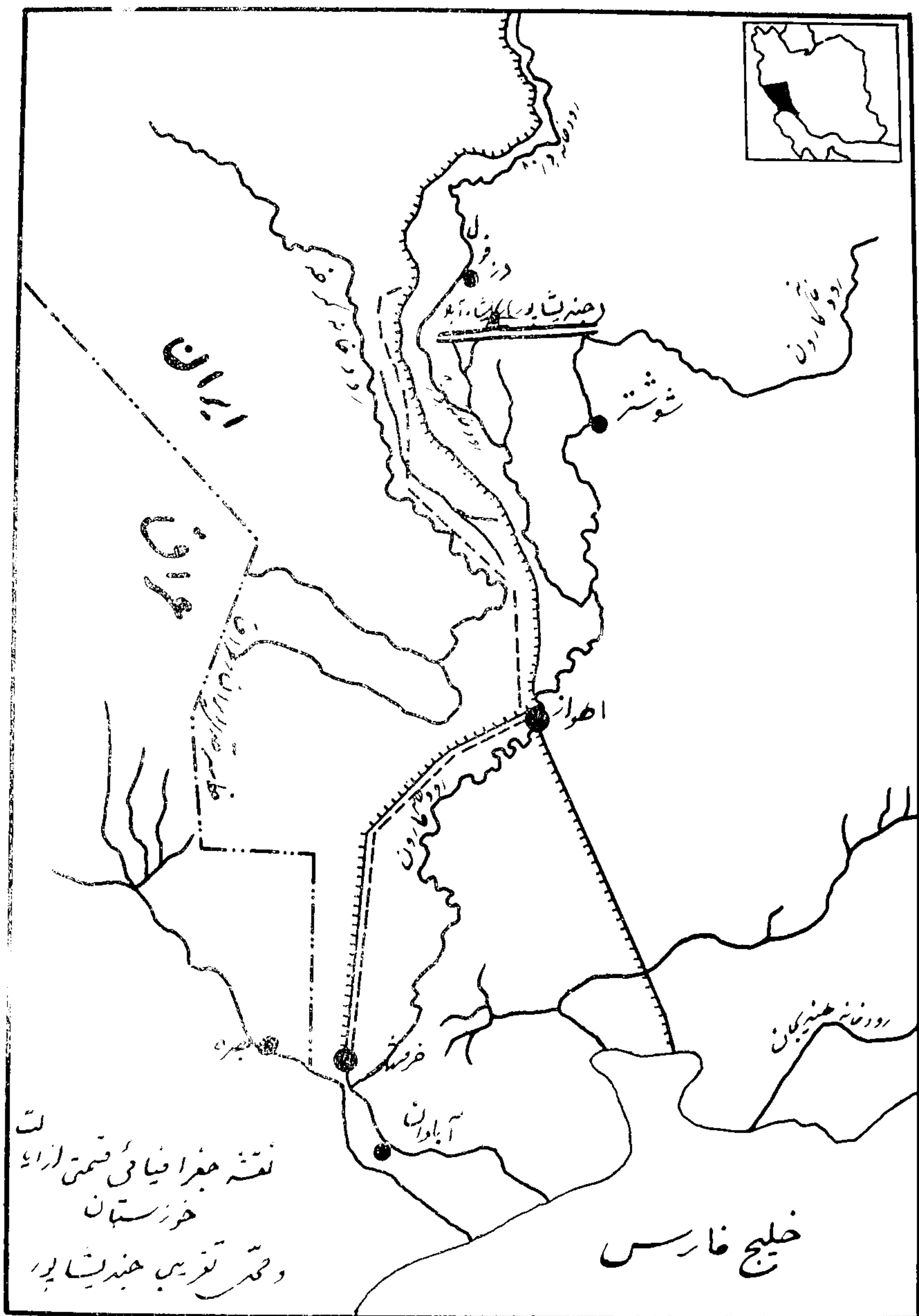
«قریه شاه آباد بین شوشتر و دزفول قرار دارد. فاصله این قریه تا شوشتر قریب پنجاه کیلومتر (شوشتر شرق شاه آباد است) و تا دزفول قریب پانزده کیلومتر میباشد (دزفول غرب شاه آباد است) و آبروی سابق الذکر (کانال) در دو کیلومتری جنوب غربی شاه آباد واقع شده که در آن حفاری بعمل آمده است. ضمناً اضافه می نماید که فاصله بین دزفول و اندیمشک نه کیلومتر است.

چنانکه آمدن ثانال در دو کیلومتری جنوب غربی شاه آباد است. بشرح ایضا قریه بنام «چقلمیش» در جنوب غربی کمی دورتر از ثانال قرار دارد که در آن نیز حفاریاتی شده است (۱۳۴۵ خورشیدی). در نقشه صفحه بعد محل شاه آباد و سایر مشخصات آن طبق شرح بالا بخوبی نشان داده میشود.

ج - مراکز طبی هندی

و ارتباط آن با طب ایران قبل از اسلام و اثر آن بر روی طب اسلامی قبل از آنکه از مراکز معتبر طب هندوستان و اثر آنها بر روی طب ایران و نتیجه بر روی طب اسلامی بیان گردد. لازم است مختصری از طب قدیم هندی در این مبحث تذکر داده شود.

تاریخ طب در سرزمین هندوستان بسیار قدیمی است. در کتاب ودا که بزبان سانسکریت است (Vid بمعنی علم و دانش است) در ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد علم طب را خدا دادی میدانستند.



شکل ۱۸ - نقشه جغرافیائی قسمتی از ایالت خوزستان و محل تقریباً جندی شاپور (مربوط به صفحه ۱۰۰ میباشد)

در وداها^۱ یعنی ریک ودا^۲ و ساما ودا^۳ و اتار ودا^۴ و آیور ودا^۵ بیماری را خشم یزدان میدانستند. بعلاوه سرودهایی که حاکی از تضرع و استغاثه در پیشگاه پزشکان الهی است، درباره افاقه بیماری بعمل میآوردند. در آیور ودا که درباره علم الحیات است و در هشت قسمت نوشته شده از دارو و جراحی و امراض اطفال گفتگویی کند.

دو رساله یا دو خلاصه در طب الهی و مذهبی هندوان دیده میشود. اول رساله جراحی دوم رساله پزشکی. در این دو رساله یا دو خلاصه مطالبی درباره بیمارستان و ملازمین آن یعنی پرسناران دیده میشود.

در رساله جراحی از اعمال دستی و پیوند بینی و پوستی و بیماریهای گوناگون چشم جنب توجه می نماید.

نکته دیگر در صفات عالیه طبیب است (بمانند سوگند بقراحی) که درباره طبیب می گویند:

«طبیب باید لباس خود را نظیف و پاکیزه نگاهدارد، صورت خود را خوب بشوید و نگذارد ناخنهایش بلند شود. جامه سفید و کفش پوشد و به پا نند، عصا و چتر درست داشته باشد و بایک نگاه ملایم و ملاحظت آمیز که حاکی از دوستی او نسبت به تمام مخلوقات است مردم نگاه کرده و با ایشان بگردش و تفریح برود... الخ»

این مختصر از نظر توجه خوانندگان کتاب با اصول طب هندی بود اکنون میگوئیم:

از سرائز معتبری که اثر آن بر روی طب ایران و نتیجه بر روی طب اسلامی بسیار زیاد مشهود میباشد، هندوستان است. رابطه بین ساکنین و دانشمندان شبه قاره هندوستان و تمدن اسلامی بیشتر از راه جندی شاپور بوده است که عده ای از دانشمندان و اطباء هندی مخصوصاً در دوران خلفای عباسی در نقل

۱ - Veda

۲ - Rig-Veda

۳ - Sama-Veda

۴ - Atharva-Veda

۵ - Ayur-Veda

یا ترجمه کتب هندی به عربی دخالت داشته‌اند. از میان آنان میتوان کنگه^۱ و ابن دهن را نام برد.

از کتب طبی هندوان سه اثر بزرگ که در حقیقت سدرکن اعظم طب هندی



شکل ۱۹ - ایندرا، طب را به داونتاری و وی به سوسرد و او به شاماردانش تعلیم میدهد.
(اقتباس از کتاب تاریخ طب کلاسیک یونانی)

بشمار سیرود^۲، آثار سوسرد^۳ و کارا^۴ و گینهاتا^۵ میباشد. معروف است که ایندرا^۶ طب را به داونتاری^۷ تعلیم داد که وی سهم خود آنرا به سوسرد (سوسترا) و سوسترا

۱- Kanga

۲- Karaka

۳- Indra

۴- Susruta

۵- Vâgbhata

۶- Dhauvantasi

طب را به شاگردانش انتقال داده است.

کنگه - چنانکه در صحائف قبل شمه‌ای از این طبیب و فیلسوف هندی آمد، وی در دوران خلافت بنی عباس شهرت فراوان داشت. وی علاوه بر طبیب منجم نیز بوده و در قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری قمری می‌زیسته است. در بغداد در خدمت



شکل ۲۰ - سمرقاندی (سمرقاندی) مشغول طبابت است

هارون، هندی به‌شمار می‌رفت. به علاوه او از وجود برمکیان بسیار برخوردار گردید و چنانکه آمد « کتاب السموم را با همکاری مترجمان از هندی به پهلوی یا عربی برگردانده است. دیگر از ترجمه‌های شعله ترجمه « کتاب سمرقاندی هندی است که جهت یحیی فرزندان خاندان کبی نگاشته و بصورت نقاشی (فرمولها و مجموعه‌های طبی) بوده و در بیمارستانها مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

غیر از کتب بالا کتابهای دیگری به کنگه نسبت داده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از «کتاب اسرارالموالمید» و «کتاب اسماء عقاقیرالهند».



شکل ۲۰ - یک تصویر خیالی از عمل ترسیمی گوش توسط سوسروتا
(از ژورنال دومدسین)

چنین شهرت دارد اعرابی که در هند بسر برده‌اند در دوران عباسیان شورش نمودند. منصور خلیفه عباسی آنها را سرکوب نمود و قرار شد که آنان (اعراب شورش) تسلیم و برای صلح نماینده‌ای ببغداد بفرستند. بافرستاده مزبور مردی هندی بنام «کنگه» همراه بود که از حکمت هندی و علوم دیگر بهره‌ای داشت و کنگه‌های وی را مترجمی عربی ترجمه میکرد. اما ابوریحان بیرونی محقق بزرگ اسلامی (متوفی ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۸ میلادی) این مطلب را صحیح نمیداند.

وی از مترجمان هندی و از معاصران کنگه بوده که

ابن دهن

بامریکیان امور بیمارستان بغداد را عهده‌دار گردید و کتب

چندی از هندی عربی برگردانده است.

در اینجا متذکر میگردیم که ترجمه انگلیسی کاراکا^۱ سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۲۵ میلادی و ترجمه انگلیسی مسرود^۲ سال ۱۹۰۸ میلادی در شکست چاپ رسیده و ترجمه آلمانی واگنهایتا^۳ نیز توسط لوئیز هیلدنبرگ^۴ و ویلی بالد کیرفل^۵ بعمل آمده است.

اما اختلاط فرنگک هندی و ایرانی چنانکه مختصری از آن آمد بر اثر مسافرتها و آمد و شد بین فلات ایران و سرزمین هند بعمل آمد. که گذشته از رخنه طب طبی کتاب تلبله و دمنده (تللیک و دمنک) میباشد. برزویه طبیب این کتاب را از سر هندوستان ایران آورد و معروف است که آن را از زبان سانسکریت به پهلوی و تقریباً در همان ایام به زبان سربانی و بعداً این متففع اثر ابعربی برگردانده است.

از آن گذشته معروف است که بازی شطرنج نیز از هند به ایران آمده است. این مطلب از روایتی قدیمی از کتاب (مادیکان چترنگک^۶) میباشد.

از نمونه متذکر میگردیم که این اختلاط فرنگک ایرانی و هندی از دوره انجام شده است :

اول از راه دریائی - چنانکه در فصول و ابواب قبل آمد. میراث طب یونانی و اسکندرانی از سرزمینهای یونان و آسیای صغیر و سوریه و مصر و انطاکیه به ایران انتقال یافت و این انتقال بنحوی غیر مستقیم و بطریق چندی بهمانند راه اسکندریه بهند و از آنجا به ایران نشانده شده است.

دیگر آنکه از آسیای صغیر یعنی باختریات (بدخ) و فرغانه و سغد (سکدیان) -

۱- این ترجمه توسط « کیسوری موهان گانگولی » Kisoni Mohan Ganguli مصوفی

سال ۱۹۰۸ میلادی انجام یافته است.

۲- ترجمه مسرود به انگلیسی توسط « کاوراج کونجامل بلیشت » Kaviraj Kunja

Lal Bhashaganta انجام گرفته است.

۳- Luise Hildenberg

۴- Willibald Kiefel

۵- Madhigan it chtram

۶- Bactria

۷- Sogdiana

سگدیان) که بهره‌ای از تمدن یونانی داشتند و از دوران اسکندر این تمدن در این سرزمین‌ها باقی مانده بود به هند و سپس بایران و آنگاه به بغداد انتقال یافت.

از طرفی تأثیر تمدن بودائی هند نیز بایران و ممالک اسلامی رخنه یافته و امر تبادل افکار را بین تمدن هندی و ایرانی و بعدها به تمدن اسلامی وارد ساخته است.

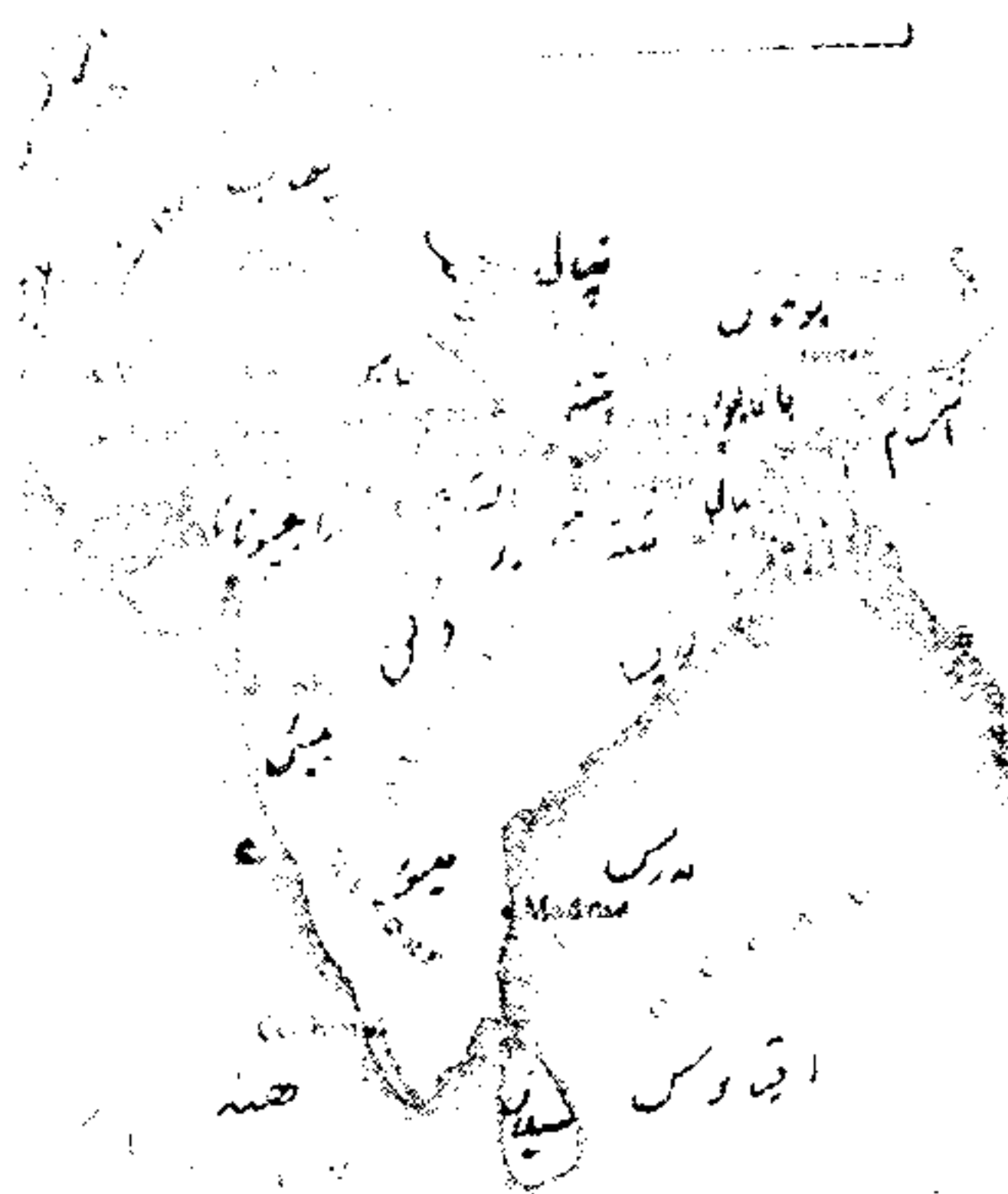
در این فصل بنا بر نکته‌ای از نکات مهمه که یادآوری آن بسیار واجب است میپردازیم و آن مطلب مکتب سرو و نواحی اطراف آن است که پس از جنگهای ایران با اسکندر بواسطه وجود عده زیادی از اسراء جنگی در این سرزمین‌ها تشکیل گردید که همین امر نهضت هم‌نظیری از تمدن یونانی و طرفداران آن میباشند و یکی از نطفه‌های بزرگ و نقش مؤثر در تمدن ماقبل اسلام و پس از آن در تمدن ایران و اسلام است. بهرحال راه خلیج فارس که وسیله بسیار معتبر و مهم تأثیر و اختلاط بین تمدن هندی و ایرانی بود که یونانیان نیز در ابتدای تاریخ مسیحی سهم بسزا داشتند.

باید دانست که این اختلاط تمدن و فرهنگ قبل از رسیدن بخلیج فارس از انطاکیه به رودخانه فرات رسیده و با آنکه مشکلات فراوانی داشته بخلیج فارس و دریای آزاد راه یافته تا به داخل شبه قاره هندوستان وارد گردیده است. بعلاوه دریای قرمز نیز یکی از این راههای دریائی بوده که از باب المندب بطرف اقیانوس هند میرفته و این راه نیز سهم بسزا در این اختلاط و تأثیر هند از راه دریائی در تمدن ایران و اسلام داشته است.

مطلب مهم آنکه اصولاً راه دریائی بین هند و ایران چه از راه خلیج فارس و چه از راه اقیانوس هند و باب المندب و عربستان و افریقا و چه از شمال و غرب و آسیای صغیر و سوریه و انطاکیه و بین النهرین و سرزمین‌های غرب ایران برای بازرگانان هندی بی اندازه عادی بشمار میرفته و همین امر یعنی بازرگانی بین هند و سایر قسمت‌ها زمینده وسیعی برای اختلاط فرهنگ بین هند و سایر کشورها و نتیجه

ایران داشته . بنحوی ده علوم اسکندرانی مخصوصاً نجوم و ریاضیات در هند رخنه و رسوخ یافته و در تمدن ایران قبل از اسلام و بعدها در تمدن اسلامی آثاری بوجود آورده است .

دوم از راه خشکی - این راه بطور اجمال با مراجعه به نقشه جغرافیائی هند و کشورها و سرزمین های مجاور آن (مقصود غرب شبه قاره هند و پاکستان است) از طرق زیر انجام یافته است :



شکل ۲۱ - نقشه شبه قاره هندوستان و سراسر علمی و طبی آن

۱- با شرق - توضیح آن ده قبل از حمله اسکندر رابطه بین با شرق و ایران و ساکنین بین النهرین برقرار بود ولی حمله اسکندر بشرق ایران و تأسیس پایتخت های نظامی و گماردن فرمانداران در این نواحی تمدن یونانی طبیعتاً گسترش یافته است . پارتیان نیز که به تقلید یونانیان پرداخته و رسوم و آداب یونانی یا یونانی سازی را اتخاذ نموده بودند، در این امر سهمی وافی داشته اند .

جانشینان و فرمانداران اسکندر پیشرو مایل به حکومت و فرمانروائی سرزمین های غرب ایران بودند ولی پارتیان ب قسمت شرقی فلات ایران علاقه تام داشتند و چون

اشک اول مؤسس سلسله پارتی دریا کتیریا تولد یافته بود، این توجه در مشرق بسیار چشمگیر میباشد. چنانکه شهر هکاتوم پیلوس^۱ (یا شهر حد دروازه) در نزدیک دامغان حالیه بوده یکی از مراکز یا پایتخت های آنها شده. اسکندر در عقده بزرگ هندوستان هندو کش و افغانستان نیز شهر اسکندریه (یکی از چندین شهر اسکندریه) را تأسیس نمود. آنچه از تواریخ مستفاد میگردد، آنکه بسیاری از پادشاهان اشکانی و ولای و فرمانداران و جانشینان اسکندر بیشتر بر زمین های شرق فلات ایران چنانکه آمد علاقه داشتند.

بنابراین شبه قاره هندوستان (مخصوصاً سرزمین پنجاب) از طرف افغانستان و سلسله کوه های هندو کش با ایران ارتباط داشته و نتیجه اختلاط تمدن هندی را با ایران برقرار نموده است.

از طرفی حمله های مکرری که از طرف قبائل و فرمانروایان شرق فلات ایران به هند بعمل آمده، این ارتباط را با شبه قاره هندوستان زیاد نموده که شرح شامل آنها از حوصله این کتاب خارج است.

۲- راه سرو - این راه که میان امپراطوری ایران و روم از طرفی و هندوستان از طرف دیگر از طریق خشکی طی میشده در حقیقت از سوریه تا سرو ادامه داشته است. سرو یکی از کوچ نشینان یونان بشمار میرفته که توسط آنتیوخوس^۲ (۱۶۰ - ۱۳۸ قبل از میلاد) توسط عده ای کوچ نشین یونانی بنا گردید که کم کم بر تعداد آنها افزوده شد و عده ای از یونانیان باین شهر و اطراف آن روی آورده و یکی از مراکز بزرگ تجاری (مخصوصاً در دوران اشکانیان) شد که آلاهای بین این شهر از طرفی و غرب آن رد و بدل میگردد.

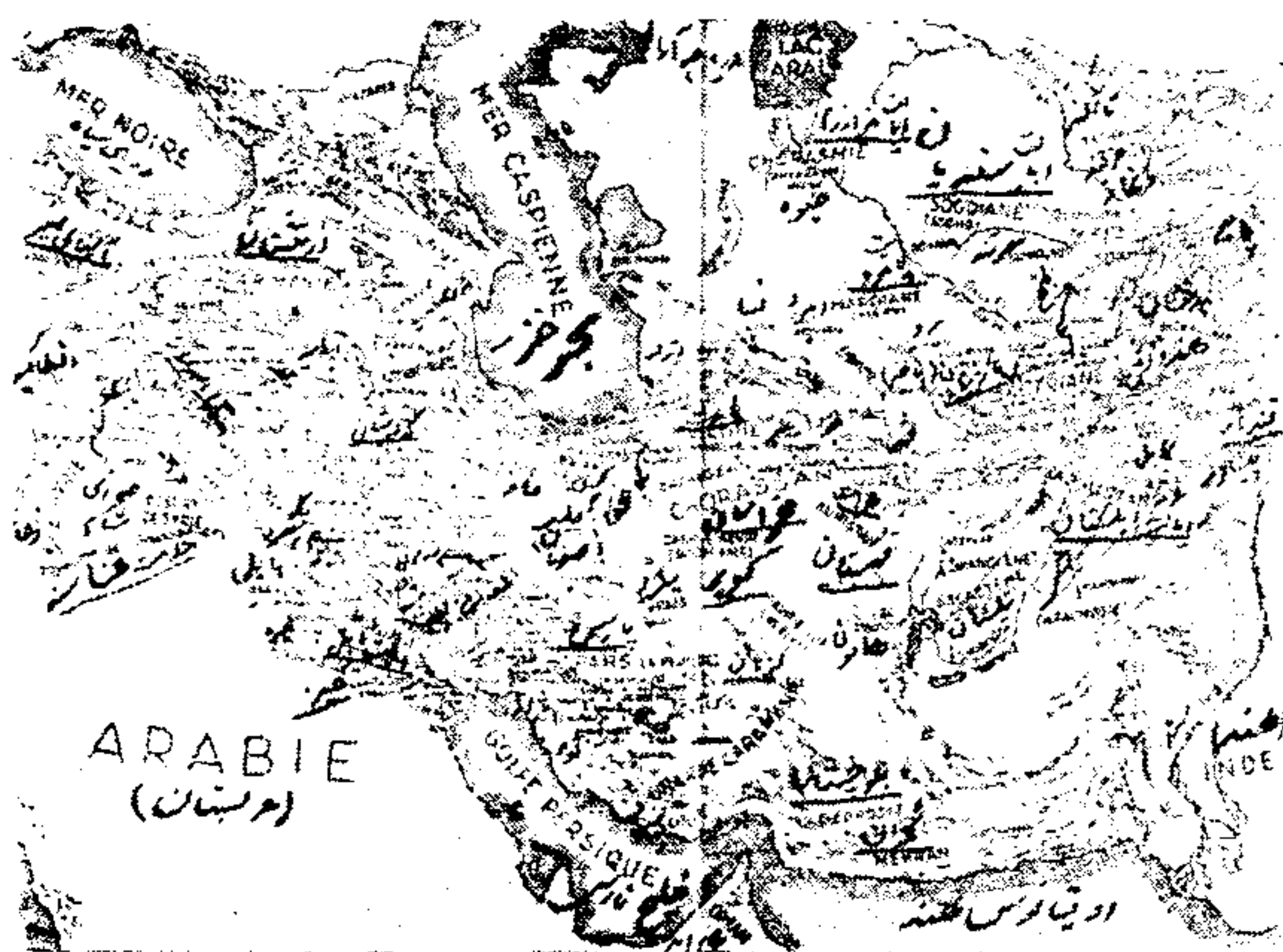
شهر سرو علاوه بر آن که مرکز تجاری بود نفوذ سلیمیان و سطوریان در آن مشاهده میگردد و از نظر یونانی مآبی شدن سهم بسزائی داشته است.

پس از هجوم اعراب بایران و فرار یزدگرد سوم پادشاه ایرانی و داشته شدن

۱ - Hecatompylos

۲ - Antiochos

وی در مروج سطوریان در این شهر موسسه و مدارس داشتند و خدماتی انجام میدادند. بشرح ایضاً مروج یکی از سراسر مهم پارتیان و مورد نظر آنان بوده و بعلاوه از تمدن یونانی بهره وافی داشته و اصول یونانی مابقی توسط یونانیان و سطوریان (عمیقین یهودیان) در این شهر برقرار بوده است.



شکل ۲۲ - نقشه ایران در دوران ساسانیان (قتباس از کتاب ایران در زمان ساسانیان - پرفسور آرتور کریستسن)

بهر حال مروج و سرزمین های اطراف آن یکی از سراسر مهم ارتباط بین ایران و شبه قاره هندوستان بوده است. یکی از اطباء یهودی مروجی بن ربن طبری معروف است. در این قسمت مختصراً باید نریزیم که برمکیان (برامکه) پس از آنکه از مروج مستقل گردیدند، با این شهر ارتباط نهان پیدا کردند و همین برمکیان بوده اند که عیسی بن ربن طبری (یا عیسی بن ریان باعلی بن سهل یا عیسی بن زید) صاحب کتاب معروف فردوس الحکمه «Paradis de la Médecine» میباشد که شرح حال و تألیفش بعداً بیاید. وی به بغداد رفت و معروف است که اسلام آورده است.

در تأسیس دولت عباسی نقش مهمی ایفاء نموده‌اند و ما این مطلب را بعداً کمی بتفصیل خواهیم نگاشت.

در این مبحث مختصراً متذکر گردیم که وجود ایرانیان و نفوذ آنان در دستگاه حکومت باعث گردید که دولت عباسی رنگ ایرانی بخود گرفت. اگر در ابتدای فصل مربوط به جندی شاپور سخنی در باب مکتب برو و خدمات آن بعنوان ارتباط و اثر آن بر روی مکتب جندی شاپور گفته شد، منظور همین نکات است که در این قسمت متذکر گردیدیم.

۱- از یهودیان دانشمند مکتب برو سائنس‌الین اثری که منجم و ریاضی‌دان بود. وی کتابهایی در نجوم و ریاضیات نوشته و بغداد دعوت شده است. (مجموعی سال ۲۰۵-۲۰۰ هجری قمری مطابق با سال ۸۲۰-۸۱۵ میلادی).

قسمت دوم

تاریخ طب در ایران و اسلام از ظهور اسلام

تا اوایل قرن دوم هجری قمری

۱- مقدمه

برای روشن شدن موضوع این قسمت لازم است به

نکته اصلی که در ابتدای کتاب در قسمت اول «تلیات»

بدان اشاره شد مجدداً توجه گردد و آن اینکه :

اصولاً طب اسلامی در دنباله طب ایران و یونان و اسکندریه میباشد . بدین معنی که طب اسلامی شما کرد مکاتب بالاست . اطباء و دانشمندان طب اسلامی عمدتاً در دنباله مکاتب فوق الذکر تعلیم یافته و استقادات آنها از کتب و آثار دانشمندان سرزمین یونان و ایران و اسکندریه و انظار نمیدهند منظم به طب غندی است میباشد . در مورد علما و دانشمندان اسلامی بطور کلی و بشرح ایضا بزرگمان نامدار اسلامی باید دانست که عموماً ایرانی و مسطوری و حرانی و صابینی و شیمی بوده و عمده آنها در باب ترجمه کتب طبی و نقل آنها به عربی و یا به سریانی و سپس به عربی خدمات شایانی نموده اند . در میان دانشمندان و علما و اطباء دوران تمدن اسلامی از نژاد عرب هم شده میشود . منتهی آنکه چون زبان دوران عربی بوده ، اغلب مورخین این امر یعنی نگارش کتب طبی به زبان عربی تصنیف گردیده به حساب عرب میآورند و طب اسلامی را که مختلطی از طب اقوام و کشورهای دیگر است بنام «طب عرب» مینامند . در صورتیکه حقیقت امر غیر از این است . همانطور که در قرون وسطی عموماً کتب علمی به زبان دوران معنی لاتین انجام گرفته است .

گرنه این مطالب در ابتدای کتاب ضمن قسمت اول «تلیات» آمده ، ولی بنا بر

مجدد آن بسیار لازم بود .

حال خاطر نشان سینمائیم که عده‌ای از پزشکان صدر اسلام از فارغ التحصیلان جندی‌شاپور بوده که طب این دانشگاه را بارسغان به سرزمین عربستان برده‌اند و نشان و افتخار آنان استفاده از مکتب جندی‌شاپور می‌باشد.

در اینجا مختصراً تذکر داده میشود که طب و طبابت در سرزمین عربستان تا قبل از ظهور اسلام علاوه بر آن که از نظر تاریخ طب چندان معتبر نمی‌باشد، سهل است. تا یک قرن و نیم هم در اغلب کشورهای گشوده شده رونق نداشته و اگر در طی این مدت به طبیبی برخورد سینمائیم، از نظر مقام علمی و دانش اصلاً و ابداً به پایه پزشکان نامدار دوران زرین اسلامی نمیرسد که عموماً غیر عرب بوده‌اند. مع هذا از طرفی چون زبان علمی عربی، یعنی زبان قوم غالب بر مغلوب و اغلب کتب طبی عربی نوشته شده بود و از طرف دیگر اقوام و ملل مغلوبه و ساکنین کشورهای مفتوحه توسط اعراب و اختلاط عرب با این اقوام امری اجتناب ناپذیر بوده است، بدیهی است زبان عربی اثر و یا بهتر بماند داریم آثار عمیقی بر روی علوم و فنون گذارده که ناچاریم تاریخ طب ایران را با تاریخ طب اسلامی توانماً شرح دهیم.

اکنون متذکر میگردیم :

بطور کلی وضع طب و طبابت و تاریخ آنها در قرن اول هجری قمری و تا اواسط نیمه دوم قرن دوم در ایران بجه نحو بوده است.

لذا میگوئیم : آنچه که در قسمت اول کتاب بنام «کلیات» آمد، تاریخ طب در ایران بطور کامل تشریح گردیده که مراکز آن جندی‌شاپور بوده و علاوه بر آن مکاتب و مراکز بمانند مکاتب سریانی و نسطوری و اثر طب و مکاتب یونانی و انطاکیه و اسکندریه و سرو و آثار این مکاتب نیز بیان گردیدند در این قسمت احتیاج به تکرار مطلب نمی‌باشد.

اما اصولاً باید دانست تاریخ طب در ایران از دوران ساسانیان تا اواسط قرن چهارم هجری قمری قائم بوجود جندی‌شاپور بوده است، منتهی آنکه طی این مدت اگر از قرن دوم هجری ستاره جندی‌شاپور کم کم افول و بغداد مرکزیت علوم را یافت.

باز مکتب بغداد تا گرد مکتب جندی شاپور بوده ، سهل است دنباله آن تا قرن چهارم هجری قمری امتداد یافته و پس از ظهور نوابغ بزرگ علم طب میتوان گفت طب اسلامی (با توجه باینکه ریشه و اساس آن مکتب جندی شاپور بوده) رونق یافته است .

پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) و اختلاف بین

۲- نکات تاریخی

جانشینان آن حضرت و نتیجه بین قبائل عرب که منجر به

سرزمین های مفتوحه پس

جنگ های چندی گردید ، با توجه بدانکه پادشاهان ساسانی

از رحلت پیغمبر اسلام ص

دعوت پیغمبر اسلام (ص) را نپذیرفته و نتیجه این امر حمایت

بعضی قبائل از خسرو پرویز و برخی وازا سطرطوی روم شرقی شد ، دامنه اختلافات داخلی

در ایران بروز نمود .

پیغمبر اسلام (ص) بسال دوازدهم هجری قمری (مطابق با ۶۳۳ میلادی) رحلت

کرد . ابوبکر و پس از وی به ترتیب عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و سپس علی بن

ابی طالب (ع) به خلافت رسیدند .

در دوران خلفای راشدین لشکر کشیها برای اسلام آوردن کشورهای مجاور

و ملل و اقوام شروع شد . در زمان خلافت خلیفه دوم این لشکر کشیها بصورت

کشور گشائی جنوه گر و سرزمین های مصر و شام و ایران بوسیله اعراب مفتوح گردید

و سرداران بزرگ اسلامی آن دوران بمانند عمرو بن عاص فاتح مصر و سعد بن ابی

وقاص فاتح ایران تا آن جا که توانستند در مسلمان نمودن این کشورهای مفتوحه

کوشش و جاهد بودند ، عده معتنایی از مسلمانان سرزمین ایران بدین اسلام متدین گردیدند ،

جز مردم خیره که در حال مسیحیت ماندند .

نتیجه پیشرفت سریع لشگریان عرب سقوط شهرها و ایالات ایران یکی پس از

دیگری شد و چنانکه از صحائف تاریخ مستفاد میگردد ، جنوب ایران و بین النهرین

و پس از آن شهرها و ایالات ایران همه بتصرف اعراب درآمد و قسمت های مهمی از آنها و ایران

گردیدند ، فقط جندی شاپور (چنانکه در قسمت اول این کتاب آمد) از خرابی مصون ماند .

درباره علل شکست سپاهیان ایران در برابر اعراب در دوران خلافت خلیفه ثانی گذشته از اعتقاد و ایمان کم نظیر تازیان و آنکه اگر سپاهی به شهادت برسد جایش در بهشت و اگر توفیق یابد دین اسلام گسترده خواهد شد، وضع ناهنجار و اختلاف در ایران و مستنعم بودن و خوشگذرانی شاهان آخرساسانی (و شاید دورنگی بعضی از سران و مطلعین ایرانی) و سایر علل و اسبابی که اگر بخواهیم بذکر همه این عوامل بپردازیم مطلب بدرازا کشد، منجربه شکست ایران شد. فقط میگوئیم که همه این عوامل دست بدست هم داده تا آنکه شاهنشاهی ساسانی منقرض گردید. مضافاً بدانکه آل نعمان نیز بر حسب امر خلیفه در جنگ دخالت کرده و کار را تقریباً یکسره کردند. توضیح آنکه عدم کفایت یزدگرد و جهالت هرمزان از یک طرف و نیروی کم نظیر اعراب از طرفی سبب شد که هرمزان دستگیر و او را زنجیر نمودند و به مدینه نزد عمر بردند و چنانکه در تواریخ مسطور است هرمزان با همان لباس فاخر به خدمت خلیفه رسید. خلیفه دستور داد البسه فاخره را از تن وی بیرون آوردند و لباس زندانیان بوی پوشانیدند. خلیفه از او سؤالاتی کرد. هرمزان چون میدانست سرک در انتظار اوست از ترس بر خود لرزید و بندرت سخن گفت. سپس جرعه آبی خواست ولی از نوشیدن آب امتناع نمود. خلیفه از او سؤال کرد چرا آب نمینوشی؟ هرمزان در پاسخ گفت: «میترسم که آب زهر آلود باشد و یا اینکه در موقع نوشیدن آب از قفا سرم را با خنجر جدا کنند». خلیفه گفت تا آب را بنوشی در امان هستی. هرمزان آب را روی زمین ریخت. عمر ابتدا خواست او را بکشد، اما حاضران درخواست کردند که او را (هرمزان) به دین اسلام دعوت نماید. وی (هرمزان) قبول کرد و مسلمان شد و در مدینه ماند و بعدها یکی از مشاوران خلیفه شد.

از آن پس ایالات ایران یکی پس از دیگری بتصرف سپاهیان تازی درآمد و نتیجه تمام ایران مسخر عرب گردید و یزدگرد سوم در مرو بدست آسیابانی کشته و بدین طریق طومار شاهنشاهی ساسانی پیچیده شد.

پس از آن بر اثر لشگر کشیها، فتحهای پی در پی نصیب مسلمین شد که از سندها

تا جبال پیرنه ادامه داشت. بدین معنی که شاهنشاهی ساسانی و جمع متصرفات آسیائی روم شرقی و از سمت غرب تمام شمال افریقا و از طرف شرق تا سند و از شمال تا جبال قفقاز بتصرف مسلمین درآمد که در حقیقت امپراطوری بزرگ اسلام بدین نحو تشکیل گردید. بنابراین جمیع اقوام و ملل مغلوبه ساکن این امپراطوری خواه ناخواه یا مجبور بودند، بزبان عربی تکلم نمایند و یا آنکه حداقل باین زبان آشنا گردند. مطلب بر سر همین نکته اساسی است که پس از غلبه عرب بر ملل و اقوام زبان قوم غالب در سرزمینهای مفتوحه رایج گردید و طبیعی است که کتب و نوشته ها هم به زبان عربی بود.

در میان اقوام و ملل مغلوبه اشرا علاوه بر آنکه مذهب اسلام را قبول نمودند، زبان رسمی آنان نیز عربی شد، پنجویکه زبان اصلی خود را فراموش نمودند. در میان اقوام و ملل مغلوبه که اسلام آورده بودند و آشنائی بزبان عربی داشتند، ملل و اقوامی زبان اصلی و مادری خود را نگاهداشته اند یکی از این کشورها و اقوام ایران و ایرانی بود. اما قوم ایرانی علاوه بر اینکه زبان و ادب خود را محفوظ داشت، سهل است تغییراتی نیز در زبان عرب پدید آورد. این نکته و بسیاری از مسائل و عوامل مهم دیگر که در تاریخ تمدن ایران و اسلام به چشم میخورد، سر بقاء قوم ایرانی و زبان پارسی و سن و آداب ایرانی میباشد. مضافا بدانکه عده زیادی از ایرانیان بر اثر حمله عرب راه مهاجرت پیش گرفته بطرف هندوستان رفته و در آنجا با آداب و سنن و زبان ایرانی باقی ماندند، عده معتنایی از پارسیان دکنی هند میباشد. همانطور که قبلا متذکر گردیدیم، اگرچه خوزستان به تصرف عرب درآمد ولی چندشاپور و این سر نیز علمی بزرگ بدون اندک خرابی باقی ماند و استادان این دانشگاه تدریس و افتاده علم طب در آن مشغول بودند.

نکاتش بطور بالا از نظر روغن شدن مطلب و سایر موضوعاتی که بعدا خواهد آمد بسیار ضروری بنظر رسید.

حال ببینیم در دوران قبل از اسلام (دوران جاهلیت).

۳- وضع طب و تاریخ آن
در دوران جاهلیت
 آنگاه که شاهنشاهی ساسانی برقرار بود، وضع علوم و خاصه طب چه صورتی داشت.

اصولاً در جاهلیت عرب مردم این سرزمین چیزی نداشتند که بتوان بدان نام علوم نهاد. معلومات و اطلاعات آنها بسیار ناچیز بود و تعداد کسانی که سواد خواندن و نوشتن داشتند، قریب ده تن یا کمی بیشتر نبود و آنچه که میدانستند دهان به دهان به آنان نقل گردیده بود. این اطلاعات در زمینه نجوم و دامپزشکی و طب بود. آنچه که از معلومات اعراب مربوط در این مبحث نگارش میروود در مورد علوم مختلفه در شبه جزیره عربستان میباشد. مثلاً در مورد نجوم و دامپزشکی اطلاعات آنان عموماً از بابلیان است. ضمناً فقط متذکر میگردیم که در میان قوم عرب آنچه که در این زمینه در عربستان رائج بود، یا بهتر بیاں داریم اطلاعات بسیار مختصری از همان بابلیان و صابیین که در میان اعراب همانند یهودیان و نصاری در اقلیت قرار داشتند بوده است.

اما اطلاعات عرب از طب همانطور که در بالا مذکور افتاد بسیار کم و ناچیز بود. بطور خلاصه علم طب در این دوران از اواراد و عزائم جهت راندن علل بیماریها، که بعقیده آنان اجنه و شیاطین بودند، میباشد. آشنائی آنان به بعضی داروها و خواص گیاهان (عقاقیر) و بعضی شربت ها و حجامت و داغ کردن (دسی) و بعضی اوقات قطع اندام با آهن (کاردا یا چاقو) و آتش انجام مییافت.

اعراب به مانند بسیاری از اقوام قدیم بیماریها را از ضرر و ازار و زبانهائی میدانستند، که از ارواح خبیثه یا انسان میرسیده و برای از بین بردن آن یعنی بیرون راندن آن علل به راندن شیاطین و اجنه میپرداختند و تمام هم آنها این بود که این ارواح

۱- از مثل معروف عرب « آخر الدواء الکی » استنباط میشود که آخرین درمان نزد عربان

داغ کردن بوده است.

خبیثه را از خود دور گردانند. آنگاه که پس از ذ در اوراد و ادعیه و عزائم و اذکار توفیق می یافتند، خود را بسیار موفق میدانستند.

بهر حال آنچه کده بیشتر بحقیقت نزدیک است و از خلال صحائف تاریخ مستفاد میگردد، آنکه عربان ریشها و زخمها و قرحه های متعفن را با مواد ضد عفونی و بیماریهای مسریه را بشکل قرنطینه دوران (از قبیل دود دادن و جدا نمودن بیمار) و شمع گذاردن و پیچیدن و فتلله در زخمها درمان مینمودند. باز هم آنگاه به تاریخ بطور کلی چنین برمیآید که اعراب جاهلیت و صدر اسلام این قبیل درمانها که در بالا مذکور افتاد، از مصریها گرفته باشند. چنانکه ضد عفونی نمودن و سومیائی کردن بطن نری نزدیک به یقین میتوان گفت ما خود از مصریها بوده است.

مبانی و اصول طب در این دوران بمناسبت آنکه :

۱- مبانی و اصول طب

اولاً مسلمین و مخصوصاً ساکنان شبه جزیره عربستان آشنائی بدان نداشتند، (چنانکه آمد) اصولاً از بهره وافی در این باب

در این دوران

محروم بودند :

ثانیاً اطباء معتبر و مهم سرزمین عربستان از فارغ التحصیلان جندی شاپور محسوب میکردند :

ثالثاً سایر اطباء و آشنایان باین علم، در سرزمین های مفتوحه بمانند مصر و شام و ایران و آسیای صغیر عمومأً تعالیم یونانی داشتند. طب اسلامی نیز بهمان وضع سابق یعنی طب دانشگاه جندی شاپور بود (منتهی نکته یا نکاتی بدان اضافه گردیده بود) تا آنکه دوران ترجمه در تمدن اسلامی پیش آمده است.

بنابر این موضوع مهم سزاج^۱ و نسبت بیماریها به چهار مزاج و ارکان و عناصر و امثال آن که بیشتر یادگار طب یونان و ایران و بعضی قسمت ها مربوط به هند میباشد، در سرزمین های مفتوحه در میان پزشکان و اشخاصی که بنام طبیب مشهور

بودند، بمیزانی رایج و جاری بوده است. این موضوع را در قسمتهای دیگر با شرح اعمال و نظرات پزشکان دوران اسلامی را پس از دوران ترجمه مفصل خواهیم نگاشت.

وضع درمان در این دوران غیر از درمانهای ابتدائی که توسط مردم بوسی و یا اطباء بسیار ساده عربان انجام می یافت، سایر پزشکانی که از جندی شاپور فارغ التحصیل شده بودند، از روی معلومات طبی پزشکان و استادان جندی شاپور بوده است. از آن گذشته در سایر شعب طب از قبیل جراحی و داروشناسی و امثال آنها نیز بشرح ایضاً آنچه که مربوط به عربان بوده، تماماً ابتدائی ولی معلومات آن دسته از پزشکان تربیت یافته مکتب جندی شاپور در سطح بالاتر قرار داشته است. منابع و مآخذی که در باره علم طب و تاریخ آن در میان اعراب دوران جاهلیت و ابتدای اسلام میتوان بدانها اشاره نمود، از روی آثار شاعران و قرآن کریم می باشد.

در مورد تشخیص بیماریها و اینکه چه بیماریهایی در سرزمین عربستان شیوع داشته، چیزی که بکارآید دیده نمیشود. فقط لوسین لکلر^۱ در کتاب تاریخ طب اشاره ای از قول مسعودی نموده که در موقع هجوم حبشی ها به عربستان ممکن است آبله و طاعون در این شبه جزیره ظاهر شده باشد. نکته ای که احتمال قوی دارد آنکه آبله در آن صفحات وجود داشته آنکه این بیماری از بیماریهای نیلی قدیمی بوده و قبل از اسلام هم پزشکان از وجود آن اطلاع داشتند.

در آن دوران بر ضد استسقا، ادرارگیری، رسوم بوده بدین معنی که برگ سنا^۲ برای اولین بار در داروسازی و داروشناسی وارد گردیده است.

اعمال جراحی که در جاهلیت و صدر اسلام انجام می یافت عبارت بود از: اعمال جراحی بسیار کوچک و حجامت و داغ کردن (اگر حجامت و داغ کردن را جزء اعمال جراحی صغیر محسوب بداریم).

۲- Lucien Leclerc

۱- تاریخ طب تألیف لوسین لکلر ج ۱ ص ۲۲

(Histoire de la Médecine).

۲- Cassia Lanceolata = Séné

در نزهت القلوب و عجائب المخلوقات تعدادی از احادیث درباره دستورهای طبی به تواتر نقل شده است که نمیتوان برای آنها ارزش علمی معتبری قائل شد.

از سعدی شیرازی حکایتی است که یکی از شاهان ایران طبیبی برای درمان عربستان نزد پیغمبر اسلام (ص) فرستاد. طبیب دویسال در عربستان بود کسی بوی سراجعه نکرد. طبیب نزد پیغمبر (ص) رفت و گفت: «من به این سرزمین برای درمان آمده‌ام و کسی بمن سراجعه ننموده است». رسول ان درم (ص) در پاسخ فرمود: «مردم عربستان عادت دارند که تا گرسنه نشوند غذا نخورند و قبل از سیر شدن دست از غذا بی‌نهند». طبیب گفت: «پس همین امر دلیل سلامت آنها است». طبیب سجده کرد و ترک خدمت گفت.

از موضوعات بسیار مهم تاریخی سوختن کتاب‌های اسکندریه و ایران میباشد. توضیح آنکه چون عرب در ابتدای فتوحات معتقد بود که جز کتاب کریم احتیاجی بکتاب دیگر نیست از این جهت بسوختن آنها مبادرت ورزید. این امر ابتدا در فتح مصر توسط عمرو بن عاص انجام گرفت.

توضیح آنکه عمرو عاص پس از تسلط بر اسکندریه و دست یافتن بر ذخائر علمی از عمر خلیفه ثانی دستور در باب کتاب اسکندریه خواست. عمر در پاسخ عمرو جواب داد: «در باره کتابی که گفته‌ای اگر در میان آنها مطالبی موافق فرموده کتاب خداست با وجود کتاب خدا از آن مستغنی هستیم و اگر مخالف کتاب خدا است احتیاجی بدانها نیست و اقدام به نابود کردن آنها ننمائید».

بشرح ایضا، در موقع گشودن ایران عین قضیه بالا توسط سعد بن ابی وقاص از عمر بن الخطاب طی نامه‌ای دستور خواست. عمر دستور داد آنها را باب انداز، چرا که اگر آنها موافق و شامل راهنمایی و هدایت باشد، کتاب خدا ما را کافی و راهنما تر است و اگر مایه ضلالت و گمراهی است، خدای تعالی ما را از آنها بی‌نیاز ساخته است.

بهر حال با ملاحظه سطور بالا می بینیم که دو تمدن بزرگ و ذخائر علمی و کتابخانه های ذیقیمت آن دوران یعنی کتابخانه اسکندریه و ایران بر اثر تعصب شدید دوران خلفای راشدین با سر عمر بن الخطاب از بین رفته است و این امر یکی از ضایعات بزرگی است که در این دوران بدانش و علوم نه نتیجه و عکس العمل آن بعدها مشهود گردیده است.

بعدها خواهیم دید که علوم در تمدن اسلامی عموماً نتیجه زحمات دانشمندانی که عموماً غیر عرب بودند می باشد و از این بابت این اقوام را حتی عظیم بر تمدن اسلامی است. منتهی اغلب کتب و آثار چه ترجمه و چه نقل و چه تدوین آنها ب زبان عربی بوده و همین امر یکی از اشتباهات بزرگ مورخان می باشد که تمدن اسلامی را بنام تمدن عرب قلمداد نموده اند در صورتیکه تمدن اسلامی تقریباً از تمدن های ملل و اقوام مغلوبه توسط اعراب می باشد. همانطور که در قسمت اول کتاب تذکره داده شد با آنکه تکرار آن شاید زائد باشد، ولی باز ناگزیر به نگارش سطور بالا گردید.

حال بینیم که این تمدن های قدیمی که مایه اصلی تمدن اسلامی می باشند به چه نحو در تمدن اسلامی به منحصه ظهور و عمل درآمده است؟ جواب این سؤال بسیار آسان و آن اینکه درست بعکس آن که عده ای از مورخان متذکر گردیده اند، قوم عرب و مسلمین فاتح علاوه بر آنکه تمدن های ملل و اقوام مذکور در بالا را اخذ و اقتباس نموده در آنها مستحیل گردیده اند، که ایرانیان سهم بزرگی در این امر دارند، خاصه آن که پس از آشنائی عرب با تمدن های بالا آنچه که از نقل و ترجمه و تدوین علوم در تمدن اسلام آمده عموماً توسط علماء غیر عرب انجام یافته است.

مقصود و منظور در این مبحث دستورها و تعالیم طبی قرآنی

۵- طب و بهداشت

است که توسط پیغمبر اسلام (ص) در قرآن دریم بدان اشاره

قرآنی و اضافات در آن

شده و پس از بسط اسلام در میان اقوام و ملل مسلمان که

همه آنها ملزم به اطاعت از تعالیم قرآن شدند اجرا گردیده است. بدین مناسبت در

این مبحث نکات لازم را فهرست وار ستاد کر میگردیم و ضمناً اضافه مینمائیم که این تعالیم طبی و بهداشتی بعداً با طب ایرانی و روسی و یونانی و هندی و اسکندرانی آمیخته گردیده و نتیجه‌ای که از ترکیب آنها بعمل آمد، طب اسلامی نامیده میشود با این تفاوت که طب و درمان و بهداشت و شناسائی بیماریها بیشتر از تمدن و اطبا غیر عرب بوده است، چنانکه در قسمت کلیات بتفصیل آمد.

۱- نمونه برداریم به روس مسائل طبی که در قرآن دریم آمده است :
(الف) طب النبى - آنچه که از کتاب کریم مستفاد میگردد و بعدها بنام «طب النبى» مشهور شده از قرآن و فرموده پیغمبر اسلام ص است، منتهی بعدها شارحین و تفسیرین (و با احتمال قوی صاحب نظران و مطلعین با ذوق و محدثین و اشخاص مطلع از احادیث و اخبار و شاید نسخ و کتاب) بدان اضافاتی نموده‌اند.

دستورهای قرآن علاوه بر درمان، برای پیش گیری بیماریها نیز بوده است. طریقه و روش پیغمبر اسلام (ص) در مورد بیماریها بسیار قابل توجه است، چرا که فرمود : هیچ درد و بیماری بدون معالجه نیست. در آن دوران درمان بیماریها با سه وسیله سهیم عمل میکردند : عبارت بودند از روغن مالی^۱، نیشتر زدن^۲، و داغ کردن^۳ در میان این سه عامل روغن مالی را برتر از همه بود، ولی استعمال سایر داروها را نیز بی نتیجه نمیدانستند.

پیغمبر اسلام (ص) با عقیده و ایمان راسخ برای شفا دادن بیماران بحسب لایحه توسل میجست و تشخیص و معالجه بیماریها را مینمود. بعلاوه بموجب فرموده‌های پیغمبر اسلام (ص) در امر درمان بیماران عصبی و روحی شواهد و نظائری دیده میشود که بعدها اگر در روحیه بسیاری از پزشکان مؤمن باقی گذارده است. رسول اکرم (ص) فرات از این قرآن را جهت تقویت روح بسیار توصیه میفرموده است.

در میان درمانها روغن مالی از همه مهمتر بنظر میرسد و برای بستن خون

۱ - Onction

۲ - Incision

۳ - Cautérisation

برگهای سوخته پاپیروس و بر ضد استسقا^۱ ادرار گیری و بر ضد نفرس حنا^۲ استعمال میگرددیده است. باید دانست سنا^۳ برای اولیه بار در دارو سازی و طب در این دوران وارد گردیده است.

(ب) حال برویم بر سر سایر مطالب طبی و بهداشتی مآخوذ از قرآن کریم و تعالیم پیغمبر اسلام (ص) که در صدر اسلام و پس از آن در میان مسلمین بسیار مداول بوده و چون مسلمانان در کمال ایمان به قرآن کریم اعتقاد داشتند، این درمانها و معالجات و یا پیش گیریها و خلاصه احکام قرآنی را طابق النعل بالنعل مجری میداشتند، مضافاً بدانکه چنانکه آمد پس از رسول اکرم (ص) اضافاتی بدان شده و همانطور که گفته شد بنام «طب النبوی» میباشد.

«الْعِلْمُ عِلْمَانُ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَ عِلْمُ الْأَدْيَانِ» - این مطلب گفته پیغمبر اسلام (ص) است و از آن بخوبی مستفاد میگردد که علم مربوط به بدن بر علم دین مقدم آمده است. چنانکه نظامی گنجوی شاعر نامدار ایرانی گوید:»

پیغمبر فرمود علم علمان علم الابدان و علم الادیان

پس مقدم شناختن علم طب بر علم دین در اسلام بسیار آشکارا آمده است. اکنون به نکات مهمه مآخوذ از طب قرآنی میپردازیم.

(ج) در مورد بهداشت بدن و پاکیزگی (طهارت) - موضوع خوردن و باندازه صرف کردن غذا و آشامیدن و خواب و استراحت و استحمام و غسل که بسیار مورد نظر محققان طب میباشد، در آیات و سوره های قرآن کریم حقایقی را آشکار ساخته که بسیاری از موضوعات بهداشتی از آن استخراج میگردد. «... تَلَوْا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» یعنی [ای فرزندان آدم از نعمتهای خدا بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست نمی دارد] (آیه ۳ از سوره اعراف - قرآن کریم).

فرموده نبی اکرم (ص) «الْهَمْدُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَ الْحِمْمَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ»

۱ - Ascite

۲ - Henné

۳ - Sené = Cassia Lanceolata

یعنی | معده خاند تمام دردها و پرهیز بهترین داروهاست | ، می‌رساند که تا چه پایه در مورد بهداشت غذا توجه شده است .

در طب النبوی آمده است که : « شَرْبُ أَلْبَانٍ مَحْضُ الْإِيمَانِ » یعنی آشامیدن شیرها از ایمان است .

ایضاً در موارد دیگر در باب نوشیدن شیر جهت سلامتی بدن مخصوصاً اطفال تأکید بلیغ آمده است .

در قرآن کریم شیردادن به کودک توسط مادر دو سال تمام تأکید گردیده است .
وَأَلِّبُوا الْبِرَّاتِ يَرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَتَّىٰ كَامِلَيِّنَ . . . الی آخر آیه . یعنی مادران باید دو سال کامل فرزندانشان را شیر دهند . . . (سوره بقره آیه ۲۳۳- قرآن کریم) .

در باب اسراف در خوردن گوشت نیز تأکید است که زیاده روی در آن نشود .
از علی امیرالمومنین (ع) است که فرمود : « لَا تَجْعَلُوا بَطْنُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَوَانَاتِ » .
یعنی شکم خود را گور حیوانات قرار ندهید ! . این مطلب می‌رساند که قاعده اسراف در خوردن گوشت نشود .

بشرح ایضاً در مورد نمک دستورهای داده شده است .

در مورد استحمام و غسل (مخصوصاً غسل های واجب) پیغمبر اسلام (ص) خواسته است : اولاً مردم را به پاکیزگی سوق دهد و ثانیاً اعراب را با نظافت آشنا نماید که خواص آن بر همه انس پوشیده نیست . در قرآن کریم غسل و طهارت بدن در بسیاری از آیات آمده است که شرح و ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد .

باید دانست که اعراب فاتح در ابتدای امر اصولاً قدمی برای وسعت دادن به علوم و یا تکمیل علوم ایرانیان برنداشتند . تنها منابع و مأخذ معلومات آنها درباره علم طب در دوران جاهلیت همان بود که بیان گردید . بعدها بر اثر تعالیم پیغمبر اسلام (ص) بمناسبت دستورهای انکیدی که در باب طهارت و بهداشت و سایر

تأکیدات بلیغہ کہ در باب تندرستی داده شدہ بود ، قدسی فراتر نہادہ شدہ کہ پس از آن اعراب بر اثر اختلاط با اقوام و ملل مختلفہ از تمدن آنها و نتیجہٴ از طب آنها استفادات کامل نمودند .

اما موضوع آب کہ در اسلام از مطہرات است ، جای هیچگونہ بحثی در آن نیست . چرا کہ در قرآن کریم استفادہ از این مادہ برای زائل کردن کثافات و نجاسات در بسیاری از آیات سورہ ہای قرآن آمدہ و تصور نمیروہ بہ شرح آن احتیاجی باشد . در مورد صفات آب آشامیدنی و انتخاب آب گوارا بشرح ایضاً در طب النہی اشاراتی گردیدہ کہ تقریباً بمانند عقاید و نظرات امروزی است .

در مورد پاکیزگی (طہارت) موضوع بسیار مورد نظر پیغمبر اسلام (ص) بودہ کہ بمسلمانان تأکید بلیغ فرمودہ است .

استحمام و غسل و وضو گذشتہ از آنکہ اصولاً برای نظافت و پاکیزگی بودہ در اسلام واجب گردیدہ است . برای آنکہ مردم بدان عمل نمایند ، مخصوصاً در موقع نماز پاکیزگی شامل سی باید رعایت شود . «یا ایہا الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوۃ فاعسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وارجلکم الی الکعبین . . . الی آخرالایہ» یعنی [ای اہل ایمان چون خواهید برای نماز برخیزید صورت و دستہا را تا آرنج بشوئید و سر و پاہا را تا برآمدگی پا مسخ کنید . . .] (آیہ پنجم از سورہ مائدہ قرآن کریم) .

تأکیداتی کہ در اسلام در مورد غسلہای واجب آمدہ و دوری از زن درہ . . . قاعدگی ، تمام از نظر پاک کردن بدن از پلیدی ہا و کثافات میباشد . موضوع غسلہای واجب چہ برای مرد و چہ زن پس از نزدیکی با یکدیگر و یا برای زن پس از پاک شدن از قاعدہ و یا وجوب وضو بنحوی کہ در قرآن کریم آمدہ است عت غائی آن پاکیزگی و طہارت میباشد . «یسئلونک عن المحيض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحيض ولا تقربوهن حتی یطہرن . . . الی آخرالایہ» یعنی [و سؤال کنند تو را از عادت شدن زنان بگو آن رنجی است برای زنان در آن حال از مباشرت آنان دوری

کنید تا آنکه پاک شوند. الخ] (آیه دویست و بیست و یکم سوره بقره قرآن کریم).
از طرفی شرایط مربوط به آب برای وضو و غسل و استحمام آنطور که در قرآن آمده، اگر بدان نحو عمل گردد، کاملاً طبق موازین بهداشتی است.
در مورد بهداشت ده و کوتاه کردن آن و بهداشت دهان و مضمضه و گرفتن ناخن و استعمال حوله و شانه و مسواک و امثال آن که در میان مسلمانان رایج است نتیجه اوامر اولیه پیغمبر (ص) بوده است.

«ثلاثة ليس له الاشتراك المشط والمندیل والمسواك»

یعنی [در سه چیز اشتراك جایز نیست اول شانه دوم لنگ (قطیقه - دستمال) سوم مسواک].

در خاتمه این مبحث اضافه مینمائیم که دستورهای بهداشتی چه فردی و چه اجتماعی و احکام قرآنی در مورد شرب و اکل و توجه بعدم اسراف و ترضیع طفل به مدت دو سال چنین مستفاد میگردد که از صدر اسلام و پس از آن در میان مسلمانین مجری گردیده که تا کنون نیز جاری است.

باز متذکر میگردیم که معلومات عرب قبل از اسلام بسیار ناچیز بوده و این مطلب از ادبیات عرب جاهلیت بخوبی مستفاد میگردد که علم طب ارزش چندانی نداشته است، منتهی بواسطه وجود عده ای از اطباء کلیمی که در بلاد مختلفه عربستان سکونت داشتند و معلومات طبی آنها از توراة اخذ شده بود، نظرات مربوط به بیماری شناسی برای آنان تازگی داشته و نتیجتاً با این نظرات آشنائی یافته اند.

از خلال اشعار و ادبیات دوران جاهلیت عرب از اسرءالقیس و لبید و نابغه ذبیانی به نکاتی برخورد میکنیم که جسته گریخته از بعضی درمانها و بیماریها صحبت شده است. چنانکه اسرءالقیس که در قرن ششم پس از میلاد مسیح میزیسته از بیماریهای عصبی ناشی از الکلی رنج میبرده و با آنکه لبید بن ربیع شاعر دوران جاهلیت که اسلام را نیز درك کرده از افرادی جری با پوستهای کشیف ناپاک ترك خورده نام میبرد.

بشرح ایقا نابغه ذبیانی و طرفه بن العبد که قبل از اسلام وفات یافته نکات طبی و تشبیهاتی در اشعار خود آورده است.

(د) در مورد بیماریها و زیانهای حاصله از سگ - چنانکه میدانیم در چهار هاضمه سگ طفیلی است بنام اکینو کوك گرانولوزوس^۱ که شکل نابالغ آن بر اثر معاشرت انسان و آلودگی غذا با این حیوان آدمی را به کیست هیداتیک^۲ مبتلی مینماید. از آن گذشته بیماری هاری نیز اگر در سگ پیدا شود قابل انتقال بانسان است و این مطلب پس از هزار و چند صد سال توسط دانشمندان دشف گردیده و در آن دوران احتراز از این حیوان و عدم معاشرت با آن از واجبات بوده، علاوه بر اثربسیدن سگ و آغشته نمودن ظروف انتقال بیماری از حیوان بانسان بعمل میآید. گذشته از آن بیماریهای دیگری از قبیل جرب^۳ و بعضی انواع کچلی^۴ و تشبش از سگ به انسان سرایت مینماید. در شرح همه آنها باعث تطویل مقال خواهد شد.

(ه) در مورد حرمت گوشت خوك و بعضی حیوانات - صریحاً در قرآن دریم آمده است که خوردن گوشت مرده و خوك و خون حرام است. «انّما حَرَّمَ عَلَیْكُمْ الْمِیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمُ الْخَیْزِرِ وَمَا اُھْلٍ بِهِ لِیَخیرَ اللّٰهُ فَمِنْ اَضْطَرِّ غَیْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِیْمٌ» یعنی [بتحقیق حرام گردانید خدا بر شما سردار و خون و گوشت خوك را و هر چه را که با سم غیر خدا کشته باشند، پس هر کس بیچاره و محتاج شود در صورتی که بآن تمایل نداشته و با اندازه سدسق نیز تجاوز نکند براو گناهی نخواهد بود که بقدر احتیاج بخورد بدرستی که خدا آسزنده و سهربان است یکصد و هفتاد و چهارم سوره بقره قرآن کریم). این مطلب دیگر جای تشبیه برای شخص نمیگذارد که گوشت حیوان مرده و خون و گوشت خوك حرام شده است.

بدینیهی است خوردن گوشت حیوان مرده سواد بسیاری از بیماریهاست

۱ - Echinocoque granulosus

۲ - Kyste Hydatique

۳ - Gale

۴ - Teigne

و علاوه بر آن گوشت حیوان زده شده (مقصود حیوانی است که با ضربۀ توسط چوب و غیره کشته شده باشد) نیز حرام میباشد. «حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله والمنخنقة والموقوذه والمتردية والنطيحة... الى آخر الایه» یعنی حرام کردند بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آن کشته اگر بنام غیر خدا بکشند و آن را زده خنقه کنند و آن حیوانی که به چوب زدن یا از بلندی افکندن یا بشاخ زدن بهم بمیرد... الخ: (آیه سوم سوره مائده قرآن کریم).

بطور خلاصه حیوانات بدو دسته تقسیم گردیده است. اول حلال گوشتان دوم حرام گوشتان. بشرح ایضا در مورد مائیهها نیز آمده است که گوشت مائیههای فلس دار حلال و آنان که بی فلس میباشد حرام می باشد.

بطور کلی آن دسته از مائیهها که از گوشت مائیههای کوچک و امثال آنها تغذیه می نمایند حرام و سایر دسته ها حلال می باشد.

و در مورد مشروبات الکلی - در مورد شرب مشروبات الکلی و نهی مردم از استعمال آن نیز از موضوعاتی است که احتیاج به بحث در آنها نیز در حقیقت توضیح و اضحات میباشد. چرا که اکنون نیز عمای طب و بهداشت بی به مضرات الکلی (بهر صورت و شکل و اسم) برده اند و ما محتاج به ذکر جمیع عوارض حاصله از این سم مهلک در جمیع جهازها و اندامهای بدن نمی بینیم. مشروبات الکلی در شرع اسلام حرام است کثل مسکر حرام».

تاریخ استعمال مشروبات الکلی بسیار قدیم است. آنچه از تواریخ مستفاد میگردد آنکه شراب در جاهلیت عرب و در ایران و روم و یونان استعمال میگرددیده است.

مضرات الکلی بر قوما مجتول نبوده. در تورات آمده است آنکس که اول دفعه سورا داشت حضرت نوح (ع) او اول کسی که مضرات الکلی را دانست باز حضرت نوح (ع) بود. در اسلام که شراب بقلب آسم الخبیثات ملتب شده از آن نظر بوده که مضرات آن خوب شناخته شده است و چنانکه میدانیم در موقع قریضه نباید آدمی مخمور باشد.

«یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى... الى آخر الایه» یعنی [ای اهل ایمان هرگز در حال مستی بنماز نیائید... الخ] (آیه چهل و دوم از سوره نساء قرآن کریم). و باز در جای دیگر در قرآن مجید آمده است :

«یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والآنصاب والالزام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» یعنی [ای اهل ایمان شراب و قمار و بت پرستی و تیره های گروه بندی (که رسمی در جاهلیت بوده) همه اینها پلید و از عمل شیطان است از آن دوری کنید تا رستگار شوید] (آیه هشتاد و نهم از سوره مائده قرآن کریم). باز آمده است «انما یُرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر اللہ وعن الصلوة فهل انتم منتهون» یعنی [شیطان قصد آن دارد که به وسیله شراب و قمار میان شما عداوت و کینه برانگیزد، تا شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس آیا از آن دست برمیدارید] (آیه نودم از سوره مائده قرآن کریم). اما همین شراب در موقع احتیاج و ضرورت و بدستور طبیب برای سرفیض شرب آن مانعی ندارد. بهر حال این چند شاهد از نظر روشن شدن مطلب مربوط به الکل خواری ذکر شده که نهی از استعمال آن در اسلام آمده است و تا امروز این حکم جاری است و از این جهت می بینیم که تعالیم اسلامی کاملاً مطابق با اصول بهداشتی است.

(ز) در مورد ختنه (ختان) - باید دانست ده آداب ختان در میان مصریان، کلیمیان از قدیم و بشرح ایضاً در کشورهای افریقا نیز رایج بوده و این امر را یکی از امتحانات نوجوانان و انتقال آنها را از صباوت به شباب میدانستند.

میگویند اول کسی که عمل ختان را شرعاً در میان قوم خود رواج داد، ابراهیم پیغمبر (ع) بود. پس از وی سایر انبیاء بنی اسرائیل به پیروی از وی در میان کلیمیان آن را مجری میداشتند.

در اسلام ختان یکی از سنن و آن را بمانند پیامبران سلف بر مؤمنین امر و

تکلیف شده و توصیه گردیده که هرچه زودتر طفل ختنه گردد. (نزد یهود روز هشتم تواند عمل میشده است).

امروز در باب ختنه عده‌ای از متخصصین فنی معتقدند که از نظر آزادی رأس آلت و نبودن فاصله بین غلاف و رأس آلت که احتمال جمع شدن و نمو و رشد میکروبها میکردد، بسیار نافع است.

ح) در ازاله مو (تنویر) - موضوع ازاله مو از قدیم‌الایام در تاریخ طب اقوام و ملل آمده است. این امر در میان ایرانیان و یونانیان و رومیان رواج داشته که ابتدا از یونان و سپس به روم سرایت نموده است. در روم موکن جزو ابزار کار سالمانیهای رومی بود. قدما ازاله مو ویا دندان آن را از نظر زینت عمل می نمودند. رومیان موی صورت و سینه و بازو و زیر بغل و زیر ابروها را می تراشیدند. اصولاً زنان رومی از موی بدن متنفر داشتند.

این مختصر از آن جهت آمد که تاریخچه‌ای از این عمل دانسته شود. بعدها در اروپا این امر کم کم متروک ویا آنکه کمتر شد، اما ازاله مو در میان مسلمانان عادت گردیده است.

بطور خلاصه طب قرآنی را با مطالعۀ این کتاب آسمانی میتوان به سه فصل بزرگ (طب، بهداشت، نگاهداری سلامتی و تندرستی) تقسیم نمود.

۶- خلاصه‌ای

از طب قرآنی

فصل اول در مورد موضوعات زیر است بدین شرح: پیدایش آدمی که ترقی و توسعه و رشد و نمو را شامل است (تشکیل نطفه و مشیمه و جنین و دوران تکامل آن در رحم زن تا بدنیآ آمدن کودک) و طرز پرستاری و شیر دادن کودک و تشریح و وظائف الاعضاء و بیماری شناسی (علل و اسباب و بیماریهای مخصوص آدمی و معرفت النفس و روان پزشکی و رابطه بین بیماریهای جسم و جان) و درمان اعم از درمانهای مخصوص و یا دستوره‌های دیگر و سرك و معاد؛

فصل دوم در مورد موضوعات بهداشتی است بدین شرح: توجه به بیماریها

و پیش گیری آنها و بهداشت و سلامتی شخصی (لباس و استراحت و بهداشت سو و غذا و خوراك و دقت در شرب و اكلى) و بهداشت اجتماعى [مسئله و توجه به بیماریهای مسریه و اتفاقات و بیماریهای عمومى و واگیرى (اپیدمى ها)] ؛

فصل سوم در مورد موضوعات و وسائل سلامتی و تندرستی است بدین شرح :
دقت در غذا و خوراك و عدم اسراف در آن ها و اجتناب از خوردن گوشت های مضره حیوانات (چهار پایان) و الكلى و توجه به بهداشت در موضوعات جنسى (رابطه بین زن و شوهر و اجتناب از معاشرت و مباشرت با زنان غیر مشروع و بهداشت تناسلى) و سایر موضوعات از قبیل ختان (ختنه) و روزه و تطهیر و استراحت و امثال آن ها و بهداشت اجتماعى (غسل و دفن و کفن و خد عفونى نمودن سرده و امثال آن) .

باید دانست که سرزمین عربستان از نظر محصولات و گیاهان ورستنیها بآن اندازه که در سرزمینهای مفتوحه چشم میخورد، چیزی که چشم گیر باشد وجود نداشته است .

۷- نظری اجمالى به غذا و گیاهان و حیوانات شبه جزیره عربستان

از گیاهان داروئى و میوه ها و غلات آنچه که در این سرزمین بود (یا آنکه از خارج به آنجا ارمغان آورده شده) عبارتند از خرما و گندم و جو و ذرت و برنج و قهوه و سدر^۱ (که از آنها صمغ عربى^۲ مى گرفتند) و سرکلى^۳ و مورد^۴ و فلو س^۵ و دارچین^۶ و کندر^۷ و کنجد^۸ (از روغن آن استفاده میشد) و کما (دنبلان کوهی)^۹ و تراك (که از آن نبیند از کشمش مى ساختند) و زیتون و انار و سیب و زردآلو و بادام و هندوانه و پرتقال و لیمو و سوز و نیشکر (که بطن قوی نبطیان و یهودیان اینک درختان و میوه ها را از شمال آورده بودند)، دیده میشده است .

۱- Epine de Christ

۲- Gomme arabique

۳- Myrrhe de la Meque

۴- Myrte

۵- Casse

۶- Cannelle

۷- Encens

۸- Huile de Césame

۹- Truffe

غذای اصلی در عربستان پس از گوشت شتر خرما و شیر بود. از خرما نوشابه نبید تهیه می کردند. هسته آن را سائیده بشکل نان به شتر میدادند. نخل از خارج عربستان به این سرزمین آمده است. از مطالب دانستنی آنکه در عربستان ادویه معطره وجود داشته و عطر سازی می نمودند.

تعدادی از پرندگان بمانند عقاب و باز و شاهین و قوش و جغد و کلاغ و هدهد و ناگلی و کبوتر و کبک و از حیوانات اسب و شتر و خر و سگهای نگهبان و شکاری و گربه و میش و بز را باید نام برد، که از گوشت بعضی از پرندگان و حیوانات تغذیه بعمل میآمده است.

باید دانست که در عربستان مار و افعی وجود داشته است. در سفر اشعیا در توریة از آنها سخن رفته است. هرودت نیز از مار بالدار عربستان (که در هیچ نقطه وجود ندارد) در کتاب خود آورده است. اسب و شتر عربستان از حیوانات بسیار مشهور بود که از همه حیوانات این سرزمین معروفتر میباشند.

چنین بنظر میرسد که استر پس از تاریخ هجرت باین سرزمین راه یافته است. این شرح مختصر از نظر روشن شدن وضع غذا و زندگانی اعراب در دوران جاهلیت بود، تا آنکه حق مطالب از هر نظر ادا گردد که بعداً پس از لشکر کشیها و کشورگشائیها آنچه که در تمدن اسلامی مخصوصاً در مورد طب اسلامی خواهیم دید، روشن گردیده اند از سایر کشورها به امپراطوری اسلام رسوخ یافته است. چنانکه در مورد قهوه و زیتون و سوز و نیشکر و بسیاری از میوهها هم باید دانست که از شمال و جنوب و غرب و حبشه به شبه جزیره عربستان وارد شده است که شرح مبسوط درباره تمام این مطالب خارج از حوصله کتاب است.

۸- اطبا دوران جاهلیت
تا اواسط نیمه اول
قرن دوم هجری قمری

اکنون مختصری از اطبا دوران جاهلیت تا اواسط نیمه اول قرن دوم هجری یعنی پزشکان جاهلیت و دوران خلفای راشدین و بنی امیه نام میبریم و با ملاحظه شرح حال و معلومات آنان میزان وضع علم طب و تاریخ آن آشکار میگردد.

قبلاً متذکر میگردیم که پس از روی کار آمدن بنی امیه، طب و شعب مربوط بدان علاوه بر آنکه رونقی در دوران آنان پیدا نکرده، سهل است تقریباً بهمان وضع دوران جاهلیت بود. دلیل این موضوع بسیار واضح و آشکار است، چرا که در زمان خلفای بنی امیه بچند علت علم طب نمیتوانست ترقی داشته باشد و یا آنکه نظرات جدید در این علم آشکار گردد:

اول آنکه اصولاً بنی امیه جز قوم عرب به هیچ عنوان اقوام دیگر را بحساب نمیآوردند و اقوام غیر عرب را تحقیر مینمودند؛

دوم آنکه آنان پیوسته بر اثر جنگهای داخلی و کشمکش با بنی هاشم و دشور گشایی و فتوحات سرزمینهای دیگر، ممکن نبود آن سکون و آرامشی را که برای بسط علم طب لازم است در دوران آنان وجود داشته باشد؛

سوم آنکه بنی امیه هنرمند و هنرودانش را فقط در قوم و زبان عرب میدانستند و آن عبارت از فصاحت و بلاغت زبان عربی و قوم عرب بود و بس؛

چهارم آنکه طب و به مورد عمل گذاردن آن و درمان را خلفاء بنی امیه عموماً از نظر صحت و سلامت خود میخواستند؛

پنجم آنکه بنی امیه در مورد علم طب و درمان بعزت غرق در هوای و هوس و خیالشی اطبا را فقط برای منظورهایی بالا میطلبیدند؛

ششم آنکه عموماً اطباء بنی امیه برای اجراء مقاصد شخصی و کشتن مخالفان دستگاه خلافت بودند؛

هفتم آنکه عدهای از اطباء دوران بنی امیه روسی بودند.

بدین جهات و بجهات دیگر که ذکر همه علل آن باعث تطویل مقال گردد،

نمی‌توان برای دوران بنی‌امیه درباره علم طب توقع آنرا داشته باشیم که ترقی و یا آنکه اقتباساتی از سایر ملل و اقوام داشته باشد. بعلاوه چندیشاپور هنوز در سنتهای عظمت علمی خود بود و چون اقوام غیر عرب این دستگاه بزرگ علمی را اداره می‌نمودند، خلفا بنی‌امیه توجه به چندیشاپور نداشتند. فقط می‌توان گفت احتمال دارد که از وجود دانشمندان روسی و یونانی در سرزمین‌شام استفاداتی بعمل آمده و آنهم بیشتر برای شخص خلیفه بوده و بس.

اغلب خلفا بنی‌امیه در مسائل و امور دینی سهل‌انگار بودند و بدین مناسبت عموم مسلمانان با نظر نفرت بدانها می‌نگریستند و همین امر یکی از عوامل مهم انقراض خلافت آنها گردید. از طرفی خلفای اموی عرب بودن و فصاحت و بلاغت در زبان عربی و شعر و خطابه را بر جمیع علوم و فنون ترجیح می‌دادند. این موضوع نیز یکی دیگر از اختلاف بین مسلمانان واقعی و دستگاه خلافت بنی‌امیه گردید، بنحوی که فاصله زیادی بین دمشق و شهرهای مدینه و مکه ایجاد نمود. بعلاوه فاجعه کربلا و شهادت حسین بن علی (ع) (۱۰ محرم ۶۱ هجری قمری مطابق ۱۰ اکتبر ۶۸۰ میلادی) توسط دستگاه یزیدی (خلافت یزید از ۶۴-۶۰ هجری قمری مطابق ۶۸۰-۶۸۳ میلادی) و فرستادن سربازان به مکه معظمه و سوختن خانه کعبه (ربیع‌الاول ۶۴ هجری قمری مطابق نوامبر ۶۸۳ میلادی) همه دست‌به‌دست هم داده و نفرت و روی گردانی مسلمانان را از خاندان اموی و نتیجهٔ انقراض آنان را تسریع نمود.

در میان خلفای اموی دمشق عمر عبدالعزیز (۱۲۰-۹۹ هـ = ۷۲۰-۷۱۷ م) و ولید (خلافت ۹۶-۸۶ هجری قمری مطابق ۷۱۵-۷۰۵ میلادی) وضعیتشان با سایر خلفای اموی متفاوت بود. مخصوصاً ولید که از نظر روشن بینی و توجه به علم وضع خاصی داشت.

نفوذ تمدن یونانی و اسکندرانی در دمشق به مناسبت نزدیکی با انطاکیه است و دانشمندان این ایالت بزرگ اسلامی بیشتر مسیحیان بودند.

از خاندانهای بزرگ دانشمندان سرزمین شام [(خاندان سرگیوس) (سرجیوس^۱)] را باید نام برد که در آن تنی چند دانشمند بوده و به تدریس اشتغال داشتند که در آن سرزمین مکاتب و مدارس چندی تأسیس نموده بودند، اما هیچوقت پبای مکاتب و مدارس انطاکیه و اسکندریه نمیرسید.

در مورد علوم مختلفه فلسفی و کلاسی و الهیات آثاری در این سرزمین مشاهده میگردد، مخصوصاً آنکه از خلال صحائف تاریخ مباحثات فراوانی بین رهبانان و رؤسای مسیحی با مسلمانان روشن میشود، اما در مورد علم طب اثر یا آثاری پر ارزش مشهود نمیگردد.

چنین بنظر میرسد که قسمت عمده فرهنگ یونانی وارد به سرزمین شام از جندی شاپور بوده است.

این وضع تا دوران خلافت اولین خلفای بنی عباس ادامه داشت، با این تفاوت که خلفای بنی امیه از وجود مرکز علمی جندی شاپور استفاده ای نمینمودند، در صورتیکه منصور خلیفه دوم عباسی برای درمان خود کراراً از جندی شاپور طبیب درخواست نموده است، که شرح آن ضمن قسمت اول کتاب آمد.

ابن ابی اصیبعه در باب هفتم از کتاب تألیفی خود «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» شرح حال اطبا دوران جاهلیت و صدر اسلام را برشته تحریر در آورده که بنظر میرسد از القفطی و وی نیز از ابن جملجل اندلسی اقتباس نموده است. اینک خلاصه از آن را از نظر خوانندگان کتاب میگذرانیم:

(۱) **حارث فرزند کلدی** - سرشته این اطبا **حارث بن کلدی** (حارث فرزند کلدی ثقفی طائفی) میباشد که از فارغ التحصیلان دانشگاه جندی شاپور و یا با اصطلاح عرب از متخرجین این دانشگاه میباشد. وی پس از اتمام تحصیلات به عربستان رفته و قبل از بعثت رسول اکرم (ص) به طبابت میپرداخته و معروف است که خدمت

پیغمبر اسلام (ص) را نموده و یک بار هم حضور انوشیروان پادشاه ساسانی باریافته است.^۱

۱- ابن ابی اصیبعه در شرح حال حارث گوید: وی از مردم طائف (ارشهرهای عربستان) بود و در ایران تحصیل طب نموده و در همین سرزمین طبابت کرده و به داروها و دردها آشنائی داشت و زمان رسول اکرم (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب (ع) و معاویه را درک کرده است.

روزی معاویه از حارث سوال کرد طب چیست؟ حارث گفت: طب یعنی ازم (گرسنگی، برعکس). عمر خلیفه دوم از حارث پرسید دوا چیست؟ حارث همان جواب را داد. وقتی سعد بن ابی وقاص بیمار شد و رسول اکرم (ص) بعیادت وی رفت و فرمود حارث را بخواهید که وی مردی طبیب است. حارث گفت وی (سعد) بیمار نیست. دستور داد صبحانه‌ای مرکب از خرما و شیر پخته با و بدهند. سعد آنرا خورد و بهبود یافت. درمائیهای زیادی از حارث نقل گردیده و معروف است که اطلاعات دقیق بر مزاج و عادات قوم عرب و انتخاب خوراکیها داشته است.

معروف است که با خسرو انوشیروان سباحته و گفتگوهای نموده است. روزی خسرو بوی اجازه داد که بخدست برسد. وی بسیار راست و با استقامت در برابر کسری ایستاد. کسری پرسید تو کیستی؟ جواب داد: صنعت و کار من طب است. سپس کسری پرسید تو عرب هستی؟ جواب داد: من از اعراب احیل و مرکز عربستانم. کسری گفت اعراب با جهالت و نادانی احتیاج به طبیب ندارند، زیرا علاوه بر جهل غذاهای خوبی ندارند که بخورند. حارث گفت: اگر موضوع چنین است که میگوئید، بنابراین به افرادی که جهل آنان را برطرف نماید و آنان را به استقامت وادار نماید و بدنهای آنان را اداره و اخلاق را تعدیل نماید و دردهای آنان را تشخیص دهد، بیشتر محتاجند.

پس از آن سوال و جوابهای زیادی بین خسرو و حارث در مورد کودک و ناله کردن وی و اخلاق و سجایای عربان و فصاحت و بلاغت و نسب (انساب) و فضائل و سپس از مزاج و اخلاق و برعکس و تداخل غذا و سوء هضم و تخم و حمام و مستی و خواب و بیداری و غذا و دارو و سلامت و بیماری و بهداشت و شراب و گوشت و سیوهما و گلها و

چنین شهرت دارد که حارث در ایران فوت نموده و در همین سرزمین هم بطبابت مشغول بوده و از پرتو بزرگان ایرانی حق العلاج های کلان و ذیقیمت دریافت داشته

→

بقولات و سبزیها و شرب واکل (بطور کلی) و بینائی (نور چشم) و طبایع چهارگانه و مباشرت با زنان (جوان و پیر) وصفات آنان بعمل آمده.

از حارث حکایات زیادی در عیون الانیا نقل گردیده است. بشرح ایضاً کلمات صغار و کوتاهی آمده است بدین شرح :

«هر کس بخواهد عمر طولانی کند، شام خود را دیر بخورد و غذاهای ظهر خود را زود میل کند و قروض خود را سبک و به زنان کمتر نزدیکی نماید و در موارد ضرورت و ناچاری دارو بخورد و امثال آنها».

عده ای از ناقلان علوم درباره حارث راه غلورفته اند که شرح همه روایات آنها از حوصله این کتاب خارج است.

مطالب بالا خلاصه ای از شرح حال حارث است که در عیون الانیا ابن ابی اصیبعه آمده است.

معروف است که حارث بر اثر آنکه زنش صبحگاهان مشغول پاک کردن دندانهایش (خلال) بود بروی خرده گرفته و چنین تصور نموده بود که زنش صبحانه خود را خورده است. بعداً معلوم شد که بقایای غذای شب را بر اثر بی سبالاتی و نشستن دندانهایش که در خلال آنها قرار داشته پاک میکند. زن در نظر حارث بی انضباط تنقی گردید. ویرا طلاق داد. زن بزوجیت یوسف ثقفی درآمد که از او پسری بنام (حجاج) بدنیا آمد.

چنین معروف است که حجاج را سوراخ مقعد باز نبود و با عمل جراحی سوراخ بر سرش. حجاج پستان سادر و پستان زن دیگری را نمیگرفت. سادر بسیار بر پستان حال بود. معروف است شیطان بصورت حارث بر او نمایان شد و دستوری چنین بوی داد که روز اول بزغاله سیاهی را بکش و خورش را دو روز بطفل بخوران و روز سوم بز نر سیاهی را ذبح کن و خورش را به کودک بخوران. آنگاه ماری را بکش و او را در دهان طفل بینداز که خورش را بخورد و از آن خون مقداری بصورت طفل بمال. چون این عمل را نمودی روز چهارم بچه پستان

است. و چون به حارث سال و جاریه عطا شده بود، حارث آن جاریه را سمیه نام نهاد. شوق دیدار وطن بر حارث غلبه کرد و به طائف آمد و پس از آنکه اسلام آورد با سر رسول اکرم (ص) بیماران نزد وی برای علاج میرفتند.

حارث پس از مراجعت از چندیشاپور بزرگترین طبیب عرب گردید. پیغمبر اکرم (ص) بوی عنایت کامل داشت و چون وی اسلام آورد، بیماران مسلمان نزد وی میرفتند و پیغمبر (ص) یاران و دوستان بیمار خود را برای درمان و مشورت نزد وی میفرستاد.

وفات حارث در حدود سال سیزده هجری قمری مطابق ۶۳ میلادی اتفاق افتاد. حارث فرزندی نداشت و فرزندان وی پسر خوانده هایش بودند. یکی از این پسر خوانده ها نصر نام داشت.

(۲) نصر فرزند حارث - دیگر از اطبای این دوران نصر فرزند حارث میباشد که از علم طب بهره مختصری داشته و به علوم فلسفه و حکمت نیز کمی آشنا بوده و دوران پیغمبر اسلام (ص) را درک کرده است. معروف است که وی با رسول اکرم (ص) کینه مخصوصی داشته و علاوه بر آنکه چنین دشمنی و کینه توزی با پیغمبر اسلام (ص) داشته، از طرفداران ابوسفیان پدر معاویه بوده است.

از وی شاعکار و یا درمانهایی که قابل ذکر باشد، در کتب تواریخ و تراجم دیده نشده است و نمیتوان هم منتظر بود که طبیبی قابل بوده است.

وی نزد پدرش حارث طب را آموخته است. حارث از فارغ التحصیلان چندیشاپور

خواهد گرفت. مادر این کار را کرد و بچه زنده ماند.

گرچه این حکایت بیشتر با فسانه شبیه است، اما از نظر آن که حجاج سردی نکی و ظالم از آب درآید، شقاوت و ظلم وی را به این عمل که در کودکی برایش پیش آمده بپایانند.

حجاج سال نود و پنج هجری قمری مطابق ۷۱۴ میلادی فوت کرد.

بود و بدین مناسبت باید گفت که او نیز شاگرد شاگرد مکتب جندی شاپور است .
فقط از خلال صحائف تاریخ چنین مستفاد میگردد که وی بیشتر به عنوان طبیبی عادی بوده که از طب مختصر بهره‌ای داشته و نزد ابوسفیان و معاویه محترم بوده است .
(۳) ابن ابی رمله تمیمی - وی از اطبائست که در زمان رسول خدا (ص) طبابت سینوده و معروف است بیشتر به جراحی و اعمال دستی میپرداخته است . این مطلب گفته **قطب الدین لاهیجی** است ، ولی عده‌ای معتقدند که وی در طبابت و جراحی چندان مهارت نداشته است .

ابن ابی اصیعه نقل از دیگران گوید : وقتی ابن ابی رمله بخدست پیغمبر اسلام (ص) رسید و بین دو کتف آن حضرت مهر نبوت را دید به حضرت رسول (ص) گفت من طبیب هستم اجازت فرما تا آنرا معالجه نمایم . پیغمبر (ص) بوی گفت : تو دوست من هستی و طبیب من خداست .

ایضاً سلیمان بن حسان اندلسی معروف به ابن جلیجل گوید : پیامبر خدا (ص) میدانست که ابن ابی رمله خوش دست است ولی عالم و طبیب حسابی نیست لذا باو فرمود تو خوش دستی و طبیب من خدا است .

۱- ابن ابی اصیعه گوید : نصر فرزنده حارث بود . بمانند پدر بمسافرتها رفته و با مردم فاضل و حکم و علما نشست و برخاست و بادانشمندان مکه و کاهنان بمطالعه اشتغال و در فلسفه و حکمت آشنائی داشته است . طب را از پدر آموخته و با ابوسفیان در دشمنی رسول اکرم (ص) همکاری و همگامی و نسبت به رسول اکرم (ص) زیاده از حد کینه و حسد داشت و آنحضرت را آزار فراوان میداد ، تا شاید از قدر و منزلت او بکاهد و نزد اهل مکه آن حضرت را سبک کند و بخیال خود آرا و عقاید رسول خدا (ص) را تخطئه کند . وی بعلت شقاوتی که داشت نمیدانست ، با اراده خداوندی ستیزگی نشاید . سپس ابن ابی اصیعه بمقایسه‌ای کم نظیر بین رسول اکرم (ص) و نصر نموده و حق مطلب را بخوبی ادا مینماید .
ابن ابی اصیعه گوید : که نصر در جنگ بدر کشته شده است .

(۴) **عبدالملک کنانی** - عبدالملک فرزند ابجر کنانی (ابجر) از اطبا دانشمند و ماهر بود که در اوائل امر در اسکندریه اقامت و در این شهر بتدریس اشتغال داشته است. بدین معنی که پس از پزشکان نامدار اسکندرانی (که ذکر آنها گذشت) و فتح اسکندریه بدست مسلمانان ابن ابجر توسط عمر بن عبدالعزیز مسلمان گردید. چون خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید (صفر سال ۹۹ هجری قمری مطابق با سپتامبر ۷۱۷ میلادی) و حوزه تدریس از اسکندریه به انطاکیه و سایر قسمت ها منتقل شد، عمر بن عبدالعزیز عبدالملک را خواست و ویرا طبیب مخصوص خود نمود. عمر را اعتمادی فراوان به ابن ابجر بود.

از گفته های وی است :

«تا ممکن است آدمی درد را تحمل کند نباید دارو بخورد ؛ معده به منزله حوض بدن است و رگها به منزله راههای آب به حوض میباشند و هرچیز سالم در این حوض وارد شود، طبعاً سلامتی را همراه خواهد برد و هرچیز بدی بدن وارد گردد، کسالت و بیماری آرد» (نقل از عیون الانباء ابن ابی اصیبه).

چنین بنظر میرسد در میان تمام اطباءیکه در این فصل ذکر آنها آمد و بعداً میآید عبدالملک کنانی و حکم دشمنی از همه برتر بوده و خدماتی نسبت به مردم و طب نموده اند.

(۵) **ابن آثال طبیب دمشقی مسیحی** - وی از اطباء سده اول هجری قمری و در شام معروف و طبیب مخصوص معاویه بود. میگویند ریاست اطبا دمشق را عهده دار و پیوسته با معاویه بمانند صاحب و نیز محرم اسرار وی بوده است. آنچه از تواریخ مستفاد میگردد، آنکه چون ابن آثال محرم اسرار و رازهای معاویه بوده بدستور خلیفه اموی دشمنان و مخالفان وی را مسموم نموده، چنانکه ابن ابی اصیبه بدین موضوع اشاره کرده است.

ابن ابی اصیبه در عیون الانباء و بشرح ایضاً سایر مورخان نوشته اند که

ابن آثال در علم خواص ادویه ید طولائی داشته و ترکیب سموم را بخوبی میدانستند و هرگاه که معاویه تصمیم داشت، جهت صلاح سلطنت خود کسی را شربت هلاکت دهد، ابن آثال را مأمور این امر مینموده است. از آن گذشته معاویه برای از بین بردن مخالفان خود ابن آثال را به شهرها و دیار دیگر میفرستاد، تا نظر او را تأمین نماید. معروف است که حسن بن علی (ع) و مالک اشتر نخعی و عبدالرحمن بن خالد بن ولید از جمله مسمومین بامر معاویه و بدست ابن آثال بوده‌اند.

ابن آثال اطلاع کامل از داروهای مفرد و مرکب و اثرات آنها داشت. معروف است کتابی در ادویه مفرد از یونانی عبری نقل نموده است.^۱

۱- ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانبا آورده است که: ابن آثال طبیب قدیمی عرب و از طبقه ممتاز آن قوم که در دمشق میزیسته و مسیحی بوده است. چون معاویه دمشق را گرفت او را طبیب خویش نمود، که روزها با وی (معاویه) مصاحب بود. در دوران معاویه عده‌ای از بزرگان اسلام با زهر کشته شدند که بدستور معاویه و به دست ابن آثال انجام گرفت است.

منقول است که چون معاویه خواست برای پسرش یزید بیعت گیرد، باهل شام گشته شد که اسیر المومنین پیر و استخوانهایش پولک شده و اجلش نزدیک است و می‌خواهد برای شما مردم جانشین معین کند. حال شما چه کسی را می‌پسندید؟ مردم گفتند عبدالرحمن بن خالد بن ولید برای این کار خوب است. چون معاویه چنین نظری را دانست، ابن آثال را نزد عبدالرحمن بن خالد فرستاد و به بهانه‌ای به او شربت غسل تجویز کرد که در آن سم مهلک بود و وی را مسموم نمود. پس از مرگ عبدالرحمن در برخوردی که بین عروه بن زبیر و برادرزاده عبدالرحمن بن ابی خالد روی داد، عروه به خالد گفت: آیا ابن آثال که عموی ترا کشت آزادش می‌گذاری و در سکه با نهایت راحتی راه می‌روی؟ این حرف در خالد مؤثر افتاد، لذا بطرف دمشق رفت و پس از ورود به این شهر روزی چند متکراً در این شهر بود، تا آنکه روزی ابن آثال را در گذرگاهی که در کمینش بود دید و با یک ضربت شمشیر کارش را ساخت. اما کسی او را نشناخت. چون خبر به معاویه رسید گفت قاتل ابن آثال جز خالد کسی نیست. مأموران

(۶) ابوالحکم دمشقی طبیب معاویه - وی مسیحی و طبیب معاویه که با ابن آثال سابق الذکر معاشر بوده است . معاویه بوی عقیدتی خاص داشت . میگویند بیش از حد سال عمر نموده و پس از معاویه طبابت یزید را نیز عهده دار بوده و تا دوران ولید بن عبدالملک حیات داشته است .

ابوالحکم اطلاعات کافی در درمان و داروها داشته و بسیاری از اعمال طبی وی یاد داشت گردیده است . در ترکیب ادویه مهارتی داشته و اعتماد معاویه بوی بدین مناسبت بوده که عموماً برای اغراض خود ویرا مأمور مینموده است .

ویرا فرزندی است بنام حکم دمشقی که او نیز طبیبی نسبتاً مطلع بوده است .
(۷) حکم دمشقی - فرزند ابوالحکم میباشد که در دمشق طبابت مینموده و بمائند پدر در دستگاه معاویه و خلفای بعد از او بوده است . پس از فوت پدر جانشین وی شد و همانطور که در بالا آمد طبابت پدر و پسر بیشتر طبابت دستوری خلفای بنی امیه بود . حکم روزی با پسرش در دمشق بدر دکان حجامت گری رسید و دید مردم جلوی دکان وی گرد آمدند . چون حجام آنان را دید بمردم گفت راه دهید ، این شخص حکم طبیب با پسرش میباشد . حکم دید که حجام رک باسلیق مردی را زده و رک را زیاد باز نموده و چون رک باسلیق آنمرد روی شریان او قرار داشته و حجام نتوانسته است درست رک را ببندد ، بشریان آنمرد سرایت کرده است . حکم

معاویه خالد را یافتند و او را نزد معاویه بردند . معاویه باو گفت : خدا بتو جزای خیر ندهد که طبیب مرا کشتی . خالد در پاسخ گفت : آری من مأمور را کشتم ولی آمر هنوز زنده است . شخص دیگری که با خالد در کشتن ابن آثال شرکت داشت ، مردی بنام نافع بود . معاویه او را گرفت و دستور داد که یکصد تازیانه باو زدند و خالد را بحبس انداخت و دیه مقتول (ابن آثال) که دوازده هزار درهم بود بدهد . شش هزار درهم را به بیت المال داد و شش هزار درهم دیگر را خود برداشت .

از حکایت بالا اخلاق و مقام ابن آثال در طب و طبابت بخوبی معلوم میگردد .

اقدام نمود و با داروها و اعمال دیگر پس از چهار روز خون را بند آورد. وی طبق گفته ابن ابی اصیبعه یکصد سال عمر نموده است.

۸) عیسی بن حکم دمشقی - وی طبیبی دانشمند بوده و به مسیح شهرت یافته است و با هرون الرشید خلیفه عباسی معاصر بود. اینکه گفته میشود دانشمند بوده از آن نظر است که وی در اواخر حکومت بنی امیه و اوائل عباسیان بوده که دوران ترجمه و توجه به علوم پدیدار شده و عیسی را سهمی از نظر استفادات طبی و علمی بوده است.

وی را تالیفی (کناشی) درباره «منافع الحيوان» است. عیسی تا سال ۲۲۵ هجری قمری مطابق با سال ۸۳۹ میلادی حیات داشته است.

ابن ابی اصیبعه در شرح حال وی حکایات چندی از درمان هایش درباره یکی از کنیزان هارون الرشید و دیگران در کتاب خود نقل نموده که میسراند در طب ماهر و از خواص داروها بسیار مطلع بوده است.

۹) تیاذوق طیب' (تیاذوق) - وی طبیبی دانشمند بود و در اوائل دولت بنی امیه میزیست و نزد آنها شهرت و طبابت حجاج بن یوسف ثقفی معروف را داشت و اعتماد وی را بخود جلب نمود و بسیار مورد اطمینان وی (حجاج) بود. وی مسیحی بود.

از تیاذوق سخنان و مطالب و کلمات قصار که برای حجاج گفته است در تواریخ آمده منجمله به حجاج توصیه نموده که: «گوشت گوسفندان جوان بخور...» علت دار و نخور؛ پیوسته میوه رسیده تناول کن، غذا را خوب بجو؛ پس از ناهار بخواب و پس از شام ولو پنجاه قدم باشد راه برو.

وی به حجاج سفارش نمود که تا وقتی گرسنه نشده ای غذا نخور و هیچگاه و هیچوقت ادرار خود را نگاه ندار و زود زود بحمام برو.

وی به حجاج گفت: «چهار چیز است که عمر انسان را کوتاه گرداند و چه بسا باعث هلاکت گردد اول رفتن به حمام در حال شکم پری و امتلائی معده؛ دوم خوردن گوشت قورمه خشک شده؛ سوم آشامیدن آب سرد در حال نداشتن؛ چهارم نزدیکی با پیره زنان.

ویرا با مباحثان حجاج مباحثات و گفتگوهای است که عموماً به غلبه تیاذوق بر همه آنها منجر گردیده است.

دستورهای طبی بسیاری به حجاج و پسرش داده که شرح همه آنها از حوصله این کتاب خارج است. وی بسال ۶۹ هجری قمری مطابق با ۷۱۴ میلادی در پنجاه و سه سالگی وفات یافت.

تألیف وی کتابی است بنام «ابدال الادویه» که برای پسرش نوشته و در آن کیفیت حاضر ساختن دارو را از حیث کوبیدن و شیر کشیدن و قسمتی مربوط به توضیح داروهاست.

(۱۰) **زینب طبیبه بنی اود** - زینب از چشم پزشکان و درمیان عرب معروف بود. از وی حکایاتی درباره درمان چشم آمده است.

نگارش شرح حال اطباء دوران بنی امیه در این قسمت از کتاب فقط از نظر روشن شدن وضع طب و طبابت در آن دوران بود، تا آنکه در قسمت های دیگر کتاب مخصوصاً در قسمت «دوران ترجمه» تفاوت علمی و طبی بین دوران های مختلف طب اسلامی به ویژه خدمات ایرانیان بخوبی روشن و واضح گردد.

قسمت سوم

تاریخ طب در ایران و اسلام از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری قمری

فصل اول

(انقراض بنی امیه - خلافت عباسیان - تمرکز علمی بغداد - خدمات ایرانیان به علوم)

تاریخ طب و طبابت و سیر تکامل آن در ایران و اسلام از نیمه اول قرن دوم هجری قمری (انقراض خلافت بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان) تا اواسط قرن سوم هجری قمری که قریب یک قرن تمام می‌گردد، در ایران و مرکز تمدن اسلامی یعنی بغداد متفاوت می‌باشد.

در ایران می‌توان گفت، مکتب جندی‌شاپور با عظمت و اقتدار خود باقی بوده و از اواسط نیمه اول قرن دوم هجری قمری، که خلافت بنی عباس در بغداد بدست ایرانیان مستقر گردید، بغداد کم‌کم تمرکز علمی یافت. چنانکه در قسمت اول کتاب (کلیات) آمد، پس از درخشیدن ستاره بغداد کم‌کم مکتب جندی‌شاپور از اهمیت و مقام اولی خود افتاد و این سقوط در سده‌های سوم و چهارم بیشتر محسوس می‌گردد. علل و عوامل مختلفی که در افول ستاره اقبال جندی‌شاپور و مرکزیت یافتن بغداد دخالت داشته، بطور اجمال بشرح زیر است :

الف) بی اعتنائی بنی امیه به اقوام غیر عرب و عدم رضایت آنان (مخصوصاً ایرانیان) و عدم توجه خلفای اموی به علم و دانش و سرگرم به لشکر کشیها و غرق در لهو و لعب و عیش و خوشگذرانی. علت اساسی رونق بازار بغداد گردید، چنانکه شمه‌ای از آن در قسمت دوم کتاب آمد :

(ب) انقراض سلسله بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان و ایجاد شهر بغداد بعنوان مرکز خلافت و ارتباط این شهر با چندیشاپور و دنیای متمدن زمان ؛
 (ج) خدمات ایرانیان مخصوصاً برمکیان به تمرکز علمی بغداد ؛
 (د) سایر علل و عوامل موثری که در تمرکز علمی و طبی بغداد بصورت یک دارالعلم بزرگ در تاریخ مشهود میباشد و انتقال میراث علمی چندیشاپور و یونان و انطاکیه و اسکندریه به این شهر.

۱- عدم اعتناء خلفای بنی امیه به علوم و ملل غیر عرب و سرگرم به لشکرکشی ها و لهو و لعب
 در دوران بنی امیه دستگاه خلافت کاملاً عربی بود و نتیجه و محصول آن بصورت شعر بامنتهای تعصب بمانند دوران جاهلیت جلوه گیری مینمود و بشکل مدح دستگاه خلافت و هجو دشمنان دستگاه صورت تحقیق می یافت و با دوران بادیه نشینی اعراب تفاوت زیادی نداشت، جز آنکه بگوئیم

عده ای از اعراب از سرزمین عربستان با همان عادات و اخلاق و روحیه جاهلیت به سرزمین شام آمده و در آنجا سکنی نموده باشند.

علوم و فرهنگی که در دوران خلافت امویان میتوان از آنها نام برد (غیر از شعر و فصاحت و بلاغت زبان عربی) عبارت بودند از صرف و نحو و حدیث و فقه و مختصری تاریخ نویسی و خطابه و امثال آنها .

چنانکه در قسمت اول و دوم کتاب آمد، زندگی اعراب در دوران جاهلیت از نظر تمدن بسیار عقب افتاده بود، سهل است اصولاً شبیه زندگی نبود، که بتوان بدان نام عقب افتاده گذارد. از نظر آنکه قبائل بدوی اعراب دائماً با یکدیگر در جنگ بودند، ادامه حیات برای بیمار وضعیف امکان پذیر نبود. اما شعر و خطابه و فصاحت و بلاغت برای آنان بی اندازه پر ارزش و اهمیت بود و چنانکه آمد ارج و مقام علمی را در این شعبه از ادبیات میدانستند و این نظر که « خداوند زبان عرب را از زبانهای دیگر بهتر آفرید ». از یادگار آن زمان تا بحال باقی مانده است .

خلفای بنی امیه در نظریه بالا علاوه بر آنکه بمانند اعراب بادیه نشین مومن

قسمت سوم - تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۴۷

و معتقد بودند، از سرحد آن گذشته تعصب شدید درباره زبان عربی و اینکه جمیع علوم و فنون در زبان تازی است، داشتند.

اصولاً دستگاه خلافت دمشق به فرهنگ و علوم یونانی اعتنائی نداشت و برای آن‌ها پیشیزی ارزش قائل نبود، در صورتیکه تمدن یونانی و رومی در ایالت شام قبل از تسلط بنی‌امیه نقش بسیار معتبری را ایفاء می‌نمود.

آنچه که بطور اختصار میتوان در باره طب و علوم در دوران حکومت قریب صد ساله امویان (۴۱-۱۳۳ هجری قمری مطابق ۶۶۱-۷۵۰ میلادی) تذکر داد، در قسمت دوم کتاب آمد.

در این مبحث اضافه می‌نمائیم که: اصولاً نمی‌توان انتظار داشت، که خلفای بنی‌امیه توجهی بدان‌ش پزشکی داشته باشند و ما این مطلب را قبلاً مشروحاً متذکر گردیدیم. درباره دانشمندان علوم الهی فقط میتوان «یوحنا ی دمشقی»^۱ را که به «منصور عربی» مسمی بود نام برد، که مورد توجه معاویه بوده است.

فردی که در میان بنی‌امیه توجهی به علوم و طب و معارف یونان داشته خالد فرزند یزید (متوفی بسال ۸۵ یا ۹۰ هجری قمری مطابق با ۷۰۴ یا ۷۰۸ میلادی) بود که به علم کیمیا (شیمی) علاقه مفرط داشت.

وی فلاسفه یونان را در مصر جمع و آنانرا به ترجمه کتب کیمیائی و طبی و نجوم یونانی و مصری به عربی امر نمود. شاید این ترجمه‌ها اولین اثر یا آثار ترجمه‌ای که در دوران اسلامی است، باشند. بدین جهت ویرا به «فیلسوف مروانیان» لقب داده‌اند. و این عمل خالد در دوران بنی‌امیه تا اندازه‌ای چشم‌گیر گردیده است.

بعد از مورخان نام خالد را با جابر فرزند حیان^۲ شیمی‌دان بزرگ اشتباه کرده و اثر یا آثار جابر را به خالد نسبت داده‌اند.

۱ - Chrysorrhoeas

۲ - Geber

در مورد صنعت کیمیا و گمیاگری و شیمی در فصل مربوط به خدمات دانشمندان اسلامی (مخصوصاً رازی) بیشتر بحث خواهیم نمود، تا حق مطلب اداء گردد. مطلب دیگری که در دوران خلافت بنی امیه در تاریخ دیده میشود، آن است که، طبری در کتاب خود آورده که ولید خلیفه اموی سال ۸۸ هجری قمری (مطابق ۷۰۷ میلادی) جذامیان را از جامعه مردم مجزی نمود و برای آنان خوراک کافی مقرر داشته است، ایضاً برای آنان (جذامیان) بیمارستانی تأسیس نمود، که بنظر میرسد اولین بیمارستان اسلامی باشد.

اکنون که وضع علوم و طب با شرحی، که قبلاً آمد تا اندازه‌ای روشن شد، بپذیریم بچه نحو مرکز خلافت از عربستان به شام منتقل گردید، لذا میگوئیم:

معاویه سال ۱-۴۰ هجری قمری (مطابق با سال ۶۶۱ میلادی) خلافت اسلامی را در ایلیا (بیت المقدس) غصب کرد و مقر خود را به دمشق انتقال و بدین نحو خلافت اموی را تشکیل داد و این امر یعنی خلافت اموی تا سال ۱۳۳ هجری قمری (مطابق با سال ۷۵۰ میلادی) ادامه داشت.

مرکز خلافت اموی تا سال ۶۰-۱۰۰ هجری قمری (مطابق با سال ۷۲۴-۷۵۰ میلادی) در دمشق بود. در این سال هشام (دوران خلافت ۶۰-۱۰۵ هجری قمری مطابق ۷۲۴-۷۴۳ میلادی) در بیرون شهر دمشق برای سکونت خود منزلی انتخاب کرد، و از آن بعد خلفا فقط برای تشریفات مربوط به خلافت به دمشق میآمدند و همین امر باعث شد، که اعراب از خلفاء بنی امیه ناراضی گردند.

پس از آن در دوران مروان دوم (دوران خلافت ۱۲۷-۱۳۳ هجری قمری مطابق ۷۴۴-۷۵۰ میلادی) طغیان لشکریان سوریه و شورش خوارج عراق در موصل و شرح ایضاً شورش عده‌ای دیگر در جزیره العرب و فعالیت شورشیان سیحی همه دست بامست هم دادند، که مروان را با مشکل بزرگی روبرو نمود. از همه موضوعات بالا مهمتر، مشکل بزرگ ایرانیان در خراسان نیز مزید بر علت گردید، که نتیجه آن

قسمت سوم- تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۴۹

کومک بسیار بزرگی به سقوط بنی امیه نمود.

چون ایرانیان بر اثر شکست از اعراب از آنان بسیار ناراضی بودند ، پیوسته منتظر فرصت مناسبی بودند ، که جبران مافات را بنمایند . بدین جهت وجهات مذکوره در بالا در دوران خلافت اموی با توجه به تبعیض هائی که آنان نسبت بمسلمانان مخصوصاً مسلمانان غیر عرب روا میداشتند ، عدم رضایت عمومی مسلمانان و اعمال خلاف اخلاق و دور از جاده مسلمانی و دشمنی ها و فجایعی که بخاندان علی (ع) روا میداشتند و کومک ایرانیان و دوستان و مؤمنین بخاندان علی بن ابیطالب (ع) و تشکیل ، گروه های مجتمع و مخفی از اقوام و ملل مغلوبه و ناراضی ها ، همه دست بدست هم داده که حکومت بنی امیه منقرض گردد . نتیجه آن شورش بر بنی امیه و انتقال خلافت از بنی امیه به بنی عباس گردید .

در خاتمه این مبحث همانطور که در قسمت دوم کتاب آمد ، اصولاً خلفای بنی امیه بر اثر مغروق بودن در شهوات نفسانی و عدم اعتناء به اقوام و ملل غیر عرب و سایر موضوعاتی که در سطور بالا مذکور افتاد ، توجهی بعلوم نداشتند .

معاویه اول (دوران خلافت ۴۱-۶۱ هجری قمری مطابق ۶۶۱-۶۸۰ میلادی) و یزید اول فرزندی (دوران خلافت ۶۱-۶۴ هجری قمری مطابق با ۶۸۰-۶۸۳ میلادی) و عموم خلفای این سلسله جز معاویه دوم (۶۴ هجری قمری مطابق ۶۸۳ میلادی) که خلافتش قریب شش ماه بیش نبود و عمر بن عبدالعزیز (دوران خلافت ۹۹-۱۰۲ هجری قمری مطابق با ۷۱۷-۷۲۰ میلادی) و ولید اول (دوران خلافت ۸۶-۹۷ هجری قمری مطابق با ۷۰۵-۷۱۵ میلادی) که از حیث اخلاق و رفتار بمانند سایر خلفاء بنی امیه بوده ولی مختصر توجهی بعلوم نداشتند ، همه بدون استثنا با منتهای قساوت و ظلم حکومت نموده و از هر نوع عمل ناروا ابا نداشتند .

نکاتی چند که درباره دوران خلافت امویان چشم گیر میباشد و از دانستن آنها میتوان به وضع اجتماعی و علمی صد ساله حکومت آنان پی برد عبارتند از :

- (۱) آنکه معاویه و جانشینان وی همانند یک پادشاه نمونه عرب بودند؛
 (۲) آنکه خلفای بنی‌امیه در کار لشکرکشی و فتوحات تا آنجا که توانستند
 کوشش نمودند؛

۱- خلفای بنی‌امیه عموماً شبها را به خوشگذرانی و روابط اجتماعی می‌گذراندند. مثلاً معاویه علاقه تام به شنیدن اشعار و قصه و روایتهای تاریخی داشت و آنچه که ارتباط با قوم عرب بود، میل فراوان ابراز می‌نمود. پیوسته به خوردن و آشامیدن غذاهای لذیذ و نوشیدنی‌ها می‌پرداخت.

معروف است که در مطبخ وی عده‌ای از آشپزهای رومی خدمت می‌نمودند.

یزید فرزند وی (دوران خلافت ۶۱-۶۴ هجری قمری مطابق ۶۸۰-۶۸۳ میلادی) شرب خمر می‌نمود و مجلس شراب داشت. وی ابزارهای موسیقی را بدرباردمشقی وارد ساخت. ولید و عبدالملک نیز شراب می‌نوشیدند.

معروف است که عبدالملک (دوران خلافت ۶۶-۸۶ هجری قمری مطابق با ۶۸۵-۷۰۵ میلادی) چنان شراب می‌نوشید و در شرب چنان افراط می‌کرد، که مجبور بخوردن داروی قوی آور می‌شد.

ولید مردی بی بند و بار بود و گفته شده که وی عادت داشت، در حوضی از شراب شنا نماید و آن میزان شراب بنوشید، که سطح آن معلوم گردد. وی بیشتر در قصوری که در صحراها بود زندگی می‌کرد. جلسات شرابخوری ولید با حضور زنان راسشکر و رقاصه‌ها و خوانندگان و ساز و آواز در دربار و قصوروی مطلبی عادی بود.

بشرح ایضاً اغلب خلفای اسوی در لهو و لعب و شهوات و غرائز نفسانی مستغرق بودند.

خلفای اسوی علاوه بر آنکه قصور اختصاصی و محل نائی برای خوشگذرانی داشتند، دمشق را بصورت یک پایتخت بسیار مجالی و باشکوهی در آورده بودند، که با پایتخت‌های سایر امپراطوریه‌ها برابری می‌کرد. زندگی آنان یک زندگی شاهانه بود و از صورت زندگی ساده دوران خلفای راشدین بیرون آمده بود.

قسمت سوم - تا ریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۵۱

(۳) برقرار نمودن خلافت در خاندان اموی، بدین معنی که خلافت را سوروئی

→

۲- خلفای اموی تا آنجا که توانستند در ایجاد و نظم قشون و بحریه بزرگ وسلاحهای لازم که برای گشودن کشورها بمانند ماوراءالنهر و هندوستان و آفریقای شمالی و جنوب اروپای غربی و تشکیل یک امپراطوری وسیع از جبل طارق تا اوقیانوس هند و بسط این امپراطوری هرچه در قوه داشتند، بمنصبه ظهور درآوردند. نتیجه آن شد که لشکریان فاتح مسلمان در جمیع سرزمینهای بالا مستقر گردیده و به بسط زبان عربی منتهای جد را نمودند.

بن باب مثال متذکر میگردیم، که نیروهای اموی سه بار بر قسطنطنیه حمله نمودند و در هر سه مورد به باروهای شهر رسیدند، اما توفیق تسخیر این شهر را نیافتند.

بشرح ایضاً در تأسیس قلاع مستحکم و پایگاههای نظامی و امثال آن و مستحکم ساختن ثغور دمشق و بسیاری از شهرهای دیگر امپراطوری اسلام منتهای مجاهدت را نمودند.

از سرداران و خدمتگذاران و حکامی که حقی عظیم به گردن بنی امیه دارند، غیر از عمرو عاص سردار معروف اسلام و فاتح مصر و شام و مشاور معاویه باید نام حجاج بنی یوسف ثقفی و سوسی بن نصیر را نام برد.

توضیح آنکه حجاج را حقی عظیم بخاندان اموی است. وی از اهل طائف عربستان و ابتدا معلم بود. سپس قلم و درس را کنار گذاشت و شمشیر برداشت و بنفع حکومت بنی امیه، ابتدا عبدالله بن زبیر که مدت نه سال خلیفه بود بسال ۷۳ هجری قمری (مطابق ۶۹۲ میلادی) از میان برداشت و علاوه بر آن سرزمین عربستان را آرامش بخشید و در سال ۷۵ هجری قمری (مطابق ۶۹۴ میلادی) عراق را آرام نمود. در حقیقت وی یکی از خدمتگذاران واقعی بنی امیه بود.

طارق نائب سوسی بن نصیر بسال ۹۳ هجری قمری (مطابق ۷۱۱ میلادی) که از بربرها بود، ضمن حمله ای از جبل طارق گذشت و به اسپانیا رسید، که این امر مقدمه الحاق اسپانیا (اندلس) به امپراطوری اسلام میباشد.

غیر از ناسپردگان عده دیگری غیر از سرداران و سرگردگان خدمات بسیار معتبری به خلفای بنی امیه نمودند، که ذکر نام و اعمال همه آنها خارج از حوصله کتاب است.

نمودند :

۱) اقدامات کشوری و مالی^۲ و کشاورزی^۳ و ساختن ابنیه و عمارات و قصور

۱- آن دسته از خلفای بنی امیه ده از اولاد ابوسفیان (فرزند حرب فرزند اسید) بودند، عبارتند از معاویه اول و یزید اول و معاویه دوم (۶۴ هجری قمری مطابق ۶۸۳ میلادی) و آن دسته که اولاد حکم و سروان (حکم فرزند ابوالعاص فرزند اسید) بودند عبارتند از سروان اول و سه فرزندش، عبدالملک و محمد و عبدالعزیز که از عبدالعزیز عمر دوم و از عبدالملک هشام و یزید دوم و سلیمان و ولید اول و یزید دوم ولید دوم و از ولید اول ابراهیم و یزید سوم و از محمد یسر سوم سروان اول سروان دوم معروف به سروان حمار بحکومت و خلافت رسیدند (از ۶۴-۱۳۳ هجری قمری مطابق ۶۸۳-۷۵۰ میلادی).

۲- بنی امیه برای تنظیم و ترتیب حکومت خود، دیوانهای عمومی در کشورهای گشوده بمانند شام و عراق و ولایتهای دیگر ایجاد نمودند، که دفاتر آنها بدو در شام یونانی و در عراق و ولایتهای شرقی پهلوی بود.

بدیهی است سردسی که از صحرا برخاسته بودند و اطلاعاتی از کشورداری نداشتند جز آن چاره‌ای نبود، که بنحو بالا رفتار نمایند. اما در دوران عبدالملک این امر بر اثر تسلط خلفا بر کشورهای گشوده عموماً بزبان عربی شد. چنانکه در صحائف بالاستذکر گردیم تعصب فوق العاده بنی امیه مانع آن بود، که زبان غیر عرب در امپراطوریشان متداول گردد. بنابراین باسنتهای تعصب و جد زبان عربی جانشین زبانهای اصلی و ملی کشورها شد.

از آن گذشته خلفای اموی امپراطوری اسلام را به نه منطقه که عبارت بودند از شام و فلسطین - مصر - بصره و ایران و سیستان و خراسان و بحرین و عمان - حجاز - کوفه (عراق) - کرمان و ولایتهای سرحدی هند - افریقا - ارمنستان - یمن و عربستان جنوبی تقسیم نمودند. قبل از بنی امیه (در دوران قبل از اسلام و دوران خلفای راشدین تا زبان عبدالملک) در عربستان سکه‌های یونانی و رومی رواج داشت.

عبدالملک در دمشق بسال ۷۶ هجری قمری (مطابق ۶۹۵ میلادی) سکه‌های دینار طلا و درم نقره ضرب نمود. بعلاوه عبدالملک برای پیشرفت کارها یک رابطه نسبتاً منظم بین مرکز خلافت و ایالات و ولایات برقرار نمود، که یک دستگاه منظم پستی بود و همه کارمندان

قسمت سوم - تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۵۳

ومساجد وامثال آنها^۱.

این دستگاه موظف بودند اخبار را از نقاط مختلفه کشور باطلاح او برسانند. مالیاتی که از مردم گرفته میشد همان زکوة و یا صدقات بود. عده زیادی که جزو سپاهیان اسلام شده بودند، حقوق می گرفتند. بعدها بر اثر آنکه عده زیادی از مردم دهنشین به شهرها آمده و اسور کشاورزی را رها کرده، تا بخدست سپاه درآیند و نتیجه ضرر و زیان به خزانه دولت وارد آمد، آنان را به روستاهایشان برگردانده و مالیاتهای بر زمینها بسته شد.

۳- در مورد کشاورزی و کشیدن کانالها مخصوصاً نهرها (کانال) بین دجله و فرات زمینهای بایری قابل کشت گردید و این موضوع اخیر از جمله اقدامات حجاج معروف باشد.

۱- اما ساختن ابنیه و آثاری که از خلفای بنی اسیه در شهرها و سرزمین های خلافت آنان ایجاد گردیده بسیار است، که بعضی تا پنجاه سال قبل و بسیاری از آنها تا این زمان نیز باقی است.

مسجد اموی دمشق و قصر سلیمان خلیفه (دوران خلافت از ۹۷-۹۹ هجری قمری مطابق با ۷۱۵-۷۱۷ میلادی) در شهر رمله (اقامتگاه وی) و ساختن گنبدها و مناره ها و مساجد در امپراطوری اسلام از اقدامات خلفای اموی است.

ولید تعمیر و رونق و وسعت دادن به مسجد بزرگ مکه و ساختن جدید مسجد مدینه و چند مدرسه در سوریه و انتقال گنبد مسی سطل از بعلبک از یک کلیسا و نصب آن در مسجد پدرش رادربیت المقدس انجام داد. از همه مهمتر آنکه وی کلیسای یحییای عمه ان را (تعمیدگر) بصورت یکی از مساجد معتبره اسلامی درآورد.

بطور خلاصه در دوران خلفای اموی بسیاری از کلیساهای رومی تبدیل به مساجد گردیده است.

۲- انقراض بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان و ایجاد شهر بغداد بعنوان مرکز خلافت و احتیاج خلفای عباسی به اطباء جندی شاپور

مقدمه باید دانست که شورشهای متوالی ساکنان ایالات و ولایات اسلامی وعدم رضایت اقوام و ملل مختلفه و روی برتافتن مسلمانان از امویان مخصوصاً ایرانیان و مردم خراسان و مسلمانان و اقوام غیر عرب و بی اعتنائی امویان به اقوام و ملل بالا و مستغرق بودن خلفای اموی در لهو و لعب و عیش و عشرت و مخالفت با خاندانهای غیر اموی عرب و بسیاری علل دیگر که ذکر همه آنها خارج از حوصله کتاب است ، تمام دست بدست هم داده ، باعث انقراض سلسله امویان و روی کار آمدن عباسیان گردید.

ایرانیان مسلمان چنانکه انتظار مساوات از حقوق اجتماعی و اقتصادی با اعراب مسلمان را داشتند ، نا امید گردیده و درهمه موارد خود را پائین تر از اعراب میدیدند ، پایه و اساس نهضت ضد امویان را ریختند و در ولایات و ایالات حوزه حکومت بنی امیه در ایران یکی پس از دیگر این شورش صورت تحقق بخود گرفت و علم طغیان برافراشته شد ، که نتیجه آن بانقراض و زوال حکومت اموی منجر شد .

غیر از ایران سایر کشورهای گشوده شده نیز در انقراض خلافت امویان سهمی بسزا داشتند . در ایران اول دفعه «ابومسلم خراسانی» سال ۱۳۰ هجری قمری (مطابق ۷۴۷ میلادی) شورش خراسان را برپا کرد . وی که عامل عباسیان بود با کوسک ایرانیان مخصوصاً کشاورزان ایرانی توانست ، داخل سرگردیده و بر «نصر بن سیار» حاکم اموی خراسان غالب آید . ابومسلم پرچمی سیاه که پرچم اصلی پیغمبر اسلام (ص) و در آن دوران شعار عباسیان شده بود ، بدست گرفت و فرسایندگی انقلاب را عهده دار گردید .

پس از آن در سایر ولایات و ایالات ایران این شورش و انقلاب بر پا خاست و چون ایرانیان منتهای عدم رضایت از امویان داشتند ، ضمناً در دوران آخرین خلیفه اموی مروان دوم معروف به «مروان حمار» در سایر ولایات و ایالات حکومت اموی بمانند

قسمت سوم - تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۵۵

شام و عراق و فلسطین و اندلس و غیر آنها نیز شورش برخاسته بود، مروان نتوانست کاری انجام دهد، نتیجهٔ ستاره اقبال بنی اسیمه افول کرد.

اما سقوط مرو پایتخت خراسان در حقیقت ضربت نهائی بر علیّه امویان بحساب میآید، چرا که پس از سقوط این شهر مردم سایر شهرها و ولایات جرأت کم نظیری پیدا کرده و یک یک نقاط ایران به این نهضت بزرگ کوسک نمود و کار مروان دوم را تمام کردند.

آخرین مرحله‌ای که به شکست قطعی مروان منتهی گردید سال ۱۳۳ هجری قمری (مطابق ۷۵۰ میلادی) است. که خلیفه آخر اموی دست از جان شسته و با سپاه فراوان از حران آمد و در طرف راست رودخانه زاب بزرگ (از شعبات دجله) باقوای دشمن که سرکردگی «عبداله بن علی» بود مواجه و شکست خورد و ایالت بزرگ اموی یعنی شام و شهرهای دیگری در پی سقوط کردند. سپاهیان خراسان سرکردگی عبداله دروازه‌های شهرها را گشودند، فقط دمشق مقاومت می نمود، که آنهم پس از محاصره در همان سال (۱۳۳ هجری قمری) سقوط و خلیفه اموی فرار نمود. عبداله عده‌ای به تعقیب خلیفه فرستاد و آنان مروان دوم را در بیرون کلیسای ابوصیرا دستگیر نموده و بقتل رسانده و سرش را برای ابوالعباس فرستادند.

ابوالعباس در موقع سقوط مرو در کوفه پنهان شده بود. پس از آنکه سر مروان دوم را سپاهیان عبداله باننشانه‌های خلافت نزد او فرستادند، بر او ثابت شد، که دارها بروفق سرام او گردیده است. بدین شکل خلافت از امویان به عباسیان انتقال یافت و قدرت حکومت و خلافت از دمشق بجانب شرق گروید و بدین ترتیب پایتخت جدید از دمشق به کوفه انتقال یافت که دوران جدیدی در حکومت عربی مشاهده می گردد. موجودین این انتقال حکومت بیشتر ایرانیان مخصوصاً خراسانی‌ها میباشند، که آنان نگهبانان خاص خلیفه شدند. از آن پس ایرانیان بر اثر همین خدمات توانستند، مناصب بزرگ و معتبر را در خلافت عباسیان داشته و صاحب مشاغل مهم و مناصب عالی گردند.

امر بیعت مردم با ابوالعباس (دوران خلافت ۱۳۳-۱۳۷ هجری قمری مطابق ۷۵۰-۷۵۴ میلادی) در مسجد جامع کوفه روز دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۲ هجری قمری (مطابق با ۲۸ نوامبر ۷۴۹ میلادی) صورت تحقق یافت. ابوالعباس تا توانست خاندان بنی‌اسیه و کسان آنان را که زنده مانده بودند، کشت و علت آنکه ویرا سفاح (خونریز و جلاد) لقب دادند، همین امر بود.^۱

تنها کسی که توانست جان سالم بدر برد یکی از اسویان بود و پس که بعداً شرح آن بیاید.

سفاح در ابتدای امر با گروهی از علماء دین و فقها مشورت می‌کرد و از دشمنی مردم با بنی‌اسیه منتهای استفاده را نمود. وی ابتدا در «هاشمیه» در ناحیه انبار که قبلاً آنرا ساخته بود، نقل مکان نمود و دستورهایش بدون چون و چرا اجراء میشد. خاصه آنکه تمام مأموران دستگاه حکومت از بستگانش بودند و تا آنجا که توانست به قتل عام‌های بی نظیر پرداخت.

سفاح برای کارهای خلافت دفتری تأسیس نمود و مقامهای حکومتی و دولتی را باشخاص دلخواه خود سپرد. برای این دفتر یا بهتر بیاں داریم دیوان متصدی معین نمود، که همان وزراء عباسی میباشند. در حقیقت پس از خلیفه وزیر جانشین دوم وی بود.

وی در دوران حکومت یا خلافت پنج‌ساله خود پایه‌های حکومت بنی‌عباس

۱- در تاریخ طبری ج ۲ و ابن اثیر ج ۵ آمده است، که ابوالعباس در خطبه اول خود در مسجد جامع کوفه خود را سفاح نامید، که بعداً همین کلمه لقب او شد.

۲- انبار بر ساحل چپ فرات و اولین منزل تجاری بین حیرا و سوریه قرار داشت و چون در چهار راه مهمی واقع شده، بسیار بر اهمیت بود. انبار را شاپور اول بنام «پروزشاپور» یا «بزرگ شاپور» نام نهاد. بعدها این شهر مرکز روحانیان و زاهدان شد و ماریونان زاهد در این شهر بود و در همانجا وفات یافت. پس از مرگ وی بر گورش کلیسایی ساختند. در خارج این شهر صومعه معروف ماریونان (یا دیرالغراب) واقع است که زیارتگاه مسیحیان نسطوری بود.

را مستحکم ، سپس در قصر خود به بیماری آبله فوت کرد .
پس از سفاح «ابوجعفر» (دوران خلافت ۱۳۷-۱۵۹ هجری قمری مطابق ۷۵۴-۷۷۵ میلادی) برادر خوانده بزرگتر وی که از فرزند کنیز کی بود، در اقامتگاه خویش ادعای خلافت نمود و خود را بلقب «منصور» ملقب ساخت . وی در حقیقت بنیان گذار خلافت عباسیان است و پایه های حکومت آنان را محکم نمود .
متأسفانه منصور از ابتدای خلافت عده ای از سرداران و نام آوران ایرانی که خدمات گرانبھائی در تأسیس حکومت عباسی داشتند، بمانند ابومسلم خراسانی و عبدالله که بهمت و شمشیر وی در رونق کار عباسیان سهمی بسزا داشتند، ناجوانمردانه کشت و با این عمل تخم کینه در دل ایرانیان کاشته شد .
از آن گذشته عده دیگر از مسلمانان و از افراد خاندان علی (ع) نیز بدست منصور کشته شدند .

منصور پس از فراغت از کار دشمنان و مدعیان خلافت زمام امور را بکف گرفت و به رتق و فتق امور داخلی و جنگ بارومیان که دشمن دائمی غربی امپراطوری اسلام بود پرداخت .

چنانکه آمد مرکز خلافت در ابتدای کار عباسیان در هاشمیه بود، اما این محل بواسطه نزدیکی با حوزه متمردان کوفه و نزدیکی به بصره برای خلفاء چندان مناسب نبود، لذا منصور تصمیم به تغییر پایتخت و مقر اقامت نمود .

بعلاوه خلفای عباسی اصولاً مایل نبودند، که دمشق مرکز خلافت بماند ، بدین مناسبت منصور خلیفه دوم عباسی بجهات مذکور در بالا تصمیم گرفت ، برای خود پایتختی بنا نماید و پس از دیدن امکنه مختلفه بغداد را انتخاب نمود .

۱- بغداد شهری قدیمی بود که در زمان بابلیها به نام «بگ - دا - دو» نامیده میشد که بعداً ایرانیان آنرا بمعنای باغ خدا گرفته اند .

منصور برای شهرت دادن به بغداد و آنکه نام پایتخت در تمام جهان اسلام گسترش یابد ، عده‌ای زیادی از علمای کوفه و بصره از قبیل واعظان و محدثان و نحویان را به شهر بغداد فرا خواند و اینان توانستند از نظراتی رونق علمی به شهر بغداد بدهند .

بعدها در حومه بغداد در دهکده‌ای بنام « کرخ » شهر کوچکی بنام شد . که محله‌ای از محلات بغداد گردید . ایرانیان بیشتر در این محله سکونت داشتند . در این محله اولین بیمارستان بغداد یا اولین بیمارستان اسلامی بنام شد (اگر بیمارستان یا محل اجتماع بیماران جذامی و امثال آنها که در دوران ولید خلیفه اموی را بحساب نیاوریم) ، که شرح آن خواهد آمد . بعدها کرخ بطور قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت و در مدت کوتاهی مرکز تجاری غرب بغداد شد .

در این بیمارستان که تقریباً اولین بیمارستان در تمدن اسلامی میباشد ، در حقیقت گاهواره دانشمندی پزشکی بغداد گردید ، که اغلب پزشکان نامی بغداد ، منجمه خاندان بخشنشوع و دیگران در آن بطبابت و خدمت پرداخته‌اند ، که مرکز تعلیم دانش پزشکی بود . تا آنکه بعدها در دوران سلطنت عضدالدوله دیلمی پادشاه بزرگ آل بویه

باید دانست به توصیه خالد بن برمک ایرانی ، منصور بغداد را پایتخت قرار داد و چون خواست آنرا بنا نماید ، از منجم معروف ایرانی «نوبخت» (متوفی سال ۱۶۱ هجری قمری مطابق با ۷۷۶ میلادی) که زرتشتی و بدین اسلام ایمان آورده بود و ایضاً ، اشاء اله بن اثری = میشابن ابری = که ایرانی بهودی بود ، نظر خواست و به توصیه آنان شالوده شهر بغداد ریخته و پس از سه سال شهر بصورتی درآمد ، که اسکان زیستن در آن میسر شد . معروف است که منصور اول دفعه قصر اختصاصی خود را در مرکز شهر قرار داد و مسافت اقامتگاه درباریان با کاخ خلیفه یکسان بود . شهر نیز بوسیله چهار دروازه به ترتیب به خراسان و ایران ، کوفه و عربستان ، سوریه و شام ، بصره و جنوب راه داشت . ادارات و دیوان و قصر اختصاصی در داخل حصار بود ، کم کم بازار شهر و سایر ابنیه مورد احتیاج در شهر ساخته شد .

بیمارستان عضدی در آنجا احداث گردید.

شرح کامل مربوط به بیمارستان قدیمی بغداد و سایر بیمارستانها در فصل مربوط به بیمارستان های ایران و اسلام را بتفصیل خواهیم دید.

در دوره خلافت هارون الرشید کرخ بنحو قابل ملاحظه ای توسعه یافت و چنانکه آمد، مرکز تجاری غرب بغداد گردید.

پیدایش حومه های جدید در ساحل شرقی رودخانه دجله و انتقال مقر خلافت به این قسمت، شهر قدیمی را که منصور ساخته بود از رونق انداخت. مع هذا شهر بغداد و کرخ و حومه بغداد و سایر محلات جدید آن جمعاً مرکز بزرگی برای انتشار تمدن اسلامی و نتیجه علم طب بود.

شهر بغداد غیر از ساختمانهایی که در زمان منصور خلیفه پیدا درد، خصوصیات زیادی از آداب و رسوم ایرانیان را در برداشت و ایرانیان با کلاه های دراز زرتشتی و جامه رسمی در دربار حضور میافتند.

خلیفه علاوه بر استفاده از پزشکان ایرانی از سایر دانشمندان مسیحی و کلیمی و غیر عرب نیز استفادات کرده است. بعلاوه مجوسان ایرانی فلسفه هندوستان و چین را بدربار خلیفه ارمغان آورده و در رخنه دادن سایر علوم نیز سهمی بسزا داشتند.

منصور بر اثر بیماری سختی که مبتلی شده بود و احتیاج دامل به طبیب یافت که تمام اطباء بغداد از معالجت وی عاجز ماندند، بر حسب مشورت بامشاوران خود جورجیس (جرجیس) فرزند بختیشوع را از جندی شاپور خواست. وی (جورجیس) منصور را درمان کرد، که شرح کامل آن قبلاً ضمن فصل مربوط به دانشگاه جندی شاپور آمد و همین امر اولین رابطه طبی بین بغداد و جندی شاپور شد.

پس از منصور سایر خلفا بمانند هرون و مأمون و سایرین از اطباء جندی شاپور استفاده نموده و اطباء دانشمند این مکتب را برای درمان خود به بغداد می خواندند.

وضع بیمارستان اولی بغداد که احتیاج به شرح بیشتری دارد، در فصل مربوط به بیمارستان های اسلامی و ایرانی بعداً خواهد آمد.

بهر حال از اواسط قرن هشتم میلادی (مطابق قرن دوم هجری قمری) دانش یونانی و علوم دیگر به بغداد رخنه یافت و جمیع شعب علوم و طب و فرهنگ اسلامی رونق یافت و همانطور که قبلاً آمد، خلفای عباسی بنحوی از انحاء چه برای درمان خود و چه از نظرات دیگر دانشمندان جندی شاپور و سایر مراکز را به این شهر خوانده و توانستند، مرکزیت علمی برای بغداد قائل گردند.

اما بهره داسلی که بغداد در مورد علوم طبی یافته، در ابتدا بیشتر از جندی شاپور بود و این دانشگاه نقش بسیار مهمی در انتقال علوم طبی به بغداد داشت.

بطور اجمال و اختصار مکتب بغداد شاگرد مکتب جندی شاپور و نتیجه باید گفت که قسمت عمده طب اسلامی در حقیقت نتیجه خدمات جندی شاپوریان و مدیون دانشگاهیان جندی شاپور بوده است.

در این مبحث لازم به تذکر است که محبت های پادشاهان ساسانی همانند شاپور اول و شاپور دوم و خسرو انوشیروان که در نضج و رونق دانشگاه جندی شاپور منتهای کوشش وجد را نموده اند، نقش بسیار مهمی را در زیر بنای دارالعلم بغداد ایفاء نموده است، که مطالب مهم و معتبر این مقوله را در قسمت اول کتاب متذکر گردیدیم و دیگر احتیاج به تجدید و تکرار مطالب نمی باشیم.

بهر حال بغداد میراث خوار علم طب جندی شاپور است. خلفای عباسی عده ای از اطباء دانشمند جندی شاپور را به بغداد دعوت نمود و عده دیگری اصولاً در بغداد ماندگار شدند. منصور جورجیس فرزند بختیشوع را که رئیس بیمارستان جندی شاپور بود، مدت چهار سال در بغداد نگاهداشت و چنانکه در قسمت اول کتاب آمد، وی بعلت علاقه زیادی که به جندی شاپور (که در حقیقت وطن دوم وی بود) داشت، از خلیفه خواست به این شهر بیاید تا در کنار پدران و نیاکان خود بخاک سپرده شود. خلیفه اجازه داد. وی (جورجیس) شاگردش «عیسی فرزند شهالافا» را برای درمان خلیفه به بغداد فرستاد، اما از فرستادن بختیشوع دوم فرزند خود به بهانه آنکه، وجودش در بیمارستان جندی شاپور ضروری بود، استناع نمود.

خاندان بختیشوع قریب شش نسل و بیش از ۲۵۰ سال در امر پزشکی خدمات کم نظیری به عالم طب اسلامی نموده و تقریباً اطباء بلامنازع دوران بودند. شرح نسب نامه این خاندان در قسمت اول کتاب آمد و خدمات آنان نیز بعداً خواهد آمد.

بعد از آنکه منصور بغداد را پس از «هاشمیه» که میان کوفه و حیره قرار داشت، پایتخت خود قرارداد، از نظر آنکه محل بغداد برای اردوگاه جنگی بسیار مناسب بود و بعلاوه بعثت نزدیکی به رودخانه های دجله و فرات که اولی با مشرق تا سرحد چین مربوط و مربوط و راه تجاری از عراق به ارمنستان و نواحی مجاور بود و برای حمل خواربار و آذوقه بسیار مناسب و بشرح ایضاً رودخانه فرات بواسطه نزدیکی با سوریه و شهرهای غربی خیلی معتبر بود، بدین لحاظ مرکزیت یافتن بغداد صورت تحقیق بخود گرفت. مضافاً بدانکه منصور برای این شهر قریب چهار سال کوشش و مبلغ معتنا بیهی برای ساختن آن خرج کرد و برای این منظور قریب یکصد هزار صنعتگر و مهندس و کارگر عادی بکار گماشت، که همه آنها را از عراق و شام و سایر نقاط کشور اسلامی بدانجا کشانده بود.

منصور پس از آنکه شهر را بر ساحل غربی دجله در دهرای که در آن پایتختهای قبل از اسلام بودند، بنامود، بنام «دارالسلام» نامید، که باروئی دو گانه و خندق دور آن باخافه باروی سوسی که قریب نود پابندی داشت، برای شهر ساخت.

شهر چهار دروازه داشت و خیابانهای آن که به قصر خلیفه امتداد می یافت، بمانند شعاع های چرخ بود. قصر خلیفه بسیار مجلل بود، که شرح آن از حوصله این کتاب خارج است.

نا گفته نماند که منصور برای ساختن بغداد از ستاره شناسان کمک خواست و چون اینان محلی را برای ایجاد بغداد مناسب دانستند، بدین عمل مبادرت ورزید، بنحویکه در قرون وسطی یکی از شهرهای سهم دنیا گشت و خلیفه توانست، در کاخ خود بمانند شاهنشاهان ساسانی با منتهای عظمت و اقتدار روزگار گذراند.

میگویند منصور که با کمک ایرانیان توانست به شهر بغداد عظمت فوق العاده داد و تبعیت از معلمان و دستور دهندگان ایرانی، القاب و آداب و رسوم ایرانی را در بغداد متداول کرد. معروف است شخصاً منصور اولین کسی است که کلاه دراز ایرانی بر سر نهاد. بدیهی است رعایا نیز از وی تبعیت کردند و همین امر یعنی تبعیت از آداب و رسوم ایرانی، از خشونت اخلاقی و زندگی عربان کاست، که نتیجه آن طلعه بزرگ عصر طلایی تمدن اسلامی گردید.

منصور مردی دور اندیش و با اراده بود. وی بسال ۱۵۹ هجری قمری (مطابق با ۱۷ اکتبر ۷۷۵ میلادی) در نزدیکی مکه در موقع ادای حج مرد و چون دشمن بسیار داشت، در موقع دفن قریب یکصد گور در مکه کنند، ولی وی را محرمانه در قبری دیگر بخاک سپردند، تا دشمنان نتوانند قبرش را بشکافند.

پس از منصور مهدی جانشین وی شد و بترتیب هادی و هرون و امین و مأمون و معتصم و واثق و متوکل به خلافت رسیدند که در عهد خلافت این خلفاء دوران طلایی خلافت عباسیان میباشد.

شهر بغداد از زمان منصور بانی آن و پس از وی توسط سایر خلفاء عباسی چنانکه آمد، وسعت کامل یافت و ابنیه و عمارات و قصور عالییه و بیمارستانها و متحدهات دیگر در این شهر ایجاد شد. وسعت شهر چندین برابر گردید. حفر بسیاری از ترعه ها (کانال) و ایجاد مساجد و ساختمانها که عموماً از برکت وجود برمکیان انجام گرفت، همه به عظمت و رونق بغداد کمک شایانی نمود. میگویند اول کسی که در اسلام در ماه رمضان چراغ بمسجد روشن کرد، جعفر فرزند یحیی برمکی بود.

در خاتمه این مبحث متذکر میگردیم که هرون الرشید و پس از وی مأمون فرزندش و بشرح ایضاً سایر خلفاء بغداد را بصورت دارالعلم بزرگی نمودند، که علاوه بر ابنیه و عمارات و کاخهای رفیع و بیمارستانها و بناهای عظیم دیگر و وسعت دادن به این شهر و نقل و ترجمه کتب یونانی به سریانی و از سریانی به عربی و یا مستقیماً

از یونانی به عربی و همچنین ترجمه کتب هندی و تأسیس دارالترجمه و امثال آن بسیار جد و کوشش نمودند، که همه آنها را در فصول مربوطه خواهیم دید.

حال شمه‌ای از خدمات ایرانیان، مخصوصاً برمکیان (برامکه)،

۳- خدمات ایرانیان

آل برمک) در دربار خلفای عباسی و نتیجهٔ سرکزیت دادن

مخصوصاً برمکیان

به شهر بغداد و انتقال علوم سی‌پردازیم، لذا متذکر می‌گردیم:

به تمرکز علمی بغداد

در دوران منصور برای اولین مرتبه در تاریخ اسلام موضوع

وزارت پیش آمد، که ریشه آن در ایران است. وی اول کسی است که منصب وزارت

را به «خالد» فرزند «برمک» داد. مادر خالد زنی بود، که «قتیبه بن مسلم» ویرا در

بلخ باسیری گرفته بود. (سال ۸۷ هجری قمری = ۷۰۵ میلادی). پدرش برمک

رئیس کاهنان یک معبد بودائی در بلخ بود.

اما خالد علاوه بر آنکه دوست سفاح بود، قرابت رضاعی نیز با او داشت، بدین

معنی که زن خلیفه دختر او را شیر داده (مادر رضاعی) و دختر خلیفه از زن خالد

شیر خورده بود.

خالد در ابتدای کار بنی عباس مقام و کارش بالا گرفت و رئیس دیوان خراج

وسپس بسال ۱۴۸ هجری قمری (مطابق با ۷۶۵ میلادی) والی بین النهرین و طبرستان

شد. وی شورش این سرزمین را فرونشاند و خلاصه آنکه وی از مشاوران خاص

خلیفه بود و در تأسیس و بنیاد سلسله عباسیان سهمی بی نظیر داشت.

پس از خالد «یحیی» فرزندش والی ارمنستان شد و سپس مربی فرزند مهدی

هارون شد. یحیی در دوران خلافت هارون وزیر بزرگ دستگاه خلافت هارونی شد

و منتهای خدمت را به هارون نمود.

یحیی را چهار پسر بود بنام‌های «فضل» (والی خراسان) و «جعفر» (که

جانشین پدر شد) و «محمد» و «موسی». همه خاندان برمکی در دستگاه هارون قرب و

منزلتی بسزا داشتند، که افسانه‌های زیادی از این نزدیکی در تواریخ آمده و احتیاج

به نگارش ندارد.

سهدی که جانشین منصور بود ، یحیی برمکی را چنانکه آمد، به تربیت فرزندش هارون گمارد . یحیی در تربیت هارون جد فوق العاده کرد . هارون ویرا پدرمی خواند و اختیارات زیادی بوی داد .

یحیی با دو فرزندش فضل و جعفر قریب هیجده سال (از سال ۱۷۰ - ۱۸۸ هجری قمری مطابق ۷۸۶ - ۸۰۳ میلادی) تقریباً تمام قدرت را در قلمرو حکومت و خلافت عباسی در دست داشتند .

برمکیان در قصور عالیّه در شرق بغداد زندگی می نمودند و قصر جعفر که بنام «جعفری» موسوم بود، از قصور ممتازّه بغداد بشمار میرفت ، که بعدها مأسون آنرا برای اقامتگاه خود انتخاب نمود . میزان مال و ثروت و تمول برمکیان بر اثر توجه هارون بدانها بسیار زیاد و از اندازه خارج بود و تا آنجا که ممکن بود برمکیان برای خویشان و بستگان و مداحان خود بذل و بخشش فراوان می نمودند ، بطریقی که بخشش آنها زبانزد خاص و عام گردید .

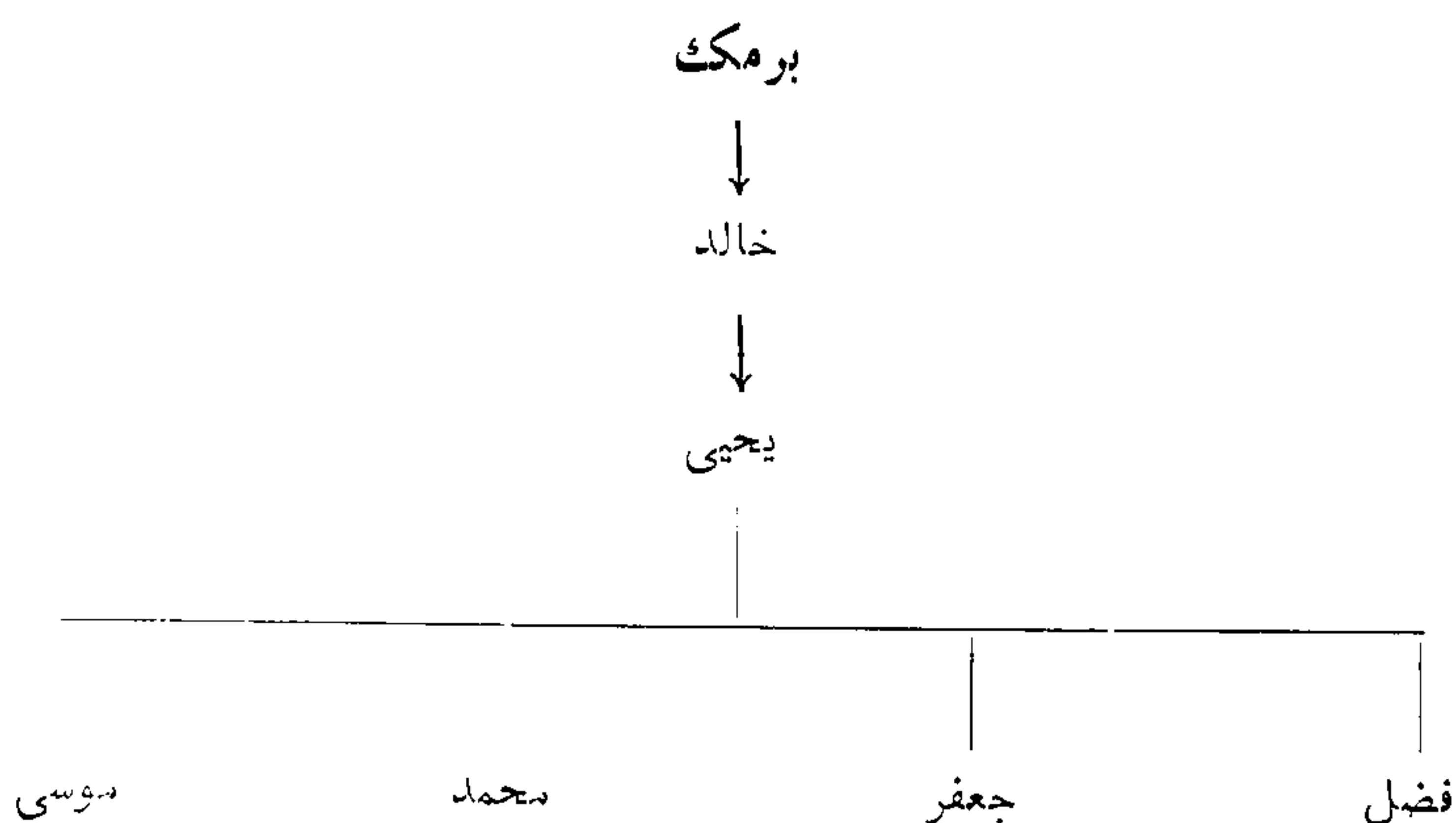
در زمان وزارت برمکیان حفر کانال های (ترعه ها) بسیار در بغداد ساخته شد . اینان تا توانستند به تشویق علماء و دانشمندان و انتقال علوم از کشورها و ملل و اقوام مجاور و دور دست به بغداد جد وافی کردند و تمام افراد خاندان برمکی در این امر مهم سهمی بسزا دارند .

بعلاوه جعفر شخصاً در سخن قدرتی عظیم و خط نیکو و انشاء بلیغ و فصیحی داشت ، که در بغداد شهرت فراوان یافته بود . اغلب مورخان عرب در این مورد در تواریخ خود آورده اند، که بواسطه وجود جعفر طبقه ای بنام «اهل قلم» پایه گذاری گردیده است . گذشته از جمیع موضوعات بالا برمکیان خدمات ذیقیمتی دیگر به شهر بغداد و امپراطوری اسلام نمودند .

متأسفانه بر اثر دسائس و توطئه ها و حسادتهای افراد و اطرافیان خلیفه و ترس وی (خلیفه) از قدرت برمکیان ، ستاره اقبال آنان افول یافت و خاندانشان منقرض گردید .

توضیح آنکه یحیی پدر جعفر از معاشرت و انس بی اندازه‌ای که پسرش و هارون با یکدیگر داشتند، چندان خوشحال نبود و وقایع ناگواری را پیش بینی می‌کرد و چون بعالم مذکور در سطور بالا نفوذ برمکیان و بالنتیجه ایرانیان در دربار خلافت زیاد شده بود، ترس و وا همه شدیدی هارون را گرفت، مضافاً بدانکه دائماً اطرافیان وی را بوسوسه و میداشتند. نتیجه آن شد، که خلیفه بخشم آمد و بسال ۱۸۷ هجری قمری (مطابق ۸۰۲ میلادی) جعفر را که سی و هفت ساله بود، کشت و سرش بریکی از پلهای بغداد آویزان نمود و دستور داد تا جسدش را دو نیمه نمایند و هر قسمت را بریکی پلهای دیگر بیاویزند.

نسب نامه برمکیان (آل برمک، برامکه)



بعضی گویند، بر اثر علاقه فراوانی که خلیفه به جعفر داشت و نمی‌توانست دوری و جدائی او را ببیند، ظاهراً اجازه داد تا با عباسه خواهر محبوبش ازدواج کند. اما در اثنای حج بر وی معلوم شد، که خواهرش طفلی آورده که در مکه پنهان نمود، بدین جهت امر بکشتن و بزدان انداختن برمکیان نمود.

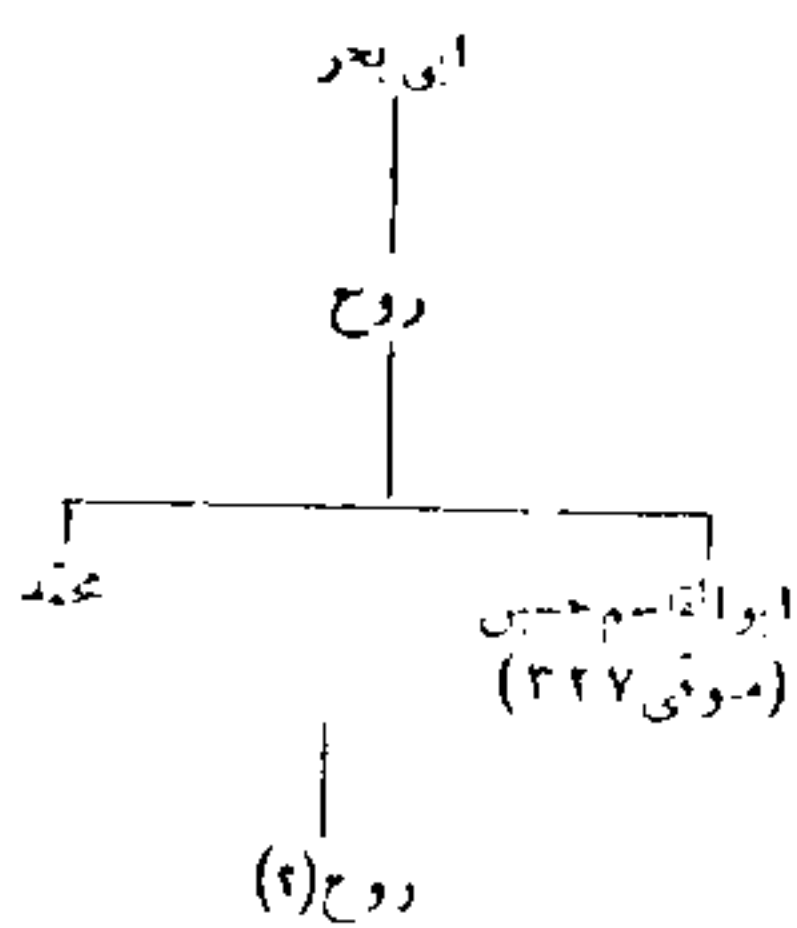
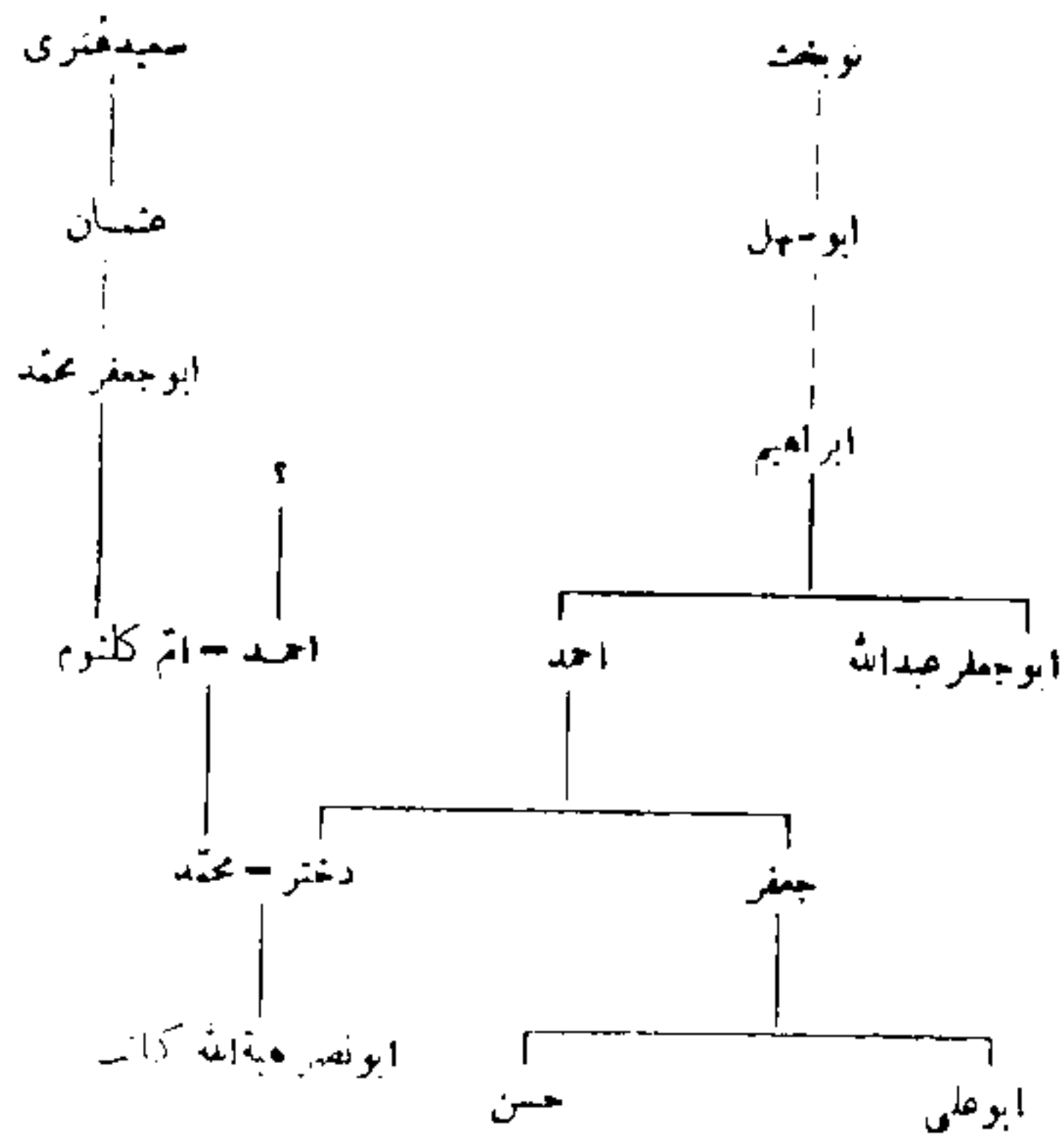
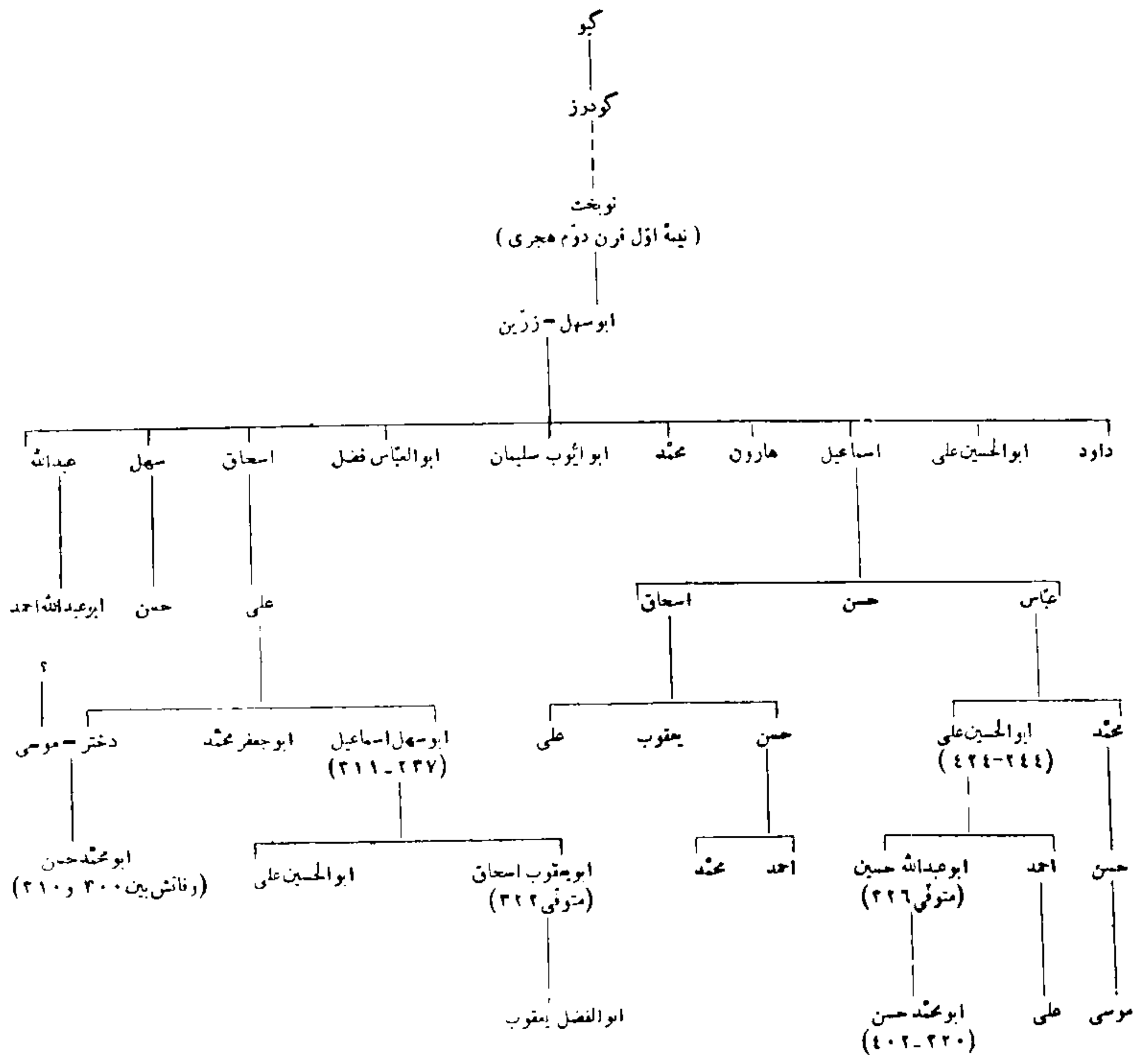
خلاصه آنکه جعفر بنحو بالا کشته شد و یحیی پدر پیر هفتاد ساله و فضل چهل و چهار ساله و دو فرزند دیگرش را گرفته بزندان انداخت. نتیجه آن شد که یحیی و فضل در زندان مردند (سال ۱۹۳ هجری قمری مطابق ۸۰۸ میلادی) و تمام دارائی خاندان برمکی را که بالغ بر ۶۷۶/۰۰ دینار نقد بود (غیر از املاک و کاخها و اثاث) مصادره نمود و بدین نحو خاندانی که کوشش فوق العاده در قوام و نضج و استحکام خلافت عباسیان داشتند سقوط نموده، منقرض گردید.

پس از آنکه خلافت به مأمون رسید آن عده از برمکیان که در حبس یا آزاد بودند، مورد توجه قرار گرفتند و مال و ثروت و افتخاراتشان به آنان مسترد گردید. برمکیان را حتی عظیم به خلفاء عباسی و نتیجهٔ به خلافت آنان و تمرکز بغداد بصورت شهر بزرگ علمی است. اینان به علوم یونانی توجه زیاد داشته و چون در سرو این علوم مورد توجه خاص بود، توانستند خدمات شایانی به بنی عباس بنمایند. ایضاً براسکه در نهضت علوم و انتقال و ترجمه آنها به بغداد، خدمات شایسته‌ای انجام داده‌اند. منجمه کتابهایی که بدستور برمکیان به عربی ترجمه گردید، کتاب «المجسطی» است.

توضیح آنکه یحیی فرزند خالد فرزند برمک چون به این کتاب علاقه زیاد داشت، عده‌ای را به ترجمه آن گمارد. پس از آنکه این ترجمه‌ها تهیه شد، از آنها ناراضی بود، لذا دو نفر بنام‌های «ابوحسان» و «سلم» (رئیس بیت الحکمه) را برای این امر انتخاب نمود و این دو ترجمه خوبتر و فصیحتر را انجام دادند.

از خاندانهای دیگر ایرانی باید نام «بنی موسی یا بنی منجم یا بنی شاگرد» را نام برد. موسی را سه فرزند بود بنامهای محمد و احمد و حسن. موسی در علم هندسه بسیار وارد و محیط بود. چون موسی فوت کرد سه فرزندش صغیر بودند. مأمون آنان را در دارالحکمه بدست استادان و متصدیان آن سپرد و نتیجه آن شد، که فرزند ارشد موسی بنام محمد و سکنی به ابوجعفر در علوم هندسه و نجوم و منطق مقام ارجمندی

شجره نسب نوبختیان



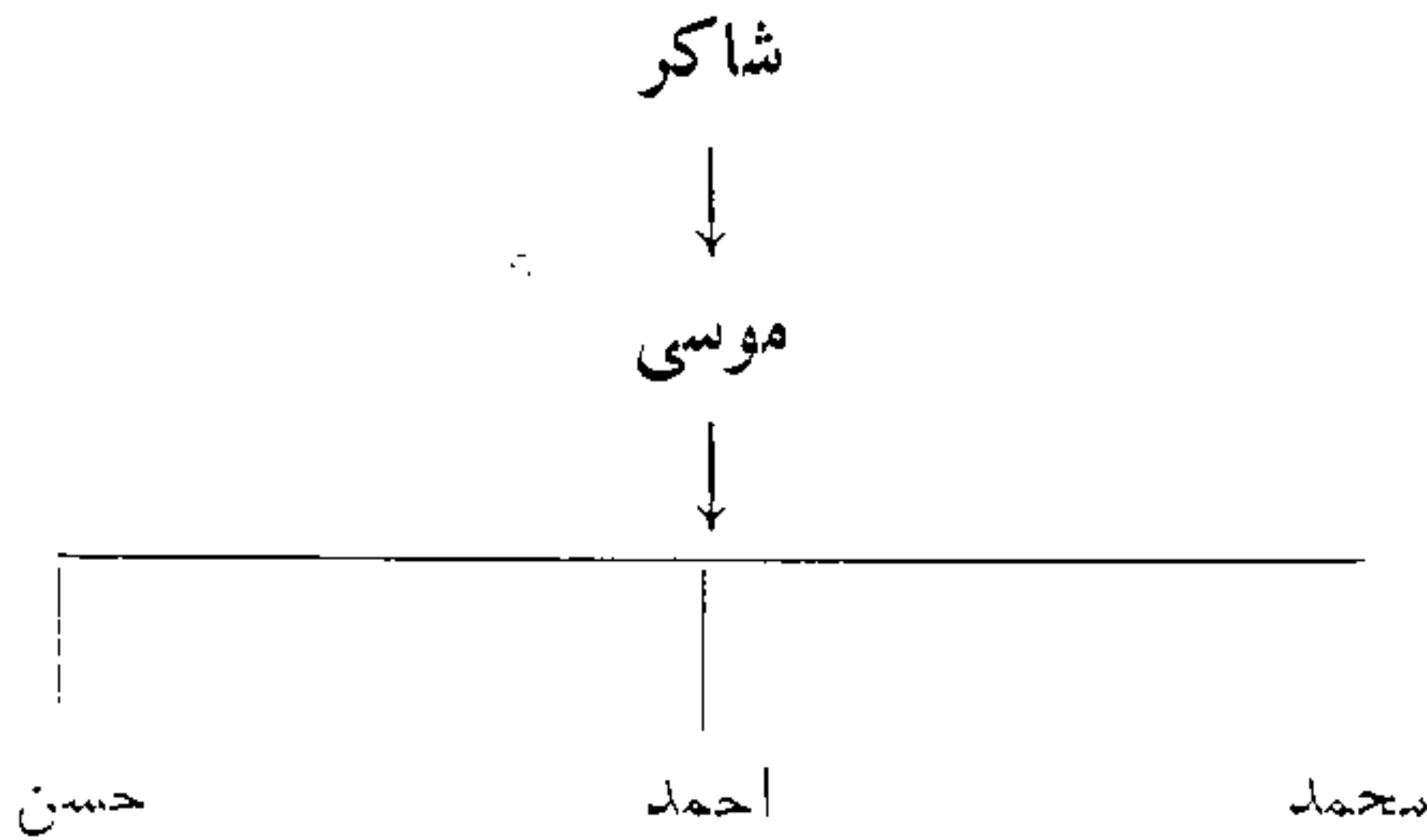
ابوطالب نوبختی
(بنه اول قرن چهارم هجری)

(نقل از کتاب خاندان نوبختی تألیف مرحوم عباس اقبال آشتیانی)

یافت. وی توانست بسیاری از کتب در علوم بالا را بعربی برگرداند. دوبرادر دیگر یعنی احمد و حسن نیز با جده فوق العاده درباره علوم هندسی و حیل (مکانیک) خدمات شایسته‌ای انجام دادند و تا آنجا که ممکن بود، بترجمه و نقل علوم عربی همت گماشتند و چون مال فوق العاده و دارائی زیاد داشتند، از بذل مال هیچ فروگذار نمودند.

خدمت بزرگ بنی موسی که ذکر آن در این مختصر بسیار واجب است، آنکه اینان باعث شدند، که عده‌ای از مترجمان بمانند حنین فرزند اسحق را به شهرهای

بنی موسی (بنی منجم = بنی شاگر)



(متوفی بسال ۲۵۸ هجری قمری)

= ۸۷۱ میلادی

روم فرستاد، تا کتب مربوط به علوم هندسه و حساب و موسیقی و طب را به بغداد بیاورند. غیر از «حنین فرزند اسحق» مترجمان و ناقلان دیگر علوم بمانند «جیش فرزند حسن» و «ثابت فرزند قره» را مال فراوان میدادند، که جمیع معلومات و اطلاعات یونانیان را به عربی انتقال دهند.

از افراد خاندان نوبختی که حقی عظیم به تمدن اسلامی و پیشرفت علم در دارالسلام بغداد دارد، باید «عبداله بن ابوسهل بن نوبخت» منجم معروف دوران قبل از مأمون و زمان این خلیفه را نام برد. (رجوع شود به شجره نسب نوبختیان).

از افراد دیگری که در باب طب و طبابت در دوران خلفای عباسی سهمی بسزا داشتند «سهل فرزند شاپور فرزند سهل» (سهل بن شاپور بن سهل) که از مردم اهواز و معروف به «کوسج» که در دوران مأمون میزیسته است. ایضاً «شاپور فرزند سهل ایرانی» (شاپور بن سهل) متوفی در دوران مهدی خلیفه نیز از کسانی است، که در باب طب خدماتی انجام داده است.

از آن گذشته عده‌ای از ایرانیان در باب انتقال علوم و ترجمه‌های کتب علمی و طبی سهمی شایسته دارند، که تعدادی از آنان ضمن فصل مربوط به دانشگاه چندیشاپور آمد.

غیر از ایرانیان دانشمندان دیگر در دوران خلفای عباسی خدماتی بسزا در ترجمه و انتقال علوم در تمدن اسلامی دارند، که عموماً غیر عرب بودند. شرح حال و خدمات همه دانشمندان بالا بعداً خواهد آمد.

غیر از عوامل مذکوره در بالا که عدم اعتماد خلفای عباسی بدستگاه دمشق و پزشکان بنی‌امیه و غلبه قوم غالب بر کشورهای گشوده شده، یعنی ایران و روم و مصر و سایر کشورها و نیز زبان عربی و اقدام به ترجمه کتب یونانی به عربی و یا به

۴- سایر عوامل مؤثر

در تمرکز علمی و طبی بغداد

سریانی و سپس به عربی (مخصوصاً کتابهای بقراط و جالینوس) و ترجمه علماء و دانشمندان، یا بهتر بیاوریم علماء سلسل مغلوبه به مرکزی آید قدرت در آن مجتمع شده و نیروی قوی دستگاه خلافت بنی‌عباس، که همه دست بدست هم داده، تا بغداد از هر حیث مرکز علمی گردد و بسط امپراطوری اسلام و اسلام آوردن سلسل و اقوام مختلفه که نتیجه

آن گسترش زبان عربی گردید، که تمام بر سر کزیت یسافتن علمی بغداد کمک شایان نموده، که بعدها این گسترش به شمال افریقا و اسپانیا کشانده شد.

با ذکر مطالب بالا موضوع تمرکز علمی بغداد تا اندازه‌ای روشن گردید، چنانکه حیت شهرت بغداد باعث شد از اطراف و اکناف برای طلب دانش و استفاده از مرکز خلافت (چه از نظر مادی و چه معنوی) عده زیادی در صدد استفادات برآیند، که نتیجه آن انقراض علمی دانشگاه چندیشاپور و درخشیدن ستاره اقبال بغداد گردید، با توجه بآنکه دو خلیفه عباسی هارون و مأمون در کار ترجمه کتب طبی یونانی و استفاده از علماء غیر عرب منتهای مجاهدت و کوشش را نمودند. از آن گذشته در دوران این دو خلیفه تشویق زیادی از هرحیث از دانشمندان بعمل آمد و تا آنجا که ممکن بود، استفادات علمی بعمل آمد. منتهی باید دانست که در دوران این دو خلیفه عباسی عامل بزرگ وزیران ایرانی بودند.

نکته دیگری که در آن در این قسمت بسیار لازم است، آنکه اصولاً بغداد در نزدیکی شهرهای قیسئون و سلوکیه و سران نیز دیگری که سهم بسزائی در تمدن قبل از اسلام داشتند، قرار داشت و وجود این مراکز کمک بزرگی در امر تمرکز علمی بغداد داشتند، چرا که چنین بنظر میرسد، بقایای دانشمندان مراکز بالا که در دوران شاهنشاهی ساسانی نقش نشی نسبتاً معتبر در علوم داشتند، برای بغداد سایه علمی تهیه نمودند.

لازم به تذکر است که در دوران خلافت بین مهدی و واثق (مخصوصاً در زمان خلافت هارون و پسرش مأمون) دوران طلایی عهد عباسیان است، و در عهد این دو خلیفه دوران طلایی از سایر خانهای اسلامی معروفتر و معتبرتر گردید. اما بحق باید گفت، منصور بنیان گزار نهضت علمی در عهد عباسیان است، منتهی جنبش بی نظیری که در زمان مأمون درباره علوم (مخصوصاً علم طب) بعمل آمد، بسیار چشم گیر میباشد.

زمان هارون الرشید خلیفه بزرگ عباسی معادف با حکومت و فرمانروائی شارلمانی^۱

^۱ - Charlemagne

(شارل بزرگ) بود، که با یکدیگر روابط دوستانه و فرهنگی داشتند، منتهی هارون از شارلمانی بالاتر و قویتر و مخصوصاً از جهت فرهنگی مرکز خلافت یعنی بغداد بر قلمرو حکومت شارلمانی برتری داشت.

موضوع ارتباط بین شارلمانی و هارون از نظر سیاسی بود و آن اینکه چون شارلمانی دریافت، برای مقابله با دشمنان روسی همکاری یا همداست بهتر از هارون نمی‌دید، بدین جهت برای تفوق یافتن بر رقباء خود با هارون رابطه برقرار نمود. میگویند این رابطه بصورت مبادله سفیرانی و هدایائی چند صورت تحقیق بخود گرفت.

از جمله هدایائی که شارلمانی برای هارون فرستاده، پارچه‌های ظریف و یک ساعت دقیق و یک فیل و لوازم عطری بود. در برابر هارون یک ارغن (آلت و دستگاه موسیقی) برای شارلمانی ارسال داشته است.

از آن گذشته ارتباط و مبادله نوشته‌ها و مکاتبات سیاسی نیز در میان بود، که بین هارون و شارلمانی برقرار بوده است. بعلاوه هارون رابطه با پادشاه هند داشته و از طرف پادشاه هند نیز هدایای گرانبهائی جهت هارون فرستاده شده است. بشرح ایضاً میگویند مأمون از امپراطور روم هدیه یا هدایائی دریافت داشته است.

اما ریشه رابطه‌ای که بین امپراطوری اسلام و روم شرقی بود، بواسطه مرزهای نزدیک آنها از دوران ساسانیان می‌باشد. توضیح آنکه کشمکش و نزاع بین شاهنشاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی از قبل اسلام بععلل مختلفه پیوسته دوام داشت و چنانکه شرح مختصری از آن در قسمت اول کتاب آمد، این کشمکش عاکنی به غلبه ایران و زمانی به غلبه روم منتهی می‌گردید.

درابتدای خلافت عباسیان و ایجاد شهر بغداد از طرف دیگر اشتغال خلفا به امور داخلی باعث گردید، که روسیان مرزهای خود را بداخل خاك اسلام پیشرفت داده و نتیجه سرحداتی روسی جلو تراآمده تا آنجا که قسطنطنین پنجم (۶۴۵-۷۵۵ میلادی) حدود شرقی امپراطوری روم شرقی را

به ارمنستان و آسیای صغیر نزدیکتر نمود، سهل است، این حدود را جلوتر برد. نتیجه‌ای که از این پیشروی حاصل شد، آنکه مهدی جنگ با رومیان را از نو آغاز کرد و هارون فرزند مهدی بسرکردگی قشون گماشته شد و پیشروی قابل ملاحظه نمود. گرچه وی نتوانست تا قسطنطنیه پایتخت روم شرقی برسد، اما تا نزدیک بسفور رسید. در این هنگام فرزند قسطنطنین پنجم که قسطنطنین ششم و بنام ملکه ایرن بود، بناچار از در صلح آمد و طبق عهدنامه‌ای اجباراً غرامت زیادی پرداخت. همین امر باعث شد که هارون معروف و از طرف پدر به لقب «رشید» ملقب گردید، و بعداً خلیفه بزرگ عباسی شد.

بنامفانده صلح با امپراطوری روم شرقی دواسی نیافت و پس از ملکه ایرن شخصی دیگری به امپراطوری روم رسید که نیتفور اول^۱ نام داشت (۱۸۶-۱۹۶ هجری قمری مطابق با ۸۰۲-۸۱۱ میلادی). نیتفور عهدنامه ایرن را نقض نمود. در آن هنگام هارون خلیفه عباسی بود. نیتفور نامه‌ای به هارون نوشت و غرامت و باجی که هارون در جنگ با ایرن از روم شرقی گرفته بود، درخواست کرد. هارون در ظاهر نامه نیتفور جوابی بسیار توهمین آمیز نوشت که: «ای کافر زاده جواب آنست که خواهی دید، نه آنچه که خواهی شنید».

آنگاه هارون حمله به امپراطوری روم شرقی را آغاز نمود و آسیای صغیر را تصرف کرد و علاوه بر جزیره به سائمان قسمتها و شهرهای متصرفی باج و هن آوری برای امپراطور معین نمود. بدین وضع هارون توانست قدرتی بس عجیب در برابر امپراطوران روم شرقی نشان دهد، که در حقیقت در زمان این خلیفه دولت عباسی در منتهای اقتدار و عظمت قرار گرفت.

پس از هارون در زمان معتصم خلیفه نیز با سپاهی عظیم که نظیر آن هیچکس از خلفا نتوانسته بودند تهیه و تدارک نمایند، به امپراطوری روم شرقی حمله کرد و با آنکه اراضی و سرزمین‌های زیادی از روم را گرفت، با اینحال نتوانست به هدف اصلی

که تصرف قسطنطنیه بود، برسد.

امر مربوط به رسیدن قسطنطنیه در زمان مأسون نیز شروع گردید، ولی بواسطه مرگ وی صورت تحقیق نیافت.

بهر حال شهر بغداد دوران عظمت و جلالی در عهد هرون و مأسون یافت و از نظر ثروت و بنا و عظمت ساختمانها با امپراطوری روم رقابت میکرد و حکایات زیادی در تواریخ از این عظمت و جلال آمده است.

قصر یا قصور خلفاء عباسی و حرمسراها و خواجگان و تزئینات کاخها و زینت آلات و جواهرهای ذقیمت برای زنهای خلیفه و اطرافیان چنان بود، که بسیاری از این روایات بیشتر به افسانه شبیه میباشد.

شهر بغداد برای جشنهای رسمی و عروسی و حج و یا استقبال سفیران آیین بندی میکردید و خلفا تا آنجا که ممکن بود، باین قبیل امور به جلال شهر و اهمیت آن اقدام می نمودند و برای جشنها و امثال آن چنان مخارجی مینمودند، که باور نکردنی است.

تمام این مطالب از خلال ادب عرب در آن دوران که توسط شعراء و بلغاء آمده است، بخوبی مستند میگردد، که دستگاه خلافت کمتر از دستگاه سلطنت نبوده. تنها کشور و پایتختی که از این جهات بر ممالک اسلامی و بغداد برتری داشت، کشور روم و قسطنطنیه بود.

از جشنهای عروسی معروف که در بغداد اتفاق افتاد جشن ازدواج مأسون با پوران دختر هیجده ساله وزیرش حسن فرزند سهل است که در سال ۲۰۴ هجری قمری (مطابق ۸۲۵ میلادی) میباشد. در این جشن آنطور که معروف است عروس و داماد بر بوریا ئی از طلا که بایاقوت و مروارید مرصع شده بود، نشسته بودند و مرواریدها بر سر داماد و عروس شاپاش شد و شب با شمعها بمانند روز روشن بود و چنان اسراف در خرج درم و دینار نمودند، که وصف آن غیر قابل تصور است. بشرح ایضاً برای استقبال و پذیرائی سفیران روم چنان پذیرائی در شهر و کوچه و کاخها بعمل میآمد،

که آنان در حیرت می ماندند و رامشگران و خنیاگران و رقاصان آنان را مشغول میداشتند و با غذاهای مطبوع پذیرائی بعمل میآمد. چنان سالنها و اطاقها و هوای باغ را معطر می ساختند، که بسیار دل انگیز می گردید.

این قبیل تفریها نه فقط برای پذیرائی خارجیان بود، بلکه برای شب های خلغاء نیز برقرار میگردد و چنان از لذائذ مادی برخوردار میشدند، که در عالم هستی و خوشی اسراف زیاد و بخشش های فراوان می نمودند.

خلاصه آنکه خلغاء و وزیران و افسران خلیفه و خواجگان همه در منتهای خوشی و شاد نامی بسر میبردند و خدمتگزاران خلیفه چنان سرشار از بذل و بخشش خلیفه می شدند، که حدی بر آن متصور نبود.

بنای آذینهای متعدد در بغداد در ساحل دجله و ساختن بازارهای زیبا و خیابانها و نوحه ها و نهرها (کانال) و بیمارستانها همه به جلال و عظمت و رونق بغداد افزود. در ابتدا مأمون قصر جعفر بر مکی که بر ساحل شرقی دجله بود مقر خلافت خود نموده بود. بطور خلاصه بغداد جانشین و میراث خوار اغلب شهرهای تمدن قبل از اسلام همانند چندیشاپور و بابل و تیسفون و اور و امشال آنها شد و بصورت یک مرکز تجاری بزرگ درآمد، که با چین و هند و آسیای صغیر و روم شرقی و یونان و آفریقا و مصر و سوریه و عربستان و اروپا دادوستد داشتند، که شرح همه آنها از حوصله این کتاب خارج است.

فصل دوم

پزشکان و دانشمندان دوران خلافت عباسیان (مخصوصاً تا عهد مأمون)

در این فصل نام عده‌ای از اطباء و دانشمندان و حکیمان و مترجمان دوران خلفاء بنی عباس (مخصوصاً تا آخر عهد مأمون) را فهرست وار از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرانیم. ضمناً متذکر می‌گردیم که اغلب پزشکان و فیلسوفان و دانشمندان این دوران غیر عرب بودند. دانشمندان ایرانی مخصوصاً پزشکان چند پیاپی سهم بسیار بزرگی در پیشرفت و نهضت تمدن اسلامی داشتند.

ابن الندیم در کتاب «الفهرست» و سلیمان بن حسان اندلسی معروف به ابن جلیج در کتاب «طبقات الاطباء والحکماء» و جمال الدین قفطی در کتاب «اخبار العلماء باخبار الحکماء» و شیخ موفق الدین معروف به ابن ابی اصیبعه در کتاب «عیون الابدان فی طبقات الاطباء» از پزشکان و علماء و فلاسفه دوران خلافت بنی عباس (۱۳۳-۶۵۶ هجری قمری = ۷۴۹/۵۰-۶۰۹/۱۲۵۹ میلادی) که قریب پانصد و بیست و چهار سال بطول انجامیده، اسم برده‌اند.

همه مورخان و تذکره نویسان نامبرده در بالا حکماء و اطباء و مترجمان و دانشمندان جهان را تا دوران خود متذکر گردیده‌اند.

مثلاً ابن الندیم (محمد بن اسحق ۲۹۷-۳۸۵ مطابق با ۹۰۹/۱۰-۹۶۲ میلادی) در الفهرست و ابن جلیج (ابوداود سلیمان بن حسان الاندلسی) در کتاب خود که بسال ۳۷۷ هجری قمری مطابق ۹۸۷/۸ میلادی تألیف نمود، هر دو تاریخ اطباء و حکماء را تا اواخر قرن چهارم هجری قمری متذکر شده‌اند (وفات ابن جلیج در حدود سال ۳۸۴ هجری قمری - ۹۹۴ میلادی اتفاق افتاده است).

اما قفطی (جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی بن

احمد بن محمد بن اسحق بن محمد بن ربیعۃ الشیبانی القفطی الوزير (۵۶۳ - ۶۴۶ هجری قمری مطابق ۱۱۶۷/۸ - ۱۲۴۸/۹ میلادی) و ابن ابی اصیبعه (ابوالعباس احمد بن قاسم سلقب به شیخ موفق الدین متوفی سال ۶۶۸ هجری قمری مطابق ۱۲۶۹/۷۰ میلادی) تاریخ اطباء و حکماء و مترجمان و شرح حال و مولفات آنان را تا قریب هفت قرن تألیف نموده اند.

چنانکه ملاحظه میگردد، تألیف ابن ابی اصیبعه از همه تألیف بالا جدیدتر بزمان ما میباشد و داسلتر از سایرین است، چرا که جمیع اطلاعات اسلاف خود را جمع آوری نموده است.

ابن الندیم در مقالات هفتم و دهم کتاب خود قریب یکصد و هشتاد دانشمند و طبیب و حکیم و مترجم (در عالم اسلام تا زمان خود) را فهرست وار و ابن جاجل قریب دوازده نفر (در مشرق امپراطوری اسلام) و قفطی قریب یکصد و سی طبیب و حکیم و عالم و مترجم (در مشرق امپراطوری اسلام) و قریب چهارصد و پنجاه طبیب و فیلسوف و عالم و منجم و سایر دانشمندان جهان را بطور اعم نام برده است، ولی ابن ابی اصیبعه در باب هشتم (اطباء سریانی در ابتدای ظهور دولت بنی عباس) و در باب نهم (شرح مترجمان کتاب طبی از یونانی به عربی) و در باب دهم (در شرح اطباء عراق و جزیره و دیاربکر) و در باب یازدهم (در شرح حال اطباء و دانشمندان شهرهای ایران) و در باب دوازدهم (شرح حال اطباء هندی الاصل) را در کتاب تألیفی خود بشرح زیر متذکر گردیده است :

الف) در باب هشتم از کتاب اول (در شرح حال و مقام علمی و طبیی اطباء سریانی در ابتدای ظهور بنی عباس) سی و چهار نفر :

ب) در باب نهم (در شرح حال اطباء و دانشمندان مترجم) پنجاه و شش نفر :

ج) در باب دهم (در شرح حال اطباء و دانشمندان عراق و جزیره و دیاربکر)

هشتاد و دو نفر :

قسمت سوم - تا ریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۷۷

(د) در باب یازدهم [در شرح حال اطباء و دانشمندان شهرهای ایران (غیرعرب)] بیست و سه نفر؛

(ه) در باب دوازدهم کتاب (در شرح حال اطباء و دانشمندانی که اصل آنها هندی بوده) شش نفر را ذکر کرده است؛

(و) آنگاه در بابهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم شرح حال و مقام و مولفات علماء و اطباء و فلاسفه بلاد مغرب (شمال آفریقا و اسپانیا) و مصر و شام را متذکر شده است.

چون ابن ابی اصیبعه آخرین مورخ و تذکره نویس در میان چهار مورخ بالاست، چنین بنظر میرسد، که شرح حال علماء و اطباء و امثال آنها از تمام کتب تألیفی سه مورخ اولی کاملتر و مشروح تر میباشد، مضافاً بدانکه شخصاً عقائد و نظرات خود را بر نظرات و گفته های پیشینیان اضافه نموده و مولفات همه دانشمندان در کتاب وی مفصل تر از سایرین آمده است.

اکنون به ذکر نام پزشکان دوران خلفای عباسی می پردازیم و ضمناً متذکر میگردیم، که بسیاری از آنان از مکتب جندی شاپور و یا غیر مستقیم از این دستگاه کسب علم نموده اند، میباشد.

۱- «خاندان بختشیوع» که شرح حال تمام اطباء و حکماء این خاندان ضمن مبحث جندی شاپور بتفصیل آمد. همه آنان مسیحی نستوری بودند (رجوع شود به نسب نامه)؛

۲- «خاندان ماسویه» که سرشته آنان «ماسویه اول یا ماسویه پدر» میباشد. وی در جندی شاپور بطبابت اشتغال داشت و مخصوصاً در داروسازی و داروشناسی متبحر و داروساز بزرگ دانشگاه جندی شاپور بود.

ویرا دو فرزند بود یکی بنام «یوحنا» طبیب هرون و امین و مأمون که تازمان متوکل بسیار محترم و مکرم میزیست. دیگری «میخائل» از اطباء نامدار عهد مأمون بود.

نسب نامه خاندان بختیشوع جندی شاپوری

بختیشوع اول (پدر)



جورجیس اول (طبيب منصور متوفى بسال ۱۵۲ هجرى قمرى = ۷۶۹ میلادى)



بختیشوع دوم (طبيب مهدى و مهدى و هرون متوفى بسال ۱۸۵ هجرى

قمرى = ۸۰۱ میلادى)



جبرائیل اول (طبيب هرون و امین و مأمون

جورجیس دوم

متوفى بسال ۲۱۳ هجرى قمرى = ۸۲۸ میلادى)



میخائیل (بختیشوع سوم (طبيب معتز متوفى

عبید الله اول (طبيب متقى)

بسال ۲۵۶ هجرى قمرى = ۸۷۰ میلادى)



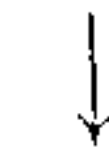
جبرائیل دوم (طبيب عضد الدوله دیلمی

متوفى بسال ۲۹۷ هجرى قمرى = ۱۰۰۵ میلادى)



ابوسعید عبید الله دوم (متوفى بسال ۴۵۰

هجرى قمرى = ۱۰۵۸ میلادى)



بختیشوع چهارم (طبيب مقتدر متوفى

بسال ۳۲۹ هجرى قمرى = ۹۴۰ میلادى)

(نقل از کتاب تاریخ طب در ایران تألیف دکتر الگود)

قسمت سوم- تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۷۹

مأمون درباره وی محبت‌ها و اکرام زیادی می‌نمود و نزد جبرائیل بن بختیشوع مقام و منزلتی بسزا داشت.

این خاندان خدمات بسزائی به طب اسلامی نموده‌اند و چنانکه آمد پدر جندی‌شاپوری و فرزندانش از مکتب جندی‌شاپور الهام و کسب علم نموده‌اند؛

۳- «خصیب نصرانی» از پزشکان اوائل عباسیان بود. وی طبیب مسیحی شرافتمندی بود، ولی بعلمت داروئی که به محمد بن ابوالعباس سفاح هنگامی که در بصره بود داد، وی (محمد) از آن دارو بیمار شد، لذا او را به بغداد بردند و چون محمد وفات یافت، خصیب را متهم نموده و بحبس انداختند و در آنجا فوت کرد؛

۴- «یوحنا بن سرافیون» که در اوائل دولت عباسیان بود و بترجمه کتب یونانی به سریانی می‌پرداخت. و برا دو کناش است؛ که اولی مشتمل بر دوازده مقاله بنام «کناش کبیر» و دومی که بنام «کناش صغیر» که مشتمل بر هفت مقاله است؛

۵- «ابراهیم بن حبیب فزازی (فزارون)» از شاهیر حکمای اوائل دولت عباسی است. گرچه بیشتر شهرتش در علم نجوم است، ولی از علم طب نیز بهره کامل داشته. ویرا تألیفی است بنام «کتاب فی الطب». وفاتش در اواخر سده دوم و اوائل سده سوم هجری می‌باشد.

۶- «فرات بن شحناثا» طبیب یهودی صدر اسلام که در دوران بنی‌امیه بود و ایام منصور خلیفه عباس را نیز درک کرده است؛

۷- «ابن اللجلاج» از اطباء دوران منصور؛

۸ و ۹- عیسی بن صهار بخت (سهار بخت) و «عیسی بن شهلافا (شهلافا)»

۱- از پزشکانی که آثارش بر روی طب اسلامی مشهود می‌باشد، «سارجویه» طبیب کلیمی اهل بصره که در زمان «عمر بن عبدالعزیز» بوده و در ایام مروان خلیفه اموی کتاب «اهرن النفس» را به عربی ترجمه کرده است. وی صاحب تصانیف چندی در علم طب است، بهمانند کتاب «الاطعمه و منافعها و مضارها» و کتاب «قوی العقاقیر و منافعها و مضارها». مولفات وی راه را برای ترجمه سایر کتب در دورانهای بعد باز نمود.

هر دو جندی شاپوری میباشند. عیسی بن شهلافا از شاگردان جورجیس فرزند بختیشوع بود. شرح آنان قبلاً در کتاب آمد :

۱- «تیادوق» (تیاذوق) از اطباء دوران خلافت امویان بود و تازمان منصور نیز حیات داشت. شرح حال وی نیز قبلاً در کتاب آمد ؛

۱۱- «عیسی ابوقریش» طبیب مهدی عباسی و در ابتدای امر داروساز بود. وی بر اثر شاهکاری که درباره خیزران مادر موسی بن هادی نمود، مورد توجه مهدی قرار گرفت ؛

۱۲- «موسی بن اسرائیل کوفی» از اهل کوفه و از اطباء «ابراهیم بن المهدی» (۱۲۹-۲۲۲ هجری قمری = ۷۴۸-۸۳۶ میلادی). وی با فرات بن شحناثا خدمت عیسی بن موسی می نمود. عیسی با وی مشورت می کرد ؛

۱۳ و ۱۴- «عبدوس» طبیب مشهور بغداد (متوفی بسال ۲۸۷ هجری قمری = ۹۰۰ میلادی) صاحب کتاب «التذکره فی الطب» و طبیب قاسم بن عبیدالله بود. «وصاعد بن بشر بن عبدوس» ؛

۱۵- «صالح بن سهل المهدی» طبیب نامدار دوران هرون الرشید و ابراهیم ؛

۱۶- «کنکه هندی» که شرح حال وی در قسمت های قبل کتاب آمد ؛

۱۷ و ۱۸ و ۱۹- «عبدالله طیفوری» طبیب طیفور مولای خیزران مادر هادی و رشید و از اطباء بنام و شهرت بغداد بود ؛

«اسرائیل طیفوری» و «زکریای طیفوری» فرزندان اسرائیل و طبیب فتح بن خاقان، که از اطباء بسیار حاذق و مشهور دوران عباسیان بودند ؛

۲۰- «ابوسایور سهل بن سابع بن سهل» ایرانی معروف به کوسج (دوسه) از اطباء دوران مأمون و صاحب کتابی در قرابادین^۱ (اقرابادین) میباشد. وی اعواری بود (متوفی بسال ۲۵۵ هجری قمری = ۸۶۸ میلادی) ؛

۲۱- پسرش «شاپور بن سهل» که از پدر مشهور تر و دانشمند تر بود. ویرانیز کتابی در قرابادین در غده باب میباشد و در داروسازی ید طولائی داشت. ایضاً کتابهای

قسمت سوم - تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۸۱

دیگر بنام «قوی الاطعمه و مضارها و منافعها» و «الفرق بین الغذاء والدواء المسهل» و «اببدال الادویه» و مقاله‌ای در باب «خواب و بیداری» دارد. اصل وی نیز از اهواز است؛

۲۲- «اسرائیل بن سهل» نیز از اطباء بسیار خوش ذوق و خوش سلیقه و خوش استنباط بود و در کار ترکیب داروها و اثرات آنها ید طولائی داشت. ویرا کتابی در باب «ترباق» است؛

۲۳- «یزید بن ابی زید بن یوحنا بن ابی خالد» از اطباء مأمون بود و خدمت ابراهیم بن مهدی نیز نموده است؛

۲۴- «جبرئیل کحال مأمون» وی چشم پزشک مخصوص مأمون بود. معروف است هر روز که مأمون از خواب برمیخاست اول کسی که بر او وارد می‌گشت جبرئیل بود. در آخر کار مورد خشم مأمون قرار گرفت، فقط مقرری مختصری در راه دریافت می‌نمود؛

۲۵ و ۲۶- «دیلیم» طبیب حسن بن سخاوند وزیر معتضد خلیفه و فرزندش «داود بن دیلم» از اطباء معتضد خلیفه بود؛

۲۷- «ابوعثمان سعید بن یعقوب دمشقی» از اطباء بنام بغداد (در حدود سال ۳۰۲ هجری قمری = ۹۱۴ میلادی) صاحب مؤلفات زیاد در طب میباشد؛

۲۸- دیگر از اطباء نامدار دوران خلافت عباسی «ابوالعباس احمد بن محمد بن سروان بن الطیب السرخسی^۱» از پزشکان سده سیم هجری و طبیب معتضد عباسی بود.

۱- وی در دربار معتضد عباسی مقامی منیع داشت و طبابت خاص وی را همیشه دار بود. از آن گذشته خلیفه در امور مملکتی و مصالح دولتی با وی مشورت مینمود. در آخر کار بر اثر افشای سری که متعلق به امر «قاسم بن عبیدالد» و «بدرخلام» معتضد بود، بزندان افکنده شد. وقتی که معتضد در صدد فتح «آمد» برآمد، جماعتی از زندان گریختند، ولی احمد در زندان ماند. چون خبر گریختن زندانیان به معتضد رسید بد قاسم امر داد تا نام عده‌ای که باید کشته شوند

۲۹- «عیسی بن ساسه» از پزشکان نامدار دوران عباسیان و صاحب دو تألیف بزرگ بنام‌های «کتاب قوی الاغذیه» و «کتاب الی من لایحضره الطیب» و کتب چند دیگر است؛

۳۰- «یحیی بن عیسی بن جزله» طبیب عیسوی بغدادی؛

۳۱- «سلمویه بن بنان» (طبیب معتصم) که در دوران خود از اطباء بسیار مشهور بود. از وی حکایات غریب و عجیب و معالجات بدیع در تواریخ آمده است؛
۳۲ و ۳۳ و ۳۴- «خاندان حنین» که سرسلسله آنان «ابوزید حنین فرزند اسحق عبادی» از شاگردان یوحنا بن ماسویه چندیشاپوری است. وی اهل حیره و مسیحی بود و دوران مأمون و معتصم و متوکل و عده‌ای دیگر از خلفای عباسی را درک کرده است. ویرا دو فرزند بود: یکی بنام «اسحق» و دیگری بنام «داود» که شرح حال و خدمات آن ضمن مبحث مربوط به ترجمه خواهد آمد؛

۳۵- «ابن دیلم» نصرانی از اطباء زمان معتضد؛

۳۶ و ۳۷- «غالب» (طبیب معتضد) و فرزندش «ابوعثمان سعید بن غالب» که وی نیز طبیب معتضد بود. (متوفی بسال ۳۰۷ هجری قمری = ۹۱۹ میلادی)

صورت دهد. وی (قاسم) صورت را نزد خلیفه برد و نام احمد را نیز در آن صورت نوشت. سپس همگی بقتل رسیدند. چون معتضد از حال احمد سوال کرد، معلوم شد که وی نیز ضمن صورت بوده و بامر خلیفه کشته شده است و بدین حیل قاسم کار خود را کرد. قتل وی بسال ۲۸۶ هجری قمری مطابق با ۸۹۹ میلادی اتفاق افتاد؛

ویرا سوانح زیادی در علوم مختلف است. آنچه در باب علم طب دارد، مشهورتر از همه «کتاب المداخل الی صناعة الطب» و «کتاب الطبیح» که برای معتضد تألیف نموده است و «کتاب زاد المسافر و خدمة الملوك» و مقاله‌ای در «بیماریهای بنی و نمش و کلف» و کتابی «در ماهیت خواب و رویا» و کتابی بر رد جالینوس و کتابی در باب «سیاه نمودن رنگ سو» (خضاب) میباشد.

در بغداد) و فرزندش «ابوعثمان سعید بن غالب» که وی نیز طبیب معتضد خلیفه بود؛

۳۸- «عیسی بن علی» از شاگردان حنین و صاحب کتاب «تذکرۃ الکحالیین»

۳۹- «عیسی بن یحیی بن ابراهیم» که وی نیز از شاگردان حنین بود؛

۴۰- «یحیی بن ابی حکیم حلاجی» از اطباء معتضد خلیفه بود؛

۴۱- «ابوبکر محمد بن علی الرقی» (علی الرقی) از اطباء بغداد که تعبیری بر کتاب

«مسائل حنین بن اسحق» نگاشته است (سال ۳۰۳ هجری قمری = ۹۱۵ میلادی)؛

۴۲ و ۴۳- «ابراهیم بن زهرون حرانی» که تحصیلات طبی را در بغداد انجام

داد. طبیب وفیلسوفی دانشمند بود. نزد خلفای عباسی مقام و منزلتی ارجمنده داشت.

وی دوران معتضد و مکتفی و مقتدر را درک نموده است. ثابت بن قره طب را نزد وی

آموخت (وفاتش بسال ۳۷۰ هجری قمری = ۹۸۰ میلادی است). وی فرزندی

داشت بنام «ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون صابی» که معاصر عضدالدوله

دیلمی بود؛

۴۴- «ابواسحق هلال بن ابراهیم بن زهرون صابی حرانی» از اطباء حاذق بغداد و

فرزند ابراهیم؛

۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰- «خاندان قره یا آل سنان» که سر دسته

آنان قره میباشد. بشرح زیر:

«ابوالحسن ثابت بن سنان بن قره الصابی» (ثابت اول - طبیب معتضد) که دوران

چند خلیفه دیگر عباسی را نیز درک کرده است. ویرا دو فرزند بود یکی بنام «سنان»

(طبیب راضی) و دیگری «ابراهیم اول» - سنان را نیز دو فرزند بود یکی بنام «ابراهیم

دوم» و دیگری «ثابت دوم» (از پزشکان بیمارستان عضدی بغداد). ابراهیم دوم را

فرزندی بنام «اسحق» بود.

ابراهیم دوم فرزند سنان یا بهتر بگوئیم «ابواسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت»

در زمان مقتدر خلیفه عباسی (دوران خلافت ۲۹۵-۳۲۰ هجری قمری = ۹۰۷-۹۳۲

میلاادی) در بغداد شهرت کامل داشت. خلیفه با مشورت وی بیمارستانی ساخت که

نسب نامه خاندان قره

قره (رئیس خاندان)



ثابت اول (طبيب معتضد ۲۱۰-۲۸۹ هجری قمری)

(۸۲۵-۹۰۱ میلادی)



سنان (طبيب راضی متوفی بسال ۳۳۱ هجری قمری = ۹۴۲ میلادی) ابراهیم اول



ثابت دوم (رئیس بیمارستان عضدی

بغداد ۲۹۵-۳۶۳ هجری قمری)

(۹۰۷-۹۷۳ میلادی)

ابراهیم دوم (رئیس هیئت ممتحنه

پزشکان ۲۹۶-۳۳۶ هجری قمری)

(۹۰۸-۹۴۷ میلادی)



اسحق

(نقل از کتاب تاریخ طب در ایران تألیف دکتر الگود)

به بیمارستان منتدري معروف گردید. وفات ابراهیم در محرم سنه ۳۲۷ هجری قمری

مطابق با ۹۳۸ میلادی اتفاق افتاد.

قسمت سوم - تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۸۵

۵۱- «عیسی بن یوسف» طبیب القاهر بالله بن المعتضد خلیفہ عباسی بود (خلافت

قاهر ۳۲۰-۳۲۲ هجری قمری = ۹۳۲-۹۳۳ میلادی)؛

۵۲- «یوسف» ملقب به «ساهر» از اطباء دوران المکتفی بالله عباسی (خلافت

المکتفی ۲۸۹-۲۹۵ هجری قمری = ۹۰۱-۹۰۷ میلادی)؛

۵۳- «علی بن الراہبہ» طبیب خلیفہ متقی عباسی (خلافت متقی ۳۲۹-۳۳۳

هجری قمری = ۹۴۰-۹۴۴ میلادی)؛

۵۴- «ابو بشر متی بن یونس» از مترجمان بزرگ اسلامی کہ در ایام خلافت

الرازی بالله عباسی میزیست (دوران خلافت رازی ۳۲۲-۳۲۹ هجری قمری = ۹۳۳-

۹۴۰ میلادی)؛

۵۵- «ابوالحسن ابن کرنیب» طبیب بغدادی از فلاسفہ و اطباء بغداد بود، کہ

در اوائل سده چهارم وفات یافت؛

۵۶- «ابوزکریا یحیی بن عدی بن محمد بن زکریا» صاحب مؤلفات بسیار معتبر

در طب و منطق و معاصر خلیفہ «الطائع لله» عباسی بود (بسال ۳۶۳ هجری قمری =

۹۷۶ میلادی)؛

۵۷- «ابن بطالان مختار بن حسن بن عبدون» از عیسویان کرخ بغداد بود،

سپس به شهرهای دیگر جزیره و موصل و دیار بکر رفت و با «ابن رضوان» پیوسته

مناقشات شدید داشت. طبیب و فیلسوفی دانشمند بود. در آخر عمر به انطاکیہ

رفت و در یکی از دیرهای آنجا بسال ۴۴۴ هجری قمری مطابق ۱۰۵۲ میلادی در

زمان «القائم بامر الله» خلیفہ عباسی وفات یافت؛

۵۸- «کتیفات» (کتفیات) طبیب نصرانی بغدادی کہ در دوران قائم خلیفہ

عباسی و وزیرش ابن المسلمہ میزیست (دوران خلافت قائم ۴۲۲-۴۶۷ هجری قمری

= ۱۰۳۰-۱۰۷۴ میلادی بود)؛

۵۹- «یحیی بن التلمیذ» ملقب به «معتد الملک» از اطباء دوران بنی عباس کہ

تا آخر خلافت «المستظهر بالله بن المقتدی» حیات داشت (در حدود سنه ۵۱۲ هجری قمری = ۱۱۱۸ میلادی)؛

۶- «هبة الله بن صاعد نصرانی بغدادی» معروف به «ابن تلمیذ» و ملقب به «امین الدوله» از اطباء مشهور بغداد و خلفای عباسی که در سده ششم هجری قمری میزیسته است؛

۷- «مبشر بن احمد بن علی بن احمد بن عمرو» که اصلش از ری و ایرانی است، ولی سوشنش بغداد بود و در دوره خلافت «الناصر بالله» خلیفه عباسی میزیست (دوران خلافت ناصر ۵۷۵-۶۲۲ هجری قمری = ۱۱۸۱-۱۲۲۵ میلادی)؛

۸- «ابوالخیر مسیحی بن ابی البقا بن ابراهیم» که وی نیز طبیب «الناصر بالله» و نصرانی بود که در بغداد وفات کرد؛

۹ و ۱۰- «صاعد بن یحیی بن هبة الله بن توما» که نصرانی بود و «صاعد بن هبة الله المومل» هر دو از اطباء ناصر خلیفه عباسی بودند (رجوع شود به جدول خلفای عباسی).

در خاتمه این مقال نام خلفای بنی عباسی و ابتدا و مدت خلافت آنان و تطبیق با سالهای میلادی را از نظر خوانندگان کتاب سی گذرانیم، که امید است بی فایده نباشد.

چنانکه ملاحظه میگردد، تقریباً عموم اطباء دوران خلافت عباسیان غیر عرب بودند، بدین معنی یا ایرانی و یا نستوری و یا مسیحی و یا کلیمی و امثال آنها میباشند و این مطلب دلیل واضح و روشنی مبنی بر آنست که، طب اسلامی نتیجه زحمات و خدمات اطباء غیر عرب است و اگر گاهگاه از خلال صحائف «طب عرب» در کتب مورخان دیده میشود، امری بسیار غیر منطقی میباشد، که احتیاج به تذکر دیگر در این موضوع نداریم.

علاوه بر اطباء مذکور در بالا عده زیادی طبیب در دوران خلافت عباسیان بوده، که ذکر نام یک یک آنها باعث تطویل مقال گردد، منتهی اگر در طی روشن

قسمت سوم - تاریخ طب در ایران از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری ۱۸۷

ساختن تاریخ طب در ایران و اسلام احتیاجی پیش آمد و یا برخوردی با اعمال و

دوران خلافت عباسیان از ۱۳۲-۶۵۶ هجری قمری مطابق با

۷۴۹-۱۲۵۹ میلادی

نام خلفا	سال خلافت به هجری قمری	سال خلافت به میلادی	مدت خلافت
عبدالله سفاح	۱۳۲	۷۴۹	۴ سال
ابوجعفر منصور	۱۳۶	۷۵۳	۲۲ »
منزلی بن منصور	۱۵۸	۷۷۴	۱۰ »
هادی بن مهدی	۱۶۹	۷۸۵	۱ »
هارون الرشید	۱۷۰	۷۸۶	۲۱ »
امین بن الرشید	۱۹۳	۸۰۸	۵ »
مأمون بن الرشید (اول خلافت را از قتل امین بحساب بیاوریم)	۱۹۸	۸۱۳	۲۰ »
معتصم بن الرشید	۲۱۸	۸۳۳	۹ »
الوانق بن المعتصم	۲۲۷	۸۴۱	۵ »
المتوکل بن المعتصم	۲۳۲	۸۴۶	۱۵ »
المستنصر بن المتوکل	۲۴۷	۸۶۱	۶ ماه
المستعین بالله بن المعتصم	۲۴۸	۸۶۲	۴ سال
المتر بالله بن المتوکل	۲۵۲	۸۶۶	۳ »
المهتدی بالله بن الوانق	۲۵۵	۸۶۸	۱ »
المعتز بالله بن المتوکل	۲۵۶	۸۶۹	۲۳ »
المعتضد بالله بن الموفق	۲۷۹	۸۹۲	۱۰ »
المکتمی بالله بن المعتضد	۲۸۹	۹۰۱	۱ »
المقتدر بالله بن المعتضد	۲۹۵	۹۰۷	۲۵ »
القاهر بالله بن المعتضد	۳۲۰	۹۳۲	۲ »

نظرات آنها بنظر رسید ، از آنان نام خواهیم برد .

→

نام خلفاء	سال خلافت به هجری قمری	سال خلافت به سیلادی	مدت خلافت
الرازی بالله بن المقتدر	۳۲۲	۹۳۳	۷ سال
المقتی بالله بن المقتدر	۳۲۹	۹۴۰	» ۴
المستکفی بالله بن المکتنفی	۳۳۳	۹۴۴	» ۱
المطیع لله بن المقتدر	۳۳۴	۹۴۵	» ۲۹
الطائع بن المطیع	۳۶۴	۹۷۴	» ۱۸
القادر بالله بن اسحق بن المقتدر	۳۸۱	۹۹۱	» ۴۱
القائم باسر الله بن المقتدر	۴۲۲	۱۰۳۰	» ۴۵
المقصد بالله بن احمد بن القائم	۴۶۷	۱۰۷۴	» ۲۰
المستظهر بالله بن المقصدی	۴۸۷	۱۰۹۴	» ۲۴
المسترشد بن المستظهر	۵۱۲	۱۱۱۸	» ۱۷
الراشد بالله بن المسترشد	۵۲۹	۱۱۳۴	» ۱
المقتی لاسر الله بن المستظهر	۵۳۰	۱۱۳۵	» ۲۵
المستجد بالله بن المکتنفی	۵۵۵	۱۱۶۰	» ۱۱
المستضی بنور المهد بن المستجد	۵۶۶	۱۱۷۰	» ۹
الناصر لدين الله بن المستضی	۵۷۷	۱۱۸۱	» ۴۷
الفاخر بامر الله بن الناصر	۶۲۲	۱۲۲۵	» ۱
المستنصر بالله بن الفاخر	۶۲۳	۱۱۲۶	» ۱۲
المستعصم بالله بن المستنصر	۶۴۰	۱۲۴۲	» ۱۶

باید دانست اطباء نامبرده عموماً در مشرق امپراطوری اسلام بخدمت طب و طبابت اشتغال داشتند. آن دسته که در غرب امپراطوری اسلام و اندلس (اسپانیا) خدمت نموده‌اند، ضمن صورت بالا نیامده است، بنابراین نام و خدمات آنان در صورت احتیاج در مبحث علیحده خواهد آمد.

غیر از اطباء مذکور در بالا عده‌ای از دانشمندان در علوم و فنون دیگر نیز در دوران خلافت عباسیان خدماتی ذیقیمت نموده‌اند، که ذکر نام آنها خالی از فایده نیست و آنان عبارتند از:

«ابراهیم الفرازی» و پسرش «محمد» که هر دو ایرانی و منجم منصور بودند. محمد کتابی در نجوم بر روش هندوان به منصور ارائه داد. وی (منصور) دستور داد این کتاب را به عربی نقل نمایند. محمد این کار را انجام داد و مدتی کتاب مزبور مبنای احکام منجمان اسلامی بود؛

«علی بن عیسی الاسطرلابی» نیز در خدمت منصور بود؛

«عبدالله بن المقفع» مترجم معروف دوران منصور؛

«ماشاءالله بن اثری» منجم (میشابن ابری) کلیمی منجم زمان منصور، که تا

دوران مأمون نیز حیات داشت؛

«ثوفیل بن ثومای نصرانی مسیحی» که از شهر رها و در زمان مهدی رئیس

منجمان بغداد بود؛

«ابوحفص عمر بن الفرخان الطبری» از دانشمندان علم حرکات نجوم و احکام

آنها که ابتدا به یحیی بن خالد بن برمک و سپس به فضل بن سهل پیوست. وی در

عهد هرون و مأمون میزیست؛

دیگر از دانشمندان عهد هارونی و مأمونی «ابوسهل فضل بن نوبخت ایرانی»

از متکلمان معروف و متولی خزانه کتب بود و بسیاری از کتب را از فارسی به عربی

نقل نموده است و «محمد بن خالد بن عبدالملک» و «عباس بن سعید الجوهری» و

«عبدالله بن ابوسهل بن نوبخت» و «حسن بن سهل بن نوبخت ایرانی» صاحب تالیفی

بنام «کتاب الانواء» و «یحیی بن ابی منصور» و «ابو بشر یحیی بن سهل» :
 ایضاً «احمد بن محمد بن کثیر الفرغانی» صاحب کتاب «المدخل الی علم الہیئات
 الافلاک و حرکات النجوم» و «عمر بن محمد بن خالد بن عبد الملک» پسر محمد سابق
 الذکر (متولی رصدخانہ مأمون) :

و «محمد بن موسی الخوارزمی» از اہالی خوارزم و از دانشمندان بنام علوم ریاضی
 ونجوم و ہیئت وجبر و مقابله وزیج و خزاندہ دار کتب مأمونی و «محمد بن موسی» و «محمد
 بن الجہم» و «حارث منجم» از نزدیکان و پیوستگان حسن بن سهل وزیر مأمون کہ
 تمام در عهد مأمون بودند :

ایضاً «موسی بن شاگرد» و پسرانش «محمد» و «احمد» و «حسن» کہ ہمہ در علم
 ہندسہ سرآمد بودند . پدر از منجمان مأمون و پسرانش نیز در علم ہندسہ ماهر بودند .
 اینان معروف بہ «بنی موسی» بودند . پسران موسی علاوہ بر علوم بالا در علم حیل
 (مکانیک) و حرکات موسیقی نیز دستی بسزا داشتند (وفات محمد بسال ۲۵۷ ہجری
 قمری ۸۷۰ میلادی است) . کہ ذکر آنها ضمن مبحث مربوط بہ خدمات ایرانیان بہ
 تمرکز علمی بغداد آمد .

عدہ دیگر از علماء و دانشمندان دوران خلافت عباسیان عبارتند از :
 «احمد بن عبد اللہ حبش سوزی» (از دانشمندان نجوم عهد مأمون و معتصم)
 و «ابو عشر بلخی جعفر بن محمد بن عمر منجم و ریاضی دربار موفق خلیفہ» و «محمد بن عبد اللہ
 بن سمعان» از شاگردان یا غلامان ابو عشر و «یحیی بن علی بن یحیی» منجم (متوفی
 بسال ۳۰۰ ہجری قمری - ۹۱۲ میلادی) و «ابو عبد اللہ محمد بن جابر بن یمنان
 حرانی» از منجمان متوفی بسال ۳۱۷ ہجری قمری - ۹۲۹ میلادی) کہ طبق گفتہ
 جعفر بن المکتفی خلیفہ از سال ۲۶۴ الی ۲۷۷ ہجری قمری در رصدخانہ خدمت کرد .
 وی نوائب ثابۃ را در زیج خود اثبات کرد و «محمد بن الحسین بن حمید» معروف
 بہ «ابن الادسی» از منجمان سادہ چہارم ہجری قمری و «ابو الفضل جعفر بن المکتفی
 بالله» از دانشمندان علوم قدیمہ و اخبار و حکماء کہ از اولاد خلفاء عباسی بود ، و

با عضدالدوله دیلمی ارتباط و دوستی داشت (متوفی بسال ۳۷۷ هجری قمری = ۹۸۷ میلادی) و «ابوالقاسیم عیسی بن علی بن عیسی بن داود الجراج» که در علوم اوائل دستی بسزا داشت (متوفی بسال ۳۷۱ هجری قمری = ۹۸۱ میلادی) و «فرخان شاه بن نصیر بن فرخان شاه ایرانی» منجم مقیم بغداد (متوفی بسال ۳۶۷ هجری قمری = ۹۷۷ میلادی) و «عبدالله بن الحسن» از منجمان و حسابدانان (متوفی بسال ۳۷۶ هجری قمری = ۹۸۶ میلادی) و «ابوالوفاء محمد بن محمد بن یحیی بن اسماعیل بن العباس» که اصل وی از نیشابور و عالم به حساب و جبر و مقابله بود (متوفی بسال ۳۸۸ هجری قمری = ۹۶۹ میلادی) و «عبدالله بن طیب» از فیلسوفان سده پنجم هجری قمری (متوفی بسال ۴۳۵ هجری قمری = ۱۰۴۳ میلادی).

بشرح ایضاً «ابواسحق ابراهیم بن هلال بن ابراهیم زهرون الصابی الجرائی» که ریاضی و عالم هندسه و هیئت بود و در دوران شرف الدوله و عضدالدوله در ترتیب رصدخانه شرکت داشت (متوفی بسال ۳۸۴ هجری قمری = ۹۹۴ میلادی) و «عبدالله بن الحسن» منجم سده چهارم هجری قمری و «ابو عبدالله محمد بن عیسی ماهانی» و «الفتح بن نجبة الاسطرابی» منجم مقیم بغداد (متوفی بسال ۴۰۵ هجری قمری = ۱۰۱۴ میلادی) و «ابوبکر محمد بن عمر بن عمر الفرخان» منجم و «داود منجم» از منجمان سده چهارم و پنجم هجری قمری (متوفی بسال ۴۳۰ هجری قمری = ۱۰۳۸ میلادی) که در دولت آل بویه نیز خدمت نموده و «ابوالحسن محمد بن علی بن الطیب» عالم به علم کلام (متوفی بسال ۴۳۶ هجری قمری = ۱۰۴۴ میلادی) و «ابوالقاسم هبة الله بن الحسین» ملقب به اسطرابی عالم به علوم هندسه و حساب که در عهد سلجوقیان خلیفه می زیست و خلیفه را بوی عقیدتی کامل بود.

از دانشمندان بنام در علم شیمی باید نام «جابر بن حیان الصوفی الکوفی» را برد، که در تاریخ شیمی و کیمیای اسلامی نقش بسیار بزرگی ایفاء نمود. شرح حال و خدمات وی بعداً بیاید.

غیر از دانشمندان مذکور در بالا عده زیادی از علماء و حکماء و اطباء در طی

دوران خلافت عباسیان که قریب پنج قرن ونیم بطول انجامیده و سلسله های پادشاهان ایرانی بمانند غزنویان و آل بویه و امثال آنها (مخصوصاً در دوران پادشاهان دیلمی) وجود داشتند، که ضمن قسمتهای بعدی کتاب درج حل خود از آنها یاد خواهیم کرد. مخصوصاً در دوران سلطنت آل بویه دانشمندانی بنام ایرانی میباشند، که بعداً حق آنان ادا خواهد شد. درخاتمه این فصل حق آن بود که ضمن تاریخ طب و طبابت و اطباء، مترجمان بزرگ اسلامی و خدمات آنها را متذکر گردیم، ولی از نظر اهمیت موضوع ترجمه های کتب علمی و طبی را در قسمت علیهمده خواهیم نگاشت.

قسمت چهارم

(دوران ترجمه در تمدن اسلامی)

(مقدمه و کلیات ، مترجمان و ناان کتب علمی و طبی در تمدن اسلامی ، کتب برگردانده شده به زبان نازی ، بیت الحکمه)

فصل اول

مقدمه

(کلیات)

مقدمه متذکر میگردیم : امر مربوط به ترجمه و انتقال علوم گرچه بیشتر در دوران عباسیان انجام یافته است ، ولی باید دانست که قبل از آنان واسویان مرحله ابتدائی جذب علوم یونانی آغاز شده بود .

در این باب از افرادی که باید نام آن در ابتدای این مقال ذکر گردد یحیی نحوی (یحیی النحوی) است که نزد عمرو عاص فاتح مصر تقرب و احترام کامل داشت . علت تقرب وی به عمرو از آن جهت که وی منکر تثلیث مسیحیت بود ، صورت تحقیق یافت . پس از آنکه یحیی نزد عمرو تقرب یافت و عقایدش با یکتاپرستی مسلمانان موافق گردید ، بر حسب عقیده عده ای علت آتش سوزی کتابخانه اسکندریه ، که معروف است با سرخسینه دوم و اجراء آن بدست عمرو عاص انجام یافته ، عامل اصلیش وی (یحیی) بوده است (؟) .

بنابر این ملاحظه میشود که موضوع انتقال علوم یونانی پس از فتح مصر توسط مسلمانان شروع گردید ، که در دنباله آن بدوران خلفای اموی و سپس عباسیان

کشانده شده است.

اما بیشتر ترجمه‌های کتب علمی و طبی و برگرداندن آنها از زبان یونانی به سریانی یا به عربی از اواسط نیمه اول قرن دوم تا نیمه اول قرن سوم هجری قمری انجام یافته و حق آن بود که نگارش این قسمت ضمن قسمت سوم بیاید، ولی چون دوران ترجمه در تمدن اسلامی بسیار مهم و معتبر بود، چنین صلاح دانستیم، که این دوران را در قسمتی علیحده آورده، تا حق مطلب در باب مترجمان و ناقلان علوم (مخصوصاً طب) ادا گردد. ضمناً اضافه می‌نمائیم که در این قسمت مقصود از دوران ترجمه بطور اعم میباشد، یعنی دورانی که قریب شش قرن بطول انجامیده، بنابراین میتوان گفت آنچه که ترجمه از ابتدای ظهور اسلام تا انقراض خلافت عباسیان در عالم طب در ایران و اسلام انجام یافته، تا آنجا که مقدور باشد خواهد گذشت. بنابراین ترجمه‌هایی که طی قریب شش قرن در ایران و اسلام انجام یافته و طی این مدت در دوران پادشاهان و سلسله‌های ایرانی (و غیر ایرانی) که در ایران حکومت نمودند، نیز شامل خواهد بود. اینک متذکر گردیم که ترجمه کتب علمی به زبان تازی در تمدن اسلامی از دوران خلفای اموی (چنانکه آمد) با توجه به سطور بالا از خدمات یحییای نحوی شروع گردیده است. ولی نهضت بزرگ علمی و ترجمه کتب از اواسط قرن دوم هجری قمری آغاز شد.

معروف است اولین فردی که در نقل علوم اقدام کرد خالد فرزند یزید فرزند معاویه بود که توسط **اصطفان** (اصطفان قدیم) از کتابهای شیمی (الیمیا) بعمل آمد. سپس نقل کتابهای نجوم به عربی آغاز شد. چنانکه در قسمت سوم کتاب آمد و بر اثر همین توجه خالد به نقل علوم ویرا «حکیم آل مروان» لقب دادند.

در زمان مروان اقدام به ترجمه کتب طبی توسط ماسر جیس (ماسر جویه) منجمه کناش - اهرن بن اعین از سریانی به عربی بعمل آمد. این کناش در سه مقاله بود، سپس اهرن دو مقاله بدان اضافه نمود.

در زمان عمر فرزند عبدالغزیز خلیفه دیگر اسوی کتاب بالا کده مدتها بدان توجه نشده و بدلائلی در خزانه کتب محبوس بود ، با سرخلیفه بیرون آورده شد و مورد استفاده عموم قرار گیرد .

ایضاً باید دانست که اصولاً نگارش تاریخ طب در کتب مورخان و تذکره نویسان شامل شرح حال اطباء و حکماء و آثار و مولفات و ترجمه های آنان است و اغلب مورخان موضوعات بالا را در باره اطباء و حکماء در کتابهای خود با یکدیگر متذکر گردیده اند .

رساله ای از «اسحق فرزند حنین» در باب «آغاز علم طب و تاریخ آن تا زمان رازی» میباشد که بنظر میرسد قدیمترین یابکی از قدیمترین رساله در این باب باشد . قبل از اسحق درباره تاریخ طب و اطباء مطالبی متفرق در کتب پیشینیان ذکر شده که اصل آن در دست نیست . منجمه یکی کتاب «تفسیر سوگندنامه بقراط» ، که منسوب به جالینوس و ایضاً کتاب «تاریخ یحیی النحوی» است .

قسمتی از کتابی که منسوب به جالینوس است و در تفسیر سوگند نامه بقراط میباشد در باب وظائف طبیب است ، که بنامهای مختلفی آن قسمت از این سوگند نامه امروزه در جمیع دانشکده های پزشکی برای فارغ التحصیلان پزشکی مرسوم و تمام پزشکان ملزم بر رعایت مفاد آن میباشد .

اما تفسیری که جالینوس بنام «کتاب الایمان لا بقراط» نوشته مقابل سوگندنامه (عهدنامه = آداب پزشکی = سنت پزشکی = آئین پزشکی) و ناموس الطب ووصایای بقراط میباشد و عموم پزشکان اسلامی در کتاب های طبی خود از آن نام برده اند . منجمه طبیب عالیشان ایرانی **علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی** (۳۱۸ یا ۳۳۸ - ۴۰۰ هجری قمری = ۹۳۰ یا ۹۴۹ - ۹۹۴ میلادی) در ابتدای کتاب اول تألیفی خود بنام «ملکی» یا «کامل الصنعة الطبية المملکی» که بنام عضدالدوله دیلمی نگاشته تحت عنوان «وصایای بقراط» ذکر کرده است .

در باب تاریخ یحییای نحوی که مقدم بر کتاب تألیفی اسحق فرزند حنین است، شرح حال اطباء وفلاسفه میباشد و حنین بنظر میرسد اسحق از کتاب یحییای نحوی اقتباس نموده است.

بهر حال میتوان گفت، اسحق فرزند حنین تقریباً اولین طبیب یا سورخی است که تاریخ اطباء و آثار آنها را در کتاب تألیفی خود بنام «تاریخ الاطباء و الفلاسفه» آورده است.

۱- «توضیح آنکه در سال ۲۹۰ هجری قمری (مطابق ۹۰۲ میلادی) در محضر قاسم بن عبیدالله وزیر (متوفی بسال ۲۹۱ هجری قمری مطابق ۹۰۳ میلادی) که وزیر معتضد و مکتمی خلنای عباسی بود، میان ابوالعباس بن فراس و ابوالعباس بن شمعون مناظره‌ای شد. این مناظره از آن جهت بود، که معلوم گردد، ابتدای طب از کجاست و پایه آن مبنی بر قیاس است یا تجربه؟ وزیر قاسم بن عبیدالله از اسحق می‌خواهد که کتابی در باب تاریخ طب و طبائی که تا آن زمان در جهان بودند تألیف نماید. اسحق «تاریخ الاطباء و الفلاسفه» را تألیف می‌نماید.

از کتاب «تاریخ الاطباء» اسحق در کتابخانه حکیم اوغلو عالی پاشا موجود است (زیر شماره ۶۹۱).

اسحق در این کتاب پس از شرح مناظره بین ابوالعباس بن فراس و ابوالعباس بن شمعون و اینکه قدیمترین و اولین طبیب بقراط است و یا آنکه وی (بقراط) دانش خود را از پیشینیان گرفته است، در محضر وزیر شرح میدهد. ابوالحسن وزیر از اسحق می‌خواهد که کدام نظر صحیح‌تر است: اسحق در پاسخ گوید: اظهار نظر درباره تاریخ مخصوصاً برای زمان خیلی قدیم و هر دس هر چه شنیده و بوی منتقل گردید، کاری بس دشوار است. اما آنها که در علوم فلسفی کوشا بوده‌اند در این امر آشناتر میباشند. پس از آن وزیر گوید: بنابرین نظر تو (اسحق) آن است که گفتند ابوالعباس بن شمعون درست‌تر و وی در این باب آشناتر و آگاه‌تر است. وزیر به اسحق امر می‌کند که بتألیف کتاب آنطور که گفته اقدام نماید.

اسحق با استفاده از کتاب یحییای نحوی و میان سطلابی ازوی (یحییای نحوی) بتألیف کتاب همت

پس از اسحق فرزند حنین عده‌ای از مورخان و تذکره نویسان بمانند ابن جلیجل اندلس (ابوداد سلیمان بن حسان) کتابی بنام «طبقات الاطباء والحکماء» در حدود سال ۳۷۷ هجری مطابق با ۹۸۷ میلادی و سپس ابن الندیم (محمد بن اسحق ۲۹۷-۳۸۵

→

می‌گمارد و پس از مقدمه در باب ابتدا و صنعت طب و درمان‌های طبی شرحی می‌نگارد. اسحق در این رساله شرحی مبنی بر عقیده آندسته که طب با وجود آدمی بوجود آمده و پادای که معتقدند طب از الهام الهی است صحبت می‌کند. جمیع مورخان و تذکره نویسان بمانند ابن الندیم و بیرونی و قفطی و ابن ابی اصیبعه و دیگران در کتاب خود از رساله اسحق نام برده‌اند.

اسحق در رساله خود از عده‌ای از اطباء و فلاسفه قبل از خود بمانند «هرمس» (Hermes) که تعداد آنها سه نفر می‌باشند بترتیب هرمس اول و دوم و سوم و «بقراط» (بقراط بن ایرقلیدس) (یا ایر اقلیس) Hippocrate = Hippokrates de cos de Herakleides

و «غورس» (Gurus)

و «مینس» (Minos)

و «برماینس» (Parmenides)

و «اسقلپیوس» (اسقلابیوس = اسقلابیوس = Aesculapius = Sculape)

و «افلاطون» (فلاطون = افلاطن = فلاطن = Plato = Platon) و شاگردان آنها

و «فیلوس مقدونی» (Philon macedonien)

و «تاسلسوس» (The:salos)

و «ذراقن» (Dracon) و «جالینوس» (جالینوس القلوذی Galen Galien Galenos)

Klaudios de Pergaamon)

و «دیسقوریوس عینی زربی» (دیسقوریوس = دیاسقوریوس = Pedanius Dioskouri)

des = Discoride = Discuride = Dyskyrides = Dioscuridus d'Anazarbe)

و «زینون کبیر» (Zenon) و «زینون صغیر»

←

هجری قمری مطابق ۹۰۹ - ۹۹۵ میلادی» تاریخ پزشکان و فلاسفه جهان را از ابتدای طب تا دوران خود را با ذکر آثار و مؤلفات و ترجمه هایشان را برشته تحریر در آورده اند.

ابوریحان بیرونی (محمد بن احمد ۳۶۲-۴۴۰ هجری مطابق ۹۷۲-۱۰۴۸ میلادی) رساله ای مخصوص درباره کتب و آثار و مؤلفات طبیب نامدار ایرانی محمد پسر زکریای رازی تألیف کرده است.^۱

و «سقراط» (سقراطیس بن سفرونیسقس = Socratis fils de Sophronicos)
و «ارسطو» (ارسطوطالیس = ارسطالیس اسطاغاریائی Aristoteles de Stagira)

و «اغلوغن» (Glaucou)

و «ابولونیوس» (ابولونیوس = Appollonis de Perga)

و «فرفوربوس» (فرفوربوس الصوری = Porphyre = Porphyrsos de Tyron)

و «ارمینوس» (Herminos)

و «اسکندرافروودیسی» [Alexandros d'Aphrodisias) d'Aphrodise]

و «انتیلاوس اسکندرانی» (نیقولوس = اکیلاوس Nicolaos d'Alexandreia)

و «اصطفن اسکندرانی» (Stephano d'Alexandrios = Stephen d'Alexendrie)

و «مارینوس اسکندرانی» (Marinos d'Alexandrie)

و «مغنس اسکندرانی» (Magnes d'Alexandrie)

و «اریباسیوس» (Oreibasios = Oribase)

و «پولس اجانیطی» | (پولس = فولیس) (Paulos) Paul d'Egine]

و عده دیگری نام می برد. (خلاصه ای از ضمیمه مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال

دوازدهم ۱۳۴۴ - دکتر مهدی محقق)

۱- «رساله للبیرونی فهرست کتب محمد بن زکریاء الرازی» که سال ۱۹۳۶ میلادی

توسط پاول کراوس Paul Kraus آلمانی بچاپ رسیده است.

(Epître de Beruni contenant le repertoire des ouvrages de Mohammad B. Zakariya Ar-Razi)

سپس جمال الدین قفطی (۵۶۹-۶۶۴ هجری قمری = ۱۱۷۳-۱۲۶۵ میلادی) کتابی بنام «اخبار العلماء باخبار الحكماء»، آنگاه ابن ابی اصیبعه (۶۰۰-۶۶۸ هجری قمری = ۱۲۰۳-۱۲۶۹ میلادی) تألیفی بنام «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» و پس از این دو ابن خلکان (قاضی شمس الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان بن ناوک بن عبدالله بن شاکل بن الحسین بن مالک بن جعفر بن یحیی بن خالد البرمکی الاربلی الشافعی ۶۰۸-۶۸۳ یا ۶۸۱ هجری قمری = ۱۲۱۱-۱۲۸۲ میلادی) تألیفی بنام «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان»، ایضاً ابن خلدون (ولی الدین ابوزید عبدالرحمن بن محمد ۷۳۲-۸۰۶ یا ۸۰۸ هجری قمری = ۱۳۳۱-۱۴۰۳ میلادی) در تألیف معروف خود بنام «کتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر» که در هشت مجلد است و مقدمه آن که به «مقدمه ابن خلدون» است، درباره علماء و حکماء و اطباء و آثار آنان که ضمن آن از مترجمان و ناقلان علوم در تمدن اسلامی نیز نام برده، برشته تحریر در آورده است.

ایضاً نظامی عروضی سمرقندی (ابوالحسن احمد بن عمر بن علی سمرقندی) در کتاب معروف خود بنام «چهار مقاله عروضی سمرقندی» در مقالات چهارم در باب علم طب و هدایت طبیب نیز شرحی مختصر از آثار و مولفات عده‌ای از اطباء نام برده است.

پس از نویسندگان و مورخان بالا از متاخرین حاجی خلیفه (مصطفی بن عبدالله ۱۰۱۷-۱۰۶۷ = هجری = ۱۶۰۸-۱۶۵۶ میلادی) در تألیف خود بنام «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» از کتب طبی و ترجمه‌ها و علماء و دانشمندان و حکماء و فلاسفه و ناقلان علوم شرحی ذکر کرده است.

علاوه بر دانشمندان مذکور در بالا در تمدن اسلامی عده زیادی در باب شرح حال و مقام و مولفات و ترجمه‌های اطباء اسلامی در کتب خود شرحی نگاشته‌اند، که اگر بخواهیم به ذکر نام یک یک آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد.

اما پس از دوران تجدد علوم (رنسانس) در تمدن اروپائی، عده‌ای از مورخان مغرب زمین از کتب و آثار مورخان و علماء و اطباء اسلامی استفادات حاصل نموده کم‌مهمترین آنها عبارتند از کتاب‌های تاریخ طب «دانیل لکلر»^۱ و «لوئیس لوکلر»^۲ و «فردیناند ووستنفلد»^۳ و «پرفسور ادوار براون»^۴ و «د. شترل. سونی»^۵ و «د. کتر دنالد کامپل»^۶ و «چارلز گرین کمستون»^۷ و «سیرشتینگ و کارل زودهف»^۸ و «آ. کاستیلیونی»^۹ و «ل. لاواستین»^{۱۰} و «ج. زینگرا»^{۱۱} و «کارل برکلمان»^{۱۲} و «سیریل الگود»^{۱۳} و

۱— Daniel Le Clerc, Histoire de la Médecine, La Haye, 1729.

۲— Lucien Leclerc, Histoire de la Médecine arabe, Paris, 1876.

۳— F. Wüstenfeld, Geschichte der Arabischen Ärzte und Naturforcher, Göttingen, 1840.

۴— Edward G. Browne, Arabian Medicine, Cambridge, 1921.

۵— Dr. L. Meunier, Histoire de la Médecine, Paris, 1924.

۶— Arabian Medicine and its influence on the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London, 1926.

۷— Charles Greene Cumston, M. D (Mme. Dispan de Floran ترجمه مادام دیسپان دوفلوران Paris 1931)

۸— M. Steineg, K. Sudhof, Geschichte der Medizin, Jena 1928.

۹— A. Castiglioni, Histoire de la Médecine J. Bertrand ژ. برتران

و ف. ژیدون (F. Giden Paris 1931 - ترجمه از ایتالیائی بفرانسه)

۱۰— Histoire générale de la Médecine et de la Pharmacie et de l'art

Prof. Laignel— dentaire et de l'art vétérinaire بشیرکت عده از علماء تحت سرپرستی

Lavastine. Paris 1936. انجام یافته است.

۱۱— Ch. Singer, A Short History of Medicine, Oxford, 1938.

۱۲— Karl Brockelmann, Geschichte der Arabischen Litteratur, Leyden. 1937, 1943.

۱۳— Dr. Cyril Elgood, A. Medical History of Persia. Cambridge, 1951.

«ا. ه. آکر کنشت^۱» و «راف. ه. میجر^۲» و «دو گلاس گوتری^۳» و «دکتر هنری سیجریست^۴» و «موریس باریتی و شارل کوری^۵» که اغلب آنها تاریخ طب جهان (وفنون وابسته به طب) را تألیف نموده‌اند، ضمن آن از تاریخ طب اسلامی و مولفان و مترجمان و ناقلان علوم نیز ذکری به میان آورده‌اند، که اگر بخواهیم بذکر نام همه آنها بپردازیم، مطلب مفصل گردد.

عموم کتابهای تألیفی دانشمندان بالابسیار ارزنده و قابل استفاده میباشد، ولی بحق باید گفت که منابع و مأخذ اغلب آنان از کتابهای سورخان و اطباء اسلامی است. در باب ترجمه کتب طبی در دوران امویان، از نظر احتیاج به طبیب عموماً این دسته (یعنی اطبا) برای طبابت خاص خلیفه بودند و هنگامی که طبیبی تألیفی می نمود عموماً بصورت کناش (فورمولر یا مجموعه) میباشد، همانند کناشی که ثیاذوق طبیب حجاج بن یوسف تألیف کرده بود. معروف است که ثیاذوق تألیف دیگری در باب داروها دارد. ولی مطلب مهم آنستکه، ترجمه‌ها و تألیف در دوران بنی‌امیه بسیار محدود و محدود میباشد و علت اساسی آن را سرگرمی و اشتغال بنی‌امیه به بسط کشور بودند. با آنکه اسر ترجمه در تمدن اسلامی از دوران خلافت خلفای راشدین و پس از آن در دوران حکومت بنی‌امیه شروع گردیده بود (چنانکه آمد)، عموماً این ترجمه‌ها محدود و محدود (و بسیاری از آنها ناقص) بود. شرح حال و خدمات نخستین مترجمان در مبحث بعدی این فصل خواهد آمد.

اما نهضت بزرگ علمی و نتیجه ترجمه کتب در تمدن اسلامی از سر آغاز بررک

۱— E. H. Ackerknecht, A short History of Medicine, New york, 1955.

۲— Ralph H. Major, History of Medicine 1954.

۳— Douglas Guthrie, A Story of Medicine, London, 1957.

۴— Dr. Henry F. Sigerist, A Story of Medicine, New york, 1961.

۵— Histoire de la Médecine, Maurice Bariéty et Charles Coury, Paris, 1963.

چندی سر چشمه گرفته است :

اول مکتب مرو (خراسان) ، دوم جندی شاپور ، سوم هند ، ایضاً یونان و سرزمینهای یونانی نشین و اسکندریه و انطاکیه که همه در انقلاب فرهنگی اسلامی بی اندازه مؤثر بودند .

اگر ترجمه از دوران عباسیان با سرعت کم نظیری شروع گردیده و در عهد هرون و مأمون خلفای عباسی باوج عظمت رسید و پس از این دو خلیفه نیز ادامه داشته است .

آنچه که از تفاسیر علمی و تحقیق در حقایق امور مذهبی در ابتدای امر بعمل آمده مربوط به احکام و شریعت اسلامی ، بر اثر توجه و نفوذ فرقه معتزله^۱ جامعه عمل بخود پوشید ، که بامتنهای سرعت پیشرفت نمود .

توضیح آنکه طی مدت قریب به یک قرن و نیم که حکومت و بزرگی سیاست در دست عربان بود ، (چنانکه در قسمتهای پیش بطور تفصیل آمد) توجه و اقبال به ترجمه نبود و چون خلفای اموی غیر از قوم عرب اقوام دیگر را بحساب نمیآوردند و جز زبان عربی و فصاحت در آن را هنر نمی دانستند ، پیشرفت محسوسی در ترجمه

۱- معتزله - فرقه از مسلمانان پیرو «واصل بن عطاء» که معتقد به آزادی اراده یا تفویض و اختیار بودند ، میباشند . اینان خود را اهل عدل و توحید (اهل العدل والتوحید) می خواندند ، بدین معنی که با هر عقیده ای که برخلاف اصل توحید بود مخالف بودند . فرقه معتزله در عراق تشکیل یافت و در دوران خلفای عباسی مخصوصاً مأمون و واثق قدرت و نفوذ بسیار پیدا کرد . واصل شاگرد «حسن بصری» بود و در مسئله ای که اگر مؤمنی مرتکب گناه بزرگ شود آیا میتواند او را مؤمن خواند با استادش حسن اختلاف یافت . واصل عقیده داشت چنین شخصی نه مؤمن است نه کافر ، بلکه بین مؤمن و کافر میباشد . بدین جهت واصل پس از اختلاف با استاد از درس او کناره گیری کرد و باجمعی از طلاب بگوشه ای رفت . حسن بصری به سایر شاگردان گفت که وی (یعنی واصل) از ما کناره گرفت (اعتزل عنا) ، بدین جهت واصل و سایر اصحاب و یارانش بنام معتزله معروف گردیدند .

دیده نمی‌شود . چنانکه بگفته یکی از شاعران برای هر یک از اقوام هنر و مقامی
قائل گردیده بدین نحو:

عرب بر ره شعر دارد سواری	پزشکی گزیدند مردان یونان
ره هندوان سوی نیرنگ و افسون	ره روسیان زی حسابست و الحان
مصور نگار است سرچینیان را	چو بغدادیان را صناعات الوان

که از مفاد آنها مطلب مربوط به قوم عرب و یونانیان بسیار روشن می‌گردد،
که اصولاً عربان بچه میزان در باب علوم دست داشتند .

«ابن خلدون در مقدمه کتاب خود که خلاصه آن این است گوید : که از
مسائل و امور غریبه آنکه دارند گان و حاملان علوم در اسلام عموماً غیر عرب
(عجم) بودند و اگر در میان این جماعت فردی نسبت عربی داشت ، باز از دست -
پروردگان عجم محسوب می‌گردید و در ابتدای اسلام عرب را از علم و هنر اطلاعی
نبود و در ملت اسلام جز کتاب و سنت و آنچه که از صاحب شریعت و پیروان (اصحاب)
گرفته بودند ، چیزی نمی‌شناختند و احکام شریعت در حقیقت سینه بسینه به افراد
منتقل گردیده بود . چون مدتی بدین منوال گذشت و احتیاج به تفسیر کتاب
و حدیث و امثال آنها پیش آمد و از نظر ترس از بین رفتن سندیت موضوعها و غل و غش
در آنها و یقین سببی بر اسناد قرآنی و تمیز در صحت و سقم و تعبیر احادیث احتیاج به
تفسیر پیش آمد . نتیجه آن شد که قوانین نحوی وضع گردد و در دنباله آن احتیاج
به استخراج و نظر و قیاس در علوم شرعیه شد . قوم عرب از مواضع بالا دور بود و
اقوام دیگر که همه غیر عرب (عجم) بودند و به علوم و فنون و نتیجه تمدن در میان
این اقوام متهمان که آشنا تر به علوم بودند طبعاً محول شد و اقوام کشورهای گشوده شد و
بزرگان و مردم شهرهای مزبور که وارد و مطلع بودند ، خدماتی بسزا به جمیع علوم
بمانند فقه و کلام و تفسیر پرداختند . در میان این اقوام برتر و بالاتر از همه مردم فارس
و تنها قومی که به نگاهداری و تدوین علم قیام کرد ایرانیان بودند .»

آنچه که مسلم است آنکه پیغمبر (ص) درباره اطاعت از کتاب خداوند و سنت بسیار تأکید فرموده و پیروی از آن‌ها را برای مسلمانان واجب دانسته، که هر کس از آنها تبعیت نماید گمراه نمی‌شود. ولی پس از رحلت رسول اکرم (ص) چنانکه آمد، تازیان اجباراً دست استمداد بطرف مردم غیر عرب (عجم) دراز کردند.

باز هم از فرموده‌های پیغمبر اسلام (ص) است: «که هیچ ملتی به نگاهداری و تدوین علم برپا نخواست مگر ایرانیان و فرمود اگر دانش در آسمانها و کیهانشان باشد، مردم فارس بدان دست خواهند یافت».

در این قسمت بذکر نکته‌ای بسیار اساسی که در تمدن اسلامی مخصوصاً درباره طب و طبابت بسیار چشم گیر است می‌پردازیم و آن اینکه: اصولاً مردم نسبت به اطباء عرب بی‌اعتقاد بوده و اطمینانی بدانها نداشتند (با توجه باینکه اطباء عرب در سرزمین عربستان از فارغ التحصیلان مکتب چندیشاپور بودند).

جاحظ نویسنده معروف عرب در کتاب «البخلاء» بدین معنی اشاره می‌نماید. او در کتاب خود گوید: «دردی بنام اسد فرزند جانی با آنکه طبیب زبردستی بود، در موقع شیوع طاعون مردم بوی کمتر مراجعه می‌نمودند. علت این امر را از وی سوال کردند؟ وی در جواب گفت: اول آنکه من مسلمانم و غیر از آنکه اکنون مردم به طبیب مسلمان عقیده ندارند قبل از آنکه به تحصیل طب بپردازم از آن زمان هم اصولاً مردم به طبیب مسلمان بی‌عقیده بودند. دوم آنکه نام من «اسد» است، ولی اگر نامم «سراعیل» و «یوحنا» و امثال آن بود بهتر بود. سوم آنکه کنیه‌ام «ابوحارث» است. در صورتیکه اگر کنیه‌ام «ابوعیسی» یا «ابوزکریا» و یا «ابو ابراهیم» بود بهتر می‌بود. چهارم آنکه من لباس پنبه‌ای سفید در بردارم، در صورتیکه اگر قبای سیاه می‌پوشیدم مردم بیشتر بمن توجه می‌کردند. پنجم آنکه زبان من عربی است، ولی اگر بزبان چندیشاپوریها صحبت می‌نمودم دارم بهتر بود. (خلاصه‌ای از کتاب جاحظ).

بدین جهات از کتاب جاحظ مستفاد می‌گردد که ، اطباء عرب مسلمان را درباره پزشکان غیر عرب سوء نظر کامل بود و همین امر می‌رساند که طبابت بیشتر در دست اطباء غیر عرب بوده ، چرا که اطباء نامدار تمدن اسلامی عموماً غیر عرب بودند و یک نوع کینه تئوزی بین این دو دسته (اطباء عرب مسلمان و اطباء غیر عرب) پیدا شد .

می‌گویند وقتی «یوحنا فرزند ساسویه جندی‌شاپوری» فوت کرد اشعاری درباره‌اش گفته شده بدین شرح :

ان الطیب بطبه و دوائه	لایستطیع دفاع امر قد آتی
ماللطیب یموت بالداء اللذی	قد کان یبری منه فیما قد مضی
مات المداوی والمداوی واللذی	جلب الدواء و باعه و من اشتری

خلاصه و ترجمه ابیات بالا این است که :

طیب با دانش و دوایش - نتواند از فرمانی که آمده سرپیچی کند .
پزشک را چه میشود که از علتی (دردی) میمیرد - در صورتیکه در زمان گذشته آنرا معالجه کرده بود ؟
آن شخصی که دارد تجویزی کند و آنکه آنرا (دارو) مصرف می‌کند و فردی که دارو می‌آورد و خرید و فروش می‌کند ، همه‌شان مردند .
همانطور که در فصول و مباحث سابق آمد و اکنون نیز برای روشن شدن مطلب ، احتیاج به تذکر است آنکه پس از روی کار آمدن خلفای عباسی و بنی عباس و رخنه ایرانیان در دستگاه خلافت ، توانستند سدی که تازیان بر روی اقوام غیر عرب بسته بودند ، گشوده شود .

انقراض خلافت بنی‌امیه و تأسیس خلافت عباسیان بدست اقوام غیر عرب (مخصوصاً ایرانیان) باب توجه به علوم و ترجمه کتب علمی و طبی را گشود .
ترجمه‌های کتب طبی و داروسازی و تشریح و فلسفه و شیمی و امثال آنها که در دوران خلافت عباسیان انجام گرفته ابتدا از طرف ایرانیان و دریانیان می‌باشد .

اینان (سریانیها) حق تقدم در این امر مهم علمی و تمدن اسلامی دارند.

سریانیان در مکاتب و مدارس خود قبل از ظهور اسلام از جهت آشنائی بزبان یونانی در کار مطالعه و تحقیق کتابهای مکتب اسکندریه جهد وافی نمودند، مضافاً بدانکه برای دسترسی به کتب مزبور اجباراً زبان یونانی را آموخته و توانستند خدمتی بسزا در این باب بنمایند.

پس از ظهور اسلام چون سریانیان از اقوام سامی بودند، بسیار زود توانستند به سهولت زبان عربی را فرا گرفته و بکار ترجمه پردازند و همین امر سبب شد که رابطه بین آنان (سریانیان) با خلفای عباسی بسیار نزدیک گردید. بشرح ایضاً علمای سایر اقوام و ملل مغلوبه توسط تازیان همانند نستوریان مسیحی هندویشاپور و استادان این دانشگاه که بهر بار خلفای عباسی راه یافتند و صابئین و حرانیها توانستند سهمی کم نظیر در کار ترجمه پیدا کنند.

اما ایرانیان نیز پس از غلبه تازیان بر ایران (چنانکه شرح آن در قسمتهای پیشین گذشت) و اینکه عدهای از خلفای عباسی تربیت شده آنان (ایرانیان) بودند، بواسطه نفوذ و رخنه در دولت عباسی نقش بسیار مهمی را در کار ترجمه کتب داشتند. مضافاً بدانکه بازبان عرب و ادبیات این قوم چنان آشنائی یافته که از آنان (تازیان) برتر گردیدند.

بنابراین نهضت بزرگ علمی و ترجمه کتب چنانکه آمد از منصور خلیفه دوم عباسی شروع گردید و در فاصله بیست و پنج سال از تأسیس بغداد و آغاز خلافت هرون الرشید مقدمه بسیار معتبری برای ترجمه کتب علمی و طبی پیدا شد.

در سال ۱۷۰ هجری قمری (مطابق با سال ۷۸۶ میلادی) هارون به خلافت رسید. وی از نظر آنکه بدست یحیی برمکی تربیت شده بود، تحت تأثیر ایرانیان بود و پیوسته در دوران خلافت خود نسبت به ایرانیان محبت داشت. از طرفی بر اثر توجه به علم و ادب اثری فوق العاده در تمدن اسلامی از خود باقی گذارد. بدین معنی نه

نهضت مربوط به نفوذ علوم یونانی در دوران خلافت وی نصیح و قوامی کم نظیر پیدا کرد و این نهضت یونانی مآبی در تمدن اسلامی بی اندازه معتبر می باشد . پس از وی فرزندش مأمون نیز بسیره پدر دنباله اقدامات وی را گرفت ، بشکلی که دوران بسیار درخشان در تمدن اسلامی پیش آمد که بعداً این دوران بنام «دوران طلایی» نامیده شد .

پس از این دو خلیفه بر اثر پیش آمدهائی در تمدن اسلامی تشویق سابق بعمل نیامد و نتیجه شوق ترجمه هم برای مترجمان کمتر گردید ، لذا از اهمیت علمی بغداد کاسته شد و بواسطه تجزیه امپراطوری اسلام و انتقال تمدن به سایر قسمتها (مخصوصاً اسپانیا) و مراکز علمی چندی در تمدن اسلامی پدیدار شد . هارون به کوسک وزیر برمکی خود بسیاری از آثار علمی یونانی را ترجمه نمود و برای این امر افرادی را به روم فرستاد ، تا نسخه های زیادی از کتب خطی یونانی را خریداری نمایند و این امر باعث گردید که مولفات یونانی مخصوصاً کتب طبی فراوان به دارالعلم بغداد سرازیر گردد .

گذشته از هارون و مأمون افراد و شخصیت های دیگری به متابعت از خلفای عباسی برخاسته و آنان نیز نسخ خطی زیادی را خریداری نموده و علماء و دانشمندان به ترجمه آنها پرداختند .

نتیجه ای که از این توجه به ترجمه کتب حاصل گردید ، آنکه خلفاء عباسی اطباء جندی شاپور را به بغداد دعوت نموده و چنانکه آمده ای از دانشمندان واطباء دانشگاه بالا به این شهر رفته و بکار ترجمه و تألیف پرداختند .

آنچه محقق است کتب طبی ابتدا از یونانی به سریانی و سپس به عربی و بعداً ترجمه ها مستقیماً از یونانی به عربی برگردانده شده اند .

ترجمه های بالا از کتب فلسفی و طبی و علمی از ارسطو و بقراط و جالینوس و سایر دانشمندان یونانی صورت تحقیق یافت ، که همه آنها در تمدن اسلامی اثربزرگی گذارده اند .

در زمان هرون بر اثر آمیزش و معاشرت مسلمانان با ایرانیان و سریانیها (بطور کلی با غیر عرب) و احتیاج مبرمی که به طب و طبابت و اطباء چندیشاپوری و سریانی داشتند، بیشتر چشم گیر میباشد. آنگاه که هرون الرشید با روسیان بچنگ پرداخت در شهرهای عموریه و انقره کتب طی یونانی را به بغداد آورد و ترجمه آنها را به یوحنا فرزند ماسویه واگذار نمود.

در عهد مأمون نهضتی که قبل از وی شروع گردیده بود، بدرجه ای عالی رسید و برکت تربیتی که وی (مأمون) از برامکه یافته بود، توجه فوق العاده بترجمه کتب علمی و طبی زیاد گردید. وی (مأمون) تعداد زیادی از کتب علمی را از یونان و روم به بغداد حمل نمود و جهت این امر عده ای از مترجمان را به شهرهای یونان و روم فرستاد تا دفاییت این اسرمهم را بنمایند. نتیجه آنکه بغداد مرکز بزرگ نهضت ترجمه آثار علمی یونانی به تازی شد.

اما اسر مربوط به خدمات ایرانیان در انتقال علوم بسیار روشن است و احتیاج به توضیح زیادتر نیست، چرا که ایرانیان چنانکه آمد، اثری بزرگ در نقل و تدوین و انتشار علوم در تمدن اسلامی داشتند، بدلیل آنکه ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی نفوذ نموده و چون اغلب آنها از دانشمندان و حمایت کنندگان علم بودند، خلفا را به فرهنگ و علوم آشنا ساختند و خدمت بزرگ به تمدن اسلامی شد.

دیگر آنکه اسر بحث در علوم و تشکیل مجالس و کنگره های پزشکی از شاهنشاهی ساسانی (چنانکه آمد) رواج داشت و از طرفی صاحبان ادیان مختلفه در دوران ساسانیان اجازه بحث و فحص در پیرامون موضوعات دینی را داشتند. بحکم این سوابق و عوامل کم کم بحث و گفتگو یا بهتر بیان داریم، کشمکشهای دینی در دوران خلافت عباسیان شروع شد و نتیجه پیدایش فرق مختلفه که مهمترین آنها معتزله میباشند، پدیدار گردید. بعلاوه ایرانیان در دوران شاهنشاهی ساسانی بعلوم مختلفه بمانند طب و فلسفه و ریاضیات آشنائی داشتند که علاوه بر اطلاعات و دانش شخصی از یونان و هند نیز اقتباساتی نموده و کتب چندی از هندی به پهلوی

بر گردانده بودند. از آن گذشته عده‌ای از دانشمندان صاحب عقاید مختلفه در عصر ساسانی و پیروان مختلف مذاهب و کیش‌های چندی بمانند پیروان دین زرتشتی و مزدکی و مانوی و مسیحی و بودائی حاضر به پرداخت جزیه گردیده و به آئین و کیش خود باقی ماندند (چنانکه درباره جورجیس فرزند بختیشوع طبیب معالج منصور در فصل چندیشاپور آمد) و همین امر یکی از عوامل مهم بنی بر اجبار خلفاء عباسی (بلکه از اواخر دوران بنی امیه) آنان (خلفاء) را وادار به شنیدن مباحثات نمود و نتیجه مؤثر در انتقال علوم به سرزمین مسلمین گردید.

بشرح ایضاً درباره ترجمه و نقل سایر علوم بمانند نجوم و ریاضیات و امثال آنها که مقداری از آنها از منابع هندی و برشالوده تعالیم مکتب اسکندریه بود، از یونانی به عربی برگردانده شده، که امید است شرح خدمات عده‌ای از مترجمان برجسته این علوم ضمن مبحث سایر مترجمان بیاید.

پس از این مبحث به شرح حال و خدمات و ترجمه‌های طبی پزشکان و ناقلان علوم در تمدن اسلامی که آثاری ارزنده و مؤلفات گرانبهائی دارند، می‌پردازیم. ضمناً اضافه می‌نمائیم:

این قسمت گرچه بیشتر مربوط به دوران خلافت هرون الرشید و مأمون می‌باشد، ولی از نظر آنکه تاریخ ترجمه و تألیف کتب طبی و علمی طی شش قرن خلافت عباسیان (که دوران سلطنت سلسله‌های شاهان ایران را نیز شامل خواهد بود) را تا حمله مغول خواهیم نگاشت و بدین شکل تا حمله مغول این مطلب ختم می‌گردد.

اما مولفات پزشکان (مخصوصاً ایرانیان) که پس از دوران ترجمه می‌باشد و در حقیقت نام آن «دوران تألیف کتب طبی» است در قسمت‌های بعد متذکر خواهیم شد.

بهر حال آنچه که از صحائف تاریخ مستفاد می‌گردد، آنکه از ابتدای ظهور بنی عباس تا اواخر خلافت معتصم خلیفه عباسی که هنوز دوران تسلط سیاسی و نژادی پدیدار نگردیده بود، علماء و دانشمندان ایرانی و سریانی در ترجمه کتب یک‌تاز این میدان

بودند ، سهل است عده دیگری از خاندان غیر سریانی و ایرانی نیز بهمت ایرانیان و سریانیان در کار ترجمه دخالت نموده و از عهده این امر سهم بخوبی برآمده‌اند . این دسته (دانشمندان غیر سریانی و ایرانی) در حقیقت شاگردان مکتب دو قوم ایرانی و سریانی بودند که حقی عظیم در کار ترجمه و انتقال علوم یونانی به عربی داشتند ، که شرح خدمات تمام دسته‌ها را در فصل مربوط به مترجمان خواهیم دید .

فصل دوم

(مترجمان و ناقلان کتب علمی و طبی در تمدن اسلامی)

و کتب برگردانده شده به زبان تازی)

چنانکه در فصل اول آمد، امر ترجمه کتب علمی از یونانی به تازی در دوران خلفای راشدین و امویان شروع گردید، منتهی این ترجمه ها بسیار محدود و معدود بود، ولی پس از ظهور دولت عباسیان و هدایت خلفاء عباسی توسط وزیران ایرانی موضوع ترجمه کتب علمی و طبی بسیار چشم گیر می باشد.

در مقدمه این فصل مختصری از تاریخ ترجمه های کتب علمی و طبی را در صدر اسلام و حکومت امویان نگاشته، سپس به دوران درخشان ترجمه در تمدن اسلامی (که بسیاری از این ترجمه ها بهمت ایرانیان انجام یافته است) می پردازیم.

مجدداً متذکر می گردیم، که کار ترجمه در تمدن اسلام و ایران مربوط به دانشمندان و اطباء غیر عرب بود. اینکه قسمتهائی از تاریخ طب در ایران با تمدن اسلامی آمیخته، از آن جهت است که نمی توان این دو مطلب یعنی تاریخ طب در ایران و اسلام را از یکدیگر مجزی نمود، چرا که تمدن اسلامی اختلاطی از تمدنهای سلسله مغلوبه توسط مسلمین می باشد و از همه مهمتر (همانطور که آمد) آنکه، مکاتب طبی اسلامی شاگرد مکاتب ایران و یونان و روم و هند و اسکندریه می باشند.

پس به لحاظ نظرات بالا و از نظر اختلاط و امتزاج این تمدنها باید همه آنها را متذکر گردید، سهل است تمدن اسلامی غرب مسلمین که در شمال آفریقا و اندلس (اسپانیا) گسترده شده، باید ضمن تاریخ طب اسلامی و ایرانی گفته شود، چرا که مکتب مغرب اسلامی شاگرد مکتب شرقی اسلامی است، که مایه علمی این مکتب آخری نتیجه خدمات و زحمات مکاتب اقوام و مللی است، که در قلمرو حکومت اسلامی بوده اند.

اکنون شروع به شرح حال و خدمات مترجمان و ناقلان طب از تمدنهای مختلفه از ابتدای ظهور اسلام تا حمله مغول که توسط مکاتب چندی در تمدن اسلامی بعمل آمده است، می پردازیم بدین شرح :

۱- یحییٰ نحوی
(= محب الاجتهاد = محب التعب) معروف میباشد. وی یکی از قدیمترین فلاسفه اواخر قرن پنجم و ششم میلادی است. اصلش از اسکندریه بود و همان کسی است که با عمرو عاص رابطه نیکو داشت. یحیی اسقفی نصرانی بود.

شرح حال وی بسیار پرحادثه میباشد. ابتدا وی سلاح بود و مردم را در کشتی جا داده از محلی به محل دیگر میبرد. احیاناً اگر مردسی دانشمند سوار کشتی اش میشدند و در آنجا بایکدیگر یا با مدرس خود به بحث و گفتگو می پرداختند، به سخنان آنان خوب گوش میداد. کم کم حس دانش آسوزی در وی قوی گردید. چون بدانش آسوزی توجه کرد، در خلال این امر روزی مورچه ای را دید که هسته خرمائی را به محل بلندی میبرد و سعی می کند که آنرا به مقصد برساند. مورچه چون نزدیک مقصد میرسید، هسته خرما از دهانش خارج شده و به محل پائین تر می افتاد. آنقدر مورچه این عمل را تکرار می کرد، تا موفق شد هسته خرما را به محلی که میخواهد برساند. تمام روز یحیی متوجه دوشش مورچه بود. با خود گفت: مگر من از مورچه ای ضعیف ترم. این حیوان ضعیف با کوشش فوق العاده بمقصد رسید. منکه انسانم نمیتوانم دانش اندوزی کنم و اگر مجاهدت نمایم، بمقصد میرسم. لذا کشتی را فروخت و بمدرسه رفت و در ابتدای امر بعلم نحو و لغت و منطق پرداخت و در این سه علم بمقام شایسته رسید. بدین مناسبت وی به نحوی ملقب گردید.

از آن پس در پی تکمیل علوم رفت و ترجمه های زیادی از کتب یونانی به عربی دارد.

ابن ابی اصیبعه گوید : « که یحییای نحوی بطریق بود در مجمع چهارم اساقفه که در شهر خلقدونیه^۱ (خلکدون = خلقدون = خلقیدون) اجتماع نمودند ، جزو ششصد و سی اسقفی بود، که در آن مجمع گردآمده بودند و آن مجمع با حضور وی تشکیل شد. این مجمع بر علیه او و شاگردانش رأی داد و آنان را از آئین مسیحیت محروم نمود ، ولی چون بوی احتیاج داشتند، ویرا بمانند سایرین نفی بلد ننمودند و اجازه دادند که در قسطنطنیه بماند . سپس اجلاسات دیگر بامر حکام و فرمانروایان برای وارد نمودن یحیی به آئین مسیحیت و تبرئه وی تشکیل داده شد و ویرا به کیش مسیحیت (باتوجه بآنکه یحیی عقیده به تثلیث نداشت) وارد ساخته ... »

اما قفطی را عقیده آن است که وی ابتدا اعتقاد به تثلیث داشت . پس از مطالعه کتب حکمت ، محال دانست که سه چیز یک چیز و یک چیز سه چیز باشد، لذا از اعتقاد به تثلیث برگشت، چون اسلامش محقق شد، این امر بر سایر اسقفان گران آمد . نتیجه^۲ همه بر علیه وی بمنظور پرداخته و ویرا مغلوب کرده، میخواستند که به عقیده اولی برگردد ، ولی او قبول نکرد و این منازعه بین او سایر اسقفان برقرار بود، تا آنکه عمروعاص مصر را فتح کرد و یحیی چون بعمر و رسید و عمرو او را شناخت دراکرام او کوتاهی نکرد .

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه ویرا قریب سی و سه تفسیر و کتاب و رساله در حکمت و فلسفه و ریاضی و هندسه و نجوم و منطق و طب از علماء یونان است .

آنچه که در طب از وی باقی مانده عبارتند از :

- ۱- تفسیر کتاب «الفرق» جالینوس ؛
- ۲- تفسیر «کتاب الصناعات الصغیره» جالینوس ؛
- ۳- تفسیر «کتاب النبض الصغیر» جالینوس ؛
- ۴- تفسیر «کتاب الاسطقات» جالینوس ؛

۱- شهر یونانی واقع برکنار بسفور که بعدها قسطنطنیه شد .

- ۵- تفسیر «کتاب المزاج» جالینوس؛
 - ۶- تفسیر «کتاب القوى الطبيعية» جالینوس؛
 - ۷- تفسیر «کتاب التشریح الصغیر» جالینوس؛
 - ۸- تفسیر «کتاب العلل والاعراض» جالینوس؛
 - ۹- تفسیر «کتاب البنض الكبير» جالینوس؛
 - ۱۰- تفسیر «کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنه» جالینوس؛
 - ۱۱- تفسیر «کتاب الحمیات» جالینوس؛
 - ۱۲- تفسیر «کتاب البحران» جالینوس؛
 - ۱۳- تفسیر «کتاب ایام البحران» جالینوس؛
 - ۱۴- تفسیر «کتاب حيلة البرء» جالینوس؛
 - ۱۵- تفسیر «کتاب تدبیر الاصحاء» جالینوس؛
 - ۱۶- تفسیر «کتاب منافع الاعضاء» جالینوس؛
 - ۱۷- تفسیر «جوامع کتاب التریاق» جالینوس؛
 - ۱۸- تفسیر «جوامع کتاب الفصد» جالینوس؛
- این تفاسیر از مؤلفات جالینوس میباشند.

تفاسیر بالا بعدها مبنی و اساسی کتب درسی مکاتب اسلامی قرار گرفته و راه را برای تحقیق و تفسیر و ترجمه کتب طبی از زبان یونانی به عربی گشوده است.

(- هارون = اهرن) که از کاهنان اسکندرانی و طبیبی معتبر بود.

۲- اهرن^۱ میگویند وی مؤلف مجموعه است که توسط گوسیوس^۲ ترجمه گردیده است. کتابهای اهرن سهم علمی زیاد در میان مسلمانان و اعراب ابتداء اسلام داشته است.

ویرا کناشی است که بنام «کناش اهرن» معروف میباشد. این کناش را

۱- Aaron

۲- Gosius

اهرون بسریانی نوشته و ماسرجیس آنرا بعربی ترجمه و نقل نمود . کناش اهرون سی مقاله است و ماسرجیس دو مقاله بدان افزوده است .

۳- **خاندان ماسرجیس** سر دسته این خاندان ماسرجیس (یا ماسرجویه) که یهودی ایرانی است ، میباشد . وی مترجم کتب سریانی به عربی و شهرتش در طب و ترجمه هایش بسیار مطلوب بود . ماسرجیس (ماسرجویه)^۱

کتاب معروف اهرون القس اسکندرانی طبیب نیمه اول هفتم میلادی، مولف مجموعه ای از کتب و رسالات طبی یونانی را بعربی برگرداند .

از وی دواثر بزرگ بنام کتاب «قوی الاطعمه و منافعها و مضارها» (در نیروهای خوراکیها و سود و زیان آنها) و کتاب «قوی العقاقیر و منافعها و مضارها» (در نیروهای گیاهان و سود و زیان آنها) در کتب مورخان آمده است .

فرزند وی بنام عیسی (عیسی بن ماسرجیس) بمانند پدر در کار ترجمه زبردست بود . از وی کتاب های چندی توسط مورخان آمده است، که دوتای از آنها بنام «کتاب الالوان» (رنگها) و «کتاب الروائح والطعوم» (بوها و خوراکیها) میباشد .

۴- **خاندان بختیشوع** شرح حال و نسب نامه این خاندان در فصل اول قسمت سوم کتاب و ضمن مبحث مربوط به جندی شاپور آمد . اینان اطباء مسیحی نسطوری می باشند که در جندی شاپور بخدمت مشغول بودند ، بدین جهت عموم مورخان پس از اسم آنان کلمه جندی شاپوری (منسوب به جندی شاپور) را آورده اند .

الف) اولین آنها بختیشوع بزرگ (یا بختیشوع پدر) بود . از بختیشوع اول ترجمه ویا اثر طبی در تذکره ها دیده نشده است .

ب) جورجیس (.ورجس) - فرزند بختیشوع اول رئیس بیمارستان جندی شاپور و از عاشقان و دوستان ترجمه و تألیف بود . وی چنانکه آمد برای درمان منصور

خلیفه عباسی به بغداد دعوت شد و منصور را از بیماری مزمنی رهایی داد (شرح حال جورجیس ذیل صفحات ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ کتاب آمد).

ویرا مجموعه‌ای طبی «کناش» مشهوری است، که حنین فرزند اسحق آنرا از سریانی بعربی برگردانده است.

طبق گفته ابن ابی اصیبعه جورجیس اولین طبیبی است که کتابهای طبی را بزبان عربی برگرداند. وی بدستور منصور خلیفه این امر را انجام داده است.

جورجیس و فرزندش بختشیوع دوم نامدارترین اطباء خاندان بختشیوع (آل بختشیوع) میباشند. این دو (پدر و پسر) در حقیقت دو بنیان گذار معتبران انتقال علوم یونانی و سپس به عربی میباشند.

ج (بختشیوع دوم فرزند جورجیس - وی همانند پدر طبیبی حاذق و درکار طبابت معتبر بود.

شرح حال وی ذیل صفحات ۵۴ و ۵۵ کتاب آمد.

طبق گفته القفطی بختشیوع دوم در خدمت ابوالعباس سفاح بود و تا دوران هرون نیز حیات داشت. در صناعت طب و نزدیکی به خلیفه مقامی والا داشت. کنیه وی «ابوجبرئیل» بود.

ابن الندیم در «الفهرست» ذکر نموده که وی به خلفای عباسی «رشید» و «مأمون» و «معتصم» و «واثق» و «متوکل» خدمت نموده است. اما این موضوع صحیح بنظر نمیرسد.

قفطی گوید: در زمان متوکل عباسی فرزندش معتز بیمار شد، تا آنجا که میل و رغبت به غذا نداشت. متوکل از این امر بسیار غمگین و افسرده بود. میان معتز و بختشیوع گفتگو شد. معتز دست درآستین جبهه بختشیوع کرد و چیز گرانبهائی بیرون آورد و گفت: عجب شیی نفیس و نیکوست این جبهه. بختشیوع گفت: ای سولای من این جبهه مثل و مانند ندارد، اگر دو سیب بخوری این جبهه را بتوسیدهم.

معتز قبول کرد و دو سیب خورد . آنگاه بختشیوع گفت : با جبه جامه‌ای نیز هست و جامه‌ای دارم که برادر این جبه است . اگر یک پیاله سکنجبین بخوری آنرا نیز بتو خواهم داد . معتز عمل کرد . سپس معتز بهبود یافت و متوکل را عقیدتی خاص بوی حاصل نمود .

در باب تمول بختشیوع داستانهای زیادی در کتب تواریخ آمده و طبق گفته قفطی مجموع درآمد وی از خلفاء و منسوبان آنان و اسراء و درباریان (مخصوصاً برامکه) در سال ۴۹۰۰۰۰ درهم بود .

از بختشیوع دو کتاب در کتب تاریخ آمده است : یکی «کناش مختصر» و دیگر «تذکره» ای که برای فرزندش جبرئیل (جبرائیل) نوشته است . بختشیوع دوم را دو فرزند بود یکی بنام جورجیس دیگری جبرئیل (جبرائیل اول) که وی توانست جای پدر را بگیرد .

(د) جورجیس دوم فرزند بختشیوع دوم .

(ه) جبرئیل اول (جبرائیل) فرزند بختشیوع دوم - شرح حال و خدمات وی ذیل صفحات ۶ و ۷ و ۸ کتاب آمد و در اینجا احتیاج به تفصیل و شرح دیگری نیست .

درباره وی در کتاب عیون الانباء آمده است که طبیبی بسیار خوش سلیقه و با وضع و هیئتی بسیار جذاب و خوش قیافه و نیکبخت بود .

بدیهی است نزد خلفاء بیش از حد مقامی رفیع داشت . در مورد تمول و ثروت و جلال و شکوه وی داستانها آمده است، که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

قفطی گوید : وی طبیب جندی شابوری و از اطباء حذاق بود و شرح کاملی از حال او در کتاب خود آورده ، که بعداً ابن ابی اصبیه تقریباً همان شرح را در عیون الانباء متذکر کرده است .

باز قفطی گوید : وقتی رشید از مرو به طوس آمد بیماریش شدت یافت ، لذا

ویرا خطاب نموده گفت : چرا سلامت مرا باز نمی گردانی ؟ جبرئیل در پاسخ گفت : که من ترا پیوسته از کثرت جماع نهی کرده بودم و تو گوش فرا نمیدادی . اینکه باید به شهر خویش (بغداد) بروی که آنجا باسزاج تو موافق تر است . این نصیحت را نیز نپذیرفتی و اکنون بیماریت شدت یافته است . اسیدوارم خداوند بتو صحت بخشد .

هرون امر به حبس وی و دستور داد اسقفی از ایران برای درمانش بیاورند . اسقف گفت : آنکه ترا درمان می نمود از طب بی خبر بوده است . اسقف بدرمان رشید پرداخت، ولی شدت بیماریش روز بروز بیشتر میشد و میگفت حالت تمام از خطاهای جبرئیل است .

رشید امر به قتل جبرئیل داد، ولی فضل برمکی از گفته جبرائیل دانست که رشید عنقریب خواهد مرد . اتفاقاً فضل را قولنجی شدید عارض شد که تمام اطباء از معالجت وی عاجز ماندند . جبرئیل او را درمان کرد، تا صحت یافت .

پس از مرگ رشید فرزندش امین مزایای جبرائیل را بوی بخشید و مقامش بمانند سابق رسید . بعداً مأمون ویرا بحبس انداخت و بر اثر بیماری حسن بن سهل که اطباء از درمان وی عاجز شده بودند، جبرئیل ویرا درمان نمود . مأمون بوی مال فراوان بخشید و ویرا عفو کرد .

از این طبیب در دو کتاب قفطی و ابن ابی اصیبعه حکایات چندی آمده است که تمام آنها از مقام رفیع و منزلت منیع وی حکایت می نماید .

اما مطلب بسیار مهم و معتبر آنکه ، شاید در میان اطباء تمدن اسلامی هیچ طبیبی بمانند جبرئیل متمول و ثروتمند نبود .

قفطی گوید : مقرری و وظیفه و عطایا و صلوات جبرائیل بشرح زیر است :

۱۰۰۰۰۰ درهم

۵۰۰۰۰۰ درهم

مقرری سالانه در هر ماه

مقرری خاص در ماه محرم

بابت قیمت البسه	۱۰.۰۰۰ درهم
برای خون گرفتن از هرون که سالی دومرتبه انجام میداد	۱۰.۰۰۰ درهم
برای شرب دارو دومرتبه در سال	۱۰.۰۰۰ درهم
از اطرافیهای رشید (بشرحی که خود متذکر گردیده بابت بهاء البسه و مرکب و امثال آنها)	۴۰.۰۰۰ درهم
از عباسه خواهر رشید	۵۰.۰۰۰ درهم
از فاطمه	۷۰.۰۰۰ درهم
از ابراهیم بن عثمان	۳۰.۰۰۰ درهم
از فضل بن ربیع	۵۰.۰۰۰ درهم

از آن گذشته از غله و سایر عوایدی که از چندی شاپور و

بصره و سواد و سوس برایش میرسید سالانه ۸۰۰.۰۰۰ درهم

که تمام طی بیست و سه سال خلافت هرون و خدمت به براسکه که مدت آن نیز ده سال بود بطور مستمر دریافت میداشته است.

اینها غیر از صله های کلانی میباشد، که در دفتر و طومار خود از آنها ذکر نموده است. مجموعاً آنچه که وجه نقد عایدش میشده است، هشتاد و هشت هزار هزار درهم و هشتصد هزار درهم میگردد.

غیر از ارقام بالا بموجب طومار بالا نهصد هزار دینار طلا و هفتاد هزار هزار و ششصد هزار درهم نقره داشت. گذشته از آن هفتصد هزار دینار وصیت نموده بود که برای پسرش بختشیوع بگذارند و مأسون را وصی خود گردانیده بود. (نقل از ترجمه تاریخ الحکماء قفطی).

ارقام بالا میرساند که تا چه پایه این طبیب طی مدت طبابت بوی عاید شده است.

اما آثار و مولفات جبرائیل بقرار زیر است:

۱- «رساله‌ای در مطعم و مشرب» که برای مأمون نوشته است (رسالة الى المأمون في المطعم والمشرب) ؛

۲- «كتاب المدخل الى صناعة المنطق» ؛

۳- «كتاب في الباه» ؛

۴- «رسالة مختصرة في الطب كناشه» [(رساله مختصری در طب بصورت کناش) مجموعه طبی] ؛

۵- «كتاب في صناعة البخور لعبدالله المأمون» (کتابی در صنعت بخور که برای عبدالله بن مأمون) تألیف کرده است.

جبرائیل را سه پسر بود بنامهای عبیدالله اول (طبيب متقى خليفه عباسی) وميخائيل و بختشيعوع سوم (طبيب معتز خليفه عباسی).

و) عبیدالله اول (عبدالله) - فرزند جبرائیل که طبيب متقى و مقتدر عباسی بود.
ز) ميخائيل (ميكائيل) فرزند جبرائیل اول - وی نیز از اطباء دوران واثق خليفه بود.

ح) بختشيعوع سوم - فرزند دیگر جبرائیل که طبيب معتز خليفه عباسی و چنانکه در قسمت اول کتاب آمد ، رئيس بیمارستان جندی شاپور بود . علاوه بر طبابت معتز خليفه عباسی دوران مأمون و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر و مستعین و مهتدی خلفای عباسی را نیز درك نموده است.

ابن ابی اصیبه در مورد وی شرحی بسیار مفصل در کتاب خود آورده است که خلاصه آن چنین است :

«وی سربانی الاصل و مردی جلیل القدر بود که در عظمت و جمال و گوشت و مال هیچیک از اطباء زمان مقام وی را نداشتند و از حیث لباس و فرش و اثاث البیت و غیر آن بمانند متوکل عباسی بود» ؛

«در زمان الواثق بالله بر اثر حسادت عده‌ای از اطرافیان ، خليفه نسبت بوی بی مهر شد ، بر وی خشم گرفت و دارائی بختشيعوع را مصادره و او را بجندی شاپور تبعید

نمود. واثق بر اثر بیماری شدید اجباراً او را به بغداد خواند، ولی خلیفه قبل از رسیدن بختشیوع وفات یافت. کم کم مقام و مرتبه وی نزد متوکل ارجمنده گردید، بطریقی که از حیث وجاهت عاصه و حیثیت و زیادی مال و ثروت و خوش رفتاری و خوش روئی و خرج و انفاق مال بجائی رسید، که خلیفه بوی حسد برد، ولی بختشیوع بر اثر فخر فروشی زیاد نسبت بمتوکل مورد غضب خلیفه قرار گرفت. خلیفه او را از ساسره به بغداد فرستاد. چون متوکل مبتلی به قولنج شد، او را احضار کرد و بدرمان خلیفه پرداخت. نتیجه متوکل از وی عذر خواست، ویرا انعام بسیار نمود و اموالش را بوی برگرداند. باز بر اثر آنکه بر علیه بختشیوع اقدام شد، املاکش را خلیفه مصادره و بیصره تبعیدش نمود. از آن پس بختشیوع زندگی بسیار پر آشوب داشت. سپس در دوران مستنصر و مهتدی مجدداً به مقام اول خود بازگشت.

ایضاً ابن ابی اصیبعه حکایات زیادی از فرازونشیت و مال و ثروت و وضع بسیار مجلل و خانه و زندگی بختشیوع در کتاب خود آورده است، که بی اندازه جالب است و شرح آن ها تمام در این مختصر باعث تطویل کلام گردد. که قسمتی از آن در ذیل صفحه ۹۰ کتاب آمد.

«ابوریحان بیرونی در کتاب «الجماهرفی الجواهر» گوید: بختشیوع در یکی از اعیاد نوروز بر متوکل وارد شد. متوکل سوال کرد طبیب اسروز چه میبینی؟ بختشیوع گفت: مثل من که قدر و منزلتی ندارم بمانند گدایانی است که مستقلاً بجائی نمیروند و دنبال اشخاص میباشند. آنگاه دست در جیبش کرد و جعبه کوچکی از چوب آبنوس که طلاکاری شده و در پارچه حریر سبزی پیچیده بود درآورد و آنرا باز نمود، که در آن قاشقی از الماس گذارده بود، که تلوئو زیادی داشت و آنرا به متوکل داد. متوکل سوال کرد اینرا از کجا آورده ای؟ بختشیوع در پاسخ گفت: از مردم کریم و بزرگ و از یادگار پدرم میباشم.»

درباره معالجات غریبه ای که وی برای خلفای عباسی و اطرافیهای خلفاء و بزرگان و اعیان نمود حکایتها (افسانه ها) آمده است، که همه از مقام و منزلت

بزرگ وی در کار طبابت در بغداد و سایر شهرهای جزیره میباشد.

وفات بختشیوع روز یکشنبه ۲۸ صفر ۲۵۰ هجری قمری = سال ۸۶۴ میلادی اتفاق افتاد.

از کلمات اوست :

آب خوردن در حال گرسنگی مضر است ؛ خوردن غذا در حال سیری بدتر از آنست ؛ کم خوردن از غذای بد بهتر از پرخوری از غذای خوب است.

از مؤلفات وی « کتابی در باب حجامت بطریق سوال و جواب » میباشد . این بود خلاصه‌ای از شرح حال بختشیوع سوم نقل از کتاب ابن ابی اصیبعه .

(ط) جبرائیل دوم فرزند عبیدالله - که طبیب عضدالدوله دیلمی بود و در بیمارستان عضدی بطبابت اشتغال داشت .

شرح حال وی ذیل صفحه ۶ کتاب آمد .

وی طبیبی دانشمند و خوش قریحه و در صنعت طب ید طولائی داشت . طب را در بغداد آموخت .

جبرائیل بر اثر درمانی عجیب و بدیع که بسیاری از اطباء در معالجت آن عاجز شده بودند ، شهرت یافت و در خدمت عضدالدوله و معزالدوله و حسامالدوله دیلمی مقامی بلند داشت .

ابن ابی اصیبعه در « عیون الایماء » و القفطی در « تاریخ الحکماء » شرح حال و مقام مشروحی از وی نقل کرده‌اند که تمام از مقام بزرگ وی در کار طبابت میباشد . وی علاوه بر آنکه در بغداد مشهور بود ، بعزت نزدیکی با پادشاهان آل بویه در ایران نیز شهرت بسزائی داشت و سفرهائی باطراف منجمله بیت المقدس و دمشق نمود و با آنکه از طرف « عزیز بن معز علوی » بموجب نامه‌ای دعوت به مصر شد ، وی از این امر امتناع کرد .

از وی مؤلفات چندی در کتب تواریخ آمده است :

۱- «الكافی»- که درباره بزرگترین ارکان رطوبات بدن یعنی خون است و برحسب خواهش صاحب بن عباد نوشت . این کتاب بنام «کناش کبیر» معروف و در پنج مجلد میباشد . این نام را صاحب بن عباد به کتاب گذارده است که یک نسخه از آن را وقف بر دارالعلم بغداد نمود ؛

۲- «کتاب مطابقة بین قول الانبیاء و الفلاسفه» که در آن اقوال بسیاری از حکماء را در آن یادداشت نموده و مصادر و مدارک آنرا هم نوشته و بعلاوه اقوال فلاسفه را در معانی پیچیده فلسفی بیان کرده است ؛

۳- «مقاله ای در رد یهود» (فی الرد علی اليهود) ؛

۴- «کناش صغیر» که آنرا هم برای صاحب بن عباد نوشته است ؛

۵- «رساله ای در عصب چشم» ؛

۶- «مقاله ای در دردهای مغزی و یا در مورد دهان معده و حجاب حاجز

(دیافراگم) برای خسرو شاه بن مبادر شاه پادشاه دیلم ؛

۷- مقالات دیگر .

وفاتش در رجب سال ۶۹۳ هجری قمری (مطابق ۱۰۵۰ میلادی) اتفاق

افتاد و مدت عمرش هشتاد و پنج سال بود . وی در مصلاهی خارج میافارقین (از شهرهای قدیمی که مرکز بلاد دیار بکر بود) مدفون گردید .

ی) ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرائیل دوم - وی طبیبی دانشمند و خوش قریحه و از اطباء ممتاز و فکور و متعمق در فن طبابت بود . اصول و فروع طب را خوب میدانست . بعلاوه در علوم مربوط به مسیحیت و فرق آنها هم اطلاع کافی داشت .

وی در میافارقین اقامت گزید و معاصر ابن بطالان معروف و با او سأنوس بود . از مولفات وی :

۱- «مقاله فی الاختلاف بین الالبان» (در اختلاف بین شیرها) که آنرا برای

بعضی از دوستانش سال ۷۷۴ هجری قمری (مطابق با ۱۰۵۵ میلادی) نوشته است ؛

- ۲- کتاب «مناقب الاطباء» در این کتاب احوال و آثار اطباء را نگاشته (سال ۴۲۳ هجری = ۱۰۳۱ میلادی)؛
 - ۳- «کتاب الروضة الطبیعیة» که برای استاد ابوالحسن محمد بن علی نوشته است؛
 - ۴- «کتاب التواصل الی حفظ التناسل» که در سال ۴۴۱ هجری قمری (مطابق با ۱۰۴۹ میلادی) تالیف نموده است؛
 - ۵- «رساله ایست که برای استاد ابوطاهر بن عبدالباقی معروف به ابن قطرمین نوشته است»- این کتاب در پاسخ مسئله طهارت و وجوب آن میباشد؛
 - ۶- «رسالة فی بیان وجوب حرکة النفس»
 - ۷- کتاب «نوادر المسائل» (در اوائل طب)؛
 - ۸- «تذکره الحاضر وزاد المسافر»؛
 - ۹- «کتاب الخصاص فی علم الخواص»؛
 - ۱۰- «کتاب طبایع الحيوان وخواصها ومنافع اعضائها» که برای امیرنصیرالدوله نوشته است.
- وفات عبیدالله بسال ۵۰۴ واندی (مطابق با سال ۱۰۵۸ میلادی) اتفاق افتاد.
- لک (یحیی (یوحنا) فرزند بختشیوع سوم- وی طبابت الموفق بالله طلحة بن جعفر متوکل را مینمود. وی بزبانهای یونانی و سریانی آشنائی کامل داشت. میگویند کتابهای چندی از یونانی به سریانی برگردانده است.
- مقام و منزلت وی نزد موفق چنان بود که هر چه از او میخواست خلیفه عمل میکرد.
- یوحنا روزی نزد موفق شکایت از صاعد برد، که وی (صاعد) مانع کمکهای او (یوحنا) است. خلیفه به صاعد اسر داد که هر چه یوحنا میخواست طبق دستورهایش عمل نماید، چرا که یوحنا در قلب من جا دارد و باعث راحتی و آسایش من است. صاعد نزد یوحنا رفت و هر چه او (یوحنا) خواست بر روی کاغذ آورد و بخدمت خلیفه داد. خلیفه دستور داد بهمان نحو عمل نماید.

وی را تألیفی است بنام «ما یحتاج الیه الطبیب» (در علم نجوم).

ل) آخرین فرد خاندان بختشیوع موسوم به بختشیوع چهارم که طبیب مقتدر خلیفه عباسی بود. مقتدر بوی بسیار محبت می کرد و تیول زیادی از روستاها بوی بخشید. ایضاً خلیفه دیگر عباسی الراضی بالله فرزند مقتدر نیز باوی همانند پدر رفتار می کرد.

وفاتش در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه ذی الحجه سال ۳۲۹ هجری قمری (مطابق با ۹۴ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد.

این بود مختصری از شرح حال خاندان بختشیوع که بالغ بر سه قرن آثاری در طب اسلامی از خود باقی گذارده اند و عموماً جندی شاپوری و شاگرد دانشگاه جندی شاپور بودند.

بطور اجمال علاوه بر ترجمه کتاب های طبی از یونانی به سریانی و یا از یونانی مستقیماً به عربی در کار طبابت نیز بسیار ممتاز بودند، چنانکه در شرح حال چند نفر از آنان درباره ثروت و تمول آنها ارقامی مشاهده شد، که بعضی از آنها افسانه ای بنظر می رسد.

بدین ترتیب ملاحظه می گردد، مکتب طبی که خاندان بختشیوع در بغداد تأسیس و رواج دادند، شاگرد مکتب جندی شاپور می باشد.

۴- سرجیوس رأس العینی (سرجیس رأسی = سرجیس رأس العینی) - وی از مردم رأس العین بود. کتابهای زیادی ترجمه نمود، ولی ترجمه هایش متوسط است.

سرجیس ترجمه های چندی از آثار بقراط و جالینوس بزبان سریانی برگرداند و همین ترجمه ها بعدها مأخذ ترجمه به پهلوی شدند.

حنین فرزند اسحق ترجمه هایی از وی را که اصلاح مینموده بسیار خوب و آن دسته که توسط وی (حنین) اصلاح نشده متوسط است.

ترجمه فرانسه فصول بقراطی که از سریانی ترجمه گردیده طبع م. ه. پونیون^۱ و از کتاب «طب سریانی» که توسط دکتر والیس باج^۲ میباشد، میتوان از وضع ترجمه های سریانی اطلاع حاصل کرد.

وفاتش بسال ۳۶ = میلادی است.

سرجیس از مترجمان نسبتاً بر تئاری است که بیشتر به ترجمه کتب طبی پرداخته، اما از نظر استحکام به پای ترجمه های حنین و بعضی از مترجمان دیگر نمیرسد. معروف است حنین ترجمه های وی را اصلاح می نمود.

ترجمه کتاب «طبیعة الجنین لابقرط» از اوست.

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه وی اولین کسی است که کتابهای یونانی را به سریانی ترجمه نمود و مصنفات زیادی در طب و فلسفه دارد. وی ترجمه هایش متوسط است. آن دسته از ترجمه ها که توسط حنین اصلاح گردیده خوب و آن دسته که اصلاح نشده است متوسط میباشد.

لازم به تذکره است :

ترجمه های کتاب های جالینوس در چندینشاپور و حمص مورد استفاده طلاب علوم طبی قرار میگرفت. اما ترجمه های سریانی آن که توسط سرجیس رأس العینی و بعد از او حنین بن اسحق و شاگردانش انجام یافته بود و عموماً بزبان سریانی بود، برای شاگردان و دانشجویان سریانی مورد استفاده واقع میگردد.

ترجمه های سریانی بر ترجمه های عربی مقدم بود و پس از آن که ترجمه ها از سریانی به عربی بعمل آمد، بسیاری از مترجمان متون کتب طبی را مستقیماً از یونانی به عربی برگرداندند، که ارزش علمی آنها بسیار معتبر است.

ایضاً در مکتب اسکندریه کتابهای جالینوس بی اندازه مورد توجه قرار داشت و کتابهای درسی طالبان علم طب و سایر علوم بود.

بزرگ این خاندان ماسویه اول یا ماسویه پدر که کنیه‌اش
۵- خاندان ماسویه ابو یوحنا می‌باشد .

ماسویه اول از اطباء جندی‌شاپور و تربیت یافته این مکتب بود . شهرت وی
 در داروسازی و طب هردو می‌باشد .

ابن ابی‌اصیبه در کتاب خود آورده است : که ماسویه نمی‌توانست یک‌سطر
 بخواند ولی بیماریها و درمان آنها و داروها را خوب می‌شناخت . جبرائیل فرزند
 بختشیوع ویرا برای خود انتخاب کرد و محبت فراوان باو نمود . ماسویه عاشق
 کنیز داود بن سراپیون شد . جبرائیل آن کنیز را به هشتصد درهم خرید و بماسویه
 بخشید . ماسویه از آن کنیز دو پسر آورد بنامهای یوحنا و سیخائیل .

ماسویه قریب سی سال در بیمارستان جندی‌شاپور خدمت می‌نمود و ریاست
 بیمارستان جندی‌شاپور را داشت .

وقتی شنید که جبرائیل نزد هارون مقام و منزلتی یافته ، پیش خود گفت ده
 ابو عیسی به آسمان رفته و من هنوز جای خود هستم . چون جبرائیل این سخن شنید ،
 ویرا از بیمارستان اخراج و حقوقش را قطع نمود .

ماسویه بجانب بغداد رفت و از جبرائیل عذر خواست و هر روز پشت درخانه
 جبرائیل می‌نشست و هنگام سوار شدن جبرائیل ویرا دعا می‌کرد ، اما جبرائیل بوی
 اعتناء نمی‌نمود . اجباراً به محله رومیان که در مشرق بغداد بود رفت و به کشیش
 آنجا گفت مرا در یکی از معابد جا دهید ، تا از این راه چیزی عایدم گردد و بخواهم
 بشهر خود بازگردم ، زیرا جبرائیل بمن اعتنائی ندارد . کشیش گفت : توسی سال
 در بیمارستان کار می‌کردی ، آیا در این مدت از طبابت چیزی نیاموخته‌ای ؟ ماسویه
 در جواب گفت : طبابت و چشم‌پزشکی و درمان زخم‌های نمایم . کشیش صندوقی برای
 وی تهیه کرد و گفت نزدیک قصر فضل بن ربیع (وزیر هارون) بنشین و بطبابت
 مشغول شو . ماسویه بدستور کشیش عمل کرد . کم‌کم وضعش خوب شد .

روزی چشم مستخدم فضل بن ربیع درد گرفت. جبرائیل دو چشم پزشک برای درمانش فرستاد، ولی آنان نتوانستند کاری انجام دهند. بر اثر بی خوابی و اضطراب شدید از قصر بیرون آمد، چون چشمش به ماسویه افتاد گفت: تو چکارهای؟ اگر از درمان چشم چیزی میدانی مرا معالجه کن والا از این محل برو. ماسویه گفت: چشم-پزشکم و تو را درمان می کنم. ماسویه یلک چشمش را بر گرداند و در آن دارو ریخت و پارچه ای بر سرش نهاد و او را بخور داد. بیمار آرام یافت و بخواب رفت. چون صبح شد از قصر یک سفره نان روغنی و بره ای بریان و مرغ کباب شده و شیرینی و پول طلا و نقره برای ماسویه فرستاد و پیغام داد که این سفره همه روزه برایت خواهد آمد. ماسویه از شوق به گریه افتاد. خادم تصور کرد حق العلاجش کم است. خادم گفت: غم مخور بیشتر بتو خواهیم داد.

ماسویه گفت: اینطور که تصور کردی نیست. من ثمال رضایت را دارم. خادم بخدمت فضل رسید و قضیه را شرح داد. پس از آن فضل مبتلی به چشم درد شد. جبرائیل آندو چشم پزشک را نزدش فرستاد، ولی معالجاتشان در فضل اثر نکرد. خادم ماسویه را آورد و او چشم فضل را بهبود داد. چون جبرائیل بخدمت فضل رسید، فضل گفت: مردی که او را ماسویه گویند در اسر چشم پزشکی از همه برتر است. جبرائیل گفت: شاید همان کسی است که در نزدیک اندرون می نشست. وی همان کسی است که نارگرم بود و چون شایستگی نداشت او را بیرون کردم. معلوم میشود طبیب شده، در صورتی که از طب اطلاع ندارد. فضل دستور به احضار ماسویه داد. چون ماسویه وارد شد نار جبرائیل نشست. جبرائیل گفت: ای ماسویه تو طبیب شده ای؟ ماسویه در جواب گفت: من سی سال در بیمارستان خدمت کرده ام و تو اینطور بامن صحبت می کنی. جبرائیل بیم درد نهاد و ماسویه تندتر صحبت کند. از جای برخاست و رفت.

فضل بن ربیع با شانه با نصد درهم و دو مرکوب سواری و غلوفه و سفره و غلام

برایش معین کرد و امرداد خانواده‌اش را از جندی‌شاپور بیاورند و مخارج آنها را هم تکفل کرد. ماسویه خانواده‌اش را خواست که یوحنا فرزندش نیز همراه آنها بود. پس از آن هارون به چشم درد مبتلی شد. لذا ماسویه احضار گردید. خلیفه سوال کرد از چشم پزشکی هم اطلاع داری؟ ماسویه گفت: من سی سال در بیمارستان جندی‌شاپور خدمت کرده‌ام. ماسویه دستور داد حجام بیاید و دو ساق پای رشید را حجامت نماید. از خون پای خلیفه چند قطره در چشمش ریخت و خلیفه درمان شد. خلیفه دستور داد ماهانه دوهزار درهم و سالی بیست هزار درهم کمک خرج و علوفه و خانه باو بدهند. ایضاً خلیفه دستور داد هر روز وی (ماسویه) با جبرائیل به دربار بمانند سایر طبیبان حاضر شود. بدین طریق ماسویه در ردیف جبرائیل و هم رتبه وی شد.

از آن پس ماسویه بدرمان خواهر رشید (که طبیب معالجش جبرائیل بود) پرداخت و به اندرون رفت و بیمار را دید. پس از گرفتن نبض بیمار ماسویه روی به خلیفه نمود گفت: خداوند عمر خلیفه را دراز گرداند، این بیمار پس فردا سه ساعت قبل از نیمه شب در خواهد گذشت. جبرائیل گفت: یا امیرالمومنین، بیمار حالش خوب است و زنده می‌ماند و ماسویه دروغ گوید. رشید دستور داد ماسویه را در یکی از اتاقهای قصر نگاهدارند، تا حال بیمار معلوم گردد. چون ساعت معین رسید خواهر رشید وفات یافت. از آن پس رشید دستور داد که حقوق و وظیفه ماسویه بمانند جبرائیل گردد و به یوحنا فرزند ماسویه هم عنایت و توجه زیادی نمود. دهوی هم بمقام عالی نائل گردید.

ایضاً قنطی و ابن ابی‌اصیبه حکایات زیادی از درمان‌های ماسویه و فرزندش یوحنا در خدمت مأمون و پس از وی چند خلیفه دیگر عباسی نقل کرده‌اند که از خلال آنها چنین مستفاد می‌گردد که ماسویه و فرزندش مقام و ارج بلند در دربار خلافت یافته و عموماً با جبرائیل در کشمش بودند. جبرائیل نیز پیوسته به خلفاء می‌گفت که ماسویه پسر بچه‌ای در بیمارستان جندی‌شاپور بود و از ابتدا به کوبیدن دارو مشغول

بود و سالیان دراز در بیمارستان ما کار کرده است و ابداً سواد خواندن و نوشتن ندارد، اما داروهای مفیده و مضره را خوب می‌شناسد و موارد استعمال آنها را میداند.

باری مطلب در باب ماسویه است که توانست مقامی رفیع در خدمت خلفاء داشته باشد.

چنانکه آمد ویرا دو فرزند بود یکی بنام «یوحنا» و دیگری «سیخائیل».

الف) ابوزکریا یوحنا فرزند ماسویه - یوحنا نیز از اطباء چندیشاپور و سیحی نستطوری بود، که از اواخر قرن دوم هجری شهرتی پیدا کرد و مخصوصاً در خدمت مأمون مقام و منزلتی بسزا داشت، تا آنجا که رئیس «بیت الحکمه» شد.

حنین مترجم معروف شاگرد او بود. یوحنا در دوران خلافت مأمون و معتصم و واثق و متوکل در خدمت و معاصر آنان بود. وی طبیبی بسیار باهوش و فاضل و مطلع و در علم طب دانا و آشنا بود.

ابتدای کار وی از زمان هرون شروع شد. هرون وی را به ترجمه کتب طبی مأمور کرد. هنگامیکه هرون عموریه و انقره را فتح کرد، عده زیادی از ثاقبان را در اختیار او گذارد، که به استنساخ کتب پردازند. یوحنا بسیاری از آنها را ترجمه کرده است.

ابوزکریا در قبال تقرب به دستگاه خلافت مال و ثروت فوق العاده بدست آورد.

عیسی بن علی رهاوی «در کتاب الادب الطبیب» مینویسد: که از عیسی بن ماسه طبیب نقل کرد، که ابوزکریا به من (عیسی) گفت: که یوحنا فرزند ماسویه گفته است که از صناعت طب یک میلیون درهم استفاده نموده است.

خلفاء عباسی مخصوصاً واثق را بوی علاقه زیادی بود و حکایات و روایات زیادی از مورخان تاریخ طب درباره درمان های عجیب و مال و ثروت فوق العاده و اینکه در خدمت خلفاء بسیار مجتشم بوده از او نقل می‌نمایند، که بسیاری از این حکایات بافسانه شبیه است. تمام این مطالب می‌رساند که وی توانست پس از

پدر در برابر خاندان بختشیوع چنان قد علم کند، که مقامش کمتر از جبرائیل و اطباء جانشین وی نبوده است.

حکایتی از بذل و بخشش واثق به یوحنا در عیون الانباء آمده است بدین شرح: روزی واثق در مجلس شراب دستور میدهد ساقی شرابی به یوحنا بدهد. یوحنا پس از شرب شراب میگوید: این شراب صافی و خوب نیست. خلیفه رو به ساقی نموده میگوید: باطباء من و آنهم در محضر و مجلس من شراب غیر صافی میدهی و بروی (ساقی) خشم گرفت. خلیفه دستور داد که فی المجلس یکصد هزار درهم باو بدهند. سمانه خادم را خواست و گفت: الساعة این پولها را بپرداز. چون عصر شد خلیفه از سمانه پرسید آیا پولها را رد کردی یا نه؟ وی جواب داد: که هنوز پولها را نداده‌اند. خلیفه دستور داد پس دویست هزار درهم بدهید. شامگاهان خلیفه مجدداً سوال کرد آیا پولها به یوحنا رسیده است یا نه؟ سمانه گفت: خیر. خلیفه دستور داد که سیصد هزار درهم به یوحنا بدهد. سمانه به صندوقدار بیت المال گفت: فوراً سیصد هزار درهم را به یوحنا برساند والا در بیت المال دیگر پولی نخواهد ماند. آنگاه سیصد هزار درهم را فوراً نزد یوحنا فرستادند.

معروف است که خلفاء بنی عباسی هیچ غذائی را بدون حضور او نمیخوردند. یوحنا برای آنان در تابستان غذاهای سرد و آشامیدنیهای سرد (مبرد) و در زمستان غذاهای گرم و شربتهای مقوی میداد.

از سطور بالا و سایر حکایات چنین مستفاد میگردد، که یوحنا بمانند معدودی از اطباء تمدن اسلامی علاوه بر رخنه و نفوذ فوق العاده در دربار خلفاء عباسی مستمری و وظیفه و مقرری گزاف از خلفاء و درباریان و اعیان و اشراف و سایر مردم بدست آورده و طرف احتیاج مردم بود، که نتیجهٔ نفوذ و نفوذی در جمیع شؤون دستگاه خلافت داشته است.

در مورد درمانهای وی حکایات زیادی در باب خون گرفتن، ورگ زدن و حجامت و معاینه ادرار و نبض و سایر علامات مربوط به بیماری چه در میان مسلمانان و چه

در میان مسیحیان شهرت بسزائی داشته که نقل همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

میگویند بیماری نزد یوحنا رسید، که نزدیکانش از او مأیوس شدند و بعادت مسیحیان جمعی از رهبانان و کشیشان بیالین وی آمده و مشغول خواندن دعاشدند . یوحنا چشم باز کرد و گفت : ای فرزندان فسق اینجا چه می کنید ؟ گفتند آمده ایم برای تو دعا کنیم، تا شما شفا یابید . گفت : یک قرص گل (حب) از دعای شما و و تمام مسیحیان اثرش بیشتر است . بروید و تا روز قیامت از خانه من خارج شوید . بختشیوع را میانه خوبی با یوحنا نبود و دائماً با وی در مجالس شوخی میکرد . تا آنجا که گاهی وی را ولدزنا می نامید (بمناسبت آنکه مادرش زنیز بود که پدرش بوی علاقه یافته و جبرائیل زنیز را از ابن سرابیون خرید و عیال ماسویه شده بود) . از کلمات اوست :

از او سوال کردند چیزی که شری در دنبال ندارد چیست ؟

جواب داد : آشامیدن مختصری شراب زلال صاف .

پرسیدند : شری که هیچ چیزی در دنبال ندارد چیست ؟

جواب داد : نزدیکی با زن .

او گفت : خوردن سیب قلب را قوت دهد . پیوسته غذاهای تازه و شراب

دهنده بخورید و بیاشامید .

اما آثار و مؤلفات وی عبارتند از :

۱- کتاب البرهان - درسی باب :

۲- کتاب البصیره :

۳- کتاب الکمال والتمام :

۴- کتاب الحمیات که مشجر یعنی دارای شجره است :

۵- کتاب فی الاغذیه :

۶- کتاب فی الاشربه :

- ۷- «كتاب المنجیح فی الصفات والعلاجات» (در صفات و معالجات) ؛
- ۸- «كتاب فی الفصد والحجامه» ؛
- ۹- «كتاب فی الجذام» که بنظر میرسد کسی قبل از وی چنین کتابی در این باب ننوشته است ؛
- ۱۰- «كتاب الجواهر» ؛
- ۱۱- «كتاب الرجحان» ؛
- ۱۲- «كتاب فی ترکیب الادویه المسهله و اصلاحها و خاصه کل دواء منها ومنفعته» (در ترکیب داروهای سهل و اصلاح آنها و خاصیت هر دارو و منفعت آن) .
- ۱۳- «كتاب دفع مضار الاغذیه» ؛
- ۱۴- «كتاب فی غیر ماشی مما عجز عنه غیره» (در اسوری که دیگران از آن عاجز مانده‌اند) ؛
- ۱۵- «كتاب السر الکامل» ؛
- ۱۶- «كتاب فی دخول الحمام و منافعها و مضرتها» (در ترتیب دخول در حمام و منافع و مضار آن) ؛
- ۱۷- «كتاب السموم وعلاجها» ؛
- ۱۸- «كتاب الدیباچ» ؛
- ۱۹- «كتاب الازمه» ؛
- ۲۰- «كتاب الطبیخ» .
- ۲۱- «كتاب فی الصداع و علله و اوجاعه و جمیع ادویته و السدر و العالیه» (در سردرد و علل و دردها و جمیع داروهای مربوط بدان و سرگیجه و علل آن) که برای عبدالله بن طاهر نوشته است ؛
- ۲۲- «كتاب لم امتنع الاطباء من علاج الحوامل فی بعض شهور حملهن» (کتابی در باب آنکه چرا پزشکان از درمان زنان باردار در بعضی ماههای بار آنان خود داری کرده‌اند) ؛

۲۳- « کتاب معرفة محنة الكحاليين » ؛

۲۴- « کتاب دغل العين » ؛

۲۵- « کتاب مجسة العروق » (درجاها و محل ضربان رگها) ؛

۲۶- « کتاب الصوت والبعة » (در صدا و خفگی آن) ؛

۲۷- « کتاب ماء الشعير^۱ » ؛

۲۸- « کتاب المرأة السوداء » ؛

۲۹- « کتاب علاج النساء اللواتي لا يجلبن » (در علاج زنانی که آبستن

نمی شوند) ؛

۳۰- « کتاب الجنين » ؛

۳۱- « کتاب تدبير الاصحاء » ؛

۳۲- « کتاب السواك والسنونات » (در مسواک و دندانها) ؛

۳۳- « کتاب المعدة » ؛

۳۴- « کتاب القواخ » ؛

۳۵- « کتاب النوادر الطبية » ؛

۳۶- « کتاب التشريح » ؛

۱- ماء الشعير - ترجمه تحت القلمی آن آب جو است ولی معنی قنّاع را نمیدهد . در اصطلاح طبی عبارت است از لعاب جو محلول در آب . بدین طریق که قندما بقدری جو (یا جو پوست کنده) را در پارچدای ریخته در آب جوش (یا آب بسیار گرم) خیس می کردند و مایع حاصله از آنرا به بیمار میدادند . ماء الشعير تا این اواخر هم در طب آشور خودمان مورد استعمال زیاد داشته و بطریق ساختن آن بدین نحو بود : که جو را در پارچدای ریخته و بر روی آب جوش سماور میگذارند ، تا لعاب آن تهیه گردیده سپس آنرا صاف ، نیموده و به بیماران مخصوص بیماران مبتلی به تب تیفوئید میدادند . ترجمه فرانسوی آن Eau de l'orge یا Tisane است .

۳۷- « کتاب فی ترتیب السقی الادویه المسهله بحسب الازمنه وبحسب الامزجه »

(در باب ترتیب خوردن داروهای مسهل بر حسب زمان و مکان) ؛

۳۸- « کتاب ترکیب خلق الانسان و اجزائه و عدد اعضائه و مفاصله و عظامه

و عروقه و معرفة اسباب الالوجاع » (در ترکیب خلق آدمی و اجزاء و تعداد اعضا و مفاصل و استخوانها و رگها و شناسائی علل دردها) که آنرا برای مأسون تألیف کرده است ؛

۳۹- « کتاب الابدال » که آنرا برای حنین بن اسحق نوشته است ؛

۴۰- « کتاب المالیه خولیا و اسبابها و علاماتها و علاجها » (در مالیخولیا و علل

و نشانیها و درمان آن) ؛

۴۱- « کتاب جامع الطب » - در این کتاب در اموری که پزشکان بر آنها اتفاق

دارند اعم از اطباء فارس و روم ؛

۴۲- « کتاب الحیلة البرء » (در تدبیر برای بهبود) (اسامی کتب مذکور از

عیون الانباء اقتباس گردیده است).

یوحنا بسال ۳۴۲ هجری قمری (مطابق با ۸۵۷ میلادی) در سرمن رای

(سامره) روز دوشنبه پنجم جمادی الاخره در زبان خلافت متوکل عباسی وفات یافت.

فرزند دیگر ماسویه میخائیل است. وی از اطباء معروف بغداد و در دوران

خود در این شهر بسیار مشهور بود و خدمت مأسون را مینمود.

میخائیل اهل مباحثه و استدلال نبود و با هیچیک از پزشکان براسوری

دویست سال قبل از دوراناش کشف شده بود، ایمان نداشت. منجمان به او سکنجبین

معتقد نبود و آنرا به بیماران خود توصیه نمی نمود. سربای گل در غسل را بکسی

نمی داد. بشرح ایضاً به گلاب (که از آب گل گرفته باشند) نیز عقیده نداشت، ولی

گلابی که با گل نرم در آب گرم پخته باشند تجویز می نمود. ایضاً سوز تجویز نمینمود.

مأسون را بوی عقیدتی کامل بود، حتی بر جبرائیل بن بختشیوع مقدم میداشت

و داروئی که بدستور و ساخته وی بود، می خورد.

از او نیز حکایات زیادی درباره درمان خلفاء عباسی و نزدیکان خلیفه و درباریان در کتب مورخان آمده است.

از وی تألیف و اثری در تاریخ پزشکان نیامده است.

(چهاربخت = صهربخت) - این طبیب از مسیحیان جندی شاپور
۶- عیسی بن صهاربخت و در فن طبابت و داروشناسی مهارت کامل داشت. چون منصور خلیفه عباسی در بغداد بیمار گردید، جورجیس را از جندی شاپور طلب کرد. تا بمداوات وی پردازد. جورجیس پس از بهبود منصور اجازه سرخصی از او (منصور) خواست. وی (جورجیس) به جندی شاپور آمد و ابراهیم را بجای خویش به بغداد نزد خلیفه فرستاد و عیسی به ریاست بیمارستان برگزیده شد. سپس به بغداد رفت و از پزشکان مشهور بغداد شد.

ترجمه هائی که بوی نسبت داده شده است سه مقاله آخر از مجموعه تفسیرهای جالینوس بر کتاب «الفصول لابقراط» است که قبلاً توسط حنین فرزند اسحق در هفت مقاله به سریانی برگردانده و انگاه توسط عیسی به عربی ترجمه گردیده است. ویرا تألیفی است بنام «کتاب قوی الادویه المفردة».

وی ملقب به «الناعس» از شاگردان عیسی بن صهر بخت (صهار بخت - صهار بخت) و از اهالی خوزستان بود. در عباراتش اکثرت بود. مترجم خوبی هم نبود. وی بمانند استادش بیشتر **۷- ابویعقوب یوسف بن عیسی یوسف الناقل المترجم** به ترجمه کتب طبی اشتغال داشت.

وی از مترجمان زمان منصور خلیفه عباسی بود و ترجمه هائی **۸- ابویحیی البطریق** از بقراط و جالینوس و بطليموس بوی نسبت داده اند. ترجمه ای «کتاب الاربعه»^۱ بطليموس القلوذی منسوب بوی است.

ترجمه ای که وی از بطليموس نمود بعدها توسط عمر بن فرخان (متوفی در

... ۲ هجری قمری = ۸۱۵ میلادی) با تفسیری بر آن نگاشته شده و پس از او محمد بن جابر بن سنان البتانی (متوفی سال ۳۱۶ هجری قمری = ۹۲۹ میلادی) تشریح گردیده است.

ابن ابی اصیبعه گوید: که ابویحیی با مرمنصور بسیاری از کتب قدیم را ترجمه نموده و ترجمه هایش بسیار خوب است ولی در عین حال به پای ترجمه های حنین نمیرسد.

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید: سن از او ترجمه های زیادی در کتب طبی دیده ام که از جالینوس میباشد.

وفات وی بین سالهای ۱۷۹ و ۱۹۰ هجری قمری مطابق با ۷۹۶ و ۸۰۶ میلادی اتفاق افتاده است.

وی از اهل سرو و یهودی بود و چون عده یهودیان در سرو زیاد بودند و این شهر یکی از مراکز بزرگ علوم یونانی بود، ترجمه المجسطی را بوی نسبت داده اند. مرکز یهودیان در سرو شهری بنام «یهودیه» یا «شهر یهودان» بود که بعدها به نام «میمنه» تغییر یافت پسرش علی بن سهل بن ربان طبری معروف صاحب «فردوس الحکمه» در طب میباشد.

وی از مترجمان سربانی پس از اهرن میباشد ده برای هارون ۱۰- ابن العبری^۱ سی کتاب تألیف کرده است. بعدها دیگران این ترجمه ها را به عربی برگردانده و بدان ها اضافاتی نموده اند.

اولین فرد این خاندان حنین فرزند اسحاق عبادی^۲ است. ۱۱- خاندان حنین^۲ اسحاق العبادی) مکنی به ابوزید میباشد. وی مسیحی نسطوری و از مردم حیره بود و سال ۱۹۴ هجری قمری (مطابق ۸۰۹ میلادی) در حیره متولد گردید.

پدرش داروساز (صدلانی) و گیاه فروش مسیحی نسطوری و از اهل حیره

و قوم عباد بود . صاحب تمته صوان الحکمه (علی بن زید بیهقی) گوید : که موالد حنین بغداد بوده و در شام تعلیم و تربیت یافته است .

حنین مردی فصیح و خوش بیان و در زبان عربی و یونانی متبحر و خطیبی بلیغ بود .

ابتدا از بغداد به بصره آمد و نزد «خلیل بن احمد نحوی» رسید و زبان عربی را نزد وی آموخت . آنگاه به بغداد مراجعت نمود و به فرا گرفتن طب متمایل شد . در بغداد در مجلس درس «یوحنا بن ماسویه^۱ جندی شاپوری» از اطباء دانشمند بغداد حضور یافت . کتاب «فرق الطب» را نزد یوحنا آموخت و چون مردی جدلی بود ، از این رد ایراداتی بر یوحنا میگرفت .

این ابی اصیبعه گوید : که یوحنا قلباً حنین را دوست میداشت ولی بر اثر ایراداتی که حنین به وی میگرفت ، او را از مجلس درس خود طرد کرد .

توضیح آنکه بر اثر اعتراضات حنین بر یوحنا و آنکه اصولاً حنین از فرزندان صرافان بود ، اطباء جندی شاپور را از وی خوششان نمیآمد و مایل بودند علم طب در انحصار آنان باشد . لذا حنین از استفاده درس یوحنا محروم گردید .

روزی که حنین اعتراض بر استاد (یوحنا) کرد ، وی (یوحنا) بردباری و تحمل در برابر حنین را از دست داد ، سپس بحنین گفت : تو را با صنعت طب چه کار ؟ تراست که نزد خویشانت بروی و پنجاه درهم بگیری و بایک درهم ظروف گلی کوچک بخر و یک درهم زرنیخ و بقیه را از پولهای ضرب کوفه و قادسیه خریداری کن و زرنیخها را در آن بوته بگداز و پولهای قادسیه را بآنها بمال و در شارع عام بنشین و پولها را بسای و آنها را صاف و صیقلی نما و آنها را برای مردی که میخواهند صدقه بدهند عرضه نما ، تا از تو خریداری نمایند . این کار برای تو فائده اش بهتر و زیادتر از صنعت طب است . یوحنا وی را از مجلس درس خارج کرد . حنین گریه کنان از

خانه یوحنا بیرون آمد ، اما چون حنین مصمم بود که طب را یاد گیرد ، تصمیم گرفت از منبع اصلی آن یعنی زبان یونانی آنرا بیاموزد .

بگفته ابن ابی اصیبعه حنین دو سال بفرا گرفتن زبان یونانی همت گماشت و بقول قفطی سه سال مشغول تحصیل زبان یونانی در مصر و اسکندریه شد و اشعار همر را بخوبی آموخت و چون زبان عربی و سریانی را میدانست ، در حقیقت تسلیم ترجمه را در دست گرفت .

مدتی که حنین از بغداد بیرون رفت کسی را خبر از وی نبود ، تا آنکه روزی یکی از آشنایان قدیم وی بنام یوسف طبیب ویرا دید .

یوسف گوید : روزی نزد «اسحاق بن الحسین» بودم ، مردی را با سوهای دراز که صورتش را پوشانده بود ، دیدم که شعری به رومی از «هومر» شاعر می خواند ، آواز وی (حنین) بگوשמ آشنا آمد . بروی بانگ زدم و معلوم شد همان پسری است که قبلاً او را دیده ام . حنین گفت : یوحنا تصور می کرد که عبادی ممکن نیست علم آموزد . اکنون از تو (یوسف) تمنی دارم این مطلب را بکسی بازگو نمانی . ابن ابی اصیبعه گوید : «اسحاق بن الحسین» بیمار شد و روزی که یوسف به عیادتش رفت ، مردی را دید ، که موی زیادی داشت و قسمتی از موی سرش روی او را پنهان میداشت و بخواندن اشعار هومر بزبان رومی با آهنگ مخصوص قرائت می نمود . بنظرم رسید که وی همان حنین است ، که دو سال است وی را ندیده بودم . از اسحق سوال کردم ، این همان حنین است ؟ اسحق گفت : نه . ولی انکار او (اسحق) اقرار بود . سپس من او را (حنین) باسم صدا کردم و او جوابم داد و گفت : بهشتیانور آن قحبه زاده (مقصود یوحناست) که میگفت یک عبادی نباید طبیب شود و درس طب بخواند و قسم خورد که اگر من طبیب شدم او ازدیانت مسیح تبری جسته است . اینک من علاوه بر آنکه طبیب شده ام ، زبان یونانی را در نهایت استحکام آموخته ام و در دوران من کسی بهتر از من این زبان را نمی داند و هیچکس هم غیر از برادرم از وضع من آگاه نیست . اگر میدانستم تو مرا خواهی شناخت از تونیز پنهان می شدم ،

ولی فهمیدم که حیلۀ ام در تواتر نکرد. از تو خواهش میکنم این مطلب را بکسی نگوئی. قفلی گوید: یوسف گفت: قریب سه سال دیگر حنین را ندیدم، تا روزی بخداست جبرائیل بن بختشیوع رسیدم. حنین را دیدم که آنجاست و ترجمه‌ای از «کتاب التشریح» جالینوس را انجام داده و جبرائیل از وی تعظیم و تجلیل زیاد می نمود و باو خطاب می نماید: بخدا قسم که اگر این جوان عمر یابد، سرجیس (مقصود سرجیس رأس العینی است) را مفتضح گرداند.

حنین به یوسف گفت: پیش از این مایل نبودم که از آمدن من کسی را خبر نمائی. حال که چنین چیزی از جبرائیل شنیدی، به یوحنا بازگو کن. آنگاه دست در آستین خود نمود و نسخه‌ای در آورد و گفت: این نسخه را به یوحنا بده. این نسخه موسوم به «جوامع» است. من (یوسف) نیز چنان کردم و نسخه را به یوحنا دادم. یوحنا گفت: این ترجمه نیست، بلکه عملی فردی است که از روح القدس تأیید گرفته است.

اما این سامویه همان استادی که حنین را از درس خود رانده بود، بعدها نه هنر وی را دید با او از درآشتی درآمد و یکی از پشتیبانان و حامیان وی شد. علاوه بر آن حنین را حامیان دیگر بود که تمام از پزشکان جندی شاپور بودند. این پزشکان به بغداد آمده و به زبان عربی سخن می گفتند بمانند «سامویه» که از متخرجین (فارغ التحصیل) جندی شاپور بود.^۱

نکته دیگری که ذکر آن در این مبحث لازم است، آنکه ترجمه‌های حنین قابل مقایسه با ترجمه‌های قبل از وی نبود و اغلب از روی کتبی که توسط فرستادگان خلیفه و صرف مبالغه گفت از امپراطوری روم تهیه شده بود، بعمل آمده است.

اما یوسف جمیع مطالبی که از جبرائیل شنیده بود عیناً به یوحنا منتقل کرد. یوحنا متعجب گردید و خلاصه آنکه یوحنا اعتقادی دامن به حنین پیدا کرد. جبرائیل حنین را «استاد حنین» خطاب می نمود.

۱ - سامویه بن بنان که بعدها طبیب معتصم خلیفه گردید (۲۱۶ هجری = ۸۳۲ میلادی)

پس از آنکه قدر و منزلت حنین در ترجمه معلوم شد ، یوحنا را بسوی محبت زیادت گشت .

شرح بالا از آن نظر بتطویل آمد ، تا موضوع ورود حنین به دار ترجمه در تمدن اسلامی معلوم گردد ، بدین معنی که حنین کلید ترجمه کتب و آثار بقراط و جالینوس را در دست گرفت .

چون مأمون بنقل علوم یونانی همت گماشت ، حنین را برای این امر انتخاب نمود ، بدین معنی که پس از تحقیق معلوم شد ، که وی (حنین) بر تمام مترجمان رجحان و برتری دارد .

علت آنکه مأمون به ترجمه کتب علمی و فلسفی و طبی از یونان همت گماشت بقول ابن ابن اصیعه بدین شرح است : که شبی مأمون در خواب پیر مردی بسیار خوش قیافه ای را دید ، که بر منبر نشسته و میگوید من ارسطو طالیس هستم . خلیفه از خواب بیدار شد . پرسید ارسطو طالیس کیست ؟ بوی گفتند از حکماء یونان . مأمون حنین را خواست ، که به ترجمه کتب یونانی بپردازد . مأمون حنین را برای ترجمه و نقل علوم یونانی مأمور نمود ، که عده ای از مترجمان زیر نظر وی بکار مشغول بودند . علاوه بر آن بین مأمون و امپراطوران روم مکاتباتی برقرار بود . مأمون شرحی برای امپراطور روم نوشت و از او اجازه خواست ، قسمتی از کتابهای قدیمی که در خزانه روم موجود است ، استنساخ و ترجمه گردد . پادشاه روم ابتدا امتناع و بی بعداً قبول نمود . مأمون عده ای از دانشمندان وقت بمانند «حجاج بن مطر» و «البطریق» و «سلم» صاحب بیت الحکمه را انتخاب نمود . چون ایشان نزد مأمون رسیدند ، خلیفه امر به ترجمه کتب نمود . بعضی گویند با این عده یوحنا بن ماسویه نیز همراه بود .

بهر حال پس از جمع آوری کتب و نسخ مأمون حنین را برای ترجمه و اصلاح ترجمه های مترجمان دیگر از قبیل «حجاج بن مطر» و «ابن البطریق» و امثال آنها گمارد .

میگویند مأمون در برابر وزن آنچه ده حنین ترجمه میکرد، باو طلا میداد، بدین معنی شد در یک کفه ترازو ترجمه ها و در کفه دیگر طلا می گذارد و به حنین داده میشد. حنین علاوه بر آنکه جهت مأمون ترجمه هائی نموده بر حسب معرفی جبرائیل برای بنی سوسی (بنی شاکر) که دوستان اران علم بودند، ترجمه هائی از طب یونانی نموده است. ولی این ترجمه ها بیشتر از طب فلسفی و منطقی میباشند.

عبدالله بن جبرائیل در کتاب «مناقب الاطباء» گوید: چون کار حنین بالا گرفت و در میان پزشکان بغداد مشهور شد، موضوع باطلاح خلیفه رسید. خلیفه (مأمون) ویرا احضار و انعام زیاد بوی نمود. ایضاً املاک فراوان بوی بخشید. او گوید: ده مأمون نزد حنین زبان روسی (ممکن است مقصود یونانی باشد) ده در متن کتاب ابن ابی اصیبعه بد نام «زبوری الروم» آمده است) می آموخت، اما دستورهای داروئی حنین را سن از مشورت با سایر اطباء رفتار می کرد.

چون حنین بدربار خلیفه (مأمون) راه و نزدش تقرب یافت، خلیفه خواست وی را امتحان نماید. لذا برای منظور بالادستورداد تا اثر لیب سمی برای یکی از دشمنانش تهیه نموده و بوی بخوراند. خلیفه گفت: اگر دستور مرا اطاعت نردي انعام و خلعت زیاد بتو خواهیم بخشید والا بزندان یا مرگ محکوم خواهی شد. حنین امر خلیفه را اطاعت نکرد و در اثر این عدم اطاعت به زندان افکنده شد و یکسال در زندان ماند. چون بحضور خلیفه رسید، بوی گفتند یا پاداش و انعام فوق العاده خواهی داشت و یا اعدام. حنین جواب داد: همانطور که حضور خلیفه امیرالمومنین عرض کرد. دار و مهارت من در طبابت است و از کارهای دیگر خبری ندارم و تحصیل امور دیگری ننموده ام. آنگاه ده وی را تهدید بمرگ کردند. حنین گفت: «خداوند در قیامت حق مرا خواهد داد». امر خلیفه مایل است روح خود را بیازارد، بگذارد آنطور که مایل است، نمود.

مأمون را این حرف خوش آمد و بخنده افتاد و گفت: میخواستم تو را آزمایم تا ثابت قدم تو را بیازمایم. آنگاه اطعمه نانش به حنین زیاد شد. سپس خلیفه

سوال کرد : چه چیز باعث شد که تسو به امر ما ترتیب اثر ندادی ؟ حنین گفت : «دیانت و نگاهداری ناسوس طب».

خلیفه گفت : این دو قانون که گفتی هردو بزرگ و لازم الاجرا و لازمالاطاعه میباشند ، سپس خلعت های فاخر و پول فراوان بوی داد و حنین از خدمت خلیفه بیرون آمد .

بر اثر این عمل اصولاً کار حنین چنان بالا گرفت ، که توانست در ترجمه و تألیف منتهای جد را بنماید و با وسائلی که در اختیارش گذارده شده بود ، بزرگترین مکتب ترجمه را در طب اسلامی پایه گذاری نماید .

حنین علاوه بر آنکه شخصاً ترجمه هائی از یونانی به سریانی و یا مستقیماً از یونانی به عربی دارد ، نظارت بر ترجمه های شاگردانش نیز نموده است .

بیشتر ترجمه هائی که حنین انجام داد ، در زمان خلافت مأمون بود . چون مأمون وفات یافت و معتصم خلیفه شد بر اثر عدم اطاعت مردم بغداد پایتخت را از این شهر به سامره (سامراء - سرمن رای) انتقال داد و همین امر باعث انحطاط «دارالحکمه» گردید و پس از وی در زمان واثق نیز که دوران خلافتش کوتاه بود نضح و قواسی در کار دارالحکمه پیش نیامد . پس از واثق متوکل برادرش بخلافت رسید . متأسفانه رابطه متوکل با حنین یک نواخت نبود .

توضیح آنکه متوکل برای از بین بردن یکی از دشمنان خود بدست حنین وی خواست زهری قوی تهیه نماید ، ولی حنین از آن سرپیچید . نتیجه زندان ناخوشه شد و پس از مدت کمی از زندان آزاد گردید . میگویند متوکل گفته است : میخواستم او را (حنین) در وفاداری به حرفه اش امتحان نمایم .

میگویند طبیب دیگر نسطوری بنام «اسرائیل بن زکریای طیفوری» گفت : که حنین به آداب و مقررات دین نسطوری بی مبالائی می نماید و چنین معروف است که متوکل از حنین خواست که به تصویر حضرت سریم تنف بیندازد ، ولی حنین این

امر را اطاعت نکرد. متوکل حنین را به «ثئودوسیوس»^۱ جاثلیق^۲ نستوری تسلیم کرد. جاثلیق حنین را تازیانه زد و بد زندان انداخت و آنچه مال و دارائی داشت توسط متوکل گرفته شد. بعدها بر اثر درمان یکی از نزدیکان متوکل از حبس آزاد و دارائیش را بوی رد نمودند.

پس از متوکل حنین قریب بیست سال عمر آورد و دوران خلفای پس از متوکل بمانند منتصر و مستعین و مهتدی و معتد را درگذشت و تا آخر عمر بکار ترجمه اشتغال داشت.

سرگذشت پرحادثه حنین میرساند، باآنکه وی نستوری مسیحی بود، دستگاه خلافت و عموم دانشمندان بغداد و اطباء این شهر بوجود وی احتیاج کامل داشتند. از آن گذشته اصولاً حنین از نظر علم الاخلاق و آئین پزشکی بسیار پای بند قوانین و آداب پزشکی بود.

ترجمه های وی نتیجه و ثمره مکتب چندیشاپور و ابن ماسویه بود. بدین جهت وی بیشتر بمکتب چندیشاپور تعلق دارد، که شرح حال مختصری از وی در فصل مربوط به مکتب چندیشاپور آمد.

ابن ابی اصیبعه در کتاب خود حکایات و روایات زیادی از شرح حال و اوضاع و احوال و حوادثی که بر سر حنین آمده است بسیار مفصل و مشروح بیان داشته است که نقل همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

ابن ابی اصیبعه گویند: پس از آنکه حنین مورد غضب و خشم متوکل گردید، خلیفه دستور قتل حنین را صادر کرد، ولی بر اثر بیماری سختی که بوی (متوکل) عارض گردید، دستور باحضر طبیب داد. حنین حاضر شد و دستور درمان داد. خلیفه گفت حنین مرا ببخشی از آنچه من با تو کردم و مرا حلال کن، شنیع تو بسیار قوی و بزرگ است. سپس خلیفه رو به اطباء نمود و گفت: هر چه او (حنین) گوید گوش

دهید و اطاعت کنید چون دیشب خواب دیدم مسیح (ع) با مردی در البسه فاخره بدنبال وی (مسیح ع) است. گفتم: این شخص کیست؟ جواب داد: او حنین بن اسحق است. آنگاه خلیفه از حنین پوزش خواست و خلیفه دانست شفیع او چه مردی قوی است. خلیفه دستور داد تا همه اطباء بروند و حنین بدرسان بپردازد و در مقام خود بماند و با طباء دستور داد آنها که دیشب اینجا بودند و سراسر تحریک به قتل حنین نمودند، هر یک ده هزار درهم برای حنین بفرستند و خود معادل آن پولها بر آن اضافه کرد، که جمعاً دویست هزار درهم شد و بحنین داد.

آنگاه که خلیفه بهبود یافت بحنین گفت هر چه می خواهی بتوسی بخشم. سپس سه خانه از خانه های خود را که در آن سکونت نکرده بود، پاک و پاکیزه کرد با اثاث و لوازم و کتاب بدو بخشید و سند آنها را امضاء نمود. خلیفه دستور داد ماهانه پانزده هزار درهم بوی بدهند و باضافه بهترین قاطرهای سر طویله خلیفه و سه غلام روسی با آنها فرستاد و حقوق عقب افتاده اش را نیز بوی بخشید. خلاصه آنکه حنین نزد خلیفه تقرب فوق العاده حاصل کرد.

ابن ابی اصیبعه گوید: بسیاری کتاب دیده ام که تعدادی از آنها را شخصاً داشتم، که بخط منشی حنین ازرق روی کاغذ ضخیم و حروف آن درشت و در سطرها فاصله زیادی داشت و بقطع بغدادی بود و مقصود حنین آن بود که قطر کتاب را بزرگ جلوه دهد و وزن آنها سنگین شود، تا بنهای آنها زیاد گیرد و عمداً این کاغذ را ضخیم انتخاب می نمود، که ضخامت کاغذ سبب گردد که مدت زیادی کتاب محفوظ بماند.

حنین گوید: آنچه را که من نقل و ترجمه کرده ام باین منظور بود که عقلاء مصائب و مشکلات زندگی را برای عاقل و جاهل و پیر و جوان و ضعیف و قوی و کوچک و بزرگ و بطور کلی بر عموم طبقات مردم سیرسد، بدانند. شخص عاقل نباید مأیوس از رحمت خدا شود، بلکه باید بخداوند بیشتر اعتقاد داشته باشد و تجلیل

و تکریم خداوند نماید و شکر او را بجا آورد ، چرا که خداوند را شکر می‌کنم که بر من منت نهاد و زندگی تازه بمن بخشید. تا مرا بردشمنانم پیروز ساخت و مرا بالاتر و برتر از آنها قرار داد . (اینها مطالبی است که ابن ابی اصیبعه در کتاب خود از قول حنین آورده است).

خلاصه آنکه حنین مکتبی بزرگ در تمدن اسلامی تأسیس نمود که آثار بزرگی از وی بیادگار مانده است .

از تلمات حنین است که گفت : « شبها روز مرد ادیب است » .

ابن حلیج اندلسی در کتاب « طبقات الاطباء و الحكماء » تعدادی مختصر از ترجمه‌ها و تفاسیر حنین را از ابقرط و جالینوس را متذکر گردیده است .

ابن الندیم صاحب الفهرست در مقاله هفتم که اخبار فلاسفه و علوم باستانی و کتابهاییکه در این باب تصنیف گردیده است در فن اول از این مقاله اول دفعه از حنین شرح حالی ذکر می‌کند و خواهی که سائون دیده و او را به ترجمه کتب یونانی واداشته و درباره تهیه و آوردن کتب از بلاد روم شرحی متذکر گردیده است ، نه بعدها قنطی و ابن ابی اصیبعه عیناً آنها را با اضافاتی در کتب خود آورده‌اند . آنکه ضمن مترجمان بزبان عربی نه عده زیادی از مترجمان را نام برده . نام حنین بن اسحق را با سایر مترجمان ضبط کرده است . سپس در فن سوم از همین مقاله « در اخبار علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند » ضمن نام اطباء تعداد آثار و مؤلفات و ترجمه‌های حنین را بیست و هشت عدد آورده . نه قنطی هم همانند وی آنها را نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه بر این میزان تعدادی دیگری نیز اضافه نموده ، بدین معنی که مقالات و رسالات و آن قسمت از تراجم نه بیشتر منسوب به حنین است همه را متذکر گردیده است .

دانشمند آلمانی که بر کوشش‌های او کتابی است بنام « حنین بن اسحق و مکتب

وی » .

ترجمه هائی که حنین انجام داده (ویا آنکه با کمک شاگردانش کفایت آنها را درده است) از دانشمندان بنام یونانی بمانند اوقلیدس و ارسطو و بطلیموس و بقراط و جالینوس و سایر دانشمندان معروف و مشهور میباشد.

آن قسمت از ترجمه ها که در علوم فلسفی و ریاضی و امثال آنها میباشد، خارج از موضوع کتاب است. بنابراین بیشتر به کتابهائی که حنین از پزشکان به سریانی و یا عربی ترجمه نموده است می پردازیم.

ایضاً درباره حنین آمده است که وی از روی ترجمه حجاج بن یوسف بن مطر الحاسب کتاب «المجسطی» را اقتباس و تجدید نظر کرده است.

طبق گفته ابن ابی اصیبعه حنین بزبانهای غریبه و مستعص زمان یعنی عربی و سریانی و یونانی آشنا بود و ترجمه هایش در نهایت روانی و سلاست میباشد.

تعداد ترجمه های حنین بسیار است. ابن الندیم در کتاب «الفهرست» ده ترجمه از آثار بقراط و جالینوس که هفت تای آن متعلق به حنین و سه اثر دیگر مربوط به شاگرد وی «عیسی بن یحیی» است، متذکر گردیده است. از آن گذشته شانزده کتاب جالینوس «سته عشر» توسط خواهرزاده و شاگردش حبیش بن الاعسم ترجمه گردیده است و چنین بنظر میرسد که ترجمه ها ابتدا توسط حنین به سریانی و سپس توسط حبیش (و دیگران) به عربی برگردانده شده و پس از آن حنین درستون ترجمه عربی وایضاً در ترجمه های مترجمان قبل از خود تجدید نظر نمود و بشرح ایضاً بعد از آن در ترجمه های حنین نیز تجدید نظر کرده اند.

آنچه که بیشتر صحیح بنظر میرسد آنکه حنین تعدادی کتاب از جالینوس به سریانی ترجمه کرده است بدین شرح: دو کتاب برای «سلمویه بن بنان» و دو کتاب برای «بختشیوع بن جبرائیل» و یکی برای «جبرائیل» و یکی برای «ابن ماسویه» باضافه شانزده کتاب (سته عشر جالینوس) که سرجیس رأس العینی قبلاً آنها را ترجمه کرده بود تجدید نظر نمود و قریب چهارده رساله دیگر را به عربی برگردانده است.

بشرح 'یضاً تعدادی ترجمه برای سران موسی (بنی منجم - بنی شاکر) ترجمه نموده است .

از آثار بقراط و جالینوس آنچه که توسط حنین (یا دستکاه ترجمه وی) انجام گرفته است بدین شرح است :

از ابقراط :

۱- «عهدنامه بقراط»^۱ (کتاب عهد بقراط) که از یونانی سریانی ترجمه کرده است :

۲- «فصول ابقراط»^۲ (کلمات قصار بقراط) که در هفت مقاله است . چهارمقاله از آنرا به سریانی ترجمه کرده و بقیه یعنی سه مقاله دیگر را عیسی بن چهار بخت (سهار بخت - صهر بخت) به عربی برداشته است :

۳- «مقدمه المعرفة»^۳ از یونانی به عربی :

۴- «کتاب الالهویه والامیاه والبلدان»^۴ (کتاب هواها و آبها و شهرها) در سه مقاله از یونانی به عربی :

۵- «کتاب البحران»^۵ :

۶- «کتاب ایام البحران»^۶ :

۷- «کتاب الغذاء»^۷ :

۸- «الرساله القبریه»^۸ :

۹- «کتاب الکسر»^۹ (شکستگی و شکسته بندی) که در چهار مقاله است از یونانی

به عربی :

۱- Le Serment d'Hippocrate

۲- Les Aphorismes

۳- Les Pronostics

۴- Le Livre des airs, des eaux et des lieux

۵- Des Crises (De crisisibus)

۶- Des jours critiques (De diebus decretoriis)

۷- De l'Alimentation

۸- Les Fractures

- ۱- « کتاب طبیعة الانسان^۱ » از یونانی به عربی ؛
 ۱۱- « کتاب المرلودین لسبعة اشهر^۲ » (متولدین هفت ماهه) ؛
 ۱۲- « کتاب المولودین لثمانیه اشهر^۳ » (متولدین هشت ماهه) ، که آنرا برای یکی از زنان متوکل نوشته است ؛
 ۱۳- « کتاب جراحات الراس^۴ » ؛
 ۱۴- « کتاب الاسابیع^۵ » که جالینوس آنرا تفسیر نموده است ؛
 ۱۵- « کتاب ایذیمیا^۶ » (اپیدمی = بیماریهای همه گیر = کتاب الامراض الوافده) ؛

۱۶- « کتاب امراض الحادة^۷ »

از آثار جالینوس :

- به شرح از کتاب سته عشر جالینوس
 ۱۷- « کتاب الفرق^۸ » ؛
 ۱۸- کتاب الصنعة الطبية^۹ ؛
 ۱۹- « کتاب النبض^{۱۰} » (در چهار مقاله) ؛
 ۲۰- « کتاب الاسقطسات علی رأی البقراط^{۱۱} » (کتاب اسقطسات برحسب رأی ونظر ابقرات) ؛

۱- Le Traité de la Nature de l'homme

۲- Du Foetus de Sept mois

۳- Du Foetus de huit mois

۴- Des Plaies de la tête

۵- Des Epidémies

۶- De Sectis

۷- Du Pouls (De pulsibus ad tirone)

۸- De elementis Secundum (Des Elements selon Hippocrate)

۹- Le Livre des septenaires

۱۰- Les Malades aigües

۱۱- Ars medica (L'Art médical)

۲۱- « کتاب المزاج »^۱ ؛

۲۲- « کتاب طرق المعالجة »^۲ (رساله‌ای درآمادگی برای درمان بیمارینها) که آنرا برای ابوجعفر محمد بن موسی تألیف نموده است ؛

۲۳- « کتاب القوى الطبیعیه »^۳ ؛

۲۴- « کتاب العلل والاعراض »^۴ ؛

۲۵- « کتاب النبض الکبیر »^۵ (یک مقاله از ...) ؛

۲۶- « کتاب اصناف الحمیات »^۶ (در اقسام تبها) ؛

۲۷- « کتاب المقالات الخمس فی التشریح »^۷ ؛

این کتاب نه در پنج مقاله می باشد. شامل تشریح استخوانها و عضلات و اعصاب و عروق (وریدها و شریانین) می باشد. نه بعدها این پنج قسمت بصورت کتاب مستقلی برای طلاب علم طب درآمده است بدین شرح :

الف) « کتاب العظام » (در تشریح استخوانها) ؛

ب) « کتاب فی تشریح العضلات »^۸ (در تشریح ماهیچه ها) ؛

ج) « کتاب العصب »^۹ (در تشریح اعصاب) ؛

د) « کتاب العروق » یا « کتاب فی تشریح الاورده و الشرائین »^{۱۰} (در تشریح

۱- De temperamentis (Sur le Tempérament

۲- Ad Glauconem de medend methodo

۳- De Facultatibus naturalibus

۴- De causis et symptomatibus

۵- De pulsibus

۶- De typis (febrium) (Des différenets fièvres

۷- Des administrations anatomiques

۸- De ossibus

۹- De Musculorum

۱۰- De nervorum dissectione

۱۱- De venarum arteriarumque dissectione

وریدها و شریان‌ها) که مشتمل بر دو کتاب است ؛
 غیر از ترجمه‌های بالا که از کتاب سته‌عشر جالینوس توسط حنین انجام یافته .
 کتابهای زیر را نیز ترجمه نمود و یا آنکه تجدید نظر و تصحیح نموده است ؛
 ۲۸- « کتاب حیلۃ البرء » یا « کتاب فی مداوای الامراض »^۱ ؛
 ۲۹- « کتاب المواضع الاله » یا « کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنه »^۲ ؛
 ۳۰- « کتاب فی الذبول » (در پلاسیدگی و فرسودگی) ؛
 ۳۱- « کتاب فی اراء بقراط و افلاطن »^۳ (که ترجمه آنرا به جیش منسوب
 میدانند) ؛

۳۲- « کتاب التریاق »^۴ در دو مقاله ؛
 ۳۳- « فی صناعة الطب »^۵ ؛
 ۳۴- « کتاب تدبیرا بقراط للامراض الحاده »^۶ ؛
 ۳۵- « کتاب محنة الطبيب »
 ۳۶- « کتاب الادویه المفردة »^۷ (که دریا زده مقاله است) که جزء اول آن به عربی
 و بقیه را به سریانی ترجمه و در پنج مقاله و برای علی بن یحیی ترجمه نموده است .
 ۳۷- « کتاب المني »^۸ ؛
 ۳۸- « کتاب الحركات المجهولة » ؛

۱- Methodus medendi (De Methodo Curandi - La Méthode de Guérir)

۲- De locis affectis (Des lieux malades)

۳- Des Dogmes d'Hippocrate et de Platon

۴- De Theriaca

۵- De Constitutione artis medicae

۶- که همان کتاب امراض الحاده بقراط است .

۷- Traité des Medicaments simples

۸- Le Livre sur le sperme

۳۹- «فی کتاب ابقراط الصحیحه و غیر الصحیحه» (کتابهای صحیح و غیر صحیح بقراط)؛

۴۰- «فی ان الطیب الفاضل یجب ان یکون فیلسوفاً» (در آنکه طبیب فاضل باید فیلسوف باشد)^۱ (بطریق سوال و جواب)؛

غیر از کتابهای مذکور در بالا قفطی و ابن ابی اصیبعه تعداد زیادی کتاب و رساله و مقاله در شرح حال چنین در کتابهای خود آورده اند بدین شرح:

۴۱- «کتاب المسائل» در مدخل علم طب که جیش شاگردش آن را تمام کرده است. این کتاب را چنین در دوران خلافت متوکل که ویرا «رئیس الاطباء» بغداد نموده بود ترجمه کرده است؛

۴۲- «کتاب العشر مقالات فی العین» این کتاب منسوب به چنین میباشد و سال ۱۹۲۸ میلادی توسط دکتر ماکس میرهف^۲ طبیب چشم در قاهره تحت عنوان «کتاب العشر مقالات فی العین المنسوب لحنین بن اسحق ۱۹۴-۲۶۴ هجری قمری در چاپخانه امیری (المطبعة الامیریة) به چاپ رسید که مشتمل بر چهل و نه صفحه مقدمه و دویست و بیست و دو صفحه ترجمه و دویست و سی صفحه متن میباشد.

۴۳- «کتاب فی العین» که بطریق سوال و جواب و در سه مقاله ها و برای دو فرزندش داود و اسحق نوشته شده حاوی دویست و نه مسئله است؛

۴۴- «مختصر شانزده کتاب جالینوس» بطریق سوال و جواب میباشد و آنرا هم برای دو فرزندش تألیف نموده است؛

۴۵- «مقاله ای در ثبت کتابهایی که جالینوس آنرا در فهرست کتابهای خود ذکر نکرده است»؛

۴۶- «مقاله ای در بیان عذر جالینوس در آنچه که در مقاله هفتم کتاب مربوط به آراء ابقراط و افلاطون نوشته است»؛

۱- Du meilleur Médecin et Philosophe

۲- Dr. Max Meyerhof

- ۴۷- مقاله‌ای در بیان آنچه که از کتابهای جالینوس را ترجمه کرده و آنها را که ترجمه نموده و برای علی بن یحیی منجم نوشته است :
- ۴۸- «مقاله جالینوس در انواع اخلاط غلیظه که از طبیعت خارج میگردد» ، که بطریق سوال و جواب آورده است ؛
- ۴۹- «کلیات کتاب جالینوس درباره کتابهای بقراط که کدام صحیح و کدام ناصحیح میباشد؟» ؛
- ۵۰- «کلیات کتاب جالینوس در تحریض بر تعلم طب» بطریق سوال و جواب ؛
- ۵۱- «رساله در قرصهای عود»
- ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷- خلاصه و نتیجه‌های کتابهای جالینوس از «فصول بقراط» و «تفسیری بر آن» و «تفسیری بر» کتابهای بقراط در زخمها و جراحات سر» و «تفسیر جالینوس از کتاب قاطیطریون بقراط» و «تفسیر کتاب جالینوس از بقراط در باب هواها و شهرها و زمانها» و «خلاصه مقاله سوم از تفسیر جالینوس از کتاب طبیعت انسان» که عموماً بطریق سوال و جواب آورده است ؛
- ۵۸- «رساله به طیفوری در باب قرص گل سرخ»
- ۵۹- «نامه‌ای که به معتمد خلیفه در فرق بین داروهای سهل و غذا نوشته است» ؛
- ۶۰- «کتاب قوی الاغذیه» در سه مقاله ؛
- ۶۱- «رساله در پیشاب (بول)» که آنرا از کتاب ایذیمیا بقراط استخراج نموده است ؛
- ۶۲- «ایضاً کتابی در پیشاب» که از بقراط و جالینوس استخراج کرده است ؛
- ۶۳- «رساله در بوجود آمدن جوجه و غذای آن که از سفیده تخم مرغ است» ؛
- ۶۴- «کتاب فی معرفه اوجاع المعده و علاجها» در دو مقاله ؛
- ۶۵- «کتاب فی حالات الاعضاء» ؛

- ۶۶- «مقاله فی ماء البقول» و (در آب و عصاره بقولات) ؛
- ۶۷- «کتاب فی الیبس» (در یبوست) ؛
- ۶۸- «کتاب فی حفظ الاسنان واللثة» ؛
- ۶۹- «کتاب فی امتحان اطباء» ؛
- ۷۰- «کتاب فی طبایع الاغذیه و تدبیر الابدان» ؛
- ۷۱- «کتاب فی تسمیه الاعضاء علی مارتبها جالینوس» (در تسمیه اندامهای بدن بترتیب بیان جالینوس) ؛
- ۷۲- «کتاب فی تدبیر السوداویین» (در تدبیر مردمان سودادی) ؛
- ۷۳- «کتاب فی تدبیر الاصحاء بالمطعم والمشرّب» (در تدبیر مردم سالم از نظر خوردن و آشامیدن) ؛
- ۷۴- «کتاب فی اللبن» (در شیر) ؛
- ۷۵- «کتاب فی المستسقین» (در درمان مردم استسقائی) ؛
- ۷۶- «کتاب فی اسرار الادویه المرکبه» (در اسرار ادویه مرکبه) ؛
- ۷۷- «کتاب فی اسرار الفلاسفه فی الباه» ؛
- ۷۸- «مقاله فی الحمام» ؛
- ۷۹- «مقاله فی الاجال» (در اجلها) ؛
- ۸۰- «مقاله فی الدغدغه» (در اضطراب و دغدغه) ؛
- ۸۱- «مقاله فی ضیق النفس»^۱ (مقصود ضیق النفس عصبانی است) ؛
- ۸۲- «کتاب فی اختلاف الطعوم» ؛
- ۸۳- «کتاب فی تشریح الات الغذاء» در سه مقاله ؛
- ۸۴- «تفسیر کتاب المضج لا بقراط»^۲ ؛

۱- Asthme

۲- Amélioration

بهبود نسبی قبل از شفاء کامل = توام = نضج

- ۸۵- «تفسیر کتاب حفظ الصحه لرؤفوس»^۱ ؛
- ۸۶- «تفسیر کتاب الادویه المکتومه لجالینوس» (تفسیر کتاب ادویه مخفیه جالینوس) که در آن یک یک داروها را بیان نموده است ؛
- ۸۷- «مقاله جالینوس فی العادات» ؛
- ۸۸- «مقاله فی الالوان» (در رنگها) ؛
- ۸۹- «مقاله فی تولد الحصاة»^۲ (در تولید سنگها) ؛
- ۹۰- «مقاله فی اختیار الادویه المحرقة» (در اختیار داروهای تند و سوزان) ؛
- ۹۱- «کتاب فی سیاه الحما» (در آبهای گرم) بطریق سوال و جواب ؛
- ۹۲- «کتاب نوادر الفلاسفه والحکماء وآداب المعلمین القدما»
- ۹۳- «اختصار کناش بولس» ؛
- ۹۴- «مقاله فی تقاسیم علل العین» (در تقسیمات علل و دردهای چشم) ؛
- ۹۵- «کتاب اختیار ادویه علل العین» (در انتخاب داروهای چشم درد) ؛
- ۹۶- «مقاله فی الصرع» ؛
- ۹۷- «مقاله فی ترکیب» (در آن قسمتها که ابقرط و جالینوس متفقند) ؛
- ۹۸- «مقاله ای در حفظ الصحه» ؛
- ۹۹- «مقاله فی قوس قزح» (رنگین کمان)
- ۱۰۰- «کتابی در تاریخ عالم و مبدء و انبیاء و پادشاهان و اقوام و خلایق و شاهان اسلام» که از آدم شروع شده و آنچه بعد از او آمده اند و بیان و عنوان پادشاهان بنی اسرائیل و روم و اسلام و اوائل اسلام و بنی امیه و بنی عباس تا زمان خود (دوران متوکل) ؛
- ۱۰۱- «حل بعضی از مشکوک جاسیوس اسکندرانی بر کتاب اعضاء الاله جالینوس» ؛

۱- رؤفوس الکبیر الافسی - Rufus d'Ephèse

۲- مقصود تولید سنگ در کلیه و مثانه است .

۲. ۱- «کلیات مقالات اول و دوم و سوم کتاب ایذیمیای ابقرات» بطریق سوال و جواب :
۳. ۱- «مقاله فی دون الجنین» (در تکوین جنین در رحم مقتبس از گفته های ابقرات و جالینوس) :
۴. ۱- «دلایات تفسیر یونانیان قدیم از کتاب ارسطو طالیس در باب آسمان و عالم» (فی السماء و العالم)^۱ :
۵. ۱- مسائل مقدمه کتاب فرفورئوس^۲ (مسائل مقدماتی از کتاب فرفورئوس که معروف به مقدمه و مدخل بر کتاب فرفورئوس است که باید ابتداء آنرا خواند) :
۶. ۱- «شرح کتاب الفراسة لأرسطو طالیس» :
۷. ۱- «کتاب دفع المضار الاغذیه» :
۸. ۱- «کتاب الزینه»^۳ :
۹. ۱- «کتاب فی تولد النار بین الحجرین» (در تولید آتش بین دو سنگ) :
۱۰. ۱- «کتاب الفوائد» :
۱۱. ۱- رساله فی دلالة القدر علی التوحید» (در دلالت قدر بر توحید) :
۱۲. ۱- «کتاب قاطیقوریاس»^۴ علی رأی ثامسطیوس^۵ :
۱۳. ۱- «کلام فی الآثار العلویة»^۶ (آثار العلویة ارسطو) :

۱- De coelo et mundo = de Ciel et le Monde

۲- Porphyros

۳- مقصود از زینت در اصطلاح قدما برطرف نمودن لک صورت و رنگ مو و ناخن و بلند کردن گیسوی کوتاه و دهان بعضی از بیماریهای جلدی و اشغال آنهاست.

۴- Catégories = Les Catégories

۵- Themistios de Paphlagonie

۶- Meteorologico = La Météorologie

۱۱۴- «جواب کتابه فیما دعاه الیه من دین الاسلام» (رساله‌ای در بیان مصائب و سختی‌هایی که بروی وارد شده و به علی بن یحیی در جواب نامه او نوشته و علی ویرا به اسلام دعوت کرده است) ؛

۱۱۵- «کتاب الکون والفساد لارسطا طالیس»^۱ که به سریانی برگردانده است؛

۱۱۶- «کتاب النفس لارسطا طالیس»^۲ که در سه مقاله و به سریانی برگردانده

است ؛

۱۱۷- «کتاب الصوت لجالینوس» ؛

۱۱۸- «کتابهای اناطوطیقای اول^۳ و دوم ارسطو»^۴

۱۱۹- «کتاب خواص الاحجار» ؛

۱۲۰- «کتاب البیطرة» (در دام پزشکی) ؛

۱۲۱- «کتاب حفظ الاسنان» ؛

۱۲۲- «کتاب فی ادراک حقیقه الادیان» در سه مقاله ؛

۱۲۳- «کتاب فی احکام الاعراب علی مذهب الیونانیین» (در اعراب برحسب

نظر یونانیان) در دو مقاله ؛

۱۲۴- «رساله الی سلمویة بن بنان عما سألته من ترجمه مقاله جالینوس

فی العادات» ؛

۱۲۵- «مقاله فی السبب الذی من اجله صارت سیاه البحر المالحة» (در سبب آلوده

آب دریا شور است) ؛

۱- Génération et corruption

۲- Traité de l'Ame

۳- Les premiers Analytiques

۴- Les derniers Analytiques

۱۲۶- «شرح کتاب الفراسه الارسطاطالیس» ؛

۱۲۷- «کتاب فی المنطق» ؛

۱۲۸- «کتاب فی النحو» ؛

۱۲۹- «مقاله فی التدبیر المناقین» که برای ابوجعفر محمد بن موسی نوشته است ؛

۱۳۰- «کتاب فی اسماء الادویه المفردة علی حروف المعجم» (در نامهای

داروهای مفردة مطابق حروف معجم) ؛

۱۳۱- «کتاب فی مسائل العربیة» (در مسائل عربیة) ؛

۱۳۲- «مقاله فی المذو والجزر» (در بیان مذو و جزر) ؛

۱۳۳- «کتاب فی افعال الشمس والقمر» (در تأثیر خورشید و ماه و عمل آنها) ؛

چنین به نظر میرسد که ابن ابی اصیبعه در کتاب خود بعضی از مقالات و رسالات

حنین (منسوب و منصوص) را مکرر آورده است. از نسخ خطی منسوب به حنین که

در کتابخانه های جهان موجود است، تعدادی وجود دارد که شرح همه آنها باعث

تطویل موضوع میگردد منجمه ترجمه رساله بائیس حکیم «فی التأثير الروحانیات»

و امثال آنها .

غیر از کتابهای بالا که عموماً در طب و فنون وابسته بدان است، حنین را

ترجمه ها و تفاسیر و تألیف دیگری در منطق و نحو و ادیان و فلسفه و تاریخ و امثال

آنها میباشد که در همه آنها خارج از موضوع کتاب است .

وفات حنین بسال ۲۵۹ یا ۲۶۲ هجری قمری (۸۷۳ یا ۸۷۸ میلادی) اتفاق افتاد .

حنین را دو پسر بود بنامهای داود و اسحق .

۱- مقصود از علم فراست آن است که از خلق بی بد خلق و اخلاق میبرند، یعنی از

شکل چشم و گوش و بینی و فاصله ابروان و سایر قسمتهای صورت و دست و پا و سینه صفات

و اخلاق آدمی را حدس میزدند. ابن علم در قدیم اهمیت خاصی داشت .

داود بمانند پدر طبیب بود و در حقیقت توانست جای پدر را گیرد .
معروف است که حنین تعدادی از ترجمه‌های خود مخصوصاً آن دسته از
کتابهای جالینوس را برای دویسرشن ترجمه نموده است .

ابو یعقوب اسحق بن حنین - وی بمانند پدر مترجمی زبردست و فصیح و خوش عبارت
و در شناسائی به لغات خارجی بسیار آشنا و اما ترجمه‌های وی بیشتر بر روی
کتاب فلسفی ارسطو و سایر حکماء بود . اسحق در خدمت خلفاء عباسی دوران خود
و رؤساء و خواص خدمت می نمود و با قاسم بن عبیدالله وزیر سرور داشت . وی هم
عصر با خلیفه المکلفی بالله عباسی بود و از ندمای وی محسوب میگردید .

معروف است بسیاری از مؤلفات و مصنفات و ترجمه‌های پدر از او بوده است .
ابن ابی اصیبعه حکایاتی از طبابت وی نقل می کند که از مفاد آن حنین
مستفاد میگردد که اسحق طبابت هم می نموده است . بعلاوه بزبانهای عربی و سریانی
و یونانی و فارسی آشنا و در کار ترجمه بمانند پدر متبحر بود .

ویرا اشعاری فصیح بزبان عربی است که گفته : « من فرزند کسانی هستم که
طب بودیعه نزد آنها گذارده شده و باین افتخار نائل شده‌اند . چه نودك و چه جوان
و چه پیر همه طبیب بوده‌اند » .

از کتب طبی که بنام او در تواربخ طب مذکور افتاده است کتاب‌های زیر را
میتوان نام برد :

- ۱- « کتاب الادویه مفردة » ؛
- ۲- کناشی که بنام « کناش الخف » میباشد که در آن ابتداء ناعت طب « کتاب
حکماء و اطباء را آورده است ؛
- ۳- « کتاب الادویه الموجودة بكل مکان » (در داروهای موجود در هر محل) ؛
- ۴- « کتاب الاصلاح الادویه المسهله » (در اصلاح داروهای سهل) ؛
- ۵- « اصلاح جوامع الاسکندرانیین لشرح کتاب جالینوس لکتاب الفصول لابقرط »
(اصلاح کلیات اسکندرانیان در شرح کتاب جالینوس از کتاب فصول ابقرط) ؛

۶- « کتاب فی النبض » ؛

۷- « مقاله فی الاشیاء الملتی تفید الصبحه و الحفظ و تمنع من النسیان » (مقاله‌ای در زمینه چیزهایی که مفید برای صحت و حفظ سلامت است و مانع از فراموشی است) که آنرا برای عبدالله بن شمعون نوشته است ؛

۸- « مختصر کتاب صنعة العلاج بالحدید » | (مختصر کتاب صنعت درمان با آهن) یعنی چاقو ؛

۹- « تاریخ الاطباء » ؛

ایضاً ؛

۱۰- ترجمه « مقاله فی العقل علی رأی ارسطو طالیس » ؛

۱۱- « ترجمه کتاب النفس اسکندر افرویدیسی » که نسخه خطی این دو در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

غیر از کتب مذکور در بالا اسحق را کتب دیگری در منطق و علوم دیگر نیز می‌باشد .

وی نیز از مترجمان متوسط و از معاصران حنین فرزند اسحق

۱۲- اسطاث^۱

بود . ترجمه‌هایی در الهیات دارد . ترجمه طبی وی « کتاب

الحقن » سورانوس^۲ است که آنرا حنین اصلاح کرده است .

ایضاً اسطاث کتابی در فلاحات برای یحیی بن خالد برمکی ترجمه نموده است .

وی از شاگردان و تربیت شدگان حنین و خواهر زاده وی و از

۱۳- حبیش بن الحسن

ناقلان و مترجمان کتب یونانی به سریانی و عربی و مترجمی

الاعسم الدمشقی

زبردست بود . حنین ویرا بر سایر شاگردان مقدم میداشت و آنچه

که او (حبیش) به عربی نقل مینمود بخوبی می‌پسندید . بدین جهت عده‌ای را

۱- Eastache - Lustathius

۲- سورانوس افسسی (Soranus d'Ephesos) یا سورانوس

عقیده آن است که بسیاری از ترجمه‌های حنین منسوب به حبیش است و یا آنکه ممکن است نساخ و کتاب در کلمه حنین و حبیش اشتباه نموده باشند.

اما آنچه که بیشتر به حقیقت نزدیک است آنکه اغلب ترجمه‌های حنین از یونانی به سریانی و سپس به عربی می‌باشد و ترجمه‌های دیگران را بعربی حنین اصلاح کرده است.

حبیش طب را از حنین آموخت و روش وی بمانند دائی و استادش حنین می‌باشد. بدین معنی که در ترجمه و صحبت و تقریر و نوشتن بمانند دائی خود بود. حنین را بوی اعتقادی کامل بود و در بسیاری موارد از وی نام برده است و گفته که حبیش مرد باهوش و فهیمی است، ولی اجتهادش معادل و مطابق هوش او نیست. بلکه قدری سست است ولی هوش او زیاد و ذهنی تند دارد. (نقل از عیون الانباء).

ویرا ترجمه‌هایی بعربی بشرح زیر است :

- ۱- کتاب «التشریح الکبیر» جالینوس ؛
- ۲- کتاب «علل الاعضاء الباطنه» درشش مقاله ؛
- ۳- «کتاب النبض الکبیر» جالینوس در شانزده مقاله ؛
- ۴- کتاب «تشریح الرحم» در یک مقاله ؛
- ۵- کتاب «منافع الاعضاء» در هفده مقاله که حنین آنرا اصلاح کرده است ؛
- ۶- کتاب «تشریح حیوان الحی» در دو مقاله ؛
- ۷- کتاب «الحاجة الى النبض» در یک مقاله ؛
- ۸- کتاب «خصب البدن» (تروتازگی بدن) در یک مقاله ؛
- ۹- کتاب «حيلة البرء» ؛
- ۱۰- کتاب «اختلاف التشریح» ؛
- ۱۱- «کتاب المنی» در دو مقاله ؛
- ۱۲- کتاب «ترکیب الادویه» در هفده مقاله ؛

۱۳- «کتابی در باب اطلاع بقراط از تشریح» :

۱۴- «کتابی از ارسطو در تشریح» :

۱۵- دیگر از ترجمه‌های حبیش «عهدنامه بقراط» به عربی است که اول حنین

آنها به سریانی و سپس حبیش با اتفاق عیسی بن یحیی آنها به عربی برگرداند :

۱۶- ایضاً تفسیر «کتاب الماء و الهواء و الامکنه» جالینوس :

اما مؤلفات حبیش عبارتند از :

۱۷- «کتاب اصلاح الادویه المسهله» :

۱۸- «کتاب الادویه المرکبه» :

۱۹- «کتاب الاغذیه» :

۲۰- «کتاب الاستسقاء» :

۲۱- «مقاله‌ای در بخش از جهت تقسیم» :

۲۲- «کتاب الزیاده فی المسائل التي لحنین»

(یا یوحنا) - وی فرزند ابویحیی البطریق است و از نزدیکان

۱۴- ابوزکریا

و خواص حسن بن سهل و از معاصران مأمون خلیفه عباسی و

یحیی بن البطریق

یکی از مترجمان زبردست عهد وی بود . ابوزکریا در زبان

تازی تسلط کامل داشت و از زبان یونانی (یا بقول ابن ابی اصیبعه زبان روسی) بی بهره

نمود و می‌توانست به لاتین مطلب بنویسد .

ابن ابی اصیبعه گوید : نه یحیی طبعی بود که لغات روسی میدانست و آن

زبان مطلب مینوشت آنها به صورت حروف متصل نه بصورت حروف و کتابت مقطع

یونانیان قدیم .

ترجمه‌هایی که وی نموده بیشتر از دو استاد بزرگ یونانی ارسطو و بقراط بوده .

بنابرین به ترجمه متب فلسفی و طبی پرداخته است .

غیر از ارسطو و بقراط و برا ترجمه‌هایی دیگری نیز از علماء و اطباء قدیم

بوده است .

گرچه یحیی در دوران مأسون بود ، ولی بیشتر برای حسن بن سهل خدمت مینمود و در حقیقت بوی (حسن) اختصاص داشت.

ترجمه‌های طبی وی عبارتند از :

۱- «کتاب الہرسام»^۱ تألیف اسکندر طرابلسی^۲ که بعربی برگردانده است ؛

۲- ترجمه «کتاب التریاق»^۳ جالینوس ؛

۳- دیگر از ترجمه‌های وی کتاب «طیماوس»^۴ افلاطون است ؛

۴- کتاب «السما والعالَم»^۵ ؛

۵- «کتاب الحيوان» ارسطو ، که این کتاب آخری توسط حنین فرزند اسحق

اصلاح گردیده است ؛

۶- ترجمه کتاب «سر الاسرار»^۶ ارسطو نیز بوی نسبت داده شده است ؛

۷- ترجمه رساله‌ای بنام «رساله فی الموت لابقرط» ویا «فی العلامات التي يستدل

بها علی احوال الموت لابقرط» که اولی در کتابخانه ملی پاریس و دومی در کتابخانه برلین موجود است .

۸- ترجمه‌ای از «کتاب التریاق» جالینوس که در کتابخانه مصر (دارالکتب)

موجود میباشد به این بطریق منسوب میباشد .

۱- ہرسام کلمه‌ای پارسی است و مرکب از دو کلمه یکی بر بمعنای پهل و دیگری

سام بمعنی درد و ورم و بعضی اوقات به شکستگی استخوانهای سینه اطلاق میشده که ترجمه

صحیح آن در زبان فرانسوی Fracture et Mal de la poitrine یا Pleurite میباشد . بعضی

اوقات بمعنی سینه پهل و ذات‌الجنب (Pleurésie و Pneumonie) نیز اطلاق میگرددیده‌است .

نظیر این کلمه در زبان تازی مأخوذ از پارسی آمده‌است ، همانند ہرسام که ترجمه آن ورم غشاء

سریا Meningite است .

۲- Alexandros de Tralleis شرح وی قبلا آمد

۳- De Theriaca

۴- Timaios (Timée)

۵- Le Ciel et le Monde

۶- Secreta Secretorum

در این جا متذکر میگردیم که از یوحنا بن بطریق ترجمہ کتاب «السیاسة» تألیف ارسطو میباشد، کہ در این کتاب مبحثی در باب «قانون آبی» (=ارغنون آبی یا ارکابی) آمده است. (نقل از مجله موسیقی شماره ۱۱۶ صفحه ۸ بقلم حسینعلی ملاح). وفاتش بسال ۳۰۰ هجری قمری (مطابق با ۹۱۲ میلادی) است.

طیبی حرانی و از مترجمان دوران مأمون و از تلامذہ حنین
۱۵- اصطفی بن بسیل (باسیل)^۱ فرزند اسحق بود. وی در کار ترجمہ بمانند حنین. ولی طبق گفته ابی اصبغ عبارات حنین فصیحتر و شریں تر بود. ترجمہ های وی بقرار زیر است :

۱- «کتاب الحركات الصدر والرئة» از جالینوس کہ بعربی برگردانده و حنین آنرا اصلاح نموده است :

۲- «کتاب الحاجة الى التنفس» به نقل وی و حنین ؛

۳- «کتاب الامتلاء» در یک مقالہ ؛

۴- «کتاب المرة السوداء» در یک مقالہ ؛

۵- «کتاب الفصد» با همکاری عیسی بن یحیی ؛

۶- «کتاب حركة العضل» کہ حنین آنرا اصلاح نموده است ؛

۷- «کتاب الادوية المستعملة» تألیف اوریباسیوس .

۸- ترجمہ کتاب «الحشائش الديسقوريدوس»^۲ (کتاب گیاهان تألیف

دیسقوريدوس عین زری) کہ بنام «الادوية المفردة» معروف میباشد ؛

۹- ترجمہ کتاب «خواص الاشجار»^۳ (خواص درختان تألیفی دیسقوريدوس) ؛

۱۰- ترجمہ کتاب «فی مواد العلاج» (تألیف دیسقوريدوس) ؛

۱۱- ترجمہ «کتاب المفردات لديسقوريدوس»^۴ بوی نسبت داده شده است ؛

۱- Stephen (=Stephano)

۲- Traité des Plantes

۳- Traité des arbres

۴- Les Matières medicales

این چهار ترجمه آخری با اصلاح حنین بن اسحق انجام یافته است.

چنانکه در شرح حال حبیش آمد وی نیز از شاگردان حنین

۱۶- عیسی بن یحیی بن بلکه همکار او بود. حنین ویرا بسیار میستود و از ترجمه هایش

ابراهیم الناقل خوشنود بود. وی (عیسی) با حبیش چنانکه آمد ترجمه «عهدنامه

ابقرات» را بعربی برگردانده است.

ترجمه هائی که به عیسی نسبت داده اند بقرار زیر است :

۱- کتاب مقدمة المعرفة لابقرات» که اصل آنرا حنین و تفسیر جالینوس را بر آن

عیسی بعربی ترجمه کرده است :

۲- کتاب «طبیعة الانسان لابقرات» که جالینوس آنرا تفسیر نموده است. اصل

کتاب را حنین و عیسی تفسیر آنرا ترجمه نمود :

۳- ترجمه «کتاب الامراض الحادة لابقرات» که جالینوس تفسیر کرده وی بعربی

برگردانده است (سه مقاله از چهار مقاله) ؛

۴- ایضاً «کتاب الاخلاط لابقرات» بتفسیر جالینوس و ترجمه هشت مقاله از

جالینوس که در تفسیر مقاله ششم میباشد ؛

۵- کتاب ایذیمیای ابقرات (اپیدمی = بیماریهای واگیر و عمومی) ؛

۶- ترجمه «کتاب السبعین» اوریباسیوس که با مشارکت حنین انجام داده است ؛

غیر از کتابهای طبی بالا کتب دیگری در علوم ترجمه کرده که بعضی از آنها

را با مشارکت حنین انجام داده است.

وی یکی از مترجمان و ناقلان کتب طبی است که با نظر حنین در

۱۷- موسی بن خالد کار ترجمه مشغول بود. موسی به «الترجمان» معروف باشد.

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه ترجمه قسمتی از کتابهای شانزده گانه (سته عشر)

جالینوس بوی منسوب است.

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : از ترجمه‌های او کتابهای زیادی از مؤلفات جالینوس و غیر از او (جالینوس) دیده‌ام. اما ترجمه‌های او بدرجه ترجمه‌های حنین فرزند اسحق نبود.

وی از پزشکان مسیحی شام و از شهر بعلبک می‌باشد. از شام به بغداد آمد و مدت‌ها در این شهر بود. سپس به ارمنستان رفت و تا آخر عمر در این سرزمین سی‌زیست و در خدمت پادشاهان

۱۸- قسطابن

لوقا البعلبکی

ارمنستان به ترجمه و تألیف اشتغال داشت تا در آنجا فوت کرد.

قنطی گوید : «قسطافیلسوفی نصرانی از بلاد شام بود و سپس به بلاد روم رفت آن‌گاه به شام مراجعت نمود. سپس در دولت عباسیان او را به عراق طلبیدند که ترجمه کتابهای چند را تکمیل نماید...».

ایضاً قنطی گوید : «وی بایعقوب بن اسحق کندی معاصر بود».

قسطا بزبانهای مختلف آشنائی و در حکمت و فلسفه و علوم دیگر بصیرتی کامل داشت.

طبق گفته ابن الندیم در کتاب الفهرست وی در نظر ابن الندیم در ردیف حنین بن اسحق می‌باشد، بلکه ویرا (قسطا) بر حنین مقدم می‌دارد.

وقتی قسطا به عراق آمد و به ترجمه کتب پزشکی و فلسفی و ریاضی و نجوم از یونانی به قازی پرداخت. از آنجا که در ترجمه امانت دامل را مراعات نمود، مورد اطمینان و اعتماد قرار گرفت.

درباره وی آمده است که ترجمه کتاب «اقلیدس» را تجدید نظر نموده است. ابن ابی اصیبعه گوید : قسطا کتابهای بسیاری از یونانی به عربی ترجمه نموده و مترجم خوبی بود. زبانهای یونانی و سریانی و عربی را خوب میدانست و ترجمه‌های دیگران را اصلاح کرد و اصلاً یونانی بود.

ابن ابی اصیبعه از قول عبیدالله بن جبرائیل نقل می‌کند که قسطا را سخاریب

بارمنستان برد و در آنجا اقامت نمود و در آنجا بطریق ابوالغطفریف که سردی دانشمند بود از وجود قسطا استفاده کرد. وی (قسطا) برای بطریق کتابهای بسیار نافع و مفید نوشته است. کتابهای وی خوش عبارت و پرمغز و پرمعنی و از لحاظ عبارات بسیار شیرین و مختصر بود. در ارمنستان وفات کرد و در آنجا بـخاک سپرده شد و گنبدی بر گورش گذارد. و قبرش در نظر مردم بسیار محترم بود. قبرش بمانند قبر پادشاهان ساخته شد.

بیشتر ترجمه های قطا در فلسفه و حکمت و نجوم و ریاضی و موسیقی است که قریب شصت عدد میباشد و ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است. آنچه که وی در طب ترجمه و تألیف نموده عبارتند از :

۱- « کتاب الفرق بین النفس (النفس) و الروح » ؛

۲- « کتاب الاخلاط الاربعه » ؛

۳- « کتاب الدم » ؛

۴- « کتاب البلغم » ؛

۵- « کتاب الصغرا » ؛

۶- « کتاب السوداء » ؛

۷- « موت الفجاءه » ؛

۸- « کتاب فی اوجاع النقرس » ؛

۹- « کتاب فی الدخول الی الطب » ؛

۱۰- « کتاب قوانین الاغذیه » ؛

۱۱- « کتاب الحمام » ؛

۱۲- « کتاب فی النبیذ و شربه فی الولا ئم » ؛

۱۳- « کتاب فی السهر » ؛

۱۴- « کتاب فی العطش » ؛

- ۱۵- « کتاب فی القوه والضعف » ؛
 - ۱۶- « کتاب فی معرفۃ الخدروانواعه و علله و اسبابه و علاجه » ؛
 - ۱۷- « کتاب فی النبض و معرفۃ الحمیات و ضروب الحمیات » ؛
 - ۱۸- « رساله فی احوال الباه » بشکل سوال و جواب ؛
 - ۱۹- « کتاب فی ایام البحران فی الامراض الحاده » ؛
 - ۲۰- « کتاب فی الاسطفسات » ؛
 - ۲۱- « کتاب فی دفع ضرر السموم » ؛
 - ۲۲- « کتاب فی النوم والرویا » ؛
 - ۲۳- « کتاب فی الکبد و خلقتها و ما تعرض فیها من الامراض » ؛
 - ۲۴- « کتاب الفصد » ؛
 - ۲۵- « کتاب فی تدبیر الابدان فی سفر الحج » ؛
 - ۲۶- « کتاب فی الروائح وعللها » .
- آنچه محقق است قسماً یکی از مترجمان زبر دست در تمدن اسلامی است که علاوه بر کتب طبی بالا تعداد زیادی کتابهای فلسفی و حکمتی و نجومی و افلاکی و ریاضی و منطقی از دانشمندان یونانی را به عربی برگردانده است .
- تعدادی از ترجمه های قسطنین لوقا اکنون در کتابخانه های عالم موجود است .
- از وی ترجمه های زیادی در طب و فلسفه نقل نموده اند .
- ترجمه هایش ابتدا چندان تعریفی نداشت ولی در آخر عمر ترجمه هایش بهتر و بمانند ترجمه های حنین گردید .
- ۱۹- ایوب الابرش**
الناقل
- از پزشکان قرن سوم و معاصر متوکل و معتز خلفای عباسی بود . وی فرزند ایوب الابرش الناقل که از مترجمان متوسط محسوب میگردد ، بود .
- ۲۰- ابراهیم بن ایوب**
الابرش الناقل

۲۱- ایوب الرھاوی
این ایوب غیر از ایوب ابرش است . وی مترجمی زبردست بود
و بہ چند زبان آشنائی داشت . در ترجمہ سریانی بہتر از
عربی بود .

۲۲- خاندان کرخی
در این خاندان دو نفر مترجم بود . اولی شہدی الکرخی و
پس از وی پسرش ابن شہدی میباشد . اینان اہل محلہ
کرخ بغداد یا یکی از شہرہای عراق بودند .
پدر مترجمی متوسط ولی پسر از او بہتر بود . پسر از سریانی بعربی ترجمہ
می کرد . از میان ترجمہ ہای وی « کتاب الاجنہ » (کتاب جنین) بقراط را میتوان
نام برد .

۲۳- عیسی بن ماسہ
از اطباء فاضل و ممتاز بود و روش و سلیمتہ بسیار نیکوئی در
طبابت داشت .

ویرا سولفاتی چند در طب میباشد بشرح زیر :

- ۱- «قوی الاغدیہ» ؛
- ۲- «من لایحضره الطبیب» ؛
- ۳- «فی الفصد والحجامہ» ؛
- ۴- «فی استعمال الحمام» ؛
- ۵- «کتاب الرویا» .

۲۴- ابواسحق ابراہیم
از پزشکان و مترجمان ہم عصر حنین فرزند اسحق بود . وی
بسیاری از کتب علمی و طبی را بہ عربی ترجمہ و نقل نمود ،
بن بکس العشاری
سپس چشمانش نابینا گردید ، معذاک طبابت می کرد و بر طبق
(بکوس = ابن بکوس)
سابقہ عمل در بیمارستان عضدی بغداد تدریس طب مینمود .
عضدالدولہ دیلمی ویرا وظیفہ مناسبی مقرر نمود کہ از حیث معاش و زندگی کفایت
او را نماید .

از سوانفات وی در طب عبارتند از :

۱- «کتاب الاقربا بآذین» که ضمیمه کناش وی است ؛

۲- «کناش» ؛

۳- مقاله‌ای در باب آنکه آب قراح سردتر از ماءالشعیر است ؛

۴- «مقاله فی الجدری» (مقاله در آبله) . بعلاوه کتب دیگری در علوم مختلفه

دارد .

وی از مترجمان زبردست و پرکار تمدن اسلامی است که در

۲۵- ابوزکریا یحیی بن قرن چهارم هجری میزیسته است و از شاگردان متی بن یونس عدی بن حمید بن زکریا (یونان) بود .

التکریتی المنطقی

درباره یحیی بن عدی عموم مورخان نقل کرده‌اند که

وی مترجمی پرکار و در کثرت ترجمه کم نظیر بوده است .

وی در حقیقت شخصاً مکتبی پر ارزش درباره ترجمه در تمدن اسلامی باز نمود .

میگویند وصیت کرده بود که برگزینش دو بیت شعر که مضمونش چنین است

نقر نمایند :

«چه بسا سردگانی که بوسیله علم و دانش زنده و جاویدند و چه بسا زندگانی

(سازدگانی) که بعزت جاهل و زبان بستگی مرده‌اند پس دنبال علم و دانش بروید

تا همیشه زنده باشید و زندگان جاهل را چیزی نشمارید» .

ویرا ترجمه‌هایی در منطق و الهیات و علوم دیگر میباشد و چون در منطق

قوی بوده بدین جهت به منطقی معروف گردیده است .

قسطی و ابن ابی اصیبعه تعداد زیادی ترجمه از کتب و رسالات و مقالات از او

در کتابهای خود نقل نموده‌اند که خارج از موضوع این کتاب میباشد . آنچه که از

وی در طب آمده تألیفی است بنام «کتاب فی منافع الباه و مضاره و جهه استعماله» که

بنابراقواح شریف ابوطالب ناصر بن اسمعیل سلطان که در قسطنطنیه مقیم بود نگاشته است .

نسخ خطی چندی از آثار وی مخصوصاً در فلسفه در کتابخانه های دنیا موجود است .

وفات یحیی بر حسب گفته قفطی در سال ۳۶۴ یا ۳۶۳ هجری قمری (= ۹۷۳ یا ۹۷۴ میلادی) در هشتاد و یک سالگی اتفاق افتاد .

چنانکه در قسمت سوم کتاب آمد خاندان سنان یا خاندان قره ۲۶- خاندان سنان یا که رئیس خاندان آنها بنام قره بود از افراد زیر تشکیل شده بودند : ثابت اول فرزند قره و سنان و ابراهیم اول فرزندان ثابت اول و ابراهیم دوم و ثابت دوم فرزندان سنان و اسحق فرزند ابراهیم دوم (رجوع شود به نسب نامه خاندان قره صفحه ۱۸۴ کتاب) .

الف) ثابت بن قره الحرائی - نامش ثابت و کنیه اش ابوالحسن یا بهتر بخواهیم نام و نسب او را ذکر کنیم بدین شکل است : ابوالحسن ثابت بن قره بن هارون بن ثابت بن کرایا (یا کریا) بن ابراهیم بن کرایا (یا کریا) بن مارینوس بن سالایونس الحاسب الحرائی الصابی .

ثابت از صرافان حران بود و در این شهر اقامت داشت .

ابن ابی اصیبعه گوید که صابئین منسوب بدصاب هستند و از طایفه ادریس پیغمبر است .

تولدش روز پنجشنبه یازدهم صفر سال ۲۱۱ هجری (مطابق با ۸۲۶ میلادی) در حران اتفاق افتاد .

ابن الندیم و قفطی تولد وی را سال ۲۲۱ هجری (مطابق با ۸۳۵ میلادی) در کتاب های فهرست و اخبار الحكماء آورده اند .

۱- در بعضی کتب ز هرون و مروان آمده است .

ثابت در حران به شغل صرافى اشتغال داشت و چون محمد بن موسی که از مترجمان بود و از خاک روم میآمد، از ثابت خوشش آمد، او را با خود به بغداد برد. ثابت نزد محمد به تحصیل پرداخت و از گاه که توانست توجه محمد بن موسی را بخود جلب نماید، محمد او را (ثابت) به معتضد خلیفه عباسی نزدیک ساخت و در سالک منجمان منسلک گردانید.

وی اولین فرد از صابین است که در بغداد مقامی بدست آورد و جز رؤساء درآمد و به محضر خلیفه رفت و آمد میکرد. در دوران او بهمانندش در طب و بسیاری از علوم وجود نداشت. ابن مطلب گفته ابن ابی اصمیه است که صریحاً متذکر گردیده که ثابت در علم طب و تمام فروع فلسفه در آن دوران اول بود و عده ای از فرزندان و خویشاوندان ثابت از وی استفادات زیادی می نمودند.

ثابت مردی خوش قریحه و در علوم مختلفه مهارت کامل داشت. وی رصدخانه خوبی در بغداد داشت، که متوالی آن بود و یادداشت های خود را درباره خورشید و رصدها در کتابی نوشت و توضیح داد که عقیده اش در سال شمسی و آنچه را که بوسیله رصد دانسته یعنی درجه اوج و میزان سال ها و مقدار حرکات و صورت تعدیل خورشید همه را دریافته و توضیح داده است.

ثابت بزبانهای عربی و سریانی تسلط کامل داشت.

قنطی گوید: که ثابت به خانه محمد بن موسی آمد و به تحصیل علم اشتغال ورزید، از اینجاست محمد او را به خدمت معتضد خلیفه رسانید و در مجلس منجمان وارد گردید و بر اثر این امر سایر صابین در عراق داخل شدند، که رفته رفته مقامی رفیع پیدا کرده و بمراتب عالیه رسیدند. تا آنجا که در محضر خلیفه می نشست و میان خلیفه و ثابت صحبت و گفتگو و مزاح نیز برقرار میگردد. خلیفه پیوسته روی سخنش با ثابت بود و به سایر خواص و وزراء اعتنائی نمی نورد.

درباره وی حکایات و افسانه های عجیب و غریب در کتب تواریخ آمده که

همه دال بر مقام رفیع وی در دستگاه خلافت و صداقت وجودت ذهن و نبوغ وی میباشد .

ابن ابی اصیبعه در کتاب خود چند حکایت غریب از او نقل می نماید . یکی از آن حکایات که مقام بلند وی را می رساند چنین است :

ثابت بن قره گفت : هنگامی که موفق برپسرش ابوالعباس المعتضد بالله خشمگین گردید، دستور داد او را حبس نموده و در خانه اسماعیل بن بلبل زندانی گردد و احمد حاجب وی را مراقب او نمود . اسماعیل نزد ثابت رفت که بر ابوالعباس وارد شود و او را مأنوس نماید و عبدالله بن اسلم همیشه با ابوالعباس بود . ابوالعباس با ثابت مأنوس گردید و علاقه فراوان با او پیدا کرد .

ثابت روزی سه بار نزد او (ابوالعباس) میرفت و وی را تسلی میداد ، ضمناً احوال فلاسفه و موضوع هندسه و نجوم و علوم دیگر را برایش میخواند . بر اثر این محبتها ابوالعباس را باو علاقه زیادت گشت .

آنگاه که ابوالعباس از زندان خارج شد ، به بدر غلام گفت : پس از توستردی باید که بکار و بدرد ما خورد . بدر گفت : مولای من آن سرد کیست ؟ در جوابش گفت : ثابت بن قره . چون معتضد بالله بمسند خلافت نشست ، ثابت را مال فراوان داد و پیوسته او را در مجالس عام و خصوصی در برابر خود می نشاند ، در حالی که بدر امیر ایستاده بود .

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : ثابت بن قره در باغ خلیفه که به « فردوس » نام داشت ، با خلیفه راه میرفت و معتضد پیوسته با دست او تکیه میزد و آرام آرام راه میرفتند . روزی معتضد دست خود را بشدت از وی (ثابت) جدا کرد ، بنحوی که ثابت متوحش شد ، زیرا معتضد بسیار مهیب بود . سپس خلیفه باو گفت : ابوالحسن من فکر می کردم که نباید دست علماء زیر دست باشد و باید همیشه دست آنها بالای دست دیگران قرار گیرد و من برعکس کرده بودم .

باز ابن ابی اصیبعہ در عیون الانباء گوید: کہ ثابت در حسن تشخیص کم نظیر بود. وی (ابن ابی اصیبعہ) حکایتی از صداقت و تشخیص ثابت نقل می نماید بدین شرح:

روزی ثابت بجانب قصر خلیفہ سیرفت، در وسط راه داد و بیداد و فریادی بلند شنید. ثابت گفت قصابی کہ در آن دکان بود وفات کرد. آنان کہ با وی (ثابت) همراه بودند گفتند: ای مولای ما این قصاب دیشب سکتہ کرده و از حدس وی بسیار متعجب شدند. ثابت گفت سرا بہ خانہ قصاب ببرید. چون ثابت بہ خانہ قصاب رسید بہ زنہا گفت داد و فریاد نکنید وسیلی بصورت خود نزنید و فلان غذا را تہیہ نمائید. سپس بہ غلامان دستور داد کہ با عصا بہ کف پای قصاب بزنند و خود نبض او را در دست داشت، تا آنکہ گفت: بس است. آنگاہ ظرفی خواست و از کیف خود داروئی در آورد و در پیالہای ریخت و کمی آب بدان اضافه نمود. سپس دہان قصاب را باز نمود و آنرا در گلوی وی ریخت تا بمعدہ اش رسید. قصاب چشم باز کرد. مردم داد و فریاد نمودند، کہ ثابت مردی را زندہ نمود. ثابت دستور داد در خانہ را بستند. بعد غذای مخصوص بہ قصاب داد و لختی نزد وی ماند. چون اصحاب خلیفہ رسیدند ثابت نیز با آنان نزد خلیفہ رفت. چون بحضور خلیفہ رسید، خلیفہ از اوسوال کرد کہ این سر و صدا چیست و این چہ کاری بود کردی؟ جواب داد من ہمہ روزہ از برابر دکان این قصاب عبور میکردم، میدیدم کہ جگر گوسفندان را تکہ تکہ کرده و روی قسمتی از آنها نمک پاشیده و خام خام میخورد. من این عمل را بد میدانستم و از آن نفرت داشتم و مطمئن بودم کہ سکتہ خواہد کرد، بدین جهت متوجہ او بودم، زیرا عاقبت کار وی بر من روشن بود. امروز کہ از آنجا عبور کردم و داد و فریاد شنیدم، دانستم کہ آن مرد سکتہ نموده است. پرسیدم قصاب مرد؟ مردم گفتند آری. لذا بہ خانہ او رفتم، دیدم نبض ندارد. کف پای او را زدم، تا نبض دوبارہ شروع بحرکت نمود و دارو باو خوراندم، تا چشمان خود را باز کرد و بہبود یافت. اسشب یک قرص نان بایک دراج خواہد خورد و از خانہ بیرون خواہد آمد.

وفات ثابت روز پنجشنبه بیست و ششم صفر سال ۲۸۸ هجری (مطابق با بیست و پنجم ژانویه سال ۹۰۱ میلادی) در هفتاد و هفت سالگی می باشد .
 ثابت و فرزندان وعده ای از خاندان و شاگردانش مکتبی بزرگ در تاریخ طب اسلامی دارند که ارزش آن کمتر از مکتب خاندانهای دیگر نمی باشد .
 چون ثابت وفات کرد در مرثیه اش اشعاری گفته شد .

یکی از گویندگان این سرایش ابواحمد یحیی بن علی بن یحیی بن المنجم الندیم است که باثبات دوستی داشت . ابن ابی اصیبعه نوزده شعر از مرثیه را در کتاب خود آورده است، که چهار شعر اول آن این است .

الا کل شیء ما خلا الله مائت	ومن یغترب یرجی ومن فات فائت
اری من مضی عنا و خیم عندنا	کسفر ثووا ارضاً فسار و بائت
تعینا العلوم الفلسفیات کلها	خبا نورها اذقیل قدمات ثابت
و اصبح اهلها حیارى لفقدة	و زال به رکن من العلم ثابت

ترجمه و مفاد ابیات بالا چنین است :

هان ! هر چیزی (هر زنده ای) جز خداوند مردنی است - و هر کس بغربت رفت امیدی هست که برگردد ؛

اشخاصی (کسانی) را می بینیم که ما را گذارده اند و رفته اند و کسانی را بینیم که نزد ما مانده اند - بمانند مسافرانی که در محلی بمانند (رحل اقامت افکنند) یکی رونده و دیگری شب را بروز آورد (بیتوته کند) ؛

علوم فلسفی همه از میان رفت - و پرتو نور از آنها از وقتی که ثابت مرد آنها را ترك نمود ؛

مردمان دانشمند (اهل علم) از فقدان (ترك) اوبحیرت افتادند و بادر گذشت وی ستونهای علم ویران شد .

ترجمه مفاد چند بیت دیگر از مرثیه ابواحمد چنین است :

«پایه های محکم علم ویران شد ، آنگاه که اجل ثابت رسید علم طب در او کارگر نشد ؛ اگر امکان داشت مرك از او دور گردد ، طرفداران و حامیان او آنرا از وی دور می کردند . ای ثابت از ما دور مشو که ، از مرگ تو غمزدگانی هستیم که غم و اندوه بر ما حکم فرماست .»

مفاد و ترجمه بقیه ابیات بمائند ابیات بالا همه از مقام بلند و رتبه رفیع ثابت و تجلیل از وی میباشد ، که نقل همه آنها از حوصله این کتاب خارج است .
از شاگردان ثابت عیسی بن اسید مسیحی است که ثابت وی را بر سایر شاگردان مقدم میداشت .

از کلمات اوست :

«مضرترین چیز برای پیرمرد آن است که آشپزخوب و کینزك زیبا داشته باشد ، زیرا غذای خوب را زیاد میخورد و وجود کینزك زیبا او را بکثرت نزدیکی وامیدارد و او را پیرتر می کند ؛

« راحت جسم در کم خواری و راحت جان در کم گناهی و راحت قلب در کم فکری و کم اهتمامی و نگرانی و راحت زبان در کم گوئی است .»

القفطی گوید : تعداد مصنفات او بموجب اوراقی چند که بخط ابوعلی محسن بن ابراهیم بن هلال صابی دیدم که شرح نسب وی هم ضمیمه آن بود ، چنین صلاح دانستم آنها را تمام بعینه نقل نمایم ، چرا که نقل آن در این مورد بهتر و حجت است .

تعداد آثار وی بر حسب گفته القفطی در علوم مختلفه اعم از طب و غیر آن بصورت کتاب و رساله و مقاله و امثال آن قریب نود و دو است .

این ابی اصیبعه مجموعه آثار ویرا یکصد و چهل عدد دانسته نه در کتاب خود آورده است .

آثار طبی وی بقرار زیر است :

۱- «مسائل الطبیة» :

- ۲- « کتاب فی النبض » ؛
- ۳- « کتاب وجع المفاصل والنقرس » ؛
- ۴- « کتاب فی الرد علی من قال ان النفس المزاج » (در رد کسانی که میگویند نفس انسان همان مزاج است) ؛
- ۵- « جوامع کتاب الادویه المفردة لجالینوس » ؛
- ۶- « جوامع کتاب المرة السوداء لجالینوس » ؛
- ۷- « جوامع کتاب سوء المزاج المختلف لجالینوس » ؛
- ۸- « جوامع کتاب الامراض الحاده لجالینوس » ؛
- ۹- « جوامع کتاب تشریح الرحم لجالینوس » ؛
- ۱۰- « جوامع کتاب جالینوس فی المولودین لسبعه اشهر » (کلیات کتاب جالینوس در موالید هفت ماهه) ؛
- ۱۱- « جوامع ما قاله جالینوس فی کتابه فی تشریف صناعة الطب » (کلیات آنچه را که جالینوس در کتاب خود در باب فضیلت و شرافت علم طب گفته است) ؛
- ۱۲- « جوامع کتاب الفصد لجالینوس » ؛
- ۱۳- « جوامع تفسیر جالینوس لکتاب ابقرط فی الالهویه و المیاه و البلدان » (در باب هواها و آبها و شهرها) ؛
- ۱۴- « کتاب فی وجع المفاصل والنقرس » در یک مقاله ؛
- ۱۵- « کتاب فی الحصى المتولد فی الکلی و المثانه » (در سنگهای تولید شده در کلیه ها و مثانه) ؛
- ۱۶- « کتاب فی الوقفات التی فی السکون الذی بین حرکتی الشریان المتضادین » (در بیان وقفه هائی که در سکون پیش میآید و این وقفه ها بین دو حرکت متضاد شریانها حاصل میگردد) در دو مقاله - این کتاب را ثابت بزبان سریانی نگاشته و در آن اشاراتی بر رد کندی نموده و آنرا شاگردش عیسی بن اسید نصرانی بعربی

ترجمه ، ولی ثابت آنرا اصلاح نموده است و جمعی نیز نقل کرده اند که مترجم این کتاب حبیب بن الحسن الاعسم خواهرزاده حنین میباشد . احمدالحسین بن اسحق بن ابراهیم معروف به « ابن کرنیب » پس از وفات ثابت ردی بر این کتاب نوشت . ثابت این کتاب را پس از تصنیف نزد اسحق بن حنین فرستاده اسحق آنرا تحسین کرد و در آخر کتاب بخط خود تقریظی بر آن بعنوان ابوالحسن ثابت نوشت و او را دعا کرد .

۱۷- « کتاب فی البیاض الذی یظهر فی البدن » (در سفیدیهای که در بدن ظاهر میگردد - بنظر میرسد مقصود پیس Vitiligo باشد) ؛

۱۸- « کتاب فی مسائله الطبیب للمریض » (در سؤالاتی که طبیب باید از مریض بنماید) ؛

۱۹- « کتاب فی سوء المزاج المختلف » ؛

۲۰- « کتاب فی تدبیر الامراض الحاده » ؛

۲۱- « رساله فی الجدري والحصبة » (در آبله و سرخک) ؛

۲۲- « اختصار کتاب النبض الصغیر لجمالینوس » ؛

۲۳- « کناش المعروف بالذخیره » (مجموعه طبی معروف ثابت ده بنام ذخیره

ثابت بن قره معروف میباشد) ، که آنرا برای پسرش سنان بن ثابت نوشته است ؛

کتاب ذخیره ثابت در میان آثار وی از همه معروفتر و مشهورتر میباشد که

یک دائرة المعارف یا مجموعه (کناش) بسیار معتبری است . این کتاب بنام « ذخیره

ثابت » یا « کتاب الذخیره » در علم طب و اصول آن میباشد .

۲۴- « جوابه لرسالة احمد بن طیب الیه » ؛

۲۵- « مقالہ فی الصغره العارضه للبدن و عدد اصنافها و اسبابها و علاجها »

(در زردی حاصل در بدن و انواع و علل و درمان آنها - بنظر میرسد مقصود برقان

است) ؛

- ۲۶- «مقاله فی وجع المفاصل» ؛
- ۲۷- «مقاله فی صفه کون الجنین» (در بیان بوجود آمدن جنین) ؛
- ۲۸- «کتاب فی تدبیر الصحه» ؛
- ۲۹- «کتاب النبض الکبیر لجالینوس» ؛
- ۳۰- «رساله فی اختیار وقت لسقوط النطفه» (در انتخاب موقعی که نطفه ریخته میشود) ؛
- ۳۱- «کتاب الخاصه فی تشریف صناعة الطب وترتیب اهلها وتعزیز المنقوصین منهم بالنفوس و الاخبار ان صناعة الطب اجل الصناعات» (در شرافت علم طب و ترتیب اطباء و سخت گیری بآنها که بی اطلاعند به گفتن و حرف زدن درباره آنها و بیان آنکه علم طب از شریفترین صنعت‌هاست) - این کتاب را ثابت برای وزیر ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان نوشته است ؛
- ۳۲- «اختصار کتاب جالینوس فی قوی الاغذیه» در سه مقاله ؛
- ۳۳- «مسائل عیسی بن اسیدلثابت بن قره و اجوبتها لثابت» (در مسائل عیسی بن اسید به ثابت بن قره نوشته و جوابهای ثابت بن قره) ؛
- ۳۴- «کتاب البصر والبصیره فی علم العین و عللها و مداواتها» (درباره چشم و علل و درمان آن) ؛
- ۳۵- «اختصار کتاب حیلۃ البرء لجالینوس» ؛
- ۳۶- «کتاب الی ابنه سنان فی الحث علم تعلم الطب والحکمه» (کتابی است که بعنوان پسرش سنان بن ثابت نوشته و او را ترغیب و تحریض بر تعلم طب و حکمت نموده است) ؛
- ۳۷- «اختصار کتاب ایام البحران لجالینوس» در سه مقاله ؛
- ۳۸- «اختصار کتاب الاسطقسات لجالینوس»
- ۳۹- «جوامع کتاب جالینوس فی الادویه المنقیه» [کلیات کتاب جالینوس در باب داروهای منقی (پاک کننده بدن)] در سه مقاله ؛

۴- «جوامع کتاب الاعضاء الالهة الجالینوس» (مجموعه کتاب جالینوس در باب اعضاء دردآور)؛

۵- «کتاب فی الانواء ما وجد من کتابه فی النفس» (در باب نظر و مطالعه در امر نفس)؛

۶- «کتاب فی تشریح بعض الطیور» (در تشریح بعضی از پرندگان)؛

۷- «کتاب فی اجناس ما تقسم به الادویه» (به سریانی)؛

۸- «کتاب فی اجناس ما تقسم الیه الادویه» (به سریانی)؛

۹- «کتاب فی اجناس ما توزن به الادویه» (به سریانی)؛

ثابت این سه کتاب را به سریانی تألیف کرده است؛

۱۰- «رساله فی تکفین الموتی و دفنهم»؛

۱۱- «رساله فی الطهاره والنجاسه»؛ که هردوی آنها به سریانی و برای صابین نوشته است.

کتابی منسوب به ثابت در باب «بیماری های اسبها» است که در نود فصل و در کتابخانه ملی پاریس موجود میباشد.

در این نسخه اشاره ای است که این کتاب از پارسی پهلوی به تازی برگردانده شده است.

ثابت چنانکه آمد در طب و فروع آن آثاری نه مذکور افتاد تألیف و ترجمه نموده است.

درباره ترجمه کتاب های ریاضی نیز تعدادی مولفات بوی نسبت داده اند. یکی از آنها ترجمه مجسطی از حجاج بن یوسف بن مخرم الحاسب میباشد که وی (ثابت) در آن تجدید نظر نموده است.

ایضاً ثابت را آثاری در علوم مختلفه (چنانکه آمد) دارد، که ذکر همه آن آثار از موضوع کتاب خارج است.

بهر حال ثابت یکی از مترجمان پرکار و دانشمند تمدن اسلامی است .
 ثابت که صراف صابی بوده در زبانهای سریانی و عربی وقوف کامل داشت .
 بدین جهت توانست بسیاری از کتب و آثار دانشمندان یونانی و تقریباً تمام آثار
 جالینوس را به عربی برگرداند ، مضافاً بدانکه بعضی از آثارش بزبان سریانی است .
 خلاصه آنکه وی تقریباً در ردیف حنین فرزند اسحق میباشد و در حقیقت
 مکتبی در دوران خویش و پس از خود در تمدن اسلامی پیادگار گذارده اند بی اندازه
 شایان توجه است .

وی همانند پدرش ثابت در طب مهارت کامل داشت . ایضاً
 در هیئت نیز بسیار زبردست بود . ابتدا طبابت خاص مقتدر
 بن ثابت بن قره
 خلیفه را داشت و انگاه در خدمت قاهر سپس الرازی بالله

خلفای عباسی بطبابت مشغول بود . قاهر را بوی وثوق و اعتمادی خاص بود .
 بر اثر علاقه مفروطی که قاهر بوی داشت از او (سنان) خواست که مسلمان شود .
 ابتدا سنان از این امر امتناع کرد . قاهر وی را تهدید نمود . آنگاه سنان از ترس و
 تهدید قاهر اسلام آورده و مدتی بدین نحو گذشت . چون سنان از بیم قاهر در امان نبود ،
 به خراسان فرار کرد ، سپس به بغداد آمد و در این شهر به بیماری اسهال وفات یافت .
 ابن الندیم بغدادی در کتاب خود بنام «الفهرست» گوید : که القاهر بالله خلیفه
 عباسی مایل بود که سنان بن ثابت مسلمان شود ، ولی سنان از دست او فرار کرد و
 بخراسان رفت . سپس به بغداد برگشت و در حالی که مسلمان بود وفات کرد .

سنان در ایام مقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هجری قمری مطابق با ۹۰۷-۹۳۲ میلادی)
 ریاست اطباء را در بغداد داشت . بعلاوه دوران خلافت قاهر (۳۲۰-۳۲۲ هجری
 قمری مطابق ۹۳۲-۹۳۳ میلادی) و راضی (۳۲۲-۳۲۹ هجری قمری مطابق ۹۳۳-
 ۹۴۰ میلادی) را نیز درك کرده است .

در تاریخ اول محرم سال ۶۰۳ هجری قمری (= یکشنبه چهاردهم ژوئن ۹۱۸

میلادی) که « بیمارستان سیده » افتتاح گردید وی بریاست این بیمارستان منصوب گردید .

سنان اول طبیبی است که در تاریخ تمدن اسلامی از جانب مقتدر خلیفه عباسی مأمور امتحان اطباء گردید .

وی در زمان وزارت علی بن عیسی رئیس بیمارستان بغداد و شهرهای دیگر بود . علی بن عیسی از طرف مقتدر نامه‌ای به سنان نوشت بدین مضمون :

« خداوند بتو عمر دهد . من فکر میکردم که به زندانیها که تعداد آنها زیاد است و جایشان تنگ و اوضاع عمومی‌شان از لحاظ امراض چه خواهد گذشت . من ترسم بیماری بزندانیها سرایت نماید و این شوربختان اختیاری از خود نداشته و نتوانند خود را حفظ کنند و طبیبی برای خود بخواهند . لذا میگویم شایسته است که شما جمعی از اطباء را معین نمائید، که بحال آنان (زندانیان) رسیدگی نمایند و خودت به زندانها سرکشی کنی و اطباء دارو و شربت و غذاهائی که زندانیان لازم داشته باشند، فراهم سازند » .

سنان بدستور و زیر عمل کرد و مادام که حیات داشت این سرکشی و نظارت ادامه یافت .

ایضاً فرمانی از طرف عیسی بن جراح از جانب خلیفه برای سنان صادر گردید بدین مضمون :

« خدا عمرت دهد . من در سورد روستائیان و کشاورزان عراق فکر میکردم . بنظرم رسید که این مردم طبیبی ندارند و اگر بین آنها بیمارانی پیدا شود، کسی نیست که بدرد و ناخوشی آنها برسد . از شما می‌خواهم فوراً طبیبانی به شهرهای عراق بروند و در بخش‌ها و در میان قبائل و عشائر هر جا که مرکز جمعیت است ، چند روزی بمانند، تا بیمارانی را بنزد آنها برده و معالجه گردند . دارو و شربت باندازه کافی با خود همراه داشته باشند و بطور سیار بتمام شهرها و روستاها رفته و چند روزی در هر نقطه که لازم باشد توقف نموده و رسیدگی بحال بیمارانی بنمایند » .

سنان دستور داد اطباء را روانه شهرها و روستاها نمایند . در خلال اسربه شهری رسید بنام « سورا » (سوراء) که همه یهودی و اغلب بیمار بودند . سنان گزارش مبنی براین امر به علی بن عیسی نوشت و اجازه خواست آیا آنان (یهودیان) را معالجه نماید یا نه ؟ اضافه کرد رسم بیمارستانها این است که جمیع بیماران از هر نژاد و ملت باشند ، اعم از مسلمان و ذمی همه را معالجه می نمایند . استدعای دستور لازم دارم . علی بن عیسی جوابی صادر می نماید که مرا باتو اختلاف سلیقه نیست و مرد معتقدیم که معالجه اهل ذمه و همچنین حیوانات وظیفه ماست باید آنها را معالجه کنیم . ولی حتماً انسانها بر حیوانات و مسلمانان بر ذمیان مقدم و پس از آنها سایر طبقات میباشند . باید باین دستور عمل نهائی . خداوند بشما رحم کند و بمأمورین خود بنویسد که بهمین نحو عمل نمایند و تأکید کن که بتمام دهات و محلهائی که بیماری وجود دارد و صورت عمومی بخود گرفته است بروند و مشغول درمان بیماران گردند و اگر بجائی رسیدند که دیگر راه ندارند ، در آنجا بمانند ، تا راه برای آنها درست شود و بعد حرکت نمایند . اگر اینکار را بکنند همه جاها را دیده اند و سورا هم جزء آن محلها میباشد .»

ثابت بن سنان میگوید: که خرج بیمارستان بدر معتضدی از درآمده سوقوفه ای بود که سجاح مادر متوکل برای آنجا تعیین نمود و سوقوفات در دست ابوالصقر وهب بن محمد الکلوذانی بود و قسمتی از آن اختصاص به بنی هاشم و قسمتی بر بیمارستان اختصاص داشت . ابوالصقر عملاً بنی هاشم را مقدم بر بیمارستان میداشت ، تا آنکه مخارج بیمارستان بتأخیر افتاد . پدرم سنان به ابوالحسن علی بن عیسی وزیر نوشت: که وضع بیمارستان خوب نیست و بیماران در حال بدی هستند و از حیث زغال و بالا پوش و خوراک و سایر مایحتاج بآنها بدی گذرد . وزیر نامه ای دردناک به ابوالصقر نوشت ، که خلاصه مفاد آن چنین است: که بیمارانی که به بیمارستان می آیند از هر حیث ضعیف هستند و باید در آنجا آسوده باشند . حالا که زمستان و هوا سرد است ، بهتر ترتیب

شده چاره این کار را بنمائید و آنان (بیماران) را از حیث زغال و لباس و بالا پوش و غذا راحت نموده و ترتیبی فراهم نمائید که وضع سوقوفه و بودجه بیمارستان و صرف آن بنحوی خرج گردد، تا کفایت تمام بیماران را بنماید. اگر دلائلی دارید، برایم (وزیر) بنویسید...

ایضاً ثابت گوید: چون روز اول ماه محرم سنه ۶۰۳ هجری (مطابق با چهاردهم ژوئن ۹۱۸ میلادی) رسید پدرم (سنان) بیمارستان سیده را که در بازار یحیی بود، افتتاح کرد و در آنجا نشست و اطباء را مرتب نموده و بیمار پذیرفت. این بیمارستان مشرف بر دجله ساخته شده و خرج آن در هر ماه دویست دینار بود. در همین سال بر اثر تأکید پدرم (سنان) به مقتدر خلیفه عباسی در تأسیس بیمارستانی که باو منسوب باشد بیمارستان مقتدری در دروازه شام تأسیس گردید. بودجه بیمارستان از طرف مقتدر در هر ماه دویست دینار بود.

باز گفته ثابت است که در سال ۳۱۹ هجری (مطابق ۹۳۱ میلادی) به مقتدر گزارش رسید که بر اثر اشتباه طبیبی مردی مرده است. مقتدر به ابراهیم بن محمد بن بطحا امر کرد که از اطباء امتحان بعمل آید و فرمانی به خط خود نوشت. اطباء نزد وی آمده و پس از گذراندن امتحان هر کدام در رشته‌ای که میدانستند، اجازه طبابت داد. تعداد اطباء در این موقع در بغداد هشتصد و شصت و اند نفر بودند. اما آن عده که احتیاج به گذراندن امتحان بودند و شهرت و تقدم داشتند و پزشکان خدمتگزار خلیفه از عده بالا مستثنی بودند.

القفطی حکایتی از گذراندن امتحان اطباء در کتاب خود نقل می‌نماید: که مردی در لباس پاك و هیئتی نیکو و وقار هرچه تمامتر در مجلس امتحان سنان وارد شد و صبر کرد تا امتحانات تمام شد. چون سنان متوجه او شد گفت: می‌خواستم از شیخ چیری بشنوم و استفاده کرده باشم و آنرا استاد (شیخ) بنویسد. آن مرد (شیخ) از آستین خود کاغذی که دیناری چند در آن بود بیرون آورد و نزد سنان گذارد و گفت

از نوشتن و خواندن عاجزم و بهره‌ای ندارم. سعیل هستم و راه معاشی یافته و روزگار می‌گذرانم. امید دارم قطع معاشم و عیال و اولادم را روا نداری. سنان چون این سخنان بشنید بخنده در آمده و گفت: مانعی ندارد، بشرط آنکه در مورد بیماران بآنچه ندانی اقدام نکنی و کسی را اجازه و رخصت فصد و داروی سهل ندهی. مرد طبیب (شیخ) در پاسخ گفت: اینها که گفتی و اجازه دادی روش من است. من هرگز از سکنجبین و شربت تجاوز ننموده‌ام.

شیخ برخاست و رفت. چون صبح شد پسری خوشرو با لباسی نیکو بر سنان وارد شد. سنان از وی پرسید درس طب نزد که خوانده‌ای و پدرت کیست؟ پسر در جواب گفت: نزد همان شیخی که دیروز به مجلس امتحان آمد. سنان تبسمی نمود و گفت: تو نیز بر روش او خواهی بود و از آن تجاوز منما.

بشرح ایضاً از سنان حکایات و قصص فراوان در کتب مورخان آمده است، که در دوران مقتدر و راضی طبیبی بسیار مقتدر و ذی نفوذ بود، که بین او و خلفای معاصر مباحثات و گفتگوهای مبنی بر کار بیماران و بیمارستان‌های بغداد بوده که شرح همه آنها خارج از حوصله کتاب است.

طبق نسب نامه‌ای که دکتر الگود در کتاب «تاریخ طب در ایران» تهیه نموده ابراهیم دوم فرزند سنان را رئیس هیئت سمتحنه ذکر کرده است، ولی ابن ابی اصیبعه چنانکه آمد ابوسعید سنا بن ثابت را ممتحن اطباء ذکر نموده است.

وفات سنان شب جمعه اول ذی قعدة الحرام سنه ۳۳۱ هجری قمری (مطابق جمعه هفتم ژوئن ۹۴۲ میلادی) در بغداد به بیماری اسهال اتفاق افتاد.

با آنکه سنان در دوران مقتدر و دیگر خلفاء مقامی بس ارجمند داشت و در کار بیماران و تأسیس بیمارستان بسیار دخیل بود و دستورهای وی لازم الاجراء و خلیفه و وزراء و درباریان درباره‌اش منتهای محبت آسپخته به احترام روا میداشتند و درباره جلوگیری از بیماریها و سرکشی به بیماران شهرها و روستاها دخالت تمام داشته، متأسفانه آثار و مؤلفات طبیبی کم از وی دیده شده است.

تنها سزیتی که وی بر بسیاری از پزشکان تمدن اسلامی داشته، آنکه در باب امور فنی و اداری بیمارستانها و رفاه حال بیماران بسیار کوشا و جاهد بوده است. القفطی و ابن ابی اصیبعه آثار و مولفات سنن را قریب شانزده کتاب و رساله و مقاله در کتابهای خود آورده اند، که در علوم مختلفه از قبیل هیئت و نجوم و نسب و هندسه و ادب میباشد. القفطی تصانیف وی (سنن) آنچه که بخط «محسن بن ابراهیم بن هلال الصابی» است نقل نموده که ابن ابی اصیبعه هم تقریباً همان تصانیف را در کتاب خود آورده است که عموماً در علوم بالاسیباشد.

تنها رساله ای که در باب طب از وی در کتب مورخان آمده رساله ایست بنام «رساله فی سهیل» (سهیل). عجب آن است با آنکه وی طبیبی حاذق بود و طبابت چند خلیفه را داشته اثر طبی وی اندک است.

ج - ابراهیم بن ثابت بن قره

د - ابوالحسن ثابت بن سنن بن ثابت بن قره - وی فرزند ابوسعید سنن بن ثابت بن قره یا ثابت دوم میباشد، که به مانند پدرش ابوسعید طبیب فاضلی بود. ابوالحسن در کتابی که تألیف نموده وقایع و حوادث زمان خود را برشته تحریر در آورده و در آن کتاب متذکر شده، که حوادث مذکور در دوران خلافت المقتدر بالله تا زمان الطائع بالله است، که وی با پدرش در خدمت الرازی بالله بوده اند. وی طبابت مستفی و مستکفی و مطیع خلفای عباسی را نموده است.

وی در سال ۳۱۳ هجری قمری (۹۲۵ میلادی) بریاست بیمارستان عضدی بغداد برگزیده شد و در دوران ریاستش بر بیمارستان عضدی بغداد حکایت ها و درمانهای غریب و عجیب از وی در کتب تاریخ پزشکان آمده است. منجمه ابن ابی اصیبعه از کتابی که ثابت بخط خود نوشته و او (ابن ابی اصیبعه) آنرا دیده است، شرحی در باب ابوعلی بن مقبله که مورد خشم و غضب الرازی بالله گردیده و آزارها و شکنجه های بسیار با او رسانیده بود، نگاشته است.

ثابت در کتاب خود شرحی از آزارهائی که بر ابن مقله رسیده از قبیل آویزان کردن و پتک زدن و لگد مال کردن و گذاردن پاهاى اولای تخته و فشار فوق العاده بر پاها و امثال ذلک متذکر گردیده است. ضمناً متذکر گردیده که سأسور معاینه وی شدم. وی را (ابن مقله) در حال بسیار بدی دیدم، که لخت بر روی یک قطعه حصیر پاره افتاده و یک شمد چرک و کثیف زیر سر اوست و فقط شلواری بر پا دارد. او را معاینه کردم. دیدم از سر تا پا جای سالمی در بدن ندارد. پس از آنکه او را فصد نمودم، ابن مقله کمی راحت تر گردید.

باز ثابت در سحر دیگر از کتاب خود نگاشته: که برای درمان دست بریده شده ابن مقله از طرف خلیفه الراضى بالله سأسور گردیدم. بوی و غذا و دارو دادم و وی را درمان نمودم.

حکایت مربوط به ابن مقله و رفتار ثابت با وی (آنطور که در کتاب ثابت آمده و ابن ابی اصیبعه آنرا دیده) بسیار قابل توجه و تعمق است، که با ابن مقله بچه نحو رفتار بسیار غیر انسانی شده، ولی ثابت با منتهای عطوفت و دلسوزی از وی پذیرائی نموده و بدرمانش پرداخته است. منتهی آنکه شکنجه و آزارهائی که به ابن مقله رسید، منجر بفوت وی شده است.

ثابت کتاب وقایع را از سال ۲۹۵ هجری قمری (= ۹۰۷ میلادی) تا حین وفاتش نوشته و بموجب گفته ابن ابی اصیبعه این کتاب را که بخط ثابت میباشد، دیده است.

القفطی گوید: که ثابت طبیبی نامدار و در دولت آل بویه مقامی ارجمند داشت. ابوالفرح پسر او و وپسر پسرش همگی فاضل و طبیب بوده اند.

ایضاً القفطی در کتاب خود موضوع کتاب وقایع را که ثابت برشته تحریر در آورده، متذکر گردیده است و اضافه نموده که این کتاب شهره آفاق میباشد و «هلال بن محسن» خواهر زاده ثابت ذیلی بر آن نگاشته است.

با آنکه ثابت طبیبی حاذق و رئیس بیمارستان بود، از وی جز کتاب بالا تالیفی دیده نشده است.

وفات ثابت بسال ۳۶۳ هجری قمری (= ۹۷۳ میلادی) اتفاق افتاد.

هـ - **ابو اسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت بن قره** - وی فرزند دیگر ابوسعید ابراهیم است. ابو اسحق در صنعت طب فاضل و سرآمد اقران و مردی با هوش و فہم و طبیبی خوش خط و با هوش و در علوم حکمتی عالمی متبحر بود. این مطلب گفته القنطلی صاحب اخبار الحکماء است.

تولد وی بسال ۲۹۶ هجری قمری (= ۹۰۷ میلادی) اتفاق افتاد.

ابو اسحق به خدمت خلفای عباسی اشتغال داشت و بمانند پدر و جدش بسیار محترم و معزز روزگاری گذراند.

وفات ابو اسحق در روز یکشنبه نیمه محرم سال ۳۳۵ هجری قمری (مطابق با هفدهم اوت سال ۹۸۷ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد و علت مرگ ورم کبد بود. و - **ابو الحسن بن ابی الفرج بن ابی الحسن بن سنان** - طبق گفته القنطلی طبیبی فاضل و بمانند جدش «ابو الحسن بن سنان» در یک مرتبه بود. و در دوران خود یگانه و فرید عصر و در صنعت طبابت صاحب نام بود.

ز - **اسحق بن ابراهیم بن سنان بن ثابت بن قره** - (فرزند ابراهیم)

وی از اطباء بنام بغداد و از مترجمان معروف اسلامی است. ۲۷ - **ابو عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی** کتابهای زیادی به عربی ترجمه و نقل کرده است و بیشتر با عالی بن عیسی وزیر مرافقت و دوستی داشت.

از قول ثابت بن سنان نقل گردید: که علی بن عیسی وزیر بسال ۳۰۲ هجری قمری بیمارستانی در محل «حریمه» تأسیس و از کیسه خود بر آن بیمارستان سخارج زیادی کرد و ابو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی را طبیب آن بیمارستان و بیمارستانهای دیگر بغداد و مکه و مدینه نمود.

قفطی گوید : وی از جمله اطباء بغداد و از کبراء عهد خویش بود و در علم طب تصنیفها دارد.

از کلمات اوست :

«صبر قوه‌ایست از قوای عقل و هرچه عقل آدسی زیادت‌تر باشد ، صبرش بیشتر است» .

مولفات و ترجمه‌های وی عبارتند از :

- ۱- مسائلی مأخوذ از کتاب تألیفی جالینوس در اخلاق ؛
- ۲- مقاله‌ای در نبض که دارای شجره و نقشه و مجموعه‌ای از کتاب «النبض الصغیر» جالینوس است .

وی فرزند ابراهیم بن بکس می‌باشد و از اطباء مشهور بود و مترجمی قابل بشمار میرفت . طبق گفته ابن ابی اصیبعه کتابهای زیادی بعربی برگردانده است . ابوالحسن نیز در بیمارستان عضدی تدریس می‌کرده است .

۲۸- علی بن

ابراهیم بن بکس

وی از مترجمان و ناقلان درجه دوم کتب علمی و ترجمه‌هایش بمانند سرجیس رأس العینی متوسط بود . کتاب «صفات لصبی یصرع» جالینوس را به سریانی و عربی برگردانده است .

۲۹- ابراهیم بن الصلت

وی از شاگردان ثابت بن قره بود . عیسی بزبان سریانی آشنائی و در نقل و ترجمه از سریانی به عربی دستی بسزا داشت . وی در محضر استادش ثابت بترجمه کتب می‌پرداخت و مباحث آن ترجمه‌ها بود . استاد از فضل عیسی پیوسته وصف خوب مینمود .

۳۰- عیسی بن

اسیدا النصرانی

عیسی سوالاتی از ثابت نمود و با استاد تقدیم داشت . سپس ثابت کتابی در این باب بنام «کتاب جوابات ثابت لمسائل عیسی بن اسیدا» تألیف نمود .

از ترجمه‌های وی کتابی است که ثابت بن سنان استادش در باب «سکون بین

دو حرکت شریان در ردّ کندی پسر یانی نوشته «وعیسی آنرا به عربی برگردانده و پس از آن ثابت متن عربی را اصلاح نموده است.

سورخان تاریخ طب عده زیادی از مترجمان و ناقلان علوم
۳۱- سایر مترجمان طبی و غیر طبی را در تمدن اسلامی در کتاب های خود ذکر
و ناقلان علوم کرده اند که اگر بخواهیم به شرح حال آثار آنها بپردازیم
در تمدن اسلامی مطلب بسیار طولانی شود.

آنچه که تا بحال در این فصل آمد مترجمان معروف و مشهوری بودند، که آثار آنان در تمدن اسلامی بسیار چشم گیر و مؤثر می باشد. از نظر تکمیل این فصل لازم دانستیم مترجمان دیگری که آثاری از ترجمه های آنان چه در علم طب و چه در سایر علوم در تمدن اسلامی دیده میشود متذکر گردیم.

ابن ابی اصمیه در سه باب از کتاب «عیون الایماء» اطباء و حکماء و فلاسفه اسلامی را متذکر گردیده است بدین ترتیب :

در باب هشتم اطباء سربانی که در ابتداء ظهور دولت عباسیان بودند ؛
 در باب نهم طبقات طبائی که کتب طبی را بزبان تازی نقل نموده اند . این باب را بدو دسته تقسیم نموده است :

دسته اول آن عده از اطباء و مترجمان که کتب طبی و غیر آن را از زبان یونانی به زبان تازی برگردانده اند (که این ترجمه ها عموماً در دوران خلافت عباسیان صورت گرفته است) ؛

دسته دوم آنها که خارج از دستگاه خلافت بترجمه پرداخته اند .

در باب دهم طبقات اطباء و حکمائى که در عراق عرب و عراق عجم و بین النهرین و دیار بکر بودند ذکر کرده است (اعم از مترجمان و غیر مترجمان) ؛

در باب نهم ابن ابی اصمیه نام عده ای از اطباء مترجم را ذکر کرده که قبلاً در باب هشتم از آنها نام برده و در حقیقت مطلب را تکرار نموده، بدین معنی که آنان

را ضمن باب هشتم (اطباء سریانی) و ایضاً ضمن مترجمان و ناقلان در باب نهم آورده است .

دسته اول اطباء و حکمائی میباشد، که ابن ابی اصیبعه در باب نهم نام آنها را برده و ضمن مترجمان آورده است و عبارتند از :

(الف) زوربان مانهوه ناعمی حمصی (زروباین ساجوه) که مردی خوش قریحه و ترجمه هایش نزدیک به ترجمه های حجاج بن مطر و ابن شهابی بود ؛
(ب) هلال بن ابی هلال حمصی - که مترجم زبردستی بود ولی ترجمه هایش فصیح و بلیغ نبودند ؛

(ج) فثیون (فیشون) مترجم - ابن ابی اصیبعه گوید: ترجمه های او را دیده ام بسیار غلط و اشتباه داشت و اصولاً به ادب عرب آشنائی نداشت ؛

(د) ابونصر بن ناری (ابونصراوی) بن ایوب - مردی کم ترجمه بود و بترجمه های او اعتمادی نیست ؛

(ه) بسیل المظران - مترجمی است که ترجمه های زیادی کرد و ترجمه هایش بخوبی نزدیک بود . ترجمه کتاب «الاجنه بقراط» که نسخه ای از آن در کتابخانه برلین است از اوست . وی در خدمت طاهر ذوالیمینین بود ؛

(و) حیرون (جیرون) بن رابطه - که شهرت خوبی در ترجمه نداشت ؛

(ز) تدرس (تدرس) السنقل - ترجمه هائی از کتب حکمتی دارد که متوسط میباشد ؛

(ح) ابراهیم بن الصلت - چنانکه آمد وی در ترجمه متوسط بود ؛

(ط) ابویوسف الکاتب - که در ترجمه متوسط بود . وی چند کتاب از ابقرط

ترجمه نموده است ؛

(ی) یوحنا بن بختیشوع - وی کتب زیادی از یونانی به سریانی ترجمه نمود

ولی به تازی از وی شناخته نشد ؛

(ک) قیضا الرهاوی - از مترجمینی بود که حنین در مواقع زیاد شدن ترجمه بوی

سراجعه می کرد و پس از آنکه قیضا ترجمه را تمام می کرد ، حنین آنرا اصلاح می نمود ؛

(ل) منصور بن باناس - در مقام و مرتبه ترجمه بمانند قیضا ولی در زبان سریانی قوی تر از تازی بود ؛

(م) عبدیشوع بن بهریز - وی سطران موصل و ازدوستان جبرائیل بن بختشیوع و از مترجمان وی بود .

درباره دسته دوم که بعقیده ابن ابی اصیبعه مترجمانی هستند که خارج از دستگاه خلافت بترجمه پرداخته اند ، عده ای را در کتاب خود آورده و اینکه آن عده که وی (ابن ابی اصیبعه) در «عیون الانباء» ذکر کرده با سایر مترجمان و اشخاصی که مستقیم و غیر مستقیم بترجمه پرداخته و یا کمک به ترجمه نموده اند ، ذیلاً متذکر میگردیم و آنان عبارتند از :

(الف) شیرشیوع بن قطرب - که از مردم چندیشاپور (خوزستان) بود و به مترجمان محبت و احسان مینمود و خود را با آنان نزدیک می ساخت . شیرشیوع از این دسته کتابهایی می گرفت و هرچه پول می خواستند به آنان میداد . وی به زبان سریانی بیش از زبان تازی مایل و طالب بود ؛

(ب) محمد بن موسی بن المنجم - که از خاندان بنی موسی (یا بنی شاکر که ذ در آنها گذشت) که همه بفضل و دانش معروف بوده اند . محمد از افرادی بود که به حنین علاقه فراوان داشت و بوی احسان و نیکی میکرد . حنین کتاب های زیادی برای وی ترجمه کرده است ؛

(ج) علی بن یحیی معروف به ابن المنجم - که از دبیران و ندیمان مأمون بود . مأمون به او محبت فراوان داشت . وی به طب گرائید و برای مأمون کتب زیادی ترجمه کرد ؛

(د) ثادری اسقف - وی اسقف مقیم کرخ بغداد و در جمع آوری و تحصیل

کتاب مولع بود و خود را بمترجان نزدیک می نمود و آنان را مجذوب خود می ساخت و کتابهای بسیاری از آنان (مترجمان) می گرفت. عده ای از مسیحیان برای او کتابهایی تألیف کرده اند، که بسیار قابل توجه بوده و بنام او نامیدند؛

ه) محمد بن موسی بن عبدالملک - که برای وی کتابهایی ترجمه شده است. اما محمد شخصاً مردی فاضل و عالم بود و کتابها را گلچین و خلاصه می کرد و خوب و بد آنها را از حیث عبارات و مطالب تشخیص و سبزی می نمود و خلاصه آنکه خوب و بد آنها را از نظر عبارات و مطالب تشخیص میداد؛

و) عیسی بن یونس الکاتب الحاسب - از فضلاء عراق بود و توجه خاصی به تحصیل کتابهای قدیمی و علوم یونانی داشت؛

ز) علی معروف به فیوم^۱ - که بنام شهری که در آن عامل بود، معروف شده بود. وی به مترجمان مال فراوان میداد و از آنان تکریم زیاد می نمود؛

ح) احمد بن محمد المعروف با بن المدبر کاتب - که به مترجمان مال فراوانی از خود بذل و بآنان احسان و محبت می نمود؛

ط) ابراهیم بن محمد بن موسی الکاتب - که در ترجمه کتب از یونانی به عربی اصرار فراوانی داشت و بمردمان دانشمند و مترجمان مهربانی فراوان می نمود؛

ی) عبدالله بن اسحق - وی نسبت بترجمه کتب و تحصیل آن اصرار فراوان داشت؛

ک) محمد بن عبدالملک الزیات - وی ماهانه به مترجمان کتاب و نویسنده گان در حدود دوهزار دینار طلا پول می داد. کتابهای زیادی بنام او شهرت یافته است. وی از کسانی است که کتابهای یونانی را به عربی ترجمه کرده و بنام او نوشته شده است.

عده ای از پزشکان کتابهایی بنام او انتشار داده اند بمانند یوحنا فرزند ماسویه

۱- فیوم شهری از شهرهای مصر است.

و جبرئیل بن بختشیوع و بختشیوع بن جبرئیل و داود بن سرابیون و سلمویه بن بنان
والیه و اسرائیل بن زدریا بن طیفوری و حبیش بن الحسن .

بشرح ایضاً عده‌ای از ناقلان و مترجمان در دوران ترجمه در تمدن اسلامی
خدماتی انجام داده‌اند که دانستن نام آنها خالی از فایده نیست بهمانند :

«سلاما لابرش» و «سمعان» و «ابوسهل» و یجن بن رستم الکوهی» و «ابوروح
الصابی» و «سلاحی» و «ابوعمر یوحنا بن یوسف» و «ابوالفتح اصفهانی» و «داریشوع»
که ترجمه‌هایی از کتب فلسفی و ریاضی نموده‌اند و «عیسی الرقی التملیسی» طبیب
و مترجم و «عبدالله بن علی» .

چنانکه در بالا آمد مترجمان عموماً سریانی و نستعلیق و حرانی
و ایرانی بودند ، که اغلب آنها از زبانهای یونانی و سریانی
و پهلوی اطلاع داشتند و همانطور که تذکر داده شد ، ابتدا
ترجمه‌ها را از یونانی به سریانی سپس به عربی یا آنکه مستقیماً از یونانی به عربی
برگردانده‌اند . اما غیر از آنان عده‌ای از نبطیان و هندیها (هندوان) نیز در کار ترجمه
دخالت داشتند و آنان که مشهورترند عبارتند از :

الف) کنگه هندی - که ذکر آن قبلاً آمد ؛

ب) ابن دهن - که شرح آن نیز ضمن دانشگاه چندیشاپور مذکور افتاد ؛

ج) ابن وحشیه الکمدانی - وی از مترجمان قرن سوم و ابتدای قرن چهارم
هجری بود و به نام «ابوبکر احمد بن علی بن قیس بن المختار بن عبدالکریم النبطی» و
به ابن وحشیه معروف می‌باشد . وی بزبان نبطی آشنائی داشت . نبطیان از اقوام عرب
بودند . نبطیان بیشتر به تجارت مشغول بودند و بزبان آراسی تکلم می‌نمودند .

ابن وحشیه نیز ترجمه‌هایی بزبان تازی دارد ، که مهمترین و معتبرترین آنها
«کتاب الفلاحه النبطیه» است .

۳۳- سایر پزشکان طبیب مذکور افتاد ، مع هذا لازم دانستیم برای آنکه حق و مترجمان و دانشمندان مطلب درباره همه آنان (چه طبیب و چه غیر طبیب) و همچنین سایر طبائیکه مولفات و مصنفات چندی در طب دارند و از قلم افتاده بودند و اثر مولفاتشان بر روی طب اسلامی و نتیجه طب دنیا موثر می باشد، شمه ای متذکر گردیم .

(الف) اصطوفان القدیم - از مترجمان کتب حکماء و بعضی کتب کیمیاوی بوده و این کار به امر خالد بن یزید بن معاویه (متوفی بسال ۸۵ هجری قمری = ۷۰۴ میلادی) انجام گرفت ؛

(ب) ابویحیی سوزی - وی در بغداد طبیب مشهوری بود و در حکمت بسیار ممتاز . ابوبشر متی بن یونس (یونان) نزد وی درس خوانده است . اصل وی سریانی و آثارش بزبان سریانی بود ؛

(ج- ابن وصیف الصائبی - ابن وصیف طبیب دانشمندی بود ولی بیشتر در چشم پزشکی شهرت داشت ؛

سلیمان بن حسان بنقل از احمد بن یونس حرانی گفت : من نزد ابن وصیف بودم که هفت نفر را آوردند که چشمان آنها را میل بزخم . در بین بیماران مردی خراسانی بود . ابن وصیف ویرا در برابر خود نشانید و چشم او را دید و ملاحظه کرد که آب سروارید (= کاتاراکت^۱ = آبشار) چشمش کامل و رسیده است . از او پرسید حاضری چشمت را میل بزخم ؟ و قرار شد خراسانی هشتاد درهم بدهد . خراسانی قسم خورد که جز این مبلغ وجهی ندارد . ابن وصیف پذیرفت . او را نزدیک خود آورد و دید خراسانی دستمال کوچکی ببازوی خود بسته است که در آن دینار طلاست . از او پرسید این چیست ؟ خراسانی رنگ برنگ شد .

ابن وصیف گفت حال که بخدا قسم خوردی و امیدواری که چشمت بتو باز

گردد ، من تو را معالجه نمی کنم ، چرا که باخدای خود حيله بکار بستی . هشتاد درهم را پس داد و حاضر نشد چشم مرد خراسانی را میل زند .

(د) احمد بن الطیب السرخسی - ابوالعباس احمد بن محمد بن مروان سرخسی از شاگردان کندی و از پزشکان نامدار اسلامی است .

وی در زمان معتضد متولای اسورحسبیه (در اصطلاح اسروزی وظائف شهرداری و بعضی وظائف دیگر) را در بغداد داشت و از محارم دستگاه معتضد بود ، ولی بعلت آنکه سری از اسرار مربوط به قاسم بن عبیداله و بدر را فاش کرد مقتول گردید [محرم سال ۲۸۶ (= ژانویه ۹۰۰ میلادی)] .

ویرا مولفات زیادی و بقول ابن ابی اصیبعه بالغ بر پنجاه و سه تألیف است . که در فنون مختلفه میباشد که تعدادی از آنها در رشته طب است بدین شرح :

۱- « کتاب المدخل الی صناعة الطب » ؛

۲- « کتاب زاد المسافر و خدمة المملوک » ؛

۳- « مقاله فی البهق والنمش » ؛

۴- « فی ماهیة النوم والرویا » ؛

۵- « کتاب فی العقل » ؛

۶- « کتاب فی العشق » ؛

۷- « رساله فی الخضابات المسوده للشعر » (در خضاب مو که آنها را سیاه می کنند)

۸- موسی بن سیار - ابو ماهر موسی بن یوسف سیار از اطباء مشهور دوران اسلامی که در هوش و ذکاوت و طب شهرتی بسزا داشت .

وی از اطباء قرون سوم و چهارم هجری قمری میباشد .

معروف است که وی استاد علی بن عباسی سجوسی اهوازی ارجانی است .

مولفات وی عبارتند از :

۱- « مقاله ای در فصد » ؛

۲- « اضافاتی بر کناش خف اسحق بن حنین » .

(و) ابوالحسن الحرانی الصابی - ناسش ثابت و پدرش زهرون (ثابت بن زهرون) است. وی از اطباء مشهور دوران خود و از معاصران عزالدوله بختیار (۳۵۶-۳۶۷ هجری قمری مطابق ۹۶۶/۷-۹۷۷/۸ میلادی) است. تولدش دو شب مانده از ذی القعدة الحرام سال ۲۸۳ هجری قمری (= هشتم دسامبر ۸۹۶ میلادی) در شهر رقه (شهری در شمال بین النهرین برکنار فرات) و وفاتش بقول ابن ابی اصیبعه یازدهم ذی القعدة الحرام سال ۳۶۵ هجری قمری (= دوازدهم ژوئن ۹۷۵ میلادی) و بقول القفطی یازده شب مانده از شوال المکرم سال ۳۶۹ هجری قمری (= دوازدهم مارس ۹۸۰ میلادی) است.

وی را مؤلفات چندی در طب است، بعلاوه ترجمه هائی نیز داشته است. ترجمه های وی بقرار زیر است:

- ۱- ترجمه قسمتی از کتاب قوبا (= خشگریش = زخم خشک = خشک زخم) که مولف اصلی آن فیلغریوس بوده؛
- ۲- فیما یعرض للملثه و الاسنان (در باب بیماریهای لثه و دندانها) تألیف فیلغریوس؛

۳- اصلاح مقالاتی از کناش یوحنا بن سراپیون؛

۴- «جوابهائی از مسائلی که از او پرسیده اند».

شرح مختصری از وی در صفحه ۱۸۳ کتاب آمد.

(ز) دانیال طبیب - دانیال طبیبی متوسط ولی از حیث اعضاء و هیکن

بسیار زیبا بود.

معزالدوله دیلمی ویرا بطبابت خود انتخاب کرد.

ابن ابی اصیبعه داستانی از وی با معزالدوله از قول عبیداله بن جبرائیل نقل

می نماید، که میزان معلومات وی را می رساند (رجوع شود به عیون الانبا جلد اول صفحه ۲۳۷، چاپ مصر).

ح) نظیف النفس الروسی - وی از پزشکان بیمارستان عضدی بغداد واز بیست و چهار طبیبی بود که پادشاه دیلمی عضدالدوله آنها را در بیمارستان خود بکار طبابت و درمان گماشت .

غیر از دانشمندان و مترجمان و ناقلان بالا که بیشتر آنها به ترجمه و برخی از آنها به ترجمه و تالیف کتب طبی پرداخته اند، عده ای دیگر نیز در تمدن اسلامی دخالت کم نظیر و اثر چشم گیر دارند و با آنکه تعدادی از آنان در کار ترجمه کتب و آثار طبی دخالت نداشتند ، ولی وجودشان در امر مربوط به ترجمه بسیار ارزنده میباشد و اطلاع از آن خالی از فایده نیست .

اینان بیشتر ایرانی بودند، که کتب بسیاری از پارسی به تازی ترجمه و نقل نموده اند . در این مختصر نام مترجمان ایرانی که کتب چندی به عربی برگردانده اند فهرست وار متذکر میگرددیم و تصور می رود خالی از فایده نباشد .

ط) ابو محمد عبدالله ابن المقفع ایرانی (روز به فرزند داذویه یا دادویه) - که خدمت عیسی بن علی (عموسی خلیفه اول و دوم عباسی) را نموده و میگویند مسلمان شده است . وی علاوه بر کتاب کلیمه و دمنه (کلیمک و دمنک) که از زبان پهلوی به عربی برگردانده است . متن کتابی که اصل آن بودائی بوده و توسط طبیب دوره گرد مسیحی موسوم به « بند » که بنظر میرسد برزویه طبیب باشد و ساسور جمع آوری کیاغان طبی هند شده بود ، بدست آمده است .

ابن المقفع زرتشتی بود و بزبان ولهجه پهلوی بسیار وارد ، باخافه در ادب عرب نیز دستی بسزا داشت و کتابهای منطقی و فلسفی چندی دارد ، ولی ترجمه ای از وی در مورد کتب طبی دیده نشده است .

وی سال ۴۳ هجری بدست فرزند معاویه (سفیان) که از عمال منصور خلیفه بود ، بوضع بسیار بدی بقتل رسید .

غیر از کتاب « کلیمه و دمنه » ابن مقفع کتابهای « خدا ینامه » « آئین نامه » « مزدک »

«کتاب تاج در سیرت انوشیروان» و کتاب «الادب الکبیر» و «الادب الصغیر» و کتاب «الیتیمه» را نیز به عربی برگردانده است.

آقای دکتر محمد محمدی در رساله بسیار فاضلانه‌ای که بسال ۱۹۶۶ میلادی در بیروت تحت عنوان «المترجمون والنقله عن الفارسیه الی العربیه فی القرون الاسلامیه الاولی» بزبان تازی انتشار داده‌اند، نام پانزده نفر از ناقلان و مترجمان را طبق گفته ابن الندیم (در الفهرست) در رساله خود متذکر گردیده‌اند، که تعدادی از آنان قبلاً در همین کتاب آمده و از نظر آنکه اغلب آنان ابرانی بوده‌اند با آنکه تکرار اسامی خواهد شد، مع هذا بذکر نام آنان سی پردازیم و آنان عبارتند از :

ابن المقفع ؛

آل نوبخت ؛

موسی و یوسف فرزندان خالد ؛

علی بن زیاد التمیمی ؛

حسن بن سهل ؛

احمد بن یحیی بن جابر البلاذری ؛

جباله بن سالم کاتب هشام ؛

اسحق بن یزید ؛

محمد بن الجهم البرمکی ؛

هشام بن القاسم ؛

موسی بن عیسی الکسروی ؛

زادویه بن شاهویه الاصفهانی ؛

محمد بن بهرام مطیار الاصفهانی ؛

بهرام بن مردانشاه موبد شهر نیشابور ؛

عمر الفرخان .

که همه آنان سهمی بسزا در نقل علوم به زبان تازی داشتند و عموماً ایرانی بودند و از آن نظر که در ابتدای کار ترجمه بیشتر به کتب ادبی و فلسفی پرداخته در حقیقت راه را برای نقل کتب طبی بسیار هموار کرده‌اند.

ی) حجاج بن یوسف بن سطر الحاسب - که ترجمه و تفسیری از المجسطی و هندسه اقلیدس نمود. (در حدود سنه ۲۱۱ هجری = ۸۲۷/۸ میلادی) که پس از حنین با اصلاح آنها پرداخته است. وی از معاصران هارون و مأمون بود.

ک) ابن ناعمه - نامش عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی ناعمی است. ترجمه‌های وی متوسط و بخوبی متمایل بود.

ل) محمد بن جابر بن سنان البتانی (متوفی بسال ۳۱۶ هجری = ۹۲۸/۹ میلادی)؛ نیز ترجمه المجسطی را تجدید نظر کرده است؛

م) ابن زرعه - نامش عیسی بن اسحق بن زرعته بن سرقیس بن زرعته بن یوحنا و سکنی به ابوعلی بود.

تولدش در ماه ذی الحجه سال ۳۳۱ هجری قمری (مطابق ژوئیه - اوت ۹۳۴ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد.

وی از مترجمان چیره دست قرن چهارم و از فلاسفه و دانشمندان علم منطق و از ملازمان یحیی بن عدی بود.

کتب چندی از سریانی به عربی ترجمه و نقل نمود، که عموماً از ارسطو و دیگران است. از ترجمه‌های وی :

۱- «کتاب الحيوان» ارسطو؛

۲- «کتاب منافع اعضاء الحيوان»؛

۳- «مقاله‌ای در عقل»؛

وفاتش بسال ۳۹۸ هجری قمری (مطابق با ۱۰۰۶/۷ میلادی) است.

(ن) قوپری - نامش ابراهیم و مکنی به ابواسحق است . وی از فضلاء و دانشمندان حکمت و کسی است که در علم منطق بسیار قوی و از مفسرین بزرگ این علم و حکمت میباشد . ابوبشر متی بن یونان نزد وی درس خوانده است ، اما چون عبارات آثار وی بسیار مغلق و دارای لغات مشکل بود ، لذا این آثار ستروک و سهجور ماند و کسی دنبال آنها نرفت .

(ص) یوحنا القس - یوحنا بن یوسف بن الحارث بن البطریق القس - وی از ریاضی دانان بزرگ بود ، که ترجمه هائی از یونانی به عربی دارد . یوحنا در هندسه نیز سولفاتی دارد . ،
(ع) ابوبشر متی بن یونس (یونان) - ابوبشر از مترجمان مشهور و علماء بزرگ قرون سوم و چهارم است .

برحسب گفته ابن ابی اصیبه وی از اهالی دیرقنی (حنا) و از کسانی است که در «اسکول سمراری» نشو و نما نمود و شاگرد قویری و روفیل (ثیوفیل) و بنیاسین و یحیی مروزی و احمد ابن کرنیب بود . ابوبشر ریاست اطباء را داشته و این ریاست بوی منتهی گردید .

وی طبیب و فیلسوفی مسیحی است .

وفاتش روز شنبه یازدهم رمضان سال ۳۲۸ هجری قمری (مطابق با یازدهم ماه مه . ۹۴۰ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد .

وی را ترجمه ها و تفاسیری از ارسطو و اسکندر افرویدیسی و غیره است :

(ف) ابن کرنیب - ابوالاحمد الحسین بن ابی الحسین اسحق بن ابراهیم بن زید الکاتب ، معروف به ابن کرنیب از متکلمان بزرگ که صاحب عقاید فلاسفه طبیعی بوده و در علوم طبیعی و قدیمی دستی بسزا داشت .

ویرا سولفاتی چند در علوم بالا و کتابی بررد ابوالحسن ثابت بن قره دارد .

بیت الحکمه

در آخر این فصل لازم دانستیم مختصری از «دارالحکمه» یا «بیت الحکمه» بنظر خوانندگان این کتاب برسانیم . قبلاً تذکر داده میشود که حق

آن بود فصل علیحده برای دارالحکمه اختصاص داد شود، ولی از آنجا که اثر این مرکز بزرگ علمی با کار ترجمه و نقل علوم در تمدن اسلامی بسیار مؤثر می باشد، بدین جهت در دنباله دوران ترجمه شمه ای از این مرکز علمی نگاشته میشود. همچنین از سر اکر جمع کتابهای علمی و فلسفی و طبی و کتابخانه ها طی قسمتهای مختلفه کتاب هرجا که مورد یافت، موضوعات مهم و مربوط نگاشته خواهد شد.

«بیت الحکمه» یا «خزانة دارالحکمه» یا «خزانة الحکمه» در تمدن اسلامی مخصوصاً دوران مأمون خلیفه عباسی در حقیقت مرکز اجتماع دانشمندان و علماء و مترجمان و کتاب بود. این دانشمندان بتشویق خلفاء (و اطرافیان آنان) عموماً در این مرکز بزرگ اجتماع می نمودند و مترجمان بکار ترجمه می پرداختند. علاوه بر آن ممکن است این مرکز علمی شامل رصدخانه که در آن طبعاً دانشمندان علوم و نجوم و هیئت و ریاضی بودند نیز بوده است.

بهر حال بطور قطع معلوم نیست آیا علاوه بر تجمع دانشمندان و کتاب (یعنی کتابخانه) قسمتهای دیگری نیز در آن وجود داشته است یا نه؟ ولی بهر شکل و ترکیبی که بوده اثر بزرگ و اساسی در نقل علوم داشته است.

از طرفی در همین دارالحکمه (یا قسمتی منظم بدان) دارالترجمه وجود داشته است، چنانکه حنین فرزند اسحق که در حقیقت ریاست مترجمان را داشته با عده زیادی بکار ترجمه در بیت الحکمه مشغول بودند.

تأسیس دارالحکمه را بهارون الرشید نسبت میدهند، اما آنچه که محقق است توسعه آن در زمان مأمون فرزند وی بعمل آمده است.

توضیح آنکه خلفای عباسی از زمان منصور بیعه بکمک دانشمندان و خاندانهای ایرانی بترجمه و نقل و جمع آوری کتب پرداختند. این امر بعداً بصورت جدی تر و با وسعت زیادتری صورت تحقیق یافت، که نقش ایرانیان و مستطوریان در آن بسیار چشم گیر می باشد.

اما در دوران هارون بر اثر فتوحات چندی که در آسیای صغیر نصیب وی شد و شهرهای عموریه و انقره را مسخر کرد، مقداری کتب طبّی یونانی بدست آمد، که به بیت‌الحکمه انتقال داده شد. هارون امر به ترجمه آنها نمود. چنانکه در ابتدای دوران ترجمه آمد، ابتدا کتابها از یونانی به سریانی و بعد به تازی و بعدها از یونانی مستقیماً به تازی برگردانده شد.

در دوران هارون و مأمون عده‌ای مانند «ابوسهل فضل بن نوبخت» و «یوحنا فرزند ماسویه» و «علان الشعوبی» و براسکه به استنساخ و سپس به ترجمه کتب پرداختند. بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که در بدو امر جمع‌آوری و استنساخ کتب و سپس ترجمه و نقل آنها بعمل آمده است. منتهی آنکه در دوران هارون بیشتر به جمع‌آوری و استنساخ و مختصری هم به نقل و ترجمه علوم، ولی در زمان مأمون علاوه بر جمع‌آوری و استنساخ جانب ترجمه و نقل علوم نیز بسیار عملی گردیده است. بدین مناسبت است که نام این مرکز بزرگ علمی بنام «بیت‌الحکمه» و یا برحسب گفته و عقیده عده‌ای از مورخان «خزانة الحکمه» معروف گردیده که اگر بخواهیم نام جاسعی در بادی امر بدان اطلاق نمائیم «کتابخانه و خزانه کتاب» بسیار مناسب است.

بهر حال «بیت‌الحکمه» مرکز علمی و یا کتابخانه که بیشتر به جمع‌آوری کتب علمی و فلسفی اختصاص داشت بود و چون مرکز بزرگی بوده که در آن دوران این امر بسیار چشمگیر بوده، بدین مناسبت عده‌ای را عقیده آن است که بیت‌الحکمه حکم مدرسه و رصدخانه را داشتند که به قصر خلیفه منضم بوده است. همین امر میرساند که بیت‌الحکمه مرکز بزرگ و معتبر برای تجمع دانشمندان و جمع‌آوری و استنساخ و نگاهداری کتاب و ترجمه و نقل علوم از کتب بوده است.

«ابومنصور المعری» کلمه «خزانة الحکمه» مأمون را «گنج خانه مأمون»

ترجمه کرده است (بسیست مقالده تقی زاده).

رئیس خزانه الکتاب بنام «صاحب بیت الحکمه» بود، که عده زیادی کارکنان و خدمتگذاران در خدمت این مرکز علمی زیر دست وی بخدمت اشتغال داشتند. اکنون نیز در بعضی از کشورهای عربی محل اجتماع پزشکان و مراکز تحقیقاتی را «دارالحکمه» و «بیت الحکمه» می نامند.

بیت الحکمه در دوران مأمون پیشرفت و رونق بسزائی داشت و توجه خلیفه عباسی به علوم باعث نهضت بزرگ علمی در تمدن اسلامی گردید، بنحوی که عده ای از مترجمان علاوه بر آنکه در این مرکز بزرگ به ترجمه و نقل علوم می پرداختند با سر خلیفه به دیار دیگر بمانند آسیای صغیر (بلاد روم) و قبرص و صقلیه (سیسیل) رفته و از این سرزمین ها کتاب ها را به بغداد آورده و با آنکه از روی آنها نسخه های تهیه نمودند.

آنچه که از خلال صحائف تواریخ برسیایند «یوحنا بن ماسویه» و «سلم» و «حجاج بن مطر» و «ابن البطریق» برای منظور بالا به سرزمینهای نامبرده رفته و سهل بن هارون آن نسخ را در بیت الحکمه گذارده و به نگاهداری آنها همت گماشت.

من باب مثال متذکر میگردیم که مهمترین کتاب نجومی که از یونانی به عربی برگردانده شد کتاب «مجسطی» بطلیموس است. این کتاب برحسب گفته ابن الندیم با سر یحیی بن خالد برمکی ترجمه گردیده است. چون ترجمه خوب نبود لذا یحیی بن خالد «ابو حسان» و سلم (رئیس و صاحب دارالحکمه) را مأمور تصحیح و تکمیل آن نمود.

بشرح ایضاً از مترجمان بزرگ اسلامی یوحنا فرزند ماسویه است که از زمان هارون تا دوران متوکل بود. یوحنا استاد حنین بود و صاحب کتابی است در امراض چشم «دغل المعین» که از معروفترین و قدیمترین کتابهای کجالی در عربی است. یوحنا رئیس دارالترجمه بود که کتب یونانی که در جنگهای عموریه و انقره بدست مسلمین افتاده بود، ترجمه گردید. یوحنا عموماً کتابها را به زبان سریانی ترجمه

می کرد که تعداد آنها نسبتاً زیاد است. بر کلمان در کتاب خود «تاریخ ادبیات عرب»^۱ یازده عدد از نسخ عربی موجود از مؤلفات وی را ذکر کرده است.

سهل بن هارون در اداره بیت الحکمه و دارالکتب صاحب قدرت بود و گفته اند که مأمون او را «کاتب خزائن الحکمه» کرد و بعداً خازن آن شد.

در اینجا متذکر میگردیم که کتابهای ترجمه شده از یونانی و امثال آن بعداً در اروپا به لاتینی ترجمه گردیده است. مثلاً کتب یوحنا که به لاتینی ترجمه شده قریب نه مرتبه از ۱۴۲۳ تا ۱۶۶۲ مسیحی در اروپا بطبع رسیده است.

همین ابن ماسویه طبق گفته ابن الندیم در الفهرست بیست و طبق گفته القفطی بیست و هشت و به موجب گفته ابن ابی اصیبعه چهل و سه کتاب داشته است. وی همان است که در چندیشاپور دارو فروش (داروساز) بود و بعداً به بغداد آمد و نزد جبرئیل بن بختشیوع به تحصیل طب پرداخت. کیش وی مسیحی بود. وفاتش بسال ۲۴۳ در سامره اتفاق افتاد.

در میان خدمتگزاران به بیت الحکمه «علان الشعوبی» به استنساخ کتب می پرداخت، در حالیکه یوحنا و آل نوبخت و دیگران به ترجمه کتب می پرداختند و عده دیگر برای استفاده بدین مرکز بزرگ علمی آمد و شد می نمودند و بعبارة آخری برای مطالعه و تحقیق و رفع احتیاج علمی در این مرکز علمی جمع میشدند.

در بیت الحکمه عده ای کارمند و کتابدار بودند. کتابداران را خازنان کتب می گفتند. همچنین تعدادی صحاف (یا بعبارت دیگر مجلدان و وراقان) بودند. بموجب گفته ابن الندیم در الفهرست «ابن ابی الحریس» در خزانه الحکمه مأمون سمت صحافی داشت. غیر از افراد بالا مأموران جنت تسلیم کتابها به نسخا بودند. برای مطالعه کنندگان و مراجعان نیز وسائل مطالعه فراهم بود.

آنچه که از صحائف تذکره ها مستفاد میگردد، کار ترجمه کتب که توسط

۱ - Geschichte der Arabischen Litterature - Karl Brockelmann

حنین انجام یافته پس از دوران هرون الرشید است.

ترجمه‌هایی که قبل از حنین انجام یافته در برابر آنها که توسط حنین بعمل آمده، بسیار ناچیز و غیر مستحکم بود.

چنانکه آمد جبرائیل بن بختشیوع در تجلیل از حنین بسیار کمک کرد و او را به فرزندان موسی که همه از پشتیبانان علم بودند، معرفی نمود و همین امر سبب اشتیاق فوق‌العاده و تشویق حنین در کار ترجمه شد. پسران موسی (بن موسی بن شاگرد) که محمد و احمد و حسن بودند و رصدخانه‌ای در دروازه شرقی بغداد و بروی پل دجله بنا کرده و به دانشمندان کمک فوق‌العاده می‌نمودند.

شرح بالا از آن نظر است که بدانیم معرفی حنین به مأمون کمی قبل از مرگ جبرائیل اتفاق افتاد. پس از آنکه جبرائیل حنین را به مأمون معرفی کرد، حنین به ریاست «دارالحکمه» منصوب گردید. در دارالحکمه حنین و شاگردانش خدماتی بسزا در ترجمه و نقل علوم به تمدن اسلامی نمودند، که بسیار چشم‌گیر می‌باشد.

متوکل خلیفه عباسی با آنکه سردی بسیار خشن و سخت‌گیر و متعصب بود، از نظر حمایت و پشتیبانی به علماء و دانشمندان و بذل مال نظری بلند داشت و پس از مرگ مأمون با آنکه عملاً دارالحکمه بسته شده بود، در حقیقت وی (متوکل) دارالحکمه را احیاء کرد و هم در زمان اوست که متخصصین فن در امر ترجمه به این امر مهم اشتغال ورزیدند. عده‌ای از شاگردان حنین و مکتب وی توانستند خدماتی ارزنده به ترجمه کتب علمی از یونانی به عربی بنمایند.

بدین نحو معلوم شد که براین دستگاه بزرگ علمی عده‌ای مستقیم و برخی غیر مستقیم خدمت نموده و ریاست داشتند.

اینان عبارتند از: «ابوسهل فضل بن نوبخت» (یا بهتر بیان نمائیم تمام آل نوبخت) و «علان الشعوبی» که بیشتر در بیت‌الحکمه برای دو خلیفه عباسی هارون و مأمون به

استنساخ کتاب می پرداختند .

عده‌ای نیز بمانند « حجاج بن مطر » و « ابن البطریق » و « یوحنا فرزند ماسویه » بترجمه می پرداختند . ایضاً « سلم » و « سلمویه بن بنان » که صاحب بیت الحکمه بودند . و « سهل بن هارون » که خازن کتب « دارالحکمه » در بغداد بود .

سلم ریاست دارالحکمه و خزانه‌الکتب را داشت .

اما سلمویه بن بنان که تقریباً بزرگترین و مهمترین رواء بیت الحکمه بود طبق گفته ابن ابی اصیبعه در « عیون الانباء » طبیب معتصم بود . و خلیفه بوی احترام فوق‌العاده می نمود .

« ابن ابی اصیبعه گوید : اسحق بن علی رهاوی در کتاب « ادب الطبیب » از عیسی بن ماسه نقل کرد که یوحنا بن ماسویه از معتصم نقل کرد که او گفت : طبیب من از قاضی القضاة نژدم محبوبتر و محترم تر است ، زیرا قاضی القضاة در مال من و سلمویه در جان من حکم می کند . . . » .

« چون سلمویه بیمار شد معتصم به پسرش امر کرد از او عیادت نماید . سپس گفت : من احساس می کنم که پس از سلمویه زنده نمانم ، زیرا او همیشه حیات مرا تحت رعایت و نظر داشت و جسم مرا اداره می کرد . اتفاقاً سال مزبور تمام نشده بود که معتصم مرد » .

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : « سلمویه در صنعت طبابت از تمام اطباء زمان خود عالمتر بود . معتصم او را بنام پدر خطاب می کرد و چون بیمار شد معتصم از او عیادت کرد . معتصم نزد وی گریه کرد و گفت : پس از تو من به کد مراجعه نمایم ؟ سلمویه گفت : مولای من ! این حال بر من ناگوار است ، ولی باین سرد فضل (مقصود یوحنا بن ماسویه بود) مراجعه نمائید و اگر با و مراجعه کردی ، ممکن است نسخه‌های متعدد و چاره‌های مختلف پیشنهاد کند ، ولی شما باید نسخه‌هایی را انتخاب نمائید ، که داروهای آن کمتر است » .

وفات معتصم در ماه ربیع الاول سال ۲۲۷ هجری قمری (مطابق با دسامبر ۸۴۱ میلادی) اتفاق افتاد و بقول ابن ابی اصیبعه بیست ماه پس از وفات سلمویه بود. خلاصه آنکه مقام سلمویه در خدمت معتصم بسیار رفیع تا آنجا که احکام و فرامین دربار معتصم تمام بخط سلمویه بود. شهر سلمویه و شهر خلیفه در فرامین یک جا زده میشد و هیچکس با اندازه وی در خدمت خلیفه مقام نداشت، تا آنجا که مقام وی با برادر خلیفه به یک درجه و مرتبه رسید.

سلمویه طبیبی نصرانی و سردی خیر با حسن خلق و سیاستی نیکو و نسبت بمردم مهربان و در حسن رأی بسیار صائب بود.

القفطی و ابن ابی اصیبعه در کتابهای «اخبار العلماء باخبار الحکماء» و «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» حکایات و روایات زیادی از درمان های کم نظیر سلمویه و منزلت رفیعش نزد خلیفه و سیاست مدبرانه و حسن خلق وی با مردم و نزدیکی زیاد با خلیفه ذکر نموده اند، که تمام حکایت از مقام بلند سلمویه می نماید، بدین معنی که وی در دوران خود مشار بالنبان بوده است.

ایضاً ابراهیم بن بنان برادر سلمویه نیز مسئول خزانه مملکت بود.

یوحنا بن ماسویه نیز در دارالحکمه مقامی رفیع داشت، که شرح آن در کتاب آمد. در اینجا متذکر میگردیم با آنکه یوحنا شهرتی بسزا داشت و در بغداد سرآمد همه پزشکان بود، با تمام این احوال سلمویه بن بنان درباره وی عقیده خوبی نداشت، بدین معنی که وی (یوحنا) در نظرش طبیب خوبی نبود، سهل است در تشخیص وی را پائین تر از مردم عادی میدانست.

«ابن ابی اصیبعه نقل از یوسف بن ابراهیم گوید: روزی من (یوسف) و سلمویه از یوحنا بن ماسویه صحبت می کردیم. من (یوسف) از او (یوحنا) تعریف زیادی کردم، که مردی دانشمند است. سلمویه گفت: یوحنا برای کسی که او را بخود اختصاص دهد آفت بزرگی است...»

این بود مختصری از شرح دارالکمه که در دوران ترجمه و پس از آن خدمات ذیقیمتی به تمدن اسلامی مخصوصاً به طب اسلامی نموده است و از نظر آنکه مرکز مهم علمی بشرحی که آمد، بسیار معتبر بود.

امیدواریم در قسمت‌ها و فصول آتی در صورت ضرورت ضمن معرفی پزشکان و آثار آنها باز در این باب شرحی نگاشته شود.

قسمت پنجم

تاریخ طب و اطباء در ایران از اوایل قرن سوم

تا حمله مغول

دوران تألیف و تصنیف کتب طبی

فصل اول

کلیات و مقدمه

برای آنکه سیر علوم طبی از دوران ترجمه به دوران تألیف روشن گردد ، لازم است نکات چندی در مقدمه این دوران تذکر داده شود .

نخست آنکه در دوران تألیف و تصنیف کتب طبی (همانطور که در قسمت‌های قبل آمد) مترجمان و ناقلان علوم اکثراً سردمانی غیر عرب بودند و اینان خدمات ارزنده‌ای به طب اسلامی نمودند و اگر اشتباهاً «طب اسلامی» بنام «طب عرب» معروف گردیده بعلا آن بوده که کتب ترجمه شده به زبان تازی انجام یافته است .

مقصود از طب اسلامی سیراث طبی و خدمات تمام اقوام و مردم کشورهای مفتوحه توسط اعراب به علم طب میباشد و با آنکه عده زیادی از اقوام و ساکنان کشورهای مفتوحه عقاید ضد عربی داشتند ، اما اجباراً از آنان اطاعت می نمودند و باز اجباراً بزبان تازی چیز می نوشتند .

از آن گذشته با آنکه غلبه عرب بر کشورهای و سلسل و تمرکز این نیرو بصورت خلافت در دمشق و یا بغداد صورت گرفته بود ، مع هذا عده‌ای از اقوام مخصوصاً ایرانیان مسیر خاصی برای خود انتخاب نموده به دند و اطاعت باطنی از این دوسرکز

نداشته ، یعنی همان نظر که خلفای اموی اندلس نسبت به بغداد مراعات مینمودند . دیگر آنکه انتقال علوم از دیر باز یعنی ازدوران هخامنشیان بواسطه نزدیکی ایران با کشورهای یونان و بابل و آشور و مصر و شام بر اثر فتوحات پادشاهان هخامنشی و ارتباط قوم ایرانی با سایر اقوام شروع شده بود ، با توجه بدانکه در ایران مایه علوم بصورت دانش حقیقی وجود داشت .

غیر از مراکز یونانی انتقال علوم از مراکز مذکور در فوق به ایران رخنه یافته و ساکنان سرزمین های بالا در این انتقال سهمی بسزا داشتند و بطور خلاصه مراکز مصری و بابلی و آشوری و هندی را حقی در نقل علوم به ایران میباشد . باز هم غیر از مراکز بالا باید از مرکز بزرگ علمی حران نیز نام برد که مختصری از آن قبلاً در کتاب آمد .

مراکز بزرگ علمی و طبی که تمدن اسلامی از آن بسیار بهره مند گردیده بود ، همانطور که آمد عبارت بودند از سه مرکز بزرگ جندی شاپور و حران و اسکندریه که باید سهم روم شرقی و انطاکیه را نیز ملحوظ نمود .

اما شهر حران با کمال کوششی که رومیان مبذول داشتند ، به کیش مسیحیت نگروید و بهمان وضع سابق بت پرستی خود باقی ماند ، بدین جهت مسیحیان و مردم کلیسا این شهر را شهر بت پرستان نام نهادند .

این شهر از سزا کزی بود که هر قوم و عشیره و قبیله می توانست در آن به آزادی روزگار گذراند و ملل مختلف از قبیل یونانی و ارمنی و عرب و امثال آنها در آن زندگی می کردند . مذهب آنان مخلوط و ممزوجی از ادیان یونانی و بابلی و «نوافلاطونیان»^۱ بود و تا اواسط قرن دوم هجری قمری بهمان نحو بودند . بعدها مردم این شهر «صابئین»^۲ نامیده شدند ، که از آنان در قرآن کریم در چند محل نام برده شده است . از این شهر دانشمندان و علماء بزرگ بیرون آمده اند که نام آنان در قسمت چهارم کتاب آمد .

دیگر آنکه در دوران ساسانیان چنانکه در قسمتهای مختلفه کتاب آمد جهشی در مورد ترجمه کتب علمی و بشرح ایضاً در دوران خلافت بنی امیه نیز مختصر تحرکی در این باب دیده میشود .

اما دوران ترجمه بتمام معنی کلمه از زمان خلافت عباسیان (مخصوصاً زمان خلافت دو خلیفه عباسی هارون و مأمون) بشرحیکه قبلاً آمد بسیار چشم گیر میباشد، ولی کار تألیف و تصنیف کتب در میان آثار پزشکان و دانشمندان اسلامی کمتر دیده میشود ، بلکه باید گفت مقدمه امر تألیف و تصنیف کتب و آثار طبی و علمی فراهم گردیده و اگر در خلال دوران ترجمه ضمن ترجمه های مترجمان به تألیفی برخورد می کنیم، بسیار معدود میباشد، بعبارة آخری دوران تألیف کتب طبی ضمن دوران ترجمه و اواخر این دوران در حال تکوین بوده است .

چون بغداد مرکزیت علمی یافت ، علوم و مواد اولیه از سوریه (سیرات اسکندریه) و بلخ و ایران و هند بدین شهر رسید و از آن پس به شهرهای حلب و دمشق و اندلس (قرطبه) و سمرقند انتقال یافته است ، با توجه بدانکه یکی از منابع بزرگ علوم اصولاً سرزمین ایران و بین النهرین و کشور مصر بود .

اما آنچه که از یونان به مسلمین رسید، دست نخورده بدیگران انتقال نیافته و در محیط عرب (عربی زبانان) با تمدن هندیان و ایران درهم آمیخته گردیده است .

بهر حال مطالب بالا از آن نظر که دانستن آنها درباره سیر علم طب کمال لزوم را داشت تشریح گردید ، منتهی باید نکته اساسی و مهمی که علوم (مخصوصاً طب) در شبه جزیره عربستان صورت واقعی نداشته و طبیب یا طبائلی که بمانند سرزمینهای مذکور در بالا باشند، وجود نداشتند ، سهل است معدودی طبیب در این سرزمین که تمام از ریزه خواران دستگاه دانشگاه جندی شاپور و مراکز دیگر بودند، که شرح آن در قسمتهای قبلی کتاب آمد و دیگر احتیاج به شرح و بسط زیادتری نیست .

حال برای تکمیل این مقدمه متذکر میگردیم :

بسیاری از مورخان تاریخ طب و حکماء ادوار و دوران‌های مختلفه تاریخ طب در ایران و اسلام را بقسمتهای چندی که مربوط به قرون و یا به زمان خلافت و فرمانروائی آنان و سلاطین باشد، تقسیم نموده‌اند. اما برای درک حقیقت این امر یعنی تفکیک ادوار مختلفه تاریخ طب در ایران و اسلام بنظر رسید که ملاک عمل را علاوه بر نظر بالا مبنی بر تاریخ سیر علم طب در مسیر طب و طبابت و آثار و مؤلفات و مصنفات قرار دهیم بدین لحاظ می‌گوئیم :

تاریخ طب را در ایران از دوران قدیم تا حمله مغول میتوان به ادوار و دورانهای زیر منقسم نمود :

الف - تاریخ طب قبل از اسلام مشتمل بر دورانهای آریائی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی (مخصوصاً تأریخ دانشگاه جندی‌شاپور) که از آن بنحوی نسبتاً مشروح در کتاب آمد. در این دوران‌ها کتب و آثار چندی با مقتضیات از سایر اقوام و ملل بچشم می‌خورد ؛

ب - تاریخ طب در دوران خلفای راشدین و ابتدای فتوحات اسلامی در زمان این خلفاء که اصولاً در دنیای عربستان از طب و طبابت و آثار و مؤلفات طبی خبری نبود، بلکه آنچه که دیده میشود در ایران و سایر کشورهای گشوده شده توسط اعراب بوده است ؛

ج - تاریخ طب در زمان خلافت بنی‌امیه که عموماً اطباء غیر عرب (رومی و مسیحی و امثال آنها) ذی دخل بوده و ابتدای کار ترجمه و اقتباس در عالم اسلام میباشد ؛

د - تاریخ طب در زمان دسته‌ای از خلفای بنی‌عباسی از اواسط نیمه اول قرن دوم تا تقریباً اواسط و یا اوائل نیمه دوم قرن سوم هجری قمری که بیشتر امر ترجمه رونق داشته و از تألیف و تصنیف بمعنای حقیقی آن یا خبری نبود و یا اگر بوده بسیار کم است ؛

هـ - تاریخ طب از نیمه دوم قرن سوم هجری قمری تا حمله مغول و تجدد طب ایرانی یعنی تا ظهور سید اسمعیل گرگانی صاحب ذخیره خوارزمشاهی که در این دوره علاوه بر آنکه پزشکان عرب در طب اسلامی بسیار کم دخالت داشتند، بیشتر اطباء و سولفان غیرعرب مخصوصاً ایرانی بودند.

اما در فاصله بین دوران ترجمه کتب طبی از یک طرف و تألیف و تصنیف کتب از طرف دیگر دوره کوتاهی را میتوان قائل گردید، که بدان «دوره تحول» نام داد و آن دوره‌ای بود، که استفادات پزشکان از بابت ترجمه‌ها و مقتضیات آنان از علوم طبی بنحوی انجام گرفته که نضج کامل در امر ترجمه و مقدمه تألیف و تصنیف کتب طبی بشمار می‌آید، بدین معنی که راه تألیف و ترجمه هموار گردیده است. بدین جهت در کتب این دوره کوتاه که نمی‌توان آنرا از دوران ترجمه و تألیف مجزی نمود شبیهی بچشم می‌خورد، که در آنها هم از ترجمه سهمی دیده میشود و هم به تألیف نزدیک میباشد. خلاصه آنکه پزشکان در بعضی از کتب این دوره کوتاه نظرات و تجارب طبی خود را نیز آورده‌اند.

باز برای روشن شدن مطلب اضافه می‌نمائیم: که پزشکان اسلامی مخصوصاً ایرانیان پس از استفادات کامل از ترجمه‌ها و علوم طبی توانستند علاوه بر تألیف کتب طبی و تکمیل آنها (باعبار زمان) بر استادان قبلی ایراداتی گیرند و این مطلب آخر یعنی ایرادات بر ترجمه‌ها و کتب طبی پیشینیان بیشتر در باره پزشکان ایرانی صادق میباشد. چنانکه رازی پزشک نامدار ایرانی در چند رساله و کتاب طبی و فلسفی و علمی خود بدان سبادت ورزیده و پس از وی باب انتقاد بر استادان سابق بمانند ابقرط و جالینوس و سولفات و آثار آنان باز شد و دیگر پزشکان اسلامی نیز ایرادات و شکوکی بر مطالب کتب قدما نموده‌اند که شرح و تفصیل آنرا ضمن شرح حال و مقام طبی پزشکان اسلامی و ایرانی مخصوصاً رازی و ابن سینا خواهیم دید.

مطلبی دیگر که باید در این مقدمه بدان توجه نمود آنکه در تحول دوران

ترجمه به دوران تألیف کتاب طبی پارسی دیده نمی‌شود ، بلکه این امر از قرن چهارم هجری به بعد انجام یافته است .

نکته دیگری که باید بشرح بالا اضافه کرد آنکه ممکن است تقسیمات بالا را از نظر ملیت و مذهب و کشور اطباء خدمتگذار طب اسلام و ایران منقسم نمود یا آنکه هم از نظر ملیت و مذهب و هم از نظر زمانی . این روش آخری یعنی تقسیمات تاریخ حکماء و اطباء از نظر مذهب و ملیت و کشور و زمان همان روشی است که ابن ابی اصیبعه در کتاب خود «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» آورده ، در صورتیکه القفطی شرح حال حکماء و اطباء و آثار آنان را بترتیب حروف تهجی از ابتدای ظهور طب و فلسفه تا زمان حیات خود و ابن الندیم صاحب «الفهرست» نیز بوجهی دیگر آورده است .

چنین بنظر میرسد که تقسیمات ابن ابی اصیبعه از سایر تقسیمات مناسبتر باشد . موضوع دیگری که باید در ضمن فصل مقدمه و کلیات اضافه نمایم آنستکه : نباید تصور کرد که در دوران ترجمه (و یا قبل از آن) در تاریخ طب اسلام و ایران اثر یا آثار تألیفی دیده نمی‌شود ، بلکه از آنها در خلال صحائف تاریخ تعدادی بچشم می‌خورد ، منتهی این آثار بسیار معدود و محدود میباشد .

بطور خلاصه قرون اول و دوم اسلامی دوران اقتباس علوم طبی و ترجمه کتب پزشکی و از قرن سوم به بعد دوره تألیف میباشد . بدیهی است دنباله ترجمه از قرن سوم به بعد نیز ادامه داشته است .

شرح بالا از نظر روشن شدن ادوار تاریخی سیر ترجمه و تألیف کتابهای طبی در اسلام و ایران لازم بنظر رسید ، تا حق مطلب ادا شده باشد .

اکنون برای اداء مطلب شرح حال و مقام و آثار طبی یک یک پزشکان نامدار ایرانی و اسلامی با نظرات و عقاید طبی آنان را از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرانیم :

۱- ربن الطبری

طبق گفته القفطی ربن اصلاً یهودی طبری و منجم و طبیبی حاذق و در علوم هندسه و انواع ریاضیات سرآمد بوده و کتابهای بسیاری از زبانی بزبان دیگر ترجمه نموده است.

قفطی گوید: که ربن و ربن و راب از اساسی پیشوایان شریعت یهود است و آنان باین نامها نامیده میشدند. اما اصولاً «ربن» کلمه‌ای سریانی و معنای آن استاد یا استاد بزرگ است و دانشمندان بزرگ یهود و نصرانی که بازبان و دانش سریانی آشنا بوده و سروکار داشتند. باین نام نامیده میشدند.

ابن ابی اصیبعه تقریباً همان گفته قفطی را در کتاب خود آورده و ربن طبری را طبیب و منجم گفته و برتری و تقدم و پیشوائی او را متذکر گردیده است. علی بن زید بیهقی در تاریخ طبری از پسر ربن طبری ذکر نمود و ویرا نصرانی یاد نموده است.

۲- علی بن ربن طبری (ابن ربن طبری)

الف - نام و نسب و شرح حال - ابوالحسن (یا ابواسحق) علی بن ربن (سهل، زیل، ربان، ربن، زین) طبری از علماء بزرگ و نامدار اسلام میباشد. مولدش در شهر مرو بسال ۱۹۲ هجری قمری (مطابق ۸۰۷/۸ میلادی) است. وی پسر یک عالم روحانی مسیحی و بظاهر سریانی الاصل بود. اصولاً کلمه «ربن» که بوی منسوب است لقب سهل است که از اخبار یهود بود. قفطی و ابن ابی اصیبعه ربن طیب و منجم را یهودی میدانند.

ابن الندیم در کتاب «الفهرست» ویرا علی بن زیل نام برده است و گوید :
وی برای مازیار بن قارن نویسندگی میکرد و چون بدست معتصم خلیفه
مسلمان گردید، بوی (معتصم) نزدیک و دانش وی در دربار خلیفه ظاهر شد. بعداً
متوکل او را از جملہ ندما خود ساخت.

ابن ابی اصیبعه گوید : وی مردی ادیب و معلم رازی در صنعت طب و محل
ولادت و نشو و نما وی در طبرستان بود.

قفطی گوید : علی بن ربن الطبری که کنیه اش ابوالحسن بود ، در صنعت طب
فاضل و در طبرستان در خدمت ولایة آن سامان سیزست . در علوم حکمتی و طبیعی متبحر
و چون در طبرستان فتنه روی داد بهری آمد و محمد بن زکریای رازی در آنجا بخدمتش
رسید و از وی بهره گرفت ...

بهر حال آنچه صحیح بنظر میرسد آنکه وی در ده سالگی در حدود سنه ۲۱۴
هجری قمری (مطابق ۸۲۹/۳ میلادی) بپدرش بخدمت مازیار بن قارن اسیر طبرستان
داخل شد و پس از گرفتاری و قتل مازیار در سال ۲۲۴ هجری قمری (مطابق با سال
۸۳۸/۹ میلادی) بهری فرار کرد و در زمان الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ هجری قمری =
۸۴۱-۸۴۶ میلادی) در سامراء مقیم بود و در دوران این خلیفه اسلام قبول کرد .
بعداً کتاب معروف خود بنام «کتاب الدین والدوله» را که اثبات حقانیت دین اسلام
و بر ضد دین نصاری بود نوشت و تصور میرود کمی پس از آن که به ظن قوی در حدود
سال ۲۴۷ هجری قمری (= ۸۶۱/۲ میلادی) میباشد وفات یافته است . بنابراین با
تطبیق سال وفات وی و تولد محمد زکریای رازی نمی توان گفت، که وی استاد و معلم
رازی بوده است .

ب - آثار و مولفات طبری - آثار و مولفات علی بن ربن طبری آنچه که در کتب

تواریخ اطباء و حکماء آمده بقرار زیر است :

۱- «فردوس الحکمه» - ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه گویند: این کتاب در هفت نوع و مجموع انواع آن سی مقاله و مقالات مزبور مشتمل بر سیصد و شصت باب است.

این کتاب باهتمام و تصحیح خواجه کمال الدین دکتر محمد زبیر الصمدی رئیس شعبه عربی دانشگاه لکنه و از روی نسخه کتابخانه برلین^۲ و موزه بریتانیا^۳ و نسخه گوتا^۴ و نسخه شخصی خواجه کمال الدین بخرج اوقاف گیب بهمت شادروان پرفسور ادوارد براون سال ۱۹۲۸ میلادی در چاپخانه آفتاب برلین چاپ شده است. کتاب بقطع رقعی و مشتمل بر ششصد و بیست صفحه باضافه سی و دو صفحه مقدمه بزبان عربی و نوزده صفحه فهرست ابواب و مقالات و یازده صفحه مقدمه و ختمه و توضیحات بزبان انگلیسی است.

فهرست ابواب کتاب بشرح زیر است:

نوع اول کتاب در یک مقاله و مشتمل بر دوازده باب در موضوعات تسمیه کتاب و هیولی^۵ و صورت^۶ و کمیت^۷ و کیفیت^۸ و طبایع^۹ و استحاله^{۱۰} و کون^{۱۱} و فساد^{۱۲} و فعل^{۱۳} و انفعال^{۱۴} و ایجاد اشیاء در طبایع و عمل فلک و نرات نورانی در آنها و عمل طبایع در هوا و زمین و شهابها و رنگهایی که در هوا تولید میشوند و وجود حیوانات زمینی و دریائی و هوائی و اعضاء آنها میباشد:

۱- Paradis de la Médecine = Paradise of Wisdom.

۲- British Museum Manuscript

۳- Berlin Manuscript

۴- Gotha Manuscript

۵- Forme = Structure

۶- Espèce = Figure

۷- Quantité

۸- Qualité = Modalité = Nature

۹- Tempéraments

۱۰- Métamorphose = Dégénérescence

۱۱- Entité-Le Devenir

۱۲- Corruption

۱۳- Action

۱۴- Passivité = Passivité

نوع دوم کتاب مشتمل بر پنج مقاله در پنجاه دو باب و از موضوعات زیر بحث گردیده است :

ایجاد جنین و اوقات و تکمیل آن - علت ایجاد پسر و دختر و قلت اولاد و دوقلو - علائم آبستنی و مونث و مذکر بودن طفل - گفته‌های ابقراط در باب حمل - مزاجهای اعضاء بدن آدمی - مزاج معده - نیروهای مزاجهای چهارگانه (مزاجات الاربعه) - علل حرکت ذاتی و ارادی و دماغ و قلب و علل مربوط به عصب و عروق - علت گردی سر و تشکیل پوست و مو و ناخن و دندانها و درازی و کوتاهی و رنگ بدن و ریش و جوانی و پیری و احتلام و قاعده گی - اعضاء بدن از نظر قوای فاعله - نفس و مزاج و عقل و هیولی و وهم و حواس و رنگ و بو و سزه و نیروهای ادرار کننده بدن و امزجه بدن و قلب و کبد و معده - گرسنگی و تشنگی و خواب و بیداری و خوشی و اندوه و شرمساری و شهوت و فکر و خشم و شجاعت و ترس و بخل و فراموشی و عطسه^۱ و مور مور شدن^۲ بدن و تشویش^۳ و اختلاج^۴ و خدر^۵ و کابوس^۶ و تربیت و بهداشت کودک و توجه به بدن در چهار فصل و سفر و بهداشت سربازان و چاقی و لاغری و امثال آنهاست :

نوع سوم مشتمل بر یک مقاله و در باب غذاها و نیرو و میزان آنها و تقدیم و تأخیر مواد بر غذا است ؛

نوع چهارم مشتمل بر دوازده مقاله در یکصد و چهل و هشت باب و در موضوعات بیماریهای عمومی و علل آن - بیماری سالهای مختلف آدمی - هیجان اخلاط چهارگانه و علامات آنها - بیماریهای داخلی - قانون درمان و درمان و تدبیر بیماریهای تند

۱ - Eternument

۲ - Picotement = Fourmillement

۳ - Troubles -- Angoisse

۴ - Subersaut

۵ - Torpeur

۶ - Cauchemar

و اعضاء و بیماریهای سر و دماغ و چشم و گوش و بینی و دهان و دندان و تشنج در کزاز^۱ و فالج^۲ و لقوه^۳ (کجی دهان) و علامات آنها - بیماریهای حلق و زبان کوچک^۴ و سینه و ادوات صوتی و معده و سل و قی و سکسکه^۵ - بیماریهای کبد و استسقا و بیماریهای قلب و ریه و درمان سرفه و خونریزی از ریه - بیماریهای کیسه صفرا و یرقان و طحال - علل بیماریهای امعاء و قولون^۶ و کلیه و مثانه و آلات تناسلی مرد وزن و مقعده^۷ و ناسور^۸ و زهدان زن و تبهای خونی و بلغمی^۹ و غب^{۱۰} و ربع^{۱۱} و ذات-الجنب و آبله و غشی و بحران و درمان آنها - علامات خوب^{۱۲} (خوش خیم=جید) و بد^{۱۳} (بدخیم=ردی) - درتبهها و علامات مرگ^{۱۴} - بیماریهای ورك^{۱۵} و نقرس^{۱۶} و حذام^{۱۷} و برص^{۱۸} و خارش^{۱۹} (حکک) و طواعین^{۲۰} (گلو درد های بد) و خنازیر^{۲۱} و سرطان و قوبا^{۲۲} و داء الفیل^{۲۳} و ورسها و ورسهای خورنده و خراج^{۲۴} و خراجهای خورنده (خراج الاكله) و امثال آنها و درمان هریک - تعداد عضلات و اعصاب و عروق - فصد و حجامت و حمام و اسهال (مقصود بروان انداختن مزاج است) در سنین و شهرهای

۱- Tetanos

۲- Paralysis

۳- Paralysis de la Face

۴- Languette = Lurette

۵- Hoquet

۶- Colon

۷- Anus

۸- Fistule = ناسور - ناسور

۹- Pituite = بلغم Pituitaire = بلغمی

۱۰- Fièvre tierce

۱۱- Fièvre quarte

۱۲- Bénin (Benigne)

۱۳- Malin (Maligne)

۱۴- Region Ischiatique

۱۵- Goutte

۱۶- Lèpre

۱۷- Vitiligo

۱۸- Prurit

۱۹ - مقصود از طواعین در اصطلاح طب قدیم مجموع گلو درد های ناشی از امراض

است. چنانکه رازی در عوارض و ترکیبات مربوط به آبله آنرا استعمال کرده است.

۲۰- Scrofule

۲۲- Elephantiasis

۲۱- Exanthème

۲۳- Anthrax = کفگیرک

مختلف - گرسنگی و عطش و خواب و بیداری .

نوع پنجم کتاب مشتمل بر یک مقاله در هفت باب و شامل موضوعات زیر است :

خواص اشیاء و مذاقات و علل و نیرو و عمل آنها در بدن و نیروی بو و رنگ و علل اجسام که آب و منجمد و افروخته و متعفن و خشک و سخت و شکسته شود - و گوهرهای (جواهر) معدنی و علل روئیدنیها و درختها و میوهها (از کتاب ابقرط و دیگران) ؛

و بیماریهای ادراری و حالات آنها از ادرار سفید و لطیف و غلیظ و سایر رنگها و رسوب و شن و سایر عوارض در ادرار از گفته های جالینوس و سایر علماء و نظرات مؤلف میباشد .

نوع ششم کتاب مشتمل بر شش مقاله در نود و چهار باب و در موضوعات زیر است :

حب ها و نیروی دانه ها (بقول) و خیار و میوه ها و گوشتها و شیرها و ماهی ها و چربیها و آشامیدنیها و شیرها و مرباها و سرکه و شیرینی ها و نمکها و گلها و خواص لباسها و ادویه مفرده و گیاههای طبی و صمغها و مواد مأخوذه از زمین و صدفها و دود و خاکستر و زاجها و طین مختوم^۱ و نگاهداری و اصلاح داروها و نیروی داروهای مسهل و اصلاح آنها و فوائد طبی گوشت و اعضاء چهارپایان و پرندگان و حشرات و هوام و گزندگان و خزندگان - سموم^۲ حیوانات و درمان آنها - ادویه^۳ و تریاقها و قرص ها و گردهای هضمی (جوارشات) و داروهای مسهل و دب و شربتها و نوشیدن شیر و مرهمها میباشد .

۱ - Terre sigillée = Terra sigillata = گل مختوم

۲ - Poisons

۳ - Thériaque

شرح تریاق بعداً بیاید .

نوع هفتم کتاب مشتمل بر چهار مقاله در پنجاه و پنج باب در موضوعات زیر است:

در بدنهای مختلف آدمی و آبها و بادها و شهرها و محل سکونت و نیروی آنها - آبهای سرد - تأثیر هوا در بدن - سلامت و بیماری در فصول مختلفه - رد بر کسانی که طب را باطل میدانند - نیروی آتش و برف و خواص قسمت‌های مأخوذ از نباتات و اشیاء - مزاجهای حیوان و آب و بعضی درختان و نقل قصه‌ها و حکایات چندی از پزشکان و حیل‌های آنها - افلاك و ستارگان نورانی و خلقت آنها - حرکات کواکب و نور آنها - گردی فلک و زمین و دریا و عظمت و ابعاد دواکب و اجرام - نظرات هندیان و مطالب مأخوذه از کتب هندی در مورد طب و اجزاء آن و جنس و اخلاط و سلامتی و آبها و خوردنیها و آشامیدنیها و تقدیم و تأخیر غذاها و شراب و شیرها و دلالت بیماریها و مراتب و اوقات و درمان آنها و سبب که و سرفه و عطسه و تبها و علامات و درمان آنها و اخراج خون و حبس آن و طول عمر و سرعت مرگ و ارواح انسانی و داروهای مسهل و ممتنع و داروهای مرادب است.

باب سی و پنجم از نوع هفتم کتاب تحت عنوان: «سن کتب امرأة هندیه فی تنقیة الوجه و علاج فیه الرحم» است که میرساند این باب و ابواب بالا از نظرات هندیان اقتباس گردیده است.

جمعاً کتاب در هفت نوع و سی مقاله و سیصد و شصت و هشت باب میباشد، همانطور که ابن‌الندیم و ابن‌ابی‌اصیبه بدان در کتابهای خود اشاره نموده‌اند.

چنانکه از ابواب کتاب فردوس الحکمه مستفاد میگردد کتاب یک دوره کامل طب و درمان و بهداشت است که چون از اولین کتب طبّی اسلامی است، نظرات قدما در آن بسیار منعکس گردیده و غیر از عوامل مؤلف بیماریها عوامل خارجی و نظرات مکتب سرو و هند (مقصود طب هندی است) در آن آمده، مخصوصاً از اثر مکتب هندی

۱- چنانکه قبلاً آمد ابقراط را کتابی در باب هواها و آبها و شهرها، میباشد. این قسمت

از کتاب فردوس الحکمه تخریب نمائند کتاب تألیفی ابقراط است.

در آن زیاد مشاهده میشود (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) . از آن گذشته در کتاب فردوس الحکمه از فلسفه و حکمت و حتی نجوم و هیئت مطالبی آمده و مطالب کتاب از این علوم متأثر بوده است .

چنین بنظر میرسد که فردوس الحکمه (و مؤلفات دیگر طبی طبری) که طبیعه (یا یکی از طبیعه های) کتب تألیفی طبی است، علاوه بر آنکه از معارف مکاتب مذکور در بالا مقتبساتی داشته و در مورد رابطه بین حکمت و فلسفه از یک طرف و طب از طرف دیگر در آن مطالب مهم مشاهده میشود و مخصوصاً از طب هندی در کتاب موضوعات پزشکی وجود دارد .

بطور خلاصه فردوس الحکمه یکی از مبانی و طبیعه معتبر مشی تألیف کتب طبی در تمدن اسلامی است، که بعدها بسیاری از مؤلفان بشیوه و رسم کتاب مؤلفات خود را منظم ساخته اند . منتهی آنکه کتاب نضج کامل نیافته ، بلکه باید گفت در حال نضج بوده است .

۲- « کتاب الدین والدوله » که سال ۱۹۲۳ میلادی در شهر منچستر از شهرهای انگلستان بسعی و اهتمام منگانا^۱ از روی نسخه کتابخانه « جون ریالاند »^۲ وایضاً سال ۱۳۴۲ هجری قمری (مطابق سال ۱۹۲۳ میلادی) در چاپخانه المقتطف در مصر به چاپ رسیده است .

این کتاب در یکصد و چهل و چهار صفحه بقطع وزیری و حاشیه دار میباشد . که در پشت جلد آن چنین چاپ شده است :

« کتاب الدین والدوله فی اثبات نبوة النبی محمد صلی الله علیه و سلم - تألیف علی بن ربن الطبری و ساعده فیه جعفر الاسام المتوکل علی الله اسیر المومنین (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ) . ایضاً در پشت جلد دیگر همین مطالب را بزبان انگلیسی دارد :

۳- « تحفة المملوك » :

- ۴- کتاب «کناش الحضره» ؛
- ۵- کتاب «منافع الادویه و الاطعمه (والاشربه ؟) والعقاقیر» ؛
- ۶- کتاب «عرفان الحیاه» ؛
- ۷- کتاب «حفظ الصحه» ؛
- ۸- کتاب «فی الرقی» ؛
- ۹- کتاب «فی الحجامه» ؛
- ۱۰- «کتاب فی الامثال و الادب علی مذاهب الفرس والروم و العرب» ؛
- ۱۱- «کتاب عرفان الحیاه» ؛
- ۱۲- «کتاب فی ترتیب الاغذیه» و چند اثر دیگر.

۳- ابوبکر محمد ز کربای رازی

(رازی)

متولد غره شعبان ۲۵۱ هجری مطابق ۲۷ اوت ۸۶۵ میلادی و متوفی در پنجم شعبان ۳۱۳ هجری

مطابق ۱۵ اکتبر ۹۲۵ میلادی (بروایت ابوریحان بیرونی)

قبل از آنکه بشرح حال و مقام علمی و طبی و فلسفی و کیمیاوی رازی پزشک و شیمیست و فیلسوف بزرگ ایرانی بپردازیم، توجه خوانندگان این کتاب را به نکته اساسی زیر متوجه می‌نمائیم که :

درحقیقت باید قسمتی از کتاب را برای این پزشک عالیشان ایرانی اختصاص دهیم . بشرح ایضا در باره اهوازی و ابن سینا و گرگانی و بعضی از پزشکان نامدار ایرانی و اسلامی نیز باید قسمتهائی از کتاب را اختصاص داد . اما از نظر آنکه شرح حال و مقام عده‌ای از پزشکان ضمن دوران تألیف و تصنیف کتب طبی در

تمدن اسلام و ایران است، چنین صلاح دانستیم که شرح حال و مقام علمی همه آنها را در قسمت پنجم متذکر گردیم، که از اصل تقسیم و طبقه‌بندی مذکور در کتاب منحرف نشده باشیم.

اکنون شروع به شرح حال و مقام علمی و پزشکی و آثار و مؤلفات رازی سپرداریم.

الف - نام و نسب - رازی نامش محمد و نام پدرش زکریا و کنیه‌اش ابوبکر است. جمیع مورخان ویرا محمد بن زکریای رازی در کتب خود آورده‌اند، یا بهتر بیان داریم، محمد فرزند زکریای رازی.

ابوریحان در مقدمه رساله‌ای که برای فهرست کتابهای رازی تألیف نموده او را «ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی الرازی»^۱ نام برده است.

اروپائیان ویرا «رازس»^۲ و «الرازی»^۳ و گاهی در کتب خود «محمد بن زکریای رازی»^۴ آورده‌اند و علت این وجه تسمیه مأخوذ از کلمه رازی (منسوب

۱- ابوریحان محمد بن احمد البیرونی فیلسوف و ریاضی مشهور (متولد سوم ذی‌حجه سال ۳۶۲ هجری مطابق بیست و هفتم ژوئن ۹۷۴ میلادی در خوارزم و متوفی در دوم رجب سال ۴۴۰ هجری مطابق دوازدهم دسامبر ۱۰۴۸ میلادی در غزنین). ویرا مؤلفات بسیار پر ارزش و عالیشانی است که مهمترین آنها عبارتند از: «کتاب التفهیم فی اوائل صناعة التنجیم» و کتاب «ماللهند»، ایضاً ویرا فهرستی از کتابهای تألیفی و آثار رازی است که سال ۱۹۳۶ توسط پاول کراوس (Paul Kraus) در پاریس تحت عنوان «رساله للبیرونی لفهرست کتب محمد بن زکریاء الرازی» (Eptre de Béruni Contenant le Repertoire des Ouvrages de Muhammad B. Zakariya Ar-razi) در مطبعه شرقی «القلم» بیچاپ رسیده است.

(برای اطلاع بیشتر درباره ابوریحان بیرونی و مؤلفات و آثار وی رجوع شود به مولفات آقای اکبر دانامرشت).

۲ - Rhazès = Razi = Razès

۳ - Ir-Razi = El-Razi = Arrazi = Ar-Razi

۴ - Muhammad B. Zauariya, Ar-Razi

به ری) میباشند .

در باره تاریخ تولد و وفات وی مورخان شرق و غرب و صاحبان تذکره را اختلاف است و عقاید و نظرات آنان بایکدیگر مختلف مثلاً مؤلف «قاموس الاعلام ترکی»^۲ در جلد اول چاپ ۱۳۱۶ هجری تاریخ ولادت وی را . ۲۴ هجری (مطابق ۸۵۴/۵ میلادی) و در لاروس بزرگ^۳ و فرهنگ تاریخ و جغرافیا^۴ تألیف بسوید در فصل رازی . ۱۵ میلادی (مطابق ۲۳۵۰ هجری) و در دائرةالمعارف انگلیسی^۵ و دائرةالمعارف اسلامی^۶ سال ۸۶۴ میلادی (مطابق ۲۴۹/۵ هجری) و در کتاب «زندگی علمای مشهور»^۷ سال ۸۴ میلادی (مطابق ۲۲۶ هجری) ذکر شده است . اما ابوریحان بیرونی دانشمند و محقق بزرگ صراحة^۸ تاریخ تولد و وفات وی را بدین نحو متذکر گردیده است :

« و قد كان مولده بالري لغرة شعبان سنة احدى وخمسين مائتين وتوفي بالري لخميس مضت من شعبان سنة ۳۱۳ و قد استوفى من السنين القمريه اثنين وستين سنة وخمسة ايام ويكون بالشمسية ستين سنة وشهرين ويوماً . . . » . آنچه که از نظر دقت تاریخی صحیح بنظر میرسد گفته ابوریحان بیرونی میباشد .

۱- Ragae = Rey = Rei

نام ری در اوستا و توراۃ آمده است . ری چنانکه در اوستا آمده سوم شهر از دوازده شهری است که اهورا مزدا آنرا خلق نموده و در زمان رازی دارای مدارس و مکاتب علمی بوده اند در آنها فلسفه و طب و نجوم و سایر علوم تدریس می گردیده است .

۲- ش . ساسی بیگ - چاپ اسلامبول ۱۳۱۶ هجری .

۳- Grand Larousse - Paris 1932

۴- Dictionnaire universel d'Histoire et de Géographie - M. N. Bouillet - Paris 1895

۵- Encyclopædica Britannica-London-1929

۶- Encyclopedie de l'Islam-Paris 1936

۷- Vies des Savants Illnstres- L. Figuiet-Paris 188۰

بدلیل آنکه دانشمندی بزرگ بمانند ابوریحان فهرستی از کتب دانشمند بزرگ دیگری بمانند رازی تألیف نموده و چون خود وی (ابوریحان) ریاضی بود با دقت نظر روز و تاریخ تولد و وفات رازی را متذکر گردیده . مخفاً بدانکه سن وی را به سال قمری



شکل ۲۳ - یک تصویر خیالی از رازی

شصت و دو سال و پنج روز و به سال شمسی شصت سال و دو ماه و یک روز به حساب دقیق آورده است .

پدر رازی زکریا اصولاً معلوم نیست اهل علم و معرفت بوده نه فرزندش محمد را برای تحصیل فرستاده باشد ، بلکه بیشتر بنظر میرسد بمناسبت شغلی که

داشته ویرا به کسب و کار (یعنی زرگری) مشغول نموده است.
لئون آفریقائی^۱ را عقیده آن است که پدر رازی تاجر بود.

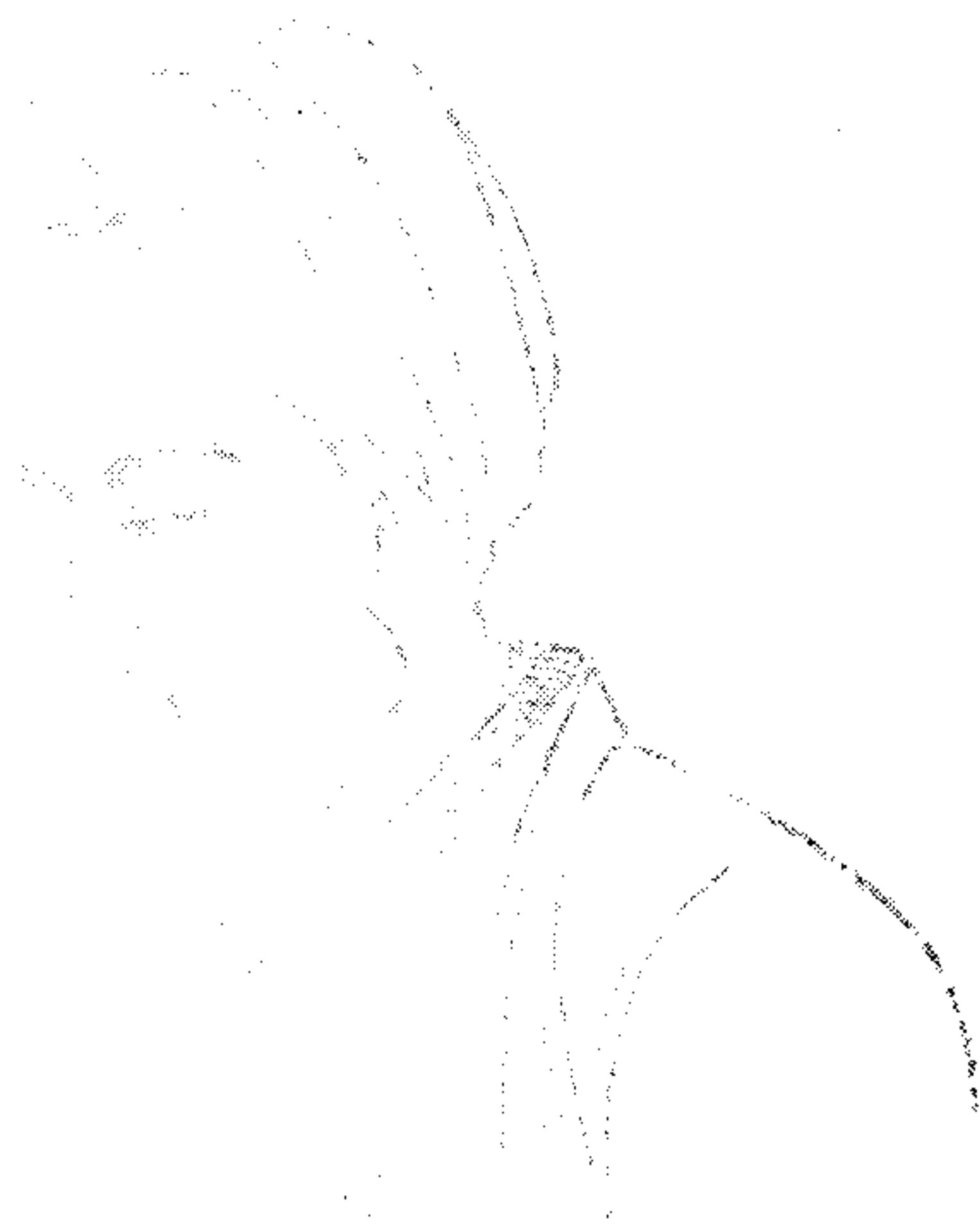
آنچه که از خلال صحائف تواریخ و تذکره‌ها (که مجال ذکر همه آنها در این مقال نیست) بنظر می‌رسد، ز دریا سایل بوده نه پسر به کسب و کار مشغول گردد، ولی محمد اعراض می‌نماید و از قرائن چنین مستفاد می‌گردد، که رازی پدر را در جوانی از دست داده است. حال محمد چند ساله بوده و پدر فوت می‌نماید، نمی‌توان بطور صحیح و دقیق قاریخی برای آن قائل گردید؟

بهر حال چه محمد در جوانی پدر را از دست داده باشد و چه پدر سایل بوده که پسر به کسب و کار مشغول گردد، رازی در پی تحصیل و کسب معلومات زمان می‌رود، منتهی ابتدای کار از کسب و دار پدر به زرگری (صیرفی) تبعیت می‌نماید، با این تفاوت که ذوق خود را در این حرفه بنحوی بسیار شایسته که دنباله آن کیمیاگری و شیمی باشد بمنصه ظهور و بروز می‌گذارد.

ابوریحان بیرونی نامی از جملہ رازی بنام «یحیی» ذکر نموده و این مطلب می‌رساند که نظر وی (ابوریحان) بر سایر نظرات درباره تاریخ تولد و وفات رازی و آثار و سولفات وی از جمیع مورخان صحیح تر باشد و اگر در طی شرح حال و مقام رازی به عقاید سایر مورخان و تذکره نویسان بر می‌خوریم، بنظر می‌رسد نظر ابوریحان صحیح تر است. منتهی از نظر قدمت زمانی گفته ابن الندیم صاحب «الفهرست» نیز بی اعتبار نمی‌باشد.

ب - دوران تلمذ رازی - آنچه که معروف است و بظن قوی نزدیک به یقین می‌توان این مطلب را قابل قبول دانست آنکه، رازی تحصیل مرتب و منظم چه در کودکی و چه در نوجوانی ننموده و معلوم نیست تحصیل وی در علوم بیچه شکلی و بیچه نحو بوده و از چه رشته شروع کرده و چه افکاری داشته و اقللاً دوران کودکی

و نوجوانی (یا قسمتی از نوجوانی) را بچه ترتیب می گذرانده است؟ و گذشته از آنکه طبق قرائن و اشارات گفته بعضی از مورخان در کار زرگری و سرو دار با بوته نیمیا وی بایدر شریک بوده اصولاً نزد چه شخصی و یا چه اشخاص به تحصیل این علم پرداخته است.



شکل ۲۴ - یک تصویر خیالی از رازی

ری در آن زمان یکی از سر اکر علمی دوران بود و چنین بنظر میرسد با وجود مکاتب و مساجد و حلقه های درسی برای آموختن علوم و دروس عربی درهای دانش برای رازی باز و مهیا بوده است.

معروف است که وی در جوانی گاهی شعر می گفته و ابی اشعار فراوانی از وی دیده نشده و چنین شهرت دارد، که در روزگار جوانی

عودی نواخته و اشتیاق فوق العاده برای فرا گرفتن دانش نداشته و بی آنها به میپرداخته است.

اما پس از گذراندن دوران کودکی به کسب علوم مشیج گردید و استادان وی را در علوم (طب و فلسفه و شیمی و طبیعی) مورخان و تذکره نویسان به اشخاصی نسبت داده اند.

حال باید دانست که رازی آموختن علوم را از چه شعبه شروع کرده؟ و آن شعبه چه بوده است؟ این مطلب روشن نیست. فقط میتوان گفت که وی به نواختن عود

وسرودن اشعار و آموختن عربی (زبان علمی دوران) اشتغال ورزیده است. موضوع بالا گفته اغلب سورخان است، اما چون صیت شهرت رازی بیشتر در طب بوده، بدین جهت سورخان در کتب خود آموختن این علم را در سنین سی یا سی و پنج یا سی و نه و یا چهل دانستند (برخی نیست).

منجمله اول دفعه سلیمان بن حسان معروف به ابن جملجل اندلس^۱ چنین گوید: محمد ز کربا در دوران جوانی عود می نواخته و آواز می خوانده. پس از آنکه حظ عذارش رسید بخود گفت: آوازیکه از بین شارب و ریش بیرون آید نیکو نیست. از این جهت از آن منحرف و بطرف فلسفه و طب و کیمیا رفت، تا آنکه پیشوای این دانش گردید. پس از ابن جملجل دیگران نیز گفته او را تکرار نمودند.

جمال الدین قفطی در کتاب «اخبار العلماء باخبار الحكماء» چنین مینگارد: . . . و كان في ابتدا امره يضرب بالعود ثم ترك ذلك . . .

ایضاً در دائرة المعارف عربی^۲ چنین آمده است: «هو ابوبکر محمد بن زکریا الرازی طبيب المشهور كان في ابتدا امره مغنياً . . .»

غریغوریوس ابوالفرج بن اهرن معروف به ابن العبری^۳ در کتاب تألیفی خود

۱- ابن جملجل - ابوداود سلیمان بن حسان طبیب اندلسی - مؤلف کتاب «طبقات الاطباء و الحكماء» (تألیف در حدود سال ۳۰۰ هجری مطابق ۹۸۷/۸ میلادی) است که در آن شرح حال و مقام و آثار عده ای از حکماء و اطباء را تحت نه طبقه تا سال بالا برشته تحریر در آورده و سنده معتبری است. این کتاب بسال ۱۹۰۵ میلادی به سعی و اهتمام «فوادسید» دوق مره بچاپ رسیده است.

(Les Générations des Médecins et des Sages)

۲- دائرة المعارف القرن العشرين - الرابع عشر - تألیف محمد فرید و جدی چاپ بیروت ۱۳۴۲ هجری مطابق ۱۹۲۴ میلادی.

۳- ابوالفرج غریغوریوس مسیحی مورخ و طبیب مشهور (۶۲۳-۶۸۵ هجری = ۱۲۲۶-۱۲۸۶ میلادی) متولد در ملطیه (Malatia) از توابع دیر بکرو مؤلف قریب سی جلد کتاب در طب و هیئت و مذہب و تاریخ است که مهمترین آنها «مختصر الدول» میباشد. این کتاب بسال ۱۸۹۰ میلادی در بیروت بچاپ رسیده است.

«مختصرالرول» چنین آورده است: «... و كان في ابتداء امره يضرب بالعود ثم ترك ذلك و اقبل على تعلم الفلسفه فنال منها كثيراً و الف كتباً كثيرة اكثرها في صناعة الطب...».

موضوع بالا یعنی مطلب ابن جلیجل توسط سورخان و تذکره نویسان دنبال گردیده، که اغلب آنان بهمان نحو که اول دفعه ابن جلیجل از آن یاد کرده، در کتب سورخان تکرار شده است.



شکل ۲۵ و ۲۶ - دو تصویر خیالی از رازی

اما ابن ابی اصیبه در کتاب «عیون الانباء» آورده است که: رازی هنگامی که بیغداد آمد سی و چند ساله و از کوچکی عاشق علوم عقلیه بود و بآن علوم و بادب سرگرم و شعر هم میگفت و علم طب را در بزرگی تحصیل کرد و معلم او در این علم علی بن ربن طبری بود.

پاره‌ای از مورخان مغرب زمین که شرح زندگی رازی را نگاشته‌اند بمانند لئون آفریقائی را عقیده آن است، که رازی در دودکی و جوانی به تحصیل در مدارس ری پرداخته و مقدمات را از قبیل خواندن و نوشتن و حساب را فرا گرفته و هر قدر پدر او را به تجارت و داد و ستد اصرار مینماید، وی بدان توجه ننموده و به نواختن عود و غنا سپردا زد. ولی اصولاً چطور میتوان قبول کرد مردی باهوش و نبوغ کم- نظیر توانسته است، آرام و سادگت باشد. بدین مناسبت نویسندگان و مورخان مغرب زمین را عقیده آن است که رازی علوم غیر طبی را قبل از طب آموخته است. چنانکه در دائرة المعارف اسلامی در فصل رازی آمده که رازی تحصیلات ریاضی و فلسفه و نجوم و ادب را در ری آموخته و ممکن است در حین آموختن آنها به شیمی نیز اشتغال داشته است.

پرفسور ادوار برون در کتاب «طب اسلامی» نیز بر همین عقیده میباشد. بهر حال آنچه که محقق است آنکه رازی طب را در سنین بالا آموخته و چنانکه آمد بگفته برخی در بیست و دسته‌ای درسی و پاره‌ای درسی و پنج وعده‌ای درسی و نه و یا چهل سالگی بجانب طب گرویده است و تحصیل یا به‌تربیان داریم اشتغال به کار زرگری قبل از تحصیل سایر علوم و طب میباشد و از آن گذشته بین زرگری و صنعت کیمیا فاصله‌ای وجود داشته است. دلیل این امر ناراحت شدن چشم رازی از دود و دم بوته کیمیاگری بود، نه برای درمان چشم و ناراحتی حاصله از کار کیمیاگری از طبیب چشم استمداد می‌طلبد. آنگاه که رازی برای درمان چشم و ناراحتی آن به طبیب مراجعه می‌نماید و طبیب از وی پانصد دینار حق المعالجه می‌خواهد و آنرا پرداخت نموده، درمی‌یابد که کیمیای بزرگ و حقیقی آن نیست که او با آن سروکار دارد، بلکه علم طب میباشد.

لوئی فیگیه^۱ را در کتاب «زندگی علمای مشهور»^۲ عقیده آن است که رازی

۱- Louis Figuier

۲- Vies des savants illustres-Paris 1883

در بیست سالگی نواختن عود را کنار گذاشته و به جانب فلسفه و طبیعیات و اخلاق و طب رفته است.

این قول اگر تواند رازی را طبق گفته بیرونی بدانیم صحیح بنظر میرسد . ولی مورخان و تذکره‌نویسان آموختن طب را درباره رازی صریحاً درسین بالا متذکر گردیده‌اند .

ابن ابی اصیبعه گوید : رازی دانش پزشکی را در بزرگی فرا گرفته است . ابن خلکان^۱ در جلد دوم کتاب خود بنام «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» گوید : «... انه لما شرع فیه کان قد جاوز الاربعین سنة من العمر...» . محمد فرید وجدی در دائرة المعارف القرن العشرين چنین آورده است : «ومن عجیب امر هذا النابغه انه اشتغل بالطب بعد ما جاوز الاربعین وجد حتی صار علماً يشار اليه بالبنان» .

شاید موضوع بالا یعنی ابتدای تحصیل طب رازی برای بعضی از خوانندگان کتاب مطلبی ساده و پیش پا افتاده بنظر رسد . اما از نظر آنکه شرح حال رازی کمی تاریک (برخلاف شرح حال ابن سینا) است و اینکه رازی در بزرگی به تحصیل طب پرداخته چه شده است که در اندک زمان (بعداً خواهیم دید) شهرت کم نظیری در طب و طبابت یافته است ؟ این مطلب از موضوعاتی است که برای عده زیادی از مورخان و محققان تاریخ طب تقریباً مجهول مانده است . و آیا در طول مدت چند سال بچه نحو تحصیل طب نموده ؟ و باز طی مدت کم در این علم و در میان بیماران تبحر کم نظیر یافته ؟ و اینکه باز در اندک زمان توانسته در بغداد و ری طبعی غیر نرزد ؟

۱- قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان

البرمکی الارنبلی الشافعی (۶۰۸-۶۸۱ هجری - ۱۲۱۱/۱۲-۱۲۸۲/۳ میلادی) صاحب تألیف مفیدی است بنام «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» که در شرح حال علماء و حکماء و فلاسفه و رجال (بترتیب حروف تهجی) میباشد . این کتاب بسال ۱۸۴۲ میلادی توسط M. de Slane به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است .

تا آنجا که طبابت دو شهر بزرگ مثل ری و بغداد را مسح خود نماید ؟ و بسیاری موضوعات دیگر که ضمن شرح حال و مقام استاد خواهد آمد که در فرصت و زمان هم توانسته است اینهمه تألیف و آثار کم نظیر (بلکه در بعضی قسمتها بی نظیر) از خود بیافا گذارده بچه کیفیت بوده است ؟ اینها سوالاتی است که باید باز هم دنبال شود تا حق مطلب درباره این دانشمند ادا گردد .



شکل ۲۷ - یک تصویر خیالی از رازی

اما رازی تحصیل علم شیمی (نیسیا) را آنچه که محقق است قبل از تحصیل طب فرا گرفته ، منتفی معلوم نیست نزد چه شخص و یا چه اشخاصی آنرا آموخته است ؟ تنها مطلبی که میتوان بدان اطمینان داشت، آنکه رازی نزد پدر که بکار زرگری

سی پرداخته توانسته است اطلاعاتی در باب علم شیمی (بمیزان خدمت در کارزرگری) از نظر حرفه پدر کسب نماید و آنچه که بعداً آموخته و توفیق پیدا کردن مواد چندی در شیمی برایش حاصل گردیده، در خلال تفحصات و تجسسات وی صورت گرفته و معلوم نیست استاد اولی وی در شیمی که بود و چه کسی ویرا هدایت می کرده است؟ مطلبی که محقق است آنکه اولین هادی و راهنمای وی در این علم پدر بوده و اگر دیگران هم بوی کمک نموده اند بر ما مجهول است.

باری آنچه محقق است رازی مقدمات شیمی را (بهر صورت و شکلی که بوده) قبل از طب فرا گرفته و احتمال دارد پس از مراجعت به آنحال برای ناراحتی چشم به طب متوجه گردیده، اما معلوم نیست آیا مقدمات طب را در ری شروع نموده باشد. تنها مطلبی که میتوان گفت آنکه بطور کلی رازی طب را در بغداد آموخته است و غریب آنکه استاد یا استادانش در علم طب هم محققاً معلوم نیست. فقط از قرائن و امارات و تطبیق زمان میتوان گفت که رازی طب را در بغداد تعمیم یافته است.

پ - استادان رازی - چنانکه آمد اصولاً این مطلب بطور تحقیق نه استادان رازی در کیمیا و طب و فلسفه و سایر علوم کی و کیمها بوده اند روشن نیست. بموجب گفته بعضی از تذکره نویسندگان همانند ابن الندیم^۱ استاد رازی را در

۱ - محمد بن اسحق مکنی به ابن الندیم (ابوالفتح - ابوالفرج) متولد سال ۲۹۰ هجری مطابق ۹۰۹ میلادی در بغداد و متوفی سال ۳۸۵ هجری مطابق ۹۹۵ میلادی.

تألیف مفیدی است بنام «الفهرست» یا «فهرس العلوم» که در آن از فنون و علوم مختلفه همانند لغت و مذهب و نحو و اخبار و آداب و سیر و انساب و ترسل و شعر و کلام و فقه و فلسفه و طب و کیمیا و دانشمندان این فنون و علوم را با شرح حال و کتب و مصنفاتشان از دوران قدیم تا زمان خود را برشته تألیف در آورده است. این کتاب در مصر و لیپریکک بسالهای ۱۳۴۸ هجری و ۱۸۷۱ میلادی و ترجمه آن به پارسی بسال ۱۳۴۳ شمسی توسط آقای م. رضا تجدد بچاپ رسیده است.

فلسفه بلخی (ابوزید بلخی)^۱ میدانند که معاصر وی بوده و رساله‌ای هم بنام او نوشته که دلیل بر ارتباط و پیوستگی میان آنها بوده است^۲. ابن‌الندیم در وصف بلخی گوید:

«که وی جهانگردی بود که در کشورها بسیاحت می‌پرداخت. وی بفلسفه و علوم قدیمه آشنائی کامل داشت. چنین مطالبی با وضع ابوزید بلخی بسیار مشابه است.

ایشان رازی بنقل از ابن‌الندیم در کتابهای خود درباره تبدیل اجسام به طلا و نقره گوید: «استاد ما ابوموسی جابر بن حیان^۳ گفت:»
«قال استادنا جابر بن حیان»^۴.

این صاحب‌کتاب استاد رازی در کیمیا (و طلسمات) جابر بن حیان است در بعضی از تواریخ آمده است. منجمه صاحب «ریاض العلماء» پس از شرح حال جابر گوید: سلمة بن احمد سجریطی (سدریدی - مادریدی) در کتاب «غایة الحکمة» که درباره تبحر و استادی

شکل ۲۸ - تصویر خیالی از جابر بن حیان (نقل از مطبوعات پاکستان)

۱- ابوزید احمد بن سهل بلخی که شیعی مذهب بود (متوفی سال ۳۳۲ هجری مطابق با ۹۲۳ میلادی). وی از اهل بلخ بود و باطراف و اکناف و شهرها بسیار مسافرت می‌نمود و به فلسفه و علوم قدیمه معرفتی کامل داشت.

۲- فهرست ابن‌الندیم صفحه ۵۱۶.

۳- جابر بن حیان بن عبد الله الصوفی انکوفی الطرطوسی (طوسی) (Geber = Giaber = Yeber) از شاعران و اصحاب امام جعفر صادق (ع) بود. ویرا تألیف بسیاری در صنعت کیمیاست. وی بقول سال ۱۶۰ که بنظر معتبرتر میرسد و بقول دیگر ۲۰۰ هجری مطابق با سالهای ۷۷۶ و ۱۶۰۱ میلادی در گذشته است. درباره جابر در فصل مربوط به شیمی (کیمیا) رازی بعداً بتفصیل خواهیم پرداخت.

۴- فهرست ابن‌الندیم صفحه ۵۱۹.

رازی در علوم طلسمات و امثال آن سطالهی ذکر می‌کند، گوید: «استاد علی الاطلاق شیخ اجل ابو موسی جابر بن حیان صوفی است...».

مطلب بالا سیرساند که بمناسبت قدمت جابر بن حیان در علم شیمی، رازی وی را استاد خطاب کرده است و الا جابر که قبل از تولد رازی وفات یافته، نمی‌توانسته استاد مستقیم رازی باشد، بلکه باید گفت از نظر قدمت و اینکه رازی از کتب وی استفاده کرده ویرا استاد خطاب نموده است.

ابن ابی اصیبعه در «عیون الابرار» گوید: که رازی در اوائل امر بعلم «سیمیا»^۱



شکل ۲۹ - تصویری خیالی از جابر بن حیان ده به کیماگری مشغول است
(نقل از کتاب دکتر سلیم عمار - چاپ تونس)

۱- از علوم خفیه در صنعت کیمیا است. «علم طلسم که از آن انتقال روح در بدن دیگر کنند و بهر شکل که خواهند در آیند و چیزهای موهوم در نظر آرند که در حقیقت وجود آنها نباشد (از فرهنگ آناند راج).

و «لیمیا»^۱ مشغول بود. و از قول رازی نقل می‌کند که رازی را عقیده آن بوده که :
 «من فردی را فیلسوف میدانیم که صنعت کیمیا بداند ، چرا که از این طریق میتواند
 از کسب مال دنیوی بی‌نیاز گردد و دیگر چشم داشتی بآنچه در دست مردم است محتاج
 نشود»^۲.

درباره استاد یا استادان رازی در علم طب آنچه که معروف است :
 آنکه وی طب را نزد علی بن ربن طبری آموخته است . این موضوع در کتب
 عموم مورخان آمده است و صحیح بنظر نمی‌رسد .
 جمال الدین القفطی^۳ در کتاب تألیفی خود بنام «اخبار العلماء باخبار الحكماء»
 گوید: «علی بن ربن الطبری الطبيب فاضل فی صناعة الطب فقره علیه محمد بن زکریا
 الرازی و استفاد منه علماً کثیراً».

ایضاً ابن ابی اصیبعه^۴ در عیون الابدان و قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد معروف

۱- لیمیا نیز یکی از علوم خفیه است (کیمیا و لیمیا و سیمیا)

۲- عیون الابدان ج ۲ صفحه ۳۵۰

۳- علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن سوسی بن احمد بن اسحق بن محمد ربیع الشیبانی
 القفطی (۶۳-۵۶۶ هجری قمری مطابق ۱۱۶۷-۱۲۴۸ میلادی) اصلش از قفط (مصر)
 است. و در مولفات چندی است که مهمترین آنها کتاب «اخبار العلماء باخبار الحكماء» میباشد
 که شرح حال و سواد و آثار حکماء و فلاسفه و اطباء را از دوران قدیم بترتیب حروف تهجی
 تا زمان حیات خود نگاشته است. این کتاب بسال ۱۳۲۶ هجری مطابق با ۱۹۰۸ میلادی
 در مصر وایضاً در لیبزیک به چاپ رسیده است.

۴- احمد بن قاسم ملقب به شیخ موفق الدین و مکنی به ابوالعباس و مشهور به ابن ابی-
 اصیبعه (۶۰۰-۶۶۸ هجری مطابق ۱۲۰۳-۱۲۶۷ میلادی) صاحب مولفات چندی
 در طب و تاریخ است. که مهمترین آنها «عیون الابدان فی طبقات الاطباء» است - این کتاب در
 مصر و دوبرتبه در بیروت بچاپ رسیده است.

به ابن صاعد اندلسی^۱ در کتاب «طبقات الاسم» و ابن خلکان در کتاب «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» و دیگران مطلب بالا را متذکر گردیده‌اند.

این مطلب صحیح بنظر نمی‌رسد، چرا که سال وفات علی بن ربن طبری در حدود سنه ۲۴۷ هجری می‌باشد و بناً تطبیق سال ولادت رازی که در ۲۵۱ (ویا . ۲۴۴) هجری بوده، اصولاً تطبیق نمی‌نماید.

این نکته که علی بن ربن طبری از نظر تطبیق سال وفات وی و سال تولد رازی امکان نداشته است، در دائرة المعارف اسلامی تذکر داده شده و نویسنده شرح حال رازی در دائرة المعارف راه صحیح پیموده است.

مطلب سهم که در این مبحث باید بدان توجه داشت ابتدای تحصیل علم طب برای رازی است. در این جا این سوال پیش می‌آید که آیا رازی طب (یا مقدمات آنرا) در ری آموخته و یا آنکه اصولاً طب را در بغداد تحصیل کرده است.

آنچه که از قرائن و اشارات و کتب مورخان مستفاد می‌گردد و تقریباً قطعی بنظر می‌رسد، آنکه رازی طب را در بغداد آموخته است و این مطلب صحیح بنظر می‌رسد، چرا که در قرن سوم هجری صیت شهرت بغداد و ترجمه کتابهای طبی و سایر علوم (چنانکه آمد) و تأسیس بیمارستانها و قدرت خلفا دوران و زمان بسیار مناسبی برای آموختن علم طب بود. از آن گذشته چنانکه در قسمتهای قبل آمد مرکز علمی بغداد که دنباله مرکز علمی و دانشگاه جندی شاپور و جانشین این دانشگاه بود، وضع و موقع بسیار معتبری برای کسب علوم داشت. بنابراین رازی نیز بمانند بسیاری از طالبان علم بدین مرکز روی آورده است.

۱ - صاعد بن احمد بن عبد الرحمن بن احمد بن صاعد مکنی بن ابوالقاسم و معروف به ابن صاعد اندلسی (متولد در قرطبه اسپانیا Cordou = Cordoba سال ۲۰ هجری مطابق ۱۰۲۹ میلادی و متوفی بد سال ۶۲ هجری مطابق ۱۰۶۹ میلادی).
صاحب مؤلفات چندی (که بعضی از آنها بر اثر سوانح از بین رفته) که معروفترین آنها «طبقات الاسم» است که بد سال ۱۹۱۷ میلادی در بیروت بچاپ رسیده است.

حال باید دانست که تاریخ مسافرت وی به بغداد در چه سال انجام یافته است؟



شکل ۳۰ - تصویری از رازی (از مطبوعات مصر)

این موضوع هم چندان روشن نیست و قطعاً نمی‌توان گفت در چه سال رازی روانه بغداد گردیده است، تا بتوان استاد یا استادانش در علم ند و کیمیا بوده‌اند.

این ابی‌اصیبه در کتاب خود «عیون الانباء» از قول ابوسعید زاهد العلماء

مولف کتاب «فی البیمارستانات» انگیزه تحصیل رازی را در طب چنین گوید : وقتی رازی وارد بیمارستان عضدی (چنانکه آمده اشتباه است) شد و بتماشا پرداخت و بمردی که رئیس داروخانه (شیخ صیدلانی) برخورد رازی از او (داروساز) پرسید اولین کسی که در ابتدا داروها را شناخت چه کسی بود؟ داروساز گفت : اولین داروئی که بدست آمد «حی العالم»^۱ معروف است و اولین شخصی که آنرا پیدا کرد افلولن از نواده های اسقلبیوس بود ، بدین معنی که افلولن در بازوی خود ورم تندی داشت که او را ناراحت میکرد . وی تصمیم گرفت بر کنارنهری برود . غلامان او را به کنارنهر بردند . در کنار این نهر گیاهان زیادی روئیده بود . افلولن دست خود را بر روی گیاهان گذارد ، تا کمی خنک شود . چون چنین کرد ، درد دستش کمی آرام گرفت و باین جهت دست خود را زیاد تر روی گیاه مزبور گذارده و از آن بعد همه روزه به آن محل میآمد و دستش را روی علف میگذارد ، تا آنکه پس از مدتی درد دستش رفع شد و ورم آن از بین رفت . چون مردم چنین دیدند ، دانستند که این اثر از آن گیاه است و نام آنرا «حی العالم» نهادند . این اسم در زبانها باقی ماند . رازی از این امر درعجب شد .

باز ابن ابی اصیبعه گوید : مرتبه دیگر که رازی به بیمارستان رفت نوزادی را دید که یک سر و دو صورت دارد . از پزشکان بیمارستان علت آنرا پرسید ؟ پزشکان سبب را باو گفتند . رازی باز هم بسیار متعجب گردید و از بیمارستان و دیدن چیزهای تازه خوشش آمد . بعداً سوالات دیگر درمoad بسیاری نمود و جوابهایی شنید . آنگاه تصمیم گرفت که بدنبال صنعت طب برود تا آنکه «جالینوس عرب» شد .

این دو حکایت را ابن ابی اصیبعه در باب علت ورود رازی به علم طب در کتاب خود نقل کرده است و اشتباهی که در باب نام بیمارستانی که بنام «بیمارستان عضدی» ذکر کرده مشهود است (چنانکه آمد) . اما اینکه انگیزه ورود رازی به علم

۱- فاوانیا = عود الصلب = همیشه زنده = همیشه بهار = همیشه جوان

طب بر اثر این موضوع و یاد رمان چشمش توسط طبیب (چنانکه آمده) مستبعد نمی باشد .
پرفسور ادوار براون در کتاب « طب اسلامی » گوید : رازی برای سرانجام
(دیدن) به بیمارستان بغداد وارد گردید و بایکی از داروسازان مشهور آشنا شد و در
دنبال آن بطرف طب گرائید و بعداً رئیس بیمارستان شد .



شکل ۳۱ - رازی در آزمایشگاه (نقل از کتاب متفکران اسلام - اوئی فیگید)

چنین بنظر میرسد که پرفسور ادوار براون نظر بالارا از این ابی اصیبعه گرفته ،
منتهی نام بیمارستان را متذکر گردیده است .

حال که تا اندازه ای معلوم گردید که رازی طب را در بغداد آموخته (و اگر
هم به فن بسیار ضعیف مقدمات را در ری فرا گرفته باشد ؟) و مسافرتش به بغداد ،
معلوم میگردد که این امر در نیمه دوم قرن سوم هجری بوده است . در این زمان در بغداد عده ای
از مترجمان و ناقلان علوم و پزشکانی بمانند اسحق بن حنین و ثابت بن قره و سرخسی

(احمد بن طیب) و اسرائیل بن زکریا الطیفوری (طیب فتح بن خاقان) و عبدوس طیب و غالب (طیب معتضد خلیفه عباسی) و دیلم (طیب حسن بن مخلد وزیر معتضد خلیفه عباسی) و شاگردان مکتب حنین بودند، که محتمل است از آنان کسب معلومات نموده باشد. بعلاوه از قرائن چنین مستفاد میگردد که رازی بواسطه نبوغی کم نظیر از آثار ترجمه شده پزشکان متقدم بمانند ابقرط و جالینوس نیز استفادات کرده است.

مطلب کمی بدرازا کشید ولی از نظر تحقیق درباره چنین استادی کم نظیر حق آن بود که بیشتر موضوع دنبال گردد، تا در مباحث دیگر درباره مولفات و آثار رازی خدمت بزرگ این دانشمند مشهود شود.

اما مطلبی که محققاً روشن و واضح است آنکه، رازی طب را بیشتر از جنبه مشاهدات و ملاحظات بیمارستانی و باصطلاح بالینی (کلینیکی) آموخته و بدین قسمت بیشتر وقت صرف کرده است. این امر از آثار و مولفات وی که بعداً بیاید خواهیم دید.

بیمارستانی که رازی در آن بوده بنظر میرسد بیمارستان معتضدی است که بسیاری از مورخان آنرا با بیمارستان عضدی که زماناً تا سال وفات رازی فاصله زیادی داشته اشتباه نموده اند. رسالاتی که رازی بنام وزرای معتضد (ابوالقاسم عبیداله و قاسم بن عبیداله) نگاشته دلیل بر آن است که رازی در بیمارستان معتضدی کار میکرده و در بغداد بوده است.

نتیجه ای که از بحث بالا میتوان گرفت آنکه رازی طب را مستقیماً تحت نظر استادی نیاموخته، بلکه بیشتر از تجارب بیمارستانی و مطالعه کتب با نبوغ کم نظیری که داشته یاد گرفته که در بغداد مشار بالبنان شده است.

اما استاد یا معلم رازی در طبیعیات و سایر علوم بهیچ وجه معلوم نیست که بوده و باز این قسمت از زندگی علمی وی روشن نمی باشد، فقط اشاراتی در کتب مورخان دیده میشود، که می رساند وی در طبیعیات دستی بسزا داشته است.

ابوالفرج بن اهرن معروف به «ابن العبری»^۱ صاحب مختصرالروال در باره رازی گوید: «والف کتباً کثیراً اکثر هافی صناعة الطب و سائر هافی معارف الطبیعیه». در مورد استادان دیگر رازی در علوم و فنون مختلفه بشرح ایضاً نمی‌توان اظهار نظر صریح نمود و در حقیقت این امر هم بمانند بسیاری از موضوعات مربوط به زندگانی استاد تاریک است.

ت - شرح مختصری از زندگی و مسافرت‌های رازی - آنچه که از خلال صحائف تاریخ مورخان و تذکره نویسان مستفاد می‌گردد، آنکه رازی در ری متولد گردیده و در ری دوران کودکی و نوجوانی (یا قسمتی از جوانی) را گذرانده، سپس چنانکه آمد به بغداد رفته است.

مسافرت وی به بغداد در نیمه دوم قرن سوم هجری انجام یافته و مدت اقامتش در این شهر بطور قطع معلوم نیست. اما مطلبی که محقق است آنکه رازی در زمان خلافت معتضد خلیفه عباسی (۲۷۹-۲۹۲ هجری) در بغداد بوده و چون کتابهایی برای بزرگان این شهر بمانند ابوالقاسم عبیدالله وزیر معتضد خلیفه و پسرش قاسم بن عبیدالله و ابوحازم قاضی برشته تحریر درآورده، بنابراین در این شهر شهرت داشته و میرساند که وی در دوران معتضد در بغداد بوده است. منتهی بطور قطع معلوم نیست آیا تمام دوران خلافت معتضد را در این شهر بوده و یا آنکه قسمتی از زمان وی را (خلیفه) در بغداد میزیسته است.

در این جا دو مطالب پیش می‌آید که ذکر آن‌ها برای روشن شدن تاریخ تولد

۱- غریغوریوس ابوالفرج بن اهرن (۶۲۳-۶۸۵ هجری مطابق ۱۲۲۶-۱۲۸۶ ر.م)

(میلادی) مورخ و طبیب مشهور که بابن العبری معروف می‌باشد. وی کیش مسیحی داشته و در منطقه Malatia (از توابع دیاربکر) متولد گردید. بسال ۶۸۵ در سراغه (پایتخت هلاکو) دیده از جهان بریست. ویرا قریب سی جلد مؤلفات و مصنفات در طب و هیئت و مذهب و تاریخ و غیره است که از همه مهمتر کتاب معروف «مختصرالدول» است. این کتاب شامل تاریخ ملل مشرق و مغرب و مسلمین و مغول می‌باشد و بسال ۱۸۹۰ در بیروت چاپ شده است.

و شروع به تحصیل طب رازی حائز اهمیت است و آن اینکه : اگر تاریخ تولد رازی را طبق روایت ابوریحان سال ۲۵۱ هجری بگیریم و سال شروع تحصیل طب را برای رازی در سنین سی الی چهل بدانیم بنا بر تاریخ اقامت وی در بغداد متناسب نخواهد بود ، مضافاً بدانکه سال ۲۸۱ (برحسب آنکه ابتدای تحصیل طب رازی را در سی سالگی محسوب داریم) و یا سال ۲۹۱ (برحسب آنکه ابتدای تحصیل طب رازی را در چهل سالگی محسوب داریم) بسیار بعید بنظر میرسد، که در مدت بسیار قلیلی رازی توانسته باشد هم تحصیل طب نماید و هم شهرت کم نظیر در بغداد یابد، تا آنجا که مشار بالبنان گردد . منتهی اگر ابتدای تحصیل را در سی سالگی بدانیم باز از نظر تاریخ (برحسب روایت ابوریحان) مناسب تر بنظر میرسد .

ولی اگر تاریخ تولد رازی را قبل از ۲۵۱ هجری بگیریم و تاریخ مسافرت وی را به بغداد برای تحصیل طب ولو آنکه چهل ساله بود . بدانیم به نظر صحیح تر می رسد .

اما نظری دیگر که فهم آن بذهن نزدیکتر است آنکه . احتمال زیاد دارد که رازی قبل از سی سالگی (چنانکه آمد و طبق گفته بعضی از مورخان که در اقلیت میباشند) شروع به تحصیل طب نموده است ، میتوان این نظر را قابل قبول دانست ، بدلیل آنکه اولاً چون رازی پدر را در جوانی از دست داده و ثانیاً گفته دانشمندی همانند ابوریحان که تاریخ ولادت رازی را بطور دقیق ذکر کرده وثالثاً نبوغ و شرف کم نظیری که در رازی بوده ، میتوان قانع شد (لوفرض که تاریخ شروع به تحصیل طب را در بزرگی شروع نموده باشد) روایت ابوریحان بی اعتبار نیست . بعلاوه اصولاً معلوم نیست که چرا بعضی از مورخان اینقدر درباره زندگی رازی و ابتدای کارش نزد پدر و سر و کارش با بوته زرگری و یا سرودن شعر و نواختن عود راه مبالغه و در عین حال برای چنین دانشمندی تخفیف قائل شده اند ؟

بدین مناسبت با احتمال قوی وی در سنین قبل از سی شروع به تحصیل طب

نمود. و یا آنکه اگر مبدأ تحصیل را منتهی چهل سالگی قرار دهیم بظن قوی تحصیل طب (یا مقدمات آنرا) در ری آموخته است.

بهر حال منظور از شروح بالا بیشتر برای روشن شدن تاریکیهای زندگی رازی است که مطلب کمی بدرازا کشید.

حال متذکر میگردیم: در اینکه رازی



مسافرتی از ری به بغداد نموده و این مسافرت برای تحصیل طب بوده در آن شککی نیست، ولی مدت تحصیل و اقامتش در این شهر چند سال بوده بطور قطع نمی توان معین نمود، بلکه با اختلاف چند سال میتوان اظهار نظر کرد.

آنچه ده از صحائف تاریخ مستفاد میگردد آنکه رازی در روزهای آخر خلافت و عمر معتضد

و دستور و الزام وی برای درمانش به رازی از یک طرف و اینکه رازی ممکن است از ترس

شر خلیفه بغداد را ترك نموده باشد و به ری آمده این برگشت با احتمال قوی بین سالهای ۲۹۰ الی ۲۹۲ هجری بوده است.

رازی پس از معتضد خلیفه در دوران مکتفی فرزند معتضد دری بوده و با توجه به سطور بالا ورود رازی به ری با زمان منصور برادرزاده امیر اسماعیل سامانی مصادف میباشد، یعنی سال ۲۹۰ هجری.

۱- معروف است که رازی به بیمارستان عضدی مراجعه نمود ولی چنانکه آمد این مطلب قریب صد سال با تاریخ سلطنت عضدالدوله اختلاف دارد، بیشتر بنظر میرسد که رازی در یکی از بیمارستانهای هارونی یا برمکی ورود نموده باشد.

احتمال دارد اغتشاشات سیاسی و کشاکش های دوران رازی را بهری کشانده باشد .

بعلاوه چنانکه از سولفات و آثار رازی (مخصوصاً تاریخچه های طبی و بالینی وی) چنین مستفاد میگردد، که رازی در بغداد مقام و سجل بسیار معتبری داشته و عبارتاً - آخری مشارالبنان بوده و توانسته است طبابت بغداد را (یا اقلأً بعضی محلات این شهر) قبضه نموده باشد و بالاخص طبابت خاص ایرانیان مقیم بغداد را داشته ، که همین امر باعث حسادت و کینه ورزی از طرف پزشکان بغداد نسبت بوی شده و ویرا مجبور به ترك بغداد نموده است^۱ .

بهر حال پس از ورود بهری در زمان ابوصالح منصور بن اسحق که برری حکومت میکرد و تا اندازه ای این شهر دوران هرج و مرج را پشت سر گذارده رازی در این شهر اقامت نموده و با امیر رابطه ای نیکو داشته است .

آنچه که مشهور است، رازی در این شهر ریاست بیمارستان ری را داشته و طبق گفته صریح القفطی باده و ریاست امور بیمارستان اشتغال میورزیده است .

پس از نزدیکی رازی به منصور بن اسحق و طبابت وی ندیم او نیز بود .

امیر منصور در سال ۲۹۵ هجری پس از عیش از ری به نیشابور آمد و امیر خراسان شد و بظن قوی نزدیک به یقین بواسطه تقرب و طبابت رازی در خدمت امیر برای درمان وی به نیشابور رهسپار میشود .

اینکه نظامی عروضی سمرقندی این مسافرت را به ماوراءالنهر دانسته و به شرحی که در مقالات چهارم از کتاب خود نگاشته است ، صحیح بنظر نمیرسد .

بیماری امیر فالج بود . نظامی عروضی سمرقندی بجای منصور بن اسحق نام منصور بن نوح را آورده است .

۱- رجوع شود به ترجمه «قصص و حکایات المرضی» انتشارات دانشگاه شماره ۹۴۰

سال ۱۳۴۳ خورشیدی که توسط مؤلف این کتاب بعمل آمده است .

در خلال مسافرت به نیشابور رازی در وسط راه در شهر بسطام واقعه پسر مستمقی را دید که می‌گفت که دال بر آن است که وی به این سفر رفته است (شرح آن در ضمن حکایات و معالجات رازی بیاید).

رازی یکسال در نیشابور ماند و اسیر را درمان و آنگاه به ری مراجعت کرد و بدین نحو آوازه و شهرت کم نظیری یافت.



شکل ۳۳ - مجسمه‌ای از رازی که سال ۱۳۴۶ از طرف انجمن پزشکان ایران توسط آقای دکتر سیف‌الدین نبوی و به است آقای ترابی مجسمه‌ساز تهیه گردید و به دانشکده پزشکی پاریس ارسال شد.

آنچه که صحیح بنظر میرسد و از نظر تاریخی تطبیق می نماید، آنکه رازی تقریباً ده ساله آخر قرن سوم هجری تا روز مرگش را در ری می زیسته تا در این شهر فوت می کند.

روایاتی از مورخان مغرب زمین نقل گردیده که رازی پس از تکمیل معلومات طبی خود عازم شام و مصر و اندلس گردیده و در قرطبه (از شهرهای اسپانیا - اندلس) شهرت و معروفیتی بسزا داشته و پس از آن به بغداد برگشته است. ابن جلیجل اندلسی در کتاب خود نیز بدین مطلب اشاره کرده است و بنظر میرسد راویان و مورخان مغرب زمین از وی این خبر را گرفته و عیناً نقل نموده اند.

مطلب بالا صحیح بنظر نمیرسد چرا که رازی را مجال رفتن چنین راه دور و دراز و آنهم در آن دوران که شاید چندین سال بطول میانجامیده، بعید بنظر میرسد. بهر حال چنانکه ملاحظه گردید، اصولاً شرح حال وزندگی و مسافرتهاى رازی آنطور که باید بسیار روشن نمی باشد و برای این امر باید بعداً تحقیق بیشتر بعمل آید. بروایت بعضی از مورخان مغرب زمین رازی بیشتر اوقات را نزد امیر خراسان^۱ صرف نموده و عده ای دیگر معتقدند که وی بواسطه اشتهاى فوق العاده مورد توجه حکام و فرمانروایان و شاهزادگان بوده و توسط این عده به این طرف و آنطرف خوانده می شده.

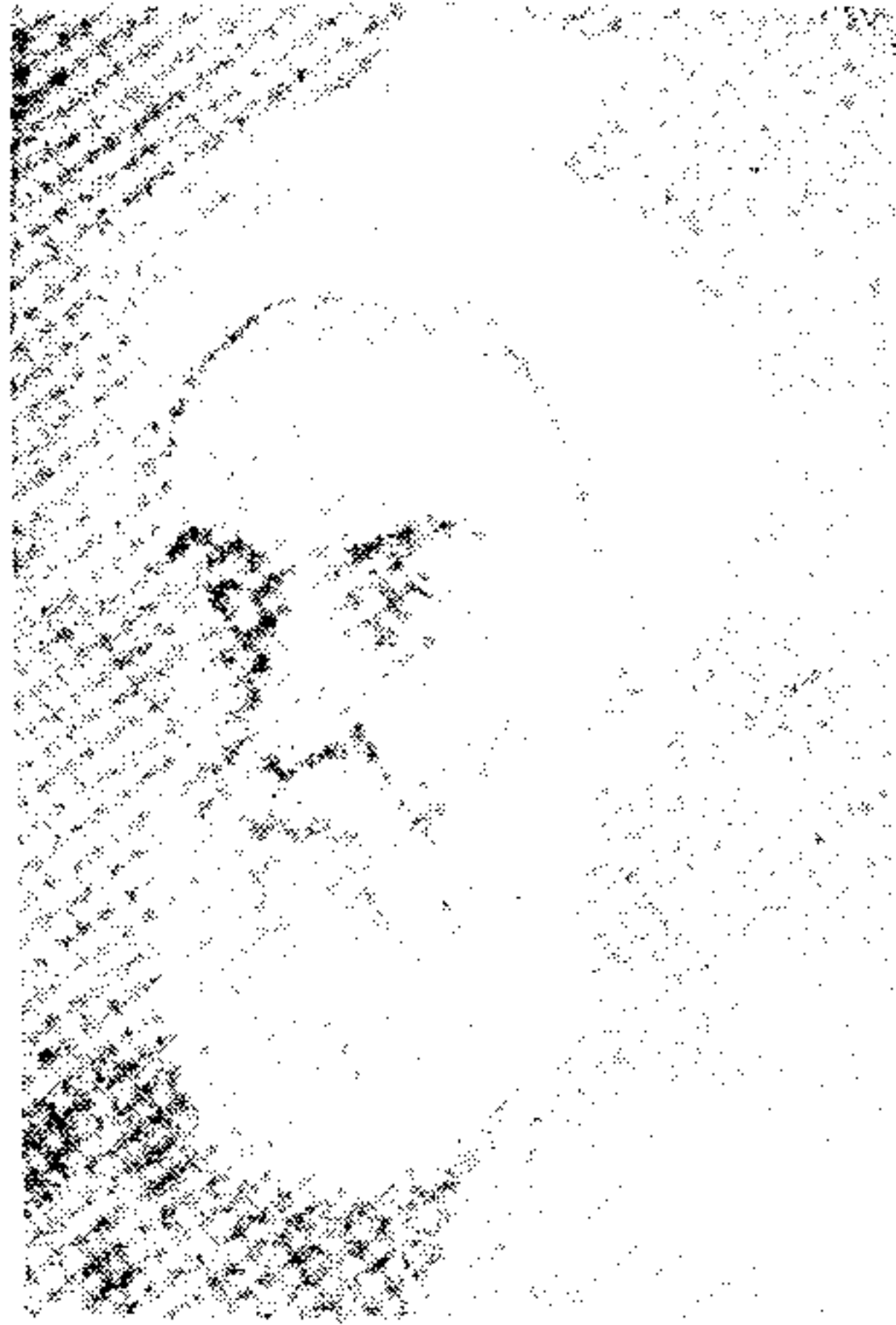
مطلب بالا هم چندان صحیح بنظر نمیرسد، چرا که در ابتدای کار رازی را شهرتی در طبابت نبوده که بخدمت بزرگان برسد. از آن گذشته پس از شهرت فرصت زیاد برای این کار نداشته است. بعلاوه چنانکه از حکایات طبی و بالینی رازی مستفاد می گردد، وی پیوسته طبیب مردم عادى بوده و فقط یک روایت از نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله آمده که در فوق بدان اشاره گردید که بنظر صحیح نمیرسد.

۱ - مقصود منصور بن اسحق است که در کتب مورخان مغرب زمین بنام El-Mansour -

Prince de Khorasan آمده است.

درباره مسافرت‌های رازی از نقطه الراشس یعنی شهر ری به جاهای دیگر آنچه که محقق است، سفری به بغداد و بعداً از این شهر به ری و سفری به نیشابور برای درمان منصور بن اسحق نموده است که این مسافرت‌ها حتمی بنظر میرسد.

اما مسافرت‌های احتمالی رازی که عده‌ای از مورخان شرق و غرب در کتب و تذکره‌های خود برای رازی قائل گردیده‌اند، چنانکه آمد همان است که نظامی عروضی^۱ سمرقندی متذکر گردیده که رازی به ماوراءالنهر رفته و یا آنکه بعضی از مورخان مغرب زمین گفته‌اند که رازی مسافرتی به قرطبه (اندلس-اسپانیا) و ایضاً مسافرت دیگری مجدداً از ری به بغداد نموده است.



شکل ۳۴ - تصویر خیالی از رازی (از مطبوعات اروپا)

۱- احمد بن عمر ابن علی نظامی عروضی سمرقندی صاحب تالیف مشهور «چهار مقاله عروضی» است.

این کتاب در چهار مقاله (قسمت) است بشرح زیر :

مقالات اول - در ماهیت علم دبیری و کیفیت دبیر بلیغ کامل ؛

مقالات دوم - در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر ؛

مقالات سوم - در ماهیت علم نجوم و غزارت منجم در آن علم ؛

مقالات چهارم - در ماهیت علم طب و هدایت طبیب و کیفیت او. این کتاب بسال ۱۳۲۷ هجری مطابق ۱۹۰۹ میلادی باحواشی و محققات و فهراس توسط مرحوم علامه قزوینی در شهر لیدن از بلاد هلند و ایضاً در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳ (دوبار) در تهران با مقدمه و دیباچه و شرح کامل و محققات و تعلیقات بسیار جامع توسط آقای دکتر محمد معین بچاپ رسیده است .

که صحیح بنظر نمیرسد. فقط مطالبی که میتوان بدان اطمینان داشت، آنکه در مراجعت از بغداد به ری و یا از ری به نیشابور در شهرهای وسط راه اقامت نموده و یا آنکه در موقع اقامت در بغداد و ری به اطراف این دو شهر مسافرتها ی محلی و کم مدت نموده باشد.

معروف است که رازی کتاب «منصوری» را برای منصور بن اسحق حاکم (والی) ری برشته تحریر در آورده و نزد وی تقرب کامل داشته، بدین مناسبت ایامی چند نزد وی بوده است.

رازی در آخر عمر نابینا گردید و بطور قطع نمی توان گفت چند سال آخر عمر را از حلیه بصر محروم بوده است.

در باب علت نابینائی رازی روایات چندی در کتب مورخان آمده است که یک یک آنها را متذکر میگردیم:

اول آنکه معروف است وی کتابی در صنعت کیمیا و اثبات تبدیل فلزات به طلا و نقره برشته تحریر در آورد و این کتاب را بنام منصور بن اسحق حاکم ری تالیف نمود. منصور دستور داد همانطور که در کتاب نگاشته مدعای خود را با اثبات برساند. رازی تعلل و سستی کرد و عذر فقدان اسباب و آلات را بهانه نمود. منصور امر کرد آنچه رازی لازم دارد برایش تهیه نمایند. چون رازی نتوانست مدعای خود را با اثبات رساند، منصور ویرا فرا خواند و گفت: از چنین حکیمی دور است نه کتب خود را بدروغ بیالاید. لذا دستور داد آنقدر با کتاب بر سر دانشمند نواختند، که بر اثر آن چشمش نابینا گردید. این حکایت را اول دفعه ابن جلیجل اندلسی در «تاریخ الحکماء» خود متذکر گردیده است.

دوم آنکه پاره ای از تذکره نویسندگان بمانند ابن الندیم در «الفهرست» و جمال الدین قفطی و پس از آنان دیگران نابینائی رازی را مربوط به خوردن باقلا و رطوبات حاصله از این ماده را در چشم رازی دانسته اند.

سوم آنکه پاره‌ای عقیده‌مند هستند که بر اثر مطالعه زیاد و سابقه ناراحتی چشم که بر اثر دود و دم بوته کیمیاگری داشته، نابینا گردیده است.

درباره قول اول (در صورت صحت موضوع) احتمال دارد که رازی مبتلی به آبشار^۱ (= آب‌سروارید) شده باشد. قول دوم بسیار بعید بنظر می‌رسد و با سوازیب پزشکی تطبیق نمی‌نماید. در مورد قول سوم نیز نمی‌توان قانع شد که رازی بدان علت نابینا شده است.



شکل ۳۵ - تصویر خیالی از رازی در حال آزمایش
(نقل از کتاب درسی تاریخ ایران - وزارت فرهنگ)

تنها نظری که با حقیقت و موازین طبی وفق دارد ، آنکه رازی نیز همانند همه مردم مبتلی به آبشار (= کاتارا کت) پیری^۱ شده است .

پرفسور ادوار براون^۲ در کتاب «طب اسلامی»^۳ به نقل قول از برخی از مؤلفان گوید : که رازی بعثت کامیابی در ساختن زر در پنهانی خفهاش کردند . این نظر را ادوار براون فقید از داستان زندگی رازی از کتاب «عیون الانباء» ابن ابی اصیبعه اخذ نموده که بنظر صحیح نمیرسد .



شکل ۳۶ - یک تصویر خیالی از رازی

چشم پزشکی نزد وی می‌رود و می‌خواسته علاج چشم او را بنماید . رازی از او می‌پرسد که چشم چند طبقه دارد ؟ که حال در پاسخ عاجز می‌ماند . رازی ویرا خطاب نمود می‌گوید : تو که از طبقات و تشریح چشم بهره‌ای نداری ، چطور من بتو اجازه دهم که چشم مرا عمل نمائی . من آنقدر دنیا را دیده‌ام که از آن سیر گشتم .

آنچه که محقق است آنکه رازی در سالهای ۳۱۲ و ۳۱۳ در زمان وزارت قاسم بن عبیداله وزیر المکتفی خلیفه عباسی کتاب «برء الساعه» را تألیف کرده بعلاوه از سالهای ۳۱۱ تا ۳۱۶ نیز کتابهایی برای ابن ابی الساج و فاتک و داعی الاطروش نوشته و ایضاً در سال ۳۱۸ با ابوحاتم در مجلس مرداویج مناظره کرده است . پس تا این سال یعنی ۳۱۸ رازی حیات داشته ، ولی معلوم نیست که وی چند

۱ - Cataracte sénile

۲ - Prof. Ed. G. Browne

۳ - Arabian Medicine

سال از آخر عمر خود را نابینا بوده و این مطلب هم یکی از تاریکهای زندگانی وی است .

بهر حال رازی تا آخر عمر در ری سیزسته و با نا کاسی روزگار را می گذرانده و زندگی خوشی نداشته و دنیا برایش دوزخی بوده که رازی به میل زدن چشم نشده است .

پیش آمدهای ناگوار و دردهائی که معاصران و معارضین وی برایش فراهم ساخته بودند، همه دست بدست هم داده که به میل زن (قداح) صراحتاً گفت :
 فرضاً هم چشمم را میل زدی و دنیا را می دیدم ، بقدری از آن دلتنگ شده ام که نمی خواهم دیگر آنرا ببینم .

حال دو سوال درباره زندگی در سالهای آخر عمر رازی که کور شده است پیش می آید :

اول آنکه چند سال مانده به آخر عمر رازی کور شده است ؟

دوم آنکه این چند سال آخر عمر را چه می کرده است ؟

بدیهی است اگر این سوال برای فردی عادی بود ، چندان مهم بنظر نمی رسید و اصولاً کسی هم نباید باین اندیشه افتد، چرا که امثال و نظائر آن بسیار اتفاق می افتد ولی برای فردی بمائند رازی جواب دو سوال بالا مهم و معتبر است .

درباره سوال اول از قرائن و استقراء میتوان حدس زد که رازی پنج الی هفت سال آخر عمر نابینا شده است .

درباره سوال دوم طبیعی است برای رازی زندگی مفهومی نداشته، بلکه روزگاری را با تلخی و نا ناسی و ناگواری می گذرانده و دوران کوری وی سخت ترین و بدترین و پر اسفترین ادوار زندگیش بوده ، مضافاً بدانکه زن و فرزند و وسائل زندگی خوب نداشته است . پس رازی چه می کرده است ؟

هر قدر جستجو کردم که بدانم سالهای آخر عمر را رازی بچه کار اشتغال داشته ، کمتر یافتیم و هیچیک از مورخان مخصوصاً مورخان اسلامی در این باب چیزی ننوشته ،

فقط تذکر داده‌اند که در آخر عمر رازی کور شد. چنین بنظر میرسد که وی در آخر عمر در کنجی منزوی میزیسته تا روز مرگش فرا رسیده است.

ث - وفات رازی - چنانکه آمد بروایت ابوریحان بیرونی وفات رازی در پنجم شعبان ۳۱۲ هجری مطابق با ۱۵ اکتبر ۹۲۵ میلادی در ری اتفاق افتاده است. در مورد سال وفات رازی نیز اخلاف عقیده است.

جمال‌الدین قفطی در «اخبار العلماء» از قول ابن صاعه اندلسی صاحب «طبقات الامم» و ابوالفرج سلطی صاحب «مختصر الدول» و جرجی زیدان^۱ در کتاب «آداب اللغة» وفات رازی را ۳۲۰ هجری ذکر کرده‌اند.

ابن ابی اصیبعه از قول ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا^۲ (که قریب العهد بارازی بوده) وفات رازی را ۲۹۰ و اندی و یا ۳۰۰ و کسری و باعتبار دیگری ۳۲۰ می‌نگارد. یا قوت^۳ وفات رازی را در «معجم البلدان» و ابن خلکان در «وفیات الاعیان» و حاجی خلیفه^۴ در «کشف الظنون» سال وفات رازی را ۳۱۱ هجری آورده‌اند.

۱- جرجی زیدان - مورخ و دانشمند معروف معاصر (۱۸۶۱-۱۹۱۴ میلادی) صاحب مؤلفات زیادی است که سهم‌ترین آنها عبارتند از «تاریخ التمدن الاسلامی» و «تاریخ آداب اللغة العربیه» و «تراجم مشاهیر الشرق».

۲- ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهرام خوارزمی (۳۳۱-۴۴۰ هجری قمری = ۹۴۲-۱۰۴۸ میلادی) طبیب و فیلسوف معروف اسلامی.

۳- شهاب‌الدین ابوعبداله یاقوت الحموی (۵۷۵-۶۲۶ هجری مطابق ۱۱۷۹-۱۲۲۸ میلادی) متولد در روم شرقی و متوفی در حلب جغرافی‌دان و مورخ معروف اسلامی صاحب کتاب معروف به «معجم البلدان» و «معجم الادباء». کتاب «معجم البلدان» در سالهای ۱۸۶۶ میلادی و ۱۳۲۳ هجری در لایپزیک (آلمان) و مصر چاپ شده است.

۴- حاجی خلیفه - مصطفی بن عبدالله از مورخان بزرگ ترك ۱۰۱۷-۱۰۶۷ هجری مطابق ۱۶۰۸-۱۶۵۶ میلادی). متولد و متوفی در قسطنطنیه. ویرا تألیفی است بنام «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» که بزبان تازی است و مشتمل بر ۱۸۵۰۰ کتاب مختلف فارسی و عربی و ترکی با اسامی مولفان آنها می‌باشد.

سوارخان و تذکره نویسندگان اروپا همانند بارن کارادو و صاحب کتاب «متفکران اسلام»^۱ تاریخ وفات رازی را ۹۳۲ میلادی (= ۳۲۰ هجری) و دکتر موندیه فرانسوی^۲ در کتاب تألیفی خود در تاریخ طب ۹۳۰ میلادی (= ۳۱۸/۱۹ هجری) و در دائرة المعارف اسلامی جلد سوم^۳ و بر دلمان^۴ در کتاب تألیفی خود بنام «تاریخ ادبیات عرب» به نقل از بیرونی سال ۳۱۳ هجری (= ۹۲۵ میلادی) و ا. کاستیلونی^۵ در کتاب خود «تاریخ طب» و لوتی فیگیه در کتاب «زندگانی دانشمندان مشهور» سال ۹۲۳ میلادی (= ۳۱۱/۱۲ هجری) نگاشته اند.

اما میدانیم که رازی کتاب «برء الساعه» را بسال ۳۱۲ یا ۳۱۳ تألیف نموده بنابراین وفات وی در تاریخهای قبل از این سال بی اعتبار است.

گفته دوم جمال الدین قفطی یعنی سال ۳۶۴ نیز بی اعتبار بنظر میرسد. بعلاوه وقتی رازی در سال ۳۱۰ یا ۳۱۳ کتاب برء الساعه را تألیف نموده و پس از آن تاریخ تأیید گردد و مدتی تأیید نبوده و در خلال سالهای ۳۱۱ تا ۳۱۶ کتابهایی برای «ابن ابی الساج» و «فابک» و «ذاعی الاطروش» نگاشته و ایضاً در سال ۳۱۸ هجری با «ابوحاتم» در مجلس سرداویج مناظره کرده است، سال وفات وی بیشتر بنظر میرسد ۳۲۰ هجری (= ۹۳۲ میلادی) باشد.

شرح بالا بیشتر از آن نظر آمد که تا اندازه ای تاریکیهای زندگی رازی روشن گردد.

ش - مؤلفات و مصنفات رازی - مؤلفات و مصنفات رازی در علوم مختلفه

۱ - Les Penseurs de l'Islam-Baron Carré de Vaux-Paris 1921.

۲ - Histoire de la Médecine-Dr. L. Meunier.

۳ - Encyclopédie de l'Islam-1936.

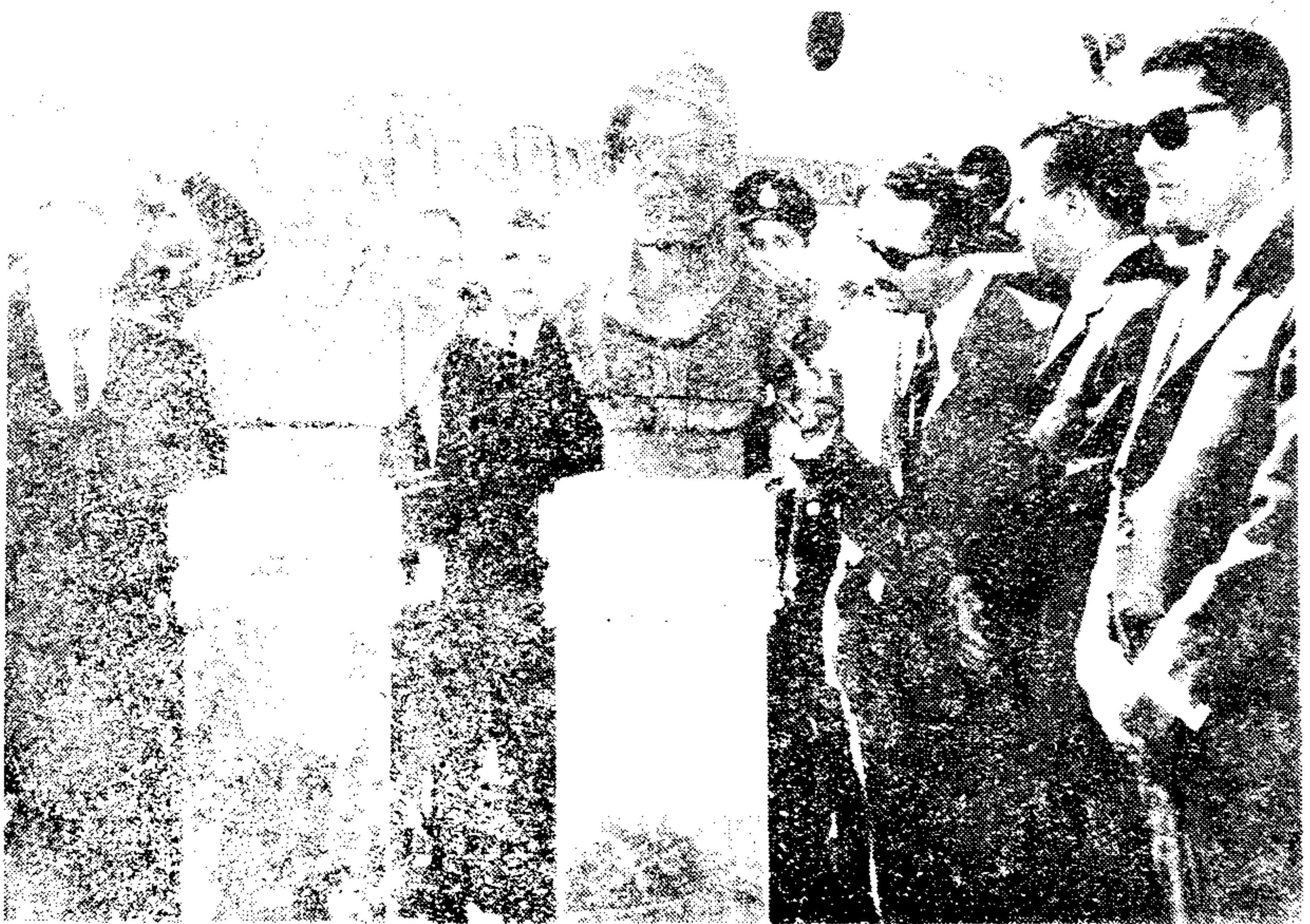
۴ - K. Brockelmann-Geschichte der Arabischen Literatur.

۵ - A. Catiglioni-Histoire de la Médecine

کتاب بزرگان ایتالیائی است و ترجمه فرانسوی آن بسال ۱۹۳۱ میلادی در پاریس توسط ژ.

برتران J. Bertrand و ف. ژیدون F. Gidon به چاپ رسیده است.

(طب و داورشناسی و فلسفه و حکمت و طبیعی و کیمیا و نجوم و هیئت و الهیات و علوم دیگر) قریب دویست و هفتاد و سه عدد میباشد که قریب یکصد و اندی از آنها در طب و فنون وابسته به طب میباشد.



شکل ۳۷ - مجسمه رازی و ابن سینا که بسال ۱۳۵۶ بدست آقای ثرانی مجسمه سازو از طرف انجمن پزشکان ایران بهمت دکتر سیف‌الدین نبوی به دانشکده‌های پزشکی پاریس و شیکاگو فرستاده شد.

آثار رازی که خود شخصاً بدان نام نهاده است عبارتند از: مقاله و رساله و کتاب و رد و شکوک بر اقوال علماء و دانشمندان و تلخیص آثار آنان میباشد.

قبل از آنکه به آثار طبی رازی بپردازیم لازم میدانیم توجه خوانندگان کتاب را به نکته اصلی زیر معطوف داریم:

که عناوین آثار طبّی رازی را بترتیب طبق گفته ابن النّدییم سپس بیرونی آنگاه القفطی و در آخر ابن ابی اصیبعه تنظیم نموده ایم که در دنبال یکدیگر نگاشته میشود و اگر از کتب و تذکّره های دیگر عنوان علیحده ای برای آثار رازی باشد، آنرا نیز خواهیم نگاشت و احیاناً اگر اسمی از اثر طبّی در همه یکسان باشد فقط بیک عنوان اکتفا شده است و یا آنکه اسمی از اثر طبّی در یکی از منابع بالا نیامده باشد خواهی نخواهی نامی برده نخواهد شد.

اما آثار و مولفات رازی در طب عبارتند از :

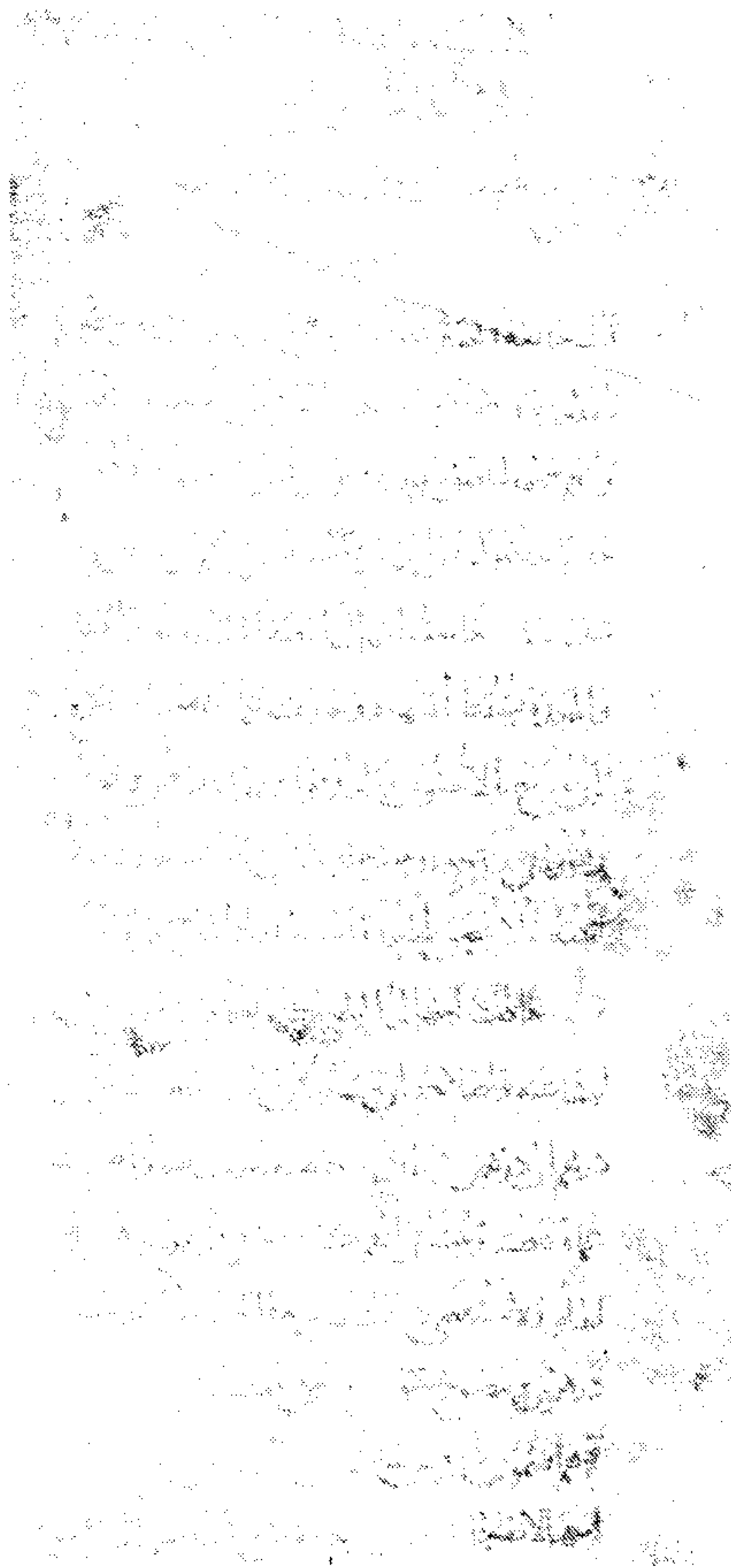
۱- کتاب الحاوی (= کتاب الحاوی ویسمی جامع الحاضر لصناعة الطب و یتسم هذا الكتاب اثني عشر جزءاً = الجامع الكبير وقد عرف بالحاولی وهو کتعالیق لم یتصرف فیها ولم یتمه = کتاب الذی سماه الجامع وهو سبعون مقالة = کتاب الجامع ویسمی حاضر لصناعة الطب وغرضه فی هذا الكتاب جمع ما وقع الیه وادرکه من کتاب طب قدیم او محدث الی موضوع واحد فی دل باب و هو ینقسم اثني عشر جزءاً).

این کتاب یک دوره کامل طب تا دوران رازی میباشد که در آن اقوال و عقاید اطباء سلف و خود را نگاشته و اظهار نظر نموده است.

تعداد مجلدات این کتاب یا بهتر بیان داریم این «دائرة المعارف طبّی» باقوال مختلفه از هیجده تا هفتاد مجلد میباشد.

معروف است که این کتاب پس از وفات رازی با امر ابوالفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد وزیر رکن الدوله دیلمی از یادداشتهائی که از رازی باقی مانده بود، باهتمام شاگردان وی جمع آوری و پس از جمع اوراق کتاب حاوی تهیه شده است. ولی باید دانست که یادداشتهای کتاب در زمان رازی تهیه و در دسترس وی بوده و در یکی دوسورده رازی به کتاب حاوی در آثار خود اشاره نموده، منتهی همانند سایر آثارش کاملاً مدون و منظم نگردیده است.

ایضاً رازی در کتاب «فصول» خود نامی از «حاوی» برده است. بنابراین باید



شکل ۳۸ - صفحه اول کتاب حاوی قدیمی جلد پنجم (کتاب خاند ملی ملک) که تاریخ
تحریر آن ۷۱ هجری قمری است (شماره ۷۸۵؛)

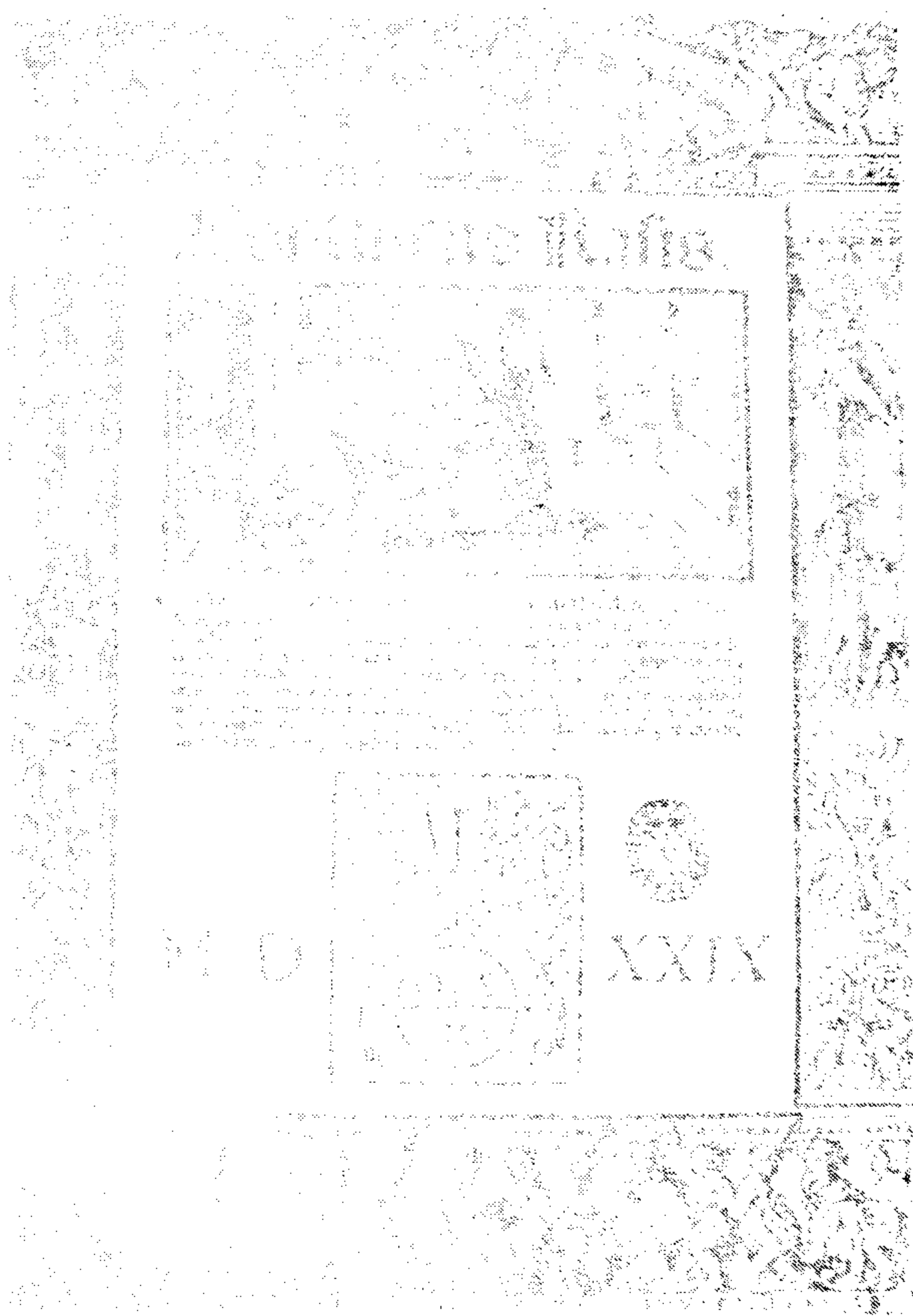
گفت: که رازی حاوی را تهیه و تنظیم نموده، ولی عمرش کفاف تدریس آنرا نداده و یا آنکه اصولاً جزو کتب درسی وی در زمان حیاتش نبوده است.

کتاب حاوی مشتمل بر تجارب شخصی و بالینی رازی است، که طی طبابتش در بغداد و ری به جمع آن همت گمارده است. دلیل بر این مطلب آنکه در کتاب حاوی تعداد سی و سه (یا سی و چهار) حکایت طبی تحت عنوان «امثلة من قصص المرضى و حکایات لنا خلط النوادر» وجود دارد، که می‌رساند رازی بیشتر این کتاب را بر روی تجارب خود ترتیب داده است.

کتاب حاوی بزرگترین و معتبرترین و مطول‌ترین تألیف رازی است و مدت‌ها مرجع طلاب علوم طبی در دنیا بود. درباره آن مورخان مشرق و مغرب مطالب بسیار آورده‌اند که تمام از اهمیت و اعتبار آن حکایت دارد و اگر بخواهیم به نقل همه اقوال بپردازیم مطلب بسیار از آن کشد. بر حسب اقوال و روایات مورخان و تذکره‌نویسان تعداد مجلدات این کتاب چنانکه آسدازهیچ‌جا تا هفتاد مجلد ذکر گردیده است.^۱ این ابی‌اصیبه گوید: این کتاب در دوازده باب (قسم) می‌باشد، که در آن از بهداشت و درمان بیماریها و شکستگی‌ها و ضایعات اعضاء و شکست‌بندی و درمان آنها و نیروی غذاها و داروها و تدابیر مستخذه در طب و داروهای مرئوب و اعمال آنها و داروسازی و خواص داروها و نامها و وزن و کیل گیاههای طبی و تسمیه اعضاء و بیماریها (بزبانهای یونانی و سربانی و فارسی و هندی و عربی) و تشریح و وظائف الاعضاء و علل طبیعی در طب و اشیاء طبیعی و اوائل (مقدمات) طب و درسانها و آنچه که جالینوس از طب دریافته و آنها را حنین بن اسحق ذکر نموده، می‌باشد. بطور خلاصه یک دایرة المعارف داسل طبی تا دوران رازی است و بحق باید گفت که رازی با ایرادات

۱- مطلب دیگری که ذکر آن در این قسمت بسیار لازم است، آنکه نسخ خطی مجلدات مختلفه کتاب حاوی که در کتابخانه‌های عالم موجود است، همانند یکدیگر نمی‌باشند، بلکه با یکدیگر اختلاف فراوان دارند.

و شکوکی که بر علماء سلف گرفته ، فتح باب ایراد و اعتراض براقوال پیشینیان را نموده و بعداً دیگران جرأت آنرا پیدا نمودند، که دنباله کار رازی را بگیرند . اکنون اگر بخواهیم شرح کاسل و معرفی صحیح از این کتاب بنمائیم اقلاً



شکل ۳۹ - پشت جلد ترجمه حاوی رازی که بسال ۱۵۲۹ میلادی درونیز (ایتالیا) به چاپ رسیده است - در بالای شکل عکس رازی و زیر شکل عکسهای رازی و جالینوس ابقرط و ابن سینا و ماسویه دیده میشود

ده‌ها صفحه لازم است که حق مطلب ادا گردد. بنابراین خوانندگان کتاب را به تألیف نگارنده تحت عنوان «مولفات و مصنفات ابوبکر محمد بن زکریای رازی» از انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ شمسی و مقالات زیادی که در مجلات جهان پزشکی و نشریه انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب و مجله معارف اسلامی و مجلات دیگر محول می‌داریم.

از کتاب حاوی نسخ متعدد در کتابخانه‌های عالم وجود دارد و عموماً جزء یا اجزائی از آن است. در کتابخانه‌های ایران منجمه کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) چند مجلد از حاوی و یک جلد حاوی کامل وجود دارد.

متأسفانه نسخ کتاب حاوی برخلاف قانون ابن سینا و ملکی اهوازی مرتب و منظم نیستند و چون کتاب بزرگ و مطولی بوده نسخ و کتاب از یک طرف و طالبان دیگر از طرف دیگر در آن دخالت‌های ناروا نموده و معلوم نیست کدام نسخه اصیل‌تر و بی‌غلط‌تر است، مضافاً بدانکه تعداد کتاب کامل حاوی کم می‌باشد.

اول دفعه کتاب حاوی در شهر برشیا^۱ (از شهرهای شمالی ایتالیا) به لاتینی ترجمه شده (سال ۱۴۸۶) و پس از آن مکرر در ونیز ایتالیا در سالهای ۱۵۲۹ و ۱۵۴۲ با اسم (Contines-Rasis) چاپ گردیده، که نسخ آن بسیار کمیاب می‌باشد و معلوم نیست ترجمه لاتین از روی چه نسخه بعمل آمده است. ترجمه لاتینی حاوی (یا تعدادی از مجلدات آن) توسط ژرار دو کرمن^۲ بعمل آمده است.

متن عربی حاوی از سال ۱۹۵۵ میلادی مطابق به ۱۳۷۴ هجری قمری تحت عنوان «کتاب الحاوی فی الطب للفیلسوف الکبیر و الطیب الشہیر ابی بکر محمد بن زکریا» در حیدرآباد دکن (هندوستان) در مطبعه مجلس دائرة المعارف العثمانیه تحت نظر دکتر محمد عبدالمعید خان مدیر دائرة المعارف العثمانیه و استاد ادب و لغت

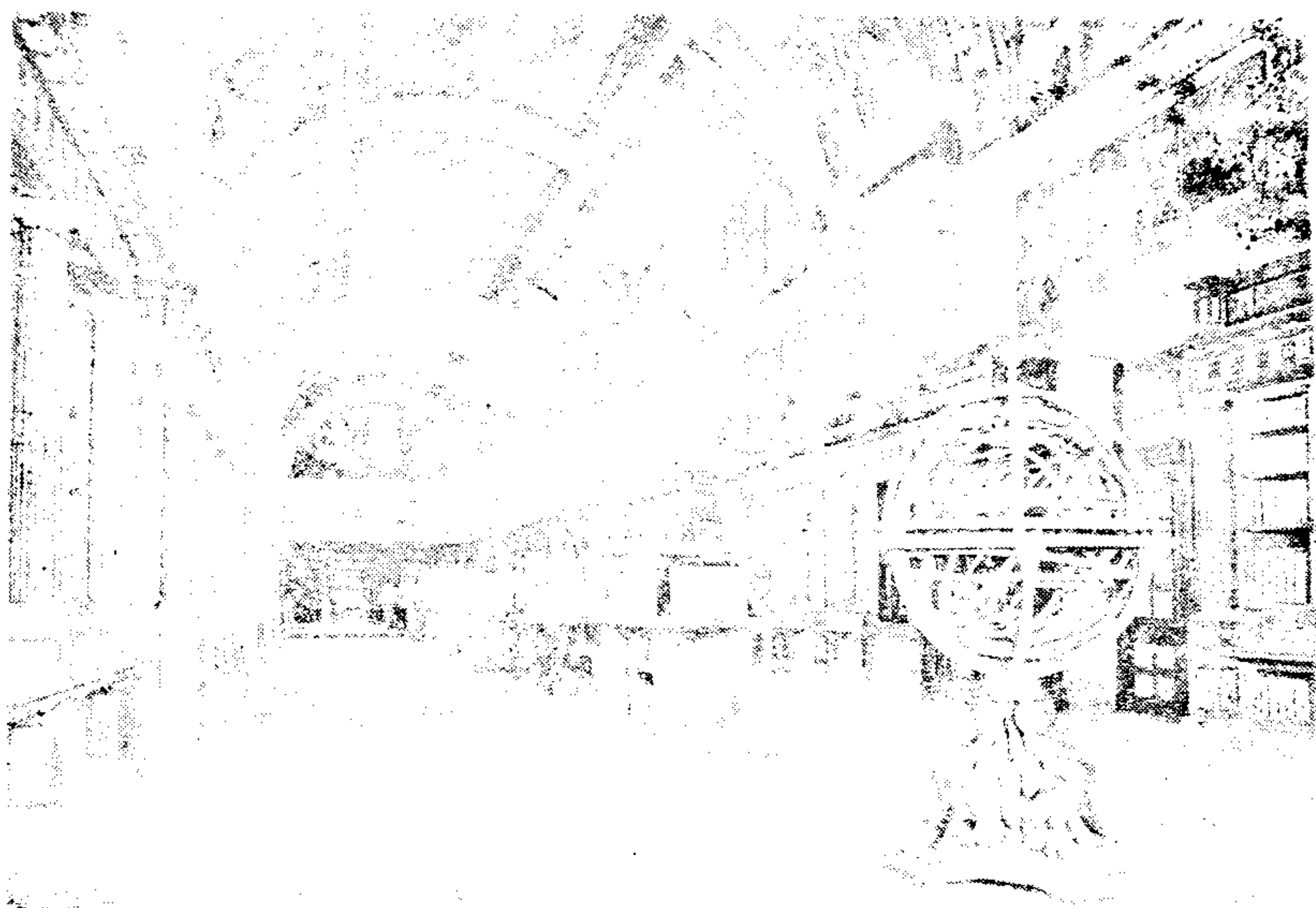
۱- Brescia

۲- Geraard de Crémone

عربی در دانشگاه عثمانیه حیدرآباد بیچاپ رسیده است.

مجلدات کتاب از روی دو نسخه خطی منحصر بفرد کتابخانه اسکوریال^۱ و نسخه

خطی طبیب آشفته^۲ و نسخه پهلواری شریف (بهار)^۳ و نسخه دانشگاه اسلامی علیگره



شکل ۴۰ - قسمتی از کتابخانه اسکوریال

و کتابخانه بریتانیا^۴ و کتابخانه ملی دهلی^۵ و کتابخانه مولانا ابوالکلام آزاد (دهلی)^۶ تنظیم و تصحیح گردیده که ده مجلد آن فقط از روی نسخه های اسکوریال و رسمی از روی نسخه های اسکوریال و یک یا چند نسخه مذکور در بالا تهیه گردیده است.

کتابخانه معروف اسکوریال از شهرهای اسپانیا واقع در قسمت کیلومتری - El-Escorial - ۱ - شمال غرب مادرید .

۲ - Hakeem Ashufta

۳ - Phulwari Sharif

۴ - British Museum

۵ - National Museum



شکل ۱ - صفحہ آخر کتاب حاوی قدیمی جلد پنجم (کتابخانہ ملی سلطنت) کہ

تاریخ تحریر آن ۷۱۰ ہجری قمری است (شمارہ ۷۸۵)

تا این تاریخ (اردیبهشت ماه ۱۳۴۸) بیست مجلد از کتاب مزبور چاپ

و بدست ماریسیده است ، بشرح زیر میباشد:

جزو اول - در بیماریهای سر ؛ جزء دوم - در بیماریهای چشم ؛ جزء سوم - در بیماریهای گوش و بینی و دندانها ؛ جزء چهارم - در بیماریهای شش (ریه) ؛ جزء پنجم - در بیماریهای سری و معده ؛ جزء ششم - در استفراغات^۱ و چاقی و لاغری ؛ جزء هفتم - در بیماریهای پستان و قلب و کبد و طحال ؛ جزء هشتم - در قرحه ها و ریشهای امعاء و شکم روش خونی (زحیر) و فرق بین آنها و پیچیدگی و درد پا و شکستگی ها ؛ جزء نهم - در بیماریهای زهدان (رحم) و بارداری ؛ جزء دهم - در بیماریهای کلیه و مجاری ادرار و غیره ؛ جزء یازدهم - در امراض حاصله از کرمهای دراز و کرمهای امعاء در شکم و بواسیر و گوزپشتی و نقرس و واریس (دوالی) و داء الفیل^۲ (= الفانتیازیس = پافیل) ؛ جزء دوازدهم - در سرطان و ورمها و دملها و آماسهای بدن و پوست درشت و استخوانهای بد شکل و معوج و غیره ؛ جزء سیزدهم - در بیماریها و قروحی که در داخل بدن باز شوند و قروح آلات تناسلی و مقعد و غیره ؛ جزء چهاردهم - در تبها و مدفوع و قی و غیره ؛ جزء پانزدهم - در تبهای مطبقة^۳ و بیماریهای حاد بر اثر سده ها (سدد) و آب آوردن شکم و غیره ؛ جزء شانزدهم - در تبهای متصل و پیریدگی و پیری و تب لرز و تبهایی که باعث گرمی بدن گردد و تبهای وبائی^۴ و غیره ؛ جزء هفدهم - در آبله و سینه

۱- در اصطلاح قدما مقصود از استفراغ دفع ماده مضره و تهی نمودن بدن از فزونیه

و زیادیه خواه بوسیله فصد و یا قی و یا حجامت یا ادرار یا اسهال یا عرق بوده که ترجمه فرانسوی آن Evacuation است.

۲- Elephantiasis

۳- Fièvre thyphoide (= تب مطبقة = داسنه)

۴- مقصود بیماریهای همه گیری است که در فصول مختلفه شیوع پیدا می کنند.

و گلو درد های ناشی از آنها^۱؛ جزء هیجدهم - در بحران^۲ و آنچه که بدان تعلق گیرد؛ جزء نوزدهم - در ادرار و آنچه که بدان تعلق گیرد و گزیدگیها و سموم؛ جزء بیستم - در داروهای مفرد^۳.

تا اینجا شرح بسیار مختصر از کتابی بسیار بزرگ و مطولی بود که اطلاع بر آن برای طالبان به معرفت و شناسائی کتاب لازم بود. در خاتمه مطلبی که بسیار ضروری است متذکر میگرددیم:

و آن اینکه برخی از مؤلفان (و شاید تذکره نویسان؟) چنین تصور کرده اند که رازی را دو حاوی است یکی بنام «حاوی کبیر» دیگری «حاوی صغیر» در صورتیکه چنین نیست، بلکه رازی را فقط یک حاوی بیش نیست. اما «حاوی صغیر» که بنام «حاوی لعلم التداوی» است تألیف محمود بن الشیخ الربانی صائن الدین الیاس شیرازی از پزشکان متأخر میباشد، که بنام «حاوی صغیر» معروف گردیده است و بدبختانه گاهی بنام حاوی رازی در دست اشخاص ردوبدل میگردد و کسانی که بصیرت ندارند، آنرا باسم حاوی رازی میخوانند.

۱- این نوع دردها را در قدیم طواعین (جمع طاعون) می گفتند و منظور از طواعین در آید و سرخک عوارض حاصله از آنها در نادر بود.

مقصود از آن روزهای قبل از بهبود و یا سرک در بیماری بود. ۲- Crise

۳- Matières médicales

مقصود از داروهای مفرد در طب قدیم جمیع مواد مأخوذه از حیوان و نبات و معدن بود که در طبیعت وجود دارد، بدون آنکه با چیزی ترکیب و استزاج و اختلاط یابد (حیوانی و نباتی و معدنی) و هر ده داروهای مفرد را بایکدیگر مخلوط و سمزوج و مرکب می نمودند، آنرا داروی مرکب می گفتند که از چند داروی مفرد ساخته و پرداخته می شده است، در میان باداروهای مفرد و مرکب را قرابادین یا اقرابادین (علم تداوی = Thérapeutique) می نامیدند.

حاوی مرزبور در پنج مقاله است بشرح زیر :

مقدمه ؛

مقاله اول - در بیان بیماریها که مشتمل بر یکصد و بیست پنج باب است ؛

مقاله دوم - در تبها که مشتمل بر بیست و هفت باب است ؛

مقاله سوم - در بیماریها و علل ظاهره در اعضاء بدن که مشتمل بر یکصد و پنج

باب است ؛

مقاله چهارم - در بیان داروهای مفرد که بترتیب حروف تهجی است ؛

مقاله پنجم - در بیان داروهای مرکب و کیفیت استعمال و ترکیب آنها که

مشتمل بر پنجاه باب است .

در خاتمه اضافه می‌نمائیم برای شناسائی کتاب حاوی مدت‌ها وقت لازم است ، که بتوان مطالب این کتاب را بررسی و بعلاوه نسخ متعدده خطی آنرا با یکدیگر مقابله نمود ، تا آنکه ارج و مقام آن معلوم و موضوعات آن با موازین اسروزی مقایسه گردد و نتیجه^۱ بتوان قضاوت صحیح در آن نمود ، که خوشبختانه نظر بالا با حاوی چاپ حیدرآباد (دکن - هندوستان) نسبة^۲ عملی گردیده است .

۲- کتاب المنصوری (= کتاب المنصوری فی الطب الی منصور بن اسمعیل و یحتوی علی عشر مقالات = الکناش المنصوری عمله لمنصور بن اسدقراة والی خراسان = کتاب المنصوری فی الطب عشر مقالات = کتاب المنصوری الفه لالامیر منصور بن اسحق بن اسماعیل بن احمد والی خراسان و تحریر فی الاختصار و الایجاز مع جمیع لجمل و جوامع و نکات و عیون من صناعة الطب علمها و عملها و هو عشر مقالات) .
این کتاب در ده مقاله است که مشتمل بر شناسائی اسزجه^۱ مختلفه بدنهای آدسی و اخلاط غالبه بر آنها و دلائل مختلفه جامع از علم فراست^۱ و نیروهای خوراکی

۱- مقصود از علم فراست آن است که در آن از خلق به خلق و اخلاق می‌پزند . یعنی

از شکل چشم و گوش و بینی و فاصله ابرو و سایر قسمت‌های صورت و دست و پا و سینه صفات و اخلاق آدسی را حدس می‌زدند .

و داروها و بهداشت و زینت اعضاء و تدبیر بهداشت مسافری و شکسته بندی و زخمها و سمهای حشرات و بیماریها از سر تا پا و تهیاست. این ابی اصیبعه مقاله دیگری به کتاب اضافه نموده که در اسور طبیعی است.

این کتاب از سولات بسیار مهم رازی است که بنامهای «منصوری» و «طب منصوری» و «کناش المنصوری» و «المنصوری فی الطب» مشهور و معروف میباشد. رازی این کتاب را برای حاکم ری منصور بن اسحق تألیف نموده است (حکومت منصور بن سالهای ۲۹۰-۲۹۶ هجری قمری بود) و اینکه مورخان تألیف کتاب را بنامهای سایر اسرا سامانیان نسبت داده اند صحیح بنظر نمیرسد (رجوع شود به حواشی و تعلیقات بر چهار مقاله عروضی بکوشش مرحوم علامه قزوینی و آقای دکتر محمد سعید و سولات رازی تألیف نگارنده صفحات ۴۵ تا ۴۸).

جمع مورخان شرق و غرب را عقیده آن است که این کتاب از کتب مطالعه ای برای طلاب علم طب میباشد که ذکر نظرات همه آنان باعث تطویل مقال گردد.

اروپائیان این کتاب را بنام «Traité de Mansouri» یا «Liber medicinalis Almansöris» یا «Ad Almansoreum-Libri» گویند.

کتاب منصوری مکرر بزبان لاتینی ترجمه شده که بهترین آن توسط ژرار دو-کرسن (۱۱۱۴-۱۱۸۶ میلادی) بعمل آمده و در سال ۱۵۱۰ میلادی در ایتالیا بچاپ رسیده است.

نسخ متعدد خطی از آن در اغلب کتابخانه های دنیا و کتابخانه های شخصی موجود است. این کتاب با کوچکی حجم از کتب ممتاز است که قریب پانصد سال پس از رازی برای تربیت طبیب بکار میرفته و با کتاب حاوی میتوان گفت تا اوایل دوران تجدد طب اروپا یکی از بهترین و بزرگترین کتب تحصیلی و مطالعه ای بشمار میرفته است.

بعضی از مورخان اروپائی پس از تتبعات فوق العاده که بر روی طب و اطباء

(در دوران تمدن اسلامی و مدتها پس از آن) دانسته و این دور را بر عموم کتب اطباء دیگر ترجیح داده‌اند.

مقاله اول این کتاب که درباره تشریح است بسال ۱۹۰۴ میلادی در لیدن (هلاند) توسط پ. دوکونینگ^۱ در یک مجلد بنام «سه کتاب تشریح عرب» چاپ شده است (مأخوذ از منصوری رازی و ملکی اهوازی و قانون ابن سینا).

بعلاوه قسمتهای مختلفه از آن نیز در عالم پراکنده و منتشر است و خوشبختانه بر حسب عقیده و سلیقه کتاب و نساج تغییراتی در آن داده نشده است.^۲ چنانکه آمد کتاب منصوری در ده مقاله است که هر مقاله مشتمل بر فصول متعدد میباشد.

مقاله نهم کتاب مشتمل بر نود و چهار فصل است. این مقاله همان قسمت از کتاب منصوری است که اروپائیان بدان اهمیت فوق العاده میدهند، که در آن از جمیع امراض از سر تا قدم و درمان آنها را چه طبی و چه جراحی گفتگو می نماید. قسمتهائی از کتاب منصوری بمانند تشریح و منافع الاعضاء و رژیم و غذا و بهداشت و رژیم مسافران و بیماریهای پوستی و زینتی و جراحی و بیماریهای اعضاء و تبها به زبانهای خارجی ترجمه و شرح شده است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به صفحات ۳۰۴-۳۰۶ مولفات و مصنفات ابوبکر محمد بن زکریای رازی تألیف نگارنده، انتشارات دانشگاه شماره ۱۰۰ سال ۱۳۳۹ شمسی).

غیر از ترجمه‌های بالا باید متذکر گردید که :

الف) ابوجعفر علی بن محمد الحشاء در کتاب «مفید العلوم و سبید الهموم» تفسیر واژه‌های پزشکی منصوری رازی را نموده است :

ب) بسال ۱۹۰۱ میلادی دونفر فرانسوی بناسهای ژ. کلن^۳ و م. رنود^۴ متن عربی آنرا با مقدمه‌ای در رباط (مراکشی) بچاپ رسانده‌اند :

۱- P. de Koning

۲- Trois Traités d'Anatomie arabe

۳- G. Collin

۴- M. Renaud

ج) مقاله سوم منصوری بسال ۱۵۳۱ میلادی بزبان ایتالیائی ترجمه و چاپ شده است.

د) ترجمه مقاله نهم آن در سال‌های ۱۴۹۰ و ۱۵۳۴ و ۱۵۴۰ میلادی بترتیب در پادوا^۱ (ایتالیا) و پاریس و بازیلا^۲ بچاپ رسیده، ایضاً در لیون (فرانسه) در سال‌های ۱۴۹۰ و ۱۵۰۱ متن و ترجمه بالا چاپ و قریب نه مرتبه در ونیز (ایتالیا) در سال‌های ۱۴۷۲ و ۱۴۸۳ و ۱۴۹۰ و ۱۴۹۲ و ۱۴۹۷ و ۱۵۰۷ و ۱۵۱۷ و ۱۵۱۸ میلادی ترجمه شده و ترجمه آن با متن عربی در سال ۱۷۷۶ میلادی در هال (آلمان) چاپ گردیده است.

ه) مقاله دهم منصوری با ترجمه آثار دیگری از رازی توسط مدیولانی^۳ در سال ۱۴۸۱ میلادی ترجمه و بسال‌های ۱۵۰۰ و ۱۵۱۰ و ۱۵۴۴ میلادی بترتیب در برلین و لیون و بال (سوئیس) چاپ شده است. | برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح حال و مقام محمد زکریای رازی (طهران ۱۳۱۸ شمسی) و مؤلفات و مصنفات طبی رازی (طهران ۱۳۴۱ شمسی) تألیف نگارنده].

در خاتمه متذکر می‌گردیم: کتاب طبی دیگری بنام «کفایه منصوری» که به زبان پارسی و تألیف منصور بن محمد بن یوسف بانضمام «رساله چوب چینی» می‌باشد، که در هندوستان بچاپ رسیده است.

۳- کتاب المرشد (= کتاب الفصول = الفصول فی الطب) - این کتاب نیز از اهم کتب رازی است. نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و شخصی موجود است. نسخه خطی که نگارنده در کتابخانه ملک دیده‌ام در بیست و نه فصل می‌باشد، که در آن از اسطیقات، ترکیب بدن آدمی، مزاجها، هواها، آب و برف و یخ، نیروی غذا و دارو، ورزش، حمام، خواب و بیداری، احتیاج به غذا و طریق استفاده

۱- Padoue = Padova

۲ - Basileae

۳ - Mediolani

نیکوی از آن ، استلاء ، زیادی اخلاط ، مسهل ها ، قی وادویه سقیمه ، دفع ادرار ، دفع سایر فضولات ، شراب ، جماع ، ترکیب داروها ، بیماریها و علل آنها ، علل بیماریهای احشاء (اندرونه) ، نبض ، تنفس ، بحران ، روزهای بحرانی ، اوان و زمان بیماریها ، نضج (بهبود نسبی) و تبها میباشد . در قسمت اخیر یعنی تبها رازی شرح مبسوطی درباره آنها متذکر گردیده است .

کتاب بالا اقتباس از کتاب ابقرط یونانی است .

۴- الطب الملوئی (= طب الملوئی = کتاب الخواص) - رازی این کتاب را برای علی بن وهسودان حاکم طبرستان (مقتول در ۳۰۷ یا ۳۰۴ هجری قمری) تألیف نموده است .

رازی در این کتاب یک دوره بیماری شنائی را آورده است .

نسخ خطی آن در اغلب کتابخانه ها موجود است .

چنانکه از نام کتاب برمیآید رازی این کتاب را برای پادشاهان و فرمانروایان تألیف نموده است .

رازی در ابتدای این کتاب از بسیاری از مؤلفات خود منجمده حاوی نام میبرد . از این رو معلوم میشود که وی حاوی را بطور قطع تهیه و تنظیم نموده ، ولی به تدریس آن نپرداخته که معروف چنین شده است . نه حاوی پس از وی توسط ابن العمید و شاگردان رازی تنظیم و ترتیب یافته ، بنابراین قول بالا چندان معتبر نمی باشد .

۵- من لا یحضره الطبیب (= کتاب الی من لا یحضره الطبیب) - چنانکه از اسم این کتاب مستفاد میگردد ، کتاب برای عموم مردم در موقع عدم دسترسی بطبیب میباشد . نسخ خطی فراوان از آن در کتابخانه های دنیا و شخصی موجود است .

قبل از رازی عیسی بن ساسه تألیفی بنام « من لا یحضره الطبیب » برشته تحریر در آورده است .

نام دیگر این کتاب « طب الفقراء » است .

نسخه خطی که در کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) دیده‌ام مشتمل بر بیست و پنج باب است که یک دوره بیماری شناسی و درمان آنهاست. کتاب من لایحضره الطبیب مکرر بچاپ رسیده است (رجوع شود به صفحات ۶۶ تا ۷۲ مولفات و مصنفات رازی تألیف نگارنده). ترجمه‌ای از کتاب بالا در کتابخانه ملی ملک (شماره ۵۱۸) دیده‌ام، که مترجم آن علاءالدین محمد طبیب در زمان شاه سلیمان صفوی است، که بنام «تحفه سلیمانیه» می‌باشد.

۶- کتاب الجدری والحصبة (= مقاله فی الجدری و الحصبة) - این کتاب معتبرترین یا یکی از معتبرترین آثار رازی است و از نظر آنکه رازی در آن دو بیماری آبله و سرخک را برای اولین بار تشخیص افتراقی^۱ داده بی اندازه معتبر می‌باشد، مضافاً بدانکه آبله و سرغان^۲ را نیز متذکر گردیده است.

از نظر تاریخ طب این کتاب در میان کتب طبی دنیا درباره بیماریهای واگیری از بزرگترین آنهاست، بجهت آنکه رازی با کمال دقت و سادگی و تحقیق در دو بیماری آبله و سرخک را شرح و فرق بین آنها را بیان داشته است.

کتاب آبله و سرخک در سیزده فصل می‌باشد که در این سیزده فصل از علت بروز آبله، افرادی که استعداد گرفتن آبله را دارند، علامات، اعراض، خویشی-داری (تحفظ) از آبله، موادی که بیرون زدن آبله را تسریع نماید، توجه به چشم و جگر و بندها و گوش‌ها، موادی که پختگی آبله را تسریع دهند، خشک کردن دهان، موادی که پوسته‌ها را خشک کند، موادی که آثار آبله را بزدايد، دستور غذای بیمار آبله‌ای و سرخکی، دستور مزاج آبله‌ای و سرخکی، آبله و سرخک بی خطر و خطرناک بحث شده است.

کتاب آبله و سرخک تحقیقاً بر اساس تجارب و ملاحظات شخصی رازی است.

نه بیماران را عمیقاً معاینه نمود و نتیجه تجارب بسیار دانشمندانه خود را بر روی کاغذ آورده و اولین کتابی است که از بیماریهای عفونی بحث شده است.

اول دفعه این کتاب توسط ژ. والا^۱ و نژیا بسال ۱۴۹۸ میلادی در شهر ونیز به لاتین تحت عنوان «طاعونی»^۲ و سپس بسال ۱۵۴۸ توسط و. ژ. گوپیل^۳ به یونانی و بسال ۱۵۵۸ لاتینی آن توسط کلن^۴ (در شهر پواتیه فرانسه) و ایضاً توسط ژ. پوله^۵ بسال ۱۷۶۳ بزبان فرانسوی و آنگاه بسال ۱۷۶۶ توسط مد^۶ و جان چنینک^۷ بزبان انگلیسی در انگلستان و در ۱۸۴۸ از طرف انجمن سیدنهام^۸ توسط گرین هیل^۹ و بسال ۱۸۶۶ ترجمه لاتینی آن در لندن تجدید چاپ و در سال ۱۸۷۲ اصل رساله عربی در بیروت توسط وان دیک^{۱۰} چاپ و در سال ۱۹۱۱ توسط ک. اپیتس^{۱۱} به آلمانی ترجمه گردیده است.

بصورت خلاصه این کتاب قریب چهل مرتبه در شهرهای بال^{۱۲} (سوئیس) و گوتینگن^{۱۳} (آلمان) و لندن و پاریس چاپ گردیده است.

ترجمه فارسی و متن عربی آن بسال ۱۳۴۴ بمناسب جشن هزار و یکصدمین سال تولد پزشک نامدار ایرانی توسط نگارنده این کتاب به چاپ رسیده است.

۸- کتاب التقسیم والتشجیر (= تقاسیم العلل = کتاب فی التقسیم والتشجیر) - این کتاب مشتمل بر جمیع علل و تقسیمات بیماریها از سرتا پا میباشد که بشکل طبقه بندی تنظیم گردیده است.

۱- J. Valla Venezia

۲- J. Jaques Goupyl

۳- J. Paulet

۴- Jean Channing

۵- Greenhill

۶- K. Opitz

۷- Göttingen

۲- De Pestilentia

۴- Collin

۶- Mead

۸- Seydenham

۱۰- Van Dyck

۱۲- Bäle

نسخ خطی فراوان از آن در کتابخانه‌های عالم و شخصی موجود می‌باشد.

کتاب دیگری در تذکره‌ها تحت عنوان «کتاب تقسیم الاسراض و اسبابها و علاجاتها علی الشرح» دیده می‌شود، که بنظر میرسد کتاب بالاباشد.

۸- کتاب اقربا بآذین (= القربا بآذین الکبیر = کتاب اقربا بآذین و التحریر علی المجسطی) - چنانکه از اسم کتاب برمی‌آید این کتاب در اصول تداوی است.

نسخه خطی از این کتاب فراوان است.

در نسخه خطی که در کتابخانه سلک دیده‌ام. کتاب مشتمل بر شصت و دو باب می‌باشد، که از جمیع داروهای درمان کننده بیماریهاست.

کتاب دیگری بنام «القربا بآذین الصیغر» (= کتاب الاقربا بآذین المختصر = کتاب فی هیة المفاصل اقربا بآذین)، که بنظر میرسد مختصر کتاب بالاباشد.

۹- کتاب الحصى فی الکلی و المثانه (= کتاب فی تولد الحصى = مقاله فی الحصى فی الکلی و المثانه) - چنانکه از اسم کتاب مستفاد می‌گردد موضوع آن «کتاب سنگ کلیه و مثانه» است که در آن از علل و اسباب و جمیع علائم و آثار و دوره بیماری و تقدیمه المعرفه و سایر مسائل مربوط به سنگ مثانه و کلیه و معالجه آنها را بیان شده است.

نسخ خطی از این کتاب در کتابخانه ای دنیا و شخصی موجود است. بعلاوه بسال ۱۸۹۶ میلادی توسط پ دو کونینک^۱ در شهر لیدن (هلند) به فرانسه ترجمه گردیده است.^۲

۱- کتاب القولنج (= کتاب فی القولنج) - چنانکه از اسم کتاب مستفاد می‌گردد درباره قولنج است.

باید دانست لفظ قولنج ما خود از کلمه قولون (Colon) است و همان است که بزبان فرانسوی (Colique) گویند و در اصطلاح طب قدیم این کلمه به دردهائی

۱- P. De Koning

۲- Traité sur le calcul dans les reins et dans la Vessie

که در قولون ها و اسعاء و احشاء و دردهای ناشی از سنگ کلیه و سنگ مراره (زهره) و دردهای کلیوی و کبدی و امثال آنها اطلاق می شده است.

نسخ خطی آن فراوان است. نسخه خطی که در کتابخانه ملی ملک دیده ام مشتمل بر هیجده باب است. که در مورد علل و اسباب و علامات و مدت و درمان قولنج می باشد.

کتاب دیگری بنام «القولنج الصغیر» (= مقاله فی القولنج الحار) در تذکره ها آمده است. که احتمال دارد مختصر همان کتاب یا مقاله ای علی حده باشد.

۱- کتاب اوجاع المفاصل (= فی النقرس و اوجاع المفاصل = کتاب اوجاع المفاصل. کتاب فی علی المفاصل و النقرس و عرق النساء) - کتاب بالا در نقرس و درد بندها است. رازی در ابتدای کتاب گوید: «... که چون نعمت و مرحمت امیر تمام حال من گردید لذا بر حسب اسر سید و بزرگ خود منصور فرزند امیر نجیب بن - نجیب این کتاب را تألیف نمودم». احتمال دارد این شخص همان منصور بن اسحق باشد.

نسخه خطی از کتاب بالا را تحت عنوان «فی اوجاع المفاصل و علاجها» در کتابخانه ملی ملک دیده ام که مشتمل بر بیست و یک باب است که در آن از علل و تولید و تقسیمات و علامات و درمانهای درد بندها می باشد.

ابن ابی اسبغ در کتاب خود از کتابی بنام «کتاب صغیر فی وجع المفاصل» اسم میبرد. که احتمال دارد با کتاب بالایی باشد.

۲- کتاب السکنجبین ۱ = کتاب فی منافع السکنجبین = مقاله فی السکنجبین و منافع و مضاره - این کتاب در باب منافع و مضار سکنجبین است.

۳- کتاب دفع مضار الاغذیه (= دفع مضار الاغذیه = کتاب منافع الاغذیه و دفع مضارها) - این کتاب در باب منافع غذاها و آشامیدنیها و دفع مضار آنهاست. رازی در مقدمه کتاب گوید که این کتاب را بر دو مقاله مرتب ساختم. مقاله اول

در مضار غذاها و طریقه جلوگیری از زیان آنها و مقاله دوم در قوانین کلی راجع بخوردن و آشامیدن و کیفیت و مضار و زمان آن و امثال ذلک میباشد. این کتاب یک دوره کامل بهداشت غذایی و از شاهکارهای رازی میباشد. این کتاب بسال ۱۳۴۳ شمسی در جشن بزرگداشت رازی در نوزده فصل توسط شادروان دکتر سید عبدالعلی علوی نائینی به پارسی برگردانده شده است :

نسخ خطی متعدد از کتاب بالا در کتابخانه عالم و شخصی موجود است.
 ۱۴- کتاب ما یقدم من الفواکه و الاغذیه و مایوخر (= تقدیم الفواکه قبل الطعام و تاخیر هاضمه = مقاله فیما ینبغی ان ما یقدم من الفواکه و الاغذیه و مایوخر). چنانکه از نام کتاب مستفاد میگردد، موضوع آن در باب ترتیب خوردن میوه ها میباشد. نسخ خطی فراوان از آن در کتابخانه ها موجود است.

در فهرست ابن الندیم و عیون الابناء ناسی از «کتاب فی ترتیب اکل الفواکه» برده شده که بنظر میرسد با کتاب بالا یکی باشد.

۱۵- کتاب ابدال الادویه (= ابدال الادویه = کتاب ابدال = مقاله فی ابدال الادویه) = کتاب مختصری است که در آن رازی بدل و جانشین داروها را بیان داشته است.

از این کتاب نسخ چندی در کتابخانه ها و ترجمه فارسی آن به شماره ۲۳۷۰ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

ترجمه لاتینی ابدال الادویه تحت عنوان *permutatione medicamentorum*

در کتابخانه پادوا (ایطالیا) بشماره ۱۱-۲۳۷ موجود است.

۱۶- کتاب الابنه و علاجها (= علاجات الابنه = کتاب فی الابنه و علاجها = کتاب فی الابنه و علاجها و تبیینها) - از عنوان کتاب مستفاد میگردد که در باب درمان ابنه است.

۱۷- کتاب الادویه الموجوده لکل مکان (= الادویه المسهله الموجوده فی کل مکان) - از عنوان این کتاب برمیآید که درباره داروهای موجود در جمیع امکنه است.

۱۸- کتاب هیئة القلب (= فی هیئۃ القلب = کتاب فی هیئۃ القلب) .

۱۹- کتاب الانشیمین (= فی هیئۃ الانشیمین = کتاب فی هیئۃ الانشیمین) .

۲۰- کتاب هیئۃ الصماخ (= فی هیئۃ الصماخ = کتاب فی هیئۃ الصماخ) .

۲۱- کتاب هیئۃ العین (= کتاب فی هیئۃ العین) .

۲۲- کتاب هیئۃ الکبد (= فی هیئۃ الکبد) .

کتابهای بالا در تشریح قلب و انشیمین (خصیتین) و پرده گوش و چشم و کبد است .

۲۳- کتاب الرد علی الجاحظ فی نقص الطب (= ... فی مناقضه الطب - کتاب فی الرد علی الجاحظ فی نقص صناعة الطب) .

۲۴- کتاب الرد علی المناشی فی نقصه الطب (= الرد علی المناشی فی نقصه

الطب - کتاب فی الرد علی المناشی فی مسائله العشر التي رام بها نقص الطب) .

۲۵- فی محنته الطبيب (= رسالة فی محنته الطبيب و کیف ينبغي ان يكون

حالہ فی نفسه و بدله و تجربہ = فی محنته الطبيب و کیف ينبغي ان يكون - کتاب

فی امتحان الطبيب - رسالة فی محنته الطبيب و کیف ينبغي ان يكون حاله فی نفسه

و بدله و سيرته و ادبه - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که درباره آئین و

سنت پزشکی است .

۲۶- فیها جرى بين الرازي و جرير الطبيب ؛ (= کتاب الرد علی جرير الطبيب

۱ - Testicules

۲- ابو عثمان عمرو بن بحر بن فرارة الكناني البصري (۱۶۰ - ۲۵۵ هجری) مؤلف

کتاب چند در علوم مختلفه است . که مهمترین آنها « کتاب الحيوان » و « کتاب النوادر » و « کتاب

البيان والتبيين » و « کتاب القول فی البغال » (Livre de Mutet) است که سال ۱۹۵۵ میلادی

در مصر بچاپ رسیده است .

۳- ابو الحسن علی بن عبدالله از مشاهیر شعرای عرب و قریب العید بارازی است .

۴- جریر الطیب از پزشکان معاصر رازی .

فیها خالف فیه من امر التوت الشامی^۱ بعقب البطیخ^۲ = فیهاجری بینہ و بین جریر الطیب
فی التوت عقیب البطیخ = مقالہ ابان فیها خطا جریر الطیب فی انکار شورتہ علی الامیر
احمد بن اسمعیل^۳ فی تناول التوت الشامی علی اثر البطیخ فی حالہ و ایضاً عذرہ
فیها).

۲۷- کتاب فی العللہ التي لها تحدث الورم من الزكام فی رؤس بعض الناس
(= فی العللہ التي تحدث الورم والزكام فی رؤس الناس وقت الورد = کتاب فی العللہ التي
لها تحدث النوم من الزكام فی رؤس بعضی الناس شمیمها بالزكام) - این رسالہ بنام
«رسالہ شمیم» است. نسخہ خطی آنرا در کتابخانہ ملک در مجموعہ ای بشمارہ ۵۷۴
کہ مشتمل بر پنجہ و چہار از صفحات بقطع رحلی است، دیدہ ام. ایضاً رسالہ ای بنام
«فی التحفظ من النزلة» در کتابخانہ آصف اسلامبول موجود است. این رسالہ گرچہ از نظر
حجم بسیار کوچک، ولی از نظر معنی و مقام بسیار ارجمند است، چرا کہ رازی برای اولین
بار موضوع بالا را کہ یک امری حساسیتی (Allergie) است بیان داشت.

در نسخہ بیرونی و عیون الانبا دو عنوان دیگر بنامہای «مقالہ فی العللہ التي
من اجلها يعرض الزكام لابی زيد البلخي»^۴ فی فصل الربيع عنه شمه الورد» و «فی النزلة»
التي كانت تعري ابافيد» (وقت الورد) آمده است.

شہید بن الحسین البلخی بہ محمد زکریا نامہ ای نوشتہ و از او علت عارضہ در نام

۱- توت شامی = شاه توت

۲- خربوزہ = Melon

۳- احمد بن اسمعیل (سومین پادشاہ ساسانی ۲۹۵-۳۰۱ هجری).

۴- ابوزید بلخی از علماء علم کلام و قریب العصر رازی میباشد. بعضیہا اورا اشتباہاً

استاد رازی در فلسفہ دانستہ اند. وفات بلخی بسال ۳۵۰ هجری (= ۹۶۱ میلادی)

یعنی سی سال پس از رازی است. بنابراین بایکدیگر ہم عصر بودہ اند.

۵- ابوفید مورج سدوسی از علمای نحو و شاکرد خلین بن احمد معروف میباشد و باراری

زباناً تفاوت دارد.

را در فصل بهار در موقع بوئیدن گل سرخ را خواسته است . . .

رازی جواب این موضوع را برای وی بیان میدارد .

۲۸- فی استفراغ المغموسین قبل النضج (= فی وجوب الاستفراغ فی اوائل الحمیات) - از عنوان کتاب بالا چنین مستفاد میگردد که رازی را عقیده آن بوده نه در تبها قبل از نضج باید استفراغ ماده بعمل آید .

۲۹- فی تبرید الماء (= فی تبرید الماء علی الشلج و تبرید الماء یتبع الشلج = فی الماء المبرد بالشلج والمبرد علی الشلج = فی تدبیر الماء و الشلج = فی الماء المبرد علی الشلج المبرد من غیران یطرح الشلج والذي یغلی ثم یرد فی الجلید و الشلج) - عنوان این رساله در بیان تبرید آب بر یخ و یاسرد نمودن آب، که در آن یخ بگذارند سیباشد .
۳۰- فی العلل التي لها زعم بعض الجهال ان الشلج يعطش (فی العلل التي لها زعم جهال الأطباء ان الشلج يعطش = فی الشلج وقول بعض الجهال انه يعطش = فی العلل التي لها زعم الجهال ان الشلج يعطش) - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که رازی عقیده بعضی از پزشکان را که برف تشنگی میآورد رد نموده است .

۳۱- فی العلل القاتله لعظمها والقاتله لعظمها والقاتله لظهورها بغته (= فی العلل القاتله لعظمها و القاتله بظهورها بغته = کتاب العلل القاتله = فی العلل القاتله لعظمها والقاتله لظهورها بغته مما لا یقدر الطیب علی صلاحها وعذره فی ذلك) - از عنوان رساله فوق برمیآید که در باب بیماریهای کشنده فوری است .

۳۲- فی سبب قتل ریح السموم اکثر الحیوان (= فی العلل الموت الوحی من السموم)

۱- استفراغ در اصطلاح قدما دفع ماده زیادی و مضره از بدن بوسیله قی و اسهال و فصد و غرق و ادرار و امثال آن بوده = Evacuation

۲- نضج مرحله وسطای بیماری (= Amélioration) سیباشد . مرحله اول بیماری همان ابتداء مرض و مرحله دوم نضج و مرحله سوم بحران (= Crise) است که یا به بهبود و یا بمرگ منتهی میگردد .

۳- تند و سریع

کتاب السبب فی قتل ریح السموم = مقاله فی السبب فی قتل ریح السموم لا کثر الحیوان) -
 این رساله یک مقاله است که رازی از سموم سریع الاثر که باعث مرگ حیوان میشود
 گفتگو می کند. نسخه خطی این رساله (یا مقاله) که در بیست و چهار سطر میباشد
 و از نسخ کمیاب بنظر میرسد چندی قبل در کتابخانه دانشمند فقید محمد علی تربیت
 دیده ام و در سال ۱۳۱۸ شمسی عین آنرا در کتاب «شرح حال و مقام محمد زکریای
 رازی و ایضاً در کتاب «مولفات و مصنفات رازی» تألیف نگارنده انتشارات دانشگاه
 شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ (صفحات ۱۲۱ و ۱۲۳) گراور نموده ام.

۳۳- اطعمه المرضى (= رساله فی اطعمه المرضى) - این کتاب در باب غذا و
 خوراک بیماران است. نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره ۲۴۳/۹
 موجود است.

۳۴- کتاب الفالج^۱ (= کتاب فی الفالج) - عنوان کتاب میرسانده ده در باب
 فالجهاست.

۳۵- کتاب الملقوه^۲ (= کتاب فی الملقوه) - از عنوان کتاب مستفاد میگردد که
 درباره فالج عصب صورت است.

۳۶- فی ان الحمیه المفرطه تضر بالابدان (= فی ان الحمیه المفرطه ضاره بالاصحاء
 = فی ان الحمیه المفرطه تضر بالابدان) - کتاب فی ان الحمیه المفرطه والمبادره الی
 الادویه والتقلیل من الاغذیه لایحفظ الصحه بل یجلب الامراض) - منظور رازی آن
 بوده که پرهیز فوق العاده به بدن ضرر میرساند.

نسخه خطی این کتاب تحت عنوان «کتاب فی ان الحمیه المفرطه والتقلیل
 من الاغذیه والاستکثار من الادویه الضاره بالاصحاء» در کتابخانه اباصوفیه استانبول
 موجود است.

۳۷- فی ان اللطین المنتقل به فیه منافع (= مقاله فی ان اللطین المنتقل به

فیه منافع الفقہ الاہلی حازم القاضی) - بنظر میرسد متنقل صحیح باشد. رساله بالا در باب ساختن نقل ها از گل میباشد، چرا که در قدیم با بعضی خاک ها مثل خاک نیشابوری (و خراسانی) برای بیمار به نقل هائی تهیه می نمودند (الطین الخراسانی، الطین النیشابوری، الطین الاکل). .

۳۸- فی تعطیت السمک والعله فیه (- فی علة تعطیت السمک - فی العله التي لها صار السمک الطری معطشا) - از عنوان رساله چنین مستفاد میگردد که بچه عدت خوردن ماهی تشنگی می آورد .

۳۹- کتاب فی الخریف والربيع (- فی العله التي لها صار الخریف ممرضا - کتاب الخریف و الربیع - مقاله فی العله التي لها صار الخریف ممرضا و الربیع بالخذ علی ان الشمس فی هذین الزمانین فی مدار واحد منقها لبعض الکتاب) - از عنوان رساله بالا چنین بر می آید که رازی را عقیده آن بوده که در پائیز بیماری زیادتر و انتشارش شدیدتر است .

۴۰- فی ان الطیب الحاذق لیس عون قدر علی ابراء جمیع العلل وان ذلک لیس فی الواقع (- البشر - کلمات فی ان الطیب الحاذق لا یقدر علی ابراء جمیع العلل) - از عنوان رساله بالا معلوم میشود که رازی را عقیده آن بوده که طیب حاذق قدرت بهبود بخشیدن جمیع بیمارها را ندارد و این امر از نیروی پزشکی و بشر دور است .

۴۱- کتاب فی التلطف فی ایصال العلل الی بعض شهواته (- فی انه ینبغی للطیب ان یتلطف لا یصل الناس الی شهواتهم - مقاله فی ان جهال اطباء یشددون علی المرضى فی منعهم من شهواتهم وان لم یکن بالانسان کثیر مرض جهلاً و جزافاً) - از عنوان کتاب فوق چنین معلوم میگردد که بعضی مردم پست و عوام رجوع بطیب را ترک کرده و از او مذمت می کنند ولو آنکه طیب حاذق باشد .

۴۲- فی العلمہ الّتی یذمّ لها بعض الناس و عوامہم الطیب و ان کان حاذقاً
(= فی العلمہ الّتی لها ترک (بعض) الناس و رعاعہم الطیب و ان کان حاذقاً = کتاب
فی ان بعض الناس ترک الطیب).

۴۳- فی العلمہ الّتی من اجلها صار ینجح جہال اطباء و العوام و النساء فی المدن
فی علاج بعض الامراض اکثر من العلماء و عذر الطیب فی ذلک (= فی العلمہ الّتی
لها ینجح جہال اطباء و العوام و النساء اکثر من العلماء = رسالہ لم صار جہال اطباء
و النساء فی المدن اکثر من العلماء) - از عنوان دو رسالہ بالا چنین معلوم میگردد
کہ رازی علت مراجعہ مردمان پست و عوام را بہ طیب و لو آنکہ حاذق باشد و
توفیق و پیشروی اطباء جاہل و مردم عوام و زمان در مورد درمان مردم را بیان
میدارد .

۴۴- خطاء غرض الطیب .

۴۵- اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس (= اختصار کتاب نبض الکبیر) .

۴۶- اختصار کتاب حیلۃ البرء لجالینوس (= تلخیصہ حیلۃ البرء . اختصار

کتاب جالینوس فی حیلۃ البرء) .

۴۷- تلخیصہ لکتاب العلل و الاعراض لجالینوس (= تلخیصہ للعلل و الاعراض

= تلخیصہ لکتاب العلل و الاعراض) .

۴۸- تلخیصہ لکتاب العلل المواضع الالامہ (= تلخیصہ للاعضاء الالامہ

تلخیصہ لکتاب المواضع الالامہ = تلخیص کتاب الاعضاء الالامہ لجالینوس) .

کتابهای شماره ۴۵ تا ۴۸ تلخیصهای مولفات جالینوس است .

۴۹- تفسیر کتاب جالینوس لفصول ابقرط (= تلخیصہ لفصول ابقرط

تفسیر کتاب تفسیر جالینوس لفصول ابقرط = فی تفسیر کتاب جالینوس لفصول ابقرط) -

کتاب بالا تفسیری است بر تفسیر جالینوس بر فصول ابقرط .

۵- فيما لا يلصق مما يقطع من البدن و ان صغر و ما يلصق من الجراحات و ان كبر (= فی العله التي لها صار متبري من البدن لا يلصق به = رساله فيما لا يلصق مما يقطع من البدن - كتاب فی العله التي لها صار متي انقطع من البدن شبي حتى يتبرأ منه انه لا يلتصق به وان كان صغيراً ويلصق به من الجراحات العظيمة القدر غير المتبرئة ما هو اعظم في ذلك كثيراً) - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که رازی را عقیده آن بوده که بعضی از قسمتهای بدن با آنکه کوچک و خرد باشند، ممکن نیست آنها را بپزند و بخیه کنند، در صورتیکه برخی دیگر وجود دارند که با بزرگی ممکن است پیوند بعمل آید.

۶- رساله فی العله التي لها لا يوجد شراب يفعل فعل الشراب الصحيح بالبدن (= فی انه لا ينوب عن المسكر - رساله فی انه لا يوجد شراب غير مسكر يفعل بجميع افعال الشراب المسكر فی البدن) .

۷- كتاب كيفية الاغتذاء (= كتاب فی كيفية الاغتذاء و هو جوامع ذكر الادويه المعينه) .

۸- فی الاسباب المميلة لقلوب الناس عن افاضل الاطباء الى اخسائهم (= مقاله) فی الاغراض المميلة لقلوب كثير الناس عن افاضل الاطباء الى اخسائهم - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که مردم و عوام الناس از اطباء دانشمند روی میکردانند و باطباء غیر عالیم و متوسط میپردازند .

۹- رساله فی الجبر و كيف يساق اليه و علامته الحق فيه (= رساله فی الجبر فی الجبر و كيف يسكن المدوم علامته الحرفية والبرد) - در شکسته بندی است . ابن جلدج اندلسی در کتاب خود آورده است . . . و الف فی الجبر والخلق كتاباً .

۱۰- فی ان العله التي يسهلها بعضها اعسر تعرفاً وعلاجاً من الغليظة (= . . . اعسر تعرفاً من الغليظة فی بعضها وعلاجاً وغير ذلك) - رازی را عقیده آن بوده که بعضی اوقات بیماریهای آسان تشخیص و علاجشان مشکل تر از بیماریهای سخت است .

۵۶- کتاب تقسیم الامراض و اسبابها وعلاجاتها علی الشرح (= کتاب تقسیم الامراض و اسبابها وعلاجاتها) - درباره تقسیم بیماریها و علل و درمان آنها . نام دیگر این کتاب «تقسیم العلل» یا «تقاسیم العلل» است .

۵۷- کتاب المشجر فی الطب علی طریق کناش^۱ (= کتاب الممتحن فی الطب علی سبیل الکناش) .

۵۸- فی العلل المشکله (= فی العلل المشکله و عذر الطیب) .

۵۹- کتاب الباه (= کتاب فی الباه یبین فیه المزاج و منافع الباه و مضاره) در یک مقاله - موضوع کتاب بالا در باه است . نسخه خطی آنرا در کتابخانه ملک در هشت صفحه چهل و یک سطر رحلی بنام «اسر الباه و باهیه» که مشتمل بر سیزده فصل میباشد دیده ام .

ایضاً ابن ابی اصیبعه نامی از کتابی تحت عنوان «کتاب الزیادة التي زادها فی الباه» آورده است .

۶۰- فی السكر (= کتاب فی الشراب المسکر = کتاب السكر؟ مقالتان) در دو مقاله .

۶۱- رساله فی التعری و التدثر [= فی العلل التي (لها) يدفع الحرسرة بالتکثف و مرة بالتدثر] .

۶۲- کتاب ما یعرض فی صناعة الطیب .

۶۳- کتاب المنقرس^۲ و عرق المدينی^۳ (= کتاب المنقرس و العرق المدينی) .

۶۴- الصيدله (= کتاب الصيدله فی الطب) - در داروسازی است .

۶۵- المدخل الی الطب (= کتاب المدخل الی الطب) - نسخ خطی از آن در کتابخانه های پاریس و مادرید وجود دارد .

۲- Goutte

۱- مجموعه یا فورمولر طبی = Formulaire

۳- هیوک = رشته = Filaire de Médine

- ۶۶- فی شرف العین (= کتاب فی فضل العین علی سائر الحواس) .
- ۶۷- کتاب جمع فیہ الاعمال بالجدید (= کتاب فی العمل بالجدید و الجبر) - در عمل جراحی با چاقو و شکسته بندی .
- ۶۸- کتاب الکبیر فی العطر والانبجات و الادھان - در عطر و روغنهای معطر
- ۶۹- کتاب اثبات الطب .
- ۷۰- کتابان فی التجارب - نسخه خطی این کتاب را در کتابخانه ملی ملک و مرحوم دکتر غنی دیده‌ام که درسی باب و یک دوره کامل علم الامراض است .
- ۷۱- فی الفصد - نسخه خطی این کتاب را در کتابخانه ملی ملک و مجلس شورای ملی دیده‌ام که در ده باب است .
- ۷۲- فی النقرس .
- ۷۳- فی العلل التي صار النائم يعرق اکثر من اليقظان - عنوان رساله مزبور آنست که شخص خواب از بیدار بیشتر عرق می‌کند .
- رساله دیگری در کتابخانه شادروان محمد علی تربیت تحت عنوان «مقاله لابی بکر محمد بن زکریا فی انه لما ذایحس النائم من البرد ما لایحس اليقظان» دیده‌ام .
- ۷۴- کتاب الفاخر (= کنش الفاخر) - نسخ خطی از این کتاب در کتابخانه های عالم موجود است . من جمله دو نسخه خطی در کتابخانه ملی ملک وجود دارد که مشتمل بر دو مقاله میباشد .
- ۷۵- رساله فی صناعة الطب و وصفها وتمییزها .
- ۷۶- برء الساعه - این کتاب از مولفات سفیده رازی است که باسم قاسم بن- عبیدالله وزیر در سالهای ۳۱۲ یا ۳۱۳ هجری تألیف نموده است . بر حسب عقیده بعضی از مورخان آخرین اثر رازی است .
- متن عربی آن در سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۳۶ میلادی در بیروت و مصر بچاپ رسیده است .

این کتاب دو مرتبه بفارسی ترجمه شده و ترجمه نیکوتر آن توسط میرزا سید احمد بن محمد حسین حسینی الشریف تنکابی حکیمباشی فتحعلیشاه از منسوبین محمد مؤمن صاحب «تحفه حکیم مؤمن» بعمل آمده و در تهران در سالهای ۱۲۸۸ توسط میرزا سید محمد رضی طباطبائی سمنانی و در سالهای ۱۲۹۷ و ۱۳۰۴ هجری توسط سید محمد طبیب فرزند سید احمد با رساله «اسهالیه» و «مطلب السؤال» و در سال ۱۳۲۶ خورشیدی از طرف روزنامه «ستاره غرب» با قطع کوچک و در سال ۱۳۳۳ هجری (بدستور آقا میرزا علی آقا شیرازی فقیه و طبیب دراصفهان) و ترجمه آن بزبان هندوستانی در سال ۱۳۰۸ هجری (توسط قطب شاه) در اکنهو و ترجمه فرانسه آن با اصل عربی تحت عنوان «سعالجه در یک ساعت»^۱ در سال ۱۹۰۴ میلادی توسط پ. گیگک^۲ در پاریس بطبع رسیده است.

نسخ خطی این کتاب در جمیع کتابخانه های دنیا و کتابخانه های شخصی موجود است.

متن عربی «برء الساعه» در بیست و سه باب است. اما ترجمه آن در سی باب میباشد، یعنی مترجم هفت باب بدان اضافه نموده است. این کتاب یک دوره درمان فوری بیماریها از سر تا پا است.

۷۷- فی علاج العین بالحدید (یک مقاله).

۷۸- فی الادویه العین وعلاجها (= رساله فی الادویه العین وعلاجها و مساواتها

و ترکیب الادویه لما یحتاج الیه من ذلک) - این رساله را رازی برای شاگردش یوسف بن یعقوب تالیف نموده است.

۷۹- سرالطب.

۱- La Guérison à une heure

که ترجمه آن صحیح نیست، بدین معنی که مترجم بجای آنکه درمان فوری ترجمه نماید درمان در یک ساعت ترجمه نموده است.

۲- P. Guigues

۸- رساله فی ان العلل المستکمله التي لا يقدر الاعلاء (ل) ان يعبروا عنها
و يحتاج الطبيب الى لزوم العلیل و الى استعمال بعض التجربه لاستخراجها والوقوف
عليها وتحير الطبيب .

۸۱- فی المذاقات ؟ (رساله) .

۸۲- فی البهق^۱ و البرص^۲ (مقاله ...) (بهک و پیس) .

۸۳- فی الحركة الکائنه فی الاحليل والمثانه (مقاله ...) .

۸۴- فی البواسير^۳ و الشقاق^۴ فی المتعده^۵ (مقاله ...) .

۸۵- فی الاعلال الحادثه علی ظاهر الجسد .

۸۶- فی الزکام والنزله و امتلاء الراس ومنع النزله الى الصدر والريح التي
تسد المنخرين ومنع التنفس بهما (مقاله ...) - احتمال دارد این کتاب با «رساله
شمیه» یکی باشد .

۸۷- کتاب فی الدواء المسهل^۶ و المقي^۷ .

۸۸- فی الحمام و منافع و مضاره .

۸۹- فی العلل التي لها يحرق الثلج و يقرح (يفرح) .

۹۰- فی الرياضه^۸ (کتاب ...) .

۹۱- منافع الاعضاء^۹ (کتاب ...) .

۹۲- صفات البیمارستان .

۹۳- طب الفقراء - ابن ابی اصیبعه علاوه برآنکه ضمن کتاب «من لا یحضره

۱- Naevi

۲- Vitilligo

۳- Hémorroïdes

۴- Fissure anale

۵- Anus

۶- Purgatif

۷- Vomitif

۸- مقصود از ریاضت ورزش است .

۹- منافع الاعضاء همان وظائف الاعضاء = Physiologie است .

الطبيب» آنرا «طب الفقراء» نام داده درمحل دیگر نیز علیحده آنرا ذکر کرده است.

۹۴- فی اثقال الادویه المركبه (کتاب...).

۹۵- کلام الفروق بین الامراض - نسخه‌ای از این کتاب را در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام که در پنج مقاله است و هر مقاله مشتمل بر چند فصل میباشد. از مطالعه این کتاب معلوم میشود که تشخیص افتراقی بین امراض را معین می‌نماید.

۹۶- الکافی فی الطب (کتاب...).

۹۷- الاغذیه المختصره (مقاله).

۹۸- مقاله فیما سئل عنه فی انه لم صار من قل جماعه من الانسان طال عمره.

۹۹- تذکره مفیده - نسخه خطی آنرا در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام. چه این کتاب از رازی باشد و چه منسوب بوی، الحق نام بسیار نیکوئی بر آن گذارده شده است. این کتاب جمعاً در چهارصد و دوازده باب و یک دوره کامل علم الامراض از سر تا قدم میباشد.

۱۰۰- کتاب طب النفوس (طب الروحانی) - (غرضه فی اصلاح اخلاق النفس) -

این کتاب یکی از کتب بسیار مهم رازی است که ترجمه آن بـزبان فرانسوی (La Médecine spirituelle) است که در آن رازی از مباحث مختلفه حالات روحی آدمی و درمان آنها صحبت میدارد.

بطور خلاصه ابواب و فصول کتاب درباره برتری عقل و از بین بردن غوای نفس و بیان عوارض آن و شناسائی و پیدا کردن انسان عیوب خود را و رفع عیوب خواهی و تکبر و حسد و خشم و دور نمودن دروغ و بخل و مکر و غم و اندوه و حرص و اجتناب از شراب خواری زیاد و بی باکی در جماع و حرص در امور غیر مفیده و اندازه و نگاهداری مال و انفاق آن و دور کردن کوشش زیاد و خستگی که در تحصیل مقام و مراتب دنیوی است و روش و سیرت پسندیده و نیکو و ترس از مرگ و امثال ذلک میباشد.

ابن جلیجل اندلسی در کتاب تألیفی خود آنرا «طب النفوس» نام نهاده و گوید: که رازی آنرا برای منصور بن اسحاق حاکم ری تألیف نموده است.

نسخ خطی آن در کتابخانه‌های معتبر عالم وجود دارد. بسال ۱۹۳۵ میلادی بسعی و اهتمام شادروان پاول کراوس در مصر در ۹۸ صفحه قطع وزیری باده رساله فلسفی دیگر بچاپ رسیده است.

عده‌ای از مورخان کتاب بالا را ضمن ثبت فلسفی رازی ذکر نموده‌اند. اما چون در این کتاب درمانهائی در باب بیماربهای روانی و روحی وجود دارد. بدین مناسبت آنرا ضمن کتابهای طبی رازی متذکر گردیدیم.

۱. ۱ - مقاله فی اختلاف الدم - این رساله منسوب به رازی است و نسخه خطی آنرا در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام. مقاله مزبور در اختلاف خون‌هاست.

۱. ۲ - مقاله فی اتخاذ ماء الجبن - این مقاله یا رساله در باب خواص آب پنیر و مورد استعمال آن در بیماربهاست. نسخه خطی آنرا در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام.

۱. ۳ - مقاله من کتاب الالبان فی منافع ماء الجبن - ایضاً مقاله تحت این عنوان در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام که بدشماره‌های ۱. ۱ و ۱. ۲ در مجموعه خطی موجود است.

۱. ۴ - مفید الخاص - نسخه‌ای از آنرا در کتابخانه آستان قدس رضوی دیده‌ام. که مشتمل بر خواص داروها و درمانها و علم فراست و طب و دامپزشکی و کشاورزی و سموم گزندگان و حشرات و درمان آنها و تدبیر برای اغذیه و امثال آن میباشد.

۱. ۵ - الخواص (رساله ۱) - این رساله در باب درمان تب‌ها و پوشیدن لباس زائو و بعضی درمانهاست.

نسخه‌ای از آن ضمن کتب اهدائی استاد مشکوه بدانشگاه (شماره ۱۸۱ انتشارات دانشگاه) دیده‌ام.

۱. ۶ - رساله لابی بکر محمد بن زکریای الرازی الی بعض تلامذته و قد اختصه

بعض الملوك - نسخه‌ای از این رساله را در کتابخانه فقید دانشمند دکتر قاسم غنی در مجموعه‌ای دیده‌ام.

در این رساله رازی نصایح و اندرزهایی بشاگردان خود میدهد و آنانرا فرزند خطاب نموده و دستورهای صحی و پندهائی در موقع طبابت در خدمت پادشاهان بشاگردان خود میآسوزد.

احتمال دارد این کتاب با رساله «خواص التلامیذ» یکی باشد.

۷. ۱ - فی المومیائی - مقاله‌ایست که از کیفیات و خواص و منافع و ترکیب استعمال مومیائی در بیماریهای مختلفه بحث می‌نماید. نسخه خطی این مقاله را در کتابخانه ملی ملک و شادروان دکتر غنی دیده‌ام.

۸. ۱ - الشامل - در فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران تألیف آقای حسن ره‌آورد (شماره ۶۲ - عربی - پزشکی) آمده است.

۹. ۱ - فی المیاه - رساله‌ایست تحت عنوان «مبحث المیاه» از کتب اهدائی استاد مشکوه به دانشگاه تهران که در آن از انواع و اقسام آبها و خواص آنها بحث می‌نماید.

۱۰. ۱ - خواص الشراب - این رساله در بیان خواص شراب و مخصوصاً شرح تأثیرات مخصوصه آن که در هیچ نوشتابه دیگری یافت نمی‌شود (نقل از جلد چهارم فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی تألیف آقای عبدالحسین حائری). این رساله بضمیمه سی و دو رساله دیگر (ده همه در طب و طبیعیات میباشند) موجود است. بر تلمان در فهرست خود تحت عنوان «فی الشراب مقالتان» آورده است. اول و ضمیمه اول بر تلمان).

احتمال دارد این رساله همان رساله «فی السکر» و «کتاب المسکر» باشد.

۱۱. ۱ - کلیات الطب - نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی (جلد چهارم فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی تألیف آقای عبدالحسین حائری) موجود است.

۱۱۲ - المجموعه فی الطب - بر کدمان در جلد اول کتاب خود ناسی از این کتاب می برد (صفحه ۲۷۰).

۱۱۳ - فی صناعة الطب (مقاله ...) - ایضاً بر کدمان در جلد اول کتاب خود از رساله یا کتاب بالا نام می برد.

۱۱۴ - اسئله فی الطب - نسخ خطی از اثر بالا در بعضی کتابخانه های عالم موجود است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فهرست مؤلفات و مصنفات رازی - انتشارات دانشگاه شماره ... سال ۱۳۳۹ تألیف نگارنده).

در فهرست کتب خطی مجلس شورای رسالدهای در باب «داروهای چشم» موجود است (ج ۴ - آقای عبدالجسین حائری) که بنظر می رسد همان کتاب «فی الادویه العین وعلاجهما» باشد. تا اینجا شرح کتب طبی رازی (منصوص و منسوب) است و تا آنجا که مقدور و میسر بود از فهرست ها و تذکره ها استخراج گردیده و نسخی که در کتابخانه های عالم و شخصی موجود است، می باشد که تشریح گردید. ممکن است آثار طبی دیگری از رازی نیز وجود داشته باشد که در دسترس نگارنده نبوده و بعدها طی چاپهای آتی کتاب بحساب بیاید.

ج - افسانه ها و درمانهای طبی منسوب به رازی - افسانه ها و حکایات چندی به رازی نسبت داده اند که در کتب مورخان و تذکره نویسان چشم می خورد و آنها عبارتند از:

۱ - حکایتی است که نظامی عروضی سمرقندی در مقالات چهارم کتاب خود درباره درمان امیر منصور بن نوح بن نصر متذکر گردیده که نتیجه آن یک نوع درمان روحی و تلقینی^۱ می باشد. چنانکه آمد این حکایت صحیح بنظر نمی رسد و شرح آن در ابتدای مبحث مربوط به رازی گفته شد و متذکر گردیدیم که حکایت مربوط به منصور بن اسحق حاکم نیشابور است.

۱ - Psychothérapie و Suggestion

۲- ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء بنقل از یکی از شاگردان رازی موسوم به به ابن قارن رازی از پسری سستسقی در نیام (وسط راه نیشابور به ری) متذکر گردیده که آنهم چندان معتبر نمی باشد. (برای اطلاع رجوع شود به ص ۳۱۳ جلد اول عیون الانباء چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری = مطابق ۱۸۸۲ میلادی و کتاب شرح حال و مقام ابوبکر محمد زکریای رازی تألیف نگارنده سال ۱۳۱۷ شمسی چاپ تهران).



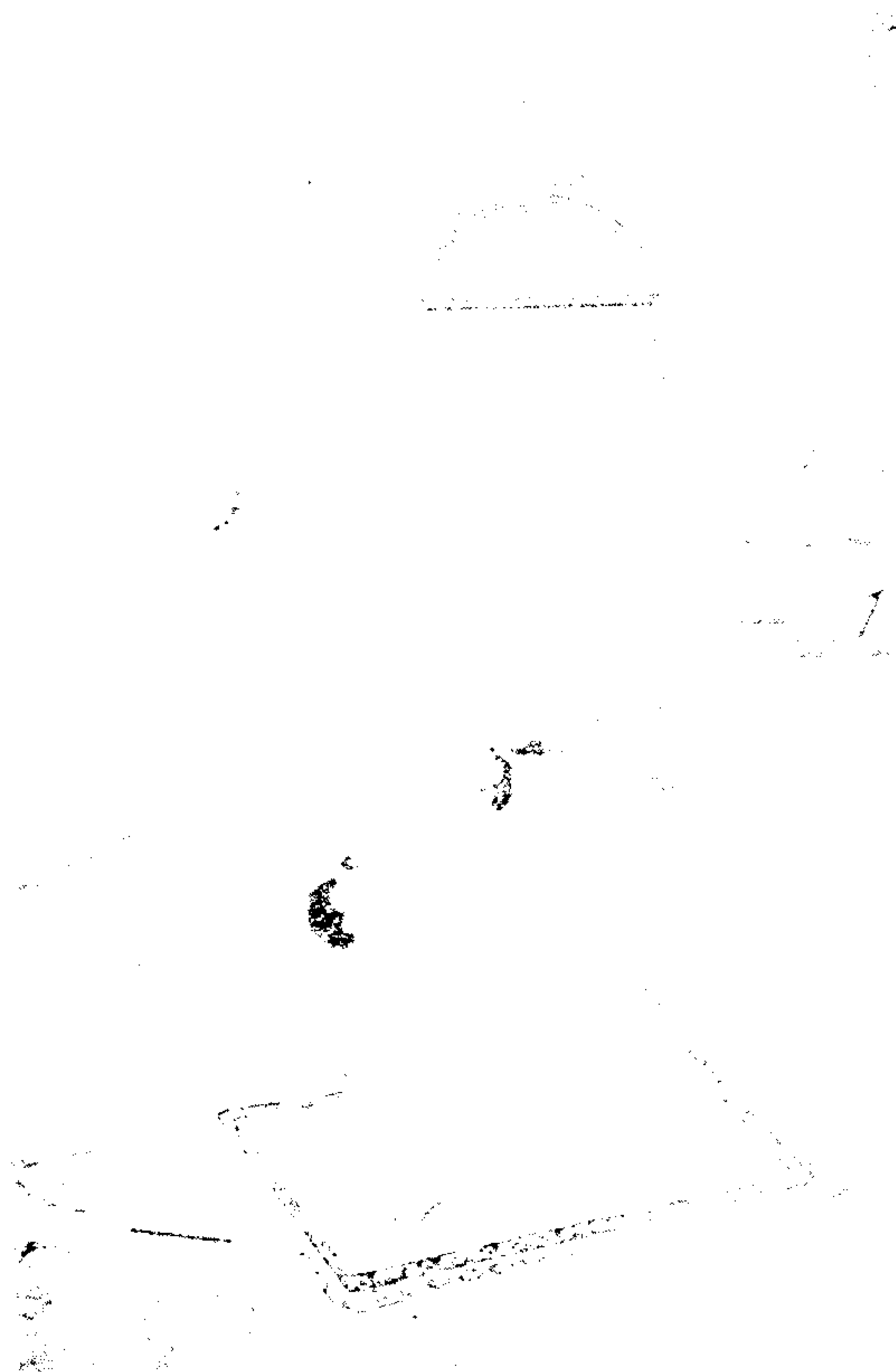
شکل ۳: - تصویری از قسطنطین
افریقائی

۳- در بعضی از کتب اروپائی حکایتی از رازی در قرطبه^۱ درباره درمان مردی که مرده بنظر میرسد، آمده است که اصلاً صحیح نمی باشد. چرا که رازی اصولاً سفری به قرطبه ننموده تا در آن دیار درمان کند (چنانکه آمد). این مطلب گفته قسطنطین افریقائی است.

۴- حکایتی است که در کتاب فرج بعد- از شدت تألیف حسین بن اسعد بن حسین الدهستانی ضمن حکایت دوم از باب دهم در احوال جماعتی که بعلت عسر و بیماری صعب مبتلی شده و بعد از آنکه از حیات نومید گشتند به لطیفه ای از لطائف باری تعالی شفا یافتند، متذکر گردیده که درمان جوانی را نه زالودر گلویش رفته و خون از دهانش میآمده، پس از تجسس در علت بیماری بروی معلوم گردیده که جوان زالو

بلعیده است. رازی برای درمان وی مقداری طحلب (جل وزج) بوی میخوراند و نتیجه زالو به طحلب می چسبد و زالو از گلوئی بیمار بیرون میآید. (اصل حکایت نقل از ابن ابی اصیبعه است).

۵- در نقاب «زینة المجاليس» آمده است : ... آورده اند که مردی مخرج اسفل



شکل ۴-۵ - مینیاتور بالا تصویری خیالی از رازی است که در آن سه جنبه مختلف پزشکی، فلسفی استاد را نشان می‌دهد. استاد مشغول معاینه جوانی است که حس زده زانو در گلویش فرو رفته و تشخیص آن را

مقعدش مسدود شده و ورم کرده بود و هرچه میخورد طبیعت آن را از طرف بالا دفع میکرد و اطباء از معالجه آن عاجز ماندند. مریض بخدمت محمد زکریا رفت. حکیم فرمود که دو مثقال سیماب بخورد. مریض بفرموده عمل نمود. فی الفور سحری برگشاده شد، آن ورم برطرف گشت... عین حکایت بالا در کتاب «لطائف الطوائف» تألیف فخرالدین علی صفی ستوفی بسال ۹۳۹ هجری و کتاب «جوامع الحکایات و لواعع الروایات» تألیف محمد عوفی آمده است.

نظیر حکایات و افسانه‌های بالا از رازی در کتب متقدمین آمده است و بعداً متأخرین از آنها گرفته و در کتب خود درج نموده‌اند.

اما مطلب مهم آنکه حکایات بالا بیشتر بنظر میرسد پس از رازی از معاصران وی نقل گردیده باشد. بدیهی است درباره طبیعی همانند رازی (ایضاً سایر پزشکان نامدار)، چندان مستبعد نیست که چنین حکایات بدانها نسبت داده شود، ولی در باره حکایات طبی یا با اصطلاح ملاحظات پزشکی^۱ بر روی بیماران آنچه ده مسلم است رازی سی و سه (یا سی و چهار) تاریخچه طبی حقیقی دارد که شرح آنها را ذیلاً مینگاریم.

چ- تاریخچه‌ها و ملاحظات طبی رازی - از مزایای بزرگی که رازی در طب جهانی دارد و پس از خود در جهان یادگار گذارده و در حقیقت از مختصات طبابتش میباشد که امروزه در جمیع بیمارستانهای جهان برقرار است، یاد داشته‌های روزانه از کار و عملیات و احوال و گزارش بیماران^۲ است که در بیمارستانهای بغداد و ری

بقیه از ذیل صفحه ۲۹۴

داده و سپس ویرا درمان نموده است. موضوع حکایت از ابن ابی اصمیر^۳ در «عیون الانباء» و فکر تنظیم مینیاتور از نگارنده کتاب و طراحی «نقاشی از شادروان استاد حسین بهزاد مینیاتور نیست معاصر و معروف ایران است. تا بلوی بالا برای جشن هزار و یکصدمین سال تولد رازی توسط استاد بهزاد و بخرج بنگاه سرمساز رازی تهیه گردید.

مرتباً نگاشته و ذلیله حوادث و اتفاقات مهمه و مشاهدات مفیده را همانطور که امروزه در تمام بیمارستانهای دنیا معمول است ثبت نموده و یا با اصطلاح کنونی روزانه وقایع داشته ، ده شرح بسیاری از اتفاقات و تاریخچه های مهم بیماران خود را در آن به تفصیل نوشته است . کتاب حاوی معروف رازی در حقیقت یادداشتهای کلینیکی وی میباشد ، که نتیجه زحمات و تجارب شخصی وی میباشد . ده سالیان متمادی بدان مشغول بوده است . بدین مناسبت است که عمود مورخان ویرا طبیب عادی نام نداده اند ، بلکه پزشک بیمارستان^۱ و کلینیسین^۲ گفته اند .

رازی را در کتاب حاوی سی و سه یا سی و چهار حکایت و تاریخچه طبی است که اکنون چند حکایت طبی علمی و اصولی از تاریخچه های مذکور را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم :

تاریخچه اول - (دمل کلوی که در گنجه باز شده) - عبدالله بن سواده مبتلی به تبهای مخلوط شش روز در میان و زمانی یک روز در میان^۳ و چهار روز در میان^۴ و گاهی هر روزی^۵ بود و قبل از تب لرز مختصر می نمود و بدفعات زیاد ادرار میکرد . چنین نظر دادم که این تب ها باید به ربع^۶ مبدل گردد ، یا آنکه ممکن است بیمار دملی در کلیه ها داشته باشد .

پس از اندکی چرك با ادرار از بیمار خارج شد ، بدین جهت او را از عدم عود تبها آگاه نمودم و چنان شد ، علتی که مرا در ابتدا مانع شد که نظر قطعی دهم که بیمار دملی^۷ (زخم) در کلیه ها دارد ، این بود که بیمار قبلاً مبتلی به تبهای

۱ - Médecin des Hôpitaux

۲ - Clinicien

۳ - Fièvre tierce (= حمای غب)

۴ و ۵ - Fièvre quarte (= حمای ربع)

۶ - Fièvre quotidienne (= حمای یوم)

در متن عربی خراج آمده که مقصود دمل یا زخم (abcès) است . معادل خراج در زبان

فرانسه (Anthrax) است .

یک روز در میان و نوع دیگر تبها شده بود و گمان می نمودم که این نوع تب مخلوط باید از تورم و التهاب حاصل شده باشد و ممکن است به تب ربع شدید تبدیل گردد .

فراشوش کردم از بیمار سوال کنم که وقتی برمیخیزد احساس سنگینی در ناحیه کمر می کند یا نه ؟ بیمار هم در این باب اظهاری نکرد .

زیادی ادرار گمان سرا برای وجود دملی در کلیه ها تقویت نمود . من از اینکه پدر بیمار مبتلی به ضعف مثانه بوده و از این درد می نالیده و نیز در مواقع سلامت بهمین درد مبتلی بود ، اطلاعی نداشتم .

بنابراین برماست که از دقت در این قبیل موارد غافل نباشیم و نهایت مراقبت را انجام دهیم ، انشاء الله تعالی .

وقتی که چرك در ادرار بیمار دیده شد ، مدرات برای او تجویز نمودم . تا اینکه ادرارش از چرك صاف شد ، سپس گل سختوم^۱ و کندر^۲ و دم الاخوین^۳ با او خورانیدم ، تا بیماریش رفع گردید و در عرض دو ماه سریع و کامل معالجه شد . چون بیمار ابتدا از سنگینی ناحیه کمر شکایت ننمود ، سرا هدایت کرد که دمل کلیه اش بایستی کوچک باشد . اما پس از آنکه چرك در ادرارش پیدا شد از او سوال کردم آیا چنین حالتی احساس کرده بودی ؟

گفت : آری .

زیرا اگر دمل بزرگ می بود ، قطعاً خود بیمار از آن شکایت می نمود . و سریع چرك نشان داد ، که زخم بایستی کوچک باشد .

اطباء دیگر حتی پس از ظهور چرك در ادرار چیزی از حالت او درك نموده بودند (تشخیص نداده بودند) .

۱ - Terre sigillée = Terra sigillata

۲ - Encens

۳ - Sang dragon (خون سیاوشان)

تاریخچه دوم - (اسهال خونی صفراوی) - علک حسابدار نزد من آمد و از قولنچ شکایت کرد ، ولی نمی توانست دردش را شرح دهد . برایش تمر هندی^۱ تجویز کردم . او بدستور رفتار کرد و دردش از بین رفت .

پس از چندی بار دیگر درد در شکمش چند روزی با یبوست^۲ عود نمود . سپس بر اثر اخلاط^۳ سوداوی^۴ به اسهال گرفتار شد و در گذشت ، درحالیکه او از من دور بود .

باید دانست که برخی اشخاص بعضی اوقات بعلت ریزش صفرای^۵ ردی^۶ به اسهالشان گرفتار درد شدید در شکم میشوند و بدین علت به عوارضی بمانند قولنج گرفتار میگردند و اثری از خود در آنان باقی می گذارد و پس از آن به این اشخاص اسهال شدید روی میآورد . خاصه در کسانی که مزاجشان^۷ سوداوی است .

علک حسابدار از این دسته مردم بود . باید به آنان داروهای ملین^۸ خورانید و با مالیات لعابدار تنقیه نمود . من از این قبیل بیماران بسیار دیده‌ام .

تاریخچه سوم - (گوش درد چرکینی که منتهی به مننژیت شده است) - حکایت ابن عمروید - این شخص بسیار مستعد سرسام^۹ و قبل از رسیدن من مبتلی به سرسام شده بود ، زیرا چرک به گوشش ریخته و ناسور^{۱۰} تشکیل داده بود . درآغاز بیماری نیز خون گرفته بود .

بر اثر سوء درمان اطباء چرک در گوشش مزمن گردیده و چون به پرده گوش^{۱۱}

۱- Tamarin indien (= تمری)

۲- Constipation (احتباس طبیعت = احتباس مزاج)

۳- Humeur

۴- Atrabile (= Bile noire)

۵- Bile (= Bile jaune)

۶- Malin (= بدخیمه)

۷- Tempérament

۸- Laxatif

۹- Méningite

۱۰- Fistule (= ناسور = ناسور)

۱۱- Tympan (صماخ = پرده گوش =)

رسیدہ بود ، منعقد شدہ باعث آن گردید . . . چنانکہ ما برای بیرون آوردن چرک (دمل) از داخل گوش وقتی کہ قرعہ آن مزمن گردد ، فصد سی نمائیم .

پس از آن دمل^۱ در داخل گوش باز شد و بادرمان بہبود یافت ، ولی بقایائی از اخلاط ردی در وی ماندہ بود ، برای آنکہ در بیماری اولی استفراغ قوی بعمل نیامدہ و مادہ بہ گوش تنہا رسیدہ بود .

بیمار کلمہ گوسفند و انگور خورد و در خوردن آن زیادہ روی درد و بالنتیجہ مبتلی بہ تب دائم^۲ باغشیان^۳ و اندوہ و بیہوش سزاج گردید . پس از آن سیوہ و سواد نرم کنندہ^۴ باو دادم کہ تمام آنها را برگرداند .

من بیمار را روز سوم عیادت نمودم کہ بہ سردرد^۵ رسید و ترس از روشنائی^۶ واشگک فوق العادہ و سرخی چشم مبتلی گردیدہ بود . ولی بعلت حضور عوام^۷ بر بالین بیمار خون زیادی از او نگرفتم .

تصمیم گرفتم فردای آنروز سزاج بیمار را لبت دہم ، ولی در آنروز اغلب عوارض تخفیف یافتہ بودند و آنوقت از سوراخ گوش وی عوارض سرسام آشکار شد و می ترسیدم کہ بہ سرسام مبتلی شود . برای راحت وی بعلت حضور مردم مسہول قوی تجویز نمودم ، ونہ از جہت دیگر . سپس برایش فلوس^۸ و امتثال آن تجویز کردم . اما هیچکدام در او موثر واقع نشد . دستور دادم کہ روز او را تنقیہ نمایند و این سہ روز او را ندیدم .

پس از گذشت سہ روز بعیادتش رفتم . او را بحالت بسی دیدم ، کہ

۱- Abscess (جمع دمل دماہیل است)

۲- مقصود تب بر اثر عفونت است .

۳- Nausée

۴- Laxtif

۵- Céphalalgie (Migraine)

۶- Photophobie

۷- مقصود عوام الناس است .

۸- Gasse (خیار شہر -)

مغشوش و ادرارش خون آلود و صورتش متورم بود . خواستم از بینی اش خون بگیرم ، ولی بواسطه حضور عده‌ای مردم نادان خودداری کردم . زیرا قبل از من طبیعی نبود نه باور رجوع کنند . آنوقت من هم جزء ماء الشعیرا چیزی نداشتم که بوی دهم ، لذا این دارو بامید آنکه شاید وی را لینت دهد باو خوراندم . بعد برایش آب آلود (ماء القرح) ولعاب اسپرزه^۱ تجویز نمودم ، ولی بیمار هیچکدام را عمل نمود . چون روز چهارم رسید حالش سخت و علامات بد عاقبت دروی نمودار گردید . یکی از چشمهایش کوچک و زبانش بسیار سیاه و زبر گردیده بود و همان روز وفات کرد . این همان روزی بود که من قبلاً آنرا خبر داده بودم .

اطباء نادان تصور می کردند که بیمار بر اثر رطوبت مزاج مبتلی به لقوه گردیده در صورتیکه بر اثر تنگی چشم راست و تشنج این ناحیه بود .

تاریخچه چهارم - (وزم حاد چرکین ملتحمه^۲) - مردی بنام ابو داود که سکاری ما بود و الاغها را میراند ، مبتلی به چشم درد گردید . چون بیماریش شروع شد ، دستور داده فصد شد ، ولی او عمل نکرد ، بلکه بادکش^۳ (حجامت) نمود .

داروئی شد با خود همراه داشت بمیزان یک وقیه^۴ بلکه زیاده تر در گوش چکاند . من او را تا این کار رسید آهی می کردم ، تا آنکه دلتنگ شدم . با این حال او از من قبول نمود .

ازدواج آنروز حالش بدتر و چشم دردش شدت یافت ، نه تا آنوقت من چنان چشم دردی ندیده بودم .

تقریب من بیشتر از هر لیکن طبقات چشم و بیرون ریختن آنها (محتوی چشم)

۱ - مشکاب - - لعاب جو Tisane (= Eau d'orge)

۲ - Eau de courge

قطونا = بزرقطونا = اسفرزه ۳ -

۴ - Conjonctivite purulente

ه - Scarification

۶ - وقیه = دوزن غلبه منقل و نیم = قریب چهل و دو گرام است .

بود ، زیرا در نتیجه ورم شدید ملتحمه از تمام قرنیه باندازه یک عدسی بیشتر معلوم نبود . چون درد او را بستوه آورد فصدی کردم و سه رطل^۱ و شاید زیادتر در دو مرتبه از او خون گرفتم .

چشمش را از ترشحات پاک کردم .

سپس بچشمش گرد سفید^۲ پاشیدم . در نتیجه آن روز بخواب رفت و دردش ساکت شد . فردای آنروز بهبود یافت . همراهان از این امر در تعجب ماندند .

تاریخچه پنجم - (آبله) - دختر حسین بن عبدویه بر حسب عادت شیر شتر خورد بدون آنکه با من مشورت کند . چون در پی خوردن شیر نفخ (در معده) تولید شد دواء المسک^۳ خورد ، بدون آنکه قبلاً خون گیرد یا سهل خورد .

پس از آن مبتلی به تب مطبقة^۴ گردید (داسنه دار ؟) و علامات آبله دروی ظاهر شد . چهار بار پشت سرهم آبله گرفت (چهار بار به حملات آبله گرفتار شد) .

وقتی که آبله شروع شد و معالجه بیمار بمن واگذار گردید ، توجه من بچشمش شد . سورسه ای^۵ سائیده با گلاب بچشمش ریختم و با آنکه اطراف چشمهایش آبله وجود داشت ، در آنها چیزی ظاهر نشد .

پیرزنهائیکه اطراف بیمار بودند، از مصون ماندن چشمان بیمار از آبله متعجب

۱- رطل مقیاس وزن مایعات است و انواع و اقسام دارد، همانند رطل مدنی و رطل عراقی و رطل شامی و رطل مکی. رطل مساوی دوازده اوقیه است، بعبارة اخرى پانصد و چند گرام است.

۲- مقصود از گرد سفید سورسه ای بود که رازی استعمال میکرد است.

۳- یک نوع قاذهر (= پادزهر = Antidote) بوده که از چند ماده همانند صبر زرد (Aloes) و ریوند (Rhubarbe) و مشک (= مسک = Musc) تهیه میگردد است.

۴- ترجمه صحیح کلمه مطبقة Fièvre typhoide است.

۵- سورسه (= Collyre sec) و قطره چشم را (Collyre) و روغن چشم را شیاف

چشم می گفتند .

شدند. ویرا مدتی وادار بخوردن ماءالشعیر و امثال آن نمودم و چنانکه در دنباله این بیماری مشاهده میشود، مزاجش عمل نکرد و بقایای تب گرم در بیمار باقی ماند. حدس زدم که این حالت بر اثر بقایای اخلاطی است که با مسهل (اسهال) دفع نگردیده بود و بعلت ضعف نیروی بیمار نمی توانستم تخلیه فوری بعمل آورم.

ویرا ملزم نمودم پانزده روز قبل از شفق خیسانده (سیوه ۲) و صبح ها (نیم-چاشت) ماءالشعیر بخورد. در نتیجه روزی دوسرته مزاجش اجابت کرد و خوب پاک گردید.

پس از چهل روز ادرار نضح کامل گرفت و پس از پنجاه روز بیمار بهبود یافت. تاریخچه ششم - (چاقی و نفرس) - تنوسندی پسر حسین بن عبدویه را پزشکان بعلت مزاج سرطوب می پنداشتند. آنها قادر به تشخیص بین فرد پر گوشت^۱ و چاق^۲ نبودند.

وی به درد مفاصل گرفتار شد و بعداً درد از بین رفت.

چند بار از او خون گرفتم و هفته یک بار به او مسهلی صغراوی دادم، زیرا این خلط ساده چرك تنیدی بود (که بایستی دفع شود).

غذاهای ترش و بی مزه و قابض^۳ برایش تجویز نمودم و از خوردن شیرینی و چربی و سواد^۴ تندهنوعش کردم. بیماریش سبک گردید. فقط عوارض مختصر غیر قابل ملاحظه باقی مانده بود.

چون این این دستور را مدتی بکار برد، دردش کاملاً بهبود یافت و گوشت بدنش کم شد.

تاریخچه هفتم - (صرع) - همسایه ما بزاز لاغری ده ساکن درب النفل^۵

(گوشت دار = پرعضیه = عضلانی = لحم =) ۱ - Musculeux

۲ - Obèse (- Gras - فربه - Embonpoint)

۳ - Astringeants

۴ - بنظر میرسد یکی از محلات بغداد باشد.

بود که از کودکی صرع داشت.

حدس زدم علت بیماریش بر اثر زیادی بلغم^۱ نیست. دستور دادم بدفعات قی کند (داروی مقی برایش تجویز کردم که چندین بار بخورد). پس از آن شربتیی که در دفع سودا اثری قوی داشت، باو نوشانیدم. در نتیجه سه ماه به حملات صرعی مبتلی نشد. همسایه های درب النفل از ما تشکر کردند.

بعدها ماهی خورد و شراب زیاد نوشید و همان شب مبتلی به صرع (حملات صرعی) شد. دوباره بنوشیدن شربت پس از قی مانند پیش عمل نمود و بهبود یافت. از آن پس مدتی بر آن تدبیر استمرار داشت، تا ما از بغداد خارج شدیم. قبل از آن هم در بیمارستان سهیل هائی باو داده بودند ولی مفید نبود.

تاریخچه هشتم - (هیدره)^۲ - بیماری زن قصار و کیل فرزند سعید بن عبدالرحمن نشانه های استسقا^۳ داشت، اما تشخیص آن ممکن نبود.

برایش چندی ماء الفلافل^۴ و چندی دواء الکر^۵ تجویز کردم. روزی که رخت می شست، برطشت (لگن، انگان) بررو افتاد و از جلوی وی قریب بیست رطل آب زرد خارج، سپس مدتی سبک و آسوده شد. مجدداً دچار همان عارضه گشت.

پس از آن جویای حال او شدم، مطمئن گردیم که بیماری رحمی دارد. وی را معالجه نمودم.

وی گمان داشت که آبستن است، اما چنین نبود. باید دانست و تحقیق نمود که بعضی از بیماریهای رحمی شبیه استسقا میباشند.

۱ - Pituite = Phlegme

۲ - Hydrorrhée

۳ - Ascite

۴ - فلفل الماء - فلفل الماء به سریان دار فلفل است و گفته اند فلفل الماء است (سخن الادویه).

۵ - داروی سرابی که سواد عمده آن سهیل الطیب (Valériane) و سر (Myrrhe)

وقسط (Costus) و دارچین (Cannelle) و زعفران (Safran) بود.

تاریخچه نهم - (سقط جنین یا میوم تحت مخاطی ؟) - زن ابو عیسی دچار قولنج سبکی شده بود . وی شهریاران^۱ نوشید . سپس داروی بسمار گرمی خورد . موضع درد در رحم بود . بعلمت درد و ورم رحم که بر روی اعور^۲ فشار میآورد ، یبوست پیدا کرده بود . چون ثقل (سنگینی ، ثقل ؟) بیائین فرود میآمد ، دردش شدت می یافت و از این جهت مزاجش اجابت نمی کرد .

وقتی این داروها را بکار برد ، از جلو او چیزی شبیه مشیمه^۳ بیرون زد . به ماما دستور دادم که آنرا لمس نماید و سختی آنرا (میزان سختی و سستی) تعیین کنند .

او گفت : که نرم و بی حس است .

به ماما دستور دادم که ران های بیمار را دو روز ببندد و قسمت بی حس شده را ببرد .

پس از آن سه بار همان چیز (مشیمه) بیرون زد که بریده شد ، سپس بیمار بهبود یافت .

تاریخچه دهم - (تیغوس ؟) - این بیمار تمام روز تب سوزانی داشت . شب هنگام عرق زیادی کرد . ولی تعریق از تب او نکاست و در حالش تخفیفی حاصل نشد . تمام شب تبش شدید بود .

روز دوم عوارض شدیدتر شد . پس از آن براثر تنقیه مزاجش عمل کرد . تمام شب بعد و نیمی از روز سوم حالش بهتر گردید .

در آخر روز سوم شب باعطش فوق العاده و خشکی دهان و عرق شدت کرد و اصلاً تخفیفی در تب حاصل نشد . تخیلات واهی و هذیان داشت . در این شب

۱ - صحیح آن شهریاران که یک نوع داروی کوارشی بوده می باشد .

۲ - Caecum

۳ - احتمال دارد مقصود جفت (Placenta) باشد .

ادرارش سیاه شد. بعد از آن در شب قبل از روز پنجم تا نیمه روز پنجم تب سبک تر گردید.

بعد از ظهر روز پنجم از دو سوراخ بینی اش چند قطره خون سیاه چکید و در ادرار وی تکه هائی شناور شبیه به سنی باشد که مختلف که برخی گرد و بعضی به اشکال دیگر که ته نشین نمی شدند، وجود داشت.

شب قبل از روز ششم نیز حال بیمار سخت بود. در این شب دست و پایش سرد^۱ گردید، چنانکه بزحمت گرم می شد. خوابش کم و ادرارش سیاه گردید و به هذیان افتاد.

بامداد روز ششم بیمار از زبان افتاد و عرق سرد بر او نشست. سپس نزدیک ظهر دست و پایش سبز^۲ شد و در گذشت.

در تمام مدت بیماری عرق مریض سرد و تنفسش عمیق و نامنظم بود. در این بیمار علامت وخامت^۳ و سختی از شب اول آشکار بود، زیرا متوالیاً عرق میکرد، ولی هیچگونه تخفیفی در تب حاصل نمی شد. بقراط گوید: هرگاه نشانه های بحران ظاهر شود، ولی بحران آشکار نگردد بیماری دوصورت خواهد داشت:

اگر نشانه های بحران با دلائل کشنده همراه باشد، دلالت بر مرگ کند. هرگاه علائم بحران با دلائل بهبود باشد، دلالت بر طول بیماری کند.

چون تب بیمار پس از عرق تخفیف نیافت، بلکه روز دوم شدیدتر و بیشتر شد و روز سوم ادرارش سیاه شد، بدخیمی بیماری قطعی گردید. بدلیل آنکه پس از بحران نشان کشنده دیگری ظاهر شد که علامت اولی را تأیید و مرگ را پیش بینی میکرد.

۱ - Froidure des extrémités (= برد اطراف).

۲ - مقصود آن است که کبود رنگ یا مایل به کبودی شده بود (Violacé).

۳ - وخامت ترجمه رذائت است (Malignité).

مقصودم از علامت اولی آن است که تب با عرق پائین نیاید و دنباله آن بیخوابی و هذیان و عطش بود.

پیشرفت علائم و سیاهی ادرار در روز چهارم دلالت بر دو امر مینمود:
نخست آنکه بیماری به ارواح^۱ رسیده، زیرا قبلاً از روز دوم بیماری دشوار شده بود؛

دوم آنکه معلوم شد که سرش از طریق ارواح اتفاق خواهد افتاد.
روز چهارم سختی بیماری را در روز ششم و هفتم اعلام مینمود، جز آنکه چون حدت زیاد و دلایل نشنده باشد (علائم دال بر مرگ) مرگ بروز ششم کشیده میشود.
چون روز ششم آمد و حمله بیماری با عوارض سختی دفعهٔ فرا رسید، بیمار در آن روز درگذشت و معلوم شد که بحران بیمار بروز ششم کشیده شده است.
روز ششم و چهارم ادرار بیمار سیاه بود که نشانه منتهای بدخیمی و تنگی بیماری است، بدلیل آنکه اگر سختی و شدت در دو حمله پشت سرهم اتفاق افتد نشانه قوی وخامت بیماری است.

وقتی روز پنجم در دنباله عوارض بالا خون سیاه از سوراخهای بینی اش آمد، ضعف نیرویش محقق شد. اما اگر نیرویش قویتر و عوارض بدخیم سبکتر می بود، سرگش بروز هشتم بتأخیر میافتد. وضع تنفسش دلیل پراختلال مشاعر بود، چنانکه در کتاب ابیدیمیا^۲ آمده است. عرق سرد در طول مدت بیماری از نیروی مریض میکاست، ولی از شدت مرض چیزی کم نمی کرد.

دومین حمله ای که طی این مرض به بیمار دست داد، دلیل بر آن است که نباید به سبکی موقت در حین بیماری بدون تخفیف بحران اعتماد نمود، زیرا در این قبیل موارد احتمال عود حملات حاد بسیار است.

تمام آنچه در این داستان گفتیم با جمیع علامات جز ادراری که تکه های

۱ - Esprit vital

۲ - Epidémie (ابیدیمیا = اپیدمی == بیماریهای همه گیری ==)

شناور شبیه به سنی داشت مطابق است با مطالب کتابهای تقدمۃ المعرفه^۱ و بحران^۲ و ایام آن^۳ «تمام شد تاریخچه».

این تاریخچه طبی از اسناد و مدارك معتبره بشمار میآید که رازی در آن قدم به قدم بدنبال بیمارش بوده و تمام علامات و عوارض بیماری را از ابتداء بیماری تا روز مړك بیمار تحت نظر داشته است.

تشخیصی که برای این بیمار میتوان در نظر گرفت يك بیماری عفونی و احتمالاً^۴ تیفوس اکزانتما تیک^۵ (محرقه) میباشد.

تاریخچه دهم - (درد مفاصل دردنبال تب یونجه؟ زکام و درد مفاصل) -
پسر حسن بن عبدویه به سخت ترین نوع زکام و شدیدترین شکلی که سن نظیر آنرا ندیده بودم مبتلی میگردد. نوع سبکتر آن در بیماران معمولاً یکماه یا بیشتر باقی می ماند، سپس بسینه ریخته و سبب سرفه و اخلاط میگردد.

حال وی در نیم روز تخفیف می یافت بقسمی که هیچ اثر در بیمار باقی نمیگذارد، ولی به درد مفاصل مبتلی میگردد.

باید دانست این حالت همانگونه که جالینوس شرح داده: «دفع سواد^۶ اضافی تنها از راههای عادی بدن^۷ نیست» بلکه از محل اتصال اعضاء^۸ (مفاصل) نیز ممکن است بعمل آید.

به همین جهت زکام بیمار ناگهان بهبود می یافت، ولی درد مفاصل بوی عارض میگردد، زیرا سواد اضافه بطرف بندها کشیده میشد «تمام شد تاریخچه».

۱ و ۲ و ۳ - سه کتاب تألیفی بقراط است: Les jours critiques - Crise - Pronostic

۴ - Thyphus exanthématique

۵ - مقصود سواد زیادی و اضافی است که در بدن عربی «فضول» آمده است.

۶ - مقصود مجاری ظاهری بدن است.

۷ - مقصود راه یافتن و حمله به مفاصل است.

رازی در این تاریخچه زُدام و ربختن مواد را به سینه و آمدن اخلاط سپس درد مفصل را بسیار روشن تشریح کرده است.

چنانکه در مبحث مربوط به آثار رازی آمد ویرا رساله‌ای بنام «شمید» است که در آن برای اولین مرتبه در تاریخ طب از حساسیت افراد در موقع گل سرخ و بعضی مواد دیگر مثلاً در گردیده است.

یازده حکایت بالا از میان سی و سه یا سی و چهار حکایات و تاریخچه‌هایی است که رازی در ابتدای کتاب حاوی تحت عنوان «امثلة من قصص المرضى وحکایات للاحط النوادر» ذکر کرده است. این حکایات غیر از تجارب شخصی وی است که در حاوی و سایر آثار خود آورده است.

با ملاحظه تاریخچه‌های طبی بالا مطلب مربوط به دقت نظر و معاینه بیمار و آزمایش‌های لازم و توجه به علامات بیماری و در بعضی قسمت‌ها اظهار نظر قطعی و صریح رازی مشهود می‌گردد. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب قصص و حکایات المرضى «تألیف رازی و ترجمه نگارنده کتاب بمناسبت جشن بزرگداشت محمد ز دریای رازی سال ۱۳۴۳ تحت شماره ۹۴ انتشارات دانشگاه) ایضاً ترجمه انگلیسی تاریخچه‌ای بالا یک مرتبه تحت عنوان :

«Thirty three Clinical Observations by Rhazes» در مجله Isis سال ۱۹۳۵ میلادی توسط شادروان دکتر ماکس میرهوف Dr. Max Meyerhof با حواشی و ملحقات بسیار گرانبھائی و مرتبه دیگر تحت عنوان :

«A Medieval Translation RHAZES Clinical Observations» که توسط آقای پرفسور اوسی تمکین Owsei TEMKIN در ژوئن ۱۹۴۲ در مجله تاریخ طب آمریکا جلد دوازدهم شماره اول چاپ شده است.

ح- معاصران و معارضان رازی - شاید در بادی اسراطلاع و شناسائی معاصران و معارضان رازی امری عادی بنظر رسد، ولی از نظر آنکه دانسته شود که وی در برابر

چه اشخاصی مجبور به معارضه و مشاجره بود و برای آنکه کاملاً واضح و روشن شود که این دانشمند تاچه اندازه در طی زندگی دچار مشکلات از نظر اصول عتاید پزشکی و غیر پزشکی بوده، به نگارش این مبحث مبادرت ورزیده شد.

بطور کلی از نظر تاریخ دانشمندان و اسراء و ولایة و سلاطین آن در فاصله بین سالهای ۲۵۰-۳۲۰ هجری قمری در ایران بوده با رازی هم عصر میباشند، منتهی رازی با بعضی از آنان رابطه نیکو و با بسیاری مشاجره قلمی و معارضه داشته است. اکنون فهرست وار هر دو دسته (معاصران و معارضان) را در این مبحث می نگاریم:

۱- آن دسته از خلفای عباسی که در فاصله سالهای ۲۵۰/۲۴۰-۳۱۳/۳۲۰ خلافت نموده اند:

۲- آن دسته از اسراء و پادشاهان سامانی و آل زیار و آل بویه که در فاصله سالهای بالا در ایران امارت و حکومت داشتند:

۳- ابوالفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد که بروایت مشهور کتاب حاوی به همت وی ترتیب یافته است:

۴- ابوالقاسم عبیداله وزیر معتضد و پسرش قاسم بن عبیدالله:

۵- از اطباء معاصر چنانکه آمد رازی با احمد بن طیب سرخسی و اسحق بن - حنین و جریر طیب و ثابت بن قره و عبدوس و دیلم و چند طبیب دیگر معاصر بود که در حقیقت باید آنان را استادان وی دانست:

۶- از آثاری که رازی بنام اشخاص تألیف و یا بر آنها ردی نگاشته است، میسر شده است، وی با آنان معاصر بوده است که عبارتند از: علی بن وهسودان و امیر ابوعلی احمد بن علی بن - اسماعیل سامانی و ابوالعباس احمد بن علی معلوک و ابن ابی الساج و فاتک و داعی الاطروش - حسن بن قاسم علوی و ابو حازم قاضی و ابوالقاسم کعبی بلخی و ابوبکر حسین بن تمار و ابو حاتم رازی (متوفی در ۳۲۲ هجری قمری = ۹۳۳ میلادی) و شهید بلخی و حسن بن مجارب قمی و سماعی و ابوالحسن علی بن عبدالله ناشی و یحیی بن عدی -

التکریتی (متوفی بسال ۳۶۴ هجری قمری = ۹۷۴/۵ میلادی) چنانکه در فهرست‌ها آمده است معاصر بود.

در میان معاصران آن دسته که رازی با آنان مکاتبه و مشاجره قلمی داشته عبارتند از:

ابوالحسن علی بن عبداله ناشی از شاهیر عرب ده رازی رسالهای تحت عنوان «فی الرد علی الناشی فی مسئلة العشر التي رام بها نقض الطب» و ابوالقاسم عبداله بن احمد بن محمود بدخی کعبی (از استکمان معروف) ده رسالاتی بر رد عقاید رازی نوشته و رازی بجواب آنها مبادرت ورزیده است و محمد بن شداد بن عیسی مسمعی است که بر آراء و عقاید رازی اعتراضاتی نموده و رازی اجباراً پاسخ بدان داده است و ابوالحسن شهید بن الحسین بدخی ده کتابی بر رد دو کتاب رازی (کتاب الهی و رساله لده) نگاشته و رازی رد بر رد کتابهای وی (شهید) نوشته است. و ابو عبدالله احمد بن ابراهیم مودب متکلم (متوفی بسال ۳۵۰ هجری قمری = ۹۶۱/۲ میلادی) و محمد بن الملیث الرسائلی و احمد بن طیب سرخی و احمد بن ثیال (متوفی بسال ۴۷۰ هجری قمری).

ایضاً از معارضان و قریب الزمان به رازی ابو یوسف یعقوب بن اسحق کنندی فیلسوف بزرگ اسلامی (متوفی بسال ۲۴۶ هجری قمری = ۸۶۰/۱ میلادی) و محمد بن الملیث الرسائلی که رسالاتی بر علیه یکدیگر در صنعت کیمیا نوشته‌اند.

اما رازی را بر جاحظ معروف (ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فرارة الکنانی البصری) که قبل از رازی میزیسته اعتراضاتی نموده است.

ناصر خسرو و علوی سخنور و حکیم بزرگ ایرانی نیز در کتاب «زاد المسافرین» ده مدتها پس از رازی میزیسته بر رازی بسیار تاخته است.

شرح بالا بیشتر از آن نظر بود که رازی را چون در علوم شیمی (کیمیا) و فلسفه و طب نظرات خاصی بود، بدین مناسبت با نظرات سابقین و معاصران و دانشمندان پس از وی یکسان نبود. بدین جهت شاید در میان دانشمندان تمدن اسلام و

ایران دانشمندانی بمانند رازی بردیگران نداشته و ایضاً دیگران هم به رازی مناقشات و چنین نداشته اند.

در خاتمه این مبحث آن دسته از معاصران که رازی به نام و برای آنان کتاب یا رساله تألیف نمود عبارتند از: یوسف ابن ابی الساج و امیر ابوعلی احمد بن اسماعیل سامانی (کتاب فصد) و ابوالقاسم عبیداله وزیر و پسرش قاسم بن عبیداله (کتاب برء الساعه) و علی بن وهسوزان حاکم طبرستان کتاب «طب الملوکی» و منصور بن اسحق (کتاب منصور و طب الروحانی یا طب النفوس) و ابوالعباس احمد بن علی صعلوک (کتاب منافع الاغذیه و دفع مضارها) و فاطمک و داعی الاطروش حسن بن قاسم - علوی و احمد بن طیب سرخسی طیب و ندیم معتضد خلیفه (که شرح آن گذشت) و ابو حازم قاضی زبان معتضد و ابوالحسن علی بن عیسی بن داود جراح از وزرای مقتدر و یوسف بن یعقوب شاکردش (کتاب الادویه المعین و علاجها) و علی بن الیمان و حسین تمار (نمار) و حسن بن اسحق بن محارب قسی و علی بن وهبان و ابوزید بنحی (رساله شمیه).

ایضاً رازی تعدادی آثار برای اشخاص بدون ذکر نام آنها نگاشته فقط در مقدمه آثار متذکر گردیده که برای شخصی یا شخص جلیل القدر و امثال آنها فلان رساله یا کتاب را نوشته شده است. احتمال دارد باز رازی را مؤلفاتی باشد نه بنام افراد و اشخاص دیگر باشد. ولی تا آنجا که برای نگارنده مقدور بود مبحث بالا از فهرست ها و تذکره ها استخراج نمود بنظر خوانندگان کتاب رساندم. آقای دکتر مهدی ... در کتابی بنام «فیلسوف ری محمد بن زریای رازی» در این باب در فصل چهارم شرحی ممتع مرقوم داشته اند که بسیار گرانبهاست.

خ- مزایای پزشکی رازی - رازی را در عالم طب، مختصاتی است که در کسری طبیبی در تمدن اسلام و ایران دیده شده است. در این مبحث فهرست وار بذل اختصاصات طبی استاد می پردازیم:

۱- رازی تجربه را در طب بسیار معتبر میداند و از اخلال صحائف آثار وی

چنین مستفاد میگردد که اعمال و تشخیصهای طبی وی بر روی تجربه استوار بوده است. بدین جهت ویرا برمجرب^۱ لقب داده اند.

رازی معتقد بوده که «آنچه را که پزشکان برآن متفق القول باشند و باقیاس نیز تطبیق کنند و تجربه آنرا تأیید نماید باید پیوسته در نظر داشت...». وی در هزار و پنجاه سال قبل طریقه تجربتی را در علوم طبیعی (مخصوصاً طب) وارد کرده است.

۲- رازی اول نسی است که تشخیص افتراقی بین آبله و سرخک را در تاریخ پزشکی داده و در کتاب تألیفی خود بنام «کتاب الجدری والحصیه^۲» (آبله و سرخک) از آبله مرغان^۳ صحبت میدارد و مطلب را بسیار دانشمندانه شرح داده است.

رازی در کتاب آبله و سرخک از علت و علامات و درمان و پیش بینی های لازم و انواع و اقسام این دو بیماری را بسیار فاضلانه شرح داده است. (رجوع شود به ترجمه کتاب آبله و سرخک توسط نکارنسه، انتشارات دانشگاه شماره ۱۰۰۰، سال ۱۳۴۴ خورشیدی).

۳- رازی و بیمارستان - چنانکه ضمن بحث مربوط به «تاریخچه ها و حکایات طبی» آمد رازی روزانه از بیماران در مطب و بیمارستان یادداشت هایی تهیه کرده که بسیار ارزنده میباشد.

۴- روش تدریس رازی در طب - از یادگارهایی که رازی در طب از خود باقی گزارده طرز تدریس وی در طب میباشد که با تدریس امروزی بی شباهت نیست و توانسته است برای آموزش پزشکی جهت دانشجویان و طالبان علم طب روشی اتخاذ نماید که مقبول طبع عموم دانشمندان امروزی است.

ابن الندیم در الفهرست از قول محمد بن الحسن الوراق گوید: «کان شیخاً

۱- Expérimentateur

۲- Diagnostic différentiel

۳- Le Livre sur la Variole et la Rougeole

۴- La Varicelle.

کبیر الرأس مسقطاً و کان یجلس فی مجلسه و دونه تلامیذ و دونه تلامیذ آخر و کان یجی الرجل فیصف ما یجد لاول من تلقاه فان کان عندهم والاعدا هم الی غیرهم فان اصابوا و الا تکلم الرازی فی ذلک».



شکل د: - تصویری خیالی از رازی و شاگردانش (نقل از کتاب دکتر سلیم عمار)

بدین معنی که طرز تدریس طب و تشخیص بیماری سربض بدین شکل بوده که رازی در مجلس درسی در صدر می‌نشسته و شاگردان وی بر حسب مراتب زیر دست او جای می‌گرفتند. وقتی بیمار تازه وارد می‌گردید، ابتدا شاگردان درجه آخر

به تشخیص بیماری می پرداختند، اگر آنها عاجز می شدند، دسته بالاتر بهمین نحو تا استاد بیمار را معاینه می نمود و تشخیص بیماریش را میداد.

در اینجا بی مناسبت نیست چند کلمه درباره شاگردان رازی گفته شود.

آنچه که از کتب مورخان و تذکره نویسان و آثار رازی مستفاد میگردد، رازی را شاگردانی بوده که عبارتند از:

ابوبکر بن قارن رازی همان کسی است که حکایت مربوط به درمان جوان مستمقی در عیون الانباء از وی نقل گردیده و یوسف فرزند یعقوب که رازی کتاب «الادویه العین و علاجها» را بنام او نوشته است و علی بن حسین اصفهانی و ابوغانم - حبیب ریجی بن عسی مستطقی و ابوالقاسم مقانعی و محمد بن یونس.

معروف است که رازی برای شاگردانش علاوه بر آنکه در بیمارستان و مطب تدریس مینموده، در فاصله بین بیمارستان و مطب یا منزلش نیز به کار تدریس و رفع مشکلات شاگردان می پرداخته است.

۵- رازی و داروشناسی و داروسازی و شیمی - چنانکه میدانیم رازی در شیمی و شیمیاء طبی داشته و اگر جانب طب وی را کنار گذاریم، رازی شیمست بزرگی بود. ده مواد زیادی را در شیمی و داروسازی وارد ساخته و با آنها سرو کار داشته است. مضافاً بدانکه «الکحل» (Alcohol - الكحول) و جوهر گوگرد (Acide Sulfurique - سولفوریک) بطن قوی نزدیک به یقین به وی منسوب است، توانست نتیجه خدمت بزرگی به طب نماید.

معروف است که رازی الکحل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای و جوهر گوگرد را از تجزیه سولفات دوفر (زاج سبز) بدست آورده است.^۱

از آن گذشته رازی ده در صد یافتن حجر الفلسمی (حجر الفلاسفه) و اکسیر اعظم^۲

۱- رجوع شود به کتاب تاریخ شیمی تألیف م. هوفر M. Hofer و تاریخ شیمی

در قرون وسطی تألیف برتالو و هودا Berthelot, Houdas.

۲- Pierre philosophale.

۳- Elixir.

که اولی تبدیل فلزات کم قیمت را به طلا و نقره و دومی مایه حیاتی که پیری را به جوانی تبدیل نماید، توانست تعداد زیادی مواد شیمیائی را کشف نماید.

کامپل در کتاب خود درباره «طب عرب و نفوذ آن در قرون وسطی»^۱ گوید:

«رازی اولین کسی است که استحصالات شیمیائی را در طب وارد ساخته است»

«Rhazes was the first to introduce chemical preparations into the practice of Medicine».

۶- دیگر از مزایای پزشکی رازی که از آثار وی مشهور میگردد آنکه وی در اغلب مولفات و مصنفات خود نظرات قدمارا (اطباء سلف) ذکر نموده، آنگاه نظر خود را بیان میدارد. این امر در کتاب حاوی بخوبی مشهود است و چون در این باب قبلاً در کتاب مطالبی آورده شد، از تکرار آن خودداری میگردد.

۷- اختراعات و اکتشافات رازی در داروسازی و شیمی و پیدا کردن بسیار از مواد داروئی و داروهای اختصاصی خود و یا باصطلاح امروز - (Préparations pharmaceutiques) چنان چشم گیر است، که اگر قرار شود در این مبحث فتح باب گردد صدها صفحه لازم است تا حق مطلب ادا شود. مختصری از آن مذکور افتاد و بقیه را در فصل و مبحث دیگر متذکر خواهیم شد.

بطور خلاصه برای آنکه ارج و مقام رازی در طب و شیمی و فلسفه روشن گردد، باید آثار وی را مطالعه کرد و موضوعات مندرجه در مولفات را بسیار محققانه حلاجی نمود تا مطلب روشن گردد.

د - اخلاق و صفات رازی

آنچه که از صحائف کتب سوره خان و تذکره نویسندگان مستفاد میگردد، آنکه رازی مردی خوش خوی و کریم النفس و خوش قریحه و دقیق بود. بهمین مناسبت

^۱- Arabian Medicine and its influence in the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London 1926.

بیشتر بیماران را خود توجه میکرد و تا بیماری بیماران را تشخیص نمیداد از آنها دست برنمیداشته است. نسبت بد فقرا و مساکین بسیار رؤف و خوش سلوک و خیر رسان بود. با آنکه شهرتی بسزا داشته و میتوانسته ذخیره کامل برای تأمین زندگانی خود و تساننش تهیه نماید، با این حال جز در فکر بیمارستان و رسیدگی به کار بیماران مطلوبی در نظر نداشته است.

محمد بن اسحق الندیم در «الفهرست» چنین گوید: «... و کان دریماً متفضلاً»^۱ بارالناس، حسن الرفاه بالفقراء و الاعلاء...».

ایضاً جرجی زیدان در جلد دوم کتاب «آداب اللغة» گوید: رازی مردی دریم و نسبت بمرضی رؤف و مهربان و دقیق و صحیح النظر بود و بدین مناسبت پیوسته نزد عموم صاحب مقام و منزلتی بسزا بوده است.

ابن ابی اصیبعه در «عیون الابداء» از قول عبیدالله بن جبرائیل گوید: «کان ابوبکر محمد بن زکریای رازی له المنزله الجلیله بالری...» باز در جای دیگر گوید: «... و کان الرازی ذیاً فطناً رؤفاً بالمرضى مجتهداً فی علاجهم وفی برئهم...».

رازی مردی بلند نظر بود و با آنکه از مالیه دنیا چیزی نداشت، بسیاری از بیماران نه استطاعت نداشتند دارو میداده و بعضی اوقات غذای آنها را نیز شخصاً تکفل می نموده است.

یکی از مورخان مغرب زمین^۱ را عقیده آن است که رازی با فقر و تنگدستی در تأسیس بیمارستان در مین خود منتهای مجاهدت را نمود و احتمال دارد این امر بصورت جمع آوری وجوه از مردم صورت تحقیق یافته باشد. با آنکه رازی مدتها ریاست بیمارستان را در بغداد و چه در ری داشته، معیناً از مالیه دنیوی بی بهره بود. سهل است مردی با تمول متوسط نیز قلمداد نمی شده و سرزنش کعبی در باب ملاق زینس دلیل بر عدم استطاعت وی میباشد، چرا که معقول نیست کسی بتواند این سرزنش را بر خود هموار کند و مختصر وجه نابین زینس را نبردازد.

دیگر آنکه رازی بواسطه صفات بالا بیشتر طبیب مردم عادی بوده و کمتر با پادشاهان و ولایه و فرمانروایان و امثال آنها سروکار داشته و تنها درسانی که از این دسته نموده همان طبابت منصور بن اسحق در کتب مشاهده شده است.

رازی هیچگاه از کتابت و استنساخ فراغت نداشت. محمد بن اسحق الندیم در کتاب «الفهرست» گوید: «... ولم یکن یفارق المدارج و النسخ مادخلت علیه قط الا رأیته ینسخ اما یسود او بیض...»، بدین معنی که هیچوقت ممکن نشد کسی را وارد شود مگر آنکه او را مشغول استنساخ ببیند و یا آنکه سفیدی را سیاه نکند. رازی نزد شاگردانش بسیار محبوب بود و عموماً شاگردانش او را تا خانه مشایعت میکردند. رحم و شفقت نسبت به بیماران از صفات ممتاز وی محسوب و نشانه بارز این صفت از کتاب «طب الفقراء» مشهود میگردد.

رازی برای شاگردانش از نظر آنکه آنان را به اسرار طب آگاه سازد آثار و مولفاتی بمانند «سر الطب» و «محنة الطبیب» و «خواص التلامیذ» و امثال آنها را برشته تحریر در آورده که همه میرساند تا چه حد در آئین و سنت پزشکی علاقه مند بوده است.

وی عقیده داشته که طبیب باید در آئین و سنت پزشکی یا بهتر بیان داریم اخلاق طبی یا وظائف الطبیب کوشا باشد. این مطلب را در کتاب «خواص التلامیذ» می بینیم، که وظائف شاگردان را بسیار خوب برشته تحریر در آورده است. برخلاف نسبت به اشخاص زبان باز و بی سوادان و آنان که بصورت طبیب و در حقیقت جاهل بودند، بی اعتنا بوده و قسمتی از عمر خود را صرف مجادله با این قبیل اشخاص نموده است. وی همه کس را لایق طبابت نمی دانسته و عقیده مند بوده که طبیب در جامعه عهده دار بارگرانی است، که باید آنرا صحیح و سالم بمنزل رساند. وی درباره طبیب نماها یا باصطلاح فرانسه شارلاتانها به ظن قوی برای اولین بار ذهن عامه را توجه داده و آثاری از خود بیادگار گذارده که به طبیب جاهل عالم نما و بی سواد نباید مراجعه

نمود و آنان که از طبیب حاذق دست برداشته و گرد طبیب جاهل عالم نما میروند، مذمت نموده است و در این مورد آثاری دارد (رجوع شود به فهرست آثار و مولفات وی در همین کتاب).

رازی عقیده داشته که خواندن آثار حکماء و اطباء برای هر طبیب نافع است و معتقد بوده که طبیب باید پیوسته معتدل المزاج باشد.

رازی گوید: که برای بیمار سزاوار چنان است که بیک طبیب موثق و مورد اعتمادش رجوع نماید.

نکته دیگری که در این مبحث ذکر آن واجب است آنکه: رازی علاوه بر آنکه مبارزه دامنه داری بر علیه اطباء جاهل و عالم نما نموده باعوام الناس و پیرزنان و اطرافیان بیمار نمود که بسیار ارزنده است (رجوع شود به حکایات طبی و آثار رازی).

بطور خلاصه در رازی اخلاق وصفاتی وجود داشت که باید یک طبیب بتمام معنی نلکه دارا باشد.

۵- نظری به مقام و عقاید طبی رازی

۱- در نیات - رازی همانند اطباء سلف خود در کلیات طب در ابتدای امر تابع نظرات ابقراط و جالینوس و پزشکان قبل از خود بود. اما پس از فرا گرفتن مقدمات و اصول علم پزشکی و مطالعاتش در امر کیمیا از نظر پزشکی و تجارب طبی توانست ابتکارات و اعمالی در این علم فراهم سازد، که پس از وی در طب اسلامی یادگارهای ارزنده گردید. بدیهی است در ابتدای امر نمی توانست همانند ثلث آخر عمرش نظراتی دقیق و قابل ملاحظه در طب داشته باشد، چرا که مبتدی بود. اما میدانیم که وی به تن قوی در سنین بالاطب را شروع نمود و چنانکه آمد مدتی نه به فرا گرفتن این علم پرداخته کوتاه بوده، منتهی در طی همین مدت کوتاه رازی توانسته نظرات و اعمال فوق العاده علمی و متین در طب وارد سازد.

این مطلب از مزایای بسیار بزرگ وی محسوب میگردد که در قلیل مدتی توانسته ابتکارات کم نظیری (یا اگر بخواهیم حق مطلب را ادا نمائیم بی نظیر نسبت به دوران خود) از خود در طب جهانی بیادگار گذارد.

قسمتی از موضوع بالا را قبلاً طی مباحث مختلفه متذکر گردیم. اکنون یادآور میشویم که درباره مزاج ها^۱ و ارکان^۲ و اسطقسات^۳ و اخلاط^۴ و اشال آنها نظر قدما را قبول داشته، منتهی بعدها بر اثر مهارت و تجارب شخص اضافاتی بر نظرات پیشینیان ابراز نموده است.

مثلاً درباره مزاج (جمع آن اسزجه) که تعریف آن بر حسب نظر قدما نتیجه و یا کیفیتی است که از فعل و انفعال قوای فاعله یعنی حرارت و برودت و قوای منفعله یعنی رطوبت و یبوست حاصل میگردد، او نیز بهمین نحو اعتقاد داشته است. بشرح ایضاً درباره ارکان و اسطقسات عقیده رازی همانند اطباء سلف بود.

یا آنکه درباره اخلاط (ترشحات بدن آدمی) محل پیدایش و وقوع آنها را در معده و کبد و طحال و کیسه صفر میدانست و بچهار مزاج خونی^۵ (دمی) و بلغمی^۶ و صفراوی^۷ (صفرای زرد) و سودادی^۸ (مالیخولیائی یا صفرای سیاه) اعتقاد داشته است.

بهر حال بطور خلاصه رازی را درباره موضوعات بالا بدانند نظرات ابقراط و جالینوس و پزشکان یونانی بود.

۱ - Les Tempéraments.

۲ - ارکان جمع رکن است و در طب قدیم ارکان اربعه (چهار گانه) یا چهار اشیه چون عبارت بودند از: خاک و آب و باد و آتش.

۳ - اسطقسات (جمع اسطقس) یا عناصر (جمع عنصر) ماده یا مایه اصلی هر شیی باشد: کلمه فرانسوی آن Les Elements است.

۴ - Les Humeurs.

۵ - Tempérament sanguin.

۶ - Tempérament bilieux.

۷ - Tempérament phlegmateux.

۸ - Tempérament atrabilieux (mélancolique).

در مورد بیماریها و نشانه‌شناسی آنها نیز از رویه یونانیان و ترجمه کتب آنان پیروی می‌نموده است. منتهی همانطور که قبلاً آمد شخصاً اضافات و نظرات بسیار دانشمندانه بدانها وارد کرده و بسیاری از امراض را که تا آن موقع شناخته و یا کم‌کم شناخته بودند، روشن ساخته است (مخصوصاً درباره بیماری‌های عفونی و آبله و سرخک) چنانکه آمد.

امید است کلیات بالا با سایر موضوعات طبی و فنون وابسته به طب را در طب اسلامی ضمن فصل علیحده بنظر خوانندگان کتاب برسانیم.

۲- در تشریح و وظائف الاعضاء آنچه که مسلم است در دوران رازی تشریح نعش بعمل نمی‌آمده، ولی از آثار وی چنین برمی‌آید که از تشریح بی بهره نبوده، بدین معنی که تشریح بر روی میمون را با احتمال قوی عمل نموده، چرا که رازی برای امتحان داروها با میمون سر کار داشته است (رجوع شود به صحنه ۳۳ کتاب شرح حال و مقام محمد زکریای رازی تألیف نگارنده).

رازی در کتاب «منصوری» در مقاله اول بنام «فی المدخل الی الطب وفی شکل الاعضاء و هیئتها» از جمیع اعضاء بدن و تشریح آنها مانند استخوانها، عضلات، عروق، مغز، چشم، گوش، بینی، زبان، حلق، سینه، ریه، قلب، مری، معده، امعاء، نبذ، طحال، کیسه صفرا، کلیه‌ها، مثانه، آلات تناسلی مرد و زن، زهدان و تخمدان ذکر نموده و شرح هر یک را جداگانه و مشروح بیان میدارد.

بشرح ایضاً در همین کتاب منصوری و آثار دیگرش رازی از وظائف الاعضاء (بمنافع الاعضاء - فیزیولوژی) اندامها صحبت نموده است، که اگر بخواهیم مشروحاً حق مطلب را ادا نمائیم، مطلب بسیار مفصل و مطول خواهد شد.

بدیهی است با وسایل آن روز کسی نباید منتظر آن گردد که رازی از تشریح و وظائف الاعضاء اندامهای بدن انسان بمانند امروز اطلاع داشته باشد، ولی برای آنکه از نظرات وی اطلاع حاصل گردد، نکاتی چند مأخوذ از قسمت‌های مختلفه کتاب منصوری بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

رازی در کتاب منصوری طرز قرار گرفتن ستون فقرات و سوراخها و استپاله‌ها و زائده آنها و نخاع شوکی را بخوبی شرح داده است. او گوید: خداوند عالم مغز را برای سرکر و سبنای حس و حرکات ارادی خلق نموده، اما برای آنکه عصب حسی به قسمتهای پائین بدن و قسمتهای دور برسد یک مسیر طولانی طی می‌کند و برای این قسمت خالق انسان در پائین جمجمه سوراخی آفریده که از آن نخاع شوئی خارج میشود. این سوراخ توسط فقرات و از طرف مغز توسط جمجمه بدن محکم شده است. برای حس دادن به اعضاء و جوارح و اندامها که در جلو واقع شده‌اند از سوراخهای فقرات اعصاب خارج شده و حس و حرکت به اعضاء میرسد. اگر ضربت یا ضربه شدید به ستون فقرات و نخاع شوکی وارد شود که نخاع را ضایع نماید، فقط آن قسمتی که در پائین نقطه ضربت واقع است و قسمتهائی که اعصاب بدانها منتهی میشوند، حس و حرکت خود را از دست میدهد.

رازی در باب عضلات بدن گوید: حجم بدن که بنام عضلات و گوشت موسوم میباشند بر حسب قسمتی که باید حرکت نماید متناسب میباشد. ایضاً طرز قرار گرفتن و جهت عضلات نیز به قسمتی که حرکت میکنند متناسب است.

او گوید: آفریدگار برای آنکه این عضلات مرتباً حرکت نمایند، در انتهای آنها استپاله‌هایی بنام وتد^۱ خلق کرده است.

رازی اول طبیعی است که بعضی از شعبات اعصاب را در سروگردن شناخته و راجع به آنها توضیحاتی داده است.

باز کر مطالب بالا میتوان حدس زد که رازی از تشریح بی بهره نبوده است. حال بچه نحو عمل نموده آیا بر روی استخوان بندی آدمی و یا بر روی حیوان (میمون) آنرا مجری میداشته، احتیاج به تحقیق بیشتری دارد؟

م. د. نوینک^۲ را کتابی است بنام «سه کتاب تشریحی عرب» که در آن

۱ - Tendon.

۲ - M. De Koning.

۳ - Trois Traités d'Anatomie arabe, Leyde, 1903.

تشریح از نظر رازی و ابن سینا و اهوازی را نگاشته و درباره رازی ترجمه‌های از کتاب «منصوری» نموده که نظرات رازی در آن منعکس می‌باشد.

بعقیده م. رنوا^۱ رازی در تشریح بر سایر پزشکان و تشریح کنندگان^۲ اسلامی برتری دارد.

درباره مقام رازی تقریباً جمیع مورخان متفق القول ویرا حجت جهان پزشکی در دنیای متمدن اسلام و غرب (تا قرن هفدهم در اروپا) دانسته‌اند. قاضی صاعد اندلسی در کتاب تألیفی خود بنام «طبقات الاسم» رازی را «پدر طب عرب» و دیگر محققان ویرا «جالینوس عرب» لقب داده‌اند.

۳- در اصول تداوی و بیماریهای داخلی - طبیعی است رازی درباره درمان بیماریها و فن تداوی که از آنها برخوردار بوده و بدانها عمل می‌نموده تمام از نظرات اساتید قبل از خود بوده است. منتهی نظراتی که رازی در آنها ابراز و تجاربی که سحری پیدا داشته قابل توجه است.

اصولاً فن تداوی که رازی در هزار و پنجاه سال قبل در آثار خود متذکر گردیده، میتوان گفت که امروزه نیز تقریباً بنحوی مقبول‌العامه می‌باشد، یعنی وی معتقد بوده که تا ممکن است تداوی با غذا و در غیر اینصورت بادوای مفرد و ساده والا باداروی مرکب بعمل آید. این مطلب را بدین شکل آورده است: «سهما قدرت ان تعالج بالاغذیه فلاتعالج بالادویه و سهما قدرت ان تعالج بدواء مفرد فلاتعالج بدواء مرکب».

درمان رازی سببی برسادگی درمان و مدارا و ادویه مفرد بود. ویرا کتاب یا رساله‌ایست بنام «فی الاثقال الادویه المركبه» که از عنوان آن چنین مستفاد میگردد که داروهای مرکب سنگین و ثقیل می‌باشند.

رازی اصراف در دارو را بسیار مضر میدانند و اول دفعه این نکته را ثابت نمود.

۱ - M. Renaud.

۲ - Anatomistes.

که افراط در صرف ادویه باعث ضرر بدن و عدم نتیجه صحیح برای بیمار میشود . بدین جهت وی عقیده‌سند بوده که در صورت احتیاج و ضرورت مبرم دوی مرکب به مریض بدهند . پس از رازی دیگران مانند ابن زهر اندلس^۱ استاد ابن رشد قرطبی^۲ و موسی بن میمون^۳ این طریقه را شرح و بسط داده و در طب اسلامی مبحثی جداگانه برای آن تهیه نموده و از طرفداران جدی این موضوع شده و اغلب کسانی که به طب اسلامی آشنائی دارند چنین تصور کنند که واضح و طرفدار این طریقه ابن زهر اندلسی است ، در صورتیکه بانی و متبکر آن رازی میباشد .

رازی گوید : هرگاه طبیب موفق شود بیمارها را با غذا درمان کند ، پس به سعادت رسیده است .

اما درباره تجربه در طب که رازی بدان بسیار معتقد بوده ، ضمن برخورد به آثار رازی به نکاتی بسیار اساسی برخورد می‌نمائیم ، که بسیار جالب است و اینکه ویرا «مجبرب» (تجربه کننده) لقب داده‌اند بسیار بمورد میباشد .

رازی گوید : در باب جیوه خالص بنظر نمیرسد که خطرناک باشد ، فقط تولید دردهای شدید شکمی و اسعائی می‌نماید و به نحوی که وارد بدن شده از آن خارج میگردد ، مخصوصاً اگر شخص حرکاتی (حرکات ورزشی) انجام دهد . جیوه را بمیمونی که در خانه داشتم خوراندم و ملاحظه کردم که حیوان دندان‌هایش را

۱- ابوسروان عبدالملک بن ابی العلاء زهر بن ابی سروان الاشبیلی = Avenzoar (۴۶۶-۵۵۹ ه = ۱۰۷۳-۱۱۶۴ م) . ویرا کتابی است بنام «کتاب التیسیر فی الامراض والتدبیر» (De rectificatione et facilitatione regiminis et medicationis) که بزبانهای عبری و بنام بالا بسال ۱۴۹۰ میلادی به لاتین ترجمه گردیده است .

۲- قاضی ابوولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد قرطبی اندلسی (= Averroès ۵۱۷-۵۹۵ ه = ۱۱۲۰-۱۱۹۸ م) .

۳- ابو عمران شیخ رئیس موسی بن میمون قرطبی اندلسی (= Maimonides ۵۳۰-۶۰۱ ه = ۱۱۳۵-۱۲۰۴ م) .

بهم سائیده و شکم خود را بادستهایش فشار میداد . اما در باب کلمل^۱ و مخصوصاً سوبلیمه^۲ باید دانست که این دوسم خیلی خطرناک میباشند . وقتی که حیوان از آنها بخورد ، تولید دردهای شکمی خیلی شدید حاد و قولنجهای اسمعائی نموده و سپس مدفوع را رنگین و خونین می کند . (رجوع شود به کتاب شرح حال و مقام محمد ز دریای رازی تألیف نگارنده صفحه ۳۳) .

در نتیجه این تجارب رازی توانسته است بسیاری از داروها را شخصاً روی حیوانات عمل نموده و اثرات آنها را بفهمد ، که در موقع استعمال برای انسان دانسته آنها بکار برد . طبیعی است این تجارب سببای شناسائی بخواص داروها و فن تداوی است .

اکنون بعضی درمانهائی که رازی در بیماریها مینموده ذکر می کنیم :

برای رفع سردرد داروهائی چند و اسساک از شراب و گوشت و سالش بعضی عطریات را توصیه و هر وقت کسالت دوام می یافته حبهای مخصوصی که از حنظل^۳ و سقمونیا^۴ و تربد^۵ ترتیب میداده تجویز مینموده . این حبها تا قرن هفدهم میلادی در فن تداوی و معالجات اروپا شهرت داشته و بسیاری از اطباء مغرب زمین تا آن زمان (یعنی قرن هفدهم) با آنها سروکار داشته اند و نیز معجونی از قند و هلیله^۶ و آلو و تمر هندی^۷ برای رفع سردرد استعمال مینموده است .

در عسر اسبول^۸ تزریق آب کمک در در مثانه مینموده است .

بر علیه سرفه شربت کوکنار^۹ (خشخاش) و همچنین حبهای مرکب از سرکلی^{۱۰}

و سیعه^{۱۱} و وشا^{۱۲} و تریاک تجویز مینموده است .

۱ - Calomel.

۲ - Sublimé.

۳ - Coloquinte.

۴ - Scamonee.

۵ - Turbith.

۶ - Myrobolans.

۷ - Tamarin indien.

۸ - Dysurie.

۹ - Sirop de Pavot.

۱۰ - Myrrhe.

۱۱ - Styra.

۱۲ - Galbanum.

برای غرغره و محافظت حلق در برابر بیماریها لعوقاتی^۱ (هر داروی لعاب دار که کم کم و بتدریج خورند = لیسیدن) از اسپرزه^۲ (= اسفرزه = بزرقطونا) و بادام پوست کنده با شکر نی^۳ ترتیب میداده، در سگسه و سردردها و تبهای دماغی فصد را توصیه مینوده، در زکام عنب^۴ و رب السوس (شیرین بیان) و دود دادن با گوگرد را استعمال میکرد، در رعاف گرد نشاسته و خون سیاوشان (= دم الاخوین)، در بیماریهای معده یک نوع شربت آهن دار و در سل ریوی شیر بز تجویز مینموده است.

در نفث الدم^۵ ریوی (= خون آمدن از ریه) خون سیاوشان با کندر^۶ و صمغ^۷ عربی و بعضی داروهای دیگر مخلوط با تریاک به بیماران میخورانده است. رازی در باره سکنه اطلاعات بسیار مفیدی از خود بیادگار گذارده و درمان آنها بوسیله فصد^۸ و حجامت^۹ (شاخ انداختن به پشت و تیغ زدن) میدانسته است. استحمام آب سرد را در بیماری مطبقه^{۱۰} (= تب تیفوئید = دامنه = تب مطبقه؟) و محرقه^{۱۱} (= تیفوس اکزانتوماتیک) به شاگردان خود و پزشکان آن دوران توجیه مینموده، که امروزه نیز این طرز عمل به نحوی معمول است.

بر علیه آبله داروهای مدر برای زیاد شدن ادرار و بشرح ایضاً ترنجبین^{۱۲} [نوعی من (شیرخشت) که از خارشتر عمل آید] و گز علفی^{۱۳} و فلوس^{۱۴} (= خیار شمیر)

۱- Looch.

۲- Graine de Psylliunn.

۳- Sucre a canne, Sucre candi.

۴- Jujube.

۵- Reglisse.

۶- Sang-dragon = Sang de dragon.

۷- Hemoptisie.

۸- Encens.

۹- Gomme arabique.

۱۰- Saignée.

۱۱- Scarification.

۱۲- Fièvre typhoide.

۱۳- Typhus exanthématique.

۱۴- Manne de Hedysarum Alhagi.

۱۵- Manne de quercus Valonia. ۱۶- Casse.

و تمر هندی و گزنکبین^۱ (= گز خوانسار) و بیدخشت^۲ و امثال آنها و بعضی مبردات^۳ (= تبرید کنندگان = خنک سازندگان = موادی سرد که بدن را خنک کنند) و ماء الشعیر^۴ (= لعاب جو) و آبغوره^۵ و آب لیمو و کاسنی^۶ و کاهو و ترخون^۷ و اسفرزه و عناب و اطاق و هوای خنک تجویز مینموده است.

رازی در بیماریهای پوست^۸ و عفونتهای طفیلی^۹ جیوه را بشکل سرهم استعمال می نموده است (کتاب اصول تداوی تألیف پل ساوی^{۱۰} جلد اول صفحه ۹۳).

رازی در درمان بیماریها فادزهر^{۱۱} (= پادزهر = تریاق) استعمال می نموده است. در قرابادین در میان تریاقها تریاقی بنام وی معروف میباشد (تریاق محمد ز دریا).

رازی در درمان بیماران به تلقین^{۱۲} بسیار اعتقاد داشته و بیماران را باین طریقه درمان می نمود. حکایت معروف نظامی عروضی سمرقندی نیز براین اصل مبتنی میباشد.

رازی اولین طبیبی است که در طب طریقه و ادعای اطباء قبل از خود را برای تشخیص آبستنی از دیدن ادرار برهم و پشت پا بتمام آن ادعاها نمود و ثابت کرد که از دیدن ساده ادرار و میانه ظاهر آن بدون آزمایش نمی توان بیماریها و آبستنی را تشخیص داد (تاریخ طب - آ. کاستیلیونی^{۱۳}).

۱ - Manna de Tamarix mannifera.

۲ - Produit de Salix fragilis.

۳ - Rafrachissants, Refrigerants.

۴ - Eau d'orge.

۵ - Verjus = Jus de raisin vert.

۶ - Chicorée.

۷ - Estragon.

۸ - Maladies de la Peau (Dermatoses).

۹ - Affections parasitaires.

۱۰ - P. Savy.

۱۱ - Antidote.

۱۲ - Suggestion.

۱۳ - A. Castiglioni.

۴- در جراحی - گرچه رازی بیشتر بنام پزشک داخلی معروف میباشد، ولی بعضی از مورخان تاریخ طب او را بنام جراح بعالم شناسانده‌اند. بطور کلی اعمال و نظرات وی در جراحی نیز قابل ملاحظه و ارزنده است. از مطالعه آثار رازی در فصول مربوطه به اعمال جراحی و نظرات وی درباره بیماریهای خارجی چنین مستفاد میگردد که جراحی صاحب نظر بوده است.



شکل ۴۶ - رزی در بیمارستان بغداد - در میان با تلمی و افسانه گوئی (نقل از کتاب طب مصور اتوبتمان آمریکائی صفحه ۵۸)

در بعضی از رسالات مغرب زمین وی را بنام جراح نام داده‌اند^۱. اکنون نکاتی چند از آثار رازی را در جراحی سی نگاریم :

چنانکه آمد رازی را کتابی در باب «سنگ کلیه و مثانه» (کتاب الحصى فی الکلی و المثانه)^۲ دارد که در آن علائم تشکیل سنگ را که عبارت از تیرگی ادرار ته نشین شدن مواد سنگی ادراری، حس سنگینی در شکم و کشش وارده در این ناحیه

۱- Rhazès chirurgien arabe.

۲- 'Traité sur les calculs des reins et de la vessie.

بخصوص موقعی که بیمار خوابیده است بیان میدارد.

رازی سنگ کلیه و مثانه را در ادوار مختلفه بطرق مختلف استحان نموده و مدرات^۱ تجویز می کرده، ولی در موقعی که سنگ تشکیل یافته برای شکستن آن ویا موقعی که سنگ سیخوخته تشکیل گردد برای عدم تشکیل سنگ تداوی برای بیمار قائل میشده است. بطور کلی اگر باطرق طبی معالجه ممکن بوده نبها والا بعمل جراحی می پرداخته است.

رازی در این کتاب گوید:

«اگر سنگ در ریشه آلت گیر کرد و ممکن نشد که بخودی خود بیرون آید می بایست با اسباب یامیلی آنرا بیرون کشید و اگر بدین شکل ممکن نشد می بایست شکافی عمودی داد تا سنگ را بیرون کشید».

ایضاً گوید:

«اگر سنگ چندان بزرگ باشد که با ادویه حل و خرد نگردد، لازم است بعمل جراحی مبادرت ورزید و باید با کمال احتیاط عمل نمود که جای زخم ناسور نشود».

رازی در کتاب سنگ کلیه و مثانه از اسبابی صحبت میدارد که با آن عمل سنگ کلیه را انجام میداده است.

رازی اولین طبیبی است که بخیه های زخم های شکمی را شخصاً باروده تابیده کوسفند^۲ عمل نموده است. وی مخترع فتیله دو طرفی (فتیله های دو طرفی که با سوی اسب و امثال آن در جراحی معمول بوده و تا هشتاد سال قبل در اعمال جراحی استعمال می شده است) در دملها میبشد.

در شکسته بندی و در رفتگی ها و اعمال یدی رازی قدمهائی برداشته و از خود آثار و یادگارهای گذارده و بعبارة آخری از جراحی صغیر^۳ اطلاع وافی (بفراخور

۱- Diurétiques.

۲- Corde de harpe.

۳- Petite Chirurgie.

۲- Fistule. (= ناسور = ناسور)

۴- Séton.

معلومات آن زمان) داشته چنانکه در یکی از رسالاتش بنام « کتاب فی العمل بالجدید والجبیر » [در اعمال با چاقو (آهن) و شکسته بندی] و قسمت نهم کتاب حاوی و قسمت هفتم کتاب منصوری بنام « جمل وجوامع فی صناعة الجبر و الجراحات و القروح » این مطلب استنباط می‌گردد.

رازی اولین طبیبی است که در جهان پزشکی سل مفصلی انگشتان^۱ را شناخته و آنرا توصیف و ایضاً مورد استعمال پنبه را در طب (در کتاب آبله و سرخک) بیان نموده است. رازی در آثار خود از اسبابی اسم میبرد که با آن اجسام خارجی را بیرون میآورده است (رجوع شود به حکایت بیماری که زالو بلعیده بود). در نزف الدم^۲ (خون آمدن از بینی) سفیده تخم مرغ با صبر زرد^۳ و کندر و آهک تجویز می‌نمود و بهمین طریق برای بستن شرائین فشردن با انگشتان و گذاردن پنبه را توصیه می‌نموده و خود بدان عمل سینموده است.

رازی برای کشیدن دندانها اسبابها و کلبتینهائی داشته که با آنها کار میکرده است.

آرنود و ویلنوه^۴ طبیب بزرگ (۱۲۴۰-۱۳۱۳ م.) درباره رازی چنین عقیده دارد: رازی طبیب مجربی بوده که با کمال مهارت و متانت به جراحی میپرداخته، فصد میکرده و اعمال جراحی را انجام میداده است.

۵- در روان پزشکی رازی تأثیرات روحی و روانی را در درمان بسیار معتقد بوده و گفته است: مزاج جسم تابع اخلاق نفس است و طبیب جسم باید طبیب نفس باشد. از گفته‌های اوست: طبیب باید بیمارش را به بهبود و سلامت امیدوار گرداند، ولو آنکه خود امید بی بهبود بیمار نداشته باشد.

۶- در چشم پزشکی - گرچه رازی بنام چشم پزشکی (کحال) مشهور نمی‌باشد، ولی از بیماریهای چشم بهره داشته و معلومات مربوط به این شعبه از پزشکی را تا

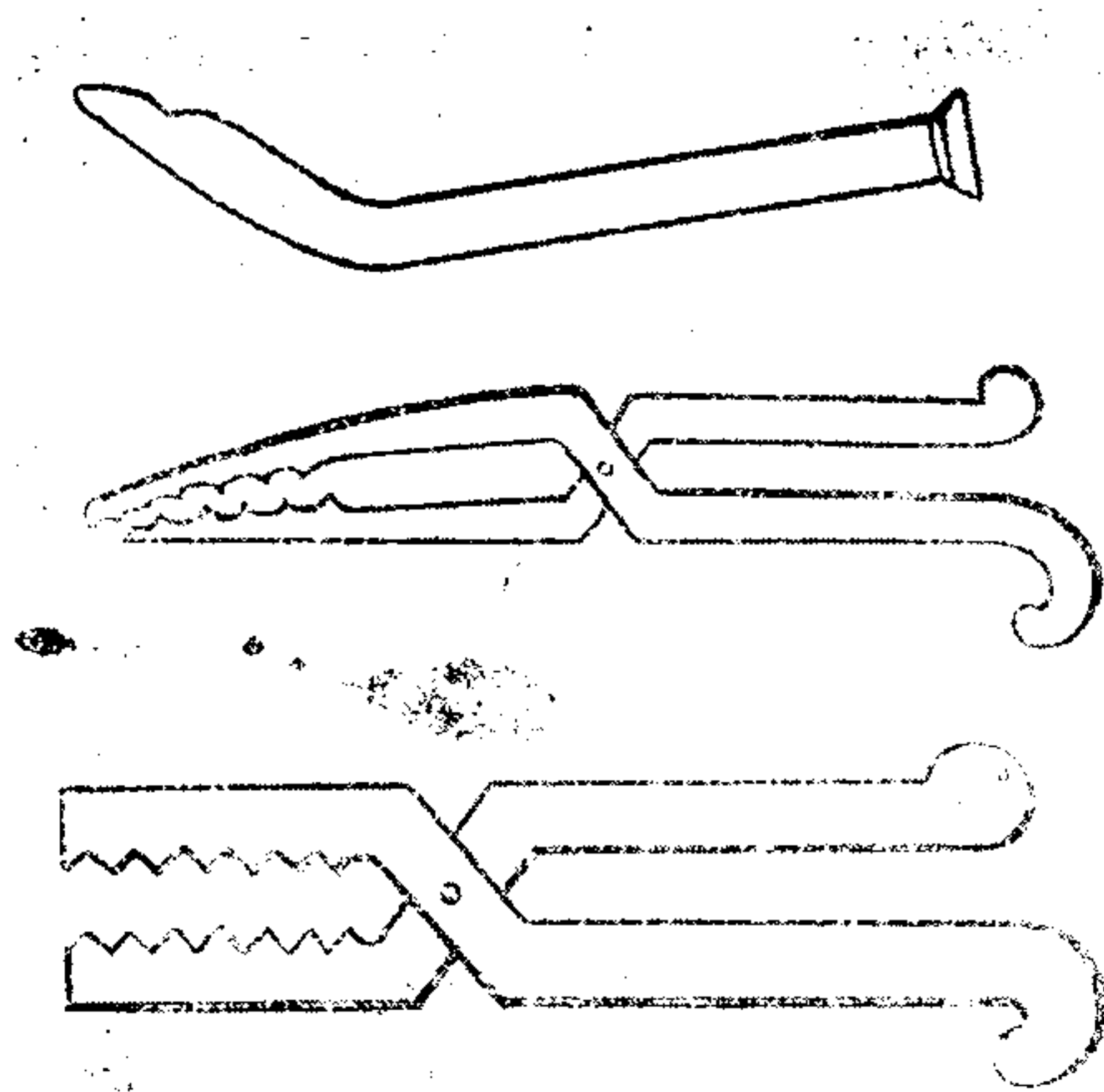
۱- Spina Ventosa.

۲- Hemorrogie.

۳- Aloès.

۴- Arnaud de Villeneuve.

دوران خود داشته و شخصاً کارهای در این رشته از خود بیاد کار گذارده است.



شکل ۴۷ - اسبابها و کلبتین که برای کشیدن دندانها در زمان رازی بکار میرفته است (نقل از کتاب آداب اللغه جرجی زیدان)

برای جلوگیری از آبله و ضرر آن به چشمها دو نوع دارو داشته که چشم میریخته که برای جلوگیری از عوارض وارده به آبله و سرخک استعمال می نموده است. اولی با آب گل سرخ و بعضی مواد دیگر ترکیب می نمود و بسیار اصرار داشته که در چشم بیمار چکانده شود^۱. دوم یک نوع سورمه^۲ از انیتمون و صبر زرد ترکیب می نموده نه چشم میریخته است.

رازی در ناسورهای کیسه اشک^۳ طریقه داشته که ذیلاً می نگاریم:

۱ - Collyre = قطره چکاندن در چشم

در اصطلاح طب آن زمان کلمه «شیاف» بجای پمادهای چشمی امروزی استعمال میشده است.

۲ - Collyre sec.

۳ - Fistules lacrymales.

در این ناسورها شکافی بزرگ به کیسه میداده و بدین وسیله آنرا معالجه مینموده

است .

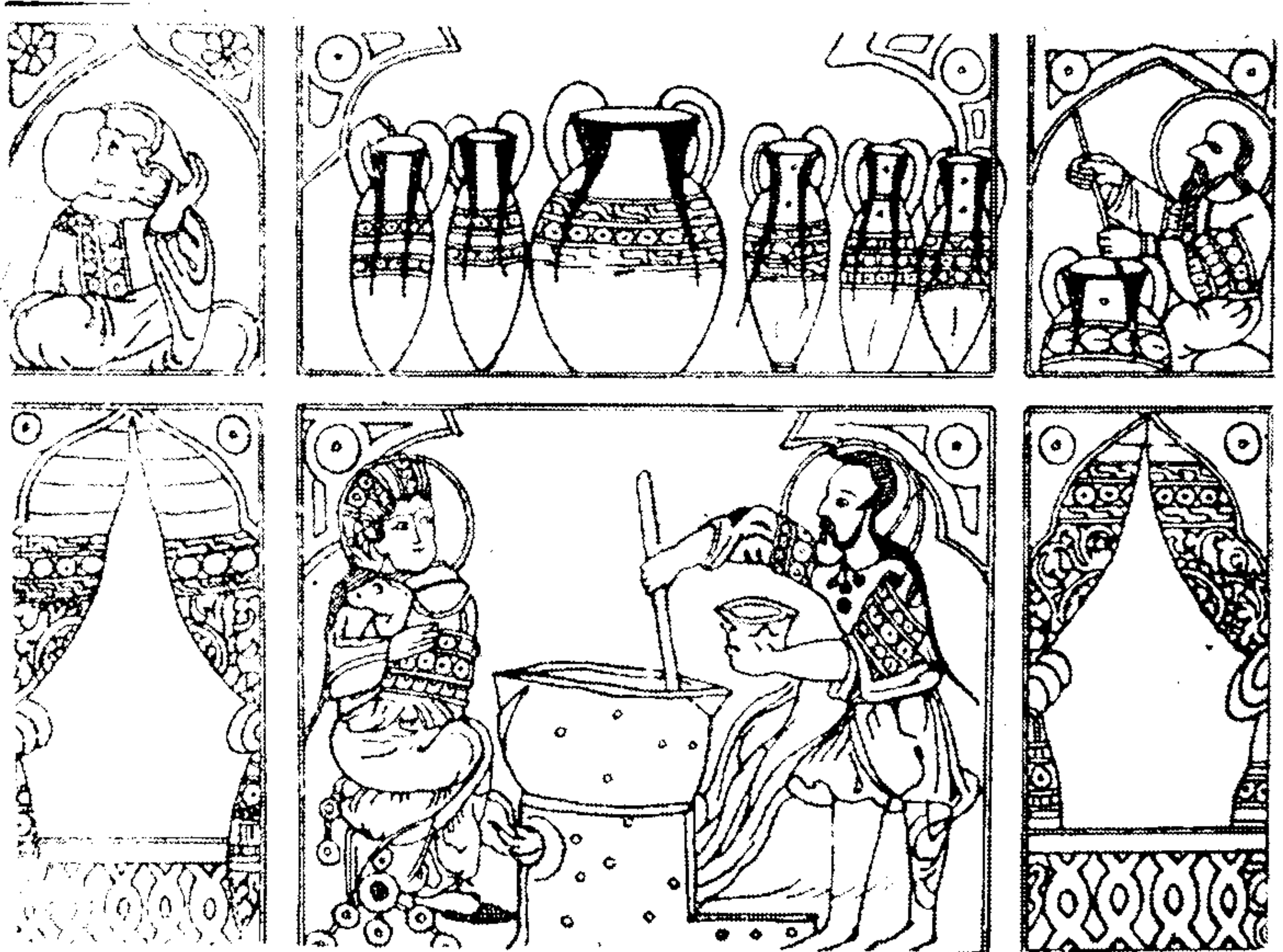
رازی در آثار جراحی و چشم پزشکی خود از اسبابی اسم میبرد که بکار معالجه

پلکها می خورده است .

رازی را رساله ای برای درمان بیماریهای چشم است که برای شاگردش یوسف-

فرزند یعقوب نگاشته که از عنوانش چنین مستفاد میگردد که در چشم پزشکی

(کحالی) است .



شکل ۴۸ - طرز تهیه روغن توسط داروساز ایرانی - یک گراور قدیمی ایران

(نقل از کتاب تاریخ طب ۱، کاستیلیونی صفحه ۸۲)

۷- در داروسازی - چنانکه قبلاً آمد رازی پس از کشف الکحل و جوهر گوگرد

و شناسائی بخواص این دو ماده فصل جدیدی در داروشناسی و داروسازی اسلامی

وارد نمود و با این دو ماده بسیاری از استحصالات داروئی و شربت‌ها و سایر ترکیبات را ساخته و از این راه خدمت بزرگی بعالم طب نمود که در حقیقت باید گفت اگر جانب طب و شیمی را در مورد رازی کنار گذاریم وی داروساز و داروشناسی ماهر بود. اما استحصالاتی که رازی برای بیماران خود تهیه می نمود فراوان است. من جمله وی شربتی مرکب از مربای لیمو^۱ و یا انگور فرنگی^۲ که با صندل سفید^۳ (= چندن-سفید) و کافور مخلوط می نمود و دومی عبارت از شربت ترشی که از سرکه یا شیره انار و آب لیمو و آب غوره و آب انگور فرنگی و توت شامی^۴ و کاهو و ترخوانه و عناب و عدس و کافور بود، که در تبهای دائمی استعمال می نموده است.

رازی سرهمی که مرکب از سفیداب^۵ (= سفیداج = کربنات هیدرو دوپلمب) و پیه به نسبت یک پنجم تهیه می نموده و برای خشک کردن جراحات و زخمها بکار می برده است.

در کتاب «آبله و سرخک» رازی طی فصول چندی دستورهای غذائی و نسخه های فراوانی با شرح و بسط کامل در باب جلوگیری و درمان و پس از درمان آبله ای و سرخکی برآورده است که بی اندازه جالب می باشد (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به ترجمه کتاب «آبله و سرخک» توسط نگارنده - انتشارات دانشگاه شماره ۱۰۴ - سال ۱۳۳۴ خورشیدی).

۸- در تغذیه از شاهکارهای بزرگ رازی تألیفی است بنام «منافع الاغذیه و مضارها» که یک دوره کامل بهداشت غذائی است. این کتاب که در نوزده فصل می باشد درباره نانها و آبها و شرابها و مشروبات غیر الکلی و گوشتها و اغذیه و ترشیها و لبنیات

۱- Rob de citron.

۲- Groseille.

۳- Santal blanc.

۴- Mure de Syrie = Mure noire = شاه توت

۵- Carbonate de Plomb = Céruse

۶- Onguent blanc de Rhazès = Blanc Rhasis.

و تخم مرغ و سبزیها و ادویه و میوهها (تر و خشک) و شیرینیها و امثال آنهاست. که خواص و ضرر و زیان و منافع و موارد استعمال آنها را در سلامتی و بیماری مبتدا در گردیده است. که اگر بخواهیم به تفصیل به شرح جمیع مطالب این کتاب بپردازیم، مطلب بدرازا کشد. فقط متذکر میگردیم که در این کتاب قریب بیست و دو نوع نان و هفده نوع آب و بیست و سه نوع شراب و هفده نوع گوشت و شش نوع گوشت ماهیها



شکل ۴۹ - تصویری خیالی از رازی بر بالینی بیمار سرخکی نقل از نسخه

Notes Therapeutiques جلد ۶۲ شماره ۶ سال ۱۹۶۵

و بیست و دو نوع غذا و آش و ده نوع مشروب غیر الکلی و پنجاه نوع دارو و انواع و اقسام ادویه (نمک و فلفل و دارچین و امثال آنها) با ذکر عوارضی که باعث اشتها و یا ازدیاد آن میگردد دیده میشود. ایضاً بهداشت غذایی افراد سالم و بیمار و اوقات بیماری و نوع غذاهای افراد و انتخاب آن را ذکر نموده است.

۱. نمونه نسخه‌هایی که رازی در کتاب «آبله و سرخک» تجویز نموده است بنظر خوانندگان کتاب می‌رسانیم.

در فصل پنجم کتاب «آبله و سرخک» که در احتراز از آبله قبل از ظهور و جلوگیری از ازدیاد آن پس از بروز میباشد، نسخه های زیر را رازی تجویز کرده است.
دستوری (نسخه ای) که فوران خون را تسکین میدهد و درتبها و التهاب کبد و سوزش صفرا نافع میباشد بدین شرح است :

کوبیده گل سرخ ده درهم .

تباشیر^۱ (طباشیر) بیست درهم .

سماق^۲ و تخم ترشک^۳ (حماض) و تخم کبر^۴ (نبار) و عدس پوست کنده و

زرشک^۵ (امبرباریس ، اسیرباریس) و تخم خرفه^۶ و تخم کاهوی سفید از هر کدام

پنج درهم .

صندل سفید دو درهم و نیم .

کافوریک^۷ درهم .

(برای اطلاع بیشتر در جمیع موضوعات مذکوره در باره مقام رازی در طب رجوع شود به آثار و مولفات رازی و ترجمه های آنها مخصوصاً کتابهای «حاوی» و «منصوری» و «آبله و سرخک» و «سنگ کلیه و مثانه» و منافع الاغذیه و مضارها و امثال آنها).

۱ - طباشیر را اقسام مختلف است بدین شرح: طباشیر قمی (Hallyosit و Drawisite) یا طباشیر محلاتی، دیگر طباشیر هندی (Bambou) و طباشیر فرنگی Mangnésie و طباشیر فرنگی مکلس Magnésie calcinée .

۲ - Sumac, Rhus.

۳ - Oscille.

۴ - Câpre.

۵ - Epine vinette.

۶ - Pourpier commun.

۷ - درهم مساوی شش دانگ است.

صبحها بقدر سه درهم دریچک اوقیه^۱ رب ترش ترنج^۲ یارب ریواس یارب انار
یا آب غوره و امثال آنها بخورند.

همچنین دستور زیر نافع است :

گل سرخ و تباشیر از هریک ده درهم ؛

صندل سفید سه درهم ؛

کافور یک درهم ؛

همه را بالعاب اسپرزه خمیر نموده با آنها حب یا قرص بسازند و در موقع حاجت
بقدر سه درهم و یک اوقیه از این سنگنجبین^۳ (= سرکنگبین = سرکه و غسل) بمریض
بدهند .

در فصل ششم کتاب «آبله و سرخک» که در بیان موادی است که بروز آبله
و سرخک را تسریع نمایند رازی گوید:

باید روی بیمار پوشانده و آب سرد جرعه جرعه به بیمار داده شود ،
پیراهن نازک بر تن بیمار کنند . باضافه دستورهای کلی دیگری برای بیمار قائل میگردد .
آنگاه نسخه (دستور) داروئی^۴ ده بطور ملایم به بیمار لینت دهد و حرارت او را تنهیه
نماید و در بیرون زدن آبله تسهیل نماید سیدهد .

نسخه بقرار زیر است :

انجیر زرد سی عدد ؛

سویز دم گرفته^۵ بیست درهم ؛

۱- اوقیه یا وقیه = $\frac{1}{16}$ رطل . رطل معمولاً مساوی ۷۰ مثقال است . بنابراین یک

اوقیه = $\frac{70}{16}$ مثقال . پس یک اوقیه = ۴٫۳۷۵ گرم است .

۲- باد رنک ، باد آرنک ، اترنک ، اترج Citronier de Medic * Medicon

. Cedrat

۳- Oxymel.

۴- Gros raisin sec = Raisin de Caisse.

سه رطل آب بر آن بریزند و آنرا ملایم بجوشانند، تا انجیرها وارفته و له شوند.
نیم رطل از آن را در سه مرتبه بمریض بخورانند و مریض را در پارچه‌ای بپوشانند
و از خمادی ده قبلاً^۱ گفته شده به بدن او بمالد.

نسخه دیگری که از اولی قویتر است :

از جوشانده بالا چهار اوقیه گرفته و باد و اوقیه جوشانده تخم رازیانه^۲ و کرفس^۳
مخلوط نمود به بیمار بدهند (بشرحی که گفته شد).

نسخه دیگر که از هر دو نسخه بالا قویتر است :

تخم رازیانه و کرفس هر یک ده درهم در مایع اولی بجوشانند تا آب مزبور
سرخ رنگ شود. پس از صاف شدن سه وقیه به بیمار بخورانند.

داروی مرکب مفید دیگری که در بیشتر احوال نافع و مناسب میباشد،
بدین شرح است :

گن سرخ چهار درهم .

عسل پوست کنده ده درهم .

انجیر زرد ده دانه .

سویزهسته و دم گرفته ده درهم .

کتیرا^۴ سه درهم .

لک^۵ پوست کنده شسته شده سه درهم .

تخم رازیانه و کرفس هر کدام پنج درهم .

همه آنها را در دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم شود . از این آب

۱ - Fenouil = رازیانه روسی = Anis. ۲ - Ache = Celeri.

۳ - Gomme adragante.

۴ - بفارسی رنگ لاک نامند. صمغ نباتی است شبیه به مر (سکی) ساقی گیاه اوپر شاخ

و دیش زرد و تخمش قریب به قرطم (تخم کافیشد = Semence de Safran batard) و

گویند شبیهی است که بر نبات سی نشیند . . . (تخف حکیم سوسن) .

نیم رطل با یک دانگ^۱ زعفران بر حسب احتیاج دو یا سه مرتبه به بیمار بخورانند .
 رازی در فصل هفتم کتاب آبله و سرخک دستورهای درباره توجه به چشم و گلو و اعضائی که در موقع بروز آبله باید به آنها توجه داشت شرح سمع و نسخه های داده که تمام آنها دلالت بر تجربه های شخصی و مهارت کامل وی می نماید . مثلاً^۲ گوید : آبله ای که در ملتحمه چشم زند ضرری ندارد ، ولی آنچه نه در قرنیه در سحابی سردمک درآید ، اگر چرک کرد مانع ازدید خواهد شد ، یعنی به نسبت غلظت و رقت مانع دیدن میگردد و باید با داروهای روشنی بخش درمان شود .

اگر آبله درشتی در سیاهی چشم زند باید سورمه را با گلاب مخلوط کرد و چند مرتبه در روز در چشم بیمار چکاند و باید بیمار را وادار کرد پارچه ای بر چشم گذارد (رفاده^۳) و آنرا بست ...

پس از چشم باید به حلق و دهان بیمار توجه داشت . رازی در این مورد نیز دستورها و نسخه های داده است که شرح همه آنها باعث تطویل مقال گردد . نسخه ای که رازی تجویز می نماید بدین شرح است :

چنانچه در دهان و گلوئی بیمار آثاری که او را آزار دهد و حرارتش نم بود مزاج هم لینت نداشت ، باید کم کم لعوق کره و شکر طبرزد^۴ (= تبرزد - طبرزن - طبرزن = قند سفید سخت = گلقند = شکر سخت سفید = نبات) به بیمار خورانده شود . اگر در دهان و گلو حرارت و التهاب شدیدی بود ، باید لعاب اسپرزه و بادام پوست که و شکر تبرزد بدین ترتیب بوی داده شود :

بادام شیرین پوست کنده یک جزء ،
 تخم کدو دو جزء ،

۱- دانگ یا دانق یک ششم درهم است .

۲- پارچه ای که بر چشم و اعضاء گذراند که یک نوع کمپرس است .

۳- Candi = Sucre de Candi .

شکر طبرزد سد جزء ،

لعاب اسپرزه بقدری که آن را قابل لعوق کنند .

رازی پس از آن دستور میدهد باید به بندها و سپس به بینی و گوش توجه داشت و در این باب دستورها و نسخه‌ها میدهد که بدان عمل گردد. تا این اعضاء از خطرات آبله معصون مانند .

بهین نحو در فصول دیگر کتاب موادی که آبله را نضج دهد و یا خشک کند و پوسته‌های آبله را از بین ببرد و آثار آبله را از چشم و سایر قسمت‌های بدن بزداید و دستور بیمارانی که آبله‌ای و سرخکی و دستور مزاج آنان از حیث لیمت و نبوست نسخه‌ها و دستورهائی میدهد .

در خاتمه این مبحث بمناسبت ترکیب ادویه و تهیه نسخه‌ها اضافه می‌نمائیم: چنانکه آمد رازی را در شیمی ید طولانی بود . او کسی است که ارتباط شیمی را با طب مشخص کرده است. بدین مناسبت پاره‌ای از محققان وی را مؤسس علم شیمی جدید دانسته‌اند .

رازی اولین شیمیستی است که از جوهر گوگرد یاد می‌کند و آنرا بنام «زیت الزاج» و یا «زیت الاخضر» گفته است که بعدها دیگران بنام «کبریت الفلاسفه» از آن سخن گفته‌اند .

چنانکه میدانیم رازی در ابتدای کار به علوم سیمیا و لیمیا مشغول بوده و تألیفاتی در این علوم دارد . وی معتقد بوده که من فردی را فیلسوف میدانم که صنعت کیمیا را بداند، زیرا بدین وسیله از سب مال دنیا بی‌نیاز میشود و چشم‌داشتی به آنچه که در دست مردم است، نخواهد داشت و محتاج آنان نخواهد بود .

و- چند کلمه در باب عقاید مذهبی و حکمتی رازی - از آثار رازی بمانند کتابهای «آثار الامام الفاضل المعصوم» و «فی الرد فی الامامة علی الکیال» و «کتاب الامام و المأسوم المحتقین» و اینکه رازی شاگرد بلخی نه شیعه بوده چنین استفاد میگردد .

که رازی روح تشیع داشته است . بعلاوه از بعضی آثار دیگر رازی و ارتباط وی با دانشمندان شیعی مذهب بمانند اطروش شیعی (متوفی بسال ۳۰۴ هجری) که نسبش به علی بن ابیطالب (ع) میرسد و تألیف کتابی بنام وی « کتاب الی الداعی - الاطروش فی الحکمه » و ایضاً مسعودی مورخ معروف شیعی و تألیف کتابی بنام وی « کلام جری بینہ و بین المسعودی فی حدوث العالم » و ارتباط کامل رازی با پادشاهان شیعی مذهب (آل بویه) تمام میرساند که برحسب عقیده بعضی از مورخان شیعی مذهب بوده و یا آنکه اقلان روح تشیع داشته است .

در این مبحث اضافه می‌نمائیم: از کسانی که بر رازی پس از سرگشر بروی بسیار تاخته‌اند، شیخ الرئيس موسی بن میمون کلیمی قرطبی اندلسی که به رازی غرب مشهور است میباشد . وی (موسی) رساله‌ای بنام « دلالة الحائرين » در فصل دوازدهم از جلد سوم گوید :

رازی صاحب کتابی در الهیات است که در آن هذیانهای گفته و نادانی بسیاری از خود نشان داده است ...

ایضاً ابوحاتم احمد بن حمدان بن احمد رازی (متوفی بسال ۳۲۲ هجری قمری) سخت بر رازی حمله کرده است و گفتار رازی را نه نبوت با حکمت موافقتی ندارد و ایجاد دشمنی و هلاک بشر است شدیداً مورد انتقاد قرار داده است .

در فهرست کتب رازی تألیفی است بنام « مخاریق الانبیاء » که عده‌ای از مورخان درباره این کتاب آورده‌اند که مطالب این کتاب قلوب را تباه می‌سازد و دین را بین میبرد ... و برخلاف عده‌ای دیگر از مورخان مطالب این کتاب را منسوب به رازی و این قبیل افکار را برای وی تهمت دانسته‌اند . بحث در این باب از حوصله این کتاب خارج است و نگارش سطور بالا از نظر اطلاع بر بیان عقاید و آراء محققان له و علیه رازی میباشد و بس .

ایضاً رازی در بسیاری از مسائل حکمتی و فلسفی با ارسطو مخالف بوده و در بسیاری از مواضع در مآراء الطبیعه و نفس و هیولی و مکان و زمان با عقاید بسیاری

از دانشمندان متفاوت است. ایضاً درباره قدم هیولایی و عالم و لذت و الم را نظرات خاصی است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سیرت فلسفی رازی).

ز- دانش پژوهی و دانش اندوزی رازی - در خاتمه این فصل چند نکته در باب دانش پژوهی و دانش اندوزی رازی متذکر میگردیم. رازی چنان عشق و علاقه به طب و سایر علوم داشت که در یاد داشتهای دوران پیری آورده است: «ند صحبت من بدانش و ولع و کوشش من در راه کسب علم بر آنان که مصاحب من بودند کاملاً واضح و آشکار است. من از دوران کودکی تا این تاریخ در کسب علم بسیار جاهل و ناشناخته بودم، تا آنجا که هر کتابی که قبلاً نخوانده بودم و یا آنکه دانشمندی را ملاقات نموده بودم دسترسی مییافتم. بدینار دیگری دست نمیزدم، و آنکه در این راه ضررها و زیانهای میدیدم و با آنها روبرو میشدم و تا کتاب را مطالعه نمی کردم و مقام علمی آن شخص را تشخیص نمیدادم از پای نمی ایستادم. بردباریم در این باب بعدی بود نه در بک سال بالغ بر بیست هزار بولک یادداشت می نوشتم، او گوید: در تالیف «حاوی» پانزده سال شب و روز کار میکردم تا آنکه چشمانم ضعیف و یکی از عضلات دستم خشک شد و از کار افتاد. با این حال با آنجا که مقدر بود، از خواندن و نوشتن دست برنداشتم و پیوسته به افرادی متوسل میشدم، که برایم کتاب بخوانند و یاداشتهای مرا بنویسند (الفلسفه الاسلام و مرئزها فی التفکیر صفحه ۹۰).

ح- اشعار رازی - رازی در سرودن شعر نیز دستی داشته. این اشعار از اوست.

لعمرك ما أدري وقد آذن البلى
بعاجل ترحال الى اين ترحالى ؟
و این سخن الروح بعد خروج
من الهيكل المنحل والجسد البائى ؟

ند مناد و ترجمه آن چنین است: بیجانت سوگند، اکنون که فرسودگی بدن خبر فرا رسیدگی مرگ مرا میدهد، باز نمیدانم بکجا خواهیم رفت؟ آیا محل و مکان و روح پس از خروج از این هیكل فرسوده (وارفته) و تن پوسیده بجاست؟

ط - مراسم هزار یکصدمین سالروز رازی - روزیکشنبه ششم دیماه ۱۳۴۳
 خورشیدی مراسم هزار و یکصدمین سالروز تولد طبیب و فیلسوف و شیمی دان بزرگ
 ایرانی ساعت نه صبح در تالار ابن سینای دانشگاه تهران برگزار گردید. در این مراسم
 چند تن از آقایان وزیران و آقای دکتر جهانشاه صالح رئیس دانشگاه وقت و
 عده‌ای از استادان و دانشگاهیان و شخصیت‌های علمی و پزشکان حضور داشتند.
 ابتدا سلام شاهنشاهی نواخته شد سپس پیام شاهنشاه توسط جناب آقای مهرداد
 پهلبد وزیر فرهنگ و هنر خوانده شد. آنگاه جناب آقای دکتر جهانشاه صالح خطاب‌های
 درباره مقام علمی رازی که متضمن خدمات ارزنده استاد به دانش پزشکی و فلسفه
 و کیمیا با انضمام تاریخ پزشکی از دوران قدیم تا زمان رازی را ایراد نمود و پس از
 ایشان جناب آقای علی اصغر حکمت رئیس کمیسیون ملی یونسکو و شرحی درباره تاریخ
 مربوط به انتخاب رازی و تجلیل از وی از طرف یونسکو و خدماتی که این سازمان
 بزرگ علمی و تربیتی و فرهنگی ملل متحد و انجمن ملی یونسکو و اقداماتی که
 بعمل آمده بود بیان داشت. آنگاه بترتیب آقایان دکتر ذبیح‌اله حنا و محمد محیط
 طباطبائی و دکتر محمود نجم‌آبادی و دکتر جلال ستینی تحت عناوین «عقاید فلسفی
 رازی» و «رازی پیشاهنگ عصر جدید تجربه» و «مقام طبی رازی» و «کتاب هدایت
 المتعلمین» گفتارهایی ایراد نمودند.

از آن گذشته در جرائد و مجلات داخلی و خارجی مقالاتی در مقام علمی و طبی
 رازی برشته تحریر درآمد. شاد روان دکتر عبدالعلی علوی نائینی کتاب «منافع الرازی»
 و مضارها را تحت عنوان بهداشت غذایی ترجمه و بچاپ رسانده است.

(برای اطلاع از متن سخنرانی‌های مربوط به این مراسم رجوع گردد به شماره‌های

۳۲۷ الی ۳۳۳ سال نهم از دیماه تا اسفند ماه ۱۳۴۳ اخبار دانشگاه تهران).

بمناسبت این مراسم دوسری تمپر به بهای دو و شش ریال از طرف وزارت پست و تلگراف انتشار یافت.

از طرف دانشگاه تهران «کتاب الجدری والحصبه» تحت عنوان «آبله و سرخک» و «حکایات و تاریخچه‌ای طبی و بالینی رازی» «امثلة من قصص المرضى و حکایات لنا خلط النوادر» توسط نویسنده این کتاب بشماره‌های ۹۴ و ۹۵ انتشارات دانشگاه بچاپ رسید. از طرف انجمن ملی یونسکو نیز رساله «السيرة الفلسفة» رازی



شکل ۲۰. تمپرهای یادبود رازی (یک سری ۲ و ۶ ریالی)

که قبلاً بتصحیح و مقدمه شادروانان پول کراوس^۱ و ترجمه عباس اقبال چاپ شده بود باانضمام شرح احوال و آثار و افکار رازی توسط آقای دکتر مهدی محقق انتشار یافت. سپس در سال ۱۳۴۶ کتاب «المدخل التعليمی» باهتمام آقای دکتر مهندس حسنعلی شیبانی از طرف دانشگاه تهران تحت شماره ۱۱۴۰ چاپ و انتشار یافت. درباره طب رازی مطلب بسیار است که اگر بخواهیم تجزیه و تحلیل نمائیم، چندین هزار صفحه لازم است تا حتی مطلب ادا گردد، لذا بهمین میزان قناعت شد.

۱ - Paul Kraus

اهوازی

علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی

(۳۱۸ یا ۳۲۸ - ۳۸۴ هجری قمری = ۹۲۰ یا ۹۴۹-۹۹۴ میلادی)

اهوازی از جمله اطباء بزرگ اسلامی ایرانی است که خدمتی بسزا به طب اسلامی و نتیجهً به طب دنیا نموده است. وی با چهار طبیب بزرگ دیگر ایرانی ارکان مهم و بزرگ طب اسلامی را تشکیل میدهند. چنانکه میدانیم آن چهار نفر عبارتند از طبری، رازی، ابن سینا و گرگانی.

از اهوازی برخلاف محمد ز دریای رازی و مخصوصاً ابن سینا و گرگانی شرح حال مفصل و مشروح (یا منظم) در تراجم احوال دیده نمیشود، بلکه فقط چند سطر درباره وی در کتب تاریخ طب و اطباء و بعضی تذکره‌ها آمده است و اصولاً همان چند سطر که از مورخ اولی در شرح حال وی آمده عیناً دیگران آنرا نقل کرده و اضافه یا اضافاتی بدان ننموده‌اند، بلکه آنچه که از مورخین و مفسرین آمده درباره تألیف وی کتاب «ملکی» میباشد.

الف - نام و نسب - نامش علی، پدرش عباس و کنیه اش ابوالحسن و عموماً در کتب تواریخ و تراجم احوال بنام علی بن عباس مجوسی و تقریباً در همه مورخین کلمه مجوسی در دنبال نام وی آمده است.

ابن ابن اصیبه صاحب کتاب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» و ابن القفطی مؤلف کتاب «تاریخ الحكماء» معروف به «اخبار العلماء باخبار الحكماء» نیز همانند ابن ابی اصیبه ویرا بنام علی بن العباس المجوسی نام برده است. در کتاب «اکتفاء القنوع بما هو مطبوع» تألیف وان دیک^۱ آمریکائی نام وی

چنین آمده است :

«علاءالدین علی بن العباس المجوسی و قیل بل المجوسی ...» بشرح ایضاً حاجی خلیفه صاحب «کشف الظنون» نیز ضمن وصف کتاب تألیفی اهوازی وی را «علی بن العباس المجوسی» اسم برده است.

در معجم المطبوعات جلد دوم چنین آمده است :

«کامل الصناعة تألیف ابوالحسن علی بن عباس مجوسی متوفی ۳۸۴ ...»
ووستنفلد آلمانی^۱ در تاریخ الاطباء و بر کلمان آلمانی^۲ در تاریخ علوم عرب و وان دیک آمریکائی در کتاب «التقاء القنوع بما هو مطبوع» لقب علاءالدین ، برای اهوازی قائل شده اند.

اروپائیان ویرا Ali-Abbas, Ali - ilné Abbas - al - Majusi, Italy Abbas میخوانند .

ب - تاریخ تولد و مولد - تاریخ تولد ویرا هیچیک از مورخین مشرق زمین در کتاب خود ذکر ننموده اند و چنانکه میدانیم اصولاً شرح حال مبسوطی از این پزشک در دست نیست ، تا چه رسد به تاریخ تولد وی .

بروگلمان در تاریخ ادبیات عرب تاریخ تولد وی را ۳۳۸ هجری قمری ذکر کرده است . غیر از وی در مورد تاریخ تولد وی هیچ یک از مورخین ذکر ننموده اند .

از طرفی در بعضی از کتب تاریخ طب همانند کتاب «تاریخ طب» تألیف موریس - باریتی^۳ و شارل کوری^۴ (چاپ پاریس سال ۱۹۶۳ میلادی) تاریخ تولد وی را ۹۳۰ میلادی ثبت کرده اند . اگر این تاریخ یعنی ۹۳۰ میلادی را تاریخ تولد اهوازی بدانیم یا تطبیق سال هجری ۳۱۸ میشود .

۱ - Wüstenfeld.

۲ - Brockelmann.

۳ - Maurice Bariety.

۴ - Charles Coury.

بهر حال آنچه که مسلم است آنکه وی در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری بدنیا آمده است.

مولدش ظاهراً یا اهواز و یا ارجان (بهبهان) بوده و بدین مناسبت به اهوازی ارجانی معروف میباشد.

ابن ابی اصیبعه مولد وی را اهواز میداند.

مرحوم ادوار براون گوید: «که وی اهوازی و سوطنش در جندی شاپور است». متأسفانه از هویت پدر و ابتداء عمرو تلمذ وی و سایر معلومات وی در تذکره‌ها چیزی نگاشته نشده که بکار آید و معلوم نیست عباس پدرش چه کار داشته و علی چه میکرده است؟ بدین معنی نه ابتداء عمرش را در اهواز یا ارجان بچه شغلی گذرانده است و اصولاً طفولیت و جوانی و ابتداء تحصیل را در اهواز یا ارجان بچه نحو گذرانده است؟ تنها نکته‌ای که در شرح حال وی آمده آنکه مورخین مستند اسلامی همانند القفطی در شرح حال از استاد اهوازی نامی برده‌اند بدین شرح: «علی بن العباس المجوسی طبیب فاضل دامل فارسی الاصل يعرف بابن المجوسی». قرأ علی شیخ فارسی يعرف بابی ساهر...» (صفحه ۲۳۲ تاریخ الحکماء چاپ لیبزیک ۱۹۰۳ میلادی).

ابن ابی اصیبعه نیز در کتاب عیون الانباء بمضمون بالا چنین آورده است: «علی بن العباس المجوسی من الاهواز و کان طبیباً مجیداً متمیزاً فی صناعة الطب و هو الذی صنف الكتاب المشهور الذی يعرف بالملکی، صنفه للملک عضدالدوله بن خسرو ابن رکن الدوله...». (صفحه ۲۳۶ ج ۱ عیون الانباء چاپ مصر ۱۳۹۹ هجری قمری).

پس از این دو مورخ سایر نویسندگان تراجم احوال عین مطلب بالا را در کتب خود متذکر گردیده‌اند.

بهر حال معلوم میشود که اهوازی طب را نزد ابوساهر (یا ابو عمران) موسی بن سیار آموخته است. در شرح حال موسی بن سیار، بقول القفطی ابو عمران موسی بن-

سیار و بقول ابن ابی اصیبعه ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار میباشد.

حاجی خلیفه ملا کاتب چلبی صاحب کشف الظنون معلم اهواری را بنام ابوطاهر ویس بن سنان میداند و معلوم نشد که از روی چه سند و مدرکی این مطلب را آورده است ؟

عین شرحی که القفطی در کتاب خود نگاشته ، بعینه بی کم و کسر در کتاب «مختصرالدول» ابوالفرج ملطی است . آنهم شرح حالی از اهواری نیست ، بلکه ضمن بیان تاریخ زمان عضدالدوله دیلمی که جماعتی از شاهیر حکماء زمان را بیان بیان میدارد ، نامی هم از این طبیب ذکر می کند . منتهی عین مطلب القفطی را مستند در گردیده است .

از این رو معلوم میشود که اصولاً مورخین شرح حال منحل و مبسوطی از از این دانشمند نمیدانستند و اجباراً باختصار نوشیده اند . یا آنکه باید بگوئیم ابتداء زندگانی علی بن عباس چندان مهم نبود و مورخ اولی نه شرح حالی از وی بیان داشته قاعدهً باید جمال الدین قفطی باشد و چون مختصر ذکر کرده و یا نمیدانسته نه شرح زندگانی این پزشک چیست فقط از نظر اهمیت کتاب «ملکی» چند سطر برشته تحریر درآورده و بقیه مطالب را باید گفت یا نمیدانستند و یا نتوانستند است تهیه کند و یا بنظرش مهم نرسیده ، لذا از آن صرف نظر نموده و باختصار پرداخته است . از این نظر شرح حال وی تماماً برخلاف ابن سینا و رازی است نه نسبتاً مشروح و مبسوط و منظم میباشد .

بنابرین چنانکه فوقاً اشاره شد در حقیقت از شرح حال اهواری بیش از یکی دو موضوع در کتب مورخین نیامده و آنچه ده دربارۀ وی تحقیق شده بر روی کتاب تألیفی وی «ملکی» است .

ج - کتاب ملکی - تألیف بزرگ اهواری کتاب «دامل الصنعة الطبیة الملکی» یا کتاب «ملکی» است .

برای شناسائی مقام اهوازی در طب دو نکته بسیار اساسی و مهم بنظر میرسد:
اول تشریح کتاب ملکی، دوم موضوعات معتبره و مأخوذه از کتاب تألیفی طب و
مقایسه آن با طب اسروزی.

د - معرفی کتاب ملکی - آنچه که مشهور است اهوازی را یک تألیف بنام
ملکی است و میگویند تألیف دیگری نیز داشته است.

ملکی که اروپائیان آنرا Almaleki و Liber Regius و Liber totius medicinae

Le Livre Royal et l'art Medical

گویند یکی از ارکان مهم علم طب قدیم بشمار میرفته است.
این کتاب در طی قرون متمادی مورد استفاده طلاب علم طب بوده است.
عموم مورخین و تذکره نویسان خاور درباره این کتاب معتقد بودند، که از
کتب طبی درجه اول میباشد و مطالعه آنرا برای پزشکان لازم بلکه واجب میدانستند.
نظامی عروضی سمرقندی صاحب کتاب معروف «چهار مقاله عروضی» در مقالات
چهارم در باب علم طب و هدایت طبیب چنین گفته است:

«... پس از کتب بسائط یکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس (شانزده
کتاب تألیفی جالینوس) یا حاوی محمد زکریای رازی یا کامل الصناعة یا صمد باب
بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعت
همی کند ...»

القفطی در تاریخ الحكماء گوید:

«... المسمى بالملکی وهو کتاب جلیل و کناش نبیل اشتمل علی عمم الطب ...»

(صفحه ۲۳۳ تاریخ الحكماء قفطی چاپ لیپزیک آلمان ۱۹۰۳ میلادی).

بشرح ایضاً ابن ابی اصیبعه درباره این کتاب چنین نظر داده است:

«... و هو الذی صنف الکتاب المشهور الذی يعرف بالملکی صنفه للملک

عبدالدوله فنا خسرو بن رکن الدوله ابی علی حسن بن بویه الدیلمی وهو کتاب جلیل

مشمول علی اجزاء الصناعات الطبیه علمها و عملها...» (صفحه ۶۳۲ ج ۱ - عیون الانباء چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری قمری).

ابن خلدون اشبیلی در کتاب تألیفی خود «مقدمه» در فصل طب چنین مینویسد:
 «... و كان في الاسلام في هذه الصناعات ائمة جافا من وراء الغاية مثل الرازي
 والمجوسي وابن سينا ومن اهل الاندلس ايضاً كثيراً...».

سورخین متأخر بمانند جرجی زیدان و امثال ایشان نیز چون منابع و مآخذشان از کتب سورخین پیشین بوده است. عموماً عین مطالب پیشینیان را تکرار نموده‌اند. اما سورخین مغرب زمین اند تحقیق کامل در تألیف وی نموده‌اند ویرا طبیعی متبحر و پزشکی بزرگ میدانند.

لوسین لکلر^۱ نویسنده معروف تاریخ طب^۲ (چاپ پاریس ۱۸۷۶ م.) که تعدادی از کتب طبی قدیمی را مورد مطالعه قرار داده چنین معتقد است که: «مؤلف کتاب ملکی با جرأت توانسته است آنچه را که یونانیها نتوانسته‌اند کشف کنند، بدست آورد و دنباله دار آنها را تعقیب نماید و در کتاب خود جمیع معلومات طبی را جمع‌آوری نماید. وی معتقد است که: کتاب ملکی بنا حاوی رازی قابل مقایسه نیست چرا که حاوی رازی ملخصی از جمیع معلومات قدیم و جدید مربوط به علم طب تا آن زمان را شامل می‌باشد. در صورتیکه طب در کتاب ملکی بطور خاص و جامع بیان شده است. باین معنی که تمام قسمتهای این کتاب منظم و جمیع معلومات و گفته‌هایی را که از سایرین اقتباس نموده بطور ناملی انتقاد نموده است».

چارلز گرین کومستون در کتاب تاریخ طب خود چنین می‌نویسد:

«علی بن عباس سجوسی که در قرن دهم میلادی میزیسته، صاحب تألیفی بنام «ملکی» است... کتاب طب «ملکی» با قانون یکم مقصود را بیان مینمایند و هر دو تا اوایل قرن هجدهم میلادی در مدارس طبی اروپا تدریس میشده است».

۱ - Lucien Leclerc.

۲ - Histoire de la Médecine.

۳ - Charles Greene Cumston.

(صفحات ۲/۲۳۱ ترجمه فرانسوی توسط مادام دیسپان دوفلوران^۱ چاپ پاریس

۱۹۳۱ میلادی).

۱. کاستیلیونی^۲ در کتاب تاریخ طب خود چنین نوشته است: «... علی بن-عباس در کتاب ملکی خلاصه کامل طب دوران خود را نگاشته و کتاب وی اولین قدم تجدد طبی است. وی توانسته است خلاصه ای از عقاید و افکار طبی دورانش را با وضوح کامل و تجویزهای دارویی بیان دارد...» (ترجمه فرانسوی کتاب توسط آقایان ژ. برتران^۳ و ف. ژیدون^۴ چاپ پاریس ۱۹۳۱ میلادی صفحه ۲۳).
 بشرح ایضاً دکتر ل. مونیه^۵ فرانسوی در کتاب تاریخ طب خود (چاپ پاریس ۱۹۲۴ میلادی) و دکتر دنال کمپل انگلیسی^۶ در کتاب «طب عرب و نفوذ آن در قرون وسطی» (چاپ لندن ۱۹۲۶ میلادی) و دکتر گوستاو لوبون^۷ (متوفی سال ۱۹۳۱) در کتاب تمدن اسلام و عرب مقایسه ارجعند درباره کتاب ملکی اهوازی قائل گردیده اند (ضمیمه دوم مجله جهان پزشکی تألیف نگارنده چاپ تهران سال ۱۳۲۰).
 خورشیدی (صفحات ۱۲ و ۱۳ و ۱۶). شادروان پرفسور ادوارد براون در کتاب «طب اسلامی» در خطابه دوم درباره کتاب ملکی چنین اظهار نظر نموده است: «... کتاب ملکی علی بن عباس از جمله کتب جامع طبی عربی میباشد و بیشتر در دسترس و مطالعه است...».

بنابر شرح بالا معلوم گردید که اهوازی پزشکی حاذق بوده و بسیاری است. پس از تألیف کتاب ملکی شهرتی بیشتر یافته است.
 پس از مرگ اهوازی اثر نفیس وی یکی از جامعترین کتابهای طبی در دسترس عموم قرار گرفته است.

۱- Mme. Dispan de Florian.

۲- A. Castiglioni.

۳- J. Bertrand.

۴- F. Gidon.

۵- Dr. L. Monnier.

۶- Dr. Donald Campbell.

۷- Dr. Gustave Lebon.

بعدها که مورخان به تجزیه و تشریح مطالب کتاب ملکی پرداخته و اوراق آنرا مطالعه نمودند، نکاتی برجسته و سفید و معتبر در آن یافتند که مختصری از آن ضمن تشریح کتاب خواهد آمد.

از معاصران دو نفر از همکاران این جانب درباره اهوازی تحقیقاتی نموده‌اند، که درخور تحسین و تمجید میباشند. نخست آقای دکتر محمد سحری که بسال ۱۳۱۷ رساله اجتهادیه خود را درباره «معارف اسلام خاصه علی بن عباس مجوسی» نگاشته است. دوم بسال ۱۹۶۵ میلادی آقای دکتر محسن شالچی تحت نظر شادروان پرفسوری. شوماخر^۱ استاد تاریخ طب دانشکده فربورگ^۲ (آلمان) با کمک و همکاری این جانب تحقیق و تجزیه و تحلیلی از نظرات اهوازی نموده و بصورت رساله اجتهادیه چاپ نموده است. مقاله‌ای نیز از مرحوم درگاهی دبستانی در مجله آینده سال اول در باب علی بن عباس به چاپ رسیده است. نگارنده نیز در ضمیمه مجله جهان پزشکی بسال ۱۳۲۶ تحت عنوان «اهوازی کیست؟ و ملکی چیست؟» تحقیق و تجزیه و تحلیلی از کتاب ملکی نموده‌ام.

ج - ترجمه و چاپهای کتاب ملکی - ترجمه کتاب ملکی اول دفعه توسط قسطنطین آفریقائی^۳ سپس توسط اصطفی انطاکی^۴ فیلسوف معروف انطاکیه بسال ۱۴۹۲ میلادی در ونیز به چاپ رسیده است و پس از وی میچل (میکائیل) دو کاپلا^۵ پس از نگارش حواشی بر آن بسال ۱۵۲۳ میلادی در لاهون تحت عنوان زیر انتشار یافته است :

(Liber medicinae necessaria continens quem Haly filius Abbas editit regique inscript unde et reglis dispositonis nomen assumpsit)

ترجمه لاتینی ملکی بسیار کمیاب است.

۱ - Professeur. J. Schumacher.

۲ - Freiburg.

۳ - Constantin l'Africain.

۴ - Stephen d'Antioche.

۵ - Michael de Capella.

این کتاب در مصر در مطبعه بولاق بسال ۱۲۹۴ هجری قمری چاپ گردیده که در حاشیه آن کتاب «مختصر تذکره امام سویدی شعرانی» ضمیمه است. متن عربی کتاب «ملکی» بالغ بر پانصدصد هزار کلمه است که در بیست مقاله میباشد و هر مقاله به ابواب زیادی منقسم شده است.

نسخ خطی متعدد از کتاب «ملکی» در کتابخانه‌های عالم بهمانند کتابخانه‌های مونیخ (آلمان) و اسکوربال (اسپانیا) و واتیکان (ایتالیا) و کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه‌های انگلستان و مصر و در ایران در کتابخانه‌های ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) و دانشکده پزشکی و مدرسه عالی سپهسالار و کتابخانه شخصی این جانب موجود است.

چنانکه قبلاً آمد تنها کتابی که از اهوازی در دست میباشد، همین کتاب ملکی است که جمیع مورخان و تذکره نویسان از آن نام برده‌اند و کتابی بنام «حفظ الصبحه» نیز بوی نسبت داده شده است.

د - نظر مختصری به تقسیمات کتاب ملکی - کتاب ملکی مشتمل بر دو قسمت است :

قسمت اول در طب نظری و قسمت دوم در طب عملی و هر کدام از این قسمت‌ها مشتمل بر ده مقاله و جمعاً تمام کتاب بیست مقاله است.

مقاله دوم و سوم کتاب اول مربوط به تشریح است و آنرا^۱ پ. دوکونینگ^۱ با مقتبساتی از کتابهای منصوری رازی و قانون ابن سینا به زبان فرانسوی ترجمه کرده و بنام «سه کتاب تشریحی عرب»^۲ نام نهاده و بسال ۱۹۰۳ میلادی در شهر لیون (از بلاد هلند) چاپ نموده است. نسخه‌ای از این کتاب در دانشکده پزشکی تهران موجود میباشد. این کتاب در حقیقت خلاصه‌ای از معلومات تشریحی طب اسلامی است که مبنای آن بر سه کتاب «حاوی» و «ملکی» و «قانون» میباشد، که در آن عقاید و نظرات سه طبیب بزرگ ایرانی را بخوبی نگاشته است.

۱ - P. de Koning.

۲ - Trois Traités d'Anatomie Arabe.

مقاله نوزدهم کتاب «سلکی» یا بهتر بیان داریم . مقاله نهم کتاب دوم در باب جراحی است و این مقاله همان قسمتی است که محققان و دانشمندان مشرق و مغرب بدان اهمیت فوق العاده میدهند، که بعداً متذکر خواهیم شد.

این مقاله را اول دفعه قسطنطنین آفریقانی (۱۰۸۷-۱۰۱۵ میلادی) به لاتینی ترجمه کرده و در اروپا انتشار داده است.

ه) نظرات اهوازی به پزشکان قبل از خود - اهوازی در مقدمه کتاب سلکی بعضی مطالب را تذکر داده است که اطلاع بر آن خالی از اهمیت نیست.

وی پس از حمد و ثنای خداوند و علت تألیف و وجه تسمیه کتاب و مدح ضدالدوله دیلمی و تذکر مناقب این پادشاه در مقدمه کتاب انتقاداتی بر بسیاری از پزشکان یونانی و ایرانی و کتاب آنان نموده چنین گوید: «درباره پزشکان یونانی مانند بقراط و جالینوس و اوریباسیوس^۱ (اوریباسیوس برگامسی ۳۲۵-۴۰۳ یا ۴۰۰ میلادی) و پولس اجانیطی قوابلی^۲ (= فولس = بولس ۴۷۱-۵۰۵ میلادی) و اوسریانیان و مسلمانان اهرن کشیش^۳ (= اهرن القس اسکندرانی = اهرن الاسکندرانی - ایرن الاسکندرانی ۶۵۰ م - ۵۳۰ هـ) و یوحنا بن سراپیون^۴ (قرن هشتم میلادی / ۲۷۹ هـ) و رازی سخن گفته است.

اهوازی گوید: بقراط در شرح بیماریها خیلی باختصار نوشته و بعضی اوقات مطالب را نازیکک نوشته و بدین جهت از آنها نمی توان استفاده زیاد نمود، ولی در عین حال در بعضی موارد که با نهایت دقت مطالب را حلاجی کرده موضوع را با بهام کشانده است. در باب جالینوس پس از تعظیم و تکریم نام وی که بنام دانشمند پیشین اسم برده است گوید: که مطالب کتابش مشکل و در بعضی موارد دراز و تکرار

۱- Oribase de Pergamon - Oribasius.

۲- Paul d'Egine - Paulus d'Aigina.

۳- Heron l'Ancien - Aaron - Heron d'Alexandrie.

۴- Serapion le jeune.

عبارات را مرتکب شده است. از تألیفات جدیدتر کتاب اهرن را می‌ستاید و از مطالبش تعریف و تمجید می‌کند، اما ترجمه عربی آنرا ناقص میدانند و در مداوای بیماری و علل و علامات آنها معتقد است که بطریقی ایجاز نگاشته است. در مورد ابن-سرایون گوید: که وی از جراحی ذکر کرده و بعلاوه اسراض مهم مانند انوریسم^۱ (انوریسم = ابوریسم) را شرح نداده و مطالب را هم بی ترتیب و درهم و برهم نوشته و از علاج سرطان^۲ (= چنگار) و سخت شدن مو و بعضی بیماریهای پلکها نادیده گرفته است. همچنین بیماریهای رحم و بواسیر و شقان و بیماریهای جهاز تناسلی مرد و زن و واریس^۳ (= دوالی) و علاج قرچه‌ها^۴ و بسیاری از بیماریهای دیگر را ناقص نگاشته است.

اما درباره رازی گوید: محمد زکریای رازی در کتاب منصوری شرح بیماریها و درسان آنها را بطور ایجاز و اختصار نگاشته است، ولی در کتاب معروف حاوی وی جمیع مایحتاج اطباء را از بهداشت و مداوی بیماریها و اسزجه و تشریح اعضاء و اعمال دستی و غیر ذلک را بخوبی از عهده برآمده است. اما مرتب نمی‌باشد و این کتاب را جز نزد پادشاهان و توانگران جای دیگر نتوان پیدا نمود و جز عده معدودی را به آن دسترسی نیست. با تمام این احوال اهوازی از کتاب حاوی رازی بسیار تجلیل نموده است. پس از آن از ترتیب و نظم و طریقه و روش خود صحبت بمیان آورده و شرح ذات‌الجنب را ذکر می‌کند و با توصیف و سبب بیماری شروع نموده و چهار علامت بیماری که عبارت از تب و سرفه و درد و تنگی نفس است، بیان داده سپس سایر مسائل مربوط به این بیماری و نشان دادن آنها را به سبب بیان داشته و مطلب را ختم می‌نماید.

و - حکایت و معالجات طبّی منسوب به اهوازی - نظامی عروضی سمرقندی در کتاب خود « چهار مقاله » در مقالات چهارم حکایتی از درمان اهوازی ذکر

۱ - Aneurisme.

۲ - Cancer.

۳ - Varices.

۴ - Ulcères.

می نماید بدین شکل :

صاحب کاسل الصناعه طبیب عضدالدوله بود بیارس بشهر شیراز ، و در آن شهر حمالی بود که چهارصدمن و پانصدمن بار بر پشت گرفت ، و هر پنج شش ماه آن حمال را در دسر گرفت و بی قرار شدی ، و ده پانزده شبانه روز (دو شبانه روز) همچنان بماندی . یکبار او را آن در دسر گرفته بود و هفت هشت روز برآمده ، و چند بار نیت کرده بود نه خویشتن را بکشد . آخر اتفاق چنان افتاد که آن طبیب بزرگ روزی بدرخانه آن حمال بگذشت . برادران (برادر) حمال پیش او دویدند و خدمت کردند ، و او را بخدای عزوجل سوگند دادند ، و احوال برادر و در دسر او بطیب بگفتند . طبیب گفت : «او را بمن نمایم» . پس آن حمال را پیش او بردند . چون بدیدش مردی شگرف^۱ و قوی هیکل ، و جنتی کفش در پای کرده که هرپای منی ونیم بود بسنگ . پس نبض او بدید و تفسره^۲ بخواست ، گفت : «اورا باسن بصحرا آرید» . چنان کردند . چون بصحرا شدند ، طبیب غلام را گفت : «دستار حمال از سرش فروگیر و در گردن او کن ، و بسیار بتاب . پس غلام دیگر را گفت : «کفش او از پای بیرون کن و تایی^۳ بیست بر سرش زن» . غلام چنان کرد . فرزندان او بفریاد آمدند . اما طبیب محترم^۴ و محترم بود ، هیچ نمی توانستند کرد . پس غلام را گفت که «آن دستار که در گردن او تافته ای بگیر و براسب من نشین و او را باخود کشان همی دوان» . غلام همچنان کرد و او را در آن صحرا بسیار بدوانید ، چنانکه خون از بینی او بگشاد و بگفت : «اکنون رها کن» . بگذاشت ، و آن خون همی رفت گنده تر از سردار . آن مرد در میان همین رعاف در خواب شد و در مسنگی سیصد خون از

۱- تعظیم کردند ، کرنش کردند .

۲- محترم ، بزرگ ، قوی ، صاحب شکوه و حشمت .

۳- ادراری است که اطباء بانگاه در آن و ملاحظه رنگ به بیماری شخص پی میبردند .

۴- پائی بیست برگردن او زد - پائی به پشت گردن او زد . «حواشی چهار مقاله

به همت آقای دکتر محمد معین» .

بینی او برفت و باز ایستاد. پس او را برگرفتند و بخانه آوردند، از خواب درنیامد و شبانروزی خفته بماند، و آن دردسر او برفت، و بمعالجه محتاج نیفتاد و معاودت نکرد. عضدالدوله او را از کیفیت آن معالجت پرسید؟ گفت: «ای پادشاه! آن خون نه مادی بود در دماغ که بیاره فقیرا! فرود آمدی، وجه معالجتش جز این نبود که کردم».

ز - معاصران اهوازی در بیمارستان عضدی - چنانکه میدانیم بیمارستان عضدی بسال ۳۷۲ هجری (= ۹۸۲/۳ میلادی) بامر عضدالدوله دیلمی در طرف غربی بغداد تأسیس یافت که در آن عده‌ای از اطباء بمانند ابوالحسن علی بن ابراهیم - بن بکس و ابوالحسن بن کشکرایا معروف به تلمیذستان و ابویعقوب الاهوازی و ابو عیسی بقیه و نظیف القس روسی و بنو حسنون و از چشم پزشکان ابوالنصر الدحنی (الدحلی) و از جراحان ابوالخیر و ابوالحسن بن تفاح و عده دیگری از اطباء بخدمت اشتغال داشتند. اهوازی باتمام این پزشکان معاصر بود.

معروف است که رازی در رأس آنان قرار داشت ولی با ملاحظه سال تأسیس بیمارستان عضدی و وفات رازی این امر صحیح نمی باشد. شرح مربوط به بیمارستان عضدی در مبحث مربوط به بیمارستان‌های ایران و اسلام خواهد آمد.

سایر معاصران اهوازی با ملاحظه تاریخ تولد اهوازی چنانکه آمد اگر تولد وی را بین سالهای ۳۱۸ تا ۳۳۸ هجری بدانیم و با توجه آنکه سال وفات وی بموجب گفته مورخان و تذکره نویسان ۳۸۴ هجری قمری (مطابق ۹۹۴ میلادی) است. وی در قرن چهارم هجری قمری یا قرن دهم میلادی می زیسته، بنابراین با پادشاهان و رجال و بزرگان قرن چهارم معاصر بوده است.

از پادشاهان دیلمی با عضدالدوله که طبابت مخصوص وی را عهده دار بوده

۱- یاره همان ایارج است که از داروهای مسهل و مصلح مرکب می باشد و فیکرا در

لغت یونانی بمعنای تلخ است بجهت آنکه ایارج فیکرا جزو عمده اش صبر می باشد.

و شاید در اغلب مسافرتها در خدمت پادشاه ایرانی بوده ، معاصر میباشند . غیر از عضدالدوله با پادشاهان دیگر دیلمی آنده بمناسبت تطبیق سالهای جلوس و وفات آنها با دوران اهوازی همزمان بوده اند . قاعدهٔ باید معاصر باشند .

از خلفای عباسی بامستکفی و مطیع و طالع و قادر بیست و دومین و بیست سومین و بیست و چهارمین و بیست و پنجمین خلیفه بمناسبت تطبیق سالهای خلافت آنها نیز معاصر میباشند .

ایضاً چنین نظر میرسد بمناسبت تولد ابن سینا (۳۵۰ هـ) و سال وفات اهوازی زمان یکدیگر را درك کرده اند .

ح- وفات اهوازی - وفات اهوازی بسال ۳۸۴ هجری قمری مطابق با سال ۹۹۴/۵ میلادی اتفاق افتاد و معلوم نیست در بغداد ناشیراز فوت نموده و در کدام یک از این دو شهر بخاک سپرده شده است .

ط - پندنامه اهوازی - اهوازی در باب دوم مقاله نخست از کتاب اول « کامل - ابناعبدالطیبالملکی - الترشک و مصائبی از گفته « بقراط » و اطباء دیگر و علمای دینیم که در نموده اند ما ترجمه و مفاد آنرا ذیلاً مینگاریم :

« هر که بخواهد پزشک دانشمندی گردد باید به پندهای بقراط حکیم که در زمان خود برای پزشکان گفته پیروی نماید .

« نخستین و عظمی آن است که ستایش پروردگار و فرمانبرداری خداوند عزوجل را بجای آرد و پس از آن استادان خود را بزرگ دارند و در خدمت و سپاسگزاری و گرامی داشتن آنان همت گمارد .

« همچنانکه در حق پدر و مادر خود احترام و نیکی میکنید و آنان را در دارائی خود شریک میدانید باید در حق استادان نیز چنان کنید .

« فرزندان استادان را نسبت بخود برادر بدانید و هر که بخواهد طب بیاموزد و استحقاق آن را داشته باشد بدون اجر و مزد و شرط و اسید تلافی بآنها یاد دهید

و آنان را بمنزله فرزندان خود و معلمینشان بشمارید و از مردمان پست و سفله مانع شوید که این علم شریف را فرا گیرند.»

«پزشک باید در درمان بیماران و حسن تدبیر و معالجه آنان چه با غذا و چه با دارو بکوشد و منظورش از درمان استفاده و پول پرستی نباشد و بیشتر اجر و ثواب را مدنظر دارد. هیچگاه داروی خطرناک به بیمار ندهد و وصف آنرا نیز به بیمار ننماید و مریض را به چنین داروها نه دلالت کند و نه از آن سخن راند. از تجویز داروهای سقط کننده جنین پرهیز نماید و آنها را به احدی معرفی نکند.»

«پزشک باید پاک و باکیش و خدا پرست و خوش زبان و نیکوروش باشد و از هر ناپاکی و پلیدی و گناه دوری جوید. نسبت بزبان چه بانو و چه کنیز نباید از نظر بدنگاه کند و بمنزل آنان جز برای درمان و معالجه وارد نشود.»

«طبيب باید راز بیماران را محفوظ دارد و از افشاء سر آنها بخودی و بیگانه و نزدیکان و دوران دوری جوید، چرا که بسیاری از بیماران بیماری خود را از پدر مادر و کسان خود مستور و مکتوم میدارند، ولی آنرا بطبيب میگویند (مانند دردهای رحیمی و بواسیر و امثال آنها) پس طبیب باید از خود بیمار در کتمان بیماری بیشتر دقت نماید.»

«بر پزشک است که در جمیع احوال آنچه که بقراط حکیم فرموده رفتار نماید»

و رحیم و پاک چشم و سهربان و خیر رسان و خوش زبان باشد و در درمان بیماران بخصوص مسکینان و فقرا بجد کوشد. در فکر سود و اجر از این دسته دور باشد و اگر ممکن شود دارو را از کیسه خود بدانها بدهد و اگر این کار ممکن نگردد بدرمان آنها پرداخته شب و روز به بالینشان حاضر شود، مخصوصاً اگر بیماری آنها حاد و تند باشد، چرا که بیماریهای حاد زود تغییر و دگرگونی پیدا کنند.»

«برای پزشک شایسته نیست به خوش گذرانی و تنعم و لهو و لعب مشغول گردد.»

گردد. باید از نوشیدن شراب به پرهیزد، چرا که بدماغ ضرر رساند و ذهن را فاسد

کند . باید پیوسته بمطالعه کتب یعنی کتب طبی و خواندن آنها مشغول باشد و ملول نکردد . بلکه خود را مجبور نماید که هر چه میخواند یاد گیرد . حتی مطالب را در آمد و رفت متذکر شود و آنچه را که محتاج الیه است چه علما و چه عمال در ذهن خود فرا گیرد . تا همیشه محتاج به مراجعه کتاب نباشد بعلمت آنکه گاه اتفاق افتد کتب را آفت رسد . در این صورت به آنچه محفوظ دارد رجوع نماید .

«باید مطالب را در جوانی آموخت ، بدلیل آنکه نگاهداری و حفظ آنها در این موقع از پیری ده ما در فراموشی است آسانتر میباشد» .

«طالب علم طب باید پیوسته در بیمارستانها و محل بیماراران در خدمت استادان دانشمند و پزشکان حاذق بکارهای بیماراران و احوال آنان پردازد ، تا در مصاحبت و خدمت و زبردست این استادان و پزشکان از عوارض و احوال بیماراران آنچه که خوانده است یاد گرفته از نیکی و بدی فرجام بیماریها آگاه شود . اگر چنین کند در این صناعت بمقامی بلند میرسد» .

«بنابر این اگر کسی بخواهد طبیبی حاذق و فاضل باشد ، باید بدین دستورها رفتار کند و این پندها را در گوش داشته بصفت و اخلاقی که ذکر شد خوی گیرد و در عمل ثردن بدانهاستنی نورزد و آنها را کوچک نشمارد . اگر بدین رویه رفتار نمود ، درمانش در بیماران موثر خواهد گشت و مردم بدو اعتماد نموده و بدو خواهند گروید و او نیز بدوستی و ذکر خیر آنان نائل شده و از قبل مردم منتفع خواهد شد . خداوند متعال از همه دانایتر است» .

ی- تشریح کتاب ملکی - کتاب ملکی همانطور که بیان گردید دارای دو جزء است . جزء اول علمی جزء دوم عملی و هر کدام دارای ده مقاله میباشد و هر مقاله بابوابی منقسم گردیده است . بنابر این مجموعاً بیست مقاله میباشد .

جلد اول این کتاب چاپ مصر که مورد مطالعه نگارنده بوده دارای ۴۳۴ صفحه بقطع وزیری بزرگ و جلد دوم آن ۷۰۷ صفحه است .

مقاله اول - در بیست و پنج باب و شامل مقدمه کتاب و تقسیمات - بیان هشت مسئله ای که قبل از خواندن کتاب^۱ باید دانسته شود - مقصود علم طب و تقسیمات آن و بیان عناصر و اسطقات (ارکان) و انواع و اقسام مزاجها در اشخاص و مزاج مخصوص هر یک از اعضاء - شخص معتدل المزاج - تغییر مزاجها - بیان اخلاط اربعه (خون - صفرا - بلغم - سودا).

چنانکه از مفاد این مقاله بر می آید در کلیات طب می باشد.

مقاله دوم - در شانزده باب و شامل کلیات تشریحی^۲ مربوط باعضاء - تشریح استخوانهای سر و دندانها و سینه و دنده ها و کتفین و ترقوه و دستها و کف دست و پاها و غضروفها و تشریح اعصاب و فیزیولوژی آنها و تشریح رباطات^۳ و اوتار^۴ و آورده و شرائین و عضلات و اغشیه^۵ و پوست و مو و ناخنها با فیزیولوژی آنها.

مقاله سوم - درسی و هفت باب و شامل کلیات مربوط به تشریح و فیزیولوژی عضلات تمام بدن (اعم از ارادی و غیر ارادی) و نخاع و چشم و بینی و گوش و زبان و اجزاء دهان و آلات تنفس و دوران خون و جهاز هاضمه و ضمائم آن و جهاز ادرار و طحال و جهاز تناسلی مرد و زن خلاصه تشریح کلیه بدن می باشد.

مقاله چهارم - در بیست باب و شامل کلیات مربوط به نیروها و قوای نفسانی و حیوانی و وظائف الاعضاء تنفس - علل مرگ - قوای حساسه مانند بینائی و شنوائی

۱ - هشت موضوع عبارتند از:

- ۱- مقصود کتاب ۲- فائده کتاب ۳- وجه تسمیه ۴- جهة تعلیم و آموختن آن و
- مقام نویسنده ۵- ترتیب آموختن ۶- مرتبه و مقام معلم ۷- اسم نویسنده کتاب
- ۸- فصول مختلفه آن.

۲- تشریح در اصطلاح قدما بنام «صفت» بوده است.

۳ - Ligaments.

۴ - Tendons.

۵ - اغشیه بطور کلی در اصطلاح قدما به رویه اعضاء داخلی تمام بدن اطلاق میشده

است مانند غشاءهای مخاطی و غشاء روی مغز و ریه و پرده های دماغی و امثال آنها.

و ذائقه و لمسی و امثال آنهاست . در حقیقت این مقاله یک دوره وظائف الاعضاء میباشد .

مقاله پنجم - درسی و هشت باب و شامل کلیات مربوطه باموری ده مربوط به طبیعت انسان نیست مانند هوا (در فصول مختلفه و اوقات سال) - ورزش - استحمام - غذا - (انواع و اقسام آن) - مشروبات - گل و عطرها و انواع البسه و خواب و بیداری و آثار آنها در بدن و امثال آنها .

مقاله ششم - درسی و شش باب و شامل کلیات مربوط باموری بمانند انواع و اقسام بیماریها و علل آنها - درد و لذت - اعراض و ترکیبات حادثه از بیماریها - عوارض حاصله مربوط به جذب و اسهال و هضم و دفع براز و پیشاب و طمث و عرق و سایر ترشحات میباشد .

مقاله هفتم - در هیجده باب و شامل کلیات مربوط به بیماریها و تقسیمات آنها - نبضها و تغییر و تغیر آنها - کلیات مربوطه بادرار و آب دهان و اخلاط و عرق و تغییرات آنها در بیماریها - بطور کلی از نشانیها و عوارض بیماریها و ترشحات بدنی و امثال آنها می باشد .

مقاله هشتم - در بیست و دو باب و شامل تقسیمات انواع و اقسام تبها - تب روزانه و عظمی - تبهای مربوط به ورشهای (صفراوی - بلغمی - سوداوی - خونی) - آبله جذام - برص (پیمس) اوبهق^۱ (بهگک) - جرب - حکه^۲ (خارش) - داء الصدف^۳ (پزوریازیس) بیماریهای پوستی - جراحات و قروح^۴ - گزش حیوانات سمی میباشد .

مقاله نهم - در چهل و یک باب و شامل علائم یک یک بیماریها از سر تا پا و یک یک اعضا میباشد و در حقیقت علائم الامراض^۵ است و اهوازی همانطور که بیان گردید ، کتاب اول را نظری و علمی و کتاب دوم را عملی و پراتیکی

۱ - کککک = Ephelides.

۲ - Prurit.

۳ - Psoriasis.

۴ - Plaies.

۵ - Sémiologie.

تدوین نموده مثلاً در همین مقاله علت و سبب و علائم امراض را بیان داشته و در کتاب دوم معالجه و اعمال دستی و مداوای بیماریها را نگاشته است.

مقاله دهم - در دوازده باب و شامل کلیاتی راجع بدوره بیماریها و عواقب آنها و نیکی و بدی انتهای ناخوشیها و شناساندن و هدایت طبیب بعلاماتی که باعث خوش-عاقبتی و بدعاقبتی بیماریها میگردد - نشانیها و علامات بیماریهای حاد و خطرناک - بحران و شناسائی ایام و علامات آنها میباشد.

تا اینجا ده مقاله از کتاب اول ملکی یعنی قسمت نظری و علمی بود.

اینک وارد مقالات ده گانه کتاب دوم ملکی میشویم.

مقاله اول کتاب دوم یا مقاله یازدهم - درسی و یک باب و شامل بهداشت و تدبیر و رعایات سلامتی بر حسب هوا و هنگام و فصول مختلف - ورزش - استحمام - بهداشت خوراکی و مشروبات و خواب - بهداشت بدن و پوست - بهداشت مردمان لاغر و اطفال و مخصوصاً اطفالیکه با شیر غیر مادر تغذیه مینمایند و آنها که از شیر گرفته شده اند - بهداشت جوانان و پیران و ناقهین - پرهیز از بیماریهای همه گیر - بهداشت بدن در بیماریها و توجه به یک یک اعضاء در مواقع بیماریها - توجه بسلامتی مسافرین در خشکی و دریا است.

چنانکه از ابواب مقاله بالا مستفاد میگردد یک دوره بهداشت میباشد.

مقاله دوم کتاب دوم یا مقاله دوازدهم - در پنجاه و هفت باب و شامل درمائی و طرق معالجه - اثر داروها از نظر تنیدی و کندی در بدن آدمی - شناسائی درمائی داروها (داروهای مدر و مولد منی و شیر و طمث و غیره) و زیاده کننده این ترشحات و امثال آنها در بدن) - تقسیم داروها از نظر خواص و اثر آنها در روی قسمتهای مختلفه (کلیه - سینه - قلب و امثال آنها) - بیان خواص گیاهها و تخمها و برک و گل و ریشه آنها - داروهای معدنی و حیوانی - داروهای مسهل و مقوی و امثال آنها میباشد.

چنانکه از مفاد این مقاله و ابواب آن مستفاد میگردد، این مقاله یک کتاب دامل اصول تداوی^۱ است و از مطالعه آن که یکی از قسمتهای بسیار سودمند کتاب ملکی است وسعت فکر و اطلاعات وسیع اهوازی مشاهده میشود .

مقاله سوم کتاب دوم ملکی یا مقاله سیزدهم - درسی و چهار باب و شامل درمان انواع و اقسام تبها اعم از میکربی و غیر میکربی مانند تبهای بر اثر گرمای خورشید - سرمازدگی - تب بر اثر خوراک - تبهای عصبانی - تبهای یکروز در میان - تبهای نائب - تب مطبقة - تبهای بر اثر فلتمونیا^۲ (فلگمون) و تومورها و دمل ها و غده لنفاوی و خنازیر و امثال آنها میباشد .

مقاله چهارم کتاب دوم ملکی یا مقاله چهاردهم - این مقاله پنجاه و سه باب دارد و شامل درمان آبله - سرخک - جذام - برص و بهق - جرب - حكه - شپشه بدن - جوشهای بدن - زگیلها - میخچه ها - پزوریازیس - کچلی - دردها و علل مخصوصه سطح بدن در هر یک از اعضا - هیدرسفالی - ماه گرفتگی - نواصیر - بیرون آوردن اجسام خارجی از بدن - درمان گزیدگی - (افسان - سگ - میمون - شیر - پلنگ - ببر - سوسمار - کلپاسه - سگهای هار - مار - افعی - عقرب - زنبور - زنبور عسل - رتیل - عنکبوت - عقرب جراره) - درمان عمومی کسیکه داروی کشنده مانند آکنیت (اقونیطون)^۳ و زرایح و تریاک و شوکران و تاتوره و امثال آنها بخورد - درمان کسیکه ماهی و یا نهاب فاسد و یا خرزهره یا جند بیدستر و یا بلادرو یا پیاز عنصل و یا جیوه و یا مردار سنگ و سفیداب یا زرنیخ و امثال آنها بخورد، میباشد .

خلاصه آنکه از ابواب و فصول این مقاله مستفاد میگردد مقداری از آن مربوط بتبهای بشوراتی و بیماریهای پوست و مسمومیتها بر اثر سموم حیوانی و نباتی و معدنی است .

مقاله پنجم کتاب دوم یا مقاله پانزدهم - در هشتاد و دو باب و شامل طرق

۱- Therapeutique.

۲- Phlegmon.

۳- Aconit .

متخذ از اعضاء هنگام بیماری - درمان انواع و اقسام سردردها که ناشی از حرارت و یا سوء مزاج و سواد و اخلاط بدنی و ضربه و سایر عوارض بدنی حاصل شود - درمان سرسام و جمیع بیماریهای روحی و روانی و مغزی و عصبی و بیماریهای چشم و گوش و حلق و بینی و سروصورت و قسمتی از بیماریهای دهان و درمان دندان و مو و بطور خلاصه در این مقاله چنانکه از ابواب و فصول آن مستفاد میگردد تماماً مربوط به بیماریهای سلسله اعصاب و نوروزها و بیماریهای چشم و گوش و بینی و سروصورت و مو و قسمتی از دهان و زبان و دندان است.

مقاله ششم کتاب دوم یا مقاله شانزدهم - دردوازه باب و شامل درمان اعضاء دهان و گلودردها و بیرون آوردن اجسام خارجی و زالواز دهان و گلو - درمان مغروقین - بیماریهای حنجره و قصبه‌الریه و ریه (ذات‌الریه - چرک آمدن از ریه - سل) و جنب و قلب میباشد.

بطور خلاصه باید گفت این مقاله شامل درمان بیماریهای جهاز تنفس و جهاز دوران است.

مقاله هفتم کتاب دوم یا مقاله هفدهم - در پنجاه و یک باب و شامل بیماریهای سری - فم معده - معده - روده‌ها - اسهالها - فواق (سکسکه) - ذوسنطاریا - بیماریهای کبدی - قولنج‌ها - بواسیر - شقاق - بیماریهای مقعد - طفیلی‌های امعائی - غده‌ها و تومرهای جهاز هاضمه - استسقا - بیماریهای طحال - یرقان - بیماریها و ورم‌های کلیوی - درمان خون شاش و دیابت و بیماریهای مثانه است.

چنانکه از ابواب و فصول این مقاله مستفاد میگردد از بیماریهای جهاز هاضمه و غدد و ضامئ آنها و کلیه‌ها و مثانه صحبت شده است.

مقاله هشتم کتاب یا مقاله هیجدهم - درسی و پنج باب و شامل درمان بیماریهای انشین و پوست و غلافهای روی آن - درمان کم‌شهوتی و پرشهوتی - درمان بیماریهای رحمی و جهاز تناسلی زن و مرد - درمان سترونی (عقیم بودن) و سقط و ماندن

جفت - درمان نقرس و سیاتیک و امثال آنها . بعلاوه فصلی نیز در پند و اندرز و نصیحت به پزشکان در موقع مشاوره می باشد .

چنانکه از ابواب این مقاله مستفاد می گردد از درمان بیماریهای آلات تناسلی مرد و زن و پستان و یکی دو موضوع دیگر صحبت شده است .

مقاله نهم کتاب دوم یا مقاله نوزدهم - در یکصد و ده باب و مخصوص جراحی است و شامل تقسیمات اعمال دستی - فصد - درمان آنورسم - بریدن شرائین و بستن آنها - اعمال یدی در عضلات - شکافتن دملها - درمان لیستها و آدنیتها و خمازیر و سرطان و زگیلها و جوشها و بیرون آوردن اجسام خارجی از بدن - اعمال بیماریهای چشم و پلک و مژه و سایر قسمت های چشم و بینی و دهان و زبان و لوزه و تومورهای آنها - درمان دندانها و کشیدن آنها - درمان انگشت زیادی - درمان مستسقی و کشیدن آب از آنها - درمان بیماریهای آلت (درمردها) - میل زدن - ادرار کشیدن - عمل سنگ مثانه - اخته کردن - درمان بیماریهای بیضه و آلت و رحم و نواسیرها و رشته (عرق المانی) - واریسها - ثاسورها و بواسیر متعددی - درمان فتقها - داغ کردن طحال و مبتلایان به عرق النساء - درمان انواع و اقسام شکستگیهای استخوانهای بدن و دررفتگیهای بندها و مفصل بدن چه با زخم و چه بدون زخم چه باز و چه بسته را یک یک با شرح و تفصیل می باشد .

این مقاله که تمام یک دوره کامل جراحی تا دوران اعوازی می باشد، همان کتابی است که اروپائیان بدان بسیار اهمیت میدهند و در آن مطالبی نگاشته شده است که کمال دقت و مطالعه استاد بزرگ را میرساند . بسیاری از مطالب آن با کارهای امروزی تفاوت زیادی ندارد، که اگر بخواهیم به شرح آنها پردازیم از حوصله این کتاب خارج خواهد بود و امیدواریم این مقاله را که یک دوره جراحی است روزی بصورت کتاب علیحده تقدیم مشتاقان طب نمائیم .

مقاله دهم کتاب دوم یا مقاله بیستم - درسی باب و شامل نکت دوره داروسازی

است و در آن از تهیه داروهای مرکب - قوانین و دستور و وزن ادویه - دارهای مفرده مرکبه - طرز ساختن حبوب و معجونات و تریاقها و شیافها و فتیله ها و قرصها و ضمادها و بخورها و سورمه ها و شربت ها و مطبوخها و مسهلها - و امثال آنها - اثر و مدت داروها در بدن - داروهای تلخ و سمد هضم و بند آور خون و خلط آور و غرغره ها و چاق کننده و رفع کک مک و برص و بهق و خارش و شپشه و امثال این قبیل بیماریها . مقاله بیستم که آخرین مقاله و آخرین فصل از کتاب دوم ملکی است یک دوره داروسازی و داروشناسی مخصوصاً نسخه پیچی میباشد ، چرا که پزشکان قدیم علاوه بر آنکه بطبابت مشغول بودند خودشان نیز داروخانه در مطب و یا در جوار مطب داشتند و علاوه بر آنکه بکار دارو و نسخه ها سرپرستی می نمودند ، گاهی شخصاً این کارها را انجام میدادند .

این بود مختصری از محتویات کتاب ملکی استاد بزرگ ایرانی علی بن عباس سجوسی اهوازی ارجانی .

ک - مقام اهوازی در طب - برای شناسائی به میزان دانش پزشکی اهوازی باید کتاب ملکی را تجزیه و تحلیل نمود ، تا حق موضوع ادا گردد . بدیهی است در این مختصر امکان این امر نیست . اکنون نکات چندی که از این کتاب استخراج گردیده ذیلاً می نگاریم :

اهوازی در کتاب «ملکی» در باب علم طب گوید : علم و صنعت طب بالاترین و افضل و مهمترین علوم بعلت قوی (نیروها) و خطرات آن میباشد . بعلاوه این علم مفیدترین آنهاست ، چرا که همه بدان احتیاج دارند ، بدین جهت من تمام آنرا در یک جلد مرتب ساختم .

در کلیات - نظراً اهوازی در کلیات طب از قبیل امزجه و عناصر و اسطیقات (ارزاق) و اخلاط و تشریح و وظائف الاعضاء و علائم و شرح بیماریها و بهداشت و سایر مسائل مربوط به طب و درمان و پیش گیری از بیماریها و امثال آنها بمانند رازی است . منتهی کتاب ملکی بسیار منظم و مرتب با طبقه بندی خاص و با اصطلاح متد یک

میباشد. بدین مناسبت عده‌ای از مورخان کتاب ویرا برتر از بسیاری از کتب سایر پزشکان اسلامی دانسته‌اند.

درباره علامات دال بر امراض اهواری گوید :

۱- هر عضوی که ابتدا عرق در آن ظاهر شد، دلیل بر آن است که آن عضو بیمار است ؛

۲- اگر دوره‌های عرق متواتر و سریع باشد، دلیل بر آن است که طبیعت بردفع مواد زبادی (فضول) از بدن قوی است. اما اگر عرق از عضوی خارج شود و از عضو دیگر خارج نشود و یا آنکه کمتر یا بیشتر خارج شود و یا آنکه گاهی قطع و مجدداً خارج گردد، دلیل بر بدی آئیه بیمار است و ثابت می‌نماید که طبیعت بدن قوه دافعه خود را از دست داده است ؛

۳- درباره میزان (کمیت) عرق اگر معتدل باشد نشانه خوبی است ولی اگر از حد معمول زیادتر باشد، دلیل بدی است، ولی اگر کمتر از حد اعتدال باشد، دلیل ضعف طبیعت است ؛

۴- درباره کیفیت عرق که از حیث حرارت و برودت در تعبیر است، در این صورت اگر در حرارت و برودت معتدل باشد، دلیل خوبی است و الا باید در رنگ ادرار دقت کرد. اگر ادرار سفید باشد، دلیل خوب و اگر زرد باشد دلیل بر غلبه خون و اگر اندر باشد دلیل بر غلبه سودا میباشد. اگر ادرار بوی ترشیدگی دهد، دلیل بر غلبه بلغم میباشد.

درباره طعم نیز میتوان قضاوت کرد. ادرار ممکن است شیرین یا ترش و یا شور باشد که هر کدام دال بر غلبه یکی از اخلاط است^۲. ادرار اگر رقیق باشد دلیل بر غلبه خلط لطیفی (شن صغری) و اگر غلط باشد علامت غلبه خلط غلیظ است. (نقل از باب هیجدهم مقاله هفتم کتاب اول ملکی).

۱- Quantité

۲- Qualité

۳- از عبارت بالا چنین مستفاد میگردد که ادرار را در آن دوران سزه می‌نمودند.

اهوازی درباره علل بیماریهای جسمی گوید :

علت بیماریهای جسمی یا خارجی است بمانند ضربه و ضغطه و یا داخلی که مربوط به خون میباشد. در صورت اول دستور آب نیم گرم و لعاب ختمی^۱ (خطمی) و روغن گل سرخ و آرد جو سیدهد و تا کید سی نماید که این ضماد را بر روی عضو گذارده تا شاید ورم تحلیل رود. اگر بدین شکل بهبود حاصل نکردید و بچرك نشست باید. بدون درنگ آنرا بشکافند، مبادا بیماری عمومیت پیدا کند. در صورت دوم باید به بیمار مسهل داد و ضماد به عضو گذارد که مانع از انتشار ورم و ماده چرکی بجایهای دیگر شود. این ضمادها باید از گل ارمنی^۲ و عدس که با آب خیس شده و پخته شده باشد و امثال آنها (یا بذر و حبوب دیگر) را ضماد تهیه نمود و بر روی ورم بگذارند.

خلاصه آنکه یک نوع داروی ضد ورم (آنتی فلوژستیک)^۳ کنونی را توصیه نموده است. ایضاً ضماد اسپرزه را برای رفع ورم توصیه می نموده است. (نقل از باب نهم مقاله هفتم کتاب اول ملکی درباره ورم فلقمونی^۴).

اهوازی در باب علل اعضاء باطنی بدن گوید :

لرزش را^۵ (رعشه) بر اثر ضعف قوه محرکه عضو و آنرا از علل داخلی و یا خارجی میدانند. اگر علت داخلی باشد مربوط به سوء مزاج سرد (مزاج بارد) بمانند آنکه کسی که آب سرد زیاد بنوشد یا در آب سرد استحمام نماید، یا در شرب شراب افراط ورزد، یا آنکه در جماع و یا سایر استفراغات^۶ بمانند مسهل خوردن و یا دارویی قی آور و یا فصد (خون گرفتن) افراط کند.

اگر علت خارجی باشد بیشتر مربوط به اندوه (غم) و غضب و گریه و یادیدن

۱ - Mauve.

۲ - Bol arménien.

۳ - Antiphlogestique.

۴ - Phlegmon.

۵ - Tremblement.

۶ - Evacuation.

حیوان درنده و یا سلطان جبار و یا ایستادن در محل مرتفع است. (نقل از باب یازدهم مقاله نهم کتاب اول ملکی درباره علت‌های اعضاء باطنی).

درباره تغییرات ادرار - اعوازی در فصل مربوط به علل بیماریها^۱ گوید :

تغییراتی که در ادرار ظاهر میشود ، مربوط به کلیه یا مثانه است . در شکل مربوط به کلیه در کیفیت و کمیت ادرار تغییر حاصل میگردد . تغییرات کمی^۲ را بد سه قسم تقسیم نموده است : یا آنکه ادرار زیاد و یا حبس و یا آنکه باشکال خارج میگردد . ثمرت کمیت ادرار مربوط به سوء مزاج حال بیمار است که عارض کلیه میشود . در اینصورت کلیه احتیاج به جذب آب از خون می‌نماید ، تا بدین وسیله حرارت خود را تسکین دهد . در این موقع تشنگی منفرط به شخص عارض خواهد شد . این علت معروف است به «دیابیطس»^۳ (دولاب) و همان است که سلسله البول^۴ گویند . اگر کثرت کمیت مربوط به سوء مزاج سرد که غالب برکبد میشود ، آب خون زیاد شده و جذب کلیه‌ها میگردد . این علت در حقیقت از ضعف قوه ماسکه^۵ و شدت قوه دافعه^۶ کلیه‌هاست . حبس ادرار هم یا از شدت قوه ماسکه یا بعلت وجود سده^۷ (اغده) حاد در مجری میباشد . این سبب یا از خلط لزج یا از سنگ یا از ورمی است که سبب فشار مجری شده است . این علل اگر ضعیف باشند عسر البول^۸ (سختی ادرار دردن) ایجاد میشود .

اما تغییرات ادرار بمانند سیاهی آن در اثر شدت حرارت و احتراق و یا از شدت برودت و سفیدی آن را بر اثر برودت در امراض عفونی میداند .

درباره تغییراتی که در ادرار حاصل میگردد آنها را مربوط به مثانه میداند ، که یا ادرار زیاد یا حبس گردیده و یا آنکه خروج آن بزرحمت بعمل میآید .

۱- Etiologic.

۲- Diabate

۳- Modifications quantitatives.

۴- Pollakiurie.

۵- که یکی از علامات دیابت است

۶- Force de Contractibilité.

۷- Force impulsive.

۸- (Tumeur) بیشتر مقصود تومر است

۹- Dysurie.

زیادی ادرار را چنانکه آمد بر اثر ضعف قوه ماسکه و شدت قوه دافعه یا در اثر نوشیدن آب زیاد یا زخمهای مثانه میداند و معتقد است وقتی مثانه متأثر گردید، بولی که در این عضو جمع شده و سبب آزار مثانه میشود آنرا دفع می کنند. در مورد حبس البول^۱ آنرا بر اثر ضعف قوه دافعه و شدت قوه ماسکه یا نتیجه سوء مزاج خشک که بر مثانه غلبه و ادرار را خشک می نماید بمانند تبهای محرقه یا بر اثر رسیده یا چرك یا گوشت زیاد یا ورم یا بیبوست زیادی^۲ که در مثانه پیدا شده است، میداند (نقل از باب سی و سوم مقاله ششم کتاب اول سلکی).

در درمان تب ها و اورام - اهوازی معتقد است که تب مطبّقه (= تیفوئید) بر اثر عفونت خون و امراض حاد^۳ میباشد. وی فصد (خون گرفتن) و سپس آب انار شیرین یا سکنجبین و آب تمر هندی و غذای این بیماران را شور بای اسفناج^۴ و جوجه تعیین نموده، بعلاوه لعاب اسپرزه (= بزرقطونا) و شراب بنفشه و ماء الشعیر و در صورت بیبوست فلوس تجویز می نموده است. وی گوید: اگر درد در شکم بیمار باشد، نباید ماء الشعیر و غذا داد. در صورت شدت بیماری آب کدو یا تباشیر و گلاب باید به بیمار داده شود. اگر بیمار عطش داشته باشد کافور و شراب خشخاش باید بدانها اضافه نمود. زیر بدن بیمار باید برک درخت بید^۵ ریخت و بیمار را راحت گذارند. در موقع بحران بیماری باید غذای رقیق (لطیف) و منحصر به شربت گلاب و آب سیب و بنفشه باشد. (نقل از باب شانزدهم مقاله سیزدهم یا مقاله سوم از کتاب دوم سلکی).

در باب علل و تداوی بیماریهای حاصله در سطح بدن اهوازی گوید: دانست از بیماریهای بسیار سخت که درمان آن بسیار مشکل است کدام میباشد. وقتی بیماری مزمن گشت درمان آن ممکن نیست. تنها چاره در این حال آن است که

۱- Rétention d'urine.

۲- مقصود آن است که مزاج و طبیعت مثانه خشک شده است.

۳- Maladies aiguës.

۴- Soupe d'Épinard.

۵- این مطلب مأخوذ از نظر رازی است (رجوع شود به فصل مربوط به رازی).

بیماری را متوقف ساختند و ممانع از ازدیاد آن شویم، همانند استقسا و برص (پیس) ضد مقاومت طبیعت با آنها متعذر است (یعنی مرض بسیار قوی است). چنین اشخاص باید در جاهای گرم و تر اقامت داشته باشند. هوای سرد و خشک مانند لوهها و صحاری برایشان مضر است. گوشت گاو و نمک سود و شکار نباید بخورند. غذا باید منحصر بدو دفعه باشد. استحمام و مالش با آب بابونه^۱ و اکلیل الملک^۲ در ابتدا و آب گوشت مار نیز مفید است.

یک نسخه از دستورهای داروئی ذیلاً ذکر میگردد:

زرنیخ قرمز^۳ ۱۰ مثقال، گوگرد زرد^۴ ۸ مثقال با عصاره برک گردو خمیر نمایند و بدن بمالند. اگر در فصل تابستان باشد بیمار در آفتاب و اگر زمستان باشد در حمام بایستد و پس از مدتی آب خطمی سفید یا جوشانده بنفشه به بدن بمالند (نقل از مقاله چهاردهم باب اول کتاب سلکی).

اهوازی در باب علل و درمان بیماریهای اعضای تناسلی معتقد است که: ورم بیضه ها همانند سایر ورسها بر اثر زیادی و جمع شدن آب در نسج بیضه است. اگر ورم گرم باشد، باید فصد از رگ باسلیق نمود و به نسبت نیرو و سن و زمان و عادت بیمار خون گرفت و بیضتین را با آرد باقلا^۵ و آب عنب الشعلب^۶ (یا تاجریزی) و آب کاسنی و دمی زعفران ضماد تهیه کرد و بر روی بیضه نهاد. یا آنکه آرد عدس و آرد باقلا با آب کاکونچ^۷ و روغن کل سرخ مخلوط نموده ضماد تهیه کنند. اما اگر ورم سرد باشد دندر و زیره^۸ آرد باقلا با کمی روغن زیتون مخلوط نموده و بمالند. (نقل از کتاب سلکی مقاله هیجدهم باب اول).

در باب تنفس اهوازی گوید: غرض از تنفس حفظ حرارت غریزیه بواسطه

۱ - Camomille romaine.

۲ - Trigonella grandiflora.

۳ - Protosulfure d'Arsenic.

۴ - Fleur du soufre.

۵ - Morelle.

۶ - Coqueret.

۷ - Cummin.

داخل شدن هوا و خروج بخار دودی (دخانی) متولد در خون است (نقل از مقاله چهارم باب ششم کتاب سلکی).

در باب امراض قلبی و علل اعضاء تنفسی - اهوازی گوید: ذات الریه وری است که در ریه حادث می گردد و با تب همراه است. باید فصد کرد و به بیمار ملیّنات داد. ماء الشعیری که در آن عنب و سیستان و اصل السوس^۲ جوشانده باشند، باید به بیمار داد.

یک نسخه جهت ضماد تجویز کرده است که روی سینه انداخته شود:

صندل سفید و آرد جو و ختمی و بنفشه و اکلیل الملک از هر کدام یک قسمت کوبیده شود و از پارچه نرم (حریر) بگذرانند و با موم آب کرده و روغن بنفشه مخلوط مرهم تهیه کرده روی سینه بیاورند. (باب نهم مقاله شانزدهم کتاب دوم سلکی).

در مورد کلیه و وظائف و ترشح آن اهوازی گوید: دو کلیه در دو طرف ستون فقرات قرار دارد و کلیه راست نسبتاً بالا قرار گرفته تا کلیه چپ و دو تقعر ملیّتی در برابر یکدیگر قرار دارند. از ورید اجوف^۳ بهریک از کلیه ها یک شاخه می آید که بدین وسیله از یک طرف ماده غذایی به کلیه می رود و از طرفی دفع فضولات آبی خون که بصورت بول درآمده خارج میشود. از شریان بزرگ شعبه ای بهریک می آید و قوه حسن و حیات بدین شکل به کلیه ها میدهند و از محل اتصال این مجاری خونی لوله بلند مجوفی خارج میشود موسوم به حالب^۴ که به مثانه منتهی میشود و بول را از کلیه ها بمثانه می آورد^۵ (نقل از مقاله سوم باب سی و یکم کتاب سلکی).

اهوازی در پیدایش خطر مرگ و دلائل حا سی بر آن گوید:

باید به صورت بیمار توجه داشت که مانند صورت آدمهای سالم نمی باشد.

۱- Sebeste.

۲- Poudre de Reglisse.

۳- Veine Cave.

۴- Uretère

۵- شرح بالا میسراند که اهوازی از تشریح دستگاه مجاری ادرار اطلاع داشته یا آنکه شخصاً بر روی حیوانات (کمتر احتمال دارد که بر روی انسان تشریح نموده باشد) تشریح نموده باشد، بمانند میمون و یا آنکه از کتابهای اطباء سلف استفاده کرده است.

دماغ تیر می‌شود ، چشم گرد میشود ، شقیقه‌ها فرو میروند ، گوشها برجسته بنظر میرسند ، نرمه گوش (دنباله گوش) جمع میشود ، پوست صورت کشیده و کدر بنظر میرسد ، جلد (پوست بدن) جالی خود را از دست میدهد . دیگر آنکه علائم سرک را باید از چشم شناخت . اگر سفیدی چشم قرمز و عروقش تیره گردد ، دلیل بر هلاکت است ، مگر آنکه در اثر احتقان دماغ یا بیماری مخصوص چشم باشد . از علائم بد دیگر آن است که دو چشم بی حرکت بمانند و پلک‌ها و لب‌ها کبود شوند . اگر روی زبان دانه‌هایی باشد و اطراف (مقصود دست و پا است) هم سرد شوند ، حکایت از آن است که سرک نزدیک است . در این حال ناخن‌ها و انگشتان نیز کبود شده و نبض ضعیف میگردد .

دیگر از دلائل برهلاکت و سرک آن است که سر و شکم گرم ولی کف دست و پا سرد باشند . از علائم بد دیگر آنکه چشم روشنایی نداشته باشد و بی اختیار اشک بریزد و یکی نسبت به دیگری کوچکتر بنظر آید . دهان باز بماند و بسته نشود یا آنکه مریض بخواهد بجهد که بنشیند و دندان بهم بفشارد یا آنکه دست را بطرف صورت آورد که چیزی را از صورت خود مانند نخ بردارد ، گریه کند ، نفس متواتر و با طولانی باشد . بیمار روز بخوابد و شب بیدار باشد . ادرار و عرق و اخلاط و خونریزی از بینی و قی و اسهال هر کدام علائمی نشان میدهند که از ملاحظه حال بیمار میتوان به عاقبت بیماری پی برد . (مقاله دهم از کتاب اول ملکی) .

در باب بهداشت - اهوازی را عقیده آن بوده که بهترین وسیله در بهداشت از نظر منفعت به بدن ورزش است ، ولی باید قبل از غذا عمل شود ، که در این صورت اعضاء را تقویت می‌نماید و فضولات و سموم غذائی را که در اعضاء مانده است تحلیل میبرد . ورزش حرارت غریزی را تقویت نموده و کمک به سرعت هضم میکند . (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی) .

در باب استحمام - اهوازی دستور میدهد که استحمام باید پس از ورزش باشد

و بلافاصله هم نباید استحمام کرد ، بلکه باید قدری صبر کرد و بدن را قبلاً با مواد روغنی مالید، سپس داخل حمام شد . (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی) .
 در باب غذا - اهوازی دستور میدهد که غذا باید پس از استحمام باشد ، اما باید تأمل کرد و در این فاصله شربت سکنجبین نوشید ، سپس به غذا دست برد (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی) .

در باب آب - اهوازی معتقد بوده که بهترین مشروبات آب صاف و پاک است . سپس شراب . اما نباید بین غذا آب خورد . بهمین نحو در حال گرسنگی و موقع تب و بعد از جماع و حمام و ورزش نباید آب خورد . (مقاله یازدهم کتاب ملکی) .
 در باب شراب - او گوید : شراب اگر بمقدار معتدل و در موقع حاجت استعمال گردد، حرارت غریزی را تقویت کند و طبیعت را لینت دهد و اعضاء اصلی را ترطیب (مرطوب و نرم‌دار کردن) نماید . آدمی اشتها به غذا پیدا می‌کند و باد و نفخ را تحلیل برد و خوشی و نشاط ایجاد می‌نماید . (مقاله یازدهم کتاب ملکی) .
 اهوازی در باب ذات‌الجنب گوید : ذات‌الجنب ورمی است حادثه در غشائی از اضلاع صدری (سینه‌ای) پیدا میشود . این ورم بواسطه ماده صفراوی است نه در غشاء نفوذ مینماید . وی برای ذات‌الجنب چنانکه آمد چهار علت و علامت می‌شمارد که عبارتند از تب و سرفه و درد و تنگی نفس و دلیل هر یک از این علت و علامات را علیحده شرح میدهد . او گوید :

ذات‌الجنب ممکن است جید (خوش عاقبت) یا ردی (بد عاقبت) باشد . اگر در آنرا فصد و روان کردن مزاج و گذاردن ضمادهای ضد درد (مسکن) و سکنجبین برده ورم میداند .

درباره سل - اهوازی گوید : سل قرحه‌ای است نه در ریه پیدا میشود . اگر

۱ - Flatulance.

۱- در طبقه بندی قدما سل در دسته تب‌های دق قرار داشته بدین مناسبت در ایران سل

را تب لازم میگفتند .

ماده چرکین خارج گردد . علاجش مشکل است و حیات بیمار در خطر خواهد افتاد . بجهت آنکه نسج ریه لطیف است و دارو را نمی‌توان به آنجا رساند و وقتی که دارو از اعضاء مختلف گذشت و بدانجا رسید ، اثرش ضعیف می‌شود . از آن گذشته ریه دائماً در حرکت است و سرفه هم این عضو را ناراحت می‌نماید ، در این صورت التیام محال بنظر میرسد و ریه عفونت یافته و فاسد میشود . برای درمان آن باید شیر الاغ مخلوط با کتیرا و صمغ عربی به بیمار داد .

وی تأکید می‌کند بهر وسیله که ممکن شود باید سرفه موقوف گردد^۱ ، برای آنکه سرفه مانع بزرگ التیام است .

یک نسخه شربت رفع سرفه از کتاب ملکی ذکر می‌گردد :

خشخاش سفید^۲ (کوکنار) ده مثقال ،

صمغ عربی و نشاسته و کتیرا از هر کدام هفت مثقال ،

رب السوس و تباشیر از هر یک سه مثقال ،

همه را کوبیده روزانه دو مثقال به بیمار داده شود و در دنبال آن شراب خشخاش و شراب عناب و نیلوفر^۳ به بیمار بدهند . اما باید توجه داشت که بیمار مبتلی به اسهال نشود (باب نهم مقاله شانزدهم کتاب دود ملکی) .

درباره اعمال جراحی (اعمال دستی = اعمال یدی) - اهوازی را درباره جراحی نظرات بدیع و قابل ملاحظه‌ای است که بسیار شایان توجه میباشد .

در علاج سرطان گوید : سرطان ورسی است سخت و صلب که آدمی بدان مبتلی می‌گردد . وی علل و اسباب و نشانه‌ها و علاج آنرا بیان میدارد . او گوید : این بیماری کمتر اتفاق افتد که با دارو علاج پذیر باشد ، باید آنرا با چاقو (= آهن = حدید) درمان نمود .

۱- همانند بی حرکت کردن ریه که مدت‌ها متداول بود .

۲- Pavot blanc.

۳- Nenufar.

اهوازی گوید : این ورم (مقصود سرطان است) کمتر اتفاق میافتد که در تمام اندامهای بدن انسانی پیدا شود . بلکه اغلب اوقات در رحم زنان و پستان آنان حادث میشود . ورسی که در رحم عارض گردد راهی برای علاج آن با چاقو بنظر نمیرسد، ولی آنچه در پستان و یا در بعضی از اعضاء برونی بدن پیدا شود ، محلتهائی است که در مجاورت آن شریانهای بزرگ یا اعصاب قوی نیست . بنابراین باید محضو مبتلی بورم را با تیغ قطع کرد . همچنین باتیغ محل آنرا عمیق در محل زخم گردانده و تمام ریشههای آنرا برید تا خون جاری گردد، یعنی خون از محل بریده شده جریان پیدا کند و قطع نگردد و باید رگهای اطراف آنرا فشار داد تا خون سیاه تیره سودائی آن خارج شود . سپس محل بریده شده را با سرهمهای مناسب و داروهائی که با آن سایر قرحه ها را معالجه می نمایند معالجه کرد . (نقل از صفحه ۶۷ و ۶۸ و جلد دوم کتاب ملکی چاپ محرم ۱۲۹۴ هجری) .

ایضاً در باب سرطان اهوازی گوید : سرطان غده ای ردی است . نه اگر بزرگ شود، علاجش غیر ممکن است و باید بقسمی آنرا برداشت نه از آن اثری و ریشدای باقی نماند و اگر برنندارند بعداً تولید دمل و جراحت کنند . در این موقع اگر شریانی در زیر آن باشد تولید نزف الرم (هموراژی) می نماید . برای درمان آن انژیومون* و همچنین دستور هوا و مکان خوب جهت اقامت بیمار سرطانی باید ملحوظ داشت (نقل از مقاله پانزدهم باب چهل و هشتم کتاب ملکی) .

دربیرون آوردن غده ها و کیست ها گوید : ابتدا باید پوست را شکافت و در متوجه بود، که به کیسه محتوی غده نرسید، سپس کیسه را با قلاب شکافت و باید سعی کرد که از کیسه چیزی نماند . سبب آنکه مجدداً خود نشود، باب دهم مقاله نوزدهم کتاب ملکی) .

۱- موضوع بالا میسرساند که اهوازی به تصور سرطان زائی (Idée cancérogène)

معتقد بوده است.

۲- Antimoine.

در درمان خمازیر^۱ دستور شکاف طولانی پوست میدهد و گوید: باید گوشه‌های پوست را با قلاب کمک گرفته و بآرامی غده را از قسمت‌های مجاور دم کم جدا نمود و باید سعی کرد که شریان یا عصب محل عمل زخمی نشود. اگر بخواهند شریانی را قطع نمایند باید آنرا ابتدا ببندند، و پس از آنکه غده را خارج کردند، باید انگشت را بداخل برده خوب تفحص نمایند که بقایائی از خمازیر بجا نمانده باشد، سپس پوست را بدوزند. اگر پوست اضافه پیدا کرد آنرا قیچی کنند (باب یازدهم از مقاله نوزدهم کتاب ملکی).

در باب آب گرفتن از اشخاص مبتلی به استسقا (آب شکم) اهوازی تمام نکاتی که امروز مراعات می‌گردد، متذکر شده است. وی تأکید می‌کند که همیشه طبیب باید نیروی بیمار را مراعات نماید. اگر بیمار ضعیف باشد آتیه خوبی نخواهد داشت (باب چهل و یکم مقاله نوزدهم کتاب ملکی).

در باب میل زدن به بیمار و گرفتن بول اهوازی شرحی شبیه عملیات امروزی را متذکر گردیده است. (باب چهل و پنجم مقاله نوزدهم کتاب ملکی).
چند سطر در باب بعضی تداوی و درمان‌ها از نظر اهوازی - اهوازی ختمی را ملین و ضدورده اسم برده است:

کاسنی را ضد یرقان و سده‌های معدی و ورم‌های اسعاء و احشاء میداند؛
برنجاسف^۲ را مخلوط با عسل برای دفع کرم‌ها و کرد کدو^۳ تجویز نموده است. اگر آنرا به سر بمالند ضد سردرد^۴ و دوار^۵ و خوراکی آن ضد سنگ کلیه و مثانه است و اگر آنرا بسوزانند و خاکسترش را روی زخم گذارند زخم را خشک کند:

۱- Scrotule.

۲- کده نوعی آن بنام Artemisia Santonica و نوع دیگر آن Artemisia یا Semen Contra است.

۳- Taenia.

۴- Migraine.

۵- Vertige.

عصاره رازیانه^۱ ضد اشک ریزی و تیرگی نور چشم و بعنوان مدرطمت^۲ و ضد استقسا میدانسته است ؛

گل ارمنی را ضد ورم و دملهای سینه و اگر آنرا مخلوط با شراب و آب نمایند در طاعون و وبا مفید میدانسته است ؛

گیج را برای شکستگیهای استخوانها و سرداسنگ^۳ (مردارسنگ) را برای خشک کردن قروح و رویاندن گوشت و جیوه را با روغن مخلوط نمود (با اصطلاح آنرامی کشته) و در جرب و خارش استعمال می نموده است ؛

نفت (نفت سفید) را در فالج و لقوه و درد مفاصل و ضد کرم ها و کرم کدو و سرفه مزمن (اگر بیمار می خورد) مفید دانسته است ؛

شیر الاغ را در مسمومیت ها و ضد اسهال و زوریچ و خون کبوتر را بر ضد رعاف (خون آمدن از بینی) و شیرشتر را برای ازدیاد قوه بیه و رفع فساد مزاج و تخم گنجشک را برای ازدیاد قوه بیه مفید میدانسته است ؛

کوبیده خرچنگ را اگر در محل گزش عقرب بگذارند و یا آنکه شکم خرچنگ را بشکافند و باخاکستر آنرا بشویند و با جو طبع کنند در سل با فایده میدانسته است ؛

مخلوط شراب و بضمه گوساله را برای زیاد شدن قوه بیه و نعوذ تجویز می کرده است . (نقل از کتاب ملکی ج ۱ و ج ۲ و برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به رساله اهوازی کیست؟ و ملکی چیست؟ ضمیمه مجله جهان پزشکی ۶- ۳۲ ، تالیف نگارنده) .

۵- ابن سینا

الف) نام و نسب و مولد و سال ولادت

شرف الملک حجة الحق شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی-

۱- Fenouil , Fenchel.

۲- Eumennagogue.

۳- Erection.

بن سید الحکیم الوائیز المستور معروف به ابن سینا یا ابوعلی سینا بزرگترین دانشمند ایران در مقام حکماء و اطباء در ادوار اسلامی و از متفکران و دانشمندان عالیقدر دنیاست. تأله مهمی بسزا در ترقی و تکامل علوم در جهان داشته است.



تنگین ۱۰۰ - تصویرری از ابن سینا که توسط انجمن آثار ملی است افتاد

دانشمند ابو الحسن صدیقی ساخته شده است

ابو الحسن بن سید Avicenna و Avicenne می نامند.

پیش از مردم شیخ و اسمعیلی و از عمال دولت سامانی که در عهد سلطنت نوح بن منصور (۳۰۹ - ۳۳۲ هـ) در بخارا متولد و اسورسانی (امین دارائی) قریه خوریسن - خرمین - بوی و آگزار درید.

در نزدیکی قریه خرمیثن دیهی بنام افشنه بود. عبدالله در این ده زنی گرفت که ستاره نام داشت و از وی ابن سینا و فرزند دیگری بنام محمود متولد شدند. پس از ولادت محمود عبدالله مجدداً به بخارا برگشت و پسران در آنجا پرورش یافتند. ابن سینا تا پنج سالگی در خرمیثن بود.

تولد ابن سینا در ماه صفر سال ۳۷ هجری (= ژوئیه - ۹۸۰ میلادی) اتفاق افتاد. این مطلب گفته بیهقی است که به نظر صحیح تر از سایر اقوال است. اما پاره‌ای از مورخان سال ولادت شیخ را ۳۷۳ هجری (= ۹۸۳/۴ میلادی) دانسته‌اند.

قطعه زیر سال تولد و فرا گرفتن علوم و وفات شیخ را می‌رساند:

حجة الحق ابوعلی سینا	در شجع آمد از عدم بوجود
در شصا کسب کرد کل علوم	در تکز کرد این جهان بدرود
بدین معنی که در سال ۳۷۳ (= شجع) متولد گردید و بسال ۳۹۱ (= شصا) جمیع علوم را فرا گرفت و بسال ۴۲۷ (= تکز) وفات یافت.	

در باب تولد و وفات وی بین مورخان و شاگرد وی ابو عبید جوزجانی و دیگران اختلاف است. مطابق شرح حالی که شیخ تقریر و ابو عبید برشته در تحریر آورده، پس از درمان نوح بن منصور و اجازت یافتن به کتابخانه ساسانیان و فراغت از خواندن کتب هیجده ساله بوده که مصادف با اواخر سلطنت و حکومت نوح (سال ۳۸۷) ، بنظر میرسد که طبق قطعه بالا شیخ پانزده ساله بوده آنوقت تاریخ ولادتش با سالهای ۳۷۲ یا ۳۷۳ تطبیق می‌نماید. بهر حال از نظر آنکه شیخ را مقام و مرتبگی کم نظیر در باب و فلسفه و حکمت بود، مورخان و تذکره نویسان را در شرح حال وی اختلاف زیاد است و بظن قوی نزدیک به یقین میتوان گفت ولادتش بسال ۳۷۰ هجری اتفاق افتاده است.

شرح حال و زندگی شیخ طبق نوشته شاگردش ابو عبید کوزگانی (جوزجانی) و گفته وی از موقع تولد تا رسیدن به گرگان (زمانیکه ابو عبید به شیخ پیوسته است)

از زبان شیخ توسط ابوعمید برشته تحریر درآمده و از آن پس تا سال ۷۰۰ هجری قمری را
 شخصاً ابوعمید نگاشته‌اند به رساله سرگذشت معروف است.



تاریخ طب
 نسخه خطی

شماره ۲ - تصویر خیالی از ابوعمی سینا در ده سالگی (هدیه دبیرستان صفوی
 اردبیل به دولت ایران دانش و فرهنگ بهمن ۱۳۲۸ - اقتباس از شماره دوم مجلد هشتم
 La saignée Blanche - پیدآقای صفی)

نسخه از ابوعمید دیگران نیز شرح حال و مقام علمی و فلسفی شیخ را برشته تحریر
 درآورده‌اند، که بیشتر بهر حال عموماً از این رساله (و احیاناً از تحقیقات شخصی آنان)
 می‌آید. و در این جهت پس از مدت‌ها تحقیق در احوال و آثار شیخ چنین استنتاج
 نمودم که رساله سرگذشت نه شرح حال شیخ نه نیمی از آن بگفته وی و نیمی دیگر
 از ابوعمید است نه نسخه‌ای حاصل ترین شرح حال شیخ می‌باشد.

چنانکه در فصل مربوط به رازی و اهوازی آمده اصولاً شرح حال مستند از این دو طبیب در كتب تاریخ نیامده است. برخلاف شرح حال ابن سینا بسیار روشن و مستند میباشد.



شکل ۵۳ - تصویری خیالی از ابن سینا در حال مطالعه
(نقل از کتاب تاریخ ایران - وزارت فرهنگ)

رساله سرگذشت ده اصل آن بعربی و بقلم ابو عبید و گفته شیخ و ترجمه فارسی آن توسط شادروان سعید نفیسی میباشد. بسال ۱۳۳۱ هجری شمسی بهمت انجمن دوستداران کتاب تحت عنوان سومین نشریه انجمن با مقدمه ای بقلم دکتر محسن صبا در تهران بچاپ رسیده، که بنظر میرسد جامعترین و در عین حال مفیدترین و اصیل ترین شرح حال شیخ باشد.

غیر از ترجمہ رسالہ سرگذشت عہدہ دیگر از مورخان متقدم و متاخر و ایضاً در جشن ہزارہ شیخ شرح حال وی را عہدہای از دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی برشتہ تحریر در آورده اند ، کہ مبنای ہمہ بر روی رسالہ سرگذشت میباشد . اکنون ضمن دوران تحصیل و مسافرتہا و وقایع زندگی شیخ بتدریج جمیع موضوعات و مطالب مربوط بہ شرح حال و حوادث و اتفاقات زندگانی وی را مطالعہ خواہیم کرد .

پس از آنکہ محمود برادر کوچک شیخ بدنیہ آمد ،
ب۔ تحصیل علوم و استادان شیخ - عبد اللہ بد بخارا رفت . حسین در آنجا آموختن قرآن و ادب را فرا گرفت نہ در دہ سالگی باعث تعجب و تحیر ہمگان گردید .

در این موقع پیروان و مبلغان مذهب اسمعیلی مجالس تبلیغ و بحث و مناظرہ داشتند و چون پدر این سینا اسمعیلی بود و مبلغان را در منزل خود جای میداد ، از این رو سباحثاتی در باب نفس و عقل بعمل میآمد ، بدین مناسبت شیخ در شرح حال گفتہ است : آید من مذاکرات آنها را می شنیدم و صحبت آنها را در مییافتم ، اما در کس مطلب نمی نمودم ، ولی آنان مرا دعوت می نمودند . بشرح ایضاً بوعلی در خاطرات خود مطالب دیگری را متذکر گردیدہ کہ تمام حاشی از حدت ذہن وجودت فکر اوست .

عبد اللہ حسین را برای آموختن حساب هند و جبر و مقابلہ نزد سبزی فروشی (بقال) و علم ریاضی (حساب) را نزد محمود مساح و علم فقه را نزد اسمعیل الزاہد فرستاد و این سہ تن معلمان و استادان اولی شیخ بردند .

در این هنگام ابو عبد اللہ ناطلی حکیم و فیلسوف شاگرد ابو الفرج بن الطیب ببخارا رفت . پدر این سینا وی را در منزل خود پذیرفت . حسین فلسفہ را از کتاب ایسا غوجی^۱ فروریوس^۲ نزد ناطلی شروع کرد و در تحقیق حد جنس مسائل جدیدی آورد کہ باعث

۱- عبد اللہ غیر از محمود و حسین فرزند دیگری بنام علی داشت کہ بزرگتر از محمود و

حسین بود (طبقات الاطباء) .

۲ Isagoge .

۳- Porphyros .

شگفتی ناتلی گردید. آنگاه ناتلی عبدالله را از گماردن حسین به شغلی غیر از علم بر حذر داشت. حسین پس از آنکه درخواهر علم منطق مطالبی از استاد آموخت، شخصاً به تحقیق و تشریح آن پرداخت، تا آنکه در علم منطق قوی و استوار گردید. سپس



شکل ۴- تصویر از ابن سینا مأخوذ از یک گراور چوبی که در کتاب طب عرب
 بسال ۱۷۷۰ در مادرید طبع شده است (نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا-
 کپیه آقای آصفی)

نزد نائلی پنج یاشمش شکل از کتاب اقلیدس^۱ و از مجسطی^۲ تا اشکال هندسی را آموخت و بعداً بفرمان نائلی به مطالعه بقیه ایی کتب پرداخت و چنان شد که در بسیاری از اشکال که نائلی آنها را نمی دانست، حسین بحل آنها حتی به تفهیم بر نائلی توفیق حاصل کرد.

پس از آنکه نائلی از تعلیم حسین فراغت یافت راه گرگانج^۳ را گرفت و حسین شخصاً تحصیل علم و دانش و به مطالعه علوم مختلفه بمانند طبیعی و الهی پرداخت. طبیعات و مآوراء الطبیعه را پیش خود آموخت و در این علوم از استادش پیش افتاد. نگاه به علم طب رغبت کرد و نزد ابو منصور حسن بن نوح قمری این علم را آموخت و در آن به مشکلاتی برخورد نمی کرد. برخلاف در حکمت و مآوراء الطبیعه دچار مشکلات می گردید. تا آنجا که چندی بار کتاب مآوراء الطبیعه ارسطو را خواند و تمام مطالب آنرا بخاطر سپرد. ولی حقیقت آنرا نیافت و بار بار آنجا کشید که از خود مأیوس شد.

ابوعبید در شرح حال شیخ در کتاب سرگشت از قول او گوید: «پس از آنکه نائلی از من (ابن سینا) جدا گردید و بخرف گرگانج رفت، من بغرا گرفتن کتب از متون و شروح طبیعات و الهیات پرداختم و ابواب دانش بروی من گشاده شد». در باره آموختن علم طب ابوعبید از قول شیخ گوید: «که علم مشکلی نیست. کتابهایی را که در این علم نوشته اند، خواندم و در کمترین مدت در آن متبحر گردیدم. تا آنکه پزشکان فاضل این علم را نزد من میآموختند و بیماران را پرستاری می کردند و درمانهایی که بوصف نیاید انجام میدادم».

حسین در ضمن آنکه به آموختن طب و تعلیم دیگران در این علم می پرداخت، به درمان بیماران و آشفت بسیاری از درمانها و علاجه را بر طریق تجربه مشغول بود و

۱- Euclide = Eukleides d' Alexandria

۲- La Composition mathématique = Megiste = l'Almageste.

۳- سمر واقع در خوارزم نه پایتخت خوارزمشاهیان (آل سامون) بود.

در عین حال از آموختن فقه و مناظره در آن وتلمذ در خدمت اسمعیل زاهد کوتاهی نمی نمود .
حسین در شانزده سالگی تصمیم گرفت علوم را ده خزانده و فرا گرفته منظم



شکل ۵۵ - تصویری از ابن سینا موجود در یکی از کلیساهای

(نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا - کپیه آقای آصفی)

و مرتب نماید ، لذا قریب یکسال ونیم بهنگامی ده همسالانش ایام را به بازی های
بچگانه می گذراندند ، وی به مطالعه کتب و یادداشت هایش می پرداخت و اغلب شبها
را نمی خوابید . در دار فلسفه و منطق و امثال آن مذاقه داسل می کرد و هرگاه در حل
مسئله و موضوعی توفیق نمی یافت ، به مسجد میرفت و پس از گذاردن نماز از خداوند
حل مشکل را میخواست . شبها که بخانه برمیگشت به خواندن کتب می پرداخت
و چون ضعف بر وی غلبه می کرد بانوشیدن جامی شراب نیرو می گرفت .

شیخ در شرح حال خود که به ابو عبید تقیر کرده گوید : « آنگاه که خواب مرا درسیگرفت بسیاری از مسائل را در خواب میدیدم و حل آنها در خواب بر من آشکار میشد » .

چون سن بوعلی به هفده و نیم رسید ، در علوم فقه و ریاضی و ادب و منطق مسلط گردید .



شکل ۶-د- ابن سینا در بازار کتابفروشان بخارا در حال خریدن کتاب
(نقل از مطبوعات شوروی)

چنانکه در سطور بالا آمد بوعلی به الهیات توجه کرد و کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خواند . چون ترجمه های ابن کتاب آنطور که باید رسا نبود ، بدین جهت با آنکه جمیع نکات آنرا به ذهن می سپرد ، متأسفانه از فهم آن عاجز گردید ، تا آنجا که از

خود مایوس شد. قضا را روزی هنگام عصر در بازار کتابفروشان (وراقان) بخارا به دلالتی برخورد کرد که کتابی در دست داشت و آنرا برای فروش به شیخ عرضه کرد. شیخ آنرا رد کرد. دلال گفت: کتاب را بخر که ارزان و صاحب آن به پولش محتاج است و آنرا بتو به سه درهم میفروشیم. بوعلی کتاب را خرید و آن کتاب ابونصر فارابی در «اغراض مابعدالطبیعه» بود. چون شیخ بخانه آمد در قرائت کتاب شتاب کرد و بسیار زود اغراض را دریافت. بجهت آنکه اولاً شیخ اصول آنرا حفظ داشت و ثانیاً ابونصر فارابی حقیقت عقاید ارسطو را به نیکوترین وجهی در یافته بود. چون موضوع بر شیخ آشکار و مشکل عظیم برایش حل شد، بسیار خشنود گردید، لذا مال زیادی به تهی دستان صدقه داد.

بدین شکل تلاش بوعلی در باب تحقیق علوم آن دوران در حقیقت پایان یافت و در هفده سال ونیم کاری را ده پیران سالخورده نتوانسته بودند بانجام رسانند، وی آنرا انجام داد، بدین معنی ده یک دوره از علوم آن زمان را بخوبی فرا گرفته بود ده دیگر احتیاج به تحصیل در خدمت استاد نداشت.

از این زمان شهرت حسین تمام بخارا ده مرادز بزرگ علمی و ادبی بود فرا گرفت، بویژه آنکه اطباء این مرادز بزرگ بوی معتقد گردیده و جوان دانشمند با درمانهایی که می نمود باعث شد، که پزشکان نزدش بیایند و بخدمتش آمد و شد کنند.

تا اینجا در حقیقت شرح حال از تلمذ و دوران تحصیل شیخ میباشد. از این بعد بر اثر نبوغ کم نظیر و شهرت فوق العاده اش در بخارا و اطراف زندگی درخشان و درمانهای بزرگ و عجیب و غریب وی شروع میگردد.

در این هنگام نوح بن منصور سامانی (۳۶۶ -

ج - دوران پس از تحصیل

۳۸۷ هجری) بیمار گردید، که پزشکان از درمان

پادشاه عاجز گشتند. آنان (پزشکان) بوعلی را برای درمان امیر معرفی نمودند.

۱- بعضی از مورخان و تذکره نویسان درمان بوعلی را برای این پادشاه صحیح نمی دانند.

بوعلی پس از معالجه امیر نژاد وی مقام و منزلتی ارجمنده یافت و از وی اجازه ورود به کتابخانه عظیم سامانیان خواست . امیر اجازه داد .

بوعلی درباره این کتابخانه شرحی نگاشته که در آن اطاقهای بسیار و در هر اتاق صد و هفتاد کتاب روی هم انباشته شده بود . در یکی کتابهای عربی و شعر و در دیگر کتابهای فقه و بدین ترتیب در هر خاندای کتابخانه‌ای درباره یک علم وجود داشت .



نمک ۵۷ - تصور خیالی از ابن سینا در دانشکده پزشکی پاریس
(از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

شیخ شروع به خواندن کتب اوائل پرداخت و از آنها استفادات ثامنی نمود و در این کتابخانه کتابخانه‌ای دیدند که قبلاً از آن ندیده بود و پس از آن هم ندیده است . در رساله سرگذشت از قول شیخ آمده است : « چون به هیچ‌جایه سألکی رسیدم

۱ - مقصود از علوم اوائل علوم یونانی و کتب اوائل کتابخانه‌ای بوده که مشتمل بر این علوم باشد .

از جمیع این علوم فارغ شدم. آن روز بیشتر از علم بیاد داشتم، ولی امروز پخته‌ترم و مقدار علم بر من پس از آن تفاوتی نداشت.»

اتفاقاً کتابخانه تماماً سوخت و دشمنان بوعلی این آتش سوزی را به بوعلی نسبت داده‌ند که خواسته همه علوم و اطلاعات را کسب نماید و بخود نسبت دهد و انتساب آن علوم را بصاحبانش از بین ببرد.

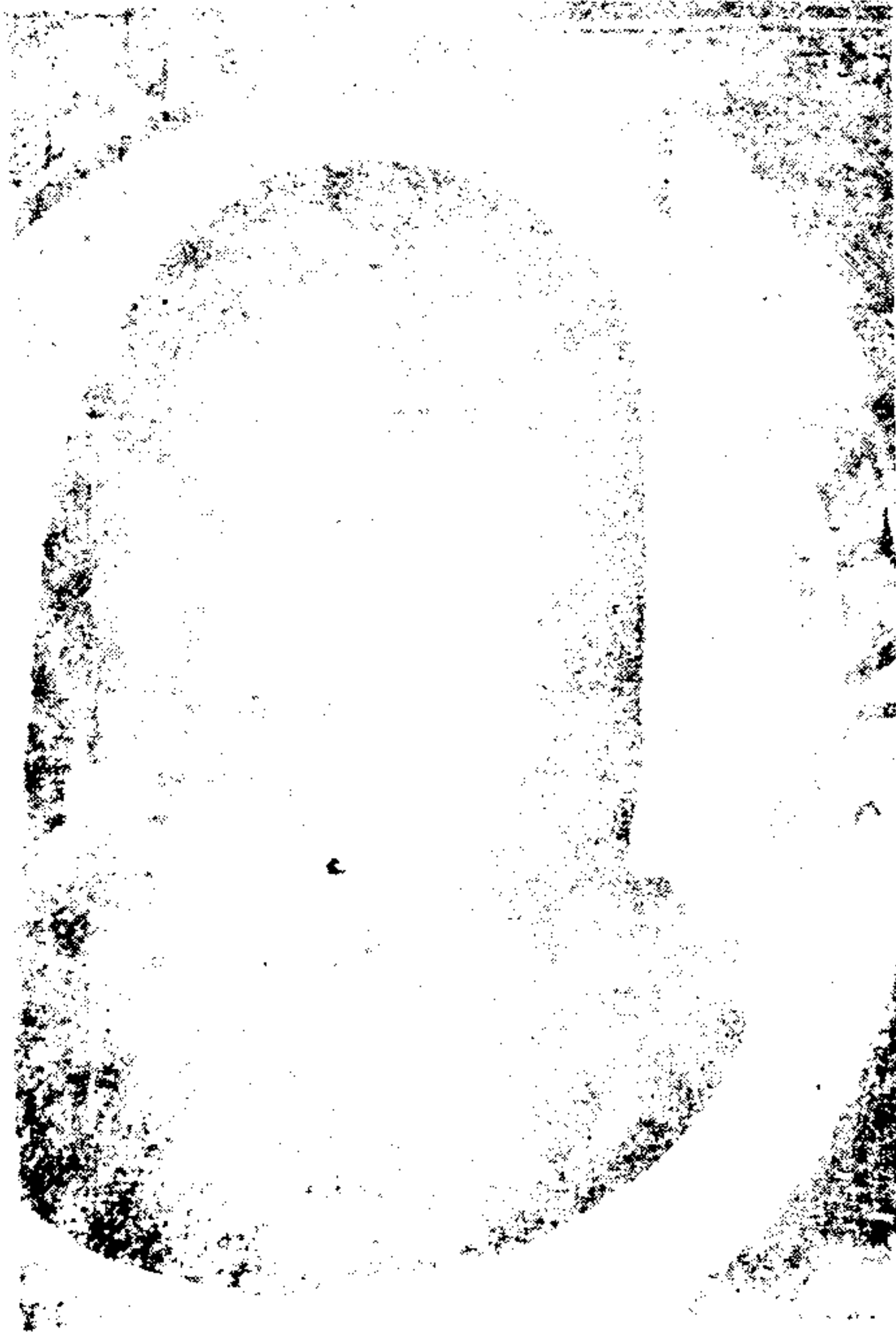
پس از این اتفاق بوعلی به تألیف و تصنیف کتب پرداخت.

ابوعبید از قول شیخ در رساله سرگذشت آورده: «که درهمسایگی من مردی بود که او را ابوالحسن عروضی میگفتند. او از من خواست کتابی در این علوم (حکمت) برایش تصنیف کنم و من مجموعه‌ای برای او تهیه کردم. در این موقع بیست و یکساله بود. ایضا درهمسایگی من مردی بنام ابوبکر البرقی از اهل خوارزم که مردی پالسرشت و فقیه و شائق فقه و تفسیر بود. از من شرح کتابهای حکمت را خواست تا برایش تهیه نمایم. من کتاب «الحاصل و المحصول» را تقریباً در بیست و چند برایش نوشتم. ایضاً برای او «کتاب البر و الاثم» را در اخلاق تألیف کردم.»

سطور بالا گفته می‌باشد و از این مطالب چنین استنباط می‌گردد که اولین اثر وی در حدود سالهای ۱/۳۹ هجری اتفاق افتاده است. از شرح حال شیخ چنین مستفاد می‌گردد که تا تاریخ بالا (۱/۳۹) دوران تعلم و تلمذ شیخ پایان یافته و دوران تألیف و تصنیف آثارش شروع می‌گردد. بدین مناسبت است که عده‌ای از مورخان زندگی شیخ را بدو قسمت بزرگ تقسیم نموده‌اند: قسمت اول از زمان ولادت تا بیست و یک سالگی (یا بیست و دو سالگی سال وفات پدرش عبدالله و نخستین آثار وی) و قسمت دوم از بیست و یک سالگی تا وفات وی می‌باشد. قسمت اول زندگی وی در حقیقت سالهای بود که شیخ با خیالی راحت و بدون دغدغه سپری گردیده و قسمت دوم دوران پر دغدغه و پر نشیب و فراز حوادث عمر وی می‌باشد.

بوعلی در بیست و دو سالگی (در حدود سالهای ۲/۳۹۱) پدر را از دست داد

و چون کار سامانیان رونقی نداشت ، اجباراً بخارا را ترك گفت و به گرگانج در خوارزم شتافت .



شکل ۵- تصویر خیالی از ابن سینا
(کتابخانه بردنیان اکتشورد - از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

پس از آنکه از بخارا بدگرگانج (پایتخت خوارزمشاه علی بن ماسون بن محمد)^۱
رسید در خدمت وزیر وی ابوالحسن احمد بن محمد السهلی (السهلی^۲) که از سردان

۱- وی از اسرا و سلاطین خوارزمشاهان آل ماسون یا ماسونیه بود .
۲- سهلی (یاسهیلی) وزیر علی بن ماسون و پس از وی وزیر ابوالعباس ماسون بن-
ماسون بود .

دانشمند بود ، مقام و مرتبه رفیع یافت .

بوعلی علاوه بر آنکه نزد سهلی وزیر بسیار مقرب بود ، با برادرش ابوالحسن سهل بن محمد السهلی نیز دوستی داشت ، که چند کتابی بنام این دو برادر تالیف کرده است .

بوعلی در خوارزم بادانشمندانی چون ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراق معاشرت و آمد و رفت داشت . از آن پس گرگانج را ترک نمود و بطرف خراسان و گرگان شتافت . علت رفتن بوعلی از گرگانج به گرگان آن بود ، که ابوالحسن احمد بن محمد السهلی مردی دانشمند و فاضل و حکیم دوست بود ، بدین سبب عده‌ای از اطباء و حکماء و ریاضی دانان بمانند ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابن سینا و ابونصر عراق و ابوریحان بیرونی را در دربار خوارزمشاه جمع نموده بود ، که بایکدیگر موانست و معاشرت داشتند . سلطان محمود نامدای توسط حسین بن علی- میکال جهت خوارزمشاه فرستاد که چند تن از دانشمندان دربار را باذ در نام به دربارش بفرستد . خوارزمشاه نامه را برای ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر خمار و ابوعلی و بوسهل خواند و گفت : با قدرتی که محمود دارد ، من نتوانم در برابرش مقاوت نمایم . ابوریحان و ابونصر و ابوالخیر اظهار تمایل نمودند که بخدمت محمود برسند ، اما بوسهل مسیحی و ابوعلی از رفتن بدربار محمود غزنوی عذر خواستند . بدین مناسبت خوارزمشاه وسائل سفر ابوعلی و ابوسهل را فراهم ساخت و بادلیلی آنها را بطرف گرگان فرستاد . پس از آن خوارزمشاه حسین بن میکال را بحضور پادشاه و محبتها نمود و گفت : فرمان شاه را خواندم ، اما بوعلی و بوسهل را بفرستد . ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر برای خدمت رسیدن بدربار شاه حاضرند ، چون ایمان نزد سلطان محمود رسیدند ، دانستند که مقصود محمود غزنوی بوعلی میباشد . بدستور سلطان ابونصر عراق صورتی از بوعلی بر کاغذ رسم نمود و نقاشان را خواست تا چهل صورت بدان شکل از بوعلی بر کاغذ نگاشتند و بافرامین چند باطراف فرستاد که چنین صورتی بوعلی است ، هر گاه بدین شکل مردی را دیدند ، او را نزد وی (سلطان-)

محمود (بفرستند .

اما ابوسهل سیمجی و ابوعلی بدلیلی در خوارزمشاه و ابوالحسن السهمی با آنان همراه درده بودند بطرف گرگان روانه شدند و همان روز پانزده فرسنگ راه پیمودند . باسداد برسر چاهی رسیدند ، ابوعلی تقویم گشود و طالع دید و روی بد ابوسهل کرد و گفت : با چنین طالعی راه را گم کنیم و سختی بسیار بینیم . ابوسهل گفت :



شکل ۹۰- تصویر خیالی از ابن سینا (نقل از مطبوعات شوروی)

رضینا بقضاء الله . میدانم که در این سفر زنده نمانم . چون روز چهارم رسید با دی برخاست و روز را تاریک ساخت و آنان راه گم کردند و چون باد آرام شد ، دلیل از آنها بیشتر گمراه گردید . در بیابان خوارزم از بی آبی و تشنگی ابوسهل مرد و دلیل و

بوعلی با هزاران مشقت به باورد رسیدند. دلیل نزد خوارزمشاه رفت و بوعلی بطوس و نیشابور آمد، که در این شهر دید مردی در طلب وی هستند. بوعلی در گوشه‌ای بفکر فرو رفت و چند روزی در این شهر بود. سپس به شقان و سمنقان و جاجرم و گرگان روی نهاد. پادشاه گرگان قابوس مردی فضل‌دوست و فاضل و حکیم بود. بوعلی در این شهر رحل اقامت افکند. در رساله سرگذشت که به تقریر شیخ است ابو عبید از قول بوعلی نگاشته: قصد من از آمدن گرگان دیدار اسیر قابوس بود، ولی در این میان اتفاقی پیش آمد که قابوس را گرفتند و او را در دژی زندانی کردند. در گرگان به ابو عبید جوزجانی برخورد کردم و قصیده‌ای سرودم که این بیت در آن مندرج است:

لما عظمت فلیس مصر واسعی لما غلا ثمنی عدمت المشتري

که مفاد و ترجمه آن این است:

آنگاه که بزرگ شدم شهر برایم گشاده نیست

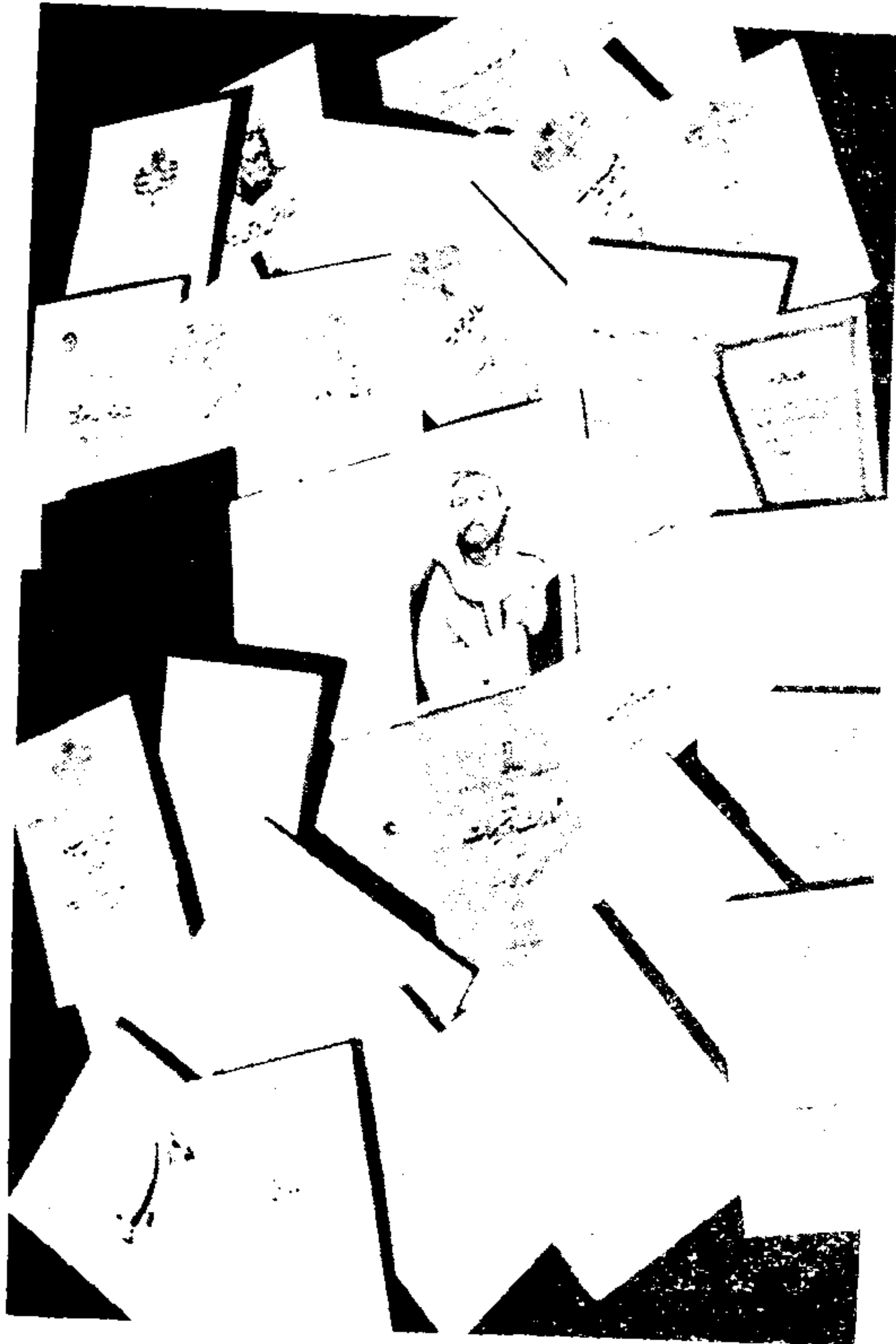
از بس بهای من زیاد شد برایم خریداری نیست

آنچه که از رساله سرگذشت و سایر تواریخ مستفاد می‌گردد آنکه، بوعلی پس از خروج از گرگانج تا گرگان مسیری بدین ترتیب داشته است: گرگانج، نسا، ابیورد (باورد)، طوس، شقان (از قراء نیشابور)، سمنقان (= سمنگان از شهرهای نزدیک جاجرم و جزو نیشابور)، جاجرم، گرگان (جرجان) و بعداً ری و همدان و اصفهان.

بوعلی در مدت اقامت در گرگان چند درosan نمود. منجم‌الدین درسان یکی از نزدیکان قابوس و شمیم‌کر پرداخت که طی مبحث مربوط به درسانهای بوعلی خواهیم نگاشت.

بوعلی سرگذشت خود را از ابتدای تولد تا رسیدن به گرگان و پیوستن ابو عبید جوزجانی به وی برای ابو عبید تقریر و وی آنرا تحریر نموده و از این به بعد سرگذشت شیخ توسط ابو عبید نوشته شده است.

ذوقف شیخ در گرگان مدتی بطول انجامیده و معلوم میشود در دنوبت بوده ،



شکل ۶۰- ابن سینا در میان کتاب

و شاه اول هنگامی است که شیخ از گرگانج به گرگان آمد و بواسطه وضع آشفته و معشوق آن زمان ، بد دهستان رفته و در این ناحیه به بیماری سختی دچار گشته

۱- دهستان ناحیه ای (یا شهری) در شمال گرگان بود .

و سپس به گرگان مراجعت می نمود که توقف وی این بار در این شهر طولانی تر میگردید .
شیخ در این شهر بامور دیوانی نیز اشتغال داشته است .



شکل ۶۱- تصویری خیالی از ابن سینا (نقل از مطبوعات یا کتابها)

چنانکه آمد شیخ را با ابو عبید در گرگان اتفاق ملاقات افتاد و وی بخدمت استاد رسید . ابو عبید در رساله سرگذشت گوید : « آنچه ده تا گرگان نوشته ایم گفته استاد بود و از این بعد مطالبی است که درباره اش شنیده یا دیده ایم » .

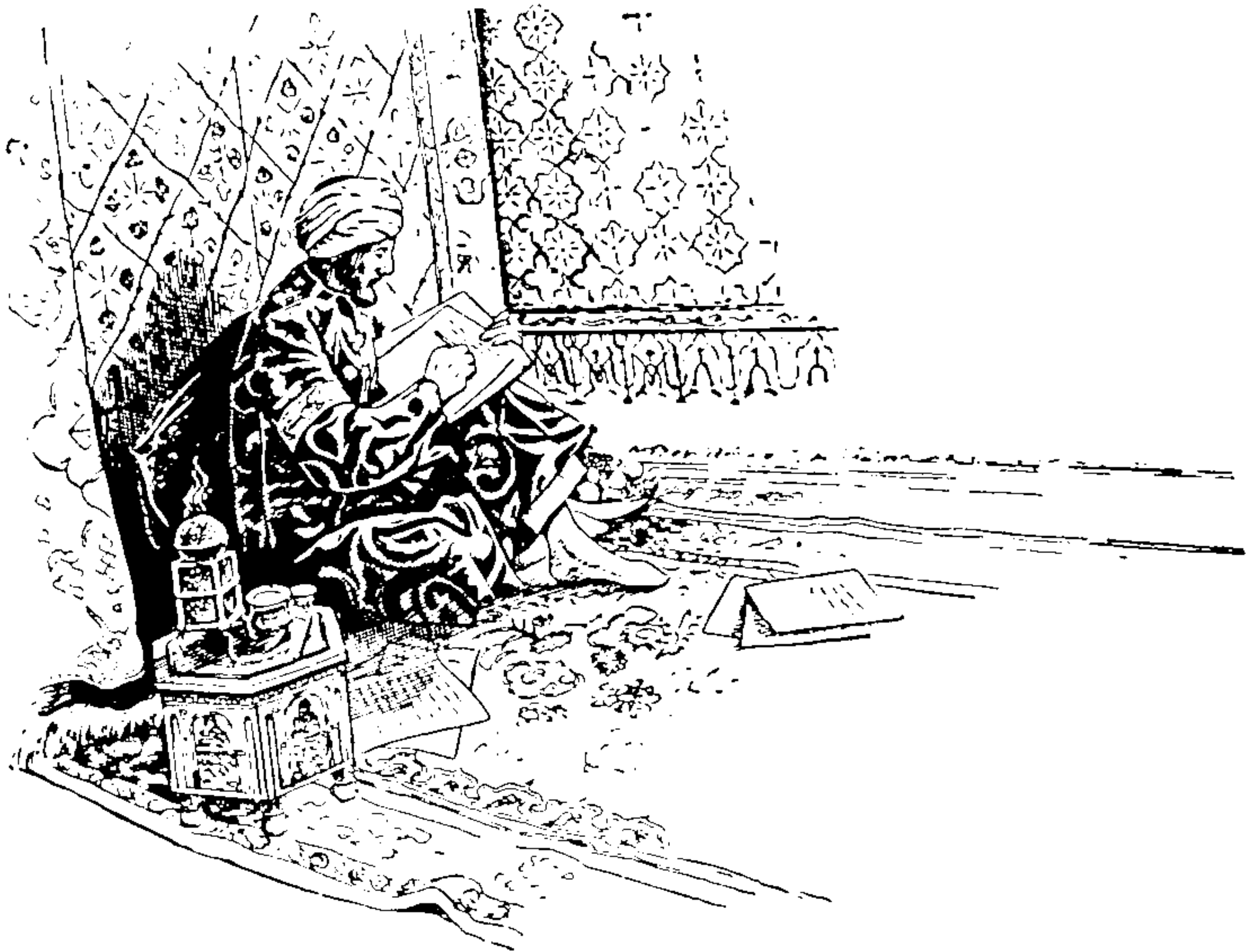
او (ابو عبید) گوید : « شیخ در کودکی از زیباترین مردم روزگار بود و چون روزهای آدینه از خانه بمسجد جامع میرفت مردم در زمین بودند که به زیبایی وی بنگرند . در گرگان مردی بنام ابو محمد شیرازی و دوستدار عدوم بود . برای شیخ خانهای در همسایگی خود خرید و من (ابو عبید) هر روز باشیخ معاشرت داشتم و مجلسی را نزدش میخواندم و وی منطق را بر من املاء می کرد . شیخ برای ابو محمد شیرازی « کتاب المبدأ والمعاد » و « کتاب الارصاد الکلیه » را تهیه کرد . اینها شیخ کتاب اول « قانون » و رسالات دیگر را نکاشت و سپس به جانب ری رهسپار شد . »

پس از آن ابن سینا از گرگان بجانب ری رفت . چنین بنظر میرسد که شیخ اقامت در گران را اولاً بعد از آنکه انسان سلطان محمود در جستجوی وی بودند و ثانیاً بواسطه علاقه و دوستی که میان منوچهر فرزند قابوس بمناسبت از سیاست پدر با دربار غزنوی بود و ثالثاً اصولاً منوچهر همانند پدر آنطور که باید از اهل علم و ادب توجه نمی نمود و آنان را محترم نمی داشت ، تمام این علل دست بدست هم داده شیخ را بدجانب ری متوجه ساخت . در ری بخدمت مجدالدوله ابو طالب - بن فخرالدوله دیلمی (۳۸۷ - ۴۲۰ هجری) و مادرش سیده اشیرین دختر سیمین شروین و منقبه به ام المملوک و معروف به سیده) رسید . اینان مندم شیخ را کرامتی داشتند . در این هنگام مجدالدوله بیمار گشت . شیخ ویرادرمان کرد و در همین شهر بدتألیف « کتاب المعاد » اشتغال ورزید .

پس از آن شیخ راه همدان درپیش گرفت . ابتدا به قزوین و سپس بجانب همدان رهسپار شد . در همدان بخدمت کدبانوید رسید و نظارت و تکفل امور او را یافت . سپس باشمس الدوله دیلمی برادر مجدالدوله و فرزند فخرالدوله دیلمی آشنائی یافت و به مجلس شمس الدوله احضار گردید . علت احضار آن بود که یاد شاه دیلمی را قولنجی فرا رسیده که درمان آنرا از شیخ خواست . شیخ ویرادرمان کرد و چهل شبانه روز

۱- بموجب دفته ابو عبید مجدالدوله را بیماری سودا بود .

بربالین وی بود و بخانه خود نرفت ، تا آنکه شمس الدوله بهبود یافت و نتیجهٔ شیخ در سلک ندیمان شاه منسلک گردید . چون شمس الدوله برای جنک با عناز به کرمانشاهان (قرمیسین) عزیمت نمود ، شیخ در این سفر همراه شمس الدوله بود و چون شمس الدوله شکست خورده به همدان بازگشت ، وزارت را به شیخ واگذار نمود (سال ۶۰۵ / ۴ هجری قمری) .



شکل ۶۲- ابن سینا در حال تألیف کتاب (نقل از مطبوعات خارجی)

اما بر اثر شورش لشکریان شیخ از وزارت خلع گردید و خانه‌اش را تاراج شد . شورشیان کشتن ویرا مطالبه میکردند ، لیکن شمس الدوله بدین کار تن در نداد ، فقط شیخ را از وزارت برای خرسندی آنان عزل نمود . سپس شیخ دسرای شیخ ابوسعید بن دخدوک چهل روز مخفی بود . مجدداً قولنج شمس الدوله عود کرد و شیخ را خواست . وی بخدمت پادشاه رسید . شمس الدوله از او عذر خواست و شیخ بدرمان وی مشغول شد تا بهبود یافت ، بدین مناسبت مجدداً وزارت را به شیخ واگذار کرد .

در این باب یعنی سالهای وزارت شیخ در میان مورخان اختلاف عقیده است. ولی آنچه ده از خلال صحائف مورخان و رساله سرگذشت و امثال آنها مستفاد میگردد آنکه وزارت شیخ از اواسط سال ۴۰۶ هجری تا اوائل سال ۴۱۱ هجری میباشد. اما طب مربوط به شورش لشکریان بر شیخ و تاراج اثاثه وی و سایر مطالب دیگر بیشتر مربوط به ضعف دولت آل بویه و قوت غلامان ترک کد از زمان المتوکل - علی الله خلیفه عباسی چند مرتبه پیش آمده است، میباشد.

پس از آنکه باز دوم شیخ به وزارت رسید، ابو عبید از او شرح کتابهای ارسطو را خواست، ولی او فرصت نداشت و در عوض شروع بتألیف طبیعیات «کتاب الشفاء» نمود. ضمناً به تدریس نیز اشتغال داشت. عموم طالبان شبها در خانه شیخ جمع میشدند و بنوبت ابو عبید «کتاب الشفاء» و «المعصومی» قانون «و ابن زیله» اشارات «و بهمنیار» کتاب الحاصل والمحصل را میخواندند و مدتها دار بدین منوال گذشت تا آنکه شمس الدوله بدجنگ با سیر طارم رفت و نزدیک طارم قولنج خورد و بیماریهای دیگر نیز بر آن اضافه شد. سپاهیان از سرگ او بیمناک گردیده، او را بهمان بازگردانند، ولی وی در راه مرد.

پس از سرگ شمس الدوله لشکریان به پسرش بیعت کردند و وزارت شیخ را خواستند. شیخ از قبول وزارت ابا کرد و با علاء الدوله مکاتبه شروع نمود و مایل شد که بیحدت علاء الدوله به اصفهان برود و با طرفیان وی ملحق گردد. بدین مناسبت در خانه ابو غالب میخنی گردید.

در این موقع ابو عبید از شیخ خواستار اتمام «کتاب الشفاء» شد. شیخ کاغذ و دوات خواست و در طی دو روز رؤس مسائل را نوشت در صورتیکه کتابی نزدش نبود و یا آنکه به اصل و مأخذی مراجعه نماید، بلکه از حفظ مطالب را سینه گاشت. پس از آن این یادداشتها (اجزاء) را نزد خود گذارد و هر روز پنجاه برگ سینوشت، تا آنکه جمیع طبیعیات و الهیات بجز دو کتاب حیوان و نبات را تألیف کرد و سپس به نوشتن کتاب منطق نمود.

در این موقع تاج الملک وزیر شیخ را بمکاتبه با علاءالدوله متهم ساخت و این امر برشاه بسیار گران آمد . سپس یکی از دشمنان شیخ مسکن ویرا نشان داد و شیخ را در قلعه‌یی موسوم به فردجان^۱ (نردبان) زندانی نمودند . در این دژ ابن سینا قصیده‌ای ساخت که یکی از اشعارش چنین است :

دخولی بالیتفین کما تراه و کل الشک فی امرالخروج

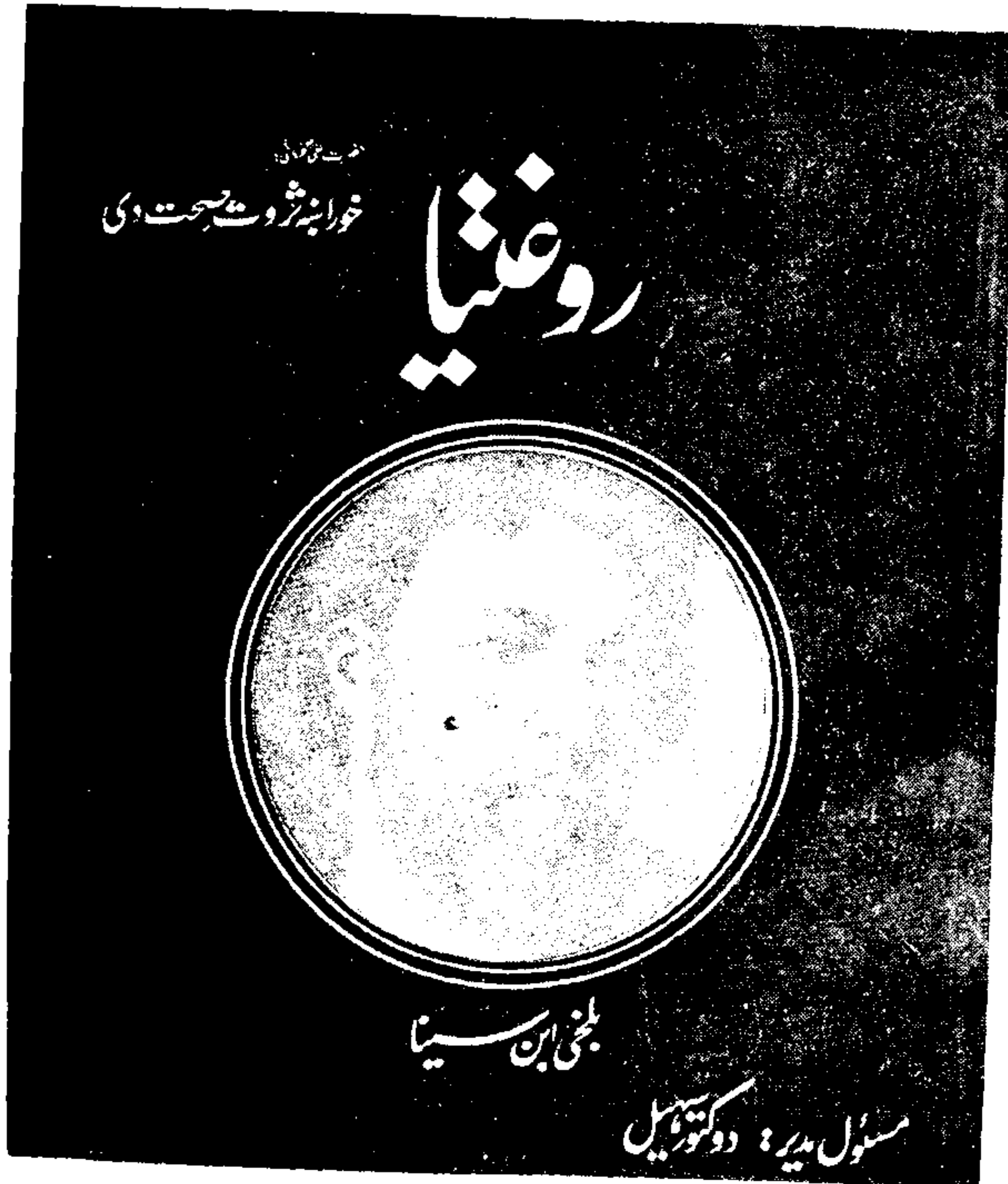


شکل ۶۳- تصویری از ابن سینا (نقل از مطبوعات خارجی)

که مفاد و ترجمه آن این است : دخول من یقین است همانطور که دیدی
و جمیع دو دلیها در بیرون آمدن از آن است .

۱- قلعه‌ای که در پانزده فرسنگی همدان بود .

شیخ در این قلعه « کتاب الهدایات » و رساله « حی بن یقطان » و « کتاب-
القولنج » را تألیف کرد.



شکل ۶: تصویری از ابن سینا (نقل از مطبوعات افغانستان)

سپس علاءالدوله قصد همدان کرد که آنجا را بتصرف درآورد. تاج الملک
گریخت و به قلعه فردجان پناه برد. چون علاءالدوله از همدان بیرون رفت، تاج-
الملک و پسر شمس الدوله بهمدان مراجعت نموده و شیخ را باخود به همدان بردند.
شیخ بیخانه علوی فرود آمد که در این محل به تصنیف کتاب شفا مشغول شد و

کتاب «الادویه القلبیه» را در ابتدای ورود خود به همدان تصنیف نموده بود .
آنگاه شیخ متوجه اصفهان شد .

شیخ باتفاق ابوعبید و برادرش و دو غلام در کسوت صوفیان از همدان خارج شده و بطرف طبران (طبران)^۱ اصفهان رسیدند . دوستان شیخ و ندیمان علاءالدوله و خواص از آنها پیشواز کرده و برای شیخ و همراهان جامه و سراج خاص آورده و در محله‌ای بنام کون گنبد در اصفهان درخانه عبدالله بن بابی (عبداله بن هنی ، عبدالله بن بی بی) جای دادند . علاءالدوله کاکویه شیخ را با اکرام و اعزاز تمام پذیرفت و دستور داد شبهای جمعه با حضورش برای شیخ مجلس مناظره ترتیب دهند و علماء و دانشمندان از هر طبقه در آن مجلس حضور یابند .

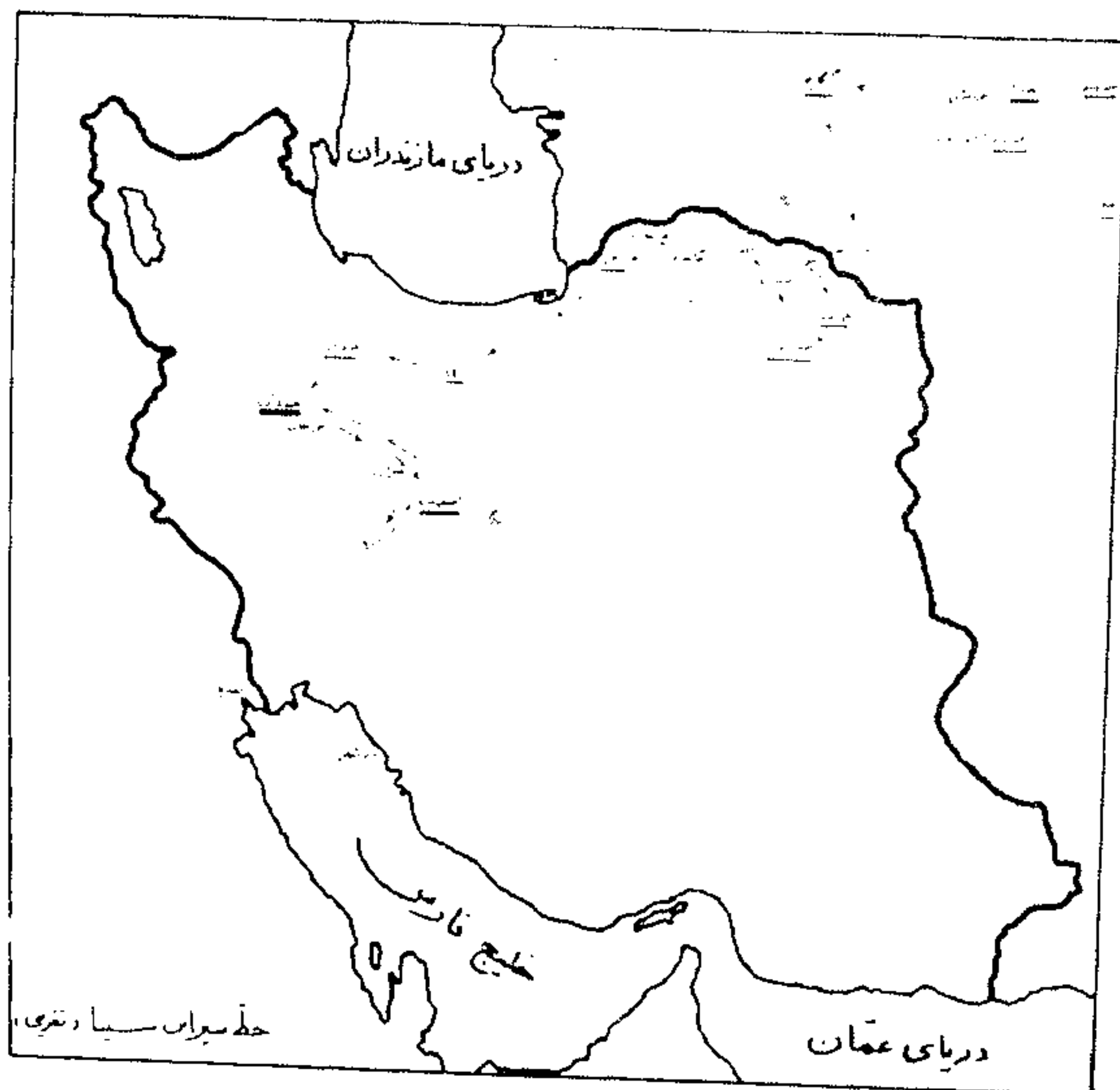
طبق نوشته ابوعبید هر شب جمعه که مجلس علماء و دانشمندان با حضور شیخ تشکیل میگردید، هیچیک از آنان در هیچ دانش یارای او (شیخ) رانداشتند .

شیخ در اصفهان «کتاب الشفا» را تمام کرد و بشرح ایضاً بسیاری از رسالات دیگر را در این شهر بپایان رسانید . دو کتاب حیوان و نبات شفا را نیز در سالی که علاءالدوله به شاپور خواست میرفت بپایان رسانید و در همین سفر «کتاب النجاة» را تألیف نمود . بعلاوه کتاب «دانشنامه علائی» و «کتاب الانصاف» و چند کتاب دیگر در لغت و ادب تألیف نمود ، که میتوان گفت در دوران توقفش در اصفهان که با فراغت بال زندگی مینمود ، تعداد زیادی اثر از خود بیادگار گذاشته است که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

بعلت خللی که در تقویمهای معموله بر حسب رصدهای قدیم رخنه یافته بود ، شیخ بدستور علاءالدوله مأمور تهیه رصد جدیدی شد و مدت هشت سال بدین کار صرف وقت نمود ، اما بعلت مسافرتها پی در پی آنطور که باید موضوع صورت عمل بخود گرفت .

۱- شاید طبران (تبران) اصفهان باشد ؟

چون غزنویان در ری و جبل (جبال^۱) پیشرفت کردند، علاءالدوله دائماً گرفتار کشمکش های شدید با آنان و عموماً در جنگ و ستیز و فرار و تحصن در قلاع بود. شیخ در جمیع احوال صاحب علاءالدوله بود که در یکی از این کشمکش ها که میان علاءالدوله و ابوسهل حمدوی (حمدونی) پیش آمد، جمیع اثاثه و اسباب و کتابهای شیخ به غارت رفت. بنابراین دوران بسیار بدی برای شیخ پیش آمد که بهیچوجه راحتی خیال نداشته است.



شکل ۶۵ - خط سیر تقریبی و مسافرتهاى ابن سینا

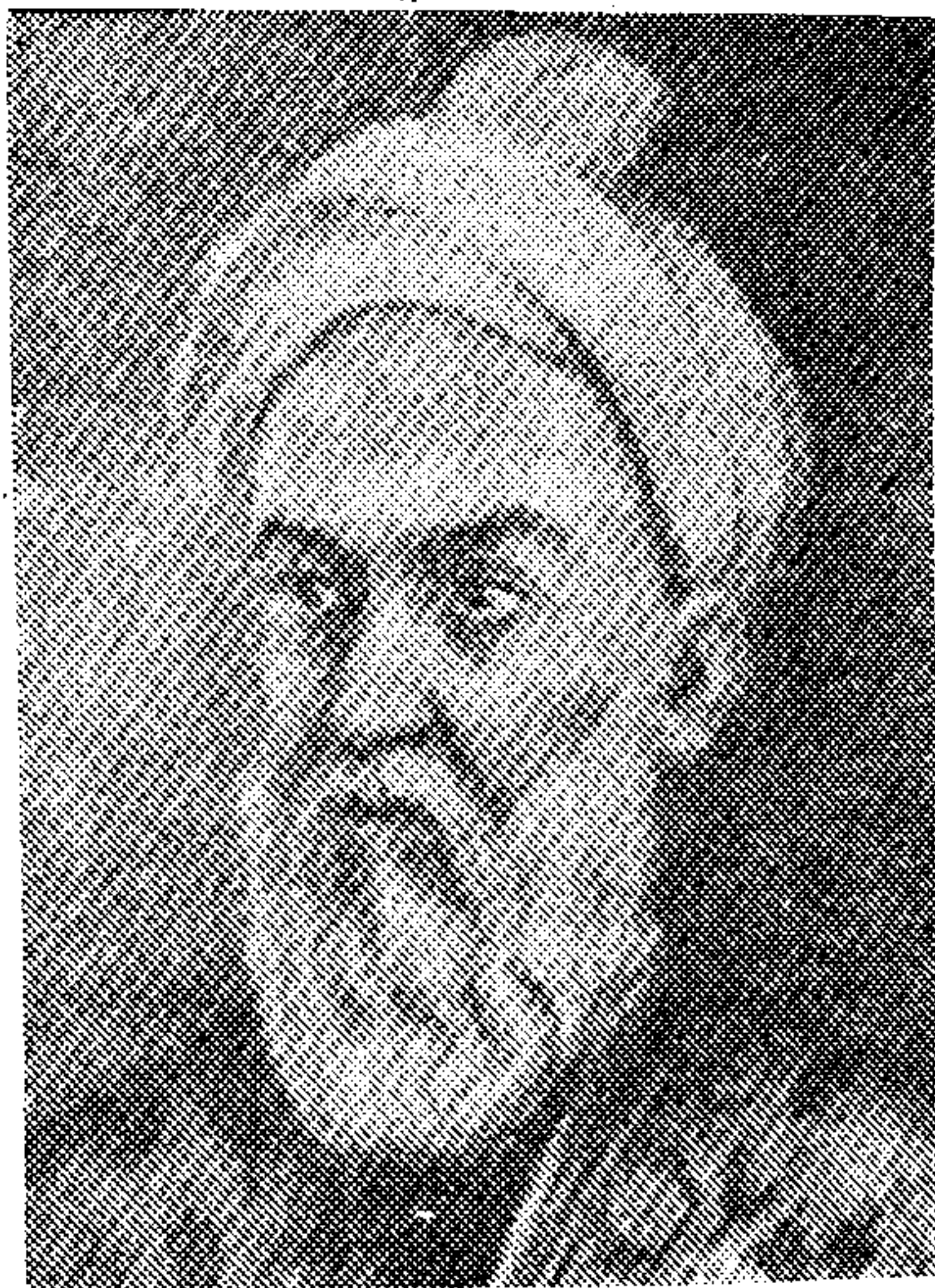
آنگاه که جنگ بین علاءالدوله کاآنویه و سلطان مسعود غزنوی رخ داد، علاءالدوله به یکی از دژهای بین اصفهان و گلپایگان پناه برد و چون علاءالدوله ۱- مقصود ناحیه وسیعی است که شامل بلاد مهمه ای بمانند همدان و اصفهان و ری و قم و دینود و کاشان و نهاوند و غیره بوده است.

به اطاعت مسعود غزنوی راضی نشد فرمانده سپاه مسعود بوسهل حمدونی بر اصفهان مستولی شد و آنچه خزائن و اسوال علاءالدوله در این شهر بود بغارت رفت .
 شیخ در جمیع این پیش آمده ها و کشمکشها همراه علاءالدوله بود و نتیجه^{۶۶}
 بسیار فرسوده و ناراحت گشته ، تا آنکه در یکی از سفرهای وی به همدان از پای درآمد
 و در این شهر وفات یافت .

آنچه که شاگرد شیخ یعنی ابوعبید در این باره در رساله سرگذشت تحریر نموده
 بدین شکل است : « در سالهای آخر عمر نیروی شیخ به ضعف گرائید و نتیجه^{۶۷} بر اثر
 قولنج فوت کرد » .



شکل ۶۷- تصویری خیالی از ابن سینا
 (نقل از مطبوعات خارجی)



شکل ۶۶- تصویری خیالی از ابن سینا
 (نقل از مطبوعات خارجی)

توضیح آنکه طبق رساله سرگذشت یعنی گفته ابوعبید شیخ نیروی بسیار داشت
 و از میان نیروهای شهوانی نیروی مجامعتش بیشتر و فراوان تر بود و بدین کار بسیار
 میپراخت . چون از این امر و از زیاد خوردن و بیدار ماندن از او سوال کردند، شیخ

در جواب گفته بود که خداوند تعالی بمن نیروهای برونی و درونی بسیار داده ، باید حق هر یک از این نیروها را ادا نمایم . و بهمین منوال رفتار سینمود ، تا آنکه بهنگام جنگ علاءالدوله باتاش فراش بر در کرج (سال ۶۲۵ هجری) ، شیخ مبتلی به قولنج شد . چون عجله در درمان داشت که سبادا با بیماری نتواند همراه سلطان باشد ، در یک روز هشت مرتبه خود را تنقیه نمود . سپس یکی از روده هایش نرم و به ذوسنطاریا مبتلی شد . چون مجبور بود با علاءالدوله معجلاً به ایذج برود ، در آنجا صرعی که در دنباله این بیماری است ، پیش آمد . اما شیخ باز به حقنه می پرداخت . روزی شیخ دستور داد دودانک^۱ تخم کرفس در تنقیه ریخته تا باد قولنج را بزدايد ، اما یکی از اطباء معالج پنج درهم^۲ تخم کرفس بکار برد . ابو عبید گوید: که من در این موقع باشیخ نبودم ، نمیدانم عمداً طبیب این کار کرد یا به سهود خطا . سپس بعلت



شکل ۶۸- تصویری خیالی از ابن سینا
(نقل از مطبوعات خارجی)

تندی تخم کرفس بر ذوسنطاریا افزوده شد و شیخ مشرود یطوس^۳ می خورد که صرع برطرف گردد و یکی از غلامان افیون بسیار در آن ریخت و شیخ آنرا خورد . علت این امر را جوزجانی خیانت برمال شیخ وترس غلامان که پس از مرگ شیخ درامان نباشند میداند . سپس شیخ بهمان وضع به اصفهان رفت و شخصاً به درمان خود پرداخت ، ولی از ناتوانی نمی توانست بر پا خیزد ، تا آنکه

۱-۲- دانک یا دانق = $\frac{1}{6}$ درهم . یک درهم = $\frac{1}{12}$ ستقال . ۱ ستقال = پنج گرم و کسری است

۳ معجون مشرود یطوس یا مسرود یطوس که بزبان فرانسوی آنرا Electuaire de Mithridate و به لاتینی Electuarium Mithridaticum گویند .

توانست کم کم راه برود و به مجلس علاءالدوله حاضر گردد. با تمام این احوال شیخ پرهیز نمی کرد و هرگاه بیماری عود می نمود به پرهیز می پراخت. چون علاءالدوله عزم همدان کرد، شیخ با او عازم این شهر شد، که در وسط راه بیماری عود نمود، تا آنکه بهمدان رسید. شیخ دانست که قوایش از بین رفته و دیگر نمی تواند بر سر مرض غلبه نماید. بدین مناسبت از درمان دست کشید و میگفت: مدبری که تدبیر مرا سینمود از تدبیر فرو مانده و اکنون درمان سودی ندارد. شیخ چند روزی بدین حال ماند. سپس بسال ۴۲۸ بسرای جاودانی شتافت و در همدان ویرا بخاک سپردند. مدت عمرش پنجاه و هفت سال و بجهان آمدنش در سال ۳۷ بود. این بود خلاصه ای از نوشته ابوعبید جوزجانی در باره علت مرگ و سال تولد و وفات و مدفن و مدت عمر شیخ.

تاریخ وفات شیخ طبق نوشته ابوعبید و بیهقی بسال

د- تاریخ وفات شیخ

۴۲۸ (جمعه اول رمضان مطابق با ۱۸ ژوئن

۳۷ میلادی) اتفاق افتاده است. عده دیگر از مورخان به تبعیت از دوسورخ بالا تاریخ مزبور را در کتب خود آورده اند بمانند القفطی و یا قوت. فقط باید دانست که ابوعبید از وفات استادش که در چه ماه اتفاق افتاده، سخن نگفته، ولی بیهقی روز وفات را اولین جمعه و ابن اثیر شعبان ذکر کرده اند. در این جا مطلبی پیش می آید و آن اینکه در شعری که در باره وفات شیخ آمده یعنی تکز (= ۴۲۷) صحیح نمیباشد. درباره عمر شیخ باز بر حسب اقوال مختلفه از پنجاه و سه تا پنجاه و هشت آورده اند. قولی که بیشتر صحیح بنظر میرسد، گفته بیهقی است که بحساب سال قمری ۴۲۷ عمر ابوعلی پنجاه و هشت سال و چند ماه میشود.

بعضی از تذکره نویسان و مورخان بمانند سیر عمر شیخ را شصت و دو

سال و هفت ماه نوشته اند که ناصحیح است.

در باب محل وفات شیخ دو قول آمده است :

هـ - محل وفات و مدفن شیخ اول آنکه طبق نوشته جوزجانی وی در همدان فوت کرده است . دیگران بمانند بیهقی و قفطی و ابن خلکان گفته ابو عبید را عیناً نقل نموده اند . دوم آنکه ابن الاثیر فوت شیخ را در اصفهان ذکر کرده ، اما قوی که صحیح و معتبر میباشد . همان گفته ابو عبید است که شیخ در همدان فوت کرده است .



شکل ۶۹ - تصویر خیالی از ابن سینا در خدست علاءالدوله

(نقل از کتاب طب مصور آمریکائی (اتول . بتمان)

در باب مدفن وی طبیعی است که قاعدهً باید همدان باشد . این مطلب از گفته ابن ابی اصیعبه در عیون الانباء آمده است ، که صریحاً متذکر گردیده که شیخ در زیر حصار شهر همدان بجانب قبله دفن گردیده و ایضاً او (ابن ابی اصیعبه) گفته است که بعضی مدفن وی را در اصفهان در محله کون گنبد میدانند . مورخان دیگر بیهقی و ابن خلکان و ابن العبری صریحاً متذکر گردیده اند که شیخ در همدان مدفون گردید . پس از مورخان بالا دیگران نیز همین نظر را در شرح حال شیخ آورده اند .

و- معاصران ابن سینا
ابن سینا با بسیاری از علماء و معاریف و دانشمندان
معاصر خود ارتباط و مراوده و مکاتبه و ملاقات
داشته است . اینان امراء و سلاطین و وزراء و سیاستمداران و یا دانشمندان بودند .
دسته اول مردان سیاسی که با ابن سینا مربوط و یا معاصروی بودند
عبارتند از :

۱) نوح بن منصور (الملک المنصور ابوالقاسم) امیر سامانی که در زمان این
امیر پدر ابن سینا از بلخ به بخارا رفته و در دیوان نوح سمتی داشته است که ضمن



شکل ۷۰- تصویری خیالی از ابن سینا که مشغول تجارب کیمیاوی است (از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)
شرح حال ابن سینا مختصری از آن آمد؛ ۲) پس از نوح بن منصور پسرش ابوالحارث
منصور بن نوح؛ ۳) پسر دوم نوح ابوالفوارس عبدالملک بن نوح؛ ۴) ایضاً پسر

سوم نوح ابوالبراهیم اسمعیل ملقب بدمنتصر با ابن سینا معاصر بوده اند ؛ ۵) ابوالحسن۔
 علی بن ماسون خوارزمشاه فرزند ابوالعباس ماسون بن محمد ؛ ۶) قابوس بن وشمگیر
 و فرزندش منوچهر ؛ ۷) سیده خاتون مادر مجدالدوله و عیال فخرالدوله دیلمی ؛
 ۸) مجدالدوله پادشاه دیلمی ؛ ۹) شمس الدوله دیلمی ؛ ۱۰) علاءالدوله
 دا کویه دیلمی ؛ ۱۱) ابوالفتح محمد بن عناز ؛ ۱۲) ابوالنجم ناصرالدین بدر بن۔
 حسنویه بن حسین ؛ ۱۳) ابوالحسین احمد بن محمد سهلی (سهیلی) وزیر خوارزمشاه
 و برادرش سهل بن محمد ؛ ۱۴) تاج الملک وزیر شمس الدوله ؛ ۱۵) سماء الدوله ؛
 ۱۶) ابوسعید همدانی وزیر که شیخ در پاره‌ای از نسخ «رساله اضحویه» که در
 اصفهان تألیف کرده بنام اوست ، اسما در جاهای دیگر قید گردیده که آنرا بنام
 ابوبکر احمد بن محمد البرقی الخوارزمی نوشته است ؛ و عده‌ای از اسراء و
 فرماندهان نیز با شیخ معاصر بود که ذکر نام همه آنها باعث تطویل مقال گردد.
 دسته دوم آن عده از دانشمندان و علماء و معاریف که شیخ با آنان مکاتبه
 و مباحثه داشته است :

- ۱) ابو عبد الله ابراهیم بن حسین الناطلی شاگرد ابوالفرح بن الطیب که استاد
 شیخ بود ؛ ۲) ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی الجرجانی از استادان طب . همان
 طبیبی که دعوت محمود غزنوی را نپذیرفت و از گرگانج باتفاق شیخ بیرون آمده و
 در وسط راه فوت کرد است . برخی ویرا استاد شیخ در طب دانسته اند ؛ ۳) ابوسعید
 فضل الله بن ابی الخیر صوفی که بقرار معلوم در خراسان سه شبانه روز با شیخ ملاقات
 کرده است ؛ ۴) ابوبکر احمد بن محمد بن البرقی الخوارزمی که بوعلی رساله
 اضحویه بنام او نوشته است ؛ ۵) ابومنصور حسن بن نوح القمری البخارائی
 طبیب که شیخ طب را چندی در خدمت وی آموخته است ؛ ۶) ابوالفرج
 عبد الله بن الطیب الجاثلیق از فلاسفه و حکماء مشهور عراق ؛ ۷) ابوالقاسم کرمانی
 که با شیخ مناظراتی داشته است ؛ ۸) ابوالخیر حسن بن سوار معروف به ابن الخمار

۱- آنطور که در اسرار التوحید آمده است .

همان کسی که دعوت محمود را پذیرفت و بخدمت سلطان غزنوی رفت ؛ ۹) ابونصر - منصور بن علی بن عراق از ریاضیون قرن چهارم که ذکرش گذشت و همان کسی است که نزد سلطان محمود رفت ؛ ۱۰) ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن مسکریه ؛ ۱۱) ابوالریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی .



شکل ۷۱- تصویری از ابن سینا در حالی که بیماران قاروه نزد او آورده اند (از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

غیر از دانشمندان مذکور در بالا عده ای از علماء در فاصله سال تولد و وفات

شیخ با وی معاصر بوده اند .

باید دانست در فاصله سالهای . ۳۹ هجری (بیست سالگی شیخ) تا سال

۴۴۸ هجری (بیست سال پس از مرگ شیخ) عده ای از دانشمندان فنون مختلفه

در ایران در حقیقت با شیخ معاصر بوده اند که در علوم مختلفه از قبیل فقه و اصول و

حکمت و فلسفه و حدیث و تاریخ و ریاضی و تفسیر و شعر و ادب و امثال آنها دستی داشته اند،

که اگر بخواهیم به شرح همه آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد . (برای اطلاع بیشتر

خوانندگان کتاب را به کتاب «پورسینا» تألیف شادروان سعید نفیسی سال ۱۳۳۱ چاپ تهران صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۵ حواله میدهیم).

دسته سوم دانشمندانی ده با شیخ مکاتبه و سوال و جواب نموده‌اند :
 گرچه عده‌ای از دانشمندانی ده با شیخ مکاتبه و سوال و جواب داشتند، طی شرح زندگی وی تذکر داده شده، ولی از نظر آنکه مقام و مرتبت شیخ به‌تر مشهور گردد. لازم دانستیم شمه‌ای در این باب برای خوانندگان کتاب بیاوریم. اینان عبارتند از : (۱) ابوسعید فضل‌اله بن ابی‌الخیر (۳۵۷ - ۴۴۰ هجری مطابق ۹۶۷/۸ - ۱۰۱۹/۲۰ میلادی) ده بقرار مشهور هنگام عبور شیخ از خراسان با وی ملاقاتی دست داده و سه شبانه روز بایکدیگر بخلوت نشستند که کسی را بر آن اطلاع حاصل ننمود. و هر کس که می‌خواست بنزد آنان برود، اجازت می‌طلبیده. شیخ و ابوسعید جز برای نماز جماعت بیرون نمی‌آمدند. نتیجه این ملاقات آن شد که هر دو بیکدیگر معتقد گردیدند. در میان آثار بوعلی نامه‌هایی است که با ابوسعید در پاسخ سوالات وی نوشته که اکنون موجود است : (۲) ابوالفرج عبدالله بن الطیب الجاثلیق از حکماء مشهور عراق (متوفی در حدود ۴۳۵ هجری قمری = ۱۰۴۰/۵ میلادی). شیخ را با وی مناقشات بوده و برخی از رسالات ویرا رد کرده است. شیخ به یکی از رسائل ابوالفرج اعتراض نموده و گوید : ابوالفرج در طب سمت تقدم دارد، اما کلامش غیر فصیح و برخی سقیم و پاره‌ای مستقیم و از افرادی است که در علم طب تفتن بخرج داده و از صاحبان این صنعت نیست.

ایضاً بوعلی در بعضی از تصانیف خود بر ابوالفرج تاخته است. در میان کتبی از ابوالفرج که شیخ آنرا رد نمود «مقاله فی القوی الاربعه» که شیخ «کتاب القوی الطبیعیه» را در رد آن تألیف کرده است : (۳) ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن مسکویه (مشکویه) است که طبق گفته بیهقی در تخته صوان الحکمه با شیخ معارضاتی داشته است : (۴) ابوریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی

۱- تخته صوان لحکمه بیهقی صفحات ۲۸ تا ۳۰.

(۳۶۲-۴۴۰ = ۹۷۲/۳ - ۱۰۴۸/۹ میلادی) دانشمند نامدار و ریاضی بزرگ از معاصران و معارضان معروف بوعلی است. شیخ باوی در دربار خوارزمشاه علی بن مأمون



شکل ۷۲- تدریس تشریح توسط ابن سینا (نقل از مجموعه دکترما کس میرهوف
مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

آشنائی یافت و پس از آنکه بیرونی به غزنین رفت و ابوعلی بطرف ری و همدان و اصفهان میان آند و مشاجرات قلمی و سوال و جوابهای زیاد بعمل آمد که در آثار شیخ دیده میشود؛ (۴) ابوالحسن احمد بن محمد سہلی وزیر علی بن سأمون خوارزمشاه (متوفی بسال ۱۸۴ هجری قمری = ۸/۲۷۰ میلادی) که با شیخ رابطه نیکو داشته و شیخ رسالہای بنام وی نوشته است؛ (۵) ابوالقاسم کرمانی نیز از دانشمندان معاصر ابن سینا است که با شیخ مناظرہ و با یکدیگر بدزبانی درددہ اند. طبق گفته بیہقی در تمتہ صوان الحکمہ ابن سینا ابوالقاسم را بہ تہی دستی در علم منطق متہم کردہ و وی شیخ را بہ مغالطہ نسبت دادہ و مناظرہ بین آنها رفتہ است. باز بیہقی در باب مناظرہ بین ابوالقاسم و ابن سینا در کتاب خود آورده است.

عدہای از دانشمندان نیمہ قرن پنجم ہجری قمری

ز۔ شاگردان ابن سینا

از شاگردان ابن سینا بودہ و از وی استفادات بسیار

نمودہ اند. اینان یا مستقیماً شاگرد شیخ بودہ و یا آنکہ با وی رابطہ علمی داشتہ و بہ صورت پرسش و ہائی بودہ کہ از شیخ نمودہ و وی برای آنها جواب نوشتہ و یا آنکہ رسالہای فرستادہ است.

معروفترین شاگردان وی عبارتند از (۱) ابو عبیدہ عبدالواحد بن محمد فقیہ جوزجانی (گوزگانی) از شاگردان و مصاحب شیخ کہ مدت بیست و پنج سال ہمراہ وی بود، یعنی از سال ۳۰۴ هجری (مطابق ۱۲/۱۰۱۲ میلادی) کہ در گرگان بہ خدمت شیخ رسید و تا سال مرگ ابن سینا دائم در سفر و حضر با شیخ بود. وی چنانکہ آمد همان کسی است کہ رسالہ سرگذشت را تحریر نمودہ کہ قدیمترین و اصیلترین شرح حال و سرگذشت شیخ میباشد. جوزجانی در بسیاری از مولفات بہ شیخ کمک نمودہ و در زمانہائی کہ شیخ کفایت امور دیوانی نمی نمود و گرفتاری مشاغل دولتی را داشتہ منتہای همکاری را با شیخ مینمودہ است. ابو عبیدہ در جمع آوری کتاب «شفا» و قسمت ریاضی کتاب «نجات» و پس از مرگ ابن سینا قسمتی از «دانشنامہ علائی» را با قسمتہائی دیگر بیابان رساندہ است. شیخ را بوی علاقہ زیادی بود و رسالاتی

بنام وی تالیف کرده است . ابو عبید خدمتی بزرگ در باره آثار و نوشته های بوعلی کرده که در خور منتهای تحسین و تمجید است و آن اینکه بسیاری از جوابهایی که



۷۳- تدریس ابن سینا (از کتاب داستانهای بوعلی تالیف مرحوم فضل المصطفی مهدی)

شیخ در پاسخ دانشمندان و امثال آنها می نوشته و عیناً آنها را برای آنان می فرستاده ، ابو عبید رونوشتی از این اوراق را ضبط می کرده است .

قاعده نباید ابو عبید را از شاگردان ابن سینا دانست ، بلکه وی مرید شیخ بوده نه

در محل درس رفتاری بمانند مرید در برابر مراد می نموده^۱؛ (۲) ابو منصور حسین بن محمد بن عمر زیاده اصفهانی یا حسین بن طاهر بن زیاده (متوفی بسال ۴۴۰ هجری) گویند وی کیش زرتشتی داشته است. در میان رسائل ابن سینا رساله ایست ده برای ابو منصور محمد بن علی بن عمر نوشته که احتمال دارد همین ابو منصور باشد؛ (۳) ابوالحسن کیارنیس بهمنیار بن مرزبان سجوسی آذربایجانی (متوفی در حدود ۴۵۸ هجری قمری = ۶۰۶-۶۰۷ میلادی) از شاگردان بنام شیخ ده خود از حکمای بزرگ نیمه اول قرن پنجم بوده و شخصاً رسالاتی چند در علم «ما بعد الطبیعه» و «موسیقی» و امثال آنها نوشته است. شیخ نیز سه کتاب و رساله بنام وی تألیف نموده است؛ (۴) ابو محمد شیرازی از شاگردان بسیار مقرب شد شیخ چند کتاب و رساله برایش نوشته است؛ (۵) ابو عبدالله فقیه محمد بن عبدالله بن محمد (یا احمد) المعصومی که طبق گفته بیهقی در تتمه حوان الحکمه از جمیع شاگردان شیخ فاضل تر بوده. ابن سینا «کتاب عشق» را برای وی تألیف کرده است؛ (۶) ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق طبیب نیشابوری که طبق نظر ابن ابی-اصیبه از شاگردان ابن سینا بوده. وی به لقب «بقراط ثانی» ملقب گردیده است. اما بنظر نمیرسد ده وی شاگرد شیخ باشد چرا که او یکصد و هشت سال پس از مرگ ابوعلی حیات داشته؛ (۷) بقولی شرف الزمان سید امام ابو عبدالله محمد بن علی بن یوسف ایلاقی طبیب مشهور (متوفی بسال ۴۶۰ هجری) که کتاب قانون شیخ را بنام «الفصول الایلاقیه» مختصر کرده و «کتاب الاسباب والعلامات» را در طب تألیف نموده است.

گذشته از نامبردگان شیخ را شاگردان زیاد بوده که در حیات وی از استاد استفادات نموده اند. این امر بسیار طبیعی است ده دانشمندی چون ابوعلی با آن نبوغ وحدت ذهن که در زمان حیاتش مشار^۲ بالبینان بوده، قطعی است شاگردان

۱- رجوع شود به تتمه حوان المکمه ابوالحسن بیهقی.

فراوان داشته . بعلاوه آندسته از اطباء و طلاب علوم طبی و فلسفی و حکمتی و طبیعی والهی که از شیخ در دوران حیاتش و یا اواخر عمر و پس از سرگ وی در مکتب



شکل ۷۴ - مجسمه ابن سینا قبل از اتمام که استاد ابوالحسن صدیقی مشغول کار روی آن است (از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

استاد بوده اند و باید از شاگردان وی محسوب داشت منتهی اماسی آنها در دست نیست، چرا که شهرت نامبردگان در صفحه قبل را نداشته اند. از طرفی اگر بخواهیم شاگردان

مکتب شیخ را حقاً نام ببریم چند صد سال عده زیادی از کتب و آثار وی استفاده کرده‌اند . امید است این نکته را ضمن مقام طبی شیخ در جهان بنظر خوانندگان برسانیم .

بی شک این سینا یکی از پرکارترین و کم نظیرترین

ح - اخلاق و صفات

دانشمندان جهان است . نه آثاری ارزنده در سطح

و مذهب بوعلی

جهانی از خرد پیادگار گذارده است و این امر از

منتهای حدت ذهن وجودت فکر وی میباشد .

آنطور که ابو عبید در شرح حال شیخ نوشته است ، وی مردی زیبا و خوش اندام بوده ، چنانکه در جوانی که در بخارا میزیسته طرف توجه عموم بوده و مردم به تماشای او می ایستادند .

از آن گذشته مردی زورمند و خوش بنیه بوده که به نیروهای طبیعی خود اعتقاد کامل داشته است ، تا آنجا که در پایان عمر که گرفتار بیماری سخت گردیده در درمان خود اعمال می نموده و آنگاه که سرگ را احساس نموده خود را باخته است .

شیخ مردی خوش گذران و لطیف طبع بوده ، بنحویکه شبها مجلس باده گساری و خنیاگری و رامش گری داشته است . وی باتمام گزاشش پس از درس و بحث و همچنین هنگام تألیف از میگساری رویگردان نبوده ، بدین جهت مقداری از اشعار در فوائد شراب خواری بوی نسبت داده اند . شیخ مردی خوش طبع و شیرین سخن بوده که پادشاهان و اسراء به معالست و هم نشینی وی راغب و آنان مایل بودند که وی را در سفر و حضر با خود همراه برند و بشرح ایضاً بواسطه همین شیرین سخنی و منطق قوی مجالس مباحثه و مناظره بسیار شیرین داشته و آنطور که در شرح حال شیخ آمد هفتادای یک بار در دربار سلاطین آل بویه مخصوصاً علاءالدوله مناظره بین شیخ و دانشمندان دیگر بوده است .

شیخ بواسطه طبع خوش گذرانی که داشته در سفرهای سلاطین با وجود بیماری همراه آنان بوده و سختی و رنج سفر را بر خود هموار مینموده است .



شکل ۷۵- مجسمه ابن سینا کار آقای ترابی که توسط انجمن پزشکان ایران تهیه و به پاریس و شیکاگو فرستاده شد

آنطور که از صحائف تاریخ طب مستفاد میگردد ، شیخ اولین طبیبی است که به دربار پادشاهان راه یافته و منصب صدارت یافته است .
 گرچه قبل از شیخ عده‌ای از اطباء به دربار پادشاهان و خلفاء راه یافته و طبیب معالج آنان بوده‌اند ، اما بمانند شیخ مقام و منصب صدارت نداشتند .

از صفات و سجایای شیخ آنکه وی در کسوت‌های مختلف بوده ، بدین معنی از پوشیدن جامه‌های بدل برای رفع خطر خودداری نمی‌کرده ، کما اینکه با جامه فقیهان و طیلسان و تحت الحنک بدربار خوارزمشاه رفته است و آنگاه که از همدان به اصفهان گریخته در جامه صوفیان به این شهر وارد شده و سپس در دربار علاءالدوله کاکویه قبا‌ی دارایی و دستار نشان و موزه چرمی داشته است .

شیخ سردی جاه‌طلب و تجمل دوست بود و این دو صفت از رفتار وی چنانکه در رساله سرگذشت آمده است مشهود میگردد . مثلاً در سفر همدان به اصفهان با آنکه متکراً بیرون آمده با برادرش محمود و دو غلام همراه بوده و ایضاً پیداست که مال بسیار و زندگی مجمل داشته و واقعاً برخلاف رازی که طبیبی فقیر بوده شیخ طبیبی صدراعظم و صاحب مال فراوان بود و آنطور که مشهور است غلامانش به مال فراوان وی طمع کرده و ویرا مسموم نموده‌اند ، قاطرفی ببندند .

میل فوق‌العاده‌ای که شیخ به مجالست و موانست با بزرگان داشته ، سی‌رساند که اصولاً او را با طبقات پائین سر و داری نبوده و این امر کاملاً برعکس اخلاق و رفتار و صفات رازی است ، که خود را طبیب مردم میدانسته ، چنانکه در شرح حال وی آمد . وزارت و صدارت شمس‌الدوله و پیشکاری کدبانویه و ارتباط وی با علاءالدوله و مکاتبه پنهانی با وی و دوبار بزدان افتادن که یک بار آن چهارماه بطول انجامیده و این قبیل وقایع تماماً دال بر جاه‌طلبی شیخ میباشد .

از طرفی آنطور که در صحائف بالا آمد ، شیخ با فراست کامل و هوش و نبوغ کم نظیر و ظرافت طبع سردی خشن و بد برخورد و سخت گیر بوده ، که در اثر همین سختگیری لشکریان بروی شوریده و می‌خواستند وی را بکشند ، که بناچار پنهان گردیده است . ایضاً نسبت به دانشمندان معاصر خود بمانند ابوریحان بیرونی و ابوعلی- مسکویه و ابوالفرج عبداللہ بن الطیب خشونت‌هایی بخرج داده که قسمتی از آن در شرح حال وی آمد .

پاره‌ای از سوره‌خان بمانند ابوالحسن بیهقی در مولفات خود از بد زبانی و

خشونت و بی احترامی و بی اعتنائی شیخ نسبت به دانشمندان دوران خود مطالبی گفته اند که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است.



شکل ۷۶ - مجسمه ابن سینا در شهر همدان

مطلب مهم آنکه شیخ بر ابوبکر محمد زکریای رازی طبیب نامدار ایرانی تاخته و او را یاهو مرا گفته و با آنکه رازی قبل از شیخ طبیب بسیار مجرب و دانشمندی بوده با نظر حقارت بوی نگریسته است . بر اثر این خرده گیری شیخ گوید : « رازی را چه کار که در الهیات که بیش از اندازه اوست گام نهد او راست که به پیشه خود نماند و کردن بر بول و براز است پردازد » .

شیخ درباره استادان یونانی بمانند فرفوریوس و افلاطون خرده گیری کرده و مخصوصاً به افلاطون بالحن زنده ای در مولفات خود بروی تاخته است . در میان حکمای ایرانی و یونانی نسبت ابونصر فارابی و ارسطو احترامی بزرگ قائل بوده است . در این باب حکایتی مشهور است که بر سر زبانها می باشد و آن اینکه گویند

روزی از یکی از شاگردان خود پرسید آرزو داری بکجا برسی ؟ وی در پاسخ گفت : آرزویم آنست بمانند شما شود . شیخ گفت : خداست بر سر . آرزو می کردم ارسطو شود ، این شده که می بینی . تو ده چنین آرزوئی داری چه خیرائی شد ؟ حکایت مزبور چه صحیح و چه مستقیم میرساند که ویرا به ارسطو عقیدتی خاص بوده . با شرح بالا و ذکر صفات و خوی این سینا ، باید اذعان داشت که وی از عجائب و شکفتیهای اولاد آدم است ، چنانکه در ده سالگی قرآن و ادب را فرا گرفته و در شانزده سالگی طب و فقه و علوم دیگر متداول دوران را آموخته و توانسته است از استاد بی نیاز گردد ، بلکه بر استاد هم خرده گیری نماید . یا آنکه در هیجده سالگی در طب با رجهای از حرافت رسیده نه بدرمان پادشاه زمان خود پرداخته است . و باز از عجائب کار شیخ آن است نه عدهای از دانشمندان از وی در بیست و یک سالگی درخواست نموده اند که برایشان رساله بنویسد و ایضاً عجیب تر آنکه در همین سن شهرتی بسزا یافته که مردم از راههای دور با وی مکاتبه مینموده و مشکلات و دشواریها را از وی درخواست میکردند و شیخ با سرعت تمام به جواب آنها مبادرت می ورزیده است .

از همه مطالب بالا که بگذریم ، الحقی باید اذعان کرد که تعداد سوانح و آثار شیخ در علوم مختلفه چه در سفر و چه در حضر و چه در زندان و مواقع ناراحتی و امثال آنها ، نگاشته ، آثاری ارزنده و هم نظیر بلکه بی نظیر میباشد و این مطالب از نبوغ فوق العاده وجود ذهن و نیروی که نظیرش بوده که در دوران حیاتش زبانزد خاص و عام گردیده و هنوز هم این شهرت باقی است .

شیخ در طی دوران زندگیش با فریب سیزده تن از علماء و دانشمندان معروف زمان خود رابطه علمی داشته و این مطالب میرساند که وی در حقیقت مرجع بزرگ علمی دوران محسوب میگردد است .

دیگر از صفات بارز شیخ آنکه هرگاه در جوانی برای فرا گرفتن دانش به

دشواریهائی برخوردار می کرده به عبادت می پرداخته و به مسجد میرفته و صدقه می داده است . هنگام مرگ که دست از جهان شسته هر سه روز یک بار قرآن را ختم و رد مظالم مینموده و غلامان خویش را آزاد کرده و آنچه داشته به نیازمندان داده است . در باره کیش ابن سینا چنانکه در شرح حال وی و پدرش و محمود آمد آنکه این دو اسمعیلی بوده و طبیعی است شیخ نیز بدعوت اسمعیلیه به این دسته گرویده است و دوری جستن از محمود غزنوی بواسطه کینه ای بود که محمود نسبت به رافضیان و معتزلیان که اسمعیلیان را نیز از آنان میدانسته ، بوده است .

در بعضی از کتابها آمده است که شیخ حنفی مذهب بوده و از فقه حنفی بحث کرده است . این مطلب ناصحیح است ، زیرا از شیخ در کتابهای حنفیان و طبقات دیگر حنفیه ذکر نیامده است . بشرح ایضاً در کتب شافعیه نیز نامی از وی دیده نمیشود . برخلاف بمناسبت آنکه رسائل و آثاری از شیخ بفارسی است ، تمایل او را به اسمعیلیه میرساند ، زیرا تألیف و تعلیم بزبان فارسی از کارهای صوفیه و اسمعیلیه بود که کوشا بودند عقاید خود را در میان عامه مردم رواج دهند ، در حالیکه سایر فرق تنها بانتشار عقاید خود در میان خواص قناعت مینمودند .

بهر حال آنچه که از جمیع اقوال مختلفه و کتب مورخان مستفاد میگردد آنکه شیخ مذهب اسمعیلی داشته است و چون در دوران سامانیان اسمعیلیه در ماوراءالنهر مخصوصاً بخارا نفوذ بسیار داشته و نیروی بزرگی بودند و ایرانیانی که از استیلای تازیان و خلفای بغداد دلتنگ بوده بجان و دل طریقه اسمعیلیه را می پذیرفتند ، قطعی است خاندان ابن سینا نیز از ایشان بوده و به عقاید آنان گرویده بودند .

عده ای از بزرگان اهل سنت را خشمی بزرگ بر این سینا بوده و بروی اعتراضاتی کرده اند و همین امر میرساند که شیخ در سلک اهل تسنن نبوده بلکه اسمعیلی بوده است .

قاصی نوراله شوشتری در مجالس المومنین عقاید شیخ را می‌ستاید و استدلال می‌نماید براینکه شیخ شیعه بوده است.

از رباعی معروف منسوب به ابن سینا عقاید و اندیشه مذهبی وی بسیار روشن و آشکار می‌باشد بدین شرح :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آنهم ثافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

شیخ بطور قطع یکی از فصحاء و ادباء بزرگ و ستارگان قدر اول آسمان علم و ادب ایران بشمار می‌رود. در این مختصر

ط - اشعار فارسی و تازی

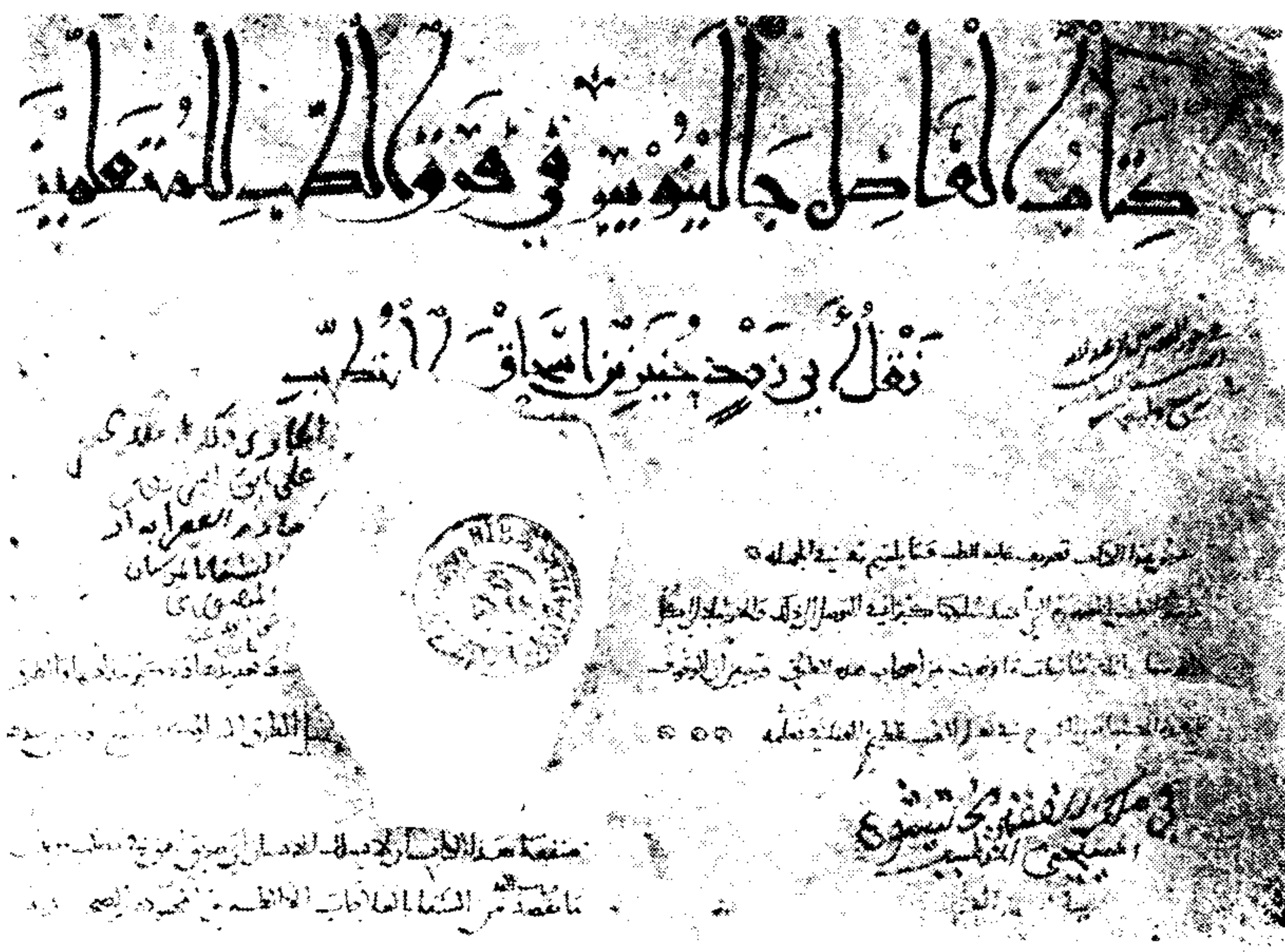
و نمونه خط ابن سینا

مقصود شناسائی شیخ از نظر ادب پارسی و تازی نیست. چرا که این امر خارج از تخصص نگارنده کتاب است، اما باید دانست که یکی از علل شهرت کتابها و آثار طبی شیخ بواسطه فصاحت کم نظیری است، که در آنها دیده می‌شود. بنابراین شیخ در ادب پارسی و تازی مقام و موقع خاصی است، که بحث آن از موضوع کتاب خارج است.

اکنون به چند نمونه از اشعار پارسی و تازی شیخ (چه مسلّم و چه منسوب) می‌پردازیم.

۱) اشعار پارسی ابن سینا - به ابن سینا تعدادی اشعار پارسی نسبت داده‌اند که بعضی از آنها بنام دیگران نیز آمده است. بدین معنی نه ممکن است از وی نباشد.

قطعات و رباعیات چندی بنام وی در سفینه‌ها و جنگ‌ها و امثال آنها دیده می‌شود که به یوهی نسبت داده شده است.



شکل ۷۷- نمونه‌ای از خط ابن سینا (از رساله ابن سینا مرحوم دکتر قاسم غنی)
در گوشه راست : فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله بن سینا المتطیب فی سنه سبع و اربع مائه

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط عیش بدار بقا توانی کرد

و گر به آه ریاضت برآوری نفسی

همه کدورت دلها صفا توانی کرد

ز منزلات هوس گر برون نهی گامی

نزول در حرم کبریا توانی کرد

و گر زهستی خود بگذری یقین میدان

که عرش و فرش فلک زیر پا توانی کرد

ولیکن این عمل رهروان چالا کست

تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

نه دست و پای امل را فرو توانی بست

نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد

چو بوعلی^۱ بپراز خلق و گوشه‌ای بگزین

مگر که خوی دل از خلق و اتوانی کرد

غذای روح بود باده رحیق الحق

که رنگ و بوش کند رنگ و بوی گل رادق

برنگ رنگ ز داید زجان انده‌گین

همای گردد اگر جرعه‌ی بنوشد بق

بطعم تلخ چون پند پدر و لیک مفید

به پیش مبطل باطل بنزد دانا حق

می از جهالت جهال شد بشرع حرام

چومه که از سبب منکران دین شد شق

حلال گشته بفتوای عقل بر دانا

حرام گشته باحکام شرع بر احمق

شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد

زبان بهرزه گشاید دهد زدست ورق

حلال بر عقلا و حرام بر جهال

که می‌محک بود و خیر و شر از وشتق

غلام آن می صافم^۲ زورخ خوبان

بیک دو جرعه بر آرد هزار گونه عرق

۱- در این دو قطعه که نام بوعلی در آخر آن‌ها آمده بیشتر بنظر میرسد، از دیگری باشد و گوینده آن که میدانسته بوعلی حکیمانه می‌میخورده آنرا تنظیم نموده و بنظر نمیرسد کلمه بوعلی تخلص شاعر باشد.

چو بوعلی می ناب از خودی حکیمانه

بحق حق که وجودت بحق شود ملحق

ایضاً در سفینه های دیگر نیز اشعاری منسوب به ابن سینا آمده است که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

تعدادی رباعی نیز منسوب به ابن سیناست بدین شرح :

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
یکک موی ندانست ولی موی شکافت
و آخر بکمال ذره ای راه نیافت

تا باده عشق در قدح ریخته اند
با جان و روان بوعلی مهر علی
و ندر پی عشق عاشق از گیخته اند
چون شیر و شکر بهم در آمیخته اند

اگر این رباعی از شیخ باشد موضوع تشیع وی روشن میگردد .

از قعر گل سیاه تا اوج زحل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
کردم همه مشکلات گیتی راحل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

ای کاش بدانمی که من کیستمی
گر بمقبلم آسوده و خوش زیستمی
سرگشته بعالم از پی چیستمی
و ر نه بهزار دیده بگریستمی
رفت آن گهری که بود پیرایه عمر
از موی سپیدم سر پستان امید

مائیم بعفوتو تولی کرده
آنجا که عنایت تو باشد ، باشد
وز طاعت و معصیت تبری کرده
نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

آتش چو فکند باد در خرمن گل
ای ساقی می دست تو و دامن من
بر خاک چکید آب پیراهن گل
وی دختر رز خون تو در گردن گل

بنگر بجهان چه طرف بر بستم هیچ
شمع طربم گیر چو بنشستم هیچ
وز حاصل ایام چه در دستم هیچ
خود جام جمم گیر چو بشکستم هیچ

غیر از اشعار بالا در مجموعه های اشعار بمانند مجمع الفصاء و ریاض العارفین و مشکوک شیخ بهائی و امثال آنها اشعار و رباعیاتی منسوب به ابن سیناست که برخی از محققان آنها را از خیام نیشابوری میدانند.

یکی از خاورشناسان آلمانی بنام هرمان اته^۱ در «مجله انجمن علمی شاهی دانشگاه گوتینگن»^۲ در شماره ۲۱ اول سپتامبر ۱۸۷۵ مقاله تحت عنوان «ابن سینا بعنوان شاعر غزل سرای فارسی»^۳ نوشته و در این مقاله پانزده قطعه از اشعار فارسی شیخ را از روی بعضی آثار فارسی آورده است.

پرفسور اودار براون^۴ ترجمه اشعار پارسی بوعلی را در کتاب «تاریخ ادبیات ایران»^۵ جلد دوم آورده است.

ایشان استاد روان معیند نفیسی جمیع این اشعار را از تذکره ها و سفاین و کتابهای مختلف جمع آوری نمود و در شماره دوازدهم سال چهارم مجله مهر تحت عنوان «آثار فارسی ابن سینا» در مقاله ای نقل کرده است.

۲) اشعار تازی ابن سینا - اشعار عربی ابن سینا از اشعار پارسی وی زیادتر است و برخلاف اشعار پارسی که مشکوک میباشد، عموماً ابن اشعار از وی میباشد.

اشعار عربی شیخ بصورت قصیده و قطعه میباشد که مشهورترین آنها «قصیده عینیه روحیه»^۱ که مهمترین قصائد عربی شیخ میباشد. در این قصیده شیخ از کیفیت عبودیت روح و حلول آن در جسم و برگشت آن به جهان مجرد روحانی را بسیار شیوا

1 - Herman Ethé.

2 - Nachrichten von der Königl. Gesellschaft der Wissenschaften und der G. A. Universität zu Göttingen N=21 1. Sep. 1875.

3 - Avicenna als persischer Lyriker.

4 - Prof. E. G. Browne.

5 - A History of Persian Literature II P. 108.

از عهده برآمده است. تعداد ادبیات آن طبق گفته ابن ابی اصیبعه در «عیون الانباء»



۷۸- تصویری از ابتداء نسخه ۸۳۲ متعلق به کتابخانه ایاصوفیه که مجموعه‌ای است

شامل چند رساله ریاضی. بر بالای صفحه جانب راست نوشته شده است که «و ذکر ان هذا

الخط خط الشيخ الرئيس حجة الحق شرف الملك ابی علی الحسین بن عبداله بن سینا...»

(نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا صفحه مقابل ۹۶)

بیست و در بعضی نسخ بیست و یک است. نظر باینکه قصیده را شیخ بسیار شیوا سروده، بدین مناسبت عده‌ای شروحو بر آن نگاشته‌اند که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

ترجمه فارسی و ترکی 'و فرانسوی' از قصیده مزبور نیز بعمل آمده است. ترجمه فارسی قصیده توسط شادروان علامه دهخدا بعمل آمده که عیناً بنظر خوانندگان می‌گذرانیم:

ابتدا آن چنین است:

هبطت الیک من المحل الرفع	ورقاء ذات تعزز و تمنع
محبوبة عن کل مثله عارف	وهی التي سفرت ولم تتبرقع
وصلت علی کره الیک و ربّما	کرهت فراقک وهی ذات تفجع
انفت و ما انت فلماً و اصلت	الفت مجاورة الخراب البقع

.....

فكانها برق تساقى للحمى ثم انطوى فكانها لم يلمع

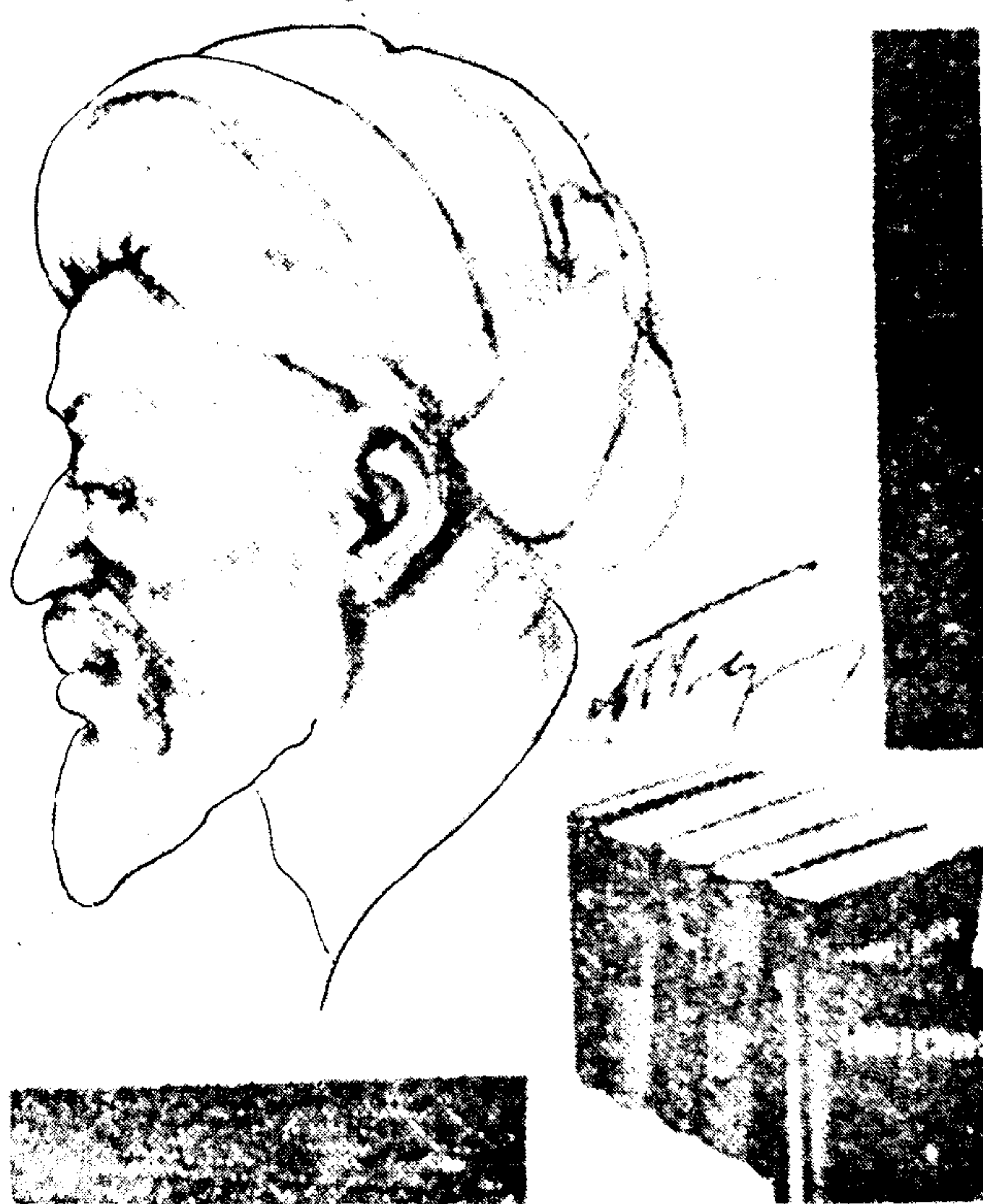
« حاصل مضمون آنکه: کبوتری بس منیع و ارجمند از جایگاهی زیاده رفیع و بلند بر تو فرود آمد، با آنکه برق برافکند و بی پرده روی نمود، از نظار باب نظر مستور مانده و دیده خداوندان بینش از دیدنش محروم گشت. اگرچه دولت وصال آن با شراعتی بکمال میسر آمد ولی خود بعد از وصل بر عارضه فراق و سانحه هجران بسی اندوهناک و نالان گشت. نخست از مجاورت این فضای تیره رنگ ننگ داشتی و بر غیر فراخای مألوف انس نگرفتی، لیکن چون با ذراعت خاطر بهوای این ویرانه بی آب و گیاه بال گشود، چنان الفت پذیرفت که گوئی از عهد گذشته

۱- ترجمه ترکی آن از حریمی است.

۲- باران کارادو Baron Carra de Vaux در مجله آسیائی بچاپ رسانده است

(دوره نهم ج ۱)

و منازل قدیم بکباره فراموش کرد . همینکه بناچار از سیم مرکز نخستین بهاء هبوط در پیوست از ثاء ثقیل غباری بر پرو منقار آن بنشست و در میان اینخا کدان ویران غوطه ور گردیده آشیان جست . هر زمان که از معاهد دیرین و قورقگاه قدیم یاد



شکل ۷۹ - مجسمه‌ای از ابن سینا - کار استاد آکادمی پزشکی شوروی
بنام سوکولووا - او و شچینکوا (نقل از مجله روشنفکر شماره ۷۲۴)

آورد ، سیل اشک جاری کند و باران اشک ببارد و بر فراز دیاری که بتواتر بادهای مختلف صورت ویرانی پذیرفته بنشیند و بانگ اشتیاق برداشته ناله‌های زار برکشد . چه آن طائر برج عزت را رشته دام سطر از پروازهای فضای وسیع پای بر بسته و

یکانه و دانشمند فرزانه پوینده و مستور است .
اگر گوئی سر این هیبت و حکمت این نژاد
آن است که نفس را در این نشاء فانی
کمالات جاودانی پدید آید و سرائب استعداد
بمقامات ظهور پیوندد و بسایاری قوی و
حواس بسی معلومات در حوصله خود بیند و زد ،
پس از چید روی قبس از این مقصود
و فوز مأمول از شاخسار عالم طیران کرد
و از آلات تکمیل و ادوات تحصیل دست
بداشت و حیاد زمانه طریقی بر و از بر آن قطع
کرد ، تا بر خلاف مأمول در غیر مطیع نخیست
غروب آرد ، بدانسان آید گوئی در جوحهای
قدیم برفی درخشان و در درختان در پیچیده
که گویا هیچ پدید نداشت .

شکل ۱۰ - نمونه ای از خط ابن سینا که در صفحه آخر یک نسخه کتاب شفا متعلق به کتابخانه داماد ابراهیم پاشا (ترکیده) شماره ۸۳۲ نوشته شده و چنین است :

« الحمد لله الذي هدانا لهذا لم كنا بلغ قراءة و
تفاهيد وان مولانا ابو عبدی الحسین الشہیر بابن سینا
الرازی عفو ربہ بشا لث رجب ۴۲۲ »
انقل از مجلد اول جشن نامہ ابن سینا

توسط غلامحسین طبیب در شعبان سنه ۱۲۹۹ هجری قمری در ذیل مجموعه‌ئی آمده است که چند بیت آن چنین است :

نزول کرد بنزدت ز عالم بالا
ز آشیانه عزت کبوتر ورقا
نهان ز دیده هر عارف از کمال ظهور
عجب چگونه بود هم نهان و هم پیدا
وصول او نه بطوع و بسا که روز فراق
بر آورد ز تالم فغان و واویلا

.....

زمانه راه رو نقد او ربود چنانک
طلوع اوست محال از پس غروب وفنا
وجود او بیقین گویا که برقی بود
که جست و باز نهان شد بنور خود گویا
(نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا).

ایضاً مرحوم محمد علی حکیم الهی فریدنی بسال ۱۳۳۱ شمسی به یاد کار جشن هزارمین سال شیخ الرئیس ضمن انتشارات کتابخانه زوار قصیده عینیه را عیناً چنان ترجمه و سپس به شعر پارسی برگردانده و در برابر هر بیت از قصیده دو بیت فارسی آورده است .

چند بیت از آن را ذیلاً می‌نگاریم :

فروید آمد از جایگاه بلند	ترا یک کبوتر بسی ارجمند
بود آن کبوتر ترا آن روان	که باشد بزیر و بالا روان

ز چشم خردمند پوشیده است
ز گوهر بود پاک را میزها
رسیدش بتو نزد او ناپسند
چه دیدت بگوهر کده بیکانه‌ای

بیدایش چهره کوشیده است
ولی هست در او همه چیزها
ز دوری تو نیز زار و نژند
ولی بخر او بهترین خانه‌ای

.....

همین رهرو است آنکه این روزگار
چنان گشت از دیده‌ها ناپدید
و یا چون درختی که تابش شد
همانا روانی که نارس بود
مرا پاسخ از آنچه گفتم بگو
زهر راز من پرده بر داشتم

رهش را بریده در این رهگذار
ده هرگز نگردد بجائی پدید
نتابیده در نیمره بشکند
بنزدیک یزدان کم از خس بود
که دانش فروغش بود تو بتو
سراین را برای تو بگذاشتم



شکل ۸۱- تصویری از ابن سینا (از مجلد همدرد

شماره ۳۰۱ ژانویه و مارس ۱۹۶۶)

۲- شمکین .

عده‌ای برقصیده عینید شروخی
نکاشته‌اند که قدیمترین آنها از آن
ابوعبید عبدالواحد بن محمد الجوزی -
جانی است . پس از وی از متقدمان
و مناخران نیز شروخی براین قصیده
نکاشته که ذکر همه آنها باعث
تطویل مقال می‌گردد . فقط نکته‌ای
که قابل توجه است آنکه ، معنوم
میشود قصیده با فصاحت سروده شده
و دارای معانی فلسفی و حکمتی می‌باشد ،
که پس از شیخ چنین استنبال گرمی
از آن بعمل آمده است . بهر حال

۱- آیه ختکی و تیرگی .

از نظر آنکه این قصیده از اشعار بسیار معتبر شیخ بود نمی‌مطلب بدر ازانشید تاحق آن
کما هو حقه و ینبغی ادا شده باشد.



شکل ۸۲ - سیناتوری از ابن سینا که در یک نسخه فرانسوی از قرن هجدهم در کتابخانه
پاریس موجود است (نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

غیر از قصیده بالا چنانکه آمد شیخ را نوزده قصیده و قطعه دیگر بزبان عربی
در طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه و بعضی کتب تواریخ آمده است، همانند قصیده‌ای در
شانزده بیت در پیری و حکمت و زهد و قصیده شکوائیه در چهل و سه بیت و قصیده دیگر

در نوزده بیت وقصائد دیگر که نگارش همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

ی- ابن سینا و لغات پارسی
درباره ادب پارسی لغاتی که ابن سینا از خود
بیادگار گذارده مبحث بسیار شیرین و طولانی است.

در این مختصر توجه خوانندگان را به چند نکته مهم معطوف میداریم و آن اینکه: شعر
پارسی از آغاز قرن سوم هجری زبان دل ایرانی بوده و کتب و آثار چندی از این
عهد بیادگار مانده است. علت تألیف کتب پارسی اول بواسطه توجه عامه مردم
بوده و آنکه طبقات بالا و متوسط از زبان عربی چندان بهره کامل نداشتند، جز آنچه
که مربوط به فرائض دین بود؛ دوم آنکه غالب شاهان و امرا و ولایه ایرانی از زبان
عربی آگاهی کامل نداشتند و بیشتر مایل بودند که دانشمندان بزبان فارسی برای
آنان کتاب بنویسند.

غیر از نکات بالا دلائل دیگر نیز وجود دارد که رغبت عامه آنچنان بزبان
پارسی بود که در این باب بسیار متعصب و بی اندازه کوشا و جاهد بودند و همین امر
که علت العمل تألیف کتب و رواج ادب و لغت پارسی بوده باعث احیاء و رواج
زبان پارسی شده، مضافاً بدانکه ایرانیان تا زبان را اصولاً مردمانی غیر از خود
میدانستند، بنابراین گرایش به زبان اصلی و مادری برای ایرانیان امری بسیار
طبیعی بود.

بهر حال ابن سینا وارث قریب یک قرن از چنین نهضتی بود و خود توانست
بر این میراث اضافاتی بنماید. در این قسمت متذکر میگردیم که در این نهضت
علاوه بر ابن سینا دانشمندان دیگر ایرانی ابوریحان بیرونی و یکی دو نفر طبیب دیگر
ایرانی نیز سهمی بسزا داشته اند.

آنچه که در این مبحث مورد نظر میباشد واژه‌هایی است که ابن سینا در آثار
خود آورده است، که تعدادی از آنها را برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی متذکر
میگردیم و قبل از آنکه باین مطلب پردازیم متذکر میگردیم: که بموجب روایات

و کتاب سرگذشت ابن سینا طی سه سال جمیع کتب موجود در لغت را مطالعه و کتابی بنام « لسان العرب » تصنیف نمود، که متأسفانه هنوز آنرا مرتب ننموده بود که وفات یافت. بیان این مطلب از آن نظر است که نیرو و استعداد کم نظیر ابن سینا در علم لغت دانسته شود.



شکل ۸۳- ابن سینا بر بالین خواهرزاده قابوس (موزه استانبول)

اینک به ذکر لغات و واژه‌هائی طبی و علمی که ابن سینا به پارسی برگردانده (تعدادی از آنها قبل از شیخ بوده منتهی شیخ برای اغلب آنها معادل تهیه کرده است) میپردازیم :

آب دزد = آب دزدان ؛ آخشیش = خد ؛ آراسش = سکون ؛
 آرمیدن = ساکن و بی حرکت بودن ؛ آرمیده = ساکن ؛ استواری = استحکام ؛
 آمیختن = اختلاط و امتزاج و ترکیب ؛ آمیزش = ترکیب ؛ آمیزش دیگر-
 گونه = قسمی دیگر از مزاج ؛ اندام = عضو ؛ اندریابی = ادراک ؛
 اندریافتن = ادراک کردن ؛ اندریافت = ادراک ؛ اندریافته = مدرک ؛
 اندیشد = فکر (قوه اندیشنده = قوه متفکره) ؛ باریک = دقیق ؛ باز دارنده =
 مانع ؛ بازگیر = مانع ؛ بالش = نمو ؛ بالش ده = منمیه (قوه
 بالش = قوه منمیه) ؛ بخود کشیدن = جذب (قوه بخود کشی = قوه جاذبه)
 برابری آخشیش = تقابل اخداد ؛ برسو = عالی و سمت فوقانی ؛ برشدن =
 صعود ؛ برنایان = جوانان ؛ بساوا = لاسه ؛ بستنایی = انجماد ؛
 بسرباززند = از سر گیرد ، معاودت کند ؛ بشتاب = سرعت ؛ بلغم چند =
 بلغم چه مقدار ؛ بویا = شامه ؛ پوشاسب = خواب ، رویا ؛ بهره بهره =
 کم ، کم ، تدریجاً ؛ بهم اندرشدن اجسام = تداخل ؛ بیاماید = استراحت کند ؛
 بیرون آوردن = استخراج ، استنباط ؛ بیک زخم = بیک ضربت ، یک دفعه ؛
 بی گستگی = لاینقطع ؛ بینا = باصره ؛ پالودن = صاف کردن ؛
 پالایش = تحلیل و تجزیه ؛ پختن میوه = رسیدن میوه ؛ پذیرا = قابل ؛
 پذیرفتن = قبول ؛ بساوا = لاسه ؛ پسر گر = مولد و موجود پسر ؛
 پهننا = عرض ؛ پهن ناخن = عربض الاظفار ؛ پیران = شیوخ ؛ پیغوله =
 زاویه ؛ پیوستگی = اتصال ؛ پیوستن = اتصال ، الحاق ، ملحق کردن ؛
 پیوند = اتصال ؛ پیوند از = متصل کننده ، ربط دهنده ؛ پیوند پذیر =
 قابل اتصال ؛ پیوند پذیرفتن = قبول اتصال ؛ تن = جسم ، بدن ، جسم ،
 تنومند = جسمانی ؛ تنومندی = جسمانیت ؛ جان = نفس ، روح (روح
 بخاری) ؛ جان سخن گویا = نفس ناطقه ؛ جانور گویا = حیوان ناطق ؛

جای = مکان ، حیز ؛ جنبانی = قوه ، حرکت ؛ جنبش پذیر = قابل حرکت ؛
 جنبش پذیرفتن = قبول حرکت ؛ جنبش پذیری = قابلیت حرکت ؛ جنبنده =
 متحرک ؛ جنبنده بخواست = متحرک بالاراده ؛ جوان = شاب ؛ چش =
 ذائقه ؛ چگونگی = کیفیت ؛ چه چیزی = ماهیت ؛ خایه = خصیه ؛
 خواست = اراده ؛ خوشی = لذت ؛ درازا = طول ؛ درم سنگ =
 به وزن یک درم ؛ دریابنده = ادراک کننده ؛ دم زدن = نفس کشیدن ؛
 دور کردن زیان = دفع ضرر ؛ دوزخمی = ذوالقرعتین ؛ دیدار = رؤیت ؛
 دیداری = مرئی ، ظاهر ؛ دیرجنب = بطی الحركة ؛ رگ = نبض ؛
 روان = نفس (= نفس ناطقه مردم) ؛ روشن سرشتی = منور الفطره بودن ؛
 رهایش = دفع ، خلاص ؛ زایش = تولید ؛ زایش ده = مولده ؛ زبرسو =
 علوی (در برابر سفلی) ؛ زفرزیرین = فک اعلی ؛ زفرزیرین = فک اسفل ؛
 زودجنب = سریع الحركة ؛ زیانکار = مضر ؛ ستبر = ضخامت ؛ سردی -
 طبیعی = برودت طبیعی ؛ سرشت = خلقت ، طینت ؛ سست زخم = سمت قرعه ،
 سست ضربه ؛ شنوا = سامعه ؛ علم آب = علم تفسره ، علم بول ؛ علم -
 رك = علم نبض ؛ فروسو = تحت ، جهت سفلی ؛ فروشدن = انحطاط ، سقوط ؛
 فسردن = منجمد شدن ؛ قوت اندریابا = قوه متصوره ؛ قوت اندریابنده = قوه -
 مدرکه ؛ قوه اندیشنده = قوه متفکره ؛ قوت بالش ده = قوه منمیه ؛
 قوت جنبای و قوت جنبش = قوه محرکه ، قوه حرکت ؛ قوت داننده = قوه عاقله ؛
 قوت زایش ده = قوه مولده ؛ قوه صورتگر = قوه محوره ؛ قوت لنا = قوه محرکه ،
 قوه فاعله ؛ قوه یادداشت = حافظه ، ذاکره ؛ کپه حجامان (به تشدید و تخفیف)
 = شاح و شیشه و کدوی خونگیران ؛ کرانه = کنار ، طرف ، حاشیه ؛
 کشیدن سودمند = جلب نفع ؛ کناره های بیرونین = سطح خارجی ؛

نوشاسب = خواب، رویا، احلام؛ کیفیتهای بسودنی = کیفیات لمسی؛
 گرمی طبیعی = حرارت طبیعی؛ گرمی ناطبعی = حرارت غیرطبیعی؛ گسلیده =
 منتقطع؛ گونها = اقسام؛ گوهر = جوهر؛ گوهر روینده = جوهرنامی،
 نبات؛ گوهر شناسنده بحس = حیوان؛ مادگان = اناث؛ مانندگی =
 شباهت، تشبیه؛ مغاکا = عمق؛ مغاکی = گودی؛ میانگین =
 واسطه، متوسط؛ ناپذیرا = غیرقابل؛ ناپذیرائی = عدم قبول؛
 نادیداری = باطنی؛ نبض آهونی = غزالی؛ نبض ارکی = منشاری؛
 نبض افتاده = منخنک؛ نبض باریک = نبض دقیق؛ نبض بلند = مشرف،
 شاهق؛ نبض پر = محملی؛ نبض پهن = عریض؛ نبض تنگ = ضیق؛
 نبض تهی = خالی؛ نبض تیز = سریع؛ نبض جوالدوزی = مسملی؛
 نبض خرد = صغیر؛ نبض درنگی = بطئی؛ نبض دسام = متواتر؛
 نبض دم موشی = ذنب الفار؛ نبض سببر = غلیظ؛ نبض سخت = صلب؛
 نبض سرد = بارد؛ نبض گرم = حار؛ نبض کسسته = متفاوت؛
 نبض لرزنده = نبض متشنج؛ نبض سورچگی = نملی؛ نبض نرم = لین؛
 نبض هموار = مستوفی؛ نران = ذکور؛ نهاد = وضع و هیئت؛ نهادن =
 فرض کردن؛ وراسان = نه بریک طرز و یک روش بلکه بطرزها و روشهای مختلف؛
 هرچون که بود = کیفیات؛ همسایگی جسمی جسم دیگر = مجاورت دو جسم؛
 هموار = مسطح؛ همواری = مسطح بودن؛ یادداشتن = حفظ، بخاطر-
 داشتن؛ یکسان = یک طرز و یک روش.

بطور خلاصه با ملاحظه واژه‌های مذکور در بالا چنین نتیجه گرفته میشود که
 اولاً این سینه‌الغت سازی نموده اند بعضی از آنها از پیشینیان و اغلب آنها از خود
 اوست و باخافه به اصطلاحات زبان عربی نیز خدمت نموده است ثانیاً در آثار فارسی
 شیخ چنانکه از دانش نامه علائی بر میآید تعدادی لغات قبل از شیخ و زمان وی

متداول بوده و شیخ آنها را طبق عادت در آثار خود آورده ثالثاً لغاتی که در میان دانشمندان و شعراء متداول بوده شیخ و بیرونی آنها را آورده اند رابعاً لغات و ترکیباتی که ابن سینا مستقلاً آنها را برای نخستین بار در آثار خود آورده ، در کتابهای مؤلفان سابق دیده نشده است .



شکل ۸۴ - تصویری خیالی از ابن سینا (نقل از برنامه جشن هزاره ابن سینا سال ۱۳۳۳ - اداره کل هنرهای زیبا)

مطلب بالا را نمیتوان باین آسانی از آن گذشت ، بلکه بحثی است که باید بسیار در آن دقت بعمل آورد تا حق مطلب آن ادا شود . در این مختصر بهمین چند صفحه قناعت میورزیم و به فهرستی که آقای دکتر محمد معین در باره تعداد لغات پارسی و اصطلاحات برجسته یا مرکب از تازی و پارسی دانشنامه ضمن خطابه ای در جشن هزاره

شیخ ایراد نموده و سپس در مجلد دوم جشن نامه ابن سینا بچاپ رسیده است ، از نظر خوانندگان کتاب می گذرانیم : در منطق ۲۱۴ ، در طبیعی ۲۰۱ ، در الهی ۴۷۴ که جمعاً ۸۸۹ کلمه است و طبق نظر آقای سید محمد مشکوة مصحح رساله رگ شناسی ۱۵ لغت و ترکیب قابل توجه دارد که جمعاً ۳۹۰ است . (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجلد دوم جشن نامه ابن سینا) .



ایلسوف هنگام مطالعه

شکل ۵-۸- ابن سینا هنگام مطالعه (نقل از ترجمه کتاب سرگذشت
توسط شادروان سعید نفیسی که از طرف انجمن دوستداران
کتاب بسال ۱۳۳۱ خورشیدی در تهران چاپ شده است)

درمانها و افسانه های مربوط به ان در باره ابن سینا
متعدد میباشد و این مطلب بسیار طبیعی
است ، چرا که از فردی با چنان جودت ذهن

ک - درمانها و افسانه های

طبی به ابن سینا

وسرعت انتقال و احاطه بر علوم نسبت به دانشمندان بزرگ معاصر خود ، مستبعد نیست که درمانهای عجیب و غریب نموده باشد ، سهل است برای چنین طبیبی اگر هم تعداد معالجات غریبه محدود و معدود باشد ، درمانهایی بوی نسبت داده اند . توفیق بی سابقه شیخ در فرا گرفتن علوم و اینکه در هیجده سالگی جمیع علوم زمان را فرا گرفته و نسبت به آنها صاحب رأی و نظر شده ، بعلاوه در بیست و یک سالگی به تألیف و تصنیف کتب علمی و فلسفی پرداخته ، طبیعی است مورد اعجاب و تحسین معاصران خویش از عارف و عاسی قرار گرفته است . تا آنجا که پزشکان معجب و سالخورده و دانشمند بخارا از وی استمداد می جستند .

از طرفی چون زندگی این مرد عجیب از اسرار و رموز خالی نبوده و احوالش در سفر و حضر و دوران وزارت و صدارت و حبس و امثال آنها شباهت به احوال یک فرد عادی و زندگی آرام سایر معاصرانش نداشته ، بلکه پر از نشیب و فراز بوده و بدین مناسبت تحت عوامل بالا و بسیاری از عوامل دیگر داستانها و افسانه های زیادی بوی نسبت داده شده است .

قدیمترین کتاب پارسی که داستانهای ابوعلی در آن آمده چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است که بسال . ۵۰ هجری قمری تألیف شده و شامل چند داستان درمقاله چهارم در علم طب و هدایت طبیب از وی است که عیناً آنها را در این مبحث نقل می نمایم .

حکایت ۱- شیخ رئیس حجة الحق ابوعلی سینا حکایت کرد اندر کتاب مبدء و معاد در آخر فصل « امکان وجود امور نادره عن هذه النفس » همی گوید که بمن رسید و بشنودم که : حاضر شد طبیبی بمجلس یکی از ملوک سامان و قبول او در آنجا بدرجه ای رسید که در حرم شدی و نبض محرّمات و مخدرات بگرفتی . روزی باملک حرم نشسته بود بجائی که ممکن نبود که هیچ نرینه آنجا توانستی رسید . ملوک خوردنی خواست ، کنیزکان خوردنی آوردند . کنیزکی خوان سالار بود . خوان از سر بر گرفت

و دوتا شد و بر زمین نهاد. خواست که راست شود نتوانست شد. همچنان بماند بسبب ریحی غلیظ که در مفاصل او حادث شد. ملوک روی بطیب کرد که در حال او را معالجت باید کرد بهر وجه که باشد، و این تدبیر طبیعی را هیچ وجهی نبود و مجالی نداشت بسبب دوری ادویه، روی بتدبیر نفسانی کرد و بفرمود تا مقنعه از سر روی فروکشیدند و سوی او برهنه کردند، تا شرم دارد و حرکتی کند، و او را از آن حالت مستکره آید که مجامع سروروی او برهنه باشد، تغییر نگرفت، دست بشنیع تر از آن برد و بفرمود تا شلووارش فروکشیدند، شرم داشت و حرارتی در بطن او حادث شد چنانکه آن ریح را تحلیل کرد، و او راست ایستاد و مستقیم، و سلیم بازگشت. اگر طبیب حکیم و قادر نبودی او را این استنباط نبودی، و ازین معالجات عاجز ماندی، و چون عاجز شدی از چشم پادشاه بیفادی. پس معرفت اشیاء طبیعی و تصور موجودات طبیعی از این باب است، و هواعلم.



شکل ۸۶- میناتور اثر شاد روان استاد حسین بهزاد (بیمار عاشق)

حکایت دیگر که در باب دعوت سلطان محمود غزنوی از ابوالعباس مأمون خوارزمشاه در مورد فرستادن دانشمندان به دربارش در چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی چنین آمده است :

حکایت ۲- در آن گرمای بیابان خوارزم از بی آبی و تشنگی بو-هل

مسیحی بعالم بقا انتقال کرد. و دلیل و ابوعلی با هزار مشقت بیاورد افتادند، دلیل باز کشت، و ابوعلی بطوس رفت و بنشاپور رسید، خلفی را دید که ابوعلی را میطلبیدند، متفکر بگوشه‌ای فرود آمد و روزی چند آنجا بود، و از آنجا روی بگرگان نهاد که قابوس پادشاه گرگان بود، و سردی بزرگ و فاضل دوست و حکیم طبع بود. ابوعلی



شکل ۸۷- مینیاتور دیگر اثر شاد روان استاد حسین بهزاد (بیمار عاشق)

دانست که او را آنجا آفتی نرسد، چون بگرگان رسید، بکار و انصرایی فرود آمد. مگر در همسایگی او یکی بیمار شد، معالجت کرد، به شد. بیماری دیگر را نیز معالجت کرد، به شد. بامداد قاروره آوردن گرفتند، و ابوعلی همی نگریست و دخلش پدید آمد، و روز بروزی افزود. روزگاری چنین میگذشت. مگر یکی از آنرا قابوس و شگمیر را که پادشاه گرگان بود عارضه‌ای پدید آمد و اطباء بمعالجت او برخاستند و جهد کردند و جدی تمام نمودند، علت بشفا نییوست، و قابوس را عظیم در آن دلبستگی بود، تا یکی از خدم قابوس را گفت که در فلان تیم جوانی آمده است عظیم طبیب و بغایت مبارک دست، و چند کس بردست او شفا یافت. قابوس

فرمود کہ « او را طلب کنید و بسر بیمار برید تا معالجت کند ، کہ دست از دست سہارک تر بود » . پس ابوعلی را طلب کردند و بسر بیمار بردند . جوانی دید بغایت خوہروی و متناسب اعضا ، خط اثر کردہ و زار افتادہ ، پس بنشست و نبض او بگرفت و تفسرہ^۱ بخواست و بدید ، پس گفت : مرا مردی می باید کہ غرفات و محلات گرگان را ہمہ شناسد . بیاوردند و گفتند : « اینک ! » ابوعلی دست بر نبض بیمار نهاد و گفت : « برگوی و محلتہای گرگان را نام بردہ ! » آن کس آغاز کرد و نام محلتہا گفتن گرفت تا رسید بمحلتی کہ نبض بیمار در آن حالت حرکتی غریب کرد . پس ابوعلی گفت : « از این محلت دویہا بردہ^۲ آن کس برداد^۳ تا رسید بنام دویہی کہ آن حرکت غریب معاودت آرد . پس ابوعلی گفت : « کسی میباید کہ درین دویہا ہمہ سرایہا را بداند » . بیاوردند ، و سرایہا را بردادن گرفت تا رسید بدان سرایی کہ این حرکت باز آمد . ابوعلی گفت : « اکنون کسی میباید کہ ناسہای اہل سرای بتمام داند و بردہد » . بیاوردند . بردادن گرفت تا آمد بناسی کہ شمان حرکت حادث شد . آنکہ ابوعلی گفت : « تمام شد » . پس روی بمعتمدان قابوس آرد و گفت : « این جوان در فلان محلت و در فلان کوی و در فلان سرای بردختری فلان و فلان نام عاشق است ، و داروی او وصال آن دختر است و معالجت او دیدار او باشد » . پس بیمار گوش داشتہ بود و ہر چہ خواجہ ابوعلی می گفت می شنید ، از شرم سر در جامعہ خواب کشید . چون استطلاع در دندہمچنان بود کہ خواجہ ابوعلی گفتہ بود . پس این حال را پیش قابوس رفع کردند . قابوس را عظیم آمد و گفت او را بمن آرید ! خواجہ ابوعلی را پیش قابوس بردند و قابوس صورت ابوعلی داشت کہ سلطان یمن الدولہ فرستادہ بود . چون پیش قابوس آمد ، گفت : انت ابوعلی^۴ . گفت : « نعم یا ملک معظم » . قابوس از تخت فرود آمد و چند گام ۱- ادرازی کہ دلیل بر بیماری باشد و چون اطباء در آن نظر افکنند از رنگ آن بہ علت بیماری استدلال نمایند .

۲-۳- بردادن ، ذکر کردن ، یاد کردن .

۴-۵- گفت : تو ابوعلی هستی ؟ گفت : آری ای پادشاہ بزرگ .

ابوعلی را استقبال کرد، و در کنارش گرفت، و قابوس از این معالجت شگفتی بسیار نمود و متعجب بماند، و الحق جای تعجب بود. پس گفت: «یا اجل افضل اکمل! عاشق و معشوق هر دو خواهرزادگان منند و خاله زادگان یکدیگر، اختیاری بکن تا عقد ایشان بکنیم». پس خواجه ابوعلی اختیاری پسندیده بکرد و آن عقد بکردند، و عاشق و معشوق را بهم پیوستند، و آن جوان پادشاهزاده خوب صورت از از چنان رنجی که بمرگ نزدیک بود برست. بعد از آن قابوس خواجه ابوعلی را هر چه نیکوتر بداشت، و از آنجا بری شد و بوزارت شهنشاه علاءالدوله افتاد، و آن خود معروف اندر تاریخ ایام خواجه ابوعلی سینا.

حکایت ۳ - مالیخولیا علتی است که اطباء در معالجت او فرومانند، اگرچه اسراض سوداوی همه مزمن است، لیکن مالیخولیا خاصیتی دارد بدیر زائل شدن، و ابوالحسن ابن یحیی^۱ اندر کتاب معالجت بقراطی - که اندر طب کس چنان ثنایی نکرده است - برشمرده ازائمه و حکماء و فضلاء و فلاسفه ده چند از ایشان بدان علت معلول گشته اند. اما حکایت درد سر استاد سن الشیخ الامام ابو جعفر بن محمد ابی سعد النشوی المعروف بصرخ^۲ از الشیخ الامام محمد بن عقیل القزوینی از امیر فخرالدوله با کاليجارالبوی^۳ ده یکی را از اعزّه آل بویه مالیخولیا پدید آمد، و او را در این مدت چنان صورت بست که او گاوی شده است. همه روز بانک همی کرد و این و آن را همی گفت که «مرا بکشید که از گوشت سن هریسه^۴ نیکو آید». تا کار بدرجه ای بکشید که نیز هیچ نخورد و روزها برآمد و نهار (ناهار) کرد، و اطباء در معالجت او عاجز آمدند. و خواجه ابوعلی اندرین حالت وزیر بود، و شاهنشاه علاءالدوله به خدمت بن - دشمنریار بروی اقبالی داشت، و جمله ملک در دست او نهاده بود و نلی شغی برای ۱- اختیار در اصطلاح منجمان اطلاق به بهترین وقت از اوقات برای شروع اسری است، منجمله ملاحظه در طالع.

۲- ابوالحسن برنجی.

۳- به فرخ، به سرح، به سرخ؟

۴- طعاسی است که از گوشت و حبوب تهیه می نمودند.

و تدبیر او باز گذاشته، و الحق بعد از اسکندر نه ارسطاطالیس وزیر او بود، هیچ پادشاه چون ابوعلی وزیر نداشته بود....



شکل ۸۸: ابن سینا بر بالین بیمار عاشق (از کتاب افسانه های ابوعلی سینا
تألیف شادروان فضل الله صبحی منتهدی)

..... پس چون اطباء از معالجت آن جوان عاجز آمدند، پیش شاهنشاه ملک معظم علاءالدوله آن حال بگفتند، و او را شفیع برانگیختند کہ خواجہ را بگوید تا آن جوان را علاج کند . علاءالدوله اشارت کرد، و خواجہ قبول کرد . پس گفت : «آن جوان را بشارت دہید کہ قصاب ہمی آید تا ترا بکشد» . و با آن جوان گفتند . او شادی ہمیکرد . پس خواجہ برنشست همچنان با کوکبہ بردر سرائ بیمار آمد . و باتنی دودر رفت، و کاردی بدست گرفتہ گفت : «این گاو کیجاست تا او را بکشم؟» آن جوان همچو گاو بانگی کرد ، یعنی اینجاست . خواجہ گفت : «بمیان سرائ آریدش و دست و پای او را ببندید و فروافکنید!» بیمار چون آن شنید بدوید و بمیان

سرائ آمد، و بر پهلوی راست خفت ؛ و پای او سخت بستند . پس خواجہ ابوعلی بیامد و کارد بر کارد مالید و فرو نشست، و دست بر پهلوی او نهاد چنانکہ عادت قصابان بود . پس گفت : «وہ ! این چہ گاو لاغری است ! این را شاید کشتن، علف دہیدش تا فربہ شود» و برخاست و بیرون آمد، و مردم را گفت کہ : «دست و پای او بکشایند و خوردنی آنچه فرماہد پیش او برید و او را گویند : بخور !» و فربہ شوی . چنان کردند کہ خواجہ گفت .



شکل ۸۹- تصویر خیالی از ابن سینا
(از مجلہ سپید و سیاہ شمارہ ۷۳۲)

خوردنی پیش او بردند و او ہمی خورد ؛ و بعد از آن ہرچہ از اشربہ و ادویہ خواجہ فرمودی بدو دادندی و گفتند کہ «نیک بخور !» کہ این گاو را نیک فربہ دند . او بشنودی و بخوردی بر آن امید کہ فربہ شود تا او را بکشند . پس اطباء دست بمعالجت او برگشادند چنانکہ خواجہ ابوعلی میفرمود . یک ماہ را بصلاح آمد و صحت یافت

و همه اهل خرد دانند که این چنین معالجات نتوان کرد الا بفضلی دامل و علمی تمام و حدسی راست.

این حکایت را نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله خود درمقاله چهارم آورده که دیگران پس از وی با شروح چندی آنرا در کتابهای خود ذکر کرده اند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به چهارمقاله عروضی که بهمت آفای دکتر محمد معین با تحقیقات و حواشی در تهران به سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ دوبار چاپ شده است.

حکایت ۴ - غیر از داستانهای سه گانه بالا داستانهای دیگر به ابن سینا نسبت داده اند. منجمه معروف است که وی بیماران خود را بوسیله نخ یاریمانی که بین محل اجتماع مردم و خانه اش بود کشیده و بمعاینات از راه دور می پرداخته است. مردم برای آنکه وی را بیمار باند گیرند زیر چادر زنی گذارده و سر ریسمان را بپای او بستند. ابوعلی طبق عادت نسخهای نوشت و چون آن را باز کردند چنین دیدند: باند باین بیمار پنج سیر گوشت نرم و دو موش داده شود تا رفع عت گردد.

از این قبیل درمان و معالجات گوناگون در بسیاری از تواریخ و تراجم احوال بسیار دیده میشود که شیخ با دیدن بیمار و ملاحظه فارورده حسن زده که مثلاً در چند ساعت و یا چند دقیقه بیمار میمیرد.

حکایت ۵ - در روایات الجنات آمده: آنگاه که شیخ به جرجان رسید، دید مرده ای را دفن می کنند. شیخ بر سر قبر حاضر شد و چون میت را در لحد نهادند گفت: این شخص مرده است، او را در گور نگذارید. مردم از سخن شیخ بحیرت آمده و گفتند: این چه مطلبی است میگویی؟ شیخ گفت او را در محلی خالی بمن بسپارید، که پس از چند روز او را زنده بشما باز گردانم. مردم چنان کردند. چون مرده را بوضع خالی بردند، شیخ او را قصد کرده چون قبری خون گرفت، نفس آن شخص برآمد. شیخ رگ او را بگرفت و پس از ساعتی قبری دیگر خون برداشت. آن شخص بنشست و از حال خود استفسار کرد. شیخ او را خبر داد. آنگاه شیخ به درمان وی قیام کرد تا صحت کامل یافت.

حکایت ۵ - ابوالحسن بیهقی در «تتمه صوان الحکمه» آورده و منتخب الدین یزدی



شکل ۹۰ - تصویری مأخوذ از یک نسخه خطی قانون
که بسال ۱۶۰۹ میلادی نوشته شده. موضوع مجلس
مشاوره طبی است که طبیب نبض بیمار را گرفتند و اروسازان
با حب و جوشانده منتظر دستور وی میباشند (از مجموعه
خطی در کتابخانه تاریخ طب ولکوم لندن)

در ترجمه آن بنام «درة الاخبار» گوید: «از تجارب او آن است ده روزی صداعی

صعبش طاری شد . بدانست که ماده ایست که از حجاب سر فرود میاید و شاید بود که بوری انجامد . بفرمود تا برف بسیار بیاوردند و در خرقة کتان پیچیدند و سر را بدان پیوشانید، موضع سر قوی گشته از قبول نزول ماده ممتنع شد و خلاص یافت و در خوارزم زنی مدت ها بمرض سل مبتلی بود . فرمود که از شرابها بغیر از گلشکر چیزی تناول نکند تا صدمن گلشکر بخورد و شفا یافت .

دوست فقیدم شادروان فضل الله صبحی مهتدی کتابی تحت عنوان «افسانه های بوعلی سینا» بمناسبت هزاره شیخ بسال ۱۳۳۳ بیچاپ رسانده که در آن یازده افسانه و حکایت از شیخ تحت عناوین بوعلی و بیمار، حکایت عاشق ، مالیخولیائی، گربدی بیمار، بوعلی سینا، بوعلی، بوعلی و استاد، خواجه بوعلی، ای وای، دفتر جهان نما، استاد بوعلی میباشد .

آثار و مولفات شیخ همانند آثار و مولفات رازی از دو نیست
ل- آثار و مولفات ابن سینا متجاوز است . تمام این آثار از بوعلی نیست بلکه تعداد زیادی از آنها منسوب بوی میباشد . القفطی در « اخبار العلماء : باخبار الحكماء » تعداد آثار شیخ را بالغ بر چهل و ابن ابی اصیبعه قریب صد اثر و پس از این دو بعضی از مورخان و صاحبان تراجم احوال با اضافاتی آثار شیخ را در کتب خود آورده اند . از متاخران شادروان استاد سعید نفیسی در رساله «پورسینا» تعداد آثار شیخ را (چه منسوب و چه منصوص و مسلم) ۴۵۲ و آقای دکتر یحیی مهدوی در تألیف خود بنام «فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا» ۲۴۲ و آقای دکتر ذبیح الله صفادر مجلد اول جشن نامه ابن سینا ۲۳۸ آورده اند . مرحوم سعید نفیسی در مبحث سوم در باره مولفات ابن سینا در کتاب «پورسینا» متذکر گردیده اند که : «فهرست کتب و رسائلی که بزبان فارسی و عربی از او مانده یا منسوب به اوست در ذیل خواهد آمد . در برابر هر کتاب و رساله ای که نسخه از آن بدست است علامت (+) گذاشته شده . ممکن است در این فهرست برخی نامها تکرار نام دیگری باشد و یا یک کتاب یا رساله ای را بدو نام

ذکر کرده باشند. اما در باره کتب و رسائلی که نسخه‌ای از آنها معروف نیست، تحقیق در این زمینه ممکن نشده است. درین فهرست در نام کتابها و رسائل رعایت ترتیب حروف هجاء را کرده‌ام «مرحوم نفیسی تعداد جمیع آثار ویرا اعم از پارسی و تازی چه مسلم و چه منسوب و مشکوک قریب ۷۹۴ متذکر گردیده است و این رقم صحیح بنظر نمیرسد.

تعداد آثار پارسی ابن سینا آنچه که از شیخ و منسوب بوی است بیست و سه (یا بیشتر) و آنچه که به زبان عربی است قریب ۲۱۵ (و در بعضی فهرست‌ها بیشتر از این رقم) میباشد.

تعداد مؤلفات و آثار عربی شیخ که چاپ شده بالغ بر چهل (در بعضی فهرست‌ها بیشتر) و تعداد آثار شیخ که به زبان پارسی چاپ شده است قریب پانزده میباشد. ارقام و اعداد بالا بر طبق کتب مورخان و مؤلفان چه از متقدمان و چه از متاخران اقتباس گردیده و امکان دارد نامرتب و ناصحیح باشد و باز احتمال دارد اثر یا آثاری از قلم افتاده و یا آنکه مکرر آمده و یا آنکه اثر یا آثاری در بعضی کتابخانه‌ها موجود و یا بیچاپ رسیده و در صورت‌های بالا نیامده باشد. اکنون فهرست و آثار طبّی شیخ را از نظر خوانندگان کتاب‌سی گذرانیم و ضمناً متذکر میگردیم که دوشش شده است تا آنجا که مقدور بوده فهرست جامعی تهیه گردد.

در کتابخانه ملی ملک یکصد و پنج نسخه خطی از آثار شیخ موجود است که قدیمترین آنها هفت عدد از این آثار مربوط به قرن هفتم است. در پشت جلد رساله چنین چاپ شده است: «فهرست نسخ خطی آثار شیخ الرئيس ابوعلی سینا موجود در کتابخانه ملی ملک موقوفه آستان قدس رضوی که به نمایش گذاشته شده و مشتمل است بر یکصد و پنج رساله غیر مکرر در هفتاد و دو مجلد، بتاریخ شنبه یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۳».

بهر حال آثار و مؤلفات طبّی که از شیخ در صفحات آتی خواهد آمد، عموماً بزبان عربی است. تعدادی از آنها که به پارسی است ضمن آن اثر تذکر داده شده است.

۱- الادویة القلبیة - چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد، در باره داروهای قلبی است. نسخ متعدد از آن در اغلب کتابخانه‌ها موجود و در نوزده فصل و مشتمل بر روح و انفعالات و حالات نفسانی و داروهای سفرح قلب و موارد استعمال آنها و داروهای قلبی مفرد و سرّ نب و خواص آنها در بیماریهای قلب میباشد.

این کتاب و ترجمه آن به ترتیبی سال ۱۹۳۷ و ترجمه لاتینی آن سال ۱۴۸۲ میلادی توسط آرنالدو دودو ویلا نوا (Arnaldo de Villa noua) تحت عنوان - Principis Avicennae de Corde ejusque facultatibus libellus» بعمل آمده. ایضاً بنام «De medicinis Cordialibus» و یا «Medicamenta Cordialis» آمده است. ترجمه آنها در اغلب کتابخانه‌ها موجود است. ترجمه اردو ادویه قلبیه توسط شفاء المملک حکیم عبداللطیف سال ۱۹۵۶ میلادی در نامکته تحت عنوان «کتاب الادویه القلبیة» تصنیف معالم ثالث الشیخ الرئیس ابوعلی بن عبداللّه بن سینا در ۱۴۳ صفحه قطع رقعی کوچک و چاپ سربی انتشار یافته است.

۲- الارجوزة فی الطب (فی حفظ الصحه) چنانکه از عنوان این رساله مستفاد میگردد در بهداشت است.

ابتدا :

اسمع جميع وصیتی واعمل بها
فالطب مجموع بنصر نلانی

آخر :

فالعقد تبدیل المزاج وحله

یشفی المریض به وبالا وهام

نسخ متعدد از آن در کتابخانه‌های عالم موجود است و از مولفات مسلم ابن سینا است.

۳- الارجوزه فی الطب (فی الفصول الاربعه) که ابتدای آن چنین است :

يقول راجی عفوه این سینا

ولم یزل بالله مستغنيا

یا سائلی عن صیحة الاجساد

اسمع صحیح الطب بالارشاد

آخر آن بدین نحو ختم میشود: محمد و اله و عتره و القائمین بعد بسنة. این ارجوزه

نیز از آثار مسلم ابن سینا و در بعضی کتابخانه های دنیا موجود است.

۴- الارجوزه فی الطب - چنانکه از اسم کتاب مستفاد میگردد این ارجوزه در

علم طب است.

ابتدا:

الحمد لله الملیک الواحد - رب السموات العلی الماجد

.....

الطب حفظ صیحه برء مرض

فی سبب فی بدن منذ عرض

انتها :

وقد فرغت من جمیع العمل والان اقطع بقول مکمل

نسخ متعدد از آن در اغلب کتابخانه موجود است. این ارجوزه در سال ۱۸۲۹

میلادی در دلمکته توسط عبدالمجید و بسال ۱۲۶۱ قمری در لکنهو با شرح ابن رشد

بچاپ رسیده است. ترجمه لاتینی آن با شرح ابن رشد بسال ۱۴۸۵ میلادی توسط :

Armegandus Blasii de Motepesulano

تحت عنوان :

«Cantica Avicenne cum comento Averrois translata ex arabico
in latinus»

در ونیز (ایتالیا) بچاپ رسیده است.

ایضاً ترجمه لاتینی آن بسال ۱۵۵۶ توسط ژان هرواگیوس^۱ در بال (سوئیس)
ده توسط آندرا آلیاگوس^۲ بلوننزیس^۳ و بسالهای ۱۵۶۲ و ۱۶۰۹ توسط آپود ژونتاس
و بسال ۱۶۳۰ توسط ژان فوشه (به شعر) در شهرنیم^۴ (فرانسه) و بسال ۱۶۴۹ توسط
آنتونیوس دوزینگئوس^۵ بچاپ رسیده است.

این ارجوزه بسال ۱۹۵۶ تحت عنوان : Cantica Avicennae یا Poème de
la Médecine توسط آقای هانری ژائییه^۶ استاد دانشکده پزشکی الجزائر و عبدالقادر
نورالدین استاد لیسه فرانسه و مسلمان^۷ دانشگاه الجزائر بقطع خشتی بزرگ ضمن
مجموعه عربی بچاپ رسیده است.

کتاب بالا مشتمل بر یک مقدمه بزبان فرانسوی و عربی و فهرست مأخذ و
نسخی نه ارجوزه از روی آنها تهیه گردیده با توضیحاتی در باره نظرات طبی این سینا
مأخوذ از کتاب بالا بانضمام دو گراور از خط شیخ میباشد که جمعاً ۲۶ صفحه است.
اما متن ارجوزه مشتمل به ۱۳۲ بیت عربی است که در برابر هر بیت ترجمه
فرانسوی آن آمده است. مترجمان ارجوزه ابیات آنرا تقسیم بندی نموده و هر بیت یا
ابیاتی نه در هر موضوع بوده عنوانهایی برای آن ها قائل گردیده بمانند تفسیر طب،
تقسیم طب، امور طبیعی، مزاج و امثال آنها. تعداد صفحات این قسمت ۹۹ میباشد.

۱- Jean Hervagius.

۲- Andrea Alpagus Bellunensis.

۳- Apud Juntas.

۴- Nîmes.

۵- Antonius Deusingius.

۶- Henri Jahier.

۷- Lgcée Fronco - Musulman.

در دنباله این قسمت ترجمه لاتینی که توسط ژرار دو کرمن بعمل آمد و بسال ۱۵۵۶ در شهر بال (سویس) توسط ژان هروا گیوس بنام Cantica بچاپ رسیده، ضمیمه شده که در ۸۳ صفحه است. مؤلفان در دنباله آن نکات انتقادی و اختلاف نسخ را آورده و در انتهای کتاب فهرست لغات و اصطلاحات میباشند. جمعاً کتاب در ۲۲۱ صفحه است.

این ارجوزه با زحماتی که مؤلفان برای تشریح و توضیح مفاد آن بکار برده اند بسیار عالمانه و از آثار نفیسی است که در این دوران بچاپ رسیده است و شرح جامع و کامل از ارجوزه شیخ میباشند.

۵- الارجوزه فی الطب- این ارجوزه بنام های «الفیه الطبیه» یا «ارجوزه السینائیه» مشهور و به عربی است و بیشتر بنظر میآید منسوب به شیخ باشد. نام آن در بعضی فهرست ها آمده است.

۶- الارجوزه فی التشریح .

ابتدا :

وخالق الخلق القديم الازلی

الحمد لله معلى العلل

۷- الارجوزه فی المجربات .

ابتدا :

اذ کرما جریت فی طول الزمن

بدأت بسم الله فی نظم حسن

انها :

وما سرت راعیه و هو جا

ماحرکت ریح ببحر موحا

نسخ آن در کتابخانه های پاریس و بریتیش میوزیوم و چند کتابخانه دیگر

موجود است. این نسخه ارجوزه از شیخ و نسبت آنها به وی مسلم میباشند.

۸- الارجوزه فی وصایا ابقرط - چنانکه از اسم کتاب مستفاد میگردد، در باب وصایای بقرط (آئین و سنت پزشکی) است. نسخ آن در کتابخانه های برلین و بریتیش-میوزیوم موجود است.

۹- ارجوزه فی الوصایا (نصایح طبی منظم) - این کتاب نیز همانند ارجوزه قبلی در پند و اندرز طبی است. نسخ متعدد از آن در کتابخانه های برلین و چند کتابخانه دیگر موجود است.

غیر از ارجوزه های مذکور در بالا در فهرست ها ارجوزه های بنامهای :
الف) - الارجوزه فی الباه (یا در باب قوه باه) ؛ ب) ایضاً الارجوزه فی الفصول الاربعه (در چهار فصل) ؛ ج) الارجوزه فی المجربات فی الطب ؛ د) الارجوزه فی الوصایا الطبیه نیز آمده ، ده از آنها نیز نسخی در کتابخانه ها موجود است ، که یا یکی از ارجوزه های بالاست که بنامهای مذکور در فهرست ها آمده و یا آنکه نسخ و کتاب به میل خود بدانها نام گذاری شده و یا آنکه مؤلفان آنها غیر از شیخ میباشند که خواسته اند بدین ترتیب آنها را ضمن آثار شیخ بیاورند.

۱- الاغذیه و الادویه (رساله فی...) - چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد در باب غذاها و داروهاست. نسخه خطی از آن در کتابخانه اسلامبول موجود است و بنظر میرسد منسوب به شیخ باشد.

۱۱- الاقربادین - این رساله که به زبان تازی است، در بعضی از فهرست ها ضمن کتب تائیفی شیخ آمده و بنظر مشکوک میرسد.

۱۲- انباه (رساله فی...) (مسأله طبیه) - این رساله به زبان عربی و چنانکه از عنوان آن پیداست در موضوع باه میباشند. این رساله را شیخ برحسب درخواست یکی از بزرگان (ابوسهل حمدوی؟) تألیف نموده است ، که در آن از نیروی باه وضعف و شدت آن در سنین مختلف آدمی و داروهای مبهی و خلاصه در مقوله باه

میباشد. نسخ خطی آن در بعضی کتابخانه های جهان و در تهران موجود است.
 ۱۳- البول - این رساله که به عربی است در بعضی فهرستها بمانند کتاب برکلمن ضمن آثار شیخ آمده و بنظر مشکوک میرسد.

۱۴- تخلیط الاغذیه (رساله فی...) - این رساله بزبان عربی و بنظر مشکوک میرسد و نام آن در فهرست کتابخانه رامپور (هندوستان) آمده است.
 ۱۵- تدبیر سیلان المنی - رساله ایست مختصر بعربی که در باب تدبیر در مورد سیلان و انتساب آن به شیخ مسلم است. نسخه ای از آن در کتابخانه های اسلامبول موجود است.

۱۶- تدبیر المسافرین (رساله فی...) - این رساله بعربی و در باب تدبیر و دقت و عمل طبی و بهداشتی مسافران میباشد. باید دانست این قبیل رسالات در طب اسلامی از پزشکان اسلامی فراوان دیده میشود، که در آن دستورهائی طبی به مسافران در موقع گرما و سرما و برف و آفتاب و باران و مراقبت از چشم و گوش و دردهای دست و پا و امثال آن میباشد. نسخ متعدد از آن در کتابخانه های دنیا و تهران موجود و انتساب آن به شیخ مسلم است.

۱۷- تشریح الوجود (تشریح الاعضاء - حقائق انسانیه) - این رساله که بیارسی است در بعضی فهرست ها بمانند قنواتی آمده که بیشتر بنظر میرسد مشکوک باشد. ابتداء آن بدین نحو است: بدانکه ایزد عزوجل هست مطلق است و واجب. و معنی واجب آن باشد که بخود قائم باشد نه به چیزی دیگر. و هرچه بجز خواست خداست ممکن است. و معنی ممکن آن باشد که او بدیگری قائم باشد...

آخر آن چنین است: یعنی چون بازرگان به تجارت رود چون به نهایت منزلی رسد تجارت آغاز کند. چون مایه تمام صرف کرد هرآینه عزم بازگشتن کند. اگر بدان منزل برسد که بضاعت آنجا برده است... از آنچه رای این ضعیف بود و ادراک وی ابن قدر افتاد که لا یعلم الغیب الا الله و این قدر دانستن واجب است بر همه کس

علم بالصواب. از این رساله در ضعی کتابخانه های عالم نسخی موجود باشد.

۱۸- جودیه (رساله...) - یا محمودیه یا جمودیه - این رساله بزبان پارسی و منسوب به ابن سیناست. رساله ایست مختصر در چند باب که مشتمل بر علاج چشم و علاج درد دندان و درد معده و بیان قی آمدن و دفع کرمها و کرم کدو و قولنج و خون شکم و تب و خارش اندام و گشادن آواز و سار گزیده و کیک زده و دفع موش و مور یختگی و بیرون آمدن مقعد و بواسیر و آماس و درد خایه و بیان قوت بیه و دفع استسقاء و گشودن حیض و دفع خون آمدن از زنان و درد پشت و دفع مگس میباشد.

یک نسخه خطی از این رساله ضمن کتب اهدائی آقای سید محمد مشکوة بدانشگاه تهران در مجموعه ای خطی مشتمل بر چهل و سه رساله که سی و ششمین آن همین رساله جودیه در چهار صفحه و چند سطر است ده سال ۱۰۷۱ هجری استنساخ شده موجود و سال ۱۳۳۰ شمسی از طرف انجمن آثار ملی به شماره (۱۰۰) توسط نگارنده با مقدمه و حواشی و تصحیح در نود و چهار صفحه به قطع رقعی بچاپ رسیده است. فهرست مندرجات آن بقرار زیر میباشد:

مقدمه ، قسمت اول طب یونان و انتقال آن بایران ، قسمت دوم ترجمه و تألیف کتب طبی ، قسمت سوم اختصاصات طب ایرانی اسلامی ، قسمت چهارم ابن سینا ، قسمت پنجم نتیجه زحمات و نبوع پزشکان اسلامی بالاخص ایرانیان بعالم طب ، قسمت ششم بحث و تحقیق در رساله جودیه و هشت باب از اصل رساله با فهرستهای مختلفه .

بهر حال چنانکه آمد این رساله منسوب به شیخ و بنظر اینجانب مشکوک است. اما در آن بعضی مطالبی است که نسبتاً ارزنده میباشد، خواه از شیخ یا از دیگری باشد.

ابتدا :

«... اما بدان ای عزیز که این رساله ایست بر سبیل ایجاز و اختصار بغایت فوائد مسمی به جودیه که افضل الحکماء ابوعلی سینا جهت سلطان محمود انشاء نموده است و در مطالعه این نسخه انواع فوائد حاصل آید انشاء الله تعالی» .
بدانکه جمع علتها از خوردن بسیار و گفتن بسیار و خفتن بسیار و مجامعت بسیار پدید آید» .

انتهای :

« دفع مگس - بیخ نرگس با زرنیخ بکوبد و آب پیامیزد و در خانه بپوشاند بگریزند و همه بمیرند . بدانکه هر که بعرق پیکان تیر آب دهد بهر که زند در حال بمیرد و بلاشک بدین قدر اختصار افتاد والله اعلم بحقایق الامور» .
۱۹ - الحزن و اسبابه (رساله فی ...) - این رساله بعربی و نسخ فراوان از آن در کتابخانه های جهان یافت میشود و چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد درباره حزن و علل آن و از آثار مسلم شیخ است . این کتاب بسال ۱۹۳۷ میلادی در اسلامبول و ایضاً توسط M Hazmi Tura به ترکی ترجمه شده است .
۲ - حفظ الصحه (رساله فی ... یا مقاله فی ...) - این رساله بعربی و در باب بهداشت است و از آن نسخ فراوان در کتابخانه های دنیا و تهران (کتابخانه مجلس) موجود است .

این رساله در سیزده فصل که مشتمل بر ذکر کیفیات و اعتدال و بدنهای مختلفه و احتیاج آنها به بهداشت و تدابیر روزانه و مسواک و ورزش و حمام و منافع و مضار شراب و دستور خواب و فصد و حجامت و مسهل و استفراغ و امثال آن و از آثار مسلم شیخ است .

۲۱- حواشی قانون

۲۲- خصص البدن (مقاله فی . . .) - این رساله بعربی و چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد در باره تر و تازگی بدن است. از این رساله در کتابخانه ایاصوفیه اسلامبول موجود و از آثار مسلم شیخ است.

۲۳- فی الخمر (خطبة . . . الخمر) - این رساله بعربی و در باره شراب میباشد. از این رساله نسخی چند در کتابخانه های جهان و تهران موجود است و بنظر میآید منسوب به شیخ باشد و نه مسلم.

۲۴- خواص الشراب - این رساله منسوب به ابن سیناست.

۲۵- دستور طبی - این رساله به عربی و مشتمل بر پنج فصل (در بعضی نسخ شش فصل) و موضوع آن دستورهای طبی است. نسخ متعدد از آن در کتابخانه های دنیا و در ایران در کتابخانه ملی سلک و کتابخانه مشهد و از آثار مسلم شیخ است.

ابتدا :

«... فاول ما يجب على الطبيب ان يبدأ به هو معرفة العلة بجنسها و نوعها و مقدارها في نوعها و هذا الاسهل الى معرفته بالتجربة بل بالقياس، والتجربة تنفع في سرعة وجود القياس عليه...»

انتهای :

«... فهذا ما عندي من التدبير يقابل بالكتب المحصنه في هذا الباب فان تطابقت الشهادات به عليه استعمل وان خالفته ترك الى التدبير الا صوب. والله الميسر».

۲۶- دفع المضار الكلبيه عن الابدان الانسانية بتدارك انواع خطاء التدبير (کتاب فی . . .) - تدارك الخطا الواقع في التدبير الطبي - رفع المضار الكلبيه . . .

این کتاب را شیخ برای ابوالحسن احمد بن محمد السهلی وزیر دانش دوست علی بن مأسون خوارزمشاه نوشته و بعربی است.

این کتاب یکی از آثار مهمه و بدیع شیخ میباشد که وی با تألیف آن فن مخصوصی در طب وارد کرده است. تاریخ تصنیف آن بین سالهای ۳۹۲ و ۴۰۳ هجری میباشد.

- کتاب مشتمل بر هفت مقاله است بدین شرح :
- ۱) فی تعدید انواع الخطاء ؛ ۲) فی الهوا ؛
 - ۳) فی الحمام ؛ ۴) فی الطعام ؛
 - ۵) فی الماء و المشروبات ؛ ۶) فی الحرّات ؛
 - ۷) فی امر الاستفراغ .

ابتدا : . . . و بعد فان الشیخ ابوالحسن احمد بن محمد السهلی من عرف بعلمه و شرف الأرومه و . . . امرنی ان اعمل کتابی فی دفع المضار الکلیه للابدان الانسانیه .

انتها : . . . و اما منع الاستیال او تدبیر من لم یسهل فهو مکتوب فی الکتب و لکن هذا کاف فی غرضنا و الحمد لله . . .

نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است .
این کتاب بسال ۱۳۰۵ هجری قمری در قاهره در مطبعه بولاق به چاپ رسیده که در حاشیه آن کتاب « منافع الاغذیه و دفع مضارها » تألیف محمد زکریای رازی است .

ترجمه فارسی از آن در کتابخانه بریطانیا و ایضا ترجمه دیگری به فارسی تحت عنوان « موجز عظیم النفع » چاپ دهلی بسال ۱۳۱۰ توسط شیخ حسین الجابر - الانصاری میباشد . ایضاً به لاتینی توسط آندرا آلیا گو (Andrea Alpago) تحت عنوان

«Avicennae philosophi praeclarissimi, Libellus de removendis nocumentis, quae accidunt in regimine sanitatis »

بعمل آمده و بسال ۱۵۴۷ در ونیز (ایتالیا) به چاپ رسیده است .

۲۷ - دفع الغم من الموت (عدم التخوف عن الموت - لا مخافة من الموت - حقيقة الموت) - این رساله عربی میباشد که در بعضی کتابخانه های جهان موجود و منسوب به شیخ است .

۲۸ - دفع الغم و الهم - چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد در باره دفع غم و هم میباشد . این رساله بزبان عربی و یکی دو نسخه از آن در جهان موجود و منسوب به شیخ رئیس است .

۲۹ - دفع الهم عند وقوع الموت (یا دفع الغم عند وقوع الموت یا الشفاء من خوف الموت یا رساله فی دفع الغم من الموت) ده از رسالات مشکوکی است که به شیخ نسبت داده شده و بنظر میرسد همان رساله بیست و هشتم باشد .

۳۰ - الرد علی کتاب ابی الفرج ابن الطیب (رساله فی . . .) - رساله مزبور بر رد ابو الفرج ابن الطیب جاثلیق و موسوم به « القوى الطبیعیه » یا « القوى الاربعه » است .

در این کتاب شیخ بر اقوال ابو الفرج ایراداتی نمود و بصورت « قولیه » و « نقول » مطالب را بیان داشته است .

نسخ متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است . رساله بزبان عربی است .

ابتدا : اندکان يقع الینا کتب یعملها الشیخ ابو الفرج ابن الطیب ادام الله عزه ، فی الطب و نجهدها صحیحۃ مرضیه بخلاف تصانیفه فی المنطق والطبیعیات . . .

انتهای : . . . و البیان الثالث الی آخر الفصل ، . . . فلنذ در هذا القدر .

۳۱ - الرد علی مقالہ الشیخ ابی الفرج ابن ابی سعید الیماسی - ایضاً تحت عنوان : « رساله کتبها الشیخ رئیس ابو علی ابن سینا الی الشیخ

ابی الفرج ابن ابی سعید الیماسی فی مسألة طبیه دارت بینهما « آمده است .
این رساله بعربی است که در آن شیخ یکایک اقوال ابوالفرج را رد کرده و
ضمن رساله آراء رازی را نیز آورده است .
نسخ متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است . نسخه ای از
آن را در کتابخانه ملک دیده ام .

۳۲ - رساله قلبیه - یک نسخه از این رساله را در کتابخانه ملی ملک دیده ام
بنظر نمیرسد مسلماً متعلق به شیخ باشد .

۳۳ - السکنجین (رساله فی ...) - ایضاً تحت عنوان :
« منافع الشراب المسمى سکنجین » - این رساله بعربی و در باب منافع سکنجین
میباشد .

نسخ خطی آن در اغلب کتابخانه های جهان و ایران موجود است . ترجمه
لاتینی آن بسال ۱۵۴۷ میلادی توسط آندرا آلیا گو (Andrea Alpago) سابق الذ در
ترجمه و با ترجمه رساله « دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارک انواع خطاء -
التدبیر » یکجا تحت عنوان :

« Tractus ejusden . . . de Syrupo acetoso »

در ونیز (ایتالیا) بچاپ رسیده است :

۳۴ - السموم والاقربادین - نام این رساله در فهرست ها آمده و معلوم نیست
از آثار شیخ باشد .

۳۵ - سیاسة البدن و فضائل الشراب و منفعه و مضاره (کتاب ...) - که در
بعضی فهرست ها تحت عنوان « خمیره » آمده است .

این تألیف بعربی و چنانکه از اسم آن مستفاد، میگردد، در باب منافع و مضار
شراب میباشد . نسخ چندی از آن در کتابخانه های اسلامبول و ایضاً در تهران
(کتابخانه ملک) موجود است .

۳۶ - شطر الغب (علاج الحمی) - رساله ایست بعربی در درمان تب های سرکب که منسوب باین سینا است .

۳۷ - شفاء الاسقام - چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد، در درمان بیماریه است . رساله بعربی و منسوب باین سینا است .

۳۸ - العشق (رساله فی . . .) - این رساله چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد در باب عشق میباشد . شیخ آنرا به عربی و برای شاگرد خود ابو عبد الله الفقیه المعصومی نوشنه است .

رساله مزبور در هفت فصل میباشد بدین شرح :

- (۱) فی ذکر سریان قوة العشق فی دل واحد من الهویات ؛ (۲) فی ذکر وجود العشق فی الجواهر البسیطة الغير الحیه ؛ (۳) فی ذکر وجود العشق فی الموجودات ذوات القوه المغذیه من جهة قواها المغذیه ؛ (۴) فی ذکر وجود العشق فی الجواهر الحیوانیه من حیث لها القوه الحیوانیه ؛ (۵) فی ذکر عشق الظرفاء و الفقیان لا وجه الحسان ؛ (۶) فی ذکر عشق النفوس الا لاهیه ؛ (۷) فی خاتمة المضمون .

رساله عشق بسال ۱۸۹۴ میلادی در لندن (هلند) توسط ا. ف. و. مهنر^۱ وایضاً در قاهره بچاپ رسیده است .

این رساله توسط عمر بن سهلان ساوجی بفارسی شرح شده است .

ترجمه فارسی رساله عشق بسال ۱۳۱۸ شمسی توسط مرحوم خیاء الدین دری و تدخیصی از آن بزبان فرانسوی بسال ۱۸۹۴ میلادی توسط مهنر سابق الذکر بعمل آمده است .

۳۹ - الفرق بین الحرارة الغریزیه و الغریبه (رساله فی . . .) - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که شیخ رساله را در باب فرق بین حرارت غریزی و غریبه تألیف نموده است.

این رساله بزبان تازی و نسخ متعدد آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. انتساب آن به شیخ مسلم میباشد.

۴۰ - الفصل (رساله فی . . .) - چنانکه از عنوان کتاب پیداست در باره خون گرفتن است. از این رساله در بعضی کتابخانه های اسلامبول موجود میباشد و از رسالات مسلم شیخ است.

۴۱ - فصول طبیه (فصول فی الطب) - این رساله در فصول طبی چندی و عبری است، که شیخ آن را در باب قلب و عروق زننده و روح و چند موضوع دیگر به زبان تازی تألیف نموده و خلاصه آن که درین رساله از فصول طبی و فن طب و موضوع روح بحث شده است.

نسخ خطی چند در کتابخانه های جهان و در تهران در کتابخانه ملک موجود است.

۴۲ - فوائد الزنجبیل - این رساله بزبان عربی و در بعضی فهرست ها ضمن آثار شیخ ثبت گردیده و بسوی نسبت داده اند، ولی بنظر مشکوک است.

۴۳ - فی تبیین ماهیه الحزن (کلام له . . .) - تحت عنوان بالا در رساله سرگذشت تألیفی از شیخ بقلم ابو عبید آمده و احتمال دارد همان رساله « الحزن و اسبابه » باشد.

۴۴ - فی تعرض رساله الطیب (مقاله . . .) - نسخه ای از آن را در کتابخانه ملک دیده ام و بنظر مشکوک میباشد.

۵۴ - القانون (کتاب ... فی الطب) - کتاب قانون مهمترین و مفصلترین و مشهورترین آثار طبیبی شیخ و از اسمیات کتابهای طبیبی شرق و غرب است. این کتاب از روز تألیف تا قریب هفت قرن (اواسط قرن هفدهم) در اروپا و تاکنون در مشرق زمین مورد نظر طالبان طب و از کتب درسی اغلب دارالعلمها بوده است. برای آنکه اهمیت قانون مختصراً برای خوانندگان این کتاب مشهود گردد، متذکر میگردیم که چاپها و ترجمهها و حواشی و تعلیقات و شروح و تلخیصی که بر آن نوشته شده است بسیار زیاد و همین مطلب اهمیت و ارزش جهانی آنرا میرساند.

آنطور که از رساله سرگذشت مستفاد میگردد، شیخ قسمت اول قانون را (کتاب اول) در جرجان (در حدود سال ۳۰۴ هجری قمری) و قسمتی را در ری (در حدود سال ۳۰۵ هجری قمری) و بقیه را در همدان (بین سالهای ۳۰۵ و ۳۰۷ هجری قمری) تصنیف کرده و بگفته جوزجانی شیخ قانون را به شاگردانش تدریس مینموده است.

آنچه که محقق است پس از کتاب « حاوی » رازی و کتاب « ملکی » اهوازی قانون جامعترین کتب طبیبی تا دوران شیخ میباشد، منتهی سبک نگارش و مطالب قانون با « حاوی » رازی و « ملکی » اهوازی متفاوت است، بدین معنی که حاوی دائرة المعارف طبیبی جامع است که رازی در آن جمیع عقاید و نظرات اطباء سلف چه یونانی و چه رومی و چه ایرانی را جمعآوری نموده، آنگاه با نظرات و تجارب خود و آزمایشهایی که شخصاً در بیمارستانها و مطب نموده آنرا تدوین کرده است. از آن گذشته رازی در کتاب حاوی در مورد بیماریها علاوه بر آنکه در شان آنها را از قول اطباء قبل از خود یک یک نگاشته، در آخر عقیده و نظر خود را مشروحاً بیان داشته است. از این رو یقیناً حاوی رازی تا اواخر قرن چهارم هجری جامعترین کتاب طبیبی در تمدن اسلامی میباشد.

بعقیده فرزند^۱ رازی زبان یونانی میدانسته و معلومات طبی و کیمیاوی خود را از کتب یونانی اخذ کرده است ، چنانکه ابن الندیم ضمن فهرست کتب رازی از دو کتاب بشرح زیر اسم میبرد :

(۱) « کتاب فی استدراک مابقی من کتب جالینوس مما لم يذكره حنین » ؛

(۲) « قصیده فی العظه الیونانیه » .

اگر مطلب بالا مسلم باشد ، آنوقت تألیف رازی که به اصل و منبع یونانی دست داشته ، از قانون برتر میباشد .

اما در مورد کتاب « ملکی » تألیف اهوازی باید دانست ، کتابی است بسیار منظم که موضوعات آن با اسلوب بسیار صحیحی طبقه بندی شده و اهوازی نظرات اطباء سلف را نیز در آن آورده و تجارب شخصی را نیز متذکر گردیده ، با این تفاوت که اهوازی زماناً پس از رازی و چون بخدمت عضدالدوله دیلمی بوده توانسته است کتاب تألیفی خود را باب روز کند .

اما قانون از نظر سیاق عبارت و نگارش مطالب و جمع آوری جمیع اطلاعات طبی تا دوران شیخ بسیار ممتاز میباشد ، مضافاً بدانکه قانون از قلم یک فیلسوف طبیب برشته تحریر درآمده است . از آن گذشته چون در قدیم (تا قریب پنجاه سال قبل در ایران) تحصیل طب منضم با تحصیل فلسفه و حکمت بوده ، بدین معنی که این دو رشته از علوم را توأماً تحصیل مینمودند ، بلکه تحصیل حکمت مقدم بر طب بوده و جانب فلسفی شیخ بر رازی و اهوازی رجحان داشته ، بدین مناسبت قانون در دوران شیخ شهرت یافته است . دیگر آنکه شیخ در مقام صدارت بوده و کتاب را تدریس مینموده ، که این دو امر عامل بزرگ شهرت قانون در جهان طبی اسلامی و نتیجه در دنیا شده است . در صورتیکه معلوم نیست « حاوی » رازی و

۱- Freind - کتاب متفکران اسلام تألیف لوئی فیگیه L. Figuiet صفحه ۴۸

«ملکی» اهوازی در دوران حیات مؤلفانش تدریس میشده است.

با ذکر مطالب بالا و اینکه شیخ بمناسبت نبوغ کم نظیر و تسلط کامل در تدریس طب و موقع خاص وی در دربار پادشاهان آل بویه و بیان نظرات و عقاید متقن و ابتکارات بزرگ در طب توانسته است، مقام قانون را در دوران خود و پس از وفانش در عالم بسیار رفیع گرداند و بدین ترتیب با آنکه طلاب علوم طبی از کتابهای

«حاوی» رازی و «ملکی»

اهوازی استفاده می نمودند،

قانون آنها را تحت الشعاع قرار

داده است.

بطور خلاصه قانون کتاب

جامع طبی است که بقلم یک

فیلسوف فصیح و مسلط به فلسفه

و تابعه ای کم نظیر میباشد که

فقط یک طبیب آزموده و مجرب.

با تمام این احوال پس از

آنکه قانون در مشرق زمین

شهرت یافت، در مغرب زمین

نیز مشهور شد و اولین کتاب طبی

کتاب القانون فی الطب

لابوعلی الشیخ النیس

ابن سینا

ع

مع بعض تالیفه وهو علم المنطق و علم الطبی
و علم الکلام

R O M A E,
In Typographia Medicea.
M.D.XCIII.

شکل ۹۱ پشت جلد قانون ابن سینا چاپ رمسال

۱۵۹۳ میلادی که با بعضی از مؤلفات

دیگر شیخ در منطق و طبیعی و علم

کلام چاپ شده است.

است که در اروپا به لاتینی ترجمه و طبع گردیده و تا سال ۱۶۵۰ میلادی در دو دانشگاه لوون^۱ (بلژیک) و منپلیه^۲ (فرانسه) تدریس میگردید و بدین مناسبت ابن سینا در اروپا «رئیس و ملک الاطباء» لقب یافته است. یک نکته دیگر باید بمطالب بالا افزوده که در قانون درمانها و علاجهای عجیب و غریب و شاهکارهایی دیده میشود که بسیار ارزنده میباشد. ما این مطلب را ضمن تجزیه و تحلیل و تشریح معلومات طبی شیخ متذکر خواهیم شد.

معهدا عدهای بر قانون ایراد و خرده گیری نموده که در تعداد و انواع خواص اجسام زیاده روی کرده و بر عکس در مباحث تشخیص بیماریها پیچیده و مبهم است. از پزشکانیکه کتاب قانون را در حکم ناغذ خالی میدانند ابن زهراندلسی^۳ است. ولی الحق این مطلب مبالغه آمیز است. برخی از دانشمندان و متخصصان علی بن عباس را در طب بر ابن سینا ترجیح میدهند^۴.

پرفسور ادوارد برون در کتاب «طب عرب»^۵ گوید: «قانون بر اثر آنکه بشکل دائرة المعارف است و بواسطه نظم و ترتیب منطقی و طرز بحث مجتهدانه اش اهمیت یافته و کتابهای رازی و علی بن عباس مجوسی را با آنهمه فضیلت عقب زده است». گرچه این مطلب تماماً صحیح بنظر نمیرسد و چنانکه قبلاً آمد علل شهرت قانون تحت عواملی بوده که در صفحات بالا مذکور افتاد. ابن رشد با شهرت نظیرش در اروپا نتوانست کتاب کلیات خود را با قانون ابو علی سینا برابر نماید.

۱- Louvain.

۲- Montpellier.

۳- Avenzoar.

۴- دائرة المعارف بریطانیا جلد سوم.

۵- Arabian Medicine.

۶- Averroes.

تقسیمات قانون - قانون مشتمل بر پنج کتاب است که هر کدام از آنها به چندین فن و تعلیم و جمله و فصل تقسیم گردیده است .

کتاب اول - در کلیات طب که مشتمل بر چند فن است :

فن اول مشتمل بر شش تعلیم است : در حد طب و موضوعات آن ، در ارکان (یک فصل) در مزاجها (سه فصل) ، در اخلاط (دو فصل) ، در اعضاء (یک فصل و پنج جمله) ، در ارواح و افعال و قوی (یک فصل و جمله و یک فصل) .



فن دوم در بیان اسراض و علل و اعراض کلی که مشتمل بر سه تعلیم است :
در امراض (هشت فصل) ،
در علل بیماریها (دو جمله) ،
در اعراض (یازده فصل و دو جمله) .



شکل ۹۲ - پشت جلد ترجمه

قانون ابن سینا (کتاب پنجم)
از انتشارات آکادمی علوم
ازبکستان ۱۹۶۰ میلادی .

فن سوم در حفظ الصحه که مشتمل بر یک فصل و پنج تعلیم است : فصلی در

سبب صحت و مرض و ضرورت مرگ ، در تربیت (چهار فصل) ، در تدبیر صحت

و مزاج بالغان (هفت فصل) ، در تدبیر صحت مزاج پیران (شش فصل) ، در تدبیر بدن از نظر حالات مزاج (پنج فصل) ، در انتقالات (یک فصل و یک جمله) .
فن چهارم در بیان وجوه معالجات بحسب امراض (از نظر کلی) که سی و دو فصل است .

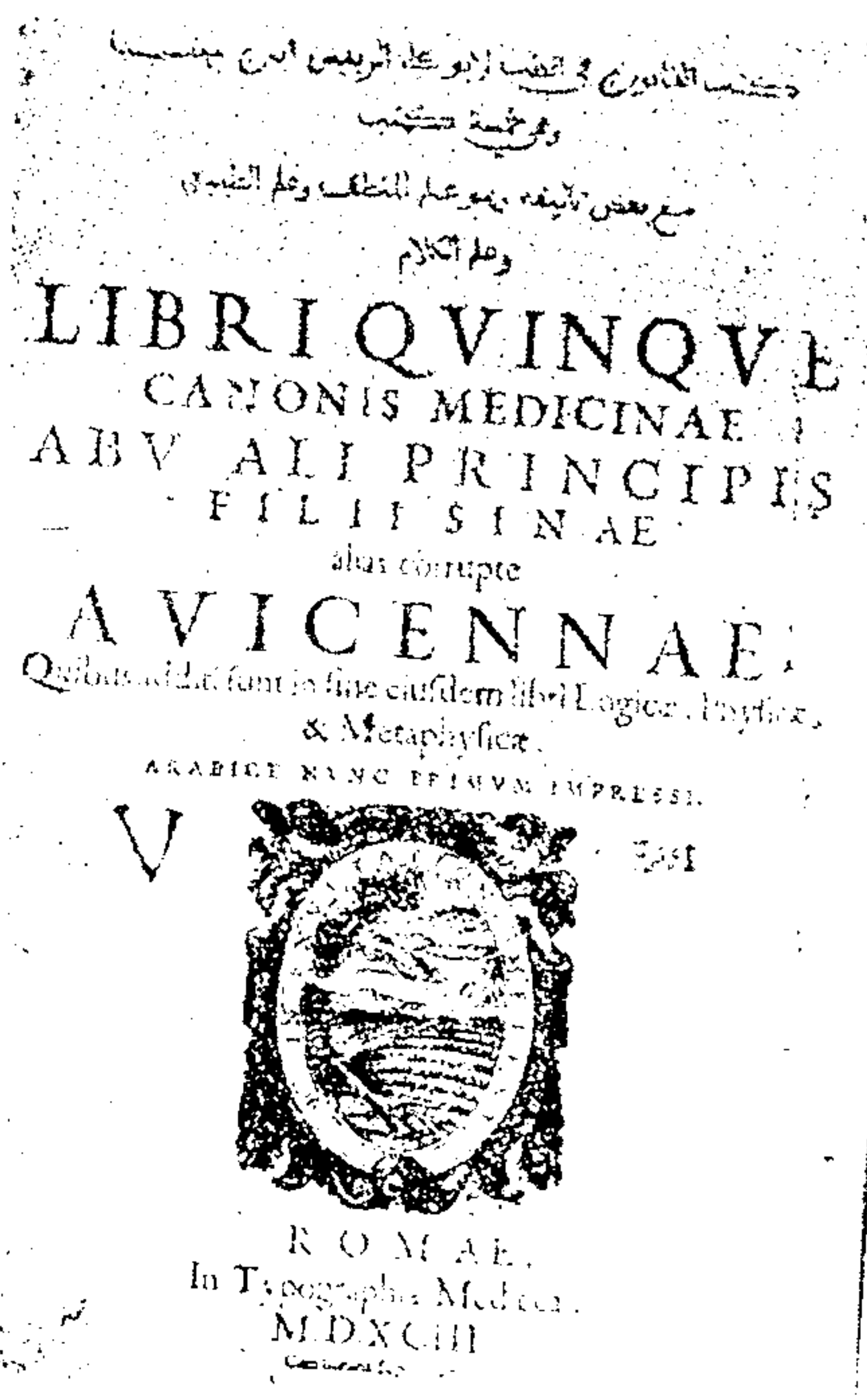
کتاب دوم در داروهای مفرد بترتیب حروف تهجی^۱ (در دو جمله) است .
جمله اول در قوانین طبیعی (در شش مقاله) ، جمله دوم در داروهای مفرد .
در این کتاب شیخ تقریباً تمام داروهای حیوانی و گیاهی و معدنی با خواص و موارد استعمال آنها را آورده است و قسمت مربوط به گیاههای طبی مستعمله در بیماریهای کبد آن بسیار ممتاز میباشد . که با طب امروزی مطابقت تام دارد ، و ما ضمن مبحث مربوط به اصول تداوی آنها را تذکر خواهیم شد . در این کتاب ابن سینا قریب ۸۰ دارو (ساده) که قسمتی از آنها همان است ، که دیسکوریدوس و جالینوس در کتابهای خود آورده و طرق استعمال آنها را نیز بیان داشته اند ، میباشند . تعداد زیادی از داروها را که در کتب قدما نبوده شیخ بشخصه آورده است .

کتاب سوم در امراض جزئی اندامهای بدن آدمی از سر تا قدم و مشتمل بر بیست و دو فن که هر فن را مقاله یا مقالات متعددی است . در این کتاب شیخ بیماریهای سر و مغز و اعصاب و چشم و ضامم آن و گوش و بینی و دهان و زبان و حلق و لثه ها و سقف های دهان و لبها و ریتین و سینه و پستان و سری و معده و کبد و کیسه صفرا و طحال و امعاء و متعدد و کلیه ها و مثانه و آلات دفع ادرار و اعضاء تناسلی مرد و زن و بیماریهای دست و پا را شرح میدهد . که در حقیقت یک دوره کامل

۱- مقصود از داروهای مفرد که ترجمه آن بزبان فرانسوی (Matières médicales)

است و در اصطلاح قدما جمیع مواد آلی و غیر آلی موجود در طبیعت بوده است .

«علم الاسراض» می باشد. شیخ در این کتاب شاهکارهای دم نظیری دارد که ضمن بحث در باب مقام طبی و مباحث آتی متذکر خواهیم شد. با آنکه شیخ در کتاب اول از تشریح و وظائف الاعضاء بیان مطلب کرده، در این کتاب نیز قبل از ذکر اسراض هر عضو و جهاز از تشریح و وظائف الاعضاء آنها بحث نموده است.



شکل ۹۳ - کتاب پنجم قانون ابن سینا چاپ روم سال ۱۵۹۳ میلادی که با بعضی از مؤلفات دیگر شیخ در منطق و طبیعی و علم کلام همراه است.

کتاب چهارم قانون در زینت^۱ و بیماریهای که مخصوص به یک عضو نیست بدن ترتیب : فن اول در تبها^۲ (دو مقاله) ، فن دوم در تقدمة لمعرفة^۳ و احکام بحران (دو مقاله) ، فن سوم در اورام^۴ و بشور^۵ (سه مقاله) ، فن چهارم در تفرق اتصال^۶ غیر از شکستگی و جا انداختن (چهار مقاله) ، فن پنجم در شکسته بندی (سه مقاله) ، فن ششم مختصری در سموم (پنج مقاله) ، فن هفتم مختصری در باب زینت (چهار مقاله) .

کتاب پنجم در داروهای مرکب که قرابادین^۷ است و مشتمل بر چند مقاله و دو جمله است : مقاله ای در احتیاج به داروهای مرکب ، جمله اول در مرکبات مرتبه در قرابادین و مشتمل بر دوازده مقاله ، جمله دوم در قرابادین در داروهای مجربه در هر یک از امراض . بطور خلاصه کتاب پنجم در داروهای مرکب از قبیل حب ها و معجون ها و گردها و شربت ها و روغن ها و شیاف ها و قرص ها و تریاق ها و مالدنیها و لعوقها^۸ و شرابها و سایر ترکیبات داروئی و داروهای مرکب و مجرب مربوط به یک یک امراض است .

۱- مقصود از زینت در اصطلاح قدما برطرف کردن لکه، صورت و رنگ سو و ناخن و

بلند کردن گیسو و اشال آنها بوده که میتوان در اصطلاح امروزی در زبان فرانسوی به Cosmétique تعبیر نمود .

۲- حمیات = Les Fièvres

۳- Pronostic.

۴- Les Inflammations.

۵- Les Eruption Cutanées.

۶- مقصود از تفرق اتصال در طب باز شدن نسوج است .

۷- اقربادین = اقربادین - مجموعه دستورهای تهیه ادویه طبی یا علم به ماهیت

ادویه مفرد و مرکب است .

۸- Antidote.

۹- Loock.

شکل ۵۰ - پشت جلد قانون ابن سینا
ترجمه لاتین چاپ وینز سال ۱۵۰۷
میلادی ده سال ۱۹۶۰ از روی نسخه
اصلی در هیدلشیم (Hildesheim) آلمان
اوست شده است.



شکل ۵۱ صفحه اول قانون چاپ تهران
۱۲۹۵ قمری چاپ سنگی که به سرپرستی
سیرزا سید رضی حکیمباشی نظام و
مباشرت سیرزا غلامعلی شامو
صدرالاصبانه و بخط سیرزا محمدعلی
طهرانی طبیب نظام تهیه گردیده
است.

اندای قانون چنین است: و بعد فقد التمس منی بعض خدایان و من بلزمتی

اسعافه بما یسمح به وسعی ان اصنف فی الطب کتاباً شتملاً علی قوانینہ الکلیہ والجزئیہ
اشتمالاً یجمع الی الشرح الاختصار، والی ایفاء الاکثر حقہ من البیان الایجاز، فاسعفته
بذلك و رایت ان اتکلم : اولاً فی الاسور العامہ الکلیہ فی کلا قسمی الطب اعنی
القسم النظری و القسم العملی، ثم بعد ذلك اتکلم فی کلیات احکام قوی
الادویہ المفردہ ثم فی جزئیاتہا، ثم بعد ذلك فی الامراض الواقعہ بعضو
عضو...».

آخر کتاب : . . . ذکر الاوزان و المکیال من کناش یوحنا بن-
سرافیون... ثلثه قراریط کل قیراط اربعة شعیرات الثلثا بولوی تسعة قراریط
القوابوس اوقیة و نصف القوابوسین ثلث اواق ثمانیة او بولوی اربعة و
عشرین قیراط .

عمده زیادی از اطباء و دانشمندان شروحي بر قانون و قسمتهای مختلفه آن
نگاشته اند که از شروح و حواشی بر سایر کتب و آثار طبی تمدن اسلامی زیادتر
است. این مطلب بسیار روشن میباشد، چرا که طبق گفته جوزجانی قانون توسط شیخ
در دوران زندگیش تدریس میگرددیده و همانطور که قبلاً آمد کتاب معتبر درسی طبی
مکاتب شرق و غرب بوده است، بنابراین بدیهی است همه بدین امر اشتیاق فراوان داشتند.
علاوه بر شروحي که اختصاصاً بر قانون نوشته شده و بصورت کتاب درآمده، عمده
از مدرسين قانون ضمن تدریس حواشی بر قانون تدریسی خود نگاشته اند، نه در بسیاری
از نسخ چاپی قانون دیده میشود.

شروح قانون و قسمتهای مختلفه آن - اکنون شروح عمده و معتبری که بر
قانون نوشته شده است بترتیب تاریخ فهرست وار متذکر میگرددیم :

(۱) چنین بنظر میرسد اول دفعه ابو عبید عبد الواحد جوزجانی تفسیری بر

مشکلات قانون نگاشته (طبق گفته صاحب تئمه صوان الحکمه) :

۱- شرح علی بن رضوان (متوفی

بسال ۴۶۰ هجری قمری) :

۳- فخرالدین رازی (قرن ششم) :

۴- شرح علاء الدین ابوالحسن

علی بن القاصی نفیس الدین

ابن الحزم القرشی معروف به «ابن

النفیس» (متوفی بسال ۶۸۷ هجری

قمری) . بنام «الموجز القانون

Liber ca

nonis Anicenne reuſus ⁊

ab omni errore mēdaq3

purgatus summaq3

cum diligētia

Impressus.

Cum priuilegio

شکل ۶-۹- پشت جلد قانون ابن سینا ترجمه

لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷

۵- شرح ابراهیم علی بن محمد السملی القطب المصری (قرن هفتم) :

۶- شرح ابی الفضائل محمد بن ناسور الخونجی (الخنجی) (متوفی

بسال ۶۴۶ هجری) : ۷- شرح یعقوب بن اسحاق السامری (قرن

هشتم) : ۸- شرح محمود بن مسعود بن المصلح الشیرازی معروف به

قطب الدین شیرازی (متوفی بسال ۷۱۰ هجری) بنام «التحفة السعدیه»- این شرح

در بیان اطباء قدیم معروفترین و بهترین شرح قانون بوده که عموم طالبان علم طب

از آن استفاده می نمودند : ۹- شرح سدیدالدین الکاظمی (شرح کلیات قانون-

متوفی بسال ۷۴۵ هجری) : ۱۰- شرح محمد بن عبداللہ الاقرائی (قرن

هشتم) : ۱۱- شرح محمد بن محمود الاسلمی (متوفی بسال ۷۵۳ هجری) : ۱۲- شرح

علی بن عبداللہ مشهور به زین العرب المصری (متوفی بسال ۷۷۰ هجری) : ۱۳- حاشیه بر قانون

توسط فیاء الدین بن بهاء الدین الشجاعی : ۱۴- شرح حکیم علی الجیلانی (قرن دهم) :

(۱۵) شرح برحمیات (تبها) توسط اسحاق خان بن اسماعیل خان دهلوی (قرن دوازدهم) بنام « غایة الفهوم فی تدبیر المحموم » . (۱۶) شرح کلیات قانون از مسیح الملک (حکیم شفقانی خان بن حکیم عبدالشافی خان) .

باز برای آنکه مقام رفیع قانون ابن سینا در طب اسلامی و جهانی مشهود گردد، اضافه می‌نمائیم: که عده‌ای از اطباء و دانشمندان بر قانون حواشی و شروحاتی نوشته‌اند بمانند: (۱) شرح نجم الدین ابوالعباس احمد ابن ابی الفضل الطیب معروف به ابن العالمه (متوفی بسال ۶۵۲ هجری) ؛ (۲) شرح عبدالعزیز بن عبداللہ الجیلی ؛ (۳) شرح امین الدوله الحکیم ابوالفرج یعقوب بن الطیب الکرکی - المسیحی معروف به ابن القف (متوفی بسال ۶۸۵ هجری) مشهور به شرح ابن قف مسیحی ؛ (۴) بهترین ملخص قانون توسط ابن النفیس سابق الذکر چنانکه آمد بنام « الموجز القانون » میباشد که بسال ۱۸۲۸ میلادی در کلمکتہ بچاپ رسیده است . قانون را ژرار دو کرسن و الپاگوس^۱ به لاتینی ترجمه نموده و هریک چندین بار طبع شده . بعلاوه اجزاء آن نیز جداگانه بچاپ رسیده و همین ترجمه است که قانون را قریب شش قرن در اروپا سلاک تعالیم طبی قرار داده است .

تلخیص بر قانون - عده‌ای از اطباء و دانشمندان قانون را مختصر و تلخیص نموده بدین ترتیب: (۱) محمود بن عمر الجغمینی (= چغمینی متوفی ، بسال ۷۴۵ هجری) تحت عنوان « قانونچه » (القانونچی فی الطب) ؛ (۲) علی بن النفیس القرشی تحت عنوان « الموجز » ؛ (۳) محمد بن یوسف الایلاقی (متوفی بسال ۷۶۰ هجری) به نام « الفصول الایلاقیه » ؛ (۴) هبة الله بن جسیع الاسرائیلی (متوفی بسال ۵۹۴ هجری) تحت عنوان « التشریح المکنون فی تنقیح القانون » ؛ (۵) ابوسعید بن السرور الاسرائیلی السامری العسقلانی بنام « خلاصة القانون » ؛ (۶) ابوعلی محمد بن یوسف بن شرف الدین به نام « مختصر القانون » . (برای اطلاع بیشتر

رجوع شود به «کشف الظنون» تألیف سلا کاتب چلبی حاجی خلیفه و «آثار و رسالات و مقالات شادروان سعید نفیسی» در باره ابن سینا و «مولفات ابن سینا» تألیف قنواتی و «بر ثلمان» و «جشن نامه ابن سینا» تألیف دکتر ذبیح الله صفا و «فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا» تألیف دکتر یحیی مهدوی و «مولفات مصنفات ابن سینا» در دوره های مجله جهان پزشکی تألیف نگارنده).

نسخ خطی متعدد از قانون و یا اجزاء و کتابهای آن در کتابخانه جهان و ایران و کتابخانه های شخصی موجود است. این مطلب بسیار طبیعی است، چرا که کتابی ده قریب شش قرن در اروپا و ده قرن در مشرق زمین کتاب درسی طلاب علم طب بوده، قطعی است عشاق فراوان داشته که هر طالب چه شاگرد و چه مدرس مایل بوده که یک نسخه از آن داشته باشند. بدین جهت برخلاف حاوی و منصوری (و بسیار از مولفات طبی رازی) و سلکی اهوازی نسخ خطی فراوان از قانون در کتابخانه ها دیده میشود. ایضا شروح و حواشی قانون در اغلب کتابخانه های عالم و کتابخانه های خصوصی موجود است.

علاوه بر آنکه نسخ خطی قانون در کتابخانه ها موجود است، عده ای از اطباء و دانشمندان شیخ شروح و حواشی بر قانون و قسمتهای مختلفه آن نگاشته اند و این شروح و حواشی از دوران شیخ شروع گردیده و تا قرون اخیر امتداد داشته، چرا که قانون در زمان شیخ توسط خود او تدریس گردیده است. از آن گذشته مدرسین قانون هر یک بسهم خود ضمن تدریس به ذوق و سلیقه خود نکات و یادداشت هایی نموده اند. اکنون در بعضی از نسخ خطی و ایضا قانون های چاپی در حاشیه آن ها یادداشت هایی دیده میشود، که حاوی از آن است که کتاب تدریس گردیده و مدرس در حاشیه آن مطالبی نوشته است.

چنانکه آمد نسخ خطی فراوان در کتابخانه های جهان و شخصی موجود میباشد. در کتابخانه ملی ملک نیز چند نسخه خطی قانون موجود است، که قدیم ترین آن

به شماره . . . ۵ ثبت و کتابت آن بسال ۵۹۱ هجری (یکصد و شصت و چهار سال پس از مرگ ابن سینا) است . ایضاً نسخه دیگر قانون بشماره ۵۶۲ که تاریخ کتابت آن ۶۸۰ هجری است . کاتب شمس الدین محمد مرقندیانی است . این نسخه در ۴۴ برگ ۳۵ سطری به خط نسخ که ورق اول آن نو نویسی است . در آخر صفحه مهر صدرالاطباء و یادداشت وی با خط نسخ میباشد . در صفحه اول کتاب در گوشه پائین رقم رفته است : « من مستملکات الاحقر غلام علی سنه ۱۳۰۲ با مهر صدرالاطباء » . ذیل این نوشته حاج حسین آقا ملک یادداشت کرده است : « گمان میرود بلکه ظن به یقین است که این کتاب اولین کتابی است که با نسخه اصل که بقلم بوعلی - سینا نوشته شده باقی و در دسترس است - نه دیده شده و نه شنیده - حرره الحسین - ملک التجار بتاريخ ۲۹/۱۲/۱۳۱۸ شمسی » . آقای دکتر محمد شهراد شاگرد مرحوم صدرالاطباء به بنده (دکتر شهراد) گفتند ، که این نسخه قانون چاپ سنگی تهران که توسط مرحوم صدرالاطباء بچاپ رسیده و تصحیحات لازمه را در نسخه چاپی نموده و شیخ بهائی نسخه اصل را سجل کرده است ، که این قانون اندکی پس از مرگ شیخ نوشته است . بطور خلاصه در کتابخانه ملی ملک مجموعاً دوازده نسخه خطی قانون که دو عدد آنها کامل (یعنی هر پنج کتاب را دارا است) و ده عدد دیگر قسمتهائی از قانون میباشد . ترجمه قانون بزبان لاتینی توسط ژرار دوس کرمونسیس^۱ (ژرار دو کرمین) بعمل آمده است ، که این ترجمه چنانکه آمد اساس چاپهای لاتین قانون میباشد . ایضا قانون بزبان عبری توسط یوسف لورکی^۲ ترجمه و در ناپل بسال ۱۴۹۱ میلادی بچاپ رسیده است .

ترجمه فارسی کلیات قانون توسط ملافتح اله بن فخرالدین شیرازی بسال ۱۳۰۶ در لکهنو چاپ شده است .

۱ - Gterardus Cremonensis.

۲ - Yoseph Lorki.

قسمتهای مختلفه قانون نیز به زبانهای مختلفه ترجمه و تشریح گردیده است که اگر بخواهیم به ذکر تمام آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد.



شکل ۹۷ - صفحه اول کتاب قانون - ترجمه عبری (نسخه خطی کتابخانه
بولونی ایتالیا - نقل از کتاب تاریخ طب تألیف ا. کامتیلیونی ایتالیائی).

ترجمه روسی قانون بسال ۱۹۶۰ در شهر تاشکند و ترجمه انگلیسی کلیات
قانون توسط دکتر مظهور شاه در ۹۹ و صفحه قطع وزیری به سال ۱۹۶۶ میلادی در کراچی
(پاکستان) به چاپ رسیده است.

چاپهای قانون - قانون مکرر بیچاپ رسیده است . اول دفعه در شهر رم کتاب قانون با کتاب نجات ابن سینا در دو مجله بسال ۱۵۹۳ بیچاپ رسیده ده در دو قسمت است : قسمت اول شامل کتاب اول تا سوم و قسمت دوم شامل کتابهای چهارم و پنجم است . پس از آن چاپهای دیگر بترتیب در سال ۱۲۹۰ هجری در قاهره و سال ۱۲۹۴ هجری در بولاق و سال ۱۲۹۶ در تهران و سال ۱۳۰۷ و ۱۳۲۴ هجری در لکنه و سال ۱۹۰۵ میلادی با شرح فارسی آن در لاهور و کتاب چهارم با شرح فارسی در سالهای ۱۲۷۴ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۸ در لکنه بیچاپ رسیده است .

طبع تهران بقطع رحلی بزرگ و چاپ سنگی بهمت مرحوم سید رضی خان - طباطبائی سمنانی حکیمباشی کل نظام با مقابله و تصحیح مرحوم غلامعلی شاملو - صدراطبا خراسانی و بخط میرزا محمدعلی طبیب نظام و محمد حسین گلپایگانی در هفتصد و هشتاد و سه صفحه در تهران چاپ شده است و بنظر میرسد یکی از چاپهای خوب (تقریباً غلط) قانون باشد .

ترجمه لاتین قانون قریب سی مرتبه در اروپا چاپ شده ، که اساس این چاپها ترجمه ژرار دو کرمن^۱ است .

در خاتمه این محبت متذکر میگردیم که با مطالعه قانون (و در صورت امکان شروح و تلخیص و ترجمه ها) میتوان پی با اهمیت کتاب و نبوغ شیخ برد و این امر خواهی نخواهی روزی باید توسط دانشمندان و محققان ایرانی جامه عمل بخود بپوشد . انشاء اله تعالی .

۴۶ .. القصیده العینیه - که شرح آن ضمن اشعار تازی شیخ گذشت . در اینجا فقط متذکر میگردیم که این قصیده در جهان قریب ده مرتبه بیچاپ رسیده و بیش از بیست شرح بر آن نگاشته شده و ترجمه آن به فارسی توسط حاج سلاهادی سبزواری در اسرارالحکم و ایضا در جشن نامه ابن سینا و بفرانسه توسط بارن کارادوو^۲ در جلد

۱ - Geraard de Crémone.

۲ - Baron Carra de Vaux.

چهارم (روزنامه آسیائی) و به انگلیسی توسط آربری^۱ بسال ۱۹۵۲ و به ترکی توسط حریمی بعمل آمده است .

۴۷ - قوانین و معالجات طبیه - عنوان بالا در بعضی از فهرست ها ضمن آثار شیخ آمده و بنظر میرسد مشکوک باشد .

۴۸ - القوی الطبیعیه (مقاله فی ...) - این مقاله بزبان عربی است که شیخ آنرا برای ابوسعید یماسی نوشته چنانکه در رساله سرگذشت آمده است .

۴۹ - القولنج (کتاب ...) - این کتاب بزبان عربی و چنانکه از اسم کتاب مستفاد میگردد در باب قولنج^۲ است . نسخ خطی چند از آن در کتابخانه های جهان و ایران وجود دارد و از آثار مسلم شیخ است . این کتاب در سه مقاله است بدین شرح : فی تشریح الاسعاء و منافعها ؛ فی تعریف ماهیه القولنج و اقسامه و اسبابها و علامات کل قسم منها ؛ فی تدبیر اصحاب القولنج و علاجهم و حفظهم .

۵۰ - القوی الاربعه - این رساله بزبان عربی است که ضمن آثار شیخ در بعضی فهرست ها ثبت گردیده .

۵۱ - القوی الانسانیه و ادراکاتها - این رساله بزبان عربی است و آنرا منسوب به شیخ دانسته اند ؟ که در تسع رسائل بیچاپ رسیده است .

۵۲ - قوی الجسمانیه (رساله فی ...) - این رساله بزبان عربی و در فهرست کتب اهدائی آقای سید محمد مشکوة به دانشگاه آمده و انتساب آن به شیخ مشکوک می باشد .

۵۳ - ماهیه المجزون والکدر - احتمال دارد این کتاب (یا رساله) که در فهرست ها آمده است همان رساله « الحزن و اسبابه » باشد .

۵۴ - ما یدفع ضرر الاغذیه (رساله فی ...) - این کتاب (یا رساله) نیز در

۱ - Arberry.

۲ - Colique.

فهرست آثار شیخ آمده و احتمال قوی دارد که همان کتاب « دفع المضار الکلیه - عن الابدان الانسانیه بتدارك انواع خطاءالتدبیر » باشد.

۵۵ - مايدفع ضرر الاغذیه (فی...) - این رساله به عربی و احتمال دارد رساله « دفع المضار الکلیه » باشد و از آثار مشکوک شیخ است.

۵۶ - مسائل حنین (تعالیق مسائل حنین ، تعالیق علی مسائل حنین ، شرح مسائل حنین بن اسحق) - این رساله بزبان عربی و شرح تعلیقه و جواب شیخ بر بعضی مسائل طبی حنین بن اسحق عبادی است.

نسخ چندی از آن در کتابخانه های دنیا وجود دارد.

۵۷ - مسائل عدة طبیه - این رساله از آثار مشکوک شیخ میباشد.

۵۸ - المسائل المعدوده فی الطب - این رساله به عربی است و در بعضی کتابخانه ها موجود است و احتمال دارد با رساله مسائل عدة طبیه یکی باشد و از آثار مشکوک شیخ است.

۵۹ - منافع الاعضاء - این رساله به عربی و چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد، در فیزیولوژی و در بعضی کتابخانه ها نسخی از آن موجود است. صحت انتساب آن به شیخ مسلم نیست. احتمال دارد قسمتی از یکی از آثار شیخ باشد.

۶۰ - مقادیر الشربات فی الادویه المفردة (وضماریها) - این کتاب بزبان عربی و در باب مقادیر و میزان خوراک ادویه مفرد است. نسخه ای از آن در کتابخانه برلین موجود است. رساله بالا از آثار مسلم شیخ است.

۶۱ - الموت والحياة - نام این رساله در بعضی از فهرست ها آمده و بنظر میرسد منسوب به شیخ باشد.

۶۲ - النبض (مقاله فی... ، علم النبض ، رگ شناسی ، نبضیه ، دانش رگ) - این رساله بزبان پارسی و چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد درباره نبض و شناسائی رگ است. رساله ایست مختصر که از نظر ارج و مقام طبی بسیار ارزنده و از

آثار مسلم شیخ است. نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه‌های دنیا و ایران موجود است. بعلاوه بسال ۱۳۱۷ (بیادگار جشن گشایش دبیرستان پهلوی بروجرد) و بسال ۱۳۳۰ (یادگار جشن هزاره ابوعلی سینا) ضمن انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۱۱) با مقدمه و حواشی و تصحیح آقای سید محمد مشکوة در تهران چاپ رسیده است.

ابتدای کتاب: سپاس سرآفریدگار را. - و ستایش سرو را و درود بر پیغمبر گزیده و اهل بیت - و یاران او. فرمان (خداوند ملک عادل سید منصور مظفر) عضدالدین - علاءالدوله و قاهرالاسمه - و تاج‌الملک ابو جعفر حسام امیرالمومنین شرم‌الله مشوا - بمن آمدند اندر باب دانش رگ کتابی دین جامع، نه همه اصلها اندر وی بود بتفصیل. پس فرمان را پیش گرفتم باندازه طاقت و دانش خویش و این کتاب را بزبان پارسی چنانکه فرمان بود و بر توفیق ایزد معونت دردم و از وی یاری خواستم. امیدوارم نه بدولت چنین (خداوند) توفیق یاری یابم.

آخر کتاب: «... و خشم - نبض را عظیم - و بلند و سریع و متواتر گرداند و غم نبض را صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی گرداند. و هرچه بمقاجا رسد نبض را سریع و لرزان کند. اکنون این اصلها کلی است اندر علم نبض نه حکیمان گفته‌اند و اما نبض (بیماران) و بیماریها شاید گفتن بتفصیل. انشاءالله تعالی». این کتاب مشتمل بر نه فصل است: فصل اول: اندر (همه) اصلهائی نه باول بیاید دانست و...: فصل دوم: در بیان تحلیل بدن و سبب حیوة برخی حیوانات در حالی نه مدتی تغذیه کنند و...: فصل سوم: در بیان اینکه دل بمنزله شریان همه تن است و شریان هر عضو بمنزله دل آن عضو است و...: فصل چهارم: در بیان اینکه همواره بین حرارت انقباض و انبساط سکونی فاصله است: فصل پنجم: گفتار در اندازه حرارت و تعریف نبض و اقسامی نه از آن پدید آید و...: فصل ششم: بحث در استواء و اختلاف و بحث در باب نظام و عدم نظام و جنبش و وزن و زمان حرارت...: فصل هفتم:

گفتار در نبض مستوی و مختلف و ؛ فصل هشتم : اقسام نبض مرکب که نامهای مخصوص دارد و ... ؛ فصل نهم در سببهای نبض ...

در این رساله تعداد زیادی اصطلاحات پزشکی دیده میشود که شیخ معادلهای پارسی آنرا آورده و ما ضمن بحث مربوط به واژه‌های پزشکی آنها را قبلاً متذکر گردیدیم. رساله بالا یکی از مهمترین مولفات شیخ است. امیدواریم در بحث مربوط به مقام طبی شیخ از اقسام نبض که در این رساله ذکر نموده است، متذکر گردیم. ۶۳ - الهندبا (رساله فی ...) - این رساله بزبان عربی و در باب کاسنی و موارد استعمال آن و از آثار مسلم شیخ میباشد که از ابتدا تا انتها در باب خواص آب کاسنی و موارد و زمان استعمال و سایر مختصات مربوط بدان بحث نموده است. نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و ایران موجود و در استانبول توسط آقای دکتر سهیل انور بیچاپ رسیده است.

رسالات طبی مذکور در صحائف بالا که تعدادی از آنها مسلماً از شیخ و تعدادی منسوب (یا مشکوک) به وی میباشد، باضافه تعداد زیادی آثار و رسالات طبی دیگر که در فهرست‌ها و تراجم احوال به شیخ نسبت داده‌اند و عموماً یا قسمتی از آثار شیخ است، یا آنکه افرادی رسالات را تألیف نموده و بنام شیخ انتشار داده‌اند، که تا آنجا که مقدور بود درین مبحث آمد.

م - مقام شیخ در طب - برای شناسائی مقام شیخ در طب باید آثار طبی وی مورد مطالعه قرار گیرد تا حق مطلب ادا شود. بنظر این جانب میرسد که برای این امر تنها یک فرد یا یک محقق نخواهد توانست مطالعه تمام آثار وی را عهده‌دار شود. برای تحقیق در این باره باید عده‌ای از محققان و دانشمندان اقدام نمایند، تا آنکه مقام طبی شیخ کما هو حق و ینبغی واضح و آشکار گردد. از طرفی لازم به تذکر است که برای نیل به منظور بالا بهترین راه مطالعه کتاب قانون شیخ است که قطعاً جمیع نظرات و شاهکارها طبی وی در این کتاب میباشد و برای این اسرالیان در از وقت لازم که بتوان حقیقه

فهمید استاد چه گفته و در هزار سال قبل عقاید و نظرات پزشکی وی چه بوده است ؟ بدین مناسبت در این مبحث کوشش شده است تا آنجا که مقدور و میسر بود از کتاب قانون استفاده گردد .

مقدمه متذکر میگردیم که شیخ تابع مکتب یونانیان بوده و بمانند طبری و رازی و احوازی طب را بیشتر از کتب استادان یونانی اقتباس نموده ، منتهی باید گفت که بسیاری مطالب بر نظرات پزشکان یونانی اضافه نموده و آنها را به صورت جدیدی در آورده است .

بقراط و عده ای از پزشکان قبل از ابن سینا بیماری را یک نوع عنصر خارجی مستقل می دانستند . نه گاه و بیگاه بدن را مورد حمله قرار میداده و چون بدن مرکب از اعضاء و رطوبات و نیروی حیاتی است ، در برابر آن به مبارزه و دفاع برخاسته و نتیجه این مبارزه تندرستی و حیات و یا ناخوش و یا بالاخره مرگ میباشد . ابن سینا نیز بر همین نظریه بوده ، منتهی بر آن نظرات خود را اضافه نموده است .

عمه طب از نظر شیخ - علم طب از نظر شیخ حفظ سلامتی است و نه درمان بیماریها . وی طب را بدو شعبه بزرگ تقسیم نموده است : طب نظری و طب عملی . ایضا بیماریها را بر حسب ضایعات اعضاء مختلفه و رطوبات بدن تقسیم بندی نموده است .

شیخ بیماریها را بدو دسته تقسیم می نماید :

۱ - بیماریهای داخلی ؛ ۲ - بیماریهای خارجی .

درباره بیماریهای خارجی او معتقد بوده که این دسته ارتباط زیادی با رطوبات و فعل و انفعالات بدن ندارند ، لافی است که عوارض خارجی بر طرف گردند تا نتیجه بیماری مرتفع شود . در مورد بیماریهای داخلی شیخ به رطوبات و ضایعات عضوی بسیار اهمیت میدهد و آنها را نتیجه اختلال در اعضاء و تغییرات حاصله در رطوبات

بدن میداند . باید گفت که در اینجاست که ابن سینا از استادان یونانی جداگشته و بیماری را عنصر مستقل خاصی نمیداند .

گرچه ابن سینا پس از بقراط و جالینوس بوده و از نظر تاریخ طب عده‌ای از سولفان ویرا شاگرد دو استاد مذکور در بالا میدانند ، ولی باید دانست وی وراثی بر اثر استقلال فکری و ایراد و خرده گیری و انتقاد بر کتب استادان یونانی و اینکه تجربه و آزمایش را در طب بسیار معتبر دانسته ، توانستند دوره نوینی در طب پدید آورند ، که مدتها طب اسلامی ایرانی ملاک و مبنای طب اروپائی گردد ، چرا که ابن سینا و دیگر پزشکان ایرانی طب یونانی را مرتب و بدان اضافات و ملحقاتی نموده و آنرا از صورت نظری خارج و طب عملی را ترتیب داده و اثر داروها را در طب از نظر وظائف الاعضاء و قرا با دین بسیار صحیح و با طریقه علمی بیادگار گذارده و بسیاری از داروها را در زمینه شیمی و ادویه شناسی در طب وارد ساخته‌اند .

در باره بسط افکار ابن سینا در طب همه معتقدند ، که اسری بسیار عظیم و معجزه آسا است . با مطالعه قانون شیخ و آثار جالینوس میتوان بحق و انصاف گفت : با آنکه ابن سینا وارث طب جالینوسی است اما از نظر مقام و رتبه در طب از جالینوس دست کمی ندارد .

اکنون در تمام دنیا محققان و دانش پژوهان مشغول تحقیق در افکار و عقاید پزشکی (مخصوصاً مطالب قانون) میباشند ، که جمیع جنبه‌های پزشکی و درمانی شیخ را دریابند ، مخصوصاً در شوروی این امر با منتهای دقت پی گیری میشود^۱ .

۱ - رجوع شود به صفحه ۵ ، مجلد دوم جشن نامه ابن سینا - خطابه‌های پروفیسور واسیلی نیکلایویچ ترنوسکی (Prof V. N. Ternovsky) عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی اتحاد جماهیر شوروی و استاد طب .

در کلیات - شیخ تابع مکاتب قبل از خود بوده بدین معنی که در باب چهار عنصر^۱ (اسطقس ، ارکان) (آب و خاک و باد و آتش) و چهار خلط^۲ بدن (بلغم و صفرا و خون و سودا) و مزاج (مزاج بلغمی و صفراوی و خونی و سوداوی یا مائیه خولیائی) و تولید و تقسیم اخلاط و مراحل مختلف هضم و قوای سه گانه^۳ (طبیعی و حیوانی و روانی)^۴ و سلامتی و توازن اخلاط و بیماری و عدم توازن اخلاط و تقسیم بندی بیماریها و امثال آن تقریباً همان عقاید یونانیان را داشت.

در تشریح - شیخ در کتاب قانون تشریح جمیع اعضاء را یک یک بیان میدارد.

با آنکه بعید بنظر میرسد که شیخ کالبد شکافی نموده باشد، اما در استخوان شناسی و عضله شناسی تقریباً همانند امروز یک یک قسمتهای آنها را شرح داده است.

۱ - این چهار عنصر را بزبان فرانسه Elements گویند که بر حسب عقیده قدما اصل و ریشه ساختمان نلیه اجسام بود که بعضیها مایه اصلی را آب و برخی هوا و دستدای خاک و عده ای آتش میدانستند. ایضاً در برابر چهار عنصر خلق (اخلاق - خو) که مربوط به ترشحات بدن آدمی بوده معتقد بودند.

۲ - اخلاط چهار گانه ترشحات بدن آدمی بوده که در حال تعادل مزاج را معتدل می نمود و شخصی نه مزاج معتدل داشته ، معتدل المزاج میگفتند. اخلاط را بزبان فرانسوی Humeurs گویند.

۳ - مقصود از قوای سه گانه قوای طبیعی (Facultés naturelles) و قوای حیوانی (Facultés animales) و قوای روانی (Facultés psychiques) است.

۴ - بشرح ایضاً اثر ستارگان و کواکب و فصول چهار گانه (بهار و تابستان و پاییز و زمستان) و مناطق (شرق و غرب و شمال و جنوب) و سنین مختلفه (کودکی یا طفولیت و نوجوانی و میان سالی یا عاقلی و پیری که به ترتیب بزبان فرانسوی Enfant و Adolescent و Adulte و Vieux می نامند) در مزاج آدمی مؤثری دانستند.

اما تشریح نعش آدمی در آن دوران بنظر آسان نمی آید ، ولی تشریح سیمون باب بوده ^۱ است .

موضوع تشریح بدن آدمی با علم به آنکه در آن دوران میسر نبوده است ، اما ابن سینا در تشریح چشم و وصف دقیق عضلات حدقه چشم ^۲ آنچه که گفته بانظرات امروزی توافق دارد ، مخصوصاً آنکه اهمیت عصب ^۳ چشم را دریافته است .

آقای یحیی رحیم اف نماینده شوروی در جشن هزاره ابن سینا در تاریخ پنجشنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ ضمن خطابه خود در باره « بعضی تعلیمات پزشکی حکیم ابوعلی سینا » چنین اظهار نظر نموده است : « ابوعلی سینا این دانشمند کبیر قرن یازدهم دانش پزشکی را از جهت علم تشریح نیز غنی ساخته است . ابوعلی اطلاعات دقیقی در باره بعضی از اعضاء انسانی میدهد . ابوعلی در علم تشریح نیز مانند علوم دیگر در جستجوی هدف روشنی است . وی پیدایش اعضاء را در ارتباط با لزوم آنها توضیح میدهد . ابوعلی علاوه بر توصیف تشریحی اعضاء وظائف این اعضاء را مختصراً نیز شرح میدهد . وی علم تشریح را بسی پیشرفت داد . نخستین توصیف درست عضلات چشم را ما از او میدانیم . تصور این نکته دشوار است که ابوعلی هرگز به تشریح جسد انسانی دست نزده باشد . کشفیات جالب او در رشد توضیح بیماریها دلیل بر تصور آن است که ابوعلی به کار تشریح جسد انسانی غالباً دست می زده است و این کار را محرمانه انجام میداده است » .

ابن سینا اولین دفعه درباره عصب سه شاخه ^۴ (سه قلو) در قانون مذكور گردیده است .

۱ - چنانکه در فصل مربوط به رازی بدان اشاره شد . از کسانی که تشریح سیمون نموده بود یوحنا پسر ما سویه است (عیون الانباء) .

۲ - Orbite.

۳ - Rétine.

۴ - Nerf trijumeau.

در وظائف الاعضاء - شیخ همانند پزشکان قبل از خود در قانون از فیزیولوژی اندامها سخن میراند و اطلاعات مربوط به این شعبه از علم پایه پزشکی را بیان میدارد. در باب مزاج - ابن سینا نیز همانند پزشکان سلف خود به مزاج عقیده مند بود. وی در قانون مزاج را چنین گفته است: هر ماده و جسم صاحب کیفیت و حالتی مخصوص بخود است که این حالت یا کیفیت معلول کمی و زیادی میزان و مقدار عناصر سازنده آن است. چنین کیفیت و حالت مزاج است. (قانون کتاب اول تعلیم سوم فی المزاجات).

ابن سینا مزاجهای (= امزجه) خونی^۴ (= دسوی) و صفراوی^۵ و سوداوی^۶ (= مالیخولیائی) و بلغمی^۷ که اولی را گرم و مرطوب و دومی را گرم و خشک و سومی را سرد و خشک و چهارمی را سرد و مرطوب میدانسته است.

شرح ایضا شیخ در قانون با نظری دیگر، به مزاج گرم و سرد و تر و خشک که آنها را مزاجهای ساده و مفرد میداند و مزاجهای دیگری نه مزاجهای ساده و مرکب می باشد. بیان مطلب میدارد.

بهر حال بطور کلی شیخ نه مزاج برای آدمی قائل بوده که یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل که دایرمدار همان حرارت و برودت و رطوبت و یبوست بوده است.

۱ - Temperament = Mélange dans les proportions données.

۲ - Elements.

۳ - ایضاً در اصطلاح طب قدیم مزاج نتیجه یا کیفیتی است که از فعل و انفعال

قوای فاعله یعنی حرارت و برودت و قوای منفعله یعنی رطوبت و یبوست حاصل میشود.

۴ - T. Sanguin.

۵ - T. bilieux.

۶ - T. atrabilaire = mélancolique.

۷ - T. phlegmateux.

امید است در مباحث آتی در باره مزاج بیشتر توضیح بدهیم .
 درباره نبض - شیخ را عقیده آن بود . که نبض یکک توازن و تناسب موسیقاری دارد . او گوید : « و ان للنّیض حرکة موسیقاریه » .

شیخ تشخیص بیماری را از نبض و تشخیص نوع نبض را از بیماری بیان داشته است . حکایت درمان خواهرزاده قابوس که ضمن درمانهایی که شیخ انجام داده نمونه ای از این امر میباشد .

شیخ قریب چهل نبض در قانون و رساله پاریسی رگ شناسی (رساله در نبض) متذکر گردیده که نام آنها را ضمن واژه های طبی متذکر گردیدیم .

چنانکه میدانیم و در ابتدای کتاب آمد ، جالینوس اهمیت گردش خون و زمان استراحت و نکات برجسته ای از آن را متذکر گردیده است .

ابن سینا خواص ضربان نبض و قدرت آنرا و عروق کوچک و سنگینی و طول نبض و نکات جدیدی را بر نظرات جالینوس اضافه نموده است .

در علم الامراض - اطلاعات شیخ در علم الامراض بسیار وسیع و دامل بوده . کتاب سوم و چهارم قانون در باب جمیع بیماریها از سرتا پا و بیماریهای مخصوص یکک یکک اعضاء میباشد . شیخ در این دو کتاب از تمام امراض تادوران خود با نظرات شخصی بیان مطلب می نماید .

در این دو کتاب جمیع بیماریهای داخلی و خارجی و شکستگی ها و در رفتگی ها و سرطان و امثال آنها را شرح میدهد ، که اگر بخواهیم نام یکک یکک بیماریها را متذکر گردیم مطلب بدرازا کشد . بطور خلاصه آنچه که در کتابهای طبی رازی و اغوازی و سایر پزشکان قبل از شیخ آمده وی نیز آورده است ، با این تفاوت که مطالب بنظر کاملتر میرسد .

بوعلی سینا در قانون از جذام^۱ بسیار مثال گفته و آنرا از داء الفیل^۲ تفکیک نموده

۱ - Lèpre

۲ - Eléphantiasis.

است. وی داء الفیل را سرطان پوست نام نهاده است.

درباره آسم^۱ - ابن سینا درباره این بیماری نظریه خطی داشته، اما مدتها پزشکان مغرب زمین علت آنرا بعث تشنج (اسپاسم^۲) عضلات تنفسی میدانستند، ولی اکنون ورم مخاط برنشها و وجود بدغم در مجاری تنفسی و زیاد شدن ترشحات بدغمی^۳ که باعث انسداد مجاری تنفسی گردیده، که بعضی اوقات آنها را مسدود می سازد، مورد نظر دانشمندان میباشد.

ابن سینا گوید: برای درمان آسم باید داروهای ملطف (لطیف کننده) و نضج دهنده به بیمار داد، بنحوی که ماده خشک نگردد و باعث غلظت آن نشود. ابن سینا در هزار سال قبل از مضار داروهای واگولی تیک^۴ و سمپاتومی تیک^۵ برخلاف آسم استفاده نمی کرده است.

۱- اکنون عده ای از پزشکان مغرب زمین علت آسم را از اسپاسم برنشها در درجه دوم و ورم مخاط برنشها و ترشحات بدغمی زیاد که باعث انسداد مجاری تنفسی می گردد، در درجه اول میدانند. بهر حال درباره این بیماری ابن سینا را شاگردانی است که تذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

در بیماری سل - در هزار سال قبل ابن سینا بدون داشتن وسائل پرتونگاری و اشعه مجهول از سل ربوی و سه مرحله ای نه این بیماری در بدن آدمی پدیدار مینماید. بحث می کند، که عینا با معلومات امروزی تقریباً هیچ اختلافی

۱ - Asthme.

۲ - Spasme.

۳ - Hypersecretion mucineuse. ۴ - Vagolytiques.

۵ - Sympathomimétiques.

ندارد. وی درمان سل را با مواد مأخوذ از تربانتین^۱ و مازو^۲ و گردو توصیه مینماید که هر سه این دارو ضد سل می باشند و تا چندی قبل نیز متداول بود.

ابن سینا در درمان اسهال آب پنیر و پنیر بز تجویز مینموده، یعنی همین عملی که امروز در باب داروهای ضد اسهال بر مبنای اسید لاکتیک^۳ مجری میگردد. از آن زمان شیخ تصور و فکر مخمر لاکتیک^۴ را داشته است.

بوعلی در باره بیماری های عمومی و همه گیری از هوا و آب و بانی صحبت می دارد و بر ضد بیماری ها دود دادن را توصیه می کند، بعبارة آخری از قر نطینه سخن میراند.

در مورد انتقال بعضی از بیماری ها ابن سینا آنرا از مادر به طفل میداند و عقیده اش همانند رازی است.

در بیماری های روانی و روان درمانی- شیخ را عقیده به تلقین^۵ بوده و درمانهای روانی را عموماً باین طریقه معمول میداشته است، که تعدادی از حکایات درمانی وی در صحایف قبل آمد.

بطور کلی ابن سینا بیماری های روحی را با بیماری بدن آدمی یا بهتر بیان داریم امور نفسی را با امور جنسی مربوط می داند. بشرح ایضاً رابطه بین اختلالات دستگاه گوارش و تأثیر آنها را در روحیات و تأثیر روحیات را در سلامت جسم میداند. وی در کتاب سوم قانون از بیماری های صرع و مرگ داذب و فالج و درد سر و هذیان و بیماری های مالیخولیائی و درمان آنها مشروحاً بحث مینماید.

در مورد درد عصب سه قلو^۶ - ابن سینا در مورد درد عصب سه قلو در قانون

۱- Trébentine.

۲-Noix de Galle.

۳-Acide lactique.

۴- Ferment lactique.

۵- Suggestion.

۶-Nevralgie du nerf Trijumeau

آورده است که «لقوه» یکنوع عارضه آنی است که در صورت بروز می‌کند و نتیجه آن کشانیده و سست شدن یکطرف صورت به وضع غیرطبیعی است و هیئت و شکل طبیعی صورت را تغییر میدهد و نظم لبهای بیمار را برهم میزند و پلکهای چشم هم از وضع خود خارج میگردند. سبب این مرض استرخاء و سست شدن یا تشنجی است که بر عضلات و پلکها و صورت عارض میگردد. اما لقوهای که در اثر استرخاء و سستی است این اثر را خواهد داشت که چون یکطرف صورت شل و سست شده طرف دیگر را از جای خود تکان داده و می‌دشاند تا آنطرف را سست و شل می‌کند و آنها را از وضع طبیعی خود منحرف مینماید و این اثر وقتی است که لقوه عارضه قوی باشد و اگر ضعیف بود و شدتی نداشته فقط همان یکطرف صورت سست و شل خواهد شد:

«اما لقوهای که از تشنج عارض می‌شود طرف دیگر را بطرف خود خواهد کشید»

«هر لقوهای که شش ماه بطول انجامد امید بعلاج آن کم است، بلکه امید به درمان آن نیست و بدانکه لقوه پیش آهنگ فوج است، بلکه تهدید به سکته می‌کند و باید در این باب در مورد بیمار تأمل و دقت کرد و دید که با لقوه حالات صرع و سکته هست یا نه؟»

«علامات آن عبارت است از آنکه مریض فقط از یک طرف دهان فوت کند و از یک طرف آب دهان بریزد و نتواند عوارا در دهان یا آب دهان خود را نگاه دارد و بعضی اوقات سردرد هم همراه است مخصوصاً اگر فشار آن تشنج باشد»

«اما علامات لقوه استرخائی آن است که حرکات صورت ضعیف شده و حواس آن مکرر میگردد و احساس شنش در اعضاء صورت بوده و در پوست شخص یک حالت

۱-Palalysie faciale.

۲-Parésie

نرسی دیده می‌شود و پلک پائین چشم رو بپائین می‌افتد و نیمی از پوست صورت زیر چانه که در محازات همان چشم است شل و آویزان میگردد:

« نشانه لقوه تشنجی آن است که حواس انسان کمتر مختل میشود و پوست پیشانی کشش داده شده بقسمی که اعصاب را از کار می‌اندازد و عضله صورت سخت و سفت خواهد شد و آن قسمت از صورت که مبتلی به لقوه شده بطرف گردن کشیده میشود و رطوبت دهان و بزاق کم خواهد شد و تمایل پوست بطرف گردن زیاد میشود و برگرداندن آن بجای خود بسیار مشکل خواهد شد. دیگر از علائم لقوه آن است بیمار در اعضای صورت خود احساس درد می‌کند و در پوست مریض آثار خشکی دیده میشود و اختلالات صورت زیاد میگردد».

ایضاً ابن سینا گوید: درمان لقوه استرخائی و تشنجی دو راه دارد.

« در درمان لقوه تشنجی باید حوصله بخرج داد و نباید داروهای مایه‌دنی بمانند ضمادها و روغن‌ها و خوردنی‌های گرم برای بیمار تجویز کرد. بیمار باید در اتاق تاریک استراحت نماید و حمام‌های مکرر و شراب برایش تجویز نمود»^۱

شیر مادر غذای کودک است. شیخ را عقیده آن بوده که شیرمادر بهترین غذای طفل است. اگر مادر شیر نداشته کودک را باید به دایه سپرد، منتهی شرائط ترضیع را تقریباً بمانند امروز در کتاب قانون ذکر می‌نماید.

ایضاً ابن سینا یکی از بنیان گزاران علم بیماری کودکان^۲ است و نکاتی که وی در قانون متذکر گردیده چه از دوران شیرخوارگی و چه ترضیع بوسیله دایه و

۱- شرح بالا از قانون ابن سیناست که چندی قبل همکار محترم آقای دکتر نصره الله عاملی از اینجانب خواسته بودند که تهیه و بایشان داده شد و در شماره ششم سال چهارم مجله طب عمومی سال ۱۳۴۴ صفحات ۲۹/۳۲۷ درج گردیده است.

پس از آن میتوان گفت تقریباً به مانند روش اسروزی است .

در ورزش و بهداشت و پیشگیری بیماری ها - شیخ معتقد بوده که ورزش یکی از ارکان مهم سلامت مزاج است و غریب آن است که ورزشهای مختلف را برای آدمی در سنین مختلف گفته و اثر ورزش را در سلامت آدمی بسیار خوب بیان نموده است .

ابن سینا از تربیت جسمی نظریه در قانون ذکر می نماید که یکی از مهمترین جهات تربیت آدمی وسلامت و تقویت اعضاء بدن است . وی خواب طبیعی واستنشاق هوای پاک و پاکیزگی جسم را برای سلامت بدن ضروری میدانند .

بوعبی در قانون در باب بهداشت و پیشگیری بیماری ها به تفصیل از بهداشت آب و مسکن و هوا و استحمام و شرائط بهداشتی در فصول وسنن مختلفه متذکر گردیده است .

شیخ بمانند قدما به هوای وبائی اعتقاد داشته و دستورهای برای احتراز از قرار گرفتن در مسیر باد از نظر جلوگیری از امراض تذکر میدهند . وی پرهیز از سکونت در مجاورت آبهای را که را توصیه نموده است .

ابن سینا در باره مسکن و انتخاب آن توصیه می نماید که باید آنها بنحوی باشد که آفتاب بدرون آن بتابد .

شیخ در قانون تصفیه آب را توصیه نموده ، چرا که ، اعتقاد داشته که سرایت بعضی از امراض از آب میباشد . وی دستور داده که آب را از صافی بگذرانند و یا آنکه آنرا بجوشانند .

در باره آب های معدنی - شیخ را عقیده آن بود که آبهای معدنی برای سلامت

۱- ورزشی در زبان تازی ریاضت است .

۲- مقصود هوا وبادهائی است که بیماریها را منتشر می نماید (Air Cholérique) .

آدمی بسیار مفید و در کتاب اول قانون اطلاعاتی در این باب و تصفیه آب در مواقع مسافرت گفته است.

در جراحی - آنچه که در قانون در باره جراحی مشاهده می شود میراثی است که شیخ از پزشکان سلف بدست آورده ، منتهی اصولاً شیخ به عقاید پزشکان قبل از خود خیلی کم اشاره نموده است .

اکنون من باب مثال نکات چندی در باره این شعبه از علم طب و اعمال جراحی و نظرات شیخ را متذکر میگردیم :

شیخ در بستن زخمها توصیه مینماید که آنها را قبل از بستن با شراب شستشو دهند^۱. در عمل سنگ مثانه ابن سینا برخلاف قدما که از راه عجان عمل می کردند و یا آنکه جدار مثانه را می شکافتند، سنگ را از گردن مثانه^۲ (عنق مثانه) انجام میداده است. بعلاوه وی برای بیرون آوردن سنگ مثانه آنرا در داخل مثانه خرد مینمود^۳. بشرح ایضاً در میل زدن مثانه^۴ از میلهائی که با چرم و فلز تهیه میگردیده استفاده نموده و آن را با قاتاطیر^۵ انجام می داده است. ایضاً شیخ توصیه مینماید که پس از عمل جراحی سنگ مثانه مواظبتهای لازم از زخم بعمل آید .

آقای رحیموف را اعتقاد آن است که شیخ اولین بار به بخیه اعصاب پرداخته است (جشن نامه ابن سینا مجلد دوم صفحه ۱۱۵)

بطور کلی دانش شیخ در شعبه جراحی کمتر از طب داخلی است و این مطلب از مطالعه قانون وی بخوبی مشهود میگردد ، ولی باید گفت در باره اعمال

۱- شاید شیخ ادريس طبيبی باشد که بمنظور ضد عفونی نمودن شراب را استعمال

کرده است (حسن نامه ابن سینا مجلد دوم صفحه ۱۱۵)

۲ - Périnée.

۳ - Col de la Vessie.

۴ - Lithotritie.

۵ - Cathéterisme.

۶ - Cathéter.

جراحی و درمان ، زخمها و شکستگی ها و در رفتگی ها و برداشتن غده ها و بطور خلاصه اعمال جراحی عیناً همانند رازی و اهواری نظر داشته . منتهی از آثار و مؤلفات وی (مخصوصاً قانون) چنین مستفاد میگردد که دو پزشک ایرانی ناسبرده از وی برتر بوده اند . (رجوع شود به ترجمه قصص و حکایات المرضی تألیف رازی ترجمه مؤلف کتاب انتشارات دانشگاه تهران شماره ۹۴ و سال ۳۴۳ شمسی) .

در شکسته بندی - شیخ در شکسته بندی از راه کشش استمدادی دردها و آنرا بحسرت کشش طویل المدت انجام میداده است . وی کوشش می نمود که بدون درد اعمال جراحی و شکسته بندی را باید انجام داد و بدین لحاظ از داروهای مختلف برای این منظور استفاده می نموده است .

در سرطان - موضوع قابل توجه و دقت آنکه اطباء ایرانی (مخصوصاً اهواری و پس از وی ابن سینا) عقیده آن بودند که باید غده سرطانی را در آن قسمت از بدن که چاق و بدان دسترسی است ، برداشت . این نظر عیناً در قانون منعکس است .

در اصول تداوی - ابن سینا جمیع معیومات آن زمان را در باب علم معالجه بیماری ها و اثر داروها را داشته . با این تفاوت که بر اثر نبوغ ذاتی خود بدان اضافاتی نموده است .

او گوید : « استعمال زیاد ادویه ممکن است خطرانی دربر داشته باشد (چنانکه اطباء امروز بدان معتقد می باشند) . تا آنجا که ممکن است با پرهیز و اجتناب از غذاهای مضره باید بیمار را تحت درمان قرار داد . اگر ممکن نشود با داروهای غذایی و اگر ممکن نشد با داروهای مفرد و عندالضروره با داروهای مرکب » .

کتاب دوم و کتاب پنجم قانون که در باب داروهای مفرد و مرکب است بسیار خواندنی میباشد ، که خواص یک یک داروها و گیاهها و سنگها و امثال آنها را با خواص یک یک اجزاء آنها بیان داشته و اکنون بسیاری از موضوعات مزبور تحت

مطالعه است و هر روز که افق معلومات طبی روشن تر و وسیع تر میگردد، بیشتر به اهمیت کتاب قانون پی برده میشود.

کتاب پنجم قانون یک دوره علم الادویه و داروسازی است. در این کتاب طرز تهیه قرصها و سرهمها و حبها و گردها و شربتها و امثال آنها را بسیار خوب از عهده برآمده است و مثل آن است که استاد در سر درس از آن صحبت مینماید یا بهترینان نمائیم شیخ داروساز بسیار لایقی بوده است. در باره تریاقها ویرا تریاقی است که بنام خود او معروف است، یعنی تریاق بوعلی سینا.

شیخ قریب . . ۸۰ قلم ادویه مفرد را بترتیب حروف تهجی در قانون آورده است که در شرح آنها ابتدا از ماهیت و نوع عالی و پست آنها و ایضاً اینکه آن دارو معدنی یا نباتی یا حیوانی است شرح میدهد.

ایضاً وی معتقد بوده که بیمار تنها به استعمال دارو نپردازد، بلکه با پرهیز و رژیم غذایی و حمام گرم و حمام آفتاب نیز باید خود را درمان نماید.

شیخ معتقد بوده که در تبهای گرم اگر بیمار کمرشود و اسهال صفراوی پیش آید کری زایل گردد، چرا که علت از بالا رفتن خلط صفراوی شده و با اسهال صفراوی دفع گردد و بالعکس؛ تب ربع^۱ بیماری صرع را بهبود زیاد میبخشد یا معالجه کند؛ اگر بپای شخص سالیخولیائی پیوک (رشته) پدید آید سالیخولیا بدان دفع شود. (نقل از مجلد دوم جشن نامه ابن سینا - خطابه شادروان دکتر عبدالله احمدیه صفحه ۴۸۷).

در داروشناسی و خواص داروها - ابن سینا در قانون ضمن وصف هر دارویی طرز تهیه و استعمال آنرا شرح میدهد. وی علاوه بر آنکه از خواص داروهای مذکور در کتب اطباء سلف اطلاع داشته، شخصاً نیز از خواص داروها و گیاهان زیادی بحث کرده است. وی در طبقه بندی داروها با مهارتی خاص داروهای ضد عفونی^۲ و مسخدر^۳

۱- Fièvre quarte.

۲- Matières antiseptiques.

۳- Médicaments narcotiques.

و مسکن^۱ و امثال آنها توجه نموده است. بشرح ایضاً در باره ادویه مرکبه در کتاب پنجم مطالبی بسیار ارزنده آورده است.

در باره خواص گیاهان داروئی - از شاهکارهای بسیار ارزنده شیخ در آثار و مؤلفاتش به خواص گیاهان داروئی مخصوصاً گیاهان صفاوی برخورد می‌نمائیم که بی‌اندازه معتبر میباشد و تا کنون ارزش داروئی خود را از دست نداده است.

این سینا در کتاب دوم قانون خود تعدادی از داروها (اعم از گیاهی و غیر گیاهی) برای درمان بیماریها و خواص طبی آنها را نام میبرد که قریب هفتصد و شصت قلم میباشد. بیشتر داروهای بالا از طبقه گیاهان است، که اگر بخواهیم بشرح همه آنها پردازیم یک کتاب مستقل خواهد شد. بنا براین اجباراً مطلب را به اختصار میپردازیم.

شیخ سعی بیغ نموده اند خواص آنها را مختصر و مفید بدون حشو و زوائد شرح دهد و از اطاله مطلب خودداری نموده است.

تعدادی از این داروهای صفاوی تا اینجا ده حوصله کتاب اجازه دهد در این مبحث آمده است.

۱) انبرباریس (= امیرباریس = زرشک = *Berberis Vulgaris* = *Berberis*) - در باره این گیاه، شیخ شرحی ممتع از خواص دفع صفرائی آن ذکر می‌کند. وی این گیاه (مقصود میوه آن است) برای دفع تشنگی و کمی اشتها و التهاب و ایضاً دفع خمار شراب استعمال و تجویز می‌نموده است. اکنون نیز ریشه و برگ و پوست آن نیز استعمال میگردد. پیشینیان از میوه آن شربت تهیه می‌نمودند که اکنون نیز متداول است. از این گیاه ماده عامله استخراج میگردد که بربرین^۲ است. این ماده دافع صفرا و ملین است و انقباض الیاف ماهیچه های صاف را زیاد

۱- Médicaments calmants, Sédatifs.

۲- Berberine.

می‌کند و در ورم و اختلالات کبدی و صفراوی مفید است^۱.

شیخ در قانون شرحی بنام قرص زرشک آورده که مرکب از گل سرخ و تخم خیار و رب السوس^۲ و تخم هندوانه و تخم کاسنی و محطکی^۳ و سنبل الطیب^۴ و عصاره غافث (= حشیشه الغافث)^۵ و ریوند و زعفران و ترنجبین^۶ بوده و آنرا برای دفع سده‌های جگر و طحال و تب‌های حاد و یرقان و ورم‌های معدی بکار می‌برد. و تا این اواخر در طب بعضی از کشورها توسط پزشکان استعمال می‌گردیده که بسیار مفید بوده است:

۲) بسفایج^۷ که از خانواده سرخس است و جوشانده ریشه آن مورد استعمال داشته است:

۳) پودنه (= فودنج = Mentha Pulegium = Pouliot) که دارای ماده عامله بنام پولگن (Pulegone) می‌باشد. شیخ آنرا برای تقویت معده و اسهال و رفع سوزش معدی و سکسکه^۸ (فواق) و بشرح ایضاً برای رفع استسقا و یرقان بصورت جوشانده و شربت استعمال مینموده است. تجارب اخیر نیز خواصی را که شیخ قائل بوده تأیید می‌نماید و در بیماران مبتلی به یرقان و ورم‌های کبدی و کیسه صفرا بکار برده می‌شود. شابرل^۹ تزریق داخل وریدی جوشانده این گیاه را در حیوان عمل کرده که ترشح صفرا را دویاسه برابر نموده است:

۱- تجاربی که اخیراً بر روی این میوه بعمل آمده توسط بوئن (Baugin) وری (Ray)

وژیلبر (Gilbert) می‌باشد.

۲- Reglisse.

۳- Mastic.

۴- Valériane.

۵- Eupatoire

۶- Rhubarbe.

۷- Manne de Hedysarum Alhagi.

۸- Polypode.

۹- Hoquet.

۱۰- Chabrol.

۴) ترشک (= حماض = Oseille) که دارای آسید اکسالیک می باشد و از داروهای دافع صفراست :

۵) ترتیزک (جر جیر = Cresson) که خواص دفع صفرا را دارد :

۶) تمر هندی (= Tamarin indien = Tamarindus indica) که میوه آن مصرف میگردیده و اکنون نیز بسیار متداول است. ابن سینا آنرا مقوی قلب و سعه و ملین و مسهل و مسکن قی های صراوی و اخلاط گرم میدانسته، بعلاوه برای رفع عطش و ایضاً در بیماریهای پوستی مصرف میکرده است. اخیراً خواص این گیاه مورد توجه داروشناسان جهان قرار گرفته که در بیماریهای کبد و کیسه صفرا از عصاره آن استفاده میگردد که تحریک کننده عضلات صراوی (کولا گوک)^۱ و مترشح صفرا (کولر تییک)^۲ محسوب میگردد :

۷) رازیانه (= رازیانج = Fenouil) از داروهای مفید صراوی و کبدی ؛

۸) رازک (ابن سینا آنرا بنام لبلاب آورده است = Houblon = Humulus Lupulus) که از ادویه بسیار مفید کبدی است ؛

۹) روناس (= رُنّاس = فوة الصباغین = Rubica tinctorum)

شیخ در قانون از این گیاه نام میبرد و ریشه آنرا که رنگرزان استعمال مینمایند، ثابت نموده که در انسداد مجاری کبد و طحال و یرقان بسیار مفید است و آنرا بشکل جوشانده یا سکنجبین مشروحاً متذکر گردیده و آنرا در بسیاری از بیماریها مفید میدانسته است. تجارب جدید نیز آنرا در ورم های مزمن کیسه صفرا تأیید مینماید، که در ازدیاد ترشحات کبد و تحریک مجاری صفرا و حرکات امعاء بسیار مفید است .

۱ - Cholagogue.

۲ - Cholerétique.

۳ - تجارب و تحقیقات Parturier.

۱. زیره که بر دو نوع است : زیره سبز (= Cumin de près) و زیره سیاه (= زیره کرمانی = Cumin carvi) که شیخ در قانون (کتاب دوم) خواص جالبی از آن متذکر گردیده است؛

۱۱. شاهتره (= شاهترج = Fumeterre) که بمانند کاسنی در بیماری های کبدی و کیسه صفرا بسیار مفید است؛

۱۲. غافث (= حشیشیه الغافث = Eupatoire = Eupatorium Cannabinum) از گیاهانی است که شیخ خواص داروئی آنرا برای اورام کبدی و طحال و دفع صفرا و بعضی بیماری های دیگر گفته است. امروزه نیز تجارب جدید آنرا در آنژیو کولیت^۱ مفید دانسته اند؛

۱۳. کاسنی (= هندبا = Chicorée = Cichorium intybis) - بوعلی سینا به خواص این گیاه بسیار معتقد بوده و آنرا داروی بسیاری از بیماری ها میداند. بدین معنی ده آنرا مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی و ضد اورام مفاصل و نقرس و باز کننده مجاری ادرار میداند. شیخ در باره این گیاه و خوردن عصاره و برگ آن شرحی ممتع در کتاب دوم قانون بیان داشته که بسیار جالب است، تا آنجا که شخصاً کتابی علیحده بنام «الهندباء» تألیف نموده که ضمن آثار و مؤلفات وی آمد.

تحقیقات اخیر عده ای از دانشمندان داروشناس ثابت کرده است که اگر جوشانده کاسنی در ورید حیوان تزریق گردد، حجم صفرا را زیاد کند. بعلاوه امروز به خواص مدر این گیاه پی برده اند^۲.

در اینجا متذکر میگردیم که نظرات شیخ درباره این گیاه چنان تأثیر عظیمی در میان مردم ایران داشته که اغلب خانواده ها در ایام بهار خوردن شیر کاسنی (بعضی اوقات با شاهتره) را چند بار برای سلامتی و بهبود و پیشگیری از بیماریها واجب میدانستند و اکنون نیز متداول است.

۱- Angiocholite.

۲- تحقیقات پرفسور شابرل (Chabrol) و پارتوریه

(Parturier).

شیخ غیر از گیاهان بالا تعداد زیادی گیاه را نام میبرد که اجباراً فقط نام آنها را فهرست وار متذکر میگردیم و آنها عبارتند از :

آزاد درخت (= Zelkoua = توسه در زبان محلی شیراز) — ابهل (= Sabine)
 — اسارون (= Asaret) — اسپرزه (= اسفرزه = بزر قطونا = Herbes aux puces)
 — افسنتین (= Absinthe) — انیسون (= Anis) — باد آور [= باذ آورد]
 [Chadon beni = Chardon (acanthin)] — بابونه [= بابونج = بابونق = بابونک =
 Camomille — بابونه شیرازی = Camomille romaine ، بابونه گاوی = اقحوان
 Capillaire commune = Matricaria Parthenium] — پرسیاوشان (= Capillaire commune)
 (= Capillaire) — ترتیزک (= جر جیر = تره تیزک = Cresson alenois — Roquette)
 — خیارشمبر (= فلوس = خیار هندی = Casse = Casse de bâton = Canéfier)
 — شبت (= شبت = Aneth odorant = Fenouil bâtard) — طرخون (ترخون
 = Estragon = Serpentine) — عنب (= Jujube) — کرفس [= کرفس
 = Persil et divers = Celeri) کرفس بری ، کرفس جبلی ، کرفس روسی ، کرفس
 (سرخسی)] — گشنیز (= کزبره = Coriandre) .

بسیاری از گیاهان چنانکه آمد در قانون به فارسی ثبت و شیخ عربی آنها را در برابرشان متذکر گردیده و معلوم می شود که وی علاقه کامل بزبان مادری خود داشته، همانند گاوزبان که وی گوید : (ای لسان الثور بالفارسیه) و امثال آنها.

موضوع اطلاعات گیاه شناسی طبی ابن سینا و اطلاعات وسیع وی در خواص گیاهان داروئی علاوه بر آنچه که مذکور افتاد در طب اروپا و کتب مغرب زمین شهرت کم نظیری دارد . مثلاً در لهستان بزرگترین دانشمندان و گیاه شناسان لهستانی در تدوین کتب خود از آثار ابن سینا استفاده کامل نموده است، همانند شیمون-لویج گیاه شناس بزرگ لهستانی در کتاب خود در باره خواص گیاهان بنام

« De herbarum Virtutibus » از ابن سینا بسیار نقل قول نموده است. بشرح ایضاً از معاصران آقای پرفسور دکتر آنانیاج زایاچوفسکی^۱ استاد دانشگاه ورشو و رئیس انجمن خاورشناسی لهستان تحقیقات ارزنده ای در باره مؤلفات ابن سینا و مخصوصاً گیاهان طبی مذکور در قانون نموده است.

در مورد وظیفه پزشک بر بالین بیمار شیخ را عقیده مخصوصی است. او معتقد بوده که حالت و روحیه طبیب در درمان بیماری مریض بسیار مؤثر می باشد. بدین معنی که اگر طبیب بشاش و خندان باشد تأثیر آن در بیمار بسیار زیاد است. او گوید: « ینبغی للطیب ان یکون دائماً مبشراً بالصحه، فان للعوارض النفسانيه تأثیرات عظیمه ».

ن- در زمینه شیمی- شیخ در دنباله تحقیقات و تجارب جابر بن حیان و رازی اطلاعاتی در باره شیمی داشته، اما نه با اندازه دودانشمند بالا. من باب مثال متذکر می گردیم: که شیخ در قانون از آهن، بوره (= بورق = Borax)، تنکار (= برات دوسدیم)، توتیا (= دودیا = Tutie)، زاجها (= زاجها = Aluns = سولفات مضاعف- پتاسیم و آلومینیم؛ زاج سبز = سولفات دوفر = Sulfate de Fer...)، زرنیخ (= سولفور- ارسنیک Sulfure d' Arsenic)، زنگار (= زنجار = اکسید مس)، سفید اب (= سفیداک = اسفیداج = کربنات دوپلمب)، شاذنج (= شاذنه = اکسید وفر = Hematite)، طلق (= تلک = Talc)، فولاد، قلع، لاجورد، مرداسنگ (= اکسید- دوپلمب = مرداسنج = مرده سنگ)، مس، مغنیسیا (= سنگ مغناطیس)، نظروف (= شوره ساغری سازی = Exhantalse)، نمک طعام، نوشادر (= تلرور- دامونیوم)، نوره (= واجبی = Epilatoire)، مرقشیشا (= Markasit = پیریت- آهن = سنگ روشنائی)، حجر الثور که مرقشیشای ذهبی و ایضاً مرقشیشای نقره ای و مسی نیز نزد قدما معروف و مشهور بوده است) و امثال آنها را ذکر کرده و

۱- Prof. Dr. Ananiasz Zajachowski

موارد استعمال آنها را گفته، مخصوصاً در باره شیمی معدنی اطلاعات جالبی داشته است.

در باره جیوه گفته است: «که از ترکیب آن با گوگرد میتوان شنجرف (= Cinabre = Sulfure de Mercure rouge) تهیه و بالعکس از شنجرف ممکن است جیوه بدست آید». بشرح ایضاً در باره سمومیت بخار جیوه نکاتی آورده و طرز بدست آوردن زنگار را (Vert de gris = Verdet) از مس و سرکه (اسید استیک) مشروحاً بیان کرده است.

اطلاعات شیخ در باره افسیر اعظم و حجر الفلاسفة با اندازه رازی نیست و در آنچه که بدان معتقد بوده بیشتر به نظرات جابر متمایل است. ابن سینا را عقیده آن بود که برای تبدیل یک فلز به فلز دیگر لازم است که ترکیب عناصر آن تغییر یابد، اما چون از نسبتهای بین عناصر هر فلز بی اطلاعیم پس نمیتوانیم آنها را بدست یاری و سائنسی تبدیل کنیم یا گران بکار ببرند، بیکدیگر تبدیل نمائیم.

بطور کلی اصولاً شیخ در باره شیمی اصول و عقاید الیمیا گران را قبول نداشته و در این راه هم زحمتی متحمل نگردیده است.

شیخ در باره معدن شناسی در کتاب شفا مطالبی متذکر گردیده که اطلاعات وسیعی در این باب داشته، آنکه شرح و بسط جمیع مطالب آن از حوصله کتاب خارج است.

برای اطلاع نامال به معلومات طبی و عدمی شیخ جز مطالعه کتب و آثار وی و تجزیه و تحلیل آنها را نمی نیست و این امر محتاج دقت و وقت وسیع می باشد. نه یک محقق بلکه محققان چند در علوم مختلفه باید روزی به این موضوع صورت تحقیق دهند. بنظر این جانب مطالعه و تحقیق در قانون و چند اثر طبی شیخ اگر با دقت انجام گیرد، ارج و مقام طبی شیخ بخوبی معلوم میشود. امید است همکاران و طالبان و عشاق علم طب این کار خطیر را انجام دهند.

ص- هزاره ابن سینا- هزاره شیخ در کشور ما بسال ۱۳۳۳ مطابق با ۱۹۵۴ میلادی برگزار گردید، اما تجلیل از وی و برگزاری جشن ها و یادبودها در کشورهای دیگر جهان در تاریخهای مختلف انجام یافت.

اکنون مختصری از این جشن ها و یادآوری هائی که بمناسبت تجلیل از مقام وی در دنیا انجام گرفته است، متذکر میگردیم.

اولین تجلیلی که از شیخ بعمل آمد توسط دولت و ملت ترکیه در ژوئن ۱۹۳۷ میلادی بود و این امر بمناسبت نهمصدمین سال وفات ابن سینا طی مراسمی در دانشگاه اسلامبول انجام یافت و در آن جشن از طب و ماییت و حیات فلسفی و هیئت و ریاضیات و فهرست نسخ و قصص و روایات و ترجمه های شیخ صحبت شد، که در مجموعه ای درج گردید.

پس از ترکیه کشور ایتالیا اقدام به جشن هزاره حکیم نمود و در تاریخ پنجم ژوئن ۱۹۵۰ مطابق با ۱۵ خرداد ۱۳۲۹ در شهر فلورانس با حضور عده ای از دانشمندان و مخصوصاً نمایندگان ملل اسلامی بیاد حکیم هزاره اش برگزار شد که در آن جنبه های مختلف و دانش شیخ و اهمیت و مقام وی مورد بحث قرار گرفت و سخنرانیهای ایراد گردید و در دنباله آن از طرف پنجمین کنفرانس یونسکو (سازمان علمی و تربیتی و فرهنگی ملل متحد) سخنرانیهای بعمل آمد.

بشرح ایضاً در کشورهای انگلستان و فرانسه و کشورهای عربی و شانداران لهستان و اتحاد جماهیر شوروی و هندوستان و جمهوری لاتوی و مجارستان و بلغارستان و آلمان شرقی و رومانی و چکسلواکی نیز بافتخار هزارمین سال ولادت ابن سینا مراسمی برپا شد. مثلاً در انگلستان شش سخنرانی از طرف دانشگاه کمبریج و در

۱- متأسفانه عنوان شیخ را «طبيب بزرگ ترك فيلسوف و استاد طب ابن سینا...»

نام دادند و بسیار جای تعجب است که چنین نسبتی به شیخ داده شده است.

فرانسه ند سخنرانی ایراد گردید و در مصر نه مقاله از طرف مؤسسه شرقی فرانسوی (در قاهره) و سایر کشورهای مذکور در بالا رسالاتی درباره مقام علمی شیخ انتشار یافت. گذشته از آن در برخی از جرائد و مجلات اروپا و آمریکا بمناسبت هزاره شیخ در باره مقام طبی و علمی و فلسفی و ادبی وی مقالاتی بچاپ رسید، که اگر بخواهیم به ذکر تمام آنها بپردازیم مطلب بدرازا شد. همینقدر می گوئیم که دارتجلیل از مقام شامخ وی در جهان بسیار مجلل انجام یافت.

از طرفی شورای جهانی صلح در آبانماه ۱۳۳۰ در جلسه عمومی که در شهر وین (پایتخت اتریش) انعقاد یافت، برای تجلیل از پنج دانشمند بزرگ منجمه این سینه بمناسبت تطبیق سالهای تولدشان با تاریخ بالامراسمی برگزار گردید. برای این امر یک کمیته بین المللی ریاست یک تن از مشاهیر شوروی که آن دانشمند از آن برخاسته تشکیل شد. شادروان سعید نفیسی ریاست کمیته بین المللی هزاره این سینه برگزیده شد. این کمیته سر دب از چهل و چهارتن نماینده بیست و سه کشور بود. در تهران ریاست کمیته ملی این سینه نیز بعهده شادروان سعید نفیسی بود.

در تهران از ۲۳ تا ۲۹ مهرماه سال ۱۳۳۰ هفته ای بنام «هفته این سینه» گرفته شد، که علاوه بر تهران در اغلب شهرهای ایران نیز برای شناسائی مقام علمی و طبی و فلسفی و ادبی شیخ در مجامع و مؤسسات فرهنگی و علمی حق مطلب ادا گردید، مضافاً بدانکه ارباب جراید و مجلات نیز سهمی بسزا در این امر داشتند.

لازم به تذکر است که در اتحاد جماهیر شوروی بمناسبت جشن هزاره شیخ در شهر بخارا و استالین آباد (پایتخت جمهوری تاجیکستان) و لنینگراد و مسکو و نی یف (مرکز جمهوری اوکراین) کنفرانسه ها و سخنرانی ها ایراد و نمایشگاههایی تنظیم گردید. در شهر بخارا در قریه افشند که مادر این سینه از آنجا بود، علاوه بر آنکه جشنهایی برپا شد در مرکز ولایت پیشکوه دبیرستانی بنام «ابوعلی ابن سینا» افتتاح شد.

اما شرح مراسم هزاره شیخ در ایران بدین ترتیب انجام یافت :

تهیه مقدمات جشن هزارمین سال تولد شیخ بسال ۱۳۲۳ شمسی از طرف انجمن آثار ملی شروع گردید، که پس از چند سال انجمن توانست کارهای ذیقیمتی برای تجلیل از مقام شیخ انجام دهد بدین شرح :

ساختمان بنای آرامگاه ابن سینا و طبع آثار فارسی و تهیه مجسمه شیخ و نصب آن در همدان و تأسیس کتابخانه‌ای بنام بوعلی سینا در همدان و تهیه مدالهایی بیاد کار هزاره شیخ و تشکیل کنگره‌ای از خاورشناسان جهان در تهران و جلب همکاری سایر کشورها در تجلیل از ابن سینا و نشر مقالات و رسائل و کتب و انتشار تمبر بوعلی، که تمام آنها با وضعی بسیار پسندیده انجام یافت .

از آثار شیخ که توسط انجمن آثار ملی انجام یافت و جزء سلسله انتشارات انجمن میباشد بقرار زیر است:

- ۱) « رساله تجلیل از ابن سینا در پنجمین دوره اجلاس یونسکو در فلورانس »^۱ (ایتالیا) شماره ۹ انتشارات انجمن ؛ ۲) رساله « جودیه » منسوب به ابن سینا، به کوشش و تصحیح مؤلف این کتاب (شماره ۱۰) ؛ ۳) رساله « نبض ابن سینا » بتصحیح آقای سید محمد مشکوة (شماره ۱۱) . این رساله در سال ۱۳۱۷ تحت عنوان رگ شناسی در موقع گشایش دبیرستان پهلوی بروجرد نیز بچاپ رسیده بود ؛ ۴) رساله « منطق دانشنامه » علائی بتصحیح آقای سید محمد مشکوة و آقای دکتر محمد معین (شماره ۱۲) ؛ ۵) « طبیعیات دانشنامه علائی » بتصحیح آقای سید محمد مشکوة (شماره ۱۳) ؛ ۶) « ریاضیات دانشنامه علائی » بتصحیح آقای مجتبی مینوی (شماره ۱۴) ؛ ۷) « الهیات دانشنامه علائی » بتصحیح آقای دکتر محمد معین (شماره ۱۵) ؛ ۸) « رساله نفس » بتصحیح شادروان دکتر موسی عمید (شماره ۱۶) ؛ ۹) « رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات » بتصحیح

مرحوم دکتر موسی عمید (شماره ۱۷؛ ۱۰، ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴) رسالات «ترجمه رساله سرگذشت» و «معراج نامه» و رساله «تشریح الاعضاء» و رساله «قراضه طبیعیات» منسوب به ابن سینا و «ظفر نامه» منسوب به ابن سینا به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی (شماره های ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵) رسالات «نور المعزمین» و «معیار العقول» و «جرّ ثقل» (این دو رساله آخری در یک مجلد میباشد) به تصحیح آقای جلال الدین همائی (شماره های ۲۳ و ۲۴؛ ۱۷) رساله «حی بن یقظان ابن سینا» متن عربی با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا با انضمام ترجمه فرانسوی به تصحیح هاندی کربن^۱ (شماره ۲۵؛ ۱۸) «جشن نامه ابن سینا» مجلد اول تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا (شماره ۲۶؛ ۱۹) ترجمه «مجلد اول جشن نامه» بزبان فرانسوی توسط مرحوم سعید نفیسی (شماره ۲۷؛ ۲۰) ترجمه «اشارات و تنبیهات به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر» (شماره ۲۸؛ ۲۱) «پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر» (شماره ۲۹؛ ۲۲) «جشن نامه ابن سینا مجلد دوم» (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا) (شماره ۳۱؛ ۲۳) «جشن نامه ابن سینا مجلد سوم» (کتاب المهرجان لابن سینا حاوی نطقهای عربی اعضاء کنگره ابن سینا) (شماره ۳۲؛ ۲۴) «جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم» (شامل خطابه های اعضاء کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی (شماره ۳۳؛ ۲۵).

غیر از انتشارات بالا از طرف عده ای از دانشمندان از سال ۱۳۱۵ به بعد بمناسبت نزدیک یک هزارمین سال ولادت شیخ رسالات و کتب چندی چاپ و نشر گردیده بود بدین شرح:

۱ «منطق و الیهات دانشنامه علائی» به تصحیح و مقدمه آقای احمد خراسانی (تهران ۱۳۱۵؛ ۲) ترجمه فارسی کتاب «الاشارات والتنبیهات» به تصحیح و مقدمه مرحوم سید حسن مشکان طبسی (تهران ۱۳۱۶؛ ۳) «روانشناسی شیخ -

۱ - Henri Corbin.

الرئیس» (ترجمه فارسی رساله نفس) به تصحیح ومقدمه آقای محمود شهابی (تهران ۱۳۱۵) ؛ (۴) «روانشناسی یا علم النفس شفا» ترجمه آقای اکبر دانا سرشت (صیرفی) (تهران ۱۳۱۷) ؛ (۵) ترجمه «السماع الطبیعی کتاب شفا» توسط مرحوم محمد علی فروغی ذکاءالملک (تهران ۱۳۱۹) ؛ (۶) رساله «عشق» به تصحیح ومقدمه آقای سید محمد مشکوة (تهران ۱۳۲۰) ؛ (۷) ترجمه رسالات «سرالقدر» و «فیض الهی» و «عشق» و «اسرار الصلوة» و «تفسیر سورة مبارکه توحید و معوذتین» و «کیفیت استجابت دعا و زیارت» و «رساله تحفه» و «رساله ترغیب بر دعا» توسط مرحوم ضیاءالدین دری ؛ (۸) «قصیده عینیہ» با شرح وتفسیر و ترجمه منظوم توسط مرحوم محمد علی حکیم الهی (تهران ۱۳۳۱) ؛ (۹) فهرست «آثار شیخ الرئیس و نسخ آنها» توسط آقای دکتر یحیی مهدوی (تهران ۱۳۳۳ - انتشارات دانشگاه، شماره ۶. ۲) ؛ (۱۰) «نفسانیات ابن سینا» به کوشش آقای دکتر علی اکبر سیاسی (شماره ۳. ۲، انتشارات دانشگاه تهران) ؛ (۱۱) «عیون الحکمه» به کوشش آقای مجتبی مینوی ؛ (۱۲) - «سرگذشت ابن سینا» متن عربی بقلم ابو عبید عبد الواحد جوزجانی و ترجمه مرحوم سعید نفیسی .

از طرف کمیسیون ملی یونسکو در ایران نیز در سال ۱۳۲۸ شمسی رساله ای بزبان فرانسوی تحت عنوان:

«Commémoration du Millénaire d' Avicenne en Iran»

و بسال ۱۳۲۹ شمسی رساله دیگری بزبان انگلیسی تحت عنوان :

«Avicenna, his Life and Work» که حاوی ترجمه مختصری از احوال ابن سینا و آثار مهم او انتشار یافت .

ایضاً از طرف جمعیت شیرو خورشید سرخ ایران در مجله ماهانه شیر و خورشید

از خرداد ماه ۱۳۳۷ شمسی ببعده مقالاتی بشرح زیر انتشار یافت:

«نظری به عقاید پزشکی ابن سینا» بقلم آقای دکتر عباس نفیسی ؛ «پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی ابوعلی سینا» بقلم آقای دکتر ذبیح الله صفا ؛ «هزاره یک مرد بزرگ» به قلم آقای علی اصغر حکمت به انگلیسی.

باید یاد آور گردید که از طرف وزارتخانه های کشور و پست و تلگراف و فرهنگ و امور خارجه و راه و سازمان برنامه و مردم خیر و دانشمندان و دانش پژوهان مخصوصاً مردم همدان نیز کمکهای شد و هدایا و کتب و امثال آن به آرامگاه شیخ اهداء گردید.

در این مبحث بحق باید گفت که جمیع خدمات و کمکهای که ذکر شده است دولت و نخست وزیر وقت شادروان سپهبد فضل الله زاهدی حق عظیمی در تمام اقدامات و مخارج و کمک ها در برگزاری جشن و بنای آرامگاه شیخ برگردن کشور و فرزندان این آب و خاک دارند.

گذشتہ از این رسالات و انتشارات تعداد قابل توجهی رساله از طرف دانشمندان و محققان در باره شیخ چه در تهران و چه در شهرستان ها چاپ و انتشار یافت. بعلاوه مقالات زیادی نیز در باره ابن سینا و جنبه های مختلف دانش وی چه قبل و چه در موقع برگزاری و چه بعد از هزاره ابوعلی در مجلات طبی و غیر طبی و جراید چاپ گردید.

از این سینا تصاویری چند مأخوذ از کتابهای جهان و ایران نیز بچاپ رسید.

اما مجسمه ابن سینا توسط آقای ابوالحسن صدیقی تهیه و در شهر همدان در میدان ابوعلی نصب گردید که با هنرمندی کم نظیر انجام یافت. این مجسمه بر

روی پایه‌ای در میدان بوعلی درانتهای خیابان بوعلی در شهر همدان نصب و بر روی پایه آن چنین نوشته شده است :

ابوعلی سینا . ۳۷۰ - ۴۲۸ هجری .

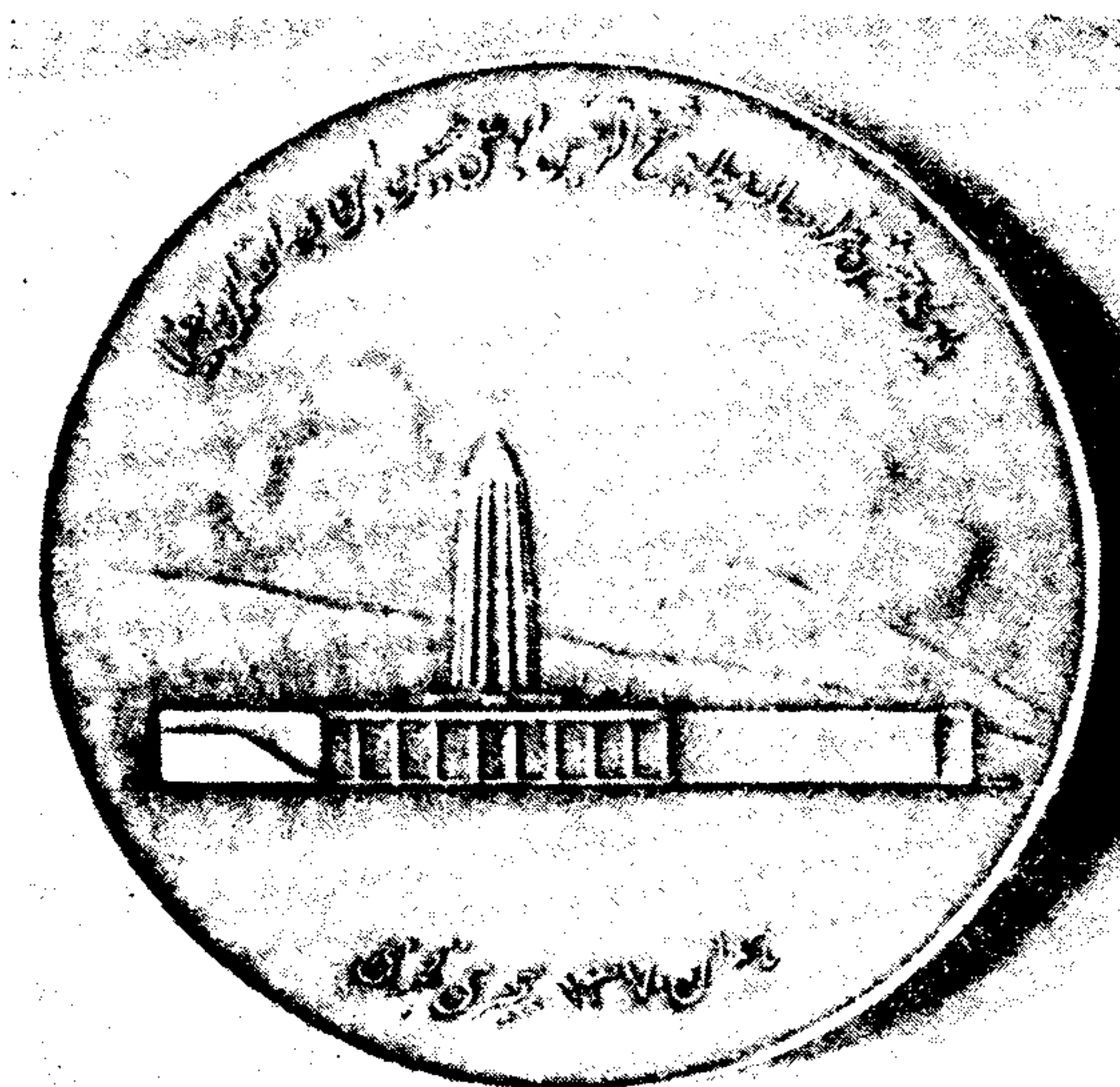
دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

« این تندیس را انجمن آثار ملی بیاد بود هزارسین سال تولد شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن سینا بشهر همدان اهداء کرده است » پیکر نگار : ابوالحسن صدیقی . ۱۳۷۰ هجری قمری .



شکل ۹۸ - روی مدال ابن سینا

مدال ابن سینا از روی تصویر نیمرخ که استاد صدیقی تهیه کرده بود به پاریس سفارش داده شد و آرتوس برتراند^۱ مدال ساز معروف آنرا تهیه کرد که در جشن هزاره به شرکت کنندگان اهداء گردید.



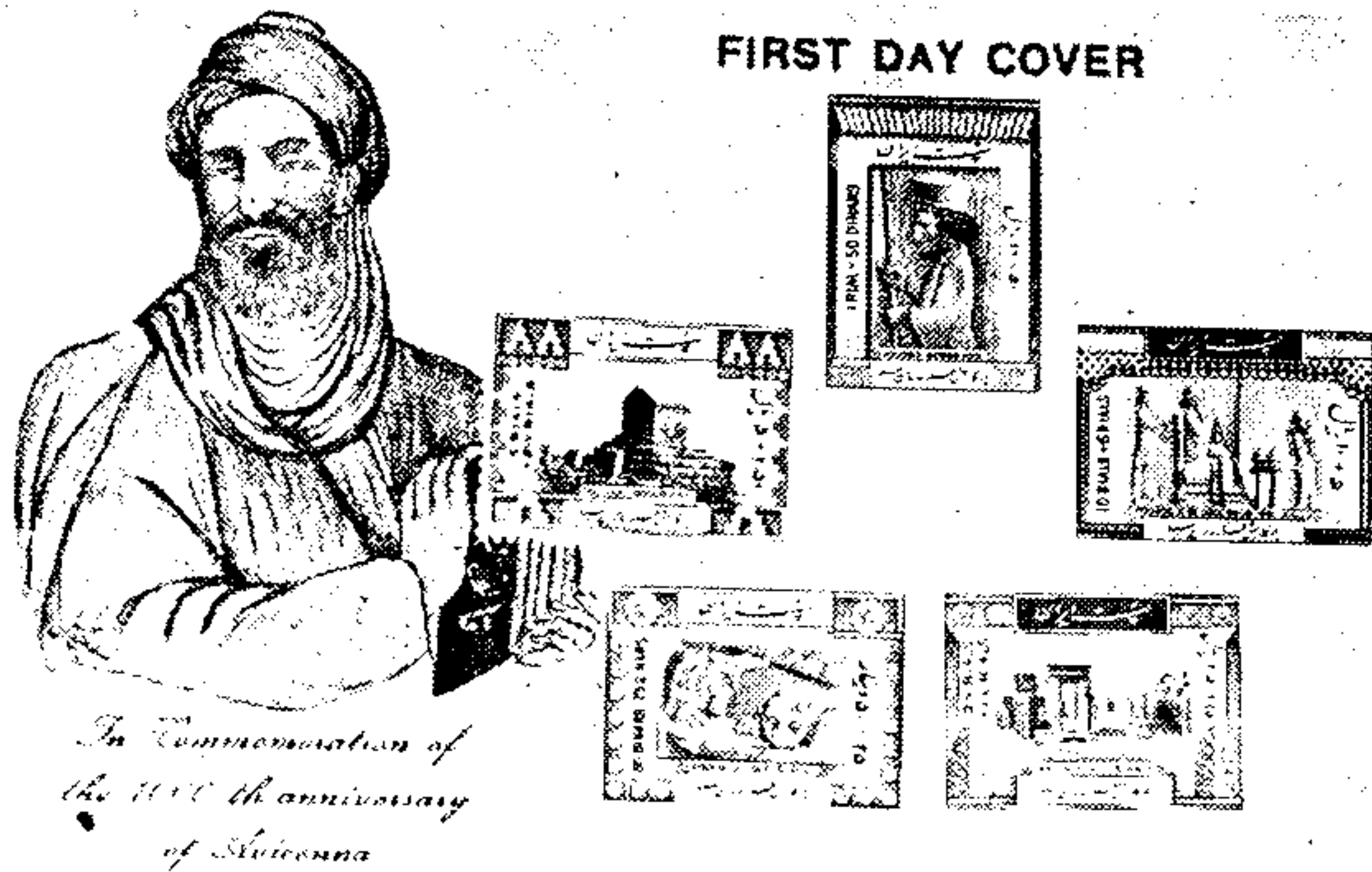
شکل ۹۹

پشت مدال ابن سینا

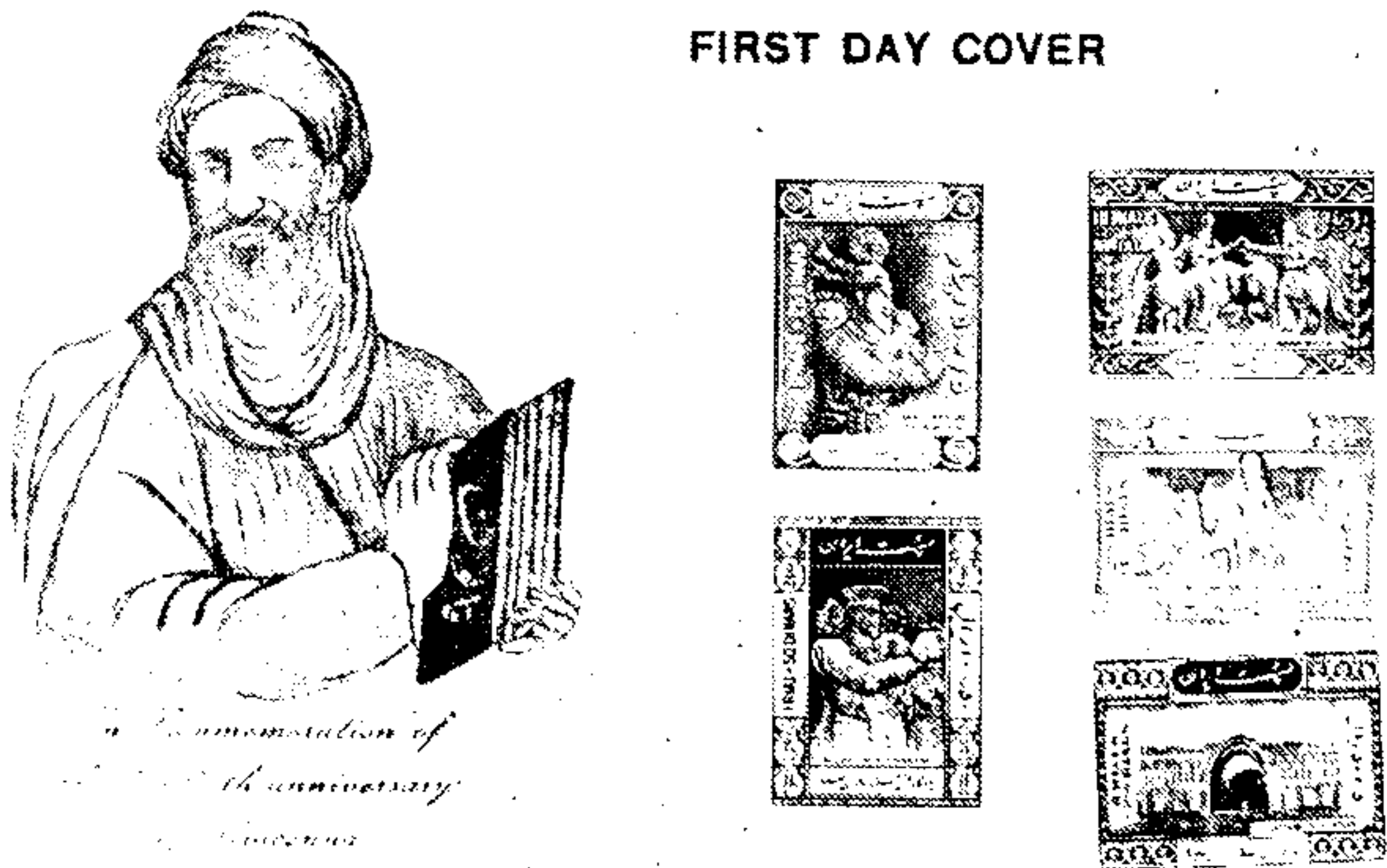
روی مدال تصویر ابن سینا نه در زیر آن « ابوعلی » و دور آن رباعی معروف ابن سینا و پشت مدال « یادگار جشن هزار ساله میلاد شیخ الرئيس ابوعلی حسین - ابن سینا و نمای آراگاه شیخ در همدان . ۱۳۷ هجری قمری » است.

۱- Arthur Bertrand.

تمبرهای یادبود ابن سینا در پنج سری توسط کارخانه برادبوری ویلکینسون^۱ در لندن تهیه گردید و مشتمل بر پنج دوره و هر دوره مرکب از پنج تمبر بود .



شکل ۱۰۰ - سری اول تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار عهد هخامنشی)

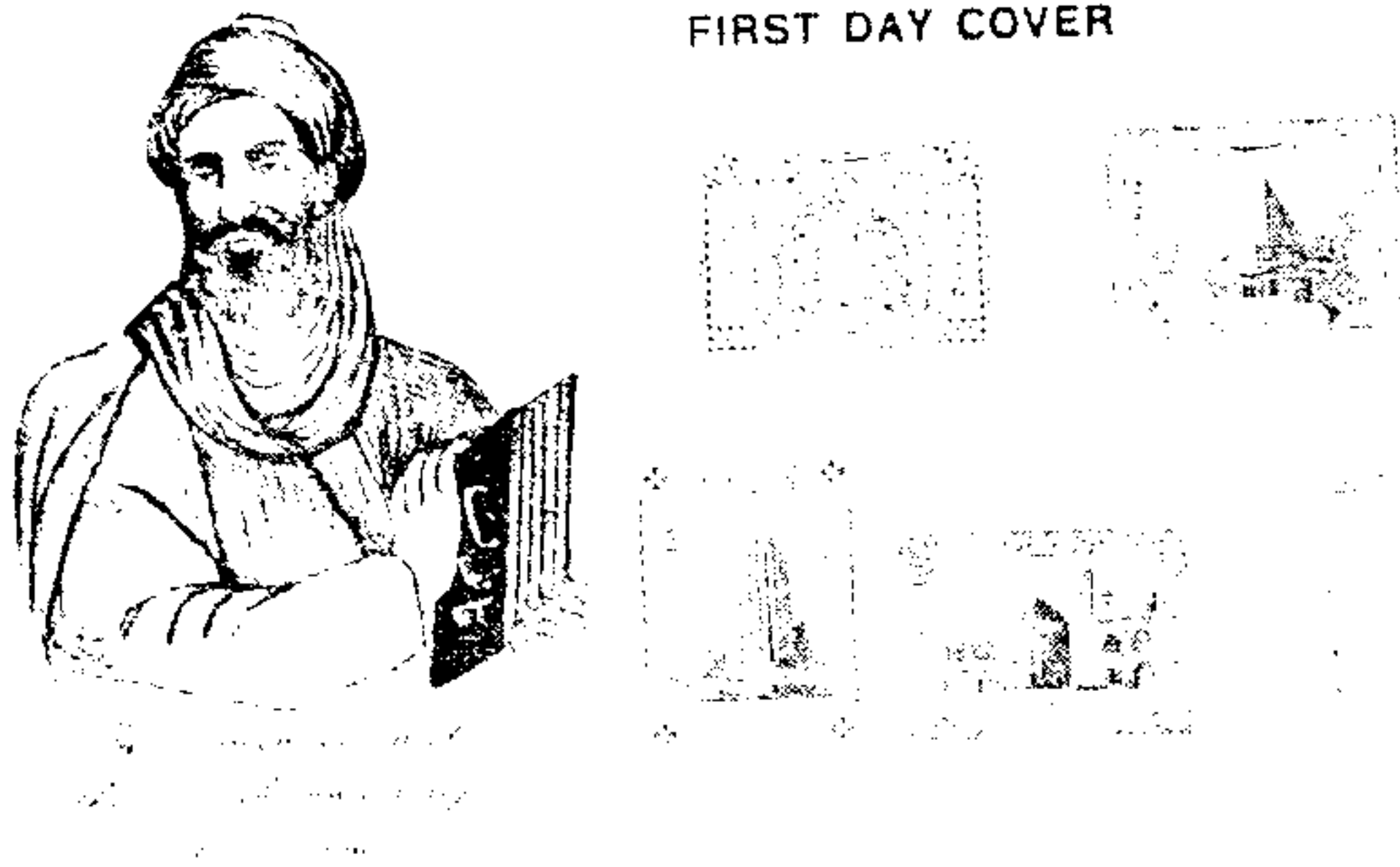


شکل ۱۰۱ - سری دوم تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار عهد ساسانی)

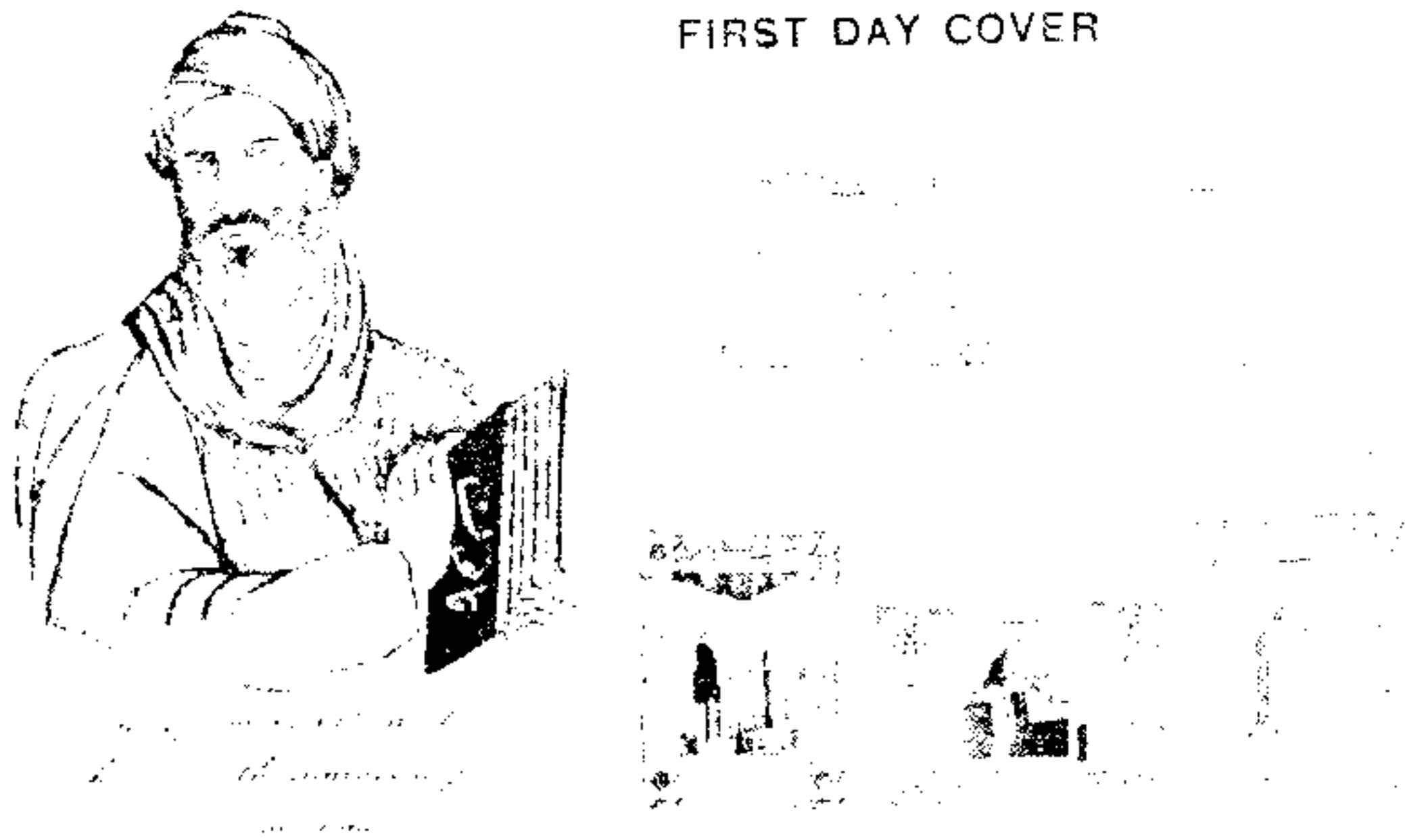
دوره اول آثار عهد هخامنشی - دوره دوم آثار عهد ساسانی - دوره سوم آثار عهد

۱ - Bradbury Wilkinson and co. Ltd. New Malden, Surry, England.

سلجوقی - دوره چهارم آثار قرن هفتم هجری بعد - دوره پنجم تصویر ابن سینا و



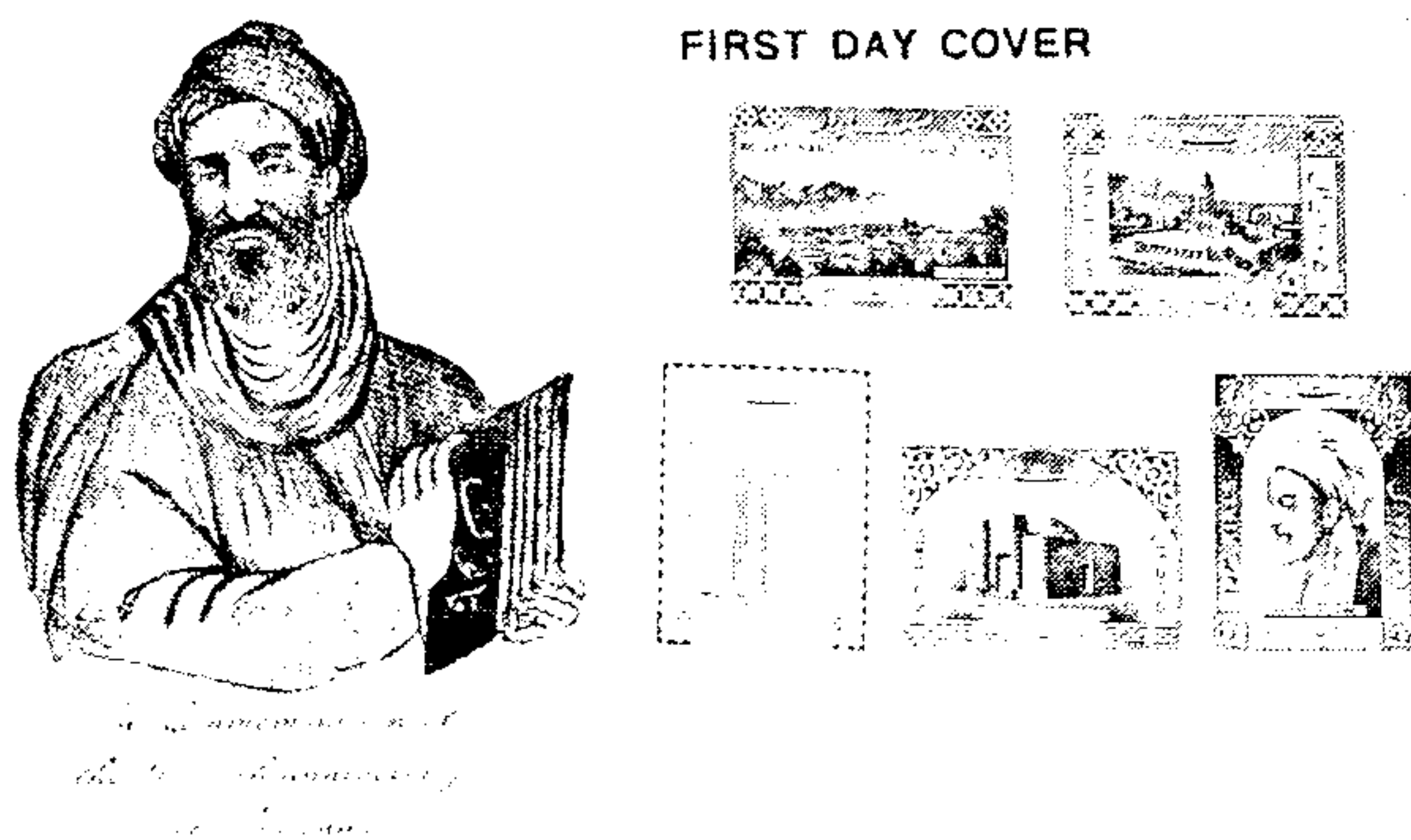
شکل ۱۰۲ - سری سوم تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار عهد سلجوقی)



شکل ۱۰۳ - سری چهارم تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار قرن هفتم هجری بعد)

و تصویر آرامگاه قدیم و جدید و منظره‌ای از شهر همدان و مقبره قابوس و شمگیر بود .

چهار دوره اول تا چهارم قبل از انعقاد جشن و دوره پنجم در موقع انعقاد جشن
انتشار یافت .



شکل ۱۰۴- سری پنجم تمبرهای یادبود ابن سینا (دوران بوعلی)



شکل ۱۰۵

یک نمونه از تمبر یاد گاری ابن سینا در جشن هزاره وی

غیر از تمبر مذکور در بالا اوراق بخت آزمائی ملی برای تهیه عوائد

ودانشگاهها و اشخاص چه در ایران و چه در جهان تعداد زیادی کتاب و رساله و مجله و امثال آن بر کتابخانه اضافه شده است که اکنون بصورت یک مرکز بزرگ مطالعه در باره آثار شیخ میباشد .

آرامگاه شیخ - آنچه که بنظر صحیح میرسد آنکه وفات شیخ طبق گفته ابن - ابی اصیبعه در عیون الانباء در همدان اتفاق افتاده و در زیر حصار همدان در طرف قبله دفن شده که بعدها بقبر «بابا علی سینا» شهرت یافته و این قبر کم کم روبروانی نهاده است . بعدها توسط یکی از شاهزاده خانمهای قاجار بنام نگار خانم بوضعی بهتر درآمد و بجای مقبره قدیمی گنبدی از آجر ساخته شد و سنگ قبر ابوعلی سینا و ابو سعید دحدوک را بر روی قبر دیگری که جنب قبر شیخ بود قرار دادند . بر روی سنگ قبر پس از چند جمله چنین نقر شده است « . . . هذا قبر جنت مکان فردوس آشیان سلطان الحکماء شیخ ابوعلی سینا نورالله مرقدہ . وفاته فی خامس شهر رمضان سنه ۴۲۷ .

حجت الحق ابوعلی سینا - در شجع آمد از عدم بوجود - در شصا کرد کسب جمله علوم - در تکز کرد این جهان بدرود . حرره حقیر عبدالصمد . عمل کربلائی عبدالخالق ، تاریخ ۱۲۹۴ » .

۱. و . ویلیامز جاکسن^۱ استاد زبان شناس هند و ایران در دانشگاه کلمبیا ای آمریکا شمالی که قبل از سال ۱۹۰۹ میلادی (مطابق ۱۲۸۷/۸ شمسی) در همدان قبر ابن سینا را زیارت کرده و در کتاب خود موسوم به «ایران در گذشته و حال» متذکر گردیده است که مقبره با ساختمان آجری و ساده بشکل مستطیل میباشد و بر دور آن محوطه و بر دور محوطه دیواری است که محل درویشان و زوار و رهگذران است . سنگی بر قبر این متفکر بزرگ قرار دارد و در کنار او معاصرش شیخ ابوسعید شاعر صوفی مشرب ایرانی مدفونست . . . » .

۱- A. W. Jackson. ۲- Persia Past and Present, New- York 1909.

این عکس در اغلب کتاب‌های تاریخ طب قبل از سال ۱۳۳۳ شمسی و به عنوان مقبره ابن سینا چاپ شده و از آن سال عکس آرامگاه جدید شیخ به چاپ رسیده است.

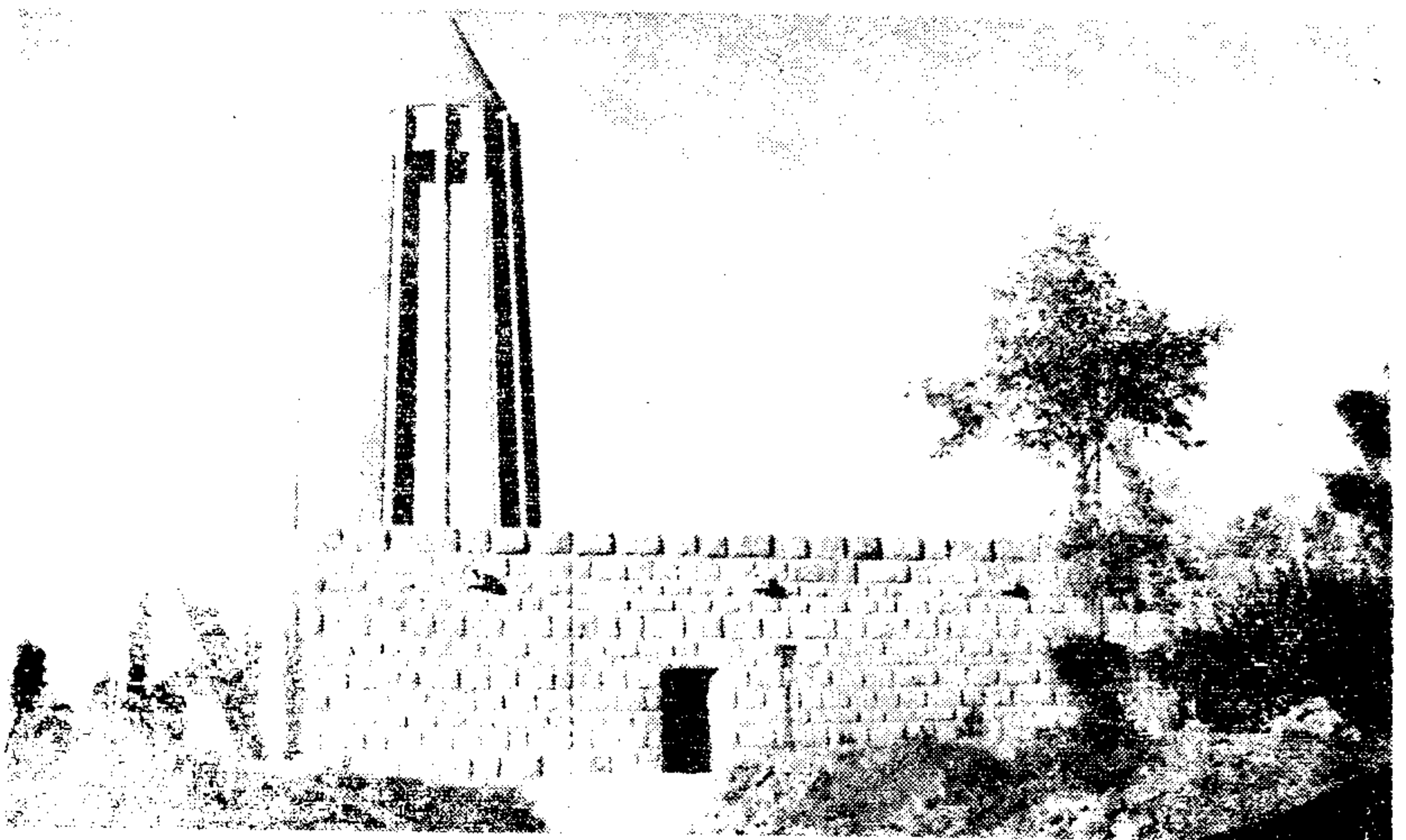


شکل ۱۰۷

مقبره شیخ ابن سینا که در کتاب «ایران در گذشته و حال» تألیف وینیا، راجا کسن طبع شده است

اما طرح آرامگاه جدید شیخ بهمت النجمن آثار ملی در سال ۱۳۲۶ شمسی تصویب و از سال ۱۳۲۸ شروع گردید. طراح آن مهندس هوشنگ سیحون بود. بنا و مساحت زمین و زیر ساختمان و سایر خصوصیات آن احتیاج بشرح بیشتری است. از حوصله کتاب خارج می‌باشد و در اشکال ضمیمه ملاحظه می‌گردد.

از ضمائم این بنا دو تالاریکی کتابخانه و دیگری تالار سخنرانی است. در تالار



شکل ۱۰۸ - نمای آرامگاه ابن سینا در همدان

کتابخانه مقابل در ورودی کتیبه ای بخط نستعلیق به قلم آقای زرین خط دیده می شود .

« بنام ایزد بخشاینده مهربان - چنین گوید نیازمند حضرت بی نیازی علی امیر - حکمت شیرازی که چون در این زمان فرخنده نشان که هزار سال از ولادت با سعادت حکیم حجة الحق شرف الملک شیخ الرئيس ابو علی حسین بن عبداللہ بن سنان است بفرمان شاهنشاه بلند جایگاه شهریار خرده اندا علی حضرت همایون « محمد رضا شاه پهلوی مقرر گردید که بیادگار هزاره آن بزرگوار که آثار گرانبهای او بره ز کاران باقی و پایدار است، بر مزار او بنائی برپا کنند که از عظمت فکر و بلندی اندیشه و نیروی دانش و جلالت قدروی نمودار باشد. پس جمعی از وطن دوستان که بدنگاهداری آثار ملی ایران همت گماشته اند و بر این نیت خیر انجمنی کرده اند باجری امر شاهانه

بر خاستند و سالی دو بر ساختن این گنبد رفیع و سرقد شریف فراخور توانائی خونه در خورشان خواجه رئیس بذل همت نمودند تا بحمدالله تعالی در سال ۱۳۷۰ هجری قمری برابر با ۱۳۳۰ شمسی به میمنت و مبارکی این بنای یادگار پایان رسید .

بنای این بنیاد بصریان

پیشین که بنیاد حضرت بی نیازی علی المرتضی شیرازی که چون دین زمانه
فرخنده نشان که پسند در سال از ولادت با سعادت بحکم بزرگ شرف نگار
شیخ رئیس ابوعلی حسین بن عبد الله بن سینا میگذشت بزرگان شایسته
بنده جایگاه شریف و سرمد علی حضرت نمایان محمد شاه و چنگیز
مقرر گردید که بیادگار هزاره آن بزرگوار که آثار کائنات ابد زکاران باقی و پایدار
بر هزاره بنائی بر پا کنند که از عظمت فکر و بلند ی آید و همیشه دیر زمی و انش و جلالت
قدر وی نموداری باشد پس مسی از دین و دستان که به جا داشت آثار بیانی
بست گاشته اند و بر این نیت خیر انجمن کرده اند با جزای امر شاهانه بر خاسته بانی
و بر ساختن این گنبد رفیع و سرقد شریف فراخور توانائی خود که در خورشان خواجه
پیشین بنیاد بنیاد بحمدالله تعالی در سال ۱۳۷۰ هجری قمری برابر با ۱۳۳۰ شمسی
و بنیاد کی این بنای یادگار پایان پس امید که این خدمت پس خدمت
دانی بزرگ و فرزندان ایران و خردمندان جهان نیکو پسندیده و تمام
تاریخ بنای آرامگاه

بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه
بنیاد است بزرگ و رفیع و بی سینه

شکل ۱۰۹- تصویر کشیده تاریخ بنای آرامگاه جدید شیخ که بر دیوار تالار کتابخانه
نصب است

امید که این خدمت پس خرد بنام آن دانای بزرگ در پیشگاه فرزندان ایران و
خردمندان جهان نیکو پسندیده افتد .

در ذیل آن تاریخ بنای آرامگاه نوشته شده است :

زالوند است تابان تا فروغ بوعلی سینا
بتابد نور حکمت در جهان چون طور در سینا
پی افکند از خرد کیشی و هم ازدانش آئینی
که جاوید است در گیتی زهی نیشا و آئینا
شفائی غیر قانونش نیابد خاطر خسته
نجاتی جز اشاراتش نبیند دیده بینا
نبیند دیده بینا حکیمی همچو او دانا
بروی مسند دانش بزیر قبه سینا
عیان شد لطف یزدانش نهان شد دیوازجانش
بلندی یافت ایوانش به طغرای و آئینا
رقم زد کلک حکمت در هزارم سال میلادی
که (ماند این کاخ پاینده بفر بوعلی سینا)



شکل ۱۱۰- تصویری از یک بدنه از سنگ قبر قدیم ابن سینا

مراسم هزاره شیخ در تهران از اول اردیبهشت ۱۳۳۳ مطابق ۲۱ آوریل

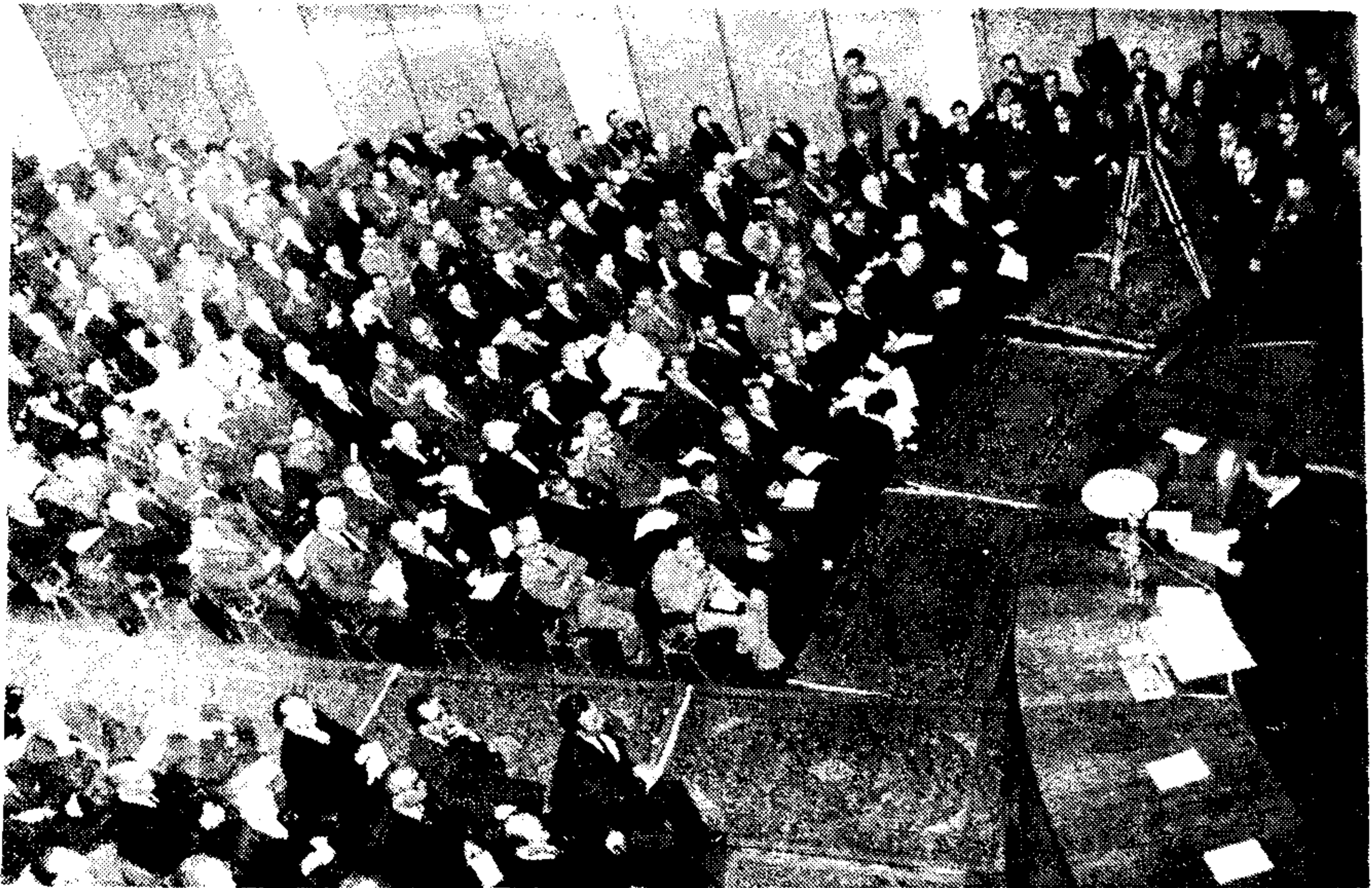


شکل ۱۱۱ - مؤلف کتاب در آرامگاه شیخ

۱۹۵۴ تا ۱۰ اردیبهشت ماه مطابق با ۳ آوریل بمدت ده روز در تهران و همدان اجرا گردید بدین شرح :

چهارشنبه اول اردیبهشت، خیر مقدم توسط آقای دکتر جهانشاه صالح وزیر بهداشت و رئیس دانشکده پزشکی وقت، خطابه افتتاحیه و پیام شاهنشاه آریامهر توسط نخست وزیر وقت شادروان تیمسار سپهبد فضل الله زاهدی، بیانات مرحوم حسین علاء رئیس انجمن آثار ملی با خطابه آقای جعفری وزیر فرهنگ وقت و آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس وقت دانشگاه قرائت گردید. سپس از طرف آقایان دکتر

ابراهیم مدکور (مصر) و دکتر تارا چند سفیر کبیر هندوستان و شادروان پروفیسور محمد شفیع (پاکستان) و دکتر کاظم اسمعیل (ترکیه) و پروفیسور ا.ا. برتلس^۱ (شوروی) و مرحوم پروفیسور لوئی ماسینین^۲ (فرانسه) و پروفیسور کامرون^۳ (کشورهای متحدہ امریکا) و پروفیسور هانری لوژیہ^۴ (یونسکو) بیاناتی ایراد شد.



شکل ۱۱۲- منظره‌ای از تالار ابن سینا در جشن هزاره شیخ

آنگاه آقای علی اصغر حکمت به ریاست و آقایان دکتر مدکور به نیابت ریاست و دکتر ذبیح الله صفا به دبیری کنگره انتخاب گردیدند.

پنجشنبه دوم اردیبهشت ماه خطابه های زیر ایراد گردید :

1- Prof. E. E. Bertels.

3- Prof. Louis Massignon.

3- Prof. G. Cameron.

4- Prof. H. Laugier.

پرفسور ا. ا. برتلس (شوروی) «اصالت رباعیات ابن سینا» به فارسی، آقای احمد آتش (ترکیه) «آیا رساله حکمت الموت از ابن سیناست» به فارسی، عبدالغفور برشنا (افغانستان) «بحث درباره رباعیات شیخ الرئيس ابوعلی سینا» به فارسی، پرفسور محمد شفیع (پاکستان) «سلاخطاتی چند راجع به شرح احوال شیخ» به فارسی، پرفسور ترنوسکی واسیلی نیکلایویچ^۱ (شوروی) «مطالعه آثار پزشکی ابن سینا در اتحاد جماهیر شوروی» به روسی، آقای عفیفی (عراق) «کتاب البرهان ابن سینا و مقایسه آن با کتاب انالوطیقای ثانیه ارسطو» به تازی، پرفسور مینورسکی (انگلستان)^۲ «ابن سینا فرد بشر» به انگلیسی، دکتر سهیل انور (ترکیه) «تحقیق راجع به کتاب الوصایای ابن سینا» به فارسی و فرانسوی، آقای دکتر شوکت قنواتی «رعاية الطفوله والاموة» به فرانسوی، دکتر جهان شاه صالح (ایران) «رابطه قانون با نظریات جدید پزشکی» به فارسی، احمد خراسانی (ایران) «دانشنامه علائی شیخ و مقاصد الفلاسفه غزالی» به فارسی، عبدالحلیم منتصر (مصر) «النبات عند ابن سینا» به عربی، دکتر کاظم اسمعیل (ترکیه) «بحثی از ابن سینا در باب زیست - شناسی» به فرانسوی، دکتر عباس نفیسی (ایران) «شرحی در باره برخی از گیاههای صغراوی که در کتاب دوم قانون ابن سینا از آن یاد شده و تطبیق با داروشناسی جدید» به فارسی دکتر ج. انوالا^۳ (هندوستان) «اسناد طبی و جراحی که در یک دخمه قدیم در یزد بدست آمده است» به انگلیسی، کریم اف عبیدالله ایسرائیلویچ (شوروی) «نقش ابن سینا در ترقی و تکامل علوم شیمی» به فارسی، دکتر محمد حسن ادیب (ایران) «اسرجه از نظر شیخ الرئيس ابوعلی سینا و مقایسه آن با کشفیات و نظریات جدید» به فارسی، دکتر جلال مصطفوی کاشانی (ایران) «بیماری اسم از نظر ابن سینا و تطبیق آن با سوازین علمی جدید» به فارسی، یحیی رحیموف (شوروی) «مقام ابن سینا در تاریخ پزشکی اتحاد جماهیر شوروی» به فارسی.

1 - Prof. V. N. Ternovski.

3- Prof. Dr. J. Unwala.

2- Prof. Minorsky.

شنبه چهارم اردیبهشت ماه - دکتر حمود غرابه (مصر) « الاسلام والفلسفة - السیناویة » به عربی ، مرحوم پرفسور هانری ماسه^۱ (فرانسه) « اصطلاحات فلسفی



شکل ۱۱۳ - عده‌ای از سخنرانان در هزاره شیخ از چپ به راست :

دکتر اسمعیل گورکان (ترکیه)، دکتر محمد حسین ادیب ، دکتر سهیل انور
(ترکیه) ، دکتر محمود نجم آبادی

که ابن سینا در پارسی ایجاد کرده است» به فرانسوی ، محمد رضا الشیبی (سراغ)
« نظرات فلسفی و نقد در آن‌ها » به عربی ، دکتر علی اکبر سیاسی (ایران)
« علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید » به فارسی ، مرحوم پرفسور لوئی-
ماسینیون (فرانسه) « حکمة المشرقة ابن سینا و معنی آن » به فرانسوی ، دکتر ناجی -

1- Prof. H. Massé.

الاصیل (عراق) «وحدة العلم والتوحيد الفلسفی» به عربی، دکتر عیسی صدیق (ایران) «نظر ابن سینا در باب تعلیم و تربیت و مقایسه اجمالی آن با نظریات افلاطون و ارسطو» به فارسی، ژرژ کامرون^۱ (امریکا) «ابن سینا و نبوت» به انگلیسی، قدری حافظ طوغان (هاشمی اردن) «مقام العقل عند ابن سینا» به عربی، احمد فواد الاهوانی (مصر) «نظریه ابن سینا درباره معرفۃ النفس» به فرانسوی، پرفسور بنونیست^۲ (فرانسه)، «میراث سزیدینا در فلسفه ایرانی» به فرانسوی، سخترانی ایراد نمودند.

یکشنبه پنجم اردیبهشت ماه - دکتر جمیل صلیبا (سوریه) «المدينة العادلة» به عربی، پرفسور گارسیا گونتر «رساله حی بن یقظان ابن سینا و رساله حی بن یقظان ابن طفیل» به فرانسوی، دکتر مصطفی جواد (عراق) «الثقافة العلیه والاحوال الاجتماعیه فی عصر ابن سینا» به عربی، علی اصغر حکمت (ایران) «تفسیر ابوعلی از قرآن مجید» به فارسی، آندره گدار (باستان شناس فرانسوی در خدمت ایران) «ابنیه و آثاری که باید ابوعلی در سفرهای خود دیده باشد» به فرانسوی، دکتر فواد افرام بستانی (لبنان) «ابن سینا والتربیه الحدیثه فی لبنان» به عربی، مرحوم بدیع الزمان فروزانفر (ایران) «ابن سینا و تصوف» به فارسی، کیخسرو اردشیر فیتز^۳ (هندوستان) «ایران منشأ نوانی» به انگلیسی، مرحوم عباس اقبال (ایران) «چند نکته راجع به زندگی و آثار ابن سینا» به فارسی، پرفسور ژولین هکسلی^۴ (یونسکو) «افکار تکاملی یک نفر زیست شناس در باره ابن سینا» به انگلیسی، شهردان (هندوستان) «سهم ابن سینا در استغنای فارسی و نفوذ آن بر زبانهای هندو فارسی گویان هنود» به فارسی، لوئی - گارده^۵ (فرانسه) «روش فلسفی ابن سینا» (بوسیله دکتر ابراهیم مدکور قرائت شد) به فرانسوی.

1- Prof. G. Cameron.

2- Prof. E. Benveniste.

3- A. Godard.

4- A. Fitter.

5- Prof. Julien Huxley.

6 - Louis Gardet.

دکتر ابراهیم^۱ مدکور (مصر) « کمیته ابن سینا در قاهره » بفرانسوی ،
جلال الدین همائی (ایران) « رابطه ابو علی سینا با اصفهان » بفارسی ، پرفسور هانری
کوربن^۲ (فرانسه) « مکتب ابن سینا و تشیع » بفرانسوی ، سید محمد محیط طباطبائی
(ایران) « جستجو در لفظ ابن سینا » بفارسی ، مادموازل م. گواشون^۳ (فرانسه) « فصلی از



شکل ۱۱: عده ای از شرکت کنندگان داخلی و خارجی در کاخ سرسبز

تأثیر ابن سینا در مغرب زمین « بفرانسوی ، ریچارد اتینگهاوزن^۴ (آمریکای شمالی)
« صنایع ظریفه در ایران عهد ابن سینا » به انگلیسی .

1- Dr. E. Madkur.

2- Prof Henri Corbin.

3- Mlle M. Goichon. 4- Richard Ettinghausen.

دوشنبه ششم اردیبهشت ماه - الاب قنواٹی^۱ (مصر) « ابن سیناوسن توماس -
 داکن »^۲ بفرانسوی، مرحوم سعید نفیسی (ایران) « ابن سینا در اروپا » بفارسی، پرفسور
 زایاچووسکی^۳ (لهستان) « آثار ابن سینا در لهستان » بفارسی، دکتر حسین خطیبی
 (ایران) « نشر فارسی در نیمه قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم و سبک نشر فارسی ابن
 سینا » بفارسی، پرفسور پ. ب. واجها^۴ (هندوستان) « نکات مهم عملی و عقلی ابن -
 سینا » به انگلیسی، پرفسور زاخود ربوریس نیکلایویچ^۵ (شوروی) « مطالعه دوره ابن سینا -
 در شرق شناسی و علوم تاریخ شوروی » به روسی، هارولد لمب^۶ (انگلستان)
 « دنیای دوره ابوعلی سینا » به انگلیسی، دکتر محمد معین (ایران) « لغات پارسی ابن سینا » و
 تأثیر آن در ادبیات « بفارسی، پرفسور روسی^۷ (ایتالیا) « برخی اضافات بر فهرست آثار ابن سینا در
 ایتالیا » بفرانسوی، اکبر دانا سرشت (ایران) « مقدمه بر رساله تناهی و نامتناهی » بفارسی،
 دکتر والتر آرتلت^۸ (آلمان) « پزشکان آلمانی قرن هفتم در ایران » به انگلیسی، بانوس.
 عظیم جان اوا^۹ (شوروی - ازبکستان) « مطالعه آثار پزشکی ابن سینا در ازبکستان » بفارسی.
 سه شنبه هفتم اردیبهشت ماه - دکتر آیدین ساییلی (ترکیه)^{۱۰} « روش علمی
 ابوعلی سینا » بفارسی، پرفسور ر. لوی^{۱۱} (انگلستان) « ابوعلی سینا بمثابة یک فرد
 انسان » به انگلیسی، دکتر ذبیح الله صفا (ایران) « ابن سینا در داستانهای ایرانی »
 بفارسی، دکتر ریچارد مک کارتی^{۱۲} (نماینده واتیکان) « اهمیت مابعدالطبیعه در

1- Père G. C. Qanawati.

2- Saint Thomas d' Aquin.

3- Prof. Dr. Ananiasz Zajachowski.

4- Prof. P. B. Vachha.

5- M. B. N. Zakhoder.

6- Mr. Harold Lamb.

7- Prof. Rossi.

8- Prof. Dr. V. Artelt.

9- Mrs. S. Azimiojanova.

10- Dr. Aydin Sayili.

11- Prof. R. Levy.

12- Dr. R. Mc Carrthy.

فلسفه ابن سینا» به انگلیسی، دکتر فریدون نافذ اوزلوق (ترکیه) «سخنی چند درباره حکیم عالم ابن سینا و حکیم الهی مولانا» بفارسی، (توسط دکتر احمد آتش قرائت شد) . سررستم مسانی^۱ (هندوستان) « آثار ابوعلی سینا در کتابخانه های خصوصی و عمومی هند» به انگلیسی (توسط کیخسرو فیر قرائت شد) .



شکل ۱۱۵- مؤلف کتاب در حال سخنرانی

مرحوم دکتر موسی عمید (ایران) « عقل و تقسیمات آن از نظر ابن سینا » بفارسی ، دکتر ویلهلم کوچ^۲ (واتیکان) « هدف تحقیقات ابن سینا » به آلمانی ، مرحوم ولادیمیر ایوانوف^۳ (هندوستان) « ابوعلی سینا و اسمعیلیان » بفارسی ، دکتر محمد نظام الدین (هندوستان) « چند نسخه از آثار شیخ الرئيس در کتابخانه دولتی

1- Sir R. Massani.

2- Dr. Wilhelm Kutsch.

3- Vladimir Ivanov.

حیدرآباد و پیشنهاد برای ایجاد یک آکادمی ابن سینا در ایران « به انگلیسی، دکتر محمود نجم آبادی (ایران) «نکاتی چند در باره عقاید پزشکی و طب ابن سینا» بفارسی، دکتر مهدی برکشلی (ایران) «موسیقی ابن سینا» بفارسی، مرحوم دکتر عبدالله احمدیه (ایران) «قاعده تشخیص و درمان بیماریها از نظر ابن سینا» بفارسی، پرفسور ژرژ پ. کانگرا (امریکای شمالی)، پیام برای کنگره هزاره ابن سینا (توسط پرفسور نامرون به انگلیسی قرائت شد).

دکتر پرویز ناتل خاندی (ایران) «رساله اسباب حدوث الحروف» بفارسی، دکتر حسن مینوچهر (ایران) «طبقة بندی علوم از نظر شیخ الرئيس ابوعلی سینا» بفارسی محمد ناظم طریحی (عراق) «ابن سینا فی الاجتهاد» به عربی، دکتر احسان یارشاطر (ایران) «اثر تازه ای از ابن سینا» بفارسی، دکتر هادی حسن (هندوستان) «نبغت و ابتکارات ابوعلی سینا» (توسط آقای محمدعلی جعفری کارمند سفارت هندوستان بفارسی قرائت شد).

خطابه ها و سخنرانیها در تاریخ سه شنبه هفتم اردیبهشت ماه (۲۷ آوریل ۱۹۵۴ میلادی) خاتمه یافت. سپس طبق برنامه قبلی در تاریخ چهارشنبه هشتم اردیبهشت ماه میهمانان و مدعوین به همدان عزیمت نمودند و صبح پنجشنبه نهم اردیبهشت ماه ساعت نه صبح افتتاح آرامگاه حکیم بزرگ در پیشگاه اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر بعمل آمد.

آخرین جلسه (جلسه اختتامیه) در تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ (۳۰ آوریل ۱۹۵۴) بعد از ظهر بشرح زیر بعمل آمد:

تشکر از میهمانان توسط مرحوم سید حسن تقی زاده بعمل آمد. آنگاه نمایندگان کشورها بترتیب حروف تهجی (افغانستان، آلمان، بلژیک، مصر، اسپانیا، کشورهای متحده امریکای شمالی، فرانسه، انگلستان، هلند، هندوستان، اندونزی،

عراق، ایتالیا، هاشمی اردن، لبنان، نروژ، پاکستان، لهستان، سوئیس، ترکیه، یونسکو، اتحاد جماهیر شوروی، واتیکان، یوگوسلاوی) که عده‌ای از آنان نمایندگان وعده‌ای از سفرا و وزراء مختار کشورها در تهران بودند، سخن گفتند.



شکل ۱۱۶ - عکس یادگاری از خدا حافظی شرکت کنندگان در کنگره

در خاتمه از طرف آقای علی اصغر حکمت ختم کنگره اعلام شد.

در میان سخنرانان و خطبای خارجی و ایرانی عده‌ای طبیب و استاد تاریخ طب و فنون وابسته بدان بودند، که از نظر تاریخ طب سخنرانی هایشان بسیار ارزنده بود.

۶- موفق الدین ابومنصور علی الهروی

و

ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری

هروی و اخوینی دو طبیب قرون چهارم و پنجم هجری قمری میباشند ، که از نظر تشخیص و تعیین طب و ادب ملی کشور ما سهمی بسزا دارند . این دو آ که با هم قریب الزمان میباشند ، اولین اطباءئی هستند که پس از قرون چند که از غلبه تازیان بر ایران میگذشته ، در حقیقت از بنیان گزاران شکست سکوت شده دو کتاب ارزنده در طب و داروسازی برشته تحریر در آورده اند .

الف (موفق الدین ابومنصور علی الهروی) نام وی علی و کنیه اش ابومنصور و منقب به موفق الدین میباشد . از شرح حال و زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست . وی در دیباچه کتاب «الابنیه» عبارتی بدین شکل دارد : «تا آن هنگام که حاصل آدمی حضرت عالی مولانا الامیر المسدد الموید المنصور ادام الله علوه پس او را دیدم ملکی بزرگوار و دانا... الخ» . بدین جهت عده ای از مستشرقین مقصود ویرا از کلمه «منصور» منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی (۳۵۰ - ۳۶۵) دانسته اند .

ایضاً تاریخ وفات وی نیز بطور قطع معلوم نمیشد . (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقدمه کتاب «الابنیه» انتشارات دانشگاه شماره ۱۱۶۳) .

اما «الابنیه عن حقایق الادویه» (یا روضة الانس و منفعة النفس) قدیمی ترین

کتاب خطی طبی پارسی است که در دست میباشد. این کتاب و «هدایة المتعلمین» تالیف ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری دو کتاب قدیمی طبی پارسی میباشند.

الابنیه عن جفایا

شکر ۱۱۷ - کتاب «الابنیه» (اقتباس از کتاب الابنیه انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

از این کتاب یک نسخه خطی منحصر بفرد در کتابخانه وین (اطریش) موجود است که بخط علی بن احمد طوسی اسدی (ابونصر علی بن احمد) شاعر معروف ایرانی ده در شوال سال ۴۷۷ هجری استنساخ شده وجود دارد. خط این نسخه مربوط به قرن پنجم هجری قمری است، چنانکه در گراور آن ملاحظه میشود.

بر حسب عقیده و نظر مرحوم علامه محمد قزوینی این نسخه علاوه بر قدیمی بودن اصل کتاب، خود کتاب قدیمی ترین کتاب خطی پارسی است.

بسال ۱۸۵۹ میلادی آقای زلیگمان^۱ از روی نسخه کتابخانه وین آنرا به چاپ رسانده و بعداً توسط عبدالخالق آخوندوف بادکوبه ای به آلمانی نیز ترجمه شده است. مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشگاه کتاب را با حواشی و تعلیقات برای چاپ آماده نموده بود. طبق تحریر آقای محبوبی اردکانی «نسخه ماشین شده

1- Fr. R. Zeligmann.

اصلی که متضمن تعلیقاتی نیز بوده است، اکنون در دست نیست...»

عکس نسخه اصلی کتاب در کتابخانه ملی فرهنگ از روی نسخه اصلی

فطر صالبون فطر صالبون را در صبر اندر باب صکات کرده اند...
 فطر سرد و خنک است خفقان و غلغله دل را بین بود...
 فطاع خدام آرد و قرقر و شمع اندر شمع افکند... و نموس ندارد و بی
 انگیزد... و محمد بن زکریا صکرید فطاع کی از جو صفتد عصب را ربان
 داید... و درد سر آرد... و انداز مول صکند... و انش حلا بن صکند

عربی حین لغت

باب

سر... صرع صغیر بود... و او سرد و تر است اندر درجه دوم عداس
 انداخت... و خلع... و زردی داران را بین باشد بهتر تسکین میابد
 صغار سرد استی خویان اندر معده حسنی پیدا... او گش شود... و بعضی
 به آبکیون... و بویون مردم سرد مزاج او را بخورد... صغیری از پس ای
 اقرارهای نیم بخورد... و دوح و صغیر... و مریس... و روعی
 صغیر درد کوس را سب بود کی از آرمی بود... و بر درد نفیس گرم را
 و روعی مرغ اند از دانه سفید کبرید زردی داران را منفع آید و همه
 دزدی را کی از آرمی باشد... و خواب آرد... و مثل روعی مرغ روعی
 نام برسد... و وضع سره صغیر داند... و بر شعال و درد سرد را
 مان بود کی زکریا باشد... و تسکین میابد... و فی بار دارد کی صغیر

شکل ۱۱۸- یک صفحه از کتاب الالبیه چاپ زلیگمن (اقتباس از

کتاب الالبیه انتشارات دانشگاه تهران بشماره ۱۱۶۳)

کتابخانه وینه موجود است و در سال ۱۳۴۵ هـ ضمن انتشارات بنیاد فرهنگ ایران از نسخه اصلی الالبیه در تهران بچاپ رسیده است .

در مقدمه چاپ عکسی قسمتی از نسخه «الالبیه» از انتشارات و بنیاد فرهنگ ایران (تهران ۱۳۴۵ خورشیدی) تحت عنوان «الالبیه در مفردات طبی» بقلم آقای مجتبی مینوی چنین آمده است: « . . . این نسخه بالفعل قدیمی ترین نسخه خطی تاریخ دار فارسی است که بدست ما رسیده است . تاریخ آن سنه ۴۷۷ هجری قمری و کاتب آن اسدی طوسی شاعر (ابونصر علی بن احمد) بوده است . نسخه اصلی در کتابخانه وین بنشانی A. F. 340 محفوظ است (فهرست فلوگل Flügel ج ۲ ص ۳۴۵ تا ۳۶۵) و دارای ۲۱۹ ورق است . عکس آن بسفارش مرحوم محمدخان قزوینی برای وزارت معارف برداشته شد و در کتابخانه ملی ایران محفوظ است . . . » .

« مؤلف در کتاب ابو منصور موفق بن علی الهروی ظاهراً در زمان کتابت نسخه (۴۷۷) در حیات بوده است، زیرا که اسدی در حق او دعای حرسه الله نوشته است، بنا برین ملکی هم که مؤلف او را بدون ذکر نام به الغاظ «مولانا الامیر المصدق المؤید المنصور» در مقدمه کتاب یادداشت کرده، بایست پادشاهی باشد که در آن زمان میزیسته است . پس اینکه فلوگل وزلیگمان و دیگران گمان کرده اند که مراد ازین ملک منصور بن نوح بن نصر بن اسماعیل سامانی باشد، که از ۳۵۰ تا ۳۶۵ امیر خراسان بوده نباید صحیح باشد و مرحوم قزوینی هم که سابقاً به اقتضای آن علماء همین تصور را کرده بود، بعدها این گفته خویش را اصلاح کرده و بنده این مطلب را در نوشته آن علامه بزرگوار اقتباس کرده ام . . . »

اخیراً ضمن انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۱۱۶۳ از روی نسخه تصحیح شده شادروان احمد بهمنیار که بر مبنای رسم الخط امروزی زبان پارسی تهیه گردیده بود در چهارصد و چهل و هشت صفحه وزیری مشتمل بر مقدمه کتاب از آقای دکتر جهانشاه صالح رئیس وقت دانشگاه و شناسائی کتاب از آقای حسین محبوبی اردکانی

با چند کلیشه از نسخه اصلی (بخط اسدی طوسی و نسخه تازه و چاپ زلیگمان) و فهرست

61

[illegible]

عَلَى حَرْفِ الْف

فَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ لَبِثَ الْخَرَاءَ وَرَطُوبَةَ الْبُلُوبِ
تَقْوِيَةً لَكَ كُنْ وَأَنْزِلْهُ وَمِنْهُ شَرْبُ شَاخٍ مَوْهَرٍ رَطُوبُهُ

10

موضوعات در بیست و نه صفحه و بقیه کتاب مشتمل بر متن کتاب و نسخه بدلها و اختلاف آنها و فهرستها و غلطنامه بچاپ رسیده است.

ابتدای کتاب بدین نحو است:

« بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر سپاس باد یزدان دانا و توانا کی
آفریدگار جهانست. و داننده آشکار و نهان است، و راننده چرخ و زمانست و دارنده
جانورانست و آورنده بهار و خزانست و درود بر محمد مصطفی (ص) کی خاتم
پیغامبرانست ... »

آغاز کتاب و تألیف و نام و ترتیب آن - چنین گفت حکیم ابومنصور موفق -
بن علی الهروی که من کتابهای حکیمان پیشین و عالمان محدث همه بجستم و
هرچه گفته بودند بتامل نگه کردم اندر ادویه و اغذیه مفرد و غیرش نیز و کردار
هر داروی، و منفعتها و مضرتهاشان اندر چهار درجه، آن چهار درجه که پنجم
آن نیامد ... »

مؤلف پس از ذکر مقدمه یک یک داروها را از حرف الف شروع نموده و به
پایان ختم می نماید.

ابتدای شرح ادویه بدین قرار است :

باب علی حرف الالف : ارُز - (بفتح همزه و ضم راء با تخفیف و تشدید
حرف آخر که معنای آن برنج است) . سری قرا کوادت (نام طبیبی هندی است)
گوید کرُنْج از دو گونه است : سپید و سرخ، اما سپید گرم و خشک است اندر میانه
درجه اول و سرخ گرم و خشکست اندر اول درجه دوم و آنچه سپید باشد بیشتر
بکار دارند زیرا که به اعتدال نزدیک تر است ...

« ... و پوست کرُنْج چون بخوری دهان به درد آورد و زبان را درد رساند

و آسایش دهد: پس درد بسهره^۱ دهد و معده و رود گانی و گرمی و تبش^۲ برانگیزد از همه تن و آن را علاج هم علاج ذراریجست^۳.
آخر کتاب بدین نحو است:

باب علی حرف الیاء : یاسمین یتوع یشم یبروج
یا قوت . . .

« . . . و هر ده اورا اندر کوزه بی آب نهد و از آن کوزه آب همی خورد، هرگز وی را علت استسقا نبوده و علامت آنکه بشناسندش آنست که همیشه سرد بود و هرگز گرم نگردد و آتش بر او نار نکند و از آتش زیانش نرسد، و گرچه بسی روزها اندر آتش بود، و هیچ چیز بر او نار نکند الا الماس .

تمت و الحمد لله رب العالمین و صلواته علی نبی محمد و آله الطاهرین و حسبنا الله و نعم الوکیل و کتب علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعری شهرشوال فی سنه سبع و اربعین و اربعمائیه (۷۴۷ هـ) لهجرة النبی صلی الله علیه»

بطور خلاصه موفق الدین هروی در کتاب ۸۴ کلمه سوادی که در تداوی بکار می رفته آورده و خواص طبی و طبع و مزاج آنها را ذکر کرده و تذکر داده است که شیوه و طریقۀ پزشکان هندی را انتخاب نموده است . ضمناً متذکر گردیده که در هند بوده ام .

ب - ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخارائی - ناسخ ربیع و پدرش احمد و کنیه اش ابوبکر میباشد . ایضاً در باب کنیه وی ابو حکیم ، همچنین بجای اخوینی «اخوین و اجوینی» «واخوی» و «آخربی» نیز آمده است .

۱- این کلمه معلوم نشد و از لغات محلی است . (حاشیه الاینه چاپ دانشگاه تهران) .

۲- بفتح اول و کسر دوم : حرارت و گرمی و مخفف تابش نیز آمده است و اگر تبش

بیاء مخصوص فارسی باشد بمعنی بی آراسی و بی قراری واضطراب است . (ایضاً حاشیه الاینه) .

۳- حشره ایست که به فارسی آلا کلنگ گویند = Cantharides .

وی از اهل بخارا است و نویسنده در متن کتاب چند کلمه را به لهجه بخارائی و در یک مورد ناحیه‌ای از بخارا را بعنوان شاهد آورده است. اخوینی چنانکه از کتاب « هدایه » مستفاد میگردد تمام عمر را بطبابت اشتغال داشته و در دوران خود طبیبی مشهور بوده است. تاریخ تولد وی معلوم نشد، اما از مطلبی که وی در کتاب متذکر گردیده، خود را شاگرد یکی از شاگردان رازی میداند. بدین معنی که وی شاگرد ابوالقاسم سقانی (رازی) که نام وی طاهر بن محمد بن ابراهیم و شاگرد محمد بن زکریا بود و در کتاب نیز مکرر نام محمد زکریای رازی را بنام « استاذ » و « استاذما » آورده، بدین لحاظ معلوم میگردد که وی شاگرد شاگرد رازی بوده است. وفاتش در حدود سال ۳۷۳ هجری قمری (مطابق ۹۸۳ میلادی) است. نام کتاب تالیفی وی « هدایة المتعلمین فی الطب » و « کتاب هدایه » و در بعضی نسخ « هدایه اخوینی » و « کناش اخوینی » و « کتاب الهدایه فی الطب » آمده، ولی ناسی که بیشتر مشهور است « کتاب هدایه » است.

غیر از کتاب بالا چنانکه از خلال صحائف کتاب هدایه برمیآید آنکه احتمال دارد، که وی یکی دو کتاب دیگر هم در دست تألیف (یا نزدیک با تمام) داشته، اما عمرش کفاف اتمام آنها را نمیدهد و کتابها بدست فراموشی سپرده شده است. اخوینی کتاب را برای فرزندش برشته تحریر درآورده و در مقدمه کتاب بدان اشاره کرده و برخلاف بسیاری از مصنفان و مؤلفان که مصنفات و مؤلفات خود را برای بزرگان و سلاطین و امرا و ولایه نوشته‌اند، وی کتاب را برای فرزندش تألیف کرده است.

آنچه که از قرائن و بطور حدس مستفاد میگردد، تاریخ تألیف کتاب در نیمه دوم قرن چهارم هجری است. و چون وی خود را شاگرد شاگرد رازی میداند، چنین بنظر میرسد که وفات اخوینی چنانکه آمد در حدود سال ۳۷۳ هجری قمری

(با توجه بدانکه وفات رازی در پنجم شعبان سال ۳۱۳ یا ۳۲۰ هجری قمری بوده) اتفاق افتاده است . بنا بر این تاریخ تالیف کتاب هدایه باید قبل از سال ۳۷۳ هجری قمری باید باشد .

سیاق عبارات و کلمات می‌رساند که کتاب از آثار منشور قرن چهارم هجری قمری است .

اخوینی در کتاب مدت طبابت خود را بیست سال و در جای دیگری سال ذکر کرده و از این بابت معلوم می‌شود که بمانند رازی طبیبی کلینیکی بوده است .
در این کتاب اخوینی از عقاید پزشکان قبل از خود بمانند بقراط و جالینوس و حنین فرزند اسحق و ثابت بن قره و عیسی بن صهار بخت و ابن سراجیون و یحیی بن -
ساسویه و رازی و امثال آنها اسم برده و پس از آن نظرات خود را در طب و گیاهها و داروهای طبی بمناسبت مدت طبابت (بیست و یک سال) متذکر گردیده و تجارب و مشاهدات طبی خود را بیان داشته ، بعلاوه در بیمارانی که توفیق درمان و بهبود آنان را نیافته بصراحت مطلب را متذکر شده ، حتی نام بعضی از بیماران را نیز آورده و از این نظر وی کاملاً شبیه رازی استادش می‌باشد و این امر می‌رساند که وی از محمد زکریای رازی تبعیت نموده است .

تا اینجا خلاصه‌ای از کلیات کتاب بود که قسمتی از آن در مقدمه‌ای که آقای جلال متینی در باب کتاب « هدایه » نوشته‌اند ، می‌باشد .

اما کتاب هدایة المتعلمین از جمله کتبی است که مدت‌ها مورد مطالعه طالبان طب بوده . نظامی عروضی سمرقندی در مقالات چهارم از کتاب معروف خود چنین آورده است :

« ... بعد از آنکه بر استادی مشفق خوانده باشد و از کتب وسط ذخیره ثابت بن -

قره یا منصوری محمد زکریای رازی یا هدایه ابوبکر اجوینی یا کفایه احمد فرج یا

اغراض سید اسماعیل جرجانی با استقصاء تمام براسنادی مشفق خواند... .
اکنون متذکر میگردیم :

با ملاحظه کتاب و ابواب مربوط بدان چنین مستفاد میگردد ، که کتاب با دقت تهیه شده و طبیبی کد بیست یا سی سال در کار طبابت بوده آنرا تألیف نموده و از بسیاری جهات بسانند بیان عقاید و نظرات پزشکان سلف ، مخصوصاً رازی بوده و نام بیماران و عدم توفیق در درمان بعضی از بیماران و دقت و موشکافی در شرح بیماریها و داروها و گیاهها و امثال آنها عیناً تبعیت از محمد زکریای نموده است و این مطلب میرساند که در سیر تألیف کتاب طبی از زمان طبری و رازی (و حتی علی بن عباس سجوسی اعوزی ارجانی) بهر حال ای نسبتاً تکامل رسیده که کتاب در قرن چهارم و پس از آن مورد مطالعه و استفاده طایبان طب بوده ، چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در مقالات چهارم بدان اشاره و آنرا همانند منصوری رازی و ذخیره ثابت بن قره و اغراض سید اسماعیل گرگدانی آورده که مطالعه و خواندن آنرا برای پزشکان لازم دانسته و با اصطلاح از کتاب درسی و مطالعاتی بوده است .

کتاب هدایه بسال ۱۳۴۳ شمسی توسط آقای دکتر جلال ستینی ضمن سلسله انتشارات دانشکده مشهد به شماره (۱۰) به نسبت یادبود هزار و یکصد و پنجاه سال ولادت محمد زکریای رازی در چاپخانه دانشکاه مشهد در هشتاد و یازده صفحه باضافه پنج صفحه فهرست مطالب و بحث و یک صفحه مقدمه تدوین و تشریح و توضیف و اختصارات دستوری و معرفی نسخها و یکصد و چهار صفحه فهرست میباشد به چاپ رسیده است .
نسخه اصل و اساس کتاب از روی نسخه کتابخانه بادلئیان^۱ اسفورد میباشد .
نسخه با نسخه کتابخانه فاتح اسلامبول و منلی سبک مقابله گردیده است .

نسخه کتابخانه بادلئیان اسفورد بسال ۱۲۷۸ هجری کتابت گردیده که با

1 - Bodleian Library (Oxford).

تاریخ کتاب «الابنیه عن حقایق الدویه» که ۷۷۷ هـ است ۳۱ سال تفاوت دارد . بنابراین از نظر تاریخ کتابت، کتاب «الابنیه» قدیمتر از کتاب هدایه است و این کتاب دومین نسخه خطی کتاب طبی پارسی است که موجود میباشد .

آغاز کتاب هدایه (نسخه کتابخانه بادلئیان) که سال ۷۷۸ هـ نوشته شده است :
 «بسم الله الرحمن الرحيم سپاس سرايزد را کي آفريدگار زسي و آسمانست و آفريدگار
 هرج اندرين دوسيانست ...»

انجام کتاب : «تم الكتاب بعون الله و حسن توفيقه عند السلاخ شهر ربيع الاول
 من شهر سنة ثمان و سبعين و اربع مائه (۷۷۸ هـ) ، و الحمد لله رب العلمين و صلواته
 على سيد المرسلين محمد المصطفى وآله الطيبين الطاهرين و سلم تسليمآ .
 فهرست ابواب کتاب از روی نسخه کتابخانه بادلئیان اکسفورد بدینجوی است
 که در ابتدای هر باب « اندر یا ذ درد » و یا « اندر یا ذ دردن » و « یا ذ کرد » آورده
 است که هشت باب آن جهت مثال مطابق کتاب آورده و بقیه ابواب از نظر کوتاه کردن
 مطلب فقط بذکر موضوع باب آن اکتفا شد ، بشرح زیر :

باب اول اندر یا ذ درد عناصر و امزجه و شرح ایشان :

باب دوم اندر یا ذ درد اخلاط و کیفیت شناختن ایشان :

باب یا ذ کردن خون و اصناف وی و شرح آن :

باب یا ذ درد صفرا و انواع وی و شرح آن :

باب یا ذ درد بلغم و اصناف وی و شرح آن :

باب یا ذ درد سودا و انواع وی و شرح آن :

باب اندر یا ذ کردن اعضای مفردة و سرآئيه و شرح آن الخ .

مجموعاً کتاب در دو بیست باب است بدین شرح :

قسمت اول مشتمل بر پنجاه و یک باب که در باب عناصر و امزجه و اخلاط

چهارگانه و اعضاء مفردة و سرآئيه بدن آدمی در تمام جهازات بدن از نوك سرتا پا

و شرح نیروها (قوی) و افعال و ارواح و اطعمه و اشربه و شیرها و جوشانیده‌ها و حرکت و سکون و ریاضت (ورزش) و خواب و بیداری و استغراغ و استلاء و امثال آنها و بعبارة اخرى یک دوره کلیات طب و تشریح و وظائف الاعضاء (منافع- الاعضاء) و بهداشت میباشد :

قسمت دوم در یکصد و سی باب و ششتمل بر ابواب زیر است :

علل و اعراض و درمان بیماریهای بدن آدمی از سورتا ناخن چه طبی و چه جراحی و درمان انواع قروح و جراحات و سموم است . بعبارة اخرى یک دوره علم الامراض میباشد :

قسمت سوم کتاب مشتمل بر نوزده باب که در باب تبها (حمیات) از قبیل تب یوم و تب دق و تب محرقه و تب غب و علامات خوش خیم و بدخیم (جیدوردی) و آبله و سرخک و تب ربع و تب بلغمی و تب های وبائی و علامات نضح و بحران و حفظ الصحة و شناسائی انواع نبض ها میباشد .

قسمت ششم

سایر پزشکان مترجم و مولف و مصنف در تاریخ طب اسلام و ایران تا آخر سده ششم هجری و اوائل سده هفتم در کشورهای شرقی اسلامی

در این قسمت شرح حال و آثار و خدمات طبی عده‌ای از پزشکان دوران طب اسلامی تا اواخر قرن ششم هجری خواهد آمد. لازم بدقت ذکر است پزشکانی که نام برده خواهد شد، اغلب غیرعرب میباشند و همانطور که در مقدمه دوران ترجمه و تصنیف و تألیف آمد، اصولاً اطباء و دانشمندان غیرعرب سهم بزرگ و عمده را در طب اسلامی داشتند و چنانکه گفته شد اگرگاهگاهی «طب اسلامی» بنام «طب عرب» خوانده میشود، منتهای بی انصافی است، مخصوصاً در کشورهای شرقی اسلامی نه این مطلب بسیار چشم گیر میباشد، حتی در کشورهای غربی اسلامی نیز فحول اطباء و دانشمندان غیرعرب میباشند. بدین مناسبت در این قسمت تا آنجا که مقدور بود، خدمات و آثار ارزنده آنان و اثرشان بر روی طب اسلام و ایران بهیچانی که حق مطلب ادا گردد، تشریح خواهد شد.

ضمناً تذکر داده میشود که در میان پزشکان مذکور در این مبحث عده‌ای علاوه بر تألیف و تصنیف كتب طبی مترجم و برگرداننده كتب طبی نیز بوده‌اند و علاوه چند طبیب دانشمند که نامی از آنان در مباحثهای قبل از کتاب گفته شده اضطراراً در این قسمت نیز نگاشته شده است.

در این قسمت پزشکان اسلامی و مخصوصاً ایرانیان و خدمات آنها به بنحوی ده معروف در تاریخ طب ایران میباشند، آمده است، ضمناً یاد آور میشود که اغلب آنان بنحوی از انحاء در طب اسلام و ایران مؤثر بوده‌اند و عموماً شاگردان اطباء نامدار ایرانی میباشند. و با آنکه در بیمارستان عضدی (چه در دوران عضدالدوله دیلمی و چه پس از وی) و یا سایر بیمارستانهای ایران به تحصیل و خدمت و تدریس اشتغال داشته و یا آنکه طبیب پادشاهان و امراء ایران بوده‌اند.

بشرح ایضاً تعدادی از پزشکان و مترجمان سده‌های اول و دوم و سوم هجری که در کار ترجمه و تألیف و طبابت در طب اسلام و ایران دخالت داشته‌اند، در این مبحث نام آنان و آثارشان آمده است.

پس از اتمام این قسمت به نام یکی از ستارگان قدر اول آسمان دانش پزشکی ایران میرسیم، که دوران تجدد طب ایرانی را مؤسس بود. وی سید اسمعیل گرگانی صاحب کتابهای طبی «ذخیره خوارزمشاهی» و «اغراض» و «خفی علائی» و «یادگار» است. سید اسمعیل گرگانی از نظر تشخیص و تعیین ملی ایران و اثر کتابهایش بر روی طب ایران توانست فصل جدیدی در تاریخ طب کشور ما باز نماید که تا امروز آن اثر باقی است و حقاً می‌بایست کتابی علیحده در این باب تألیف گردد. منتهی چون این کتاب جلد دوم تاریخ طب در ایران یعنی از ظهور اسلام تا حمله مغول میباشد، بدین مناسبت سهم گرگانی در مبحث و قسمت مخصوص بمانند طبری و رازی و اخوانی و ابن سینا و هر وی و اخوینی خواهد آمد.

۱ - ثاودون - وی از پزشکان سده اول هجری و طبیب مخصوص حجاج بن -

یوسف ثقفی بود و با بیاذق طبیب معاصر و هردو بخدمت حجاج مشغول بودند. ثاودون زمان منصور خلیفه را درک کرده بود. تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد. تألیفی بنام «کناش دبیر» ده برای فرزندش نگاشته از اوست ده در تاریخ طب اسلامی معروف میباشد.

۲ - ابن ماهان - یعقوب سیرافی معروف به ابن ماهان از اطباء سریانی است که در ابتدای دولت عباسیان سزیسته است. وی از مردم سیراف فارس بود. ویرا تألیفی است بنام «السفر والحضر». تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد.

۳ - خصیب بصری - وی طبیبی مسیحی و از پزشکان سده دوم هجری است، که در بصره به طبابت مشغول بود. وی طبیب فاضل و خوش سلیمه و درمان و شرافتمندی بود. گویند وقتی ابوالعباس سفاح در بصره اقامت داشت و به عارضه مختصری مبتلی گردید و به خصیب رجوع نمود. خصیب دستور نوشیدن شربت بوی داد، ولی بیماری سفاح شدت یافت. او را (سفاح) به بغداد بردند و در این شهر فوت کرد. بر اثر این واقعه خصیب متهم به قتل سفاح و سپس به حبس انداخته شد و در حبس بماند، تا فوت کرد.

قبل از مرگ قاروره اش را بوی نشان دادند. خصیب قاروره را دید و گفت: طبق نظر جالینوس صاحب این قاروره خواهد مرد. در جواب باو گفتند: شاید جالینوس اشتباه کرده باشد. او گفت: در چنین موقع من بتظر جالینوس چه صواب و چه خطا باشد احتیاج دارم. بالاخره طبق تشخیص خود مرد.

۴ - سهل کوسج (کوسه) - نام وی سهل و کنیه اش ابوسابور (شاپور) فرزند سهل و از مردم اهواز است. علت وجه تسمیه اش به کوسه بنابر علاقه تضاد بود.

سهل در طب بسیار وارد و بسیار بذله گو بود و زبانش لهجه خوزستانی و

۱ - سیراف = شیلاب = شیل آب. ناحیه ایست در جنوب فارس که از شمال و مشرق به بلوک گله دار (فال قدیم) و از جنوب و مغرب به خلیج فارس و بلوک دشتی محدود است. مرکز آن بندر کنگان در ۲۳۶ کیلومتری مشرق بندر بوشهر است... (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین) (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به لغت نامه دهخدا حرف سین صفحه ۷۵۹).

۲ - عیون الانباء جلد اول - چاپ بصر - صفحه ۱۴۸.

هزل او برجده غلبه داشت و در میان اطباء دورانیش در ردیف یوحنا بن ماسویه و جورجیس فرزند بختیشوع و امثال آنها بود. در صحبت و بیان از آنان عقب بود، ولی از حیث مطالعه از آنان کمتر نبود. وی طبیبی ایرانی و یا یوحنا فرزند ماسویه و جورجیس فرزند بختیشوع و عیسی بن حکم و عیسی بن ابی خالد و زکریای طینوری و یعقوب رئیس بیمارستان و عده‌ای دیگر معاصر بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد. تاریخ وفاتش بسال ۲۰۹ هجری قمری اتفاق افتاد.

۵ - بولس - بولس فرزند حسنون از اطباء سده سوم هجری قمری و معاصر معتصم خلیفه عباسی (خلافت معتصم از ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری) بود. وی با سلمویه - بن بنان طبیب مخصوص معتصم معاصر بود.

تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد. ویرا تألیفی در «ادویه مفرده» است.

۶ - سابور فرزند سهل (شاپور) - این طبیب ایرانی دائماً در بیمارستان گندی شاپور به درمان بیماران اشتغال داشت. مردی دانشمند و عالم بخواص داروها و ترکیب آنها بود. نزد متوکل عباسی عنوان و ارزش خاص داشت و پس از متوکل بخلنای بعد از او نیز خدمت کرد.

وفاقتش بگفته ابن ابی اصیبعه در ایام المهدی بالله خلیفه عباسی (خلافت از ۲۵۵ تا ۲۵۶ هجری) اتفاق افتاد (روز دوشنبه نه روز مانده به ماه ذیحجه سال ۲۵۵ هجری).

آثار و مؤلفات وی بقرار زیر است:

(۱) کتاب «الاقرباذین الکبیر» که کتاب بزرگ داروشناسی و ترکیب ادویه بود و آنرا در هفده باب تدوین نمود و در بیمارستان‌ها بدان عمل می‌کردند، تا آنکه اقربادین اسین الدوله ابن تلمیذ سورد عمل قرار گرفت:

(۲) کتاب «قوی الاطعمه و مضارها و منافعها»:

- ۳) کتاب « الرد علی حنین فی کتابه فی الفرق بین الغذاء والدواء المسهل »
(رد بر آراء حنین فرزند اسحق درباره کتاب وی بنام فرق بین غذا و داروی مسهل) :
- ۴) « القول فی النوم والیقظه » (گفتاری در خواب و بیداری) :
- ۵) کتاب « ابدال الادویه » (در تبدیل و جانشین نمودن داروها) .
- ۷ - اسرائیل بن سهل - وی فرزند سهل سابق الذکر است، که از اطباء سده سوم هجری و برادر شاپور سیبشده . در طب و درمان مهارت و در معالجات طریقه بسیار خوبی داشت . اسرائیل در ترکیب داروها خبره بود .
تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد .
اثر طبی وی کتاب مشهوری در « تریاق » است .
- ۸ - دیلم - وی از اطباء مقیم بغداد بود که در زمان خود سمت تقدم بر سایر سایر اطباء داشت و در خدمت حسن بن مخند وزیر معتضد عباسی (خلافت معتضد از ۲۵۶ تا ۲۷۹ هجری قمری) بود .
تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد . تألیفی از وی دیده نشد .
- ۹ - داود بن دیلم - وی طبیب مخصوص معتضد خلیفه عباسی (خلافت معتضد از ۲۷۹ تا ۲۸۹ هجری قمری) و نزد خلیفه بسیار محترم و معزز بود . تولدش بدست نیامد ، ولی وفاتش طبق یادداشت ابن ابی اصیبعه روز شنبه پنجم محرم الحرام سنه ۳۲۹ هجری در بغداد اتفاق افتاد . از وی تألیفی دیده نشد .
- ۱۰ - الحلاجی - یحیی بن ابی حکیم از اطباء سده سوم هجری و طبیب معتضد خلیفه عباسی (خلافت معتضد از ۲۷۹ - ۲۸۹ هجری) بود . تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد .
- ویرا تألیف طبی است بنام : « کتاب تدبیر الابدان النحیفه التي قد علمتها الصغراء »
(در بهداشت بدنهای لاغر که صغرا بر آنها غالب است) که برای معتضد نوشته است .
- ۱۱ - تمیمی - ابو عبد الله محمد بن احمد بن سعید از اطباء بسیار مشهور سده چهارم

هجری و در تمدن اسلامی بسیار معروف است. وی در قدس متولد گردید ولی تاریخ تولدش معلوم نیست. از معاصران وی علی بن عباس سجوسی اهوازی است. وی در گیاه شناسی و داروهای مفرد و مرکب در دوران خود فرید و وحید عصر بود.

تحصیل طب را نزد راهبی بنام « انبار خریا » آموخت. آنگاه بمصر رفت و به خدمت ابوالفرج یعقوب بن کلسه (کلس) وزیر درآمد. بسال ۳۰۷ که در مصر و باشیوع یافت برای جلوگیری و درمان و پیش گیری این بیماری سعی بلیغ نمود و کتاب « مادة البقاء باصلاح فسادالهواء والتحرز من ضرر الاوباء » را بنام ابوالفرج وزیر تألیف نمود.

تاریخ وفاتش بدست نیامد.

اسا علت شهرت فوق العاده وی بمناسبت اصلاح تریاق فاروق و تریاقهای دیگر است که ، بعضی ادویه بدان اضافه نموده که در تاریخ طب اسلامی بسیار مشهور است .

ابن بیطار صاحب کتاب مفردات از وی (تمیمی) در تألیف خود بسیار یاد نموده است .

آثار و مؤلفات طبی وی غیر از کتاب بالا عبارتند از : (۱) « مقاله فی ماهیه - الیرمد و انواعه و اسبابه و علاجه » (مقاله در ماهیت چشم درد چرکین و انواع و علت و درمان آن) ؛ (۲) رساله ای در « صفت تریاق » که برای پسرش علی نوشته است ؛ (۳) ایضاً در باره داروها و ترکیبات آنها کتابها نوشته است .

تمیمی را معاجین و تریاقهایی است که ساخت خود اوست بمانند : معجون مفرح النفس و تریاق مخلص النفوس وجوارش مفتاح السرور که در طب قدیم بسیار استعمال گردیده است .

۱۲ - ابومنصور قمری - (ابومنصور حسن بن نوح القمری) - نامش حسن و

پدرش نوح است . وی از اطباء مشهور سده چهارم هجری و در روزگار سلطنت سامانیان

در بخارا و بخدست امیر منصور سامانی بطبابت اشتغال داشت.

تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد.

ابن ابی اصیبه در کتاب خود آورده است که: امام شمس الدین عبدالحمید - بن عیسی خسروشاهی برای او نقل کرد که «ابن سینا ابو منصور قمری را دیده‌ام در آنوقت پیر مرد معموری بود و در مجلس درسش حاضر میگردید و در طب از او استفادات دردهاست» (چنانکه شمه‌ای از آن در شرح حال و مقام شیخ آمد).

از مطالب بالا چنین مستفاد می‌گردد که قمری قاعده باید معاصر رازی باشد (یا آنکه سالهای آخر زندگی رازی را در آن درده باشد). بدین جهت تولد و وفات وی باید قاعده در فاصله ۳۰۰ و ۴۰۰ هجری باشد، مضافاً بدانکه این دو طبیب (قمری و رازی) در مؤلفات و مصنفات خود از یکدیگر مطالب طبی نقل نموده‌اند. منجمه قمری در کتاب «غنی و منی» از رازی نام برده و رازی در حاوی از کتاب «عبد العبد» ابو منصور مطالبی آورده است.

از مجموعه مطالب بالا چنین برمیآید که قمری تاریخ ولادتش پیش از رازی و تاریخ وفاتش پس از ولادت شیخ سیب باشد.

چنانکه آمد وی طبیبی عالیشان و از پیشقدمان طب ایرانی اسلامی است و حق آن بود، که شرح حال وی قبل از ابن سینا بیاید، مضافاً بدانکه بقول مشهور وی استاد شیخ بوده است، ولی چون شیخ از نظر مؤلفات و مصنفات سهم بزرگی در دوران تألیف و تصنیف طب طبی در تمدن اسلامی دارد، بدین جهت در این قسمت از وی (قمری) یاد شد.

ویرا مؤلفات و مصنفات چندی بشرح زیر است: ۱) کتاب «غنی و منی» که در طب و درسه مقاله است. قسمت اول در بیماریهای حاد، قسمت دوم در علل ظاهره بیماریها و قسمت سوم در تبها میباشد. این کتاب مجموعه یا کناش (فوزسوار) بسیار نیکوئی است، نه در آن قسری جمیع بیماریها و درمانها را بسیار خوب

برشته تحریر در آورده و آراء و اقوال پزشکان بزرگ را بطور اختصار در آن نقل نموده و مخصوصاً نظرات رازی را در تمام کتاب بطور متفرق آورده است ؛ (۲) کتاب « علل العلل » که مجموعه ای در داروهای مفرد میباشد ؛ (۳) « معالجات منصوری » ؛ (۴) « مقاله ای در بحران » ؛ (۵) « فی علاج امراض الصدر » (رساله ...) ؛ (۶) « فی الحمیات » (رساله ...) ؛ (۷) « فی مرض الاستسقا » (مقاله ...) .

۱۳ - ابن اتردی - تحت عنوان ابن اتردی چند طبیب در تاریخ طب اسلامی

بچشم می خورد، که بر روی طب اسلامی بی اثر نموده اند. ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء بدین ترتیب از آنان نام می برد :

الف) ابوالغنائم هبة الله بن علی بن الحسین بن اتردی که از مردم بغداد و از اطباء ممتاز این شهر بود .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد . آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است :

۱) « تعلیقه های طبی و فلسفی » ؛

۲) « مقاله ای در باب آنکه لذت خواب در نفس خواب است و هرگاه که انسان بخوابد آن لذت حاصل میگردد » ده آنرا برای ابونصر تکریتی نوشته است .

ب) ابوالحسن علی بن هبة الله بن اتردی از مردم بغداد و طبیبی فاضل و برد یگر پزشکان تقدم داشت . در طب بسیار مطلع و با هوش و بسیار خوش معاشرت و خوش سلیقه در معالجه بود . آثاری دارد که منجمه شرح کتاب « دعوة الاطباء » است که آنرا برای ابوالعلاء محفوظ بن مسیحی طبیب نوشته است .

ج) ابوالغنائم سعید بن هبة الله بن اتردی از اطباء مشهور بغداد و مسئول بیمارستان عضدی و در ایام المقتفی بالله (مدت خلافت المقتفی از ۳۲۹ تا ۳۳۳ هجری) بر سایر اطباء مقدم بود .

د) ابوعلی حسن بن علی اتردی که وی نیز در طب فاضل و مردی خوش کار و خوش درمان و مورد احترام عام بود .

ه) ابوالغنائم جمال الدین سعید بن هبة الله بن علی اتردی (فرزند هبة الله سابق الذکر) نه در صنعت طب فاضل و سردی عارف بود .
 بنابر آنچه گذشت چنین مستفاد میگردد که این خاندان در قرن چهارم هجری (و شاید قرن پنجم هجری) زیست می نموده و بطبابت مشغول بوده اند .

۱۴ - ابوبکر محمد بن خلیل رقی - از اطباء فاضلی بود ، که هم خوب درس خوانده بود و هم خوب تدریس و درمان می کرد . وی از اطباء سائده چهارم هجری بود . تاریخ تولدش معلوم نشد .

وی اولین طبیبی است که کتاب « مسائل حنین بن اسحق » را در طب تفسیر و تشریح نموده . این تفسیر بسال ۳۰۳ هجری نوشته شده است .
 ابن ابی اصیبعه گوید : « که عبید الله بن جبرائیل نقل کرد : که رقی فقط در حال مسکنی میتوانست تفسیر کند و توضیح و شرح دهد » .
 اثر طبی وی همان شرح مسائل حنین است .
 تاریخ وفات وی بسال ۳۰۳ هجری قمری اتفاق افتاد ۳ .

۱۵ - ابوالحسن احمد بن محمد طبیب طبری - وی اهل طبرستان و طبیب رکن الدوله دیلمی (تولد ۲۹۶ - وفات ۳۶۶ هجری قمری) بود و از اطباء سائده چهارم هجری و در خدمت پادشاه دیلمی بطبابت اشتغال داشت .
 تاریخ تولدش معلوم نیست ولی سال وفاتش را بسال ۳۵۹ (یا ۳۶۶) هجری نوشته اند .

وی را دانش معروفی است بنام « المعالجات البتراطیه » که کتاب بسیار نافع و مفیدی است . در این کتاب بیماریها را بطور عموم و داروها را بسیار نامی

۱ - لغت نامه دهخدا صفحه ۳۷۹ تحت عنوان نلمه ابوبکر رقی .

۲ و ۳ - عیون الالباء - ج ۱ - صفحه ۲۳۵ .

یادداشت نموده که درچندین مقاله باشد. سه نسخه ازاین کتاب در کسوفورد موجود است.^۱

۱۶- دانیال طیب - وی از اطباء سده چهارم و یهودی و طبیبی عادی و از نظر معلومات متوسط بود و یک نوع پریشانی فکری و غفلت داشت. معزالدوله (تولد ۳۰۳ و وفات ۳۵۶ هجری قمری) دیلمی اورا طبیب خود نمود. ایضاً طبیب ابومنصور مذهب الدوله بود.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد و تألیفی از وی دیده نشد. فقط بمناسبت آنکه به خدمت پادشاه دیلمی بود از وی یادی شد.

۱۷- ابوعلی مسکویه - ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب ملقب به مسکویه (یا مشکویه یا ابن مسکویه).

ابن ابی اصیبعه گوید: وی مردی فاضل و در علوم حکمت ممتاز و در علم طب بصیر بود و از اصول و فروع آن اطلاع کامل داشت.^۱ تاریخ تولد وی بدست نیامد.

ابوعلی ابتدا در خدمت وزیر معزالدوله دیلمی ابومحمد مہلبی و خازن کتابهای او بود و پس از وی (مہلبی) نزد پسرش ابن العمید و پسرش ابوالفتح ذوالکفایین وزیر رکن الدوله تقرب خاص داشت. سپس به خدمت عضدالدوله با سمت منادمت و خازنی برگزیده شد. از این رو معلومی شود که مقام و منزلت وی نزد پادشاه یویهی و وزیر رکن الدوله و بزرگان دربار آنان ارجمند بوده.

افسانه هائی در باب ابن مسکویه آمده که یکی از آنها چنین است، که روزی ابن مسکویه به مجلس درس وی حاضر شد و گردوئی نزد وی افکند و گفت: مساحت آنرا تعیین کن. ابوعلی مسکویه قسمتی از کتاب اخلاق را نزد وی انداخت و گفت: تو ابتداءً کمی در اصلاح اخلاقت بکوش تا من مساحت گردورا بنمایم.

ایضاً معروف است که وی باجمعی از دانشمندان در دربار خوارزمشاه به منادمت

۱- ابن ابی اصیبعه جلد اول چاپ مصر صفحه ۲۴۵.

مشغول بود. چون سلطان محمود غزنوی آنان را خواست، وی (ابن مسکویه) قبل از ورود سفیر محمود فرار کرد و به ری آمد.^۱

وی را آثار و مؤلفاتی قریب سیزده عدد میباشد، که فقط دوائر طبیه در آنها مشاهده میشود: ۱) «کتاب الاشریه»؛ ۲) «کتاب الطبیح».

۱۸ - اسحق بن شلیطا - وی از اطباء بغداد و در زمان خلافت مطیع عباسی میزیست و با مشارکت ثابت بن سنان خلیفه را درمان می نمود.

تاریخ تولدش بدست نیامد. اما تاریخ وفات وی در زمان مطیع اتفاق افتاد (خلافت مطیع از سال ۳۳۳ تا سال ۳۶۳ هجری قمری بود). پس از مرگش ابوالحسن عمر بن عبداللہ الدہلی نزد خلیفه جانشین وی شد. از وی تألیف طبیه در کتب و تواریخ و تراجم احوال دیده نشد.

۱۹ - یوسف طبیب - نام این طبیب یوسف و پدرش یعقوب و از شاگردان رازی میباشد. از نام وی و پدرش چنین استفاده میگردد که کلیمی بوده.

ابن ابی اصیبعه در ضمن شرح حال و آثار رازی از کتابی بنام «فی الادویۃ العین و علاجها و مداواتها و ترکیب الادویه لما یحتاج الیه من ذلک» نام میبرد که برای یوسف نوشته است.^۲

نظر باینکه رازی بقول سال ۳۱۳ و بقول سال ۳۲ هجری فوت نموده قاعده^۳ یوسف از شاگردانی بوده که نزد رازی تقرب خاص داشته و باید علی -

۱ - لغت نامه د محمد امجدی ج ۹ ص ۳۵۹ و ۳۶۸.

۲ - عیون الانباء فی طبقات الاطباء - چاپ مصر جلد اول سال ۱۲۹۹ هجری مطابق ۱۸۸۲

سیالادی ص ۳۲۱.

الاصول وی (یوسف) را از پزشکان قرن چهارم هجری دانست.

۲۰ - ابن قارن رازی - این طبیب از شاگردان رازی و چنین بنظر میرسد که

مدتی در مصاحبت وی (رازی) بوده است.

از تاریخ تولد و وفات وی اطلاعی در دست نیست، فقط میتوان گفت که از اطباء سده چهارم هجری وقاعده^۲ در زمان وفات رازی (۳۱۳ یا ۳۲۰) حیات داشته است.

ابن قارن همان طبیبی است که ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء درباره درمان جوان مستستی توسط رازی از او یاد کرده است^۱.

ایضاً بیرونی در رساله‌ای که در باب فهرست کتاب‌های رازی تألیف نموده و رازی از طبرستان به ری آمده و شاگردی با وی بوده بنظر میرسد همین ابن قارن باشد^۲.
تألیف طبیبی از وی در کتب تواریخ طب دیده نشد.

۲۱ - یحیی بن عدی - ابوزکریا یحیی فرزندی عدی فرزند حمید فرزندی زکریا تکریتی

(یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا تکریتی) از پزشکان و حکماء قرن چهارم هجری و بر حسب عقیده برخی از دانشمندان وی طب و منطق را نزد رازی آموخته است.

ابن الندیم در کتاب «الفهرست» گوید: که در دوران ما ریاست مردم عالم به ابوزکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریای منطقی ختم میگردد.

ایضاً مسعودی در کتاب «التنبیه والاشراف» درباره فلسفه و منطق گوید: در این روزگار درباره علوم بالا کسی را نمی‌شناسم که بتوان بوی مراجعه نمود مگر

۱ - عیون الانباء چاپ مصر سال ۱۲۹۹ هجری مطابق با سال ۱۸۸۲ میلادی

صفحه ۳۱۲.

۲. فهرست کتابهای محمد زکریای رازی تألیف بیرونی به کوشش مرحوم پاول کراوس

(Paul Kraus) چاپ پاریس ۱۹۳۶ میلادی صفحه ۵.

ابوزکریاء ابن عدی از مسیحیان بغداد.

استاد وی در حکمت و منطق ابو بشرستی بن یونس و کیش وی نصارای یعقوبی بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد، ولی تاریخ وفاتش بسال ۳۶۴ هجری اتفاق افتاده است.

از وی تألیف طبی در کتب تاریخ و تراجم احوال دیده نشد، ولی آثار او نوشته هائی در فلسفه و دلام داشته است.

۲۲- ابوالقاسم مقانعی - نام وی طاهر فرزند محمد فرزند ابراهیم میباشد. چنانکه در باب کتاب «هدایة المتعلمین» آمد ابوبکر ربیع بن احمد اخوینی صاحب کتاب هدایه خود را شاگرد مقانعی که شاگرد رازی بوده ذکر کرده است.

بنابراین مقانعی که شاگرد محمد زکریای رازی بوده، قاعده از پزشکان سده چهارم هجری است.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد و تألیفی از او در کتب تاریخ دیده نشد.

۲۳- ابو غانم رازی - بر حسب نظر بعضی از مورخان ابو غانم طبیب طب رازند رازی آموخته و در فلسفه هم از او (رازی) متابعت مینموده است.

از تاریخ تولد و وفات و اثر یا آثارش اطلاعی در دست نیست. فقط میتوان گفت که وی از پزشکان سده چهارم هجری بوده است.

۲۴- ابوالحسین عمر بن الدحلی - وی از پزشکان سده چهارم هجری و معاصر مطیع و طائع خلثای عباسی بود و پس از مرگ اسحق بن شلیط طبیب خاص مطیع گردید و در وی (خلیفه) ننوذ فوق العاده داشت.

تاریخ ولادت وی معلوم نشد.

ابن ابی اصمیه در عیون الانباء گوید: که مطیع درباره این طبیب رعایت احترامات لازم را مینمود، ولی بعداً چون خلیفه ابو محمد صلحی کاتب خود را اخراج

نمود، بوسیله ابوسعید و هب بن ابراهیم وی (ابوالحسین) از کاتبان خلیفه شد. چون خلافت به طائع رسید با سر وی ابوالحسین محبوس شد، تا آنکه عضدالدوله پادشاه دیلمی وارد بغداد گردید و از زندان خلاصی یافت.

وفاتش پس از سال ۳۶۳ یعنی پس از مرگ مطیع خلیفه عباسی اتفاق افتاد. در بعضی از تواریخ نام وی ابوالحسین بن عمرو الدجیلی^۱ آمده است.

وی را طریقه خاصی در درمان بود که بیشتر به حبها و معجونها که ادویه قلیل المقدار سعی داشته و به حننه و مطبوخها و مشروبات و مسهلها اعتقادی نداشته است. تألیفی از وی در کتب تواریخ دیده نشد.

۲۵- ابوالخیر الجراحی - وی از مشاهیر جراحان سده چهارم هجری است و در جراحی مهارتی بسزا و در بیمارستان عضدی به جراحی اشتغال و ریاست جراحان این بیمارستان را داشت و بنام شیخ ابوالخیر جراح معروف میباشد.

مولد و منشأوی بغداد بود و در این شهر بسیار مشهور و پزشکان در جمیع امور جراحی به وی مراجعه مینمودند.

هنگامیکه عضدالدوله دیلمی (تولد ۳۲۴ وفات ۳۷۱ هجری) بیمارستان معروف عضدی را ساخت از هر طبقه از اطباء حاذق یک نفر را برای طبابت در بیمارستان انتخاب نمود. منجمله ابوالخیر را برای جراحی و ریاست جراحان منصوب کرد. در این زمان ابوالخیر عمری زیاد از وی گذشته بود. امیر وظیفه‌ای مناسب، برایش برقرار نمود.

ابوالخیر در ساختن روغن‌ها و مرهم‌ها دستی بسزا داشت و شخصاً چند مرهم و روغن برای درمان زخم‌ها تهیه نموده بود که در کتب تواریخ طب مشهور است.

۱- نامه دانشوران جلد هفتم صفحه ۱۲۳ چاپ دوم قم.

۲- دجیل (به ضم اول و فتح جیم) ناحیه‌ای در عراق نزدیک سامره است (المنجد).

از آن جمله است روغنی که از خروج (= بیدایخی - کرچک) ^۱ با اشق (= اشهد = اشتراك = صمغ) بدین ترتیب ده خروج را بر روی سنگی سخت صلایده میکرده بمیزان هشتاد قسمت بنحوی ده از جرم آن اثری باقی نمی مانده، سپس در هرده مثقال یک مثقال (= هر مثقال قریب پنج گرام است) اشق و نیم مثقال *علک البطم* ^۲ (*علک الانباط*) و یک مثقال روغن بلسان ^۳ اضافه و سائیده تا آنکه با اندازه ای که جسم واحد میگردید و آن را در زخم شمشیر و تیر و این قبیل جراحات استعمال مینموده است. و دیگر از سرهمهائی ده منسوب به ابو الخیر است مرهم جاذب است که ریشه نی زراوند طویل ^۴ با غسل بمقدار مساوی پخته و یک برابر روغن زیتون بر آن اضافه مینموده و در زخمها بکار میبرده است. ایضاً روغنی به ابو الخیر منسوب است مرکب از روغن دنجده ^۵ ده سیر (قریب ۷۵ گرام) و پیه بز ده مثقال (قریب چهل و پنج گرام)

۱-Ricin و Croton.

۲-Gomme ammoniacque.

۳-Gomme-résine de pistachie ou du térébinthe.

(شرح اسماء العطار ابو عمران موسی بن عبیدالله قرطبی چاپ قاهره ۱۹۴۰ میلادی). بطم نام درخت سقز است و میوه این درخت را به فارسی بنه نیز گویند - (فرهنگ نفیسی صفحه ۶۱۴) - *علک البطم* به فارسی سقز و باصفهائی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است (تحفه حکیم مؤمن صفحه ۱۱۵ چاپ تهران ناشر کتابخانه مصطفوی با مقدمه مؤلف این کتاب تهران ۱۳۳۷ شمسی).

۴-Balsame و Crotalaria.

درخت کوچکی مانند درخت حنّافارسی آن بلسان و خنجیده که ماده سقزی دارد - حب بلسان = Graine de Baume

۵-Aristolochie

زراوند گیاهی است از طایفه بادرنجبویه که بر دو نوع است: دراز و گرد A. longue و A. ronde (از فهرستهای ترجمه کتاب آبله و سرخک رازی از مؤلف صفحه ۱۱۳ انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۴۴ شمسی)

۶-Césame = سسم

که با آتش ملایم پخته تا بیه و روغن سمزوج گردیده و در ورسها و جراحات استعمال مینموده است.

تاریخ وفات ابوالخیر معلوم نشد، ولی آنچه ده محقق است در اواخر سده چهارم هجری اتفاق افتاده است.

۲۶ - ابراهیم بن بکوس (بکس) عشاری - این طبیب معروف به ابن بکوس و مکنی به ابواسحق و از اطباء قرن چهارم هجری است. طبیبی ماهر و مترجمی زبردست بوده و زبانهای سریانی و عربی را خوب میدانسته و در دولت عباسیان کتب زیادی از یونانی به عربی نقل نموده و در بیمارستان عضدی طبابت و تدریس میکرد. وی یکی از بیست و چهار طبیبی است که پادشاه دیلمی عضدالدوله در سال ۳۶۸ هجری او را بخدمت در بیمارستان عضدی گمارده است.

ابن بکوس در اواخر عمر نایبنا گشت، با این وصف به طبابت اشتغال میورزید. تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد.

مؤلفات و آثار طبی وی عبارتند از: (۱) «کناش کبیر در طب»؛ (۲) «کناش صغیر در طب»؛ (۳) «قرا بادین»؛ (۴) «مقاله‌ای در باب آبله»؛ (۵) «مقاله‌ای در غرب چشم»؛ (۶) «مقاله‌ای در باب استسقا»؛ (۷) «رساله‌ای در تشریح و درمان چشم»؛ (۸) «رساله‌ای در بیماری پوست»؛ (۹) «رساله‌ای در فاذهر»؛ (۱۰) «رساله‌ای در درمان سموم»؛ (۱۱) «کتابی در رؤیا»؛ (۱۲) «کتابی در حرس و محسوس»؛ (۱۳) «رساله‌ای در آبهای معدنی»؛ (۱۴) «رساله‌ای در اینکد آب خالص در طب بیشتر از ماء الشعیر مرطوب است». از آن گذشته چند کتاب ارسطورا

۱- ورك آب چشم که همیشه روان باشد چون ناسور (Fistule) و سجرای اشک و جای ریزش آن... غروب جمع و اشک که از چشم برآید... و نیز غرب آبله ریزه است در چشم و آماسی در دنباله آن... (منتهی الارب چاپ تهران ۱۳۷۸ هجری صفحه ۹۱۰).

ایضاً: ورم باق اکبرعین = Anchilops (فرهنگ شلیمر چاپ تهران ۱۳۳۰ شمسی صفحه ۳۹ انتشارات دانشگاه شماره ۳۳۰).

به عربی ترجمه کرده است. (رجوع شود به صفحه ۲۶۹ کتاب).

۲۷- احمد بن ابی الاشعث فارسی - ابو جعفر احمد بن محمد بن محمد بن ابی الاشعث از پزشکان سده چهارم هجری است.

مولدش در سرزمین فارس بود. تاریخ تولدش بدست نیامد.

ابن ابی اصیبه در عیون الانباء آورده که : « از کتاب عبید اللہ بن جبرائیل بن - بختیشوع نقل شده است که برایم نقل کرده اند که وی (احمد بن ابی الاشعث) از ابتدای عمر خود تظاهر به عدم طب نمی کرده و صرف بود که اسوالتش را مصادره کرده اند. او اصلاً ایرانی است و از شهر خود به موصل آمد و گریخته وایخت بود. اتفاق چنین افتاد که ناصرالدوله پسری علیل داشت که پیوسته خون از او میرفت و هر قدر پزشکان او را معالجه می کردند، حالش بدتر می شد. احمد بن ابی الاشعث بهرنحوی بود خود را به ناصرالدوله رسانید و به مادر طفل گفت من این طفل را معالجه می کنم و به مادر طفل فهماند که پزشکان او را به درسان نموده اند. مادر طفل قلبش آرام گرفت و درمان طفل را به احمد واگذار نمود. پس از معالجه طفل بهبود یافت، لذا مادر طفل باو صحبت و احسان بسیار نمود و وی (احمد) تا آخر در موصل بماند و نمازگردانی نزد او درس می خواندند که یکی از آنها بیمار بوی نزدیک شد و در نظر احمد بن ابی الاشعث بر تمام شاگردان مقدم گردید. این شاگرد نامش ابوالفلاح بود که در صنعت طب ماهر گردید. تاریخ وفات احمد بن ابوالاشعث رحمہ اللہ در سال سیصد و شصت و چند هجری در موصل اتفاق افتاده است و تعدادی اولاد هم داشت و از فرزندان او که در طب مشهور شدند (ابن ابی اصیبه) او را دیده ام نامش محمد بود. »

غیر از محمد و ابوالفلاح شاگردان دیگری بنامهای جابر بن منصور موصلی و احمد بن محمد بلدی و محمد بن ثواب در عیون الانباء آمده است.

ایضاً ابن ابی اصیبه در عیون الانباء آورده « این مرد بسیار عاقل و بسیار خوش رأی و خیرخواه و متین و سؤقر و متدین و عالم به فقد بود. عمر طولانی نصیب

او شده بود و شاگردان بسیاری داشت و در علوم حکمت ممتاز و مصنوعات زیاد در این علم داشت که نشانه کمال فضل و دانش و مقام علمی او بود و در علوم الهی کتابی بسیار عالی تصنیف کرده است که من (ابن ابی اصیبعه) آنرا بخط خودش دیده‌ام. وی بخوبی کتابهای جالینوس و نکات و اسرار آنها را میدانست و بسیاری از کتب جالینوس را شرح و کتابهای شانزده گانه او را (جالینوس) از هم تفکیک نموده و آنها را بفصول و ابوابی تقسیم و قبل از او کسی این کار را نکرده است. این عمل برای کسانی که می‌خواهند کتب جالینوس را مطالعه نمایند، بسیار مفید و تسهیل فراوانی به فهم آنها نموده و علامات و نشانه‌هایی در آنها قرار داده است که مطالعه کنندگان باسانی و سهولت مطالب آنرا درک می‌نمایند... همچنین کتابهای ارسطو و دیگران را بصورت فصول و ابواب درآورده و آنچه در باب هر موضوعی نوشته تماماً در حد خود دامل و تمام است و بهتر از آن دیده نمیشود».

آثار و مؤلفات طیبی احمد بن ابی الاشعث بموجب گفته ابن ابی اصیبعه بقرار زیر است: ۱) «کتاب ادویه مفردة» که در سه مقاله است و سبب نگارش این کتاب آن بود که جمعی از شاگردان از او خواستند که برای آنان کتابی تألیف نماید. عین عبارت احمد در اول کتاب چنین است: احمد بن محمد بلدی از من (احمد) خواست که چنین کتابی برایش بنویسم و قبلاً هم محمد بن ثواب از من چنین تقاضائی

۱- شیخ ابوالعباس احمد بن محمد بن یحیی از مردم بلد (از دیدهای اطراف بغداد) و شاگردان ممتاز احمد بن ابوالاشعث بود. اثر طیبی وی عبارتست از کتاب «تذیر العیالی والاطفال والصبيان» (بهداشت زنان آبستن و کودکان) که برای وزیر ابوالنرجس یعقوب بن یوسف معروف به ابن کلس وزیر العزیز بالله در مصر نوشته است.

۲- ابو عبد الله محمد بن ثواب بن محمد موصلی که او را بنام الشلاج سیناسیدند و از اهل موصل و در صنعت طب ماهر و از شاگردان دانشمند احمد بن ابی الاشعث و پیوسته در خدمت استاد بود. کتابهای زیادی به خط او نوشته شده است (عیون الانباء ج ۱ چاپ مصر صفحه ۲۴۸).

کرده بود و من آنرا مطابق استعداد آنها و بنام آنها نوشتم. در ماه ربیع الاول سال ۳۵۳ شروع به نوشتن نمودم... (۲) « کتاب الجدری والحصبة والحمیقاء » (کتاب آبله و سرخک و آبله سرغان) در دومقاله: (۳) « فی السرسام^۲ والبرسام^۳ و مداواتهما » در سه مقاله ده برای شاگردش محمد بن ثواب موصلی^۴ ده آنرا بر او تقریر کرده و نوشته است والفاظ آن از خود او و بخط اوست و تاریخ کتابت آن در ماه رجب سال ۳۵۵ هجری میباشد: (۴) « کتاب فی القولنج » و اقسام آن و طریقه معالجه و داروهای نافع این مرض است: (۵) « فی البرص والبهق » و درمان این دو بیماری در دومقاله: (۶) « کتاب فی الصرع »: (۷) ایضاً « کتاب دیگری در صرع »: (۸) « کتاب فی الاستسقاء »، (۹) « کتاب فی ظهور الدم » در دومقاله: (۱۰) « فی المالیخولیا »: (۱۱) « کتاب ترکیب الادویه »: (۱۲) « فی النوم والیقظه » (خواب و بیداری) که آنرا برای احمد بن حسین بن زید بن فضاله بلدی نوشته و بنا به خواهش او از قول غرور بن طیب یهودی بلدی بوده است: (۱۳) « کتاب الغذای والمغذی » (کتاب خورنده و خوراک یا تغذیه بیمار) در دومقاله ده در تاریخ صفر سال ۳۴۸ هجری در قلعه برقی ارمنستان آنرا تمام کرده است: (۱۴) « کتاب الامراض المعده و مداواتها » (در بیماری های معده و درمان آنها: (۱۵) « شرح کتاب فرق جالینوس » در دومقاله که در ماه رجب سال ۳۴۲ از نوشتن آن فراغت یافته است: (۱۶) « شرح کتاب حمیات جالینوس ».

احمد بن ابی الاشعث غیر از مولفات طبی بالادو کتاب دیگری بنام « فی العلم الالهی » و دیگری بنام « کتاب الحيوان » تألیف کرده است.

۱- چیزی است شبیه آبله که بر اندام آید- باد آبله (لغت نامدد هخدا- فرهنگ نفیسی).

۲- این کلمه فارسی و سرکب از سروسام (ورم) و ترجمه آن ورم غشاء مغز است =

Meningite

۳- برسام (= ورم پهلوی) کلمه ای پارسی است = Pleurite ورمی حاد که بر سینه آدمی

به هم رسد .

۲۸ - ابوالحسین بن تفاح - وی از مشاهیر جراحان بغداد بود و در زمان عضدالدوله دیلمی بابرادرش ابوالخیر به اعمال جراحی در بیمارستان عضدی اشتغال داشت. ابوالحسین از جمله طبائی است که باسر پادشاه دیلمی در بیمارستان عضدی خدمت مینمود. سیگویند در یکی از جنگها زخم شمشیری بران یکی از اسرای عضدالدوله وارد شد، که قسمتی از آن درران او بماند. جراحان زمان ازخارج نمودن آن عاجر ماندند. عضدالدوله ابوالحسین را احضار و امر به اخراج پاره شمشیر و درمان اسیر نمود. وی بازبردستی آنها بیرون آورد و در نتیجه حقوقی برای ابوالحسین مقرر گردید.

تاریخ تولد و وفاتش معلوم نشد. اما آنچه که مسلم است تا سال ۳۸ هجری در قید حیات بوده. از وی تألیفی دیده نشد.

۲۹ - ابوالعلاء فارسی - وی از اطباء سده چهارم هجری و در دوران سلاطین آل بویه میزیخته است و باعلی بن عباس مجوسی اهوازی و ابوماهر موسی بن یوسف شیرازی و ابن مندویه اصفهانی معاصر و در زمان سلطان الدوله در شیراز و پس از انقراض دولت آل بویه به خدمت سلاطین غزنوی خاصه مسعود مشغول بود.

ابوالعلاء در فارس به صداقت و حسن درمان معروف بود. میگویند در زمان عضدالدوله دیلمی طبابت (یاریاست اطباء) سربازان را داشته و به درمان آنان می پرداخته است.؟ ایضاً میگویند در زمان شرف الدوله که به گلودردی شدید مبتلا شده بود، بمعالجت وی (شرف الدوله) دعوت شد و حضور سایر اطباء را لازم داشت و معتقد بود که با حضور آنان باید سلطان فصح شود. ملازمان سلطان همینکه در پی این کار رفتند سلطان فوت کرد. بدین جهت دشمنانش او را متهم به تکاهل در علاج سلطان نمودند. لذا ابوالعلاء از شیراز به بصره رفت و در بین راه به بیماری رشته^۱

(= عرق المدنی = عرق المدینی = پیوک) مبتلی شد و در حدود سال ۳۸۰ هجری فوت نمود^۱.

تألیف طبی از وی دیده نشد، اما در باب معالجات و درمانهایی که نموده در بعضی از تواریخ حکایاتی آمده است.

۳۰ - ابو ماهر موسی بن یوسف بن سیار - موسی بن یوسف بن سیار شیرازی از اطباء نامدار سرزمین فارس میباشد و در سده های سوم و چهارم هجری میزیسته است و در دوران خود از اغلب اطباء برتر بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد.

مولد و منشأ وی شهر شیراز بود و هم در این شهر به تحصیل پرداخت. وی استاد عده ای از اطباء زمان خود بود. احمد بن محمد الطبری و ابن مندویه اصفهانی و اهوازی (علی بن عباس سجوسی) از شاگردان وی میباشند.

اهوازی در کتاب «ملکی» آنجا که نام ابوماهر را آورده بنام استاد خود ذکر کرده است. در کشف الظنون بجای موسی بن یوسف سیار ویس بن سنان آورده و معنوم نشد که این انتساب از کدام منبع است؟

چنانکه آمد ابوماهر در سده سوم و چهارم هجری میزیسته، بنابراین با عده ای از پادشاهان دیلمی معاصر بوده است.

در باب تاریخ وفاتش میتوان حدس زد که چون وی استاد اهوازی بوده و اهوازی بسال ۳۸۴ هجری فوت نموده قطعاً تاریخ وفاتش قبل از مرگ اهوازی و شاید آخر نیمه اول قرن چهارم هجری باشد.

آنچه که از خلال صحائف کتب تاریخ علماء و دانشمندان مستفاد میگردد، وی طبیبی دانشمند بوده و طبابت پادشان دیلمی را داشته و بعلاوه در تدریس طب

ید طولایی داشته است^۱

از ابوماهر حکایات و درمانهایی در شرح حال وی آمده، من جمله در نامه دانشوران ذکر گردیده، وقتی عضدالدوله به بیمار طفره چشم^۲ و سلعه^۳ گردن مبتلی گردید، پدرش رکن الدوله از این پیش آمد بسیار ناراحت شد. بر اثر توصیه عده ای از اطرافیان معالجه عضدالدوله به ابوماهر واگذار شد. ابوماهر دو بیماری عضدالدوله را درمان کرد و بدین مناسبت نزد رکن الدوله مقاسی ارجمنده یافت. رکن الدوله تحف و هدایائی نزد ابوماهر فرستاد، اما طبیب آنها را قبول نکرد و عذر قبول این پادشاه را وجوب درمان مردم بر حسب انسانیت و جوانمردی توجیه نمود^۴.

آثار و مؤلفات طبی وی عبارتند از: (۱) «رساله ای در آلات جراحی»؛ (۲) «مقاله ای در فصد»؛ (۳) «کتاب» چهل باب در جزء نظری و عملی»؛ (۴) «تعلیقات بر کتاب اغلو تن جالینوس»؛ (۵) «فی الستة الضروریه» (کتاب ...).

لوسین لکریک^۵ مؤلف تاریخ اطباء عرب متذکر گردیده که شرح کتب یوحنا بن-سرابیون (سرافیون) از مؤلفات ابوماهر میباشد که این مطلب در لغت نامه دهخدا عیناً نقل گردیده است.

۳۱- ابویعقوب اهوازی - وی از مردم اهواز و از بیست و چهار طبیبی بود که

عضدالدوله دیلمی برای بیمارستان عضدی بغداد انتخاب نموده بود.

۱- مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار (در شرح حال ابوماهر).

۲- ناخنک = Pterygium

۳- از جمله معانی سلعه زخم یا گره گوشتی است ولی در این جا مقصود غده یا کیسه

(Ganglion - Kyste) و یا غده پینه (Lipome) است.

۴- نامه دانشوران ج ۲ صفحه ۹ و ۱۰ چاپ قم.

۵- Lucien Leclerc.

در عیون الانباء آمده که رویدوی در درمان بسیار نیکو بوده.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد. همیقتدر که وی در بیمارستان عضدی به طبابت گمارده شده از پزشکان سده چهارم هجری فمری است.

ویرا تألیفی است در اینکده «سکنجین بزوری (دانه‌ای) گرمتر از تریاق است».

۳۲ - ابن مندویه اصفهانی - ابوعلی احمد بن عبدالرحمن بن مندوید از اطباء

و حکمای بسیار معتبر قرن چهارم هجری که در ایران از نظر طب و حکمت شهرت کثرت نظیری داشته است. هم فیلسوف بوده و هم طبیب که با اعتقاد عده‌ای از مورخان تاریخ طب و حکمت جانب دانش طب وی بر فلسفه و برخلاف دسته‌ای از مورخان معتقدند که جانب دانش حکمت و فلسفه‌اش بر طب سی‌چربیده‌است.

پدرش عبدالرحمن در ادب و شعر مشهور بود.

تاریخ تولد و وفات وی دقیقاً بدست نیامد.

گویند وقتی که عضدالدوله فنا خسرو بیمارستان عضدی را در بغداد تأسیس نمود و برای این منظور بیست و چهار طبیب از اطراف و اکناف سرزمینهای خود به بیمارستان آورد، یکی از این بیست و چهار نفر ابن مندویه اصفهانی بود. آنچه نه محقق است وی در دوران عده‌ای از سلاطین آل بویه بوده و بایرخی از اطباء و دانشمندان همانند ابوماهر طبیب و علی بن عباس مجوسی اهوازی و ابوالعالی فارسی طبیب سلاطین آل بویه معاصر بوده‌است.

آثار و مؤلفات طبی وی بموجب کتاب عیون الانباء ابن ابی اصیبعه بالغ بر چهل و هفت عدد میباشد که چهل رساله (یا نامه) از آنها را بدجمعی از اطباء نوشته است. بدین شرح: (۱) رساله‌ای به احمد بن سعد در باب نگاهداری و حفظ الصحه بدن است (۲) رساله‌ای در موضوع تدبیر بدن به عباد بن عباس (۳) «ایضاً رساله‌ای در همین باب به ابوالفضل العارض (۴) رساله‌ای با ابوالقاسم احمد بن علی بن بحر در باب تدبیر مسافرت (۵) «رساله‌ای بدحمزة بن الحسن در تر نیب طبقات چشم» (۶) «رساله‌ای به عباد بن عباس در موضوع نفی هضم غذا» (۷) «رساله‌ای به ابوالحسن الوارد در

علاج انتشار نور چشم (بزرگ شدن عدسی)؛ ۹) «رساله‌ای به مستسق در باب تدبیر حفظ الصلحه بدن و معالجه دردها»؛ ۱۰) «رساله‌ای به ابوجعفر احمد بن محمد بن حسن در باب قولنج»؛ ۱۱) رساله‌ای دیگری به ابوجعفر در باب معالجه کسانی که قولنج پیدا میکنند و جلوگیری از عارضه قولنج بعد از رفع آن»؛ ۱۲) «رساله‌ای به ابوجعفر محمد بن ابی جعفر در تدبیر ضعف کلیه در مورد کسانی که از تنقیه خوششان نمی‌آید»؛ ۱۳) «رساله‌ای به ابوالفضل در معالجه مثانه»؛ ۱۴) «رساله‌ای به استاد الرئیس (ابن سینا؟) در معالجه شقاق بواسیر»؛ ۱۵) «رساله‌ای در علل قوه بابه»؛ ۱۶) «رساله‌ای در باب آنکه چرا در موقع سوزاندن چوب انجیر گوش انسان بصدا درمی‌آید»؛ ۱۷) «رساله‌ای در باب درد زانو»؛ ۱۸) «رساله‌ای به ابوالحسن بن دلیل در باب درمان خارش که به پیران عارض میگردد»؛ ۱۹) «رساله‌ای در باب اثر انواع شربت‌ها در بدن انسان»؛ ۲۰) «رساله‌ای در توصیف شراب مسکر و نفع و ضرر آن»؛ ۲۱) «رساله به حمزة بن الحسن در باب آنکه آب مغذی نیست»؛ ۲۲) «شرحی به پسرش در علاج جوشهای بدن او نوشته که با آب پنیر معالجه کنند»؛ ۲۳) «رساله‌ای در تحسین شراب و وصف افعال آن»؛ ۲۴) «رساله‌ای در منافع و مضار آب جو»؛ ۲۵) «رساله‌ای به ابوالحسن احمد بن سعید نوشته و موضوع آن خندیقون^۱ و آب جواست. این نامه در جواب احمد بن سعید بود»؛ ۲۶) «رساله‌ای به یکی از دوستان خود در باب تمره نندی»؛ ۲۷) «رساله‌ای به حمزة بن الحسن در موضوع نفس و روح بنا بر آراء یونانیان»؛ ۲۸) «رساله‌ای به یکی از دوستان خود در باب کافور»؛ ۲۹) «رساله‌ای به حمزة بن الحسن در عالی و اعتذار اطباء از بیمار شدن»؛ ۳۰) «رساله‌ای بر رد کتاب «تنقیح الطب» درمان بیماران در بیمارستان اصفهان»؛ ۳۱) «رساله‌ای به حمزة بن الحسن در باب رد کسانی که احتیاج طبیب را به علم لغت منکر شده‌اند»؛ ۳۲) «رساله‌ای به ابوالحسن بن سعید که موضوع

۱- شرابی است که از خمر و ادویه ترتیب دهند... (تحفه حکیم مومن).
 ۲- معلوم شد که ابن مندویه اصفهانی از اطباء بنام ایران بوده که درباره متصدیان درمان بیماران یعنی پزشکان و سایر کارسندان دستورهائی داده است.

آن بحث در مطلبی است کہ ابو حکیم اسحق بن یوحنا ی طبیب اعوازی در باب دردهای خود گفته است: « ۳۳ » رسالہ ای بہ یوسف بن یزداد طبیب نوشته و در آن از عقیدہ او کہ گفته است لعاب تخم کتان را نباید در آب حقنہ (تثقیل) استعمال کرد: « ۳۴ » رسالہ ای بہ ابو محمد عبداللہ بن اسحق طبیب نوشته در این رسالہ بعضی از طرق علاج او را تخطیہ کردہ است: « ۳۵ » رسالہ دیگری بہ ابو محمد متطبب در باب علت فوت امیر شیرزیل بن رکن الدولہ دینمی: « ۳۶ » رسالہ ای بہ ابو مسلم محمد بن بحر از زبان محمد طبیب مدینمی: « ۳۷ » رسالہ ای بہ ابو محمد مدینمی در باب تکمیل ابارزن: « ۳۸ » رسالہ ای در بیان علت ورود احمد بن اسحق البرحی و بیان عمل غلطی کہ یوسف بن اصفہن متطبب نمودہ: « ۳۹ » رسالہ ای در دردهای کودکان: « ۴۰ » کناش: « ۴۱ » کتاب مسخّل در طب: « ۴۲ » الجامع المختصر فی علم الطب: « ۴۳ » شامل بر دہ مقالہ است: « ۴۴ » المغیث فی الطب (پناہ طبی): « ۴۵ » در شراب: « ۴۶ » الاطعمہ والاشربہ: (خوراکیہا و آشامیدنیہا): « ۴۷ » نہایۃ الاختصار: « ۴۸ » در طب است: « ۴۹ » کتاب کافی در طب: کہ معروف بہ قانون صغیر است. این کتاب سہمترین تألیف این مشہور و یکی از کتب معتبر طب اسلامی و بسیار مشہور و مدتہا مرجع طالبان علم طب بودہ، بدین جہت از نظر اہمیت بہ قانون کوچک معروف گشتہ است.

از عنوان رسالات با چنین استفادہ میگردد کہ اغلب آنها بصورت نامہ برای اشخاص بودہ.

۳۳- ابو الحسن بن کشکرایا - دی از شاگردان ممتاز سنان بن ثابت بن قرہ بود.

ابتدا در خدمت امیر سیف الدولہ بن حمدان خدمت میکرد، بدین معنی کہ در موصول

۱- گذاردن پارچہ ای کہ مادہ خشکی بمانند نمک در آن ریختہ و روی بدن نگاہدارند

کہ میتوان آنرا کمپرس جاسد و گرم نامید.

۲- جاورس نوعی ارزن است: Sorgho = Millet commun

۳- از حکام حلب کہ مشہورترین آنان عبداللہ بن حمدان اسف الدولہ (بود و از ۳۲۲ تا ۳۹۰ در حلب حکمرانی داشتند) (المنجد).

و میافارقین که محل حکومت آل حمدان بود به طبابت اشتغال داشت. گویند وقتی امیر سیف الدوله در میدان نبرد ضربتی بر کمرش رسید و بدان علت مجاری ادرارش آفت دید و نتیجه^۱ قوه ماسکه اش از بین رفت. اطباء از معالجت وی عاجز ماندند. به توصیه معتمدان امیر ابو الحسین را از موصل خواندند وی برای امیر حبشی که جزء اعظم آن فرقیون^۲ بود ساخت و امیر از آن درد نجات یافت، که بر اثر این درمان طبیب مخصوص امیر گردید. آنگاه که عضد الدوله دیلمی بیمارستان عضدی را در بغداد ساخت ویرا به طبابت بیمارستان برگزید.

وی طبیبی پر حرف بود و تمایل داشت که اطباء را خجل و شرمزده دند، بدین جهت با آنان به مباحثه و مجادله میپرداخت و آنقدر سؤال میکرد، تا آنان را خجل سازد. برادری داشت که راهب (قسیس = کشیش) بود.

تاریخ تولدش معلوم نشد.

ابو الحسین ماده تنقیه ای درست کرده بود که بنامش معروف شده و آن از مذاقه بعضی گیاهها و مواد تند و گرم بود.

آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است:

- (۱) «کناش معروف به حاوی»؛
- (۲) «کناشی دیگر که ظاهراً بنام امیر سیف الدوله میباشد»؛
- (۳) «ابن ابی اصیبعه گوید:» کناش دیگری نیز دارد که بنام کسی است که نام آن شخص معلوم نیست؛
- (۴) کتابی «در معرفت نبض».

۱ = فرقیون = Soude des foulons = اشنان القصارین (شرح اسماء العقار ابو عمران موسی بن عبیدالله اسرائیلی قرطبی - بسعی و اهتمام مرحوم باکس مایر هوف Max Mayerhof). فرقیون دارویی باشد که چون بر کزید لی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند نافع باشد (Euphorbia). از آن ماده ای بدست آید که قلیاب گویند و در صابون سازی معمول بوده است (Suaeda, Salicornia, Salsola و ...).

وفاتش بسال ۳۷ هجری اتفاق افتاد .

۳۴- ابو سلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی منطقی - وی شاگرد متی بن - یونس و امثال او بود . عضدالدوله پادشاه دیلمی ویرا بسیار گرامی میداشت و اکرام بوی مینمود .

تاریخ تولد وی در کتب تاریخ بدست نیامد .

سجستانی در بغداد با یحیی بن عذی ملاقات کرد و از او استفادات حاصل نمود . وی در ادب و شعر و طب و حکمت سردی مطلع ، اما در ادب و شعر بیش از طب متبحر بود . ناشش ضمن اطباء و حکما در کتب تواریخ آمده است . ابو سلیمان در بغداد اقامت داشت و چون اثری از برص در تنش بود ، بدین لحاظ از مردم دوری می جست و بیشتر در خانه می ماند . آنان که طالب استفاده علمی از او بودند نزدش میرفتند و تلمذ می نمودند .

آثار و مؤلفات وی بشرح زیر است :

۱ « مقاله ای در مراتب قوای انسان » ؛

۲ « نیفیه الانذارات الی تنذیرها النفس فیما یحدث فی عالم الکنون »

۳ « نیفیت الخطارهای نفسانی که ممکن است با انسان از حوادث عالم خبر دهد » ؛

۴ « نلام فی المنطق » که در پاسخ مسائلی است که از وی پرسیده اند ؛

۵ « تعالیق حکمیه » ؛

۶ « مقاله فی الاجرام العلویه طبیعتها طبیعیة خامسه » . (در باب اجرام علوی که طبع آنها طبع پنجم است) .

تاریخ وفات وی دقیقاً معلوم نیست ، ولی ظاهراً تا سال ۳۷ هجری حیات داشته است .

۳۵- ابوالحسین بن غسان طبیب - وی از اطباء سده چهارم هجری و طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود . اصل وی از بصره است .

القفطی در تاریخ الحکماء گوید: «که وی در علوم اوائل و فنون و فلسفه و علوم یونانیان احاطه کامل داشت ، و در علم طب چنان ممتاز و منفرد شده که عذیل و نظیر نداشت» .

ابوالحسن علاوه بر طب در ادب نیز دست داشت .

وی معاصر عضدالدوله و عزالدوله بختیار بود و در جنگ بین عضدالدوله و عزالدوله ملازم عضدالدوله و طبیب وی بود . وفاتش در اواخر سده چهارم هجری اتفاق افتاده است .

تألیفی از وی دیده نشده .

۳۶- ابوالقاسم برقی (شیخ..) - از اطباء و منجمان معاصر عضدالدوله دیلمی

است . طبیبی متوسط بود ، نه در بغداد سیزست و شهرتی نداشت .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد . از وی رساله‌ای در «حفظ صحت» در طب تاریخ یاد شده است .

۳۷- حسن فسائی (فسوی) - وی از اطباء معروف فارس و از اهالی فسا بود و در

دوران خود از اطباء ممتاز بشمار میرفته و در خدمت پادشاهان آل بویه و طبیب مخصوص بهاءالدوله بن عضدالدوله و در سفرها در ملازمت آن پادشاه بود . سال ۳۹۸ هجری ابو منصور امیرالامراء فرزند بهاءالدوله نه با پدر در سفر بود ، بیمار شد و بهاءالدوله شوشتر را برای شکار و تفریح انتخاب نمود و عزم حرّات داشت . بواسطه کسالت فرزندش نگران شد و میترسید با و صدمه برسد . روز قبل از حرّات بهاءالدوله پسر تب درد و مطلب را به بهاءالدوله گفتند که حرّات برای پسر مناسب نیست و باید او را در محلی گذارد . بهاءالدوله گفت : نه . و باید حرّات کنند . بهاءالدوله برای اطمینان امر به فسائی دستور داد امیرالامراء را معاینه کنند . فسائی معاینه کرد و گفت : بیماری اش خطرناک است . بهاءالدوله او را بحال خود گذارد . تب امیرالامراء شدید شد و عوارض دیگری هم با و رسید و روز یکشنبه دوم شعبان سال ۳۹۸ هجری وفات کرد .

شرح بالا خلاصه‌ای از عیون الانباء ابن ابی اصیبعه است.

از فسائی تألیفی دیده نشد. تاریخ تولد و وفاتش هم معلوم نگردید، فقط طبابت پادشاه دیلمی را داشته است.

۳۸- ابو سهل مسیحی - نامش عیسی و نام پدرش یحیی و کنیه‌اش ابوسهل و تولدش در گرگان سال ۳۶۱ هجری است و عموماً به ابوسهل مسیحی مشهور می‌باشد. وی تحصیلات طبی خود را در بغداد نمود و همان طبعی است که پس از دعوت سلطان محمود غزنوی و رد دعوت وی از دربار خوارزمشاه با ابن سینا از گرگانج به گرگان و سپس بجانب طوس و نیشابور رفت. متأسفانه در وسط راه با آنکه خوارزمشاه با آنان دلیل همراه کرده بود، بر اثر وزش بادی سخت دلیل و آنان راه را گم کردند و بوسهل از تشنگی مرد. (چنانکه در شرح حال شیخ آمد).

وی مدتی با شیخ و حکمائی چند در دربار خوارزمشاه بود. طبیبی دانشمند و بموجب گفته غریوریوس طبیب دوران هلاکو استاد شیخ بوده.

مدت عمرش بر حسب گفته ابن ابی اصیبعه چهل سال بود. تاریخ وفات وی سال ۴۰۱ هجری و بقولی قبل از ۴۰۰ هجری قمری اتفاق افتاده است (۴).
بوسهل گرچه کیش مسیحی داشته ولی از افرادی است که به طب ایران علاقه خاصی داشت.

در باره مقام علمی وی عده‌ای از سورخان و دانشمندان مطالبی آورده‌اند، که تمام دلالت بر ارج بلند و مقام بزرگ وی در طب و حکمت می‌باشد. منجمه قطب‌الدین در شرح قانون در چند محل بوسهل را بر شیخ ترجیح داده و گوید: «مسیحی

۱- لوسین لکلر (Lucien Leclerc) وفات وی را در کتاب تاریخ طب خود منته ۱۰۰۰

میلادی (= ۳۹۱ هجری) آورده است. معلوم نشد مأخذ و منبع وی چیست؟

در طب اعلم از بوعلی بوده...». ایضاً مهذب الدین عبدالرحیم بن علی گوید: «در میان دانشمندان متقدم و متأخر اطباء نصاری فردی را ندیدم که در فصاحت عبارت وجودت بیان بمانند بوسهل مسیحی باشد».

بوسهل از آن دسته از اطباء است که مطالب طبی را در قالب کلمات قصار آورده است.

او گفت: «نومة بالنهار بعدا کله خیر من شربة الدواء النافع» یعنی خوابی کوتاه پس از غذا بهتر از دارویی سودمند است.

ویرا آثار و مؤلفاتی در طب و حکمت است بدین شرح:

۱) «کتاب المائه فی الطب» یا کتاب «صد باب بوسهل» - چنانکه از نام آن مشهود میگردد صد مقاله در طب است. نظامی عروضی سمرقندی در کتاب تألیفی خود معروف به چهار مقاله عروضی در مقالات چهارم در باب طب و هدایت طبیب گوید: «... پس از کتب بسائطیکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا یا کامل الصنائه یا صد باب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه همی کند...»^۱

اسمین الدولة بن تلمیذ حواشی بر صد باب بوسهل نگاشته و در باره آن گوید: که ترجمه آن بدین قرار است: باید به این کتاب اعتماد داشت چرا که کتابی است کثیر التحقیق و قلیل التکرار و واضح العبارة و منتخب العلاج؛ (۲) «فی اظهار کلمة الله تعالی فی خلق الانسان» (کتاب...) که عده ای از دانشمندان خبره این کتاب را به کتاب «منافع الاعضاء» جالینوس ترجیح داده اند؛ (۳) «فی العلم الطبیعی» (کتاب...)؛ (۴) الطب الکلی (کتاب...) (در دو جزء)؛ (۵) فی الجدری

۱- کتاب مائه از کتب طبی بدون رنگ و طرح است که بوعلی سینا بنای قانون را بر آن گذارده و به سه قسمت منقسم است: ثلث اول در کلیات صناعت طب و ثلث دوم مخصوص اسراض عمومی بدن و ثلث سوم مخصوص اسراض خصوصی بدن است.

(مقاله . . .) - (مقاله ای در آبله) ؛ ۶ (فی الوبا) (کتاب . . .) - که بنام ابوالعباس -
 مأمون خوارزمشاه - تألیف کرده است ؛ ۷ (فی الباه) (کتاب . . .) ؛ ۸ (اختصار
 کتاب المجسطی ؛ ۹ (تعبیر الرویا) (کتاب . . .) - که بنام ابوالعباس مأمون -
 خوارزمشاه تألیف کرده است ؛ ۱۰ (فی الطاعون) (مقاله . . .) ؛ ۱۱ (فی -
 النبخس) (مقاله . . .) .

۳۹ - ابوالفرج بن هندو - وی از اطباء ممتاز و حکما و ادبای عالیقدر و شاگرد
 ابن الخمّار و نویسنده ای عالی مقام بود . در حکمت و طب هردو تبحر داشت .

ابو منصور ثعالبی در تیمم الدهر ویرا بسیار ستوده و او را در ادب و بلاغت و
 شعر وصف نیکو نموده است . اشعار فراوانی از وی بجاست و مدتی عمل انشاء دربار
 عضدالدوله دیلمی با وی بوده . طب را نزد ابوالخیر بن خمّار آموخت .

وفاتش بنا بگفته حاجی خلیفه مؤلف دشف الظنون بسال . ۴۱ و بر حسب نظر
 صاحب قاموس الاعلام سال . ۴۲ در گرگان اتفاق افتاد .

تألیف طی وی عبارتست از : « مفتاح الطب » ده یک مقاله میباشد و برای
 شاگردانش نوشت و مشتمل بر ده باب است . غیر از تألیف بالا رسالات و کتاب
 دیگری بنامهای « مقاله تشویق آمیز او در باب ورود به تعلیم فلسفه » (مقاله المشوقه
 فی المدخل الی علم الفلسفه) و کتاب « نلم الروحانية من حکم اليونانید » و « دیوان
 شعر » و « رساله حزلیه » در طب تاریخ آمده است .

۴۰ ابوسهل نیلی - ابوسهل سعید بن عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد ابراهیم بن -
 عبدالؤمن طیفور ابوسهل النیلی از پزشکان مشهور به فضل و دانش آید در طب
 مقامی بلند داشت و فقیه و ادیب نیز بود . وی از اهل نیشابور میباشد . ثعالبی در تیمم الدهر
 ابوسهل و برادرش ابو عبدالرحمن محمد بن عبدالعزیز نیلی را از مردم نیشابور و
 مفاخر این شهر گفته و ابو عبدالرحمن را از فقه و نیلی طبیب را از اعیان طب
 نامیده است .

نیلی همان کسی است که نظامی عروضی سمرقندی در مقالات چهارم در علم طب و هدایت طبیب آورده: «... پس طبیب باید که نیکو اعتقاد بود و اسرونی شرع را معظم دارد، و از علم طب باید که فصول بقراط و مسائل حنین اسحق و مرشد محمد زکریاء رازی و شرح نیلی که این مجملات را آورده است بدست آرد و مطالعت همی کند بعد از آنکه بر استادی مشفق خوانده باشد...». از این رو معلوم گردید نیلی طبیب و مؤلفی دانشمند بوده که کتابش مورد توجه شده است.

آثار طبی وی عبارتند از: (۱) «تلخیص کتاب المسائل للحنین»؛ (۲) «تلخیص شرح فصول بقراط از جالینوس».

وفات نیلی بسال ۴۲۰ هجری اتفاق افتاد.

۴۱- ابومنصور طیفور - وی از پزشکان دوران سلطان محمود غزنوی و از معاشرین ابونصر مشکان بود. دنیه‌اش ابومنصور و در چند مورد بونصر، ولی عموماً بنام ابومنصور طیفور طبیب در کتب تواریخ ذکر گردیده است.

از تاریخ تولد و وفات و اثر یا آثار طبی وی مطلبی که بکار آید در کتب تواریخ و تراجم احوال چیزی دیده نشد، فقط میتوان گفت ده وی از اطباء سده پنجم هجری قمری است. (تاریخ جلوس سلطان محمود غزنوی سال ۴۲۱ و وفاتش ۴۴۳ هجری قمری بود).

۴۲- اسحق بن علی الرهاوی - وی از اطباء بغداد بود. ابن ابی اصیبعه گوید: «وی طبیبی ممتاز بود که گفتار و کلام جالینوس را خوب میفهمیده و در صنعت طب مهارت مخصوص داشت. کتابهایی هم دارد. بدین شرح: (۱) کتاب «ادب الطیب» که کناشی است مشتمل برده مقاله و معروف به «میاثر» است که در ترکیب داروها بر حسب بیماری‌های اعضاء از سر تا قدم و لیلیاتی است که از چهار کتاب جالینوس که اسکندرانیان مرتب نموده بود و دو مرکب از «کتاب الفرق» و کتاب

الصناعة الصغیره» و «كتاب النبض الصغیر» میباشد؛ و «كتاب جالینوس» که به اغلوتن نوشته است - این کتابها را بطریق فصول یعنی فصل به فصل نوشته و اوائل فصول آن مطابق حروف معجم میباشد^۱. تاریخ تولد و وفاتش بدست نیامد.

۴۳- ابن عجم طیب پاریسی - وی از اطباء اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است. مولد و مشاء وی به فارس و در زمان دولت آل بویه بود. در طب ونحو و نجوم مرجع مردم و پادشاهان آل بویه را بوی وثوق^۲ ناسل بود. در فارس و عراق به حسن معالجه شهرت داشت.

تاریخ تولدش معلوم نشد، ولی وفاتش بقول القفطی بسال ۴۳۳ هجری و (بقولی ۴۳۴) مقارن با وفات شیخ الرئیس و در فارس اتفاق افتاد. تألیف طبی از وی در تواریخ اطباء و حکماء دیده نشد.

۴۴- علی بن عیسی (یا عیسی بن علی) کحال - از اطباء قرن چهارم و پنجم هجری و چشم پزشکی ماهر و حاذق و نظرش مورد احترام جمهور بود و بهمین صنعت شهرت و موقع ممتازی داشت. تاریخ تولد وی بدست نیامد. اما تاریخ وفاتش را ابن ابی اصیبعه بسال چهارصد و اند هجری ثبت کرده است.

اثر مهم طبی وی کتابی است بنام «تذكرة الکحالیین»^۳ که در سه مقاله تحریر یافته و در آن از جمیع بیماری های چشم و درمان آن و آراء و عقاید اطباء سلف متذکر گردیده که در دوران خود و پس از وی عموم چشم پزشکان از آن استفاده نمودند، بلکه بقول ابن ابی اصیبعه چشم پزشکان باید آنرا بخوانند و مردم در چشم پزشکی بآن اکتفا کرده و بکتاب دیگری احتیاجی نباشد.

۱- عیون الانباء - جلد اول چاپ مصر صفحه ۲۵۴.

۲- عیون الانباء ج ۱ - صفحه ۲۴۷ - چاپ مصر. و برای اطلاع بیشتر رجوع شود به

شماره اول سال اول مجله جهان پزشکی ۱۳۲۶ شمسی مقاله شادروان سعید نفیسی.

۴۵ - ابو سهل ارجانی - وی از مردم ارجان از اعمال فارس بود و طبابت

خاص ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدولة بن بهاء الدولة بن عضد الدولة دیلمی را داشت. اقامتش در شیراز بود و بخدمت ابو کالیجار عماد الدولة روزگار میگذراند. گویند مقام و مرتبت رفیع نزد سلطان داشت، اما بر اثر سعایت زن ابو کالیجار ویرا به قصد مسموم نمودن یکی از پردگیان حرم پادشاه متهم نمود که نتیجهٔ بزدان افکنده شد و در زندان وفات یافت^۱.

تاریخ تولدش بدست نیامد. اما وفاتش بسال ۴۱۶ هجری اتفاق افتاد.

تألیفی از وی دیده نشد.

۴۶ - ابونصر مقبلی - محمد بن یوسف مقبلی از اطباء تمدن اسلامی است که نامش

ضمن اطباء سده چهارم و پنجم آمده است.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد.

ویرا دو تألیف طبی در فهرس آمده: (۱) «تلخیص مسائل حنین فرزند اسحق»؛

(۲) «رساله‌ای در شراب».

۴۷ - ابوالفرج عبدالله بن الطیب - ابوالفرج از اطباء مشهور و دانشمندان قرن

چهارم هجری و معاصر و معارض ابن سیناست. وی نیش مسیحی داشت و از اهل بغداد بود. گرچه از خلال صحائف تاریخ چنین مستفاد میگردد که به ایران نیامده و ایرانی نیست، اما از آنجا که با عده‌ای از دانشمندان ایرانی بمانند شیخ و ابوریحان معاصر بوده و با آنان سوال و جواب و در مواردی هم معارضاتی داشته، بدین جهت در طب اسلامی اثری از خود گذارده بعلاوه در بیمارستان تحصیل علم طب نموده است. بدین ملاحظات نام وی درین قسمت آمد.

ابوالفرج فیلسوف و طبیبی دم نظیر بود که مدتها در بغداد در بیمارستان عضدی

۱- برای اطلاع بیشتر از شرح حال این طبیب رجوع نمائید به نامه دانشوران جلد دوم

به طبابت و تدریس طب اشتغال و ریاست آنرا داشت که حوزه درس وی مشهور آن زمان بود. مسیحیان بغداد بوی بسیار معتقد بودند. امتیازیکه وی در میان اطباء زمان داشت آنکه به زبانهای یونانی و رومی و عربی آشنا بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد، اما مولدش بغداد بود. تاریخ وفاتش بقول صاحب قاسوس الاعلام سال ۳۵ هجری است. بنا براین یکی دو سال قبل از شیخ فوت نموده است.

ابوالفرج خود را از اولاد بولس^۱ میدانست و تحصیلات خود را نزد ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا آسوخته و از شاگردان ممتاز وی بود، که توانست در اندک زمانی شهرت کم نظیری بیابد.

بنا بر گفته ابن ابی اصیبعه ویرا مؤلفات و مصنفات زیادی در طب و فلسفه است و مطالعاتی عمیق در این دو علم نموده و بسیار ماهرانه شروحنی چند بر کتابهای ارسطو و بقراط و جالینوس نوشته و در تصنیف کتب بسیار قوی بوده و بسیاری از مصنفات اوسطالهی است که خود او گفته است.

ابوالفرج چنانکه آمده معاصر شیخ الرئيس ابن سینا بود. شیخ در باره وی گفته: «تلمات و بیانات او در طب بسیار خوب ولی آنچه که در فلسفه و منطق و طبیعیات گفته مورد انتقاد است».

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء حکایتی از دونفر طالب علم طب که مسلمان و مشتاق تحصیل نزد وی بودند نقل نموده که نظر احترام آسیر ابوالفرج را به دیانتها و شرع مذاهب میرساند.^۲

۱- بشرحی که در کتاب «کنز الحکمه ترجمه نزهة الارواح و روضة الافراح شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری که توسط مرحوم علامه ضیاء الدین دری آمده است. جلد دوم صفحه ۷؛ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۲- عیون الانباء ج ۱ چاپ مصر صفحه ۲۹۳.

چنانکه آمد شیخ مطالب ابوالفرج را در طب ستوده، لیکن در فلسفه و منطق و طبیعیات و ریاضی نسبت عدم بضاعت بوی داده (همانطور که شیخ درباره رازی نیز همین عقیده را داشته است). و گوید: بهتر آن بود که ابوالفرج در قاروره و براز نظر و از ادعای به حکمت صرف نظر نماید. بدین مناسبت وقتی ابوریحان سؤالاتی برای شیخ فرستاد و شیخ جواب آنها را داد و کلماتی زشت و ناشایست به ابوریحان بنگاشت و ابوریحان آنها را نپسندید، مطلب به ابوالفرج عرضه شد، وی (ابوالفرج) گفت: او (شیخ) شایسته سخنان ناهنجار ابوریحان بود، چرا که شخصی که مردم را بزرگ دارد، مردم هم او را بزرگ میشمارند و اگر اهانت روا دارد او را خوار میدارند. ابوریحان نیابت سرا نمود»^۱

بنا بر روایت ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء^۲: از قول محمد بن محمد ابی-طالب ابوالفرج شاگردانی پس از خود بجا گذاشته، بمانند ابوالحسن بن بطلان و ابن-بدیع و هروی و بنو حیون و ابوالفضل کتیفات و ابن اثردی و عبدان و ابن مصوصا و ابن علیق که همه شاگردان او بودند.

« و ابوالخطاب گفت: در عصر و دوره ابوالفرج جمعی از اطباء مثل صاعد بن-عبدوس و ابن تفاع و حسن طبیب و بنو سنان و ناتلی که ابن سینا از او آموخته بود و ابو سعید فضل بن عیسای یمامی بودند.

» و برایم (ابن ابی اصیبعه) گفت: یکی از شاگردان او ابن سینا و ابوسعید فضل بن عیسای یمامی بوده اند. همچنین عیسی بن علی بن ابراهیم بن هلال شافعی که گمان میکنم او را بکس میگفتند و علی بن عیسی لجال و ابوالحسن بصری و رجاء طبیب که از اهالی خراسان بود و زهرون همگی از ابوالفرج آموخته بودند». آثار و مؤلفات وی طبق گفته ابن ابی اصیبعه، بالغ بر چهل و سه میباشد که

۱- کنز الحکمه. ج ۲ - صفحه ۴۷.

۲- عیون الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۲۴۰.

چهارده‌تای آنها در فلسفه) و بقیه در طب است بدین شرح :

- (۱) «تفسیر کتاب ایذیمیای ابقراط : ۲) «تفسیر کتاب فصول ابقراط» ؛
- (۳) «تفسیر کتاب طبیعه الانسان ابقراط» ؛ ۴) «تفسیر کتاب الاخلاط ابقراط» ؛
- و از جالینوس ۵) «تفسیر کتاب نبض صغیر» ؛ ۶) «تفسیر کتاب الفرق» ؛
- ۷) «تفسیر کتاب صناعة الصغیره» ؛ ۹) «تفسیر کتاب اسطیقات» ؛ ۱۰) «تفسیر کتاب مزاج» ؛ ۱۱) «تفسیر کتاب قوی الطبیعیة» ؛ ۱۳) «تفسیر کتاب تشریح صغیر» ؛ ۱۳) «تفسیر کتاب العلل والاعراض» ؛ ۱۴) «تفسیر کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنیة» ؛ ۱۵) «تفسیر کتاب نبض الکبیر» ؛
- ۱۶) «تفسیر کتاب الحمیات» ؛ ۱۷) «تفسیر کتاب بحران» ؛ ۱۸) «تفسیر کتاب ایام بحران» ؛ ۱۹) «تفسیر کتاب حیلۃ البرء» ؛ ۲۰) «تفسیر کتاب تدبیر الاصحاء» ؛ ۲۱) «نتیجه و خلاصه کتابهای شانزده گانه (سته عشر) جالینوس» ؛
- ۲۲) «شرح کتاب ثمار (نتیجه و خلاصه) حنین بن اسحق» (که در سال ۴۰۵ هجری نوشته است) ؛ ۲۳) «کتاب نکته ها و نتیجه های طبی و فلسفی» ؛ ۲۴) «مقاله ای در قوای طبیعی» ؛ ۲۵) «مقاله ای در بیان آنکه برای هر خلطی داروئی است که آنرا از بدن خارج میکند، ولی برای خون داروئی نیست نه آنرا خارج کند» ؛
- ۲۶) «اوراقی در باب چشم» ؛ ۲۷) «مقاله ای در باب خواب و تمییز صحیح از سقیم بنا بر طریقہ فلاسفہ» ؛ ۲۸) «مقاله ای در باب آنکه چگونه پیش گو خبر از چیز گمشده میدهد و دلیل بر صحت آن چه از حیث شرع و چه از لحاظ طب و فلسفه» ؛ ۲۹) «مقاله ای در شراب» .

۴۸- ابو سعید یمانی (یمنی) - وی از اطباء نامدار و منجمان بزرگ در دوران سلاطین آل بویه بود و نزد آنان مکانتی رفیع داشت . مولد و منشا او بصره و با خلفای عباسی مستکنی و مطیع و طائع و این سینا معاصر بود .

در زمان مستکنی با سرخلیفه مقرر شد که اطبای بغداد یا بهتر گفته شود از نسمانی که به طبابت سی پرداختند امتحان بعمل آید . خلیفه امرداد تا ابراهیم بن-

سنان که از هر نظر برای این امر واجد شرائط بود، کفایت امر را بنماید . ابراهیم از نظر کثرت مدعیان نادان ترسید و به بهانه‌ای از این کارشانه خالی کرد . آنگاه خلیفه امر کرد طبیعی که از هر حیث شایسته این امر باشد ، پیدا نمایند . پس از تفحص بسیار ابوسعید برای امتحان اطباء برگزیده شد .

ابوسعید مدتی در بغداد به امتحان اطباء پرداخت تا هر کسی را اجازت دهد به طبابت مشغول و آنها را که اجازت ندهد از درمان نمودن منع گردند . پس از مدتی که ابوسعید با یک یک اطباء و متصدیان فنون طبی از آنجهت که پرده اسرار دسی دریده نشود ، با احترام سؤالات مینمود . نتیجه آنها که از عهده سؤالات بر نمی آمدند ، بازبان نرم و اندرز و نصیحت آنها را میگفت که از طبابت دست بردارند و آنها که جواب سؤالات را میگفتند اجازت طبابت میداد .

حکایات عجیب و غریب از امتحان پزشک نماها و اطباء غیر محقق به طبابت در کتب تواریخ آمده که بالطائف الحیل خود را در زمره پزشکان بغداد آورده بودند و سال و منال فراوان بدست آورده بچشم میخورد . منجمه علاف و خماری را حکایات کنند ، که دست از کسب خود کشیده مدتها بطبابت میپرداختند . ابوسعید آنها را بازبانی نرم قانع نمود که از طبابت منصرف گردند ، اولی را گفت که راه مکه در پیش گیر ، سپس به سیر آفاق و انفس پردازد .

خماری را گفت : اگر بشغل خماری مشغول بودی آیا بهتر از این کار و اشتغال دمه آن کمتر نبود ؟ بهتر آنست که از شهر خارج شوی تا از دست گماشتگان دور باشی . در امان باشی .

از این قبیل حکایات در باره امتحان اطباء در شرح حال ابوسعید در کتب تاریخ پزشکان بسیار آمده که در همه آنها باعث تطویل مقال گردد .

نتیجه‌ای که از این امتحان بعمل آید آنکه هشتصد جراح و طبیب اجازه جراحی و طبابت یافتند . و برای هر صد نفر شخصی که از حیث علم و عمل بر آنها برتری

داشت رئیس آن دسته و برای هر ده نفر یک ناظر گماشت، که در مواقع بیماریهای صعب العلاج به مشورت پردازند. بشرح ایضا دستورهای دیگری در باب مشورت و عیادت و حق الزحمه صادر نمود و سپس مراتب را با اطلاع خلیفه رسانید. خلیفه مقرر نمود که در هر ماه هزار دینار بوی بپردازند. حکیم از گرفتن مقرری استناع نبرد و اذن خواست که به بصره مراجعت نماید.

آنگاه ابوسعید به بصره آمد و بقول ابن القفطی بین ۴۲۱ و ۴۳۶ هجری در همین شهر وفات یافت. بعضی گفته‌اند وی هفت سال پس از ابن سینا (یعنی هفت سال پس از ۴۲۷ هجری که همان سال ۴۳۶ است) بدرود حیات گشت است.^۱

آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است: (۱) رساله «امتحان الاطباء» که نتیجه امتحاناتی است که از اطباء نموده و برای خلیفه فرستاده است؛ (۲) «شرح فصول البقراط» در دو مجلد؛ (۳) «شرح مسائل حنین» که در آن شرح درمان بیماریهای عامه و خاصه هر شهر و هر مزاج در هر سن میباشد، که بتفصیل نگاشته است.

برای توضیح اضافه میشود که در تاریخ طب اسلامی چهار نفر برای امتحان اطباء مأمور گردیده بودند بدین ترتیب:

(۱) اسنان بن ثابت؛ (۲) ابراهیم بن سنان؛ (۳) ابن تلمیذ هبة الله؛ (۴) ابوسعید یمانی.

۴۹- ابن بختویه - ابوالحسن عبدالله بن عیسی بن بختویه طبیب و حکیمی فاضل بود و در اوائل مائید پنجم هجری در شهر واسط^۲ مجلس درس طب و حکمت داشت.

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع نمائید به نامه دانشوران جلد ششم از صفحه ۱ تا ۱۸ چاپ دوم - قم. و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه جلد اول صفحه ۲۳۸ چاپ مصر و تاریخ الحكماء قفطی.

۲- نام تعدادی شهر در عراق عرب بوده که مهمترین آنها شهری است که حجاج بن یوسف ثقفی بین بصره و کوفه بنا کرده بود (المنجد).

از آن گذشته در این شهر به درمان بیماران میپرداخت. وی علاوه بر طبابت خطیب کم نظیری بود و منصب خطابت داشت.

از خصائص طب ابن بختویه آنکه علاوه بر اطلاعات وسیع در طب آنکه به کتب متقدمین بصیرت کامل داشت.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد فقط آنچه که مسلم است تا سال ۴۲۰ هجری حیات داشته است.

مؤلفات وی در طب عبارتند از : (۱) «لنزالطبباء» که در مقدمات طب میباشد و برای پسرش سال ۴۲۰ هجری نگاشته ؛ (۲) «الزهد فی الطب» (کتاب...)؛ (۳) «کتاب القصد الی معرفة الفصد»^۱.

۵۰- ابوالحسین فارسی - وی از اطباء مائه پنجم هجری قمری است، که تحصیلات طبی را در فارس نزد پزشکان زمان آموخت و در همین سرزمین سالیان دراز به طبابت اشتغال ورزید. تاریخ تولد وی بدست نیامد.

فارسی در خدمت بهاءالدوله دیلمی مقامی بس ارجمند داشت و در زمره اطباء وی منسلک سپس طبیب خاص وی شد. وی علاوه بر طب در ادب و کتابت نیز دستی بسزا داشت که امر کتابت بصره بوی تفویض شد. بشرح ایضاً در خدمت خلفاء عباسی نیز بسیار محترم بود.

ویرا کتابی در کلیات طب است که ظاهراً با تمام نرسیده است.

وفاتش پس از مرگ بهاءالدوله بود، بدین معنی که پس از بهاءالدوله در قید حیات بوده است^۲. گرچه تاریخ قطعی وفاتش صریحاً در کتب نیامده، ولی از

۱- عیون الانباء جلد اول صفحه ۷؛ ۲ و مطرح الانظار صفحه ۵؛ ۴.

۲- برای اطلاع زیاده تر رجوع شود به مطرح الانظار صفحه ۱۱۰ و لغت ناسه دهخدا

صفحه ۱۳؛ و ناسه دانشوران صفحه ۳۸.

خلال صحائف بعضی از کتب تواریخ طب چنین استفاد میگردد، که تا حدود سال ۴۳ هجری قمری حیات داشته است.

۵۱- ابن بطالان طبیب بغدادی - مختار بن حسن بن عبدالون بن سعدون بن بطلان طبیبی ترسا و دنیید اش ابوالحسن بود. از وی اطباء بنام قرن پنجم هجری و در بغداد متولد شد و در حکمت و طب هردو دستی بسزا و بعلاوه در درمان بیمارینهای بسیار مهارت داشت و در بیمارستان عضدی خدمت مینموده است. استادش در حکمت ابوالفرج عبداللہ بن طیب و در طب ثابت بن ابراهیم بن زهرون حرانی است. تاریخ تولد وی بدرستی بدست نیامده اما تاریخ وفاتش پس از سال ۴۴۰ هجری و بقول نامه دانشوران سال ۴۶۱ هجری بوده.

وی را با ابن رضوان طبیب مصری مناقشات قدسی بود، تا آنکه برای رد بر اقوال و نظرات ابن رضوان سفری به مصر کرد (۳۶۱ هجری).

از آن نظر شده است و آثار وی در طب اسلامی مخصوصاً در شرق امپراطوری اسلام بسیار مؤثر بوده نام وی در این مبحث آید.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء شرحی وافی از دانش و اخلاق و مسافرتهای و مناقشات ورد وی بر ابن رضوان آورده که بسیار شیرین است.

وی از مصر به قسطنطنیه رفت و یکسال در این شهر بماند. در این زمان بیماری وبا در آنجا بروز کرد. ابن ابی اصیبعه گوید: «خط ابن بطالان را دیدم که در باره بیماری وبا و شرح آن و دشتاری نه شده و سرایت بیماری به عراق و فقدان دانشمندان نقل نموده است».

ابن بطالان را قریب سیزده کتاب و رساله و مقاله است. آثار طبیبی وی بقرار ذیل است:

(۱) «تقویم الصحه»؛ (۲) مقاله‌ای «در خوردن داروی مسهل»؛ (۳) مقاله‌ای «در کیفیت و ورود غذا در بدن و هضم آن و خروج فضولات و خوراندن داروی مسهل و ترشیات آنها»؛ (۴) مقاله‌ای «در بیان تغییر روش اطباء از روش قدیم که با داروهای گرم امراض فالج و استرخاء و لقوه را معالجه میکردند و امروز با داروهای سرد معالجه می نمایند و برخلاف مندرجات قرابادین ها و دانشهاست» و آنکه پزشکان عراقی هم از آنها تبعیت کرده اند و این امر از اوائل سال ۳۳۷ هجری تا سال ۴۴۰ هجری بتدریج عملی کرده است. این مقاله را ابن بطلان در سال ۴۴۰ هجری در انطاکیه (یعنی سال شروع به بیمارستان انطاکیه) تهیه نموده است؛ (۵) «المدخل الی الطب»؛ (۶) «دعوة الاطباء» (کتاب...) که آنرا برای امیر ابو نصر احمد بن مروان تألیف کرده است. ابن ابی اصیبعه گوید: من خط ابن بطلان را در آخرین دیده ام که نوشته بود:

من یوانیس طبیب معروف به سختار بن حسن بن عبدون هستم که در دیرسلک منیح قسطنطین (در حوالی قسطنطنیه) در آخر ماه ایدول ۱۳۶۵ میلادی (مقارن سال ۴۴۰ هجری) از آن فراغت یافتیم؛ (۷) «وقعة الاطباء»؛ (۸) مقاله‌ای «در درمان کودک که ده سنگ کلیه داشته باشد»؛ (۹) بقیه آثار وی در حکمت و سایر علوم است.

۵۲ - ابو علی بن ذرعه (ابن ذرعه) - ابوعلی عیسی بن اسحق بن ذرعه بن سرقس بن ذرعه بن یوحنا از اطباء و حکماء اواخر سده چهارم و اوائل سده پنجم هجری است.

تولدش در ذیحجه سال ۳۷۰ هجری در بغداد و وفاتش بسال ۴۴۸ هجری اتفاق افتاد.

۱- عیون الانباء ابن ابی اصیبعه، جلد اول صفحه ۲۴ چاپ محبر.

وی از آن دسته از اطباء و حکماست که در منطق از ماصران خود برتر بوده و بقول ابن ابی اصیبعه از پیشوایان علم منطق و فلسفه و یکی از مترجمان درجه اول بوده است.

ابن ذرعه تحصیلات خود را در بغداد شروع کرد و با یحیی بن عدی دوستی داشت.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء ضمن زندگی و تحصیل و رویه طبابت و اخلاق و رفتار وی مطالبی آورده و مینویسد: «نه وی مردی لاغر اندام و تند مزاج ولی خوش مشرب و خوش صحبت و همیشه به تدریس و تصنیف و ترجمه مشغول بود...». ضمناً او (ابن ابی اصیبعه) متذکر گردیده که از خصائص ابن ذرعه آنکه بتجارت مشغول بود و صاحب مال زیاد گردید که بر اثر سعایت دشمنان اموالش را مصادره کردند و نتیجتاً بر اثر تندی مزاج و بدی غذا و ناراحتی روحی و کمبودت خاطر ضعف بر او مستولی و به بیماری حادی منتج به فالج گردید. اطبائی بمائند ابن بکس و ابن شکرایا و دیگران در خانه اش جمع شدند، تا او را معالجه نمایند. آنان پس از مدتی از معالجت وی مأیوس شدند و بسال ۴۴۸ هجری وفات یافت.

آثار و مؤلفاتش بیشتر در فلسفه و حکمت و منطق می باشد. تألیف طبی از وی در تواریخ دیده نشد.

۵۳ - علی نسائی - وی از شاگردان ابن سینا و مولدش سده پنجم در نسایا و از اطباء سده پنجم هجری است.

«ناصر خسرو در سفر خود در سال ۴۳۷ در سمنان استاد علی نسائی را ملاقات کرده و گفته که شاگرد ابوعلی سینا بوده و مردم نزد او حساب و طب و اقلیدس میخواندند و زبان او فارسی بزبان اهل دیلم بوده است» (نقل از سفرنامه ناصر خسرو صفحه ۱۱ شاعرهای ادبیات ایران).

۵۴- ابو حرب طبیب غزنوی- (ابوحارث) وی از اطباء مائه پنجم هجری قمری

است ، طب را نزد اطباء خراسان آموخت و طبیب (حکیم باشی) سلطان محمود غزنوی بود .

تاریخ تولدش بدست نیامد .

وی در دربار سلطان محمود و پس از وی نزد فرزند مسعود فرخ زاد طبیب دربار بود و با کمال عزت زندگانی میکرد و به درمان و حفظ صحت آنان مشغول بود . همین نزدیکی سبب شد که بعضی از وزرای پادشاهی بروی حسد برند و او را بدوستی طغرل که قاتل عبدالرشید بن محمود بود متهم نمودند ، لذا فرخ زاد امر به قتل ابو حرب داد و این واقعه در سال ۴۴۴ (یا ۴۴۵) اتفاق افتاد .

وی را تألیفی است در « حفظ صحت » که بنام سلطان مسعود غزنوی نوشته است .

۵۵- ابو عبدالله معصومی اصفهانی - محمد بن عبدالله بن احمد فقیه از اهل

اصفهان و از حکما و اطباء قرن چهارم هجری قمری بود . تاریخ تولدش بدست نیامد ولی از قرائن چنین مستفاد میگردد که در اواخر سده چهارم در اصفهان تولد یافته است .

وی مردی فقیه و حکیم و از شاگردان شیخ بود . در جوانی به تحصیل ادب و فقه و علوم عقلیه پرداخت . چون شیخ به اصفهان رفت ابو عبدالله بخداش رفت و به اتمال فلسفه و حکمت و علوم عقلی پرداخت . شیخ جواب سؤالات ابوریحان را به وی واگذار مینمود ، که شرح این سؤالات و اجوبه بسیار مفصل و شیرین و تمام در باب علوم عقلیه میباشد . در کتب تواریخ آمده که شیخ فرمود : مقام معصومی نزد من بدان نسبت است که ارسطو به افلاطون .

بهر حال شهرت وی بیشتر در حکمت و فلسفه و علوم عقلی است و طب را مآدون

شہرت خود میدانستہ و بیشتر بہ تدریس حکمت الہی وقتہ صرف وقت سی کردہ است .

معصومی بیشتر عمر را در اصفہان بسر بردہ است . از وی بک اثر طبی در کتب تواریخ دیدہ میشود ولی آثاری در علوم فلسفی و حکمتی و عقلی مخصوصاً در مورد جواب سؤالات ابوریحان بیرونی در ثنوب آمدہ و مخصوصاً در نامہ دانشوران جلد ششم چاپ دوم از صبحہ ۱۶۰ تا ۲۲۶ کہ تحت نظر مرحوم حاج میرزا ابوالفضل ساوجی پدر دانشمند معاصر آقای ذبیح اللہ بہروز تہیہ شدہ، ذکر گردیدہ است .

وفات معصومی بسال ۵۰۰ ہجری و بقول قطب الدین لاهیجی بدست سلطان محمود غزنوی بقتل رسیدہ است ؟

لہذا اثر طبی کہ بنام اوست کتابی در «حفظ الصحۃ» می باشد .

۵۶- ابن ابی صادق نیشابوری - ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی- صادق نیشابوری از اطباء قرن ہنجم ہجری و اہل نیشابور و طبق گفتہ قطب الدین- لاهیجی و ابن ابی اصیبعہ شاگرد شیخ الرئیس و سردی باغوش و خوش قریحہ و در طب و حکمت فاضلی باارع و ماهر بود . در کتب موضوعات و امور طبی و لغ غریبی داشت . مخصوصاً در بارہ ثقب جالینوس جد و کوشش ہی نظیر مہلول میداشت . نامشکلات آنہا را حل کند و اسرار صنعت طب را بدست آورد . طبیی فصیح و بلیغ بود و آنچه کہ از کتابہای جالینوس تفسیر کردہ در نہایت اتفاق و استحکام میباشد .

پس از مدتی کہ ابن ابی صادق بہ طبابت و درمان در ایران مخصوصاً در خراسان پرداخت ، بہنگام پیری از طبابت منصرف گردید و انزوا اختیار کرد . در آن روزگار محمد بن منصور کنذری عمید الملک وزیر رکن الدین طغرل بیک سلجوقی را قولنجی روی داد . کنذری اسب مخصوص خود را با غلامانی چند در پی آن حکیم فرستاد . حکیم بر اثر پیری و رنج راہ بیمار شد و در ہشتاد سالگی در گذشت .

تاریخ تولد وی بدست نیامد ، ولی وفاتش پس از سال ۴۶۰ هجری بوده است . وی استاد سید اسماعیل جرجانی بود .

مؤلفات و آثار وی بشرح زیر است :

(۱) « تلخیص منافع الاعضاء جالینوس » . ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آورده که نیشابوری در کتاب « منافع الاعضاء » جالینوس بسیار سعی و در تلخیص آن جد وافی نموده و تفسیر او را دیده ایم که در ابتدای آن گوید : « ما معانی کتاب جالینوس را در این کتاب آزاد کرده و از قید و بند بیرون آورده و اضافات آنرا حذف و مستفرعات آنرا جمع کرده و مطالبی که از سایر کتابهای جالینوس که لازم بود در آن اضافه نموده ایم . چنانکه مطالب مفیدی از کتب سایرین نیز بر آن اضافه نموده ایم و هر مقاله را بصورت مجلس درسی مرتب ساختیم و در آخر هر مقاله که احتیاج به توضیح و تشریح داشت بدان ملحق نمودیم . تشریح هر عضورا جزء به جزء بیان نمودیم بقسمی که منافع آن عضو بر طبیب و بر خواننده روشن گردد » .

ابن ابی صادق این کتاب را در سال ۴۵۹ هجری تمام نموده است .

ابن ابی اصیبعه گوید : « خط و امضای ابن ابی صادق با عبارت ذیل نوشته شده : مقابله آنرا تمام کرده صحیح است انشاء الله و اعتماد به آن هست » : (۲) شرح کتاب « المسائل فی الطب » تألیف حنین بن اسحق : (۳) شرح کتاب « فصول بقراط » - ابن ابی اصیبعه گوید : « خط ابن ابی صادق برین کتاب در سال ۴۶۰ هجری برای کسیکه برایش تدریس کرده دیده میشود » : (۴) شرح کتاب « تقدمة المعرفة بقراط » - نسخه خطی این سه کتاب در کتابخانه ملی پاریس موجود است ؛ (۵) « کتاب جوابهای ایرادات محمد زکریای رازی است که بر جالینوس وارد ساخته » .

۵۷- ابو عبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی - وی از اهل جوزجان بود و

در فنون حکمت و فقه بیشتر از طب تدبیر داشت . جوزجانی شاگرد شیخ الرئيس

بود و زسانیکه شیخ منطق و مجسطی تعلیم میداد به مجلس درس استاد حاضر می‌گردید .

چنانکه در مبحث شیخ آمدوی (جوزجانی) در جرجان به شیخ پیوست و قریب بیست و پنج سال بخدمت و مبادمت شیخ مشغول بود. تا آنکه شیخ درهمدان وفات کرد .

جوزجانی شرح حال شیخ را از گران تا روز وفاتش برشته تحریر درآورد و در جمیع مسافرتها صاحب شیخ بود . طی این مدت جوزجانی در تحریر و کتابت بعضی از مؤلفات شیخ کمک نموده است . آنگاه که شیخ در زمان شمس الدوله به منصب صدارت رسید ، جوزجانی از شیخ خواست که کتاب ارسطورا شرح نماید . شیخ بواسطه مشاغل دیوانی و فقدان فراغت از این کار سر باز زد و گفت : اگر خواهی کتابی در حکمت بنویسم بدون نقل نظرهای دیگران و مخالفان خواهم نوشت . جوزجانی این سینارا بدینکار تشویق کرد . آنگاه شیخ طبیعیات شفا و پس از مرگ شمس الدوله باز به درخواست جوزجانی شیخ کتاب را تمام نمود . چون طبیعیات والهیات تمام شد شیخ به نگارش منطق الشفا پرداخت . زمانی که شیخ از همدان به اصفهان رفت ، جوزجانی همراه وی (شیخ) بود .

وفات جوزجانی بسال ۷۳۸ (قریب ۱۰ سال پس از وفات شیخ) اتفاق افتاد .

جوزجانی در جمع آوری شفا با استاد معاونت و مشکلات قانون را تفسیر و حل می‌نمود و بر رساله «حی بن یقظان» شرحی مبسوطی نوشته است .

۱- جوزجان :- جوزجانان از شهرهای بلخ خراسان است و بیان مرورود و بلخ واقع است . قصبه آنرا یهودیه گویند و از شهرهای آنست انبار و فاریاب و کلار . . . (لغت نامه دهخدا حرف جیم - ص ۱۵۱) .

۵۸- ابن دینار - وی از اطباء سده پنجم هجری بود و در دوران اسیر نصیر - الدولة بن سروان در سیرا فارقین به طبابت اشتغال و در طبابت بسیار تسلط داشت. از شرح حال و تاریخ تولد و وفات وی چیزی بدست نیامد.

اورا تألیف طبی است بنام «اقرابادین».

ابن دینار همان طبیبی است که شراب معروف بنام خود را ترکیب نموده که آنرا شراب دیناری مینامدند و در کتاب خود آنرا عنوان نموده و متذکر شده که خود آنرا ساخته است.

۵۹- ایلاقی - ابو عبدالله شرف الدین محمد بن یوسف مشهور به ایلاقی از اطباء سده پنجم هجری و از شاگردان شیخ الرئیس میباشد. تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد.

ویرا دو تألیف طبی است: (۱) «اختصار کتاب قانون شیخ» معروف به - «شرح ایلاقی»؛ (۲) «کتاب الاسباب و العلامات».

۶۰- ابوالعلاء صاعد بن الحسن - وی از اطباء ممتاز سده پنجم هجری و محل اقامتش به رهبه^۱ بود.

تاریخ تولد و وفاتش بدست نیامد. اثر طبی وی بنام «التشویق الطبی» است که در شهر رهبه در رجب سال ۶۴۷ تألیف کرده است^۲.

۱- محله‌ای به کوفه - موضعی است به بغداد - ناحیه‌ای مابین مدینه و شام دهی است در برابر قادسیه... (لغت ناسه دهخدا).

بعلاوه آثار شهری در عراق در ساحل فرات که آنرا رحبه مالک هم می‌گویند و در لبنان هم قریه ایست بنام رحبه عکار (المنجد). در این جا مقصود از رحبه بنظر میرسد همان شهر در ساحل فرات باشد (بین کوفه و حله).

۲- عیون الانباء جلد اول صفحه ۲۵۳ چاپ مصر.

۶۱- ابن جزله- یحیی بن عیسی (ابوعلی) یا علی بن عیسی بن جزله (ابوالحسن) کتاب بغدادی و از پزشکان دانشمند تمدن اسلامی و در زمان مقتدی خلیفه میزیست است.

در بغداد در محله کرخ متولد شد. ابتدا مسیحی سپس مسلمان گردید. آنگاه به اسلام آورد مدتی کتاب ابو عبد الله قاضی القضاة دامغانی و بعداً به دارالانشاء مقتدی راه یافت.

تاریخ تولد وی بهست نیامد ولی تاریخ وفاتش پس از خلافت رسیدن مقتدی (یعنی سال ۶۷۷ هجری قمری) است. حاجی خلیفه سال فوت ویرا ۶۹۳ هجری نوشته است. عده ای سال فوت ویرا قبل از تاریخ بالا (۶۷۷ هجری) نوشته اند که ناصواب می باشد.

وی طبیبی بسیار رؤف و مهربان و مخصوصاً نسبت به بیماران فقیر بی اندازه با محبت بود و آنان را رایگان درمان مینمود و دارو و غذای رایگان میداد.

وی را آثار و مؤلفاتی بهین شرح است: (۱) کتاب «تقویم الابدان» که برای مقتدی خلیفه نوشته است. درین کتاب بمائند کتابهای زیج نام بیماری ها را به صورت جدول آورده است: (۲) کتاب «منهاج (منهج) البیان فیما یستعمله الانسان» در این کتاب گیاهان و نباتات طبی را به ترتیب حروف الفبایی مرتب کرده و آنرا نیز برای مقتدی خلیفه نوشته است: (۳) کتاب «الاشارة فی تلخیص العبارة» و آنچه از قوانین طبی را باید مورد عمل قرار داد. این کتاب در تدبیر صحت (بهداشت) و حفظ بدن است که خلاصه تقویم الابدان میباشد: (۴) «رساله ای در مدح طب» و آنکه موافق شرع است و رد بر کسانی که بر او طعن زده اند: (۵) «رساله ای است که پس از اسلام آوردن به الیاقص نوشته» - این رساله بسال ۶۶۶ تألیف گردیده است.

۶۲- ابوالفرج بن ابی سعید یمامی - وی فرزند ابو سعید یمامی (طیب مشهور

و ممتحن اطباء بغداد) و از پزشکان سده پنجم هجری و طبیبی حاذق و حکیمی بارع بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد.

ابن ابی اصیبعه گوید: « . . . ابوالفرج ابن سینا را ملاقات کرده و با او مکاتباتی داشته که بین آندو رد و بدل شده و در زمینه طب و فلسفه بوده است. از آثار معروف او رساله‌ای است که در امور طبی بین او و شیخ سباده شده است». سولد و منشأ وی بصره بود و نزد پدرش ابو سعید طب و حکمت را آموخت و به رتبه و مقامی منیع رسید.

در شرح حال وی آمده آنگاه که شیخ الرئيس ابن سینا با علاءالدوله دیلمی باهواز آمده، ابوالفرج اقامت شیخ را در اهواز مغتنم شمرده در طب نظری و عملی از شیخ سؤالاتی نموده و شیخ جوابهایی داده است. ابوالفرج این سؤالات و اجوبه را سرتب ساخته و بر آن اضافاتی نگاشته که در میان اطباء مشهور بوده و از آن بسیار نقل شده است. ایضاً کتابی از وی است که در آن درمان همه بیماریهایی که مورد اختلاف آراء اطباء و اختلاف اسزجه باشد در آن نگاشته شده است.

تاریخ وفات وی بقول ده سال پس از وفات شیخ الرئيس است.^۱

ولی این تاریخ صحیح بنظر نمی‌رسد و قاعدهً باید وفات وی چندین سال پس از ۴۳۶ که سال پدرش بوده باشد.

۶۳- ابونصر یحیی بن جریر طبیب تکریتی. وی از اطباء سده پنجم هجری و بقول

ابن ابی اصیبعه تا سال ۴۷۲ هجری در قید حیات بوده.

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نامه دانشوران - جلد ششم - از صفحه ۱۹ تا ۲۹ -

چاپ دوم، قم.

۲- تکریت شهریست در سی فرسنگی بغداد واقع در غرب دجله منسوب به تکریت.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

وی را مؤلفاتی طبی بشرح زیر است: (۱) «کتابی در منافع و مضار جماع»؛ (۲) «رساله‌ای در منافع ورزش» که با اسم کافی الکفاة ابونصر محمد بن محمد بن جهمیر نوشته است».

۶۴- فضل بن جریر تکریتی - فضل بمانند برادرش یحیی طبیب امیر نصیرالدوله - بن مروان بود و از اطباء سده پنجم هجری است.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد. وی طبیب امیر نصیرالدوله بن مروان بود و بنظر میرسد تا سال ۶۷۶ در قید حیات بوده است.

ابن ابی اصیبعه تألیفی از وی در عیون الانباء آورده و آن مقاله ایست در «نام بیماریها و انتشار آنها» که برای یکی از دوستانش بنام یوحنا بن عبدالمسیح نوشته است.

۶۵- ابوالخیر بن ابی الفرج النصرانی - وی از اطباء سده پنجم هجری است. در طب و جراحی در دوران خود مشهور بود، ولی در مراتب علمی اشتهار چندانی نداشت.

وفاتش بسال ۴۴۳ در بغداد اتفاق افتاد.

تألیفی از وی در کتب تواریخ دیده نشد.

۶۶- ابن الواسطی - وی از اهل بغداد و طبیب المستظهر بالله (بیست و هفتمین

بقیه باورقی از صفحه قبل

بن وائل میان موصل و بغداد که به بغداد نزدیک تر است و قلعه محکمی در آنجاست که بر ساحل غربی دجله واقع و بر دجله مشرف است... و این قلعه را نخست شاپورین اردشیر بنا نهاد... ایضاً گویند که شهر از بناهای اردشیر بابکان است. (خلاصه‌ای از لغت نامه دهخدا حرف تاء ص ۸۷۱).

تکریت شهری است بر ساحل دجله شمالی نزدیک ساسره - صلاح الدین ایوبی درین شهر تولد یافته است... (المنجد).

خلیفه عباسی (۴۷۸-۵۱۲) و از اطباء اواخر قرن پنجم و اوائل مائه ششم هجری و شهرتش بواسطه درستی و امانتش بود.

تصنیف یا تألیفی از وی مشاهده نشد. تاریخ تولد و وفاتش دقیقاً بدست نیامد، اما آنچه که مسلم است در زمان مستظهر در قید حیات بوده. از وی سخنانی در باره طبابت سلاطین آمده و نیز دستورهای در باب استعمال دارو بیادگار مانده است^۱.

۶۷- ابوالخیر حسن بن سوار بن باباء بن بهنام (ابن الخمار) از اطباء بنام قرون چهارم و پنجم هجری و در بغداد در ربیع الاول سال ۳۳۱ هجری متولد گردیده است.^۲ در بغداد به آموختن حکمت و طب و آنگاه بترجمه کتب از یونانی به سریانی پرداخت ابوالخیر سردی مسیحی بود.

وی در دوران خود از اطباء و حکماء بسیار مشهور بود. ابتدا در بغداد میزیست، سپس ابوالعباس مأمون، خوارزمشاه ویرا به گرگانج خواست و در سلطنت دانشمندان دربار این پادشاه مسلک گردید، که با جمع دیگری از دانشمندان در این شهر بود و بنام این پادشاه رساله‌ای نوشته است. آنگاه که سلطان محمود غزنوی او را با چند نفر از حکماء دیگر از دربار خوارزمشاه خواست، وی به غزنین رفت و از مقربان سلطان محمود غزنوی گشت. سلطان غزنوی وی را به اسلام دعوت کرد ولی او نپذیرفت. اما روزی آن حکیم از دبستانی میگذشت طفلی در آن دبستان با صدای

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به عیون الانباء جلد اول صفحه ۲۵۶ چاپ مصر و کتاب « مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار و فلاسفة الاسصار » تألیف مرحوم دکتر عبدالحسین خان فیسوف الدوله، چاپ تبریز ۱۳۳۴ قمری.

۲- عیون الانباء ج ۱- صفحه ۳۲۱.

بلند قرآن کریم تلاوت میکرد تا به این آیه رسید: «آلم أَحْسَبُ النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۱ ابوالخیر را از شنیدن این آیه حال دگرگون گردید و شب رسول اکرم (ص) را در خواب دید که ویرا خطاب میکند: که ای ابوالخیر تو با مقام علمی ده داری منکر نبوت منی؟ سپس ابوالخیر در ۱۰۲ سالگی مسلمان گشت.

وی با علماء و فقهاء و دانشمندان بسیار پسندیده رفتار میکرد. اگر زاهدی او را دعوت میکرد پیاده بخانه او میرفت و از وی عیادت مینمود و اگر پادشاه یا رجل بزرگی از او دعوت مینمود با جلال و شوکت نزد آنان میرفت و گاه اتفاق می افتاد که با سیصد غلام ترک در حالیکه غلامان سوار بر اسبهای قوی همکل بودند و اطراف او را میگرفتند حرکت می کرد.

ابوالحسن علی بن رضوان در مورد ابوالخیر در کتاب (حل شکوک رازی) که بر کتاب جالینوس است گفته: حسن بن بابا معروف به ابن الخمار در عصر ما در عظمت و بزرگی پسر جدای رسیده است ده او را «محمود ملک الارض» نامیدند. علت سرگ او بر اثر رم کردن اسب وی از شتری شد، بدین معنی که سلطان ابراهیم غزنوی سر ثوب خاص خود را برای وی فرستاد ده از او عیادت کند. ابوالخیر سوار بر شتر گشت و چون از بازار کفشگران بغداد میگذشت، سر کوب رم کرد، و ویرا بر زمین انداخت و دردم داشته شد.

ابوالخیر صاحب خلقی جمیل و صفاتی ملکوتی و خوش سیرت و نیکو فطرت بود. وقتی بعیادت بیماری فقیر میرفت بدون تجمل و خدم بود و در سجنه (از شهرهای عراق عرب) فوت و مدفون گردید.

وی بیش از صد سال عمر نمود. وفاتش بسال ۴۴ هجری قمری است.

۱- سورة عنکبوت آیه دوم. «آیا مردم خیال می کنند بصرف اینکه گفتند ما ایمان آورده ایم آنها را بدون امتحان رها می کنند».

سؤلفات وی در طب عبارتند از:

- (۱) « مقاله‌ای در امتحان اطباء » - که آنرا برای ابوالعباس مأسون خوارزمشاه نوشته است ؛ (۲) « کتابی در خلق و ترکیب اعضاء آن » (در چهارمقاله) ؛ (۳) « کتابی در تدبیر صحت پیران بطریق سؤال و جواب » (در بیست و شش باب) که در ابتدای آن نوشته که حنین بن اسحق آنرا بسریانی تألیف کرده و از کلمات جالینوس و روفس حکیم در اداره و تدبیر پیران آنچه را که لازم است جمع کرده و سپس خود به آن اضافاتی نموده و بطریق سؤال و جواب میباشد ؛ (۴) « کتابی در بررسی آنچه بین یحیی بن عدی (ابوزکریا) و ابواسحق ابراهیم بن بکوس (بکس) جریان داشته » در توضیح از آتش و توضیح از فساد رأی ابوسلیمان محمد بن طاهر درباره اسطقسات ؛ (۵) « مقاله‌ای در بیماری صرع ؛ (۶) « کتابی درباره تبها » ؛ (۷) « رساله‌ای در ادویه قلبی » ؛ (۸) « مقاله‌ای در خواص داروهای گوارشی جالینوس » ؛ (۹) « کتاب الحوامل » .

ابن ابی اصیبعه تعدادی کتاب و مقالات دیگر از وی در عیون الانباء آورده ده در باب فلسفه و حکمت و منطق که عده آنها قریب ده میباشند . منجمله کتاب یا رساله تقسیمهای ایساغوجی و قاطیغوریاس تألیف الینوس اسکندری ده ابن الخماراز از سریانی بعربی ترجمه نموده و برآن حاشیه زده است . ابن ابی اصیبعه گوید : من این کتاب را بخط حسن بن سوار نقل کرده‌ام .

ویرا شاگردان فراونی بود . منجمله ابوالفرج بن هندو و ابوالشرح بن طیب که هردو از اطباء بنام بودند .

۶۸- زاهد العلماء - ابوالحسن سعید بن هبة الله بن حسین طیبی مسیحی نسطوری و از اطباء بیمارستان عضدی و طیب مخصوص رُدن الدوله و معاصر خلفای عباسی المقتدی باسرالله و پسرش المستظهر بالله بود و سمت حکیمباشی آنانرا داشت .

برادرش سطران نصیبین و معاصر نصیرالدوله بن سروان سازنده بیمارستان میافارقین بود .

تاریخ تولدش شب شنبه بیست و سوم جمادی الثانیه سال ۳۶۴ هجری است . وی از شاگردان ابوالعلاء بن تلمیذ و ابوالفضل شیفات و عبدالله کاتب بود .

ابن ابی اصیبعه در کتاب خود آورده که وی طبیب بیمارستان عضدی بود و درین بیمارستان به کسانی که اسراض صفراوی داشته سرگشی میکرد است .^۱ وفاتش بسال ۴۹۵ هجری اتفاق افتاد .

مؤلفات طبی وی بشرح زیر است: (۱) «المغنی فی الطب» که آنرا برای المقتدی بامرالله تألیف کرده است؛ (۲) «مقاله ایست در توصیف و کیفیت ترکیب داروها» که در کتاب مغنی بدان اشاره نموده است؛ (۳) «کتاب خلق الانسان»؛ (۴) «کتابی در باره یرقان»؛ (۵) «مقاله ایست در تحدید مبادی الفطریه در گفتارها و شماره آنها و جوابیهائی که در مسائل طبی از او پرسیده اند»؛ (۶) «کتاب الاقناع»؛ (۷) «کتاب مفصل و مطولی بوده»؛ (۸) «التلخیص النظمی»؛ (۹) «مقاله ای در ترکیب داروها».

۶۹- ابو الخطاب محمد بن محمد الطیب - وی از اهل بغداد بود و نزد

ابوالحسن سعید بن عبده الله تحصیل طب نمود .

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء گوید: «... وی در طب و درمان ممتاز بود و خط او در کتابی که نزد او خوانده بودند دیده ام، ولی در صحبت کردن به عربی آهنگ بسیار داشت که دلالت میکرد که در عربی نارسا و نکرده و تاریخ آن کتاب نهم ماه رمضان سال ۵۰۵ هجری بود».

۱- عیون الانباء ج ۱ - چاپ مصر - ص ۲۵۵ .

۲- عیون الانباء ج ۱ - چاپ مصر ص ۲۵۵ .

اثر طبی وی بنام «شامل» میباشد که مشتمل به سه مقاله است^۱.

تاریخ وفات وی پس از سال . . . هجری قمری است.

۶۹- بلمظفر - نصر بن محمود معروف به بلمظفر از اطباء سده ششم هجری

است. استادش در طب ابن عینی زری بود.

تاریخ دقیق تولد و وفات وی بدست نیامد.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آورده که: خط بلمظفر طبیب را در آخر تفسیر اسکندر افرو دیسی در باب کتاب «کون فساد ارسطو» دیدم که نوشته بود که نزد علی بن العین زری درس خوانده‌ام. تاریخ آن کتاب در شعبان سال ۳۴۰ هجری بود^۲.

تألیف طبی وی بنام «مختارات» میباشد.

۷۰- ابن صلاح همدانی - احمد بن محمد مکنی به ابو الفتوح و ملقب به نجم-

الدین و مشهور به ابن الصلاح از پزشکان ایرانی الاصل و از اطباء قرون پنجم و ششم هجری قمری است. وی تحصیلات خود را در ایران و سپس در بغداد دنبال و نزد حکماء و اطباء آندوران تلمذ نمود. سپس به موصل رفت و نزد نورالدین محمود بن- عمادالدین زنگی بماند و از این پادشاه احسان فراوانی دید. بعد به دمشق رفت و در آنجا بود تا وفات یافت.

۱- باید دانست که در طب اسلامی سه کتاب بنام «شامل» است. نخست شامل تألیف

ابوالخطاب دوم شامل تألیف علی بن ابی الحزم قرشی معروف به ابن النقیس که در باره آن پزشکان گفته‌اند که اگر کتاب تمام میشد سیصد مجلد میگردد، سوم شامل ابو سعید بن ابی- مسلم بن ابی الخیر ملقب به غیاث الغیب که بسال ۷۳۶ هجری تألیف شده است.

۲- نقل از کتاب مطرح الانظار صفحه ۲۶۰.

وفاتش بسال ۵۴۰ هجری و بقولی ۵۴۸ هجری اتفاق افتاد .

آثاری ده از وی در فهرستها آمده عموماً در ریاضی و حکمت و طبیعی میباشند که مهمترین آنها شرح کتاب شفاء ابن سینا است .

۷۱- ابن هبل - ابو العباس احمد بن مہذب الدین ابو الحسن علی بن احمد بن -
عمی بن احمد بن هبل از اطباء قرن ششم هجری است که در طب نیز دستی داشت ،
اما امتیاز وی بیشتر در ادب است . وی فرزند مہذب الدین بود .

تولدش روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال ۵۴۸ هجری قمری است .

تاریخ وفاتش معلوم نشد و تألیف طبی نیز از او مشاهده نگردید .

۷۲ ابن عیسیٰ زربی - موفق الدین ابو نصر عدنان بن منصور از اهالی عین زریه
و از پزشکان مائید پنجم و ششم هجری است .

تاریخ تولد وی بدست نیامد .

وی تحصیلات طبی را در بغداد با تمام رسائید و درین شهر به طبابت پرداخت
بعلاوه در نجوم و فلسفه نیز صرف وقت کرد . اما در بغداد با بودن پزشکان ماهر
نتوانست مرجعیت یابد . لذا راه مصر در پیش گرفت و در اندک مدتی توانست به
دربار خلیفہ عدوی مصر الطاهر باسر الله ابو منصور اسمعیل بن الجافظ الدین الله راه یابد
و همین امر باعث شهرت اتم نظیری برایش شد که بدرمان خلیفہ و سایر اعیان و
اشراف پرداخت .

وفاتش بسال ۵۴۸ هجری در دولت الطاهر باسر الله در مصر اتفاق افتاد .

آثار و مؤلفات وی بقرار زیر است : ۱- «کتاب الکافی» که در سال ۵۴۰ هجری

۱- عیون الانباء جلد اول صفحه ۳۰ چاپ مصر .

۲- زهری در ترکیه : = Anazarba = Anazarbos در جنوب شرقی کیلیکیه .

در مصر تألیف کرده و تا سال ۵۴۷ هـ به تکمیل آن پرداخته است؛ (۲) «شرح کتاب صناعت صغیر جالینوس»؛ (۳) «سجربات، متفرقه» بشکل کناش؛ (۴) «مقاله‌ای در سنگ‌ها»؛ (۵) «رساله در تعذر وجود طبیب فاضل و نفاق جاهل».

۷۴- ابوالقاسم هبة الله بن الفضل الطیب البغدادی - از اطباء سده ششم هجری

است که در بغداد طبابت می‌نموده و در چشم پزشکی بصیرتی کامل داشت. تاریخ تولدش معلوم نشد. ویرا با ابوالبرکات سازنده معجون بر شعشالفت و سوانست بود^۱.

ویرا مؤلفاتی طبی بشرح زیر است:

(۱) «کتاب فی الطب» که بطریق سؤال و جواب تألیف نموده؛ (۲) «تعالیق فی الطب».

آنگاه که متقی خلیفه عباسی سپاهی برای مقابله با پادشاه سلجوقی در بغداد متمرکز کرده بود، وی (ابوالقاسم) در بغداد میزیست. وفاتش بسال ۵۵۸ هجری است.

۷۵- امین الدوله - موفق الدین (موفق الملک) ابوالحسن هبة الله بن ابی العلاء-

صاعد بن ابراهیم بن التمیمد ملقب به امین الدوله و مشهور به ابن تلمیذ بود. او طبیبی نصرانی و خواهر زاده معتمد الملک ابوالفرج و از اطباء سده ششم هجری و از قسیسین (کشیشان) نصاری بغداد که دوران عده‌ای از خلفای عباسی بمانند قائم و مقتدر و مستظهر و مسترشد و راشد و مقتنی و مستنجد را درک کرده و از این دو خلیفه آخر و خلیفه دریافت می‌کرده است.

ابن تلمیذ از اطباء بیمارستان عضدی (یا رئیس بیمارستان) بود. تاریخ تولدش در ۶۶۶ هجری و استادش در طب ابوالحسن هبة الله بن سعید بود.

۱- مطرح الانظار صفحه ۶/۱۵۵. چاپ تهریز ۱۳۳۴ هجری.

ابن تلمیذ در پایان عمر مسلمان گردید.

ابن تلمیذ قبل از اقامت در بغداد به ایران سفر نموده و زبان پارسی و سریانی و عربی را آموخت و مدتی در ایران راجل اقامت افکند. طبیعی خوش قریحه و خوش خط بود و زبانهای فارسی و سریانی و عربی را خوب میدانست و اهل ترسل بود. منزلش در بغداد در بازار عطر فروشان جنب دروازه بغداد و نزدیک نظامیه بود. این اصیبعه گوید: نامه های منشیانه او را بسیار دیده ام که در یک جلد ضخیمی بود و محتوی بر سراسلات و انشاء بسیار است...^۱.

بین ابن تلمیذ و ابوالبرکات بغدادی دشمنی و کینه وجود داشت. ابن ابی-اصیبعه داستانی و حکایاتی از درمان و معالجات عجیب و قریب در شرح حال وی (ابن تلمیذ) آورده است که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد. وفاتش در ۲۸ ربیع الاول سال ۵۶۰ هجری در نود و چهار سالگی در بغداد اتفاق افتاد.

ابن تلمیذ از آن دسته از اطباء تمدن اسلامی است که حقی عظیم به طب اسلامی دارد و از خود آثار بزرگ بیادگار گذارده است.

آثار و مؤلفات طبی ابن تلمیذ بگفته ابن ابی اصیبعه بقرار زیر است:

- (۱) «اقرابادین» که در بیست باب است. این کتاب مشهورترین تألیف وی میباشد و در جمیع فهارس از آن نام برده شده است. ابن تلمیذ پس از تألیف این کتاب اقرابادین سهل بن شاپور را که تا آن دوران مرجع اطباء بود، از رواج و رونق انداخت؛
- (۲) «اقرابادین موجز» که کتابی مختصر و بیمارستانی و مشتمل بر سیزده باب است؛
- (۳) «مقاله امینیه» که در باره داروهای بیمارستانهاست؛ (۴) «منتخبات کتاب حاوی رازی»؛ (۵) «منتخباتی از کتاب مسکویه در نوشتارها»؛ (۶) «مختصر شرح جالینوس از کتاب فصول البقراط»؛ (۷) «مختصر شرح جالینوس از کتاب تقدیمه المعرفه

۱- عیون الانباء جلد اول چاپ مصر ص ۲۵۹.

۲- عیون الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۲۶.

ابقرط» ؛ (۸) «تتمة جوامع اسکندرانیین از کتاب حيلة البرء جالینوس» ؛
 (۹) «شرح مسائل حنین بن اسحق» به شکل حاشیه ؛ (۱۰) «شرح احادیث نبوی
 که مشتمل بر طب است» ؛ (۱۱) «کناش مختصر» ؛ (۱۲) «حواشی بر قانون
 شیخ» ؛ (۱۳) «حواشی بر کتاب مائه ابوسهل مسیحی» ؛ (۱۴) «حواشی بر کتاب
 منهاج» که بعضی گفته اند متعلق به علمی بن هبة الله اثر دی بغدادی است ؛ (۱۵)
 «مقاله ای در فصد» ؛ (۱۶) «تعالیقی که از کتاب مائه ابوسهل مسیحی استخراج
 نموده» ؛ (۱۷) «منتخباتی از کتاب ابدال الادویه جالینوس» .

در خاتمه شرح حال ابن تلمیذ لازم دانستیم متذکر گردیم ده چند طبیب
 به لقب امین الدولة ملقب میباشند بدین شرح:

۱ - امین الدولة ابن تلمیذ که شرح آن در بالا مذکور افتاد .

۲ - امین الدولة ابوالفتح طبیب - ابوالفتح بن ابی النجم بن ابی غالب بن فهد بن -
 منصور بن وهب بن قیس مالک طبیب نصرانی از پزشکان اوائل مائه هفتم (متوفی
 بسال ۶۰۰ هجری) .

۳ - امین الدولة ابوالفرج صاعد بن یحیی بن هبة الله بن توما نصرانی بغدادی
 (معمدا الملک) (متوفی بسال ۶۲۰ هجری) .

۴ - امین الدولة ابوالحسن بن غزال - کمال الدین ابوالحسن بن غزال بن ابی سعید -
 سامری از اطباء سده هفتم (متوفی بسال ۶۴۳ هجری) .

۵ - امین الدولة ابوالفرج طبیب - ابوالفرج بن موفق الدین یعقوب بن اسحق بن -
 قف کرخی نصرانی از پزشکان مائه هفتم (۶۳۰ - ۶۸۵) .

۶ - امین الدولة طبیب معروف به خواجه طبیب ارغون خان فرزند آباقا خان
 فرزند هلاکو خان مغول .

۷۶- ابوطاهر طبیب واسطی - موفق الدین احمد بن محمد بن عباس واسطی

معروف به ابن برخش از اطباء فاضل مائده ششم هجری و اهل واسط بود . تاریخ تولدش بدست نیامده .

ابن ابی اصیبعه گوید : « در صنعت طب مهارت داشت و در فنون ادب نیز کامل بود .

من (ابن ابی اصیبعه) نوشته های او را ده بخطش بود دیده ام نه دلالت بر کمال عقل رزین و فضل زیاد او بود . این طبیب در زمان المسترشد بالله (خلافت مسترشد از ۱۲۰ تا ۱۲۹ هجری) بوده است . سپس ابن ابی اصیبعه حکایتی از قول مردی مستسقی حکایت میکند که پس از پرهیز بسیار بوی (بیمار) اجازه خوردن هر نوع غذا داده شده بود . بیمار از شخیصیکه ملخ جوشانده می فروخت مقداری خرید و خورد و به اسهال شدیدی مبتلی شد و سپس بهبود یافت . ابن برخش از بیمار سؤال کرد که چه خورده ای ؟ بیمار گفت : ملخ جوشانده . طبیب گفت : این درمان از خاصیت ملخ نیست . فروشنده را بمن نشان بده . پس از آن از فروشنده سؤال کرد ملخها را از کجا جمع آوری کردی ؟ فروشنده حکیم را به محلی برد که ملخها در آنجا از غلغی تغذیه میکردند . حکیم غلغها را برداشت و مستسقیان را با آن معالجه میکرد . این امر باعث شهرت وی در واسط شد .

سپس ابن ابی اصیبعه گوید : این حکایت قدیمی است و از قدیم الایام بین مردم مشهور است و نام آن مازربون است .

ابن برخش در واسط به طبابت میپرداخت و شهرت فراوانی در عراق داشت

۱- مازربون = *Daphne mezereum* ، مازربون بایای حطی بر وزن آذرگون دوانی

است مجرب از برای دفع استسقا و آن دو نوع میباشد: سفید و سیاه سفید آنرا شخیص و سیاه آنرا بقیه حاشیه در صفحه بعد

آورد . وی دوران مسترشد وراشد و مقتفی و مستنجد خلفای عباسی را درك کرده است .

وفاتش پس از سال ۶۰۰ هجری اتفاق افتاده است .

تألیف طبی از وی دیده نشد .

۷۷- ابوالبركات بغدادی - هبة الله بن علی بن ملكاء بلدی بغدادی مشهور به ابوالبركات و فیلسوف عراقین ده در جمع كتب ویرا اوحدا الزمان نامیده اند . مولدش در بلد (شهر بین بغداد و موصل) بود . ابتدا یهودی بود ولی در آخر عمر مسلمان گشت . طب را نزد ابوالحسن سعید بن هبة الله آموخت . در باره آموختن طب و عشق به این علم ویرا داستانی است كه بسیار شیرین می باشد . ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آنرا مشروحاً متذکر گردیده است .

تاریخ تولد وی بدست نیامد ولی آنچه مسلم است وی در قرن ششم هجری سیزسته و طبابت المستنجد (۵۵۰ هجری) و مستضی (۶۶۰ هجری) را داشته . در آخر عمر نابینا و مبتلی به جذام شد و بهمین بیماری فوت کرد . مدت عمرش به نود سال رسیده بود .

وی در بغداد شهرت فوق العاده داشت و در كتب تواریخ طب از او درماتهای عجیب و غریب ذكر شده است و بر اثر مهارت در درمان به اطراف و اکناف خوانده میشد .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

هفت برگ خوانند و آن از برگ زیتون کوچکتر است و از برگ سورد بزرگتر و بزرگی مایل و بعضی گویند مازریون سورد زرد است و آن نوعی از سورد باشد و عبری زیتون الارض خوانندش . . . (برهان قاطع) نام گیاهی دوائی است (فرهنگ ناظم الاطباء) .

۱- ابن ابی صیبعه گوید : كه وی در سال ۶۰۰ هجری حیات داشته . ج ۱ عیون الانباء چاپ مصر

گویند یکی از سلاطین غزنوی ویرا برای درمان بیماریش به ایران خواند و او سلطان را معالجه نمود. در این موقع بیماری داخل (عقربک) در اشگریان سلطان افتاد. ابوالبرکات با قطع انگشت درمان می نمود در صورتی که دیگران با سرهم و دارو نمی توانستند درمان نمایند!؟ بدین جهات در ایران نیز مشهور بود.

وی هشتادسال عمر کرد و وصیت نمود بر روی سنگ قبرش این عبارت نقر گردد: «هذا قبر اوجد الزمان ابي البركات ذي العبر صاحب المعتبر».

ویرا آثار و مؤلفاتی است که قریب هفت عدد میباشد. مؤلفات طباش بشرح زیر است:

- ۱) «اختصار التشریح جالینوس»: ۲ «كتاب الاقربا بآذین» در سه مقاله: ۳ «فی الدواء (مقالة...)» داروهائی که شخصاً اختراع و در آن وصف و شرح داروهایش را نوشته و نامش را بر شعنا گذارده است؛ ۴ «مقاله ای در معجون دیگری که آنرا الارواح نامیده است»؛ ۵ «رساله ای در عقل و ماهیت آن». بقیه آثارش غیر طبیبی باشند.

۷۸- ابوالحسن (یا ابوالحسن) صاعد بن هبة الله بن المومل- وی طبیبی مسیحی و اصلاً از اهالی حظیره^۱ است که به بغداد آمده بود. نام دوم وی ماری^۲ بود، که از نامهای کلیسای مسیحیان است. وی از اطباء مائه ششم هجری است و در خدمت خلیفه

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به عیون الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۳۰۳ و لغت نامه دهخدا صفحه ۳۷۵ و مطرح الانظار صفحه ۹۶.

۲- نام موضعی است در عراق.

۳- این نام طبق سنت مسیحیان در هنگام ولادت در کلیسا توسط جاثلیق برای وی تعیین شده بود.

عیاسی الناصر بالله مقاسی ارجمند داشت. تاریخ تولدش بدست نیامد. وفاتش بگفته ابن ابی اصیبعه سال ۵۹۱ هجری در بغداد اتفاق افتاد.

تألیفی بنام «صفوة» از وی در رتب تواریخ آمده ده منتخباتی در طب نظری و عملی است. در آخر کتاب فصلی در باب ختان نوشته که در آن زمان هیچ یک از اطباء متقدم چنان تألیفی فنموده بودند.

تألیف دیگرش کتابی است که از کلیات قانون شیخ تلخیص نموده و بنام (اقتضاب) میباشد که بعداً آنرا نیز مختصر کرده. و به «انتخاب الاقتضاب» نام گذارده است.

۷۹- فخرالدین ماردینی - امام فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عبدالسلام بن-

عبدالرحمن بن عبدالساتر انصاری از پزشکان سده ششم هجری قمری و از بزرگان و مدرسین علم طب و در دوران خود مشاور با لبنان بود.

ولادتش در ماردین^۱ بسال ۵۱۲ هجری اتفاق افتاد و پدرانش از مردم قدس شریف بودند.

وی طب را نزد امین الدولة بن تلمیذ و ایضاً قانون شیخ را نزد وی (امین الدولة) خواند و در تصحیح و تحریر آن با ابن تلمیذ همکاری و بحث می نمود. شهرت فوق العاده اش بواسطه مجلس درس وی بود که شائقان این علم به گردش جمع میشدند و چون بسال ۵۸۷ هجری به دمشق آمد، مجلس درس بزرگی داشت که عده ای در آنجا نزدش به تلمذ طب مشغول بودند و تا آخر سال ۵۸۹ در دمشق ماند. پس از آن قصد برگشت به شهر خود نمود. شیخ مذهب الدین از وی خواهش نمود تا قانون شیخ را به وی تدریس کند و حاضر بود در ماه سیصد درهم به ناصری بدهد.

۱- ماردین شهری است در ترکیه (۲۲۰۰۰ جمعیت) و ۴۴۱ کیلومتر با حلب فاصله

دارد... (المنجد).

امام فخرالدین نپذیرفت و گفت علم و دانش فروشی نیست و هر کسی باشد با و درس سیدهم. چون فخرالدین از دمشق به حلب میرفت، ملک الظاهر غازی و فرزند ملک ناصر صلاح الدین نسی نزد او فرستاد و از او خواست تا در دمشق بماند. شیخ عذر خواست. ولی ملک الظاهر نپذیرفت و مال بسیاری با و داد و مقامش را بالا برد. شیخ دو سال در خدمت ملک الظاهر بود سپس بطرف ماردین حرکت کرد و در تاریخ شنبه یازدهم ذی حجه سال ۹۴ هجری در شهر آمد در هشتاد و دو سالگی فوت کرد. فخرالدین تمام کتابهایش را وقف بر مشیهدی کرد که حسام الدین بن ارتق آنجا را وقف نموده بود. کتابهای امام فخرالدین از بهترین کتابها و نسخدهائی بود که خودش نزد استاد آنها را خوانده و نوشته و تصحیح نموده بود.

اثر طبی وی شرح «قصیده عینیه» شیخ الرئیس است، که به اتفاقای عزالدین ابوالقاسم خضر بن ابوغالب نصرالدین حمصی نوشته است.^۱

۸۰- ابن المارستانی - ابوبکر عبیدالله بن ابی الفرج علی بن نصر بن حمزه بغدادی معروف به ابن المارستانی است.

وی ریاست اطباء بیمارستان عضدی را در بغداد داشت. از اطباء بنام شهر بغداد بود که علاوه بر طب در حکمت و ادب نیز ید طولی و از آن گذشته در دربار خلفای عباسی مقامی بالا داشت. از معاصران وی الناصرالدین الله خلیفه عباسی و امام فخر رازی و ابن رشد قرطبی اندلسی بودند.

وی در ذیحجه سال ۹۹ هجری پس از ادای سفارت و انجام مأموریتی به تلمیس قبل از رسیدن به بغداد درگذشت.

اثر طبی وی عبارتست از: «رساله ادویه سرانیه». دواثر دیگر غیر طبی دارد بنامهای: «دیوان الاسلام» در احوال دارالسلام بغداد و «تاریخ بیمارستان عضدی».

۱- عیون الانباء جلد اول چاپ مطبعه صفحات ۲۹۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱.

۸۱- ابن هبل - ابوالحسن مهذب الدین علی بن احمد بن علی بن هبل بغدادی که الخلاطی نیز نامیده می‌شد. وی در بغداد در دروازه ارج در بیست و سوم ذی قعدة سال ۵۱۵ بدنیآ آمد. فقه و نحورا در مدرسه نظامیه بغداد فرا گرفت و ادب و طب را نزد ابوالقاسم اسماعیل بن احمد سمرقندی خواند. آنگاه به موصل رفت و تا زمان وفاتش در این شهر بود.

وی مسافرتی به ارمنستان نمود و پادشاه آنجا در شهر خلاط^۱ ویرا طبیب خود خود نمود و از این راه سال زیادی اندوخت، سپس به ماردین بازگشت و مدتی در خدمت بدرالدین بود.

وی در دوران خود وحید و علامه وقت در طب و حکمت و ادبیات بود و اشعار نیکو میسرانید و قرآن را بخوبی حفظ داشت.

در آخر عمر نابینا گشت، معهذا دست از تدریس برداشت و بر صندلی مینشست و شاگردان و کسانی که با او کاری داشتند بنزدش می‌آمدند.

وفاتش شب چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام سال ۶۱۱ هجری در موصل اتفاق افتاد و در دروازه میدان در مقبره سعافی بن عمران مدفون گردید.

آثار و مؤلفات طبی وی عبارتند از: (۱) « کتاب المختار (المختارات) فی الطب » که بسال ۶۰۵ هجری در موصل تألیف نمود و از كتب معتبر طبی تمدن اسلامی است؛ (۲) « کتاب الطب الجمالی » که برای جمال الدین محمد بن معروف به جواد تألیف نموده است^۲.

۸۲- ابن مسیحی - ابونصر سعید بن ابوالخیر بن عیسی بن المسیحی از پزشکان سده ششم هجری قمری است، که بسال ۶۰۸ در منتهای کهولت فوت کرد.

۱- خلاط نام شهری به ارمنیه (سنتھی الارب).

۲- عیون الانباء جلد دوم چاپ مصر صفحه ۳۰.

شهرت وی بیشتر در جراحی و طبیب خلیفه عباسی الناصر لدین الله (خلافت از ۵۷۷ تا ۶۲۴ هجری) بود.

بسال ۵۹۸ هجری موقعی که ناصر خلیفه عباسی از سنگ شانه رنج میبرد بر حسب توصیه اطباء اخراج سنگ را ناگزیر دیدند. جراحی بنام ابن عکاشه را حاضر نمودند او (ابن عکاشه) گفت: استادی دارم بنام ابن المسیحی که باید با او مشورت نمایم. پس از مشورت با ابن المسیحی بوسیله شربت ها و روغنهای مالیدنی سنگ را خارج نمود و بدین ترتیب شهرت یافت و مورد مراجعه خانواده و اطرافیان خلیفه گردید.

دو تألیف از وی دیده شد: (۱) «الاقتضاب علی طریق المسئله والجواب»؛ (۲) «کتاب انتخاب الاقتضاب».

۸۳ - ابن سدید - ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مدائنی مشهور به ابن سدید از اطباء مائه ششم هجری است. تاریخ تولدش بدست نیامد.

پدرش محمد ملقب به سدید بود، بدین جهت وی به ابن سدید معروف گردیده. طبیبی عالم و ماهر و شاعر و ادیبی هنرمند بود، اما جانب ادب و حکمتش بر طبش سی چربید. از وی تألیفی طبی دیده نشد.

وفاتش در رمضان سال ۶۰۶ هجری اتفاق افتاد.^۱

تا اینجا نام عده ای از پزشکان تمدن اسلامی بود که در طب اسلامی هر کدام بنحوی خدماتی انجام داده اند و تا آنجا که مقدور بود فهرست جامعی از اثر یا آثار آنها ذکر شد. احتمال دارد عده ای دیگری نیز از قلم افتاده باشد، که آنان نیز در طب

۱- عیون الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۳۰۴ و مطرخ الانظار صفحه ۶۰.

اسلامی مؤثر بوده‌اند، که در صورت امکان در آخر کتاب خواهد آمد.
اما در باب پزشکان غرب سرزمینهای اسلامی بمانند مصر و مراکش و اندلس
و امثال آنها از آن نظر که دور از مراکز و پایتخت های شرقی سرزمینهای اسلامی
بودند و عموماً سؤلفات آنها در کشورهای نامبرده و ایضاً در اروپا بی تأثیر نبوده
است، احتیاج به نگارش کتاب یا رساله علیحده دارد .

قسمت ششم

دوران تجدید طب ایرانی

سید اسماعیل جرجانی

(متولد در جرجان سال - ۴۳۳ هجری مطابق ۱۰۴۲/۳ میلادی و متوفی به مرو سال

۵۳۱ هجری مطابق ۱۱۳۶/۷ میلادی)

۱- مقدمه- با ظهور سید زین الدین (یا شرف الدین) ابوابراهم اسمعیل بن حسن- بن محمد بن احمد الحسینی الجرجانی و مؤلفات ارزنده طبی وی به زبان پارسی دوران تجدید طب ایرانی شروع میگردد .

جرجانی با چهار تألیف ارزنده خود توانست جمیع معلومات طبی زمان خود را جمع آوری و بدان اضافاتی نماید، نه سببی واصل تعالیم طبی بزبان پارسی برای طالبان و عاشقان دانش پزشکی و مؤلفین بعد گردد .

باید دانست قبل از ظهور جرجانی تعدادی کتاب طبی به پارسی تألیف و تصنیف گردیده بمانند شب طبی پارسی ابن سینا و کتابهای «الابنیه» و «هدایة المتعلمین» که شرح آن ها در قسمت دوران تألیف آمد ، اما طبیبی که جمیع مؤلفاتش بزبان پارسی و با انشائی که نظیر پرشتاد تحریر درآمده و از متون پارسی بسیار ارزنده میباشد جرجانی است .

وی برخلاف رازی که مؤلفاتش تماماً بزبان تازی است، پارسی میباشد و این امر نبوغ این طبیب بزرگوار و بی نیازی طالبان علم طب را از زبان تازی میرساند، بنحوی که در دست کمی نسخ کتابهای وی (جرجانی) مخصوصاً ذخیره فراوان گردیده و دست بدست گشته است .

گرچه جرجانی مؤلفاتش متأثر از کتب دانشمندان قبل از خود (مخصوصاً رازی و اهواری و ابن سینا) میباشد، اما توانسته است علاوه بر متن شیرین پارسی، اصلاحات علمی و طبی را ب زبان مادری با اضافاتی بسیار ارزنده در کتاب خود (بیشتر در کتاب ذخیره) بیاورد، که همگان را از مطالعه کتب طبی به زبان تازی تقریباً بی نیاز نماید.

نتیجه این امر چنان شد که از قرن ششم هجری تا بحال اغلب کتابهای طبی و داروسازی بمانند «تحفه حکیم مؤمن» تألیف محمد مؤمن دیلمی تنکابنی طبیب شاه سلیمان صفوی و «مخزن الادویه و مجمع الجوامع» تألیف میر محمد حسین علوی خراسانی شیرازی و امثال آنها از کتاب ذخیره متأثر گردند. بطور خلاصه باید گفت کتب مذکوره در بالا از ذخیره اقتباس گردیده، ولی بحق باید گفت غیر از ذخیره از کتب دانشمندان سلف نیز استفاده شده و مؤلفان نیز نظرات و ابتکارات خود را در تألیف خود آورده اند.

در کشور ما مؤلفان اغلب کتب طبی پارسی (و به خط قوی تمام کتابهای طبی) و در شبه قاره هندوستان بسیاری از کتابهای پزشکی از مؤلفات طبی جرجانی کومک گرفته اند. من باب مثال متذکر میگردیم که کتاب «تحفه حکیم مؤمن یا تحفة المؤمنین» خلاصه ای از قسمتهائی از ذخیره میباشد، با توجه بدانکه مؤلف تحفه در باب تألیف کتاب زحماتی پر ارزش تحمل نموده که در خور تقدیر میباشد.

از طرفی چنانکه آمد با ظهور ذخیره خوارزمشاهی تجدد طب ایرانی شروع گردیده و مؤلف توانسته است بنحوی که اتم و اکمل این موضوع را دماه و حنّه و ینبغی از عهده برآید و همچنین موضوع رواج یافتن کتاب ذخیره و باب شدن آن میرساند. که ذخیره پس از قریب پنج قرن پس از هجرت پیغمبر اسلام (ص) کتاب مورد نظر طلاب طب قرار گیرد و از آن گذشته تشخیص و تعیین سلی هم بدان اضافه شده که مؤلفان از قید (یا قیود) سابق که زبان

طبی تازی بوده رهائی یابند و راه جدید و ملی و میهنی را در تألیف کتاب‌های طبی برگزینند. بدین جهت اگر بخواهیم دوران طب اسلامی را از حمله مغول تا این زمان طبقه‌بندی نمائیم بحق باید گفت که بدو دوره منقسم میگردد: قسمت اول از ظهور اسلام تا پیدایش کتاب ذخیره و قسمت دوم از پیدایش ذخیره تا امروز.

جرجانی توانسته در نهصد سال قبل مؤلفات طبی چند به عالم طب ارائه دهد که بسیاری از نظرات طبی وی با سوازین کنونی تقریباً تفاوتی ندارد و با مطالعه آن کتابها میتوان بی به دانش این طبیب نامدار ایرانی برد که به دانش پزشکی کشورمان (بلکه به دانش پزشکی جهان) خدمتی سفید وارزنده نموده و بچه نحو در سیر تکامل طب مطالب را حلاجی نموده و اساس طب را برچه پایه و مبنائی استوار گردانیده است.

در این مقدمه لازم به تذکر است که امروزه در میان پزشکان چنین شهرت دارد که دانش پزشکی تا قبل از قرن هفدهم میلادی (یا شانزدهم) را بنام طب قدیم و از آن به بعد را بنام طب جدید مینامند. برای توضیح مطلب متذکر میگردیم: که اولاً طب امروزی نتیجه تجارب و مطالعات طب دیروزی است؛ ثانیاً اگر طب دیروزی نبود طب امروزی بدینصورت وجود نداشت؛ ثالثاً اگر قرار شود که طب کنونی را طب جدید و طب دیروزی را طب قدیم بنامیم، آنوقت دور تسلسل پیش سیاید که هر روز اکتشافاتی و تازه‌هائی در طب پیش آید نسبت به سابق جدید خواهد بود؛ رابعاً اگر قرار باشد که نظر چنین باشد، یعنی اصطلاح طب قدیم و جدید در میان پزشکان و دانشجویان پزشکی رواج یابد، باید گفت روزیکه رازی وابن سینا وسایر پزشکان دانشمند دشنی و اختراعی در طب نموده اند، آن روز طب جدید نسبت به طب گذشته بوده است.

بنا بر این بهترین اصطلاحی که از هر نظر مورد توافق دانشمندان تاریخ طب است آنکه:

اولاً باید بجای تاریخ طب اصطلاح سیرتکامل طب گفته شود ؛ ثانیاً بجای طب قدیم و طب جدید باید طب دیروزی و طب اسروزی نامگذاری کرد . با بیان این دو اصطلاح در حقیقت حق جمیع خدمتگزاران جهان پزشکی محفوظ خواهد ماند . مطلب کمی بدرازا کشید ، ولی حق آن بود که موضوعات بالا برای خوانندگان این کتاب مخصوصاً پزشکان جوان و دانشجویان پزشکی روشن و آشکار گردد ، چرا که روزی برسد که پزشکان اسروزی و دانشجویان دانشکده‌های پزشکی کنونی یعنی پزشکان فردا پس از گذشت زمان بصورت طبیب قدیمی جلوه‌گری نمایند و چنانکه گفته شد دور تسلسل پیش خواهد آمد . بنا بر این بطور خلاصه باید بجای طب قدیم و جدید طب دیروزی و اسروزی نام برد ، تا زحمات گذشتگان ملحوظ و تشویق آیندگان عملی گردد .

پس از ذکر مقدمه بالا که نگارش آن ضروری بنظر رسید اکنون به شرح حال و مقام علمی سید اسماعیل جرجانی یعنی بوجود آورنده دوران تجدد طب ایرانی میپردازیم و در خاتمه این قسمت نظرات و عقاید وی را از نظر طب آنروزی و تطبیق آن با موازین طب اسروزی خواهیم پرداخت .

۲- شرح حال جرجانی - سید اسمعیل فرزند حسن (یا حسین) فرزند محمد فرزند محمود فرزند احمد و ملقب به زین الدین (یا شرف الدین) و مکنی به ابوالفتح (یا ابوالفضائل یا ابوالبراهیم) و معروف به جرجانی از پزشکان نامدار سده ششم هجری و از سادات اصفهان بود .

تولدش بسال ۴۳۴ هجری (= ۱۰۴۲/۳ میلادی) در جرجان اتفاق افتاد ، سپس به خوارزم رفت و در این شهر زندگانی میکرد . وی شاگرد ابوالقاسم عبدالرحمن - بن علی بن ابی‌الصادق النیسابوری ملقب به « بقراط‌الثانی » (متوفی در اواخر قرن پنجم هجری) بود و طب را نزد وی آموخت .

جرجانی در خدمت قطب الدین محمد بن انوشته‌کین (نوشتکین) اولین پادشاه

سلسله خوارزمشاهیان (جلوس ۹۱۴ و وفات ۵۲۱ هجری) و پسرش علاءالدین تاشک
بود . و بسال ۴۰۰ هجری کتاب ذخیره خوارزمشاهی را بنام قطب الدین تألیف کرد .
جرجانی تا آخر عمر در مرو بود و هم در این شهر وفات یافت .

وی با سلطان سنجر معاصر بود و این سلطان مقدم ویرا کراسی میداشت است .
چنانکه آمد سید اسمعیل جرجانی تا آخر عمر در مرو بود و مدتی در این شهر به
تدریس طب و افاده علم طب پرداخت .

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آورده نه : « جرجانی در دستگاه دولت سلطان
علاءالدین محمد خوارزمشاه بسیار محترم بود و مقرری ماهانه هزار دینار دریافت
میداشت و معالجات بدیع و آثار نیکو داشته است »^۱ .

جرجانی در دربار قطب الدین بسیار محترم و معزز و سلطان را باو توجهی خاص
بود و این امر بر اثر مسافرت جرجانی به خوارزم صورت گرفت .

توضیح آنکه وقتی جرجانی بخوارزم رفت ، خوارزمشاه را از کثرت فضائل و
حداقت وی اطلاع حاصل شد ، ویرا اعزاز و اکرام فراوان نمود ، تا آنجا که طبیب
مورد اعتماد کامل سلطان قرار گرفت و در ملک ندما و خواص سلطان شد (چنانکه
خود در مقدمه مؤلفاتش بدین نکته اشاره کرده) و ماهی هزار دینار مقرری دریافت
می کرد .

بنا بگفته یاقوت در معجم البلدان و حاجی خلیفه در شرف الظنون وفات جرجانی

۱- بنظر میرسد که ابن ابی اصیبعه را در این باب استیاهی رخ داده است ، چرا که
جرجانی صریحا متذکر گردیده که ذخیره را بنام قطب الدین محمد بن النوشکین تألیف کرده
و نه پسرش علاءالدین تاشک (۵۲۱ - ۵۵۱ هجری) و نه علاءالدین تکش (۵۸۹ - ۵۹۶
هجری) چرا که جرجانی بسال ۵۴۳ هجری وفات یافته و جای بسی تعجب است که ابن ابی-
اصیبعه سوره دانشمند در شرح حال جرجانی چنین اسناد با مؤلفات بسیار دانشمندانه اش
فقط به چند سطر اکتفا کرده است .

بسال ۵۳۱ هجری (= ۱۱۳۶ میلادی) و بگفته برخی ۵۳۰ هجری (= ۱۱۳۵ میلادی) و ۵۳۵ (= ۱۱۴۰ میلادی) در سرواقتاق افتاد و در همین شهر مدفون گردید.

اکنون برای آشنائی به مقام علمی و طبّی جرجانی و خدمتی که این طبیب ایرانی به طب ایران (بمکه به جهان) نموده به شرح آثار و مؤلفاتش می پردازیم و پس از آن چنانکه قبلاً تذکر داده شد به تجزیه و تحلیلی از مؤلفات و نظرات طبّی وی بطور اختصار خواهیم پرداخت.

۳- ذخیره خوارزمشاهی - کتاب ذخیره از اسمیات و مطوّلترین و مشروحترین

کتاب طبّی پارسی است که مؤلف آن سید اسماعیل جرجانی پس از قریب پنج قرن که بیشتر مؤلفات طبّی به تازی بوده، به پارسی تألیف نموده است.

این کتاب پس از تألیف در اندک مدت (یا در زمان حیات مؤلف) شهرت یافته و شاید یک از مؤلفاتی است که از این نظر نام نظیر و بمانند قانون شیخ می باشد. مضافاً بدانکه چون کتاب به زبان پارسی بوده طالبان ایرانی علم طب را بدان رغبت بی نظیری بوده است.

دلیل واضح بر این مطلب گفته نظامی عروضی سمرقندی در کتاب خود معروف به چهارمقاله در مقاله چهارم در علم طب و هدایت طبیب که در حدود سال ۵۰۰ هجری قمری یعنی نوزده سال پس از مرگ سید اسماعیل آورده است: «... که از کتاب بسائط یک بدست آورد چون متاع عشر جالینوس یا حاشی بر جالینوس یا کامل الصناعه یا صمد باب بوسهل مسیحی یا قانون بروخی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه همی کند...». از این عبارت چنین مستفاد می گردد که ذخیره چنان شهرتی داشته که نوزده سال پس از فوت سید اسماعیل جزو کتابهای مطالعه و بدیهی است در حیات وی بطن قوی مورد استفاده طالبان علم پزشکی

بوده ، مضافاً بدانکه کتابی جامع در طب و داروسازی و بهداشت و سایر احتیاجات دانشجویان طب و اطباء بوده است .

بهر حال چه کتاب در زمان حیات جرجانی و چه اندکی پس از مرگ وی از کتب مطالعه ای و تحصیلی بوده باشد ، انتشار آن در میان اطباء و خواستاران چنان رونق داشته که در عرض مدت کمی محلی بسیار مناسب برای خود در عالم طب ایران باز کرده است و این مطلب از ملاحظه صفحات آتی معلوم و مشهود می گردد .

جرجانی غیر از ذخیره خوارزمشاهی سه کتاب طبی دیگر نیز دارد که عبارتند از : « خفی علائی » (یا خفی علائی) و « الاغراض الطبییه والمباحث العلائیة » و « یادگار » . اکنون بشرح و تجزیه و تحلیل کتاب ذخیره خوارزمشاهی میپردازیم :

چنانکه آمده ذخیره خوارزمشاهی کتاب مشهور جرجانی است ، که یک دوره شامل طب نظری و طب عملی و از اسمیات کتب طبی تمدن اسلامی است که مؤلف بزبان پارسی تحریر نموده است .

جرجانی در مقدمه کتاب سبب تألیف و وجه تسمیه و سایر موضوعات مربوط به آن را بسیار روشن شرح داده ، بدین جهت کافی است که مقدمه کتاب مطالعه شود ، تا از جمیع جهات مطلب روشن گردد .

ابتدای کتاب : الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد و آله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماً . اما بعد چون تقدیر ایزد تعالی چنان بود که جمع کنندگان این کتاب دعاگوی خداوند خوارزمشاه ، العالم العادل المؤید المظفر المنصور قطب الدین نصره الاسلام والمسلمین ، قاهر الکفره والمشرکین عماد الدوله فخر الامه ، تاج المعالی امیر الامراء ، ارسلان تکیین یعین الملوک والسلاطین ابوالفتح محمد بن یحیی الدین ، معین امیر المؤمنین ادام الله دولته و حرس قدرته واعلی

کلمته، قصد خوارزم کرد و بخدمت این خداوند نیک بخت شد، اندر سال پانصد و چهار از هجرت و خوش آب و هوای خوارزم بدید، وسیرت و سیاست و عدل این خداوند بشناخت، وامنی که در این ولایت هست از هیبت و سیاست او مرز آن بیافت و اینجا مقام اختیار کرد، و در سایه عدل و دولت او بیاسود، و بنعمت و حشمت او مستظهر گشت، و آثار نعمت او بر احوال خود بدید، واجب دانست حق نعمت شناختن و شکر آن گذاردن، و رسم خدمتکاری بجای آوردن و ثمره علمی که مدتی از عمر خویش اندر آن گذرانیده است اندر ولایت این خداوند نشر کردن.

براین نیت این کتاب بنام این خداوند جمع کرد و کتاب را «ذخیره خوارزمشاهی» نام کرد تا همچون نام خداوند اندر آفاق مشهور و معروف گردد و همچون خوب نامی او اندر جهان دیر بماند، و بپارسی ساخت تاییر کات دولت او منفعت این کتاب بنهمه کس برسد، و خاص و عام را بهره باشد ان شاء الله تعالی.

اما بعد بپاید دانست که هوای این ولایت شمالی^۱ است و چنین هوا خوشتر و صافی تر باشد، و بسیار خلق را بسازد و هرنباتی که اندرین هوا بروید خوشتر و گوارنده تر باشد، و هر آدمی که از این هوا نفس گیرد دل و دماغ او قویتر باشد و حاستهای او درست تر، و همچنین جانوران تندرست باشند و گوشت ایشان خوشتر، و آب این ولایت آب جیحونست، و از جمله آبها درست تر و ستوده تر است، و هر زمینی که از این آب خورد نبات او خوشتر و گوارنده تر باشد، و زمین این ولایت لیختی شوره دارد و بدین سبب پوسیدگی^۲ کمتر پذیرد، و جنبندگان زیان دار کمتر تولید کند، و از این رو آن خوشتر و گوارنده تر باشد، ولیکن با اینهمه خیرات اتفاقهای ناموافق اندرین ولایت بسیار است: یکی از آنجمله آن است که هوایی بدین درستی و پاکیزگی به سبب بخار این پلیدیها که اندر این شهر است هوای شهر ناخوش و زیانکار میشود؛

۱- مقصود آن است که باد معمولاً از طرف شمال باین محل میوزد.

۲- عفونت بنظر میرسد.

و دیگر آنکه بیشتر خوردنیهای پوسانند، پس میخورند، چون ترینه آب^۱ و چغندر آب و شنبلیله آب و غیر آن و ماسخی شور خشک و تازه و کرب^۲ بسیار میخورند و اندر زمستان خربزه های فسرده و نیم خام میخورند و بعضی از این خربزه ها نه تری گذاشته باشد و چون کسی گشته از آن نیز میخورند و بدین سبب بیماریهای شش و آماهای بسیار میباشد و بسبب معده سرد و نام و نزلت^۳ بسیار میباشد و این سردمان را نام و نزلت را آمان نامیدند، و اندر فصل بهار^۴ نه هوا و آب بد گرمی گراید و مادتها اندر تن فرونی گردد و بگذازد و اندر سیلان آید، ماده نزلت بسیند و اسهال فرود میآید بیماری سلی و زحمت و اسهال های گوناگون تواند میکنند. و چون بنده دعا گوی مخلص جمع آکنده این کتاب اسمعیل بن الحسن بن محمد بن احمد الحسینی الجرجانی حال این ولایت بدید و حاجتمندی اهل این ولایت بعلم طب بشناخت، این کتاب بر سهیل خدمت این شاه و نه ساخت، و چون در مدت مقام همیشه اندر مجلس این خداوند عمماء بزرگ و اندر روزگار حاضر دید و اندر هر عامی شد سخن رفتی از لغت بزرگوار این خداوند

۱- ترینه بر وزن قرینه، نوعی از قنادی پخته شده سرد نامراد و فقیر در آشپهای آرد است و سرخی سببش آنست که آن قنادی نیم پخته را روزه روزه کرده به فضل و زنجیر و زیره و سیر و سبزی های روزه کرده مانند شنبلیله و چغندر و آمان و بودینه و امثال به مجموع را در تندی اند و سر نه و دوشاب بر بالای آن ریخته و شست بیماری برنهد تا خوب خور شود و در بعضی با چهل روز بدین دستور هر روز سرکند و دوشاب بر آن ریخته و بر دم ریخته در آفتاب بپزد تا بنواد آید و بعد از چهل روز قرحها از آن سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از آن را در آب گرم اندازند تا نرم شود قاتی آشی کنند ... (نص)

۲- کرب در قیج

۳- Chou fleur و آشی شده Chou fleur.

۴- Carya.

۵- بیماری شش که Tenesme.

نکته‌ای شنیدی که بسیاری از بزرگان از آن غافل باشند، و اگر وقتی از مسئله‌سوالی فرمودی چنان مشکل گفتی که هر کس از عهده جواب آن بیرون نتوانستی آمد، و این معنی گواهی میدهد بر شرف نفس و گوهر پاك و همت بزرگ و علم وافر و خاطر روشن و فهم تیز و قریحت درست و ذهن راست و فطنت تمام. پس بنده جهد کرد تا این خدمت چنان سازد که بر چنین محکی عرضه توان کرد و خزانده این خداوند را بشاید، و اگر چه این خدمت بپارسی ساخته آمده است لفظهای تازی به معروفست و بیشتر مردمان معنی آن دانند و بتازی گفتن سبکتر باشد آن لفظ هم به تازی گفته آید تا از تکلف دور باشد و بر زبانها روانتر باشد و از این لفظها بیشتری نیز بپارسی گفته آید تا هیچ پوشیده نماند آن شاء الله؛ و هر کتابی را که اندر علم می تألیف کرده اند فایده و خاصیتی دیگر است و خاصیت این کتاب تمامی است از آنکه قصد کرده آمده است تا اندر هر بابی آنچه طبیب را اندر آن باب بپایند دانستن از علم و عمل بتماسی یاد کرده آید و معلوم است که بر این نسق هیچ کتابی موجود نیست و اگر چه اندر علم طب کتابهای بزرگ بسیار تألیف کرده اند، لکن هیچ کتابی نیست که طبیب از آن کتاب به کتابهای دیگر مستغنی گردد و تا اندر غرضی و مقصودی بکتابهای دیگر باز نگردد و از هر جائی بجوید مراد او حاصل نگردد و این کتاب چنان جمع کرده آمده است که طبیب را اندر هیچ باب به هیچ کتاب دیگر حاجت نباشد، و بسبب بازگشتن به کتابها بسیار خاطر پراکنده نشود و خادم دعاگوی اندر آن روزگار که علم طب میخواند و در کتابهای طبی هم فکر بسیار تمنا کرد که کتابی بایستی تا آنچه از علم طب همی بیاید دانست اندر آن کتاب جمع بودی و برین نسق هیچ کتاب نیافت، پس بزرگات دولت این خداوند آنچه تمنا کرده بود قصد کرد ساخته شد و غرض خادم دعاگوی اندر ساختن این کتاب آن بود که اندر روزگار این خداوند چنین کتابی درده شود، و چنین یاد داری ازین خادم اندر دولت او بماند تا حق نعمت او بدین خدمت گذارده باشد و فضلالی روزگار

ده این کتاب را مطالعه کنند و با دیگر کتابها مقابله فرمایند فرقی که میان این کتاب و دیگر کتابها است بشناسند و گواهی دهند ده این جمعی تمام است و انصاف جویندگان این علم اندر این کتاب داده شده است و طریق رسیدن بمقصود طب بر همه کوتاه گردد و بدانچه اندرین خطبه وعده داده است وفا کرده بعون الله تعالی .

جرجانی ذخیره را در نه کتاب آورده و یکک باب در باب ادویه مفرده است ده جمعاً ده کتاب میشود :

کتاب نخستین - اندر بیان کردن حد علم طب و منفعت آن و شناختن گوهر تن مردم و چگونگی آن و شناختن مادتها و خلطها و چهار گونه و مزاجها و احوال عادتها و تشریح اندامها و یاد کردن قوتهای هر اندام :

کتاب دوم - اندر بیان کردن حالتهای تن مردم از تندرستی و بیماری و انواع و اعراض بیماری ها و اسباب شناختن احوال نبض و احوال هر چه از مسام و از مجاری تن بیرون آید چون عرق و نفث و بول و غایط و این همه از جمله اعراض تن باشد :

کتاب سوم - اندر یاد کردن تدبیر نگاهداشتن تندرستی و تدبیر هوا و مسکن و شناختن احوال آنها و تدبیر طعام و شراب و تدبیر خواب و بیداری و تدبیر حرارت و سکون و شناختن احوال نسوتها و عطرها و اسفرغمها^۲ و بکار داشتن روغنها و

۱- اخلاط سینه = Crachat.

۲- اسفرغم بمعنای گلهای و ریاحین باشد مطلقاً و ریحانی را نیز گویند که آنرا شاه اسپرغم خوانند.

و بمعنای سبزه نیز هم آمده است . شاه اسفرغم = ضمیران = شاه اسپرغم = شاه اسفرغم = ریحان سبز = Basilie (از فرهنگ غفاری) . باوردج (الفاظ الادویه) .

شاه اسفرغم = ریحان سبز = Basilie (از فرهنگ غفاری) . باوردج (الفاظ الادویه) .

تدبیر قی کردن و داروی مسهل خوردن و تدبیر فصد و حجامت و دیوچه^۱ و حقنه و شیاف و تدبیر اسراض نفسانی چون شادی و اندوه و اندیشه‌ها ازهر جنس و غیر آن و همچنین تدبیر حالهائی که اندر تن مردم پدید آید و پدید آمدن آن نشانه‌های بیماری بود که خواهد آمد و تدبیر پروردن اطفال و تدبیر پیران و مسافران و این جمله در این کتاب بود ؛

کتاب چهارم - اندر بیان کردن استخراج مرض یعنی شناختن هر بیماری که آن کدام بیماری است و همچنین شناختن نضح^۲ و بحرانیها^۳ و شناختن حمل بیمارانی که چگونه خواهد بود و این را طبیبان در اصطلاح خود تقدمة المعرفة گویند ؛

کتاب پنجم - اندر بیان کردن تب و اسباب و علامات و اقسام و انواع آن و یاد کردن احوال و اسباب و معالجات آن ؛

کتاب ششم - اندر بیان کردن انواع علاجه‌ها و بیماری‌های هر عضو از اعضا مردم از فرق سر تا ناخن پای ؛

کتاب هفتم - اندر بیان کردن آماس‌ها^۴ و ریش‌ها^۵ و تدبیر شکافتن و داغ کردن و علاج تباه شدن اندام و تدبیر شکستگی و آزرده‌گی و زخم ؛

کتاب هشتم - اندر بیان کردن تدبیرها^۶ پا کیزگی و آراستگی ظاهر بشره مردم که آنرا زینت گویند ؛

کتاب نهم - اندر بیان کردن زهرها و آنچه زیانکار بود خارجاً و داخلأ و بیان کردن پادزهرها و بیان کردن منافع اعضای حیوانات ؛

۱- زالو = Sangsue .

۲- Amélioration .

۳- Les Crises .

۴- آماس بمعنای ورم است ولی در اینجا مقصود ورم چرکین یا Ocodème

یا دمل Abscess است .

۵- زخم‌ها .

کتاب دهم- اندر آغاز کردن قرا بادین ده قتمه ذخیره است.

کتاب اول در شش گفتار و کتاب دوم در نه گفتار و کتاب سوم در دو بخش و هر بخش هفت گفتار، کتاب چهارم در چهار گفتار و کتاب پنجم در شش گفتار و کتاب ششم در بیست و یک گفتار و کتاب هفتم در هفت گفتار و کتاب هشتم در سه گفتار و کتاب نهم در شش گفتار و کتاب دهم در دو گفتار است. تعداد کتبات در نسخ خطی متفاوت است.

نسخ خطی ذخیره در اغلب کتابخانه‌های عمومی ایران و جهان و این کتابخانه‌های شخصی بعد دوره‌های شامل وجه یک یا چند کتاب آن یافت می‌شود. پروتکل‌های ارزشمند بوده و بزرگان پارس است. عده زیادی از اطباء ایرانی پس از مرگ جرجانی نسخ فراوانی از آن تهیه کرده‌اند.

از کتابهای ده قتمه ذخیره نسخ خطی کتاب ششم بیشتر اساتید کتابخانه‌های موجود در ایران، چنانچه یاد کردیم شامل تمام الامراض می‌باشد و بیشتر مورد احتیاج پزشکان بوده است. برای اطلاع در باب نسخ خطی ذخیره رجوع نمودیم به فهرست کتاب خطی کتابخانه دانشگاه پزشکی تهران سال ۱۳۳۴ شمسی تألیف حسن ره‌آورد و فهرست نسخه‌های خطی تاریخی جهان اول نشریه شماره ۱۰ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای بکریستان آملی احمد بنزوی سال ۱۳۴۱ شمسی و فهرست کتاب خطی کتابخانه‌های منطقه‌ای و مجلس شورای ملی و مدرسه عالی سینسار و کتابخانه ملی مسک و کتابخانه آستان قدس رضوی و دانشگاه‌های ایران و اینها فهرست کتابخانه‌های ملی پاریس و بریتانیایی میوزیوم و کتابخانه سلطنتی برلین و کتابخانه واتیکان و کتابخانه انجمن آلمانی پنکال و کتابخانه‌های اسلامبول و غیره- که شرح همه آنها خارج از حوصله این کتاب است.

ذخیره پس از مؤلفات طبری و رازی و اعوازی و ابن سینا و دیگر پزشکان اند تا واسطه

قرن پنجم هجری تألیف گردیده‌اند، چنین بنظر می‌رسد که جرجانی از کتابهای اطباء سلف استفادات بسیار نموده با این تفاوت که بزبان پارسی آورده و منتهای کوشش را نموده که کتاب خوب از آب درآید و آنطور که سید اسمعیل جرجانی در مقدمه کتاب آورده آن دسته از واژه‌ها و اصطلاحات عربی که معروف زمان بوده و بیشتر مردم معنی آنها را میدانستند بتازی آورده که بقول خود از تکلف دور باشد. ضمناً آنجا که توانسته است معادل واژه‌ها را بیپارسی نیز آورده است.

کتاب ذخیره از نظر ادب و طب پارسی یکی از بزرگترین کتب طبی است که در حقیقت یک دوره دائرة المعارف طبی میباشد که جمیع موضوعات و شعب پزشکی از کلیات طب و تشریح و وظائف الاعضاء و عمل بیماری و وصف تندرستی و بهداشت بدن و دستور غذایی و آشامیدنی و اموری که باید شخصی طی سال انجام دهد با اعمال طبی از قبیل خون گرفتن و امثال آن و بهداشت کودکان و پیران و مسافران و پروراندن کودکان و علامات بیماریها و درمان آنها و اعمال جراحی و بهداشت پوست و شناسائی زهرها و سم‌ها و درمان گزیدگی‌های حیوانی و مسمومیتها بر اثر مواد و گیاهها و داروشناسی و داروسازی است.

قسمت حمیات (تبها) از کتاب ذخیره بسال ۱۲۸۲ هجری با چاپ سنگی درخنده بیچاپ رسیده است.

در فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی جلد سوم صفحه ۲۵۸ در شرح کتاب تذکره داده شده است که کتاب ذخیره بیچاپ رسیده. ایضاً پرفسور ادوارد براون در کتاب تاریخ «طب اسلامی» آورده است: ترجمه اردوی آن در هند با چاپ سنگی طبع شده است که بیشتر بنظر میرسد مقصود وی چاپ قسمت حمیات ذخیره است.

ایضاً دکتر سیریل الگود (Dr Cyril Elgood) در کتاب «تاریخ طب در ایران» (A medical History of Persia and the Eastern Caliphate) متذکر گردیده که ذخیره

به عبری برگردانده شده و نسخه ناقصی از آن در کتابخانه ملی پاریس بشماره ۱۱۶۹ موجود است (نقل از حواشی فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تألیف حسن ره آورد تهران ۱۳۳۳ شمسی).

و به ترکی توسط ابوالفضل محمد بن ادريس دفتری متوفی بسال ۹۸۲ هجری درآمده است (کشف الظنون ج اول صفحه ۵۲۸)

چاپ ذخیره خوارزمشاهی به سال ۱۳۳۵ شمسی از طرف دانشگاه تهران (کتاب اول) شروع گردید و به قطع وزیری بزرگ فرمهای چندی از طبع بیرون آمد. متأسفانه این امر در بوثه اجمال قرار گرفت و ضمن مقدمه چاپ اول ذخیره آقایان ایرج افشار و محمدتقی دانش پژوه متذکر گردیدند: «اما هرچه پیش می‌آمدیم خود را در پایان بردن کتاب سست می‌یافتیم و بحق ملتفت میشدیم که در کار همکاری دانشمند نه علم طب بداند نه تنها مفید بل ضروریست...».

بنا بر این چاپ اول کتاب ذخیره بعهدہ تعویق افتاد، تا آنکه در شهریور سال ۱۳۴۴ شمسی از طرف آقایان فوق‌الذکر ضمن سلسله انتشارات دانشگاه تهران بشماره ۱۰۰۲ به قطع وزیری از روی نسخه قدیمی نیمه اول قرن هفتم هجری در یک مقدمه (چهار صفحه) بانضمام پنج صفحه گراور از نسخه اصلی و دو بیست و هیجده صفحه متن کتاب به نوشش آقایان فوق‌الذکر بچاپ رسید.

متأسفانه همانطور که نوشش کنندگان اذعان نموده‌اند، کتاب بدون مشارکت طیب انجام یافته که در حقیقت مایه تأسف است. بعلاوه فهرست و اثره‌های علمی و فنی و طبی و معادل آن‌ها با اصطلاحات اسروزی در آن دیده نمی‌شود. از آن گذشته از تشریح و تحشیه مطالب ذخیره در کتاب خبری نیست و با کمال تأسف باید گفت که چاپ کتاب اول یک استنساخ از نسخه اصل بیش نیست.

ایضاً در شهریور سال ۱۳۴۴ ضمن انتشارات انجمن آثار ملی تحت شماره ۱۵

کتاب اول ذخیره با مقابله از روی نسخه های چندی بهمت آقایان دکتر محمد حسین اعتمادی و دکتر محمد شهراد و دکتر جلال مصطفوی کاشانی به قطع وزیری در دو بیست و شصت صفحه متن و دو صفحه تقریظ های دکتر جهان شاه صالح رئیس دانشگاه و رئیس دانشکده پزشکی وقت و بیست و چهار صفحه مقدمه و معرفی کتاب ب مقام دکتر جلال مصطفوی بانضمام سه صفحه فهرست مندرجات کتاب ب چاپ رسیده است. این چاپ حواشی سودمند با تطبیق موازین طب دیروزی با طب امروزی دارد که بسیار مفید می باشد، منتهی بعضی از حواشی کتاب بر متن می چربد (که از نظر علمی اهمیتی ندارد)، اما در یک مورد سی و شش صفحه حاشیه به متن داخل گردیده که از نظر اصول کتاب نویسی چندان خوش آیند نیست. بدین معنی که در مبحث مزاج ها حاشیه داخل متن شده و کتاب را بصورتی خاص در آورده است. ضمناً گفته نماند که همکار دانشمند ما آقای دکتر مصطفوی معادل های واژه ها و فهرست لغات را نیز در کتاب نیاورده، فقط ضمن حواشی تذکراتی داده اند.

فهرست کتاب اول ذخیره چاپ انجمن آثار ملی بقرار زیر است:

گفتار اول : در یاد کردن حد طب و منفعت آن و یاد کردن حال مایه ها و این گفتار سه باب است؛

گفتار دوم : اندر یاد کردن معرفت مزاج و این گفتار هشت باب است؛

گفتار سوم : اندر یاد کردن خلط ها و چهار گونه و این گفتار سه

باب است؛

گفتار چهارم : اندر تشریح اندام های یکسان و این گفتار پنج جزو است:

جزو اول - اندر یاد کردن حال استخوان ها و غضروف ها و این جزء دوازده

باب است؛

جزء دوم اندر یاد کردن و تشریح عضله ها و این جزء سیزده باب است؛

جزو سوم اندر یاد کردن تشریح عصبها و این جزو شش باب است :

جزو چهارم - اندر یاد کردن تشریح رگها که از جگر رستست و آنرا آورده گویند و این چهار باب است :

جزو پنجم اندر یاد کردن تشریح شریانها و این جزو هفت باب است :

گفتار پنجم : اندر یاد کردن تشریح اندامهای سر شب و این گفتار هفده باب است :

گفتار ششم : اندر یاد کردن قوتها و این گفتار پنج باب است .

چنانکه از سونوع گفتارها استفاده میگردد کتاب اول انبیائی از طب و اخلاط و تشریح بدن میباشد .

کتاب دوم ذخیره چاپ انجمن آثار ملی که به همت آقای دکتر جلال مصطفوی مقابله و تصحیح و تحشید و تفسیر شده بسال ۱۳۰۳ ضمن انتشارات انجمن بشماره ۳۳ طبع گردیده که دویست و شصت و هفت صفحه متن باخافد یک دیباچه در سه صفحه و ده صفحه فهرست کتاب است . این کتاب برخلاف کتاب اول حواشی آن عدم تأذیل متن آمده . معیناً بیست و هفت صفحه تحت عنوان « نظر دانشمندان اروپا در بخش شمسی پس از گفتار دوم و قبل از گفتار سوم » که بسیار خوب تشریح و تجزیه و تحلیل گردیده در متن کتاب داخل شده است و بهتر آن بود که یازیر نویس باشد یا آنکه در آخر کتاب بیاید . در کتاب دوم آقای دکتر مصطفوی دقت بیشتری نموده واغلب واژه ها و اصطلاحات فنی و علمی و طبی را بزبان فرانسوی آورده است ، که از این نظر کتاب ارزشمندتر از کتاب اول میباشد .

کتاب دوم در نه گفتار است بدین شرح :

گفتار نخستین : اندر شناختن تندرستی مطلق و بیماری مطلق و اجناس

و انواع بیماری ها و این گفتار دوازده باب است :

گفتار دوم : اندر شناختن اعراض و علامات بطریق کلی و این گفتار دوازده باب است ؛

گفتار سوم : اندر شناختن نبض و این گفتار بیست و سه باب است ؛

گفتار چهارم : اندر شناختن حالهای مردم از دم زدن و این گفتار پنج باب است ؛

گفتار پنجم : اندر شناختن احوال آب ده طیبیان آنرا تفسره گویند و بتازی بول گویند و این گفتار بیست و نه باب است ؛

گفتار ششم : اندر شناختن حالهای تن مردم از اجابت طبع و این گفتار پانزده باب است ؛

گفتار هفتم : اندر شناختن حالهای تن از عرق و این گفتار پنج باب است ؛

گفتار هشتم : اندر شناختن حالهای تن مردم از حال رطوبتها که از سینه به سرفه در آید و بتازی آنرا نفث گویند و سرفه را سعال گویند و این گفتار شش باب است ؛

گفتار نهم : اندر شناختن سببهای حال های تن مردم و این گفتار سه جزو است :

جزو نخستین - اندر یاد کردن سببهای عارضی بر طریق کلی و این جزو بیست و سه باب است .

جزو دوم - اندر شناختن حالها و تغییرها که بر مردم پدید آید بجز از بیماریها و طبیب را شناختن آن واجب بود و این جزو بیست و یک باب است .

جزو سوم - اندر شناختن سبب مرکب و این جزو سه باب است .

چنانکه از گفتارها و ابواب کتاب دوم بررسی آید یک دوره علم الامراض است .

حق آن بود که گفتارها و فصول و ابواب تمام ذخیره را مشروحاً و جزء به جزء ضمن تشریح آن بیاوریم، ولی از آنجا که این امر باعث تطویل مقال میگردد و از حوصله کتاب خارج بود بهمین مختصر قناعت شد . (رجوع شود به فهرست کتاب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران ، حسن ره آورد و فهرست نسخه های خطی فارسی جدیدیکم، احمد منزوی) .

۴- خف علائی (خفی علائی = الخفیة العلائیة) - وجه تسمیه آن به خفی علائی بدان مناسبت بود که جرجانی پس از تألیف کتاب ذخیره حسب الامر امیر- اسفیه سالار قراء ارسلان ولی العهد ابوالمظفر آتسز خوارزمشاه حسام امیرالمؤمنین این کتاب را تألیف نمود که مختصر باشد و بهر وقت بتوان بدست گرفت . از این جهت جرجانی کتاب خفی علائی را تألیف نمود که مختصر ذخیره و هم آنکه همه - اوقات بتوان در دسترس باشد و در سفر و حضر بکار آید . و آنرا بخفی علائی [منسوب به سوزه (چکمه)] نام نهاد . بعبارة آخری کتابی که بتوان در چکمه جای داد و پادشاهان را بکار آید تا در جمیع مواقع بتوانند فوری از آن استمداد نموده و رفع حاجات طبی خود را بنمایند چنانکه مؤلف در ابتدای آن چنین گوید :

« اما بعد چون خادم دعاگوی اسمعیل بن احمد بن الحسین الجرجانی از جمع کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ شده بر زبان خداوند زاده امیرالاصفیا (امیر اسفیه سالار) الاجل السید العادل بهاء الدین (نصرة الدین) عمدة الاسلام محمد علاءالدوله ضیاء الملک نجم الامه مؤید الملک تاج الملوک والسلطین نظام المعالی قزل ارسلان ابوالمظفر (آتسز بن خوارزمشاه) حسام امیرالمؤمنین حرس الله دولته رفت که کتاب ذخیره کتاب بزرگ است کتابی باید مختصر که هر وقت در دست توان گرفتن و مطالعه کردن و در سفر و حضر با خود داشتن . بحکم فرمان و مبارکی نظر عالی زید علوه این مختصر آغاز درده شد چنانچه همه باب های آن مختصری مشتمل است به نکته های بسیار و

فوائدی که بیشتر کتاب‌های بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و ارباب صنعت را مقصود آن نکته‌ها باشد. . . .)

« . . . و این مختصر در دو جلد نهاده شد بر قطع مطول تا پیوسته در هر موزه توان داشتن و بدین سبب این مختصر به خف علائی نام کرده شد و از ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد».

بنا بر این با ملاحظه سطور بالا وجه تسمیه و سبب تألیف معلوم شد.

اما سال تألیف کتاب چنانکه از مقدمه بالا مستفاد می‌گردد موخر از سال سال تألیف ذخیره است، چنانکه مؤلف خود بدان اشاره نموده. بنا بر این سال تألیف خفی علائی پس از سال ۴۰۰ هجری می‌باشد.

خفی علائی نیز بمانند ذخیره هم در زمان اسمعیل جرجانی و هم پس از او در میان کتب طبی شهرتی بسزا داشته. چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در مقالات چهارم از کتب خود در باب علم طب و هدایت طبیب آورده است:

« . . . و اگرچه در این درجه حاصل دارد که باید از این کتب صغار که استادان مجرب تصنیف کرده‌اند یکی پیوسته با خوبستن دارد چون «تحفة الملوک» محمّد بن زکریا و «کفایه» ابن مندویه اصفهانی و «تدارک انواع الخطاء فی التدبیر الطبی» ابوعلی و «خفی علائی» و «یادگار» سید اسمعیل جرجانی زیرا که برحافظه اعتمادی نیست. . . » از عبارت بالا چنین مستفاد می‌گردد که جرجانی از استادان مجرب علم طب بوده و خواندن کتاب وی را برای طالبان علم طب توجیه می‌شده است.

خفی علائی بمانند منصوری رازی یک دوره مختصر علم طب است و بمانند منصوری رازی در برابر حاوی همان نسبت را به کتاب ذخیره دارد.

موضوع کتاب یک دوره طب علمی و عملی است، بخصوص قسمتی که

مربوط به بهداشت و طب عملی و درمانهای فوری که در سفر بکار آید .

نسخ خطی فراوان از این کتاب در کتابخانه های ایران و جهان دیده میشود و چون کتاب قطور و ضخیمی نبوده بدین مناسبت استنساخ آن اشکالی نداشته است .
خفای علائی در حقیقت مختصر و مشخصی از ذخیره میباشد .

این کتاب بسال ۱۸۹۱ میلادی در هندوستان (نانپور) در یکصد و چهارده صفحه بیست و یک سطر و یک قطعه و زیری کوچک و چاپ سنگی طبع شده است .
کتاب در دو بخش آمده . بخش اول در دو مقاله و بخش دوم که قسمت سومی کتاب است در هفت مقاله است .

مقاله اول از بخش اول در تدبیر حفظ الصحة و مقاله دوم در تقاضا المعرفه و
خرادام از این مقالات را ابوابی است .

مقاله اول از بخش اول مشتمل بر شانزده باب است ، بدین ترتیب :

باب اول در تدبیر هوا - باب دوم در تدبیر فصلهای سال - باب سوم
در تدبیر شهر و مسکن - باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن - باب پنجم در
تدبیر غذا - باب ششم در تدبیر آب - باب هفتم در تدبیر سراب - باب هشتم در
تدبیر خواب و بیداری - باب نهم در حرکات و سکونت - باب دهم در استغراق
بهاروی مسکنی - باب یازدهم در استغراق بهاروی قبی - باب دوازدهم در فصد
و حجامت - باب سیزدهم در استغراق های دیگر - باب چهاردهم در اعراض
نفسانی - باب پانزدهم در تدبیر بهران - باب شانزدهم در تدبیر مسافران .

مقاله دوم از بخش اول در تقاضا المعرفه است مشتمل بر هفت باب است
بدین ترتیب :

باب اول در شناختن بیماری - باب دوم در شناختن نضج - باب سوم در
شناختن بهران - باب چهارم در شناختن نشانه های سلامت - باب پنجم در شناختن

علتهائی که بعلت دیگر زائل شود- باب ششم در حالهائی که پدید آید و نشان بیماری باشد - باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماری ها .

بخش دوم که قسمت عملی کتاب است مشتمل بر هفت مقاله میباشد بدین ترتیب :
مقاله اول در وصیتهای که طبیب را در علاج گوش بدان باید داشت ، مقاله دوم در علاج بیماری های اندامها از سر تا پا ، مقاله سوم در علاج تبها و حصه و آبله و مانند آن ، مقاله چهارم در علاج آماسها و ریشها ، مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوان و از جای بیرون آمدن بند . مقاله ششم اندر پاک داشتن بشره و ظاهر تن که اطباء آنها زینت گویند ، مقاله هفتم در علاج زهرها .

این بود خلاصه ای از کتاب خفی علائی که یک دوره مختصر از کلیات بهداشت و پیش گیری و درمان بیماریهاست .

۵- الاغراض الطیبه و المباحث العلایه (= اغراض = اغراض الطب) -

اغراض الطب نیز از مؤلفات سید اسماعیل جرجانی و بزبان پارسی است که برحسب خواهش مجدالدین ابومحمد صاحب بن محمد البخاری وزیر علاءالدین اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ هجری) تألیف کرده است .

اغراض نیز همانند دو تألیف دیگر جرجانی یعنی ذخیره و خفی علائی کتابی است در طب بزبان پارسی و در حقیقت تلخیصی از ذخیره خوارزمشاهی است .

۱- مقاله دوم کتاب در هیجده باب است که مشتمل بر درمان بیماری های سر و دماغ و چشم و گوش و بینی و زبان و دهان و حنجره و حلق و زکام و نزله و سرفه و شویه | باد که در پهلونشیند مردم را ورم درونی پهلای و درد شکم و جهیدن رگ (از منتهی الارب) - (ورم حجاب و دنده ها = Pleurite) و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق نفس و دل (قلب) و معده و انواع اسهال و انواع قولنج و بیماری های مقعد و جگر و سپرز (طحال) و برقان و استسقاء و گرده (کلیه) و مثانه و خصیه و آلت سرد و بیماری های زنان و اوجاع مفاصل و تقرص و دوالی (Varices) .

کتاب در فاصله سالهای ۵۲۲-۵۳۱ هجری قمری تألیف گردیده است.

اغراض سید اسمعیل بمانند ذخیره در زمان حیات سید اسمعیل جرجانی مشهور بوده، چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله خود^۱ ده در حدود ۵۵ هجری تألیف نموده یعنی قریب نوزده سال پس از جرجانی در مقالات چهارم در علم طب و هدایت طبیب آورده است: «... و از آن کتب وسط ذخیره ثابت قره یا منصورى محمد ز نریاء رازی یا هدایه ابوبکر اخوینی یا کفایه احمد فرج یا اغراض سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام بر استادی مشفق خواند...». از عبارت بالا مشهود می‌گردد که پزشکان ایرانی پس از قریب پنج قرن ده عموماً کتاب‌های طبی بزبان تازی بوده باسنتهای جد خود را از قید زبان عربی بیرون آورده واستقلال فکری وقلمی یافته و توانستند به بهترین وجه این امر را کفایت نمایند که نمونه کامل و بی‌نظیر استادان طب پارسی سید اسمعیل می‌باشد که توانست تجدید طب ایرانی را به بهترین نحو به منصه ظهور رساند.

کتاب اغراض از حیث حجم بین ذخیره و خفی علائی یعنی از ذخیره مختصرتر و از خفی علائی مفصل‌تر میباشد.

نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه‌های جهان و ایران موجود است. ابتداء کتاب از روی نسخه خطی مکتوب در سال ۷۸۹ هجری محفوظ در کتابخانه سر تزی دانشگاه تهران که بسال ۱۳۴۵ از طرف بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده چنین است:

۱- رجوع شود به حواشی و تعلیقات چهارمقاله عروضی توسط مرحوم علامه محمد قزوینی چاپ قاهره سال ۱۳۲۷ هجری و دکتر محمد معین چاپ تهران سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۳ (دوبار) و فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۱ نشریه شماره ۱۴ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای احمد منزوی و فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی سال ۱۳۳۳ شمسی حسن‌زاده‌آورد.

« بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد حمد الله سبحانه و تعالی و الصلوة علی رسوله محمد المصطفی و علی آله اجمعین . ببايد دانست که هر که بمجلس پادشاهی وسیلتی خواهد جست یا خدمتی و تحفه خواهد برد ، هیچ وسیلتی و خدمت و هیچ تحفه چون تحفه علمی نیست خاصه که چون پادشاه چون خداوند و خداوند زاده اک عالم عادل ولی نعمت کریم الطرفین نصره الدین (نصر الدین) علاء الدوله فخر السلاطین ابوالمظفر - اتسزبن خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین نصر الله لواءته ... خادم دعا گوی اسمعیل - بن الحسن الحسینی الجرجانی با قصور اندر علم و تقصیر اندر خدمت هر وقتی دلیری کند و خدمت علمی سازد و بر مجلس عالی عرضه کند و جنین خدمتی بر جنان خداوندی عرضه کند . از حکم مکرمت و سروت بقبول مقابل فرماید، اما هر که خدمت علمی بر مجلس پادشاهی عرضه کند صواب آن باشد که آن خدمت از سرمایه خویش سازد و از صندوق خود بردارد و سرمایه خادم علم طب است و بیش از این مختصری خفی ساخته بودست و اکنون بحکم فرمان و دستوری مجلس عالی لازال عالیا و سفارت امام اجل مجدالدین ابو محمد صاحب بن محمد البخاری ادام الله ایامه و بحسب بحث و تفتیش آن خداوند که جاوید زیاده و بحسب آرزو و درخواست این سفیر این خدمت ساخته آمد و پیش از من هر مصنفی که کتابی ساخته است در خطبه کتاب خویش محل و شرف آن کتاب یاد کرده اند و فوائد آن باز نموده و ترتیبی که داده است و تصرفی که اندر مسائل آن علوم کرده همه حکایت کرده اند و شرح داده، اگر خادم دعا گوی را نیز این محل باشد که این کتاب را شرف و محل و رتبت او یاد کند عیب نباشد متابعت کردن پیشینگان چنانچ قاعده ایشان بوده است و از بهر آنکه بحجم کوچک است و بمعنی بزرگ و بصورت مختصر و بکثرت فوائد و شرح مشکلات مبسوط هیچ نکته در موضع خویش و فوائد علمی از این کتاب بیرون و فرو گذاشته نیست، بلکه اندر مضایق و مواضع بحث تصرف ها کرده آمده است و بغایت تحقیق رسانیده و کشف تمام کرده هر فاضلی که در این علم و بر اسرار و دقایق این صنعت واقف بود چون مطالعه کند داند که داد هر نکته داده آمده است و بدین سبب این

کتاب را «الاعراض الطبییه والمباحث العلائیه» نام کرده شد و دعوی خادم آنست که امروز در علم طب مختصری بدین نام موجود نیست و درستی این دعوی بمطالعۀ معلوم گردد و بمقایسه ظاهر شود. ایزد تعالی جمع این کتاب بر خداوند ولی نعمت و بردوئۀ و بر ولایت او مبارک کند و برخورداری دهاد و توفیق رفیق کرداناد بمنه و فضله. و بنیاد این کتاب ترتیب آن بر پنج بخش قسمت کرده شد و هر بخشی کتابی است چنانکه یاد کرده شود و فهرست یا گفتارها واجزا و ابواب هر بخشی این است که یاد خواهیم کرد بتوفیق الله وحسن معرفه.

از خطبۀ کتاب چنین مستفاد میگردد که نخست سیما اسمعیل جرجانی کتاب را برای التمس فرزند خوارزمشاه تألیف نموده؛ دوم آنکه کتاب را خدمتی علمی برای پادشاه دانستند از سرساید و محسوق خویش تقدیم داشته؛ سوم آنکه خدمت تألیف کتاب را بر حسب توصیه مجدالدین ابی محمد صاحب بن محمد البخاری انجام داده؛ چهارم آنکه شرح مختصری در باب کتاب تألیفی خود متذکر گردیده؛ پنجم آنکه کتاب اغراض را پس از ختمی علائی تصنیف نموده است.

کتاب اغراض چنانکه مؤلف در خطبۀ آن متذکر گردید در پنج کتاب است پسین شرح:

کتاب اول - اندریاد کردن حد طب و موضوع آن و یاد کردن جزو علمی و عملی از آن و یاد کردن ارکان و مزاجها که در پانزده گفتار است؛

کتاب دوم - اندر حفظ الصحه یعنی نگاه داشتن تندرستی که در شانزده باب است؛

کتاب سوم - اندر معالجات در بیماری و اسباب و علامات آن مرتابا که در بیست و شش گفتار است؛

کتاب چهارم - اندر ادویه مفرد و طبع و فعل و مضرت و منفعت و خاصیت هر یک یاد کردن که در سده جزو است؛

کتاب پنجم- اندر قرابادین و اخلاط داروها و ترکیب آن و وزن آن و شرابها و لعوقها و قرصها و گوارشها و اطریفلها و معجونها و حبها و آنج (آنچه) بدین مانند که در بیست و سه باب است.

از شرح پنج جزو کتاب اغراض معلوم گردید که کتاب بمانند ذخیره ششتم بر یک دوره کلیات طب و بیماری شناسی و بهداشت و بیماریهای بدن از سر تا پا و داروسازی و داروشناسی و تهیه سر نبات داروئی است. بطور اجمال در حقیقت کتاب اغراض یک ذخیره مختصر و ملخص از آن است.

قسمت اول (مجمداول) کتاب بسال ۱۲۳۱ شمسی (چنانکه آمد) از طرف بنیاد و فرهنگ ایران چاپ افست گردید و چون اصل نسخه با سر تب سیاه و قرمز بوده بدین مناسبت بسیار روشن و خوانا میباشد. این مجلد در ۱۱ صفحه بطبع رحلی کوچک با دو صفحه مقدمه میباشد.

۶- یادگار - کتاب طبی مختصری است در علم طب و از مؤلفات سید اسمعیل جرجانی میباشد.

چنین بنظر میرسد این کتاب چهارمین تألیف جرجانی باشد.

یادگار بمانند سه تألیف دیگر سید اسمعیل در زمان حیات و پس از اواز کتاب مطالعای طالبان علم طب بوده چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله در مقالات چهارم در باب علم طب و هدایت طبیب آورده است: «... که از این کتاب صفت کرده استادان مجرب تصنیف کرده اند یکی پیوسته با خوبشتن دارد چون تصانیف سید محمد بن زریاء و «کفایه» ابن مندویه اصفهانی و «تدارک انواع الخطای التذییر الطبی» ابوعلی و «خفی علانی» و «یادگار» سید اسمعیل جرجانی زیرا که بر حافظه اعتمادی نیست ...»

نسخی چند از این کتاب در کتابخانه های دنیا دیده میشود. یک نسخه از آن در کتابخانه تیپو سلطان موجود است (تعلیقات چهار مقاله - مقاله چهارم - صفحه

۶. ۴ دکتر محمد سعید). ایضاً در تهران در کتابخانه دانشگاه و دانشکده پزشکی و کتابخانه دکتر مفتاح موجود است (صفحه ۶۱۰ فهرست نسخه های خطی فارسی نشریه شماره ۱ مؤسسه فرهنگی منطقه ئی تألیف آقای احمد منزوی سال ۱۳۴۸ شمسی تهران).

یادگار در پنج بخش میبایست بدین شرح :

بخش اول- اندر فوائد علمی ده اندر طب بکار آید مشتمل بر هفده باب؛

بخش دوم- اندر علاج بیماریها از سر تا پای مشتمل بر سی باب؛

بخش سوم- در دیوباب؛

بخش چهارم- در یازده باب؛

بخش پنجم در سه باب (نقل از فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف آقای

احمد منزوی ۱۳۴۸ شمسی تهران).

این کتاب چنانکه آمد بمانند سایر مؤلفات جرجانی یک دوره علم طب و بیماریها و داروسازی است، که مورد استفاده طلاب علم طب و اطباء قرار میگرفتند است.

در خاتمه این قسمت نکات و ملاحظات طبی چند فشرده و مقتبس از مؤلفات سید اسمعیل مخصوصاً ذخیره بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم. ضمناً متذکر میگردیم که این نظرات و نکات طبی ده جرجانی در کتب خود آورده علاوه برآنکه نمایشگر دوران تجدید طب ایرانی است، سیرات پزشکان دانشمند سلف خود را نیز مشمول میباشد. بسیار دوشش شده است که در آخر این مقال نظرات جرجانی و پزشکان قبل از وی در باب طب نظری و عملی توضیح داده شود، اما برای این موضوع قطعاً بهمین مختصر ده خواهد آمد. حق مطلب ادا نخواهد شد، بلکه باید کتابهای بسیار مطول

در باره آن (یعنی طب دیروزی و آثار پزشکان سلف) نوشت تا کما هو حقّه وینبغی مطلب روشن گردد.

شرح مختصر در باره نه کتاب و تتمه آن نه کتاب دهم است در ابتدای توصیف ذخیره آمد و احتیاج به تکرار نیست.

کتاب اول و دوم یک دوره کلیات طب است نه برای آشنائی به عقاید و افکار و نظرات پزشکان سلف دانستن مطالب آن خالی از فایده نیست. در هفت کتاب دیگر و تتمه آن از بهداشت و پیش گیری بیماریها و پرورش کودک و تشخیص بیماریها و ادوار مختلفه آن و تبها و علل آن و انواع درمان های طبی و جراحی و اعمال دستی (یدی) و بهداشت پوست و درمان زهرها و سمها و داروهای مرکبه و امثال آنهاست.

آنون نظری اجمالی به کلیات طبی و نظرات سید اسمعیل اند تجدد طب ایرانی اسلامی و درد و کتاب اول است می افکنیم و خلاصه مطالب آنرا از زبان استاد می شنویم. آنگاه به تشریح و توضیح و تجزیه و تحلیلی از آن می نمائیم.

جرجانی در کتاب اول در مقدمه مختصر گوید: « اندر بیان کردن حد طب و منفعت آن و شناختن احوال مادتها و مزاجها^۱ و خلطها^۲ چهار گونه و احوال عادتها و شرح اعضا و قوتها و این کتاب شش گفتار است». سپس در شش گفتار بطور تفصیل از جمیع مباحث بالا صحبت میدارد.

در کتاب دوم جرجانی در مقدمه مختصر آن چنین گوید: « اندر بیان کتاب احوال مردم یاد کرده شود از تندرستی و بیماری و انواع و اعراض^۳ بیماریها و اسباب شناختن^۴

۱ - Eléments.

۲ - Tempéraments.

۳ - Humeurs.

۴ - Forces.

۵ - Symptômes.

۶ - Etiologie.

احوال نبض و احوال هر چه از مسام^۱ و از مجاری تن بیرون آید چون عرق و نفث^۲ و بول^۳ و غایط^۴ و این همه از جمله اعراض تن باشد و این کتاب نه گفتار است.

۱. تنون^۵ غلیظاتی مأخوذ از ذخیره خوارزششاهی را از نظر خوانندگان کتاب می گذرانیم :

در باره انسان و جهان - جرجانی و پزشکان سلف انسان را وجودی خرد و کوچک (یا عالم کوچک) و عالم صغیر^۶ در برابر جهان بزرگ (یا عالم کبیر^۷) = عالم بزرگ می دانستند.

براد از عالم صغیر همان انسان است که دنیای خردی در برابر جهان بزرگ نام برده شده، بدین معنی که عالم کوچک در داخل عالم بزرگ قرار دارد و بالنتیجه انسان محدود در عالم بزرگ است.

در این باب عقاید حکماء مختلف است. بعضی گویند عالم شبیر فوق آسمانها و عالم صغیر زیر آسمانهاست و برخی گویند عالم کبیر ملکوت زمین است و پاره ای عالم شبیر را قلب و عالم صغیر را نفس میدانند، ولی عموم فلاسفه گویند مقصود از عالم شبیر وجود آسمانها و زمین و مافیهاست و عالم صغیر انسان است. . . (این قسمت خلاصه و مختصری از لغت نامده دهخدا صفحه بیست حرف عین می باشد).

در باره سایدها - قسما تن آدمی را از چهار سایده [سایده های چهارگانه] سایه ها چهارگانه (بگفتند جرجانی) = چهار عنصر = چهار رکن^۸ اند جمع آنها عناصر و ارکان

۱- Pores, les interstices du corps .

۲- Chachats = نفث = اخلاط سینه = رطوبت ریه (در ذات الریه و غیره)

۳- Les urines, ۴- Les matières fécales .

۵- Microsome, ۶- Macrosome .

۷- ۸- عنصر = آخشیك = آخشیج = گوهر = اسطقس = استقس =

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

است) ^۱ میدانستند و معتقد بودند که بدن انسان از این چهار عنصر که عبارتند از : آتش و هوا و آب و خاک تشکیل گردیده است. عناصر اربعه یا عناصر چهارگانه (= ارکان اربعه = چهار رکن = چهار آخشیج = مواد اربعه = اسطقات اربعه = چهار اسطقس) سایر نامهایی است که به چهار عنصر گفته اند. جرجانی گوید : عنصر اصلی است که اجسام دارای طبایع مختلف از آن تشکیل میگردند.

در باب مایه اصلی موجودات در میان حکماء اختلاف است. دسته ای مایه اصلی موجودات را آب ^۱ عده ای هوا ^۲ پاره ای خاک ^۳ بعضی آتش ^۴ را مادة المواد (یا خمیر مایه) میدانستند. اما اغلب اطباء را عقیده آن است که هر چهار ماده بالا عناصر تشکیل دهنده موجودات میباشند.

جرجانی را عقیده آن بود که این چهار ماده ترکیب بدنی آدمی را تشکیل میدهند که تقریباً میتوان گفت عقیده عموم پزشکان و حکماء اسلامی است.

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

بیخ = اصل = بنیاد = مایه و امثال آن که در کتاب لغات آمده است و فرانسوی آن Elément و چهار عنصر Les quatre éléments است.

۱- اولین بار این نظریه که مادة المواد آب است توسط طالس ملطی (= طالیس = Thales de Milet ۶۲۴-۵۴۵ ق. م.) ابراز گردید. وی معتقد بود که اولین چیزی که خداوند خلق فرمود آب بود.

۲- نظریه مربوط به آنکه خمیر مایه یا مادة المواد یا مایه اولی هواست این را وی توسط آناکسیماندروس ملطی آمده (= انکسیمندروس = Anaximandros ۶۱۰-۵۴۵ ق. م.) که عنصر آتش را مبدأ جمیع موجودات دانست و بعداً توسط انکسیمانوس (= انکسیمنس = Anaximenes متوفی سال ۵۲۸ ق. م.) چنین ابراز گردید که روح و هوا هر دو سبب بقای عالم کون و فساد می باشند. پس از این دو عده ای از حکماء را عقیده آن بود که آب و هوا هر دو ماده اولی و مبدأ موجودات می باشند.

بقیه زیرنویس در صفحه بعد

بهر حال موضوع خمیر مایه یا عنصر اصلی چنانکه ذیل متن نگاشته شد در میان حکماء و دانشمندان اختلاف عقیده بوده و هریک بنحوی عقاید خود را ابراز داشته‌اند.

جرجانی در باره چهار عنصر طبیعت آنها را بدین شکل توضیح داده است که آتش گرم و خشک، زمین سرد و خشک، آب سرد و تر و هوا گرم و تر است. آتش را بر بالای تمام ارکان و سبکتر از همه آنها، سپس هوا و آب و زمین را بترتیب پائین و از نظر ثقل و سنگینی نیز بهمین شکل متذکر میگردد.

آنگاه جرجانی گوید: «تمام دلائل بدین چهار معنی حاصل است دانستیم که از آن چهار است و جز این چهار نیست و بیاید دانست که سردی زمین کمتر از سردی آبست و گرمی هوا کمتر از گرمی آتش و این چهار مایه که یاد کرده شد مایه نخستین است مراد اسمهای یکسان را...». آنگاه جرجانی پس از ذکر خواص چهار عنصر چنین نتیجه می‌گیرد: که هریک از ارکان مذکور در بالا خواص ضد رکن دیگر دارد که گرمی ضد سردی و تری ضد خشکی میباشد و بعبارۀ آخری هر کدام از ارکان دشمن رکن دیگر است بمانند آنکه آتش دشمن آب و هوا دشمن زمین و قس علیهذا و بدن آدمی از آمیختگی این چهار رکن تشکیل میگردد.

در بارۀ مزاج- مزاج^۳ که جمع آن امزجه است در اصطلاح طب دیروزی نتیجه

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

- ۳- عده‌ای از حکماء را عقیده آن بود که سبدها جمع موجودات خالک است. دیمقراطیس فیلسوف و حکیم مشهور یونانی سبدها موجودات را اجسام کوچک صلب میدانست.
- ۴- هراقلیطس (= هراقلیطوس = Heraclite ۳۸۸-۳۱۵ ق. م.) و عده دیگر را عقیده آن بود که اول چیزی که خداوند خلق فرمود عنصر آتش بود.

۵- Tempérament.

یا کیفیتی است که از فعل و انفعال قوای فاعلی یعنی حرارت^۱ (گرمی) و برودت^۲ (خنکی) و قوای منفعله یعنی رطوبت^۳ (تری) و یبوست^۴ (خشکی) حاصل میگردد. ایضاً میتوان مزاج را نتیجه عکس‌العملهای متعددی که بین جسم آدمی و محیط خارج است دانست.

مزاج یا طبع (جمع آن طباع) که تحت اسامی و عناوین مختلف همانند سرشت و خوی و طبیعت و خصلت و طینت و خمیره و جبلت و منش و نهاد و آب و گل و امثال آنها در کتب قدما آمده از مهمترین اصول طب دیروزی است، که میتوان گفت اساس آنرا تشکیل میداده است. در این باب عقیده قدما آن بوده که مزاج آدمی ممکن است مزاج مفرد^۵ (یا ساده) و یا مزاج مرکب^۶ و یا مزاج معتدل^۷ باشد.

برحسب عقیده قدما اگر اخلاط^۸ بدن بایکدیگراز حیث قوی و صفات به نسبت صحیح باشند، تعادل بدن^۹ (موازنه) برقرار میگردد و بالعکس اگر به نسبت صحیح نباشند عدم تعادل^{۱۰} (عدم موازنه) پیدامی‌شود، که این تغییر و عدم تعادل برحسب ترشحات در بدن آدمی باعث اختلال گردیده که نتیجه آن بیماری است.

مزاجهای انسانی را به تقسیمات زیر منقسم نموده‌اند:

۱) مزاج خونی^{۱۱} (= مزاج دسوی) که گرم و مرطوب؛

۲) مزاج صفراوی^{۱۲} که گرم و خشک؛

۱- Chaleur. ۲- Froideur, Fraîcheur. ۳- Humidité.

۴- Secheresse. ۵- Tempérament Simple.

۶- T. Complexe. ۷- T. Equitable.

۸- Les Humeurs. ۹- Equilibre.

۱۰- Déséquilibre.

۱۱- Tempérament sanguin. ۱۲- T. bilieux.

(۳) مزاج سوداوی^۱ (= سودائی = سالیخولیاثی) که سرد و خشک؛

(۷) مزاج بلغمی^۲ که سرد و مرطوب بود.

قدماً جمعاً برای آدمی نه مزاج قاتل بودند؛ یکی معتدل و چهار مزاج بسیط و چهار مزاج مرکب^۳.

اصناف مزاج از نظر اعتدال (معتدل بودن) و عدم اعتدال (غیرمعتدل بودن) و از نظر ساده و مرکب بودن همانند قسم مذکور در بالا بوده اند. دایره مدار همان حرارت و برودت و طریقت و بی‌طریقت بوده است.

بنابر این برحسب عقیده پزشکان، مزاج ها، المزاجه، به ترتیب مزاج گرم و مزاج خشک و مزاج گرم و مزاج سرد بودند. در برابر این چهار مزاج، نه ساده و بسیط بوده چهار قسم مزاج دیگر وجود داشته اند، مرکب و مرکب از غلبه دو قوی پیدا می شده بدین شکل: گرمی و خشکی و سردی و خشکی یا گرمی و تری یا سردی و تری یافته اند. پس ترتیب جمعاً چهار مزاج بسیط و چهار مزاج مرکب و یک مزاج معتدل (که در حقیقت مزاج کمال مطلوب بوده) میگرد و میماند بودند که فردی که مزاج معتدل داشته باشد بسیار، در الوجود می باشد. اساس موضوع مزاجهای آدمی را با نظر طب امروزی که فصلی بنام متابولیسم^۴ است میتوان تطبیق نمود.

دانشمند از مصالح بالا باید دانست که قدماً رابطهای دائمی بین آدمی و محیط خارج و همین مختلفه دوران زندگی (چهار دوران انسان و فصول

۱-T. Mélancolique, atrabilaire. ۲-T. phlegmateux.

۳- سعدی در باب طباع چهارگانه گوید:

چهار طبع مختلف سرکش
چند روزی شوند باغم خوش
نریکی زین چهار شد غالب
جان شیرین برآورد از قالب

۴- Métabolisme.

۵- رجوع شود به زیر نویس صفحه ۷۵۰.

چهارگانه^۱ و نواحی چهارگانه^۲ نسبتی قائل بودند. چنانکه رازی در کتاب آبله و سرخک و جرجانی در کتاب ذخیره بدان اشاره کرده‌اند. در این مختصر نظریه رازی را در باره تری و خشکی بدن که بسیار روشن و قابل توجه است متذکر میگردیم:

«رازی گوید: آدمی از ساعتی که بدنیا می‌آید تا پیر شود روز به روز خشکی بر سزاجش فزونی می‌یابد و از این جهت است که خون کودکان و بچه‌ها بالمتایسه با خون جوانان و بطریق اولی با خون پیران رطوبتش زیادتر است. با این حال حرارت زیادی دارد و جالینوس در تفسیر کتاب فصول^۳ این معنی را تصدیق نموده و گفته است: حرارت نوباوگان از حیث کمیت از حرارت جوانان بیشتر و حرارت جوانان از لحاظ کیفیت از نوباوگان زیادتر است.

«این امر از اینجاست معلوم میشود که اعمال طبیعی در نوباوگان از لحاظ مضمغ غذا و نشو و نما بهتر انجام میگیرند. بدین جهت است که خون نوباوگان و کودکان شبیه به عصاراتی است که هنوز در آنها پختگی منتهی به نضج^۴ کامل شروع نگردیده و در آنها جنبش غلیانی پیدا نشده است. خون جوانان همانند عصارات جوشیده‌ای میباشد که از آن بخارات و فضولات زیاد بیرون ریخته، شبیه شرابی است که آماده شده و از غلیان افتاده و نیروی آن استحکام یافته است. اما خون پیران مثل شرابی است که قدرت آن از بین رفته و نزدیک به سردی شده و سرکه خواهد شد».

مطلب بالا از آن نظر آمد که سیر رطوبت بدن آدمی از کودکی تا پیری به چه نحو به خشکی میگراید و با نظرات طبی اسروزی^۵ تباینی ندارد. تعبیری که جرجانی در باره طی دوران کودکی به پیری قائل شده چنین است:

۱- مقصود بهار و تابستان و پائیز و زمستان است.

۲- مقصود چهار جهت یعنی شمال و جنوب و شرق و غرب است.

۳- les Aphosirmes = الفصل البقراطیه فی اصول الطبیعه = فصول بقراط - ۳

Amélioration = Coction. Aphorismus.

«دردوران کودکی^۱ بدن طفل گرم و مرطوب است و همینکه به بلوغ^۲ نزدیک میشود رطوبت بدن کم شده و سپس دردوران جوانی^۳ بدن گرم و خشک و تدریجاً حرارت بدن بر اثر ازدیاد و کبر سن^۴ کم شده و تنزل می نماید تا آنکه رطوبت خارجی بر بدن مسلط گردد و انسان را بطرف مرگ سوق دهد». سپس گوید: «رطوبت جوانی به مثابه روغن چراغ است که شعله روشنی دارد که بر اثر ناستن و تمام شدن روغن شعله خاموش میگردد و مرگ پیش می آید». بطور خلاصه روغن شعله چراغ بدن تمام می شود.

در خاتمه مطلب مربوط به مزاج تذکر داده میشود که جرجانی علاوه بر تقسیم بندی مزاجها که در بالا آمد مزاج مردم هر اقلیمی را^۵ با اقلیم دیگر متفاوت می دانسته.

سپس جرجانی مزاجهای سنین مختلفه و اخلاط بدنی و چاقی و لاغری و خلق و خوی و عادات (در سردان و زنان) و اسوریکه بیرون از تن آدمی و احوال شهرها و خانه ها و تندرستی و بیماری یا باصطلاح خود جرجانی حالهای طبیعی (تندرستی) و نا طبیعی (ناتندرستی یا بیماری) را بسیار مشروح بیان میدارد (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ذخیره و سایر مؤلفات جرجانی).

از آن گذشته جرجانی مزاج یک یک اندامها بمانند دماغ و چشم و قلب و جگر و امثال آنها را متذکر گردیده که شرح یک یک آنها بسیار مطول و خارج از حوصله کتاب است.

۱ و ۲ و ۳ - بچه گی = طفولیت = کودکی = نوباوگی = Enfance . کودک =

Enfant . نوزاد = Bébé یا Nouveau né . نوجوانی و جوانی و بلوغ (انسان بالغ) Adolescent

= میان سالی = آدم عاقل (مقصود از عاقلی انسان کامل در عرف عامه است) = Adulte .

پیر = Vieux و پیری = Vieillesse است .

۵ - مقصود اماکن و اقلیم های مختلفه است .

در باره تقسیمات بدن انسان - ترشحات بدن انسانی یا اخلاط (جمع خلط) طبق نظر جرجانی و پزشکان سلف با توجه بدانکه جرجانی بسیار مفصل و کامل آنها را تشریح نموده بدین شرح است :

جرجانی معتقد بوده که بدن انسان از سه اصل تشکیل گردید اول اخلاط (یا ترشحات) دوم مواد غیر مایع (جامد) که آنها را اندام نام گذاری کرده سوم نیروهای حیاتی^۱ .

الف) اخلاط - جرجانی در مورد اخلاط چهارگانه یعنی خون و بلغم و صفرا و سودا در کتاب ذخیره بسیار مشروح بیان مطلب نموده که خلاصه آن چنین است: او گوید : اخلاط مایعاتی هستند که در بدن آدمی یا در اندامهای بدن بمانند معده و کبد و طحال و کیسه صفرا و یا در عروق میباشند .

طبیعت چهار خلط مذکور از یکدیگر متفاوت است و هر یک خاصیت و کیفیت ویژه و غلظت مخصوص بخود دارد . مثلاً خون خالص ترین خلط بدن آدمی است که گرم و مرطوب و رزه آن شیرین و مطبوع است . بلغم^۲ که در معده تهیه می گردد مایعی بی رنگ و بی طعم و سرد و مرطوب است .

جرجانی چنین استدلال می نماید که بلغم از خون کمتر پخته می باشد . اما صفرا^۳ (یا صفرای زرد) طبیعت آن خشک ولی از بلغم گرم تر و رنگ آن زرد و مزه اش تلخ میباشد و محل تشکیل آن در کبد است . بالاخره سودا^۴ (یا سیاه) چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد سیاه رنگ است و مزه ای شیرین و ترش دارد و طبیعت آن سرد و خشک است .

۱- Forces vitales.

۲- Pituite = Phlègme.

۳- Bile = Bile jaune.

۴- Atrabile = Bile noire.

قدماً کبد را دیگر بدن میدانستند که در آن ته نشین و مایع و کف قائل بودند ته نشین آن سودا و مایع آن خون و کف و ماده رقیق آن بلغم و صفرا است.

جرجانی گوید: خالصترین اخلاط کد خون است برای تغذیه بدن می باشد.

سپس جرجانی بخواص یک یک اخلاط چهارگانه پرداخته و وجود آنها را برای بدن مشروحاً متذکر گردیده که شرح تفصیلی آن خارج از حوصله کتاب است.

ب) اندامها - جرجانی همانند ابن سینا اندامها را بدو قسمت تقسیم نموده است: اول اندامهای یکسان همانند استخوان و گوشت و پوست، دوم اندامهای مرکب (یا اعضاء آلیه) همانند انگشت و ناخن و کف و ماعد که نام هر یک جداگانه است. اولیها را بد زبان تازی بسیط و متشابه الاجزاء و دومیها را اعضاء مرکبه (یا اعضاء آلیه) گفته است.

ابن سینا در قانون قسمتهای مختلفه بدن و طبایع آنها را بدو دسته تقسیم نموده است. دسته اول آنها که قابلیت تقسیم دارند همانند اعصاب و عروق و پوست و استخوان و موی نه بنام قسمتهای ساده یا مفرد و دسته دوم آنها که قابل تقسیم نباشد همانند قلب و سر و امثال آنها که بنام قسمتهای مرکب (= اعضاء آلیه) نامیده است و چنانکه آمد اندامهای یکسان و اندامهای مرکب گفته است.

ج) درباره هضم و تولید و تقسیم اخلاط - پس از آنکه غذا وارد معده گردید بر اثر مایعات و ترشحات معده بصورت ماده غلیظی درآید و گوارش و تحلیل در معده تولید شود. این ماده را قدماً کیلوس^۲ میگویند که اولین مرحله هضم یا هضم اول می باشد. بنا براین هضم نخستین در معده است. پس از آنکه عمل

۱- اندامهای یکسان را بانظر اسروزی به بافت و نسج یا Tissu و اندامهای آلیه یا مرکب را میتوان بنام عضو یا Organe گفت.

۲- Chyle.

بالا انجام یافت مواد بدو قسمت منقسم میگردد. قسمتی که به کار بدن نمیرود و بخارج دفع می شود. قسمتی که بکار بدن میخورد، پس از تبدلات چندی بدو قسمت تقسیم می گردد. آن قسمت که جا و مکان مخصوص ندارد، سوداست که به تمام بدن میرود و آن قسمت که برای بدن مفیداست به کبد میرود که به سایر قسمتهای بدن توزیع شود. این عمل را هضم ثانی نامند، که در جگر انجام می گیرد. کبد چنانکه آمد برحسب عقیده قدما دیکر بدن است و تصفیه کامل از مایعات بالا بعمل میامده که عبارتند از خون خالص و سودا (یا ته نشین) و صفرا. 'خونی که در کبد تهیه شده بتمام بدن رفته برای تغذیه بدن بکار می رود. و بدین شکل هضم دوم در کبد انجام میگیرد.

قدما معتقد بودند که چنین خونی که در بدن تهیه میگردد، قادر به ساختن گوشت و عضلات بدن نمی باشد.

پس از این مرحله یعنی هضم دوم کلیه ها و غده های عرق سازد خون (یعنی سازد مواد سروزی^۱) را گرفته که نتیجه^۲ ادرار و عرق از آن تولید شده و این عمل را هضم سوم میگویند.

درجانی در کتاب ذخیره متذکر گردیده: « که هضم نخستین اندر معده است و هضم دوم اندر جگراست و هضم سوم اندر اندامها. آنگاه اضافه می نماید که چون بانداسها رسد اندر هر اندامی گواریدن (= هضم) دیگر هست نه آنرا گواریدن چهارم گویند.

« در باب قوی (نیروها - روحها) - جرجانی روح ها را به سه قسمت تقسیم نموده که به ترتیب روح طبیعی^۲ و روح حیوانی^۳ و روح نفسانی^۴ (روانی) میباشند.

۱- Matières séreuses.

۲- Faculté naturelle.

۳- F. animale.

۴- F. psychique.

«قوای طبیعی را مشتمل بر تغذیه و تولید دانسته که غذاها کار تغذیه بدن را انجام می دهند و آنگاه پس از تغییر بجای سواد از دست رفته بدن بکار می روند و عمل مینمایند .

«مهمترین اعضاء تغذیه را کبد میداند که خون را صاف (تصفیه) می نماید و سازنده خلط است و در مورد عمل تولید گوید : عاملی سهم آن خثیه ها و زهدان است .

« قوای حیوانی را برای جریان خون و تنفس میباشد که بر اثر حرارت بدن (حرارت غریزی) است . قلب را مرکز حرارت غریزی می دانند که اعضاء و اندامها توسط شریانهای حرارت را از قلب می گیرند . بدین لحاظ هر اندام یا عضوی فاقد شریان نمود حرارتش به اشکال انجام می گردد و حس آن عضو کم می شود که نتیجه سرد شده و سردی و چون قلب را تولید کننده حرارت اصلی بدن میداند، بدین جهت احتیاج آنرا به هوای نسبتاً سرد دانسته، لذا ریه ها در جوار قلب آفریده شده است . از طرفی نشانه حیاتی یادم زندگی سرچشمه اش را هوا میداندسته که وجودش برای حیات و زندگی آدمی و حفظ حرارت اصلی واجب میباشد و این حرارت اصلی بدن چنان خاصیت و صفتی دارد که هوا و خون را با یکدیگر ترکیب نموده از آن کوهری (جوهری) بنام روح (Pneuma) که علت و منشأ ازلی فعالیت حیوانی است درست کنند .

« جرجانی قوای روانی یا نفسانی را مجموعه ای از حرکات ارادی و احساسات و حس و حرکت را در انسان و حیوان یکسان می داند . آنگاه گوید : که قوای فکری مخصوص آدمی است . سپس شرحی مبسوط درباره حافظه^۱ و تصور^۲ و اندیشه^۳ و تأثر^۴ و تألم^۵ (غضب) و امثال آن متذکر میگردد . سرانجام روانی را در مغز

۱- Memoire.

۲- Imagination.

۳- Pensée.

۴- Impression.

۵- Chagrin.

و نخاع شوکی (مغز حرام) میداند که بوسیله اعصاب ب» تمام قسمتهای بدن حس و حرکت داده و محل آنها را در مغز (مخ) معین نموده است.

«ایضاً در باره قوتها گوید:» . . . و قوتهای دیگر چون جاذبه^۱ و ماسکه^۲ و هاضمه^۳

و دافعه^۴ و مغیره^۵ و ناسیه^۶ و مولده^۷ و مصوره^۸ (مخیله) است» .

خلاصه و نتیجه - بطور خلاصه پزشکان سلف از آنچه که در صفحات بالا در باره طبیعتها (طباع) و عناصر چهارگانه (عناصر اربعه) و مزاجها (مزاجه) و خلطهای چهارگانه (اخلاط اربعه) و سنین عمر آدمی و فصول و مناطق چهارگانه مذکور افتاد، طبیعتها و مزاجهای آدمی را برحسب عوامل نامبرده چنین نتیجه می گرفتند :

(۱) طبیعت گرم و مرطوت با عنصر هوا و مزاج خونی (دموی) و خلط خون و کودکی^۹ و فصل بهار و مناطق شرقی نسبت دارند (متناسب میباشد)؛

(۲) طبیعت گرم و خشک با عنصر آتش و مزاج صفرائی (صفراوی) و خلط صفرا (صفرای زرد) و نوجوانی^{۱۰} (یا جوانی) و فصل و تابستان و مناطق جنوبی نسبت دارند (متناسب میباشد)؛

(۳) طبیعت سرد و خشک با عنصر زمین و مزاج سودائی (سوداوی یا

۱- Force attractive.

۲- F. retentive.

۳- F. digestive.

۴- F. expulsive.

۵- F. medicatrice, modificative, modifiante.

۶- F. croissante, végétative ۷- F. productrice, génératrice. ۸- F. imaginative, imaginaire.

۹- Enfance کودکی که مشتمل بر شیرخوار (Bébé) و کودک و بچه و طفل (= l'Enfant)

میگردد . ۱۰- Adolescence, Jeunesse که مشتمل بر بالغ (Adolescent)

وجوان (Jeune) میگردد .

مالیخولیائی) و خلط سودا (صفراوی سیاه) و میان سالی^۱ (انسان کامل و سنین) و فصل - پائیز و مناطق غربی نسبت دارند (متناسب میباشند)؛

۴) طبیعت سرد و مرطوب با عنصر آب و مزاج بلغمی و خلط و بلغم و پیری^۲ (کهولت) و فصل زمستان و مناطق شمالی نسبت دارند (متناسب میباشند) . بدین معنی که مثلاً کودکان را مزاجی گرم و مرطوب و خونی است و با هوا و بهار و منطقه شرقی - جوان را مزاجی گرم و خشک و صفراوی است و با آتش و تابستان و منطقه جنوبی - فرد میان سال را مزاجی سرد و خشک و سوداوی است و با زمین و پائیز و منطقه غربی - و پیر را مزاجی سرد و مرطوب و بلغمی است و با آب و زمستان و منطقه شمالی سوزون می باشد . یعنی پزشکان سلف عوامل هفت گانه طبیعت و عناصر و مزاج و اخلاط و سنین عمر و فصول و مناطق را در چهار مرحله سن آدمی بنحویت با یکدیگر قرأم و متناسب میدانستند .

طبیعت و مزاج و اخلاط و سنین و فصول و مناطق را در چهار مرحله سن آدمی بوده (با توجه به آنکه از نظراتی با طب امروزی تفاوتی ندارد) و عموم اطباء سلف (همانطور که قبلاً آمد) و تا قریب هشتاد سال قبل در کشورها و اکنون در بعضی کشورها (مانند پاکستان و هندوستان) بدان اعتقاد داشته و عمل می نمایند .

در باب سلامت و بیماری - با توجه به سطور بالا قدمتی چنین نتیجه می گرفتند که سلامت با توازن و تناسب اخلاط و بیماری با عدم توازن اخلاط توأم است و عواملی که در چهار قسمت مربوط به خلاصه و نتیجه مذکور افتاد، در وجود آدمی مؤثر میباشند . هرگاه اعمال بدن انسان چه کم و چه بیش در حال تعادل و توازن صحیح باشد، سلامت حاصل است و همان موضوعی است که پیوسته مطمح نظر انسان و اطباء بوده و عبارت آخری غایة المقصود و نهایت درجه کمال مطلوب می باشد . برخلاف بر اثر تغییر و تبدیل وضع مزاج که بر اثر کمی و زیادی اخلاط و عوامل

۱ - Adulte فرد عاقل یا فرد کامل یا میان سال ۲ - پیری = کهولت Vieillesse، پیر (Vieux) .

دیگر طبع انسانی غیر متعادل گردیده، بیماری پیش می‌آید. این امر ممکن است نسبی باشد، بدین معنی فردی که مزاج صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و یا خونی داشته باشد و عوامل سوئی پیدا نشود سلامت حاصل است، منتهی آنکه انسان مستعد بعضی امراض می‌گردد، ولی اگر تعادل اخلاط مختل گردد، بیماری هویدا می‌شود.

پزشکان سلف از روی اختلالات شدید بیماریهای اخلاطی را معتقد بودند که مربوط به بدن است. بدین مناسبت بیماریها را (همانطور که در فصل مربوط به نظرات ابن سینا متذکر شدیم) بدو قسمت بزرگ تقسیم نموده بودند بدین شرح:

(۱) اگر علل بیماریهای خارجی باشند بمانند شکستگی ها و در رفتگی ها و گزیدگی ها و امثال آنها در دسته اسراض خارجی قرار می‌گرفتند؛

(۲) اگر علل بیماریها (چنانکه آمد) از داخل بدن باشند آنها را بیماریهای داخلی می‌نامند، که عموماً مربوط به کمی و فزونی اخلاط می‌دانستند. بنابراین برحسب آنکه چه نوع خلط در بروز بیماری دخالت داشته آن بیماری را مربوط به آن خلط میدانستند و بالعکس بیماریهایی که به بدن آدمی مستولی می‌گردیده از روی علامتها و نشانیهای بیماری مربوط به عدم توازن و تناسب و کمی و زیادی خلطی می‌دانستند.

پزشکان سلف از پی بردن از حال بیماری و علامات و عوارضی که بوجود فردی حادث می‌گردید، استناد به یکی از اخلاط دانسته و بالعکس اطلاع از علل عدم تعادل خاطی بیماری را پیش بینی و تشخیص میدادند. بشرح ایضاً سایر علامات بیماریها از قبیل تب و وضع نبض و ترشحات و تنفس و ادرار و مدفوع و پرتی- حواس و عرق و بشورات جلدی و هر علامت و عارضه دیگری نوع بیماری و علت آن و وخامت اخلاطی (اعم از کمی و زیادی اخلاط و اختلالات آنها) را تشخیص میدادند. مثلاً در انواع نبضها پی به بیماری برده و در بیماریها حکم به نوع

نبض می نمودند (چنانکه در مبحث مربوط به درمانهای ابن سینا آمد).

غیر از عوامل بالا محیط زندگی آدمی و آب و هوا و فصول مختلفه و وضع غذا و نوع زندگی و حالت روحی و وضع و بیماریهای سوروئی و خانوادگی و استراحت و خواب و کار و امثال آنها را در بیماریها مشهود در آدمی مؤثر میدانستند که پس از تشخیص به درمان بیماری پرداخته و تجویز دارو می نمودند.

اما امر مربوط به علل و عوارض و انواع بیماریها و درمان آنها را نمی توان در یکی دو صفحه شرح داد، بلکه باید صفحات زیادی برای این موضوع مطلب نگاشت که متأسفانه از حوصله این کتاب خارج است. امیدواریم در موقع مناسب تر و یاد در جلد سوم تاریخ طب در ایران بدان سبادت ورزیم.

در مورد خوراکی و آشامیدنی و دارو در خاتمه این قسمت لازم دانستیم چند نکته در باب کلیاتی از غذا و شروب و دارو و اصول عقاید اطباء سلف بنگاریم لذا متذکر میگردیم:

قدما در باره غذاها و دوا به چهار قسم معتقد بودند. اول غذای مطلق دوم دوائی مطلق سوم غذای دوائی چهارم دوائی غذائی.

اکنون شرح این چهار قسم را مأخوذ از کتاب مخزن الادویه تألیف مرحوم سید محمد حسین عقیلی علوی خراسانی شیرازی چاپ سربی سال ۱۳۶۰ هجری مطابق با سال ۱۸۴۴ مسیحی در بمبئی بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم:

«غذای مطلق آن است که تأثیر و تاثر در بدن به ماده فقط باشد نه به کیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تأثیر در آن نماید به توسط کیفیتی که لازم آن است و بدن از آن متأثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد، بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه آنرا به فعل آورد و متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بر اقطار ثلاثه آن بیفزاید و فائز

گردد بر آن صورت عضوی از مبدأ فیاض جل شأنه با استعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضاء نباشد.

دوای مطلق آن است که تأثیر آن در بدن به کیفیت فقط باشد و ساده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید متأثر و متغیر نگردد بلکه ثانیاً او تصرف در بدن نماید و آنرا متأثر و متغیر بکیفیت خود سازد و از حرارت و برودت و طوبت و یبوست مفرداً یا مرکباً مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانه و اسفند اینها.

غذای دوائی آنست که تأثیر آن در بدن بماده و کیفیت هردو باشد بهمان نحو باغلبه ماده که بعد تأثیر و تأثر از آن خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغیرمائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس^۱ و ماء الشعیر^۲ و خیار بادرنگ^۳ و کدو و هندوانه و خربوزه و انگور و بقالة الحمقاء^۴ و اسفاناج^۵ و بابونه^۶ و شبت^۷ و شلغم و زردک و چغندر و کلم و ماش و عدس و لولیا و نخود.

دوای غذائی آن است که تأثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هردو باشد باغلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و به تغیرمائی و ثانیاً بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن و فیضان صورت عضوی

منجر = Orcanette = خس الخمار . Scarole = خس بری . هندبا = Chicorée^۱ ..
Chou - palmiste = خس النخل . Dent de lion = ابوخنساء =

۲ - Eau de l'orge (Tisane) . کشک الشعیر .

۳ - Cédrot = واترنک . ۴ - Pourpier = بقله المبارکه = خرفه .

۵ - Epinard.

۶ - Camomille.

۷ - Aneth.

شدن داشته باشد یا کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا^۱ و نعناع^۲ و برگ کاسنی و عنب‌الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر سیوه‌ها مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها.

پس از آن صاحب مخزن الادویه بشرح ذوالخاصیه می‌پردازد و گوید:

« و بدانکه ذوالخاصیه اگر تأثیر آن بموافقت است آنرا فاد زهر و تریاق نامند و الا ستم و فاد زهر و تریاق آن است که تأثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بجدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موزی یاری و موافقت نماید چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می‌نامند بمجاز است بجهت آنکه حافظ قوت است و در این امر با تریاق حقیقی اشتراك دارد ؛

و غذای ذوالخاصیه آنست که تأثیر آن بماده و صورت هردو باشد. اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تأثیر و تأثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردن و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می‌نماید ؛

و دوائ ذوالخاصیه آنست که تأثیر آن بکیفیت و صورت هردو باشد مانند فاد زهر حیوانی^۳ و جدوار^۴ و حب الغار^۵ که با وجود تریاقی و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می‌نماید ؛

و غذا و دوائ ذوالخاصیه آنست که تأثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه

۱- کراث = Poireau et divers.

۲- Menthe.

۳- Morelle noire.

۴- Antidote = Thériaque.

۵- Antidote animale.

۶- Zédoaire = زدوار

۷- Graine de l'aurier.

باشد مانند تفاح^۱ و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن و تفریح و سرور می شود^۲.

پس از آن مرحوم عقیلی در باب سم مطلق^۳ و دوی سمی^۴ و غذای سمی^۵ و غذا و دوی سمی^۶ و دوی سهیل ذوالخاصیه و دوی سهیل و دوی ملین و امثال آنها بیان مطلب می نماید که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

باید دانست از دوران طبری و رازی و سپس اهوازی و ابن سینا و آنگاه سید اسماعیل جرجانی و از متاخران محمد مؤمن دیلمی تنکابنی و سید محمد حسین عقیلی خراسانی شیرازی جمعاً در کتب پزشکی قدیم تعداد زیادی مواد خوراکی و آشامیدنی و داروها چه سمی و چه غیر سمی و تریاق ها و امثال آنها مذکور گردیده است.

رازی و اهوازی و ابن سینا در کتاب های خود تقریباً جمیع مواد مذکور در بالا را بسیار دقیق آورده اند، مخصوصاً رازی و ابن سینا علاوه بر داروها مواد خوراکی و آشامیدنی را تا دوران خود به نحو بسیار شایسته متذکر گردیده (بمانند انواع نان ها و خورشها و آشامیدنی های الکلی و غیر الکلی و آبها و گوشت ها و چاشنی ها و قسمتهای مختلفه اعضاء حیوانات حلال گوشت و بقول و میوه ها و سبزیها و حلواها و داروها و امثال آنها). که تعداد آنها از هزار متجاوز است.

سید اسماعیل جرجانی اطلاعات پزشکان سلف را تکمیل نموده و بر آن اضافاتی نموده و مؤلفاتش مبنای تجدد طب سرزمین ما شده و بدنبال آن تحفه حکیم مؤمن و

۱- Pomme = سیب.

۲- Poison mortel.

۳-Médicament vénéneux.

۴- Aliment vénéneux.

۵- Aliment et Médicament vénéneux.

سخن‌الادویه سید محمد حسین علوی عقیلی خراسانی شیرازی تمام معلومات سابق را با معلوماتی که بعداً آموخته اند، در کتب خود آورده که بالغ بر چهار هزار گردیده است.

در اینجا بخش هفتم کتاب را که در باره تجدد طب ایرانی است خاتمه می‌دهیم و به آخرین بخش کتاب که تاریخ بیمارستانها در ایران و سرزمینهای شرقی اسلامی است می‌پردازیم.

قسمت هشتم

تاریخ بیمارستان‌ها در ایران و سرزمین‌های شرق اسلامی

مقدمه^۹ باید دانست اولین محلی که در اسلام میتوان بدان نام درمانگاه و یا محل پرستاری بیمار و زخم‌خوردگان نهاد در صدر اسلام در زمان پیغمبر اکرم (ص) بود .

توضیح آنکه در جنگ خندق سعد بن معاذ تیری خورد که بامر رسول خدا (ص) در جنب مسجد الحرام چادری برپا کردند و سعد را در آن چادر (خیمه) که متعلق به رفیده و برای مجروحین بود گذاردند، تا نزدیک مسجد الحرام باشد و پیغمبر اکرم (ص) بتواند از او (سعد) عیادت فرماید^{۱۰} . بنابراین اولین جایگاه بیماران (درمانگاه ؟) بامر رسول خدا (ص) که در حقیقت بیمارستان جنگی بود بدین نحو تأسیس گردید .

پس از آن اولین کسی که در اسلام به تأسیس بیمارستان (دارالمرضی) پرداخت

۱- از کتاب «تاریخ بیمارستانات فی الاسلام» صفحه ۹

۲- نقل از کتاب «تاریخ بیمارستانات فی الاسلام» صفحه ۱۰ نقل از کتاب صبح الاعشی جلد

اول صفحه ۳۱؛ تألیف ابوالعباس احمد القلقشنندی ورشیدالدین بن وطواط در کتاب غرر النقاظ-

الفاضحه و غرر الخصائص الواضحه صفحه ۲۴۸ چاپ بولاق مصر والخط و الآثار تألیف

تقی الدین مقریزی جلد دوم صفحه ۴۰۵ چاپ بولاق مصر .

ولید بن عبد الملک ششمین خلیفه اموی ده سال ۸۶ هجری به خلافت نشست، میباشد. ولید بیمارستان مزبور را سال ۸۸ هجری برای مردم زمین گیر و فالج و مجذومین و کوران و مساکین اختصاص داد و برای مخارج بیمارستان صدقاتی و اطباء و پرستارانی تعیین کرد.

بیمارستان مزبور در شهر دمشق بود که در حقیقت به نوانخانه بیشتر شباهت داشت، چرا که مجذومین و کوران در آن بودند. ولید امر نموده بود که بیمارانی از سحوطه بیمارستان خارج نشوند. بودجه بیمارستان از طرف خلیفه پرداخت می شد. محل بیمارستان معلوم نشد که در کدام قسمت دمشق قرار داشته، فقط طبق گفته مورخان بذکر این نکته که بیمارستانی در دمشق باسر ولید تأسیس گردیده، آمده است.

اما در دوران خلفای راشدین بیمارستانهای جنگی و غیر آن با در اصطلاح زبان تازی بیمارستانهای منقول تأسیس شد که مختصری از آن در آخرین بخش خواهد آمد.

در این بخش از بیمارستانهایی که در ایران و یا سرزمین های شرق اسلام تأسیس گردیده (از ظهور اسلام تا حمله مغول) تا آنجا که مقدور بوده شرح داده شود. چنانکه در ابتدای کتاب تذکر داده شد تاریخ طب را در ایران و اسلام باید توأماً تحریر نمود، چرا که طب اسلامی میراث چندیشاپور یعنی طب ماقبل اسلام می باشد و آنچه که در سرانز طبی بغداد و سایر سرانز اسلامی به چشم می خورد دنباله طب دانشگاه چندیشاپور است. بشرح ایضاً بیمارستانهایی که در شرق کشورهای اسلامی تأسیس گردیده، عموماً بوسیله ایرانیان انجام شده و از بیمارستان چندیشاپور تقلید و از این دستگاه بزرگ علمی الهام گرفته است.

از آن گذشته قریب سه الی چهار قرن طب بغداد از چندیشاپور پیروی مینموده

و این اطباء چندیشاپور بودند که استادان اطباء بغداد میباشد و یا آنکه پزشکان بزرگ ایرانی در بغداد به تدریس پزشکی و طبابت می پرداختند ، مضافاً بدانکه کتب تألیفی آنان مورد مطالعه اطباء و طالبان علم طب بوده است .

لازم به تذکر است که اطباء چندیشاپور و یا بقول مورخان اسلامی چندیشاپوری (منسوت به چندیشاپور) مقام وارج کم نظیری در بغداد داشتند ، همانطور که مختصری از آن در کتاب آمد .

بطور خلاصه مکتب بغداد شاگرد و وارث مکتب چندیشاپور بوده که خلفاء عباسی زمانی برحسب درخواست گاهی بادعوت ویا بنحو دیگری اطباء چندیشاپور را به بغداد خوانده برای درمان و مشورت می طابیدند و نتیجه دانش پزشکی از دانشگاه بزرگ ایران به بغداد انتقال یافت .

اکنون که سطور بالا بصورت مقدمه نگارش رفت شرح بیمارستانهای ایران و سایر بیمارستانهای شرق اسلام که عموماً بهمت ایرانیان بنا گردیده و ثمره آن به جهان پزشکی آن دوران ارزانی یافته می پردازیم و کوشش نموده ایم که به ترتیب تاریخ آنها را متذکر گردیم .

الف - بیمارستانهای ایران

۱. بیمارستان چندیشاپور - شرح این بیمارستان در ابتدای کتاب و علوم و فنون طبی که در آن تدریس میگردد و اطباء و رؤساء آن مشروحاً آمد و احتیاج به تکرار موضوع ندارد .

۲- بیمارستان ری - این بیمارستان که بنام بیمارستان ری ویا بقول ابن القفطی بیمارستان ری نامیده می شده از بیمارستانهایی است که در سده سوم و چهارم در ایران بوده و چنانکه در فصل مربوط به رازی پزشک نامدار ایران آمد، وی مدتی ریاست این بیمارستان را داشته است .

قفطی در تاریخ الحکماء خود در شرح حال و مقام علمی و مؤلفات رازی گوید :
 « که رازی ریاست و مدیریت بیمارستان ری سپس بیمارستان بغداد را عهده دار بوده » .
 عبارتیکه قفطی آورده چنین است :

« ... دبرمارستان الری ثم سارستان بغداد ... » . از این مطلب چنین استفاده می گردد که ریاست رازی بر بیمارستان بغداد قبل از ریاستش در بیمارستان ری بوده و یا آنکه رازی قبل از عزیمت به بغداد در بیمارستان ری خدمت می نموده است .
 قرینه ای که بر این نظر دوم است گفته ابن جلیجل اندلسی است که در کتاب خود موسوم به « طبقات الاطباء والحکماء » متذکر گردیده که : رازی پیرو دین حنیف اسلام و ادیب و طبیب بیمارستانی بوده و مدتی ریاست بیمارستان ری پس از آن چندی رئیس بیمارستان بغداد بود » .

ایضاً سلیمان بن حسان (ابن جلیجل) متذکر گردید که : « رازی قبل از تصدی بیمارستان عضدی ریاست بیمارستان ری را داشته است » .

بعضی از مورخان تاریخ طب گفته اند که رازی ریاست بیمارستان عضدی بغداد را داشته و چنانکه در فصل مربوط به رازی آمد، این مطلب صادق نمی باشد، چرا که از نظر تاریخ تأسیس بیمارستان عضدی که به سال ۳۷۲ هجری قمری بوده پس از وفات رازی است^۱ .

باید دانست شهر ری بسال بیست هجری قمری توسط اعراب فتح گردید و از شهرهای بسیار آباد دوران قبل از اسلام بوده، بلکه از شهرهایی است که از آن در کتابهای مقدس زرتشتیان بنام راگا نام برده شده و یکی از مراکز مهم تحصیل

۱- تاریخ الحکماء قفطی صفحه ۱۷۸ چاپ مصر سال ۱۳۲۶ هجری قمری .

۲- طبقات الاطباء والحکماء ابن جلیجل صفحه ۷۷ چاپ قاهره سال ۱۹۵۵ میلادی
 به کوشش و تحقیق فواد سید .

علوم و فنون پزشکی بوده . هم در این شهر بود که رازی مقدمات تحصیل را در حوزه‌ها و حلقه‌های درسی مخصوصاً شیمی را (کیمیا) آموخته‌است .

بهرحال از جزئیات این بیمارستان و قسمتهای مختلفه طبی آن اطلاعات وسیعی در دست نیست . اما چنانکه آمد رازی پس از مراجعت از بغداد ریاست این بیمارستان را داشته و از این شهر برای درمان به اطراف میرفته‌است و داستان طبابت وی برای حاکم نیشابور (و یا یکی از ملوک آل سامان که نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله خود آورده ؟) و حکایت درمان جوانی که زالو به گلویش رفته (بنا به روایت ابن - ابی اصیبعه) تماماً مربوط به طبابت رازی در این شهر میباشد . قاعدهٔ چون وی طبیب بیمارستانی بوده ، در بیمارستانی ریاست داشته‌است .

یاقوت حموی در معجم البلدان گوید : « ... ری شهر بسیار بزرگی است که بیشتر آن خراب گردیده و اتفاقاً من از خرابه‌های آن در سال ۶۱۷ هجری قمری موقعی که از شر تاتارها فرار میکردم عبور کرده ، دیدم شهر خراب شده ، ولی دیوارهای خرابه آن و منابر و مساجد و تزئینات دیوارها بحال خود باقی بود ... » .

بهرحال تا کنون آنچه از صحائف تواریخ مستفاد می‌گردد آن است که بطور قطع ری بیمارستانی داشته ، ولی از کم و کیف آن بمانند بعضی از بیمارستانهای دیگر بیش از آنچه مذکور افتاد در دست نیست .

۳- بیمارستان زرند . این بیمارستان از تأسیسات عمرو بن لیث صفار زرندی است .

عمرو در زرند (زرنج) بازاری بنام خود ساخت و آنرا بر مسجد جامع و بیمارستان آنجا و بر مسجد الحرام وقف کرد ، که درآمد روزانه آن هزار درهم بود . این مطلب گفتهٔ اسطخری در کتاب « المسالك والممالك » (صفحه ۲۴۱ چاپ لیدن) می‌باشد .

آنگاه اسطخری اضافه می‌نماید که شهر زرنج (زرند) همان قصبه سجستان است که بازارهای آن بسیار خوب و زیباست .

چون دوران حکومت عمرو بن لیث بسیار کوتاه بوده، قطعی است پس از وی آنهم در زمانی که پس از یعقوب و جنبش عظیم ایرانیان نمی‌توان گفت که این بیمارستان چند سال دوام داشته و قسمتهای مختلف مربوط به فنون پزشکی در آن بچه نحو بوده است. بنظر می‌رسد که این بیمارستان و بیمارستان ری قدیمترین بیمارستانهای ایران پس از ظهور اسلام می‌باشند.

۴- بیمارستان اصفهان - متأسفانه از این بیمارستان اطلاع زیادی در دست نیست، فقط ناسی که از آن برده شده توسط ابن ابی اصیبعه مؤلف کتاب «عیون-الانباء فی طبقات الاطباء» است که متذکر گردیده: «ابن مندویه اصفهانی از اطباء بنام شهرهای ایران بوده و اعمال مشهوری در صنعت طب داشته است و برای افرادی که به صنعت طب اشتغال داشتند کتابی تألیف نموده و در این بیمارستان به درسان بیماراران مشغول به ده است»^۱. چون ابن مندویه اصفهانی معاصر عهدالدوله دیلمی بوده از این جهت میتوان گفت که این بیمارستان در سده چهارم هجری قمری وجود داشته و احتمال میرود (یا با احتمال قوی) در دوره سلسله آل بویه بنیان‌گذاری شده است.

۵- بیمارستان نیشابور - این بیمارستان از اقدامات طبیعی بنام عبدالملک بن-ابی عثمان محمد بن ابراهیم نیشابوری معروف به خرگوش که در ابتدا در سکه به تحصیل فقه سی پرداخته و پس از مراجعت به موطن خود نیشابور به ساختن بل‌ها و آب انبارها و مساجد و ساختن بیمارستانی همت گماشت و اوقافی برای آن معین کرد.

وی بسال ۷۰۴ هجری وفات یافت و پس از وی خواجه نظام‌الملک در نیشابور بیمارستانی معظم ساخت. سی گویند هر روز وی (خواجه) در اول وقت هزار دینار در راه خدا انفاق می‌نمود. وفات خواجه در رمضان سال ۸۰۴ هجری بود.

۱ - عیون‌الانباء جلد دوم صفحه ۲۲.

پس از حمله مغول به ایران و خرابی های این قوم بیمارستان نیشابور نیز منهدم گردید و دیگر اثری از آن باقی نماند.^۱

۶- بیمارستان مرو- دیگر از بیمارستانهایی که در ایران وجود داشته بیمارستان مرو میباشد. از جزئیات مربوط به بیمارستان اطلاع زیادی در دست نیست. طبق گفته ابن البیطار در کتاب «الجامع المفردات»^۲ عیسی بن ماسه طبیب معروف قرن دوم هجری قمری در این بیمارستان خدمت و حرمل (اسفند= اسپند) استعمال می کرد. از اینرو معلوم میشود بیمارستانی در این شهر بوده که عیسی بن ماسه در آن به طبابت اشتغال داشته است.

بیمارستانهای مذکور در بالا در خاک اصلی ایران بوده، اما بیمارستانهایی که در شرق سرزمینهای اسلام و مراکز علمی آن مخصوصاً بغداد تأسیس گردیده عموماً بهمت پادشاهان و وزرای ایرانی بوده که ذیلاً بشرح آنها میپردازیم.

ب- بیمارستانهای سرزمینهای شرق اسلامی

۱- بیمارستان رشید- این بیمارستان به اسر هارون الرشید خلیفه عباسی بسال ۱۷۱ هجری قمری در بغداد تأسیس گردید. هرون به طبیب خود جبرئیل فرزند بختیشوع امر کرد تا اقدام به تأسیس آن نماید. جبرئیل این امر را کفایت کرد و برای بیمارستان طبائى منجمه ماسویه (ابویوحنا) که از پزشکان و داروسازان جندی شاپور بود انتخاب نمود. ریاست بیمارستان با جبرئیل بود و چنانکه میدانیم همیشه بغداد تمرکز علمی یافت، خلفای عباسی با وسایل مختلف اطباء و دانشمندان دانشگاه جندی شاپور را به این شهر روانه نمودند. در حقیقت این بیمارستان بدست دانشمندان

۱- تاریخ بیمارستانات فی الاسلام تألیف دکتر احمد عیسی بک چاپ دمشق صفحه

۲- الجامع المفردات ج دوم صفحه ۱۵.

جندی شاپور که جبرئیل هم از آنان بود، اداره میگردید.^۱

چنین بنظر میرسد این بیمارستان پس از هرون الرشید توسط مأمون بوسیله پزشکان بالا و فرزندان آنها اداره میشده است.

۲- بیمارستان برامکه - این بیمارستان در بغداد بهمت برامکه تأسیس گردید. چنانکه آمد برمکیان در خدمت خلفای عباسی مخصوصاً هارون مقام و رتبتی ارجمند داشتند. با آنکه هرون نسبت باین خاندان باتمام خدمتی که نموده بودند بسیار بد رفتاری کرد و به قتل عام افراد این خاندان پرداخت، مع هذا برمکیان در تمرکز علمی بغداد خدمات بسیار ارزنده ای به بیمارستان نمودند.

در این بیمارستان به شیوه بیمارستان جندی شاپور عده ای از اطباء از اقوام و فرق مختلفه بخدمت اشتغال داشتند.

ابن الندیم در کتاب معروف خود بنام «الفهرست»^۲ آورده که از مترجمان زبان هندی بنام ابن دجن (چنانکه آمد) بیمارستان را اداره می نمود.

غیر از اطلاع بالا از جزئیات این بیمارستان چیزی بدست نیامد. چنین بنظر میرسد که این بیمارستان و بیمارستان رشید از بیمارستانهای اولی شهر بغداد بوده و باز احتمال دارد که هر دو آنها بهمت برمکیان اداره میشده و در حقیقت تأسیس بیمارستان بالا سرمشق برای سایر خلفاء و وزراء و خیر خواهان دیگر شد که بعدها بیمارستانهای دیگری در بغداد تأسیس گردد و عموماً به تشویق و همت ایرانیان بوده است.

۱- رجوع شود به «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» جداول و ترجمه آن در فصل مربوط

به جبرئیل فرزند بختیشوع و ماسویه و ترجمه شاد روان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی

سال ۱۳۴۹ شمسی. ایضاً تاریخ الحکماء قنطی چاپ لیبزیک.

۲- فهرست ابن الندیم صفحه ۲۴۵.

۳- بیمارستان بدر یا بیمارستان بدر غلام معتضد - این بیمارستان توسط بدر غلام معتضد خلیفه عباسی در محله 'مخترم' در بغداد بود.

بدر غلام (یا بدر کبیر) از غلامان موفق بود که نزد معتضد خلیفه تقرب یافت. مخارج بیمارستان بدر بموجب گفته ثابت بن سنان بن ثابت بن قره از درآمد املاک موقوفه سجاح مادر ستوکل تأمین میگردد و موقوفه مزبور در دست ابوالصفر وهب بن محمد کلوزانی بود که قسمتی از آن سی بایستی بین بنی هاشم تقسیم و قسمتی هم خرج بیمارستان شود. ابوالصفر سهم بنی هاشم راسی پرداخت، ولی در خرج بیمارستان تضییقاتی می نمود. ایضاً ثابت گوید: که پدرم (یعنی سنان) به ابوالحسن علی بن- عیسی بن جراح وزیر درین باب شکایت کرد که تضییع حقوق بیماران می گردد و مخارج ضروری آنان از قبیل سوخت و غذا و روپوش بیماران نمی رسد و آنان در مضیقه هستند. وزیر در پشت نامه پدر ثابت به ابوالصفر نوشت که ترجمه آن بقرار زیر است:

« شما که خداوند عزت دهد. میدانید که سنان بن ثابت چه نوشته و مطالب مزبور بسیار جدی و قابل توجه است و ارتباط به شخص شما دارد، زیرا این وضع که پیش آمده از تست و تورا ملزم به اموری می کند و تصور نمی کنم که گناه این جریان از تودور باشد. در مورد بنی هاشم از قول سن حرفی زده ای که من بخاطر ندارم، در مورد آنها چیزی گفته باشم و معلوم نیست چگونه دخالت هائی کرده ای که اوضاع و احوال چنین و در خرجها زیاد و کم شده است و باید پیش از آنکه گرفتار این طرز رفتار خود شوی و مورد مواخذه گردی در تعدیل این اوضاع اقدام نمائی و سهم بیمارستان را طوری قرار دهی که بیماران در رحمت نباشند و بیمارستان مقدم بر کارهای دیگر است. زیرا کسانی که به آن پناه میبرند مردمان

۱- از سجلات قدیم بغداد منسوب به مخرم بن یزید بن شریح می باشد و قبل از آنکه بغداد ساخته شود مخرم در آنجا اقامت داشت و مخرم بین محله رصافه و نهر مفصلی بود. (از تاریخ بیمارستانات فی الاسلام تألیف مرحوم احمد عیسی بیگ صفحه ۱۸۰ چاپ دمشق).

ضعیف و بی پناه میباشند و فایده اش بسیار است. باید به من بنویسی و بفهمانی (خدا ترا عزت دهد) علت آنکه سهم بیمارستان را نداده ای و خرج آنرا نمی پرداختی و چندماه است که خرج بیمارستان داده نشده، مخصوصاً درین وقت که زمستان است و سرمای شدید همه را بزحمت انداخته است. باید بهر وسیله و حیل که شده است وضع بیمارستان خوب و مردمان مریض و ناتوان راحت شوند و لباس و بالاپوش و زغال و غذای آنها مرتب شود و در درمان آنان تأخیر نگردد و از آنها بخوبی پرستاری شود. درین دستورها هر اقدامی خواهی کرد بمن گزارش ده و طوری عمل کن که اقدامات تو با دلیل و قانع کننده باشد و در امر بیمارستان باید عنایت مخصوصی داشته باشی ان شاء الله^۱. (رجوع شود به صفحه ۲۸۳ تا ۲۸۶ کتاب).

بهر حال سطور بالا شرحی است که از بیمارستان بدر غلام معتضد در کتب تواریخ آمده و از جزئیات و سایر امور آن بیش از آنچه گفته شد بدست نیامد. این بیمارستان تا وفات بدر (ربیع الاول ۳۱۱ هجری) در بغداد دائر بوده و پس از وفات وی معلوم نیست بچه وضع درآمد داشته است.

اینکه معروف است رازی در بیمارستان عضدی ریاست داشته و طبابت مینموده ناصحیح میباشند و بیشتر بنظر می آید در این بیمارستان به آموختن و تکمیل طب و طبابت پرداخته است.

۴- بیمارستان ابوالحسن علی بن عیسی بن جراح - این بیمارستان توسط علی بن عیسی وزیر و منشی مقتدر و قاهر عباسی تأسیس گردید. وی سردی خیر و وزیر دانشمند بود و در خیرات و مبرات و صدقات بسیار کوشا.

۱- نقل از «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» تألیف ابن ابی اصیبعه جلد اول چاپ مصر

صفحه ۲۲۱ و ترجمه فارسی آن توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی

چاپ تهران ۱۳۴۹ شمسی.

علی بن عیسی در سال ۳۰۲ هجری در محله حربیه (از محلات بغداد و جنب دروازه حرب نزدیک مقبره احمد بن حنبل) بیمارستان را تأسیس کرد و از سال و ثروت خود آنرا اداره مینمود.

میگویند وی (علی بن عیسی) سالانه در حدود هشتصد و چند هزار دینار به فقرا و ضعفا و عائله و دوستانش خرج می نمود^۱.

وفات علی بن عیسی بسال ۳۳۴ (یا ۳۳۵ هجری) اتفاق افتاد و صاحب مؤلفات چندی در تفسیر قرآن و سیاست و مالک داری است.

نظرباینکه بیمارستان در سال ۳۰۲ هجری قمری تأسیس گردیده و علی بن عیسی بسال ۳۳۴ (یا ۳۳۵) وفات یافته، چنین معلوم میگردد که وی اقلاباً بالغ بر سی سال اداره امور بیمارستان را در زمان حیات خود کفایت مینموده است.

علی بن عیسی ابو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی را (که شرح آن در کتاب آمد) به طبابت (یاریاست بیمارستان) برگزید. دمشقی یکی از مترجمان زبردست اسلامی بود که کتابهای چندی به عربی ترجمه کرده است. بیش از شرح بالا اطلاعی از این بیمارستان بدست نیامد.

۵- بیمارستان سیده - این بیمارستان توسط مادر مقتدر خلیفه عباسی مسماة به شغب که کنیز معتضد و به سیده معروف بود بسال ۳۰۶ هجری افتتاح گردید^۲. محل این بیمارستان در بازار یحیی^۳ در کنار دجله بود.

۱- تاریخ بیمارستانات فی الاسلام صفحه ۱۷۹ تألیف مرحوم دکتر احمد عیسی بیک.

۲- ابن ابی اصیبعه جلد اول صفحه ۲۲۲ چاپ مصر و ترجمه فارسی آن توسط شادروان

سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی تهران ۱۳۴۹ شمسی.

۳- این بازار در طرف شرقی بغداد بین محل رصافه و شهر بغداد در میان باغات زیبا و

مشرف به رودخانه دجله بود. وجه تسمیه آن منسوب به یحیی بن خالد برمکی است.

طیب بزرگ این بیمارستان ابو سعید سنان بن ثابت و عده دیگری از پزشکان بودند. ابو سعید در بیمارستان شخصاً بکار طبابت مشغول بود و بیماران را میپذیرفت و مخارج آن توسط سیده پرداخت می گردید. بیمارستان سیده تا ظهور سلجوقیان برقرار بود و پس از ورود سلجوقیان به بغداد دیگر اثری از آن باقی نماند.

سیده از درآمد خود بیمارستان بالارا تأسیس نمود. وی بسال ۳۳۱ هجری فوت کرد. معلوم میشود که بیمارستان تا این تاریخ پابرجا بوده و بعد از مرگ سیده کم کم از وضع سابق بیرون آمده تا آنکه پس از ورود سلجوقیان اثری از آن دیده نمی شده.

مخارج بیمارستان طبق گفته ابن قفری بردی^۱ در سال هفت هزار دینار بود. **۶- بیمارستان مقتدری.** این بیمارستان در زمان مقتدر خلیفه عباسی بتوصیه سنان بن ثابت بن قره بسال ۳۰۶ هجری مقارن با تأسیس بیمارستان سیده تأسیس یافت^۲ و بنام مقتدر عباسی معروف گردید.

محل بیمارستان در دروازه شام (محل ای از محلات غربی بغداد) بود. مخارج بیمارستان از مال مقتدر خلیفه عباسی و ماهانه دویست دینار بود^۳. از آنجا که تأسیس بیمارستان سیده و مقتدری که تقریباً هر دو در یکسال بوده است، چنین استفاد می گردد که جنبش ایجاد بیمارستان در بغداد شروع گردیده (پس از بیمارستان های مذکور در بالا) و چنانکه خواهد آمد در شهرهای دیگر بین النهرین نیز این جنبش به وجود آمده است.

۱- از کتاب النجوم الزاهرة جلد دوم صفحه ۲۰۳ طبع لیدن.

۱- عیون الانباء چاپ مصر جلد اول صفحه ۲۲۲ و ترجمه فارسی آن توسط مرحوم سید-

جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی ۱۳۴۹ شمسی.

۲- تاریخ الحکماء قفطی چاپ لیبزیک صفحه ۱۹۴.

۷ - بیمارستان معزالدوله دیلمی - این بیمارستان بهمت معزالدوله^۱ پادشاه دیلمی (احمد بن بویه) در سال ۳۵۵ هجری شروع گردید و محل آن زندان بغداد معروف به زندان جدید بود. معزالدوله برای آن اوقافی معین کرد که سالانه پنج هزار دینار بود. اما متأسفانه معزالدوله قبل از اتمام ساختمان آن وفات کرد.

۸ - بیمارستان عضدی - این بیمارستان از بناها و مستحدثات شاهنشاه بزرگ دیلمی عضدالدوله فنا خسرو بن رکن الدوله میباشد. محل آن در غرب پل بغداد بر روی دجله بود.

بیمارستان بسال ۳۷۲ هجری افتتاح شد که باسر عضدالدوله عدهای طبیب و مدیر و انباردار و خدام و صندوقدار (حسابدار) بخدست آن گماشته شدند و بعلاوه در بیمارستان از دارو و گیاههای طبی و آنچه که در آن محتاج الیه بود جمع - آوری گردید.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء سینویسد^۲ که « کمال الدین ابوالقاسم بن - ابوتراب بغدادی کاتب برایم نقل کرد که چون عضدالدوله^۳ بیمارستان عضدی را

۱ - معزالدوله عموی عضدالدوله (متولد ۳۰۳ هجری) بود که بسال ۳۲۴ هجری بغداد را در زمان مستکفی خلیفه فتح کرد. وی مدتی در عراق عرب سلطنت و فرمانروائی داشت و بسال ۳۵۶ در بغداد وفات یافت و در کاظمین مدفون گردید. مدت عمرش ۵۳ سال بود.

۲ - عیون الانباء ج ۱ صفحه ۳۱۰ چاپ مصر.

۳ - عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو بن رکن الدوله از پادشاهان بزرگ دیلمی و اولین کسی بود که خود را شاهنشاه نامید. پادشاهی بسیار مقتدر بود که ناش با نام خلیفه در خطبه جمعه خوانده می شد. در عمران و آبادی بغداد و اصلاح حرم مکه و مدینه و راهها و اصلاح نهرها و آبیاری بین النهرین خدمات ارزنده کرد. وفاتش بسال ۳۷۲ هجری بر اثر صرع در چهل و هفت سالگی اتفاق افتاد. مدفنش در نجف اشرف است.

ساخت تصمیم گرفت جمعی از اطباء فاضل را در آن بکار بگمارد . لذا دستور داد صورت اسامی اطباء را نزد او بیاورند . چون صورت اطباء مشهور بغداد و اطراف این شهر را نزدش آوردند، پنجاه نفر از میان آنها انتخاب کرد که ابوبکر محمد بن زکریای رازی جزو آنها بود . سپس از میان پنجاه نفر ده نفر را انتخاب نمود که باز هم رازی جزء آنان بود . بعد از بین آن ده نفر سه نفر را انتخاب کرد که باز رازی جزو آن سه نفر بود . آنگاه که تحقیق کرد و دانست که رازی از آن دونفر دیگر دانشمندتر است، او را برای ریاست بیمارستان عضدی برگزید .

میگوییم (ابن ابی اصیبعه): « آنچه بنظر من صحیح است این است که رازی قبل از عهد الدوله ابن بویه بوده و رفت و آمد او در بیمارستان پیش از آن بود که عهد الدوله آنجا را تجدید بنا کند »^۱ .

ایضاً ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آورده : « عبیدالله بن جبرئیل گفت : چون عهد الدوله بیمارستان را در غرب پل بغداد ساخت و عده ای طبیب با حقوق کافی برای آن استخدام نمود که تعداد آنان بیست و چهار بود، من جمله ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکس (بکوس) که در بیمارستان تدریس میکرد و ابوالحسن بن - کشکرایا که معروف بود از شاگردان بوده و ابو یعقوب اهوازی و ابو عیسی بقیه و نظیف القس بخدمت اشتغال داشتند »^۲ .

« عبیدالله بن جبرئیل گوید : پدرم جبرئیل توسط عهد الدوله احضار شد و در زمره پزشکان بیمارستان درآمد و ضمناً طبیب مخصص پادشاه دیلمی گردید . عده ای دیگر نیز از پزشکان و چشم پزشکان (کهحالان) بمانند ابوالنصر دحنی (دحلی) و از جراحان ابوالخیر (ابوالخیر جراحی) و ابوالحسن بن تفاح و از شکسته بندان (ردادان) ابوالصلت در بیمارستان خدمت می نمودند »^۳ .

۱- عیون الانباء جلد اول صفحه ۳۱۰ چاپ مصر .

۲- شرح پزشکان بالا در کتاب آمد .

۳- ابن ابی اصیبعه ج ۱ صفحه ۳۱۰ .

ایضاً ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آورده : «سلیمان بن حسان می گوید : رازی مسئول و رئیس بیمارستان بود همانگونه که قبل از آنکه به بغداد بیاید رئیس بیمارستان ری بود»^۱.

ابن خلکان^۲ در کتاب خود آورده که بیمارستان عضدی در غرب بغداد ساخته شده و وجوه بسیاری بر آن خرج گردید که بمانند آن از حیث نظم و ترتیب در دنیا نبود و بسال ۳۶۸ هجری ساختمان آن با تمام رسید و آنقدر لوازم و آلات و ادوات طبی فراوان و مایحتاج برای آن تهیه شد، که بوصف نمی آید^۳.

بشرح ایضاً سایر مورخان تاریخ طب بمانند جمال الدین القفطی در تاریخ-الحکماء خود متذکر گردیده : «که عضدالدوله در اطراف و اکناف طبائی برای اداره بیمارستان جمع آوری نمود که تعداد آنها بیست و چهار نفر بودند، که یکی از آنها ابن سندویه اصفهانی بود ...»^۴.

پس از عضدالدوله بعضی از پادشاهان دیگر دیلمی بمانند بهاء الدوله و فرزندش شرف الدوله در کار بیمارستان کوششها نمودند و موقوفات زیادی بر بیمارستان وقف کردند، ولی بعدها از اعتبار بیمارستان بعلت نقصان و نرسیدن مخارج آن بوضع بدی درآمد که شرح آن را عینی در عقدالجمان چنین آورده:^۵

« چون سال ۹۴۹ رسید و خلیفه وقت القائم باسلام الله و سلطان وقت طغرل بیک بود، بیمارستان توسط عمیدالملک مورد بازرسی قرار گرفت و معلوم شد که بیمارستان بدون دوا و شربت است و بیماران را بر روی زمین خوابانده و بر بالای سرش بیمار یک پیاز گذارده اند که آنرا بومی کردند. بیمار دیگری که تشنه شده بود خود را

۱- عیون الانباء جلد اول صفحه ۳۱۰ چاپ مصر.

۲- وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان در شرح حال عضدالدوله.

۳- البدایه والنهایه تألیف ابن کثیر ج ۱۱ صفحه ۸۸۶.

بطرف نوزه آب برد و از کوزه آبی که کرم در آن بود نوشید پس از بازرسی که توسط ابن العریق شد معلوم گردید شخصی یهودی معروف به ابن الهارونی بر بیمارستان دست انداخته و موقوفات را بِنفع خود برداشته است. لذا دست یهودی را از بیمارستان و املاک موقوفه کوتاه و شروع به تعمیرات کرد. و در اطراف بیمارستان که یکصد دکان بود آباد کرد که بصورت اول درآمد و دارو و شربت و گیاهان دارویی گران قیمت در انبار بیمارستان جمع و برای بیماران لحاف و تشک تهیه کرد و بیست و هشت طبیب و زنان آشپز و دربانها و پاسبانها و حمام فراهم ساخت. باغی که جنب بیمارستان بود و سیوه و بقول فراوان داشت به مصرف بیماران رساند و پزشکان صبح و عصر به نوبت سرکشی میکردند. بعلاوه خمره هائی برای شکر طبرزد^۱ و قند مکرر در ابلوجه (ظروف مخصوص که محلول شکر را در آن جمع می کردند) و بادام و زردالو و خشخاش و دانه های سورد حاجت و ظروف چینی که در آنها گیاهان طبی می گذاردند و چهار ظرف (جای دارو) داشت که در آنها هلیله زرد^۲ و هلیله کابلی^۳ و هلیله هندی^۴ و چهار ظرف دیگر داشت که در آنها تمر هندی^۵ و زنجبیل^۶ و عود^۷ وند (مخلوطی از عنبر و مشک و عود که با آنها بخور میسازند) و مشک^۸ و عنبر^۹ و راوند چینی^{۱۰} در ظرف دیگر و تریاق فاروق (فاروقی^{۱۱}) و بسیاری ظروف

۱- Myrobolans jaune. ۲- Myrobolans de Cabul. ۳- Myrobolans indien. ۴- Tamarin indien. ۵- Gingembre.

۶- Gingembre confit = زنجبیل پرورده ۷- Gingembre de Damas = زنجبیل شامی

۸- Bois d' Aloès.

۹- Musk = Moschus. ۱۰- Ambre.

۱۱- Rhubarbe = Rheum officinale = ریوند

Thériaque = تریاق فاروق. Antidote = تریاق ۱۱-

Thériaque یا بطور سطلق d' Andromaque = Electuaire d' Andromaque

دیگر و صندوقهای متعدد که در آنها دیگهای حلقه دار بزرگ و کوچک و اسبابهای دیگر بود و بیست و چهار فراش داشت».

بیمارستان عضدی مدتها یکی از مراکز بزرگ درمان بیماران و تدریس علم طب برای طلاب و عاشقان علم طب بود که از طراف و اکناف بیماران و محتاجان برای درمان به این مرکز بزرگ علمی روی می آوردند.

این بیمارستان علاوه بر آنکه احتیاجات مردم بغداد را (که مرکز دانش اسلامی شده بود) رفع می کرد و در حقیقت میراث دانش جندی شاپور بود که احتیاج تمام مردم بین النهرین و آسیای صغیر و قسمتی از شامات و بعضی نواحی دیگر را نیز برطرف می کرد.

بر اثر سیلی که سال ۶۹ هجری (در بهار و ماه رمضان همان سال) پیش آمد و دجله طغیان کرد و آب آن بالا آمد و شهر بغداد را گرفت، متأسفانه سیل به بیمارستان سرایت کرد و تمام بیمارستان را فرا گرفت و خرابی زیادی فراهم ساخت^۱.

بعدها پس از ختم طغیان سیل و خرابیهای وارده بر بیمارستان ترمیم گردید و دوباره بیمارستان بصورت اول خود درآمد که پزشکان مانند سابق بخدمت خود در آن اشتغال ورزیدند و آنطور که از کتب تواریخ مستفاد می گردد این بیمارستان تا اواخر قرن ششم هجری برپا بوده است، که پزشکان روزهای دوشنبه و پنجشنبه بدان سرکشی مینمودند و بکار بیماران میپرداختند^۲.

در بیمارستان عضدی اغلب شعب مربوط به درمانهای طبی و جراحی و تبها (حمیات) و چشم پزشکی (کهحالی) و شکسته بندی (ردادی) و امثال آن وجود داشت و چنانکه آمده جبرئیل بن عبیدالله بختیشوع در بیمارستان بخدمت اشتغال داشت و

۱- ابن اثیر حوادث سال ۶۹ هجری.

۲- رجوع شود به رحله تألیف ابن جبیر صفحه ۲۲۵ طبع لیدن.

ابوالحسن علی بن ابراهیم (متوفی بسال ۳۹۴ هجری) به ترجمه کتاب های طبی و طبابت می پرداخت و با آنکه در آخر عمر نابینا شده بود بازهم به طبابت اشتغال داشت و ابو یعقوب اهوازی و ابوعیسی بقیه نیز بدعوت عضدالدوله در بیمارستان خدمت می نمودند. ابوالحسن علی بن کشکرایا که ابتدا در خدمت امیر سیف الدوله - ابن حمدان بود بدعوت عضدالدوله دیلمی در بیمارستان بخدست اشتغال داشت. دیگر از اطباء این بیمارستان نظیف القس روسی است که به ترجمه کتب طبی از یونانی عبری و ابوالخیر جرائحی و ابوالحسن بن تفاح جراح و ابوالصلت (صلت) شکسته بند و ابونصر دحنی (دحلی) که چشم پزشک بود و بنوحسنون تمام از طرف عضدالدوله بخدست بیمارستان گمارده شده بودند و برای همه آنان وظیفه و مقرری بر قرار نموده بود.

غیر از پزشکان مذکور در بالا طبائی که در بیمارستان عضدی بخدست داشته عبارتند از:

ابو احمد عبدالرحیم بن علی المرزبان طبیب اصفهانی (متوفی بسال ۳۹۶) که در دولت آل بویه مقامی ارجمند داشت. وی ابتدا در شوشتر قاضی بود سپس به بیمارستان عضدی خوانده شد و بطبابت پرداخت.

ایضاً ابوالفرج عبدالله بن طیب فیلسوف (متوفی بسال ۳۳۵ هجری) معاصر شیخ الرئیس ابن سینا که مدرس بزرگ حکمت و فلسفه و طب و استاد بسیاری از اطباء و حکماء بود، که در بیمارستان عده ای از پزشکان در خدمتش تلمذ می نمودند.

از رؤسای بیمارستان عضدی ابوالحسن بن سنان بن ثابت بن قرة الصابی است (که بسال ۳۹۴ هجری ریاست بیمارستان را داشت) و ابونصر هرون بن صاعد بن هرون -

الصابی (متوفی بسال ۴۴۴ هجری) و ابوالحسن علی بن هبة الله بن الحسن (متوفی بسال ۴۹۵ هجری) در زمان خلیفه عباسی المقتدی باسر الله و اسین الدوله بن تلمیذ موفق الملک سابق الذکر (متوفی بسال ۵۰۶) که قریب یکصد سال عمر نموده بود و ابوالغنائم -

جمال الدین سعید بن هبة الله بن ائردی که در زمان مقتفی و ابوبکر عبدالله بن ابی الفرج - علی بن نصر معروف به ابن المارستانیة (متوفی بسال ۵۹۹ هجری) بودند که شرح همه آنها قبلا در کتاب آمد .

ج - بیمارستانهای شمال بین النهرین و آسیای صغیر و شامات

۱- بیمارستان واسط - این بیمارستان از تأسیسات مؤید الملک ابوعلی الحسن - بن الحسن الرخجی وزیر شرف الدوله فرزند بهاء الدوله دیلمی در زمان خلیفه القادر - بالله که بسال ۴۱۳ هجری ساخته شد^۱ .

۲- بیمارستان محمد بن علی بن خلف - این بیمارستان توسط ابوغالب فخر - الملک محمد بن علی بن خلف وزیر در دوران خلافت القادر بالله در بغداد تأسیس یافت که از بیمارستانهای کم نظیر بغداد بود .

۳- بیمارستان میافارقین (فارقی)^۲ - این بیمارستان از بناهای نصیرالدوله بن - مروان حاکم دیار بکر بود که در دوران خلافت القائم باسرالله ساخته شد . توضیح آنکه دختر نصیرالدوله به بیماری سختی مبتلا گردید . وی (نصیرالدوله) قسم یاد کرد که اگر دخترش شفایابد به وزن او پول صدقه بدهد . چون زاهدالعلماء دخترش را درمان کرد و شفایافت به وی (نصیرالدوله) تذکر داد بجای صدقه بیمارستانی بنا کند که جمیع مردم از آن بهره مند گردند . نصیرالدوله اموال بسیاری برای ساختن بیمارستان خرج و موقوفاتی بر آن معین کرد . درین بیمارستان جمیع اسباب و لوازم مایحتاج یک بیمارستان کامل وجود داشت . سجل تدریس زاهدالعلماء هم در این بیمارستان بود که شاگردان زیادی خدمتش تلمذ می کردند^۳ .

۱- البدایه والنهایه ابن کثیر حوادث سنه ۴۱۳ هجری .

۲- میافارقین از شهرهای بسیار مشهور (یا مشهورترین) دیار بکر بود و نام یونانی آن Martyropolis است .

۳- عیون الانباء ابن ابی اصیبعه جلد اول صفحه ۲۵۳ .

۴- بیمارستان دروازه محول (بیمارستان باب محول) - این بیمارستان در دروازه محول بغداد و جنب سحله کرخ^۲ بغداد بود. تاریخ تأسیس آن بنظر میرسد سال ۴۴۹ هجری باشد^۳.

۵- بیمارستان موصل - این بیمارستان از بناهای امیر مجاهدالدین قایماز بسال ۵۷۲ هجری است، که در کنار دجله به موصل قرار داشت. امیر مسجد و ناروانسرا و مدرسه و بیمارستانی که همه جنب یکدیگر واقع بودند بنا و اوقافی برای آنها معین کرد. ریاست آن با ابوعلی حسن بن علی بن سعید بن عبدالله علم الدین - شاقلانی بود و پس از آن نورالدین شهید (متوفی بسال ۵۷۲ هجری) کفایت بیمارستان را عهده دار بود^۴.

این بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامه خود متذکر گردیده که بسال ۷۲۸ هجری بشهر موصل رفته و بیمارستانی مقابل مسجد جامع دیده است.

۶- بیمارستان رقه - ابن ابی اصیبعه از این بیمارستان که در شهر رقه (از بلاد جزیره بر روی رودخانه فرات نزدیک شهر حران) نام میبرد و متذکر گردیده که حکیم بدرالدین بن قاضی بعلبک در این بیمارستان خدمت می کرده و مقاله نیکوئی در باب آب و هوا و مزاج شهر نوشته است.

۷- بیمارستان حران - ابن جبیر در سفرنامه خود نوشته است که در حوالی سال ۵۸۰ هجری در شهر حران یک مدرسه و بیمارستان دیده است^۵.

۱- از دروازه های بغداد.

۲- از محلات مشهور بغداد که حالیه نیز بیمارستانی بنام «بیمارستان کرخ» در بغداد در این سحله وجود دارد.

۳- عقدالجمان حوادث سال ۴۴۹ هجری.

۴- البدایه و النهایه ابن کثیر حوادث سال ۵۷۲ هجری.

۵- کتاب الرحله صفحه ۲۴۷ چاپ لیدن.

۸- بیمارستان نصیبین - چنانکه در ابتدای کتاب آمد شهر نصیبین

(از شهرهای آسیای صغیر) مکتبی طبی و فلسفی بزرگ داشته که به مکتب نصیبین معروف میباشد. این مکتب از دانشمندان نسطوری رانده شده از روم شرقی و به تشویق پادشاهان ساسانی نضج تمام گرفت، که شرح کامل آن ضمن مکاتیب نصیبین و رها مبسوطاً توضیح داده شد و احتیاج به توضیح دیگری نیست. طبیعی است وقتی چنین مکتبی در نصیبین بوده که عده‌ای فیلسوف و حکیم و طبیب در آن به تدریس و خدمت اشتغال داشته‌اند، قاعدهً باید بیمارستان و یا لا اقل محلی برای درمان بیماران در آن وجود داشته باشد. اما متأسفانه سند دقیقی و صحیحی درست نیست که آیا در آن بیمارستانی بوده یا نه؟. فقط این بطوطه جهانگرد معروف اسلامی گوید: «که در سال ۷۲ هجری از این شهر دیدن کردم. شهری قدیمی و متوسط و با وسعت زیاد و آبهای جاری و باغهای آباد و درختان فراوان درهم پیچیده و میوه‌های فراوان با گل‌بهائی بی نظیر که درد که هیچ عطاری و عطر فروشی دیده نمیشود در آن دیدم . . . نهرآبی در اطراف شهر بمانند حلقه آنرا احاطه کرده و بتقسیمات چندی منقسم شده و به باغها داخل میگردد. یکی از آن قسمتها وارد شهر شده و از خیابانها و کوچه‌ها عبور می‌کند و داخل صحن مسجد اعظم و دیگری نزدیک در شرقی آن است سرازیر می‌گردد. در این شهر بیمارستانی است و دو مدرسه دارد. . . »

غیر از اطلاع مستند بالا اطلاع دیگری از جزئیات بیمارستان نصیبین درست نیست و این موضوع از عجائب است که شیری با آنکه یکی از مراکز و مکاتیب بزرگ علمی بوده، بچه دلیل مورخان در باره آن مطلب یا مطالبی مفصل ننگاشته‌اند. بهر حال و بهر جهت از جمیع مطالب بالا چنین مستفاد می‌گردد که شهر نصیبین بیمارستان و مدرسه‌ای داشته و اینکه این بطوطه از آن یاد کرده، قطعی است بیمارستان

در سال ۷۲۰ هجری تأسیس نگردیده بلکه قدیمی ترمیباشد و بنای بیمارستان درجه تاریخ انجام یافته معلوم نیست.

ایضاً از جزئیات بیمارستان و بخشها و پزشکانی که در آن خدمت مینمودند، اطلاع کامل در دست نیست.

چنانکه ملاحظه شد اغلب بیمارستانهای بین النهرین و آسیای صغیر بهمت وزراء و دانشمندان ایرانی تأسیس گردیده و ایرانیان در بغداد و سایر شهرهای جزیره به این امر عظیم دست زده اند و چنانکه آمد بغداد میراث خوار جندی شاپور بود و عموم بیمارستانهای احداث شده درین شهر و شهرهای دیگر از بیمارستان جندی شاپور تقلید گردیده است.

غیر از بیمارستانهای مذکور در این بخش درشام نیز بیمارستانهای چندی وجود داشته بمانند بیمارستان انطاکیه و بیمارستان صغیر و بیمارستان کبیر در دمشق (بیمارستان کبیرنوری) و بیمارستان نوری در حلب (یا بیمارستان العتوق) و بیمارستان شهرهای حماة و حلب (درشام) و بیمارستان بیت المقدس و عکا و بیمارستان جبل و غزه و کرک و قلعه اکراد (حصن الاکراد) و بیمارستان جدید حلب (یا بیمارستان ارغون کاملی) و بیمارستان نابلس (در اردن) که در میان آنها بیمارستان کبیر نوری و بیمارستان عتیق حلب بسیار مجهز و منظم و معتبر بوده و عده زیادی طبیب از مشاهیر اطباء اسلامی در آن بخدست اشتغال داشته که شرح همه مطالب مربوط به آنها از حوصله کتاب خارج است.

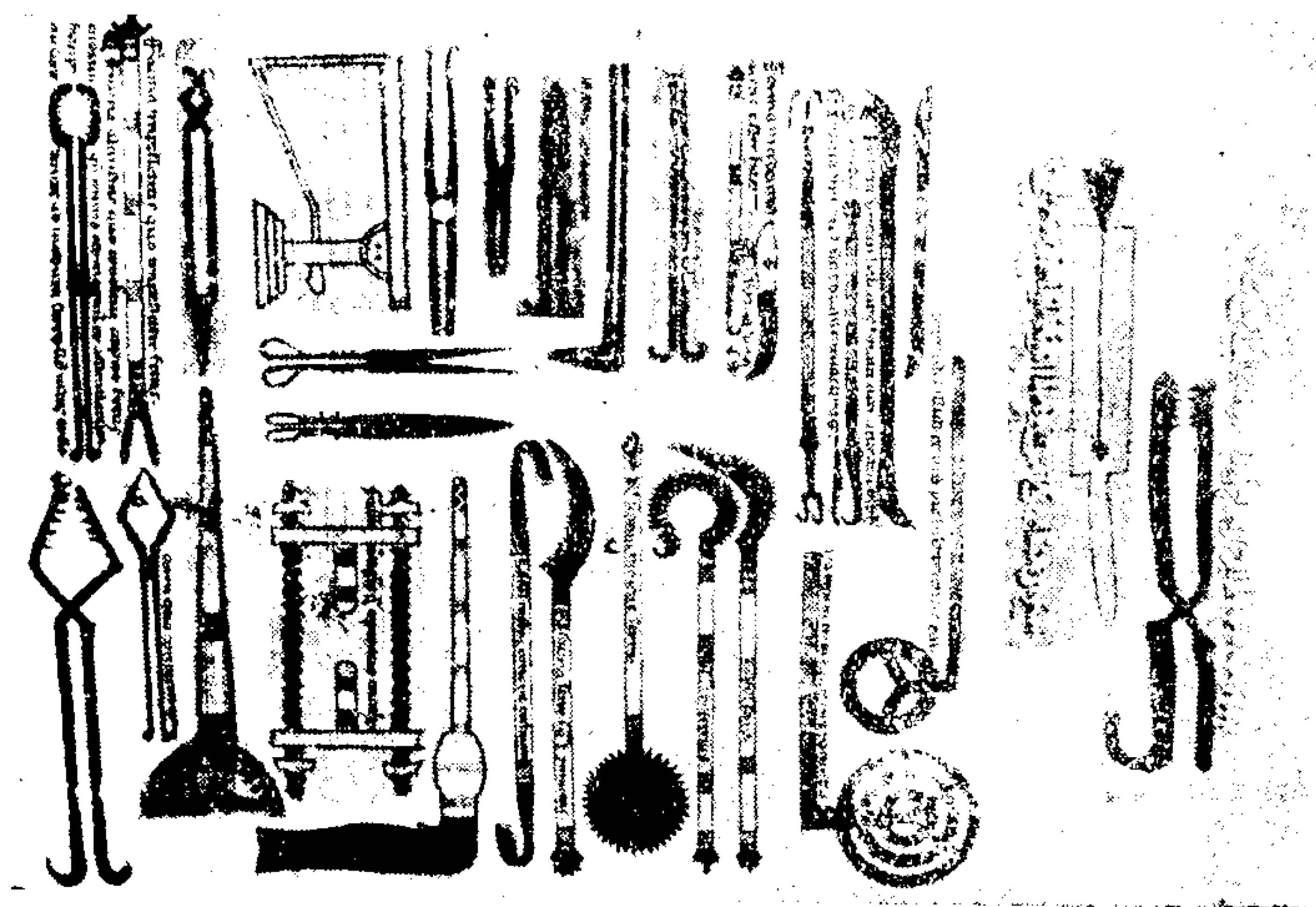
در خاتمه این بخش نظر اجمالی به بیمارستانها از صدر اسلام تا حمله مغول و قسمتها و تشکیلات و نظامات و پزشکان و داروسازان و خدام و کارکنان بیمارستانها و وظایف آنان میپردازیم:

در قلمرو ممالک اسلامی دو نوع بیمارستان وجود داشت:

بیمارستانهای ثابت و بیمارستانهای منقول و چنانکه از اسم آنها مستفاد میگردد

الحکم عبدالله مغربی مقیم دمشق و طبیب بیمارستان این شهر لوازم و اثاثه ای داشت که چهل شتر آنها را حمل می کرد .

کارکنان بیمارستانها - در هردو این بیمارستان باقتضای احتیاجات طبیب و لوازم طبی و جراحی و پرستار و داروخانه و سایر محتاج مربوط به آن موجود بوده ، منتهمی در بیمارستانهای شهری این تجهیزات مفصل تر بوده است .



شکل ۱۲۳

اثاثه جراحی ابوالقاسم زهراوی (از نسخه خطی عربی) و تعدادی اثاثه جراحی از نسخه خطی لاتین (از کتاب تاریخ طب میراشتینگ و کارل زودهوف)

در اغایب بیمارستانها (مخصوصاً بیمارستانهای شهری) از نظر آنکه مراقبت کامل از طرف اولیای امور میشده است، وسائل آسایش و رفاه حال بیماران از طبیب و جراح و پرستار و دارو و از وفصّاد (رگ رن) و آب گیر (افرادی که ادرار و آب شکم بیماران

مبتلی به استسقاء را می گرفتند) و غذا و دارو و سایر لوازم جراحی و طبی و سایر احتیاجات بیشتر و بهتر فراهم بوده است.

از درمانهایی که در بسیاری از بیمارستانها در تمدن اسلامی رواج داشته تأمین و افسانه گوئی (قصه گوئی، قول سرائی، قوالی)^۱.

قسمتهای مختلف بیمارستان بر حسب بزرگی و کوچکی و تعداد تختخوابها و محل و موقع آنها متفاوت بوده و عموماً طبق نظامات و مقررات خاص تحت نظر بانی و اولیاء آن (یا باصطلاح امروزی هیئت امنا) و ناظر بیمارستان اداره میشده است و اگر بی ترتیبی در کارها پیدا میشد از مسئولان امر مواخذه بعمل میآمد.

قسمتهای مختلف بیمارستان و کارکنان آنها - بیمارستانها عموماً دو قسمت بزرگ داشت: قسمت اول برای مردان و قسمت دیگر برای زنان. از آن گذشته بیماران در قسمتها و شعب بیمارستان (یا باصطلاح امروزی بخشهای بیمارستان) پذیرائی و درمان می گردیدند.

قسمتهائی که در بیمارستانهای اسلامی موجود بوده فهرست وار عبارت بودند از: بخش های داخلی (برای بیماران داخلی) و جراحی و روانی و تبها (حمیات) و شکستگی ها و چشم پزشکی (کجالی) و مسمومین و بخش مخصوص برای بیماران مبتلی به اسهال و داروخانه که آنرا «شرابخانه» می گفتند.

عدهای طبیب در بیمارستانها بخدمت اشتغال میورزیدند که همه آنها حقوق دریافت میداشتند و هر شعبه از فنون طبی یک رئیس داشت (که باصطلاح امروزی رئیس بخش میباشد) که به درمان بیماران می پرداخت و عموماً تدریس هم می کرد.

رئیس بیمارستان بر تمام اطباء بیمارستان ریاست داشت که ویراساعور^۲ مینامیدند

۱- رجوع شود به صفحه ۲۷ کتاب.

۲- این کلمه سریانی است و معنی آن پیشوا (رئیس) و بزرگ طب می باشد.

و عموماً طبیبی که از همه اطباء افضل و اعلم بود چنین سمتی را داشت.

ساعور بیمارستان ریاست بر اطباء را داشت و کسی بود که عموماً اجازه اشتغال به طبابت را نیز پس از استعجان افراد صادر می نمود.

عده ای از اطباء که در خدمت دستگاههای رسمی خلافت و امثال آن بودند، مأموریت داشتند که در مواقع بروز بیماریها در شهرها و موسسات و امثال آنها و در قراء و قصبات در مواقع غیر مترقبه رفته و بدرمان بیماران و رفع بیماری اقدام نمایند. چنانکه در زمان وزارت علی بن عیسی بن جراح وزیر (۲۴۵-۳۳۵ هجری قمری) چنین اتفاق افتاد.

توضیح این مقال آنکه ثابت بن سنان بن ثابت بن قره گوید: علی بن عیسی در روزگار امقتدر بالله عباسی که سمت وزارت داشت، پدرش (پدر ثابت یعنی سنان بن ثابت) رئیس بیمارستانهای بغداد بود. وی (وزیر) دستوری به سنان داد که این ابی اصیبعه آنرا در کتاب طبقات الاطباء خود متذکر گردیده و ترجمه و مفاد آن چنین است:

«خداوند عمر تو را دراز سازد. من درین موقع به فکر زندانیان افتاده ام، زیرا عده آنها زیاد و محل سکونت و اقامت آنها هم خوب نیست. میترسم امراض منتشره به آنها هم سرایت کند و چون آنها در کار خود اختیاری نداشته و از مشاوره با اقرباء و خویشان خود یا با اطباء در مورد بیماری خود ممنوع بوده و دستشان به طبیب نمیرسد، در اینصورت (خدا به تو توجه کند) شایسته است برای آنها (زندانیان) اطباء مخصوصی انتخاب و تعیین نمائی که همه روزه به زندانها بروند و با خود دارو و شربت و آنچه را که برای آنها لازم می بینند و همچنین مزورات^۱ با خود بردارند و به آنها پیشنهاد کرده دستور دهی که بسایر زندانها هم بروند و هر بیماری که در آنجا هست

۱- مزورات به آبهای جوشیده یا سبزی (سوپ) بدون گوشت و چربی اطلاق میگردد.

۲- بنظر میرسد مقصود زندانهای اختصاصی بوده.

درمان نمایند و آنان را از دردهائی که دارند با تعیین دارو و غذا آسوده سازند .
ان شاء الله . . . »

بشرح ایضاً علی بن عیسی وزیر دستور دیگری به سنان صادر نموده است به -
شرح زیر :

« من در مورد اهالی سواد^۱ فکر کرده و بنظرم رسید که نمیشود در بین آنها بیماری و بیمار نباشد، زیرا میدانم در سواد کسانی که بحرفه طبابت مشغول باشند نیستند، خدا عمرت را زیاد کند . در فرستادن طبیب بآنجا اقدام و صندوقهائی از دارو و شربت به آنجا بفرست و دستور ده اطباء مزبور با دارو و شربت بین اهالی بگردند و در هر قسمت از سواد مدتی اقامت نمایند و مدت توقف آنها در هر محلی باید متناسب با وسعت خاک آن محل باشد و در آن مدت بیماران را درمان کنند، سپس از آنجا به محل دیگر بروند . »

این ابی اصیبه در دنباله شرح بالا در طبقات الاطباء آورده: که « سنان بدستور وزیر چنان کرد و پزشکان اعزامی او به سوری^۲ (سوری شهری است از شهرهای عراق که غالب سکنه آن یهودی بودند) رسیدند .

سنان گزارش داد که اطباء اعزامی او در سواد شرحی باو نوشته اند که بیشتر سوری ملک یهودی می باشند و از او (سنان) استعلام کرده اند که در آنجا بوظیفه خود عمل کنند یا از آنجا بروند و او نمیداند که به آنها چه جواب دهد زیرا نظر وزیر را نمیداند، ولی آنچه میداند این است که در بیمارستانهای شهرها و

۱- سواد رستاق عراق عرب را گویند که در زمان عمر بن الخطاب فتح شد و بواسطه کثرت زراعت و درختان و نخلستان که از دور سیاه بنظر می رسد سواد گفتند .

۲- سوری بروزن بشری محلی است در عراق از خاک بابل و آنجا شهر سریانیان بوده (یا قوت حموی) .

پایتخت از تمام بیماران اعم از ملی و ذمی پرستاری و پذیرائی میشود و همه را معالجه می نمایند. علی بن عیسی وزیر پس از قرائت این گزارش جوابی چنین به سنان داد :

«خدا تورا بزرگ و گرامی دارد. از مضمون نامه مستحضر شدم و بین ما در این قسمت اختلافی نیست که معالجه اهل ذمه و حیوانات عمل درستی است، ولی آنچه بر ما واجب است اینست که مردم بیمار را قبل از حیوانات باید معالجه نمود و همچنین درمان مسلمانان مقدم بر اهل ذمه است؛

«اگر از آنچه در مورد مسلمانان مصرف می شود زیاد آمد، باید در مورد طبقه بعد از آنها مصرف کرد. خدای ترا گرامی دارد که به همین دستور عمل کنی و به پزشکان اعزامی خود همین امر را بنویس و بآنها سفارش کن که اطباء در تمام دیه ها با دقت گردش کنند و مراقب باشند که بیماران آن حدود مخصوصاً از محل های آلوده به بیماریهای عمومی دیدن نمایند و اگر در آن محلها جای محفوظ و امن نبود از رفتن خودداری نمایند، تا راه امن شده و وسائل رفتن آنها فراهم شود. اگر بدین ترتیب عمل کنند انشاء الله موفق می گردند».

غیر از رئیس بیمارستان و رؤسای قسمتها و اطباء در اغاب بیمارستانها داروخانه ای بوده، بنام «شرابخانه» (که به معنای دارخانه و واژه فارسی است که توسط رئیس داروخانه یا داروساز بزرگ که عموماً صیدلانی و یا مهتار مینامیدند مأخوذ از «مهتر» اداره می گردید) وجود داشت که برای بیماران دارو تهیه می کرد. وی (رئیس داروخانه) مقامی بسیار محترم داشت و عده ای مستخدم (شاگرد) تحت نظرو بنام «شرابدار» خدمت می نمودند. در داروخانه ها انواع شربت ها و معجونها و مرباها و عطرها و گردها

۱- صیدلانی منسوب به صیدله (داروسازی) است و عموماً رئیس داروخانه را شیخ صیدلانی یعنی بزرگ داروخانه می نامیدند و چنانکه در فصل مربوط به رازی آمد وی در بیمارستان بغداد سؤالاتی در باب داروها از شیخ صیدلانی نموده است.

و حبوب و شیافها و اسثال آنها که در ظروف چینی نگاهداشته میشد میساختند که بعضی از آنها بسیار قیمتی و نفیس بود.

در بعضی از بیمارستانها برای سلاطین و خلفا و بزرگان داروخانه خاصی بود که در آنها داروها و نسخه های آنان تهیه می شد.



شکل ۱۲۴

یک داروخانه اسلامی (از کتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی).

غیر از رئیس داروخانه در هر بیمارستان شخصی بنام ناظر بیمارستان وجود داشت. چنانکه از نام آن مستفاد می گردد نظارت بیمارستان را عهده دار بود. این ناظر عموماً از ارباب قلم انتخاب می گردید که مورد اعتماد سلطان یا خلیفه یا وزیر یا بانی بیمارستان و شغل وی از مشاغل بسیار سهم در بیمارستان بود. بطوریکه از

صحائف تاریخ تمدن اسلامی مستفاد می‌گردد شغل نظارت در بیمارستان از اهم مشاغل بیمارستانی بوده و احیاناً اگر حیف و میلی در عواید و مخارج آن دیده میشد، وضع بیمارستان روبه خرابی می‌گروید، وی (ناظر) با اختیاراتی که داشت از آن جلوگیری میکرد. بدین مناسبت در انتخاب ناظر بسیار دقت بعمل می‌آمد.



شکل ۱۲۵

یک داروخانه اسلامی از نسخه خطی ترجمه عبری از مؤلفات ابن سینا (از کتاب تاریخ طب میراشتینگ و کارل زودهوف)

موضوع انتخاب ناظر برای بیمارستان با دقت کامل از میان صاحبان قلم و معتمدان طبق فرمان مخصوصی انجام می‌گرفت. از اینرو معلوم میشود که این شغل بمانند ریاست بیمارستان اهمیت داشته، بلکه از جهاتی ارزشمندتر بوده است. این سمت را در عصر حاضر با مدیر اداری و مالی بیمارستانها می‌توان مقایسه نمود، که جمیع کارهای مالی و خرید و نظارت و نظامات غیرطبی را عهده‌دار میباشد. سهل است بعضی از نظار در بیمارستانهای اسلامی غیر از حدود وظایف خود به سایر امور نیز نظارت

داشتند و از هر جهت برتر از رئیس یا رؤسای قسمتهای بیمارستان بودند. آنجا که در بیمارستانهای اسلامی رئیس (ساعور) طبیبی متنفذ و دانشمند بود، ناظر در درجه دوم اهمیت قرار داشت بود ولی عموماً ناظر بیمارستان مردی مقتدر و معتبر بشمار میآمد که



شکل ۱۲۶

حقه داروسازی قرن یازدهم میلادی (از کتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی)

جميع امور بیمارستان را کفایت می کرد . بعضی اوقات چنانکه آمد ناظر بیمارستان از پزشکان و دانشمندان و ارباب قلم و یا فرماندهان ارتش انتخاب می گردید و از

محترم‌ترین مشاغل بیمارستانی و دشوری بوده که فرمان آن از طرف سلاطین و خلفاء و وزراء و امراء و ولایه صادر می‌شد.

سلاطین و خلفاء و ولایه و فرمانروان عموماً طبیب مخصوص یا اطباء مخصوص داشتند که یکی از آنان طبیب خاص آنان بود. طبیب مخصوص خلفاء عموماً همه روزه در قصر خلافت حاضر بود و در تالاری می‌نشست که بنام تالار سلاطین نامیده



شکل ۱۲۷

معاینه بیمار از نسخه خطی عربی کتابخانه دولتی وین (از کتاب دکتر سلیم عمار چاپ تونس) می‌شد و چند طبیب (سه یا چهار طبیب) زیر دست او بودند و در مواقعی که خلفاء احتیاج به طبیب داشتند، پیشخدمتهای مخصوصی که آنها را «استاد» می‌گفتند از درون حرم‌سرای خلیفه نزد آنان می‌آمدند و هر کدام از اطباء را که خلیفه می‌خواست به داخل قصر می‌بردند، تا خلیفه و یا هر یک از خاصان یا نزدیکان وی را درمان نماید. طبیب پس از معاینه دستور داروئی را می‌نوشت و از داروخانه بیمارستان و یا داروخانه مخصوص خلیفه دارو تهیه می‌شد. بهمین نحو در مورد سلاطین نسخه آنان از داروخانه سلطنتی تهیه می‌گردید.

در تمدن اسلامی علاوه بر اطباء مرد عده‌ای نیز زن بودند که آگاهی به کار طبابت داشتند، بمانند زینب طبیب بنی‌اود که به چشم‌پزشکی وام عطیه الانصاریه که هردو در زمان پیغمبر اکرم (ص) در جنگهای ابتدائی اسلام به درمان مجروحین و پرستاری بیماران مشغول بودند. بعدها بموازات ترقی بیمارستانها تعداد زنان پرستار رو به ازدیاد گذارد که از وجود آنان استفادات بیشتری می‌شد.

غیر از افراد مذکور در بالا در تمدن اسلامی در شهرها عموماً اشخاصی بنام «محتسب» بوده که امور حسبه را انجام میدادند. محتسب مقامی عالی در دستگاه سلاطین و خلفاء داشت و او فردی بود که از مردمان سوجه و مشهور به درستی و امانت انتخاب میگردیده است.

از وظائف محتسب امر به معروف و نهی از منکر بر حسب قوانین و قواعد حسبه بود و رأی وی نزد سلاطین و خلفاء لازم الاجراء و بلامانع بوده است. وی (محتسب) از طرف خود نماینده و نایب (بر حسب وسعت شهر) داشته که انجام وظیفه می‌نمودند^۱. اکنون می‌توان این شغل را با شهردار و متصدیان امور پزشکی و رئیس شهربانی تطبیق نمود.

محتسب علاوه بر وظائف مذکور در بالا مراقبت در کار اطباء و داروسازان داشت که این اصناف در کار خود تخلف ننموده و از راه راست منحرف نگردند. بعلاوه در امر مربوط به ارزاق و صاحبان حرف و صنعتگران و امثال آنها نظارت داشت که هر دسته‌ای در صراط مستقیم و طبق نظامات کار خود را انجام دهند و اگر نه آنان (دسته‌های مختلف) در کارشان منحرف گردند مواخذه بعمل آورد. بطور کلی محتسب چنانکه آمد مقامی بسیار عالی در تمدن اسلامی و یکی از مشاغل بسیار پراح بوده که بمانند شهردار و رئیس شهربانی اسروزی با عده‌ای که تحت نظرش بودند انجام وظیفه می‌نمود. نواب و بازرسانی که تحت نظر محتسب قرار داشتند امر محتسب را

۱- رجوع شود به مجلدات صبح اعشی.

اجرا می نمودند و بطور خلاصه احکامی که از طرف محتسب صادر می شد، بمورد عمل می گذاردند (بمانند احکام شرعی و سایر احکام) و بدین مناسبت عموماً محتسب سردی فقیه و عالم با اصول شرع بوده است.

در تمدن اسلامی تعدادی کتاب در باب امور حسبه برشته تحریر درآمده است.^۱ در باب وظایف محتسب لازم آمد مختصری از آنرا مأخوذ از کتاب «معالم القریه» (آئین شهرداری در قرن هفتم) تألیف محمد بن محمد بن احمد ابی زید قرشی ابن اخوه و ملقب به ضیاء الدین که توسط آقای جعفر شعار ترجمه گردیده است از نظر خوانندگان کتاب بگذرانیم:

«ابن اخوه شخصاً از محدثان بوده و محتسبی سخت گیر بوده و تنها به بیان حکم فقهی (تنویری) بسنده نمی کند، بلکه وارد موضوعات و مصادیق میشود و موارد عملی آنها را نشان میدهد و وظیفه محتسب را در آن موارد یاد می کند...».

آنون متذکر می گردیم که کتاب مزبور در هفتاد باب است که در آن:

از شرائط حسبت و صفت محتسب و شروط وی و امر به معروف و نهی از منکر و اقسام امر به معروف و در حسبت بر اهل ذمه و اولیاء مردگان و معاملات ناروا و تعیین بهای کالا و احتکار و پیشوازی کردن قافله برای خرید کالا و ربا و داد و ستد و اطعمه و... می باشد.

آن قسمت ده مربوط به امور طبی و بهداشت و کار و اصناف و خواربار است عبارتند از:

۱- بمانند «نهاية القرية في طلب الحسبة» تألیف عبدالرحمن بن نصر بن عبدالله شافعی- شیرازی معروف به نیراوی متوفی بسال ۸۹۵ هجری قمری (= ۱۱۹۳ میلادی) و «نصاب الاحتساب» از عمر بن محمد بن عوض شامی و «احکام الاحتساب» از یوسف ضیاء الدین و «کتاب المختار فی کشف الاسرار» از جبیری و از همه معتبر تر «معالم القریه فی احکام الحسبه» از محمد بن محمد بن احمد ابی زید قرشی ابن اخوه و ملقب به ضیاء الدین که بنام آئین شهرداری در قرن هفتم است که توسط آقای جعفر شعار به پارسی برگردانده شده است (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منابع تاریخ و جغرافیای ایران شماره ۱۴ - سال ۱۳۴۷ شمسی).

«حسبت و وظائف بر علافان و آسیابانان و آرد خانگی و نان پزان و نانویان و نان پز خانگی و بریانگران و کتاب فروشی و لکانه پزان (چیزی شبیه به قورسه و کالباس) و جگرپزان و بواردیان (مترادف بامبردات و به معنی گیاهان خنک کننده است) و سلاخان و قصابان و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و گیاپزان (کله پزان) و طبّاخان و کباب پزان و هریسه پزان (هریسه خوراکی است از گندم کوبیده و گوشت و روغن) و ماهی پزان و زولبیا پزان و حلوا پزان و شربت سازان و عطاران و شمع سازان و شیرینی فروشان و پارچه بافان و خیاطان و روفوگران و گازران و کلاه دوزان و حریر بافان و رنگرزان و پنبه فروشان و کتان فروشان و دامپزشکان و گرمابه ها و سلمانی ها و سدر فروشان و فصدّادان و حجامان و پزشکان و کحالان و جراحان و شکسته بندان و فیخاران و سفالگران و سوزن گران و جوالدوزان و دواک تراشان و حنا فروشان (و تَقْلَب ایشان) و شانه سازان و سازندگان روغن کنجد (عصّار) و روغن کتان و دباغان و مشک سازان و نمدمالان و پوستین دوزان و نجاران و چوب بران و بنایان و گچ کاران و سقایان و امثال آنها میباشد».

چنانکه ملاحظه میشود وظیفه محاسب و امر حسبت بسیار دشوار بوده . وی و نمایندگان علاوه بر آنکه وظائف شرعی داشته بوظائف بهداشتی نیز میپرداختند .

ابن اخوه در کتاب خود در باره وظائف شربت سازان و عطاران و دامپزشکان و رگ زنان و حجامت کنندگان و پزشکان و کحالان و شکسته بندان و جراحان و مربیان اطفال در باب های بیست و چهارم و بیست و پنجم و چهل و چهل و چهارم و چهل و پنجم و چهل و ششم مطالبی بسیار ارزنده دارد که از نظر کوتاه نمودن مطلب به قسمتی از این ابواب که مربوط به پزشک و چشم پزشک و شکسته بند و جراح است مأخوذ از ترجمه آقای دکتر شعار از کتاب معالم القریه می پردازیم :

«باب چهل و چهارم در حسبت بر فصادان و حجامان- کسی که فصد (رگ زدن)

می‌کند باید به دانش و امانت معروف باشد و به تشریح اعضا و رگها و عضلات و شریانها و چگونگی آنها آشنا باشد تا کاربرد را به رگهای غیر معهود یا عضله و شریان نزند، زیرا این عمل موجب مرگ انسان میشود، و برده‌ای را جز به اجازه صاحبش و بچه‌ای را جز به اجازه سرپرستش و نیز زن حامله را فصد نکند و فصد را در جای مناسب انجام دهد و درحالی که پریشان‌دل است به فصد نپردازد.

«مختصیب باید از فسادان تعهد بگیرد که به فصد ده تن جز با مشورت پزشکان اقدام نکنند و آنان عبارتند از: کسانی که بدن سخت لاغر، بدن بسیار خشک، بدن متخلخل، بدن سفیدست (شل) یا بدن زرد رنگ بی خون باشند و کسیکه مدت درازی بیمار شده باشد، صاحب مزاج بسیار سرد و بهنگام درد سخت. در این امور فصد باید چگونگی را روشن کند آنگاه به فصد پردازد. پزشکان در پنج مورد از فصد باز داشته‌اند، اگرچه زیان آنها بپایه زیان ده مورد مذکور نمیرسد: پس از خوابگی، پس از استحمام، بهنگام پری معده از خوراک، بهنگام پری معده و روده‌ها از فضلات و بهنگام سرما یا گرمای سخت.

«بدان که فصد در مواقع اختیاری درچاشتگاه پس از هضم خوراک انجام میشود، اما به هنگام ضرورت نمی‌توان به تأخیر انداخت و نباید بمانع توجه کرد.

«شایسته است که شخص پس از فصد، غذا را تدریجی بخورد و خوراکش لطیف باشد و بر پشت دراز کشد و از خواب بپرهیزد، زیرا موجب سستی اعضا میشود و اگر به هنگام فصد دستش آماس کند دست دیگر را رگ زنند.

«فصد باید نیشترهای متعدد و نیز زهی برای بستن دست و نافه مشک و قرص آنرا داشته باشد که در صورتیکه مریض بیهوش شود فوراً نافه را جلوی بینی او بگیرد و مقداری از قرصها را باو بخوراند تا بیهوش بیاید و باید سر نیشتر را زیتون خوب بمالد تا موقع رگ زدن درد نیاورد و نیشتر را با سرعت بزند و فرو نبرد.

«بدان که شایسته است ضربت فصد در زمستان پهن تر باشد تا خون منجمد

نشود و در تابستان تنگ گیرد تا موجب بیهوشی مریض نباشد و نیز نیروی جسمانی مریض را مراقبت کند. و هرگاه رنگ خون تغییر یابد و یا بیهوشی و ضعف رخ دهد باید فوراً محل رگ زده را ببندند تا خون بند آید.



شکل ۱۲۸

داغ کردن جراحات جذاسی (از کتاب تاریخ طب لینیلاواستین)

«رگهائی که معمولاً فصد میشود بسیار است از آن جمله است رگهای دستها و بدن و پاها و شریانها.

» در حجامت - حجامت بسیار سودمند و خطر آن از رگ زدن کمتر است. حجام باید سبک و خوش اندام و بکار خود آگاه و نیز سبکدست باشد یعنی بیمار را درد نرساند.

» بهترین موقع حجامت دومین یا سومین ساعت از روز است، و اما منافع آن

بسیار است از جمله اینکه سنگینی ابروان و جرب چشم و بدبوئی دهان را بهبود می بخشند، ولی موجب نسیان می شود، چنانکه رسول گرامی (ص) فرمود: عقب مغز جایگاه حفظ است و حجامت آنرا ناتوان میسازد^۱.

« حجام باید ابزار ختان (ختنه) یعنی استره (تیغ) و گیره^۲ داشته باشد و ختنه بر مرد و زن واجب است و عامه اهل دانش چنین گفته اند، اما ابو حنیفه مستحب می داند. و دلیل ما (پروان شافعی) روایت پیغمبر گرامی است که به مردی فرمود: اسلام بیاور و جامه کفر را از خود دور کن. از این رو ختنه بر مرد و زن واجب است هم در باره خودشان و هم فرزندانشان، و اگر سستی کند امام آنان را بدین کار مجبور می کند».

« باب چهل و پنجم در حسبت بر پزشکان و کحالان و جراحان و شکسته بندان- . . . طبیب باید به چگونگی و ترکیب بدن و مزاج و اعضاء و بیماریهای اعضاء و علل و نشانه ها و داروهای که آنها را بهبود می بخشد آگاه باشد و نیز تهیه دارو و روش مداوا را بداند، و هر کسی چنین نباشد روا نیست که به معالجه بیماران پردازد بخصوص و معالجه ای که در آن احتمال خطر باشد. و کسی را سزانیست که بدانچه آگاهی ندارد پردازد».

« عمرو بن شعیب بنقل از پدرش و او از جدش روایت کرد که رسول خدا فرمود: « هر که علم طب نداند و طبابت ندهد ضامن است»^۳. شایسته است که طبیبان هر شهری را پیشوائی باشد چنانکه گفته اند: پادشاهان یونان در هر شهری حکیمی

۱- قال (ص): «ان موخر الدماغ موضع الحفظ وتضعفه الحجامه».

۲- متن: مقص، و آن به معنی ناخن پیرای و ناخن بر و باصطلاح امروز ناخن گیر است اما در اینجا مراد ابزار ختنه (گیره) است.

۳- قال (ص): «من تطیب ولم يعلم منه طب قبل ذلك ضامن».

(از حاشیه ترجمه کتاب معالم القربه فی احکام الحسبه).

سرشناس می گمارند که طبیبان شهر را می آزمود ، هر کدام را اندک مایه می یافت
اورا از معالجه باز میداشت و فرمان میداد که دانش خود را تکمیل کند .

« شایسته است که چون طبیب نزد بیمار آید، از سبب بیماری و درد بپرسد،
سپس شربت ها و داروهایی گیاهی بر او مقرر دارد و نسخه ای بر اولیای بیمار به
شهادت کسانی که نزد بیمار باشند ، بنویسد و فردای آن روز باز نزد مریض آید و
و معاینه کند و قاروره اورا ببیند و از وی به پرسد که آیا مرض تخفیف نیافته
یا نه ؟ آنگاه به مقتضای حال دستورهایی دهد و نسخه ای بنویسد .

روز سوم و چهارم و روزهای دیگر نیز چنین کند تا آنگاه که مریض بهبود
یابد یا بمیرد . اگر بهبود یابد طبیب نزد و کرامت (تحفه) خود را می گیرد و اگر
بمیرد اولیای وی نزد حکیم آیند و نسخه هایی را ده طبیب نوشته به وی عرضه کنند
اگر با علم حکمت و طب مطابق باشد و طبیب کوتاهی نکرده باشد، گوید اجزش
فرا رسیده بود . و اگر بخلاف این باشد گوید دیه میت را از طبیب بگیرند، زیرا وی
با نادانی و کوتاهی خود اورا کشته است . بدین سان در امر طب مراقبت
میکردند تا کسیکه در امر طب دستی ندارد بدان نپردازد و طبیب در وظیفه خود
بستی نکند .

« شایسته است که محتسب از طبیبان تعهدی را که بقراط از اطبا گرفت، بکیرد
و نزد او سوگند یاد کنند که بکسی داروی زیان بخش ندهند و با سم تراشید
نکنند و داروی سقط جنین را به زنان و دآوری قطع نسلی را به مردان نگیرند، »
نزد مریض آیند از نگریستن به محارم چشم پوشند و رازها را فاش نسازند و هتک
حرمت نکنند و از کارهای ناروا بپرهیزند .

« در وظایف بحالان : محتسب باید که بحالان (چشم پزشکان) را با کتاب حنین بن-
اسحق موسوم به « مقالات دهکانه در باب چشم » بیازماید، هر کس از عهده آزمایش
برآید و به تشریح طبقات چشم و غده ها و رطوبت های سه گانه و امراض سه گانه و

بیماریهایی که فرع آن است و به ترکیب داروهای چشم و چگونگی عقاقیر آشنا باشد اجازه دهد که به معالجه چشم بپردازد.

« که حالان دوره گرد اغلب غیر قابل اعتماد هستند، زیرا بی دین اند. محاسب باید از معالجه این گروه که از بیماریها و عوارض چشم نا آگاه اند مخالفت کند. و شایسته نیست که کسی برای معالجه به آنان اعتماد کند و کحل و داروهای ایشانرا به کار برد، زیرا بعضی از آنان داروهایی از نشاسته و صمغ میسازند و آنرا به رنگهای گوناگون رنگ می کنند: داروی سرخ را با سرنج^۲ و سبزا با زرد چوبه و نیل سیاه را با واقایا (جز اقایای معروف)، و زرد را با زعفران می سازند و بعضی داروهای از ما میثا (کعب الغزال) با ترکیب صمغ میسازند و بعضی کحل (داروهای مالیدنی) را از هسته هلیله محروق و فلفل تهیه می کنند. تقلبات دارویی ایشان بسیار است و نمی توان بر شمرد. و چون محاسب نمی تواند به هنگام معالجه چشم مردم حضور یابد باید تحلیف به عمل آورد. »

« در وظائف شکسته بندگان : شکسته بند به شرطی می تواند به شکسته بندی

۱- در حاشیه ترجمه کتاب « معالم القربه فی احکام الحسبه » آمده که در متن کتاب

اکحال و اشیاف است، کحل به معنی سورمه و داروی چشم و اشیاف جمیع شیاف، و در اینجا به معنی دارویی است که در چشم استعمال می شود و شاید مراد از کحل داروی مالیدنی باشد. اما کحل عبارت است از سرمه چه بصورت گردو چه بصورت مایع و شیاف چشم روغنهایی بوده که در چشم می چکانند (از نگارنده این کتاب رجوع شود به فصل مربوط به رازی در همین کتاب).

۲- در حاشیه ترجمه کتاب « معالم القربه فی احکام الحسبه » آمده که در متن سلیقون،

و ظاهراً سلیقون به معنی رنج که دارای رنگ قرمز خوش رنگی است و در نقاشی مورد استفاده قرار می گیرد و آن را سالیقونا و ساریقون و آذرگون نیز گویند. رک : فرهنگ فارسی معین.

پردازد که گفتار ششم از کتاب «کناش فولیس»^۱ را در باب شکسته بندی فراگیرد و شماره استخوانهای آدمی را که ۲۰۰ عدد است و ۸۴ عدد آن بزرگتر و نیز شکل و اندازه هر استخوانی را بداند تا به هنگام شکستگی یا در رفتن آن را به جای نخستین باز برد. محقّسب این امر را در وی بیازماید.

«در وظایف جراحان : جراحان باید کتاب جالیتوس موسوم به «تاطاجانس»^۲ را که در باره زخمها و مرهمهاست فرا گیرند و تشریح و نیز اعضای بدن انسان و عضلات و ورگها و شریانها و اعصاب را بدانند تا بهنگام قطع بواسیر و غیر آن مراقبت کنند، و نیز یک دست نیشتر که از آن جمله نیشتری که سرش گرد باشد و نیشتر مورب و نیز اهر بریدن و انواع مرهمها و مرهمدان و داروی کندر برای قطع خون است داشته باشند.

«برخی از جراحان تکه های استخوان مردم را در زخم نهان می دارند سپس در حضور مردم آن را از زخم در می آورند و ادعا می کنند که بسبب داروهای قاطع آنان از زخم بیرون آمد. و بعضی از آنان مرهم هایی از کلس^۳ شسته شده باروغن

-
- ۱- در حاشیه ترجمه کتاب «معالم القربه فی احکام الحسبه» آمده که : فولیس ظاهراً همان است که ابن الندیم به صورت فولس ذکر کرده و از شاگردان بقراط به شمار آورده است، اما کناش معلوم نشد. احتمال دارد که این بولس باشد، از بولس کتابی بنام «کناش بولس» موجود می باشد و کناش هم کلمه ای سریانی به معنای فورسولر (مجموعه) است. از نگارنده کتاب - رجوع شود به فصل مربوط به حنین فرزند اسحق در همین کتاب.
- ۲- دزی این لغت را به معنی اسکیل آورده که گیاهی است داروئی و پیازموی نیز گویند رک : ذیل فوامیس العرب و زی و منتهی الارب (از حاشیه ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

۳- کلس گیاهی است با گونه های بسیار که در تداوی بکار می رود (از حاشیه ترجمه

معالم القربه فی احکام الحسبه).

زیتون سی سازند، سپس آنرا با گل سرخ اقرمز یا زرد چوبه و نیل سبز و یا با زغال ساییده سیاه میکنند. محتسب باید این امور را مراقبت کند».

از آن پس در تمدن اسلامی در باب وظائف محتسب (امور حسبه) برای اغلب اصناف ترتیب و ضابطه برقرار گردید ده اگر احياناً از آن مقررات تخلف می نمودند تنبیه میشدند. منجمله در همین کتاب «معالم القربه فی احکام الحسبه» یا آئین شیرداری تألیف محمد بن محمد بن احمد قرشی «ابن اخوه» در قرن هفتم چنانکه قسمتی ازین وظائف آمد و توسط آقای جعفر شعار از طرف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بسال ۱۳۴۷ در تهران چاپ شده است. مقررات مربوط به حسبت در داد و ستد اطعمه و اوزان و شناختن ترازو و بیمانه و ذراع و حسبت بر علافان و آسیابانان و آرد خانگی پزان و نان پزان و نانوائیان و نان پز خانگی و بریانگران و کباب فروش و لکانه پزان^۱ (مقصود چیزی شبیه کالباس یا فورمه است) و جگر پزان و بواردیان^۲ و سلاخان و قصابان و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و گینا پزان^۳ و طبّاخان و کباب پزان و هریسه پزان^۴

۱- متن: مفره است و آن گل سرخ است که با آن رنگ کنند (فرهنگ فارسی معین حاشیه ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

۲- مقصود چیزی شبیه کالباس یا قورمه است... (حاشیه ۸۲ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

۳- بواردی منسوب به بوارده معنی سازنده بوارد است و آن به گفته دزی مترادف سبدرات و بمعنی گیاهان و عقاقیر خنک کننده است و نیز به غذاهای مختلفی گفته می شود که به وسیله سرکه و آب خورش تند تهیه گردد (حاشیه ۸۴ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

۴- کله پزان (حاشیه ۹۳ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه)

د- جمع هریسه - طعماسی است که از گندم کوبیده و گوشت و روغن سازند (حاشیه

ص ۹۹ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

و ماهی پزان و زولبیا پزان و حلوا پزان و شربت سازان^۱ و شربت فقاع^۲ و عطاران و شمع سازان و شمع سازی و شیر فروشان و رنگرزان و کفشگران و داسپزشکان و گرمابه ها (و بیان سود و زیان گرمابه و پاکیزه کردن گرمابه و سلمانای گرمابه) و سدر فروشان و مربیان اطفال و وظائف محتسب و حسبت بر حنا فروشان و تقلب ایشان و شانه سازان و سازندگان روغن کنجد و روغن کتان و قربال سازان و دباغان و مشک سازان و نمدهالان و پوستین دوزان و امثال آنهاست، که جمعاً ترجمه این کتاب (معالم القربه فی احکام الحسبه) در هفتاد باب می باشد، و قسمتی از ترجمه کتاب در باب وظیفه محتسب و وظائف پزشک و چشم پزشک و شکسته بند و جراح و فصاد و حجام ضمن صفحات ۷۹۶ تا ۸۰۴ آمد.

این بود مختصری در باب وظائف محتسب که در حقیقت امروز این امر با وزارت بهداشتی (اداره تنظیم امور پزشکی) و شهرداری و نظام پزشکی و پلیس انجام می گردد.

اما باید دانست غیر از آنچه از ترجمه کتاب «معالم القربه فی احکام الحسبه» استخراج گردیده قبل از آن نیز در تمدن اسلامی در باب محتسب و وظائف وی آمده، منتهی در این کتاب بسیار مفصل و دقیق موضوعات بررسی گردیده و تکلیف اعمال و صاحبان حرف بسیار روشن تذکر داده شده است.

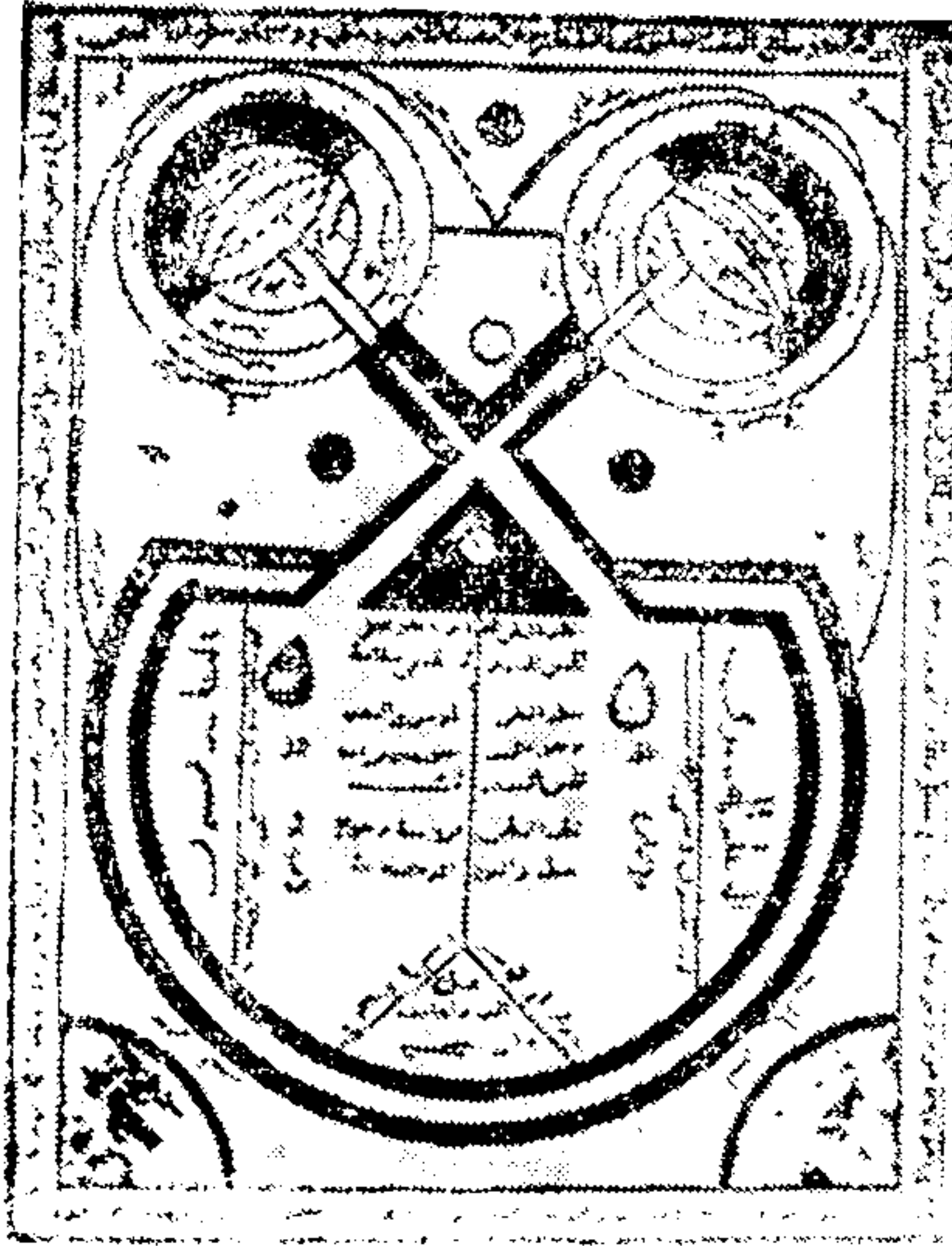
تدریس علوم طبّی- در مورد تدریس در بیمارستانها چنانکه آمد این امر در بیمارستان چندیشاپور متداول بود و به ظن قوی نزدیک به یقین تدریس طب در دانشگاه چندیشاپور اول دفعه بصورت منظم انجام میشده و بعدها در تمدن اسلامی تدریس طب به تقلید دانشگاه چندیشاپور متداول گردیده است.

۱- مراد کسی است که شراب (شربت آشامیدنی داروئی) بسازد (حاشیه صفحه ۱۵۹)

ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

۲- آبجو (Bière).

توضیح آنکه پس از انتقال دانش پزشکی از جندی شاپور به بغداد و تمرکز علمی در این شهر که در حقیقت میراث طبی جندی شاپور را داشت از قرن سوم هجری بعد



شکل ۱۲۹ - تشریح چشم از کتاب طبی خطی عربی قرن سیزدهم میلادی (از کتاب تاریخ طب ۱. کاستیلیونی)

تدریس در بیمارستانهای بغداد متداول گردید. تدریس هم نظری و هم عملی یا به اصطلاح امروزی تدریس بصورت صحبت و سخنرانی (تئوری) ۱ و بالینی (= سریری-کلینیکی) بود ۲.

اما تدریس بالینی معتبرتر از تدریس نظری بود. بدین معنی که عموماً بر بالین بیمار یا بیمارانی سرپائی به صورت سؤال و جواب برقرار بود و اطباء توضیحاتی از بیمار

1- Théorique.

2- Clinique.

میخواستند آنگاه پس از ختم معاینات و تشریح بیماری اگر بیمار احتیاج به بستری- شدن داشت بستری و الا به بیمار دستور سرپائی داده میشد.

در باره طرز تدریس شواهدی در طب اسلامی است که میرساند این امر بسیار مهم و مورد نظر بوده ، چنانکه در شرح حال رازی بدان اشاره شد که استاد در صدر مجلس می نشست و شاگردان علی قدر سراتبهم در جاهای خود قرار میگرفتند. بیمار تازه وارد ابتدا شرح حال خود را به شاگردی که جنب در مدرس بود می گفت و او حرفهای بیمار را گوش میداد . اگر از تشخیص عاجز می ماند به شاگرد بالاتر بهمین نحو تا حضور استاد برسد. رازی پس از معاینه بیمار و سئوالات از وی تشخیص بیماری را میداد و سپس به شرح بیماری و اقسام آن و ایضاً توضیحات نظری و بالینی می پرداخت (رجوع شود به فهرست ابن الندیم و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه جلد اول و تاریخ- الحکماء قفطی در فصل مربوط به رازی و شرح حال و مقام ابوبکر محمد ز کریای رازی سال ۱۳۱۸ و فهرست مؤلفات و مصنفات رازی سال ۱۳۴ تألیف نگارنده این کتاب و فصل مربوط به رازی در همین کتاب).

عدهای از پزشکان چه قبل از اسلام و چه پس از اسلام علاوه بر طبابت در بیمارستانها و یا خارج و در شهرها به تدریس طب نیز اشتغال داشتند که بعضی از آنان جانب تعلیمشان بسیار ارزنده می باشد و آنان عبارت بودند از :

ابو منصور قمری از پزشکان سده چهارم (رجوع شود به صفحات ۶۵۳ و ۶۵۴ کتاب) و شیخ الرئیس ابوعلی سینا که شرح حال و مقام طبی و سکتب وی به تفصیل در کتاب آمد و ابوعلی مسکویه (رجوع شود به صفحات ۶۵۷ و ۶۵۸ کتاب) و ابراهیم بن بکوس (بکس) از پزشکان سده چهارم که در بیمارستان عضدی به تدریس طب اشتغال داشت و با آنکه در آخر عمر ناینا شده بود ، به طبابت و تدریس مشغول بود و ابو ماهر موسی بن یوسف بن سیار استاد اهوازی و ابن مندویه

اصفهانى و ابوالفرج عبداللہ بن طیب از پزشکان سده چهارم و پنجم هجرى (رجوع شود به صفحات ۶۸۱ تا ۶۸۴ کتاب) و ابوسعید یمانى (رجوع شود به صفحات ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ کتاب) و عده دیگر که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

حقوق و وظایف کارکنان بیمارستانها - تمام دارکنان بیمارستانها از رئیس بر اطباء و ناظر و داروساز (یا داروسازان) و رگد زنان و آبگیران (سانتین) و تهیه کنندگان دارو (نسخه بیچها) و خدام و مباشرین و فراشها حقوقى على قدر مراتبهم از موقوفات و بیت المال و گاهى از پادشاهان و خلفا و وزراء و امثال آنها دریافت مى نمودند. این حقوق یا وظیفه ماهانه و یا سالانه بود که در برابر خدمت بدانان پرداخت مى شد. از آن گذشته اغلب اطباء علاوه بر مستمرى و وظیفه مزبور از شخص سلطان و یا خلیفه یا وزیر و ایضاً از نزدیکان و خواص آنان عطیه و صلہ و حق الزحمه و امثال آن ها دریافت مى داشتند. نمونه کامل این پزشکان چنانکه در صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹ کتاب آمد جبرائیل فرزند بختیشوع بود که در سال از مقررى ماهانه و مقررى خاص در ماه محرم و بابت قیمت البسه و خون گرفتن از هرون الرشید (که سالى دوسرتبه انجام میداد او برای شرب دارو) (دوسرتبه در سال) و حق الزحمه از اطرافیان رشید که عبارت بودند از: عباسه خواهر رشید و فاطمه ام محمد و ابراهیم بن عثمان و فضل بن ربیع و جعفر برمکی و یحیی بن خالد و فضل بن یحیی و سایر برامکه و سایر عوایدی که از چندیشاپور و بصره و شوش و خرج سفره و لباس و پارچه های مخصوص بنام قصب طرازی (پارچه زردوزی) و پارچه عائی که با رشته های طلا و نقره بافته شده بود و خز فغفوری و خز ساده و پارچه های الوان یمانى و نصیبی و طیلسان و پوست سمور و راس و قاقم و انعام در ایام روزه مسیحیان و لباسهای رنگا رنگ و صله در روز عید فطر و بابت خانه ها و باغها و تفرجگاه ها و غلام و کنیز و شترهای جساره و آلات و اسباب و ادوات و لوازم و عایدات ديه ها و مزارع و طلا و جواهر آلات و بسیاری درآمدهای دیگر در سال

بالغ به چندین میلیون درهم می گردید^۱.

«ابن ابی اصیبعه گوید: آنچه که جبرئیل برای خود در سال خرج کرده تقریباً هزار هزار و دویست هزار درهم که جمع آن در بیست و سه سال خدمت بیست و هفت هزار هزار و ششصد هزار درهم می گردید.

«در خزانه جبرئیل طوماری (نوشته) دیده شد که بخط منشی جبرئیل بود و اصطلاحاتی بخط جبرئیل و مربوط به زمانی است که در خدمت رشید بوده، که در آن یاد داشتهائی کرده و مستمری های خود را مطابق رسومی که از رشید و مردم می گرفته شرح داده است، که در بالا مذکور افتاد.

«جبرئیل بمأمون سفارش پسرش بختیشوع را نمود و او را (مأمون) در این امر وصی خود قرار داد. مأمون هم بختیشوع را وصی قرار داد و اسوال پدرش را باز تسلیم کرد و هیچگونه اعتراضی نسبت بمال و پس اندازش که نهصد دینار داشت نکرد»^۲.

بهر حال چنین بنظر می رسد که در میان اطباء اسلامی هیچ طبیبی تمول و سکنت و مال جبرئیل را نداشت، تا آنجا که تمول وی با خلیفه تقریباً برابری می کرد. ایضاً خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر نیز تمولی کم نظیر داشت که شرح آن در جلد سوم کتاب خواهد آمد.

در زمان واثق بر اثر تحریکاتی که از طرف دشمنان پسر جبرئیل (یعنی بختیشوع) بعمل آمد و از طرفی بختیشوع برخود بسیار می بالید و با اصطلاح بر متوکل ناز می نمود. متوکل او را ذلیل ساخت و املاکش را صادره کرد و بعداً بر اثر قولنجی که به منبیه

۱ - «عیون الانباء تألیف ابن ابی اصیبعه جلد اول و تاریخ الحکما قفطی و ترجمه عیون الانباء توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی در شرح حال جبرئیل فرزند بختیشوع تهران ۱۳۴۹ شمسی.

۲ - رك به عیون الانباء ابن ابی اصیبعه جلد اول و ترجمه آن توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی در شرح حال جبرئیل بن بختیشوع.

عارض گردید و توسط بختیشوع درمان یافت؛ وی (بختیشوع) بمقام اول خود بازگشت و باز بر اثر پیشامد ناگواری مورد خشم خلیفه قرار گرفت. تفصیل این مقال نتیجه دعوتی بود که بختیشوع از متوکل کرد و چون خلیفه دستگاه او را دید، بر اثر تحریکات اطرافیان خلیفه و رفتار بختیشوع مورد غضب خلیفه قرار گرفت. متوکل دستور داد خزانه و انبار بختیشوع را مهر و موم کنند. شرح این داستان بسیار خواندنی است که اگر بخواهیم به تمام آن پردازیم مطلب بدرازا کشد^۱.

شرح بالا که مختصری از داستان مفصل طبابت در تمدن اسلامی درباره حقوق و مستمری و صله و انعام و بخششها و سایر درآمدهای اطباء اسلامی است از آنجهت آمد، تا دانسته شود که وضع و مقام آنان در دربار سلاطین و خلفاء و وزراء و اسراء و بزرگان به چه نحو بوده است.

بشرح ایضاً در بیمارستان عضدی حقوق و مزایای اطباء اعم از مستمری ماهانه و انعامها و بخششها و صلات و اشال آنها بسیار قابل توجه می باشد.

اما حق الزحمه و حق العمل و حق القدم و سایر حقوق اطباء بر حسب شهرت و مقام علمی و مهارت آنها متفاوت بود، که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

تشخیص بیماریها - از موضوعات مهم در تشخیص بیماریها دیدن ادرار بیمار بود. اطباء عموماً دیدن بول بیمار را بسیار اهمیت میدادند. ظرفی که ادرار را برای مشاهده طبیب جمع مینمودند قاروره می گفتند و ایضاً این کلمه به ادرار نیز مصطلح بوده و تفسره ادراری بود که از مشاهده آن به بیماری بیمار حدس میزدند. اطباء تقریباً هیچ بیماری را قبل از دیدن قاروره اش درمان نمی نمودند، زیرا معتقد

۱ - رجوع شود به ترجمه عیون الانباء توسط شادروان سید جعفر غضبان و

دکتر محمود نجم آبادی در شرح حال بختیشوع فرزند جبرئیل صفحات ۳۵۱ تا ۳۶۵.

بودند علائمی که در ادرار بیمار دیده میشود از رنگ و بو و سایر خواص آن پی به بیماری میبردند.

ابن ابی‌اصیبه در جلد اول کتاب تألیفی خود در باب هشتم ضمن شرح حال و مقام اطباء سریانی در ابتدای دولت عباسیان ضمن شرح حال بختیشوع فرزند جورجیس حکایتی (یا افسانه‌ای) آورده که دانستن آن خالی از فایده نیست و این حکایت میرساند که اطلاع و مشاهده اطباء از ادرار بیمار تا چه حد مهم و معتبر بوده است. در این جا ترجمه مطلب ابن ابی‌اصیبه ذیلاً نقل میگردد:

« فثیون مترجم گفت : سال یکصد و هشتاد و یک هرون الرشید را سردردی شدید عارض شد. هارون به یحیی بن خالد گفت : این اطباء چیزی نمیدانند. یحیی در جوابش گفت: ای امیر المؤمنین! ابو قریش طبیب پدر و مادرت بودند. هارون گفت : او بصیرتی در طب ندارد. احترام من با او بواسطه سابقه خدمت اوست. باید برای من طبیب دیگری را پیدا کنی.

« یحیی گفت : چون برادرت موسی مریض شد، پدرت سردی را احضار کرد که ناشی بختیشوع بوده که او را از گندی شاپور آوردند.

« هارون پرسید پدرم چرا اجازه داد که وی به گندی شاپور برگردد؟ یحیی جواب داد : چون دید عیسی ابو قریش و مادرت نسبت باو حسد میبرد، لذا باو اجازه رفتن داد. هارون دستور داد، فوراً او را (بختیشوع) با وسایل سریع (اگر زنده باشد، به بغداد بیاورند.

« پس از مدت نسبتاً طولانی بختیشوع فرزند جورجیس ببغداد نزد هارون الرشید رسید. بختیشوع به فارسی و تازی اظهار خضوع و دعا کرد. خلیفه بخنده افتاد و به یحیی گفت : تو زبان من هستی با او صحبت کن تا طرز صحبت او را بشنوم. یحیی به او (خلیفه) گفت: خوب است سایر اطباء را دعوت کنیم تا با او صحبت نمایند.

او (خلیفہ) موافقت کرد . اطباء مزبور ابو قریش عیسیٰ و عبد اللہ طیفوری و داود بن سراجیون و سر جیس را دعوت نمودند . اطباء چون بختیشوع را دیدند ، ابو قریش گفت : یا امیر المؤمنین درین جمع کسی نیست کہ بتواند با این شخص صحبت کند ، زیرا او و پدرش خالق کلام هستند و ذاتاً فیلسوف میباشند . در این حال رشید بہ پیشخدمت خود گفت : ادرار چہار پائی را بیاور ، تا اورا امتحان کنیم . خادم رفت و شیشہای از ادرار چہار پائی را آورد . چون بختیشوع قارورہ را دید گفت : ای امیر المؤمنین ! این قارورہ انسان نیست . ابو قریش باو گفت : تو دروغ میگوئی . این قارورہ از نمیز سورد صحبت خلیفہ است . بختیشوع بہ ابو قریش گفت : ای شیخ کریم بتو می گویم این ادرار قطعاً از انسان نیست و اگر اظهار تو صحیح باشد ، ممکن است صاحب آن تغییر ماہیت دادہ و چہار پا گردیدہ است . خلیفہ از او پرسید : از نجا دانستی قارورہ انسان نیست ؟ بختیشوع در جواب گفت : بدان جہت کہ قوام بول انسانی را ندارد و رنگ و بوی آن بہ رنگ و بوی بول انسان نیست . خلیفہ پرسید نزد چہ کسی طب را خواندہای ؟ بختیشوع جواب داد : نزد پدرم جورجیس . اطباء حاضر گفتند : نام پدرش جورجیس بود و در دوران خود مانند نداشت و ابو جعفر منصور اورا بسیار احترام میکرد . خلیفہ بہ او گفت : بنظر تو صاحب این قارورہ چہ باید بخورد ؟ بختیشوع گفت : جو عالی پاک کردہ باو بخورانند . رشید خندہ کرد و دستور داد باو خلعت عالی و نیکویی بدہند و مال زیادی باو بخشید .

خلیفہ گفت : بختیشوع رئیس اطباءست و باید آنان (اطباء) از او پیروی و دستورهای او را اجرا کنند .

حکایت یا افسانہ بالا چہ صحیح وجہ سقیم باشد ، میرساند کہ امتحان ادرار تا چہ اندازہ در تشخیص بیماری از نظر پزشکان تمدن اسلامی و پس از آنها در طب جهان (مخصوصاً در قرون وسطی در اروپا و تا اوائل دوران تجدد تمدن اروپایی) حائز اهمیت بود .

اما رازی از جمله طبائى است که در این باب يعنى تشخیص بیماریهارا از دیدن و معاینه ادرار مریض (مخصوصاً تشخیص حاملگی زنان را از ادراشان) چندان معتبر نمى داند^۱.

در مورد تشخیص بیماریهها باید توجه داشت که استادان پزشک در بیمارستانها عموماً در مجلس درس خود با شاگردان و معاونین (خلفاء) مجالس با شکوهی داشتند ، که بیماران تازه وارد را معاینه نموده و اگر شاگردان و خلفاء از عهده تشخیص بیماری بر نیامدند ، استاد شخصاً به تشخیص بیماری می پرداخت . نمونه های این ترتیب تشخیص در باره رازی و ابن سینا آمد .

درمان بیماران در بیمارستان - در بیمارستانها بیماران بمانند بیمارستانهای کنونی بدون نوع درمان می شدند . اول بیماران سرپائی کد به بیمارستان مراجعه می نموده و دستور گرفته و داروی خود را از داروخانه بیمارستان گرفته و در خارج مصرف می کردند . دسته دیگر بیمارانی بودند که در بیمارستان بستری می شدند و توسط اطباء بیمارستان درمان می شدند . یکی از درمانهایی که بسیار چشم گیر بوده درمان بیماران روانی در بیمارستانها بود ، که مبتلایان به بیماریههای روانی (بر حسب تشخیص اطباء) با موسیقی و یا قرار دادن آنها در اتاقهایی که جریان ملایم آب وجود داشته بوده است .

مطلب دیگری که تذکر آن در این قسمت خالی از فایده نیست آنکه مشورتی طبی در بیمارستان برای بیمارانی که محتاج بدان بودند ، عمل میگردید و بعضی از اطباء در هفته در روزهای معینی برای این مشورتها اختصاص میدادند^۲.

۱- رجوع شود به شرح حال و مقام محمد زکریای رازی تألیف نگارنده سال ۱۳۱۸ شمسی - تهران .

۲- عیون الانباء جلد دوم صفحات ۱۷۹ و ۲۴۳ .

اجازه طبابت و دارو فرشی - موضوع اجازه نامه طبابت در دنیا برای اطباء از اواسط قرن سوم هجری شروع گردید. گرچه در تاریخ در طب ایران قبل از اسلام اصولاً نشانه و نمونه‌ای از اجازه طبابت آمده اما در تمدن اسلامی این امر بنحو ارزنده عمل گردیده است.

چنانکه در جلد اول کتاب تاریخ طب در ایران آمده در آئین زرتشت برای افرادی که میخواستند به کار طبابت اشتغال ورزند مقرراتی وجود داشته که بطور اختصار چنین بود: هر یک از پیروان مؤمن به آئین زرتشت (مزدای پرستان) اگر درمان سه نفر غیر مؤمن به آئین زرتشت را (دو پرستان) میکرد و آنان بهبود می یافتند، حق داشت به درمان مزدای پرستان پردازد (رجوع شود به تاریخ طب در ایران باستان تألیف نگارنده).

این مطلب علاوه بر آنکه اجازه ضمنی برای طبابت بود که از نظر آئین و سنت پزشکی بسیار معتبر میباشد.

ایضاً در قسم نامه بقراط آمده که شرط ورود به جرگه اطباء و وظائف آنان، طلب بسیار روشن تذکر داده شده است (رجوع شود به قسم نامه بقراط یا عهد نامه بقراط که به تازی توسط علی بن عباس مجوسی تدوین گردیده و پند نامه اهوازی یا آئین پزشکی ترجمه همان قسم نامه سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۳۴ شمسی و شماره اول مجله نظام پزشکی سال ۱۳۴۸ توسط نگارنده این کتاب).

در شاهنشاهی ساسانی اجازه طبابت به افرادی داده می شد که مدتی نزد اطباء دانشگاه جندی شاپور خدمت میکردند. گرچه سندی از جزئیات این امر در تواریخ دیده نمیشود، ولی از خلال صحائف تاریخ چنین مستفاد میگردد که عده ای طبیب نزد رؤسا و پزشکان جندی شاپور پس از مدت ها خدمت حق طبابت و اشتغال به دارو سازی و دارو شناسی را داشتند. نمونه کامل این افراد ماسویه اول است که قریب سی سال در بیمارستان جندی شاپور به کار دارو سازی اشتغال داشته که بعداً به بغداد رفته است.

بقول ابن ابی اصیبعه ماسویه نمی توانست یکک سطر بخواند اما در بغداد به خدمت خلفاء رسید و مقامی رفیع یافت.

از آن گذشته تعداد زیادی طبیب از دانشگاه جندی شاپور فارغ التحصیل (متخرج) گردیده که در ایران و کشورهای دیگر طبابت مینمودند. و نمونه آنها حارث فرزند کلمه می باشد که طبیب بزرگ شبه جزیره عربستان بود.

اصولاً تلمذ در دانشگاه و بیمارستان جندی شاپور و فراغت از تحصیل از این دانشگاه اجازه قهری برای پزشکان محسوب می گردد.

اما در تمدن اسلامی باید دانست که قریب سه قرن اصولاً از اجازه نامه و امتحان پزشکان خبری نبود، چرا که دو قرن سکوت پس از حمله تازیان بر ایران و از آن پس که بغداد مرکز علمی و طبی اسلامی گردید (چنانکه آمد) این شهر در حقیقت وارث دانشگاه جندی شاپور شد که پزشکان جندی شاپوری امر طبابت و داروسازی و فنون وابسته به طب را به بغداد انتقال دادند. اطباء و داروسازان این شهر سردسی بودند که زیر دست اطباء جندی شاپور و شاگردان مستقیم آنها (و احیاناً غیر جندی-شاپوری؟) به نسخه نویسی و پیچیدن نسخه بودند. بدین شکل خواهی نخواهی به عنوان طبیب و داروساز به کار طبابت و داروسازی اشتغال میورزیدند.

باید دانست قریب سه قرن برای اغلب افرادی که به طبابت می پرداختند، شرط و قیدی وجود نداشت و عده ای در بغداد و سایر شهرهای اسلامی به کار طبابت اشتغال داشتند و ظابطه ای در کار آنها نبود. بدین مناسبت بر اثر اشتباه پزشکان یا بهتر بیان داریم نسخه نویسان مطب سایر پزشکان قدیمی در دسرها و اتفاقات غیر مترقبه روی میداد.

اول دفعه در زمان خلافت مقتدر عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ هجری قمری) سنان بن- ثابت بن قره حرانی صابی که ریاست اطباء بغداد و بیمارستان سیده را داشت از طرف خلیفه مأمور امتحان اطباء شد و چنانکه در صفحات ۲۸۲ تا ۲۸۶ کتاب آمد امتحان

پزشکان بغداد بر اثر وقایع ناگواری کدر رخ داده بود، توسط سنان بعمل آمد. آن دسته که سواد خواندن و نوشتن و استحقاق طبابت را نداشتند، از گردونه خارج و آنها را از عهده امتحان برآمدند اجازه طبابت به آنها داده شد.

این اجازه نامه از طرف سنان به داوطلبان طبابت داده می شد. اما پس از گذشت قریب یک قرن و نیم باز تعداد پزشکان بغداد زیاد شد و عده ای ده اهلیت و استحقاق طبابت نداشتند به پزشکی مشغول گردیدند، بدین جهت در زمان مستکفی خنید عباسی (۳۳۳-۳۳۴) ابراهیم بن سنان، مأمور امتحان پزشکان شد. وی از ترس مدعیان نادان از این نار سرباز زد و ابو سعید یمانی (یمنی) امتحان اطباء را عهده دار شد و نتیجهٔ هشتصد جراح و طبیب اجازه جراحی و طبابت یافتند.

خلاصه آنکه از زمان خلیفه المقتدر بالله بسال ۲۹۵ هجری امر طبابت تحت قاعده و ضابطه قرار گرفت. خلیفه دستور داد کسانی حق طبابت دارند نه اجازه نامه تحصیل نمایند.

بر حسب دستور خلیفه سنان بن ثابت طبیب معروف اند رئیس اطباء و طبیب شامی خلیفه بود گزارش به خلیفه تسلیم کرد نه مردی بر اثر خطای فردی نه به کار طبابت مشغول است، فوت نموده. خلیفه پس از دریافت این گزارش به محاسب وقت که ابراهیم بن محمد ابو بطیحه بود دستور داد که از طبابت افرادی که او را طبیب میدانند جلوگیری شود و به سنان فرمان داد که از اطباء امتحان نماید. سنان چنان کرد و عده ای که از امتحان رد شدند از طبابت محروم گردیدند و به آنان نه استحقاق دادند نه اجازه طبابت داد.

(برای اطلاع بیشتر در باره اجازه طبابت رجوع شود به صفحات ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ کتاب).

چنانکه آمد با سر مستکفی ابو سعید یمانی (یمنی) مأمور امتحان پزشکان

گردید. یمانی این خدمت را در منتهای دقت و با کمال اخلاق انجام داد.

حکایت مربوط به امتحان اطباء توسط ابوسعید یمانی بسیار شیرین است که این طبیب بچه نحو مردمانی بمانند علاف و خمار را که به دار طبابت اشتغال داشتند، اولی را به سیر در آفاق و دومی را به خروج از شهر نصیحت کرد تا از طبابت دست بردارند (رجوع شود به صفحات ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ کتاب). ابوسعید با مستکفی و مطیع و طائع خلفای عباسی و ابن سینا معاصر بود.

پس از آن در ممالک اسلامی اجازه نامه طبابت برای کسانی که از عهده امتحان بر میآوردند داده میشد که به کار طبابت پردازند، سهل است در مورد آبیگران (= مائیین = کسانی که از بیماران مستسقی و یا مبتلایان به حبس البول آب و بول می‌گرفتند) و فصّادان (= رگ‌زنان = خون‌گیران) نیز اجازه نامه داده میشد.

در مورد امتحان داروسازان و اجازه آنان به شغل داروسازی بمانند طبابت در ابتدا ضابطه و سلاکی در بین نبود، بلکه هر فردی میتواندست بدین شغل اشتغال ورزد و افرادی که در دکان خود مشغول کسب بودند، داروسازی سینمودند. اما عطاران (گیاه فروشان) از دسته بالا مستثنی بدین معنی که اینان از دسته بالا با سواد تر بودند. این عطاران گیاهان طبی را بمردم عرضه سینمودند و خواص آنها را نیز می‌گفتند و در حقیقت نیمه طبیب بودند.

پس از ابوسعید یمانی در تاریخ طب اسلامی موفق الدین (موفق الملک) ابوالحسن هبة الله بن ابی العلاء صاعد بن ابراهیم بن التامیذ ملقب به امین الدوله و مشهور به ابن تلمیذ است که در قرن پنجم و ششم هجری زیسته و با عده‌ای از خلفای عباسی معاصر بوده که از پزشکان بغداد امتحان نموده است.

این امتحانات که ذکر شد برای آن بود، مردمانی که بناحق به طبابت می‌پرداختند، از جرگه اطباء واقعی خارج گردند.

۱- رجوع شود به صفحات ۶۸۴ تا ۶۸۶ کتاب.

۲- رجوع شود به صفحات ۷۰۵ تا ۷۰۷ کتاب.

بعدها امتحان داروسازان در تمدن اسلامی باب گردید و آن اول دفعه در زمان خلافت معتصم فرزانه رشید (۲۱۸-۲۲۹) اتفاق افتاد.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء در فصل مربوط به زکریا بن طیفوری مطلبی در باب امتحان داروسازان آورده که بسیار شیرین و قابل مطالعه و ترجمه آن بقرار زیر است:

«یوسف بن ابراهیم گفت: زکریا بن الطیفوری برای من نقل کرد: در اردوی افشین بودم و موقعی بود که وی بابابک در جنگ بود. افشین امر کرد، مردم غیر سپاهی از قبیل تجار و کسبه و همچنین دکانها و شغل و کار هریک را دقت شماره شود. مأمورین هم بوظیفه و دستور او عمل کرده گزارش دادند.

«آنکس که گزارش را برای افشین می خواند چون به داروسازان و دارو فروشان رسید، افشین بمن (زکریا) خطاب نمود و گفت: وضع این دسته و دانستن احوال آنان برای من مهمتر از سایر دسته هاست. آنها را امتحان کن، تا معلوم شود کدام یک از آنها صحیح العمل و درستکار و مورد اطمینان میباشند و متدین و بی دین آنها را معلوم کن. باو گفتم: امیر زنده بماند و عزتش زیاد گردد. اجازه ده حکایتی را نقل کنم و آن این است: یوسف لقوه کیمیاوی بخدمت زیاد میرسید و در حضور او کار میکرد. روزی مأمون به او گفت: وای بر توای یوسف، در کیمیا که اثری نیست. یوسف در جوابش گفت: چرا ای امیر المؤمنین! آفت شیمی و شیمی دانها همان سیادله (= داروسازان = دارو فروشان) هستند.

«مأمون گفت: چگونه آنان آفت و بلای کیمیا گران میباشند؟ یوسف گفت: کار داروسازان و دارو فروشان این است که هر که هر چه از آنها خواست میگویند داریم، اعم از آنکه آن دارو را داشته باشند یا نه و چیزی بخواستاری دهند و میگویند این همان داروست. اگر امیر المؤمنین مایل باشد، این مطلب را بخوبی کشف نماید، خوب است نامی را در نظر بگیرد که احدی آن نام را نداند و آن نام را نوشته و با

کسانی نزد داروفروشان بفرستیم تا بدارو فروش گفته واز او بخواهند که به آنها بفروشند. مأمون فی الحال گفت: آن را معین کردم و آن کلمه «سقطیثا»^۱ است. مأمون جمعی از خادمان را تعیین کرد، که هریک نزد داروفروشی رفته و آن را بخواهد. تمام داروفروشان در جواب و مراجعه کننده گفتند داریم و بهای آن را گرفته و هریک از آنان چیزی از دکان خود بخریدار داد. فرستادگان برگشته و هریک چیزی با خود آوردند. یکی از آنان مقداری دانه و تخم، دیگری قطعه سنگ یکی دیگر مختصری پشم، چهارمی چیز دیگری آورد. مأمون از پیشنهاد یوسف لقوه خوشش آمد و مزرعه‌ای بر ساحل نهر معروف به «نهر الکلبه» به او بخشید که هنوز آن مزرعه در دست ورثه او باقی است و معاش آنها از آن مزرعه و خالصه می‌گذرد.

«اینک اگر امیر (افشین) مایل باشد، به کیفیتی که مأمون عمل کرد، عمل شود. لذا افشین یکی از دفاتر «استروشین»^۲ را خواست و از آن دفتر بیست نام استخراج کرد و با فرستادگانی فرستاد تا از داروفروشان بنام دارو آنها را خریداری نمایند. بعضی از آنان گفتند چنین دارویی نیست و بعضی دیگر ادعای شناسائی نمودند و بهای آنرا گرفتند و چیزی از دکان خود به فرستاده دادند. فرستادگان برگشته و هریک چیزی با خود آوردند.

«افشین امر کرد همه را حاضر نموده و دستور داد قوانینی بنام آن دسته که منکر وجود چنان دارویی بودند صادر نماید، تا در اردوی وی مشغول کار خود باشند. بقیه را از اردو اخراج کرد و بهیچ یک از آنان اجازه توقف در اردو را نداد.

۱- سقطیثا مزرعه‌ای نزدیک شهر بغداد بود.

۲- استروشین منسوب به استروشنه از بلاد ماوراءالنهر و مقصود دفاتر جزء جمع و نامهای دهات اعم از دولتی و غیردولتی بوده که نامهای داروسازان و داروفروشان از آن استخراج شده است.

«افشین دستور داد جارچیها جار زدند، نه آن دسته از دارو فروشان اخراج و تبعید شوند تا مردم و سپاهیان بعدها اغفال نگردند. در ضمن جارچی اخطار کرد که هریک از این دسته در اردو بمانند، خونشان هدر است. آنگاه به معتصم خلیفه عباسی گزارش داد و از او خواست، چند نفر دارو ساز به اردو بفرستد نه متدین به دین باشند، همچنین چند طبیب با ایمان نیز درخواست نمود. معتصم عمل افشین را تحسین کرد و آنچه خواسته بود برایش فرستاد». (نقل از ترجمه عیون الانباء فی طبقات الاطباء جلد اول نه توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم آبادی سال ۱۳۴۹ در تهران بچاپ رسیده است. صفحات ۳۰۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸).

اجازه نامه رسمی اشتغال به طبابت و ففون وابسته در تمدن اسلامی پس از گذشت چند قرن در سده یازدهم هجری بد عمل آمده نه پروانه برای فارغ التحصیلان طب بود که در آن اجازه اعمال جراحی و امثال آن بوده است.

مرحوم دکتر احمد عیسی بیگ در کتاب تألیفی خود بنام «تاریخ الیهمارستانات فی الاسلام» دو اجازه نامه یکی از قرن دهم و دومی از قرن یازدهم هجری را بدست آورده نه یکی در مورد اجازه فصد و دومی در باب اجازه جراحی است در کتاب خود بنام «تاریخ الیهمارستانات فی الاسلام» مشروحاً ذکر کرده که ترجمه آن ها بقرار زیر است :

صورت اجازه اول - این اجازه متعلق بقرن ۱۱ هجری است . صورت تشریحی نه شیخ اجل وعمده الاطباء و سرمشق مردمان عاقل و باهوش شیخ شهاب الدین - صایغ الحنفی رئیس طبای کشور های مصر بعنوان اجازه بجوان محصل محمد-

۱- احمد بن سراج الدین ملقب بشهاب الدین و معروف بابن الصایغ حنفی مصری
 حیح طبیب فاضل - علوه خود را از شیخ پیسوا علی بن غانم مقدسی و پیشوای فہام محمد بن -
 محی الدین ناصر الدین تحریری و فرزندش رئیس مشہور بدسری الدین گرفته و در علم طب
 بقیہ حاشیہ در صفحہ بعد

عزام دادہ است ذیلًا نقل می گردد . محمد عزام یکی از شاگردان شیخ اجل و معمر شیخ زین الدین عبدالمعطی رئیس جراحان بودہ و در رشتہ (فصادی) رسالہ ای نوشتہ است . حمد بر خدا و از او استعانت میجویم . حمد بر خدائی کہ از بندگان خود کسی را اختیار می کند کہ بفقراء و صلاحاء خدمت می کند و اوست راهنمای کسانی کہ بخواهند براہ راست رفتہ و طریقہ مستقیم را پیشہ خود سازند و تا دنیا دنیا است این قبیل بندگان صالح خواهند بود . و بعد چون جوان محصل شمس الشین محمد بن عزام بن . . . (این جملات در اجازہ نامہ افتادہ است) بن علی مؤذن جروانی کہ بہ شرف خدمت جراحی مفتخر و در خدمت شیخ صالح بقیہ گذشتگان صالح و عارف و شیخ طایفہ جراحان در بیمارستان منصور ی یعنی شیخ عبدالمعطی مشہور بابن رسلان کہ خداوند بر ذات او را بر ما ارزانی دارد و اسلاف و گذشتگان نیکو کار او را مورد مرحمت خود قرار دہد . چون جوان مزبور رسالہ بسیار

بقیہ حاشیہ از صفحہ قبل

از او استفادہ کردہ و از قدیم متصدی تدریس حنفیہ را در مدرسہ (برقویہ) بودہ و در وقتی وفات کرد رئیس کرسی طب در دارالشفاء منصور ی (قلاوون) بود و بہ ریاست اطباء اشغال داشتہ است .

شیخ مدین سنیوید ولادت او بطوری کہ بما خبر رسیدہ است در سال ۹۴۵ ہجری (۱۵۳۸ میلادی) و تاریخ وفات او ربیع الاول سال ۱۰۳۶ ہجری (مطابق ۱۶۲۶ میلادی) بودہ است - و در بیرون باب النصر دفن شدہ و وارثی نہ داشتہ مگر یک دختر و ہیئت رئیسہ طب جای او را گرفتند (این شرح از کتاب خلاصۃ الاثر فی اعیان قرن یازدہم جلد ۱ نقل گردید) (حاشیہ کتاب تاریخ بیمارستانات فی الاسلام تألیف دکتر احمد عیسی بک) .

۱- لب الالباب میوطی الجروانی (بہ ضم و مد الف کہ منسوب بہ یکی از محلات اصفہان است)

۲- نام رسالہ کہ محمد عزام آنرا در نزد رئیس اطباء امتحان داد « نہایۃ القصد فی صناعة الفصد » کہ یک نسخہ خطی از آن در کتابخانہ پادشاهی قاہرہ موجود است . (حاشیہ کتاب تاریخ بیمارستانات فی الاسلام دکتر احمد عیسی بک) .

لطیف و خوش عبارت مشتمل بر مطالب مربوطه به فصد و اوقات آن و کیفیت عمل و شرایط و منافع آن را از این راه (عمل فصد) به بیمار میرسد تألیف امام علامه کامل شمس الدین محمد ساعد انصاری را که خداوند باو اجر جزیل عنایت فرماید و او را در بهشت و رحمت خود جای دهد . با اتمام بر من عرضه کرد. دیدم که آنرا بعد از کافی خوب فهمیده و مطالب آنرا دانسته و در حفظ خود دارد و توانست از عهده امتحان آن بر آید، لذا باو اجازه دادم که آنرا از طرف من روایت کند. هم چنین می تواند مطالب کتب طبی دیگری را هم روایت نماید. این بود صورت اجازه فوق الذکر که بدستم افتاده و بقیه آن گم شده است چنانکه بسیاری از کتب نفیس عربی مفقود گردیده است.

صورت اجازه دوم - که اجازه جراحی است و آنهم از قرن یازدهم هجری مانده و از طرف رئیس جراحان دارالشفای منصوری « قلاوون » صادر گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم از نگاهدارنده و اداره کننده عالم استعانت میجویم . حمد خدائی را که برای این است طب محمدی (ص) را شفاء قرار داده و درد های دماغی و فکری آنها را با احادیث نبوی (ص) مداوا نموده است، در حالی که قبل از آن در مرض باطل غوطه ور بودند. حمدی که قلب ضعفاء را تقویت می کند و از او نهایت سپاسگذارم و همین حمد بی انتها بهترین علاج دردهای ماست و آن حکیم لطیف ما را رهبری خواهد کرد و شهادت میدهیم که خدا یکی است و شریکی ندارد و آن خدائی که فصد و حجامت را برای بدنهای مردم مفید قرار داده است (در اینجا کلمه افتاده)، که حرارت بدنهارا از مزاج دور می کند و شهادت میدهیم که محمد (ص) بنده و رسول او است، که عرق اشراک را قطع کرد و شهادت میدهیم که آل و اصحاب او که سادات ناسکین و زهاد بودند که بعزت دانش و حصانت خود بین حکمت و حکومت عدل را جمع نمودند و زمانه جهل و بیدانسی را حسن تدبیر خود اصلاح کردند و مردم به عافیت رسیدند و صحت را برای خود تأمین نمودند.

و بعد من رسالهٔ پرارزشی و مقالهٔ سودمندی را که بنام «برءاللام فی صناعة -
الفصد والحجام» است دیدم . این مقاله را مرد باهوش زمان خود شمس الدین -
محمد که به قیّم مشهور است و صنعت و مهارت او جراحی است آنرا تنظیم کرده،
که اصل آن از شیخ فاضل و مجموعهٔ فضایل شمس الدین محمد شربینی جراح است
که خدا او را مشمول رحمت خود فرماید و رحمت او بطور دائم باو برسد و عطریحان
و نرگس و یاسمین از قبر او مشام مردم را معطر سازد و نام آن « غایة المقاصد فیما -
یحیب علی المفصود والفاصد» زیرا در این فن مقاصد عالی نهفته است . آنرا برایم
خواند و معلوم شد که در نهایت اتقان و دقت فهمیده و مشکلات لفظی و معنوی آنرا
حل کرده و ناچار بوده است آنرا توضیح داده و تشریح و تفسیر کند و برای ضبط
قواعد مندرجه در آن را با عباراتی ساده تر تفسیر کند، تا بهتر شود مطالب آنرا بذهن
سپرد و باین جهت رسالهٔ مزبور در نهایت وضوح و روشن بنظر آمد و جلوه اش بسیار
زیاد شده و مثل سفیدی زیر گلو درخشندگی خاص یافته و مانند طلای مذاب
جلوه گری داشته و چون گلاب و عطری است که در حال ریختن روح را سرور و
دل را شاد می سازد . چه خوب آنرا برشتهٔ تحریر آورده و چه کوشش زیادی در منظم
کردن آن نموده و بهترین الفاظ را که معانی حقیقی را میرساند و مبین مطالب است
کرده و در دریای معانی آن غوطه ور شده و دانه های گرانبهارا از قعر دریای معنی
استخراج و بین فصل و وصل جمع کرده و آنرا عروسی زیبا ساخته و آرایش نموده،
که در حد اعلای جلوه گری و طنازی است . و آنرا طوری ساخته و پرداخته است که
بهترین مدرک و مبنای این صنعت عالی شده و می توان بآن اکتفا کرد و مردم را شاد
باین صنعت بخوبی اعتراف میکنند که آن یک برنامه روشن و یک وسیله ایست که

۱- شمس الدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن ساعد انصاری معروف باین الکفانی
که در سال ۷۴۹ هجری وفات نموده است و رسالهٔ او بنام « نهایة القصد فی صناعة الفصد »
میباشد . (حاشیه کتاب تاریخ بیمارستانات فی الاسلام د کتر احمد عیسی بک) .

با وجود آن تذکره‌ها فراموش شده و بعد از آن دیگر کتابی در این علم نمانده است، نه قابل ذکر باشد. و در مقابل آن هر مطلب تنقیح و تهذیب خده قدرت عرضه - کردن ندارد. و تاریخ اطباء چنین اثری از خود بجای نگذاشته و تصریح میکنند نه مطالب این رساله از نصوص قانونی طب است و چون نتیجه سؤال و جواب ظاهر و معلوم گردید و نویسنده از مغز مطالب گلچینی‌هایی نموده است، نه اعلیٰ فن آنرا بمنزله دمر بند و تکیه گاه خود نموده و مینماید. گرچه ساعد انصاری در این باب رسالهای نوشته است ولی بین رساله او و رساله محمد تفاوت بسیار است. رساله محمد عین مقصود شده و آنچه را که (فاسد و مفصود) رگ زن و رگ زده باید بآن عمل کنند در آن قید و درج گردیده است.

لذا نویسنده آن مستحق آنست که بتاج اجازه مفتخر و باین جهت از خدا طلب خیر کرده و باو اجازه داده که در صنعت جراحی وارد شده و در قسمت‌هایی که خوب می‌داند عمل کند تا عمل او نتیجه بدهد و خود رستگار گردد. و مجاز است جراحانی را که بکنندی خوب می‌شود معالجه کنند و می‌توانند در وریدها رگ بزنند و شرائینی را قطع کنند و دندان‌های فاسد و نرم خورده و پوک شده را بکنند.

و آنکه باید اعضای درهم جدا شده را جمع کند و نارهایی از این قبیل و طفیلی‌ها را از جسم بیمار دور کند و بدن را پاک نماید. و علاوه از این وظایف شخص محمد باید همیشه در مراجعه و خدمت بر رؤسای فنی طب کوتاهی نکند و باساتید ماهر طب همیشه مرتبط باشد و البته باید علاوه از این مراتب همیشه خدا را در نظر گرفته و او را ناظر خود بداند و از حدود تقوی خارج نشود و در کار خود نهایت وظیفه‌شناسی را رعایت نماید. هیچوقت از کسادی بازار خود ناراحت نشود و از خداوند متعال میخواهم که ما و او را موفق فرماید که در هر حال کارهای نیک از ما سر بزنند. ای خداوند بزرگ از تو مسئلت داریم که بافضل بی‌انتهای خود گناهان

ما را بیامری و ما را ببخشی و بدن های ما را سالم بداری. غیر از تو خدائی نیست و امیدی بجز تو ای پروردگار عالمیان نداریم.

این اجازه را کوچکترین بندگان خدا که محتاج عنایت پروردگار خود میباشد و فقیر حق است و علی بن محمد بن علی جراح خادم فقراء و ضعفاء بخط خود در دارالشفای مملکت محروسه مصر نوشته است، در حالی که خدا را ستایش کرده و باو تسلیم بوده و حمد و استغفار می کند. بتاریخ صفرالخیار از ماههای سال ۱۰۱۱ هجری که از تاریخ هجرت رسول ا درم (ص) میگذرد (مطابق سال ۱۶۰۲ میلادی).

حال برگردیم در باب داروسازان و داروفروشان چند کلمه بیشتر بنظر خوانندگان گرامی کتاب برسانیم. گرچه طی قسمت های مختلف کتاب مطالبی در این باب آمده، ولی از آن نظر که این موضوع تا اندازه ای روشن تر گردد لازم دانستم که مطالبی بیشتر در باب داروفروشی (یا عطاری) و داروسازی کمی مشروح تر بیان مطلب گردد.

موضوع دارو فروشی و داروسازی در تمدن اسلامی مدت ها بمانند سایر شایع و فنون طبی تحت ظابطه قرار نگرفته بود و از دورانهای قدیم اسر داروفروشی برای هر فرد عملی عادی بود، منتهی اطباء اهلیمت و استحقاق بیشتری در داروفروشی داشتند و اغلب آنها در جوار مطب و محکمہ خود پس از تشخیص بیماری دارو را نیز به بیمار میدادند. کما اینکه تا قریب پنجاه سال قبل که داروخانه های مستقل در ایران بوجود نیامده بود عده ای از پزشکان داروخانه مخصوص بخود در قریب محکمہ شان داشتند و هنوز هم در بعضی کشورها بعضی از پزشکان داروخانه مخصوص به خود دارند.

از پزشکانی که باید نام آنها را در باره خواص داروها و داروشناسی اسم برد عبارتند از: ابقرط و جالینوس و دیسقوریدس و بعضی از اطباء هندی که در تمدن اسلامی سهمی بسزا دارند و ساسویه و عیسی بن سهاربخت و حنین بن اسحق

و اسحق بن حنین و ثابت بن قره و رازی و اهوازی و ابن سینا و گرگانی که همه آنها حقی عظیم در داروسازی و ترکیب ادویه داشتند، منتهی در طی زمان این علم پیشرفت زیاد کرده است تا آن که به دوران رازی و اهوازی ابن سینا و گرگانی رسید.

ابن سینا قریب هشتصد دارو (یاساده) در کتاب قانون آورده است، اعم از معدنی و گیاهی و حیوانی.

جرجانی پس از تألیف کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» به زبان پارسی و پیدایش تجدید طب ایرانی مؤلفات طبی و داروئی تکمیل گردید و موضوع دانش داروسازی و داروفروشی را تقریباً در تمام مؤلفات طبی و فنون و وابسته به طب را در ایران در کتاب «ذخیره» از خود بیادگار گزارده است.

بطور کلی داروفروشی با گذراندن سال یا سالیان چند درد نان داروفروشیها و شناختن داروها اسری پیش پا افتاده بود.

در تاریخ داروسازی و داروفروشی^۱ با ذکر مطالب بالا معلوم گردید که سیر داروفروشی و داروسازی در تمدن اسلامی بچه نحو بود.

در ایران تا قریب پنجاه سال قبل (بابیشیر) اصول و مبانی متقن مربوط به داروسازی و داروفروشی نبود ولی بعداً این امر تحت صابطه‌ای قرار گرفت که اکنون رکنی اعظم از علوم وابسته بطب را تشکیل میدهد و برای داروسازی علاوه بر آموختن نظری این علم باید عملاً نیز بدان مهارت ورزیده شود و مدتی دانشجویان دارآموزی نمایند که دوره کنونی آن در ایران پنج سال میباشد. از آن گذشته باید رساله اجتهادیه‌ای (تز) پس از ختم دوره تحصیل بنگارند.

۱- در ایران همانطور در شرح حال ماسویه آمد، وی اول کسی است که در بیمارستان چندیشاپور سی سال به کار داروسازی (صیدله یا صیدنه) اشتغال داشته (رجوع شود به صفحه ۶۴ کتاب).

قسمت هشتم - تاریخ بیمارستانها در ایران و سرزمینهای شرق اسلامی (دندان پزشکی) ۸۲۷

برای آنکه تاریخ داروفروشی در تمدن اسلامی روشن شود متذکر میگردم که این امر سابقه‌ای دارد که در کتاب « عیون الانباء فی طبقات الاطباء » که برای دارو-فروشی ضابطه‌ای برقرار گردید .

توضیح آنکه چنانکه آمد اول دفعه در ایام خلافت معتصم فرزند هارون الرشید (۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری) اتفاقی رخ داد و شرح آن ضمن صفحات ۸۱۸ تا ۸۲۰ کتاب آمد و احتیاج به تکرار نیست .

بنا بر این معلوم گردید موضوع امتحان دارو فروشان از سال ۲۱۸ هجری تدری شروع گردیده و پس از آن این امر روز بروز صورت جدی‌تر بخود گرفته تا آنکه عده‌ای از اطباء و دانشمندان کتابهایی مستقل درباره دارو و داروسازی و داروهای حیوانی و نباتی و معدنی برشته تحریر درآورده بمانند : رازی و ابوریحان بیرونی و عده‌ای دیگر که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

از آن گذشته در اغلب کتابهای طبی در تمدن اسلامی قسمتهایی معتبر در باره داروهای مفرد و مرکب (مرکبات) دیده میشود که مختصری از آن در- کتاب آمد .

در دندان پزشکی و درمان دندان - با آنکه طی ابواب و فصول مختلف کتاب مطالبی در باب دندان پزشکی آمد، ولی لازم شد که در باب این شعبه از علم طب که امروز کمال اهمیت دارد مطالبی چند بنظر خوانندگان کتاب برسانیم . مقدمه تذکر داده میشود آنچه که از اکتشافات درباره پاپیروسهای مصری

۱- پاپیروس ابرس (Ebers) در سال ۱۸۷۲ کشف گردید و اکنون در کتابخانه دانشگاه لایپزیک میباشد که در ۲۲۸۹ سطر میباشد و ۸۷۵ نسخه طبی در آن ثبت است . منجمه چند نسخه مربوط به دندانسازی میباشد . ایضاً رجوع شود به دفتر شماره ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۷۲ صفحه ۴ و سازمان بهداشتی جهانی که تعداد این پاپیروس ها را در ۳۵۰ سال قبل متذکر گردیده است .

مستفاد میگردد و آنکه پزشکان مصری از التهاب گوشت دندان و ورم مخاطدهان و دردهای (آنژین ها ؟) گوناگون و ایضاً دمل دندان (و شاید پیوره ؟) اطلاع داشتند و بدیهی است برای تمام عوارض بالا درمانهایی میکردند . داروهائی که استعمال میشده است عبارت بوده از داروهای قابض و مالیدنی و مضمضه و غرغره و امثال آن بوده است . اما بنظر نمیرسد که دندان پزشکی حرفه خاصی بوده باشد . از اجساد مومیائی شده ساقه چوب که بر روی ریشه دندان طبیعی قرار گرفته دیده اند . این مطلب ادعائی بیش نیست و چه بسا که در دوران حیات دندانهای چوبی گذارده شده و چون پس از مرگ بین طبقات ممتاز معمول گردیده بود که دندانهای متوفی را سی کشیدند و بجای آن برای زینت و زیبایی دندان ساختگی سی گذاردند .

در مورد دندان پزشکی و دندانسازی اطلاعات زیادی در کشور های قدیم شرقی همانند : مصر و بابل و آشور و فنیقیه و امثال آن اطلاعاتی بفراخور زمان داشته اند .

اما در یونان آنچه که در باب دندان پزشکی و دندانسازی مدون و مستند میباشد در مجموعه بقراطی^۱ است که در باب بیماری های دهان و دندان و درباره بیماریهای لثه و مخاط دهان و ضایعات آنها مطالبی آمده است .

اینکه در این مبحث از بیماریهای دندان صحبت بعمل میآید از آن جهت است که این اسر ضمن بیماریهای دهان و کتب و آثار پیشینیان مختصری تذکر داده شده است .

مثلاً جالینوس دندانها را استخوانهای واقعی میدانسته و معلوماتی مختصر در این باره در کتب خود متذکر گردیده اما از نظر دندان پزشکی اسری معتبر نیست .

۱ - Corpus Hippocratum

پس از ابقرط و جالینوس دندان پزشکی از علم طب جدا و شعبه‌ای مخصوص برای این علم تأسیس گردیده است. گرچه طبای پس از جالینوس تابع عقاید ابقرط و جالینوس بودند، اما در این باب نظری مخصوص داشته‌اند و از بیماری‌های دهان و دندان سخن نسبتاً زیاد گفته شده ولی درمان آنها را با داروهای مسکن به اختصار پرداخته‌اند.

پس از آن سایر پزشکان برای درمان دردهای دندانی به شست و شوها با بعضی مطبوخها و داروهای قابض و استعمال موم‌ها و شمع‌ها و داروهای مخدر و شستن دندان و بکار بردن خمیرهای مخصوص و داغ کردن و امثال آنها را بکار میبردند.

بعدها اصولاً پاك نگاهداشتن دندانها و شستشوی دهان و دندان‌ها از صورت سابق بیرون آمد و مراقبت و مواظبت‌های فردی و دستوره‌های عملی برای کشیدن دندان فصل جدیدی در تاریخ دندان پزشکی گشوده شد.

این مطلب در تاریخ طب یونان و روم و روم شرقی و ایران و هند بطور کلی جسته و گریخته مشاهده میشود که شرح همه آن‌ها از حوصله این کتاب خارج است و باید به تاریخ دندانپزشکی مراجعه گردد، تا حق مطلب ادا گردد.

در ایران قبل از اسلام نیز در کتب تواریخ طب به اسناد و مدارک بسیار می‌خوریم که در دانشگاه جندی‌شاپور ضمن کتب طبی از دندانپزشکی سخنانی دیده میشود و چون طب جندی‌شاپور میراثی بزرگ از اختلاط و امتزاج طب ایران و یونان و روم شرقی و انطاکیه و اسکندریه و هند و مروبود آنچه که در مکاتیب بالا بعمل می‌آمد. عیناً (و احتمالاً با بعضی تغییرات و تصرفات) در طب جندی‌شاپور آمده است.

از آن گذشته چنانکه در کتاب آمدتوجه به بهداشت دهان و دندان و مسواک کردن در شرع اسلام تأکید بلیغ شده است که شرح آن نسبتاً مشروح در کتاب مذکور گردیده.

در کتب طبی پزشکان ایرانی مطالبی بس ارزنده آمده که اطلاع بر آن خالی از فایده نیست. که بشرح آن مطالب پرداخته میشود.

از نظر مذهبی مسلمانان مسواک کردن و پاک نگاهداشتن دندانها و دهان را بسیار مستحب میدانستند و توصیه این مطلب بسیار صریح در اغلب کتب فقهی آمده است.

مثلاً حجت الاسلام محمد غزالی در کتاب معروف خود موسوم به «احیاء العلوم» آورده که: «پیغمبر اسلام (ص) پیوسته قبل از وضو مسواک میکرد و تذکر میداد دهنهای شما راه قرآن است این راه را باید همیشه پاک نگاهدارید و مسواک کنید».

ایضاً در همین کتاب و سایر کتب فقهی در باره مسواک کردن و پاکباز نگاهداشتن دهان و دندانها مطلب زیادی آمده که بعضی از علماء و فقهاء این امر را فوق مستحب میدانستند.

مادهای مذکور با آن مسواک میکردند چوب گردو بود. هم اکنون در بعضی دهات و قراء مسواک کردن دندانها با چوب ذرت نازک که و بیش دیده میشود.

اما موضوع خلال کردن دندانها در اغلب کشورها در میان اقواء و ملل مختلفه برقرار بوده و اکنون نیز ساری و جاری است.

به شرح ایضاً در قرون وسطی با آنکه طب در اروپا رونقی نداشته و کتب پزشکان مسلمان در آن دیار تدریس میگرددیده است، امر بهداشت دهان و دندان

معتبر بوده و مخصوصاً در میان روحانیون اروپائی موضوعی بسیار پر اهمیت قلمداد شده است .

در میان پزشکان ایرانی طبری و رازی و اهواری و ابن سینا و گرگانی در آثار و مؤلفات خود فصول و ابوابی در بهداشت و درمان دندان و دهان متذکر گردیده‌اند که منحصراً نظرات آنان ذیلاً نگاشته میشود .

رازی در مؤلفات خود اغلب فصل مخصوصی برای بیماری‌های دهان و دندان اختصاص داده است .

منجمله در کتاب «منصوری» در مقاله چهارم و پنجم و نهم آن درباره تشریح و بیماریها و بهداشت و کشیدن دندان میباشد .

بهمین نحو در مؤلفات دیگر رازی در مورد بهداشت و درمان دندان و بیماریهای دهان مطالبی آمده است .

باز رازی در کتاب معروف خود «برء الساعه» در ابواب ششم و هفتم و هشتم از انواع بیماریهای دهان و دندان دستورهایی بسیار منظم و مرتبی داده است .
من باب مثال دستورهایی دارویی که رازی در «برء الساعه» آورده مأخوذ از ترجمه آن در این مبحث متذکر میگردیم :

«باب ششم و هفتم و هشتم برء الساعه در مورد درد دندان و دندان و بدبوئی دهان است . بدین شکل :

«باب ششم در درد دندان است . علاجش آنستکه اگر درد بیشتر است عضو

۱- نقل از برء الساعه رازی که توسط میرزا احمد تنکابنی حکیم؛ باشی فتحعلیشاه ترجمه و توسط فرزند میرزا احمد موسوم به میرزا محمد حکیم باشی تصحیح و بسعی میرزا اسدالله طبیب چاپ شد است . سال چاپ ۱۲۹۷ سنکی، خشتی - به انضمام رساله «مطلب الرسول» و رساله «اسهالیه» .

دیگر نباشد ، بگیرند سویز را با پنبه دهند درهاون سنگی کوفته و بر دندان دردناک
نهند فوراً ساکن میکند . یا بگیرند قیراطی از شکرالعشر^۱ در پنبه پیچیده و بر دندان
نهند درد را ساکن می کنند و همچنین غالیله^۲ و قطران نیز چنین است . و داغ کردن
دندانها به آتش فوراً درد را ساکن میکند و هیچ تدبیر در ساکن کردن درد بهتر از
آن نیست آید آب سرد کرده با برف و یخ در دهان گیرند بدفعات و چون گرم شود
بریزند و باز تازه کنند . و گاه باشد که اول درد زیاد نمود ولیکن ساکن خواهد شد
ان شاء الله .

صفت معجونوی که در دندان پشاند بگیرند تریاک و سیعه^۳ یا بسد (یا سیعه
جامده) و بارزد از هریک دو مشقال فلفل وحلیث شامی^۴ از هریک یک مشقال باهم
بکوبند پس شهاب برششند و بر دندان نهند .

«باب هشتم در تدبیر دندان دندان که بدون کلمبتن^۵ آسانی^۶ گنده شود عاقرقرها را
(عاقرقرها) را گوفته بیخته با سر سب برششند و یکماه در آفتاب نهند و هر روز آن
طرف را حرارت دهند . و اگر سرد خشک شود زیاده کنند چنانکه به غلظت عمل
نمود . پس یک قطره از وی بر این دندانانی که باید گنده شود نهند یکساعت صبر
کنند پس بیازمایند و بر نهند . و اگر آسانی برآید فیها والا روز دیگر برنهند تا
به آسانی گنده شود ان شاء الله تعالی . یا بگیرند آب ریش قوت را در جام کرده در

۱- Gros raisin Sec, Raisin de sec.

۲- Manne d' Apocynum Syriacum.

۳- ترکیبانی است از بوی خوش . جمع آن غوالی (اقرب الموارد) .

بوی خوشی است مرکب از مشک و عنبر و جزه آن سیاه رنگ که موی را به وی خطاب
کنند . . . (نقل از لغت نامه دهخدا) .

۴- سیعه ساکنه = Storax liquide — سیعه یا بسد = Storax sec

۵- صغی اسدوائی .

۶- (انقود) — انجدان (Feuilles d'asa foetida, Racine d'asa foetida)

۷- Estragon, Ashe, Pysèthre.

آفتاب نهند تا به قوام غسل شود. در روز سه بار بن دندان را به آب طلا کنند به آسانی کننده شود ان شاء الله تعالی.

«ولکن احتیاط باید کرد که به دندانهای دیگر نرسد. باین طریق که دندانهای دیگر را به خمیر یا سوم پوشیده دارند والله اعلم.

«باب هشتم در بدبوئی دهان- اگر سبب بوی دهان معده باشد علاجش آنست که بگیرند مویز منقای از هسته و برگ سورد تازه مساوی هم کوفته با هم سرشته مقدار فندقی در هر صبح بخورند بوی دهان را ساکن می کند ان شاء الله تعالی. یا اینکه بگیرند مویز و ابهل^۱ را مساوی هم کوفته و سرشته بمقدار مذکور بخورند بسیار مفید است».

ایضاً رازی در کتاب منصوری در مقالات چهارم و پنجم و نهم آن راجع به تشریح و بیماریها و بهداشت در باب بیرون آوردن دندان میباشد.

در مقاله چهارم منصوری که مشتمل بر سی و یک فصل است در بهداشت بطور کلی می باشد که قسمتی مربوط به بهداشت دندان است. در مقاله پنجم که در هفتاد و هفت فصل میباشد از بیماریهای دندان و طریقه کشیدن دندان مطالبی ارزنده دارد که قسمتی از آنها را در فصل مربوط به رازی آمد.

همین نحو در سایر مؤلفات و آثار رازی ضمن بیان بیماریها از سر تا قدم قسمتی مربوط به دهان و دندان میباشد که شرح همه آنها خارج از حوصله کتاب است.

اما اهوازی نیز در کتاب ملکی در کتاب دوم در مقاله پنجم (یا مقاله پانزدهم از جمع هر دو کتاب) در ابواب هفتاد و هشتم و هفتاد و نهم و هشتادم و هشتاد و یکم از درد دندانها و موادی که باعث جلای دندان شود و درمان زخمهای لثه و ورمهای آن و بدبوئی دهان و موادی که باعث قطع رطوبت و سیلان آب دهان در

۱- Sabine et divers. (Genévrier, Sabine).

موقع خواب و آب دهان کود کان شرحی مبسوط متذکر گردیده است .

اهوازی یک دوره کامل از درمان دندان و دهان از دورانهای قدیم از باقراط و جالینوس و پزشکان سلف سخن گفته است و این امر از اختصاصات طبی و علمی بعضی از پزشکان اسلامی مخصوصاً رازی و اهوازی است که آنچه که اطلاعات علمی از پیشینیان مطالعه کرده و خوانده در کتاب خود آورده اند .

بطور خلاصه اهوازی بیماریهای دهان و دندان را تحت عناوین در دیان دندان - پوسیدگی و کرم خوردگی دندان و گند دهان و بی حسی و سست شدن دندانها مطلب داشته است .

اهوازی معتقد بوده که حسی که به دندان منسوب است بواسطه عصب کوچکی است که از راه ریشه داخل دندان می شود .

در مقاله نهم کتاب دوم (یا مقاله نوزدهم از تمام کتاب ملکی) که در یکصد و ده باب است در ابواب سی و سوم و سی و چهارم شرحی مبسوط در مورد بیماریهای دهان و دندان و لثه نگاشته است^۲ مثلاً در باب سی و سوم در باب گوشت زیادی اهوازی گوید که آنرا با منقاش و نیشر برداشت و برای دمل کوچک با نیشر اقدام کرد .

شرح ایضاً در باب کندن دندانها و سایر بیماریهای دهان و دندان تدابیری متذکر گردیده که شرح همه آنها بسیار خواندنی و معتبر است (البته به اعتبار زمان) و راهنمایی برای اطباء میباشد .

۱- رجوع شود به صفحات ۳۰۲ تا ۳۰۶ کتاب دوم ملکی چاپ مصر سال ۱۲۹۴

هجری قمری .

۲- رجوع شود به صفحات ۴۷۸ بعد جلد دوم کتاب ملکی چاپ مصر سال ۱۲۹۴

هجری .

این سینا در قانون و گرگانی در ذخیره خوارزمشاهی هردو بطوری درباب بهداشت دندانها و درد دهان و درد وپوسیدگی و شکستگی و خرد شدن و کشیدن و گوشت زیادی و تغییر رنگ و درمان پوسیدگی و رفتن مینای دندان و زخمهای لثه و داروهائی که برای درمان آنها باید استعمال کرد، با توجه به نتایج اعمال پزشکان سلف و تجارب شخصی بسیار مفصل و مشروح بیان مطلب کرده‌اند.

اکنون نظرات مختصری از شیخ درباب دندان و بیماریها و عوارض وارد بر آنها که در قانون آورده متذکر میگردیم که خلاصه و فشرده آن چنین است :

« که دندان بزرگترین کمک عمل هضم است و هر غذائی که دندان ازجائییدن آن عاجز گردد لوله هضم بخوبی آنرا تحمل نمی کند.

او گوید : « باید دانست که دندان از استخوانهائی است که حس دار میباشد و از اعصاب دهانی به آنها عصب میرسد و در صورتی که صدمه و آزار به آنها رسد درد می گیرند و حساس و گاهی لق و برآمده می شوند بدون آنکه تغییر رنگی در ذات جوهرشان پیدا شود. بعضی اوقات پوسیدگی و گندیدگی پیدا می کنند.

« پاره اوقات دندانها شکستگی پیدا کنند و دردهای شدید بر آنها عارض گردد و زمانی کندی پیدا شود که درین هنگام از مواد ترشی و شیرینی و گرم و سرد آزار و زیان بینند که تحمل بر آنها مشکل است.

« گاه اتفاق افتد که بر اثر عوارض بالا ماهیت دندانها تغییر یافته و اینکه دندانها دراز و بزرگ و باریک گردیده یا آنکه ورم کنند. ممکن است دندانها رنگ و ماهیت لثه ها را تغییر دهد. در اینجا است که طبیب باید توجه کند بر آنکه مزاج صاحب دندان صفراوی و یا بلغمی و یا دموی (خونی) و یا سودائی (موداوی) است که در صورت اول تاخ و در صورت دوم سفید و در صورت سوم قرمز و در صورت چهارم سیاه میگردد ».

« او گوید: که در باب گوهر دندان میان پزشکان اختلاف عقیده است. بعضی گوهر آنرا استخوان و برخی پی داندند.

«آنها که معتقدند گوهر آن از استخوان است بواسطه سختی ماده دندانی است که خشک و شکننده است و اگر آنرا بسایند و یا بمشند درد حس نکند.

«اما آنها که گفته اند دندان پی است از آن نظر که دندان حس سردی و گرمی شد و هرگاه مواد ترشی بدان رسد کند شود. اما چون کند شدن دندان حالت مخصوصی است که در پی نباشد بدین جهت گوهر دندان را پی سخت گفته اند».

باز ابن سینا اضافه می نماید که: «گوهر دندان استخوان است و اعصاب دماغی به گوهر آن متصل و با آن آسیخته است و این اعصاب در بن و ریشه دندان زیادتر است و درد دندان بواسطه اعصاب آنست و در مقابل خشکی و شکنندگی و فقدان حس در موقع سائیدگی و تراشیدن از آن نظر است که گوهر دندان استخوان است».

پس از آن ابن سینا مشروحاً در باب دندان و بیماریهای آن و بیماری لثه ها متذکر گردید و بطور خلاصه در باب دندان آنرا از دو قسمت یک استخوانی که نمایان است که گوهر دندان نامیده و دیگر عصب آن که به آن حس میدهد می داند.

اما اگر گانی در دنباله عقاید ابن سینا مطلب مربوط به دندان اظهار نظر کرده که خلاصه و فشرده آن بدین نحو است که در کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» آورده است. او گوید: «که نظر ورای اطباء در باره آن دو عقیده است:

«دسته ای معتقدند که دندان جزو ساختمان تشریحی و مادرزادی بدن نیست به دلیل آنکه دندان بمانند سایر قسمتهای بدن مثل چشم و گوش و عضلات و قلب که در موقع تولد طفل آنها را دارد، طفل فاقد دندان است. بنابراین دندان

مادر زادی نیست ، بلکه از اعضائی است که پس از تولد کم کم بر اثر تغذیه در کودک پیدامی شود و دلیل آن چنین است که اگر دندانهای کودک افتاد^۱ بجایش دندانهای دیگری بیرون زند در صورتی که اگر عضوی از اعضاء بدن از بین رفت بجای آنها اندامی نمی روید .

« اما دسته دیگر را عقیده بر آن است که نظریه بالا صحیح نمی باشد و دندان همانند سایر اندامها در اصل و تبار خلقت وجود دارد و ماده دندان در گوهر استخوان آرواره ها پنهان است و به حکم خداوندی و حکمت بالغه حضرت باری نمیرویند تا آنکه مورد احتیاج کودک قرار گیرد . بدلیل آنکه در ابتدای تولد کودک شیرخوار را احتیاج به دندان نیست و شهر مادر را میمکد و پس از احتیاج به غذا دندان در می آورد و در هفت سالگی دندانهای افتد و دندانهای دیگری جای آنها را میگیرند . این امر از آن نظر است که دندانهای شیری استقامت خرد کردن غذا را ندارند و دندانهای شیری مناسب آرواره کوچک و ضعیف دوران طفولیت است و دندانهای دائمی^۲ متناسب آرواره های بزرگ و نیرومند جوانی میباشند .

به همین نحو سایر پزشکان در تمدن اسلامی و از افوام و ملل مختلف در مورد دندان و دهان و لثه ها و بیماریهای مربوط به آنها و بهداشت و گندیدگی دهان و پوسیدگی و کرم خوردگی و زائل شدن مینا و کندن شدن دندانها و سایر عوارض آنها مطالبی بسیار مفصل متذکر گردیده اند . و اصولاً عموم اطباء اسلامی (مخصوصاً ایران) در کتب تألیفی خود در باره درمان و بهداشت دهان و دندان و بیماریها و عوارض آنها مطالب مفصل نگاشته اند که نگارش همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

«تمام شد کتاب»

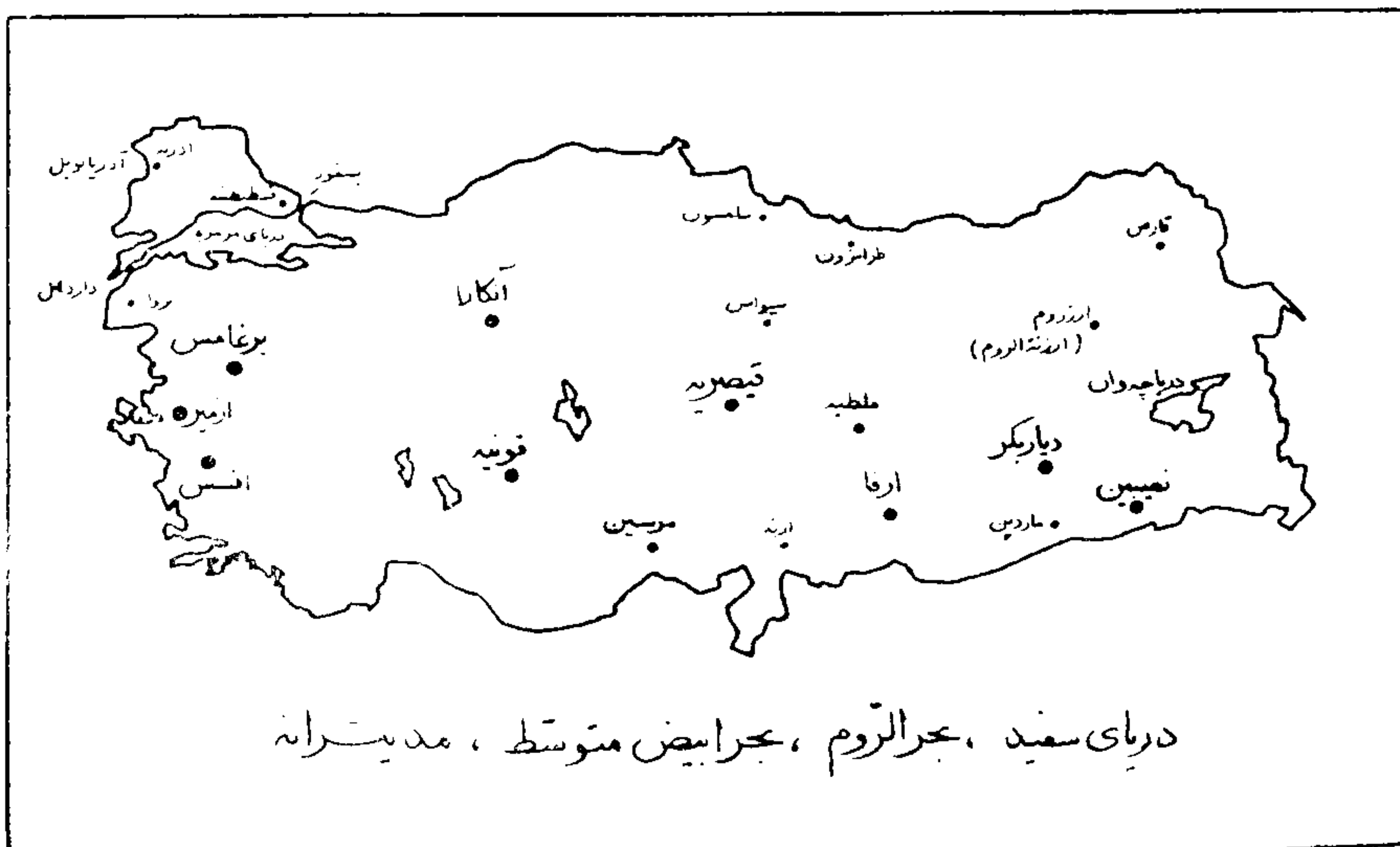
۱- مقصود دندانهای شیری است .

۲- مقصود دندانهای پس از هفت سالگی است .

ذیل و ملحقات

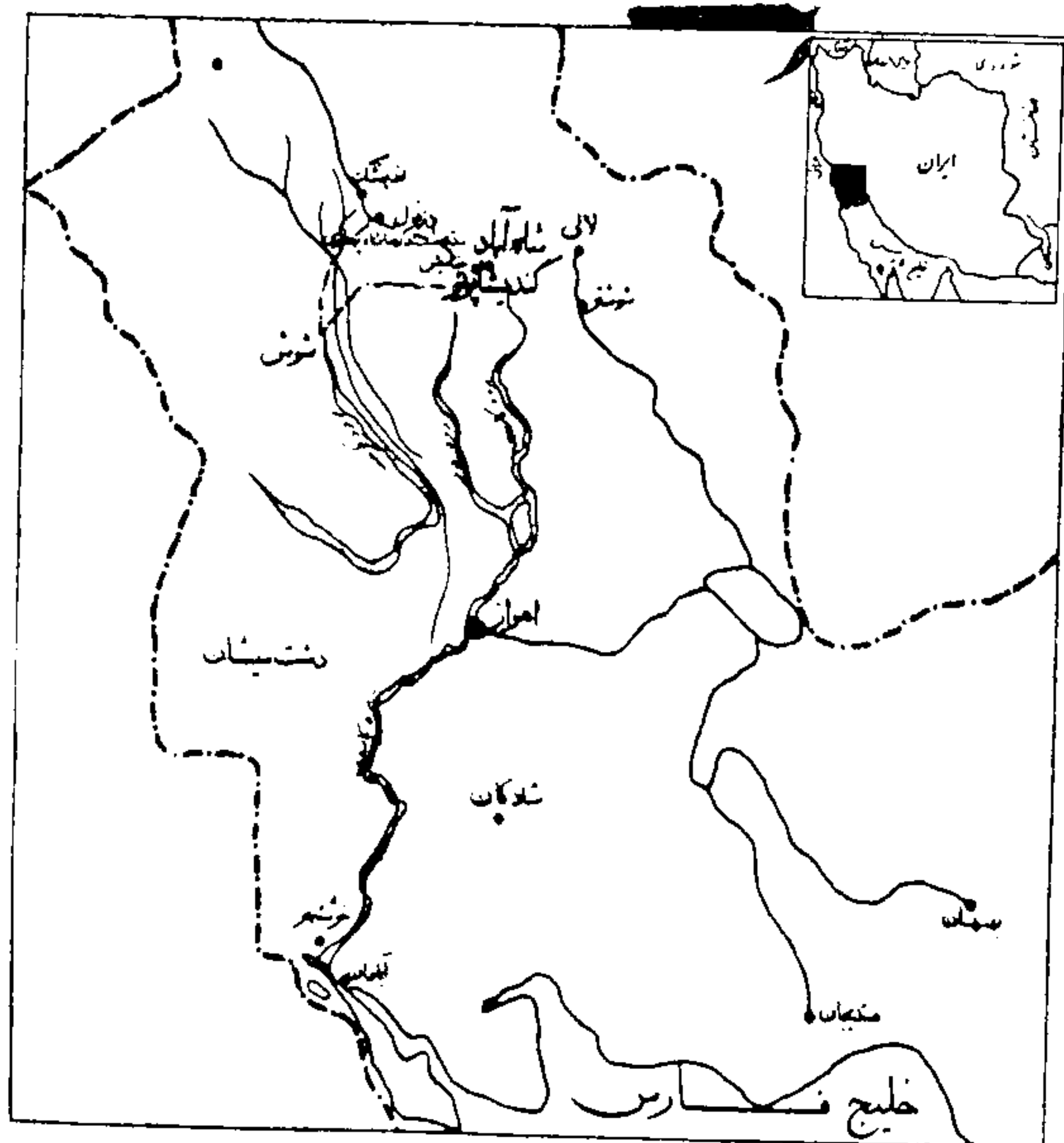
پس از ختم کتاب و مدتی که کتاب زیر چاپ بود طی مسافرت‌های چندی که برای شرکت در کنگره‌های بین‌المللی تاریخ طب نمودم به نکات و نظریاتی توجه شد که اجباراً تحت عنوان «ذیل و ملحقات» نگارش آنها لزوم پیدا کرد.

۱- در قسمت اول کتاب درباره کلیات و منابع علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی و مراکز علمی و طبی به نقشه زیر مراجعه گردد.



شکل ۱۲۰ در این نقشه مکاتب اورفا و نصیبین و شهرهای برغامس (پرگامون) و افسس و ملطیه و ماردین و شهر آنقره (آنکارا) که توسط هرون الرشید فتح شده است دیده میشود.

۲- در صفحه ۴۸ ضمن دانشگاه و مکتب جندی‌شاپور در باره محل شهر جندی‌شاپور به نقشه ضمیمه توجه گردد .



شکل ۱۴۱- محل شهر و دانشگاه جندی‌شاپور

۳- بین صفحه ۸۰ و ۸۱ نقشه شاهنشاهی ساسانی از ۱۴۱ به ۱۵۰ تصحیح شود .
 ۴- در صفحه ۱۲۰ - در باب سوختن کتابخانه اسکندریه و ایران آنچه که نگارش رفته بر حسب اقوالی است که مشهور می‌باشد . اما اگرچنین امری اتفاق افتاده باشد ، احتمال ضعیف دارد دست مسیحیان درین کار دخالت داشته ، بجهت آنکه یحیای نحوی که بمانند سایر مسیحیان به آن نحو که به تثلیث اعتقاد داشتند ، معتقد نبوده و رابطه خوبی با عمرو عاص داشته چنین امری محتمل است اتفاق افتاده باشد .

ضمن مطالعه مقاله‌ای از آقای مجتبی مینوی در شماره چهارم سال هفتم زمستان ۱۳۵۰ در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد مقاله‌ای تحت عنوان «بر رویه حکیم ورود کی شاعرونشوونمای زبان فارسی» خواندم که ایشان چنین نوشته‌اند: «... بعضی از ایرانیان دو آتشه بدون هیچ سند و مدرکی گفته‌اند که اعراب کتابهای ایرانیان را سوزاندند. این افسانه سوزاندن کتابهای ایران در پنجاه شصت ساله اخیر کاراً گفته شده است ولی اصل و اساس ندارد. افسانه از اینجا ناشی شده است که یکی دو نفر از نویسندگان عرب در قرن هفتم هجری حکایتی آورده‌اند راجع به مصر و گفته‌اند که عمرو عاص پس از فتح اسکندریه آنجا کتابخانه‌ای یافت، در باب آن از خلیفه دوم کسب تکلیف کرد. عمر به او نوشت: «کفی بکتاب الله، آن کتابها را بسوزان». این قصه را مسلمانانی که با حکمت و فلسفه و علوم یونانی مخالف بودند جعل کردند تا از قول خلیفه ثانی آنها را مردود سازند. اما علمای اروپا این را رد کرده‌اند و ثابت شده است که کتابخانه اسکندریه سالها قبل از آنکه عرب به آنجا بروند سوخته شده بوده است. مبنی بر این افسانه باطل کسانی گفتند بهمان قرار در ایران هم کتب بود و عرب سوزانید، و حتی گفته شده است که در ایران آن قدر کتاب داشتیم که اگر آنها را در دره نهند روی هم می‌چیدند سدی در برابر عبور عرب می‌شد! ابوریحان بیرونی هم چنین چیزی راجع به سغد و خوارزم گفته است: در کتاب «الاثار الباقیه» اشاره می‌کند (ص ۲۶ و ۴۸ متن ۱ ص ۴۲ و ۵۸ ترجمه انگلیسی) که قتیبه بن مسلم الباهلی در خوارزم و سغد کسانی را که خط داشتند و خواندن می‌توانستند و اخبار گذشتگان را میدانستند و اهل درس و تحقیق بودند هلاک کرد... و بنده عرض می‌کنم: عرب اهمیتی برای کتاب قائل نبود. نمی‌دانست که زبان و فرهنگ کتاب

۱- گمان می‌کنم این را در صد خطابه میرزا آقاخان کرمانی خواندم (زیر نویس از

آقای مجتبی مینوی).

تأثیری در مبارزه با فتوحات خارجیان و در تحصیل استقلال بجهت ملل مغلوبه دارد، تا آن را بخواهد از میان ببرد. تصور نمی کرد که زبان فارسی اگر بجا بماند با رواج یافتن دین اسلام منافاتی دارد تا بدین سبب سعی در نابود کردن زبان ما و ادبیات ما بکند. هموطنان ما در آن دوره محتاج نبودند که از خارج کسی بیاید و به ایشان یاد گرفتن زبان قوم غالب را و فراسوش کردن زبان خودشان و سوزاندن کتابهایشان



شکل ۱۳۲- رجوع شود به توضیح شماره ۶ در صفحه بعد

را یاد بدهد...» (تمام شد نوشته آقای سینوی) .
 ایضاً این جانب در یکی از شماره‌های مجله مکتب اسلام رد این موضوع یعنی
 سوزاندن کتابهای کتابخانه اسکندریه و نسبت آنرا به مسلمانان خواندم . شماره آنرا
 خاطرن دارم اما موضوعش کاملاً در ذهنم می باشد .
 بهر حال با شروح بالا موضوع کمی روشن گردید و در حقیقت واجب بود که این
 مطلب واضح و آشکار گردد .

در ختام این یادداشت باز باید گفت واللہ اعلم بالصواب .
 ۵- در صفحه ۲۲۵ - شماره ۴ سر جیوس رأس العینی به شماره ۵ تصحیح گردد .
 بنابراین تا آخر شماره ۳۳ صفحه ۳۲۹ تمام شماره‌ها بهمین نحو باید تصحیح شود .
 ۶- در صفحه ۲۳۸ در باب حنین بن اسحق تصویری خیالی از حنین در خدمت
 هارون الرشید که از کتابهای درسی وزارت آموزش و پرورش استخراج شده که ضمیمه
 می گردد .

۷- در صفحه ۲۶۱ - کتابی از حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی است بنام «خصب-
 البدن» (در باب تروتازگی بدن) است که ابن سینا هم تألیفی بدین نام دارد .
 ۸- در صفحه ۳۶۶ - در باب کتاب حاوی محمد زکریای رازی دو مجلد دیگر
 از این کتاب نیز بشرح زیر چاپ رسیده است :

مجلد بیست و یکم در دو قسمت است : اول در ادویه مفرده . و مجلد بیست و
 دوم قسمت دوم ایضاً در ادویه مفرده می باشد که جمعاً بیست و دو مجلد از کتاب حاوی
 بچاپ رسیده است .

هر دو مجلد بسال ۱۳۸۸ هجری قمری مطابق با ۱۹۶۸ میلادی در مطبعه
 عثمانیه حیدرآباد دکن بمانند مجلد های نگاشته شده در فصل رازی تحت مراقبت دکتر
 محمد عبدالمعید خان استاد آداب لغت عرب در دانشگاه عثمانی و مدیر دائره معارف
 عثمانی دکن اتمام پذیرفته است .

۹- در صفحه ۳۷۳ در باب کتاب آبله و سرخک (= مقاله فی الجدری والحصبه)

اضافه شود که رازی انواع و اقسام آبله را بدین نحو تشریح کرده است :

(۱) سالم ترین اقسام آبله و بی خطرترین آنها آبله های سفید و درشت و متفرق و معدودی که باسانی بیرون میریزد و بدون تب شدید و حرارت و غم و مشقت است ، همچنین آبله هائی که با بیرون آمدن دانه اول آن تب و غم و تعب بیمار تسکین یابد و پس از آنکه دانه های آبله تماماً بیرون زد ، بیمار آرامش کامل می یابد ؛

(۲) و نیز از انواع سالم و کم خطر آبله آبله ای است که دانه های آن درشت است ، هرچه تعدادش زیادتر و نزدیک یکدیگر باشد تا در صورتیکه هر روز (خروج) آنها باسانی صورت گیرد و پس از آن ناراحتی و حرارت بیمار را سبک کند (بشرحی که گفتیم) ؛

(۳) آبله هائی که بسختی بیرون بزنند و پس از بروز حال بیمار سبک نشود از نوع آبله های بدخیم است ، ولی خطرناک نیست . مادام که حال بیمار پس از بروز آبله بد نباشد . در صورتیکه حال عمومی بیمار پس از بروز آبله سخت گردید ، در این صورت از نوع آبله ی خطرناک میباشد ؛

(۴) آبله هائی که دانه های سفید درشت داشته باشند ، نوعی از آن بدخیم و کشنده است و آن نوعی است که دانه ها بهم پیوسته و پهن شده باشد ، بقسمتی که تعدادی از آنها بصورت یک پارچه درآمده و موضع بزرگی را از بدن را بگیرد و شبیه دایره های نسبتاً بزرگی بنظر میرسد که در رنگ بمانند پیه میباشد ؛

(۵) اما آبله های سفید و بسیار خرد و متصل یکدیگر که سخت و زگیلی و بی آب باشند ، از نوع آبله های ردی است و بدخیمی آنها بمیزان دشواری در نضج آنهاست ، و اینکه حال بیمار پس از خروج دانه ها سبک نمی شود ، در صورتیکه حال بیمار پس از بیرون زدن تمام آبله ها بد شد ، از نوع آبله های کشنده میباشد ؛

(۶) آبله هائی که رنگ آنها متمایل به سبزی و بنفشی و سیاهی باشد تماسشان بدعاقت و کشنده میباشد ؛

- ۷- اگر بیماری تنگی نفس گرفت و یا حالت غشی بر او عارض شد، تماماً نشانه های بدترین نوع آبله های مهلک است ؛
- ۸- هرگاه پس از ظهور آبله تب بیمار زیاد شد، آن هم از نوع آبله بدخیم است، ولی اگر تب بیمار به کمی گراید، از نوع بی خطر است ؛
- ۹) آبله مضاعف دلالت بر زیادی ماده مرضی است، که اگر از نوع بی خطر باشد سلامت آن کمتر است و اگر از نوع مهلک باشد بهلاکت نزدیکتر باشد ؛
- ۱۰) سالم ترین نوع سرخک ها سرخکی است که سرخی آن زیاد نباشد ولی نوع تیره رنگ آن بدخیم میباشد ؛
- ۱۱) سرخک هایی که برنگ سبز و بنفش باشند از نوع مهلکند ؛
- ۱۲) اگر آبله و سرخک پس از بروزی یک باره و ناگهان بداخل فروروند و تولید ناراحتی شدید و غشی و تعب کنند، دنباله آن غشی مهلک بسرعت دست خواهد داد، مگر آنکه دانه ها دوباره بیرون بزنند (ظاهر شوند) ؛
- ۱۳) در صورتیکه آبله از همان روز اول تب ظاهر گردید، از نوع آبله های زود جنبش (سریع الحركه) است و هرگاه تا روز سوم تب دانه ها بروز نکرد، از نوع متوسط و اگر از روز چهارم تب تجاوز کرد آبله کندی است ؛
- ۱۴) اگر آبله در روزهای بحران نیک (جود) بیرون زد آبله بی خطر (مسلیم) است، مخصوصاً اگر حال بیمار پس از ظهور آبله سبک شد و بالعکس ؛
- ۱۵) اگر آبله شروع به چسبندگی و انتشار (توسعه) نمود و ناراحتی بیمار شد و شکمش نفخ کرد، مرگ وی نزدیک است ؛
- ۱۶) هرگاه دانه های آبله کوچک کم آب از هم شکافت و هذیان عارض بیمار گشت مرگ وی نزدیک است ؛
- ۱۷) اگر آبله و سرخک گاهی ظاهر و زمانی دیر بیرون بزنند و ناراحتی و هذیان نیز با بیمار همراه و بهر رنگ که باشند کشنده هستند و این حالت کمتر در آبله های

سفید نضج یافته که زود بآب افتاده است، پیش میآید؛

(۱۸) از نوع آبله های کشنده آن است که درد نباله آن هیچانی در بیمار پیدا شده و وی احساس درد شدید در ساق پا یا دست و یا بعضی اعضای دیگر بنماید یا رنگ آبله به سبزی و سیاهی گراید و توانائی بیمار کم شود و سردی وضعف با زیادی درد و تغییر رنگ عضو همراه باشد، ولی اگر نیروی بیمار فزونی یافت وی بهبود می یابد اما آن عضو متعفن میگردد؛

(۱۹) اگر آن عضو را در ابتدای ظهور درد بشکافی در صورتیکه بیمار قوی باشد، البته سودمند است و با این عمل از تعفن جلوگیری میشود. پس در چنین حال نباید چیز سردی نزدیک آن عضو قرار دهی، بلکه یا باید آن عضو را بشکافد یا در آب گرم گذارند و این در صورتی است که ملاحظه کنی حال بیمار در دنباله آن عمل بهتر شده است.

رازی معتقد بوده که جالینوس علاوه بر آنکه از بیماری آبله اطلاع داشته در کتاب «قاطاجانس» از مرهمی توصیف نموده و گفته است: «مرهم مزبور برای فلان نبض و فلان مرض و برای آبله نافع است».

عده ای از مطلقین و محققان را عقیده آن است که آبله (یا اطلاع از این بیماری) در خاور میانه قدیم نیست. این نظر صحیح نمیشد برای آنکه این بیماری از دوران خیلی قدیم در خاور میانه وجود داشته و بموجب تحقیقات محققین سازمان بهداشت جهانی «این بیماری بهمان اندازه قدیمی است که آفرینش کوهها، و آثاری که بر صورت راسس پنجم سلطان مصر است در نتیجه آبله میباشد» (روز بهداشت جهانی هفتم آوریل ۱۹۶۵ - قسمت پنجم درباره آبله چنین اظهار نظر نموده است: «As old as the hills».

رازی درباره بیماری آبله از قول جالینوس میگوید: «باقیمانده غذاها که تبدیل بخون نگردیده و در اعضاء مانده متعفن شده و بر حرارت آن افزوده می گردد تا آنکه سرخی و دانه آبله و ساعیه تولید نماید» و در بند دوم و سوم در همین صفحه

تحقیقی ممتع درباره آبله نموده است .

آنگاه تا آخر فصل رازی شخصاً نظرات خود را درباره علت و سبب بروز آبله تشریح می نماید که از تمام آنها چنین مستفاد میگردد :

« که رازی انتقال بیماری آبله را توسط عاملی از راه خون میدانسته است . این مطلب را یکی از دانشمندان انگلیسی متخصص در تاریخ طب بنام چارلز گرین کمستون (Charles Greene Cumston) در کتاب تاریخ خود چنین استنباط نموده است :

« حال اگر این عقیده را با علت اسروای مطالعه نمائیم و بجای مخمر مثلاً با کتری ویا ویروس گذاریم می بینیم که فرض هزار سال قبل رازی اسروزه نیز قابل قبول میباشد .

این نظر از قدیم تقریباً مورد قبول پزشکان بوده است تا آنجا که به ادبیات ما هم سرایت نموده است .

خاقانی گوید :

« نه ماه غذای فرزند از خون حیض باشد

پس آبله برآرد صورت شود مجدر ،

« نه ماه خون حیضی چون آبله برآرد ؟

سه ساله خون خلقی آخر چه آورد بر ؟ » .

« رازی نکته بسیار اساسی را در بیماری آبله متذکر گردیده است و آن اینکه باید سیدهد باید صورت بیمار را با آب صندل و نافورشست و بطور دائم با ستری بینی بیمار نگاه داشت . این نکته از نظر جلوگیری بیماری و عوارض آن بسیار معتبر میباشد ، چرا که پاک نگاه داشتن و ضد عفونی نمودن . تجاری تنفسی مخصوصاً مجاری فوقانی تنفسی در این بیماری بی اندازه مهم میباشد . اسرو نیز در موقع انتشار گریپ و همچنین در موقع ابتلاء بیمار به آبله و سرخک و امثال آنها این نکته رعایت میشود .

رازی از سکنجبین شکری سخن گفته است :

آنچه که از کتب اطباء قدیم مستفاد میگردد عموماً سکنجبین را از سرکه و انکبین می ساختند . بنظر می رسد رازی اولین طبیبی باشد که از سکنجبین شکری سخن گفته است ؟ .

بهر حال از کلامه سکنجبین شکری چنین مستفاد میگردد که رازی این ماده را در طب زیاد استعمال مینموده و کشت نیشکر در ایران (مخصوصاً در خوزستان) یکی از سران تجارتی نیشکر در جندی شاپور بوده است) رواج داشته است . توضیح آنکه پس از فتح خوزستان بدست اعراب جندی شاپور از آفات و خرابی ها مصون مانده و پس از آنکه کم کم این مرکز علمی از رونق افتاد و سران علمی و طبی به بغداد انتقال یافت ، مرکزیت تجاری آن برقرار بوده است .

در کتاب های رازی به مطلبی برخورد می نمائیم که بسیار با ارزش است و آن اینکه رازی در این قسمت درباره بعضی اطباء که بعلمت نادانی و بخل در حرفه خود توجهی نمی نمایند ، دستور توجه و دقت میدهد .

الآنون اضافه می نمائیم که :

اصولاً رازی با مردمانی که اهلیت و استحقاق طبابت را نداشته و با بیماران خود سر مخالفت مینموده و مطالبی ارزنده دارد . بهمین دلیل در فهرست آثار وی کتب چندی درین باب بچشم می خورد بمانند : «فی العلله التي یذم لها بعض الناس و عوامهم الطیب وان كان حاذقاً» و «فی الاسباب المميلة لملوب الناس عن افاضل الاطباء الی اخسائهم» که از مفاد آنها چنین مستفاد می گردد که بعضی مردم پست و عوام رجوع به طبیب را ترك کرده و از وی مذمت می کنند و لو آنکه طبیب حاذق باشد و تمایل مردم و عوام الناس را از اطباء دانشمند و توجه با طباء عالم نما و متوسط را نشان میدهد . رازی علاوه بر آنکه عقیده و ایمان خاص درباره طبیب دانشمند داشته ، نسبت به اطباء جاهل بسیاری اعتنا بوده است . وی در این باب مجاهدات زیادی نموده و

در هزار و پنجاه سال قبل صریحاً در باره اطباء عالم نما و شارلاتانها بسیار مقاومت نموده است.

رازی تمام نکات بسیار ارزنده در باب توجه به چشم و گلو و اعضائی که در موقع بروز آبله باید بدانها توجه داشت، با منتهای دقت تنظیم گردیده است و تقریباً میتوان گفت از نظر اصول سهل است از هر نظر با سوازین طب کنونی مبیانت ندارد. در این قسمت رازی از جمیع عواقب وخیم بر اثر آبله و سرخک (مخصوصاً آبله) صحبت مینماید که با مختصر تعمقی میتوان بدقت نظریک طبیب کلینیکی اعتقاد یافت. رازی درباره مصون داشتن چشم از آفات آبله مطلب را بسیار صریح و روشن و محکم ادا کرده است. بشرح ایضا درباره عواقب ناشیه از آبله در گلو و حلق مطالبی ارزنده دارد. این قسمت از نظر علمی و اپیدمیولوژی بهترین فصول کتاب «آبله و سرخک» میباشد که تا چه حد رازی توانسته است حق مطلب را ادا نماید و اگر با دیده انصاف نگریسته شود، می بینیم در دورانیکه معلومات و اطلاعات کنونی نبوده رازی از عهده امر بسیار توانا برآمده است.

توجه رازی به مردمک (نی نی) و دید چشم (Vision) بسیار عمیق است. اگر با نظری سطحی به این قسمت بنگریم و از آن بگذریم از انصاف دور میباشد، بدلیل آنکه می بینیم تا چه حد رازی توجه به چشم را مورد نظر داشته است. باید دانست طبقات و قسمتهای چشم از نظر تشریحی از جلو به عقب از قسمتهای زیر تشکیل یافته است :

۱) ملتحمه (Conjunctive)؛

۲) قرنیه (Gornée)؛

۳) عنبیه Iris (پردهای که وسط آن سوراخی است بنام Pupil مردمک یا نی نی که گشاد و تنگ میشود)، جسم هدبی (Corps cilié) دنباله عنبیه است که عنبیه را به ششیمیه وصل می نماید؛

۴- جلیدیه (Cristallin) ؛

۵ (Corps vitré) زجاجیه ؛

۶ (Rétine) شبکیه ؛

۷ (Coroïde) مشیمیه ؛

۸ (Sclerotique) صلبیه .

بایده دانست ؛

الف) ملتحمه آنکه تصور می شود از نسج ملتحمه است با اینکه واقعاً از این نسج سپیده و لی وجه تشبیه آن چیز دیگری است و آن این است که ملتحمه قسمت خلفی پدک را پوشانیده و چینی خورده بروی شره چشم بر میگردد و در واقع پدک را به شره چانه چسبیده می دهد ؛

ب) امروزه ثابت شده است که غنیه با مشیمیه و جسم شنبی از خرنجینی یکی بوده و پوشیده جسم شنبی یکدیگر متصل است ؛

ج) صلبیه آنکه باخافد قرنیه غلاف بصری را تشکیل میدهد بر روی شره چشم را مساند و تشکیلات آن دو تقریباً بهم شبیه است، منشیمی در قرنیه قسمتهایی که مانع شفافیت صلبیه هستند موجود نیست ؛

ح) اتاق قداسی (Chambre antérieure) قسمت بین قرنیه و غنیه را گویند که داخل آن زلالیه (Humeur aqueuse) است ؛

۵) فاصله بین قسمت خلفی غنیه و قسمت جلوی جلیدیه را اتاق خلفی (Chambre postérieure) گویند در بعضی از کتابها اشتباهاً فاصله بین پشت جلیدیه و شبکیه را اتاق خلفی گشت اند .

(این قسمت توضیح همکار دانشمندم آقای دکتر نصره الله باستان است که بدین وسیله از ایشان تشکر می نمایم) .

قدما طبقات و قسمت های چشم را در هفت پرده و سه آب منقسم می نمودند

بدین شرح :

« کرد آفریدگار تعالی بفضل خویش

چشم بهفت پرده و سه آب منقسم :

صلبه^۱، ششیمه^۲، شبک^۳، زجاجیه^۴، و جلید^۵

پس عنکبوت^۶ و بیض^۷ و عنب^۸، قرن^۹ و ملتحم^{۱۰}»

معروف است که رازی در آخر عمر مبتلی به آب مروارید (Cataracte = آبشار)

گردید و چون اعمال جراحی در چشم پزشکی انجام میداده و از آن گذشته برای جلوگیری از عوارض آبله و سرخک سورمه و قطره و شیاف و روغن هائی داشته که استعمال مینموده، بدین مناسبت سر رشته نسبتاً جامعی (به اعتبار دوران) از بیماریهای چشم داشته است بدین شرح :

رازی انواع سورمه و قطره (دوای چشم، قطور، یا انحول، انحلی، سورمه) داشته که دونوع آن بدین شرح میباشد :

سورمه خشک (Collyre Sec) ،

و قطره چشم (Collyre) که در بیماریهای چشم و یا جلوگیری از عوارض بیماریهای این عضو بکار می برده است .

اولی گردی سراسب از آنتیمون (Antimoine) و صبر زرد بوده که بچشم میریخته (بچشم میکشیده) و دومی محلولی بوده که با آب گل سرخ و بعضی سواد دیگر

- ۱- صلبه یا صلبیه = Sclérotique . ۲- ششیمه یا ششیمه = Scléroïde .
- ۳- شبک^۳ یا شبکیه = Rétine . ۴- زجاجیه = Corps vitré . ۵- جلید یا
- جلیدیه = Cristallin . ۶- عنکبوت یا عنکبوتیه با احتمال قوی جسم هدبی است
- (Corp scilié) . ۷- بیض یا بیضیه مقصود قسمت جلوی صلبیه یا Humeur aqueuse
- است . ۸- عنب یا عنبیه = Iris (پرده ای که وسط آن سوراخی است بنام مردمک
- یا نی نی یا Pupille که گشاد و تنگ میشود) . ۹- قرن یا قرنیه = Cornée .
- ۱۰- ملتحم یا ملتحمه = Conjonctive .

(چنانکه قبلاً آمد) بچشم می چکانده است . وی بسیار اصرار داشته که برای محافظت چشمها این محلول ضروری است .

این محلول یا محلولهای دیگر همان است که بلفظ اعم در زبان فرانسه (Collyre) نامیده میشود .

بعلاوه رازی در ناسورهای اشکی (Fistules lacrymales) طریقه داشته که در این قبیل ناسورها شکافی به کیسه میداده و بدین وسیله آنها را معالجه می نموده است .

وی در رسالات خود در باب چشم پزشکی از اسبابی گفتگو می نماید که بکار معالجه پلکها میخورده است .

از آن گذشته علاوه بر آنکه در اغلب مولفاتهش فصلی مربوط به درمان بیماریهای چشم داشته ، چند رساله مستقل ضمن فهرست کتب و آثار وی بچشم می خورد منجمله :

«فی علاج العین بالحديد» و «فی الادویه العین وعلاجها» که این رساله را برای شاگرد خود یوسف بن یعقوب تألیف نموده است .

باری پس از آنکه رازی به آب سروارید مبتلی گردید ، که عالی نزدش میاید و ادعا می نماید که آنرا عمل ویا باصطلاح قدما قدح نماید (کشیدن آب چشم) .

رازی از وی سؤال می کند : « که طبقات چشم را برایش شرح دهی ؟ » .

چشم پزشکی نمی تواند بخوبی از عهده آن برآید .

رازی وی را خطاب نموده : « تو که از طبقات چشم سر رشته نداری چگونه می خواهی چشم مرا عمل نمائی » . آنقدر دنیا را دیده ام که خسته شده ام .

رازی در بیماری آبله تأکید بلیغ در توجه به چشم می نماید و بسیار اصرار می ورزد که :

« اگر آبله درشتی در سیاهی چشم زند ، باید سورمه را با گلاب مخلوط کرد و چند مرتبه در روز در چشم بیمار چکاند و باید ویرا وادار کرد پارچه ای بر چشم گذارد (رفاده) و

آنها بست یا از همان شیاف پس از حذف زعفران اضافه نمودن کمی شادانه به چشم بیمار چکاند ، تا برآمدگی زیاد ایجاد نشود .

چنانکه از سیاق عبارت کتاب آبله و سرخک استفاده می گردد ، رازی تکرار در چکاندن دارو را به چشم و گذاردن رفاده را بر روی این عضو و یا مالیدن روغن و شیاف را بسیار تأکید نموده است و این مطلب را مجدداً در یک جمله آخر در دستورهای مربوط به چشم متذکر گردیده که باید مراعات گردد .

بهر حال هر قدر در این باب بحث گردد کم خواهد بود و با توجه میزان دانش آنروزی بطور تحقیق رازی شاهکار عجیبی از خود بیادگار گذاشته است .

رازی در کتاب آبله و سرخک ذکر از پنبه می نماید . راست است که در آن دوران پنبه شناخته شده و قطعی است این ماده موارد استعمال داشته ، ولی رازی اولین طبیبی است که از استعمال آن در طب سخن رانده است ، مخصوصاً آنجا که متذکر می گردد که باید پنبه از مواد خارجی عاری باشد .

باز در همین کتاب دستوری در باب خواباندن بیمار در پارچه نازک و گذاردن برگ سوس بریدن وی توصیه قابل ملاحظه ای نموده ، که می رساند رازی این عمل را در بیمارانش اجرا می نموده است و چنانکه در کتاب متذکر گردیده این امر یعنی خواباندن بیمار در میان اشیاء نرم (بمانند پنبه و پارچه و امثال آن) در مواقعی که بیمار زخم هائی (از هر قبیل) داشته باشد امروز در بیمارستانها مجری است . اگر در دوران رازی مثلاً کیسه هوا و امثال آن نبوده او توانسته است بجای آن پنبه و پارچه نرم و برگ سوس و گرد گل سرخ و مورد را متذکر گردد ، مضافاً بدانند گرد گل سرخ و مورد نیز تا اندازه ای ممکن است از عفونت های بعدی بکاهد . و بشرح ایضاً از تماس بدن بیمار با رخت خواب باستعانت پنبه و پارچه بکاهد .

رازی درباره موادی که آثار آبله را براندازد بتفصیل صحبت می کند .

در این فصل نکاتی ارزنده وجود دارد که ذکر آنها بسیار لازم است بدین شرح:
 (الف) رازی بخوبی متوجه گردیده که آثار آبله آدمی را *آثریه المنظر* می نماید.
 بدین مناسبت در این فصل از هر چه که امکان رفع آثار آبله را نماید متذکر گردیده
 است :

(ب) موادی که رازی در باب زدودن آثار آبله ذکر کرده بسیار متعدد میباشد
 و نسخ متعددی برای این امر توصیه کرده و قطعی است خود نیز علاوه بر آنکه بدانها
 اعتقاد داشته عمل می نموده است :

(ج) اما بعضی از این مواد همانند *فضله گنجشک و پرستوک و سار و سوسمار و موش*
 و سرگین خفاش و دردی نمیز و امثال آن معلوم نشد که چه اثری داشته است؟ :

(د) ولی استفاده از داروها و گردهای نرم و دستورهای دیگر شبیه آن طبیعی و
 منطقی و با اصول طبی بسیار مطابق میباشد ، چنانکه در کتاب آبله و سرخک بدان
 اشاره کرده است .

رازی از انواع و اقسام آبله و سرخک سخن میگوید و آنها را با *تقدمه المعرفه*
 بخوبی شرح میدهد .

میتوان گفت رازی در این مبحث با منتهای مهارت و دقت بخوبی از عهده امر
 برآمده و تقریباً با معلومات انونی تبیینی ندارد . این مبحث یکی از قسمتهای بسیار
 ارزنده کتاب آبله و سرخک میباشد که با کمی دقت میتوان دریافت که وی تا
 چه حد به بیماری سرخک و آبله (مخصوصاً آبله) توجه و دقت ورزیده داشته است .

در این فصل رازی انواع آبله و سرخک را مشروحاً متذکر گردیده است .
 در بادی امر شاید عده ای تصور نمایند که مطلب بسیار پیش پا افتاده و آسان است
 ولی با مختصر تعمقی میتوان دریافت که وی :

اولاً) تمایز بین آبله و سرخک ؛

ثانیاً) تقسیم بندی آبله و ذکر انواع و اقسام آن ؛

ثالثاً) شرح انواع سرخک ها ؛
 رابعاً) وجه مشترك آبله و سرخک ؛

را بخوبی از عهده برآمده است .

اگر راه اغراق و غلو نرویم بدون جانبداری میتوان گفت : « که تقسیمات رازی در باب دویماری آبله و سرخک از روی اصول علمی صحیح پایه گذاری گردیده و عقیده عده زیادی از محققین و مورخین تاریخ طب آن است که تفکیک بین دو بیماری بالا از ابتکارات رازی است و وی اولین طبیبی است که توانسته بخوبی از عهده این امر برآید . از آن گذشته رازی در رساله آبله و سرخک علاوه تفکیک بین این دو بیماری صریحاً متذکر گردیده و تلویحاً از آبله مرغان (Varicelle) صحبت میدارد و این مطلب از خلال سطور فصل اول و فصل پنجم کتاب آبله و سرخک مستفاد میگردد .

رازی گوید : « همچنین جوانانی که حرارت آنها کم بوده و رطوبت زیادی هم در خون آنها نیست یا افرادی که در طفولیت گرفتار آبله خفیف شده اند و بدن خشک و لاغری داشته و حرارت آنها کم و خفیف بوده چون این دسته به جوانی برسند بر اثر مراقبت شدید از بدن یا عدم مراقبت ممکن است مبتلی به آبله گردیده از آن مصون مانند :

«مقتضی است کودکان و نوجوانان را که آبله در دنیاورده یا آنکه آبله ضعیف گرفته اند مخصوصاً در مواقع و فصول آبله و همچنین کسانی که مزاج آنها مستعد قبول آبله است، بشرحی که بیان شد فصد شوند و قبل از آنکه تب کنند یا قبل از چهارده سال علامات آبله در بدن آنها دیده شود . . . » ، میرساند که مقصود از آبله ضعیف و توجه باینکه بعداً آبله گیرند مقصود آبله مرغان است .

۱۲- در صفحه ۳۸۳ در باب کتاب تألیفی رازی : « فی ان لطین المنقل به فیه منافع » که در متن کتاب آمده منتقل صحیح میباشد، توضیحاً اضافه می شود : که منتقل هم بعید بنظر نمیرسد . چرا که ممکن است مقصود گل هایی است که از محلهائی برداشته و برای درمان بکار برده شوند . همانند آنکه اکنون گل های دریاچه رضائیه را برای

درمان بعضی بیماریها به تهران و سایر نقاط میبرند و با آنکه بیماران در کنار دریاچه با گلها و لجنها درمان بیماریشان را می نمایند. بنابراین میتوان هر دو وجه را در این باب قائل شد.

اما طین بمعنای گل آنطور که در کتب داروئی و طبی آمده عبارتند از :

طین احمر (= گل سرخ = *Terre rouge = Rubrique*)

طین ارمنی (= گل ارمنی = *Terre d'Arménie = Bol arménien*)

طین اصفر (= گل زرد) و طین اصفهانی (= طین نیشابوری)

طین اقروطون (= طین اقریطس)

طین اکن (= طین خراسانی = طین نیشابوری = *Terre de Nisabour*)

Argile pure = طین حر = گل خوراکی = طین ماکول = *(T. comestible)*

طین اندلسی

طین بحری و طین بحیره. (مأخوذ از گل دریاچه ها)

طین بلاد مصطکی (= طین خیا و خیوس = *T. de Chios*)

طین جلود

طین حجازی

طین حر (= طین علك)

طین حکمت (= گل حکمت)

طین حیا (طین بلاد مصطکی)

طین خیوس (= صورتی از طین خیوس)

طین خراسانی

طین خیا (= طین بلاد مصطکی)

طین خیوس (= طین خیا)

طین داغستانی

طین دقوقی

طین راهب

طین روسی

طین شاموس (T. de Samus =)

طین شفا

طین صغیدی

طین صغدی

طین صنم (= طین اصفر یا طین راهب)

طین صوفی حمید

طین علك

طین یارسی (T. grasse =) (= گل سرشوی)

طین قبرسی

طین قریطس = طین اقریطس

طین قیملس (= طین مختوم)

طین قیمولیا (= T. Cimolée = Cimolelle argentièrè = T. de l'île)

طین کاهن (طین مختوم یا طین اصفر)

طین کاهنی (= طین مختوم)

طین کبوش (= مصطکی = Mastic)

طین کرسی (= T. de Vignes = Ampeitis)

طین کواکب (= طین شاموس)

طین لانی (= طین ارمنی)

طین ماکول (= Terre comestible)

طین مختوم (= Terre sigillée = Tira Sigillata)

طین مسمری

طین مغره (= طین احمر)

طین مقلو (= طین ما نول = طین نیشابوری)

نامهای یاد از لغتنامه دهخدا در حرف ط استخراج گردیده که مؤلف از کتابهای اختیارات بدیهی و سخن الادویه و تحفه حکیم موسی و بحر الجواهر و تذکره انطاسی و ابن البیطار و کتابهای فرهنگ مختلف بدست آورده است.

در شرح اسماء الحفاری تألیف ابو عمران موسی بن عبیدالله اسرانیلی قرطبی که به همت دکتر مریخوف (Dr. Max Meyerhof) به سال ۱۹۱۰ میلادی در قاهره چاپ و انتشار یافته است، ذیل نیز دیده میشود:

طین المصفر (الهیلائی = Pastel et Indigo) و طین حواء (= Argile)

طین المصفر (Terre d'Eve = Terre verte) که مقصود گل خوزستانی است با طین خوزی

(T. de Kouziston) و اقصاد دیگر

طین آبی (طین شهاب = طین شهاب = T. de Samos = T. d'Etoile) (طین ایتلیز = طین مسمری = Terre egyptienne).

۱۳- در صفحه ۸۲ ذیل تمکن ۵۵ اضافه شود که این تصویر تحت عنوان

Une antique représentation d'Avicenne sur un vitrail d'Eglise

«یک تصویر قدیمی از ابن سینا بر روی پنجره شیشه‌ای کلیسا»

۱۴- در صفحه ۸۴ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ درباره دو شکل ۵۸ و ۵۹ و ۵۹ از ابن سینا توضیح داده میشود که این دو عکس از کتاب «منظر نقاشی تاجیکستان شوروی» اثر ب. ای. سربریانسکی (B. I. Serchriansky) که بزبان روسی است اقتباس شده است. انتشارات مؤسسه نقاشی شوروی مسکو ۱۹۵۱ میلادی.

۱۵- در صفحه ۹۵ و ۹۶ در زیر شکل ۶۱ تصویری خیالی از ابن سینا قسمت بین-الهیالین بدین شکل تصحیح شود (نقل از مطبوعات پاکستان).

۱۶- در صفحه ۵۰۲ که نقشه مسیر مسافرت‌های شیخ آمده مقصود مسافرت‌های استاد است. منتهی امکان دارد در روایات سورخان و محققان اختلافاتی در این امر پیش آمده باشد. بنابراین خوانندگان محترم کتاب را به حواشی چهارمقاله عروضی سمرقندی بسعی و اهتمام مرحومان علامه محمد قزوینی و دکتر محمد معین و پورسینای سعید نفیسی و کتاب زینة المجالس مجدالدین محمد حسینی مستخلص به سجدی حواله میدهم.

۱۷- در صفحه ۵۲۸ در باب قصیده عینیه شیخ گرچه در دو موضع از آن تشریحی بعمل آمده است. اما از آنجا که این قصیده چنانکه آمد یکی از شاهکارهای ابن سیناست لذا لازم دانستیم تمام قصیده که بزبان تازی است و ترجمه‌ای که شادروان محمدعلی حکیم الهی فریدنی به نظم آورده عیناً از نظر خوانندگان کتاب بگذرانیم و بنابراین پس از شعر چهارم در صفحه ۵۲۸ اشعار زیر اضافه میگردد:

وَ أَظْنَتْهَا نَسِيتُ عَنْهُوْدًا بِالْحِمَى
وَمَا سَأَلَ لَّا بِفِرَاقِهَا لِمَ تَفْنَى
حَتَّى إِذَا اتَّصَلَتْ بِهَا عُيُوطُهَا
عَنِ مَمَرِ كَرَاهَا بِذَاتِ الْأَحْرَعِ
عَاقَتْ بِهَا ثَاءُ الثَّقِيلِ فَأَصْبَحَتْ
بَيْنَ الْمَعْلَى لِمِ وَالْطُّلُوعِ الْخَفِيعِ

تَبِکِ وَقَدْ ذَكَرْتَ عَنْهُوْدًا بِالْحِمَى
بِمَدَامِيعِ تَهْمَى وَأَمِ تَفْنَى
وَتَنْظِيلِ سَاجِعَةٍ عَلَى الدِّمَنِ النَّسَى
إِذَا عَاقَبَهَا الشَّرْكُ الْكَثِيفُ فَصَادَهَا
حَتَّى إِذَا اقْرَبَ الْمَسِيرُ إِلَى الْحِمَى
هَجَعَتْ وَقَدْ كُشِفَ الْغَطَاءُ فَأَبْصَرَتْ
دَرَسَتْ حَبْرًا رَسْمَ الْأَرْبَعِ
تَلْفُظُ عَنْ الْأَرْبَعِ الْمَسِيحِ الْمَرْبَعِ
وَدَنَى الرَّحِيلِ إِلَى الْفَضَاءِ الْأَوْسَعِ
مَالَيْسَ يَدْرِكُ بِالْعِيُونِ الْهَجْعَ

وَعَدَّتْ مُفَارَقَةً لِّكُلِّ مُخْلَفٍ
وَبَدَّتْ تُغَرِّدُ فَوْقَ ذُرْوَةِ شَاهِقٍ
فَلَا يَرِي شَيْئًا أَهْبَطَتْ مِنْ شَامِخٍ
إِنْ كَانَ أَهْبَطَهَا الْأَلَمُ لِحِكْمَةٍ
فَتَهْبُوطُهَا إِنْ كَانَ ضَرْبَةً لِأَرْبٍ
وَتَعُودَ عَالِمَةً بِكُلِّ خَفِيَّةٍ
وَهِيَ الَّتِي قَطَعَ الزَّمَانُ طَرِيقَهَا

عَنْهَا حَلِيفُ التُّرْبِ غَيْرُ مُشِيعٍ
وَالْعِلْمُ يَرْفَعُ كُلَّ مَنْ لَمْ يَرْفَعِ
عَالٍ إِلَى قَعْرِ الْحَضْبِضِ الْأَوْضَعِ
طَوَيْتَ عَلَى الْفَطْنِ اللَّيْبِ الْأَوْرَعِ
لَتَكُونُ سَامِعَةً بِمَا لَمْ تَسْمَعْ
فِي الْعَالَمِينَ فَخَرَقُهَا لَمْ يَرْفَعِ
حَتَّى لَقَدْ غَرَبْتَ بِغَيْرِ الْمَطَالَعِ

سپس مهر همسایگی برگزید
ولی خواست تا گردد آراسته
فراموش کرده بآنخوی سست
نسازد از آنها چیزی نه هست
پس از بود در ناسور جایگاه
در آنجا همه فرهی و فراز
ز اندام و نیرو و بند و برش
میان نشانهای بود و نبود
بمیهن پس آنگاه آنرا شکست
بریده نگردد بهر دار و گیر
نه شد کهنه از آنچه بر آن تند
بترسد از آنچه از آن ناهدی
نگهداشت او را و واپس کشید
که اندر بهاران بدی چون پرند

نخست او ز ویرانی تن رمید
چه او گوهری بود پیراسته
گمانم که پیمانهای نخست
بسی جایگاهها ده داده زدست
چو پیوست با پستترین پایگاه
در اینجا همه ناخوشی و نیاز
بیاسیخت بر او نیاز منش
چه خود را گرفتار گیتی نمود
بگرید ز پیمانهای که بست
بآن اشکهای که ریزد بزیر
بر اندام خود سوگواری کند
که مرغ روان تازگی خواهدی
جلو گیر او گشت دام پلید
از آن جایگاه فراخ بلند

چونزدیک شد رفتن جان پاک
در آنجا روانها همه روشن است
بخواید و شد پرده برداشته
گاهی خواب انگیزه بینش است
جدا شد از آنها که در دست داشت
چنین است آیین گیتی پرست
بشادی بخواند ز کوهی بلند
که آن کیمیائی بود پر نوا
برای چه از جایگاهی بلند
مراین داستانی است ناگفتنی
اگر بهر کاری شدستی روان
که دانا ز دانش بسی کوته است
اگر آمدن باشدش در جهان
که آنراها نیست جای دیگر
و تا او بهر راز دانا شود
چرا پس نشد هرچه او خواسته
بپهناور آن میهن تابناک
در آنجا همه خارها گلشن است
بدید آنچه نادیده انگاشته
جوییش که انگیزه دانش است
چو خود رفت برجای خویشش گذاشت
که پایان بماند از او هر چه هست
که دانش کند مرد را ارجمند
روائی دهد هر چه نبود روا
بیفتاد در پستترین بار بند
و یا مهره هست ناسفتنی
خدا داند آنرا و روشنی روان
مگر آنکه چون سیم در بوته است
که تا بشنود رازهای نهان
و گر نشنود نبود او بهره ور
بهر نیک و هر بد توانا شود
که تا گردد از دانش آراسته

ایضاً در صفحه ۵۲۸ در باب ترجمه قصیده عینیه که به نثر آمده اضافه شد:
اول دفعه این ترجمه در نامه دانشوران آمده است.

۱۸- در صفحات ۵۵۵ و ۵۵۶ ضمن ارجوزه این سینا اضافه شود: که این
اجوزه مشتمل بر تفسیر طب و تقسیم آن و ذکر امور طبیعی بمانند ارکان و مزاج و
فصول و غذاها و مزاج سنین مختلفه آدمی و مزاج مرد و زن و بدن و رنگ بشره و سو و
چشم و اخلاط و اعضاء بدن و ارواح (= روحها = Les esprits) و نیروها (= قوی =

(Les forces) و نیروهای نفسانی و افعال و امور ضروری بمانند هوا و اثر ستارگان یا خورشید و تغییرات هوا بر حسب کشورها و کوهها و تغییر هوا بر حسب دریاها و بادها و مجاورت بعضی از زمینها و تغییر آب و هوا بر حسب منازل و مساکن و تغییر درجه حرارت بر حسب آب و هوا و مزاج عطرها و گنجا و نفوذ رنگها بر روی بینندگی و غذاها و آشامیدنیها و دستورهای مربوط بدانها و خواب و بیداری و حرکت و سکون و استفراغ (Evacuatum) و احتقان (Engorgement =) و احساسات (Sentiments =) و علل و اعراض و بیماریهای اعضا آلیه (Maladies des organes-outils =) و انحلال فرد (Solution de continuité =) و عوامل غیر طبیعی یعنی علل بیماریها و تغییر اخلاط (Déplacement des humeurs =) و علل بیماریهای حار (Maladies Chaudes =) و بیماریهای سرد (Maladies froides =) و بیماریهای مرطوب (Maladies humides =) و بیماریهای خشک (Maladies sèches =) و علل امراض اعضا آلیه (Causes des altérations physiques =) و علل بسته و باز شدن مجاری بدن (Causes d'oblitération, d'ouverture des conduits =) و علل زیاد و کم شدن بیماری و سخت و نرم شدن آنها و علل اجتماع و افتراق زخمها و علائم بیماریها و اقسام و علائم عمومی آنها و علائم مربوط به عمل و فعل دماغ و قلب و اقسام نبضها از جهت نوع و انبساط (= amplitude) و زیادی و کمی و نیروی آنها و غلظت و کیفیت و ساده درون شریان و دوران ضربان و استراحت و کمیت و تعداد ضربان شریان و بیان نبض در سنین مختلف و فصل و مزاج و جنس آدمی (از نظر مذکر و مؤنث بودن) و علائم خلط آمدن از سینه و عمل قلب و ادرار و رنگ و غلظت و رسوب و قوام و مکان آن و بوی ادرار و علائم امتحان مسفوع و میزان آن و علائم عرق و کیفیت آن و پیش بینی عاقبت بیماریها (Pronostic =) و علائم پیری بدن (= امتلاء = Pléthore) و علامات زیادی و غلبه خون و صفرا و سودا و بلغم و پیش بینی بیماریها طی دوران آنها و وقوف به دورانهای بیماریها و مدت آنها و تناسباتی بجران بیماریها و اشکال مختلفه و علامات آنها و روزها و ختم بجران و علامات مرگ از نظر کلی و از نظر حالات و مواد مدفوعه

و بریدن و داغ کردن آنها (عضلات) و اعمال دستی در استخوانها از شکستگی ها و در رفتگی هاست .

۱۹- در صفحه ۵۱۴ سطر اول ضمن شاگردان شیخ ابو منصور حسین بن محمد بن- عمر بن زبیلہ اصفهانی اضافه گردد که «... وفاتش در سنه ۴۴۰ واقع شد. دو کتاب از مؤلفات او در موزه بریطانیا در لندن موجود است: یکی موسوم به «الکافی الموسیقی» و اسم و نسب او بطریقی که در فوق ذکر شد در ابتدای همین رساله مسطور است و حاجی خلیفه به اسقاط «عمر» آورده است و شهرزوری او را ابو منصورالحسین بن طاهر بن زبیلہ نگاشته است و ابن ابی اصبعیه (۲: ۱۹۰) ابو منصور بن زیلا و دیگر قصه «حی بن- یقظان لابی علی بن سینا» و اسم این کتاب از بروکلمان در تاریخ علوم عرب فوت شده است» (از حواشی چهار مقاله عروضی سمرقندی چاپ اوقاف گیپ به همت مرحوم علامه محمد قزوینی).

۲۰- در صفحات ۵۵۲ تا ۵۵۶ ضمن ارجوزه های منسوب و منصوص به ابن سینا باید دانست که ابیات «ارجوزه فی الطب» (یکصد و پنجاه و یک بیت و «ارجوزه فی الطب» (فی الفصول الاربعه) یکصد و بیست و یک بیت و «ارجوزه فی الطب» یکصد و بیست و «ارجوزه فی الوصا یا البقراط» نود و سه بیت است.

۲۱- در صفحه ۵۷۶ در شرحی که علاءالدین ابوالحسن علی بن القاضی نفیس- الدین ابی الحزم القرشی معروف به ابن النفیس قرشی بطور مفصل و تألیفات وی به صفحه ۴۷ جلد سوم تاریخ ادبیات تألیف دکتر ذبیح الله صفا چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۱ رجوع شود .

۲۲- در صفحه ۵۷۹ در سطر اول قبل از کلمه کتابت کلمه تاریخ اضافه شود .
ایضاً در همین صفحه سطر ۱ - پس از کلمه به بنده (دکتر شهراد) صحیح نیست و نگارنده کتاب صحیح است .

۲۳- در صفحه ۵۸۰ سطر ما قبل آخر پس از کلمه میلادی اضافه گردد :

از روی ترجمه اردو ایضاً در همان صفحه پس از کلمه بچاپ رسیده است اضافه گردد :
« بقرار اطلاع ترجمه کتاب دوم قانون توسط آقای دکتر مظفر شاه در دست اقدام است » .

۲۴ - در صفحه ۵۸۱ پس از سطر دوازدهم اضافه گردد :

آقای دکتر محمد شهراد به نگارنده گفتند : « ایشان قانونی دارند که توسط مرحوم صدرالاطباء مکرر تدریس کرده و در حواشی کتاب به خط آن مرحوم (یعنی صدرالاطباء) یادداشت‌هایی شده است . بنابراین بنظر آقای دکتر شهراد که از شاگردان ممتاز مرحوم صدرالاطباء میباشند و قانون را نزد آن مرحوم آموخته‌اند قانونی نسبتاً کم غلط است » .

در همین صفحه قبل از سطر دوازدهم اضافه شود که : چاپ قانون در تهران توسط سه طبیب که طب قدیم را بخوبی میدانستند انجام گرفته که یکی از آنها یعنی میرزا محمدعلی طبیب نظام کتابت آنرا عهده دار شده است بنابراین به ظن قوی نزدیک به یقین چاپ تهران بسیار ممتاز است .

در همین صفحه پس از سطر آخر اضافه گردد : اکنون (سال ۱۹۷۳ میلادی) در دهلی نو انجمن تاریخ طب و تحقیقات طبی تحت نظر حکیم عبدالحمید از دانشمندان بنام طب قدیم هیئتی مشغول تهیه و ترجمه قانون از متن عربی به انگلیسی میباشند .
۲۵ - در صفحه ۵۹۰ در باب مزاج این شعر در بوستان سعدی آمده است :

مزاجت تر و خشک و گرم است و سرد - مرکب از این چار طبیعت سرد
که دانستن آن خالی از فایده نیست .

۲۶ - در صفحه ۵۹۵ سطر سیزده پس از کلمه تجویز نمود اضافه گردد :

حسن لامسه - عقیده ابن سینا در روانشناسی - این شرح را دوست دانشمندم آقای اکبر دانا نوشت استخراج نموده و برای این جانب فرستاده‌اند که اطلاع بر آن خالی از فایده نیست :

« نخستین حسی که حیوان با داشتن آن حیوان میشود حسن لمس است ،

همینطور که عقلاً جائز و امکان پذیر است که هر ذیرو حی قوای نباتی را که عبارتست از غذایه نمو و رشد تولید مثل جز نیروی غذایه از دست دهد و باز هم آن ذیروح باقی بماند و عکس آن جائز نیست ، حال لمس در قوای حیوانی نیز چنین است که حیوانی میتواند از قوای حیوانی خود که عبارت از حواس پنجگانه است جز لامسه را از دست دهد و باز هم در صحنه حیات پایدار بماند، اما همینکه لامسه از دست رفت حیوان خود بسرعت و شتاب راه زوال می پیماید ؛

«چون حس لامسه پیشروی قوای نفس است باید باموری که ترکیب حیوانرا فاسد میکند دلالت نموده و صلاح حیوانرا حفظ کند ؛

«ذائقه اگرچه دلالت بر مسموعات دارد که زندگی حیوان بسته بآنست ولی باز رواست که حیوان ذائقه را از دست داده و همچنان باقی بماند و حواس دیگر او را به جلب غذای موافق و اجتناب از نظرات راهنمایی کند ولی از هیچیک از حواس دیگر بر نمیآید که کار لامسه را انجام دهند مثل اینکه دلالت کنند هوای مجاور ما باندازه ای گرم است که سوزنده میباشد یا باندازه ای سرد است که ما یخ خواهیم بست تا از آن پرهیزیم ؛

«سزه اغذیه فقط برای خوش آمدن از غذا میباشد از اینجاست که بسیار روی میدهد برای آفات عارضه ، ذائقه حیوان باطل شود ولی حیوان زنده بماند» .

۱- آیا حرکت هم برای حیوان مانند حس لامسه ضروری است که نمیتواند حیوانی بدون حرکت باشد ؟

«مشهور این است که جانورانی مانند صدفها حرکت ندارند با آنکه دارای حس لمس هستند ولی باید دانست که حرکت ارادی دویخش است ؛

الف - حرکت انتقال و رفتن از مکانی بمکان دیگر ؛

ب - حرکت انقباض و انبساط برای اعضای حیوان که جسم حیوان با این حرکات نقل مکان نمیکند و بعید بنظر میرسد که حیوانی باشد دارای حس لامسه ولی نیروی حرکت نداشته باشد زیرا چگونه و به چه راه میتوان فهمید که حیوانی

دارای لامسه است تا اینکه نبینیم از پاره‌ای محسوسات متنفّر و مشمّز میشود و نسبت بدسته‌ای از محسوسات تمایل و شوق می‌یابد ؛

«ماصدفها را می‌بینیم که میان جلد خویش دارای حرکت قبض و بسط و پیچ و خم و کوتاه و دراز شدن هستند و با مجموع این حرکات از جای خود منتقل نمیشوند و از اینجا می‌فهمیم که این حیوانات چون محسوس خود را ادراک میکنند این حرکتهای برای آنها پیدا میشود . بهتر آنست که هر حیوانی که لامسه دارد نوعی هم حرکت ارادی داشته باشد اعم از اینکه این حرکت برای کل حیوان باشد ، که از جایی بجای دیگر رود یا برای جزئی از آن که موجب انتقالی نشود ؛

«برگردیم به بحث در لامسه و گوئیم : هر حالتی که با بدن تضاد دارد وقتی بدن بآن حالت مستحیل شد آنرا درک میکند ولی اگر این حالت در بدن جا گیر و مستقر گشت و کالبد بآن خو گرفت دیگر آن حالت احساس نمیشود و علت این امر آنست که احساس نوعی از انفعال حسی با هول شیئی یا زوال شیئی تحقق می‌یابد . پس اگر حالتی در بدن جا گیر و مستقر شد دیگر از آن انفعالی پیدا نمی‌گردد از اینجاست که آدمی حرارت تب لازم را احساس نمیکند اگرچه از تنه‌های متناوب بیشتر باشد» .

۲ - حس لامسه دارای اختصاصاتی است که در دیگر حواس نیست .

«اولین خاصیت حس لامسه آنست که درد و آسودگی از درد را که ادراک میکند محل این ادراک در خود آنست مثلاً تألم از یک دمل ده در تن ما پیدا شده و آسایش از درد آن پس از آنکه این دمل سر باز کرد و ریم آن بیرون ریخت ، هر دو از خود حس لامسه است ولی ادراک چشم چنین نیست ؛

«چشم لذت والمی را که از دیدنیها میبرد جای آن در جانست و آن روح ما میباشد که از مناظر زیبا یا زشت ، در دوران جسم شادمان یا غمناک میگردد و گوش هم در ادراک مسموعات چنین است ؛

«لذتی را که گوش از آوازهای خوش میبرد ورنجی را که از صداهای گریه سی‌یابد ، هر دو در روح است اما اگر بانگ رعد به گوش رسید و آنرا دردناک ساخت

یا نوری شدید بچشم تابید و آنرا آزار رسانید ، این نوع درد مربوط به حس لامسه گوش و چشم است و با زوال این رنج و درد لذت و راحت در حس لامسه پیدایشود حال ادراك شامه و ذائقه نیز مانند لامسه است ؛

«پس از حواس پنجگانه ما ادراك، چشم، گوش مجردتر از ادراك سه حس دیگر است ؛

«دومین خاصیت لمس این است که اشیاء خارجی که دارای کیفیاتی هستند بی هیچ واسطه‌ای تماس میجوید و بآن کیفیات مستحیل میشود و همینکه استحاله یافت احساس حاصل میشود و اعصاب لامسه ، هم مودی هستند و هم قابل حس و حال آنکه عصب‌های باصره تنها مودی صورت محسوس میباشند ؛

«اعصاب دو قسمند: مصمت و مجوف یعنی توپرومیان تهی و دو عصب چشم که به شکل صلیب یکدیگر را در مجمع النورین قطع میکنند ، تنها مودی صورت محسوس هستند و صورت را به این محل میرسانند تا ادراك شود و خود قابلیت اخذ صورت را ندارند و آنچه صورت محسوسی را پذیرفته، رطوبت چشم است نه چون مانند تگرگ سرد و خنک است و بر دبه نام یافته ؛

«شامه هم تا هوایی نباشد که بو در آن انتشار یابد نمیتواند مشموم خود را درك کند ؛

«ذائقه هم تا رطوبت لعابی نباشد که متکین بطعم مطعوم شود ادراك حاصل نمیگردد ؛

«سامعه نیز هوایی نباشد که تموجات حاصله از کندن و کوبیدن را بپذیرد و این تموجات را بگوش برساند ، صورت ادراك نمی‌شود» .

۳- آیا حس لامسه بدون وساطت کار خود را انجام میدهد ؟

«سومین خاصیت لمس آنست که این حس همه پوست بدن را فرا گرفته و قسمتی از بدن برای این کار تخصیص نیافته و علت آنست که چون حس طلیعه ایست که باید

واردات بریدن را بررسی کند که اگر بهر عضو این واردات برسند در قوام شخص مفسده‌ای بزرگ ایجاد میکنند. از اینرو در خلقت لزوم یافت که تمام سطح کالبد یا شبکه، لاسه پوشیده شود و چون حواس دیگر اشیاء را بی آنکه تماس با آنها یابند حس میکنند. پس کفایت میکند که آلت یک عضو باشد تا چون از محسوس خبر یافتند که ضرری بدنبال دارد نفس را آگاه سازند که از آن بپرهیزد و تن را از جهت آن محسوس برکنار دارند. ولی اگر لاسه در تمام سطح بدن گسترده نبود و یک عضو برای آن تعیین شده بود، نفس خطر هائی را که به بدن رو می‌آوردند نمیدانست کدام است».

ع- آیا لاسه یک قوه است یا بیشتر؟

«نزد یک به یقین آنست که قوای لمس متعدد هستند که هر یک از آنها یک نوع تضاد را درک میکند در نتیجه تضادی که میان سرد و گرم است غیر از تضادی است که میان جسم سبک و سنگین است و همچنین تضادی که میان زبر و نرم است غیر از تضادی است که میان تر و خشک است چون ادراک ذات سد نور افعال اولیه نفس هستند. پس، در آفرینش واجب آمده که قوه‌ای خاص برای آنها باشد ولی چون این قوی در آلات حس تساوی تقسیم شده از این رهگذر همه قوای گوناگون یک قوه احساس میشود چنانکه اگر حس لاسه و ذائقه در همه سطح بدن گسترده بود انسان تصور میکرد که این دو قوه یکی است ولی چون در غیر از جرم زبان، که این دو نیرو با هم هستند، در بقیه بدن از هم جدا شده‌اند از اختلاف آنها محسوس است چنین گمانی نمیرود؛

«قوای متعدد لاسه چون در تمام بدن با هم هستند انسان تصور میکند که یک قوه است و حال آنکه چهار قوه هستند و هشت محسوس دارند که عبارت از دو طرف تضاد مورد ادراک آنهاست».

ابن سینا مانند ارسطو به اصالت جهان مادی اعتقاد داشته و گرایش ذهنی او به واقعیت عالم محسوس بوده و همچون افلاطون این جهان را سایه و عکس عالم

مجردات نمیدانسته از این رهگذر در آنچه جنبه مادی داشته بهترارمغانی مجرد تحقیق کرده وآراء وافکار اوچه در طب وچه در روانشناسی بسیار ارزنده و در خورد هزار-آفرین است .

میتوان به گفته های شیخ درباره اهمیت لامسه افزود که خطای باصره را هم که چوب یا قاشق فرو رفته در آبراشکسته می بینیم یا احساس لمس این خطا از بین میرود .

اهمیت این حس تا آن اندازه است که فیلسوف فرانسوی کندیالک^۱ تنها راه ادراک جهان خارج را این حس دانسته و امروز هم یکی از مکاتب فلسفی از عقیده این حکیم پیروی میکند . و چگونه میتوان از نتایج عملی این بحث غافل ماند با آنکه بانوئی کرولال را با استفاده از حس لمس او حروف برجسته ای ساختند و او را عالمی بجامعه تحویل دادند و امروز کوران بدینوسیله با سواد میشوند .

تامسپیوس^۲ که ابن سینا او را از همه مفسران قدیم ارسطو فاضلتر شمرده بنا بر نقل ابن رشد چنین گفته است :

«لامسه بی وساطت هوا نمیتواند محسوسات خود را درک کند و هوا برای ادراک آن لازم است . چنانکه آب برای زندگانی ماهی ضروری است . ابن رشد میگوید : از سخن حکیم بیش از این استفاده نمیگردد که هوا شرط ادراک لامسه است نه آنکه واسطه ای باشد که صورت محسوس را بپذیرد و به حاسه برساند .

آری میان اینکه بگوئیم در خلاء (تهی) نیز میتوان لمس نمود : بطور کلی آبا احساس در خلاء صورت می پذیرد و بعد آبه حاسه برساند فرق بسیاری است (نقل از ابن رشد) . ارسطو و پیروانش میگفتند طبیعت از خلاء گریزان است و آنرا محال می شمردند ولی در فلسفه و کلام اسلامی دانشمندانی معدود خلاء را ممکن می شمردند که از

۱ - Condiaque

۲ - Thémestius فیلسوف و خطیب یونانی متولد در حوالی سالهای ۳۱۰ یا ۳۲۰ مسیحی که خطیب رسمی شهر قسطنطنیه بود .

آنجمله است. ابوالبرکات بغدادی در کتاب معتبر و امام فخر رازی در اربعین و بیان دلائل طرفین، خود بحثی جداگانه است». (تمام شد نوشته آقای دانا سرشت).

۲۷- در صفحه ۵۹۵ در فصل مربوط به نظرات ابن سینا درباره اعصاب لازم به

تذکر است که :

از شیخ شاهکارهایی در طب آمده که با مطالعه قانون میتوان به این شاهکارها پی برد. اکنون من باب مثال چند نکته بعنوان ذیل بر قانون شیخ در این تکمله اضافه میگردد :

شیخ عصب چشم (Rétine) را عامل و عضو اساسی بینائی تلقی می نماید در صورتیکه قبل از وی بینائی را به جلینده (Cristalline) نسبت میدادند. و درباره مننژیت ها آنها را بعنوان ورم غشاء مغز میدادند.

شیخ انواع مختلف یرقانیهای اصلی (Ictères fondamentales) را شناخته و در سگته های مغزی اصل را پری (Pléthore) بدن را یادداشت کرده است.

شیخ انتقال بعضی از بیماریهای عفونی را از جفت میداند. (مستخرجه از قانون شیخ و کتاب اطباء مشهور تألیف رنه دومنیل (Les Medecins célèbres, René Dumesnil) که تحت نظر فلاوین بونه ری (Flavien Bonnet Roy) انجام گردیده چاپ های هنری لوسین مازنو (Editions d' Arts, Lucien Mazenod) چاپ ژنوسویس ۱۹۴۷ میلادی.

۲۸- ایضا در فصل مربوط به کبد و بیماریهای آن شیخ در باب سبب پیداشدن احتقان (= Congestion) در کبد آنرا زیاده روی در خوراك و ترك ورزش و از ضربه وارد آوردن بد کبد میداند.

۲۹- در صفحه ۵۹۸ پس از سطر ۱۲ اضافه شود : یک مقایسه علمی از رازی

و ابن سینا با پزشکان امروزی غرب توجه خوانندگان کتاب را متوجه می‌سازم :

«ابن سینا درباره اورام کبدی در قانون گوید : که سفاد آن چنین است : ورم حاد جگر سیاه یا تحلیل می‌رود و عوارض آن‌ها بر طرف و یا آنکه به چرک نشسته و نشانه‌های دمل پدیدار می‌شود یا آنکه چرک کرده و نشانه‌های دمل ظاهر می‌شود و یا آنکه تصلب بسته و علامات ورم سخت (صلب) پیدا می‌شود و علامات ورم حاد بر طرف می‌گردد؛ رازی نیز در کتاب حاوی گوید : اگر ورم حاد جگر سیاه به ورم سخت (صلب) تبدیل گردد، تب بیمار قطع شده و درد کم می‌شود ولی اگر بیماری طولانی گردد به استسقا منتهی خواهد شد؛

«ابن سینا در مورد علت احتقان کبدی (Congestion hépatique) را از پرخوری و احتباس یا قطع گردیدن مایع درونی بمانند خون بواسیر یا قاعدگی زنان و ضربه به کبد و عمل طبیعت آدمی برای رفع حدت ساده میدانند که با مبانی امروزی تفاوتی ندارد».

حال ملاحظه فرمائید همین دو نکته که در باب اورام و احتقان کبدی است با نظرات کنونی بسیار نزدیک است، ولی متأسفانه غربیها جمع این مطالب را از قانون شیخ و حاوی رازی و ملکی اهوازی و ذخیره خوارزمشاهی اخذ نموده و بعدها بیخورد مشرق-زمینی‌ها داده‌اند. بنابراین اگر فقط کتاب‌های حاوی رازی و ملکی اهوازی و قانون ابن سینا و ذخیره خوارزمشاهی گرگانی مورد مطالعه و تحقیق و سوشکافی گردد معلوم خواهد شد که این پزشکان چه خدمت بزرگی به طب جهان نموده‌اند.

در اینجا یک نکته دیگر اضافه می‌نمایم و آن اینکه : گرچه طی فصول مربوطه به شاهکارهای پزشکان ایرانی بطور اخص و پزشکان اسلامی بطور اعم تا آنجا که مقدور بوده شروحن نگاشته شده است، ولی لازم به تذکر است که تمام مطالب اقتباس از کتب تصنیفی آنها بوده که باید روزی مصنفاتی که به زبان تازی است به پارسی برگردانده شود تا پزشکان امروزی بدانند که استادان قدیم ایرانی چه خدماتی

کم نظیر به طب دنیا انجام داده‌اند.

۳۰- در صفحه ۵۹۹ ضمن گیاههای کبدی که شیخ آورده لازم به تذکر است که :

«شیخ درورمهای کبدی معتقد بوده که ممکن است این اورام برطرف گردیده یعنی تحلیل روند و یا به چرك نشیند و دمل در آن پیدا شود و یا آنکه تصلب یافته و نشانه های تصلب کبدی بروز کند».

موضوعات بالا از قانون شیخ استخراج شده و این مطلب خلاصه صفحات چندی است که مطالعه گردیده . بنابراین معلوم میشود که نظرات طبی شیخ در هزارسال قبل با نظرات کنونی علاوه بر آنکه تفاوت فوق العاده ندارد ، بلکه بسیار نزدیک میباشد .

۳۱- در صفحه ۶۰۵ اضافه گردد :

شیخ اثرات داروئی اقونیطون (Aconit) را می شناخته و برای درمان کم خونی ها مکیدن مغز تازه استخوان را توصیه مینموده . ایضاً به برش قصبه الریه (Trachéotomie) عقیده داشته . (اقتباس از قانون شیخ و صفحه ۳۴ اطباء مشهور (Les Médecins illustres).

۳۲- در ص ۶۰۹ کتاب ضمن انتشارات مربوط به ابن سینا اضافه میگردد : که کتاب «مخارج الحروف» به کوشش آقای دکتر پرویز ناتل خانلری و توسط دانشگاه تهران به شماره ۲۰۷ سال ۱۳۳۳ چاپ گردیده است که مشتمل بر یک مقدمه و شش فصل متن عربی از روی دو نسخه و روایت و ترجمه فارسی آن در سبب پدید آمدن آواز و در سبب پدید آمدن حرفها و در تشریح حنجره و زبان و در سببهای جزئی یک یک حرفهای تازی و در حرفهائی که باین حروف است [و در زبان تازی نیست] و در اینکه این حروف از حرکتهای غیر گفتاری نیز شنیده میشود، میباشد.

۳۳- ایضاً کتاب «التنبيهات والاشارات» توسط آقای محمود شهابی از طرف دانشگاه تهران به شماره ۶۲۳ سال ۱۳۳۹ چاپ شده است که ضمن آن کتاب «لباب الاشارات»

فخرالدین رازی نیز ضمیمه میباشد و از طرف مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بمناسبت هزاره ابن سینا شماره چهارم سال اول در تیرماه ۱۳۳۳ ضمن پنج مقاله بقلم چهار تن از دانشمندان ایرانی و یک تن غیر ایرانی انتشار یافته است. ضمناً اضافه میشود که از نخستین رسالات مربوط به شیخ بسال ۱۳۱۵ شمسی از طرف شادروان دکتر قاسم غنی انتشار یافته که در آن شرح حال شیخ وطب و فلسفه و ادب ابن سینا آمده است.

۳۴- ایضاً بسال ۱۳۳۳ مرحوم سعید نفیسی کتابی در دو بست و هفتاد صفحه تحت عنوان «پورسینا» که مشتمل بر زندگی و کار و روزگار شیخ میباشد و از طرف کتابفروشی دانش تهران چاپ شده، تألیف کرده که بسیار جامع میباشد.

غیر از آنچه که در بالا مسطور گردیده تعداد زیادی جزوه و رساله و کتاب چه در ایران و چه در خارج در باب ابن سینا چاپ و انتشار یافته که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

۳۵- در صفحه ۶۷۶ درباره تاریخ وفات بوسهل مسیحی طبق گفته ابن العبری



شکل ۱۳۳- تصویر خیالی از بوسهل مسیحی (نقل از مطبوعات پاکستان)

سال ۴۲۸ هجری قمری آمده است .

۳۶- ایضاً در صفحه ۶۷۶ در باب شرح حال ابو سهل مسیحی و اطلاع بیشتر از حال وی رجوع شود به کتاب «زينة المجالس» تألیف سجدالدین محمد حسینی متخلص به مجدی چاپ تهران ۱۳۶۵ قمری صفحات ۸۰، ۹۰ و ۲۰ و به تعلیقات چهارمقاله عروضی صفحات ۴۲۳ و ۴۲۴ به کوشش مرحوم دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۳۳ کتابخانه زوار .

۳۷- در صفحه ۶۷۸ اضافه شود :

«دیگر از مؤلفات ابو سهل مسیحی این دوازده کتاب است که بنام ابوریحان بیرونی نوشته است :

«کتاب فی مبادئ الهندسة» و «رسوم الحركات فی الاشياء ذوات الوضع» و «سكون الارض او حرکتها» و «التوسط بین ارسطو طاليس وجالينوس فی المحرك الاول» و رساله فی دلالة اللفظ علی المعنی «و رساله فی سبب بردایام العجوز» و «رساله فی علمه التریبه التي تستعمل فی احکام النجوم» و «رساله فی آداب صحبة الملوك» و «رساله فی قوانین الصناعه» و «رساله فی دستور الخط» و «رساله فی الغزلیات الشمسیه» و «رساله النرجسیه» (نقل از تعلیقات چهارمقاله ، مقاله چهارم ، بسعی و اهتمام مرحوم دکتر محمد معین صفحه ۴۱۶ و ۴۱۷ و کتاب پورسینای مرحوم سعید نفیسی صفحه ۱۳۵) .

ایضاً مراجعه شود به مقدمه آثار الباقیه چاپ ساخائو (Sachau) صفحه ۲۷ و بیباچه کتاب که از ابو سهل دوازده کتاب یاد می کند .

۳۸- صفحه ۶۹۹ - سطر ۷ - در باب شرح حال و اطلاعات بیشتر از ابو الخیر - حسن بن سوار بن بابا بن بهنام (بهرام) ابن الخمار رجوع شود به حواشی و تعلیقات چهارمقاله عروضی مقاله چهارم به سعی و کوشش مرحوم دکتر محمد معین صفحات ۴۱۷ تا ۴۱۹ .

۳۹- در صفحه ۴۰۷- در باب ابن هبل توضیحاً اضافه میشود: که پدر و پسر هر دوی ابن هبل مشهور میباشند. پدر یا ابن هبل اول ابوالحسن مهذب الدین علی بن- احمد بن هبل بغدادی بود. ابن عبری ویرا از بغداد وملا کاتب چلبی صاحب کشف الظنون از تبریز میداند. طب را در بغداد فرا گرفت. در ابتدای عمر در بغداد سکونت اختیار کرد و پس از مدتی به موصل رفت و سپس به آذربایجان و مدتی در شهر خلط نزد پادشاه ارمنستان سمت طبابت و سنادست داشت و تقریبی به کمال نزد پادشاه یافت و پس از مدتی که در خلط بود و تمول و سکنت بسیار بدست آورد به موصل مراجعت کرد. و به تدریس و درمان اشتغال ورزید. در آخر عمر چشمش کور شد. وفاتش بقول ابن عبری در نود و پنج سالگی در شهر موصل بسال ششصد و نوزده هجری اتفاق افتاد. مورخانی بمانند ابن ابی اصیبعه و ملا کاتب چلبی وفاتش را به سال ششصد و ده ذکر کرده اند. تألیف مشهور وی کتاب «مختار» است که در چهار مجلد میباشد. (نقل از عیون الانباء صفحه ۵۰۳)

اما پسر چنانکه در صفحه ۴۰۷ آمده است بنام ابوالعباس احمد بن مهذب الدین ابوالحسن علی بن احمد بن هبل و ملقب به شمس الدین بود. وی به شهرهای روم مسافرت کرد و در دربار ملک غالب کیکاوس فرزند کیخسرو مقام و مرتبه عالی داشت. پس از مدتی اقامت در روم فوت کرد و جسدش را به موصل آورده و در این شهر مدفون گشت.

ابن ابی اصیبعه در «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» آورده که وی را دو پسر داشت که در زمان وی در شهر موصل مقیم بودند و از اعیان فضلاء و علماء محسوب میشوند. (نقل از عیون الانباء صفحه ۶۰۳).

۴۰- در صفحه ۴۰۷ در باب ذخیره خوارزمشاهی لازم به تذکر است که کتاب دوم ذخیره غیر از چاپ انجمن آثار ملی، که توسط آقای دکتر جلال مصطفوی بعمل آمده از طرف دانشگاه تهران تحت شماره ۲۰۰۲۰۱ به کوشش آقایان ایرج افشار و

محمد تقی دانش پژوه چاپ و انتشار یافته و مستألفانه بدون فهرست‌های لازم و معادل‌های لغات فنی و طبّی و توضیح و تشریح می‌باشد که علت این نقص بزرگ آن است که آقایان چون طبیب نبودند فقط از روی نسخه کتابخانه فاتح اسلامبول آنرا را چاپ کرده‌اند.

۴۱- در صفحه ۷۳۶ پس از سطر ششم در باب چاپ کتاب «خفی علائی یا خف علائی» تذکره داده می‌شود که این کتاب در لکنه پنجم چاپ شده است (فهرست کتابهای فارسی چاپی آقای خان باباشار). بنابراین کتاب «خفی علائی» تا بحال دو مرتبه چاپ شده است.

۴۲- در صفحه ۷۵۲ و ۷۵۳ درباره هضم و تولید اخلاط چنانکه آمد قدما چهار هضم تأسیل بودند. اولین هضم در معده و دوسمین آن در کبد و سومین در اندامها و چهارمین در اعضاء بدن.

این سیمنا در قانون در این باب شرحی داده که خلاصه آن چنین است :

«بدان غذا به وسیله جویدن (مضغ) گوارنده (گوارا) میشود پس از آن وارد معده گردیده که در آنجا گوارش تمام پیدایی کند (هضم اول) سپس به کمک مایعی بنام کیلوس (Chyle) در جوهری روان (سیال) شبیه ماء النکشک غلیظی است تشکیل گردیده (هضم دوم) بعد، قسمتهای رقیق و لطیف آن در معده و امعاء جذب شده و بعد از آن از طریق عروق موسوم به ماساریقا (Mesentères) دفع گردیده که یکی از آنها بنام رگ باب کبد میباشد. به کبد نفوذ کرده (هضم سوم). و از کبد پس از پیخته شدن به رگ بزرگی که در برجستگی کبد قرار دارد وارد گردیده و در رگهای منشعبه آن در قوام درجدا اول یا رگهای کوچک (= جدا اول جمع جدول) آورده و سپس در رگهای خردتر (= سواقی جمع ساقیه) و آنگاه در عروق لیفی موئی (Fibreux) (هضم چهارم) رفته و آنگاه از دهاندهای آنها به اعضا میرسند به تقدیر العزیز العلیم و «واجب است بدانی که برای خون و آنچه که در آن با عروق جریان می‌یابد بنام هضم سوم است و وقتی که خون به اعضاء توزیع گردید، هر عضو هضم چهارم را بجا

میاورد. اما زیادی ها (فضولات) هضم اول در معده است که از راه اسعاء و زیادیهای هضم دوم در کبد است که اکثر آنها ازادرار و بقیه آن از راه طحال و زهره (= سراره = Vésicule biliaire) و زیادی دوهضم دیگر را از راه تحلیل (استفراغ غیر محسوس یا تحلیل) که حس نمی شود و عرق و چرك (= ریم به تازی = شوخ به پارسی) از سوراخهای محسوسی بمانند بینی و پرده گوش یا غیر محسوس بمانند سوراخهای بدن (مقصود سوراخهای پوست بدن است) یا خارج از طبع آدمی بمانند ورشهای روان (= اورام متفجره) یا از آنچه از زیادی ادرار بمانند مو و ناخن دفع میشود. (نقل از قانون کتاب اول صفحه ۱۵ و ۱۴ چاپ تهران ۱۲۹۵ هجری قمری).

۴۳ - نظر باینکه طی مطالب کتاب مکرر از ماههای رومی و عربی و یهودی ذکر می میان آمده است، لازم دانستم سطوری چند درین باب به نظر خوانندگان کتاب برسانم.

ماههای عربی در دوره جاهلیت ازین قرار بوده که تماماً قمری می باشند. موتمر، ناجر، خوان، وبصان، حنین، ربی، اصم، عادل فاتق، وعل، ورنه، برك، بودند. (مستخرجه از کتاب التفهیم) صاحب نصاب الصبیان ماههای عربی را پس از اسلام که قمری میباشند بدین نحو آورده است:

ز محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب است، از پی شعبان رمضان و شوال

باز ذی فعدده و ذی حجه چنین است خبر

(بکن نیک نظر)

و درباره ماههای پارسی چنین آورده است:

زفروردین چو بگذشتی سه اردی بهشت آید

بمان خرداد و تیر آنگه که مردادت همی آید (بیفزاید)

پس از شهریور و مهر و ابان و آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندار مذ ماهی نیفزاید

اما ماههای رومی در نصاب الصبیان چنین است :

دو تشریق و دو کانون و پس آنگه

شباط و آذر و نیسان ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول

نگه دارش که از من یادگار است

بدین ترتیب ماههای آذر و نیسان و ایار (بهار) و حزیران و تموز و آب

(تابستان) و ایلول و تشریق اول و تشریق آخر (پائیز) و کانون اول و کانون آخر و

شباط (زمستان) میباشند .

اکنون در کشورهای عربی ماههای رومی را به شمسی تبدیل داشته و آنها را

مطابق ماههای اروپائی بدین شکل منظم ساخته اند :

کانون دوم (۳۱ روز) = Janvier

شباط (۲۸ یا ۲۹ روز) = Février

(که دوماه آخر زمستان میباشند) ؛

آذر (۳۱ روز) = Mars

نیسان (۳۰ روز) = Avril

ایار (۳۱ روز) = Mai

(که سه ماه بهار میباشند) ؛

حزیران (۳۰ روز) = Juin

تموز (۳۱ روز) = Juillet

آب (۳۱ روز) — Août

(که سه ماه تابستان میباشند) :

ایلول (۳۰ روز) — Septembre

تشرین اول (۳۱ روز) — Octobre

تشرین ثانی (۳۰ روز) — Novembre

(که سه ماه پاییز میباشند) :

دانون اول (۳۱ روز) — Decembre

(که ماه اول زمستان است) .

۴۴- برای مزید اطلاع خوانندگان از نظر آنکه علم طب (یا صنعت طب) در

نظر قدما در چه قسمت از علوم قرار داشته به فهرست زیر مراجعه گردد :

علم معرفت نبوت	فروع علم متافیزیک	علم الهی	علوم مابعدالطبیعه
« « امامت		فلسفه اولی	
« « معاد			
علم جبر و مقابله	فروع علم ریاضی	علم عدد	علوم ریاضی
علم جراثیمات		علم نجوم	
علم مناظر و میراث		علم هندسه	
علم نیزنیجات		علم تألیف یا موسیقی	
علم احکام نجوم	علوم فروع طبیعی	علم سماء و عالم	علوم طبیعی
علم طب		علم سماع طبیعی یا سمع الکیان	
علم فلاح		علم کون و فساد	
علم نیمیما (شیمی)		آثار العلویه	
		علم حیوان	
		علم نبات	
		علم معادن	
		علم نفس	
		علم تدبیر منزل	حکمت عملی
		علم تهذیب نفس (یا تهذیب اخلاق)	
		علم سیاست مدن	

بنابر فهرست بالا معلوم شد که علم طب (یا صناعت طب) ضمن فروع علوم طبیعی قرار داشته است .

اما در باره علم کیمیا (شیمی) باید دانست که این شعبه از علم ضمن فروع علوم طبیعی بود . ، منتهی باید گفت که در تمدن اسلامی این علم و علم طب که هر دو از فروع علوم طبیعی بوده اند بسیار پیشرفت کرده و شکفت انگیز می باشد .

۴۵- اینک معادله های چندی در علوم دیگر را جهت اطلاع خوانندگان کتاب مذکور می گردیم :

کیمیا = شیمی ؛

کیمیا = فیزیک ؛

کیمیا = شعبه ونیرنگ ؛

هیمیا = علم قیافه ؛

بیمیا = علم عرافه ؛

در باره علم عرافه این علم بیشتر در مورد رد پای کف انسان به کشف صاحب آن پی برده می شده است .

۴۶- در باره علوم غریبه باید دانست که در قدیم چنین معروف بوده : که داننده های آن کم و دارنده های آن اصرار به سطح دارند .

شعب این علم عبارت بودند از : کف بینی - رمل - جفر - معرفة الاحجار ، (یعنی شناسائی احجار دریمه سنگهای قیمتی) - تسخیر جن - تسخیر ارواح ، تسخیر علویات (ارواح یعنی ستارگان) و ما الیه قیسم .

نگارش دستور بالا از آن نظر بود که طی کتاب از بسیاری از علوم بالا نام برده نموده بود ، بدین لحاظ به شرح بسیار مختصر آنها پرداخته شد .

۴۷- در صفحه ۷۴۲ پس از شرح کتاب « یادگار » تألیف سید اسمعیل جرجانی اضافه گردد که بر حسب نظر مرحوم دکتر عباس نفیسی جزوه (یا رساله ای) جرجانی تألیف کرده که در باره « بهداشت عمومی » می باشد و جرجانی آنرا بسال ۹۰۵ هجری

قمری (= ۱۱۰۱ سیلادی) قبل از رفتن به خوارزم نوشته است (رجوع شود به کتاب تاریخ طب در ایران تألیف مرحوم دکتر عباس نفیسی که به زبان فرانسوی است). بنابراین بر حسب نظر آن مرحوم جرجانی را پنج کتاب تألیفی است. احتمال دارد رساله‌ای که شادروان دکتر عباس نفیسی در کتاب خود آورده است یکی از قسمتهای چهار کتاب تألیفی جرجانی باشد. والله اعلم بالصواب.

۴۸ - بسیار احتمال دارد که بعضی از نکات و ملاحظات طبی از پزشکان دوران اسلامی مخصوصاً ایرانیان طی مدت قریب شش قرن در کتاب از قلم افتاده باشد. امید است جبران آن در جلد سوم تاریخ طب که از حمله مغول بعد و در دست تألیف و جمع‌آوری است جبران گردد.

در خاتمه متذکر می‌گردم در باره بعضی از یادگارها و شاهکارهای پزشکان ایرانی در کتاب به اختصار آمده است که امیدوارم جبران مافات خواهد شد. در اینجا کتاب و ذیل و ملحقات «تاریخ طب در ایران از ظهور اسلام تا حمله مغول» یعنی جلد دوم «تاریخ طب در ایران» ختم می‌گردد. امیدوارم جلد سوم آن قریباً تقدیم هم‌میهنان گرامی و همکاران عزیز و طالبان تاریخ طب کشور گردد.

دکتر محمود نجم‌آبادی

سرپرست بخش تاریخی طبی و بهداشتی دانشکده بهداشت دانشگاه تهران

نایب رئیس انجمن بین‌المللی تاریخ طب

دبیر کل انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب

فہرست عام

۱- فهرست اعلام

آنتیوخوس (Antiochos) ۱۲-۱۳-۱۰۹
آندرا آلیا گوس بلوننزیس (Andrea Alpagus Bellunensis) ۵۵۴-۵۶۱-۵۶۲
آنستاسیوس (Anastasius) ۳۸
آنتونیوس دوزینگیوس
(Antonius Deusingius) ۵۵۴
آیتیوس آمدی (Aetius d' Amid) ۳۰
آیدین ساییلی (دکتر)
(Dr. Aydin Sayili) ۶۳۰

الف

ابجر کنانی (ابجر) ۱۴۰
ابراہیم (طیب) ۵۴
ابراہیم بن ایوب الابرش الناقل ۲۶۸
ابراہیم بن بکوس (بکس) بکوس عشاری
(ابواسحق) ابن بکوس ۲۸۹-۲۶۹-۶۶۳
۸۰۷-۷۰۱-۶۹۰
ابراہیم بن بنان ۳۰۸
ابراہیم بن حبیب فزازی (فزارون) ۱۷۹-۱۸۹
ابراہیم بن سنان بن ثابت بن قره (ابواسحق) ۲۷۱-
۲۸۶-۲۸۸-۶۷۴-۶۸۵-۶۸۶-۸۱۶
ابراہیم بن سنان بن ابراہیم (ابراہیم دوم) ۲۷۱-
ابراہیم بن الصلت ۲۸۹-۲۹۱
ابراہیم بن عثمان ۸۰۸

آ

آبگار نهم (Abgar IX) ۲۷
آبولونیوس بر غاسی
(Appollonios de Pergame) ۱۹۸
آتش (دکتر احمد) ۶۲۶-۶۳۱
آربری (پرفسور) (Prof. Arberry) ۵۸۲
آرتلت (دکتر والتر) (Prof. Dr. V. Artelt)
۶۳۰
آشفه (طیب) (Hakeem Ashufta) ۳۶۳
آصفی ۴۸۰-۴۸۳-۴۸۵
آقاخان کرمانی ۸۴۳
آکاسیوس (Acasius) ۴۴
آکرکنشت (E. H. Ackerknecht .ا.ه.)
۲۰۱
آلیا گوس (Alpagus) ۵۷۷
آلساندر سور (امپراطور روم)
(Alexandre Severe) ۳۱
آلینوس امکندری (Alinos) ۷۰۱
آمازیس (Amasis) ۳۴
آناکسیماندروس سلطی (Anaximandros)
۷۴۵
آنتیلوس (Antyllus) ۳۱-۳۲

- ابراہیم بن محمد (ابو بطحہ محاسب) ۸۱۶
 ابراہیم بن محمد بن بطحہ ۲۱۵
 ابراہیم بن محمد بن موسی الکاتب ۲۹۳
 ابراہیم بن مہدی (فرزند مہدی خلفه) ۱۸۰-
 ۱۶۱
 ابراہیم رخاوی ۴۳
 ابراہیم علی بن محمد السامی القطب المصري
 ۵۱۶
 ابراہیم غزنوی ۷۰۰
 ابقرط (رجوع شود بد بقرط)
 ابن آتال (طیب دمشق مسیحی) ۱۴۰-۱۴۱-
 ۱۴۲
 ابن ابی اصیعه ۱۸-۱۹-۲۶-۲۹-۶۵-۷۵-۹۳-
 ۱۲۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-
 ۱۴۳-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۹۷-۱۹۹-
 ۲۱۲-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۱-
 ۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-
 ۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-
 ۲۵۲-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۲-۲۶۴-۲۶۵-
 ۲۶۶-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-
 ۲۷۵-۲۷۶-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۹-
 ۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۶-۲۹۷-۳۰۱-
 ۳۰۷-۳۰۸-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۸-
 ۳۲۲-۳۳۱-۳۳۳-۳۳۷-۳۳۸-
 ۳۴۱-۳۵۳-۳۵۵-۳۵۸-۳۶۰-۳۷۶-
 ۳۸۵-۳۸۸-۳۹۳-۳۹۵-۴۱۶-۴۴۳-
 ابن ابی الحریر ۳۰۵
 ابن ابی رشید قمی ۱۳۹
 ابن ابی الساج ۳۵۳-۳۵۶-۴۰۶
 ابن الیر (مورخ و صاحب کتاب التواریخ) ۵۰۵
 ابن اثردی (مأشأ اللہ بن الریدی = مشایخ الدین)
 ۱۱۱-۱۵۷-۱۸۹-۶۸۳
 ابن ابی صادق نیشابوری (ابوالقاسم عبدالرحمن
 بن علی بن احمد) ۵۱۴-۶۹۱-۶۹۲-
 ۶۹۳-۷۱۹
 ابن الخوه (محمد بن محمد بن احمد ابی زید قرشی
 بن الخوه ، ضیاء الدین) ۶۹۶-۷۹۷
 ابن یخویہ (أوالحسن عبداللہ بن عیسی) ۶۸۰-
 ۶۸۷
 ابن بدرج ۶۸۳

- ابن البطریق ۲۳۶-۲۴۱-۲۶۳-۳۰۴-۳۰۷
ابن بطلان طبیب بغدادی (سختار بن حسن بن-
عبدون بن سعدون) ۲۲۳-۲۸۸-۲۸۹
ابن بطوطه طنجی ۷۸۲
ابن بکس (رجوع شود به ابراهیم بن بکوس)
ابن بکلارش [یونس بن اسحق] یا یوسف بن
اسحق (اسرائیلی قرطبی) ۲
ابن بکوس (رجوع شود به ابراهیم بن بکوس)
ابن البیطار ۶۵۳-۷۶۹-۸۶۰
ابن جبیر ۷۷۹-۷۸۲
ابن جزله (یحیی بن عیسی (ابوعلی) یا علی بن
عیسی بن جزله (ابولحسن) کاتب
بغدادی ۱۸۲-۲۹۶
ابن جلجل اندلسی (ابوداود سلیمان بن حسان)
۱۳۵-۱۳۹-۱۷۵-۱۷۶-۱۹۷-۲۴۶-
۲۹۵-۳۳۰-۳۳۱-۳۴۹-۳۵۱-۳۸۴-
۳۹۰-۷۷۷
ابن خلدون (ولی الدین ابوزید عبدالرحمن بن
محمد) ۱۹۹-۲۰۳-۲۴۸
ابن خلکان (قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس
احمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان بن
ناوک بن عبداله بن شاکل بن الحسین بن
مالک بن جعفر بن یحیی بن خالد البرسکی
الاربلی الشافعی) ۱۹۹-۳۳۳-۳۳۵-
۳۳۹-۵۰۶-۷۷۷-۷۸۲
ابن الخمار (رجوع شود به ابوالخیر)
ابن دهن ۱۰۳-۱۰۵-۲۹۴-۷۷۰
ابن ديلم ۱۸۲
ابن دینار ۲۹۵
ابن رشد قرطبی (قاضی ابوالید محمد بن احمد بن-
محمد بن رشد قرطبی اندلسی ==
Averroës) ۴۲۳-۵۰۹-۷۱۲-۸۷۱
ابن رضوان طبیب مصری ۶۸۸
ابن زرعه (عیسی بن اسحق بن زرعه بن مرقیس
بن زرعه بن یوحنا مکنی به ابوعلی)
۳۰۰-۶۸۹-۶۹۰
ابن زهر اندلسی (ابوسروان عبدالملک بن ابی-
العلاء زهر بن ابی مروان الاشبیلی =
Avenzoar) ۴۲۳-۵۶۹
ابن زیله اصفهانی (رجوع شود به ابومنصور
حسین بن محمد بن عمر بن زیله اصفهانی)
ابن النفیس (رجوع شود به علاء الدین علی بن
القاسم نفیس الدین ابی لیثه القرشی)
ابن سدید (ابوالحسن علی بن محمد بن عبداله
سدائنی - ابن سدید) ۷۱۴
ابن سرابیون (Serapion) ۷۴-۲۲۲
ابن سینا (حججه الحق شیخ الرئيسی رحمتی حسن-
بن عبداله بن حسن بن علی بن سینا) ۳-۱۸-
۶۴-۸۰-۳۲۴-۳۵۷-۳۶۱-۳۷۰-۴۲۳-
۴۴۳-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۵۱-۴۵۶-۴۷۷-
۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-
۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۵-
۴۹۵

۷۰۷-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۶-۷۱۷-۷۲۱-۷۲۸	۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۷
۷۳۵-۷۴۱-۷۵۲-۷۵۷-۷۵۸-۷۶۱	۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳
۷۸۰-۷۹۲-۸۰۷-۸۲۱-۸۲۶-۸۳۵	۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹
۸۳۶-۸۴۵-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۳-۸۶۵	۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵
۸۶۶-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵	۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱
ابن شهدی ۲۹۱-۲۶۹	۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷
ابن صائغ (رجوع شود به شهاب الدین بن صائغ)	۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴
ابن صاعد اندلسی (رجوع شود به قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی)	۵۳۵-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۳
ابن صلاح همدانی (احمد بن محمد بن ابوالفتح ، نجم الدین) ۷۰۳	۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹
ابن العبری غریغوریوس ابوالفرج بن ابرون	۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵
۲۳۱-۳۳۰-۳۴۴-۵۰۶-۶۱۶-۸۷۵	۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲
۸۷۶-	۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸
ابن العریقی ۷۷۸	۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵
ابن عکاشه (جراح) ۷۱۴	۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۱-۵۸۲
ابن علیق ۶۸۳	۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸
ابن مسکویه (رجوع شود به ابوعلی احمد بن یعقوب)	۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۵-۵۹۶
ابن العمید (وزیر دین الدوله دیلمی) ۳۵۸	۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲
۳۷۲-۴۰۹	۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹
ابن العمید (سهبلی) ۶۵۷	۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵
ابن عیسی زری (سوقی الدین ابونصر عدنان بن منصور) ۷۰۴	۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱
ابن قارن رازی (ابوبکر) ۳۹۲-۴۱۴-۵۰۹	۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷
ابن قنری بردی ۷۷۴	۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۴
ابن کثیر ۷۷۷-۷۸۱-۷۸۲	۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰
ابن کریم (ابو احمد الحسین بن ابی الحسین)	۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۶-۶۴۷
اسحق بن ابراهیم بن زید الکاتب (۲۷۸-۳۰۱)	۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۴

- ابن اللجلاج ۱۷۹
ابن المارستانیه (ابوبکر عبیداله بن ابی الفرج
علی بن نصر بن حمزه بغدادی) ۷۸۱-۷۱۲
ابن ماسویه ۶۱-۲۴۰-۲۴۴-۲۴۷-۳۰۵
ابن ساهان ۶۵۰
ابن مسکویه (ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن
یعقوب) ۵۰۹-۵۱۰-۵۱۸-۶۵۷-
۸۰۷-۷۰۶-۶۵۸
ابن مسیحی (ابونصر سعید بن ابوالخیر بن عیسی-
بن المسیحی) ۷۱۳-۷۱۴
ابن مصوصا ۶۸۳
ابن مقفع (ابومحمد عبدالله بن المقفع ایرانی روزبه
فرزند داودیه یا دادویه) ۶۷-۱۰۶-
۱۸۹-۲۹۸-۲۹۹
ابن المنجم (ابواحمد یحیی بن علی بن یحیی-
بن المنجم الندیم) ۲۹۲-۲۷۵
ابن سندویه اصفهانی (ابوعلی احمد بن عبدالرحمن
بن سندویه) ۶۶۷-۶۶۸-۶۷۰-۶۷۱-
۶۷۲-۷۳۵-۷۴۱-۷۶۸-۷۷۷
ابن ناعم (عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی
ناعمی) ۳۰۰
ابن الندیم (محمد بن اسحق) ۷۲-۱۷۵-۱۷۶-
۱۹۷-۲۱۶-۲۴۶-۲۴۷-۲۶۶-۲۷۱-
۲۸۱-۲۹۹-۳۰۴-۳۰۵-۳۱۵-۳۱۶-
۳۱۸-۳۲۲-۳۲۸-۳۳۵-۳۳۶-۳۵۱-
۳۵۸-۳۷۷-۴۱۲-۴۱۶-۴۱۷-۵۶۷-
۶۵۶-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۸۷۱
ابوالبشر متی بن بونس ۶۶۰
ابوبشر یحیی بن سهل ۱۹۰
ابوبکراحمد بن محمد البرقی الخوارزمی ۴۷۹-
۵۰۸-۶۵۶
ابوبکر محمد زکریای رازی (Rhazes) ۱۸-
۱۹-۱۴۸-۱۹۵-۱۹۸-۳۱۷-۳۲۴-

۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱	۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰
۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸	۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶
۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰	۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲
۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸	۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸
۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴	۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴
۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰	۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰
۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶	۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶
۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲	۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸	۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸
۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴	۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴
۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰	۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰
۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶	۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶
۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲	۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲
۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸	۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸
۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴	۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴
۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰	۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰
۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶	۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶
۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲	۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲
۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸	۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸
۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴	۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴
۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰	۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰
۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶	۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶
۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲	۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲
۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸	۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸
۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴	۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴
۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰	۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰
۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶	۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶
۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲	۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲
۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸	۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸
۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴	۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴
۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰	۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰
۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶	۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶
۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲	۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲
۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸	۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸
۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴	۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴
۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰	۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰
۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶	۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶
۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲	۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲
۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸	۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸
۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴	۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴
۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰	۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰
۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶	۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶
۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲	۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲
۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸	۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸
۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴	۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴
۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰	۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰
۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶	۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶
۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲	۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲
۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸	۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸
۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴	۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴
۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰	۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰
۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶	۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶
۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲	۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲
۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸	۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸
۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴	۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴
۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰	۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰
۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶	۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶
۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲	۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲
۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸	۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸
۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴	۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴
۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰	۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰
۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶	۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶
۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲	۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲
۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸	۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸
۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴	۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴
۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰	۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰
۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶	۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶
۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲	۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲
۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸	۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸
۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴	۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴
۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰	۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰
۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶	۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶
۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲	۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲
۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸	۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸
۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴	۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴
۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰	۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰
۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶	۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶
۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲	۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲
۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸	۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸
۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴	۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴
۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰	۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰
۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶	۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶
۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲	۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲
۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸	۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸
۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴	۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴
۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰	۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰
۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰	۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶
۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲	۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲
۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴	۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸
۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰	۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴
۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶	۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰
۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲	۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶
۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴	۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲
۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰	۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸
۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲	۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴
۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴	۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰
۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶	۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶
۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸	۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲
۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰	۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸
۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲	۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴
۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴	۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰
۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶	۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶
۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸	۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲
۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰	۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸
۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲	۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴
۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸	۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰
۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰	۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶
۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲	۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲
۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴	۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸
۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶	۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴
۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸	۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰
۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰	۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶
۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲	۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲
۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴	۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸
۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶	۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴
۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸	۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰
۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰	۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶
۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲	۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲
۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴	۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸
۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶	۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴
۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸	۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰
۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰	۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶
۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲	۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲
۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴	۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸
۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶	۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴
۷۴۳-۷۴۴-۷۴	

- ۶۶۱-۶۶۰
- ابوالحسن احمد بن محمد طبری ۶۵۶
- ابوالحسن برنجی ۵۴۵
- ابوالحسن بن بطلان ۶۸۳
- ابوالحسن بن دلیل ۶۷۱
- ابوالحسن بن کشکرایا ۴۵۵-۶۷۲-۶۷۳-
- ۶۹۰-۷۷۶-۷۸۰
- ابوالحسن بن یحیی ۵۴۵
- ابوالحسن الحرانی الصابی (ثابت بن زعرون)
- ۲۹۷
- ابوالحسن سعید بن هبة الله ۷۰۲-۷۰۵-
- ۷۰۹
- ابوالحسن عروضی ۴۸۹
- ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکس ۴۵۵-
- ۷۸۰-۷۷۶
- ابوالحسن علی بن عبدالله ناشی ۴۰۹-۳۷۸-
- ۴۱۰
- ابوالحسن علی بن مأمون بن احمد خوارزمشاه
- ۵۰۸
- ابوالحسن علی بن هبة الله بن اتردی ۶۵۵-
- ۷۸۰
- ابوالحسن محمد بن علی الطیب ۱۹۱-۲۲۴
- ابوالحسن بصری ۶۸۳
- ابوالحسن بن تلماح ۴۵۵-۶۶۷-۶۸۳-۷۷۶-
- ۷۸۰
- ابوالحسن بن عثمان بن طیب ۶۷۵-۶۷۴
- ابوالحسن (ابوالحسن) صاعد بن هبة الله بن
- المؤمل (ماری) ۷۱۰
- ابوالحسن عمر بن الدحلی (الدجیلی) ۶۵۸-
- ۵۷۷
- ابوسعید دخدوک ۴۹۷-۶۱۹
- ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرائیل دوم ۱۷۸
- ۲۲۳
- ابوالحسن فارسی ۶۸۷
- ابوالحسن الوارد ۶۷۰
- ابوحفص عمر بن الفرخان الطبری ۱۸۹
- ابوالحکم دمشقی (طیب معاویه) ۱۴۲
- ابوحکیم اسحق بوحنه (طیب اهوازی) ۶۷۲-
- بوحنیفه ۸۰۰
- ابوالخطاب (محمد بن محمد الطیب) ۶۸۳-
- ۷۰۳-۷۰۲
- ابوالخیر بن ابی الفرغ النصرانی ۶۹۸
- ابوالخیر جراج (جرائحی) ۴۵۵-۶۶۱-۶۶۲-
- ۶۶۳-۶۶۷-۷۷۶-۷۸۰
- ابوالخیر خمار (ابن الخمار، حسن بن سوار بن بابا-
- بن بهنام) خوارزمی ۳۵۵-۴۹۱-۵۰۸-
- ۶۸۲-۶۷۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۸۷۶
- ابو روح الشماوی ۲۹۴
- ابو ریحان بیرونی (محمد بن احمد) ۱۰۵-
- ۱۹۱-۲۲۱-۲۲۴-۲۲۵-۳۲۶-۳۲۷-
- ۳۲۸-۳۴۵-۳۵۵-۳۵۶-۳۷۹-۴۹۱-
- ۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۸-۵۳۱-
- ۶۵۹-۶۸۱-۶۸۳-۶۹۱-۶۹۲-۸۲۷-
- ۸۴۳-۸۷۶
- ابوزید بلخی (احمد بن سبیل) ۲۲۶-۴۱۱-
- ابوزید بلخی (شهید بن العسین البلخی) ۳۷۹
- ابوسعید بن السرو والاسرائیلی السامری العسقلانی

- ابوسعید بن ابی مسلم بن ابی الخیر (غیاث الغیب) ۱۰۳
 محمد بن عباس واسطی [ابن برخش] (۷۰۸
 یوطاثر بن ویس بن سنان ۴۴۶
 ابوالعاص ۱۵۲
 ابوالعباس احمد بن علی صعلوک ۴۰۹-۴۱۱
 ابوالعباس بن شمعون ۱۹۶
 ابوالعباس بن فراس ۱۹۶
 ابوالعباس احمد القلقشنندی ۱۶۳
 ابوالعباس اسون خوارزمشاه ۴۹۰ - ۵۴۲ -
 ۶۱۱ - ۶۹۹ - ۱۰۱
 ابوعبدالله فقیه محمد بن عبدالله بن محمد (نا
 احمد) المعصومی ۴۹۸-۵۱۴
 ابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان حرانی ۱۹۰
 ابوعلی حسن بن علی بن سعید بن عبدالله علم
 الدین شاقلائی ۷۱۲
 ابوعبدالله محمد بن عیسی ماغانی ۱۹۱
 ابوعبدالله قاضی القضاة دامغانی ۶۹۶
 ابوعبدالله الناقلی ۴۱۳-۵۰۸
 ابوعبید جوزخانی (عبدالواحد بن محمد فقیه)
 ۴۱۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۴-۴۱۶-۴۱۹
 ۴۹۳-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۵۰۱-۵۰۳
 ۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۶
 ۵۳۲-۵۶۵-۵۶۶-۵۱۵-۶۱۱-۶۴۴
 ۶۹۳-۶۹۵
 ابوعثمان سعید بن غالب ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳
 ابوعثمان سعید بن یعقوب دینقی ۲۱۱-۲۱۲
 ابوعثمان عبدالرحیم بن علی المرزبان (طبيب
 اصفهانی) ۱۰۰
 ابوسعید بن ابی مسلم بن ابی الخیر (غیاث الغیب)
 ابوعبدالله احمد بن ابراهیم مؤدب ۴۱۰
 ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر صوفی ۵۰۸-
 ۵۱۰
 ابوسعید وهب بن ابراهیم ۶۶۱
 ابوسعید (فضیل بن عیسی نغانی) ۵۸۲-۶۱۳
 ۶۸۵-۶۸۶-۸۰۸-۱۱۶-۱۱۸
 ابوسفیان ۱۳۸-۱۳۹-۱۵۲
 ابوسلمیان محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی
 دینقی ۶۸۴-۷۰۱
 ابوسهل ارجانی ۶۸۱
 ابوسهل حمدوی ۵۰۲-۵۰۳-۵۵۶
 ابوسهل فضل بن یوسف ابرانی ۱۱۹
 ابوسهل مسیحی جرجانی (عیسی بن یحیی) ۴۹۱-
 ۴۹۲-۵۰۸-۵۴۲-۶۱۶-۶۲۷-۷۰۷
 ۷۲۱-۸۷۶-۱۱۵
 ابوسهل ورجن بن رستم النکوشی ۲۹۴
 ابوسهل نیلی (معمین بن عبدالعزیز بن عبدالله بن
 محمد ابراهیم بن عبدالؤمن طیفور) ۶۱۸-
 ۶۱۹
 ابوسیره ۹۶
 ابوالصلت (شکستدین سیمارستان عضدی) ۷۱۶-
 ۷۱۷
 ابوصبر وهب بن محمد بن علی ۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵
 ابوصاحب یوسفی ۱۶۷
 ابوطاهر بن عبدالباقی (ابن فطرمین) ۲۲۴
 ابوطاهر طبیب واسطی (موفق الدین احمد بن

- ابوعثمان عمرو بن بخرین فرارة الكنانی البصری
۳۷۸
- ابوالعلاء بن تلمیند ۷۰۲
- ابوالعلاء صاعد بن الحسن ۶۹۵
- ابوالعلاء فارسی ۶۷۰-۶۶۷
- ابوالعلاء محفوظ بن مسیحی ۶۵۵
- ابوعلی بن مقله ۲۸۹
- ابوعلی حسن بن علی انردی ۶۵۵
- ابوعلی محسن بن ابراهیم بن هلال صابی ۲۷۶
- ابوعلی محمد بن یوسف بن شرف الدین ۵۷۷
- ابوعمران موسی بن عبیدالله اسرائیلی القرطبی
۸۶۰-۶۷۳-۶۶۲
- ابوعیسی بقیه ۴۵۵-۷۷۶-۷۸۰
- ابوغالب ۴۹۱
- ابوغالب فخرالملک محمد بن علی بن خلف
۱۱۱
- ابو غانم رازی ۶۶۰-۴۱۴
- ابوالغنائم جمال الدین سعید بن عبیدالله بن علی
انردی ۶۵۵-۶۵۶-۷۸۰-۱۱۱
- ابوالفتح اصفهانی ۲۹۴
- ابوالفتح ذوالکفایتین ۶۵۷
- ابوالفرج بن ابن سعید الیماسی ۵۶۲-۵۶۳-
۶۹۷-۶۹۶
- ابوالفرج بن هندو ۶۸۸-۷۰۱
- ابوالفرج پسر ثابت ۲۸۷
- ابوالفرج عبدالله بن الطیب ۴۰۹-۴۱۰-
۴۱۱-۵۰۸-۵۱۰-۵۱۸-۵۶۲-۶۸۰
- ۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۸-۷۰۱-۷۸۰
- ۸۰۸
- ابوالفرج ملطی ۳۵۵-۴۴۶
- ابوالفرج یعقوب بن کلسه (کلس) ۶۵۳-
۶۶۵
- ابوالفضل العارض ۶۷۰-۶۷۱
- ابوالفضل کتیفات ۶۸۳-۷۰۲
- ابوالفضل محمد بن ادريس دفتری ۷۳۰
- ابوالغطریف (بطریق) ۲۶۷
- ابوفید مورج سندوسی ۳۷۹
- ابوالقاسم احمد بن علی بن بحر ۶۷۰
- ابوالقاسم اسماعیل بن احمد سمرقندی ۷۱۳
- ابوالقاسم بن خلف الزهرادی ۷۸۶
- ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی
صادق طبیب نیشابوری (بقراط ثانی، رجوع
شود به ابن ابی صادق نیشابوری)
- ابوالقاسم عبیدالله (وزیر معتضد) ۳۴۳-۳۴۴-
۴۰۹-۴۱۱
- ابوالقاسم عبیدالدین سلیمان ۲۷۹
- ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود -
الجراج ۱۹۱
- ابوالقاسم کرمانی ۵۰۸-۵۱۲
- ابوالقاسم کعبی بلخی ۴۰۹-۴۱۰
- ابوالقاسم بقانعی رازی (طاهر بن محمد بن ابراهیم)
۴۱۴-۶۴۱-۶۶۰
- ابوالقاسم عبیدالله بن الحسن السطری ۱۹۱
- ابوالقاسم عبیدالله بن الفضل الطیب البغدادی
۶۰۵
- ابوقریش (عیسی) ۵۴-۵۵-۱۸۰-۸۱۱-۸۱۲
- ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدولة بن بهاء-
الدوله بن عضدالدوله دیلمی ۶۸۱

۵۱۹-۵۲۰-۵۴۶-۶۲۶-۶۲۸-۶۶۳-	احمد بن محمد حسین حسینی الشریف تنکابنی
۶۶۵-۶۸۲-۶۹۱-۷۰۳-۸۲۰-۸۷۰-	(سید احمد حکیم باشی فتحعلی شاه) ۸۳۱-۳۸۷
۸۷۱-۸۷۶	احمد بن موسی بن شا کر (از خاندان بنی موسی)
ارسیجانس (Archigène) ۲۷	۱۹۰
ارفع (دکتر فریدون) ۹۸-۱۰۰	احمد بن یحیی بن جابر البلاذری ۲۹۹
ارمینس (Herminos) ۱۹۸	اممد بن یونس حرانی ۲۹۵
استراطونیس (Stratonice) ۱۳	احمد حاجب ۲۷۲
اسحق بن ابراهیم بن سنان بن ثابت ۲۷۱	احمد الحسین بن اسحق بن ابراهیم (رجوع شود
اسحق بن حنین ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۲۱۶-	به ابن کرنیب)
۲۵۲-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۷۸-۲۹۶-	احمد خراسانی ۶۱۰-۶۲۶
۳۴۲-۴۰۹-۸۲۶	احمد تنکابنی (رجوع شود به احمد بن محمد
اسحق بن شلیطا ۶۶۰	حکیم باشی فتحعلیشاه)
اسحق بن علی الرهاوی ۶۷۹	اسحق بن ابراهیم بن سنان بن ابراهیم ۲۷۱
اسحق بن یزید ۲۹۹	احمد فرج (صاحب کتاب کفایه در طب) ۶۳۴
اسحاق خان بن اسماعیل خان دهلوی ۵۷۷	۷۳۸
اسد بن جانی (طیب) ۲۰۴	احمد فؤاد الاهوانی ۶۲۸
اسرائیل بن زکریا الطیفوری ۱۸۰-۲۴۳-	احمد عیسی بک (دکتر) ۷۶۹-۷۷۱-
۲۹۴-۳۴۳	۷۷۲-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۳
اسرائیل بن سهل ۱۸۱-۶۵۲	احمدیه (دکتر عبدالله) ۵۹۹-۶۳۲
اسطاث (Eustathius = Eustache) ۶۱۰-۷۲۸	ادیب (دکتر محمد حسین) ۶۲۶-۶۲۷
اسطخری (مؤلف کتاب المسالك والمسالك) ۷۰۷	اراسیستراتس (ارسطراطس - اراسیستراطس ،
اسقلیپوس (Aesculape = Aesculapios)	Erastriates) ۱۲
۲۸-۱۹۱-۳۴۱	اردشیر بابکان ۶۹۸
اسکندر افرودیسی	اردشیر دوم ۳۴
(Alexandros d' Aphsodisias, d'	ارسطو (= ارسطوطالیس) (= Aristoteles)
Aphrodise) ۱۹۸-۲۶۰-۳۰۱-۷۰۳-	(Aristote ۴۱-۱۹۸-۲۰۷-۲۴۱-۲۴۷-
	۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲-
	۲۶۳-۲۶۴-۳۹-۴۸۴-۴۸۶-۴۹۸-

- افلیدس (Euklide) ۲۴۷-۲۶۶-۳۰۰-۶۹۰
اکیلاوس ۱۸
الگود (دکتر سیریل) (Dr. Cyril Elgood) ۷۴-۷۸-۱۷۸-۲۰۰-۲۸۶-۷۲۹
الیاقس ۶۹۶
الیسع ۲۹۴
امام جعفر صادق (ع) ۳۳۶
امام فخر رازی ۷۱۲
اسروء القیس ۱۲۶
امیر مجاهد الدین قایماز ۷۸۲
امیر منصور سامانی ۶۵۴
امین (خلیفه عباسی) ۵۶-۶۷-۱۶۲-۱۷۷-
۱۷۸-۱۸۷-۲۱۸
امین الدوله ابوالحسن بن غزال (کمال الدین
ابوالحسن بن غزال بن ابی سعید ساسانی)
۷۰۷
امین الدوله ابوالفتح طبیب (ابوالفتح بن ابی-
النجم بن ابی غالب بن محمد بن منصور بن-
وهب بن قیس مالک طبیب نصرانی) ۷۰۷
امین الدوله (موفق الدین - موفق الملک) ابو-
الحسن هبة الله بن ابی العلاء صاعد بن ابراهیم
بن التلمیذ ۷۰۰-۷۰۶-۷۰۷-۷۱۱-
۸۱۷
امین الدوله ابوالفرج صاعد بن یحیی بن هبة الله
بن توبانصرانی بغدادی (معتد الملک) ۸۰۷
امین الدوله ابوالفرج یعقوب بن الطیب الکراکی
المسیحی (ابن القف) ۵۷۷
امین الدوله بن تلمیذ ابوالفرج طبیب (ابوالفرج
اسکندر طرابلسی = Alexandros de Tralleis) ۲۶۳-۲۹
Alexandre de Tralles) ۲۶۳-۲۹
اسکندر مقدونی ۸-۵-۳۴-۴۶-۴۷-۷۷-
۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۵۴۶
اسماعیل بن نبیل ۲۷۳
اسمعیل زاهد ۴۸۲-۴۸۵
اشتینگ (سیر، Meyer Steinegg) ۷۸۵-
۷۹۲-۸۸۶
اشک اول ۱۰۹
اسطفان ادسی (Stephan de Edessa) ۶۶
اسطفن اسکندرانی (Stepano Alexandrino)
۱۲-۱۸-۱۹۴-۱۹۶
اسطفن انطاکی (Stephen d'Antioche) ۴۵۰
اسطفن بن سیمیل (باسیل) (Stephen) ۲۶۴-
۲۹۵
اطروش شیعی ۴۳۹
اعتمادی (دکتر محمد حسین) ۷۳۱
اغوقن (Glaucou) ۱۹۱
افرائیم ۴۰-۴۱
افشار (ایرج) ۷۳۰-۸۷۷
افشین ۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰
افلاطون (Platon = Plato) ۱۱-۵۱-۷۴-
۱۹۱-۲۵۱-۲۵۲-۲۶۳-۵۱۹-۶۲۸-
۶۹۱-۷۰۰
افلون ۲۴۱
اقبال آشتیانی (عباسی) ۱۵۸-۴۴۲-۶۲۸
اقریطون المزین (Crtion) ۲۶

- بن موفق الدین یعقوب بن قف کرخی نصرانی (۷۸۰-۷۰۷-۶۷۷)
 انبار خربا (راهب) ۶۵۳
 انصاری (حسین الجابر) ۵۶۱
 انقیلاوس اسکندرانی (= نیکولاوس = Nicolaos d' Alexandria) ۱۹۸-۱۸
 انکسیمانوس (Anaximens) ۷۴۵
 انوالا (دکتر ج.) (Prof. Dr. J. Unwala) ۶۲۶
 انوشیروان (خسرو پادشاه ساسانی) ۴۵-۴۴
 ۴۸-۵۰-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۱-۷۲
 ۷۴-۷۵-۷۷-۷۸-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰
 ۱۲۶-۱۵۱-۲۹۹
 اورانیوس (طبيب صوری = Uranios) ۷۳
 اورپیاسیوس برغامسی القوابلی = Oribase = Oribasios (O. de Pergamon = Oribasios)
 ۲۷-۲۸-۱۹۸-۲۶۴-۲۶۵-۴۵۲
 اهرن (ایرن البیزنطی، Heron de Bysance)
 ۳۱ Heron le Jeune =
 اهرن القس (هارون، اهرن،
 (Heron l' Ancien = Heron
 d' Alexandrie) ۳۰-۳۱-۱۹۴-۲۱۴
 ۲۱۵-۲۳۷-۴۵۲-۴۵۳
 اهورا مزدا ۸۹
 اهوازی (علی بن عباس سجوسی اهوازی ارجانی)
 ۳-۱۹۵-۲۹۵-۳۲۴-۳۶۲-۳۷۰
 ۴۲۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷
 ایرن (ملکه امپراطوری روم شرقی) ۱۷۲
 ایسیدوروس غزی (Isidoros) ۸۸
 ایلاقی (ابوعبدالله شرف الدین محمد بن علی بن یوسف)
 ۵۱۴-۵۷۷-۶۹۵
 ایندرا (جراح هندی، Indra) ۱۰۳
 ایوانف (ولادیمیر، Vlaimdir Ivanov) ۶۳۱
 ایوب الابرش الناقل ۲۶۸
 ایوب الرهاوی ۲۶۹
 ب
 بابک ۸۱۸
 باریتی موریس (Maurice Bariety) ۲۰۱-۴۴۴
 بارصوما (Barsauma) ۲۹-۴۴-۵۶
 بتمان (اتو) (Otto Bettmann) ۴۲۷
 بختیشوع اول (= بختیشوع بزرگ) ۵۲-۲۱۵
 بختیشوع دوم (ابوجبرائیل) ۵۴-۵۵-۵۶
 ۶۴-۷۲-۱۶۰-۱۷۷-۲۱۶-۲۱۷-۸۰۹
 ۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲

- بختیشوع سوم (طبيب معتز خلیفه) ۵۸-۵۹ - بطليموس اول (Ptolémée Lagus) (Potlémé) ۸-۹-۲۳۶-۲۴۷-۳۰۴
- بختیشوع چهارم (طبيب مقتدر خلیفه) ۶۱- - بدر غلام ۱۷۸-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۴-۲۳۲
- بقراط (= ابقراط = Hippocrate) ۷-۸-۹ - بذر (طبيب دوره گرد مسیحی) ۲۹۱
- ۱۰-۱۷-۴۶-۵۶-۵۷-۶۵-۷۳-۹۳ - برتلو (Berthelot) ۴۱۴
- ۹۴-۱۶۹-۱۹۵-۱۹۷-۲۰۷-۲۲۵ - برتران (J. Bertrand) ۲۰۰-۳۵۶
- ۲۲۶-۲۳۶-۲۴۱-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹ - ۴۴۹
- ۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶ - برتراند (Arthur Bertrand) ۶۱۴
- ۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۸ - برتلس (پرفسور ا. ا. Prof. E. E. Bertels) ۶۲۵-۶۳۶
- ۲۹۱-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۴۳ - "برديصانی ۴۳"
- ۳۶۱-۳۷۲-۳۸۳-۴۰۵-۴۰۷-۴۱۸ - برزویه طبيب ۶۶-۶۷-۶۸-۷۰-۷۳-۷۴
- ۴۱۹-۴۵۲-۴۵۶-۵۵۵-۵۸۶-۵۸۷ - ۷۵-۸۲-۸۳-۸۷-۹۰-۱۰۶-۲۹۸
- ۶۴۳-۶۷۹-۶۸۲-۶۸۴-۶۸۶-۶۹۳ - ۸۴۳
- ۷۴۹-۸۱۴-۸۲۵-۸۲۹-۸۳۴ - برکمان (کارل ، Karl Brockelmann) ۲۰۰-۳۰۵-۳۵۶-۳۹۱-۴۴۴-۵۷۸
- ۷۶۵ - ۶۶۵
- بلمظفر (نصر بن محمود) ۷۰۳ - برگشتراسر (گ، G. Bergerstrasser) ۲۴۶
- بنیاس حکیم (Pline l'Ancien = Plinius) (Caius Secundus) ۲۵۸ - برون (پرفسور ادوارد، Prof. E. G. Browne) ۳-۲۰۰-۳۱۸-۳۳۲-۳۴۲-۳۵۳
- بنوحيون ۶۸۳ - بوعلی سینا (رجوع شود به ابن سینا) ۴۴۵-۴۵۹-۵۲۶-۵۶۹-۷۲۹
- بنوینست (پروفسور ا. Prof. E. Benveniste) ۶۲۸ - برمانیدس (Parmanides) ۱۹۷
- بوذرجمهر (رجوع شود به بزرگمهر) - بریک ۱۶۵
- بوعلی سینا (رجوع شود به ابن سینا) - بزرگمهر حکیم ۷۷-۷۸-۸۰
- بولس بن حسنون ۶۵۱ - بستانی (دکتر فواد افراهم) ۶۲۱
- بولس اجانیطی قوابلی (= فولس = فولیس =) (Paul d' EGINE = Paulus d' Aigina) - بسل المطران ۲۹۱
- ۲۹-۱۹۱-۲۵۵-۲۹۶-۳۵۹-۶۸۲ - ۷۰۳

- بہاء الدولہ دیلمی (بن عضد الدولہ) ۶۷۵ - ۷۸۱-۷۷۷-۶۸۷
- بہرام بن سرانشاہ (سودہ شہر نیشابور) ۲۹۹
- بہردام گور ۶۵
- برکشلی (دکتر مہدی) ۶۳۳
- بوهن (Bauhin) ۶۰۱
- بہروز (ذبیح الہ) ۶۹۲
- بہزاد (استاد حسین) ۵۴۲-۳۹۵
- بہمنیار (ابوالحسن کیارئیس بہمنیار بن مرزبان مجوسی آذربایجانی) ۵۱۴-۴۹۸
- بہمنیار (احمد) ۶۳۷-۶۳۵
- بہنام (دکتر عیسیٰ) ۹۵
- بویہ ۳۲۶
- بیادق (بیاذق) ۶۴۹-۹۰-۷۱-۶۷
- بیدپای ہندی ۷۱-۶۷
- بیہقی (ابوالحسن) ۵۱۰-۵۰۶-۵۰۵-۴۷۹
- ۵۱۲-۵۱۴-۵۱۸-۵۴۹-۶۷۹
- پارتوریہ (Pasturier) ۶۰۳
- پرتیناکس (Pertinax) ۱۵
- پرگزاکورکوس (Praxagor de Gos) ۹ - ۱۱
- پریسکیانوس لیدی (Periskianos) ۸۸
- پسیکرستوس (Psychresestus) ۲۸
- پولگن (Pulegone) ۶۰۱
- پولہ (J. Paulet) ۳۷۴
- پہلبد (مہرداد) ۴۴۱
- پہلواری شریف (بہار Phulwari Sharif)
- ۳۶۳
- پونیون (M.H. Pognone) ۲۲۶
- پیغمبر اکرم (ص) ۱۲۱-۱۲۰-۱۱۴-۷۵-۳
- ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵
- ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۵۴ - ۲۰۴ - ۳۲۳
- ۴۶۴ - ۵۸۴ - ۶۳۹ - ۷۰۰ - ۷۳۹ - ۷۶۳
- ۷۹۵-۸۰۰
- تئودور (Théodore) ۴۵
- تئودوزیوس (تاوڈوسیوس = Théodosios)
- Theodorus رجوع شود بہ تیادوروس)
- تاج الملک (وزیر شمس الدولہ) ۵۰۰-۴۹۹
- ۵۰۸
- تارچند (دکتر) ۶۲۵
- تاش فراش ۵۰۴
- تدرس (تدرس) السنقل ۲۰۱
- ترابی (مجسمہ ساز) ۵۱۷-۳۵۷-۳۴۸
- تربیت (محمد علی) ۳۸۶-۳۸۱
- ترنوسکی واسیلی نیکلایویچ (پرفسور Prof. V.N. Ternovski) ۶۲۶-۵۸۷
- تریبونوس (Trinunus) ۶۶
- تقی زادہ (سید حسن) ۶۳۲-۳۰۳
- تکریت بن وائل ۶۹۸
- تمکین (پرفسور اوسی Owesei Temkin)
- ۴۰۸
- تمیمی (ابو عبداللہ محمد بن احمد بن سعید)
- ۶۵۳-۶۵۲
- تورج امین ۹۵
- تیادوروس (تئودوزیوس، تاوڈوسیوس)
- (Theodorus) ۷۲-۶۵-۱۸

تیاذوق طبیب (تیاذوق، Theodosus)

۱۴۳-۱۴۴-۱۸۰-۲۰۱

تیکران ۳۱

جاحظ (ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن-

فرارة الكنانی البصری) ۲۰۴-۲۰۵-۴۱۰

جالینوس (جالینوس القلوذی البرغاسی =

Galien = Galen = Galenos

Kalaudios de Pergame = Galenus

۷-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-

۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-

۲۷-۲۸-۳۱-۴۶-۵۶-۵۷-۶۵-

۷۳-۹۳-۹۴-۱۶۹-۱۸۲-۱۹۵-

۱۹۷-۲۰۷-۲۱۳-۲۱۴-۲۲۵-۲۲۶-

۲۳۶-۲۳۷-۲۴۰-۲۴۶-۲۴۷-

۲۴۸-۲۴۹-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-

۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۹-

۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۶-

۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-

۲۸۹-۳۲۱-۳۴۳-۳۶۱-۳۸۳-

۴۰۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۴۶-۴۵۲-

۵۶۷-۵۷۰-۵۸۷-۵۹۱-۶۴۳-

۶۵۰-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۹-۶۷۷-

۶۷۹-۶۸۰-۶۸۲-۶۸۴-۶۹۲-

۶۹۳-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۵-۷۰۶-

۷۰۷-۷۱۰-۷۲۱-۷۴۹-۷۰۳-

۸۲۵-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۴-۸۴۸-

۸۷۶-۸۷۷

جاسیوس اسکندرانی ۱۸-۲۵۵

جاکسن (ا.و. ویلیامز A.W. Jackson)

۶۱۹-۶۲۰

ث

ثابت بن سنان بن ابراهیم ۲۷۱

ثابت بن سنان بن ثابت بن قره (ابوالحسن)

۲۷۱-۲۷۸-۲۸۴-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹

۶۵۸-۷۷۱-۷۷۴-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰

ثابت بن قره الحرائی [ابوالحسن ثابت بن قره بن-

هارون بن ثابت بن کرایا بن ابراهیم بن-

کرایا (آریا) بن مارینوس بن سالایونوس الحاسب

الحرائی الصابی] یا ثابت اول ۲۷-۹۳-

۱۶۸-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-

۲۷۶-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۳۰۱-۳۴۲-

۴۰۹-۶۴۳-۶۴۴-۷۳۸-۸۲۶

ثابت بن ابراهیم بن زهرون حرائی ۶۸۸

ثادری استقف ۶۹۲

ثاودون ۶۴۹

ثاسلوس (Thessalos) ۱۹۷

ثاسمپیوس (Themestius) ۲۵۶

ج

جابر بن حیان [ابوسوی ابن عبدالله الصوفی

الکوفی الطرطوسی (طوسی)] ۱۴۷-۱۹۱-

۳۳۶-۳۳۷

جابر بن منصور موصلی ۶۶۴

جاثلیق (Catholicos) ۴۴-۸۸-۲۴۴

۱۶۰-۱۷۸-۱۸۰-۲۰۹-۲۱۵-۲۱۶-

۲۳۶-۶۵۰-۸۱۲

جورجیس دوم ۵۸-۱۷۸

چ

چارلز گرین کمستون (Charles Greene

Cumston) ۲۰۰-۴۴۸-۸۴۹

ح

حائری (عبدالاحسین) ۳۹۱-۳۹۲

حاج حسین آقا ملک ۵۷۹

حاجی خلیفہ (ملا کاتب چلبی) ۷۱-۱۹۹-

۳۵۵-۴۴۴-۴۴۶-۵۷۸-۶۷۸-۶۹۶-

۷۲۰-۸۶۵-۸۷۷-

حاج ملا ہادی سبزواری ۵۸۱

حارث بن کلدہ ثقفی طائفی ۷۵-۱۳۵-۱۳۶-

۱۳۷-۱۴۸

حارث منجم ۱۹۰

حبرون (حیرون) بن رابطہ ۲۹۱

حبیش بن الحسن الاعسم ۱۸-۱۶۸-۲۴۱-

۲۵۲-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۷۸-۲۹۴-

۸۴۵

حجاج بن یوسف ثقفی ۱۳۷-۱۳۸-۱۴۳-

۱۴۴-۱۵۱-۱۵۳-۲۰۱-۶۴۹-۶۸۶-

حجاج بن یوسف بن سطر (مطران) ۹۴-۲۴۱-

۲۴۷-۲۹۱-۳۰۰-۳۰۴-۳۰۷

حرب (جد ابوسفیان) ۱۵۲

حریمی ۵۸۲

حسام الدولہ دیلمی ۲۲۲

جان اوا (بانوس . عظیم Mrs. S. Azim)

۶۳۰

جان چنینک (Jean Channing) ۳۷۴

جالینوس عرب (رجوع شود بہ ابوبکر محمد

زکریای رازی)

جبرئیل بن بختیشوع (ابوعیسی) ۷۲-۹۴-

۹۵-۱۷۹-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۷-۲۳۵-۲۴۰-

۲۹۲-۲۹۴-۳۰۵-۳۰۶-۷۷۰-۷۷۹-

۸۰۸-۸۰۹

جبرائیل بن عبید اللہ ۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-

۶۰-۶۱-۶۳-۶۶-۶۷-۹۰-۱۷۸-۱۸۱-

۲۲۰-۲۲۲-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۱-

۲۳۲-۲۴۲-۲۴۷-۷۷۹

جبلة بن سالم (کاتب هشام) ۲۹۹

جبیری ۸۹۶

جرجانی (سید اسمعیل . رجوع شود بہ سید اسمعیل

جرجانی)

جرجی زیدان ۳۵۵-۴۱۶-۴۳۰-۴۴۸

جریر طبیب ۳۷۸-۳۷۹-۴۰۹-۸۰۸

جعفر بن یحییٰ برسکی ۵۶-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-

۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۴-۸۰۸

جعفر بن المکتفی ۱۹۰

جعفری (رضا) ۶۲۴

جمال الدین محمد وزیر (جواد) ۷۱۳

جلال الدین ہمائی ۶۱۰-۶۲۹

جمیل صلیبا (دکتر) ۶۲۸

جندا ۴۹

جواد (دکتر مصطفیٰ) ۶۲۸

جورجیس بن بختیشوع ۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۶۲-

۶۳-۶۴-۶۶-۷۲-۹۲-۹۳-۱۵۹-

حنین بن اسحق عبادی (ابوزید) ۱۸-۲۸-۵۶-	حسام الدین ارتق ۷۱۲
۵۷-۶۱-۹۴-۱۶۸-۱۸۲-۲۲۶-۲۳۰-	حسن بصری ۲۰۲
۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-	حسن بن سهل ۵۷-۱۷۳-۱۸۹-۱۹۰-۲۱۸-
۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-	۲۶۲-۲۶۳-۲۹۹
۲۴۷-۲۴۸-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۸-۲۵۹-	حسن بن عبدویہ ۴۰۱-۴۰۲-۴۰۷
۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-	حسن بن علی (ع) ۱۴۱
۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۸-۲۹۱-۲۹۲-	حسن بن سحارب قمی ۴۰۹-۴۱۱
۳۰۰-۳۰۲-۳۰۴-۳۰۶-۳۴۳-۳۶۰-	حسین بن سخلد ۱۸۱-۶۵۲
۵۶۷-۵۸۳-۵۸۴-۶۴۳-۶۵۱-۶۵۶-	حسن بن موسی بن شاگرد (از بنی شاگرد) ۱۶۶-
۶۷۹-۶۸۱-۶۸۴-۶۸۶-۶۹۳-۷۰۱-	۱۶۸-۱۹۰
۷۰۷-۸۰۱-۸۲۵-۸۴۵-	حسن بن نوح ۴۸۴
حی بن یقظان ۵۰۰-۸۶۵	حسن طبیب ۶۸۳
خ	حسن فسائی (فسوی) ۶۷۵-۶۷۶
خاقانی شروانی ۸۴۹	حسین بن اسمعیل بن حسین الدهستانی ۳۹۳
خالد برمکی ۷۱-۱۵۸-۱۶۳-۱۶۵-	حسین بن علی (ع) ۱۳۴
خالد بن یزید ۱۴۲-۱۴۷-۱۹۴-۲۹۵-	حسین بن علی میکال ۴۹۱
خائلی (دکتر پرویز ناتل) ۶۳۲-۸۱۴	حضرت سریم (ع) ۲۴۳
خرداد برزین ۸۴	حکمت (علی اصغر) ۴۴۱-۶۱۲-۶۲۱-
خسرو پرویز ۶۶-۷۸-۸۴-۸۶-۸۷-۱۱۴-	۶۲۵-۶۲۸-۶۳۳
خسروشاه بن بهادرشاه (پادشاه دیلم) ۲۲۳	حکیم دشتی ۱۴۰-۱۴۲-۱۵۲
خسروشاهی (اسام شمس الدین عبدالحمید بن- عیسی) ۶۵۴	حکیم آل سروان ۱۹۴
خطیب نصرانی ۱۷۹	حکیم الهی (محمد علی) ۵۳۱-۶۱۱-۸۶۱
خطیبی (دکتر حسین) ۶۳۰	حکیم بدرالدین قاضی بعلبک ۷۸۲
خلیل بن احمد نجوی ۲۳۸-۳۷۹	حکیم علی الجیلانی ۵۷۶
خلیلی (عباس) ۹۷	حکیم مؤمن (محمد مؤمن گیلانی) ۳۸۷-
خونجی (ابوالفضائل محمد بن نامور) ۵۷۶	۴۳۶-۷۱۳-۷۶۱-۸۶۰
خواجہ کمال الدین زبیر الصدیقی ۳۱۷	الحلاجی (یحی بن ابی حکیم) ۶۵۲
	حمزة بن الحسن ۶۷۰-۶۷۱-
	حمود غرابه (دکتر...) ۶۲۷

- خواجه نظام الملک طوسی ۷۶۸
خوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۸ - ۵۶۰ - ۶۷۶
خیزران ۵۴
- دوکرین (Gerard de Cremona) ۳۶۲ - ۳۶۸ - ۵۵۵ - ۵۷۷ - ۵۷۹ - ۵۸۱
دوکونینک (P. de Koning) ۳۷۰ - ۴۵۱ - ۳۷۵
دوکونینک (M. D. Koning) ۴۲۱
دومنیل (René Dumesnil) ۸۷۲
دهخدا (علی اکبر) ۵۲۸ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۵۸ - ۶۶۹ - ۶۷۹ - ۶۸۷ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۴۴ - ۸۶۰
دهشتک ۶۳
دیسپان دوفلوران
دیسپان (Mme. Dispan de Floron) ۴۴۹
دیسقوریدوس عینی زربی
دیسکورید (Discuride) یا (Dioskyside) ۱۳ - ۱۴ - ۱۹۷ - ۲۶۴ - ۵۷۰ - ۸۲۵
دیلیم ۳۴۳ - ۴۰۹ - ۶۵۲
دیوجانس (Diogène) ۸۸
دینون (Dinon) ۳۴
- ذ
ذراقن (Dracon) ۱۹۷
ذیمقراطیس ۷۴۶
- ر
زادویه بن شاهویه - الاصفهانی ۲۹۹
رازی (رجوع شود به ابوبکر محمد زکریای رازی)
راشد (خلیفه عباسی) ۱۸۸ - ۷۰۵ - ۷۰۹
راضی خلیفه عباسی ۱۸۸ - ۲۲۵ - ۲۸۱ - ۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۸۶
رامسس پنجم (فرعون مصر) ۸۴۸
- دارسبرک (M. Daremberg) ۲۶
داریوش اول (پادشاه هخامنشی) ۳۴
داریوش دوم (پادشاه هخامنشی) ۲۴
داریشوع ۲۹۳
داعی الاطروش (حسن بن قاسم علوی) ۳۵۳ - ۴۰۹ - ۴۱۱
داناسرشت (اکبر) ۳۲۵ - ۶۱۱ - ۶۳۰ - ۸۶۶ - ۸۷۲
دانش پزوه (محمد تقی) ۸۷۸
دانیال طبیب ۲۹۷ - ۶۵۷
داود انطاکی ۸۶۰
داود بن حنین ۹۳ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۵۹
داود بن دیلم ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۶۵۲
داود بن سراپیون ۵۵ - ۲۲۷ - ۲۹۴ - ۸۱۲
داود منجم ۱۹۱
داونتاری (Dhauventari) ۱۰۳
دایشلم (شاه هندوستان) ۷۱
درستبد (درستباد) ۶۶ - ۹۰
د. کراسو (De Crasso) ۲۶
درگاهی دبستانی ۴۵۰
دمسقیوس سوری (Damascios) ۸۸
دموکدس (Demokedes) ۳۴

- راف. ه. سیجر (Ralph H. Major) ۱۱ - زاهدی (سپهبد فضل الله) ۶۱۲-۶۲۴
 ۲۰۱-۲۰-۱۳ زایاچوفسکی (پرفسور دکتر آنانیاج
 رنن طبری ۳۱۶ (Prof. Dr. Ananiasz Zajchowski)
 ۶۳۰-۶۰۵ ربیع حاجب (خادم) ۶۲-۵۲
 زبیده (زن هارون الرشید) ۵۸ رجاء طبیب ۶۸۳
 زرین عبدالله ۹۶ رستم سسانی (Sir R. Massani) ۶۳۱
 زرین خط ۶۲۱ رسی (پرفسور) (Prof. Rossi) ۶۳۰
 زکریای طیفوری ۱۸۰-۶۵۱ رشید (رجوع شود به هارون الرشید)
 زلیگمان (Fr. R. Zeligmann) ۶۳۵-۶۳۶ رشیدالدین فضل الله (خواجده) ۸۰۹
 ۶۳۸-۶۳۷ رشیدالدین وطواط ۷۶۳
 زنو (امپراطور روم Zeno) رفیعه ۷۶۳
 زنون قبرسی (Zenon de Chypre) رکن الحکماء (رجوع شود به فیلسوف الدوله)
 ۶۲۱-۲۷ رکن الدوله (ابوعلی حسن بن بویه دیلمی)
 زودهف (کارل K. Sudhof) ۲۲ - ۲۰۰ - ۷۹۲-۷۸۶-۷۸۵
 زوربا بن مانحوه ناعمی حمصی (زوربا بن ماجوه) ۷۵۸-۴۴۵-۴۴۷-۶۵۶-۶۵۷-۶۶۹
 ۶۷۲-۷۰۱ زنو (M. Renaud) ۳۷۰-۴۲۲
 زودکی ۸۴۳ زودکسی (Rufus d' Ephèse) ۲۵۵-۲۶
 زیاده الله سوم (حکمران قیروان) ۲ زیاده ۸۱۸
 زینب طبیبه بنی اود ۱۴۴ زینب افسسی ۱۰۱
 زین الدین (عبدالمعطی) ۸۲۱ روفیل (ئیوفیل) ۳۰۱
 زین العابدین انصاری ۷۴ ره آورد (حسن) ۳۹۱-۷۲۸-۷۳۰-۷۳۴-۷۳۸
 زینگلر (ج. Ch. Singer) ۲۰۰ رینچ (W. Rinch) ۲۶
 زینون صغیر (Zenon) ۱۹۷
 ز ز
 زائیه (هانری Henri Jahier) ۵۵۴ زاخودرنیکلایویچ (پرفسور
 ژوستینی (امپراطور روم Justinien) ۲۹ زاهد العلما [ابوالحسن سعید بن هبة الله بن-
 ژولین (امپراطور روم Julien) ۲۸ حسین (ابوسعید) ۷۰۱-۷۸۱

سعید بن عبدالرحمن ۴۰۳
سفاج ابوالعباس (خلیفہ عباس) ۱۵۵-۱۵۶ -
۱۵۷-۱۶۳-۱۸۷-۲۱۶-۶۵۰-۶۵۱

سقراط (Socrate) ۱۹۸
سلطان الدولہ ۶۶۷
سلطان سنجر ۷۲۰
سلطان محمود غزنوی ۴۹۱-۴۹۶-۵۰۲ -
۵۰۸-۵۰۹-۵۲۱-۵۴۲-۵۵۹-۶۵۸ -
۶۷۶-۶۷۹-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۹

سلطانی بھبھانی ۹۹-۱۰۰
سفیان ۲۹۸
سلام الابرش ۲۹۴
سلم (صاحب بیت الحکمہ) ۲۴۱-۳۰۴-۳۰۷
سلمة بن احمد مجريطی (مادریدی) ۳۳۶
سلمویة بن یثان ۷۲-۱۶۶-۱۸۲-۲۴۰-۲۴۷ -
۲۵۷-۲۹۴-۳۰۷-۳۰۸-۶۵۱

سلوکوس نیکاتور (Selucus Nicator) ۱۲-
۱۳-۴۷

سلیم عمار (دکتر) ۳۳۷-۴۱۳-۷۹۴
سلیمان بن حسان اندلسی ابن جلجل (رجوع
شود بہ ابن جلجل)
سلیمان (فرزند عبدالملک خلیفہ اموی) ۱۵۲
سماء الدولہ ۵۰۸
سمانہ ۲۳۱
منان ۲۷۹

ژوپن (اسپراطور روم شرقی Jovien) ۳۷
ژیدون (ف. F. Gidon) ۲۰۰-۳۵۶-۴۴۹
ژیلبر (Gilbert) ۶۰۱

س

ساخائو (Sachau) ۸۷۶
سامونونیکوس (Samononicus) ۳۱
سامی بیک ۳۲۵
ساوجی (حاج سیرزا ابوالفضل) ۶۹۲
ساوی (پل P. Savy) ۴۲۶
ستارہ (مادر ابن سینا) ۴۷۹
سجاح (مادر متوکل) ۲۸۳-۷۷۱
سجری (دکتر محمد) ۴۵۰
سخاریب ۲۶۶
سدیدالدین کازرونی ۵۷۶
سربریانسکی (ب.ای. B.I. Serebriansky)
۸۶۰
سرجیوس راس العینی (سرجیس)
(Sergius de Rechaina=S. Theodosiopolis)
۳۱-۴۵-۵۵-۵۷-۶۳-۶۵-۶۷-۷۳-۹۰ -
۲۲۵-۲۲۶-۲۶۰-۲۴۷-۲۸۹ - ۲۸۹
۸۴۵

سرنوس (Serenus) ۳۱
سری الدین ۸۲۰
سری قراکوات (طیب ہندی) ۶۳۹
سعد بن ابی وقاص ۱۲۰-۱۳۶
سعد بن معاذ ۷۶۳
سعدی شیرازی ۱۲۰-۷۴۸-۸۶۶

۷۴۳ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۸
۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۸۶۱ - ۸۶۶ - ۸۷۲

۸۸۳ - ۸۸۲ - ۸۷۶ - ۸۷۵

سیدہ خاتون (ام الملوک) ۴۹۶ - ۵۰۸

سیسینیوس (Sicinius) ۳۸

سیف الدولہ بن حمدان ۶۷۲ - ۷۸۰

سیمون انتاکی (Simon d' Antioche) ۷۸

ش

شابرل (Chabrol) ۶۰۳ - ۶۰۱

شاپور اول (فرزند اردشیر) ۴۸ - ۴۹ - ۵۰

۶۹۸

شاپور دوم (ذوالا کتاف) ۲۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۶۵

۷۲ - ۱۶۰

شاپور بن سہیل (سابور) ۶۲ - ۷۲ - ۱۶۰ - ۱۸۰

۶۵۱ - ۶۵۲

شارلمانی (Charlemagne) ۱۷۰ - ۱۷۱

شارل کوری (Charles Coury) ۲۰۱ - ۴۴۴

شاہکر (سرلسلہ خاندان بنی شاہکر) ۱۶۸

شالچی (دکتر محسن) ۴۵۰ - ۵۷۹ - ۵۸۱

شاملو (غلامعلی صدرالاطباء) ۵۷۴ - ۵۷۹

۸۶۶

شاہ عباس صفوی ۹۶

شاہ سلیمان صفوی ۳۷۳ - ۷۱۷

شاہنشاہ آریامہر (علیحضرت محمد رضا شاہ

پہلوی) ۶۱۸ - ۶۲۱ - ۶۲۴ - ۶۳۲

شتینگ (M. Steineg) ۲۰۰

سنان بن ثابت بن قرہ (ابوسعید) ۶۱ - ۲۸۱

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۶۷۶ - ۶۸۴ - ۷۷۴

۷۸۰ - ۸۱۵ - ۸۱۶

سنبلیقیوس کیلیائی (Simplikios) ۸۸

سن توماس داکن

(Saint Thomas d' Aquin) ۶۳۰

سونخرا (بختگان) ۷۷

سورانوس افسسی (جوان، Soranus le Jeune)

۲۶ - ۲۷ - ۲۶۰

سوسروتا (سسترد، سسروتا، سوچروتہ، Susruta)

۷۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶

سہیل بن ربیع طبری ۲۲۷

سہیل بن سہورین بن سہیل (ابو سابور کوسج)

۱۶۹ - ۱۹۹ - ۱۸۰ - ۶۵۰ - ۷۰۶

سہیل بن شاردین ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷

سہیل انور (دکتر) ۵۸۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷

سیاسی (دکتر علی اکبر) ۶۱۱ - ۶۲۴ - ۶۲۷

سید محمد رضی خان طباطبائی سستانی (حکیم -

باشی نظام) ۳۸۷ - ۵۷۴ - ۵۸۱

سیجریت (دکتر هنری Dr. Henry F.

Sigerist) ۲۰۱

سیحون (مهندس هوشنگ) ۶۲۰

سید اسماعیل جرجانی - سید زین الدین (شرف -

الدین) ابو ابراہیم اسماعیل بن حسن بن -

محمد بن احمد الحسینی الجرجانی) ۳ -

۷۴ - ۳۱۴ - ۳۲۴ - ۴۴۳ - ۶۹۲ - ۷۱۶ - ۷۱۷ -

۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۴ -

۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۷ -

- شرف الدولہ دیلمی ۷۸۱-۷۷۷-۶۶۷-۱۹۱
شروین (سپہبد) ۴۹۶
شریف (ابوطالب ناصر بن اسمعیل سلطان) ۲۷۱
شعار (دکتر جعفر) ۷۹۷-۷۹۶
شغب (سیدہ، مادر مقتدر) ۷۴۴-۷۷۳
شفاء الملک (حکیم عبداللطیف) ۵۵۲
شمس الدولہ دیلمی ۵۰۰-۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶-۵۰۰
۵۹۴-۵۱۸-۵۱۸
شمس الدین محمد بن محمود شہرزوری (ابن-
الکفانی) ۸۶۵-۶۸۲
شمس الدین محمد ساعدانصاری ۸۲۳-۸۲۲-۸۲۴
شمس الدین محمد شریبی ۸۲۳
شمس الدین محمد مرقندیانی ۵۷۹
شوماخر (ژ. J. Schumacher) ۴۵۰
شہاب الدین صایغ ۸۲۰
شہابی (محمود) ۸۷۴-۶۱۱
شہدی الکرخی ۲۶۹
شہرداد (دکتر محمد) ۷۶۵-۷۳۱-۵۷۹-۸۶۶
شہردان (رستم) ۶۲۸
شہید بلخی (ابوالحسن شہید بن حسین) ۴۰۹-۴۱۰
شیبانی (دکتر حسنعلی) ۴۴۲
شیخ بہائی ۵۷۹-۵۲۶
شیخ صید لانی (رئیس داروخانہ) ۳۴۱
شیرزیل بن رکن الدولہ دیلمی ۶۷۲
شیر شیوع بن قطرب ۲۹۲
شیرین (زوجہ انوشیروان) ۹۰
شیرین (زوجہ خسرو پرویز) ۶۶
شیمون دولویچ (Szymon de Lowicz) ۶۰۴
ص
صاحب بن عباد ۴۰۹-۳۵۸-۲۲۲
صاعد بن بشر بن عبدوس ۲۴۴-۱۸۰
صاعد بن عبدوس ۲۲۴-۶۸۳
صالح (دکتر جہانشاہ) ۴۴۱-۶۲۴-۶۲۶-۷۳۱-۶۳۷
صالح بن سہلہ الہندی ۱۸۰
صبا (دکتر محسن) ۴۸۱
صبیحی سہتدی (فضل اللہ) ۵۵۰-۵۴۶
صدیقی (دکتر عیسیٰ) ۶۲۸
صدیقی (ابوالحسن) ۶۱۳-۶۱۲-۵۱۵-۴۷۸
صدیقی (دکتر غلامحسین) ۶۱۰
صفا (دکتر ذبیح اللہ) ۶۱۲-۵۷۸-۵۵۰-۴۴۱-۸۶۵-۶۰۰-۶۲۵
ض
ضیاء الدین بہاء الدین الشجاعی ۵۷۶
ضیاء الدین دری ۶۸۲-۶۱۱-۵۶۴
ط
طائع (خلیفہ عباسی) ۴۵۶-۲۸۶-۱۸۸-۸۱۷-۶۸۴-۶۶۱-۶۶۰
طارق ۱۵۱
طاہ بن ادريس پیغمبر (ع) ۲۷۱

- طالس ملطی (= طاليس Thales de Milet) ۷۴۵
طاهر ذوالیمینین ۲۹۱
طبری (احمد بن محمد) ۱۵۶-۵۸۶-۶۴۹ - ۶۶۸
طرازان (امپراطور روم، Trajan) ۲۶
طرفة بن العبد ۱۲۷
طغرل بیك سلجوقی (ركن الدين) ۶۹۲-۷۷۷
طلحة بن جعفر ۲۲۴
طیفوری (زکریا) ۸۱۸
طیفوری (عبدالله) ۸۱۲
- ع**
- عاسلی (دکتر نصره الله) ۵۹۵
عباد بن عباس ۶۷۰
عباس بن سعید الجوهري ۷۰-۱۸۹
عباسه (خواهر رشید) ۱۶۵-۲۱۹-۸۰۸
عبد الحمید (حکیم) ۸۶۶
عبد الحمید منتصر ۶۲۶
عبد الخالق آخوندوف بادکوبه‌ای ۶۳۵
عبد الرحمن بن خالد بن ولید ۱۴۱
عبد الرحمن نصر بن عبدالله شافعی شیرازی (نیراوی) ۷۹۶
عبد الرشید بن محمود ۶۹۱
عبد العزیز بن عبدالله الجیلی ۵۷۷
عبد المعید خان (دکتر) ۳۶۲-۸۴۵
عبد الغفور برشنا ۶۲۶
عبد القادر نورالدین ۵۵۴
عبد الملک (خلیفه اموی) ۱۵۰-۲۵۲
- عبد الملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم
نیشابوری (خرگوش) ۸۶۸
عبد الملک بن نوح (ابوالعباس) ۵۰۷
عبد الملک کنانی ۱۴۰
عبدالله (پدر ابن سینا) ۴۷۹-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۹
عبدالله بن ابوسهل بن نوبخت ۱۶۹-۱۸۹
عبدالله بن اسحق ۲۹۳
عبدالله بن اسلم ۲۷۳
عبدالله بن بابی (هنی، بن بی بی) ۵۰۱
عبدالله بن حمدان (سیف الدوله) ۶۷۲-۶۷۳
عبدالله بن زبیر ۱۵۱
عبدالله بن سواده ۳۹۶
عبدالله بن شمعون ۲۶۰
عبدالله بن طاهر ۲۳۳
عبدالله بن طیب ۱۹۱
عبدالله بن علی (یا ابوسلم خراسانی، رجوع شود به ابوسلم خراسانی)
عبدالله بن علی (مترجم) ۲۹۴
عبدالله بن مقفع (رجوع شود به ابن مقفع)
عبدالله طیفوری (طیب خیزران مادر هادی و رشید) ۵۵-۱۸۰
عبدالله الفقیه المعصومی ۵۶۴
عبدالله کاتب ۷۰۲
عبدان (طیب) ۶۸۳
عبد المعطی (ابن ارسلان) ۸۲۱
عبدوس ۱۸۰-۳۴۳-۴۰۹
عبدیشوع بن بنوریز ۲۹۲

- عبدالله بن جبرائیل بن بختیشوع ۵۹-۱۷۸-
۲۲۰-۲۲۴-۲۴۲-۲۶۶-۲۹۷-۴۱۶-
۷۷۶-۶۶۴-۶۵۶
عبدالله دوم ۶۱
عبدالله الحسن ۱۹۱
عثمان بن عفان ۱۱۴-۱۳۶-۱۶۷
عروة بن زبیر ۱۴۱
عزام (محمد شمس الدین) ۸۲۱-۸۲۴
عزالدوله دیلمی ۲۹۷-۶۷۵
عزالدین ابوالقاسم خضر بن ابوغالب نصرالدین
حمصی ۷۱۲
عزیز بن معز علوی ۲۲۲
العزیز بالله (خلیفه عباسی) ۶۶۵
عضدالدوله دیلمی ۶۰-۶۱-۱۵۸-۱۹۱-۱۹۵-
۲۲۲-۲۶۹-۲۹۸-۳۴۶-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-
۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۵۶۷-۶۴۹-۶۶۱-
۶۶۳-۶۶۷-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۳-۶۷۴-
۶۷۵-۶۷۸-۶۸۱-۷۶۸-۷۷۵-۷۷۶-
۷۸۰-۷۷۷
عقیفی ۶۲۶
عقیلی علوی خراسانی شیرازی (سید محمد حسین)
۹۵-۷۱۷-۷۵۸-۷۶۱-۷۶۲
علاء (حسین) ۶۲۴
علاءالدوله اتسز خوارزمشاه ۷۲۰-۷۳۷-
۷۳۹-۷۴۰
علاءالدوله (کاکویه دیلمی) ۴۹۹-
۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-
۵۰۶-۵۰۸-۵۱۶-۵۱۸-۵۸۴-۶۹۷
علاءالدین محمد (طیب) ۳۷۳
علاءالدوله محمد بن دشمنزیار ۵۴۵-۵۴۷-
علاءالدین محمد خوارزمشاه (تکشی) ۷۲۰
علان الشعوبی ۳۰۳-۳۰۵-۳۰۶
علک حسابدار ۳۹۸
علوی نائینی (دکتر عبدالعلی) ۳۷۷-۴۴۱
علی آقا شیرازی (سیرزا، فقیه و طبیب) ۳۸۷
علی بن ابن الحزم قرشی (ابن النفیس) (رجوع
شود به ابن النفیس)
علی بن ابی طالب (ع) ۱۱۴-۱۲۴-۱۳۶-
۴۳۹
علی بن احمد طوسی اسدی (ابونصر علی بن احمد)
۶۳۵-۶۳۷-۶۳۸-۶۴۰
علی بن حسین اصفهانی ۴۱۴
علی بن ربیع طبری (علی بن سهل) ۳-۱۱۰-
۱۴۸-۲۳۷-۳۱۶-۳۱۷-۳۲۳-۳۳۱-
۳۳۸-۳۳۹-۷۲۸-۷۶۱-۸۳۱
علی بن رضوان (ابوالحسن) ۵۸۶-۷۰۰
علی بن زیاد التمیمی ۲۹۹
علی بن زید بیهقی ۲۳۸-۳۱۶
علی بن سینا (برادر ابن سینا) ۴۸۲
علی بن عباس سجوسی اهوازی (رجوع شود به
اهوازی)
علی بن عبدالله (زین العرب المصري) ۵۷۶
علی بن عیسی الاسطرلابی ۱۸۹
علی بن عیسی بن جراح وزیر (ابوالحسن)
۲۸۲-۲۸۳-۲۸۸-۴۱۱-۷۷۱-۷۷۲-
۷۷۳-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰
علی بن عیسی کحال ۶۸۳
علی بن عین زربی ۷۰۳

- علی بن غانم مقدسی ۸۲۰
علی بن محمد بن علی جراح ۸۲۵
علی بن وهبان ۴۱۱
علی بن وهسودان (حاکم طبرستان) ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۱۱
علی بن هبذالله اثرودی بغدادی ۷۰۷ -
علی بن یحیی (شاگرد حنین) ۲۵۱ - ۲۵۳ -
۲۵۷ - ۲۹۲
علی نسائی ۶۹۰
عمر بن خطاب ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۱ -
۱۳۶ - ۷۸۹ - ۸۴۳
عمر بن سهلان ساوجی ۵۶۴
عمر بن شعیب ۸۰۰
عمر بن عبدالعزیز ۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۹ -
۱۵۲ - ۱۹۵ - ۱۷۹
عمر بن فرخان ۲۳۶ - ۲۹۹
عمر بن محمد بن خالد بن عبدالملک ۱۹۰
عمر بن محمد بن عوض شامی ۷۹۶
عمر بن شعیب ۸۰۰
عمر بن عاص ۱۲۰ - ۱۵۱ - ۱۹۳ - ۲۱۲ - ۲۱۳ -
۸۴۲ - ۸۴۳
عمر بن لیث صفاری ۷۶۷ - ۷۶۸
عمید (دکتر موسی) ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۳۱
عمیدالملک (محمد بن منصور کندری) ۶۹۲ -
۷۷۷
غناز (ابوالفتح محمد بن غناز) ۴۹۷ - ۵۰۸
عیسی بن ابی خالد ۶۵۱
عیسی بن اسید سیحی ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ -
۲۹۰
عیسی بن جراح ۲۸۲
عیسی بن حکم دمشقی ۱۴۳ - ۶۵۱
عیسی بن شهلافا ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۶۲ - ۹۳ - ۱۶۰ -
۱۷۹ - ۱۸۰
عیسی بن بن سهار بخت (صهار بخت، چهار -
بخت) ۵۱ - ۶۴ - ۱۷۹ - ۲۳۶ - ۲۴۸ - ۶۴۳ -
۸۲۵
عیسی بن علی (عموی خلیفه اول و دوم عباسی)
۲۹۸
عیسی بن علی بن ابراهیم بن هلال کاتب
۶۸۳
عیسی بن علی (شاگرد حنین) ۱۱۳
عیسی بن علی رهاوی ۲۳۰
عیسی بن ماسرجیس ۲۱۵
عیسی بن ماسه ۷۲ - ۱۸۲ - ۲۳۰ - ۲۶۹ - ۳۷۲ -
۷۶۹
عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل ۲۸ - ۲۴۷ -
۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵
عیسی بن یونس الکاتب الحاسب ۲۹۳
عیسی الرقی التفلیسی ۲۹۴
عینی (نویسنده عقدالجمان) ۷۷۷
غ
غالب (طبيب معتضد) ۱۸۲ - ۳۴۳
غرور بن طیب یهودی بلدی ۶۶۶
غزالی (حجة الاسلام) ۸۳۰
غضبان (سید جعفر) ۸۷۰ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ -
۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۰ - ۸۲۰

- غلامحسین طبیب ۵۳۱
غنی (دکتر قاسم) ۸۷۵-۵۲۳-۳۹۱-۳۸۶
غوروس (Gurus) ۱۹۷
- ف
فاتک ۴۱۱-۴۰۹-۳۵۶-۳۵۳
فاطمہ (ام محمد) ۸۰۸
فتح بن حاقان ۲۴۳-۱۸۰
فتح بن نجبۃ الاسطرلابی (منجم) ۱۹۱
فتحعلی شاہ ۹۶
فثیون (فیثون مترجم) ۸۱۰-۲۹۱
فخرالدولہ دیلمی ۵۴۵-۵۰۸-۴۹۶
فخرالدین رازی ۸۷۵-۵۷۶
فخرالدین علی صفی ۳۹۵
فخرالدین ماردینی (امام فخرالدین ابو عبد اللہ محمد بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عبد الساتر انصاری) ۷۱۲-۷۱۱
فرات بن شحناثا ۱۸۰-۱۸۹
فرخان شاہ بن نصیر بن فرخان شاہ ایرانی ۱۹۱
فردوسی طوسی ۹۱-۸۹-۸۴-۸۳-۸۲
فروریوس صوری
(Porphyre = Porphyros de Tyron)
۵۱۹-۴۸۴-۲۵۶-۱۹۸
فرند (Freind) ۵۶۷
فروزانقر (بدیع الزمان) ۶۲۸
فروغی (محمد علی، ذکاء الملک) ۶۱۱
فضل (والی خراسان) ۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳
فضل برمکی ۲۱۸
- فضل بن جریر تکریتی ۶۹۸
فضل بن ربیع ۸۰۸-۲۲۸-۲۲۷-۲۱۹-۶۳
فضل بن نوبخت (ابوسهل) ۳۰۶-۳۰۳-۱۸۹
فلادیوس (Palldius) ۱۸
فلاوین بونہری (Flavien Bonnet Roy)
۸۷۲
فلوران فارا ان (M. Florian-Pharaon) ۴۱۶
فلوگل (Flügel) ۶۳۷
فواد (سید) ۷۶۶-۳۳۰
فوشہ (ژان، Jean Fauchet) ۵۵۴
فولس (رجوع شود بہ بولس)
فولیس (رجوع شود بہ بولس)
فیروز (پادشاہ ساسانی) ۴۷-۴۶-۴۴-۳۹
فیلسوف الدولہ (دکتر عبدالحسین خان رکن-الحکماء) ۶۹۹
فیلگریوس (Philigarus) ۲۹۷-۲۷
فیلوس مقدونی ۱۹۷
فیوم (علی) ۲۹۳
- ق
القائم باسرا اللہ بن المقتدر ۷۷۷-۷۰۵-۱۸۸
۷۸۱
قابوس وشمگیر ۵۴۳-۴۹۳-۵۰۸-۵۵۴
۵۴۵
القادر باللہ بن اسحق بن المقتدر ۴۵۶-۱۸۸
۷۸۱
قاسم بن عبید اللہ (وزیر) ۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰
۱۹۶-۲۵۹-۲۹۶-۳۴۳-۳۴۴-۳۵۳
۴۱۱-۴۰۹-۳۸۶

- قاسمی ابوالقاسم بن احمد (ابن صاعد اندلسی) ۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۸-۳۱۶-۳۱۷-۳۲۰-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۲
- قاسمی نورالله شوشتری ۵۲۲
- القاهر بالله بن المعتضد (خلیفہ عباسی) ۱۸۷-۳۸۱
- قباد (پادشاه ساسانی) ۴۴
- قتیبہ بن مسلم ۱۶۳-۸۴۳
- قوری حافظ طوغان ۶۲۸
- قراء ارسلان بن ابوالمظفر آتسرخوارز شہ ۷۳۴
- قزوینی (علامہ محمد) ۳۵۰-۳۶۸-۶۳۵
- قسطنطین لوقا البعلبکی ۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹
- قسطنطین آفریقائی (Constantin P'Africain) ۳۹۳-۴۵۰-۴۵۲
- قسطنطین بزرگ (کونستانتینوس، امپراطور روم شرقی) ۴۶
- قسطنطین پنجم ۱۸۱-۱۷۲
- قسطنطین ششم ۱۷۲
- قطب الدین محمد بن انوشکین ۷۱۹-۷۲۰-۷۲۲
- قطب الدین لاهیجی ۱۳۱-۶۹۲
- قطب شاہ ۳۸۷
- القنطی (جمال الدین علی بن یوسف بن عبد الواحد بن موسی بن احمد بن اسحق بن محمد زبیدہ - الشیبانی القنطی الوزير) ۴۹-۱۳۵-۱۷۵-۱۷۶-۱۹۹-۲۱۳-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۲-۲۲۹-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۶-۲۵۱-۲۶۶-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۶
- کتالیجار البوی ۵۴۵
- کامبل (دکتر دونالد، Dr. Donald Campbell) ۲۰۰-۴۱۵-۴۴۹
- کامرن (پروفیسور Prof. G. Cameron) ۶۲۵-۶۲۸-۶۳۲
- کناوس ۹۱
- کتزیاس (Ktezias - Ctesias) ۲۴

کیکاوس (ملک غالب فرزند کیخسرو) ۸۷۷

ک

گردین (Gordien) ۳۱

گدار (آندره، A. Godard) ۶۲۸

گرگانی (رجوع شود به سید اسماعیل جرجانی)

گرین هیل (Greenhill) ۳۷۴

گواشون (مادسوازل Mlle M. Goichon)

۶۲۹

گوپیل (ژ. ژ. J. Jaques Goupyl) ۳۷۴-۲۶

گوثری (دکتر دو گلاس، Douglas Guthrie)

۲۰۱

گودرز ۱۶۷

گوستاو لوبون (Gustave le Bon) ۴۴۹

گوسمیوس (Gosius) ۲۱۴

گونتر (پرفسور گارسیا) ۶۲۸

گیو ۱۶۷

گیگ (پ. P. Guigues) ۳۸۷

گینتیر (Gintier) ۲۹

ل

لئون آفریقائی (Léon l'Africain)

۳۳۲

لاواستین (لینیل Laugel Lavastine) ۲۰۰-

۷۹۹

لبید بن ربیعہ ۱۲۶

لقمان حکیم ۷۷

لوژییه (هانری، Prof. H. Laugier) ۶۲۵

کدبانویه ۵۱۸-۴۹۶

کراوس (پاول، Prof. Paul Kraus) ۱۹۸-

۶۵۹-۴۴۲-۳۹۰-۳۲۵

کربلائی عبدالخالق (حجار سنگ قبر بوعلی)

۶۱۹

کربن (پرفسور هانری، Prof. H. Corbin)

۶۲۹-۶۱۰

کریستسن (پرفسور آرتور، Prof. A. Cristensen)

۸۱۱-۸۴-۸۱

کرزیپ کندی (Chrysippe de Cnide)

۱۲

کریم اف عبیدالله ایسرائیلویچ ۶۲۶

کریم خان زند ۹۶

کسری (رجوع شود به انوشیروان)

کلن (ژ. G. Collin) ۳۷۴-۳۷۰

کمال الدین ابوالقاسم بن ابوتراب بغدادی

کاتب ۷۷۵

کنتوس (Quintus) ۳۱

کندیاک (Condiaque) ۸۷۱

کنگر (پرفسور ژرژ پ. Prof. Georges P.)

۶۲۲ Conger)

کنگه (Kanga = منکه هندی) ۱۰۳-۷۰-

۲۹۴-۱۸۰-۱۰۵-۱۰۴

کوروش بزرگ ۳۴

کومد (امپراتور روم، Commode) ۱۵

کیخسرو اردشیر فیتتر (A. Fitter) ۶۲۸-

۶۳۱

- لوکلر (دانیال، Daniel Le Clerc) ۹-۱۷ - ماسرجویه (رجوع شود به ماسرجیس)
 ۲۰۰ ماسرجیس (ماسرجویه، Masarjawai) ۲۰-
 ۷۲-۱۷۹-۱۹۴-۲۱۵ لکلر (لومین، Lucien Leclerc) ۲۰۰ -
 ۴۴۸-۶۶۹-۶۷۶ لوئی فیکیه (Loune Figuier) ۳۳۲-۳۴۲ -
 ۳۵۶-۵۶۷ اوئی گارده (Louis Gardet) ۶۲۸ -
 لوسین مازنو (Lucien Mazenod) ۷۷۲ -
 لیتره (م. M. Littré) ۲۶ -
 لوی (پرفسور ر. Prof. R. Levy) ۶۳۰ -
 م

- ماسون (خلیفہ عباسی) ۵۷-۵۸-۷۰-۱۵۹ -
 ۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴ -
 ۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱ -
 ۱۸۲-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۲-۲۰۷ -
 ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰ -
 ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۵-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳ -
 ۲۴۶-۲۶۲-۲۶۳-۲۹۲-۳۰۰-۳۰۲ -
 ۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۱۲-۷۷۰ -
 ۸۰۸-۸۱۸-۸۱۹ -
 مارابای ۴۴-۴۵ -
 مارک اورل (امپراطور روم) (Marc-Aurèle) ۱۵ -
 ماروثا (Marutha) ۶۵ -
 مارینوس اسکندرانہ (Marinos d'Alexandrie) ۱۵۶ -
 ماربنون زاهد ۳۱۷ -

- متی بن یونس (یونان) ۲۷۰-۲۹۵-۳۰۱ -
 متینی (دکتر جلال) ۴۴۱-۴۴۳-۶۴۴ -
 محبوبی اردکانی (حسین) ۶۳۵-۶۳۷ -
 محقق (دکتر مہدی) ۲۰۰-۴۱۱-۴۴۳ -
 محمد بن ابراہیم فرازی (طیب) ۱۸۹ -
 محمد بن ابوالعباس سفاہ ۱۷۹ -
 محمد بن احمد بن ابی الاشعث ۶۶۴ -

- محمد بن عقیل القزوینی ۵۴۵
محمد بن موسی خوارزمی (دانشمند ریاضی)
۱۹۰
محمد شفیع پاکستانی (پرفسور) ۶۲۶-۶۲۵
محمدی (دکتر محمد) ۲۹۹
محمد حسین علوی خراسانی شیرازی (رجوع
شود به عقیلی علوی)
مدکور (دکتر ابراهیم) ۶۲۹-۶۲۸-۶۲۵
مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله دیلمی
۵۰۸-۴۹۶
مجدالدین ابومحمد صاحب بن محمد البخاری
۷۴۰-۷۳۹-۷۳۷
مجدالدین محمد حسین متخلص به مجدی ۸۶۱-
۸۷۶
محسن بن ابراهیم بن هلال الصابی ۲۸۶
محمد بن بهرام مطیار الاصفهانی ۲۹۹
محمد بن ثواب (ابو عبدالله محمد بن ثواب بن-
محمد موصلی) ۶۶۶-۶۶۵-۶۶۴
محمد بن جابر بن سنان البتانی ۳۰۰-۲۳۷
محمد بن الجهم البرمکی ۲۹۹-۱۹۰
محمد بن الحسن الوراق ۴۱۲
محمد بن الحسین بن حمید (ابن الادبی) ۱۹۰
محمد بن خالد بن عبدالملک ۱۸۹
محمد بن میداحمد طبیب ۳۸۷
محمد بن عبدالملک الزیات ۲۹۳
محمد بن عبدالله الاقسرائی ۵۷۶
محمد بن عبدالله بن سمعان ۱۹۰
محمد بن لیلث الرسائی ۴۱۰
محمد بن محمد ابی طالب ۶۸۳
محمد بن محمد بن احمد ابی زید قرشی بن اخوه
ضیاءالدین، (رجوع شود به ابن اخوه)
محمد بن محمود الآملی ۵۷۶
محمد بن محیی الدین سریری ۸۲۰
محمد بن موسی بن شا کر (ازبنی موسی) ۱۶۷-
۲۹۳-۱۹۰
محمد بن موسی بن عبدالملک ۲۹۳
محمد بن موسی بن المنجم ۱۶۳-۱۶۵-۱۹۰-
۲۹۲-۲۷۲
محمد بن یونس ۴۱۴
محمد تنکابنی (فرزند میرزا احمد تنکابنی) ۸۳۱
محمد حسین گلپایگانی (کاتب قانون چاپ
تهران) ۵۸۱
محمد رضا الشیبی ۶۲۷
محمد علی تهرانی طبیب نظام (کاتب قانون
چاپ تهران) ۵۷۴-۵۸۱-۸۶۶
محمد علی جعفری ۶۳۲
محمد عوفی ۳۹۵
محمد فرید وحیدی ۳۳۳-۳۳۰
محمد کاظم طریحی ۶۳۲
محمد مدینی (طبیب) ۶۷۲
محمد مؤمن دیلمی تنکابنی (رجوع شود به
حکیم مؤمن)
محمود (برادر ابن سینا) ۴۷۹-۴۸۲
محمود بن عمر الجغمینی (چغمینی) ۵۷۷
محمود بن الشیخ الربانی صائن الدین الیاس
الشیرازی ۳۶۶
محمود بن المصلح الشیرازی (قطب الدین
شیرازی) ۵۷۶
محمود مساح ۴۸۲

- محیط طباطبائی (سید محمد) ۶۲۹-۴۴۱
- مخرم بن یزید بن شریح ۷۷۱
- مد (Mead) ۳۷۴
- مدیولانی (Mediolani) ۳۷۱
- مراعیل ۲۰۴
- مردان شاه ۶۶
- مرداویج ۳۵۶-۳۵۳
- مراحمی (مترجم) ۲۹۴
- مروان اول (خلیفه اموی) ۱۷۹-۱۵۵
- مروان دوم (خلیفه اموی) ۱۵۴-۱۵۲-۱۴۸
- ۱۵۵
- مریم خدرا ۳۸
- المستشرق بن المستظهر (خلیفه عباسی) ۱۸۸
- ۷۰۹-۷۰۸-۷۰۵-۱۹۱
- المستضی بنورالله (خلیفه عباسی) ۷۰۹-۱۸۸
- المستظهر بالله (خلیفه عباسی) ۷۰۹-۱۸۸
- ۷۰۵-۷۰۱-۶۹۹
- المستعصم بالله (خلیفه عباسی) ۱۸۸
- المستعین بالله بن المستعصم ۲۴۴-۱۸۷-۵۸
- المستکفی بالله (خلیفه عباسی) ۲۵۹-۱۸۸
- ۸۱۷-۸۱۶-۶۸۴-۴۵۶-۳۴۶-۲۸۶
- المستنجد بالله بن المکتنفی (خلیفه عباسی) ۱۸۸
- ۷۰۹-۷۰۵
- المستنصر بالله بن الفطاهر ۱۸۸
- المستنصر بن المتوکل (خلیفه عباسی) ۱۸۷
- ۱۸۸
- مسعود غزنوی ۶۹۱-۵۰۲
- مسعودی ۶۵۹-۴۳۹-۱۱۹
- مسعی (محمد بن شداد بن عیسی) ۴۰۹
- ۴۱۰
- مسیح (ع) ۴۶-۴۳-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۴
- ۱۴۵-۵۱
- مسیح الملک (حکیم شفا فی خان بن حکیم
- عبد الشافی خان) ۵۷۷
- مشکان طبسی (سید حسن) ۶۱۰
- مشکوة (سید محمد) ۵۸۲-۵۵۸-۵۴۰-۳۹۰
- ۶۱۱-۶۰۹-۵۸۴
- مصنفوی کاشانی (دکتر جلال) ۶۲۶
- ۸۷۷-۷۳۲-۷۳۱
- مطران نصیبین ۷۰۲
- المطیع (خلیفه عباسی) ۸۱۷-۴۵۶
- مظهرشاه (دکتر) ۸۶۶-۵۸۰
- معاویه اول ۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۶
- ۱۴۲-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱
- ۲۹۸-۱۵۲
- معاویه دوم ۱۵۲-۱۴۹
- المعتز بالله (خلیفه عباسی) ۱۸۷-۵۹-۵۸
- ۲۶۸-۲۲۰-۲۱۷-۲۱۶
- المعتصم بالله (خلیفه عباسی) ۱۶۲-۶۳-۵۸
- ۱۷۲-۱۸۲-۱۸۱-۱۹۰-۲۰۹-۲۳۰
- ۲۴۰-۲۴۳-۳۰۷-۳۰۸-۳۱۷-۳۵۱
- ۸۲۶-۸۲۰-۸۱۸
- المعتضد بالله (خلیفه عباسی) ۱۸۲-۱۸۱
- ۱۸۳-۱۸۷-۱۹۶-۲۷۲-۲۷۳-۲۹۶
- ۳۴۳-۳۴۴-۳۴۶-۴۰۹-۴۱۱-۶۵۲
- ۷۷۲-۷۷۱
- معتد الملک ابوالفرج (دانی ابن تلمیذ) ۷۰۵

- المعتمد علی الله بن المتوکل (خلیفه عباسی)
۱۸۷-۲۴۴-۲۵۳-۳۴۳-۶۵۲
- معزالدوله دیلمی (احمد بن بویه) ۲۲۲ -
۲۹۷-۶۵۷-۷۷۵
- معین (دکتر محمد) ۳۵۰-۳۶۸-۴۵۴-۶۰۹ -
۶۳-۶۵۰-۷۴۲-۸۶۱-۸۷۶
- مغنس اسکندران (Magnès d' Alexandrie)
۱۹۸
- المقتدر بالله (خلیفه عباسی) ۶۱-۱۸۷-۲۲۵ -
۲۸۱-۲۸۲-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۴۱۱ -
۷۷۳-۷۷۴-۷۸۸-۸۱۵-۷۱۶
- المقتدی بالله بن احمد بن القائم (خلیفه عباسی)
۱۸۸-۶۹۶-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۵-۷۸۰
- المقتفی بالله (خلیفه عباسی) ۶۵۵-۷۰۵-۷۰۹ -
۷۸۱
- المکتفی بالله (خلیفه) ۱۸۷-۱۹۶۱۹۰
- ملاکاتب چلبی (رجوع شود به حاجی خلیفه)
ملافتح الله بن فخرالدین شیرازی ۵۷۹
- ملک الظاهر غازی ۷۱۲
- ملک ناصر صلاح الدین ۷۱۲
- منتخب الدین یزدی ۵۴۹
- المنتصر (خلیفه عباسی) ۵۸-۲۴۴
- منزوی (احمد) ۷۲۸-۷۳۴-۷۳۸-۷۴۲
- منصور (ابوجعفر - خلیفه عباسی) ۵۲-۵۳-۵۴ -
۶۲-۹۲-۱۰۵-۱۰۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰ -
۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۷۸-۱۷۹ -
۱۸۰-۱۸۹-۲۰۶-۲۰۹-۲۱۵-۲۱۶ -
۲۳۶-۲۹۸-۳۰۲-۶۴۹-۸۱۲
- منصور بن اسحق سامانی ۳۴۶-۳۴۷-۳۴۹ -
۳۵۰-۳۵۱-۳۶۸-۳۷۶-۳۹۰-۴۱۱ -
۴۱۷
- منصور بن باناس (مترجم) ۲۹۲
- منصور بن محمد بن یوسف ۳۷۱
- منصور بن نوح سامانی (ابوالحارث) ۲۴۷ -
۳۹۱-۵۰۷-۶۳۴-۶۳۷
- مک کارتی (دکتر ریچارد . Dr. R. Mc Carrthy)
۶۳۰
- ملاح (حسینعلی) ۲۶۴
- منگانا (A. Mingana, D. D.) ۳۲۳
- موسی بن اسرائیل کوفی ۱۸۰
- موسی بن خالد ۲۶۵-۲۹۹
- موسی بن سیار (ابوماهر موسی بن یوسف سیار)
۲۹۶
- موسی بن شاکر (سرسلسله بنی شاکر یا بنی موسی)
۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۹۰
- موسی بن عیسی الکسروی ۲۹۹
- موسی بن نصیر ۱۵۱
- موسی بن سیمون (ابوعمران شیخ رئیس)
موسی بن سیمون قرطبی اندلسی =
۴۲۳-۴۳۹ (Maïmonides)
- موسی بن هادی عباسی ۱۸۰-۱۱۱
- سوفق (خلیفه عباسی) ۱۹۰-۲۲۴-۲۷۳
- سوفق الدین ابومنصور علی الهروی ۶۳۴-۶۳۷ -
۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۵
- مونیه (دکتر ل . Dr. L. Meunier) ۲۰۰ -
۳۵۶-۴۴۹

- مؤید الملک ابوعلی الحسن بن الحسن الرخجی
۷۸۱
المهتدی بالله (خلیفه عباسی) ۵۸-۱۸۷-۲۴۴
مهدوی (دکتر یحیی) ۵۵۰-۵۷۸-۶۱۱
مهدی (بن منصور، خلیفه عباسی) ۵۴-
۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۴-۱۷۰-۱۷۲
۱۷۸-۱۸۰-۱۸۷-۱۸۹-۶۵۱
مهرن (ا.ف.و. - Mehren A.F.V.) ۵۶۴
میچل (میکائیل) دوکاپلا
(Michael de Capella) ۴۵۰
میخائیل (فرزند جبرائیل اول فرزند بختیشوع
دوم) ۵۷-۵۸-۵۹-۶۳-۶۴-۹۵-
۲۲۰
میخائیل (میکائیل) بن ماسویه ۱۷۷-۱۷۸-
۲۲۷-۲۳۰-۲۳۵
میکائیل (فرزند ماسویه-رجوع شود به میخائیل
بن ماسویه)
مینوچهر بن قابوس ۴۹۶-۵۰۸
میرسوف (دکتر ماکس، Dr. Max Meyerhof)
۲۵۲-۴۰۸-۶۷۳-۵۱۱-۸۶۰
مینس (Mines) ۱۹۷
مینوچهر (دکتر حسن) ۶۳۲
مینورسکی (پرفسور، Prof. Minorsky) ۶۲۶
مینوی (مجتبی) ۶۰۹-۶۱۱-۶۳۷-۸۴۳-
۸۴۵
- ناتلی (رجوع شود به ابو عبد الله ناتلی)
ناجی الاصل (دکتر) ۶۲۸
نادر شاه افشار ۹۶
ناصر خسرو علوی قبادیانی ۴۱۰-۶۹۰
ناصرالدوله ۶۶۴
الناصرلدين الله (خلیفه عباسی) ۱۸۸-۷۱۱-
۷۱۲-۷۱۴
نبوی (دکتر سیف الدین) ۳۴۸-۳۵۷
نافذ اوزلوق (دکتر فریدون) ۶۳۱
نجم آبادی (دکتر محمود) ۴۴۱-۶۲۷-۶۳۲-
۷۷۳-۷۷۴-۸۰۹-۸۱۰-۸۲۰
نجم الدین ابوالعباس احمد بن ابی الفضل الطیب
(ابن العالمه) ۵۷۷
نرسی (پادشاه ساسانی) ۳۹-۴۴
نسطوریوس (Nestorius) ۲-۳۸-۳۹-۴۲-۴۸
نصیرالدوله بن مروان ۲۲۴-۶۹۵-۶۹۸-
۷۸۱-۷۰۲
نصر بن سيار ۱۵۴
نضر بن حارث ۱۳۸-۱۳۹
نظامی عروضی سمرقندی (احمد بن عمر بن علی)
۱۷-۱۹۹-۳۴۷-۳۴۹-۳۵۰-۳۹۲-
۴۲۶-۴۴۶-۴۵۳-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۷-
۵۰۷-۵۴۴-۵۴۸-۶۴۳-۶۴۴-۶۷۹-
۷۲۱-۷۳۵-۷۳۸-۷۴۱-۷۶۷-۸۶۱-
۸۶۵
نظامی گنجوی ۱۲۳

- نظیف القس روسی ۷۸۰۷۷۶-۴۵۵-۲۹۸
نفیسی (سعید) ۵۵۰-۵۴۰-۵۲۶-۵۱۰-۴۸۱
۵۷۸-۶۰۸-۶۱۰-۶۱۱-۶۳۰-۶۸۰
۸۶۱-۸۷۵-۸۷۶
نفیسی (دکتر عباس) ۸۸۳-۸۸۲-۶۲۶-۶۱۲
نگارخانم (شاهزاده قاجار) ۶۱۹
نمزیوس (Nemesius) ۲۸
نوبخت ۱۶۷-۱۵۸
نوح (ع) ۱۲۸
نوح بن منصور (سامانی) ۴۷۹-۴۷۸-۸۰
۴۸۷-۵۰۷
نورالدین شهید ۷۸۲
نورالدین محمود بن عمادالدین زنگی ۷۰۳
نیقفور اول (نیسفورس) ۱۷۲
نیکون (Nicon) ۱۵
- و
- وائق (خلیفه عباسی) ۱۷۰-۱۶۲-۶۳-۵۸
۱۸۷-۲۰۲-۲۱۶-۳۱۷-۲۳۰-۲۳۱
۲۴۳-۸۰۹
واچنا (پرفسور پ. ب. Vachha) (Prof. P.B. Vachha)
۶۳۰
واصل بن عطا ۲۰۲
واگبهاتا (Vagbhata) ۱۰۶-۱۰۳
والانتین اول (Valentinien I) ۲۸
والریانوس (Valerianos) ۴۸
والیس باج (دکتر) ۲۲۶
وان دیک (Van Dyk) ۴۴۴-۴۴۳-۳۷۴
وزال (اندره، André Vésale) ۲۰
- ولید بن عبدالملک ۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۲
۷۶۴-۱۵۸-۱۵۳-۱۳۴-۱۵۲
ولید دوم (خلیفه اموی) ۱۵۲
وندیسیانوس (Vindicianus) ۲۸
ونزیا (ژ. والا - J. Valla Venezia) ۳۷۴
ووستنفلد (فردیناند، F. Wüstenfeld) ۲۰۰-۲۰۰
۴۴۴
ویلنو (ارنودو، Arnaud de Vilneuve)
۵۵۲-۴۲۹
ویلهلم کوچ (دکتر Wilhelm Kutsch) (Dr. Wilhelm Kutsch)
۶۳۱
ویس بن سنان ۶۶۸
ویلی بالد کیرفل (Vilibald Kirfel) ۱۰۶
- ه
- هادی (بن مهدی) ۱۸۷-۱۷۸-۱۶۲-۵۵-۵۴
هادی حسن (دکتر) ۶۳۲
هارمونیوس (Harmonius) ۴۳
هارولد لمب (Harold Lamb) ۶۳۰
هارون الرشید (خلیفه عباسی) ۵۶-۵۵-۵۴
۵۷-۵۸-۷۰-۹۲-۹۴-۱۰۴-۱۴۳-۱۴۴
۱۵۹-۱۶۵-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲
۱۷۳-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۷-۱۸۹
۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۶-۲۱۸
۲۱۹-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۷-۳۰۰
۳۰۲-۳۰۴-۳۰۶-۳۱۲-۷۶۹-۷۷۰
۸۰۸-۸۱۱-۸۱۲-۸۲۷-۸۴۵
هبة الله بن جمیع الاسرائیلی ۵۷۷

ی

- هراقلیطس (Heraclite) ۷۴۶
 هرقل (Heraklios) ۳۰
 هرمان اته (Hermann Ethé) ۵۲۶
 هرمز (پادشاه ساسانی) ۷۷
 هرمزان ۱۱۵
 هرمس اول (Hermes) ۱۹۷
 هرمس دوم ۱۹۷
 هرمس سوم ۱۹۷
 هرمیاس فنیقی (Hermiase) ۸۸
 هریرا لیوس (ژان Jean Hervagius) ۵۵۴-۵۵۵
 هرودت (Herodote) ۱۳۲
 هرופیل (Herophile) ۸-۱۱
 هشام (بن عبدالملک) ۱۵۲-۱۴۸
 هشام بن القاسم ۲۹۹
 هکسلی (پرفسور ژولین Prof. Julien Huxley) ۲۲۱
 هلال نو ۲۴۴-۲۷۶
 هلال بن ابی هلال حمصی ۲۹۱
 هلال بن محسن ۲۸۷
 هودا (Houdas) ۴۱۴
 هوئر (M. Hoefel) ۴۱۴
 هومر (Homère) ۲۳۹
 هیلدنببرگ (لوئی Luise Hildenberg) ۹۵-۱۰۶
 هیروفیلوس (رجوع شود به هیروفیل) ۵۷۴ (Hildesheim)
 یارشاطر (دکتر احسان) ۶۱۰-۶۳۲
 یاقوت حموی (شهاب الدین ابو عبد الله) ۹۷-
 ۳۵۵-۷۲۰-۷۶۷-۷۸۰
 یحیی (جدرازی) ۳۲۸
 یحیی (یوحنا) فرزند بختیشوع سوم ۵۹-۶۱-
 ۱۸۷-۲۲۴
 یحیی برمکی ۷۰-۱۶۵-۱۶۶-۲۰۶-۷۷۳
 یحیی بن البطریق (ابوزکریا) ۲۶۲-۲۶۳
 یحیی بن خالد بن برمک (برمکی) ۵۴-۵۵-
 ۱۰۴-۱۶۶-۱۸۹-۲۶۰-۳۰۴-۷۷۳-
 ۸۰۸-۷۱۱
 یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا التکریتی
 المنطقی (ابوزکریا) ۲۲۷-۲۷۰-۳۰۰-
 ۴۱۴-۴۷۰-۶۵۹-۶۶۰-۶۷۴-۶۹۰-
 ۷۰۱
 یحیی بن علی بن یحیی (منجم) ۱۹۰
 یحیی بن عیسی بن جزله (رجوع شود به ابن جزله)
 یحیی بن ساسویه ۶۴۲
 یحیی رحیم اف ۵۸۹-۵۹۷-۶۲۹
 یحیی مروزی ۳۰۱
 یحیی نحوی ۱۸-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-
 ۲۱۲-۲۱۳-۸۴۲
 یزدگردائیم (پادشاه ساسانی) ۶۵
 یزدگرد سوم (آخرین پادشاه ساسانی) ۱۰۹
 ۱۱۵
 یزید اول (پسر معاویه) ۱۳۴-۱۴۱-۱۴۲

۲۳۱-۲۳۲-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲

۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۷-۳۰۸-۵۸۹

۶۵۱

یوحنا بن یوسف (ابوعمر، مترجم) ۲۹۴

یوحنا دمشقی (منصور عربی) ۱۴۷

یوحنا القس (یوحنا بن یوسف بن الحارث بن-

البطریق القس) ۳۰۱

یوسف بن ابراہیم ۳۰۸

یوسف بن ابی الساج ۴۱۱

یوسف بن اسحق (شاگرد رازی) ۸۵۴

یوسف بن اصطفیٰ متطبیب ۶۷۲

یوسف (بن خالد) ۲۹۹

یوسف بن یزداد طبیب ۶۷۲

یوسف بن یعقوب (طبیب) ۲۳۹ - ۲۴۰

۳۸۷-۴۱۴-۴۱۱-۴۱۳-۴۳۱-۶۵۸

۶۵۹

یوسف لقوہ ۸۱۸

یوسف ضیاء الدین ۷۹۶

یوسف لورکی (Joseph Lorki) ۵۷۹

یولانیوس فروکی (Eulamios) ۸۸

یولیانیوس (Yulianos) ۴۱

۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲

یزید بن ابی زید یوحنا بن ابی خالد ۱۸۱

یزید دوم ۱۵۲

یعقوب ابن اسحق السامری ۵۷۶

یعقوب بن اسحق کندی (ابویوسف) ۲۶۶ -

۴۱۰

یعقوب لیث صفار ۷۶۸

یعقوب ماہان ۷۲

یوانیس طبیب (مختار بن حسن بن عبدون)

۶۸۹

یوحنا (یحییٰ) بختیشوع سوم ۲۹۱-۲۲۴ -

یوحنا بن بطریق ۲۶۴

یوحنا بن سرافیون ۱۷۹-۲۷۹-۲۹۷-۴۵۲ -

۴۵۳-۵۷۵

یوحنا بن سهل (رئیس بیمارستان جندی شاپور)

۶۴

یوحنا بن عبدالمسیح ۶۹۸

یوحنا بن ساسویہ (ابوزکریا بن ساسویہ

جندی شاپوری) ۶۳-۶۴-۹۳-۱۷۷-۱۸۲ -

۲۰۴-۲۰۵-۲۰۸-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰ -

۲ - فهرست نامهای خاندانهای دانشمندان و طبیبان

آل بختیشوع (رجوع شود به خاندان بختیشوع)	۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۲۱۷-۳۰۳ -
آل برمک (رجوع شود به خاندان برمک)	۷۷۰-۸۰۸
آل حنین (رجوع شود به خاندان حنین)	خاندان بنی منجم (رجوع شود به بنی موسی)
آل ماسویه (رجوع شود به خاندان ماسویه)	بنی موسی (بنی منجم = بنی شاکر) ۱۶۸ -
آل نعمان ۱۱۵	۱۹۰-۲۹۲
آل نوبخت (رجوع شود به خاندان نوبخت)	خاندان حنین ۶۱-۱۸۲-۲۳۷
برامکه (رجوع شود به خاندان برمک)	خاندان سرجیوس (Sergius) ۱۳۵
برسکیان (رجوع شود به خاندان برمک)	خاندان سنان (یا خاندان قره) ۱۸۴-۲۷۱
بنوحسنون ۷۸۰-۶۸۳-۴۵۵	خاندان علی بن ابیطالب (ع) ۱۴۹-۱۵۷
خاندان بنی شاکر رجوع شود به خاندان بنی -	خاندان قره (رجوع شود به خاندان سنان)
(موسی)	خاندان کرخی ۲۶۹
خاندان بختیشوع ۵۱-۶۱-۶۳-۷۳-۹۳-	خاندان ماسویه ۶۱-۱۷۷-۲۲۷
۱۵۸-۱۶۱-۱۷۷-۱۷۸-۲۱۵-۲۱۶-	قوم عباد ۲۳۸
۲۲۵-۲۳۱-۱۷۷-۱۷۸	نوبختیان (= آل نوبخت = خاندان نوبخت) ۵۰
خاندان برمک ۶۳-۷۰-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۰-	۱۶۷-۱۶۹-۲۹۹-۳۰۵

۳ - فهرست نامهای اقوام و دسته‌های علمی

آرامیه‌ها ۳۶	افلاطونیان ۱۲
آشوری‌ها ۴۲	اقوام ساسی ۲۰۶
اعراب ۵-۲۰۶-۶۳۴	بابلیان ۱۱۷

۶۶۰-۲۹۳-۲۳۶-۲۳۲	پارتها ۱۰۸
مصریان ۱۲۹	پارسیان ۱۱۶
مغسله (رجوع شود به صابئین)	تازیان (رجوع شود به اعراب)
بنطیان ۲۹۴-۱۳۱	حبشی‌ها ۱۱۹
نساطره (رجوع شود به نسطوریها)	حرانیان ۴-۲
نسطوریان (= نساطره = نسطوریها)	روسیان ۲۲۷-۲۰۸-۱۷۱-۱۳۰-۴۱-۳۶
(Nestoriens) ۴۳-۴۲-۳۸-۳۶-۳-۲	سریانیان ۷۸۹-۴۵۲-۲۰۸-۲۰۶-۲۰۵-۳۳
۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۵۰-۱۰۹-۱۱۰	شمعونیه‌ها ۴۲
۳۰۲-۲۰۶	صابئین (Les Sabéens) ۱۱۷-۵۶-۴-۲
نوافلاطونیان (Néoplatoniens) ۳۱۱	۳۱۱-۲۸۰-۲۷۲-۲۷۱
هندوان ۲۹۴	عیسویان (رجوع شود به مسیحیان)
یعقوبیان ۶۶	قوم عرب (رجوع شود به اعراب)
یهودیان ۲-۳۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۷	کلدانی‌ها ۴۲
۱۲۹-۱۳۱-۲۲۷-۲۸۳	کلیمیان (رجوع شود به یهودیان)
یوسفی‌ها ۴۲	ماندانی ۲
یونانیان ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۳۰-۱۶۸	مرقیونیان ۴۳
۲۵۷-۲۶۲-۴۲۰-۵۸۶-۵۸۸	مسیحیان ۱۳۴-۱۱۷-۴۷-۴۵-۴۳-۳۷-۳۵

۴- فهرست نامهای پادشاهان و خلفاء و سلسله‌ها

۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸	آل بویه ۱۹۱-۱۹۲-۲۲۲-۴۰۹-۴۳۹-۴۹۸
۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴	۵۱۶-۵۴۵-۵۶۸-۶۶۷-۶۶۸-۶۷۰
۱۵۵-۱۵۶-۱۶۹-۱۷۹-۲۰۱-۲۰۵	۶۷۵-۶۸۰-۶۸۴-۷۶۸-۷۸۰
۲۰۹-۲۵۵-۳۱۳	آل حمدان ۶۷۳
بنی عباسی (رجوع شود به خلفای عباسی)	آل زبار ۴۰۹
بنی هاشم ۷۷۱-۲۸۳-۲۵۵-۱۳۳	اشکانیان ۱۰۹-۴۷-۳۴
پادشاهان بنی اسرائیل ۲۵۵	امپراطوران روم ۲۵۵-۲۴۱
خلفای اموی (رجوع شود به بنی امیه)	بنی امیه (خلفای اموی) ۵-۲۲-۳۲-۱۳۳-۱۳۴

خوارزمشاهیان ۷۲۰	خلفای اسوی اندلس ۳۱۱
خوارزمشاهیان (آل مأمون) ۴۸۴-۴۹۰	خلفای راشدین ۵-۲۰۱-۲۱۱-۳۱۳-۷۶۴
ساسانیان ۷-۹-۳۷-۴۷-۴۹-۶۵-۸۰-۸۱	خلفای عباسی ۵۱-۵۲-۶۴-۱۰۵-۱۲۵-۱۴۳
۸۳-۸۴-۸۶-۸۷-۸۸-۹۵-۹۹-۱۱۰	۱۴۵-۱۴۶-۱۵۴-۱۵۷-۱۶۲-۱۶۳
۱۱۲-۲۰۸-۳۱۲-۷۸۳	۱۶۶-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۵-۱۷۹
سامانیان ۳۶۸-۴۰۹-۴۷۹-۴۸۸-۴۹۰-۶۵۴	۱۸۰-۱۸۲-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۲۰۲
سلجوقیان ۷۷۴	۲۰۵-۲۰۶-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۶
سلوکیان ۳۶-۴۷	۲۲۱-۲۲۲-۲۲۶-۲۳۰-۲۳۱-۲۵۹
صفویه ۹۹	۲۶۰-۲۸۱-۲۸۶-۲۸۸-۲۹۰-۳۰۲
عباسیان (رجوع شود به خلفای عباسی)	۳۱۲-۳۱۳-۴۰۹-۶۵۰-۴۵۶-۶۶۰
غزنویان (سلطین غزنوی) ۱۹۱-۵۰۲	۶۸۴-۷۰۱-۷۰۵-۷۰۹-۷۱۲-۷۶۵
۶۶۷-۷۱۰	۷۶۹-۷۷۰
هخامنشیان (سلطین هخامنشی) ۷۳-۲۱۱	

۵ - فهرست نامهای مراکز علمی و دانشگاهی و مذهبی و عناوین مذهبی

انجمن آثار ملی ۴۷۸-۵۸۴-۵۹۳-۶۰۹	آکادمی پزشکی شوروی ۲۵۹
۶۱۳-۶۱۸-۶۲۰-۶۲۴-۷۳۰-۷۳۱	آکادمی علوم ازبکستان ۵۷۰
۸۲۲-۸۷۷	اپرشیه (Eparschy) ۳۵
انجمن پزشکان ایران ۳۴۸-۳۵۷	اسقف اعظم (Archevêque) ۳۵
انجمن خاورشناسی لهستان ۶۰۵	اسقفیه (مراکز اسقف نشین) ۳۵-۴۰-۴۱
انجمن دوستداران کتاب ۴۸۱	اسکول برماری ۳۰۱
انجمن سیدنهام (Seydenham) ۳۷۴	انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشگاه تهران ۹۸

دانشکده پزشکی پاریس ۳۴۵-۳۵۷-۴۸۸	اوقاف گیب ۳۱۸
دانشکده پزشکی تهران ۴۴۱-۴۴۲-۴۵۱	ایستگاه تحقیقات پزشکی دزفول ۹۸
۶۱۸-۶۲۴	بطریک (= بطریق = بطریک =
دانشکده پزشکی شیکاگو ۳۵۷	(Patriarche) ۴۲-۳۵-۲
دانشکده پزشکی فریبورگ (Freiburg در آلمان)	بنگاه سرماسازی رازی ۳۹۵
۴۵۰	بنیاد فرهنگ ایران ۶۳۵-۶۳۷-۷۳۸-۷۴۱
دانشگاه اسلامبول ۶۰۷	۷۹۶
دانشگاه اسلامی علیگره ۳۶۳	بیت آرامای ۴۰
دانشگاه تهران ۳۶۲-۳۸۱-۳۹۰-۳۹۱	بیت اردشیر ۴۰
۳۹۲-۴۰۸-۴۱۲-۵۵۸-۵۹۸-۶۶۲	بیت ارشام ۴۰
۸۷۷-۸۷۵-۸۷۴-۷۳۰-۶۳۸-۶۳۷-۶۳۶	بیت الحکمة (دارالحکمة = خزانه الحکمة)
دانشگاه جندی شاپور ۴۶-۴۸-۷۴-۷۵-۹۱	۲۲۰-۲۴۳-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴
۹۲-۱۱۸-۱۳۵-۱۷۰-۱۷۷-۲۲۵	۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸
۲۹۴-۳۱۲-۳۱۳-۳۳۹-۷۶۹-۱۰۵	بیت ساری ۴۰
۸۰۶-۸۱۴-۸۱۵-۸۲۹-۸۴۲	بیت سلوخ ۴۰
دانشگاه عثمانیه حیدرآباد ۳۶۳-۸۴۵	بیت عاب ۴۰
دانشگاه کلمبیا (آمریکا) ۶۱۹	بیت عدرای ۴۰
دانشگاه کمبریج (انگلستان) ۶۰۷	بیت قوش ۳۰
دانشگاه گوتینگن (Göttingen) ۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵	بیت گرمای ۴۰
دانشگاه لکنهو (هندوستان) ۳۱۸	بیت لایات (= بیت لایط = جندی شاپور) ۴۶-۵۱
دانشگاه لوون (Louvain ، بلژیک) ۵۶۹	بیت هوازیه (اهواز) ۴۰
دانشگاه لیپزیگ (Leipzig ، آلمان) ۸۲۷	دارالحکمة (رجوع شود به بیت الحکمة)
دانشگاه مشهد ۶۴۲-۶۴۴-۶۴۵	دارالعلم بغداد ۲۲۳
دانشگاه منپلیه (Montpellier ، فرانسه) ۵۶۹	دانشکده پزشکی الجزائر ۵۵۴
	دانشکده پزشکی بغداد ۱۵۸

- دانشگاه ورشو ۶۰۵
 دانشگاه هاروارد ، آمریکای شمالی ۹۹
 دبیرستان پهلوی (بروجرد) ۶۰۹
 دیرالغراب ۱۵۶-۴۰
 دیرقنی (حنا) ۳۰۱
 دیرسلک متبع قسطنطین ۶۸۹
 سازمان بهداشت جهانی ۸۴۸-۸۲۷
 سازمان ملل متحد ۴۴۱
 شیروخورشید سرخ ایران ۶۱۸-۶۱۱
 صومعه ماریونان (رجوع شود به دیرالغراب)
 فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی ۵۸۷
 کنگره‌های بین‌المللی تاریخ طب ۸۴۱
 کلیسای ابوصیر (Busiris) ۱۵۵
 کلیسای ارتودکس ۳۹
 کلیسای ایران ۴۲
 کلیسای روم ۳۹
 کلیسای یحیای معمدان ۱۵۳
 کمیته بین‌المللی هزاره ابن‌سینا ۶۰۸
 مؤسسه نقاشی شوروی ۸۶۰
 مدرسه برق‌وقیه ۸۲۱
 مدرسه نصیبین ۴۰
 مطران ۶۲
 مطران‌نشین (Metropolitain) ۳۵
 معبد صلح (Le Temple de la Paix) ۱۷
 مکتب ادسا (مکتب‌رها) ۷۴-۴۲-۴۱-۳۹-۳۷
 مکتب اسکندریه ۲۲۶-۳
 مکتب افلاطونیان جدید (Néoplatoniens) ۷۴۰
 مکتب ایرانیان ۴۳
 مکتب بغداد ۱۱۴
 مکتب جندی‌شاپور ۷۵-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۴ - ۱۷۷
 مکتب کنید (Knide ، یونان) ۸
 مکتب کوس (Cos ، یونان) ۸
 مکتب مرو ۳۲۲-۲۰۲-۱۱۱-۷۳
 مکتب هند ۳۲۲
 موزه استانبول ۵۳۵
 موزه بریتانیا (رجوع شود به کتابخانه بریتانیا
 = بریتیش میوزیوم)
 مؤسسه شرقی فرانسوی ۶۰۸
 مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی ۷۴۲-۷۳۸-۷۲۸
 نقاشیه بغداد (مدرسه ...) ۷۱۳-۷۰۶
 هنرهای زیبا (اداره کل ...) ۵۳۹
 یونسکو ۴۴۱-۴۴۲-۵۹۳-۶۰۷-۶۰۹-۶۱۱ - ۶۲۳-۶۲۸-۶۲۵

۶ - فهرست کتابخانه ها

- کتابخانه آستان قدس رضوی ۳۷۷-۳۸۱ - کتابخانه حکیم اوغلو علی پاشا ۱۹۶
- ۵۵۱-۵۶۰-۳۹۰-۷۲۸-۷۲۹ کتابخانه حیدرآباد دکن ۶۳۲
- کتابخانه آسیائی بنگال ۷۲۸ کتابخانه داماد ابراهیم پاشا (ترکیه) ۵۳۰
- کتابخانه آصف اسلامبول ۳۷۹ کتابخانه دانشکده پزشکی تهران ۳۹۱-۴۵۱-
- کتابخانه اسکندریه ۱۹۳-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۵ کتابخانه ۷۲۸-۷۳۰-۷۳۴-۷۳۸-۷۴۲
- کتابخانه اسکوریال (اسپانیا، El-Escorial) کتابخانه دکتر غنی ۳۹۱
- ۴۵۱-۳۶۳ کتابخانه دولتی حیدرآباد ۶۳۱
- کتابخانه استانبول ۵۵۶-۵۵۷-۵۶۳ کتابخانه تیپوساطان ۷۴۱
- کتابخانه ایاصوفیه (استانبول) ۳۸۱-۵۲۷ کتابخانه راسپور (هندوستان) ۵۵۴
- ۵۶۰ کتابخانه سلطنتی ایران ۷۲۸
- کتابخانه بادلیان اکسفورد کتابخانه سلطنتی برلن ۲۴۳-۲۹۳-۳۱۸ -
- (Bodleian Library Oxford) ۴۹۰- کتابخانه ۵۸۳-۵۵۶
- ۶۴۲-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶ کتابخانه فاتح اسلامبول ۸۷۸-۶۴۴
- کتابخانه بریتانیا (بریتیش میوزیوم) ۳۱۸- کتابخانه مادرید (کتابخانه ملی...) ۳۸۵
- ۳۶۳-۵۵۵-۵۵۶-۵۶۱-۷۲۸ کتابخانه مجلس شورای ملی ایران ۲۶۰-۳۸۶-
- کتابخانه بولونی (ایتالیا) ۵۸۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۷۲۸-۷۳۸-۷۴۲
- کتابخانه تاریخ طب ولکوم (لندن) ۵۴۹ کتابخانه مرکزی (دارالکتب) ۲۶۳
- کتابخانه بوعلی سینا (همدان) ۵۹۳-۶۰۹- کتابخانه مصر (دکتر حسین) ۷۴۲
- ۶۱۸ کتابخانه پادوا (ایتالیا) ۳۷۷ کتابخانه ملی پاریس ۲۶۳-۲۸۰-۳۸۵ -
- کتابخانه جون ریلاند کتابخانه مفتاح (دکتر حسین) ۷۴۲
- (John Ryland's Library) ۳۲۲ کتابخانه ۷۳۰-۷۲۸-۶۹۳-۵۵۵-۵۳۳-۴۵۱

۷۲۸-۶۴۴-۵۷۹-۵۷۸-۵۶۵	کتابخانه ملی دهلی (National Museum)
کتابخانه مولانا ابوالکلام آزاد (هند) ۳۶۳	۳۶۳
کتابخانه سونیخ (آلمان) ۴۵۱	کتابخانه ملی فرهنگ ایران ۶۳۷-۶۳۶
کتابخانه واتیکان (ایتالیا) ۷۲۸-۴۵۱	کتابخانه ملی ملک ۳۶۲-۳۶۳-۳۷۰-۳۷۱
کتابخانه سلیوین ۷۹۴-۶۳۷-۶۳۵	۳۷۵-۳۷۶-۳۷۹-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۹
	۳۹۰-۳۹۱-۴۵۱-۵۵۱-۵۶۰-۵۶۳

۷- فهرست نامهای کشورهای و شهرها و اماکن و نقاط جغرافیائی و تاریخی

آتن (Athènes) ۵	ادسا (رجوع شود به رها)
آذربایجان ۸۷۷	اذاسا (رجوع شود به رها)
آرامگاه بر (امامزاده بر) ۹۶	ارجان ۸۱-۴۴۵
آرامگاه شیخ (ابن سینا) ۵۹۳-۶۰۹-۶۱۲	اردن ۷۸۴
۶۱۴-۶۱۸-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳	ارمنستان ۳۶-۴۶-۱۵۲-۱۶۱-۱۶۳-۱۷۲
۶۲۴-۶۳۲	۲۶۶-۲۶۷-۶۶۶-۷۱۳-۸۷۷
آسیا ۳۵	اروپا ۱۵۱-۱۷۴-۳۰۵-۳۵۰-۳۵۶-۴۲۲
آسیای صغیر ۸-۱۵-۳۳-۳۴-۴۷-۱۰۶	۴۲۴-۴۴۸-۵۶۹-۵۸۱-۶۰۸-۷۱۵
۱۰۷-۱۱۸-۱۷۲-۱۷۴-۳۰۳-۳۰۴	۸۳۰
۷۷۹-۷۸۱-۷۸۳-۷۸۴	ازبکستان (جمهوری...) ۶۳۰
آسیای مرکزی ۶-۱۰۶	ازج (دروازه...) ۷۱۳
آشور ۳۱۱-۸۲۸	ازسیر (= سمرنا) ۱۲-۱۵
آفریقا ۱۰۷-۱۱۶-۱۲۹-۱۵۱-۱۵۲-۱۷۰	اژه (مجمع الجزائر...) ۸
۱۷۴-۱۷۷	استانبول (= قسطنطنیه) ۲-۲۹-۳۱-۳۸-۴۹
آلمان ۳۵۵-۳۷۱-۵۷۴-۶۳۰-۶۳۲	۱۵۱-۱۷۲-۱۷۳-۲۱۲-۲۷۱-۳۵۵-۵۶۰
آلمان شرقی ۶۰۷	۵۶۳-۵۶۵-۵۵۶-۵۸۵-۶۸۸-۶۸۹-۸۷۱
آمد (Amid) ۳۰-۳۶-۱۸۱	۸۷۸
آمریکای شمالی ۹۹-۶۰۸-۶۱۹-۶۲۵-۶۲۸	استخر ۹۸
۶۲۹-۶۳۲	استروشینیه (از بلا ماوراءالنهر) ۸۱۹
آناطولی (= آسیای صغیر) ۲۹	اسپانیا ۲-۱۷۰-۲۰۷-۲۱۱-۲۳۹-۲۴۹
آنکارا (رجوع شود به انقره)	۳۵۰-۳۶۳-۶۳۲
ایبورد (باورد) ۴۹۳	استالین آباد ۶۰۸
ادس (رجوع شود به رها)	امکندریه ۳-۵-۷-۱۳-۱۵-۱۸-۲۶

-۱۳۵-۱۳۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۰۷-۱۰۶	-۴۴-۳۸-۳۵-۳۳-۳۲-۳۱-۲۹-۲۸
-۶۸۹-۴۵۰-۳۱۱-۲۰۲-۱۴۶-۱۴۰	-۱۲۰-۱۱۳-۱۱۲-۱۰۹-۱۰۶-۴۸
۷۲۹-۸۸۴	-۲۰۹-۲۰۶-۲۰۲-۱۴۶-۱۴۰-۱۳۵
انقره (= آنکارا) ۸۴۱-۳۰۴-۳۰۳-۲۳۰	-۳۱۲-۳۱۱-۲۲۹-۲۲۶-۲۱۳-۲۱۱
انگلستان ۶۳۰-۶۳۰-۶۲۶-۴۵۱-۳۷۴-۳۲۳	۸۴۳-۸۲۹-۳۱۲-۳۱۱-۲۳۹-۲۲۶
۶۳۲	اسکوریال (شهر... Escorial) ۳۶۳
اوکرائین (جمهوری) ۶۰۸	اصفهان ۵۰۳-۵۰۲-۵۰۱-۴۹۸-۴۹۳-۳۸۷
اورفا (رجوع شود به رها)	-۶۲۹-۵۱۱-۵۱۲-۵۰۸-۵۰۶-۵۰۴
اورفه (رجوع شود به رها)	۷۶۸-۷۱۹-۶۹۴-۶۹۲-۶۹۶-۶۷۱
اهواز ۴۴۵-۱۸۱-۱۶۹	اطریش ۶۳۵-۶۰۸
ایتالیا ۵۶۱-۵۵۴-۳۷۱-۳۶۲-۳۶۱-۲۰۰	افسس (از شهرهای آسیای صغیر = Ephèse
۶۲۳-۶۳۰-۶۰۹-۶۰۷-۵۶۳	۸۴۱-۲۱
ایران ۶۶-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۱-۴۰	افشنه ۶۰۸-۴۷۹
-۱۰۶-۹۰-۸۸-۸۴-۸۱-۷۴-۷۳-۶۵	افغانستان ۶۳۳-۶۲۶-۵۰۰-۱۰۹
-۱۱۴-۱۱۲-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷	اقیانوس هند ۱۵۱-۱۰۷
-۱۵۴-۱۵۲-۱۲۰-۱۱۸-۱۱۶-۱۱۵	اکسفورد ۶۵۷
-۱۷۷-۱۷۶-۱۶۹-۱۶۳-۱۵۹-۱۵۸	الجزیره ۲
-۴۵۵-۴۵۱-۴۱۱-۳۱۵-۳۱۱-۱۷۸	امامزاده حمزه (ع) ۹۶
-۵۸۵-۵۷۸-۵۹۳-۵۸۵-۵۸۲-۵۷۱	انبار (شیری در عراق) ۶۹۴-۱۵۶-۴۰
-۶۲۶-۶۲۰-۶۱۹-۶۰۹-۶۰۸-۵۹۳	اندلس (اسپانیا، Andalousie) ۲۱۲-۶-۲
-۶۳۲-۶۳۱-۶۳۰-۶۲۹-۶۲۸-۶۲۷	-۴۵۰-۳۴۹-۳۱۲-۱۱۹-۱۵۵-۱۵۰
-۶۹۲-۶۹۱-۶۷۶-۶۴۹-۶۴۸-۶۳۷	۷۱۵-۴۴۸
-۷۶۲-۷۲۹-۷۲۲-۷۱۰-۷۰۶-۷۰۳	اُتدونی ۶۳۲
۸۲۹-۷۶۹-۷۶۸-۷۶۵-۷۶۴	اندیشک ۱۰۰
ایلیا (بیت المقدس) ۱۴۸	انتاکیه (Antioche) ۳۳-۳۲-۳۱-۱۳-۷
	-۴۹-۴۸-۴۷-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۵

۸۰۸-۶۶۷	بابل ۲-۱۵۷-۱۷۴-۳۱۱-۷۸۹-۸۲۸
یعلبک ۷۸۲-۲۶۶-۱۵۳	باب المندب ۱۰۷
بغداد ۱-۶-۵۳-۵۴-۵۵-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲	باب النصر (دروازه‌ای دربغداد) ۸۲۱
۶۳-۶۴-۷۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۱۰۴	باب النفل (دروازه‌ای دربغداد) ۴۰۲
۱۰۵-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴-۱۴۵	بازار عطرفروشان بغداد ۷۰۶
۱۴۶-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰	بازار کفشگران بغداد ۷۰۰
۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۴-۱۶۶	بازار یحیی (دربغداد) ۷۷۳
۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴	بازیلا درایتالیا، (Basileae) ۳۷۱
۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۹-۱۹۱	باکتریا (رجوع شود به بلخ)
۲۰۷-۲۰۸-۲۱۶-۲۱۸-۲۲۱-۲۲۲	بال (سویس، Bäle) ۱۹-۳۷۱-۳۷۴-۵۵۴-۵۵۵
۲۲۵-۲۲۷-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۸-۲۴۰	باورد (رجوع شود به ابیورد)
۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۵۲-۲۶۶-۲۶۹	بحرایصل متوسط (رجوع شود به مدیترانه)
۲۷۲-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۸	بحراحمر ۱۰۷
۲۸۹-۲۹۲-۲۹۵-۲۹۶-۳۰۰-۳۰۴	بحرالروم (رجوع شود به مدیترانه)
۳۰۷-۳۱۱-۳۱۲-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳	بحرین ۱۵۲
۳۳۴-۳۳۵-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۲	بخارا ۴۷۸-۴۷۹-۴۸۲-۴۸۶-۴۹۵-۵۰۷
۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۰-۳۵۱	۶۰۸-۶۴۱-۶۵۴
۳۶۰-۳۹۵-۴۰۲-۴۰۳-۴۱۶-۴۵۵	برشیا (از شهرهای ایتالیا، Brescia) ۳۶۲
۴۵۶-۵۳۱-۶۵۰-۶۵۲-۶۵۵-۶۵۸	برغامس (= پرگام = Pergame=Pergamos) ۸۴۱-۱۶-۱۵
۶۶۰-۶۶۱-۶۶۵-۶۶۷-۶۶۹-۶۷۰	برلین ۷۰-۳۷۱
۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۹-۶۸۱	بروجرد ۶۰۹
۶۸۲-۶۸۹-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸	بسطام ۳۴۸
۶۹۹-۷۰۰-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵	بسفور (تنگه...) ۲۱۳-۱۷۲
۷۰۶-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳	بصره ۱۵۲-۱۵۷-۱۵۷-۱۷۹-۲۱۹-۲۲۱
۷۶۴-۸۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۹-۷۷۰	۲۳۸-۶۵۰-۶۶۷-۶۷۴-۶۸۴-۶۸۶-۶۸۷
۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶	

پواتیه (از شهرهای فرانسه ، Poitier) ۳۷۴	۷۷۷-۷۷۹-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۴-۷۸۵
پونتوس (ایالت آسیای صغیر ، Pontus) ۳۵	۷۹۰-۸۰۵-۸۱۱-۸۱۴-۸۱۵-۸۵۰-۸۷۷
پیرنه (جبال...) ۱۱۶	بلخ (= باکتریا = باخترا = Bacteria) ۶-
پیروزشاپور = بزرگشاپور (رجوع شود به انبار)	۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۳-۱۶۳-۳۱۲-۳۳۶-۴۷۸
تاجیکستان (جمهوری...) ۶۰۸	۵۰۷-۶۹۴
تاشکند ۵۸۰	بلد (از شهرهای عراق) ۶۶۵-۷۰۹
تبریز ۶۹۹-۷۰۵	بلژیک ۵۶۹
تراس (تراکیه = Thrace) ۳۵	بلغارستان ۶۰۷
تراله (طرایوس = Tralleis = Tralle) ۲۹	بسنی ۷۵۸
ترکیه ۸-۳۳-۴۷-۶۰۸-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷	بوشهر ۶۵۰
۶۳۰-۶۳۱-۶۳۳-۷۱۱	بولاق (مصر) ۵۶۱-۵۸۱
تفلیس ۷۱۲	بیت المقدس ۱۵۳-۲۲۲-۷۸۴
تکریت (از شهرهای بین النهرین) ۶۹۷-۶۹۸	بیروت ۲۹۹-۳۳۰-۳۳۹-۳۴۴-۳۷۴-۳۸۶
تونس ۲-۳۲۷-۷۹۴	بین النهرین ۷-۳۴-۳۵-۳۶-۴۰-۴۱-۴۶-۴۷
تهران ۳۵۰-۳۷۱-۴۸۱-۵۱۰-۵۵۷-۵۶۰	۶۴-۶۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۴-۱۶۳-۲۹۰
۵۶۳-۵۸۱-۵۸۴-۵۹۳-۶۰۸-۶۱۰-۶۱۱	۲۹۶-۳۱۲-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۹-۷۸۱
۶۲۴-۶۳۳-۶۳۷-۷۷۲-۷۷۳-۸۷۴-۸۷۶	۷۸۴
تیسفون (پایتخت ساسانیان) ۴۲-۴۴-۹۸	پادوا (از شهرهای ایتالیا ، Padoue = Padova)
۱۷۴	۳۷۱
جاجرم ۴۹۳	پاریس ۲۰۰-۲۰۱-۳۲۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۷۱
جبل طارق (تنگه...) ۱۵۱	۳۷۴-۳۸۷-۴۴۴-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۴-۶۵۹
جزیره ۱۷۶-۲۲۲	۵۱۷
جند البصره ۵۰	پاکستان ۱۰۸-۳۳۶-۴۹۵-۵۸۰-۶۲۵-۶۲۶
جند الکوفه ۵۰	۶۳۳-۷۵۶-۸۶۰-۸۷۵
جندی شاپور (شهر...) ۱-۲-۴۰-۴۴-۴۵-۴۶	پنجاب ۱۰۹
۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶	پیشکوه ۶۰۸

حله ۶۹۵	۵۸-۵۹-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۶-۷۰-۷۱
حماة (در سوریه) ۷۸۴	۷۲-۷۳-۷۴-۸۰-۸۱-۸۳-۸۶-۹۰-۹۲
حیدرآباد دکن (هندوستان) ۸۴۵-۳۶۷-۲۶۲	۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱
حیره ۱۸۲-۱۱۴-۴۰	۱۰۲-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶
خاورسیانه ۸۴۸-۵	۱۱۸-۱۱۹-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۸-۱۳۹
خراسان ۷۷-۱۴۸-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۸	۱۴۵-۱۴۶-۱۵۴-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱
۲۰۲-۲۸۱-۳۴۷-۴۹۱-۵۰۸-۵۱۰-۶۸۳	۱۶۹-۱۷۴-۱۷۷-۱۷۹-۲۰۲-۲۰۴
۶۹۴-۶۹۲-۶۹۱	۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۵-۲۱۹-۲۲۰
خرمیسن ۴۷۹-۴۷۸	۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۶
خلاط (از شهرهای ارمنستان) ۸۷۷-۷۱۳	۲۳۸-۲۴۰-۲۴۴-۲۹۲-۳۰۵-۳۱۱
خاقدونیة (خلقدون = خلکدون) ۲۱۲	۴۴۵-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۹
خلیج فارس ۶۵۰-۱۰۷	۷۸۴-۸۱۱-۸۴۲-۸۵۰
خندق ۷۶۳	جوزجان (= گوزگان از شهرهای بلخ خراسان)
خوارزم ۱۹۰-۳۲۵-۴۸۴-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱	۶۹۳-۶۹۴
۸۴۳-۷۳۳-۷۲۰-۷۱۹-۵۵۰-۵۴۲-۴۹۲	چقامیش (در خوزستان) ۱۰۰
خورسین (رجوع شود به خرمیسن)	چکسلواکی ۶۰۷
خوزستان ۸۵۰-۲۹۲-۲۳۶-۱۱۶-۱۰۱-۴۸	چین ۸۱-۱۵۹-۱۶۱-۱۷۴
دارالسلام (رجوع شود به بغداد)	حبشه (= اتیوپی) ۱۳۲
دامغان ۱۰۹	حجاز ۱۵۲
دانمارك ۸۱	حران (= Carrhae) ۲-۳۳-۴۲-۱۵۵
دجله (رودخانه...) ۱۵۵-۱۵۳-۴۰-۳۰	۲۷۱-۲۷۲-۳۱۱-۳۸۲
۷۷۳-۶۹۸-۶۹۷-۲۸۴-۱۷۴-۱۶۱-۱۵۹	حربیة (محلّه...) ۷۷۳-۲۸۸
۷۸۲-۷۷۹	حصن الاکراد ۷۸۴
دجیل (رود...) ۶۶۱-۴۸	حظیره ۷۱۰
درب النفل (محلّه یادروازه‌ای در بغداد) ۴۰۳-۴۰۲	حلب ۶-۳۳-۴۷-۳۱۲-۶۷۲-۷۱۱-۷۱۲
	۷۸۴

رقه (از شیرهای عرق عرب) ۷۸۲-۲۹۷	دروازه بغداد ۷۰۶
رم ۵۸۱-۲۹-۱۵	دروازه حرب ۷۷۳
ربله (شهر...) ۱۵۳	دروازه مانی (در چندیشاپور) ۵۰
روم (کشور... بطور حلقی) ۲۸-۱۶-۱۵	دریای قرمز (رجوع نمود به بحر احمر)
- ۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲	دز (رودخانه...) ۹۹
- ۱۰۹-۸۸-۷۳-۶۵-۵۰-۴۸-۴۷-۴۶-۴۳	دزفول ۱۰۰-۴۸
- ۱۷۱-۱۶۹-۱۶۸-۱۳۰-۱۱۶-۱۱۴	دشتی (بلوک...) ۶۵۰
- ۲۴۱-۲۴۰-۲۳۵-۲۱۱-۲۰۸-۱۸۳-۱۷۲	دکن (هندوستان) ۸۴۵
- ۵۶۸-۳۵۵-۳۱۱-۲۷۲-۲۶۶-۲۴۶	دمشق ۶-۳۲-۱۳۴-۲۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۷
۸۸۷-۸۲۹-۷۸۳	- ۱۶۹-۱۵۷-۱۵۵-۱۵۲-۱۵۱-۱۴۸
رومانی ۶۰۷	- ۷۶۹-۷۶۴-۷۱۱-۷۰۳-۳۱۲-۲۲۲
روم شرقی ۸۲۹	۷۸۶-۷۸۵-۷۸۴-۷۷۱
رومگان (شهر...) ۸۸	دهستان (ناحیه‌ای در گرگان) ۴۹۴
رها (= ارفه = ادس = اداسا = ادسا)	دعلی ۸۶۶-۵۶۱
(Urfa = Orfa = Edessa = Edesse)	دیاربکر ۳۶-۱۷۶-۲۲۳-۳۳۰-۳۴۴
- ۴۶-۴۴-۴۲-۴۱-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۳-۳۲	۷۸۱
۸۴۱-۷۸۳-۱۸۹	دیللم ۱۸۱
- ۳۲۸-۳۲۶ (Ragae = Rey = Rei) ری	دینور ۵۰۲
- ۳۴۹-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۲-۳۳۴-۳۳۳	رأس العین (Rechaina = Théodosiopolis)
- ۳۹۰-۳۶۰-۳۵۵-۳۵۴-۳۵۱-۳۵۰	۳۳-۲
- ۵۱۲-۵۰۲-۴۹۶-۴۹۳-۳۱۶-۳۹۵-۳۹۳	رباط ۳۷۰
- ۷۷۷-۷۶۷-۷۶۶-۷۶۵-۶۵۸-۶۰۱-۵۶۶	رحبه ۶۹۵
ریشهر (ربواردشیر) ۸۱	رصفه (محلّه...) ۷۷۳-۷۷۱
زاب بزرگ (رودخانه...) ۱۵۵	رضائیه (= ارومیه) ۴۲
زاهدان ۱۵۶	رضائیه (دریاچه...) ۸۵۷
زرنه (زرنج) ۷۶۷	
ژنو (Genève) ۸۷۲	

شاه‌آباد (محللی که سابقاً شهر جندی‌شاپور بوده)	سامره (سرسن‌رای) ۲۲۱-۲۳۰-۲۴۲-۳۰۵
۴۸-۵۰-۹۵-۹۸-۹۹-۱۰۰	۳۱۷-۶۶۱
شاه‌ولی (قریه‌ای در خوزستان که احتمال دارد جندی‌شاپور سابق باشد) ۹۵-۹۶	سغد (= Sogdiana = سگدیان) ۱۰۶-۸۴۳
شقان (از قراء نیشابور) ۴۹۳	مقطیشا (مزرعه نزدیک بغداد) ۸۱۹
شوروی ۴۸۶-۴۹۳-۵۸۷-۵۸۹-۶۰۷-۶۰۸	سلطان حصار (از شهرهای آناتولی) ۱۹-۲۹
۶۲۵-۶۲۶-۶۳۰-۶۳۳	ملوکیه (از شهرهای نزدیک تیسفون) ۴۰-۴۲
شوش ۳۶-۴۸-۹۵-۹۶-۸۰۸	۴۴-۹۷-۱۷۰
شوشتر ۴۸-۹۵-۹۶-۱۰۰-۶۷۵-۷۸۰	سمرقند ۳۱۲
شهر بقرات (رجوع شود به جندی‌شاپور)	سمنان ۶۹۰
شیراز ۴۵۴-۴۰۴-۶۶۷-۶۶۷-۶۸۱	سمنقان ۴۹۲
شیکاگو ۵۱۷	سند (ایالت...) ۱۱۶
حقلیه (= سیسیل) ۳۰۴	سواد (از شهرهای بین‌النهرین) ۲۱۹-۷۸۹
طائف (از شهرهای عربستان) ۱۳۶-۱۳۸	سوری (سورا از شهرهای بین‌النهرین) ۲۸۳ -
طاق‌بستان (در کرمانشاه) ۸۴	۷۸۹
طبرستان ۱۶۳-۳۱۷-۶۵۶	سویس ۲۱۹-۳۷۱-۶۳۳-۸۷۲
طلیطله (از شهرهای اسپانیا = Toledo == Tolède) ۳۳۹	سیراف فارس (شیلاب = سیل‌آب) ۶۵۰
طوس ۲۱۷-۴۹۳-۶۷۶	میستان ۱۵۲
طیران (تیران) ۵۰۱	شادروان (سد...) ۴۸
عراق عرب (= بین‌النهرین) ۲-۳۳-۱۴۸-۱۵۲	شاپور (شهر...) ۵۰۱
۱۵۵-۱۶۱-۱۷۶-۲۰۲-۲۶۶-۲۷۲	شام (سوریه) ۲-۶-۳۳-۳۴-۳۶-۴۷-۱۰۶ -
۲۸۲-۲۹۰-۲۹۳-۵۰۸-۵۱۰-۶۲۶	۱۰۷-۱۰۹-۱۱۴-۱۱۸-۱۳۴-۱۳۵
۶۲۷-۶۲۸-۶۳۲-۶۳۳-۶۶۱-۶۸۰	۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱ -
	۱۵۲-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۸-۱۶۱-۱۷۴ -
	۱۷۷-۲۳۸-۲۶۶-۲۸۴-۳۱۱-۳۱۲ -
	۳۴۹-۶۲۸-۷۸۱-۷۸۴

۶۷۴ فسا	۷۸۹-۷۱۰-۷۰۸-۶۹۵-۶۸۶
فلسطین ۱۶-۳۴-۱۵۲-۱۵۵	عراق عجم ۲۹۰
فاورانس (از شهرهای ایتالیا) ۲۱-۵۹۳-۶۰۹	عربستان ۱۱۳-۱۰۷-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰
فنیقیه ۸۲۸	۱۲۶-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۶
فیوم (از شهرهای مصر) ۲۹۳	۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۸-۱۷۴-۳۱۲
قادیسیه ۲۳۸	۳۱۳
قاهره (مصر القاهرة المعزیه) ۶-۳۳۰-۵۶۱	عکا ۷۸۴
۵۶۴-۶۰۸-۶۲۹-۶۶۲-۷۳۸-۷۶۳	عمان ۱۵۲
۷۶۶-۷۸۵-۸۲۱	عموریه (در آسیای صغیر) ۲۳۰-۳۰۳-۳۰۴
قبرس (جزیره...) ۱۵-۳۰۴	عین زربه (شیری در ترکیه) = Anazarbas
قدس شریف ۶۵۳-۷۱۱	= Anazarba ۱۳-۷۰۴
قرطبه (= Cordoba = Cordoue) ۶-۳۱۲	غرناطه (از شهرهای کشور اسپانیا) = Granada
۳۴۹-۳۵۰-۳۹۳	= Grenade ۶
قزوین ۴۹۶	خزین ۳۲۵-۵۱۲-۶۹۹
قسطنطنیه (رجوع شود به استانبول)	غزه ۷۸۴
قصر جعفری (از قصور خلفای عباسی) ۱۶۴	فارس ۲۳۵-۲۶۳-۲۶۷-۶۶۸-۶۷۵-۶۸۰
قصر سلیمان خلیفه ۱۵۳	۶۸۱-۶۸۷
قفقاز (جبال...) ۱۱۶	فاریاب ۶۹۴
قم ۸۵-۵۰۲-۶۶۱-۶۶۸-۶۶۹-۶۸۱-۶۸۶	فرات (رودخانه...) ۳۶-۱۰۷-۱۰۳-۱۵۶
۶۹۷	۱۶۱-۲۹۷-۶۹۵-۷۸۲
کنسیرین (Kennesrin) ۳۳-۳۶-۴۲-۴۴	فرانسه ۲۰۰-۲۲۶-۳۷۵-۳۸۶-۳۸۷-۵۶۹
کیروان (در تونس) ۲	۶۰۷-۶۰۸-۶۲۵-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹
کاشان ۵۰۲	۶۳۲
کاظمین ۷۷۵	فردجان (قلعه...) ۴۹۹
کانادا ۶۰۷	فردوس ۲۷۳
کانپور (هندوستان)	فرغانه ۱۰۶

۷۱۹-۷۱۶-۶۹۴	کپدوکیه (از ایالات آسیای صغیر = -
گرگانج ۴۸۴-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۳-۴۹۴-۵۰۸-	۴۸ (Capaducie)
۶۹۹-۶۷۶	کراچی ۵۸۰
گلپایگان ۵۰۲	کربلا ۱۳۴
گندیشاپور (رجوع شود به چندیشاپور)	کرج ۵۰۴
گوتین گن (از شهرهای آلمان، Göttingen)	کرخ (دهکده سابق نزدیک بغداد که اکنون
۵۲۶-۳۷۴	جزو شهر بغداد است) ۱۵۸-۱۵۹-۲۹۲-۶۹۶-
لاتوری (جمهوری...) ۶۰۷	۷۸۲
لاهور ۵۸۱	کرك (از شهرهای بین النهرین) ۷۸۴
لبنان ۶۲۸	کرمان ۱۵۲
لرستان ۵۱	کرمانشاهان (= قرمیسین) ۴۹۷
لکنهو (از شهرهای هندوستان) ۳۸۷-۵۵۳-	کلار (از شهرهای بلخ خراسان) ۶۹۴
۸۷۸-۵۸۱-۵۷۹	کلکته ۵۷۷-۵۵۳-۵۵۲
لندن ۶۱۵-۴۴۹-۳۷۴	گلددار (فال قدیم در فارس) ۶۵۰
لنین گراد ۶۰۸	کنگان (از بنادر فارس) ۶۵۰
لوزان (سویس) ۲۹	کوس (جزیره‌ای در بحر اژه = Cos) ۸-۱۰
لهستان ۶۳۲-۶۳۰-۶۰۷-۶۰۵-۶۰۴	کوفه ۱۸۰-۱۶۱-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۵-۱۵۲-
لیپزیک (از شهرهای آلمان، Leipzig) ۵۳۵-	۶۹۵-۶۸۶-۲۳۸
۷۷۴-۷۷۰-۳۵۵	کون گنبد (محلای در اصفهان) ۵۰۱ -
لیدن (= Batavia -- Leyde -- Leiden)	۵۰۶
باتاویا ، از شهرهای هلند) ۳۷۰-۳۵۰-	کیلکیه (Cilicie) ۷۰۴-۱۳
۷۷۹-۷۷۴-۷۶۷-۵۶۴-۴۵۱-۳۸۵-۳۷۵-	کی‌یف (Kiev) ۶۰۸
۷۸۲	گتوند (بخشی از خوزستان) ۹۵
لیون (از شهرهای فرانسه) ۴۵۰-۳۷۱-۶۴	گرگان ۴۷۹-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-
مادرید ۴۸۳-۳۶۳	۴۹۶-۵۱۲-۵۴۴-۵۶۶-۶۷۶-۶۷۸-

۳۱۱-۳۱۲-۳۲۲-۳۳۵-۳۴۰-۳۴۹	ماردین (از شهرهای آسیای صغیر که آنون
۳۵۴-۳۷۸-۳۸۶-۳۹۰-۳۹۳	در ترکیه است) ۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳
۴۴۷-۴۵۱-۴۵۸-۴۷۵-۶۰۸-۶۲۵	مازندران ۹۱
۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۵	ماوراءالنهر ۱۵۱-۳۴۷-۳۵۰-۸۱۹
۶۵۰-۶۵۳-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۵-۶۸۰	مبارزآباد (نام بعدی چندیشاپور) ۹۵
۶۸۲-۶۸۳-۶۸۶-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۵	مجنارستان ۶۰۷
۶۹۹-۷۰۲-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۹-۷۱۰	محرول (دروازه ای در بغداد) ۷۸۲
۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۷۲-۷۷۴	مفرم (محمداً در بغداد) ۷۷۱
۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۸۵-۸۲۸-۸۴۳	مناقن ۵۸
۸۴۸	مناقرا (بحراییش متوسطه = بحر الروم)
۱۶۲-۱۵۳-۱۴۱-۱۳۹-۱۳۴	مکه معظمه ۷-۵
۲۸۸-۷۶۸-۷۷۵	مدینه طریقه ۱۱۵-۱۳۴-۲۸۸-۶۹۵-۷۷۵
ملطیه (= Malatia، در آسیای صغیر) ۳۳۰	مراغه ۳۵۴
۳۴۴-۸۴۱	مراکش ۲-۳۷۰-۷۱۵
منظلیه (از شهرهای فرانسه) ۵۶۹	مرو ۴۵۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۵۴-۱۵۵-۲۳۷-۳۱۶
منچستر ۳۲۳	۶۱۶-۷۲۰-۷۲۱-۷۶۹-۸۲۹
موصل ۱۴۸-۶۶۴-۶۶۵-۲۷۲-۶۷۳	مرو رود (از شیرهای خراسان قدیم) ۶۹۴
۷۰۳-۷۰۹-۷۱۳-۳۸۲-۸۷۷	مسجد اموی دمشق ۱۵۳
میافارقین (= Martyropolis) ۶۹۵-۷۸۵	مسجد جامع آتونه ۱۵۶
ناپل (در ایتالیا) ۵۷۹	مسجد انحرام ۱۵۳-۷۶۳-۷۶۷
نجف اشرف ۷۷۵	مسجد سلیمان ۹۵
نسیبین (Nisibis) ۳۳-۳۶-۳۷-۳۹-۴۰	مسکیر ۶۰۸
۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۷۰۲-۷۸۳	مصر ۸-۳۴-۳۶-۴۷-۶۴-۸۱-۱۰۶-۱۱۴
نهایوند ۵۰۲-۸۴۳	۱۱۸-۱۲۰-۱۲۷-۱۵۱-۱۵۲-۱۶۹
نهر الکب ۸۱۹	۱۷۴-۱۷۶-۱۹۳-۲۱۳-۲۲۲-۲۳۹
نیام (میاندر راه نیشابور به ری) ۳۹۳	

۶۱۹ - ۶۱۸-۶۱۶-۶۱۴-۶۱۳-۶۱۲	نیشابور ۱۹۱-۲۹۹-۳۴۷-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۱
۶۹۴-۶۲۴-۶۲۱	۳۹۲-۳۹۳-۴۹۳-۶۷۶-۶۷۸-۶۹۲
هندوستان ۶-۷-۴۷-۶۶-۶۷-۷۰-۷۱-۷۳	۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹
۷۸-۸۱-۸۳-۸۷-۹۰-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۶	نیم (Nimes ، از شهرهای فرانسه) ۵۵۴
۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۶-۱۵۲	واتیکان ۶۳۰-۶۳۱-۶۳۳
۱۵۹-۲۰۲-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۹۸	واسط (از شهرهای عراق عرب) ۶۸۶-۷۰۸
۳۱۲-۳۶۲-۳۶۷-۳۷۱-۶۰۷-۶۱۸	وان (از شهرهای ارمنستان) ۳۲
۶۱۹-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۸-۶۳۰-۶۳۱	ورشو ۶۰۵
۶۳۲-۶۴۰-۷۱۷-۷۲۹-۷۳۶-۷۵۶	ونیز (از شهرهای ایتالیا) ۶۴-۳۶۱-۳۶۲-۳۷۴
۸۲۹	۴۵۰-۵۵۴-۵۶۱-۵۶۳-۵۷۴-۵۷۶
هندوکش (سلسله جبال...) ۱۰۹	وین ۶۰۸
یرنی شهر (Yaranishahr) ۷۳	هاشمیه (ناحیه ای در انبار) ۱۵۶-۱۵۷-۱۶۱
یزد ۶۲۶	هاشمی اردن (کشور...) ۶۲۸-۶۳۴
یمن ۱۵۲	هاله (از شهرهای آلمان، Halle) ۳۷۱
یهودیه ۶۹۴	هکاتوم پیاس (شهر صد دروازه،
یهودیه (شهر یهودان == سیمند) ۲۳۷	Hecatompilos ، رجوع شود به داسغان)
یوگوسلاوی ۶۳۳	هلند ۳۵۰-۳۷۰-۵۶۴-۶۳۲
یونان ۸-۳۳-۴۴-۷۳-۸۱-۱۰۹-۱۱۲-۱۳۰	همدان ۴۹۳-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰
۸۲۹	۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶
	۵۱۲-۵۱۸-۵۱۹-۵۶۶-۵۹۳-۶۰۹

۸- فهرست نامهای مذاهب و فرقه‌ها و دست‌ها

ارتودکس ۴۶	سییحی ۶
استعلیان ۵۲۱	سعتزله ۲۰۲-۲۰۸-۵۲۱
جاثلیق‌ها ۴۵	ملکانی ۴۶
رافضیان ۵۲۱	سونوفیزیت‌ها ۴۳
مربانیان ۴-۶-۶۵۰	یعقوبی (فرقه...) ۸۸
رقیون ۴۳	یوسنی (فرقه...) ۸۸

۹- فهرست نامهای بیمارستان‌ها

بیمارستان ارغون کاسلی (بیمارستان جدید طب)	۷۸۴-۷۱۴
۷۸۴	بیمارستان حران ۷۸۲
بیمارستان اصفهان ۷۶۸	بیمارستان حلب ۷۸۴
بیمارستان انطاکیه ۷۸۴	بیمارستان حماة ۷۸۴
بیمارستان بدر (غلام معتضد) ۷۷۲-۷۷۱	بیمارستان رشید ۷۷۰-۷۶۹
بیمارستان براسکه ۷۷۰	بیمارستان رقه ۷۸۲
بیمارستان بغداد ۶۳۵-۶۴-۹۵-۱۰۵-۱۰۸-۱۵۹	بیمارستان ری ۳۴۷-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸
۲۸۲-۳۴۲-۳۹۵-۴۲۷-۷۶۶-۷۹۰	۷۷۷
بیمارستان بیت المقدس ۷۸۴	بیمارستان زرنده (زرنج) ۷۶۷
بیمارستان جبل ۷۸۴	بیمارستان سیده ۷۷۳-۷۷۴-۸۱۵
بیمارستان چندیشماپور ۷-۴۶-۴۸-۵۲-۵۴	بیمارستان صغیرنوری ۷۸۴
۶۳-۶۵-۹۴-۹۵-۱۶۰-۲۱۵-۲۲۰	بیمارستان عضدی ۵۸-۶۱-۱۵۹-۲۲۲-۲۶۹
۲۲۷-۲۲۹-۶۵۱-۷۶۴-۷۶۵-۷۷۰	۲۸۶-۲۸۹-۲۹۸-۳۴۱-۳۴۳-۳۴۵-۴۵۵

بیمارستان معتضدی ۳۴۳	۶۴۹ - ۶۵۵ - ۶۶۱ - ۶۶۳ - ۶۶۷
بیمارستان معزالدوله دیلمی ۷۷۵	۶۶۹-۶۷۰-۶۷۳-۶۸۱-۶۸۸-۷۰۱
بیمارستان مقتدری ۲۸۴	۷۰۲-۷۰۵-۷۱۲-۷۶۶-۷۷۲-۷۷۵
بیمارستان منصوری (دارالشفاء منصوری یا قلاون) ۸۲۲-۸۲۱	۷۷۶-۷۷۷-۷۷۹-۷۸۰-۸۰۷-۸۱۰
بیمارستان موصل ۷۸۲	بیمارستان عکا ۷۸۴
بیمارستان سیافارقین (فارقی) ۷۸۱-۷۰۲	بیمارستان غزه ۷۸۴
بیمارستان نابلس اردن ۷۸۴	بیمارستان قلعه اکراد ۷۸۴
بیمارستان نصیبین ۷۸۳	بیمارستان کبیرنوری (العتیق) ۷۷۴
بیمارستان نیشابور ۷۶۹-۷۶۸	بیمارستان کرک ۷۸۴
بیمارستان واسط ۷۸۱	بیمارستان محمد بن علی بن خلف ۷۸۱
	بیمارستان محول ۷۸۲
	بیمارستان سرو ۷۶۹

۱۰- فهرست اسامی حیوانات و جانوران

چلپاسه (رجوع شود به سوسمار)	آبدزدك ۵۳۶
خر ۱۳۲	اسب ۱۳۲
خوك ۱۲۷	افعی (Vipère) ۱۳۲-۴۶۲
راسو (Furet) ۸۰۸	باز ۱۳۲
رتیل (Torentule) ۴۶۲	ببر ۴۶۲
زالو (Sangsue) ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۴۲۹ - ۴۶۲	بز ۱۳۲
۷۶۷-۷۲۷	بزغاله سیاه (Chevreau) ۱۳۷
رنبور غسل ۴۶۲	بز نر سیاه ۱۳۷
سك ۶۷۳-۴۶۲-۱۲۷	پلنگ ۴۶۲
سگ نگهبان ۱۳۲	جغد ۱۳۲
سگ هار ۴۶۲	جوجه ۲۵۳-۴۶۹

سور (Mantes martre) ۸۰۸	کاکلی ۱۳۲
سوسمار (کبابه = چپاسبه) ۴۶۲ (Lezard)	کبک (Perdrix) ۱۳۲
شاهین (Epervier) ۱۳۲	کبوتر (Pigeon) ۱۳۲
شپش (Pou) ۱۲۷	کرم (Ver) ۷۷۸
شتر ۱۳۲	کلاغ (Corbeau) ۱۳۲
شیر ۴۶۲	کبابه (رجوع شود به سوسمار)
صدف (Nacre = Nacre de perle) ۸۶۷	گریه ۱۲۲
عقاب (Aigle) ۱۳۲	سار ۴۶۲-۱۳۷-۱۳۲
عقرب جراه (کژدم = Scorpion) ۴۶۲ -	سار بالدار ۱۳۲
۴۷۷	ماهی ۷۹۷-۴۶۲-۴۰۲-۳۸۲-۳۲۱-۱۲۸
عنکبوت (Araignée) ۴۶۲	میش (Brebis) ۱۳۲
قنبر (Hermine) ۸۰۸	سیمون ۵۸۹-۴۷۱-۴۶۲-۴۲۳-۴۲۱-۴۲۰
قرقاو (Faisan) ۸۷	هشاد (شانه به سر) ۱۳۲ (Huppe)
قوش (Faucon) ۱۳۲	هوام (حشرات = Insectes) ۳۲۱

۱۱- فهرست نامهای رستنیها و میوهها و دانهها

(طبی و غیر طبی)

آلو ۴۲۴-۷۶۰	انجیر زرد ۴۳۶-۴۳۵
آرز (رجوع شود به برنج)	انگور ۷۵۹-۳۹۹-۴۹
ارزن (جاورس = Millet)	انگور فرنگی (Groseille) ۴۳۲
آزاد درخت (توبه Zelkova) ۶۰۴	بادام ۷۷۸-۴۲۵-۱۳۱-۸۵
اسفناج (Epinard) ۷۵۹-۸۷	باقلا ۳۵۱
اقاقیا ۸۰۲	برنج ۶۳۹-۱۳۱-۸۷
انار ۱۳۱	

خشخاش ۷۷۸	باقلائی معطر (Fève aromatique) ۸۵
خون کبوتر ۴۷۷	بطم (رجوع شود به سقز)
خیار ۳۲۱	بنه (رجوع شود به سقز)
خیری (Souci des jardins) ۸۵	بید انجیر (رجوع شود به کرچک)
دنبلان کوهی (= انجدان رواقی = Truffe)	پرتقال ۱۳۱
۱۳۱	پیاز ۷۶۰
ذرت ۸۳۰-۱۳۱	تاک ۱۳۱
زراوند (Aristoloches) ۶۶۲	ترتیزک (= جرجیر = تره‌تیزک =
زردآلو ۷۷۸-۱۳۱	Cresson alonois — Roquette) ۶۰۲ -
زردچوبه (Safran der Indes) ۸۰۴	۶۰۴
زردک ۷۵۹	ترنج (سرکبات ، Bigarade) ۸۵-۵۱
زرشک (= اسبرباریس = اسیرباریس =)	ترخون (Estragon) ۴۳۲-۴۲۰
(Epine vinette) ۴۳۴ - ۶۰۰	تره (گندنا = Poireau) ۸۵-۸۴
زعفران ۸۵۵-۸۰۲	توت ۸۳۲-۷۶۰
زغال ۸۰۴	توت شاهی (توت سیاه = شاه‌توت = Mûre
زیره (Cumin des Prés) ۴۷۰-۸۵	(Mûre de Syrie, noire) ۴۳۲-۳۷۹
زیتون (Olive) ۵۱-۸۶-۱۳۱-۱۳۲-۷۹۸ -	جو ۲۳۴-۱۳۱-۸۵-۲۲
۸۰۴	چغندر ۷۵۹
سدر ۷۹۷-۱۳۱	حی‌العالم (= فاوانیا = عود الصلیب = همیشه
سرخس (Fougère) ۶۰۱	زنده = همیشه بهار = همیشه جوان =
سقز (Pistacia Acuminato, Trebentine)	۷۹۷-۶۶۲-۳۴۱ (Orpin)
۶۶۲	خربوزه (= بطیخ) ۷۶۰-۷۵۹-۷۲۴-۳۷۹
سماق (Sumac = Rhus) ۴۱۴	خردل (Mutarde) ۸۵
سوس (برگ ...) ۸۵۵	خرما ۱۳۶-۱۳۲-۱۳۱-۸۵-۵۱
سیب ۲۳۲-۱۳۱	خروع (رجوع شود به کرچک)
سیر ۷۶۰-۸۶	
شاه‌تره (= شاه‌ترج = Fumeterre) ۶۰۳	
شکرنی (Sucre à canne) ۴۲۵-۸۷-۸۶	

گل سرخ (Rose) ۸۶-۳۸۰-۴۰۸-۴۳۵ -	شلغم ۷۵۹
۸۵۵-۸۵۳-۸۰۴-۶۰۱-۴۳۶	عدس ۷۵۹-۴۳۶-۴۳۴-۴۳۲
گندم ۷۹۷-۷۵۹-۱۳۱-۵۱-۲۲	عناب (Jujube) ۴۷۲
گندتا (رجوع شود به تره)	عنبر (Ambre) ۷۷۸
گیاههای کبدی ۸۷۴	عنبراشهب (رجوع شود به عنبر)
لادن (Ladanum ، لادن عنبری) ۸۶	عود (Bois d'Aloès) ۷۷۸
لویبا ۷۵۹	فلفل (Poivre) ۷۵۹-۸۰۲-۴۲۳-۸۶-۱۶
لیمو ۱۳۱	فلفل سفید (Poivre blanc) ۲۵
ماسیران (وچند نام دیگر Chélidoine)	قهوه ۱۳۲-۱۳۱
ماش ۷۵۹	کاهو ۴۳۲-۴۲۶-۲۴-۲۲
مرزه (Fenouil doux) ۲۴	کندو ۷۵۹
مورد (Myrte) ۸۵۵-۸۶	کرچک (Ricin == Croton) ۶۶۲-۸۶
سوز ۲۳۵-۱۳۲-۱۳۱	کرفس (Persil et divers == Ache ==)
سویز (== سویز منقی ==)	۶۰۴ (Celeri)
Gros raisin sec, Raisain de sec)	کرفس بری ۶۰۴
۸۳۳-۸۳۲-۴۳۶-۴۳۵	کرفس جبلی ۶۰۴
سهره گیاه (Mandragore) ۲۴	کرفس روسی ۶۰۴
نارگیل (Noix de coco) ۸۶	کرفس سرخی ۶۰۴
نخل ۱۳۲	کرنب (رجوع شود به کلم)
نخود ۷۵۹	کشمشکش (Raisin sec sans pépins) ۱۳۱
نرگس (Narcisse à bouquets) ۸۶	کلم ۷۵۹-۷۲۴
نیشکر ۱۳۲-۱۳۱	کما (کماة ، رجوع شود به دنبان کوهی)
نیل (Indigo) ۸۰۲-۸۶	کنجد (Césame) ۱۳۱
نیل سبز ۸۰۴	کندر (Encens) ۱۳۱-۸۶
نیل سیاه ۸۰۲	گردو ۸۳۰-۷۶۰-۸۶
نیلوفر (Nénufar) ۷۵۹-۸۶	گشنیز (Coriandre) ۶۰۴
وشا (Galbanum) ۴۲۴	
هندوانه ۷۶۰-۷۵۹-۱۳۱	

۱۲- نامهای خوراکیها و آشامیدنیها (طبی و غیر طبیعی)

آب انار ۸۴-۶۹	خورش خراسانی ۸۷
آب انگور فرنگی ۴۳۲	خورش دهقانی ۸۷
آب بابونه (Eau de camomille romaine) ۷۰	خورش روسی ۸۷
آب جو (فقاع) ۶۷۱-۸۰۵-۸۵۰	خورش شامی ۸۷
آب میب ۶۹	دوشاب ۸۳۴
آب لیمو ۴۲۶-۴۳۲	رب انار ۸۷-۳۵
آبغوره (= Verjus, Jus de raisin vert)	رب ترنج (بادرننگ = اترج =
۴۲۶-۴۳۲-۳۵	Jus de Citronier de Médic = Médicon
آب گوشت ۲۲-۷۵۹	(Cedrat = ۳۵
آب گوشت مار ۷۰	رب ریواس (Jus de Rhubarbe des moines
آرد باقلا ۷۰	(Rhubarbe groseille = ۳۵
آرد جو ۴۶۷-۷۱	روغن ۷۹۷
آرد عدس ۷۰	روغن گوسفند ۷۶۰
آش ۳۳	روغن گاو ۷۶۰
انگبین (رجوع شود به عسل)	زردۀ تخم مرغ ۷۵۹
پنیر ۳۹۰-۵۹۴-۶۷۱	زولبیا (زلوبیا ، زلابیه) ۷۹۷
ترینه آب ۷۲۴	سرشیر ۲۲
تخم مرغ ۸۷-۴۳۳	سرکه ۸۷-۲۵-۳۲۱-۴۳۲-۶۰۶-۸۲۲-۸۵۰
ترشیها ۴۳۲	سفیدۀ تخم مرغ ۲۵۳
چغندر آب ۷۲۴	سکنجبین (= سرکنگبین = سرکه و عسل =
حلوا ۷۹۷	(Oxymel) ۲۳۵-۳۷۶-۴۳۵-۶۹
خندیقون (شرابی از خمر و ادویه) ۶۷۱	

کره ۸۷	۸۵۰-۶۷۰-۶۰۲-۵۶۳-۴۷۳
کله گوسفند ۳۹۹	شراب ۲۳-۸۶-۱۲۸-۱۳۶-۳۸۴-۴۰۳-۴۲۴-
گوشت ۲۳-۲۴-۸۷-۱۳۶-۳۲۱-۴۲۴-۷۹۷	۷۴۱-۷۳۶-۴۷۷-۴۳۳
گوشت شتر ۱۳۲	شراب ابیل (Vin de sabine) ۱۶
گوشت قورمه ۱۴۴	شراب بنفشه ۴۶۹
گوشت گاو ۷۰؛	شراب خشمخاش (Vin de Pavot blanc)
گوشت گوسفند ۸۷	۴۷۴-۴۶۹
گوشت نارسود ۸۷	شراب دیناری ۶۹۵
گوشت نمک زده (نمک سود) ۸۷	شراب عناب ۴۷۴
لبنیات ۳۲؛	شراب کهنه ۲۳۲
لکانه (قورمه = کالباس) ۷۹۷	شراب نیلوفر (Vin de néufar) ۴۷۴
ماء الکشک ۸۷۸	شراب ۷۹۷
ماهی شور ۷۲۴	شراب کلاب ۴۶۹
مایعات لعابدار ۳۹۸	شلفم آب ۷۲۴
مربا ۳۲۱	شوربا ۸۷
مزورات (سوپ بدون گوشت) ۷۸۸	شوربای اسفناج ۴۶۹
مربای لیمو (Rob de citron) ۴۳۲	شیر ۱۵-۲۲-۲۴-۸۷-۱۳۲-۱۳۶-۲۵۴-
مربای گل درعسل ۲۳۵	۷۶۰-۳۲۱
مزغ بریان ۸۷	شیر بز ۴۲۵
نان ۴۳۳	شیره ۳۲۱
نان شیرین ۲۲	شیره انار ۴۳۲
نبید ۱۳۱-۱۳۲	شیرینی ۳۲۱
نمک ۸۶-۳۲۱-۴۳۳-۶۰۵	عسل پخته ۴۶۷؛
نیشکر ۸۵۰	عسل ۱۴-۲۵-۸۶-۶۶۲
هریسه ۷۹۷-۸۰۴	

۱۳- فهرست نامهای بیماریها و عوارض آنها

آبشار (رجوع شود به آب‌سروارید)	ایبذیمیا (= اپیدمی = بیماریهای همه‌گیری =
آبله (انواع ...، Variole) ۱۱۹ - ۲۲۰ - ۳۷۳	اپیدمی (رجوع شود به ایبذیمیا)
۴۳۷-۴۳۵-۴۳۰-۴۲۵-۴۱۲-۳۷۳	احتباس (Stase) ۸۷۳
۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶ - ۷۳۷ - ۶۶۶ - ۶۴۷	احتقان (Congestion) ۸۷۲
۸۵۷-۸۵۶-۸۵۵-۸۵۴-۸۵۱-۸۴۹	احتقان کبدی (= Congestion hépatique) ۸۷۳
آبله زگیلی (رجوع شود به آبله مرغان)	احول (= لوچ = Louche = Bigle) ۸۰
آبله‌مرغان (= آبله زگیلی، La Varicelle)	اختلاج (پرین عضلات = Convulsion =
۸۵۷-۸۴۶-۶۶۶-۴۱۲-۳۷۳	Subersaut) ۳۱۹
آب‌سروارید (= آبشار = Cataracte) ۲۵۳ - ۸۵۳-۳۵۲-۲۹۵	استحاله (= Métamorphose = Conversion)
آدینت (= ورم غده = Adénite) ۶۴	۸۶۹
آسم (= ضیق النفس عصبی = Asthme)	استسقاء (= آب‌آوردن شکم = Ascite) ۱۱-
۸۴۷-۷۳۷-۵۹۲	۳۲-۱۱۹-۱۲۳-۳۲۰-۴۰۴-۴۷۰-۴۷۷ -
آفتاب‌زدگی (رجوع شود به تب گرم‌آزدگی)	۷۸۷-۷۳۷
آماسها (Inflammations) ۷۲۷	اسهال (به معنای اعم = Diarrhée) ۳۲۰ -
آنژین (رجوع شود به ورم گلو)	۷۸۷-۷۰۸
آنژیروکولیت (Angiocholite) ۶۰۳	اکینو کولک گرانولوزوس
آنوریسم (= ابورسما = Anévrisme) ۴۵۳ - ۴۶۴	۱۲۷ (Echinocoque granulosus)
۴۶۴	امتلاء (رجوع شود به سردل)
آواز (= صدا) ۸۷۴	امتلاء (رجوع شود به پری بدن)
ابنه (Sodomie passive) ۳۷۷	انبساط (l'Amplitude) ۸۶۴
ابورسما (رجوع شود به آنوریسم)	

انتشار بیماری (Diffusion des maladies)	۶۶۶-۴۶۰-۳۸۸
۸۴۷	بواسیر (Les Hémorroïdes) ۲۸۸-۴۵۳ -
انحلال فرد (La solution de continuité)	۸۷۳-۸۰۳-۵۵۸
۸۶۴	بهق (= بهک = Ephélide, Melas) ۱۰۷-
انسداد مجاری تنفس	۶۶۶-۴۶۰-۳۸۸
(Obstruction des voies respiratoires)	بی‌حسی دندان (Insensibilité des dents)
۵۹۲	۸۳۴
انوریسم (رجوع شود به آنوریسم)	بیلارزیوز (Bilharsiose) ۹۹-۹۸
اوجاع مفاصل (Douleurs des articulations)	بیماریهای ادراری (Les maladies urinaires)
(Douleurs articulaires = Artralgies =	۳۲۱
۷۳۷-۴۰۷	بیماریهای اعضاء آلیه
اورام (بطور اعم، Phlegmasies) ۵۷۳	(Les maladies organiques) ۸۶۴
اورام مفاصل (Arthrites) ۶۰۳	بیماریهای بی‌خطر (سلیم)
باد سرخ (= باد مبارک = حمه = Erisipèle) ۲۲	(Les maladies non dangereuses)
باکتری (Bactérie) ۸۴۹	۸۴۷
بثور (رجوع شود به بشورات)	بیماریهای اعصاب
بشورات جلدی (Eruptions cutanées) ۵۸۳-	(Les maladies du système nerveux)
۷۵۷	۳۰
بحران‌ها (روزهای بحران،	بیماریهای پوست
(Les crises, Les jours critiques)	(Les maladies de la Peau = Dermatoses)
۸۴۷-۷۲۷	۴۶۰-۴۲۶-۳۰
بدبوئی دهان (Fétidité de la bouche)	بیماریهای جلدی (رجوع شود به بیماریهای
۸۳۴-۸۳۳-۸۰۰	پوست)
بدخیم (رجوع شود به ردی)	بیماریهای حاد (= بیماریهای تند =
برمام (= ورم پنلو = Pleurite) ۶۶۶-۲۶۳	۸۶۴ (Les maladies aiguës
برص (= پیس = Vitiligo) ۴۷۰ - ۳۲۰ -	

بیماریهای مو (Les maladies des cheveux)	بیماریهای حار (Las maladies chaudes)
۳۰	۸۶۴
بیماریهای ورك (Les maladies de la)	بیماریهای خشك (Les maladies sèches)
۳۲۰ (région Ischiatiques)	۸۶۴
بیماریهای همه گیری (رجوع شود به ایذیمیا)	بیماریهای دندان (Les maladies des dents)
پر خوری (= رجوع بقری = Boulimie) ۸۷۳	۸۳۴-۴۶۹
پری بدن (= امتلاء = La pléthore) ۸۶۴-	بیماریهای دهان
۸۷۲	(Les maladies de la bouche) ۸۳۴
پریدن عضلات (رجوع شود به اختلاج)	بیماریهای سرد (Les maladies froides)
پزوریازیس (رجوع شود به داء الصدف)	۸۶۴
پوسیدگی دندان (Pourriture des dents)	بیماریهای عفونی
۸۳۵	(Les maladies infectieuses) ۴۲۰-
پیس (رجوع شود به برص)	۸۷۲
پیوره (= چرك پای دندان = Pyorrhée) ۸۲۸	بیماریهای قلب و ریه
پیوك (رجوع شود به رشته)	(Les maladies du coeur et des poumons)
تأثر (Impression) ۷۵۴	۳۲۰
تألم (Chagrin) ۷۵۴	بیماریهای کبد (Les maladies hépatiques)
تب بلغمی (Fièvre phlegmateuse) ۷۵۷	۳۲۰
تب تیفوئید (رجوع شود به تب مالت)	بیماریهای لثه ها (Les maladies des gencives)
تبخال (Herpes fébrile) ۲۲	۸۳۶-۸۳۴
تب دائم (بر اثر عفونت) ۳۹۹	بیماریهای مرطوب (Les maladies humides)
تب دق (رجوع شود به سل)	۸۶۴
تب ربع (Fièvre quarte) ۳۲۰-۵۹۹-۶۴۷	بیماریهای مغز (Les maladies du cerveau)
	۳۰

تب روزانه (= حمی یوم =)	تشنج (= اسپاسم = Spame) ۵۹۲
تب ۶۴۷ (Fièvre quotidienne)	تشویش (Anéxité, Trouble) ۳۱۹
تب سرماخوردگی ۶۲۴	تصور (Imagination) ۷۵۴
تب غب (= تب یک روز در میان =)	تعادل بدن (= موازنه = Equilibre) ۷۴۷
تب ۶۴۷-۴۶۲-۳۲۰ (Fièvre tierce)	تعب (Peine, Gêne) ۸۴۷
تب گرمازدگی (= آفتاب زدگی =)	تغفن (رجوع شود به عفونت)
تب ۴۶۷ (Insolation)	تغییر اخلاط
تب مخرقه (رجوع شود به تیغوس)	۸۶۴ (Le déplacement des humeurs)
تب مطبقة (رجوع شود به مطبقة)	تفرق اتصال (باز شدن نسوج =
تب نائب (= مالاریا) ۴۶۲	(Solution du continuité = Rupture)
تبهای حاد (Les fièvres aiguës) ۶۰۱	۵۷۳
تبهای دماغی ۴۲۵	تقدمة المعرفة (= پیش بینی در بیماریها =
تبهای عصبانی ۴۶۲	۸۶۴-۸۵۶ (Pronostic)
تبهای فلقمونی (Les phlegmons) ۴۶۲	تلقین (Suggestion) ۵۹۳-۴۲۶
تبهای وبائی (Les fièvres cholériques)	تنگی نفس (رجوع شود به ضیق النفس)
۶۴۷	تومرها (Les tumeurs) ۴۶۲
تبهای وردهای (صفراوی، بلغمی، سوداوی و	تیغوس اکزانتما تیک (= مخرقه =
خونی بطور اعم) ۴۶۰	۴۰۷ (Thyphus exanthématique)
تبهای یک روز در میان (رجوع شود به تب غب)	۶۴۷-۴۲۵
تب یونجه (Fièvre des foins) ۴۰۷	جذام (Lèpre) ۷۰۹-۵۹۱-۴۶۰-۳۲۰-۳۰
تخمه (Indigestion) ۱۳۶	جرب (Gale) ۸۰۰-۴۷۷-۴۶۰-۱۲۷
ترس از روشنائی (Photophobie) ۳۹۹	جرب چشم ۸۰۰-۶۶۴
تشخیص افتراقی (Diagnostic différentiel)	جوع (رجوع شود به پر خوری)
۳۷۳	جوع بقری (رجوع شود به پر خوری)
تشمع کبدی (Cirrhose hépatique) ۱۱	

جید (رجوع شود به خوش خیم)	درد مفاصل (رجوع شود به اوجاع مفاصل)
چرك (= ریم = Pus) ۸۷۹-۸۷۳-۸۶۸	داخنس (= عقربك = Panaris) ۷۱۰
چشم درد (Ophthalmie) ۱۵	درد ۸۷۳
حبس البول (Rétention d'urine) ۴۶۸	درد دندان (Les douleurs des dents)
حساسیت (= آلرژی = Allergie) ۴۰۸	۸۳۵
حصبه (رجوع شود به سرخک)	دردهای سروسینه ۳۲
حكه (رجوع شود به خارش)	دمل (Abscess) ۳۶۹-۴۶۲-۸۳۴-۸۶۸
حمی یوم (رجوع شود به تب روزانه)	۸۷۳
حمیقاء (جدیری = جدری کاذب = آبله کاذب)	دمل دندان (Abscess des dents) ۸۲۸
= آبله مرغان ؟ (Fausse variole) ۶۶۶	۸۶۸
حيض (Règles) ۸۷۳	دمل کلیوی (Abscess rénal) ۳۹۷-۳۹۶
خارش (= حكه = Prurit) ۳۲۰ - ۴۶۰	دوار (= سرگیجه = Vertige) ۴۷۶
۴۷۷	دوالی (= واریس = Varices) ۴۶۴-۴۵۳
ختم بحران (Fin de la crise) ۸۶۴	۷۳۷
خدر (Torpeur = Stupeur) ۳۱۹	دولاب (رجوع شود به دیابت)
خراج (= کفگیرك = Anthrax) ۳۲۰	دیابت (= دیابیطس = دولاب = بیماری قند)
خراج های خورنده (= آكله = A. corrosifs)	(Diabète = ۴۶۸-۴۶۳)
۳۲۰	دیابیطس (جوع شود به دیابت)
خرد شدن دندان (Brisement des dents)	ذات الجنب (Pleurésie) ۷۲۷-۳۲۰
۸۳۵	ذات الریه (Pneumonie) ۷۲۷
خنازیر (Scrofule) ۴۷۶-۴۶۴-۴۶۲-۳۲۰	ذوسنطاريا (= اسهال حرنی = Dysentérie)
خوش خیم (= جید = Benin) ۸۴۷-۶۴۷	۵۰۴-۴۶۳
داء الصدف (= پزوربازیس = Psoriasis)	راحت ۸۶۹
۴۶۲-۴۶۰	رودل (رجوع شود به استلاء)
داء الفیل (Elephantiasis) ۵۹۲-۵۹۱-۳۲۰	ریش (= زخم = Plaie) ۸۵۵-۷۲۷-۱۱۸

ردی (= بدخیم - Malin) - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۸۴۷-۸۴۶-۶۴۷	سردل (= استلاء و در اصطلاح عاسیانه رودل)
رتمده (= عرق المحدثی - عرق السدینی = پیوک	سرسام (Méningite) - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۶۳ - ۸۷۲-۶۶۶
۶۶۷ (Filaire de Médecine)	سرطان (= چنگار = Cancer) - ۲۲ - ۳۲۰ - ۵۹۲-۵۹۱-۴۷۵-۴۷۴-۴۶۴-۴۵۳
رماف (= خون آمدن از بینی = Epistaxis)	سرفه (= سعال = Toux) - ۳۲۲ - ۴۰۷ - ۴۷۷ - ۷۳۷-۷۳۳
۴۷۷-۴۲۵	سرگیجه (رجوع شود بدوایار)
رعشه (Tremblement) - ۴۶۷	سست شدن دندان (لقی دندان) - ۸۳۴
ریم (رجوع شود بدچرک)	سقط جنین (Avortement) - ۳۲ - ۴۰۴ - ۴۶۲
زحیر (= پیچش شکم - Ténésie) - ۷۲۴	سکته (Apoplexie) - ۵۹۴
زحیر (رجوع شود بد ریش)	سکسکه (= فواق = Hoquet) - ۳۲۰ - ۳۲۲
زخمیه ای شده - ۸۳۵	۴۲۵-۶۰۱
زک (= رجوع شود بدنزله)	مل (= تب لازم = و در اصطلاح شیرازیها
زکبیل (Venou) - ۴۶۲	تب بندی (= Tuberculose) - ۱۵ - ۳۲۰ - ۴۷۳-۴۷۷-۵۹۲-۵۹۲-۵۹۳-۶۴۷
سائیدگی دندان (Trituration des dents)	۷۲۴
۸۴۶	سلسله البول (Le flux d'urine, Pollakiurie)
ساعیه (نوعی آبله) - ۸۴۸	۴۶۸
سترونی (= غقیم بودن - Stérilité) - ۴۶۳	سل مفصلی انگشتان (Spina Ventosa) - ۴۲۹
سده (= غده = تومور - Tumeur) - ۴۶۸	سلعه گردن (= غده بیهی =
سده های جگر - ۶۰۱	۶۶۹ (Ganglion, Kyste, Lipome)
سده های معدی - ۴۷۶	سنگ کلیه (Calcul rénal) - ۳۷۶
سرخک (= حصبه = Rougeole) - ۳۷۲ - ۴۱۲ - ۷۳۷-۶۶۶-۶۴۷-۴۲۷-۴۳۵-۴۳۰	سنگ کلیه و مثانه
۸۵۷-۸۵۶-۸۵۵-۸۵۱-۸۴۹-۸۴۷	سنگ کلیه و مثانه (Calcul rénal et vésical) - ۴۲۷-۴۲۸
سردرد (= Céphalalagie = Migraine)	منگ مثانه (Calcul vésical) - ۷۱۴
۴۷۶-۴۲۵-۳۹۹	

سنگ سراره (= سنگ زهره = Calcul biliaire) طواعین (گلودردهای بدخیم) ۳۲۰	۳۷۶
ظفره چشم (= ناخنک = Ptérygion) ۶۶۹	سنگینی ابروان ۸۰۰
عدم تعادل (= عدم موازنه = Déséquilibre) ۷۴۷	سوء هضم (Indigestion) ۱۳۶
عرق النساء (Sciaticque) ۴۶۴-۳۷۶	سیاتیک (رجوع شود به عرق النساء)
عسر البول (Dysurie) ۴۲۴	سیلان آب دهان (Ptyalisme) ۸۳۳
عطسه (Eternument) ۳۲۲	سیاه زخم (Charbon) ۲۹
عطش (Soif) ۴۰۶-۳۲۱	شپشه بدن (Morpignon) ۴۶۲
عفونت و عفونت های طفیلی (Infection, Affections parasitaires)	شقاق بواسیر (Fissure des hémorroïdes)
۸۵۵	۶۷۱
غشيان (Nausée) ۳۹۹	شقاق مقعد (Fissure anale) ۴۵۴-۳۸۸
غرب چشم (= ورم ماق اکبر عین =)	شکستگی دندان (Rupture des dents)
۶۶۳ (Anchilops)	۸۳۵
غشی (Evanuissement, Syncope) ۳۲۰-	شوصه (= باد پهلوی = ورم درونی پهلوی = درد
۸۴۷	شکم = جهیدن رگ = ورم حجاب و دنده ها
فالج (Paralyse) ۳۸۱-۳۲۰	۷۳۷ (Pleurite =
فتق (Hernie) ۴۶۴	صدا (رجوع شود به آواز)
فصد (= خون گرفتن از رگ = La saignée)	صرع (Epilepsie) ۱۴-۲۵۵-۴۰۲-۴۰۳-
۱۲	۷۷۵-۶۶۶-۵۹۴-۵۰۴
قاعدگی زن (رجوع شود به حیض)	ضعف کلیه ۶۷۱
قرحه (Ulcère) ۴۵۷-۳۹۹-۱۱۸	ضیق الطمث (Dysmenorrhée) ۳۲
قروح (Plaies) ۴۶۰	ضیق النفس (رجوع شود به آسم)
قوبا (Exanthème) ۳۲۰	ضیق النفس عصبانی (رجوع شود به آسم)
قولنج (Colique) ۶۴-۳۷۵-۳۹۸-۵۰۴-	طاعون (Peste) ۲۹-۱۱۹-۲۰۴-۴۷۷-۶۷۸
۷۳۷-۵۵۸	طاعون خیارکی (Peste bubonique) ۲۹
قی (Vomissement) ۳۲-۳۲۰-۷۳۶	

قی‌های صغراوی (Vomissements bilieux)	لقی دندان (رجوع شود به سست شدن دندان)
۶۰۲	لک صورت (Ephélide) ۵۷۳
کابوس (Cauchemar) ۳۱۹	لک وپیس (رجوع شود به برص)
کتاراکت (Cataracte، رجوع به آب سروارید)	مارگزیده (Empoisonné par les serpents)
کچلی (Teigne = Favus) ۱۲۷-۴۶۲	۵۵۸
کرم خوردگی دندان (Carie dentaire) ۸۳۴	مالیخولیا (Mélancolie) ۶۶۶
کرم بند (Taenia) ۱۵-۴۷۶-۴۷۷-۵۵۸	ماه گرفتگی (Naevi, Naevus) ۱۸۲-۴۶۲
کزاز (Tétanos) ۳۲۰	سحرقه (رجوع شود به تیفوس)
کلف (رجوع شود به ماه گرفتگی)	مرگ ناگهانی (= مرگ مفاجاة =)
کم خونگی (Anémie) ۸۷۴	Mort subite ۱۲-۸۴۸
کندی دندان (Agacement des dents)	مستسقی (Ascitique) ۴۶۴
۸۲۵-۸۳۶	مطبقه (= تب تیفوئید = دامنه در اصطلاح
کیست (Kyste) ۴۶۴	خراسانی ها = تب مطبقه =
کیست هیداتیک (Kyste hydatique)	Fièvre typhoïde ۲۳۱-۲۳۴-۴۰۱-
۱۲۷	۴۲۵-۴۶۲
گرسنگی ۳۲۱	مننژیت (رجوع شود به سرسام)
گدیدگی دندان ۸۳۰	میچه (Verrou) ۴۶۲
گوشه زیادی دندان (Fongosité des dents)	ناسور (Fistule) ۳۲۰-۳۹۸-۴۲۸-۴۴۲-
۸۳۵	۸۵۴
گودر دندان (Origine de dent) ۸۳۶	نزف الدم (= خونریزی از بینی =)
لذت (Sensation agréable) ۲۰۴-	Epistaxis ۳۰-۴۲۹-۴۷۵
۸۶۸-۸۶۹	نزله (= زکام = Coryza) ۳۲-۳۷۹-۳۸۸-
لقوه (Paralysie faciale) ۲۲۰-۳۸۱-۴۰۰	۴۰۷-۴۲۵-۷۲۴-۷۳۷
لقوه استرخائی (= کجی دهان =)	نقت الدم ریوی (= خون آمدن از ریه =)
Paralyrie de la face ۵۹۴-۵۹۵	Hémoptisie ۴۲۵

ورم‌های امعاء و احشاء (Cölites) ۴۷۶	نفخ (Flatulance) ۸۴۷-۴۷۳
ورم‌های خورنده ۳۲۰	نفخ معده (Flatulance, Ventosité) ۴۰۱
ورم‌های معدی ۶۰۱	نقرس (Goutte) ۱۲۲-۳۲۰-۳۷۶-۴۶۴
ویروس (Virus) ۸۴۹	۶۰۳
هاری (Rage) ۱۲۷-۱۴	نمش (Ephélide, Melas) ۱۸۲
هذیان (Délire) ۸۴۷-۴۰۶-۴۰۴	نواسیر (رجوع شود به ناسور)
هیجان (Excitation) ۸۴۸	واریس (رجوع شود به دوالی)
هیدرره (= استسقاء تخمدان =)	وبا (Choléra) ۴۷۷
Hydrorrhée, Hydropisie ۴۰۳	ورم ۸۷۹
هیدرسفالی (Hydrocéphalie) ۴۶۲	ورم بیضه (Orchite) ۴۷۰
یبوست، احتباس طبیعت (= احتباس مزاج =)	ورم حاد چرکین ملتحمه
Constipation ۲۵۴-۳۹۸-۳۹۹	۴۰۰ (Conjonctivite purulente)
۴۶۹-۴۰۴	ورم غده (رجوع شود به آدنیت)
پیوست (= خشکی = Séchresse) ۷۴۷-۷۴۹	ورم فلقمونی (Phlegmon) ۴۶۷
یرقان و یرقانها (= زردیان = Ictères) ۳۲۰-	ورم کبد (Hépatite) ۸۷۴-۸۷۳
۸۷۶-۶۰۱-۷۳۷-۸۷۲	ورم گلو (Angine) ۸۲۸
	ورم ملتحمه چشم (Conjonctivite) ۴۰۱

۱۴ فهرست مواد داروئی

۵۷۱-۳۲۲

آب پنیر (Eau de fromage) ۵۹۳

آب کدو (= ماء القرع = Eau de courge) ارزن (= جاورس =

۶۷۲ (Sorgho = Millet commun)

۴۰۰-۳۶۹

اسارون (رجوع شود به آذرگون)

آب گل سرخ (Eau de rose) ۸۵۳-۴۳۰

اسپرز (== اسفرزه = برزقطونا = Herbes aux

آبهای آلومینی (Eaux alumineuses) ۳۲

Graine de psyllium = puces) ۴۲۵-۴۰

آبهای آهن دارد (Eaux ferrugineuses) ۳۲

۶۰۴-۴۶۹-۴۶۷-۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶

آبهای ازتدار (Eaux nitreuses) ۳۲

اسپند (= حرمل = Rue sauvage) ۷۶۹

آبهای قیری (Eaux bitumineuses) ۳۲

اسفرزه (رجوع شود به اسپرز)

آبهای گوگردی (Eaux sulfureuses) ۳۲

اسفرغم (رجوع شود به شاهسپرم)

آبهای معدنی (Eaux minérales) ۳۲

اسفند (رجوع شود به اسپند)

آذرگون (= اسارون = Asaret) ۷۰۲-۶۰۴

اسفیداج (رجوع شود به سفیدآب)

آلاکلنگ (رجوع شود به ذراریج)

اسید سولفوریک (رجوع شود به جوهر گوگرد)

آهک (Chaux) ۴۲۹

اسید لاکتیک (Acide lactique) ۶۰۲-۵۹۳

ابهل (Sabine) ۸۳۳-۶۵۴-۲۴

اشترك (رجوع شود به اشق)

ابیون (رجوع شود به افیون)

اشق (= اشد = اشترك =

۶۶۱ (Gomme ammoniacque)

ادویه (Les médicaments) ۴۳۳

اشد (رجوع شود به اشق)

ادوید ترکیب (Les matières composées)

اصل السوس (Poudre de Réglisse) ۴۷۱

۵۷۳-۳۲۱-۲۵۴

اطرینل (Eléctuaire de Mirobolans) ۷۴۱

ادوید معطر (Les matières odorantes) ۱۳۲

افسنتین (= افسنطین = Absinthe) ۶۰۴

ادویه منفرد (Les matières simples) ۳۲۱-

افسنتين (رجوع شود به افسنتين)	باذآورد (رجوع شود به باذآورد)
افیون (= اپیون = Opium) ۴۲۵-۴۲۴ -	بادام ، بادام پوست کنده (= بادام منقی =
۸۳۲-۷۶۰-۵۰۴-۴۶۱	(Amende, A. fragile) ۴۳۸-۱۴
اقونیطون (= اکونیت = تاج الملوک =	بادرنجبویه
۸۷۴-۴۶۲ (Aconit Napel	(Citronelle, Melissa cedronella)
اکسیددوپلمب (رجوع شود به سرداسنگ)	۶۶۲
اکسیددوفر (رجوع شود به شاذنه)	بادرننگ (= واترننگ = Cédrat) ۷۶۰-۷۵۹
اکسیدسس (رجوع شود به زنگار)	برگ سوخته پایپروس ۱۲۳
اکسیر اعظم (Elexir) ۶۰۶-۴۱۴	برنجاسف (Artemisa indica) ۴۷۶
اکلیل الملک (= ناخنک =	بربرین (Berberine) ۶۰۰
۴۷۱-۴۷۰ (Trigonella grandiflora	بزرقطنونا (رجوع شود به اسپرزه)
الکحول (رجوع شود به الک)	بزرالبنج (Semence de Jusquiame) ۱۴
الکل (= الکحول = Alcool = Alcohol)	بسنایج (Polypode communs) ۶۰۸
۴۳۱-۴۱۴	بقلة الحمقاء (رجوع شود به خرفه)
امیرباریس (رجوع شود به زرشک)	بقلة الغزال (Dicumne blanc) ۷۴
انبرباریس (رجوع شود به زرشک)	بقلة المبارکه (رجوع شود به خرفه)
انتیمون (Antimoine) ۸۵۳-۴۷۵-۴۳۰	بلادرد (Noix de marais, Fève de Malac)
انقوزه (Asa foetida) ۸۳۲-۸۵	۴۶۲
انیسون (Anis) ۶۰۴	بلسان (بلسان مکی = Balsamum
بابونه شیرازی (Camomille romaine) ۶۰۴	Camome de la Mecque
بابونه گاوی (= اقحوان =	۶۶۲
- ۶۰۴ (Matricaria parthenium	بلسان مکی (رجوع شود به بلسان)
۷۵۹	بنفشه ۴۷۱-۴۷۰-۸۵-۲۴
بادآور (= بادآورد =	بورق (رجوع شود به بوره)
(Chardon beni = Carduns benedictus)	بوره (= بورق = Borax) ۶۰۵
۶۰۴	

تباشیر فرنگی (Mangnésic) ۴۳۴	بیخ نرگس (Racine de marcisse) ۵۵۹
تباشیر فرنگی مکلس (Magnésie calcinée) ۴۳۴	بید (Saule) ۴۶۹
تباشیر قمی (Orawisite) ۴۳۴	بیدخشت (Produit de Salix fragilis) ۴۲۶
تباشیر محلاتی (Hallyosite) ۴۳۴	بیضه گوساله (Testicule du Veau) ۴۷۷
تباشیر هندی (Bambou) ۴۳۴	پاد زهر (= پازهر = فاد زهر = تریاق =)
تبرزد (= شکر... = طبرزل = طبرزن = طبرزد = قند سفید سخت = گندنا = شکر سخت سفید = Candi = Sucre de Candi)	(Antidote = Thériaque) ۸۷ - ۲۴ ۱۸۱ - ۲۲۰ - ۴۰۱ - ۴۲۶ - ۶۶۳ - ۶۷۰ ۷۶۰ - ۷۲۷
تخم ترشک (رجوع شود به ترشک) تخم گزجشک ۷۷	پازهر (رجوع شود به پاد زهر) پرسیاوشان (Capillaire commune) ۶۰۴
تربانتین (Trébentine) ۵۹۳	پنبه (Cotton) ۸۵۵ - ۸۳۲
تربید (Turbith) ۴۲۴	بودنه (= فودنج =)
ترشک (= حماض = Oseille) ۶۰۲ - ۴۳۴	(Mentha pulegium = Pouliot) ۲۴ - ۶۰۱
ترنجبین (Manne de Hedysarum Alhagi) ۸۵ - ۴۲۵ - ۶۰۱	پیاز عنصل (Scille) ۴۶۲
تره (= کراث = گندنا =)	پیریت آهن (رجوع شود به سرقشیشا)
(Poireau et divers) ۷۶۰	پیه (Suif) ۶۶۳
تریاق (رجوع شود به پاد زهر)	پیه بز (Suif de chèvre) ۶۶۲
تریاق فاروق (Eléctuaire d'Andromaque) ۷۷۸ - ۶۵۳	تاتوره (Datura) ۴۶۲
تریاق مخلص النفوس ۶۵۳	تاجریزی (= غنب الثعلب = Morelle) ۴۷۰
تریاک (رجوع شود به افیون)	۷۶۰
تمر هندی (= تمری = Tamarin Indien)	تباشیر (Concrétion de bambou) ۴۳۴ - ۴۷۴ - ۴۶۹ - ۴۳۵

تنگار (= تنگال = براکس و کربنات ها =	حجر الفلّسفی (= حجر الفلاسفه = سنگ حکماء =
۶۰۵ (Borax + carbonates	۶۰۶-۴۱۴ (Pierre philosophale
توتیا (= دودیا = Tutie = ۶۰۵	حجرالنور (رجوع شود به سرقتیشای ذهبی)
جاورس (رجوع شود به ارزن)	حرمّل (رجوع شود به اسپند)
جدوار (رجوع شود به پادزهر)	حلتیت شامی
جگر الاغ ۱۴	(Feuille d'Asa foetida , Racine....)
جگرسگ ۱۴	حماض (رجوع شود به زرشک)
جل وزق (رجوع شود به طحلب)	حنظل (Coloquinthe) ۴۲۴
جندبیدستر (= خایه بیدمتر = Castoreum)	خارشتر (رجوع شود به ترنجبین)
۴۶۲	خرفه (رجوع شود به بقللة الحمقاء)
جوارش (= گوارش = هضمی =	خشخاش (رجوع شود به کوکنار)
Digestif) ۴۳۱	خون سیاوشان (= دم الاخوین =
جوارش مفتاح السرور ۶۵۳	۴۲۵-۳۹۷ (Sang dragon
جوشانده بنفشه (رجوع شود به بنفشه)	خیار بادرننگ (رجوع شود به بادرننگ)
جوشانده کاستی (رجوع شود به کاستی)	خیار (تخم... Pèpin de concombre, ۶۰۷
جوهر گوگرد (زیت الزاج = زیت الاخضر =	خیارشنبّر (رجوع شود به فلوس)
کبریت الفلاسفه = اسیدسولفوریک =	دارچین (Cannelle) ۸۵-۲۵-۱۳۱-۴۰۲
۴۳۸-۴۳۱-۴۱۴ (Acide sulfurique	۴۳۳
جیوه (= سیماب = Mercure = ۴۲۳-۳۹۵	داروهای سرّ لب (رجوع شود به ادویه سرّ لبه)
۶۰۶-۴۷۷-۴۶۲-۴۲۶	داروهای ضد عفونی (Matières antiseptiques)
چوب انجیر ۶۷۱	۵۹۹
حب (Pilule) ۷۴۱	داروهای مخدر (Médicaments narcotiques)
حب بلسان (رجوع شود به بلسان)	۸۲۹-۵۹۹
حب الغار (Graine de l'aurier) ۷۶۰	
حجر الفلاسفه (رجوع شود به حجر الفلّسفی)	

داروهای مسکن	دود دادن با گوگرد ۴۲۵
(Médicaments calmants, sédatifs)	دودیا (رجوع شود به توتیا)
۶۰۰	ذرائح (= آلاکلنگک = ذروع = ذباب هندی
داروهای سفرد (رجوع شود به ادوید سفرده)	= ذراح = ذروح = ذرنوح = کاغنه
داروهای مسهین (M. purgatifs) ۳۲۱	= دکلوك = Canthiaride (۴۶۲ - ۶۴۰
داروهای مسهل مرتب	ذوالخاصیه (= فاذزهر = تریاق = سم) ۷۶۰
(M. purgatifs composées) ۳۲۱	رازك (= لبلاب =
داروهای مسهین (M. laxatifs) ۳۹۸	(Humulus Lupulus = Houblon) ۶۰۲
داروهای واگولی تیک	رازیانج (رجوع شود به رازیانه)
(Médicaments Vagolytiques) ۵۹۲	رازیانه (= رازیانج = Fenouil, Fenchel
داروی متی (M. vomitifs) ۴۰۳	۲۴-۴۳۶-۴۷۷-۶۰۲-۷۵۹
ذریقی شیرا (= رسوب اورار =	راوند چینی
(Dépôt de l'urine) ۸۵۶	(Rhubarbe = Rheum officinale)
دواء الاخوين (رجوع شود به خون سیاوشان)	۷۷۸
دواء الکرايم (مواد عمده مرکب کننده آن	رب السوس (= شیرین بیان = Reglisse) ۴۲۵ -
زعفران و عسل و سنبل الطیب و سرکه و	۴۷۴-۶۰۱
شیران بوده است) ۴۰۳	روده تاییده کوسفند (Corde de harpe) ۴۲۸
دواء المسک (یک نوع فاذزهر Anidote و آن	روغن کنجد (رجوع شود به کنجد)
بر چند قسم بوده - مواد مرکب کننده آن	روغن های معطر (Huile. aromatiques) ۳۸۶
افستقین ، صبر ، ریوند چینی ، زعفران ،	روغن بادام (رجوع شود به بادام)
بزرگرفس ، شکک ، چندین استر و عسل	روغن بزرالبخ (رجوع شود به بزرالبخ)
بوده) ۴۰۱	روغن بلسان (رجوع شود به بلسان
دوای ذوالخاصیه (رجوع شود ذوالخاصیه)	(Balsame)
دوای غدائی ۷۵۹	روغن زیتون (رجوع شود به زیتون)
دوای سطقی ۶۵۹	

روغن گل سرخ ۱۴-۴۶۷-۴۷۰	۶۰۶-۶۰۵ (Vert de gris = Verdet)
روغن مورد (Huile de Myrthe) ۱۴	زهر (Venin) ۷۳۷
روناس (= رناس = فوة الصباغین =	زیت الاخضر (رجوع شود به جوهر گوگرد)
۶۰۲ (Rubica tinctorum = Garance)	زیت الزاج (رجوع شود به جوهر گوگرد)
ریحان (رجوع شود به اسفرغم)	زیتون (Olive) ۴۷۰-۶۶۲-۷۰۹-۸۰۴
ریشه بنفشه (رجوع شود به بنفشه)	زیتون الارض (رجوع شود به ساذرینون)
ریوند (Rhubarbe) ۴۰۱-۶۰۱	زیره سبز (Cumin de prés) ۶۰۳
زاج (Alun = زاگ) ۸۵-۳۲۱	زیره سیاه (= زیره کرمانی = Cumin carvi) ۶۰۳
زاج سبز (= زاج الاخضره $\text{Cu SO}_4 \cdot 5\text{H}_2\text{O}$)	ساریقون (رجوع شود به آذرگون)
۴۱۴-۶۰۵	سالیقونیا (رجوع شود به آذرگون)
زاجها (= زاگها = سولفات مضاعف آلومینیوم)	سپرغم (رجوع شود به شامسپرد)
ویتاسیم (= Aluns) ۶۰۵	سپستان (Sebeste) ۴۷۱
زراوند (Aristolochie)	سپیداک (رجوع شود به سفید آب)
زردچوبه (Safran des Indes) ۸۰۲	سرمه (رجوع شود به سورمه)
زرشک (Epine vinette) ۶۰۰-۶۰۱	سرنج (Minium) ۸۰۲
زرنیخ (= سولفوردارسنیک =	سفیداب (= اسفیداج = سپیداک = سفیداج =
(Sulfure d'Arsenic) ۲۳۸-۴۶۲-۵۵۱-۶۰۵	کربنات هیدرودوپلمب =
زرنیخ قرمز (Protosulfure d'Arsenic) ۴۷۰	(Carbonate de plomb = Céruse)
زعفران (Safran) ۲۴-۸۵-۴۰۳-۴۳۷-۶۰۱-۴۷۰	۴۳۲-۴۶۲-۶۰۵
زنجار (رجوع شود به زنگار)	سفیده تخم مرغ ۴۲۹
زنجبیل (Gingembre) ۷۵۹-۵۶۵-۸۵-۲۵-۷۵۹	سقمونیا (Scamnée) ۱۵-۴۲۴
۷۷۸	سلیقون (رجوع شود به زرنیخ)
زنگار (= زنجار = آسیدس =	سم (Poison) ۳۲۱-۷۶۰
	سمسم (رجوع شود به کنجد)

(Manne d'Apocynum Syriacum)	سنا (برگ... Séné) ۱۱۹-۱۲۳
شربت آهن دار ۴۲۵	سنبیل الطیب (Valériane) ۴۰۳-۶۰۱
شمع ۸۲۹	سنبیل هندی (Mardus indica) ۲۵
شنگرف (= Sulfure de Mercure rouge)	سنگ روشنایی (رجوع شود به سرقشیشا)
۶۰۶ (Cinabre)	سنگ مغناطیس (رجوع شود به مغنیسیا)
شوره ساغر سازی (رجوع شود به نظرون)	سولیمه (Sublimé) ۴۲۴
شوکران (Cigüe) ۴۶۲	سورمه (= حریمه = Collyre Sec) ۴۰۸ -
شیاف چشم و شیاف بطور اعم	۸۰۴-۸۵۳-۸۳۵-۸۰۲-۴۳۷
(Pommade, Suppositoire) ۸۵-۴۰۸ -	سورمه تر (= قطره چشم = Collyre)
۸۵۳-۸۰۲	شهریاران (= شهریاران) ۴۰۴
شیرشتر ۴۷۷-۴۰۱	شوانات دوفر (رجوع شود به زاج سبز)
شیرالاع ۴۷۷-۴۷۴	سیلفون (رجوع شود به زرینج)
شیرین بیان (رجوع شود به رب السوس)	سیماب (رجوع شود به جیوه)
سبز زرد (Aloès) ۲۵-۸۶-۴۰۱-۴۲۹-۴۳۰ -	شادانه (= شازنج = اکسید دوفر = Hématite)
۸۵۳	۶۰۵
صمغ (Gomme) ۲۲۱-۸۰۲	شازنج (رجوع شود به شادانه)
صمغ عربی (Gomme arabique) ۱۳۱ -	شاخ کوزن (گرد...) ۱۵
۴۷۴-۴۲۵	شاه اسفرغی (رجوع شود به شاه اسپرم)
صندل (Santal) ۸۶	شاه اسپرم (= اسفرغی = شاه اسپرغی = ضمیران
صندل سفید (Santal blanc) ۴۲۲-۴۳۴ -	= شاه اسپرم = ریحان =
۸۴۹-۴۷۱-۴۳۵	
ضددرد ها (= مخدرات = Antialgiques) ۲۴	۲۲۶-۸۶ (Basilic romain)
ضد عفونی (داروهای... Médicaments	شبت (Aneth odorant = Fenouil bâtard)
۸۴۹ (antiinfectieux)	۷۵۹-۶۰۴
ضدورم (= آنتی فلوژستیک = Antiphlogestique	شربت ها ۳۲۱
۴۶۷	شکر العنبر = شکر العشر =

طین بلاد مصطکی (= طین خیا، خیوس = 858 (Terre de Chios	ضماد اسپرزه (رجوع شود به اسپرزه)
طین بحری و طین بحیره (مأخوز از گل دریاچه ها) 858	ضمیران (رجوع شود به اسفرغم)
طین جلود 858	طبرزد (رجوع شود به تبرزد)
طین حجازی 858	طبرزل (رجوع شود به تبرزد)
طین حر (= گل خوراکی = طین علك = طین مأکول = 858 (Terre comestible	طبرزن (رجوع شود به تبرزد)
طین حکمت (= گل حکمت) 858	طرخون (= ترخون = Serpentine =
طین حواء (= Terre d'Eve = T. verte =	604 (Estragon
طین حیا (= طین خیا = طین بلاد مصطکی) 858	طحاب (= جل وزغ = Frai de grenouille =
طین خیوس (= صورتی از طین خیوس) 858	393
طین خراسانی 382-858	طلق (= تلک = Talc) 605
طین خوزی (= گل خوزستانی) 860	طین (= گل = Argile) 857-858
طین خیا (= طین بلاد مصطکی) 858	طین آکل (گل خوراکی = طین خراسانی =
طین خیوس (= طین خیا) 858	طین نیشابوری = Terre de Nisabour =
طین داغستانی 859	858-382 (Argile pure
طین دقوقی 859	طین ابلیز (= طین مصری = Terre égyptienne =
طین راهب 859	860
طین روسی 859	طین احمر (= گل سرخ = Terre rouge =
طین شاسوس (= Terre de Samos =	858 (Rubrique
طین شنای 859	طین اخضر (= نیلاق = Pastel = Indigo =
طین صعیدی 859	860
طین صفدی 859	طین ارمنی (= گل ارمنی =
طین صنم (= طین اصفر یا طین راهب) 859	(Terre d'Arménie = Bol arménien
طین صوفی حمید 859	858-477-467
طین علك 859	طین اصفر (= گل زرد) 858
	طین اصفهانی (= طین نیشابوری) 858
	طین اقروطون (= طین اقریطس) 858
	طین اندلسی 858

طین فارسی (= Terre grasse = گِل سرشوی) عافرقرحا (= عافرقرها =

۸۵۹ (Estragon, Ashe, Pyrèthre) ۸۳۲

طین قبرسی ۱۵۹ عروسک پشت پرده (رجوع شود به کتا کنج)

طین قریطس (= طین اقریطس) ۸۵۹ عصاره (Jus) ۲۵۴

طین قیساس (= طین مختوم) ۸۵۹ عصاره غافث (= حشیشة الغافث =

طین قیمولیا = ۶۰۳-۶۰۱ (Eupatoire dess grecs

عطر (Parfum) ۸۲۳-۸۲۶-۳۸۶ Terre de l'île = T. Cimlée = Cimolelle)

(Argentièrè = ۸۵۹

طین کاهن (= طین مختوم یا طین اصفر) ۸۵۹ علك الانباط (رجوع شود به علك البطم)

طین کاعنی (= طین مختوم) ۸۵۹

طین کبوش (= مصطکی = Mastic) ۸۵۹

طین کرمی (= Terre de Vignes =

(Ampelis = ۸۵۹

طین کواکب (= طین شاموس) ۸۵۹

طین لانی (= گِل ارسنی) ۸۵۹

طین باء تول (= Terre comestible)

۸۵۹

طین مختوم :

غذای دوائی ۷۵۹

(Terre sigillée = Tira Sagillata =)

غذای ذوالخاصیة ۷۶۰

۳۲۱-۳۷۹-۱۵۹

غذای مطلق ۷۵۸

طین مصری ۸۶۰

غرغره ۸۲۸

طین مغره (= طین احمر) ۸۶۰

فادزهر (رجوع شود به پادزهر)

طین مقلو (= طین باء تول = طین نیشابوری) ۷۶۰ (Antidote animale) فادزهر حیرانی

فرنیون (رجوع شود به فرنیون)

۸۶۱

فرفریر (رجوع شود به بقلا الحمقاء)

طین نیشابوری ۳۸۲

قندیاب (Soude brute, Barille) ۶۷۲	فرقیون (= فریون = Soude des fou'ons
قند مکرر ۷۷۸	= اشنان القصارین) ۶۷۲
کاسنی (= هندبا = Chicorée) ۸۴ - ۸۶ -	فضله پرستوک ۸۵۶
۴۲۶ - ۴۷۰ - ۴۷۷ - ۵۸۵ - ۶۰۱ - ۶۰۳ -	فضله خفاش ۸۵۶
۷۶۰	فضله سار ۸۵۶
کافور (Camphre) ۸۶ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۶۹ -	فضله سوسمار ۸۵۶
۸۴۹ - ۷۵۹	فضله موش ۸۵۶
کافیشه (= کافشه ، تخم ... ، گل کافیشه	فلفل (Poivre) ۸۳۲
Semence de Safran bâtard, =	فلفل الماء (رجوع شود به ماء الفلفل)
۴۳۶ (Fleur de safran bâtard	فلوس (= خیارشبر = Casse) ۱۳۱ - ۳۹۹ -
کاکنج (= عروسک پشت پرده =	۴۲۵ - ۴۶۹ - ۶۰۴
۴۷۰ Coqueret - Morelle noire	فوة الصباغین (رجوع شود به روناس)
کا هوئی سفید (تخم ...) ۴۳۴	فودنج (رجوع شود به بودنه)
کبار (رجوع شود به کبر)	فوژر نر و ماده (Fougère mâle, femelle) ۱۵
کبر (= لبار = Clapre) ۴۳۴	فوفیر (رجوع شود بقله الحمقاء)
کتیرا (Gomme adragante) ۸۶ - ۴۳۶ -	قابض ها (داروهای ... Artringents) ۲۴ -
۴۷۴	۱۵ - ۲۴ - ۸۲۸ - ۸۲۹
کحل (= سورمه = سرمه ، رجوع شود به سورمه)	قرص گل ۲۳۲
کدو (تخم ... Semence de courge) ۴۳۶	قرص گل سرخ (Pastille de Rose) ۲۵۳
کرات (رجوع شود به تره)	قرص ها (Pastilles) ۳۲۱
کرچک (روغن ... Huile de Ricin) ۱۴	قسط (Costus) ۴۰۳
کرفس (= Celeri = Ache) ۴۳۶ - ۵۰۴	قطره چشم (Collpre) ۴۰۱ - ۴۳۰ - ۸۵۳
کرنج ۶۳۹	قطران (Goudron) ۸۳۲
کرنج سرخ ۶۳۹	قطرور (رجوع شود به بدقطره چشم)
کعب الغزال (رجوع شود به ساسیثا)	قلقاش (Colocasse des anciens) ۲۵

گوگرد (Soufre) ۸۶-۶۰۶	کدمل (Calomel) ۴۲۴
گوگرد زرد (.. کل گوگرد =	کدور داسونیم (رجوع شود به نوشادر)
۴۷۰ (Fleur du soufre	کنجد (= سمنج) ۶۶۲-۷۹۷
لاجورد (Lazulite) ۸۶-۶۰۵	کندر (Encens) ۳۹۷-۴۲۵-۴۲۹-۴۷۰
لبلاب (رجوع شود به رازک)	۸۰۳
لعاب اسپرزه (رجوع شود به اسپرزه)	کنوکنار (= خشخاش - Pavot) ۴۲۴
لعاب تخم کتان (Mucilage de semence du lin)	کردو ۴۷۰
لعاب ختمی (رجوع شود به ختمی)	گرد سفید (سرمدای نه رازی بکار می برد) ۴۰۱
لعوق (Looch) ۴۲۵-۷۴۱	گرد های ختمی (= جوارشات = Eupéptiques)
لعوق دره ۴۳۷-۴۳۸	۳۲۱
لک (= لاک - Gomme laque) ۴۳۶	گزخوائسار (رجوع شود به گزنکبین)
ماء الشعیر (= لعاب جو =	گز ندنی (Manne de quercus valonia) ۴۲۵
- ۴۰۰-۲۳۴ (Tisane - Eau d'Orge	گز ندبین (= گزخوائسار =
۱۰۹-۶۶۳-۴۶۹-۴۲۶-۴۰۲	(Manne de Tamarix mannifera
ماء الفلافلی (= قلقل الماء) ۴۰۳	۴۲۶
ماء القرع (رجوع شود به آب کدو)	گشند (رجوع شود به تبرزد)
ماذریون (= زیتون الارض =	کلاب (Eau de rose) ۲۳۵-۴۰۱-۴۳۷
۷۰۹-۷۰۸ (Daphné mezereum	۸۵۴-۸۲۳-۴۶۹
مازو (Noix de Galle) ۵۹۳	گل ارمنی (رجوع شود به طین ارمنی)
مارقشیشا (رجوع شود به سرقشیشا)	گل بنفشه (رجوع شود به بنفشه)
مالیدننی (Malaxage) ۸۲۸	گل سرخ (Rose) ۱۴-۴۳۴-۴۶۴-۴۷۰
ماسیشا (= کعب الغزال =	گشکر (Confiture de Rose) ۵۵۰
۸۰۲ (Scabiense des champs	گل مخنوم (رجوع شود به طین مخنوم)
میردات (= Rafrachissants, Réfrigéants) ۴۲۶	گدانا (رجوع شود به دترم)
مخمر لا کتیک (Ferment lactique) ۵۹۳	گیاههای طبی (Plantes médicinales) ۳۲۱

مشك (Musc) ۷۹۷-۷۷۸-۸۶	شرو دیطوس (ترياق...) Elcétuaire de
مصطكى (Mastic) ۶۰۱-۲۵	۵۰۴ (Mithridate)
مضمصه (Degustation) ۸۲۸	مدرها (Diurétiques) ۲۳
مطبوخ (Infusion) ۸۲۹	سردارسنگ (رجوع شود به سرداسنگ)
معجون (Electuaire) ۷۴۱-۲۵	سرداسنگ (= سردارسنگ = سردهسنگ =
معجون الارواح ۷۱۰	سرداسنج = Litharge = اكسيد دوپلسب =
معجون برشعشا ۷۱۰-۷۰۵	(Oxyde de Plomb) ۶۰۵-۴۷۷-۴۶۲
معجون مفرح النفس ۶۵۳	سردهسنگ (رجوع شود به سرداسنگ)
مغيسيا (= سنگ سنگنز) ۶۰۵	سرقشيشا (رجوع شود به سرقشيشا)
مواد معطر (Matières odorantes) ۸۶	سرقشيا (رجوع شود به سرقشيشا)
سلخ جوشانده ۷۰۸	سرقشيشا (باخوزاز كلمه آسورى = Markasit)
سلين ها (Laxatifs) ۲۴	۶۰۵ (Markashi =
مورد (Myrthe) ۷۰۹-۱۳۱	سرقشيشاى ذهبى (= پيريت آهن = ابرنجه =
مورد زرد ۷۰۹	سنگ روشنائى = حجرالنور = Pyrite =
موم (Cire) ۸۲۹-۸۶	(Hématite)
سيعه سائله (Styrax) ۴۲۴-۲۴	سرقشيشاى نحاسى (= Bornite, Cu ₃ Fe S
سيعه يا بسد (= سيعه جامده = Styrax sec)	سرقشيشاى نقره‌اى (... فضى ، =
۸۳۲	(Mispichel = Fe AsS)
نافه ۸۹۸	سرمكى (Myrrhe) ۴۰۳-۴۲۴-۱۳۱-۸۶-۲۴
نشادر (رجوع شود به نوشادر)	سرهه (Onguent) ۸۰۳-۷۱۰
نشاسته (Amidon) ۴۲۵	سرهه گل سرخ ۱۴
نظرون (شوره ساغرى سازى = Exhantalse)	مسواك ۸۳۰
۶۰۵	مسواك كردن ۸۳۰
نعناع (Menthe) ۷۶۰	مسهل ها (Purgatifs) ۲۴-۲۲
نفت (نفت سفيد) ۴۷۷	

هلیله کابلی ۷۷۸	نوره (= واجبی = Epilatoire) ۶۰۵
هلیله مجروق ۸۰۲	نوشار (= کلرور داسونیم =
هلیله هندی ۷۷۸	Sel d'Ammonique) ۶۰۵-۸۶
هندبا (رجوع شود به کاسنی)	واترنگ (رجوع شود به باد رنگ)
یاره فقیرا (= ایارج فقیرا) ۴۵۵	هلیله (Myrobolans) ۴۲۴
	هلیله زرد (Myrobolans jaune) ۷۷۸

۱۵ فهرست لغات طبی و فنی و اصطلاحات وابسته بدانها

استخوان ۵۸۸-۷۳۱-۷۵۲	آورت (Aorte) ۲۴
استفراغ (Evacuation) ۳۸۰-۳۹۹-۴۶۷	ارواره (Avéole) ۸۳۷
۸۶۴-۷۳۸	آفرینش ۸۷۰
اسطقات (= عناصر = Les éléments) ۴۱۹	آلات تناسلی (Les organes génitaux) ۴۲۰
۴۵۹	ابرو ۲۵۸
اطاق خلفی چشم (Chambre anérieure)	احتقان (Engorgement) ۸۶۴
۸۵۲	احساسات (Les sentiments) ۸۶۴-۸۶۹
اطاق قداسی چشم (Ch. postérieure) ۸۵۲	۸۷۰
اعصاب ۸۳۶-۸۵۲-۳۲۰	اخلاط (Les humeurs) ۱۳۶-۳۹۸-۴۰۷
اعضاء بدن ۸۶۳	۴۰۸-۴۱۹-۵۸۸-۷۴۷-۷۵۱-۷۵۲
اعور (= روده کور Caecum) ۴۰۴	۷۵۶-۷۵۷-۸۶۳-۸۶۴-۸۷۸
اغشیه (Les membranes) ۴۵۹	اخلاط چهارگانه ۷۳۱
افعال (Les actions) ۸۶۴-۸۷۰	اخلاط گرم (Les humeurs chaudes) ۶۰۲
الم (رجوع شود به درد)	ادرار (= بول) ۷۵۷-۸۱۲-۸۵۶
اسزجه بلغغی (Les tempéraments)	ادراک (ادراکات) ۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱
۵۹۰ (phlegmateux)	اذین چپ ۲۴
اسزجه خونی (= دمای = T.sanguis) ۵۹۰	ارکان (آخشیجان) [خاک - آب - باد - آتش]
اسزجه سوداوی (= مالیخولیائی =)	(Les éléments) ۴۱۹-۸۶۳
۵۹۰ (T. atrabiliaires)	ارواح (Les esprits vitals) ۴۰۶-۸۶۷

بیضه مرد ۱۰	امزجه صفراوی (T. bilieux) ۵۹۰
بیضیه (بیض = مقصود قسمت جلوی صلبیه	اسعاء ۳۲۰-۴۲۰-۷۲۴-۸۷۸
یا Humeur aqueuse در چشم است)	انبساط (Dilatation) ۸۶۷-۸۶۸
۸۵۳	اندام (Organe) ۷۳۳-۷۵۲-۸۳۷
بینی ۳۰-۲۵۸-۳۱۹-۴۲۰-۴۷۲-۷۳۷-۸۷۹	اندامهای مرتب (بمانند انگشت و ناخن و کف و
پا ۷۹۹-۲۵۸	ساعد) ۷۳۳-۷۵۲
پرده گوش (= صماخ = Tympan) ۳۹۸	اندامهای یکسان (بمانند استخوان و گوشت و
بستان ۴۷۵	پوست و بافت یا نسج = Tissu) ۷۵۲
بیک چشم ۸۵۲	اندیشه (Pensée) ۷۵۴
پوست ۷۵۲-۳۱۹	انقباض (Contraction) ۸۶۷-۸۶۸
پی = عصب = Nef ۸۳۶	اوتار (Tendons) ۴۵۹
پیر (Vieux)	اورده Les veines ۸۷۱
تحلیل (= استفراغ غیر محسوس قوی) ۸۷۹	بالغ Adolescent
تخمندان (Ovaire) ۹-۴۲۰	بچه رجوع شود به پیش
ترشحات معده ۳۲	بدن ۱۵۹
ترقوه ۴۵۹	برودت (= خنکی = Froideur, Fraicheur)
تشریح مغز ۹	۷۴۷-۷۵۹
تضاد (Contradiction) ۸۷۰	بزاق (Salive) ۷۳۳
تفسیره (= بول = ادرار بیمار) ۸۱۰-۸۳۳-۴۵۴	بلغم (Pituite -- Phlegme) ۲۱-۴۰۳-۷۵۱
تعلج (Ondulation) ۸۶۹	۷۵۲-۷۵۶
جدول (جمع آن جداول = رگ کوچک) ۸۷۸	بلغمی (مزاج ... Tempérament bilieux)
جسم مدبی (در چشم = Corps cilié) ۸۵۱	۴۱۹
۸۵۲	بندها (رجوع شود به مفصل)
جفت (Placenta) ۴۰۴-۸۷۲	بو ۸۶۹
جگر ۷۳۲-۷۳۷-۸۷۳	بول (رجوع شود به ادرار)
جلا (جلادادن = Polissage) ۸۳۳	بهبود (La Guérison) ۸۴۸
	بیداری (Reveil) ۸۶۴

جلیدیه (= جلید = Cristallin) ۸۵۲-۸۵۳	حیض (Les règles) ۸۴۹
۸۷۲	خمیرمایه (= مادة المواد) ۷۴۵
جوان (جوانان - Les jeunes)	خواب ۸۶۴
جویدن (رجوع شود به مضغ)	خون (Le sang) ۱۱-۱۳۷-۷۵۱-۷۵۳
جنین (Foetus) ۱۳۰	۷۵۴-۷۹۸-۷۹۹-۸۴۹-۸۷۸
جمجمه ۴۲۱	داغ کردن (= کئی = Cautérisation) ۸۶۵
چرخشت هرفیل (Pressoir d'Hérophile) ۱۰	درد (Douleur) ۸۶۸-۸۶۹
چشم ۸۳۶-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۶۸-۸۶۹	دررفتگی (Luxation)
چشم پزشکی (= کحالی) ۸۵۴-۸۵۵	دست ۲۵۸-۷۹۹-۸۴۸
چهاررکن (= اسطوانات اربعه) ۲۱-۷۴۴-۷۴۵	دستگاه گردش خون ۹
چهارخلط (بلغم - صفرا - خون - سودا) ۵۸۸	دماغ (رجوع شود به بینی)
چهارعنصر (رجوع شود به چهاررکن)	دندان و دندان شیری و دائمی ۳۱۹-۸۳۳
حافظه (Mémoire) ۷۵۴	۸۳۷
حالب (Uretère) ۴۷۱	دهان ۱۲-۳۰-۳۲۰-۴۳۷-۷۳۷
حجاب حاجز (دیافراگم) ۲۲۳	دید چشم (Vision) ۸۵۱
حدقه چشم (= چشم خانه = Orbite) ۵۸۹	ذائقه (حس ذائقه = چشائی) ۸۶۷-۸۶۹-۸۷۰
حرارت (= گرمی = Chaleur) ۷۴۷-۷۵۹	رباطات (Les ligaments) ۴۵۹
حرکت (Le mouvement) ۸۶۴	رحم ۱۳۰-۴۰۴-۴۷۵
حلق (= گلو = Gorge) ۴۲۰-۴۳۷-۷۳۷-۸۵۱	رطوبت (= تری = Humidité) ۷۴۷-۷۵۹
حنجره (Gosier) ۷۳۷-۸۷۴	۸۶۹
خصیه (= خایه = Testicule) ۷۳۷-۷۵۴	رگ (Veine) ۸۹۷-۷۹۹
خطای باصره ۸۷۱	رگ باسلیق (V. basilique) ۷۰-۱۴۲-۴۷۰
خاط (L'humeur - رجوع شود به اخلاط)	رنگ بشره (Teint du visage) ۸۶۳
خلق ۴۲۰-۸۵۱	رنگ چشم ۸۶۳

رنگ سو ۸۶۳	سوداوی (= مالیخولیائی =)
روح (= l'esprit, les esprits)	Atrabilieux (۱۱۹)
۸۶۸	سینه ۲۵۸-۴۲۰
روح حیاتی (E. vital) ۱۱	سواقی (= رگهای خرد = جمع ساقید) ۸۷۸
روح حیوانی (E. animal) ۷۵۳	شاخه های ورید ۲۴
روح طبیعی (E. psychique) ۷۵۳	شامه (حسن ... = بویائی) ۸۶۹
روده ۷۹۸	شبکیه (= شبکه = Rétine) ۸۵۲-۸۵۳
ریه ۴۲۰-۳۲۰	۸۷۰
زبان ۴۲۰-۷۳۷-۸۷۴	شرائین ۱۱
زبان کدرچک (Langnette) ۳۲۰	شریان ۴۵۹-۷۳۲-۸۹۸-۷۹۹
زجاجیه (Corps vitré) ۸۵۲-۸۵۳	شکستگی (Fracture)
زفیر ۲۱	شقیقه ۴۷۲
زلالیه (Humeur aqueuse) ۸۵۲	شکم ۳۲
زندان (رحم ... بیچه دان Uterus) ۱۰-۳۲۰	شقیق ۲۱
زهره (رجوع شود به سراره)	شیرخوار (Nourisson)
سامعه (حسن ... = شنوائی) ۸۶۹	صفراء (= زرد آب = Bile jaune = Bile)
ساق ۱۴۸	۱۴-۲۲-۳۹۸-۴۰۳-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳
سبز (رجوع شود به طحال)	۷۵۵
ستون فقرات ۴۲۱	صلبیه (= صلبه = Sclérotique) ۸۵۲-۸۵۳
سر ۴۲۱-۷۳۷-۷۹۹	صفرای سیاه (رجوع شود به سوداء)
سکون ۸۶۸-۸۶۴	صفرای معمولی (رجوع شود به صفراء)
سلسله اعصاب ۲۱-۹	صفراوی (Phegmateux) ۱۱۹
سینوس های وریدی کاسه سر ۱۰	طحال ۳۲-۳۲۰-۴۲۰-۶۰۱-۶۰۳-۷۳۷
سوداء (= صفرای سیاه =)	۸۷۹-۷۵۱
(Atrabile = Bile noire) ۲۲-۳۹۸	طفل (بطوراعم ، Enfant)
۷۵۳-۷۵۲-۶۵۱	

عاقل (Adulte)	عایل (cilié است) ۸۵۳
طمث (Eumenorrhée) ۴۷۷	عوارض (Complications) ۸۵۳-۸۴۹-۸۳۷
عرض (جمع آن اعراض = Les Complications) غده لنفاوی ۴۶۲	غضروف ۷۳۱-۴۵۹
۸۶۴	فالج عصب سه قلو (Névralgie du nerf)
عرق ۸۷۹-۷۵۷-۷۲۶	قاروره ۸۱۲-۸۱۰
عروق ۷۷۸-۷۵۲-۷۵۱-۴۲۰-۳۲۰-۳۱۹	قرنیه (= قرن = Cornée) ۸۵۱-۴۰۱ - ۸۵۳-۸۵۲
عروق لیفی (Fibreux) ۸۷۸	قصبه الریه ۴۶۳-۱۲
عصب ۷۳۲-۳۱۹	قلب ۸۳۶-۷۳۷-۴۲۰-۳۱۹-۱۲
عصب چشم (= عصب باصره = Rétine)	قوام (رجوع شود به نضج)
۸۷۲-۸۶۹-۵۸۹	قوی (= نیروها = Les Forces) ۸۶۳
عصب حسی ۴۲۱	قوای سه گانه (طبیعی، حیوانی، روانی) ۵۸۸
عصب سه قلو (Nerf Trijumeau) ۵۹۴-۵۸۹	قوه باه ۴۷۷
عصب های راجعه (Nerfs recurrents) ۲۱	قوه جاذبه (Force attractive) ۷۵۵
عضله (= عضلات = Les muscles) ۳۲۰ - ۷۹۸-۷۳۱	قوه دافعه (F. expulsive) ۷۵۵-۴۶۸
عضلات صغراوی (= کولا گولک = Les muscles)	قوه ماسکه (F. rétentive) ۷۵۵-۴۶۸
۶۰۲ (Cholagogues)	قوه هاضمه (F. digestive) ۷۵۵
عقدۀ حیات (= Noeud vital) ۲۱	قولون (Colon) ۳۲۰
علت (= جمع آن علل = Les Causes)	کالبد (= قالب = جسد) ۷۹
عناصر چهار گانه (= ارکان اربعه = چهار رکن = چهار آخشیح = اسطقسات اربعه)	کبد ۸۷۹-۸۷۸-۸۷۲-۷۵۴
۷۴۶-۷۴۵	کبد ۲۴-۳۱۹-۴۲۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳ - ۸۷۹-۸۷۸-۸۷۲-۷۵۴
عنبنیه (= عنب = Iris) ۸۵۳-۸۵۲-۸۵۱	کبد ۲۴-۳۱۹-۴۲۰
عنصر (اسطفس، ارکان = آب و خاک و باد و آتش = Eléments) ۵۸۸	کتفین ۴۵۹
عنکبوتیه (= عنکبوت، با احتمال قوی Corps)	

مدفوع ۷۵۷-۸۶۴	کجالی (رجوع شود به چشم پزشکی)
سراره (= زهره = Vésicule biliaire) ۸۷۹	کلیه ۲۵۵-۳۲۰-۴۲۰
سردمک (= نی نی چشم = Pupille) ۸۵۱	کمیز (رجوع شود به ادرار)
سری ۱۲-۴۲۰	کودک (رجوع شود به طفل)
مزاج و مزاجها (= مزجه = Les Tempéraments)	کیسه اشک (Sac lacrymale) ۴۳۰
۱۱۸-۴۱۹-۷۴۶-۷۴۷-۷۵۶-۸۳۵	کیسه صفرا ۳۲۰-۴۲۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳
۸۶۳	۷۵۱
مزاج زن ۸۶۳	کیلوس (Chyle) ۸۷۸-۱۵۲
مزاج مرد ۸۶۳	گردن ۴۲۱
مزاج بلغمی (Tempérament phlegmateux)	گرده (= کلیه) ۷۳۷
۷۴۸-۷۵۶-۸۳۵	گل ۴۳۷-۱۵۱
مزاج خونی (Tempérament = دمای ...)	گوش ۳۰-۲۵۸-۴۲۰-۷۳۱-۸۶۸-۸۳۶-۸۶۹
۷۴۷-۷۵۵-۷۵۷-۸۳۵ (sanguin)	داسه (حسن احسن) ۸۶۶-۷۶۱-۸۶۸-۸۶۹
مزاج سوداوی (--- مایه خونپائی -)	۸۷۱-۸۷۰
۷۴۸ (T. mélancolique, atrabilaire)	نشه ۸۳۳-۸۳۵
۷۵۵-۸۵۷-۸۳۵	لوزه ۴۶۴
مزاج صفراوی (T. bilieux) ۷۴۷-۸۳۵	سالاتولا (--- خرفی که در آن ادرار میریزند)
مزاج مرکب (T. Complexe) ۷۴۷	۳۰ (Matula)
مزاج مفرد (سادۀ = T. simple) ۷۴۷	ماساریقا (Mésentères) ۸۷۸
مزاج معتدل (T. equitable) ۷۴۷	متابولیسم (Métabolismes) ۷۴۸
مسام (Pores, les intrercitices du corps)	مترشح صفرا (--- کولر تیک --- Cholérétique)
۷۴۴-۸۷۹	۶۰۲
سین (Agé)	مشانده ۲۵۵-۳۲۰-۴۲۰-۷۳۷
شیمیه (= شیمه = Coroïde) ۱۳۰-۴۰۴	مجاروی تنفس ۸۴۹
۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳	مجمع النورین ۸۶۹
مضع (جویدن) ۸۷۸	محسوس ۸۷۰

نطفه ۱۲۰	معده (Estomac) ۱۲-۳۱۹-۴۲۰-۷۳۷
نفث (= رطوبت ریه = اخلاط مینه =	۸۷۸-۷۵۳-۷۵۲-۷۵۱-۸۳۳-۷۹۸
Crachat ۷۴۴-۷۲۶	مغز (مخ) ۷۵۵-۷۵۴-۴۲۰
نفثه حیاتی (= روح = Pneuma) ۷۵۴-۲۴	مفاصل (Les articulations) ۴۰۸-۴۰۷
نفس ۸۷۰	مقعد ۷۳۷
نوباوه ، نوجوان	مقعد (Anus) ۳۸۸-۳۲۰
نیروها (رجوع شود به قوی)	ملتحمه (= ملتحم = Conjonctive) ۸۵۱ -
نیروهای حیاتی (Les Forces vitales) ۷۵۱	۸۵۳-۸۵۲
نیروهای نفسانی ۸۶۴	مو ۱۲۸-۳۱۹-۷۵۲-۸۷۹
وتد (Tendon) ۴۲۱	مواد سروزی (Matières sereuses) ۷۵۳
ورید اجوف (Veine Cave) ۴۷۱	سینای دندان (Email des dents) ۸۳۵
ورید باب کبد (V. porte) ۸۷۸	ناخن ۸۷۹-۳۱۹
وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) ۴۲۰-۲۱	نبض ۱۰-۷۵۷-۷۵۸-۸۴۸
هضم (بطور اعم) ۸۷۸-۸۳۵	نخاع شوکی ۴۲۱
هضم اول ۸۷۹-۸۷۸	نخاع شوکی (مغز حرام) ۷۵۵-۴۲۱
هضم دوم ۸۷۹-۸۷۸	نرسه گوش ۴۷۲
هضم سوم ۸۷۸	نسج ریه ۴۴۷
هضم چهارم ۸۷۸	نضج (Amélioration = Coction) ۷۲۷ -
	۸۷۸-۸۷۰-۸۴۸-۸۴۶-۷۴۹

۱۶- فهرست درمانها و لوازم طبی و جراحی و درمان کنندگان

آبگیر (= مائین ، افرادی که ادرار بیمار را میگرفتند) ۱۱۷	تنویر (Dépilation, Dépilage) ۱۲۰
ابنوحه (خرف محلول شکر) ۷۷۸	جراح ۱۲۰
اپوتراپی (Opothérapie)	چشم پزشکی (= کحال)
ادرارگیری ۱۱۹-۱۲۳	حجاست (= باد کش = Ventouse sèche)
ادویه (Les verux) ۱۱۸	Scarification (= ۲۲۲-۱۱۹-۱۱۷-۲۸)
اذکار ۱۱۸	۲۳۱-۳۲۰-۴۰۰-۴۲۵-۷۲۷-۷۳۶
استحمام (Balnéation) ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵	۷۹۹
۱۲۶-۳۲۰	ختنه (= ختان = Circoncision) ۱۲۹-۱۳۱
افراد (Les prières) ۱۱۷-۱۱۸	۸۰۰
باد کش (رجوع شود به حجاست)	حقنه (Clystère) ۱۲۷
برش قصبه الریه (Trachéotomie) ۸۷۴	خضاب (Teindre les chevelures) ۱۸۲
پرهیز (Diète) ۱۳۶	خلال (Cure-dent) ۱۳۷
تراشیدن دندان (Ratissage de dent)	داروساز (= دارو فروش = صیدلانی)
۸۳۶	دارو فرش (رجوع شود به داروساز)
تضمید (ضماد انداختن ، رجوع شود به ضماد)	داغ کردن (= کی = Cautérisation) ۱۱۷
تعویذ (Abracadabra) ۳۲	۱۱۹-۱۲۲-۸۲۹-۸۳۲-۸۶۵
تکمید (کمپرس جامد و گرم) ۶۷۲	دود دادن (Fumigation) ۱۱۸
تنقیه (Lavement و Irrigation) ۲۲-۲۸	رفاده (Compresse) ۸۵۴-۸۵۵
۴۴-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۴-۶۷۲	رگ زدن (= خون گرفتن = فصد =

۱۱۷	(Saignée) ۲۲-۲۳-۲۴-۲۸-۳۲۰-۲۳۱-
کمال (رجوع شود به چشم پزشکی)	۳۹۹-۴۰۰-۴۲۵-۴۲۹-۴۶۷-۴۶۹-۷۲۷-
کشیدن دندان (Arrachement des dents)	۷۳۶-۷۹۸-۷۹۹-۸۵۷
۸۳۵-۸۳۳	رگ زن (= خون گیر = فصاد)
کلبتین (Davier) ۴۳۰-۸۳۲	روغن مالی (Onction) ۱۲۲
کیما گر (شیمیست)	شیاف (Suppositoire, collyre) ۲۸-۷۲۷
گرفتن ناخن ۱۲۶	شیمیست (کیما گر)
گیاه پزشکی (عطار)	صیدلانی (رجوع شود به داروساز)
مالش (= ماساژ = Massage) ۲۲-۲۳-۲۴	صیدله (رجوع شود به داروسازی)
مرهم (Onguent simple) ۳۲۱	صیدنه (رجوع شود به داروسازی)
شمع (Emplâtre, Taffetas d'Angleterre)	ضماد (= تضمید = Cataplasme, Emplâtre)
۱۱۸	۳۲
بضمضه (Dégustation, Gargarisme) ۱۲۶-	طلا (طلا کردن = اندود کردن = Enduit)
۸۲۸	۸۳۳
منقاش (Les pincetes, les Brucelles)	عزائم (Exorcismes) ۱۱۷-۱۱۸
۸۳۴	عطار (= گیاه پزشکی = Herboriste)
مومیائی کردن (Momification.)	غسل (Lavage, Ablution) ۱۲۳-۱۲۴-
۱۱۸ (Embaumement)	۱۲۵-۱۲۶
سیل زدن (=)	فتیله (Mèche) ۱۱۸
Chthéterisme = Cathétériser	فصاد (رجوع شود به رگ زن)
نشر (= نیشر = Lancette) ۸۰۷-۸۳۴	فصد (رجوع شود به رگ زدن)
نشر زدن (= نیشر . . . = Incision) ۱۲۲-	قاتاطیر (Cathetère) ۵۹۷
۸۳۴-۷۹۸	قدح (کشیدن آب از چشم) ۸۵۴
وضو (Ablution) ۱۲۵-۱۲۶	قطع اندام (با آهن و کارد و چاقو، Amputation)

۱۷- فهرست اوزان و مقادیر و پول

اوقیه (جمع وقیه = هفت مثقال و نیم = ۴۲ گرام	درم سنگ (باندازه یک درم) ۴۵۴
و کسری) ۴۳۵-۴۳۶-۵۷۵	درم ناصری (یک نوع درهم) ۷۱۱
دانگ (= دانق = یک ششم درهم) ۴۳۷ -	دینار ۱۵۳-۱۷۳-۲۹۳-۷۶۸-۷۷۳-۷۷۵
۵۰۴	رطل (مقیاس وزن سایعات = ۱۲ اوقیه =
درم (واحد پول) ۱۷۳-۱۵۲	پانصد و اندی گرام) ۴۰۱-۴۳۶-۴۳۷
درم (= ۶ دانگ = یک دوازدهم مثقال) ۴۳۴ -	قیراط (قیرات = Carat) ۵۷۵
۵۰۴	مثقال (= ۵ گرم و کسری) ۵۰۴

۱۸- فهرست اشکال و تصاویر کتاب

شکل ۱- یک تصویر از بقراط ۹	شکل ۹- جالینوس تشریح را ایراد می کند
شکل ۲- تصویر مجسمه از بقراط ۱۰	۱۸
شکل ۳- تصویر خیالی از افلاطون و ارسطو ۱۱	شکل ۱۰- مجسمه ای از جالینوس ۲۰
شکل ۴- تصویر خیالی از اراسیستراتس در	شکل ۱۱- جریان خون از نظر جالینوس ۲۲
درسان آنژیو کوس فرزند سلوکوس ۱۲	شکل ۱۲- نظر جالینوس در باره تبدیل غذا به
شکل ۵- یک عکس خیالی از دیسکوریدوس ۱۳	خون و جریان آن ۲۳
شکل ۶- یک عکس خیالی از دیسکوریدوس ۱۴	شکل ۱۳- جالینوس باد کش می کند ۲۵
شکل ۷- یک عکس خیالی از جالینوس ۱۶	شکل ۱۴- اسکلیپون برغامس ۲۷
شکل ۸- یک عکس خیالی از جالینوس ۱۷	شکل ۱۴ مکرر - نقشه امپراطوری ایران
	پانصد سال قبل از میلاد مسیح مقابل صفحه ۸۰
	شکل ۱۴- نقشه شاهنشاهی ساسانی (این شکل
	به ۱۵ تصحیح شود)

- شکل ۱۵ مکرر - نقشه مصر و سوریه و آسیای
صغیر و بین النهرین و ایران و ارمنستان مقابل
صفحه ۸۱
- شکل ۱۶ - نقشه شهر سلوکیه و تیسفون و
حوالی آن ۹۸
- شکل ۱۷ - نقشه ویرانه شهر قدیمی استخر ۹۹
- شکل ۱۸ - نقشه جغرافیائی قسمتی از ایالت
خوزستان ۱۰۱
- شکل ۱۹ - ایندرا طب را به داونتاری ووی
به سوسردواوبه شاگردانش تعلیم میدهد ۱۰۳
- شکل ۲۰ - سومترا مشغول طبابت است ۱۰۴
- شکل ۲۰ مکرر - تصویر خیالی از عمل ترمیمی
گوش توسط سوسروتاه ۱۰ (تصحیح گردد)
- شکل ۲۱ - نقشه شبه قاره هندوستان و مراکز
علمی و طبی آن ۱۰۸
- شکل ۲۲ - نقشه ایران در دوران ساسانیان
۱۱۰
- شکل ۲۳ - یک تصویر خیالی از رازی ۲۲۷
- شکل ۲۴ - یک تصویر خیالی از رازی ۲۲۹
- شکل ۲۵ و ۲۶ - دو تصویر خیالی از رازی
۲۳۱
- شکل ۲۷ - یک تصویر خیالی از رازی ۲۳۴
- شکل ۲۸ - تصویر خیالی از جابر بن حیان
۲۳۶
- شکل ۲۹ - تصویر خیالی از جابر بن حیان که
به کیمیاگری مشغول است ۲۳۷
- شکل ۳۰ - تصویری از رازی بر روی کلیسای
دانشگاه پرینستون آمریکا ۲۴۰
- شکل ۳۱ - رازی در آزمایشگاه ۲۴۲
- شکل ۳۲ - یک تصویر خیالی از رازی ۲۴۶
- شکل ۳۳ - مجسمه نئی از رازی که بسال ۱۳۴۶
از طرف انجمن پزشکان ایران توسط آقای
دکتر سیف الدین نبوی و بدست آقای ترابی
تهیه گردید و به دانشکده پزشکی پاریس
ارسال شد ۲۴۸
- شکل ۳۴ - تصویر خیالی از رازی (از مطبوعات
اروپا) ۲۵۰
- شکل ۳۵ - تصویر خیالی از رازی در حال آزمایش
(از کتاب درسی - وزارت فرهنگ) ۲۵۲
- شکل ۳۶ - یک تصویر خیالی از رازی ۲۵۳
- شکل ۳۷ - مجسمه رازی و ابن سینا که بسال
۱۳۴۶ از طرف انجمن پزشکان ایرانی به
دانشکده های پزشکی پاریس و شیکاگو
فرستاده شد ۲۵۷
- شکل ۳۸ - صفحه اول کتاب حاوی قدیمی جلد
پنجم ۲۵۹
- شکل ۳۹ - پشت جلد ترجمه حاوی که بسال
۱۵۲۹ م. در ونیز بچاپ رسیده ۲۶۱
- شکل ۴۰ - قسمتی از کتابخانه اسکوریال ۲۶۳
- شکل ۴۱ - صفحه آخر کتاب حاوی قدیمی جلد

- پنجم (کتابخانه ملی ملک) ۳۶۴
- شکل ۴۲ - صفحه اول نسخه خطی کتاب منصوری (از دانشکده پزشکی تهران شماره ۱۸۶) ۳۶۹
- شکل ۴۳ - تصویر از قسطنطین افریقائی ۳۹۳
- شکل ۴۴ - مینیاتور خیالی از رازی (از شادروان استاد حسین بهزاد) ۳۹۴
- شکل ۴۵ - تصویر خیالی از رازی و شاگردانش ۴۱۳
- شکل ۴۶ - رازی در بیمارستان بغداد ۴۲۷
- شکل ۴۷ - اسبابها و ثلثین برای کشیدن دندانها در زمان رازی ۴۳۰
- شکل ۴۸ - طرز تهیه روغن توسط داروساز ایرانی ۴۳۱
- شکل ۴۹ - تصویر خیالی از رازی بر بالین بیمار سرخکی ۴۳۳
- شکل ۵۰ - تمبرهای یادبود رازی ۴۴۲
- شکل ۵۱ - تصویر از ابن سینا (از انجمن آثار ملی - آثار استاد ابوالحسن صدیقی) ۴۷۸
- شکل ۵۲ - تصویر خیالی از ابوعلی سینا در ده سالگی ۴۸۰
- شکل ۵۳ - تصویر خیالی از ابن سینا در حال مطالعه ۴۸۱
- شکل ۵۴ - تصویر خیالی از ابن سینا خود از یک گراور چوبی ۴۸۳
- شکل ۵۵ - تصویر خیالی از ابن سینا در یکی از کلیساها ۴۸۵
- شکل ۵۶ - ابن سینا در بازار کتابفروشان بخارا ۴۸۶
- شکل ۵۷ - تصویر خیالی از ابن سینا در دانشکده پزشکی پاریس ۴۸۸
- شکل ۵۸ - تصویر خیالی از ابن سینا ۴۹۰
- شکل ۵۹ - تصویر خیالی از ابن سینا ۴۹۲
- شکل ۶۰ - ابن سینا در میان کتابهایش ۴۹۴
- شکل ۶۱ - تصویر خیالی از ابن سینا ۴۹۵
- شکل ۶۲ - ابن سینا در حال تألیف کتاب ۴۹۷
- شکل ۶۳ - تصویر خیالی از ابن سینا ۴۹۹
- شکل ۶۴ - تصویر خیالی از ابن سینا ۵۰۰
- شکل ۶۵ - خطمیر تقریبی مسافرت های ابن سینا ۵۰۲
- شکل ۶۶ - تصویر خیالی از ابن سینا ۵۰۳
- شکل ۶۷ - تصویر خیالی از ابن سینا ۵۰۳
- شکل ۶۸ - تصویر خیالی از ابن سینا ۵۰۴
- شکل ۶۹ - تصویر خیالی از ابن سینا در خدمت علاءالدوله ۵۰۶
- شکل ۷۰ - تصویر خیالی از ابن سینا که مشغول تجارب کیمیاوی است ۵۰۷
- شکل ۷۱ - تصویر خیالی از ابن سینا در حالی که بیماران قاروره را نزد او آورده اند ۵۰۹
- شکل ۷۲ - تدریس تشریح توسط ابن سینا ۵۱۱

- شکل ۷۳- تدریس ابن سینا ۵۱۳
- شکل ۷۴- مجسمه ابن سینا (کار استاد ابوالحسن صدیقی) ۵۱۵
- شکل ۷۵- مجسمه ابن سینا که از تهران به پاریس و شیکاگو فرستاده شد ۵۱۷
- شکل ۷۶- مجسمه ابن سینا در شهر همدان ۵۱۹
- شکل ۷۷- نمونه‌ای از خط ابن سینا ۵۲۳
- شکل ۷۸- تصویری از ابتداء نسخه ۴۸۳۲ متعلق به کتابخانه ایا صوفیه با انتساب خط ابن سینا ۵۲۷
- شکل ۷۹- تصویر مجسمه‌ای از ابن سینا (کار سوکولووا - اووشچینکوا استاد آکادمی پزشکی شوروی) ۵۲۹
- شکل ۸۰- نمونه‌ای از خط ابن سینا ۵۳۰
- شکل ۸۱- تصویری خیالی ابن سینا ۵۳۲
- شکل ۸۲- مینیاتوری از ابن سینا از نسخه‌های فرانسوی از قرن هیجدهم ۵۳۳
- شکل ۸۳- ابن سینا بر بالین خواهرزاده قابوس ۵۳۵
- شکل ۸۴- تصویری خیالی از ابن سینا ۵۳۹
- شکل ۸۵- ابن سینا هنگام مطالعه ۵۴۰
- شکل ۸۶- مینیاتور بیمار عاشق و ابن سینا ۵۴۲
- شکل ۸۷- ایضاً مینیاتور از شادروان استاد حسین بهزاد بنام (بیمار عاشق و ابن سینا) ۵۴۳
- شکل ۸۸- ایضاً ابن سینا بر بالین بیمار عاشق ۵۴۶
- شکل ۸۹- تصویر خیالی از ابن سینا ۵۴۷
- شکل ۹۰- تصویری مأخوذ از نسخه‌ی خطی قانون که بسال ۱۶۰۹ میلادی است که موضوع مجلس مشاوره‌ی طبی است ۵۴۹
- شکل ۹۱- پشت جلد قانون ابن سینا چاپ رم ۱۵۹۳ میلادی که با بعضی از مؤلفات دیگر شیخ در منطق و طبیعی و علم کلام چاپ شده است ۵۶۸
- شکل ۹۲- پشت جلد ترجمه روسی قانون ابن سینا (کتاب پنجم) از انتشارات آکادمی ازبکستان ۵۷۰
- شکل ۹۳- پشت جلد کتاب پنجم قانون ابن سینا چاپ رم سال ۱۵۹۳ میلادی ۵۷۲
- شکل ۹۴- پشت جلد قانون ترجمه لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ میلادی ۵۷۴
- شکل ۹۵- صفحه اول قانون چاپ تهران ۱۲۹۵ هجری قمری ۵۷۴
- شکل ۹۶- پشت جلد قانون ترجمه لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ میلادی ۵۷۶
- شکل ۹۷- صفحه اول کتاب قانون ترجمه عربی (نسخه کتابخانه بولونی ایتالیا) ۵۷۷
- شکل ۹۸- روی مدال ابن سینا ۶۱۳
- شکل ۹۹- پشت مدال ابن سینا ۶۱۴
- شکل ۱۰۰- سری اول تمبرهای یادبود ابن سینا ۶۱۵
- شکل ۱۰۱- سری دوم تمپرهای یادبود ابن سینا ۶۱۵

۶۲۴

شکل ۱۱۲ - سری سوره حمیری یادبود ابن سینا

۰۰۰

شکل ۱۱۵ - مؤلف کتاب دارو حاد مسخراتی ۶۳۱

شکل ۱۱۶ - عکس یادگاری از خدا حافظی

شرکت سند گن در غزوه شیخ ۰۰۲

شکل ۱۱۷ - کتاب لایحه نقیص راسب

ادبیه نشریات بنیاد فرهنگ ایران ۰۰۳

شکل ۱۱۸ - یک صفحه از کتاب ادبیه چاپ

زنگنه ۰۰۶

شکل ۱۱۹ - یک صفحه از ادبیه بعضی سری

نویسی ۰۰۰

شکل ۱۲۰ - برای کتاب هدایه ستعس

نقباس از نسخه کتبخانه پادشاهان

اکسفورد انتشارات دانشگاه شریف ۰۰۱

۰۱۲۰۹

شکل ۱۲۱ - صفحه آخر کتاب هدایه ستعس

(نسخه کتبخانه پادشاهان) ۰۱۵

شکل ۱۲۲ - شاه جراحی چشم نسخه خطی

کتابخانه سلامی ۰۸۵

شکل ۱۲۳ - شاه جراحی التماسه زهرآوی

۰۱۱۶

شکل ۱۲۴ - یک دارو خانه اسلامی ۰۹۱

شکل ۱۲۵ - یک دارو خانه اسلامی از نسخه

خصی ترجمه غیری از مؤلفات ابن سینا ۷۹۲

شکل ۱۲۶ - حقه دارو زی قرن دوازدهم میلادی

۰۹۳

شکل ۱۲۷ - سری حیدره حمیری یادبود ابن

۰۰۰

شکل ۱۲۸ - سری سوره حمیری یادبود ابن

۰۰۰

شکل ۱۲۹ - یک نمونه از حمیری یادگاری

۰۰۰

شکل ۱۳۰ - نمونه ای از سینه سخت از ابن

حسن هزاره ابن سینا ۰۰۰

شکل ۱۳۱ - مقبره قاضی ابن سینا عکس از

کتاب ایران دارو خانه وصال ۰۰۰

شکل ۱۳۲ - برای آرمگاه ابن سینا در بغداد ۰۰۱

شکل ۱۳۳ - تصویر نقشه تاریخ پدی آرمگاه

قریه ابن سینا ۰۰۲

شکل ۱۳۴ - تصویری از یک دارو آرمگاه ابن

قریه ابن سینا ۰۰۳

شکل ۱۳۵ - مؤلف کتاب دارو آرمگاه شیخ ۰۰۴

شکل ۱۳۶ - منظره ای از دارو ابن سینا در جشن

غزوه شیخ ۰۰۵

شکل ۱۳۷ - عده ای از مسخرات دارو غزوه شیخ

۰۰۰

شکل ۱۳۸ - عده ای از شرکت سند گن داخلی

و خارج از شرکت ابن سینا دارو خان

شہرهای برغامس (پرگاسون) و افسس
و ملطیہ و ماردین و شہر انقرہ (آنکار)
کہ این شہر توسط ہارون الرشید فتح
شدہ است ۸۴۰

شکل ۱۳۱ - محل شہر و دانشگاه جندی شاپور
۸۴۲

شکل ۱۳۲ - تصویر خیالی از حنین بن اسحق
در خدمت ہارون الرشید ۸۴۴
شکل ۱۳۳ - تصویر خیالی از ابوسہل مسیحی
(از مطبوعات پاکستان) ۸۷۵

شکل ۱۲۷ - معاینہ بیمار از نسخہ خطی عربی
کتابخانہ دولتی وین (از کتاب دکتر
سلیم عمار چاپ تونس) ۷۹۴

شکل ۱۲۸ - داغ کردن جراحات جذامی
(از کتاب تاریخ طب لینیلاواتین)
۷۹۹

شکل ۱۲۹ - تشریح چشم از کتاب طبی خطی
عربی قرن سیزدہم میلادی (از کتاب
تاریخ طب ۱ . کاستیلیونی) ۸۰۶
شکل ۱۳۰ - نقشہ مکاتب اورفا و نصیبین و

۱۹- منابع و مآخذ

آ

آئین پزشکی، (یاپندنامه اهوازی)، فارسی، تهران، سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۲۴ ش. ترجمه از کتاب ملکی علی بن عباسی سجوسی اهوازی و در شماره اول مجله نظام - پزشکی ایران توسط نگارنده کتاب

آئین زر نشین، عقیده فیلسوف و شاعر معروف هند رابیندرانات تاگور چاپ بمبئی
آئین شهر یاری در ایران بر بنیاد فردوسی، آقای علی قلی اعتماد مقدم، فارسی انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۰ ش.

آثار ایران، (از انتشارات اداره کل عتیقات) فارسی، مجلات مختلف فارسی و فرانسه تهران، ۱۳۱۴ ش. و بعد

الف

الباء، (کتاب...)، کتاب فی الباء یبین فیہ المزاج و منافع الباء و مضاره، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (در مجموعه‌ای به شماره ۴۵۷۳)
ابدال الاودیه، عربی، رازی نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (شماره ۱۵۴۸ - ۱۵۳۸)

ابن سینا، فارسی، مرحوم دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۱۵ ش.
ابن سینا، آلمانی، دکتر بهرام طایفه محمودی، دوسلدورف ۱۹۶۴ م.
ابن سینا، فرانسوی، مرحوم هانری ماسه (Henri Massé) و آقای محمد آشنای (M. Achéna) پاریس، ۱۹۵۵ م.

ابن سینا، (بحث و تحقیق درباره بوعلی سینا)، فارسی، ا. پارسى نژاد، تهران، ۱۳۳۳ ش.
ابن سینا، (زندگی و آثار)، ترکی، دکتر سهیل انور، استانبول ۱۹۵۵ م.
ابن سینا، زندگی و کار او «Avicenna, his life and works»، انگلیسی، ۱۳۲۹ ش. تهران از طرف کمیسیون ملی یونسکو

ابن سینا و امراض عصبی و روانی، دکتر ابوالحسن فرهودی، ۱۳۳۳ ش.
الابنیه عن حقایق الادویه، فارسی، موفق الدین ابومنصور - علی الهروی، گراور نسخه خطی کتابخانه وین - چاپ زلیگمان مال ۱۸۵۹ م ترجمه آلمانی

توسط عبدالخالق آخوندوف بادکوبه‌ای - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخه اصلی کتابخانه وینه - انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۱۱۶۳ از روی نسخه تصحیح شده مرحوم احمد بهمنیار به کوشش حسین محبوبی - اردکانی.

ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۲ ش. تهران، انتشارات طهوری
اتخاذماء الجبن، (مقاله فی...)، عربی، رازی، کتابخانه ملی ملک (در مجموعه به شماره ۴۵۷۳).

التقسیم والتشجیر، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (در مجموعه ای به شماره ۴۵۷۳).

الجدری والحصبه، عربی، رازی، بیروت ۱۸۷۲ م.

الحصی فی الکلی والمثانه (کتاب...)، عربی، رازی، بیروت
اخبار العلماء باخبار الحکماء، (عربی)، علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی بن - احمد بن محمد بن اسحق ربیع الشبانی القفطی قاهره ۱۳۲۶ ق.

اختلاف الدم، (مقاله فی...)، عربی، رازی، کتابخانه ملی ملک (در مجموعه ای به شماره ۴۵۷۳).

اختیارات بدیعی، حاجی زین العابدین علی بن حسین انصاری، کانپور ۱۳۰۵ ق.
اخلاق ایرانیان باستان، (ترجمه)، دین شاه ایرانی سلیستر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۴ ش.

الادویه القلبیه، عربی، شیخ رئیس ابوعلی سینا، ترجمه اردو توسط حکیم عبداللطیف، کلکته ۱۹۵۶ م.

الذریعه الی تصانیف الشیعہ، عربی، مرحوم آقا شیخ آقابزرگ تهرانی، (دوره) تهران، از سال ۱۳۵۵ ق. به بعد.

ارشاد الزراعه، قاسم بن یوسف ابونصری هروی، با اهتمام محمد شیری، تهران، ۱۳۴۶ ش.
انتشارات دانشگاه شماره ۱۱۳۴

ازری تامن پلیه، (انتقال و سیرطب از شرق به مغرب) De Rey à Montpellier
فرانسوی و فارسی، تألیف نگارنده کتاب، تهران، ۱۳۳۳ ش.

الاسرار، (کتاب...)، یا رازهای صنعت کیمیا، عربی، رازی، ترجمه و تحقیق به فارسی

توسط حسنعلی شیبائی، انتشارات دانشگاه تهران (شماره ۱۳۰)، تهران ۱۳۴۹ ش.

الاشارات والتنبيهات، عربی، ابن سینا، ترجمه آقای دکتر احسان یارشاطر (انتشارات انجمن آثار ملی) تهران، ۱۳۳۲ ش.

اصول تداوی، فرانسوی، دکتر مانکا،

Traité élémentaire de Thérapeutique, A. Manquat

پاریس، ۱۹۰۳ م.

اصول تداوی سریری، فرانسوی، پل ساوی

Traité de Thérapeutique clinique, Paul Savy,

سه جلد، پاریس، ۱۹۳۸ م.

الطب الروحاني، عربی، رازی، به سعی و اهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.

اطباء مشهور (Les Médecins célèbres)، فرانسوی، رنه دوسنیل René Dnmnil، ژنو ۱۹۴۷ م.

اطمعة المرضى، (رساله فی اطعمه المرضى)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۲۴۳۹

العلم الالهی، عربی، رازی، به سعی و اهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.

الاعراض الطبیه و المباحث العلائیه (= اغراض = اغراض الطب)، فارسی، مید-اسماعیل جرجانی، چند نسخه خطی و چاپ بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۴۵ ش.

الاقرا با دین (کتاب ... القرا با دین و التحریر علی المجسطی)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملک و نسخ دیگر

اکتفاء القنوع بما هو مطبوع، عربی، وان دیک Van Dyck

الالبان فی منافع ماء الجبن (مقاله من ...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملک.

الهیات دانش نامه علائی، ابن سینا، با مقدمه و حواشی و تصحیح مرحوم دکتر محمد معین، انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۱۵)، تهران، ۱۳۳۱ ش.

امارات الاقبال والدوله، (فی ...)، عربی، رازی، به سعی و اهتمام پاول کراوس،

P. Kraus، مصر ۱۹۳۹ م.

امثله من قصص المرضى وحكايات لناخلط النوادر، عربی، رازی، مصر، به سعی و اهتمام د کترماکس میرهوف Dr. Max Meyerhof ۱۹۲۶ م.

انتشارات کارخانه داروئی پارک دیویس Parke Davis انگلیسی، آمریکا، شماره های متعدد.

انساب سمعانی، قاضی ابوسعید عبدالکریم بن ابی بکر حمد بن ابوالمظفر منصوری عبدالجبار تمیمی سمعانی سوزی، لیدن (هلند) ۱۹۱۲ م.

انجیل (ترجمه فارسی عهد جدید)، لندن، ۱۹۵۴ م.

اندرزپوریو تکیشان، ترجمه دکتر ماهیار نوابی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره زمستان، سال دوازدهم.

اندرز پیشینیان، ترجمه از پهلوی به فارسی، دکتر ماهیار نوابی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره تابستان سال دوازدهم.

اوجاع المفاصل (کتاب...)، فی النقرس و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النساء، عربی، رازی، نسخه کتابخانه ملی ملک (شماره ۴۴۴۲ در مجموعه ای به شماره ۴۵۷۳) و کتابخانه مرحوم میرزا محمد طاهر تنکابنی طبرسی.

اولین دانشگاه، و آخرین پیاسر، دکتر ر. پاک نژاد، هفت مجلد، ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹ ش.

اولین کنگره، اروپائی تاریخ بیمارستانها، ایتالیائی

Atti del Primo Congresso Europeo di Storia Ospitaliera

ایتالیا ۱۹۶۰ م.

ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، ترجمه مرحوم دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۶ ش.

ایران باستان، فارسی، مرحوم حسین پیرنیا مشیرالدوله، سه جلد، تهران ۱۳۱۱ ش.

ایران بعد از اسلام، فارسی، مرحوم عباس خلیلی، جلد ۱ و ۲، تهران ۱۳۳۵ و بعد.

ایران در زمان ساسانیان (ترجمه فارسی) تألیف مرحوم آرتور کریستنسن ترجمه مرحوم

رشیدیاسمی، چاپ سوم، ۱۳۳۲ ش.

ایران در گذشته و حال، انگلیسی، Persia Past and Present تألیف ویلیامز جکسن

Williams Jackson نیویورک، ۱۹۰۶ م.

ایران شهر، ج ۱ و ۲ - نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو، تهران ۱۳۴۲ ر. ش.

ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان، محمدعلی شوشتری (سهرین)

ج ۲ و ۳، ۱۳۲۱ ش.

ایرانیان در گذشته و حال، مادام ا. س. وولفسن، ترجمه حسین انصاری، تهران ۱۳۰۹ ش.

ب

بخشی از فرهنگ اوستا، سوبد فیروز آذرگشسب، تهران، ۱۳۳۷ ش.

برء الساعه، عربی، رازی، چاپ بیروت و مصر سالهای ۱۸۰۳ و ۱۹۳۶ م.

برهان قاطع، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۷۸ ق.

بزرگان شیراز، رحمتاله سهرارز، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸ ش.

بهداشت ایرانیان باستان، دکتر فریدون کابلی، تهران، پایان نامه ۳۲-۱۳۳۱ ش.

بیست مقاله قزوینی، جزء اول (مرحومان ابراهیم پور داود و عباس اقبال آشتیانی)،

بمبئی، ۱۳۰۸ ش. تهران، ۱۳۱۳ ش.

پ

پرتو اسلام، عربی، احمد امین، ترجمه مرحوم عباس خلیلی، تهران

پزشکان بزرگ، انگلیسی، هنری ا. سیجریست،

نیویورک، ۱۹۵۸ م. The great Doctors, Henry E. Sigerist

پزشکان نامی پارس، فارسی، دکتر محمد تقی میر (انتشارات انشگاه پهلوی شیراز

شماره ۱)، شیراز، ۱۳۴۸ ش.

پزشکی در ایران باستان، دکتر سهراب خدا بخشی، تهران، ۱۳۳۲ ش.

پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا به تصحیح دکتر احسان یارشاطر، تهران

(از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۹)، تهران، ۱۳۳۲ ش.

پنجهزار سال طب، انگلیسی، گرهارد ونزمر

5000 Years of Medicine Gerhard Wenzmer، لندن، ۱۹۷۲ م.

پورسینا، فارسی، مرحوم سعید نفیسی تهران ۱۳۳۳ ش . انتشارات کتابفروشی دانش .
پیروزی نامه ، (منسوب به بزرگمهر بختگان) ترجمه ابوعلی سینا، ترجمه کاظم رجوی ،
۱۳۳۳ ش .

ت

تئوریه‌ها و فلسفه‌های طب (توسط عده از دانشمندان)

Theories and Philosophies of Medicine

(از انتشارات انجمن تاریخ و تجسّسات طبی دهلی)، دهلی، ۱۹۶۲ م .

تاریخ آداب اللغة العربیه ، عربی، جرجی زیدان، در پنج مجلد، مصر، ۱۹۱۲ م .
تاریخ ادبیات ایران ، انگلیسی ، پرفسور ادوارد براون، ترجمه مرحوم رشید یاسمی،
تهران، ۱۳۱۶ ش .

تاریخ ادبیات ایران، فارسی، مرحوم دکتر رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۲۱ ش .
تاریخ ادبیات ایران، فارسی، دکتر ذبیح‌الصفاء جلد تهران .

تاریخ ادبیات عرب، آلمانی، کارل برکلمان، لیدن، ۱۹۳۷-۱۹۴۳ م .

Geschichte der Arabischen Litteratur, Karl Brockeimann, Leyden,
1937 - 1943.

تاریخ ادیان، فارسی، علی اصغر حکمت، شیراز، ۱۳۳۹ ش .

تاریخ اسلام و عرب ، فرانسوی، گوستا و لوبون، ترجمه مرحوم سید محمد تقی فخر رازی
(از اردو)، تهران ۱۳۱۶ ش .

تاریخ اطباء و علماء علوم طبیعی، آلمانی ، فردیناند ووستنفلد ، گوتینگن (آلمان)
۱۸۹۰ م .

Geschichte der Arabischen Aerzte und Naturforscher, F. Wüsten-
feld, Göttingen 1890.

تاریخ ایران، سرجان ملکم، هند ۱۸۸۶ م .

تاریخ ایران باستان، تألیف لوئی واندنبرگ Louis Vandenberg، ترجمه عیسی بهنام،

تهران انتشارات دانشگاه ۱۰۶۹

تاریخ ایران بعد از اسلام ، مرحوم عباس خلیلی

تاریخ ایران قدیم، آلمانی، یوستی فردیناند

Geschichte des Alten Persiens, Yusti Ferdinand

برلین، ۱۸۷۹ م.

تاریخ بغداد، عربی، ابو بکر احمد بن علی الخطیب بغدادی، مصر، ۱۳۴۹ ق.

تاریخ الیمنارستانات فی الاسلام، عربی، مرحوم دکتر احمد عیسی بیگ، دمشق، ۱۳۳۰ ق.

تاریخ تمدن اسلام، عربی، جرجی زیسان، ترجمه علی جواهرالکلام، تهران، ۱۳۳۰ ش.

تاریخ تمدن ایران ساسانی، مرحوم سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه، ج ۱ و ۲ (شماره های ۱۹۶ و ۱۹۷).

تاریخ دامپزشکی، فارسی، دکتر میمنری نژاد، ج ۱ - انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۰۰
تاریخ شیمی، فرانسوی، م. هوفر M. Hoefer

تاریخ شیمی در قرون وسطی، فرانسوی، برتیلو Berthelot و هودا Houdas

تاریخ طب، تألیف م. اشتینگ و ک. زودنوف، آلمانی، ینا (آلمان)، ۱۹۲۰ م.

Geschichte der Medizin, M. Stehner, K. Sudhof, Yena, 1920.

تاریخ طب، انگلیسی، و. روبینسون W. Robinson نیویورک، ۱۹۴۰ م.

تاریخ طب، انگلیسی، دکتر راف. م. میجر Dr. Ralph Major، ۱۹۵۴ م.

History of Medicine, Ralph H. Major, 1954

تاریخ طب، انگلیسی، دکتر دوگلاس گوثری، لندن، ۱۹۵۷ م.

A Story of Medicine, Dr. Douglas Guthrie, London, 1957.

تاریخ طب، انگلیسی، هنری سیجریست، نیویورک، ۱۹۶۱ م.

A Story of Medicine, Dr. Henry F. Sigerist, New York, 1961.

تاریخ طب از عهد فراعنه تا قرن هجدهم، انگلیسی، تألیف چارلز گرین کمستون

ترجمه مادام دیسپان دو فلوران به فرانسوی، پاریس، ۱۹۳۶ م.

Charles Greene Cumston, Mme Dispan de Florian, Paris, 1931.

ایضاً تاریخ طب، تألیف :

Charles Greene Cumston, An introduction to the History of Medicine from the time of the Pharaons to the end of 18 th Century ; with an essay on the relation of History and Philosophy to Medicine by F. G. Crookshank , 1st ed. reprinted, London , Dawsons 1960 .

تاریخ طب ایران، فارسی، دکتر محمود نجم آبادی، ج ۱، تهران، ۱۳۴۰ ش.
تاریخ طب، Histoire de la Médecine، ایتالیائی، دکتر ا. کامستیلیونی Dr. A. Castiglioni ترجمه فرانسوی توسط ژ. برتراندوف. ژیدون، J. Bertrand, F. Gidon، پاریس ۱۹۳۱ م.

تاریخ طب، فرانسوی، دانیل لکلر، لاهه (هلند)، ۱۷۲۹ م.
Histoire de la Médecine, Daniel Le Clerc, La Haye, 1729.
تاریخ طب، فرانسوی، موریس باریتی و شارل کوری، پاریس ۱۹۶۳ م.
Histoire de la Médecine, Maurice Bariéty et Charles Coury, Paris 1963 .

تاریخ طب، فرانسوی، دکتر ل. مونیه، پاریس ۱۹۲۴ م.
Hsitcire de la Médecine, Dr. L. Meunier Paris, 1924.

تاریخ طب، فرانسوی، ژان فوو، J. Fauvet، پاریس ۱۹۵۷ م.
تاریخ طب در ایران، انگلیسی، دکتر سیریل الگود، کمبریج، ۱۹۵۱ م.
A. Medical History of Persia, Cambridge, 1951.

تاریخ طب عرب، فرانسوی، لوسین لکلر، پاریس، ۱۸۷۶ م.
Histoire de la Médecine arabe, L. Leclerc, Paris, 1876

تاریخ طب عرب، فرانسوی، سلیم عمار، تونس.
En Souvenir de la Médecine arabe, Saleim Ammar

تاریخ طب مصور، انگلیسی، اتوبتمان،
A pictorial History of Medicine, Otto L. Bettman

ایلینویس (آمریکا) ۱۹۵۶ م.

تاریخ طب مصور ، فرانسوی ، رنه دومینیل ، پاریس ، ۱۹۵۰ م .

Histoire illustrée de la Médecine, René Dumenil, Paris 1950.

تاریخ طب و داروسازی و دندان پزشکی و دام پزشکی ، فرانسوی ، به شرکت

عده‌ای از علماء تاریخ طب تحت سرپرستی مرحوم پرفسور لینیل لاواستین ، پاریس ، ۱۹۳۶

م .

Histoire générale de la Médecine et de la Pharmacie et de l'art dentaire et de l'art vétérinaire, Prof. Laignel Lavastine, Paris, 1936.

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم هجری ، فارسی ، دکتر

ذبیح الله صفا ، انتشارات دانشگاه ، تهران ۱۳۳۶ ش .

تاریخ علماء خراسان ، فارسی ، مرحوم میرزا عبدالرحمن ، مشهد ، ۱۳۴۱ ش .

تاریخ کشاورزی ایران ، فارسی ، دکتر تقی بهرامی ، تهران ۱۳۳۰ ش .

تاریخ قابلگی ، آلمانی ، دکتر هینریش فاسبندر ،

Geschichte der Geburtshilfe, Dr Heinrich Fasbender,

بنا (آلمان) ۱۹۰۶ م .

تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ، تألیف و . م . میلر ، ترجمه

فارسی علی نخستین با مساعدت عباس آرین پور تهران ۱۹۳۱ م .

تاریخ مختصر طب ، انگلیسی ، زینگر ، انگلیسی ، اکسفورد ، ۱۹۳۶ م .

A short History of Medicine, Singer, Oxford, 1936.

تاریخ مختصر طب ، انگلیسی ، ا . ه . آکر کنشت ، نیویورک ، ۱۹۵۵ م .

A short History of Medicine. E.H. Acherknecht, New York, 1955.

تاریخ مصر قدیم ، فارسی ، احمد بهمنش ، انتشارات دانشگاه . شماره‌های ۱۹۳۸ و ۴۰ .

تاریخ هرودت ، فارسی ، دکتر هادی هدایتی ، مجلدات مختلف ، انتشارات دانشگاه تهران .

تاریخ یونان قدیم ، فارسی ، احمد بهمنش ، تهران ، ۱۳۳۸ ش .

تیمرة العوام فی معرفة مقالات الانام ، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی ،

به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، تهران ، ۱۳۳۳ ش .

التجارب (کتابان فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (در مجموعه‌ای به شماره ۴۵۷۳)

تجارب السلف، هندوشاه بن منجر بن عبدالله صاحبی نخبجوانی، به تصحیح و اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۳ ش.

تجلیل از مقام شیخ، فارسی، فلورانس (ایتالیا) ۱۳۲۹ ش. پنجم ژوئن ۱۹۵۰ م. شماره ۹ انتشارات انجمن آثار ملی.

تحفه حکیم مومن، فارسی، محمد سوسن دیلمی تنکابنی، چاپهای متعدد و چاپ افست در تهران توسط کتابخانه مصطفوی ۱۳۳۷ ش. با مقدمه نگارنده این کتاب.

تحفه سلیمانیه، فارسی، علاءالدین محمد طبیب، که ترجمه «کتاب الی من لایحضره - الطبیب» رازی است، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک شماره ۴۵۱۸.

تذکره مفیده، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (شماره ۴۴۵۷).

تذکره اولی الالباب، عربی، شیخ داود انطاکی ضریر چاپ مصر.

ترجمه ابدال الادویه رازی به فارسی، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۱۶۲۴۵.

ترجمه الاسرار رازی (یا رازهای صنعت کیمیا) به فارسی توسط دکتر حسنعلی شیبانی تهران ۱۳۴۹ ش. - انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۰۰.

ترجمه اشارات شیخ، به فارسی ابن سینا، مرحوم حسن مشکان طبیبی، تهران، ۱۳۱۶ ش.

ترجمه اشارات و تنبیهات ابن سینا به فارسی به تصحیح دکتر احسان یارشاطر تهران ۱۳۳۲ ش. از انتشارات انجمن آثار ملی به شماره ۲۸.

ترجمه افکار بزرگ در تاریخ جراحی، انگلیسی، لنو. زیمرمان M. D. Ilza -

Great Ideas in the History of Medicine, Leo M. Zimmerman, M. D. Ilza - Veith, M. A., Ph. D.

نیویورک.

ترجمه برء الساعه رازی به فارسی، توسط میرزا سید احمد بن محمد حسین حسینی

شریف طبیب تنکابنی، چاپ تهران ۱۲۸۸ قمری و توسط میرزا سید محمد رضا

طباطبائی سمنانی و توسط سید محمد طبیب فرزند سید احمد سالهای ۱۲۹۷ و

۱۳۰۴ هجری بارساله «اسهالیه» و «مطلب السوال»، ایضاً از انتشارات روزنامه ستاره غرب ۱۳۲۶ ش.

ترجمه تاریخ ایران، تألیف ژنرال مرپرسی سایکس به کوشش سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ج ۱ و ۲ تهران ۱۳۳۵ ش.

ترجمه تاریخ پزشکی، فرانسوی، ژوزف گارلاند،

The History of Medicine, Joseph Garland,

به فارسی توسط مرحوم دکتر علی اکبر مجتهدی، تبریز، ۱۳۴۱ ش.

ترجمه تاریخ طب در ایران، (تألیف دکتر سیریل الگود) از انگلیسی به فارسی توسط محسن جاویدان با مقدمه نگارنده کتاب تهران ۱۳۵۲ ش. انتشارات کتابخانه اقبال.

ترجمه تاریخ عرب، (فیلیپ ک. حتی) از عربی به فارسی توسط ابوالقاسم پاینده ج ۱ و ۲ تبریز، ۱۳۴۴ ش.

ترجمه تاریخ علم، انگلیسی، جرج سارتون،

A History of Science, George Sarton

به فارسی توسط احمد آرام، تهران ۱۳۳۶ ش.

ترجمه تاریخ علوم، فرانسوی، پی یرو و سوسو Pierre Rousseau، به فارسی، توسط حسن صفاری، تهران ۱۳۳۵ ش.

ترجمه تئمه صوان الحکمه، اسام ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید البیهقی، به تصحیح مرحوم نور محمد شفیع، لاهور، ۱۳۵۰ هـ.

ترجمه تمدن اسلام و عرب، فرانسوی، تألیف دکتر گوستاو لوبون، Dr. Gustave le Bon، به فارسی توسط مرحوم سید محمد تقی فخر داعی چاپ تهران.

ترجمه حاوی رازی به لاتینی، از عربی، چاپ ونیز ایتالیا ۱۵۲۹ و ۱۵۴۲ میلادی (Continens-Razis) توسط ژرار دو کرمن

Geraard de Crémone, Venise, 1529, 1542.

ترجمه کتاب «الجدری والحصبه»، (آبله و سرخک) تألیف رازی، عربی، به کوشش مؤلف کتاب به فارسی، تهران ۱۳۴۴ ش. (انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۰۴).

ترجمه کتاب الحصى فی الکلی والمثانه، عربی، رازی،

Traité sur le calcul dans les reins et dans la vessie

به فرانسوی چاپ لیدن (هلند) سال ۱۸۹۶ م. توسط پ. دوکونینگ

P. De Koning.

ترجمه حکایات طبی رازی به انگلیسی، از عربی، تحت عنوان،

A Medieval Translation Rhazes Clinical Observations

توسط پرفسور اوسی تمکین Prof, Owesei Temkin به انگلیسی، ۱۹۴۲ م.

ترجمه رساله سرگذشت، از عربی به فارسی، (سومین نشریه انجمن دوستداران کتاب)، تهران ۱۳۳۱ ش.

ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا، از عربی به فارسی به کوشش دکتر غلامحسین صدیقی، ۱۳۳۳ ش. تهران، از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۸

ترجمه رسالات «سر القدر»، «فیض الهی» و «عشق» و «اسرار الصلوة» و تفسیر «سوره مبارکه توحید و معوذتین» و «کیفیت استجابت دعا و زیارت» و رساله «ترغیب بر دعا» ابن سینا، از عربی به فارسی به کوشش مرحوم ضیاء الدین دری، تهران.

ترجمه روانشناسی ابن سینا، به تصحیح و مقدمه از عربی به فارسی، محمود شهابی، ۱۳۱۵ تهران.

ترجمه روانشناسی یا علم النفس، ابن سینا از عربی به فارسی، به کوشش اکبر دانا سرشت (صیرفی) ۱۳۱۷ تهران.

ترجمه «السماع الطبیع کتاب شفا»، ابن سینا از عربی به فارسی، توسط مرحوم محمد علی فروغی (ذکاء الملک)، ۱۳۱۹ ش. تهران.

ترجمه سیرت فلسفی رازی، از عربی به فارسی، توسط شادروان عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۵ ش.

ترجمه طب اسلامی، پرفسور ادوار براون، از انگلیسی به فارسی، توسط مسعود رجب نیا، با مقدمه نگارنده کتاب تهران ۱۳۳۸ ش.

ترجمه طبقات الاطباء والحکماء، تألیف ابن جلیجل اندلسی، از عربی به پارسی به کوشش سید محمد کاظم اسام، تهران ۱۳۴۹ ش.

ترجمه عیون الانباء فی طبقات الاطباء، جلد اول از عربی به پارسی، به کوشش مرحوم سید جعفر غصبان و دکتر محمود نجم آبادی، ۱۳۹۰ = ۱۳۴۹ ش. تهران.

ترجمه فهرست ابن الندیم، از عربی به پارسی، به کوشش مرحوم رضا تجدد، ۱۳۴۳ و ۱۳۵۰ ش. تهران.

ترجمه قانون شیخ (کتاب اول کلیات)، از اردو به انگلیسی، دکتر مظفر شاه، کراچی، ۱۹۶۶ م.

ترجمه قصص و حکایات المرضی، رازی، از عربی به پارسی توسط دکتر محمود نجم - آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه (شماره ۹۴۰) ۱۳۳۳ ش.

ترجمه قصص و حکایات طبی رازی، (سی و سه حکایت کلینیکی رازی) از عربی به انگلیسی Thirty three clinical Observations به کوشش دکتر باکس - میرهوف Dr. Max Meyerhof در مجله Isis، ۱۹۳۵ م. ایضاً چاپ بلژیک ۱۹۳۵ م.

ترجمه قصیده عینیه ابن سینا، از عربی به پارسی، مرحوم محمد علی حکیم الهی، تهران، ۱۳۳۱ ش.

ترجمه کامل التواریخ ابن اثیر، به فارسی توسط مرحوم عباس خلیلی

ترجمه لاتین کتاب التیسیر فی المداوات والتدبیر، تألیف ابن زهراندلسی (ابومروان عبد الملک بن ابی العلاء زهر بن ابی مروان الاشبیلی).

De rectificatione et facilitatione regiminis et medicationis

۱۴۹۰ م.

ترجمه المدخل التعليمی، رازی، از عربی به فارسی توسط دکتر حسنعلی شیبانی، تهران ۱۳۴۶ ش، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱۴۰

ترجمه مجلد اول جشن نامه ابن سینا، به زبان فرانسوی توسط مرحوم سید نفیسی تهران ۱۳۳۳ ش. از انتشارات انجمن آثار ملی به شماره ۲۷.

ترجمه مقدمه ابن خلدون، تألیف عبد الرحمن بن خلدون، از عربی به فارسی توسط محمد پروین گنابادی ج ۲ و ۱، ۱۳۴۵ ش. و ۱۳۳۷ ش. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ترجمه میراث ایران، (به قلم سیزده تن از خاورشناسان از انگلیسی به فارسی توسط عده‌ای از دانشمندان ایرانی) تهران ۱۳۳۶ ش.

ترجمه و شرح کلیات قانون شیخ، به اردو، حکیم خواجه رضوان احمد، لاهور، ۱۹۵۲ م.

تشریح کتابهای «التقسیم والتشجیر»، «برء الساعه» و «حاوی» و «دفع المضار-الاغذیه» و «طب الملوکی» و «فصول» و «منصوری» و «کتاب الی من لایحضره الطیب» و «رساله جودیبه» رازی، توسط نگارنده کتاب در دوره مجله جهان پزشکی.

تطبیق سالها و ماهها و روزهای هجری قمری به میلادی و سایر تواریخ، تألیف Wustenfeld، ویزبادن (آلمان) ۱۹۶۱ (چاپ جدید).

تقدیم الفاکه قبل الطعام و تاخیرها منه، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی سلک.

تقسیم الامراض و اسبابها و علاماتها علی الشرح، (کتاب ...) عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی سلک.

التقسیم والتشجیر، (یا تقاسیم العلل)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی سلک. تورا، (ترجمه فارسی عهد عتیق)، لندن ۱۹۵۴ م.

توقیعات کسری انوشیروان، دستورنامه کسروی، آقایان محمد جلال الدین طباطبائی زواری و حاج حسین آقا نخجوانی، تبریز، ۱۳۳۴ ش.

ج

جامع المفردات الادویه والاغذیه، عربی، عبدالله بن احمد ضیاء الدین بیطار مانفی معروف به ابن البیطار، مصر.

الجدری والحصبه (کتاب ...)، عربی، رازی، بیروت توسط وان دیک Van Dyck ۱۸۷۲ م.

جشن نامه ابن سینا، مجلد اول فارسی، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۶ تهران ۱۳۳۱ به کوشش دکتر ذبیح الله صفا.

جشن نامه ابن سینا ، مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن سینا) از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۳۱ - تهران ۱۳۳۳ ش . ، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا .
جشن نامه ابن سینا ، مجلد سوم (کتاب المهرجان ، حاوی نطق های عربی اعضاء کنگره ابن سینا) ۱۳۳۲ ش . تهران ، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا ، از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۳۲

جشن نامه ابن سینا ، مجلد چهارم (مشتمل بر خطابه های اعضاء کنگره ابن سینا به زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی) ۱۳۳۳ ش . تهران ، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا ، از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۳۳

جشن های ایران باستان ، م . اورنگ ، تهران ، ۱۳۳۵ ش .
جغرافیای طبی ،

Medical Geography, N.D. Mc Glashan, London, Barnes & Noble 1972.

جوامع الحکایات و لوامع الروایات ، فارسی ، محمد عوفی .
جودیه ، (رساله ...) ، فارسی ، منسوب به شیخ ، به کوشش و تصحیح دکتر محمود نجم آبادی ۱۳۳۱ ش . تهران ، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۰

چ

چند دقیقه در خدمت دو پزشک مشهور ایرانی ، در جشن موسین سال افتتاح بیمارستان شوروی تهران ، تهران ، ۱۹۴۶ م . از نگارنده کتاب .
چهارمقاله عرضی ، (احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی) ، فارسی ، به تصحیح مرحوم علامه محمد قزوینی ۱۳۲۷ هـ = ۱۹۰۹ م . مطبعه بریل لندن (هلند) ،
ایضاً توسط مرحوم دکتر محمد معین ساهاهی ۱۳۳۱/۱۳۳۲ (دوبار) تهران ، با ملحقات و ذیل و تصحیحات لازم .

ح

حاوی (= الحاوی فی الطب = الجامع الحاضر لصناعة الطب) ، عربی ، ابوبکر محمد زکریای رازی ، نسخه کامل خطی کتابخانه مرحوم حاج حسین آقا ملک .

حاوی، رازی، عربی (قسمتهای مختلفه کتاب) از کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا) و کتابخانه های دیگر

حاوی رازی، عربی، رازی در ۲۲ مجلد، چاپ حیدرآباد دکن (هندوستان) از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۸ م.

حاوی لعلم التداوی، عربی، محمود بن الشیخ الربانی صائن الدین الیاس شیرازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

حجة الحق ابو علی سینا، فارسی، دکتر سید صادق گوهرین، تهران، ۱۳۴۷ ش.
الحصى فی الکلی والمثانه، (کتاب...)، کتاب فی تولد الحصة، مقاله فی الحصى فی الکلی والمثانه، عربی، رازی، نسخه خطی.

حکایتها و شخصیت ابن سینا، روسی، عبیدالله میرزایف، ۱۹۵۳ م.
حکمت بو علی سینا، ابن سینا، مرحوم شیخ محمد صالح علامه حائری با مقدمه و ترجمه مؤلف به قلم عمادالدین حسینی اصفهانی عمادزاده، تهران، ۱۳۳۵ ش.

حماسه سرائی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه شماره ۸.
الحمية المفرطة تضر بالابدان، (فی ان...)، عربی، رازی، نسخه خطی.

خ

خاندان نوبختی، فارسی مرحوم عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۳۱ ش.
خدمات پزشکی اطباء ایرانی، در قرون وسطی و ارتباط آن با مکاتب ایتالیا، فرانسوی، دکتر محمود نجم آبادی (بیست و یکمین کنگره بین المللی تاریخ طب منعقد در سینا (Sienna) ایتالیا، ۱۹۶۸ م.

خرده اوستا، آذربهراسپند، تهران ۱۳۳۴ ش.
خف علائی، (خفی علائی، الخفیه العلائیه)، فارسی، سید اسماعیل جرجانی، چاپ سنگی، کانپور (هندوستان) ۱۸۹۱ م. ایضاً چاپ لکنهو (هندوستان).

الخواص، (رساله فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی از کتب اهدائی استاد مشکوة به دانشگاه تهران.

خواص التامیذ، عربی، رازی، کتابخانه مرحوم دکتر قاسم غنی (بنظر میرسد همان کتاب الخواص باشد).

خواص الشراب، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

د

دائرة المعارف آمریکائی، انگلیسی، Encyclopedia Americana دوره

دائرة المعارف اسلامی، فرانسوی، پاریس ۱۹۳۶ م.

Encyclopedie de l'Islam, Paris, 1926.

دائرة المعارف بریطانیا، انگلیس، لندن، ۱۹۲۹ م.

Encyclopoedia Britannica, London, 1929.

دائرة المعارف، عربی، بستانی (پطرس بستانی) بیروت ۱۸۷۶ م.

دائرة المعارف بستانی، عربی، تحت نظر دکتر فواد افرام بستانی، (۱۰ مجلد تا بحال
بچاپ رسیده است)، بیروت.

دائرة المعارف طبی و جراحی، (دوره)

Encyclopédie Medico - Chirurgicale

دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۴۵ ش.

دائرة المعارف فرانسوی، فرانسوی، Encyclopédie Française پاریس ۱۹۳۸ م.

دائرة المعارف القرن العشرين، الرابع عشر، عربی، محمد فرید وجدی، بیروت ۱۳۴۲
۵. ۱۹۲۴ م.

داروشناسی جالینوسی، فرانسوی، آلبرت و آندره گوریس و آندره لیووم. ژانو

Albert, André Goris, A. Liot, M. Janot چاپ سوم، ۱۹۴۹ م.

دارونامه، دکتر احمد پارسا، فرانسه، فارسی، تهران.

داروهای چشم، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (شماره ۱۵۶۷-)

(۱۵۳۸)

داستانهای بوعلی، فارسی، مرحوم فضل الله صبحی مهتدی، تهران ۱۳۳۳ ش.

- دانشگاه جندی شاپور ، فارسی ، از رسالات انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشکده بهداشت دانشگاه تهران ، تألیف نگارنده کتاب ، ۱۳۴۸ ش .
- دانشگاه جندی شاپور ، فارسی ، شماره های متعدد مجله آموزش و پرورش .
- دانشمندان آذربایجان ، فارسی ، مرحوم محمد علی تربیت ، تهران ، ۱۳۱۴ ش .
- دانشمندان و سخن سرا یان فارس ، فارسی ، محمد حسین رکن زاده آدمیت ، تهران ، ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰ ش . در پنج مجلد .
- دانشوران خراسان ، فارسی ، غلامرضا ریاضی ، مشهد ، ۱۳۳۶ ش .
- دانش های یونانی در شاهنشاهی ساسانی ، فارسی ، دکتر ذبیح الله صفا ، تهران ، ۱۳۳۰ ش .
- درمان روماتیسم و نقرس و سیانیک ، (عرق النساء) از ابن سینا ، فارسی ، تطبیق و تحقیق از مرحوم دکتر عبدالله احمدیه ، تهران ، ۱۳۳۲ ش .
- دفع المضار الاغذیه ، (کتاب ... ، کتاب منافع الاغذیه و دفع مضارها) ، عربی ، رازی ، چند نسخه خطی ، و چاپ مصره ۱۳۰ هـ .
- دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارك انواع خطاء التدبیر ، عربی ، ابن سینا ، مصره ۱۳۰ هـ .
- دوران ترجمه کتابهای طبی در تمدن اسلامی ، فارسی ، نگارنده کتاب ، ۱۳۴۹ ش .
- الدین والدوله ، (کتاب ...) عربی ، علی بن ربن طبری ، منچستر ۱۹۲۳ م . ، مصر ۱۳۴۲ هـ جری قمری .

ذ

- ذخیره ، عربی ، ثابت بن قره ، نسخه خطی ، کتابخانه ملی ملک .
- ذخیره خوارزمشاهی ، پارسی ، سید اسماعیل جرجانی ، چند نسخه خطی ، کتاب اول و دوم انتشارات دانشگاه تو ط ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه تهران ۱۳۴۴ شماره های ۱۳/۱۰۰۲ انتشارات دانشگاه ایضاً کتاب اول و دوم و قسمت اول کتاب سوم انجمن آثار ملی توسط دکتر سید جلال مصطفوی کاشانی تهران ۱۳۴۴ ش .
- ۱۳۴۹ ش . ۱۳۵۲ ش .

ر

راهنمای نامگذاری پیوندهای شیمیائی معدنی ، فارسی ، دکتر مهندس حسنعلی شیبانی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش .

رسائل الفلسفیه لابی بکر محمد بن زکریا الرازی ، عربی ، به تصحیح و اهتمام شادروان پاول کراوس (مشمول بریازده رساله و کتاب از رازی) ، مصر ۱۹۳۹ .

رساله بیرونی در فهرست کتب رازی ، پاریس ، ۱۹۳۶ م .

رساله تشریح اعضاء ابن سینا ، فارسی ، به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی ۱۳۳۱ ش . تهران از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۱

رساله جذریه ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی (شماره ۱۱۴۵) که بنظر میرسد همان رساله الجدری والحصیه باشد .

رساله حی بن یقظان ابن سینا ، (متن عربی) با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا با انضمام ترجمه فرانسوی به تصحیح هانری کربن (Henri Corbin) تهران ۱۳۳۳ ش . از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۶ .

رساله سز گذشت ، عربی ، ابو عبید عبدالواحد جوزجانی

رساله عشق ابن سینا ، و مقدمه آقای سید محمد مشکوة ، ۱۳۲۰ تهران

رساله معراج نامه ، فارسی ، به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی ، ۱۳۳۱ ش . از انتشارات آثار ملی شماره ۱۹

رساله منطق دانشنامه علائی ، ابن سینا با مقدمه و حواشی مرحوم دکتر محمد معین و استاد سید محمد مشکوة (انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۲) تهران ، ۱۳۳۵ ش .

رساله نبض ابن سینا ، فارسی ، به تصحیح سید محمد مشکوة ، ۱۳۱۷ ش . تحت عنوان «رگ شناسی» در موقع گشایش دبیرستان پهلوی بروجرد .

رساله نبض ابن سینا ، فارسی ، به تصحیح سید محمد مشکوة ، ۱۳۳۱ ش . تهران انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۱ .

رساله نفس ، ابن سینا ، به کوشش مرحوم دکتر موسی عمید ، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۶ ، تهران ۱۳۳۱ ش .

روان‌شناسی و روان‌پزشکی قدما ، فارسی ، دکتر سلاسی ، شیراز ، ۱۳۳۱ ش .

روزنامه طبی ، فرانسوی ، آندره سوبیران و ژان دو کرنی

Le Journal de la Médecine, A. Soubiran et J. de Kearny,

پاریس ۱۹۶۰ م .

ریاضیات دانشنامه علایی ابن سینا ، به تصحیح مجتبی مینوی ، ۱۳۳۱ ش . تهران ،

از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۴

ز

زندگانی و کارهای رازی ، انگلیسی ، Life and Works of Rhazes, س. ا. رنکینکس

S.A. Rankings, لندن ، ۱۹۱۳ م .

زندگی علمای مشهور ، فرانسوی ، لوئی فیگیه پاریس ۱۸۸۳ م .

Vies des Savants illustres, L. Figuier, Paris 1883

زینة المجالس ، فارسی ، مجدالدین محمد حسینی مستخلص به مجدی ، تهران ۱۲۶۵ ق .

س

سازمان‌های تمدن امپراطوری اسلام ، فارسی ، سید فخرالدین طباطبائی ، تهران ، ۱۳۳۷ ش .

السنجس (رساله) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا محمد طاهر تنکابنی

طبرسی وحاج حسین آقا ملک .

سه کتاب تشریحی عرب ، فرانسوی ، م. د. کونیک

Trois Traités d' Anatomie arabe, M. De Koning

لیدن (هلند) ، ۱۹۰۴ م .

سهم ایران در تمدن جهان ، فارسی ، حمید نیرنوری ، تهران .

سیاحتنامه فیثاغورث در ایران ، ترجمه فارسی ، مرحوم یوسف اعتصامی (اعتصام الملک) ،

تهران ۱۳۱۴ ش .

السيرة الفلسفية، عربی، رازی، به سعی و اهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.

ش

الشامل، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (شماره ۲۶).
شاهزادگان طب، فرانسوی (با همکاری عده‌ای از دانشمندان و مقدمه ژرژ دو هامل

Princes de la Médecine, Préface de Georges Duhamel)

پاریس ۱۹۵۹ م.

شاهنامه فردوسی، چاپهای مختلف.

شاهنامه فردوسی، (خلاصه) به انتخاب مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاء الملک)، تهران ۱۳۱۳ ش.

ایضاً به انتخاب مرحوم محمدعلی فروغی و حبیب یغمائی، تهران ۱۳۲۱

شرح اسماء العتقار، عربی، ابو عمران موسی بن عبیدالله الاسرائیلی القرطبی، با اهتمام دکتر
ماکس سیرهوف، Dr. Max Meyerhof، قاهره، ۱۹۴۰ م.

شرح حال و مقام طبیبی محمدزکریای رازی، فارسی، تألیف نگارنده کتاب، تهران ۱۳۱۸ ش.

شرح کتابهای ابن سینا، که توسط دانشمندان مغرب‌زمین تهیه گردیده است، فرانسوی،
مرحوم سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۵۳ م.

شکوک رازی بر جالینوس، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (در مجموعه‌ای
به شماره ۵۷۳) و کتابخانه مرحوم علامه محمد طاهرتنکابنی طبرسی.

شمیه، (رساله...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

ص

صد باب بوسهل مسیحی، (= کتاب المائة فی الطب) عربی، رازی، نسخه خطی
کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک).

ط

طب اسلامی، انگلیسی، پرفسور ادوارد براوان، کمبریج، ۱۹۲۱ م.

Arabian Medicine, E.G. Browne, Cambridge, 1921.

طب در ایران، فرانسوی، مرحوم دکتر عباس نفیسی، La Médecine en Perse، پاریس، ۱۹۳۴ م.

طب الروحانی، (طب النفوس)، عربی، رازی، چاپ مصر توسط شادروان پاول کراوس P. Kraus ۱۹۳۵ م.

طب عرب و نفوذ آن در قرون وسطی، انگلیسی، دکتر دونالد کمپل، لندن ۱۹۲۶ م.
Arabian Medicine and its influence on the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London, 1926.

طب الفقراء (رجوع شود به کتاب الی من لا یحضره الطبیب).
طبقات الاطباء والحکماء، عربی، ابن جلیجل اندلسی، قاهره، ۱۹۵۵ م. به کوشش و تحقیق فواد سید

طبقات الامم، عربی، ابن صاعد اندلسی، بیروت، ۱۹۱۷ م.
طب در قرآن، آلمانی، دکتر کارل اپیتس،

Die Medizin im Koran, Dr. Med. Karl Opitz,

اشتوتگارت (آلمان) ۱۹۰۶ م.

طب الملوکی، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم علامه میرزا طاهر تنکابنی طبرسی.
طب و بهداشت در ایران باستان (تاریخ...)، فارسی، نگارنده کتاب ج ۱ و ج ۲ ۱۳۵۰ ش. (انتشارات دانشکده بهداشت دانشگاه تهران).

طبیعات دانشنامه علائی، فارسی، ابن سینا به تصحیح سید محمد مشکوة، تهران، ۱۳۳۱ ش. تهران، از انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۱۳.

ط

ظفر نامه منسوب به ابن سینا، فارسی، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی (انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۱)، تهران، ۱۳۴۸ ش.

ع

العله التي لها صار النائم يعرق اكثر من اليقظان (فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم محمد علی تربیت.

علة الموت الوحى من السموم، (فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم محمد علی تربیت.

علم الاخلاق پزشکی، تهران چاپهای مختلف، نگارنده کتاب.
علم النفس ابن سینا، و تطبیق آن با روان شناسی جدید، دکتر علی اکبر سیاسی،
انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۰۳، تهران، ۱۳۳۳ ش.

علی بن عباس مجوسی اهوازی، آلمانی، رساله اجتهادیه دکتر محسن شالچی،
۱۹۶۵ م.

عیون الابداء فی طبقات الاطباء، تألیف ابن ابی اصیبعه، عربی، چاپهای مختلف
عیون الحکمه، عربی، شیخ الرئيس ابن سینا، انتشارات دانشگاه شماره ۲۰۸ تهران
۱۳۳۳ ش به کوشش مجتبی مینوی.

خ

غرائب اللغة العربیه، عربی، الالب رفاثیل نجله الیسوعی، بیروت، ۱۹۵۹ م.

ف

الفاخر، (کتاب...، کناش الفاخر)، عربی، رازی، نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک
(در مجموعه ای به شماره ۴۵۷۳)

فارماکوپیه همدرد، فارسی وانگلیسی، حکیم محمد سعید، وعده ای دیگر از اطباء پاکستان،
۱۹۷۰ م.

فرج بعد از شدت، فارسی، حسین بن اسعد بن حسین الدهستانی.

فردوسی الحکمه، عربی، علی بن ربن طبری، برلن، چاپخانه آفتاب، ۱۹۲۸ م.

الفروق بین الامراض (کلام...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک،
(به شماره ۴۵۷۳)

فرهنگ آناندراج، محمد پاشاه متخلص به شاد، تهران ۱۳۳۵ ش.

فرهنگ اساطیر یونان و روم، فرانسوی، تألیف پیر گرینال Pierre Grinal ج ۲۰۱،
ترجمه دکتر احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه شماره های ۶۸۵/۷۲۸ تهران.

- فرهنگ ادهمی ، مرحوم میرزا فتاح فخرادهم ، فخرالاطبا تبریز، ۱۳۱۰ ش .
- فرهنگ اسامی علمی گیاهان ، انگلیسی ، فارسی ، دکتر جواد میمندی نژاد ، تهران ۱۳۴۶ ، انتشارات دانشگاه شماره ۱۱۱۰
- فرهنگ اصطلاحات طبی و فنی ، فرانسوی ، م. گارنیر و و. دلارم ، Dictionnaire des Termes techniques de Medecine, M. Garnier, V. Delarme, پاریس ، ۱۹۰۱ م .
- فرهنگ اصطلاحات کشاورزی ، انگلیسی ، فارسی ، ابوالحسن گونیللی ، تهران، ۱۳۴۷ ش . انتشارات دانشگاه شماره ۱۲۰۳
- فرهنگ انجمن آرای ناصری ، تهران ، ۱۲۸۸ ق .
- فرهنگ انگلیسی اوستا ، کنگا و کاواجی الداجی English, Avesta Dictionary Kanga, Kavasji Eldalji بمبئی ، ۱۹۰۹ م .
- فرهنگ اورنگ ، سرگردم . ، اورنگ ، تهران ۱۳۳۷ ش .
- فرهنگ ایران زمین ، (سجله ...) دوره
- فرهنگ پهلوی ، دکتر بهرام فره‌وشی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (شماره ۲۶) ، تهران ۱۳۴۶ ش .
- فرهنگ خواص خوراکیها ، احمد سپهر خراسانی ، تهران ۱۳۴۳ ش .
- فرهنگ حسن عمید ، دو جلد ، تهران ، ۱۳۳۷ ش .
- فرهنگ تاریخ و جغرافیا ، حسن عمید ، تهران ۱۳۴۶ ش .
- فرهنگ سخنوران ، دکتر ع . خیابپور ، تبریز ، ۱۳۴۰ ش .
- فرهنگ شلیمر ، (دکتر لوئی یوهان شایمر هلندی) (Louis Yohann Schlimmer) چاپ سنگی و دو چاپ سری تهران ۱۸۷۴ م . و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۹ ش .
- فرهنگ طبی و جراحی و داروشناسی و دامپزشکی ، E. Littré پاریس ، ۱۸۹۳ م .
- فرهنگ علوم عقلی ، دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ، ۱۳۴۱ ش .
- فرهنگ عمومی تاریخ و جغرافیا ، فرانسوی ، م.ن. بویه ، پاریس ، ۱۸۹۵ م .
- Dictionnaire universel d'Histoire et de géographie, M.N. Bouillet, Paris 1895.

فرهنگ غناری ، فارسی فرانسه ، مرحوم امیر جلال الدین مهندس الممالک غناری ،
درمشت مجله انتشارات دانشگاه تهران ، تهران ، از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۷ ش .

فرهنگ قرن بیستم ، (لاروس قرن بیستم) فرانسوی ، پاریس ، ۱۹۳۰ م . و بعد

فرهنگ گیاهی ، مرحوم حسینعلی پورای ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۲۹ ش .

فرهنگ لغات و اصطلاحات روان پزشکی و روان شناسی . دکتر غلامرضا
پورای ، دکتر عزالدین معنوی ، انتشارات دانشگاه (شماره ۱۰۸۱) تهران ،
۱۳۴۵ ش .

فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی ، سید جعفر سجادی ، تهران ، ۱۳۳۸ ش .

فرهنگ نقیسی ، مرحوم میرزا علی اکبر خان نایب الاطباء با تقدیم مرحوم سید نقیسی
فرزندان شادروان ، در پنج مجلد تهران ، ۱۳۴۳ ش .

فرهنگ و اثرهای فارسی در زبان عربی ، مرحوم سید محمد علی ابدی ، شوق ری ،
تهران ، ۱۳۴۰ ش . (انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۶۵)

فرهنگ نامه های عربی به فارسی ، عینعلی منزوی ، انتشارات دانشگاه (شماره ۱۳) و
تهران ، ۱۳۳۸ ش .

الفصل عربی ، رازی ، کتابخانه ملی ملک رازی مجموعه های (شماره ۱۰۳ ، ۱۰۴ و ۱۰۵)
تهران ، ۱۳۳۸ ش .

الفصول ، عربی ، رازی ، رجوع شود به فرهنگ

فلسفه ابن سینا ، فارسی ، محمد باقرزوری ، (انتشارات انجمن آئین و مبادیات فرهنگی) ،
تهران ، ۱۳۳۳ ش .

الفن العاقل من کتاب الشفا ، عربی ، ابن سینا ، ترجمه میرزا تقی میرزا ، تهران ،
۱۳۰۸ و ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ ش .

فن سماع طبیعی ، عربی ، ابن سینا ، ترجمه مرحوم محمدعلی فروغی ، کتابخانه ملک ، تهران
۱۳۱۶ ش .

فلورایران (دوره) ، دکتر احمد یارما ، انتشارات وزارت فرهنگ و دانشگاه تهران

الضهرست ، عربی ، محمد بن اسحق المذلیج ، مصر ، ۱۲۴۸ ه .

فهرست آثار شیخ ، راجع توسط اروپائیان انجام گرفته است ، فرانسوی ، مرحوم سید نقیسی

(انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۷۳) تهران ، ۱۹۵۳ م .

فهرست آثار شیخ الرئیس و نسخ آنها ، دکتر یحیی سیدوی ، ۱۳۴۳ ش . تهران ،
(انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۲۰۶)

فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، (اکتائی) دوره مشهود ۱۳۰۵ شمسی و بعد
فهرست کتابخانه دانشکده معقول و منقول ، (ابن یوسف حدائق شیرازی) تهران ،
۱۳۱۵ ش و بعد .

فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران ، (مرحوم یوسف اعتصامی و عبدالحمید
نوائی) ۱۳۱۳ ش . بعد

فهرست کتابخانه خدیوی مصر ، عربی ، قاهره ، ۱۳۱۰ م .

فهرست کتابخانه سلطنتی برلین ، آلمانی ، ۸۷-۱۸۷۷ م .

فهرست کتب خطی عربی کتابخانه ملی پاریس ، فرانسوی . م . بارون دو سلان ،
M. le Baron de Slane ۱۸۸۳ م .

فهرست کتب عربی موزه بریتانیا ، ا . ج . الیس ، A. G. Ellis, M. A. لندن ،
۱۸۹۹ م .

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، تهران ،
دوره از سال ۱۳۲۹ ش و بعد .

فهرست کتابخانه مصری ، عربی ، درشش جلد مصره ۱۳۴۹ ق .

فهرست کتب خطی کتابخانه ایندیا آفیس ،

Catalogue, of Persian Manuscripts of the India office, Herman Ethe

(هرمان اته)

فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران ، عربی و آورد ، تهران ،
۱۳۴۳ ش .

فهرست کتب کتابخانه مرکزی و کتابهای اهدائی استاد مشکوة بدائشگاه
طهران ، بسعی و کوشش علی نقی منزوی و محمد تقی دانش پزوه ، دوره تهران
از سال ۱۳۳۰ ش و بعد .

فهرست نسخ خطی انجمن آسیائی بنکاله ، (ویلا دیمیرایووالف Vladimir Ivanov) کلکته ۱۹۲۶ م.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات طهران ، محمد تقی دانش پژوه ، تهران ، ۱۳۳۹ ش.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران ، محمد تقی دانش پژوه ، تهران ۱۳۳۹ ش.

فهرست کتابهای چاپی فارسی ، خانبابا مشار ، ج ۱ و ۲ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۴۲

فهرست کتابهای دینی چاپی فارسی و فنون وابسته به طب ، دکتر محمود نجم آبادی ، انتشارات دانشگاه (شماره ۹۰۰) ، تهران ۱۳۴۲ ش.

فهرست کتب محمد بن زکریای رازی ، عربی ، ابوریحان بیرونی ، به تصحیح مرحوم پاول کراوس ، پاریس ، ۱۹۳۶ م.

فهرست نسخ خطی ، آثار شیخ الرئیس ابوعلی سینا (موجود در کتابخانه ملی سنک ، حاج حسین آقا) ، تهران ۱۳۳۳ ش.

فی الزمان والمكان ، (القول ...) ، عربی ، رازی ، به معنی و اهتمام شادروان پاول کراوس ، مصر ، ۱۹۳۹ م.

فی التداواء الخمسه ، ، عربی ، رازی ، به معنی و اهتمام شادروان پاول کراوس ، مصر ، ۱۹۳۹ م.

فیلسوفی ، فارسی ، دکتر مهدی محقق ۱۳۵۰ ش . تهران ، انتشارات انجمن آثار علمی .

ق

قاموس الاعلام ، ترکی ، ش . سامی بیگ ، استانبول ۱۳۱۶ هـ.

قاموس فخری ، فرانسوی ، انگلیسی ، روسی و فارسی ، مرحوم دکتر فتاح فخرالاطباء ، فخراد هم ، تبریز ، ۱۳۳۵ هـ.

قانون ، (= القانون فی الطب) عربی ، ابن سینا ، نسخ متعدد خطی و چاپهای قاهره و تهران .

قرآن کریم ، و ترجمه و تفاسیر مختلف آن
 القرا بادین الصغیر ، (کتاب ... ، الاقرا بادین المختصر ، کتاب فی هیئۃ المفاصل اقرا بادین)
 عربی ، رازی ، کتابخانه ملی ملک
 قرا بادین همدرد ، اردو ، حکیم حاجی عبدالحمید دہلوی و عدهای دیگر ، کراچی ،
 ۱۹۶۸ م .

قراضه طبیعیات منسوب به ابن سینا ، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر غلامحسین
 صدیقی ، (انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۱) تهران ۱۳۳۲ ش .
 قصص و حکایات المرضی ، عربی ، رازی ، بلژیک ۱۹۳۵ م .
 قصیده عینیه ، عربی ، ابن سینا ، ترجمه و تفسیر مرحوم محمد علی حکیم الهی فریدنی ،
 تهران ، ۱۳۳۱ ش .

القولنج (کتاب ...) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک . (در مجموعه ای
 به شماره ۵۷۳) و کتابخانه مجلس شورای ملی (شماره ۱۵۶۰-۱۵۳۱)

ک

کاراگما ، ترجمه انگلیسی توسط کیسوری سوهان کانگولی Kisor Mohan Ganguli
 کلکتہ ۱۸۹۰ م .

کامل التواریخ ، عربی ، ابن اثیر ، مصر ، ۱۳۱۳ هـ .
 کامل الصناعة الطبية الملكية ، عربی ، اهوازی ، مصر چاپ بولاق ۱۲۹۴ ش . (در
 دو مجلد)

کتاب شناسی ایران ، فرانسوی ، دکتر محسن صبا ، پاریس ، ۱۹۳۶ م . و چاپهای بعد
 کتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر - عربی -
 قاضی شمس الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان
 کرو نووژی تاریخ ایران ، مرحوم دکتر بهاء الدین بازارگاد ، تهران ، ۱۳۴۵ ش .

کشف الخانون عن اسامی الکتب والفنون ، عربی ، حاجی خلیفه ملا کاتب چاپی
استانبول ، ۱۲۱۰ هـ .

کلیات الطب ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی
کلیله و دمنه بنیر امشاهی ، (منتخب با اهتمام مرحوم عبدالعظیم قریب) تهران ، ۱۳۲۰ ش .
کناش بولس ، نسخه خطی کتابخانه شخصی نگارنده کتاب
کسر الحکمه ، عربی ، شمس الدین محمد بن محمد شهرزوری ، ترجمه مرحوم خیاءالدین
دری ، تهران ، ۱۳۱۶ ش .

کنوز المعرفین ، ابن سینا ، با مقدمه و حواشی و تصحیح استاد جلال الدین همایی
انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۳ ، تهران ، ۱۳۲۱ ش .
کنز العمال فی تاریخ طب ، (خلاصه سخنرانی‌ها) از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۲
سنلادی در شهرهای مختلف اروپا

ک

گلستان سعدی ، فارسی ، شیخ مصباح الدین سعدی شیرازی چاپهای مختلف
کیا ، (راهنمای گیاهی) ، دکتر حسین گل گلاب ، انتشارات دانشگاه ، شماره ۷۰۷ ، تهران
۱۳۵۰ ش .

گیاهان داروئی ، ج ۱ و ۲ و ۳ ، دکتر علی زرگری ، تهران ، ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۲ ش .

ل

لباب الاشارات ، فخرالدین رازی (ضمن کتاب التنبیهاات والاشارات) انتشارات دانشگاه
توسط محمود شهبازی ، تهران ۱۳۲۹ ش . شماره ۶۲۳ - ایضا از طرف مجله
دانشگاه ادبیات تهران به سناسبت هزاره ابن سینا در تیرماه ۱۳۳۳ چاپ شده است .
لطائف الطوائف ، فارسی ، فخرالدین علی صفی ، به سعی و اهتمام احمد الملحین معالی ،
تهران ، ۱۳۳۶ ش .

لغت فارس ، ابو منصور علی بن احمد اسدی طوسی به تصحیح و کوشش عباس اقبال آشتیانی ،
تهران ۱۳۱۹ ش .

لغت نامه دهخدا ، مرحوم علامه علی اکبر دهخدا که بعداً آنرا مرحوم دکتر محمد
معین دنبال کرده و اکنون دکتر سید جعفر شهیدی ادامه میدهد (و هنوز تمام نشده است)
چاپ تهران از ابتدا تا سال ۱۹۵۳ ش .

لماذا يحس النائم من البرد ، مالا يحس اليقظان ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه
مرحوم محمد علی تربیت

۴

مؤلفات و مصنفات ابن سینا ، دکتر یحیی مهدوی ، تهران ، ۱۳۳۳ ش .
المائه فی الطب ، (کتاب . . . یا صد باب یوسهل) عربی ، ابوسهل مسیحی ، نسخه خطی
کتابخانه ملی حاج حسین آقا ملک

ما یقدم عن الفواکه و الاغذیه و مایوخر ، (کتاب . . . ، تقديم الفواکه قبل الطعام و
تأخیرها منه ، مقاله فیما ینبغی ان ما یقدم من الفواکه و الاغذیه و مایوخر) عربی ،
رازی ، چند نسخه خطی

المترجمون و النقلة عن الفارسیه الی العربیه ، فی القرون الاسلامیه الاولى ، عربی ،
دکتر محمد محمدی ، بیروت ، ۱۹۶۶ م .

متفکران اسلام ، تألیف بارن کارا دو وو

Les Penseurs de l'Islam, Baron Carra de Vaux, Paris 1921

مجلات تاریخ طب ، (به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی) که توسط انتشارات
طب دنیا انتشار می یابد .

مجلات رامین و معارف اسلامی ، و ماهنامه دارو پزشکی و طب و دارو و اخبار پزشکی
درباره تاریخ طب ایران و طبری و رازی و اهوازی و ابن سینا و گرکانی و امثال آنها
(شماره های متعدد) .

مجله اوزیرلس Osiris ، انگلیسی ، ی . روسکا Y. Ruska ج . پنجم ، بلژیک ، ۱۹۳۸ م .

مجله ایزیس (Isis) ، انگلیسی سال ۱۹۳۵ م.

مجله جهان پزشکی ، (دوره) ، دکتر محمود نجم آبادی تهران ، ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ ش.

مجله دانشکده ادبیات ، دانشگاه تهران شماره سوم سال دوازدهم ۱۳۴۴ ، دکتر مهدی سجّاق

مجله طبی روغتیا ، (افغانستان ، کابل) ، پشتو ، کابل ، شماره های متعدد

مجله قصه سفید ، فرانسوی (La Saignée Blanche) شماره دوم مجلد هشتم

مجله ماهانه ، نیروخورشید سرخ ایران «نظری به عقاید پزشکی ابن سینا» توسط مرحوم

دکتر عباس نفیسی «پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی» ابوعلی سینا» توسط دکتر

ذبیح الله صفا «هزاره یک سرد بزرگ به زبان انگلیسی» توسط علی اصغر حکمت

از سال ۱۳۳۷ ش. به بعد ، تهران

مجله Oriente Moderno ، در باب هزاره ابن سینا ، سال سی و چهارم ، شماره ۵ - رم ،

۱۹۵۰ م.

مجله خاورمیانه (Revue médicale du moyen Orient) شماره نهم سال بیستم ، بیروت

۱۹۶۳ م. متن سخنرانی مؤلف کتاب درباره «سلاحقات و عقاید طبی ابن سینا»

مجله سازمان بهداشت جهانی ، درباره ابن سینا اوت و سپتامبر ۱۹۷۲ م.

مجله معارف اسلامی در باب قانون شیخ) ، شماره چهارم ، تهران .

مجموع الجوامع ، (قرابادین اکبر) ، میرسید محمد حسین خان عقیلی خراسانی چاپهای مختلف

مجموع التواریخ والتقصی ، (تألیف در حدود سال ۲۵۰ هجری قمری) به تصحیح

مرحوم سادک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.

مجموعه اصطلاحات علمی ، انجمن اصطلاحات علمی ج ۲۹۱ انتشارات دانشگاه ۲۳۲

و ۳۷۲ تهران ۱۳۳۳/۳۵ ش.

مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف ، ابن سینا ، عربی ، ترجمه دکتر

پرویز ناتل خانلری جزء اول ، (انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۰۷) ، تهران ،

۱۳۳۳ ش.

مختصر الاول ، (تاریخ ...) ، عربی ، غریغوریوس ابوالفرج بن اهرن طبیب ملطی معروف به ابن العبری ، به ضمیمه جدول مقایسه سالهای هجری و میلادی، بیروت،

۱۸۹۰ م.

مختصری از طب اسلامی ، (بخصوص خدمات ایرانیان و اثر آن بر روی طب اروپا) ، تألیف نگارنده کتاب ، تهران ، ۱۳۲۴ ش .

مخزن الادویه ، میرمحمد حسین بن محمد هادی عقیلی علوی خراسانی ، بمبئی ۱۲۷۳ هـ .
المدخل الی الطب ، (کتاب ...) ، عربی ، رازی ، کتابخانه ملی پاریس
المدخل التعلیمی ، عربی ، رازی ، باهتمام ، سهندس حسنعلی شیبانی ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱۴۰ تهران ، ۱۳۴۶ ش .

مردان طب ، انگلیسی ، کاترین ب. شی پن ،

Men of Medicine, Katherine B. Shippen

ترجمه محمد تقی سایللی ، تیریز، ۱۳۳۸ ش .

مرد شرق، پرفسور آربری، ترجمه از انگلیسی به فارسی توسط محسن بینا ، تهران ، ۱۳۳۳ ش .
مرشد یا فصول ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (شماره ۴۵۷۳)
مذهب الذره عند المسلمین، دکتر سن ، پینس Dr. S. Pines (آلمانی) ترجمه به عربی توسط محمد عبدالهادی ابوریده ، قاهره ، ۱۳۶۵ هـ . ۱۹۴۶ م .

المشجر، (کتاب ...) رجوع شود به کتاب التقسیم والتشجیر رازی
مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار، مرحوم دکتر عبدالحسین خان رکن الحکماء فیلسوف الدوله ، تبریز، ۱۳۳۴ هـ .

مطلب اسوال ، میرزا احمد تنکابنی حکیمباشی فتحعلی شاه ، تهران ۱۲۹۷ هـ .
معاریف اسلام خاصه علی بن عباس مجوسی ، فارسی ، رساله اجتهادیه دکتر محمد سجری ، ۱۳۱۷ ش .

معجم الادبا الاطبا ، عربی ، محمد خلیلی ، نجف ۱۳۶۵ هـ .
معراجنامه ؛ عربی ، ابن سینا ، (به خط امام فخر رازی) از انتشارات انجمن دوستداران کتاب به کوشش مرحوم مهدی بیانی ، تهران ، ۱۳۳۱ ش .

معجم الاطباء ، عربی ، محمد خلیلی ، نجف ، ۱۳۶۵ هـ .

معجم البلدان ، عربی ، شهاب الدون یا قوت حموی ، مصر ، ۱۳۳۴ هـ . ۱۹۰۶ م .

معجم المطبوعات العربیه ، عربی ، یوسف ایان سرکیس ، مصر ، ۱۹۱۹ م .

معراج نامه ابن سینا ، فارسی ، به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی (با انضمام رساله

تشریح الاعضاء) ۱۳۱ ش . تهران از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۹

مفید الخاص ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی (شماره ۱۰۳)

واقف نادرشاه

مقالات و رسالات و انتشارات قابل ملاحظه از طرف دانشمندان و روزنامه ها و مجلات درباره

ابن سینا و جنبه های مختلف دانش وی (چه قبل و چه پس از برگزاری هزاره

بوعلی)

مقام طبیبی رازی ، (ضمیمه مجله جهان پزشکی) ، فارسی ، تألیف نگارنده کتاب ، تهران ۱۳۲۶ ش .

مقالات و سخنرانی ها راجع به شیخ ، فارسی ، ۲۳ تا ۲۹ مهر ماه ۱۳۳۰ (هفته ابن سینا) در

تهران و شهرستانها

مقام دانش در ایران باستان ، فارسی ، علی سامی ، شیراز ، ۱۳۳۳ ش .

مقدمه الادب ، سخنری ، به کوشش سید محمد کاظم امام ، ج ۱ و ۲ انتشارات دانشگاه

شماره های ۸۴۸ ، ۸۴۹ ، ۸۵۰ ، تهران ۱۳۴۲/۴۳ ش .

ملاحظات و چند در باره نظرات پزشکی ابن سینا ، فرانسوی ، روزهای پزشکی

خاورمیانه و نزدیک ، همدان ، ۱۳۴۱ ش . ، سخنرانی نگارنده کتاب

منابع طب ایرانی ، آلمانی ، آدلف فونان ، Adolf Fonahn لپزیگ ، ۱۹۱۰ م .

المناظرات بین ابی حاتم الرازی و ابی بکر الرازی ، عربی ، رازی ، به سعی و اهتمام

شادروان پاول کراوس ، مصر ، ۱۹۳۹ م .

منبع زندگی و کتب رازی ، عربی ، بیرونی ، ترجمه آلمانی ، توسط یولیوس روسکا ،

Al Biruni als al-Razis, Quelle für Leben und die Schriften, Dr. Y. Ruska

بروکسل (بلژیک) ، ۱۹۲۲ م .

منتهی الارب ، عربی به فارسی ، ج ۱ و ج ۲ عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور ، تهران

۱۳۷۷ هـ .

منصوری، (= طب المنصوری = کناش المنصوری = کتاب المنصوری = کفاية المنصوری =
= کناش المنصوری = المنصوری فی الطب) ، عربی ، رازی ، نسخ خطی متعدد
متعدد در کتابخانه ها و کتابخانه شخصی نگارنده کتاب

منصوری رازی ، ترجمه به لاتین Liber medicinalis Almansoris توسط ژرارد و
کرسی Geraard de Crémone ایتالیا ، ۱۵۱۰ م.

منطق والهیات دانشنامه علایی ابن سینا ، به تصحیح و مقدمه احمد خرابانی
۱۳۱۵ ش. تهران.

من لا یحضره الطبیب ، (کتاب ال... یا طب الفقراء) رازی ، عربی ، نسخه های خطی
متعدد و چاپی ۱۳۳۴ ش. ایضاً به ضمیمه رساله برء الساعه تهران، ۱۳۳۴ ش.
مؤلفات و مصنوعات رازی ، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، ۱۳۳۹ ش. انتشارات دانشگاه
شماره ۵۰۰.

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ، خانبابا مشار، درفش مجلد تهران . ۱۳۴۰ و بعد
المومیائی ، (فی...) ، عربی ، رازی ، نسخه های خطی کتابخانه های ملی ملک و سرخوم
دکتر قاسم غنی

المیاه (فی...) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتب اهدائی استاد سید محمد مشکوة به
دانشگاه تهران

میراث ایران ، انگلیسی ، تألیف سیزده تن از خاورشناسان ترجمه فارسی توسط عده ای از
دانشمندان ایرانی ، تهران ، ۱۳۳۶ ش.

ن

نابغه شرق ، نورالله لارودی ، تهران ، ۱۳۳۸ ش.

نامهای علمی گیاهان ، واژه نامه گیاهی ، دکتر اسمعیل زاهدی ، انتشارات دانشگاه
شماره ۹۰۰

نامه دانشوران ، (به قلم عده‌ای از دانشمندان دوره ناصری) چاپ‌های تهران و چاپ قم
دردوسرتبه

النبض الصغير ، جالینوس ، ترجمه عربی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا طاهر
تنکابنی طبرسی

النبض الكبير ، جالینوس ، ترجمه عربی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا طاهر
تنکابنی طبرسی

نشریه دبیرستان صفوی اردبیل ، فارسی ، بهمن ۱۳۲۸ ش .

نصاب الصبیان ، ابونصر فراهی

نعلق آقای ه. ب. ژ. رنو ، H. P. J. Renand ، فرانسوی ، پاریس ، ۱۹۳۲ م .

نفسانیات ابن سینا ، به کوشش دکتر علی اکبر سیاسی ، ۱۳۳۳ ش . تهران از انتشارات
دانشگاه تهران شماره ۲۰۳

نکته‌الهمیان فی نکت‌العمیان ، عربی ، خلیل بن ایبک معروف به صلاح‌الدین صفدی ،
مصر ، ۱۹۱۱ م .

و

واژه‌نامه بندهش ، سهرداد بخار ، تهران ، ۱۳۴۵ ش . ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
شماره ۱۷

وفیات‌الاعیان و انباء ابناء الزمان ، عربی ، قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن
ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان ، مصر ، ۱۲۷۵ ه .

وندیدار ، ترجمه سید محمدعلی داعی‌الاسلام ، بهمنی ۱۹۴۸ م .

ه

هدایة‌المتعلمین ، فارسی ، ابوبکر ربیع بن احمد بن احمد الاخوانی لبخاری ، به کوشش

- دکتر جلال متینی فارسی ، ۱۳۴۴ ش . انتشارات دانشگاه مشهد شماره ۹
 هرمزدنامه ، فارسی ، مرحوم ابراهیم پورداود ، تهران ۱۳۳۱ ش .
 هزاره ابن سینا ، فرانسوی «Commemoration d'Aviceme en IRAN» از طرف
 کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۲۸ ش .
 هزاره ابن سینا ، فرانسوی ، مرحوم سعید نفیسی ، تهران ، ۱۹۳۳ م .
 هزاره ابن سینا ، فرانسوی ، مجله قاهره La Revue du Caire به قلم عدهای از
 دانشمندان ، قاهره ۱۹۵۱ م .
 همدرد (مجله طبی پاکستان) ، انگلیسی، کراچی، شماره های متعدد
 همدرد ، (مجله طبی هندوستان) ، انگلیسی، دهلی نو شماره های متعدد
 هنر نقاشی تاجیکسیان شوروی ، روسی ، اثر ب. ای. سربریانسکی
 B. I. Serebriansky مسکو ۱۹۵۷ م .
 هوخت ، فارسی، (مجله ، دوره) ، تهران

ی

- یادداشت های قزوینی ، (دوره) انتشارات دانشگاه تهران به کوشش ایرج افشار
 یادگار، فارسی، سید اسماعیل جرجانی نسخ خطی کتابخانه های دانشگاه و دانشکده پزشکی
 و مرحوم دکتر حسین مفتاح .
 یادگار طب عرب ، فرانسوی ، دکتر سلیم عمار
 en l'honneur de la Médecine arabe, Dr. Sleim Ammar
 تونس ، ۱۹۶۶ م .
 یسنا ، ج ۱ ، مرحوم ابراهیم پورداود ، بمبئی ، ۱۹۳۹ م .
 یسنا ، بخش دوم ، مرحوم ابراهیم پورداود ، به کوشش بهرام فره‌وشی ، تهران ،
 ۱۳۳۷ ش .
 یشتها ، (ادبیات مزدیسنا) ج ۱ ، مرحوم ابراهیم پورداود ، بمبئی ، ۱۳۰۷ ش .

یک روز از زندگانی داریوش ، آلمانی ، تألیف فردیناند یوستی F. Yusti ترجمه مرحوم
دکتر رضا زاده شفق

یکتا پرستی در ایران باستان ، م . اورنگ ، تهران ۱۳۳۴ ش .
یک نابغه بزرگ ایرانی ، (رازی طبیب ایرانی) ، تألیف نگارنده کتاب ، ۱۳۱۹ ش .

غلطنامه و معذرت

با آنکه در تصحیح کتاب منتهای جد و کوشش به عمل آمد که کتاب بی غلط در دسترس همکاران و خوانندگان قرار گیرد ، مع الاسف اغلاطی در آن مشاهده میشود که خواهشمند است لطفاً قبل از قرائت کتاب به تصحیح آنها پرداخته شود . از این پیش آمد معذرت می خواهیم و امید است کتاب مقبول نظر خوانندگان قرار گیرد . احتمال دارد بعضی از اغلاط دیگر نیز در کتاب دیده شود که خواهشمند است مؤلف را مطلع فرمایند که باعث امتنان خواهد شد .

صفحه ها	سطرها	بدین نحو تصحیح شود
سیزده و هفده و نوزده	۱۲ و ۱۳ و ۱۴	انجام ، و صابثین ، منظور
بیست و پنج و ۲	۵ و ذیل	۱۳۵۳ و صابثین ، عموماً ،
۷ و ۳	۷ و ۹	طب اسلامی ، گردانیده
۸	۱۰ و ۲۰ و ذیل	Ptolemée ، هر وفیل ، شرق
۱۲ و ۱۴	۹ و ۵	Eristrate ، روغن
۱۵ و ۱۶ و ۱۷	ذیل و ۸ و ۱۳	Toenia ، داده بود ، یکی
۱۸	۶ و ۹ و ذیل	الاعسم ، Stephen ، امپراطریس
۱۹ و ۲۴ و ۲۵	۱ و ۲۳ و ۸ و ذیل	medici ، عالیشان ، قرابادین ، Aloès
۲۸ و ۲۹	۱۰ و ۱۲	المستعمله ، الصفار
۳۲	۲ و ۶ و ذیل	میآویختند ، را جهت ، catenineuses
۳۴	۴	آخر مطر چهارم کلمه بود ، اضافه شود
۳۵	۷ و ذیل	روم معطوف شود ، Archevêque
۳۸	۹ و ۱۳	کشیش ، این اسررا
۳۹ و ۴۳	۱۶ و ذیل	آوردند ، مرقیونیان ، طبیعت
۴۴ و ۴۵	۱۷ و ۱۹ و ۹	درایران ، انشقاقی ، جاثلیقها
۵۰	۲ و ۱۴	حرف ق زائد است

صفحه‌ها	سطرها	بدین نحو تصحیح شود
۵۳-۵۲-۵۱	۱۴، ذیل ، ذیل	سامانی ، نمیگردیدند، بازآمد
۵۹-۵۵	ذیل و ذیل	سرجیس ، دراعه ، را
۶۱ و ۶۰	ذیل ۲ و ۱ و ۱۱ و ۶ و ذیل معروف ، التنفس ، عضدالدوله ، مطابق	
۶۴ و ۶۲	ذیل ۲۰ و ۲۱ و ذیل ۱ و ۶ بنام ، مسهل ، المسهل ، شربت‌ها ، ذکر آن	
۶۵ و ۶۲	ذیل ۱	Thiadorus ، Theodosius
۶۱	۹ و ۱۱	مستقیم ، بیدپا
۶۶	۸ و ۱۳ و ۱۶	ظاهرتر ، بیفتی ، رفتن
۶۷	۳ و ذیل	عده‌ای ، بنگارم ، انوشیروان
۶۳ و ۶۲	۸ و ۱۰	چو ، مواد
۶۴	۳ و ۹	ز پشورده و هرچه رخسندیده دید ، پورداد
۶۵	۷	تپش خواست تا مغز بنشانندش
۹۰ و ۹۱	۲۱ و ۱۷	رأس العینی ، طبیعی بمانند
۹۲	۱۳ و ۱۶ و ۲۲	بائه ، جندی‌شاپور ، به پادشاهان
۹۳ و ۹۴	۱۴ و ۱۵ و ۳	طبیعیات ، بن قره ، بن قره ، ابن اسحق
۹۴ و ۹۵	۱۶ و ۱۱ و ۱۴	نماید ، نکته ، قاجار
۱۰۰ و ۱۰۳	۶ و ۶ و ذیل	متذکر ، ووا گبهات ، Dhauwantari
۱۰۶ و ۱۰۹	۲ و ۱۷ و ۹	۱۹۲۵ ، کللیک ، نتیجه
۱۱۴ و ۱۲۳	۸ و ۱۹ و ۲۳	از امپراطوری ، اولین ، بسیاری ، المعده
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۴ و ۱۶ و ۱۴	ارجلکم ، مسح ، لحم الخنزیر ، لغیر
۱۲۹ و ۱۳۱	۶ و ۱۷	گروه‌بندی ، نبید
۱۳۷ و ۱۴۸	۱۵ ذ و ۱	انضباط ، کیمیاگری
۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۵۱ و ۱۷۸	۸ و ۱۷ و ۲۱	مربوط ، منصور ، داده ، اندلسی ، ۳۹۷
۱۹۴ و ۱۹۶	۱۳ و سطر آخر و ۱۴ ذ	میگردیم ، ماسرجویه ، گردیده
۲۰۱ و ۲۰۵ و ۲۰۸	۱۲ و ۹ و ۱۰ و ۱۵ و ۳	آن ، بود ، الذی ، دارو ، اس ترجمه
۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۹	۵ و ۲۲ و ۱۱	یحیی النحوی ، استقسات ، شوش

صفحه‌ها	سطرها	بدین نحو تصحیح شود
۲۴۴ و ۲۳۷ و ۲۲۷	۶ و ۱ و ۷	و برابر برای شاگردی، تتمه، مستنصر
۲۵۰ و ۲۴۹	۱ و ذیل و ذیل	abqراط، Maladies، différentes
۲۵۲	۱۵ و ۷ و ۳	بحسب، حبیش، مقاله
۲۶۳ و ۲۵۹ و ۲۵۶	۱۰ و ۱ و ۵	توحید، چنین، Pleurésie
۲۷۶ و ۲۷۵ و ۲۶۷	۱۰ و ۱ و ۶ و ۱ و ۷	قسطا، الصفراء، سی بینیم، کنیزک
۲۹۸ و ۲۹۵	۲۳ و ۱۲ و ۱۲	ابن وصیف صابی، عموی، کلیده
۳۵۱ و ۳۵۰ و ۳۴۶	۱ و ۱ و ۱ و ۷	درری، مسقط الراسش، سراجعت
۳۶۰ و ۳۵۵	۱۲ و ۵	اختلاف، این کتاب
۳۷۰ و ۳۶۲	۷ و ۱ و ۵	Continens، نساخ
۳۷۵ و ۳۷۰	۹ و ۴ و ۱	نموده، طاعونی، الصغیر
۳۸۰ و ۳۷۶	۸ و ۱۲ و ۹	علل، نمودم، یبرد
۳۹۸ و ۳۹۶ و ۳۸۰ و ۳۸۳	۱۲ و ۱۱ و ۱ و ۱ و ۱ و ۵	تلخیص، بلصق، لگنچه، سابعات
۴۱۹ و ۴۱۱ و ۴۰۲	۱۴ و ۲ و ۴ و ۱ و ۳	هفته‌ای، خلال، سوداوی
۴۲۳ و ۴۲۱	۷ و ۹ و ۳	ضغطه، سرکز، ضغطه، سبتکر
۴۲۷ و ۴۲۶	۱ و ۵ و ۱ و وزیر نویسن شکل ۶	برهم زد، معاینه، رازی، (تلقین (زیر نویس شکل)
۴۳۹ و ۴۳۷ و ۴۳۵ و ۴۳۴	۱۶ و ۲ و ۰	رازی نمیدانید، المتعلمین، Van Dyck
۴۵۳ و ۴۵۱	۷ و ۳ و ۳	اهوازی، به طریق، شقاق
۴۵۷ و ۴۵۶	۹ و ۲۳ و ۱ و ۷	سوغطت، تلافی، به زنان
۴۶۶ و ۴۶۵ و ۴۶۴ و ۴۶۳	۲ و ۱ و ۱ و ۱ و ۱ و ۰	زبردست، داروهای، تلخیص
۴۶۸	۶ و ذیل	سم، Pollakiurie، Diabète
۴۷۵ و ۴۷۷ و ۴۷۶ و ۴۷۵	۱۵ و ۲ و ۱	استسقا، نزف الدم
۴۸۶ و ۴۸۵ و ۴۸۴ و ۴۸۳	۷ و ۲ و ۱ و ۷	بودند، این، طبیعیات
۴۸۹ و ۴۸۸	۲ و	سامانیان را، اثر، سالهائی
۴۹۵ و ۴۹۳	۱ و وزیر نویسن شکل ۶۱	گرگانج، پاکستان

صفحه‌ها	سطرها	بدین نحو تصحیح شود
۵۹۶	۱۶۹۱۱	بمناسبت پیروی ، شروین
۵۹۷ تا ۵۹۸	۲۳۹۱۳ تا ۲۳۹۱۷	را زائد است، کتب مورخان ، مطلب ، بد همدان ، طبیعیات
۵۹۹ تا ۶۰۰	۲۶۹۱۱ تا ۲۶۹۱۵	بالباقین، یقظان، یارای مقابله با او، نگرفت
۶۰۳ تا ۶۰۴	۱۰۹۱۱ و ذیل	بسیار قوی ، بدسربوو، مشقال
۶۰۵ تا ۶۰۸	۱۱۹۱۴ تا ۱۱۹۱۷	نمی پرداخت ، نوح ، ابوالفرج بن الطیب، آورد
۶۰۹ تا ۶۱۰	۱۲۹۲۰ تا ۱۲۹۲۲	اخجویه را، نوح مسکویه ، تتمه، تتمه
۶۱۹ تا ۶۲۰	۲۹۹۱۱ تا ۲۹۹۱۵	باوه سرا ، نسبت به ، چو، خوری
۶۲۱ تا ۶۲۲	۱۷۹۱۸ و ذیل	مجمع الفصحاء ، ابیات سی گذرانیم (نقل از نامه دانشوران)، فراخنای ، بارن کارادوو
۶۲۹ تا ۶۳۰	زیر نویس شکنی ۷۹۱۳۹ و ۱۳۹۱۳	
۶۴۰ تا ۶۴۱	۲۹۱۱۷ تا ۲۹۱۱۱	ناراسته ، بینائی ، سمت قرحه ، بیرونین
۶۴۱ تا ۶۴۲	۲۰۹۱۳ تا ۲۰۹۱۷	طبی منسوب ، نقل ، خلقی
۶۴۳ تا ۶۴۴	۲۰۹۱۳ تا ۲۰۹۱۷	کرد، حکایت ، وبالاوهام
۶۴۵ تا ۶۴۶	۲۰۹۱۳ تا ۲۰۹۱۷	ابن سینا ، مستعیناً ، سن سبب
۶۴۷ تا ۶۴۸	ذیل ۱۲	Lycée Franco ، الارجوزه
۶۴۹ تا ۶۵۰	۹۰۸۰۷ تا ۹۰۸۰۸	السکنجین ، است ، افزود، شده، میداند
۶۵۱ تا ۶۵۲	۱۰۲۰۱ و ذیل	مختلفه، تاریخ کتابت، دکتر جمود نجم-
۶۵۳ تا ۶۵۴	۱۰۲۰۱ و ذیل	آبادی Gerardus و Josef
۶۵۵ تا ۶۵۶	۱۸۰۶۲ تا ۱۸۰۶۳	مجلد، ابومعید، تغذیه
۶۵۷ تا ۶۵۸	۱۷۰۷۱ تا ۱۷۰۷۲	شاهکارهای، ناخوشی، خطابه، میداده است
۶۵۹ تا ۶۶۰	۲۰۱۱ و ذیل	کتاب، آویزان، شیخ اولین ، جشن نامه
۶۶۱ تا ۶۶۲	۲۱۰۲۲ تا ۲۱۰۲۳	شراب ، دولریج ، حجرالنور
۶۶۳ تا ۶۶۴	۱۹۰۵	جرثقیل ، Life
۶۶۵ تا ۶۶۶	۱۱۶۱۸ تا ۱۱۶۱۹	شیخ، خود نه در، جدید، بانوص.

صفحه‌ها	سطرها	بذین نحو تصحیح شود
۸۰۳	ه و ذیل	قاطاجانس، قواسیس العرب دزی
۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۸	زیرنوس و ۱ و ۲۱۳	مغره، شربت، غربال، تفرجگاهها
۸۰۹ و ۸۱۱ و ۸۱۸	۱۱ و ۱۰ و ۸	نهمصد هزار دینار، بود، بادقت
۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱	۱۲ و ذیل و ذیل	اسروشمیه، شیخ، و وقتی
۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴	۲۲ و ۷ و ۱۷	به حسن، یجب، شده، با اساتید
۸۲۵ و ۸۲۶	۱۳ و ۷ و ۸ و ۱۵	شعب، داروئی را، و فنون وابسته، خوابدهای
۸۲۹ و ۸۳۱ و ۸۳۲	۳ و ذیل و ذیل	داشتند، تصحیح، جزء، Pyrethre
۸۳۴ و ۸۳۶	۶ و ۱۴ و ۱۴	در بیان درد، آنرا باید، گردیده، یکی
۸۴۶ و ۸۵۱ و ۸۵۵	۹ و ۱۶ و ۲ و ۱۴	از آن، بزرگی، کرده است، Cornée، بریدن
۸۶۴ و ۸۶۶	۷ و ۲۲ و ۵	des organes، بیمارینها، گردیده
۸۷۱ و ۸۷۲	۲ و ۱۲ و ۱۵	در خور، اصلی، Bonnet
۸۷۳	۱ و ۱۳ و ۱۵	کتابست، رساله، چهارمقاله
۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰	۹ و ۲۰ و ۶	قائل، ذی قعده، دوتشرین
۹۸۸ و ۹۹۳ و ۹۹۴	۱ و ۱۲	Dumesnil
۱۰۰۱	۱۳ و ۱۸	سرگذشت، مشکوة
۱۰۰۵ و ۱۰۰۸	۱۵ و ۱۲ و ۱۹	السکنجبین، نخله، فردوس الحکمه
۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۲	۲۱ و ۳ و ۷	۳: ۱۳، ۱۹۳۳، کتابهای
۱۰۱۵ و ۱۰۱۶	۲ و ۲	آشتیانی، جهان



توضیح:

۱- سرصفحه‌ها به حساب ستور نیامده است.

۲- ناسهای ابن ابی اصیبعه و بختیشوع و شمسگیر و عیون الانباء و قسطنطنیه و عضدالدوله
بهمین نحو در تمام کتاب تصحیح گردد.

۳- در صفحه ۲۲۵ شماره ۴ به ۵ و بهمین نحو ادامه داده شود تا صفحه ۲۹۵ که به شماره ۳۴ تصحیح گردد.

۴- در سرصفحه‌های ۳۲۱ و ۳۲۵ و ۳۳۵ و ۳۳۹ و ۳۴۷ و ۳۵۱ و ۳۵۵ و ۳۶۱ و ۳۶۳ و ۳۶۹ و ۳۷۲ و ۳۸۳ و ۳۸۵ و ۳۸۷ و ۳۹۹ قسمت پنجم صحیح است.

۵- در ذیل صفحه ۳۹۶ شماره ۵ به ۶ و ۶ به ۵ تبدیل شود و در ابتدای سطر سابقل آخر عدد ۷ اضافه شود.

۶- از صفحه ۷۰۳ تا ۷۰۴ شماره‌های ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ به ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ تصحیح شود.

۷- در صفحه ۸۵۷ شماره ۱۲ به ۱۰ و بهمین نحو تا صفحه ۸۸۳ ادامه داده شود و به شماره ۴۶ تصحیح شود.

« تمام شد متن و ذیل و ملحقات و فهرستها و منابع و مآخذ و غلطنامه کتاب تاریخ طب جلد دوم »
« از ظهور اسلام تا حمله مغول »

تهران شهریورماه ۱۳۵۳

دکتر محمود نجم آبادی